منهج الصادقین

... شما از شر او ...
... ابطال ...
... آغاز کرد ویا قوم هذه ناقة الله ...
... لکم آیة ...
... فذروها تأکل فی ارض الله ...
... ولا تمسوها بسوء ...
... فیأخذکم عذاب قریب ...
... فعقروها ...
... تمتعوا فی دارکم ثلاثة ایام ...
[illegible]

میگفتند که لولا علیه آیة من ربه وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَن قَوْلِكَ و ما نیستیم ترک کنندگان
عبادت خدایان خود از گفتار تو همین که گوئی خدا را پرستید و ترک آلهه خود گیرید وَمَا نَحْنُ لَكَ
بِمُؤْمِنِينَ و ما نیستیم ترا گروندگان بانچه میگوئی إِن نَّقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا
میگوئیم ما در شان تو مگر آنکه رسانیده اند بتو برخی از خدایان ما بدی و کزندی و علتی مراد جنون است
یعنی چون تو مذمت آلهه ما می کنی و دشنام میدهی ایشان ترا دیوانه ساخته اند و همه این سخنانی که
بر طریق عقل نیست از تو شنوده میشود قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا گفت هود بدرستی که
من گواه میگیرم خدا را و شما نیز گواه باشید أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ مِن دُونِهِ برانکه من
بیزارم از آنچه شما انباز میگیرید بدون خدای یعنی در عبادت او دیگری را شریک می سازید فَكِيدُونِي
جَمِيعًا پس کید کنید بمن همه یعنی مجتمع شوید بر کید رسانیدن مراد آنست که شما و خدایان شما در هلاک من
اتفاق کنید ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ پس مرا مهلت ندهید بلکه هرچه خواهید در قصد من بکنید که من
باکی از آن ندارم و بحمایت عصمت الهی از مضرت شما نه اندیشم و از جمله معجزات هود علیه السلام بود که تن
تنها در برابر جمعی کثیر از جباران اهل سطوة و شوکت که همه بخون او تشنه بودند این همه مبالغه فرمود که جمع
شوید و اتفاق نمایند در هلاکت من بی مهلت سعی نمایند و ایشان با وجود شدت و اختیار آزار رسانیدن
اندک ضرری به وی عاجز شدند و چون هود علیه السلام بکرم الهی وثوق تمام داشت گفت إِنِّي تَوَكَّلْتُ
عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُم بدرستی که من توکل کردم بر خدای که پروردگار من و پروردگار شماست و همه
خود را با و بازگذاشتم مَّا مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا هیچ جنبنده نیست مگر که خدای
موجودات آنها
فرا گیرنده است موی پیشانی او را این تمثیلست برای مالکیت و قادریت او سبحانه بر جمیع و تصرف آن در
هر وجه که خواهد یعنی اوست قادر و مالک و غالب بر همه إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ
بدرستی که پروردگار من بر طریق عدالت هیچ متوکلی نزد او ضایع نمیشود و هیچ ظالمی از وی فوت
نمیگیرد فَإِن تَوَلَّوْا پس اگر بر گردید و اعراض کنید از این نصیحت و بر فعل زشت ثابت و راسخ باشید
فَقَدْ أَبْلَغْتُكُم مَّا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ
پس بدرستی که رسانیدم بشما آنچیزی را که من فرستاده شده بودم بدان بسوی شما یعنی وحی الهی بشما
رسانیدم و بر شما حجت گرفتم و چون قبول توبه نکردید حق تعالی شما را هلاک کند وَلَا تَضُرُّونَهُ
شَيْئًا و زیان نتوانید رسانید حق را یعنی چیزی با اعراض شما از من و ابا از قبول دعوة من إِنَّ رَبِّي
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ بدرستی که پروردگار من بر همه چیز نگهبانست یعنی اقوال و افعال را
همه نگاه میدارد و جزا میدهد و هیچ چیز از وی فوت نمیشود و چون قوم هود بدین سخنان پند پذیر

اونشد

مَكْذُوبٍ این ...
و جمعه سیاه شد و شب ...
صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا ...
از تودیعت ما اعطای لطف ...
يَوْمِئِذٍ و از رسوائی ...
الْعَزِيزُ بدرستی که پر...
ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ ...
المسیر آورده که ...

... ایلا و بیکو را ...
... گسترده از مشرق تا ...
... جامه و نورانی و رخساری برافروخته و موی ...
... پوشیده و ثمود ... مشاهده نموده روی بساکن خود نهادند و ...
... لعنة الله همه یکبار مردند و زلزله در خانهای ایشان افتاده سقفها ...
... فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ پس گشتند در سرایهای خود بر زمین خفته
كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا گوئیا که هرگز بوده اند در آن سرایها در وسیط آورده اند که خدای تعالی هلاک ...
... ران صیحه ... که از قوم ثمود بودند در مشارق و مغارب و بیابان و کوه ... مگر یک مرد که او را ابو رغال گفتندی
ارحرم ... رسالت ... که ابو رغال کیست فرمود پدر قبیله ثقیف أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ
... بدرستی که ثمود انکار کردند پروردگار خود را أَلَا بُعْدًا لِّثَمُودَ بدانید که دوری است از رحمت من
بر قوم ثمود را بعد از آن بیان قصه ابرهیم و لوط علیه السلام میفرماید که وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا
و بدرستی که آمدند فرستادگان ما که فرشته بودند ... و میان ما گویند سه فرشته بودند
... إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ ... جبرئیل و میکائیل ... بر صورت جوانان ساده روی صاحب جمال آمدند
بسوی ابرهیم مژده دادن بفرزند ... از قوم لوط و میان ما آورده که جبرئیل بهلاک قوم لوط آمده بود
و اسرافیل بشارت ولد ابراهیم و میکائیل بنجات لوط و اهل وی و بیرون آوردن ایشان از موتفکات القصه
چون نزد خلیل آمدند قَالُوا سَلَامًا گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قَالَ سَلَامٌ گفت
ابرهیم که جواب من سلام است بر شما ابرهیم پنداشت که مهمانانند فَمَا لَبِثَ أَن جَاءَ بِعِجْلٍ
حَنِيذٍ پس درنگ نکرد تا آورد گوساله بریان کرده برسنگ پس خوان بکسترد و ایشان را بطعام خوردن

دعوت کرد

نشدند حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ کشت وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا وهنگامی که آمد فرمان ما بعذاب ایشان
نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نجات دادیم هود را وانکسانی راکه کرویده بودند با و
وایشان هزار چهار بودند که هود را با هود ازمیان کفار بیرون برده برهانیدیم بِرَحْمَةٍ مِنَّا بخششی ازما
یعنی باعطای لطف وتوفیق که وسیلهٔ اهتدای ایشان شد وبجهت آن ازعذاب رهیدند وَنَجَّيْنَاهُمْ
مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ونجات دادیم ایشانرا ازعذابی درشت وغلیظ وآن سموم دوزخ بود که باندرون
بینی کفار درآمده وازمقعد آنها بیرون میشد واعضای ایشانرا پاره پاره ساخت وبعذاب جحیم واعقاب
الیم رسانید وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ این قبیلهٔ عاد یانست که انکار کردند وکافر
شدند بایتهای پروردکار خود وَعَصَوْا رُسُلَهُ وعاصی شدند درفرستادکان او یعنی نه هود را
ونه پیغمبران دیکر را تصدیق کردند وقتی که هود ایشانرا برتصدیق رسولان میفرمود وَاتَّبَعُوا أَمْرَ
كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وپیروی کردند فرمان هر کردنکشی ستیزه کاریرا یعنی عاصی شدند درکسی که
ایشانرا بحق دعوة میکرد ومطیع کشتند انرا که ایشانرا بکفر وضلال میخواندند از روسای کفره وَ
أُتْبِعُوا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وازپی درآمده شدند درین سرای دوری از رحمت که هلاکت است
وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ وروز قیامت لعنت درپی ایشانست أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ بدانید که
قبیلهٔ عاد نکرویدند بپروردکار خود أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ بدانید که دوریست مر عاد یانرا
یعنی از رحمت دور ند کروه عاد وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا وفرستادیم بسوی قبیلهٔ ثمود
برادر ایشانرا درنسب که صالح بود قَالَ کفت صالح يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ
غَيْرُهُ ای کروه من بپرستید خدایرا بوحدانیت او بکروید که نیست شما را معبودی بجز از وی هُوَ
أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وآفرید شما را از زمین یعنی آدم راکه پدر شماست ومواد شما راکه نطفهاست
از زمین خلق فرمود وپیدا کرد وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا وزندکانی داد وبقا بخشید شما را در زمین ودران
شما را عمر دراز داد مرویست که سال عمر هریک از قوم ثمود از سیصد تا هزار بوده یا شما را قدرت داد بر عمارت
زمین تامنازل خوب ساختید وانهار کندید واشجار نشاندید فَاسْتَغْفِرُوهُ پس آمرزش خواهید ازو
یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید باو بپرستش او ونه ازعبادت غیر او إِنَّ
رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ بدرستی که آفریدکار من نزدیکست بامید واران برحمت اجابت کننده داعیانست
بفضل ومنت قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قوم کفتند که ای صالح بدرستی که
تو بودی درمیان ما امید داشته شده یعنی بتو امید ها داشتیم که دربابِ خیر وصلاح ورسیدن منافع
ما ازقبل تو قَبْلَ هَٰذَا پیش ازین که دعوی پیغمبری کنی یعنی چون نشانهٔ رشد در جبین حال تو میدیدیم

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ بدرستی که درین [illegible] کرد از نزول عذاب
[illegible]برستان کذشته هر آینه عبرتیست مرکسی راکه بترسد ازعذاب آنسرای یعنی که تامل کند دران تا عالم شود
یا آنکه قصهٔ باستان کذشته رسید نمونه تیزیست که حق تعالی برای مجرمان مهیا ساخته در آخرت تا از آن
متزجر شوند ودر عمل کوشند ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ روز قیامت روزیست که جمع کرده
شده از برای آن مردمان یعنی همه خلایق را در وی جمع کنند وَذَٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ وآن روز روزیست
حاضر کرده شده درو اهل آسمان وزمین وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ وباز پس نمیداریم
آن روز را مکر برای کذشتن مدتی شمرده شده ومقرر ومعین یعنی تا آنمدت که حکمت ما مقتضی آنست منقضی
[illegible]نود قیامت قایم نکردد يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ روزی که [illegible] یا آن روز سخن
[illegible]نوید هیچ کس که او رانفع رساند از جواب یا شفاعت مکر بدستوری خدای و[illegible] خاص باشد
وقتی دیکر باشد که دراو اجازت سخن کفتن باشد فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ [illegible] از اهل
[illegible]قف بدبخت باشد که بمقتضای وعید در دوزخ جای او بود [illegible] ایشان اهل کفر وط[illegible]
[illegible] وعده بهشت وماوای او بود وایشان مؤمنان باشند واهل تقوی وص[illegible] که روز
[illegible]سعید سیات بیدارند وازقبل رب العزة ندا رسد که همه انبیا[illegible] شهیدان
[illegible]نند آید فرشتکان صفها کشیده باشند ندا آید که کیست که مرا پرستید چنانکه حق [illegible]
[illegible]یچ کس را زهرهٔ آن نباشد که جواب دهد دیکر باره این ندا رسد فرشتکان که همه عمر خود [illegible]
[illegible]لم تانهایت فنای ایشان در یک طاعت بسر برده باشند این آواز بردارند وبزبان عجز [illegible]
[illegible]ند که سبحانک ما عرفناک عبدنا لک حق عبادتک واین ملائکه آنها باشند که در[illegible]
[illegible]نه يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ اشاره [illegible]
[illegible] از دنیا [illegible]
[illegible]ناکی ونشانه شقاوة مرخواست [illegible] فَأَمَّا الَّذِينَ
شَقُوا فَفِي النَّارِ پس آنانکه بدبخت شدند پس در آتش دوزخند لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ
شَهِيقٌ ومر ایشانراست در آتش دوزخ فریاد سخت وناله زار وزفیر صوت شدید را کویند واستعمال در
[illegible] صوت مجازاست وشهیق صوت ضعیف وآن [illegible] مستعملست [illegible]
[illegible]کر اصوات خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ جاوید باشند دروی مادام
[illegible] آسمانها وزمینها باشد [illegible] این کلمات درعرف عرب عبارت [illegible] آید وتخلید است پس دوام دو[illegible]
[illegible]مان وزمین بسته بود [illegible] مفوض الله برتابید ودوام [illegible] انقطاع دوام ارض و[illegible]

وگویند مراد سموات آخرت و ارضیت وآیه کریمه یوم تبدل الارض غیر الارض دالست برین ویا مراد بسموات
وارض فوق وتحت یعنی مادام که بالا وپایین باشد ایشان در دوزخ باشند الا ما شاء ربک مگر
آنچه خواهد خدای که ایشانرا از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد یا عذابی دیگر غیر از عذاب آتش
دوزخ انواع عذاب وعقوبت ویکی از آنها آنست که از آتش عذاب کند پس استثنا از خلود باشد در عذاب
نار نه از خلود در نعیم ان ربک فعال لما یرید بدرستی که آفریدگار تو کننده است هر چیز را
که خواهد از تعذیب بدون اعراض معترض ومنع مانعی واما الذین سعدوا ففی الجنة
خالدین فیها ما دامت السموات والارض واما آنانکه نیکبخت شدند پس ایشان در
بهشت جاویدان باشند دران مادام که باشد آسمانها وزمینها این عبارت بغرض تابید وتخلید است ویا مراد
آسمان وزمین آخرت یا جهت فوق وتحت باشد ایشان در بهشت باشند الا ما شاء ربک مگر آنچه خواهد
پروردگار تو که ایشانرا از نوع نعیم چنانکه فراخور عمل ایشان بمرتبه از آن بلندتر رسانند که زیاده بود مرتبه
ایشان بوده ویا مراد تعلیق شی باشد بامر محال که آن مشیت الهی باشد بخروج ایشان از بهشت عطاء
غیر مجذوذ عطا داده خدا اهل بهشت را نه منقطع وبریده یعنی ممتد الی غیر النهایة وچون حق تعالی بیان
قصه کفار کرد آنچه بر ایشان نازل شد از عذاب دنیا وعقاب آخرة در عقب آن جهت تسلیه حضرت
صلی الله علیه وآله وتهدید کفار مکه میفرماید که فلا تک فی مریة پس مباش در گمان بعد از آنکه
از احوال امم سابقه عالم شدی وبوی عاقبت ایشانرا دانستی خطاب با حضرت است وحقیقت راجع است با امت
یعنی در شک مباشید مما یعبد هؤلاء از آنچه میپرستند این مشرکان در آنکه ضلالت موذی هلاک
یعنی شک مکنید در آنکه آن عبادت گمراهیست که آخر هلاکت ایشان کند چنانکه کفر امم ماضیه سبب عذاب
ایشان شد ما یعبدون الا کما یعبد آباؤهم من قبل نمیپرستند اهل شرک بتانرا
مگر آنچه می پرستند پدران ایشان پیش ازین از بتان وشما رسید آنچه بایشان ملحق شد از انواع نکال
وعقاب پس حال اینها نیز چنان خواهد بود وانا لموفوهم نصیبهم وبدرستی که ما تمام رسانندگانیم
بایشان بهره ایشانرا از عذاب همچنانکه بآبای ایشان رسانیدیم غیر منقوص درحالتیکه آن نصیب
ناکاسته باشد ویا ما روزی بوجه تمام بایشان رسانیدیم وایشان کفران آن نموده بعبادت اوثان اشتغال
نموده پس وقوع عذاب بر ایشان نازل باشد ولقد آتینا موسی الکتاب فاختلف
فیه وهر آینه دادیم موسی را توریة پس اختلاف کرده شد دران یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی بدان
گرویدند وبرخی کافر شدند هم چو اختلاف قوم تو در قرآن پس خاطر خود دا[illegible] مکن مکردان وبار غم
بر دل منه ولولا کلمة سبقت من ربک واگر نه سخنیست پیشی گرفته از آفریدگار تو

بتاخیر عذاب ایشان تا قیامت بجهت حکمت ومصلحت لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی در دنیا میان
قوم موسی بثواب وعقاب تا مبطل بعد از استیصال مبتلا گشتی ومحق از آن نجات یافتی وبجهت امتیاز میان
محق ومبطل واقع شدی وانهم لفی شک منه مریب وبدرستی که کفار قوم تو هر آینه در شکی اند از
قرآن در ریب افکنده یعنی نفس را مضطرب ومتوهم کننده ویا کفار قوم موسی در شک اند
از نبوة تو یا از قرآن وان کلا لما لیوفینهم ربک اعمالهم انه بما یعملون [illegible]
وبدرستی که همه مختلفان [illegible] مومن [illegible] وکافر خواه امت موسی وخواه امت تو هر آینه [illegible]
خواهند داد جزای کردار [illegible] ایشان بدرستی که خدای بآنچه میکنند دانا [illegible]
واگرچه خفی باشد وبعد از تبیین امر مختلفان در [illegible] وعد ووعید [illegible]
میکند باستقامت در شرایع بر آن [illegible] [illegible]
تاب معک پس مستقیم وراست باش [illegible] چنانکه فرموده [illegible]
[illegible] انکه از کفر [illegible] [illegible] ولا تطغوا
زیاده ونقصان انه بما تعملون بصیر [illegible]
[illegible] بر آن [illegible] مستقیم در طریق دین قویم [illegible]
[illegible] حق بر نگردد تا بمنزل وصال برسد [illegible] حقیقت استقامت [illegible]
وجه که مامور ومرضی او سبحانه باشد وجمیع وجه شایبه از افراط واعوجاج [illegible]
وتفریط محفوظ باشد وچشم ودل از ماسوی بر دوخته [illegible] مولی باشد [illegible]
ازین جهت در جمیع قرآن [illegible] آیتی سخت از این آیه نبوده [illegible] شیبتنی
سورة هود [illegible] [illegible] استقامت [illegible] [illegible]
بظلمت ومیفرماید که ولا ترکنوا الی [illegible]
[illegible] آنانکه ستم کردند بر خود [illegible] ایشان [illegible]
شدن بآن ظلم در خبر آمده که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که هر که ظالمی را [illegible] بقای [illegible]
داشته باشد که عاصی شود [illegible] در زمین او وتعظیم ذکر ایشان واختلاط با ایشان [illegible]
ایشان [illegible] ایشان [illegible] [illegible]
ایشان [illegible] [illegible] ایشان دهد یا در چیزی که موجب ظلم باشد [illegible]
باشد [illegible] که در جهنم وادیست که در وی ساکن نشود مگر قاریانی که زیارت [illegible]
[illegible] باشند حاصل که حق تعالی میفرماید که فتمسکم النار که برسد بشما آتش دوزخ [illegible]

که میل اندک بکسی که متعای ظلم از وصادر شود سبب وصولت بهیزان پس چگونه باشد حال کسی که میل نماید
بکسانیکه موسوم باشند بظلم وستم وبعد ازان میل را زیاده کند بظلمه وازان ترقی کرده مرتکب ظلم شود بعد
متوغل شود دران نعوذ بالله منه **وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ** ونیست شما را بجز ا
خدای دوستان که عذاب از شما باز دارد **ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ** پس شما یاری داده نشوید چه حکمت
موجب تعذیب ظلمه است در خبرست که چون روز قیامت باشد منادی از قبل رب العزة ندا کند که ای
الظلمه کجا اند ظالمان ویاران ویاوران ایشان وهمه را جمع کنند حتی کسی را که برای ایشان دوات لیقه
دو قلم تراشیده وبا ایشان محشر کنند پس همه را در تابوتی نهند از آتش ودر قعر دوزخان اندازند
که هیچ چیز نزد خدا دشمن تر ازین نیست که عالمی بزیارت عمل داری رود وازابن دیات نقل ا
خبرست از آنکه قاری بر در سرای ظلمه وعمال ظلم نشیند از سفیان ثوری پرسید
شده وبر هلاکت نزدیک شده وبر آب توان داد واگر آبش ندهند بمیرد گفت
بیراه . بوده در پس امام نماز میگذارد چون این آیت **وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ**
نمود موفق نعره بزد وبیفتاد وبیهوش شد چون باهوش آمد وبرا از نیج
این آیت درباره کسیست که میل اندک بظالم کند پس حال ظالم چگونه باشد
موجب رقت قلب وخوف وخشیت که مستلزم ترک ظلمات وترک سایر قبایح ازین جهت در عق
حیف میباید که **وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ** وبپای دارید نماز را باشرایط وارکان در دو طر
روز **وَزُلَفًا مِّنَ اللَّيْلِ** وساعتها از شب که قریب بنمازست مراد بنماز دو طرف اعلی نماز صبح
ونماز از طرف اسفل ظهر وعصر ونماز زلف لیل مغرب وعشا وابن عباس فرموده که بطرف النهار وقت صب
نجراست ومغرب وزلفا من اللیل عشا آورده اند که ابو الیسر انصاری روزی خرما میفروخت زنی صاحب
که بخرما میخرید آمده بود گفت خرمای خوبتری دارم درخانه همراه من بیا تا ترا بیق دهم چون زن بخانه در
ابو الیسر او را در بر کرفت واو را ببوسید زن گفت از خدای بترس او فی الحال پشیمان شد ومجلس حضرت رس
صلی الله علیه وآله آمد گویان بموقف عرض رسانید که یا رسول الله چه میفرمایی در حق مردی که زنی بیگانه
خود آورد وبغیر جماع میل ایشان از ملامسه وقبله واقع شد حضرت هیچ جواب نداد ومنتظر وحی می بو
تا وقت نماز دیگر در آمد رسول نماز عصر بگذارد جبرئیل امین آمد واین آیه آورد **إِنَّ الْحَسَنَاتِ**
يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ بدرستی که نیکویها یعنی نماز پنجگانه میبرد ومحو میسازد بدیها را حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله ابو الیسر پرسید نماز عصر با ما گذاردی گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که ای
نماز کفارت آن گناهست گفتند یا رسول الله این حال مخصوص بولیست نه همه مردم درین حکم داخلند

حدیث صحیح واقع شده که از نماز تا نمازی کفارت گناهانیست که میان آنها واقع شده باشد اگر کبیره نباشد
ابو حمزه ثمالی نقل کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که من از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم
که فرمود آیت واقم الصلوة تا آخر امید وارترین آیتست در قرآن مجید الهی که مرا بشیر ونذیر مبعوث گردانیده
که اگر یکی از شما قیام نماید بوضو ذنوب از اعضای وی متساقط ویزان شود وچون بوجه قلب متوجه
قبله شود ازان منتقل نگردد تا آنکه جمیع گناه از وی زان شود وهیچ گناه بر صحیفه عمل او نماند همچنانکه
روزی که از مادر متولد شده باشد اگر ما بین هر دو نماز از نمازهای پنجگانه گناهی ازو صادر شده باشد نیز
چنین باشد وبعد ازان گفت ای علی بدانکه مثل نماز پنجگانه برای امت من مانند نهریست که بر در خانه یکی از
شما باشد اگر شخصی بر جسد او چرکی باشد وهر روز پنج نوبت ازان نهر غسل کند هیچ از آن چرک در بدن او بماند
گفتند نه یا رسول الله فرمود همچنانکه نمازهای پنجگانه مرامت مرا نیز چنین است در زایل شدن گناه **ذَٰلِكَ**
ذِكْرَىٰ لِلذَّاكِرِينَ این امر باستقامت صلوة مر یاد کنندگان وپند گیرندگانراست **وَاصْبِرْ**
فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ وصبر کن بر امتثال اوامر واجتناب از نواهی پس بدرستی که خدای
ضایع نگرداند اجر نیکوکارانرا **فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ** پس چرا نبودند از
اهل قرنهایی که پیش از شما بودند **أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ** خداوندان
عقل ورای وفضل که از روی عاقبت بینی باز میداشتند مفسدانرا از تباهی در زمین تا عذاب بدیشان
فرو نیامدی **إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّنْ أَنجَيْنَا مِنْهُمْ** لیکن اندکی بودند از آنها که نجات دادیم ایشانرا از
عقوبات گذشتگان که ایشان نهی میکردند مراد انبیا واهل ایمانند **وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا**
أُتْرِفُوا فِيهِ وپیروی کردند آنانکه کافر بودند آن چیزی را که بودند متنعم دران یعنی متابعت آرزوهای
نفس کرده تمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف گردانیده اند **وَكَانُوا مُجْرِمِينَ**
وبودند کافران که بسبب آن مستاصل شدند **وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ**
وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ ونبود پروردگار تو یعنی شایسته حکمت ومصلحت او نیست که هلاک کند
اهل دیهها را بشرک وکفر وحال آنکه اهل آن بصلاح آرندگان باشند در میان یکدیگر یعنی مجرد شرک نکنند
تا فساد وظلم بآن منضم نگردد وازینجا گفته اند که پادشاهی با کفر باقی میماند **وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ**
لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً واگر خواستی پروردگار تو هر آینه گردانیدی بجبر وقهر والجا
مردمانرا یک گروه یعنی بر یک دین وآیین ولیکن این منافی تکلیفست چه از شرط تکلیف اختیارست **وَ**
لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ وهمیشه باشند اختلاف کنندگان در حق وباطل چون یهود ونصاری
ومجوس بجهت عدم تدبر در دلایل واضحه **إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ** مگر آنانرا که رحم کرد پروردگار

ترا بلطف و توفیق بواسطهٔ تعلیم او و در دلایل بادیهٔ مراد اهل ایمانند که اختلاف در میان ایشان نیست و گویند
مراد اختلاف مردمانست در روزی بعضی توانکرانند و برخی درویش مکر آنکه و برا خدا قناعت دهد وَ
لِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ و از برای تمکین و اختیار که اختلاف از آن ناشی شد و آفریده است ایشان را تا ثواب دهد
اختیار کنندهٔ حق را و معاقب کند اختیار کنندهٔ باطل را و یا معنی آنست که از برای رحمت خود که احسان و فضل است
ایشان را آفریده است وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ و تمام شد سخن پروردگار تو یعنی وعید او لَأَمْلَأَنَّ
جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ هر آینه پر سازیم دوزخ را از دیوان و آدمیان همه ایشان
یعنی از عاصیان ایشان وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ
بِهِ فُؤَادَكَ و هر خبری و قصه که میخوانیم بر تو از خبرهای پیغمبرانست و این خبرها آن چیزیست که ثابت
می کردانیم دل ترا بآن تا دل تو بیارامد و یقین تو بیفزاید و بر ادای رسالت ثبات نمائی و از ایذای کفار
شکیبائی ورزی وَجَاءَكَ فِي هَٰذِهِ الْحَقُّ و آمده بتو درین سوره آنچه درست و راستست در معالم
گفته که تخصیص این بحق برای تشریفست و اگر نه حق در همهٔ سورهٔ قرآن هست و گفته اند که هذه اشارتست
باخبار مذکوره درین سوره یعنی این خبرها درست و راستست وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ
و پندیست و یادبودی مرگرویدگان را وَقُلْ و بگوای محمد بر وجه تهدید لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ مر آنان را که ایمان نمی آرند عمل کنید بر حالتی که بر آن متمکنید و قدرت دارید
إِنَّا عَامِلُونَ بدرستی که ما نیز عمل کننده ایم بر حالتی که وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ و چشم
دارید بما انقلاب زمان و گردش روزگار را بدرستیکه ما نیز منتظریم نزول عذاب را بر شما وَلِلَّهِ غَيْبُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدا راست علم جمیع آنچه غایبست از آسمانها و زمینها و هیچ چیز از و مخفی نیست
وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ و بسوی او نه غیر او باز گردد همه کارهای بندگان و همه را بفرماید خود
جزا و سزا خواهد داد فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ پس پرستش کن مر او را که مرجع همه اوست
و توکل کن بروی تقدیم عبادت بر توکل اشارتست بآنکه نفع توکل بعابدان میرسد و توکل مجرد کفار بی
اعتبار است وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و نیست پروردگار تو بی خبر از آنچه بندگان میکنند و حفص
بخطاب میخواند و مخاطب همه مردمانند یعنی خدای بی خبر نیست از هر چه شما میکنید ای بندگان

سورة يوسف عليه السلام مائة واحدى ايات

ابی بن کعب از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که بندگان را سورهٔ یوسف بیاموزید که هر مسلمان که آنرا
تلاوت کند و اهل خود و بندگان خود را تعلیم دهد حق تعالی سکرات موت را بر او آسان کرداند و او را
قوتی ارزانی فرماید که هر گز حسد بر مسلمانی نبرد و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که

هر که سورهٔ یوسف قرائت کند در هر روز یا در هر شب حق تعالی روز قیامت روی او را مثال جمال یوسف کرداند
و از فزع روز قیامت ایمن کرده بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ و از بندگان صالح شود
الٓر نزد بعضی این کلمه بمعنی أنا الله أرى است یعنی منم خدائی که می بینم همه چیزها را و میدانم جمیع اشیا را و یا
الف از الله است و لام از لطیف و را از رئوف و یا الف اشارتست بانفراد و لام بلطف و را برحمت یعنی منم بانفراد
من و بربوبیت و لطف من و برحمة من بر کافهٔ بریت و قول اول اصح و اشهر است تِلْكَ این آیات یا این سوره
آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ آیتهای کتابیست که واضح است معنی آن و یا ظاهر است اعجاز آن و یا روشن
کنندهٔ حلال و حرام است در روایت آمده که یهود بعضی از اشراف عرب را گفتند که از محمد سوال کنید
که سبب انتقال یعقوب از شام بمصر چه بود این سوره نازل شد که إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرستادیم
کتاب را مراد این سوره است قُرْآنًا عَرَبِيًّا درحالتیکه قرآن تازیست بعضی از قرآن را قرآن گفته مانند تسمیهٔ
جزو باسم کل یعنی ما این سوره را بلغت عرب فرستادیم لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا باشد که شما فهم کنید
و بمعانی آن برسید و حجت بر شما لازم شود چه اگر بلغت دیگر میفرستادیم در فهم آن عذری آوردید
نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ ما میخوانیم بر تو بهترین قصها که خوانده شود در
معالم آورده که بجهت استماع آن بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها چه آن متضمن ذکر انبیاست و صلحا
و ملائکه و شیاطین و جن و انس و انعام و طیور و سیرت ملوک و آداب ممالیک و طریقهٔ تاجران و ذکر عقلا
و سفها و اختلاف احوال آدمی و مکر زنان و ذکر توحید و فقه و ذکر تعبیر خواب و آداب سیاست و تدبیر معیشت
و لهذا درین سوره بساط انبساط کسترده و قصهٔ یوسف بر وجه تفصیل بعبارت دلپذیر سمت ذکر خواهد
یافت بتوفیق الله و حسن لغایة القصه حق تعالی میفرماید که بر تو میخوانیم نیکوترین قصها را بِمَا
أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَٰذَا الْقُرْآنَ بوحی کردن ما بسوی تو این سوره را که خوانده میشود وَ
إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ و بدرستی که تو بودی پیش ازین از ناآگاهان یعنی از داستان
این قصه غافل بودی و این حکایت بگوش تو نرسیده و این غفلت مذموم نیست و در تفسیر مذکورات
که نزول این سوره جهة تسلیهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از استماع واقعه‌ها یا که بر امام
حسن و امام حسین علیهم السلام جاری شده و صورت این چنین بود که روزی سید کاینات نشسته بود که
حسن و حسین را بر کنار خود نشانده و گاه لب بر لب حسن می نهاد و گاه روی بر روی حسین میمالید ناگاه
پیغام آله جبرئیل امین در رسید و خطاب رب العالمین رسانید که یا رسول الله [illegible] ایا حسن و حسین را
دوست میداری فرمود نعم اولادنا و اکبادنا چگونه دوست ندارم دو پاره جگر منند و دو روشنائی بصر
جبرئیل فرمود که ای سید کدام را دوست ترمیداری فرمود ای برادر هردو دو دریک صدفند و بد دیک

آسمان شرف هردو کوهر یک درجند و اختر یک برج هردو جکرکوشهٔ رسول‌اند و نور دیدهٔ بتول هردو شیر اسد الله‌اند و سبط رسول الله یا جبرئیل هردو را بغایت دوست میدارم جبرئیل کفت ای سید مرسلان جلیل میکوید که ای حبیب من آکاه باش که یکی را ازین دو فرزند ارجمند تو بزهر قهر از پای درآرند و دیکری را بتیغ بید ریغ سر ببرند حضرت چون از جبرئیل قصهٔ زهر حسن و قهر حسین بشنید بکریه افتاد و فرمود من یفعل بهما یا جبرئیل کفت جمعی من این برکه کنند جبرئیل کفت جمعی باشند از امت تو که با وجود دعوی ایمان و امید شفاعت تو لیکن از بزادی بکشند حضرت فرمود امت من بچه جرم حسن مرا شربت زهر چشانند و بچه کناه حسین مرا بخنجر آبدار سر ازتن جدا کنند کفت بی‌جنایتی که از ایشان صادر شده باشد این جنایات روا دارند و بدون خطا از جور و جفا چیزی فرو نکذارند سید عالم صلی الله علیه و آله از جفای امت بسیار کریان شد و سوزان کشت جبرئیل از برای حزن و دل آنحضرت پیغام رسانید که نحن نقص علیک احسن القصص و فرمود از همه اهل عاصیان امت عجب مدار و از واقعهٔ برادران یوسف بر اندیش اکر اینها جفا کنند انها از نسل پیغمبران بودند و اکر اینها العتاب کنند انها برادر داشتند و جه احسنیت این سوره را همین کفته اند بیت اصل این قصه چو درد و محن است ❊ موجب سوز و بکا و حزن است ❊ احسنش کفت خداوند که در تسلی حسین و حسن است ❊ پس برای تسلیهٔ دل مبارک مصطفی و آرامش بلاکشان کربلا حق تعالی فرمود که اذ قال یوسف لابیه یاد کن ای محمد آن وقتی را که کفت مر یوسف پدر خود را یعقوب بن اسحق بن ابراهیم را یا ابت که ای پدر من انی رایت احد عشر کوکبا بدرستی که دیدم درخواب یازده ستاره والشمس والقمر و آفتاب و ماه را و من بر سر کوهی بلند بودم در حوالی من انهار جاری و اشجار سبز بود و از آسمان این ستارکان و آفتاب و ماه فرود آمدند و من در ایشان مینکریستم رایتهم لی ساجدین دیدم انها مرا سجده کنان آورده اند که حضرت یعقوب علیه السلام دوازده پسر داشت و یوسف را از همه دوست داشتی و نظر تربیت بر حال او کماشتی زیرا که هم بحلیهٔ جمال آراسته و هم به پیرایهٔ کمال پیراسته صورت حال او از کمال معنی خبر میداد و جمال معنیش در آینهٔ صورت جلوه میکرد برادران از این جهت زنکار حسد بر آینهٔ دل نشسته بود و رقم رشک و غیرت بر لوح سینهٔ ایشان نقش بسته و مرویست که در سرای یعقوب درختی بود هرکاه وی را پسری آمدی از آن درخت شاخی برآمدی و با آن پسر بالیدی و قوی و بزرک شدی پدر آنرا بکرفتی و بوی دادی و کفتی که این عصای تست که با تو نشو و نما یافته چون یوسف متولد شد از درخت هیچ شاخ نرست و چون هفت سالکی رسید با پدر کفت ای پدر بزرکوار هریک برادران مرا عصایی داده چرا مرا ندادی خطاب آلهی آمد که ای یعقوب ازین چوبی مخواه تا بتو ارزانی فرمایم یعقوب دعا فرمود حق تعالی جبرئیل را بوی فرستاد با عصایی از چوب بهشت و کفت این را بیوسف ده تا عصای وی باشد و آن چوبی بود از زبرجد سبز شبی یوسف درخواب دید که آن عصا را بر زمین زد و برادران وی نیز عصاهای خود را پیرامن آن بر زمین فرو زدند

عصای یوسف بلند شد و سبز کشت و برک برآورد و شاخها بکشید و سایه بکسترد و سر در عنان آسمان کشید و عصاهای برادران بر حال خود بماندند بعد از آن بادی برآمد و عصاهای برادران را از بیخ برکند و عصای او برجای بماند او از خواب درآمده ترسان شد نزد پدر آمد پدر او را ترسان یافت کفت ای قرة العین من ترا چه رسیده است یوسف حال خواب با پدر تقریر کرد چون برادران ازین خواب خبر یافتند حسد و حقد ایشان متزاید کشت و با خود کفتند که این خواب دلالت میکند بر آنکه پیشوای همه مردمان شود و مرتبهٔ بلند و درجهٔ ارجمند یابد و ما همه محکوم حکم او شویم و از وهب نقل است که فرط محبت یعقوب با یوسف بر وجهی بود که یکساعت نمیکذاشت که از نزد وی غایب شود در شب و روز او را نزدیک خود داشتی چون شروع در دوازده سالکی کرد شب جمعه در کنار پدر خوابیده بود در واقعه دید که آفتاب و ماه و یازده ستاره از آسمان فرود آمدند و او را سجده کردند یوسف از دهشت آن بیدار شده آنرا با پدر تقریر کرد یعقوب دانست که او مرتبهٔ رفیع یابد و برادران یازده کانهٔ او که ستارکان اشارت بایشانست و او و زوجهٔ او که خالهٔ یوسف است و شمس و قمر عبارت از ایشان تعظیم و تکریم او بجای آرند فکر فرمود که اکر برادران او این واقعه دیکر را بشنوند ایشان در تغیر و قوف تمام دارند هر آینه قصد او کنند قال یا بنی کفت ای پسرک من تصغیرا از روی شفقت و رحمت و کمال محبت او بود لا تقصص رؤیاک علی اخوتک مخوان و ظاهر مکن خواب خود را به برادران خود فیکیدوا لک کیدا که حیله کنند برای هلاک تو حیله کردنی بسبب وسوسهٔ شیطان ان الشیطان للانسان عدو مبین بدرستی که دیو سرکش که ابلیس است مر آدمی را دشمنیست آشکارا که او بر مکر و حیله میدارد وکذلک و همچنانکه ترا برکزید خدای باین چنین خوابی که دلیل شرف و نشانهٔ تفوق و کمال مرتبهٔ تست بر برادران و علامت شرف و عز و کمال نفس تو یجتبیک ربک برخواهد کزید ترا پروردکار تو بنبوت و فرمان فرمایی پادشاهی و غیر آن از امور عظام و یعلمک من تاویل الاحادیث و بیاموزد ترا از تعبیر خوابها از قتاده روایت است که در عهد یوسف هیچ کس تعبیر خواب به از وی نیدانست و یتم نعمته علیک و تمام کند نعمت خود را که نبوت تست و وصل نعمت دنیا بنعمت آخرت بر تو و علی آل یعقوب و بر فرزندان یعقوب یعنی از انهایی که پیغمبر بودند از اولاد او و یا مراد برادران یوسف اند که حق تعالی ایشانرا بر اسلام و توبه از لغزشی که صادر شده بود مثوبات و مغفرت ارزانی داشت و باجماع امامیه برادران یوسف پیغمبر نبودند اما حق تعالی توفیق داده نعمت توبه و مغفرت برایشان ارزانی فرمود کما اتمها علی ابویک من قبل چنانکه تمام کرد نعمت نبوت را بر دو پدر تو پیش ازین وقت یا پیش از تو مراد جد است و پدر جد یعنی ابراهیم واسحق اما بر ابراهیم بخلت و رسالت نجات از آتش نمرودی یافت و اما بر اسحق بنبوت و اخراج یعقوب و اسباط از صلب وی ان ربک علیم حکیم بدرستی که پروردکار تو داناست باینکه استحقاق واجبا دارد

استوار کار و درست کردار است یعنی آنچه کند بر وفق مصلحت و حکمت باشد و بعد از ذکر تمهید مقدمه این
قصه شروع در ان نمود فرموده که لقد کان فی یوسف واخوته بتحقیق که آمد قصه یوسف
و حکایت برادران او آیات للسائلین نشانهای قدرت یا دلایل قدرة مر پرسندگان را ازین قصه
و برادران یوسف یکی ابن یامین بود و وی برادر اعیانی بود و شش دیگر علاتی بودند و ایشان از دو کنیزک در
وجود آمده بودند و نامها دان و نفتال و جاد و آشر بودند و یوسف در حسن و صورت و سیرت از همه در پیش
بود مرویست که حق تعالی چهار دانگ حسن را بیوسف داده بود و دو دانگ دیگر را بر جمیع بندگان قسمت کرده ابو سعید
خدری از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرموده که شب معراج مرا بر آسمان بردند یوسف را
دیدم با حسنی عجیب و لطافتی غریب از ان متعجب شدم و پرسیدم این کیست گفتند یوسف اصحاب از آنحضرت
سؤال کردند که یوسف را چگونه دیدی فرمود چون ماه شب چهارده در میان ستارگان روایت کرده اند
که حق تعالی صورت همه پیغمبران را بآدم نمود وی یکیک را بدید در طبقه ششم آسمان یوسف را بدید تاج وقار
بر سر نهاده و قضیب پادشاهی در دست گرفته و ردای کرامت بر دوش نهاده و بر راست او هفتاد هزار فرشته
و بر چپ او هفتاد هزار و همه باواز تسبیح و تهلیل برداشته و پیش او درختی سبز که آنرا درخت سعادت خوانند
با وی ایستاده و هرجا که یوسف میرفت آن درخت با وی حرکت میکرد آدم گفت بار خدایا این کیست ندا
رسید که شخصی از فرزندان تو که همه مردم با وحسد برند بجهت آنکه لقبه با و عطا خواهیم کرد گفت بار
خدایا چه بوی خواهی داد فرمود خطی تمام از حسن آدم او را در بر گرفت و بوسه بر چشم او داد و گفت
لا تاسف بنی وانت یوسف اندوه مخور ای پسرک من که تو یوسفی و در حسن نادره زمانی پس اول کسی که
او را یوسف نام نهاد آدم علیه السلام بود در خبر است که آدم در اول خلقت بر صورة و جمال یوسف بود چون
بشجره منهیه تناول کرد آن حسن و نور او زایل شد و حق تعالی آنرا بیوسف داد و گفته اند که شب تار از نور روی
او چون روز نورانی شدی و آن جعد موی بود و فراخ چشم و ستبر ساعد و باریک میان و تیز بینی و خورد
دندان بر رخ راست او خالی سیاه بود و بر میان هر دو چشم او علامتی نورانی بود که پنداشتی که ماه تابانست
و چون بخندیدی یا سخن کردی نوری از دندانهای او بتافتی که در و دیوار او را روشن ساختی و لطافت اندام
وی بوجهی بود که اگر سبزی خوردی در پوست او پیدا شدی و گویند او حسن را از جده اش اسحق بمیراث گرفته
بود و اسحق از مادرش ساره و حق تعالی ساره را بر صورت حور العین آفریده بود القصه چون یوسف خواب
مذکوره را با پدر تقریر کرد پدر بکتمان وصیت فرمود و با جتبا و اتمام نعمت مژده داد بعضی از زنان برادر او
شنیدند بمادر شان گفتند که ایشان بخانه باز آمدند و صورت حال با ایشان باز نمودند ایشان انواع حسد
در حرکت آمده بتدبیر هم او مشغول شدند هم چنانکه میفرماید که اذ قالوا لیوسف واخوه

یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف با یکدیگر هر آینه یوسف و برادر او ابن یامین که برادر پدری و مادری
اوست احب الی ابینا منا و نحن عصبة دوستر اند بنزد پدر ما از ما و حال آنکه ما جماعتی توانا و مردان
کار زاریم و ایشان خرد سال و بیکفایت پس بایستی که ما را دوستر داشتی و چون عاجز و ضعیف را بر قوی و توانا
اختیار کرده ان ابانا لفی ضلال مبین بدرستی که پدر ما هر آینه در دور افتادگیست هویدا او
از راه صواب یعنی رای او درین کار خطا واقع شده پس با یکدیگر گفتند که درین امر چاره باید کرد و حیله
باید انگیخت تا او را از پدر دور گردانیم و بجهة نیافتن او ما را دوست گیرد یکی از ایشان گفت که تدبیر این
امر اینست که اقتلوا یوسف بکشید یوسف را گویند که این سخن او ان بود و در تفسیر آمده که شیطان
بصورت پیری بر ایشان ظاهر گشت و گفت یوسف میخواهد که شما را بندگی گیرد گفتند تدبیر او چیست
گفت او را بکشید او اطرحوه ارضا یا بیفکنید او را در زمینی که دور از عمارت که ددان در آن بسیار
باشند یخل لکم وجه ابیکم تا خالی ماند برای شما روی پدر شما یعنی چون او را نه بیند همگی
روی بشما آورد و بغیر شما التفات بکسی نکند وتکونوا من بعده قوما صالحین و باشید
پس از یوسف یعنی بعد از ساختن امر او گروهی شایستگان یعنی توبه کنندگان ازین عمل این نیز از کید
شیطانست که گوید که امروز گناه کنید و فردا توبه و ایشان را غافل میسازد و حال آنکه عذر فردا را عمر فردا می
باید و بر عمر اعتماد نیست قال قائل منهم گفت گوینده از ایشان یعنی یهودا که در عقل و رای از ایشان در
پیش بود گفت لا تقتلوا یوسف مکشید یوسف را که قتل بیگناهان گناهی عظیم است والقوه
فی غیابت الجب و بیفکنید او را در قعر چاه یلتقطه بعض السیارة تا فرا گیرند او را
بعضی راه گذاریان که بدانجا رسند و او را بیرون آورده بناحیه دیگر برند و شما از وی برهید یعنی چون
غرض شما نابودن اوست تدبیر او برین وجه کنید ان کنتم فاعلین اگر هستید شما کنندگان بمشورة
من پس همه برین امر متفق شدند مرویست که روزی یعقوب طعامی پخته بود و در جوار او درویشی بود بوی
آن طعام می شنید و کسی وی را نصیبی از آن طعام نداد خطاب آمد که ای یعقوب چون آن درویش را از
طعام محروم ساختی پس ببلای من راضی شو و بقضای من خرسند باش و در همین شب واقعه مذکوره
که یوسف دیده بود ظاهر شد القصه برادران یوسف نزد پدر آمده گفتند فصل بهار است و سبزها از زمین
دمیده شده چه شود که یوسف را با ما بصحرا فرستی تا روزی بتفرج و تماشا بگذراند یعقوب گفت من بی
بهار رخسار یوسف چون بلبل خزان دیده خواهم شد روا مدارید که شما در کار او باشید و من بخوار هجران
یوسف گرفتار باشم فرزندان یعقوب از اذن او محروم شده پیش یوسف آمدند و انواع بازیها کردند
و از تماشای سبزه و صحرا با وی در میان آوردند یوسف که نام تماشا شنید و آن بازیها را بدید خاطر او

بان متوجه شد و با برادران پیش پدر آمد والتماس اجازت نمود یعقوب در فکره و رود راز افتاده قالوا یا
ابانا مالک لا تأمنّا گفتند برادران یوسف ای پدر ما چیست ترا که امین نمیداری ما را علی یوسف
وانا له لناصحون بر یوسف و تا سلامیکنی در فرستادن او و ما مر او را هر آینه نصیحت کنندگانیم ارسله
معنا غدا بفرست با ما بامداد یرتع ویلعب تا که چرانیم و بازی کنیم وانا له لحافظون
وحال آنکه ما مر او را نگاهبانانیم قال انی لیحزننی گفت یعقوب بدرستی که مرا اندوهگین دارد
ان تذهبوا به آنکه ببرید شما او را از نزد من چه شدت مفارقت او بر من بسیار است و صبر بر مهاجرت
او دشوار واخاف ان یأکله الذئب و دیگر می ترسم از آنکه او را بخورد گرگ چه بدان زمین که
شما میروید گرگان در مرغ بسیارند مبادا که گرگی قصد وی کند وانتم عنه غافلون و شما از پیچران
باشید و بسبب مشغولی شما بتماشا بیت از آن ترسم کز وی غافل نشینید زغفلت صورت حالش نه بینید
درین دیرینه دشت محنت انگیز کهن گرگی بدان دندان کند تیز بدان نازک بدن دندان رساند تنش را
بلکه جانش را دراند قالوا گفتند فرزندان یعقوب لئن اکله الذئب بخدای که اگر بخورد او را گرگ
ونحن عصبة و حال آنکه ما گروهی توانا و قوی هیکلیم که هر یک با ده شیر تن بمحاربه توانیم کرد بلکه زیاده تر
انا اذا لخاسرون بدرستی که آن وقت که برادر بجنگ گرگ دهیم هر آینه زیان کار باشیم پس چون یعقوب
مبالغهٔ فرزندان شنید و میل دل یوسف بگشت دشت و تماشای صحرا و کوه دید دل بر الم هجران نهاده و بقضای
ربانی رضا داده بفرمود تا سر و تن یوسف را بشستند و مویش بشانه زدند و جامهای نوش پوشانیدند و
پیراهن ابرهیم علیه السلام که جبرئیل امین از بهشت آورده بود و بوقت انداختن او در آتش نمرودی در وی
پوشانیده بود و بمیراث بیعقوب رسیده با و پوشانیدند چون تعویذ بر بازویش بست و او را بیرادران
سپرد و فرمود بر وید بیرون دروازهٔ کنعان در زیر شجرة الوداع و آن درختی بود که هر که بسفر رفتی یاران وی
او را در آنجا وداع کردندی و دوستان و خویشان تا بدانجا بمشایعت رفتندی گویا آن درخت بآب اندوه
پرورش و شاخ و برگش در محنت و بلا نشو و نما یافته فرزندان بفرمان پدر از شهر بیرون آمدند و در سایهٔ
آن درخت قرار گرفتند یعقوب علیه السلام جامهٔ پشمینه در پوشید و عمامهٔ از پشم بافته بر فرق مبارک
نهاد و میان بربسته و عصا در دست گرفته روی بدروازه آورد و چون هرگز رسم نبود که یعقوب بمشایعت
فرزندان رود هر که آن صورت مشاهده می نمود تعجب میکرد و چون نظر فرزندان بر جمال یعقوب افتاد همه
از جای برجستند و دست و پای پدر را بوسیدند یعقوب یوسف را در بر گرفت و روی بر رویش نهاد و گفت
ای فرزندان معذور دارید که ازین پسر بوی پدر و جد خودمی شنوم و بجهت این از دیدارش مطلقا
سیر نمیشوم پس گفت ای فرزندان هر چند ولی مونس دل دردمند اگر توانستی ترا بر کوردن گرفته با ایشان

ام للاحد

بردی و با زآوردی اما پدر ضعیف و نحیف است و منتظر دیدار شریف تو دارد زنهار زنهار تا شب در صحرا
نباشی و دل دردمند پدر را بناخن فراق نخراشی ای پسر اگر امشب در صحرا بمانی و باز نیایی بیم آنست که پدر
آتش فراق وجود اشتیاق تو بسوزم و هزار شعلهٔ جان سوز در کانون سینه بر افروزم یوسف پشت تا زانو
خم کرد تا پای پدر ببوسد پدر سر مبارکش بر داشت و پیشانی نورانیش را ببوسید و گفت ای قرة العین من
مراد رکنار دیگر که داند که فردا بر سر ما چه قضا نوشته است شعر نگاه دار کنار زمانی زمام کشتی وصل
که بحر حادثها را کرانه پیدا نیست ای یوسف ترا چهار وصیت میکنم این وصیتها را نیک بشنو و نصب العین
خود کن که دار اول آنکه ای فرزند دلبند خدا را بهیچ حال فراموش مکن و در هر کاری که باشی ذکر آفریدگار
از زبان و دل دور مدار دوم آنکه هم نشینی در سفر و حضر برابر ذکر و شکر او بیست سیوم آنکه اگر ببلائی مبتلا
شوی یاری و استعانت هم از فضل خدای جوی که هر که سر رشتهٔ تدبیر را از دست بدهد اگر در ریسمان
حبل المتین او دست نزند زود از پای در آید سیم آنکه این کلمه را بسیار گو که حسبی الله نعم الوکیل که جدت
ابراهیم خلیل را چون در آتش انداختند این کلمهٔ طیبه گفت شعلهٔ آتش نمرودی بوی نرسید وصیت آخر
آنست که ای پسر مرا فراموش مکن که من ترا فراموش نخواهم کرد آورده اند که یوسف را خواهری بود
دینا نام در آن ساعت که برادران و پدر بیرون رفتند وی خفته بود ناگاه در خواب دید که ده گرگ در قفای یوسف را
از کنار پدر در ربودند از بیم آن واقعه از خواب برجست و پرسید که یوسف کجاست گفتند با برادران بصحرا
رفت گفت پدر اجازت فرمود گفتند آری گفت آه از زمانهٔ بی وفا و روزگار بی جفا که ما را بفراقت روی
زیبای یوسف مبتلا ساخت پس بتعجیل تمام روی بدروازهٔ کنعان نهاد تا زیر درخت شجرة الوداع رسید
پدر را دید که با یوسف در سخن است و پند و موعظه با و میفرماید دینا بیامد و در پای یوسف افتاد
و پای او را بوسه داد و گفت ای برادر جهان برابر انگار که من یکی از کنیزان و پرستاران توام مرا با خود ببر
تا بهتر ازین که تر و لکنی و آسایش گیری من خاک آن زمین را بمژگان بروبم و اگر مرا همراه خود نخواهی برد
زنهار تا دل این عاجزه را بدرد فراق سیاه نسازی و بزودی باز آیی یوسف را حکمان خواهر بگریه
در آورد و زار زار دیگریست القصه یوسف از جانبی میگریست و یعقوب از طرفی اشک حسرت و ندامت
میریخت و دینا از گوشهٔ می نالید در آن محل درهای آسمان گشاده بودند و حور العین ایستاده و حیلکی در
خروش و افغان آمده و فرشتگان از صوامع قدس با آواز آمده گفتند ای یعقوب تو از مفارقت یک
شبه چنین میزاری از فراق محنت و مشقت و ندامت چهل ساله چه خبر نداری پس یعقوب یوسف را در بر گرفت
و زاری و گریه کنان آغاز فریاد کرد اما چون یوسف علیه السلام پدر بزرگوار خود را گریان و نالان دید
گفت ای پدر بزرگوار و ای رسول ایزد کردگار سبب گریهٔ تو چیست و این اضطراب و بیتابی تو از جانب

ام الله

کیت یعقوب علیه السلام گفت ای نور دیده وای سرور سینهٔ من از رفتن تو بوی اندوه عظیم بمشام دل
وجان من میرسد عجب نیست که سرانجام کار بکجا خواهد کشید باری مرا فراموش مکن که من پیوسته در خیال
تو خواهم بود پس یوسف دست پدر بزرگوار و روی خواهر خود را بوسه داد و ایشان را وداع کرد یعقوب علیه السلام
بار دیگر در محافظت و مراقبت یوسف مبالغهٔ بسیار نمود برادران یوسف را بر دوش گرفته روی براه آوردند
یعقوب آواز داد که من از اینجا بشهر باز نخواهم رفت تا شما باز آیید روبیل را گفت تو از همه بزرگتری یوسف را
بتو سپاردم زنهار که از حال او غافل نشوی روبیل قبول کرده روی براه نهادند اما چون قدمی چند دور شدند
یعقوب آواز داد که آهسته روید و زود از نظر من غایب مشوید ایشان آهسته میرفتند و یعقوب در ایشان
میگریست و چون نزدیک بود که از نظر پدر غایب شوند یعقوب آهی زد و گفت ای فرزندان یوسف مرا
باز آرید تا یکبار دیگرش به بینم و از بوستان جمالش میوهٔ وصال بچینم برادران باز گشتند و یوسف را نزد پدر
آوردند یعقوب او را در بر گرفت و گفت ای فرزند ارجمند و آرام دل دردمند دل از وصال مهر پدر برداشتی
و پدر را در فراق خود بگذاشتی یوسف پدر را تسلی داده وداع کرد و روی براه آورد چون از پدر غایب شدند
یعقوب دیده گریان و دل بریان مراجعت نمود و چون بزیر درخت وداع رسید از هر شاخی آواز الفراق الفراق
شنید دانست که در تحت حجاب غیب رنگی آمیخته اند و صنعی بدیع انگیخته و مرویست که فرزندان در نظر پدر
یوسف را **شعر** بچشمان پدر رتا مینمودند ؛ بیکدیگر زمهرش میربودند ؛ همی این بوسه روشش کرفتی ؛ گه آن شک
اندر اغوشش کرفتی ؛ چو پا در دامن صحرا نهادند ؛ برا و دست جفاکاری کشادند ؛ ز دوشش بی محابا زیرش فکندند
میان خار و خاشاکش فکندند **فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ** پس چونکه برادران ببردند یوسف را و از نظر یعقوب غایب
شدند او را بر زمین زدند و گفتند ای پسر بحیله چند بار تو کشیم و شربت رشک تو چشیم پیاده روان شو و در
پیش ما میرو یوسف بگریه در آمد و گفت ای برادران عزیز چه گناه کرده ام که نسبت با من این خواری و بی حرمتی
میکنید و مرا پیاده میدوانید ایشان آغاز طعن کرده گفتند ای صاحب رؤیای کاذبه از ان ستارها و ماه
و آفتاب که ترا سجده کردند بخواه تا امروز در این حالت در ماندگی بفریاد تو رسند و ترا از دست ما برهانند
یوسف گفت آخر شما را چه شد بکجا آن حال پدر برادر بنوشید و بر کودکی و ضعف حال من رحم آرید ایشان بحرف
او التفات نانموده طپانچه بر رخسار وی میزدند و او را میدوانیدند نعلین او بکشیدند پس پای برهنه
بر سر خار و خاشاک میدوید تا پایهای او مجروح شده مانده گشت پس او را بخواری در روی زمین میکشیدند
گرسنه و تشنه و بیقرار بود و هر چند جزع میکرد و زاری مینمود بجائی نمیرسید و نزد هر برادر که میدوید
تا او را شفاعت کند طپانچهٔ محکم بر روی او میزد بدینحال او را در صحرا میدوانیدند و بر روی خار و خاشاک
میکشیدند و لگد بر اندام وی میزدند و کوفته و مجروح میکردند تا وقتی که آفتاب ارتفاع یافت و هوا

چون سینهٔ یعقوب سوزناک شد تشنگی بر یوسف غلبه کرد بنوعی که زبانش از دهانش بیرون آمد و یارای
سخن گفتن نداشت روی بروبیل آورد که ای برادر تو از همه بزرگتری و مرا هم پدر خاله و برادر و با وجود این پدر
مرا بتو سپرده با تو رحمی کن و بر خردی و شکستگی من به بخشای روبیل بحرف او التفات نکرد طپانچهٔ سخت بر
رخسار مبارکش زد که برگ گلش مانند بنفشه کبود شد نزد شمعون آمد که مشربه مرا بده که از تشنگی جانم بلب
رسید تا دمی آب خورم و آن بخلاف مشربه بود که یعقوب از برای قدری آب و مقداری شیر با ایشان داده بود
و در انجا ریخته و بشمعون سپرده و گفته که هنوز از لب یوسف بوی شیر می آید و بر طاقت تشنگی نخواهد
بود هرگاه که تشنه شود از این مشربه وی را بچشانید چون یوسف از شمعون آب طلبید شمعون هر چه در مشربه
آب بود در زمین ریخت یوسف گفت ای شمعون چرا این آب را ریختی گفت ما داعیه داریم که خون از حلق تو
بریزیم چه جای آنست که آب در حلق تو بریزیم تو تشنهٔ آبی و ما بخون تو تشنه ایم یوسف چون حدیث
کشتن شنید بر خود بلرزید و از آب و نان فراموش کرده و در آن محل یوسف را از تشنگی کام و زبان چون لاله
آتشبار شده بطاقت از پای افتاده و آغاز ناله کرد و چون او را قصد برادران محقق شد روی بقبله دعا
آورد و گفت ای خداوندی که جدم را از شر و ضرر نمرودی آتش خلاص دادی که بر پدر بزرگم من رحمت کن
و مرا از کشتن نجات ده یهودا که این مناجات شنید عرق برادریش در حرکت آمده روی بیوسف کرد و گفت
ای برادر دل خوش دار که تا جان در تن من باشد نگذارم که کسی قصد تو کند پس او را در زیر حمایت خود
گرفت و با برادران گفت دست تعدی در آستین کشید آخر نه با من عهد کرده اید که قصد قتل یوسف نکنید
غضب ایشان تسکین یافته از سر کشتن یوسف در گذشتند **وَأَجْمَعُوا** و رای خود را محکم ساختند **أَنْ
يَجْعَلُوهُ** با آنکه بیفکندند او را **فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ** در قعر چاه که با صح اقوال بر سه فرسخی کنعان بود
سر چاه تنگ بود و پایین او گشاده هفتاد گز عمق داشت و زیاده بر این گفته اند و از طریق جاده دور افتاده بود
پس برادران یوسف بر سر چاه آمدند و یوسف را بانجا کشیدند هر چند یوسف دست در دامن یکیک میزد فایده
نمیکرد گاهی حرمت بزرگی پدر را یاد میکرد و زمانی عجز و خردی خود را بشفیع می آورد سود نداشت و هر چند از بی
دیده آب حسرت میبارید از زمین قهر برادران گیاه وفا نمیرست یوسف چون دید که از سر آن بیداد در نمیگذرند
و بنظر رحمت در حال زار او نمینگرند فرمود که مهلتم دهید تا دو رکعت نماز بگذارم گفتند تو نماز گذاردن
را چه دانی گفت پیغمبرزاده ام با پدر بسیار در محراب طاعت ایستاده ام یهودا از برادران درخواست کرد تا یوسف را
بگذاشتند و دست از گریبان او باز داشتند تا دو رکعت نماز بگذارد و بعد از نماز روی بخاک نهاد و گفت
خداوندا خود را بتو سپردم و زمام اختیار خود را بقبضهٔ رضای تو باز گذاشتم چون از مناجات فارغ شد
برادران گفتند پیراهن بیرون کن گفت هیهات هیهات زنده را عورت پوش می باید و مرده را نیز کفن

نمیشاید پیراهن با من بگذارید تا اگر بمیرم در کفن باشم و اگر بزیم ستر عورتی داشته باشم گفتند چون برهنه
باشی یازده ستاره و ماه و آفتاب ترا برهنه نگذارند و جامه در تو پوشانند یوسف مبالغه از حد درگذرانید
گفت پیراهن البته بیرون کن و عزم ایشان آن بود که پیراهن را خون آلود کرده پیش پدر برند و گویند او را گرگ از هم
از هم بدرید و اینک پیراهن خون آلود گواه است یوسف بدو در گریبان یهودا گرفته فریاد و زاری میکرد ایشان
بقوت دست وی از دور کردند و پیراهن از سرش کشیدند و رسن بمیان وی بسته بچاه فرو گذاشتند یوسف گفت
ای برادران هرچه خواستید از جور و جفا بجای آوردید من شما را نصیحت میکنم بشنوید و از سخن من بیرون
مروید گفتند چه نصیحت میکنی گفت پدر را نیکو دارید و من بعد جانب او را فرو مگذارید که او عهد اند که شما
با من چه جفا کرده اید اگر بد اند بر شما خشم گیرد و دعای بد کند و بشما انواع عقوبت رسد اگر شما را قوة آن
هست که با من جفا کنید مرا طاقت آن نیست که شما بعقوبت پدر درمانید دو برادر این سخن روی درهم کشیدند کارد
بزد و ریسمان را ببرید یوسف در نیمهٔ راه چاه بود که ریسمان بریده شد گفت دریغ که دیده نادیده و رشتهٔ امید
از زندگی بگسست در چاه هلاک افتادم پس دل از جان برداشت و خود را بکلی بحضرت حق باز گذاشت ندا
رسید بجبرئیل که بندهٔ مرا دریاب جبرئیل بیک پر زدن از سدرة المنتهی بمیان چاه رسید و یوسف را در هوا
بگرفت یوسف بیهوش شده بود آهسته آهسته او را بتک چاه رسانید و بر بالای سنگی خوابانید خطاب آمد
که ای جبرئیل جامهای بهشت در وی پوشان و از شربتهای انهار جنت بوی نوشان و سر او را در کنار خود نه و
پر خود را بر جراحتهای وی بمال تا به شود و چون بهوش باز آید سلام ما بوی رسان و بگوی هیچ غم مخور ما ترا
بعهت تخت و جاه آفریده ایم نه از برای تحت چاه جبرئیل گفت الهی اجازت فرما تا من خود را بصورت
یعقوب بوی نمایم تا زمانی بدان تسلی یابد فرمان در رسید که چنان کن جبرئیل بصورت یعقوب برآمد
سر یوسف را بر کنار گرفت چون باهوش آمد و سر خود را در کنار پدر دید برجست و هر دو دست را بگردن
روح الامین درآورد و فریاد برکشید که ای پدر بزرگوار کجا بودی که برادران با من چها کردند مرا از خدمت
تو محروم ساختند و ترا بفراق من مبتلا کردانیدند مرا سر و پای برهنه در بیابان مهلکه دوانیدند و آنچه از جفا
و ستم ممکن بود بمن رسانیدند آب و نان از من باز داشتند و مرا گرسنه و تشنه بگذاشتند و رخسارهٔ مرا بطپانچه
کلرنگ کردند گیسوی مرا با خاک و خون برآمیختند پیراهنی که تو بدست خود بمن پوشانیدی از سرم کشیدند
رسن خواری بمیانم بستند لگد بدادی بر پشتم زدند سرنگونم بچاه در انداختند ای پدر بدر روی من نگر
و زخم طپانچه ببین و در هست پشت و پهلوی من نگاه کن و از جراحت ملاحظه فرما یوسف این سخن میگفت
و از دیوارهای چاه آواز ناله می آمد و جبرئیل میخروشید و ملائکه میگریستند آخر جبرئیل بطاقت شده گفت
ای یوسف من یعقوب نیستم من روح الامینم فرستادهٔ رب العالمینم پس سلام الهی بدو رسانید و از طعام و شراب

بهشت بوی خورانید پیراهن خلیل که یعقوب تعویذ وار بر بازوی یوسف بسته بود گشوده و برو پوشانید
و آنگاه مژدهٔ خلاص و نجات از چاه و رسیدن بمرتبهٔ عز و جاه بگوش هوش او رسانید هم چنانکه میفرماید
وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ و ما وحی کردیم بسوی یوسف بواسطهٔ جبرئیل که اندوهگین مباش که بزودی ترا
از حضیض چاه بذروهٔ جاه رسانیم و برادران را بحاجتمندی بنزدیک تو آریم لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ
هَٰذَا هرآینه تو خبر میدهی برادران را باین کاری که کرده اند و دیگر بتو رسانیده وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
و حال آنکه ایشان ندانند که تو یی بجهة علو شأن و رفعت مکان تو و این وقتی بود که بجهة غلا و قحط بخدمت
او آمدند و او را نشناختند چنانکه مبین شود ان شاء الله تعالی و چون جبرئیل خواست که بمقام خود رود ملکی
مقرب از حضرت عزت در رسید که ای جبرئیل دو سه روزی در تک چاه قرار و سر یوسف را در کنار گیر که غریب است
و تنها از یار و دیار خود دور افتاده و دل بر کوبت غربت و حرقت فرقت نهاده او در وانه که فرزندان یعقوب
آنشب بکنعان نرفتند و یعقوب همه روزه در انتظار یوسف در زیر شجرة الوداع نشسته بود با خواهر یوسف
سخن شوق در پیوسته تا نماز شام در آمد و اثر آمدن فرزندان یعقوب پیدا نشد در وان نهاد او بر آمده
گفت ای دینا برادرانت را چه شد که دیر کردند و سبب چیست که ماه رخسار یوسف از مطلع وصال طالع
نمیشود ای دختر از تخیل مفارقت یوسف و تصور مهاجرت او آتش حسرت در اشتعال آمده و کشتی قرار
و آرام در گرداب اضطراب افتاده و دینا پدر را تسلی میداد و انواع سخنها و عذرها ترتیب میداد القصه
یعقوب شب هم انجا بسر برد و بامداد بر پشتهٔ بلند که بران صحرا مشرف بود برآمده بنشست و دختر را نزد
خود بنشانده و دیده بر راه فرزندان نهاد و فرزندان آنشب در سر بهم بودند و خواب بر ایشان غلبه کرده
یهودا در خواب نمیشد چون دید که برادران در خوابند فرصت یافته پنهان بسر چاه شتافت و آواز داد که
ای برادر من یوسف حَيٌّ أَنْتَ أَمْ مَيِّتٌ آیا زنده تو درین چاه یا مرده یوسف گفت که تو کیستی که از حال
چار کانی پرسی و از غریبان و بیکسان یاد میکنی گفت منم برادر تو یهودا ای برادر با جان برابر حال تو چیست
یوسف گریان شده گفت ای برادر چون باشد حال کسی که از کنار مهر پدر جدا و در تک چاه در معرض فوت
و فنا بود نه مونسی و نه غمگساری نه در روی زمین از زندگان و نه در زیر زمین از مردگان یهودا از درد دل
یوسف در خروش آمد و بر خردی و غریبی و بیکسی او بسیار بگریست یوسف در قعر چاه آواز داد که ای برادر
وقت وصیت است نه هنگام تعزیت گفت چه وصیت داری آواز داد که وصیت من آنست که چون نماز شام
با برادران بخانه رسی از بیکسی و تنهایی من براندیشید و در وقت طعام خوردن از گرسنگی من یاد آرید
و بامداد چون سر از خواب استراحت برداشتید جامه پوشید از برهنگی من فراموش مکنید یهودا از سوز
این وصیت خروش برکشید و او مردی بلند آواز بود آواز او بگوش برادران رسید برجستند و بر او

آن آوازدوان شدند چون ببدلیخا رسیدند دیدند که یهودا بر سر چاه نشسته می گرید گفتند ای یهودا
چرا میگریی گفت بر حال این غریب بیچاره آواره میگریم برادران یهودا را ملامت کردند وخواستند که سنگی
چند بر چاه افکنند یهودا منع ایشان کرد و آخر سنگی بر سر چاه نهادند روی بکنعان نهادند و پیراهن یوسف را
بخون گوسفندی آلوده ساختند و نزدیک یعقوب بود که جوالی آن پشته رسیدند که یعقوب بر بالای آن
بود همه روز انتظار برده بود دیده ترصد بر راه نهاده ناگاه گردی در آن صحرا پدید آمد یعقوب دختر را گفت
که این چه گرد است گفت چه عجب که برادران من باشند گفت نیکو بنگر چون درنگریست لرزه بر اعضای
وی افتاد یعقوب گفت ای دختر ترا چه رسید گفت ای پدر برادران می آیند اما یوسف با ایشان نیست
یعقوب از استماع این خبر آه سوزناک از جگر بر کشید گفت اینها را آوازده تا بالای این پشته بر آیند دینا
نعره زد که اولاد یعقوب بیایید که پدر بزرگوار شما انتظار میبرد فرزندان دانستند که پدر اینجاست از میان
وادی دست بر سر زدند و چون صبح کاذب گریبان چاک زدند و چون خروس بهنگام خروش بر آوردند یعقوب
سراسیمه گشته متحیر فرو ماند و با دختر گفت که این چه فریاد است که می آید و این چه شیون است که دل را خون
از دیده می گشاید دینا گوش فرا داشت و از مضمون آن فریاد یعقوب را خبر داد مقارن استماع این خبر آن
پیر ناتوان از پای در افتاده بیهوش شد دینا نعره بزد که ای برادران بشتابید و پدر خود را دریابید که
حال او دیگرگون گشت و عنان از کف اختیار بیرون شد چون این بگفت وی نیز بیفتاد و بیهوش شد ایشان
دویدند وَجَآءُوٓ اَبَاهُمْ عِشَآءً و آمدند نزد پدر خود در شبانگاه يَبْكُونَ میگریستند و فریاد
و فغان میکردند و خاک بر سر میریختند و می گفتند وا یوسفاه و وا اخاه و چون پدر را بدان حال بدیدند فریاد
و فغان ایشان بیشتر شد روبیل بدوید و سر پدر در کنار گرفت و دست در دهان مبارکش نهاد اثر نفس
ندید خروشی بر کشید یهودا گفت ای برادران این چه حرکت بود که با خود کردید پدر را ضایع ساختید و
برادر را بچاه انداختید و زبان ملامت خلق بر خود دراز کردید پرده خود بدست خود دریدید ورشته
پیوند خود بتیغ قطیعت بریدید پس نعره زنان و فریاد کنان پدر را بر داشتند و بخانه بردند یعقوب همچنان
بیهوش بود تا صبح بدمید چشم باز کرد و گفت نور چشم من کو ایشان متفق الکلمه گشته قَالُوا يَآ اَبَانَآ
اِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ گفتند ای پدر ما برفتیم بصحرا پس و پیشی میگرفتیم یکدیگر در دویدن
و تیر افکندن وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا و بگذاشتیم یوسف را تنها نزدیک رخت
و بار خود فَاَكَلَهُ الذِّئْبُ پس بخورد او را گرگ وَمَآ اَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا و نیستی تو باور دارنده
ما را یعنی سخن ما را باور نمیکنی وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ و اگرچه هستیم ما راست گویان در همه کارها
اما اینجا تهمت بدگمانی که بما داری ما را دروغ گوی میپنداری و دلیل دیگر داریم بر خوردن گرگ یوسف را و آن

پیرهن اوست وَجَآءُو عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ و آورده اند بر بالای پیرهن یوسف خون
آلوده ساخته نزد پدر آوردند و آن را چنان وانمودند که خون یوسف است یعقوب چون قول ایشان شنید
بار دیگر بیهوش شد دینا بر بالین پدر آمد گریان و دست بر فرق مبارک او نهاد نعره واویلا و وامصیبتاه
بر کشید و قطره آب از دیده او بچهره یعقوب چکید دیده بر گشاد و گفت من کجا ام گفتند در منزل کرامت خود
در میان فرزندان و عترت خود گفت یوسف من اینجاست گفتند نه فرزندان دیگر هستند گفت چه حاصل
پس پیرهن یوسف را بطلبید و آن را ببوئید و آهی زد و باز بیهوش شد چون با خود آمد آن را بر روی خود
افکند و چندان گریه کرد که روی وی بخون پیراهن سرخ شد و چون نیک درنگرید هیچ جا از آن درید
نیافت گفت عجب گرگی بوده که یوسف را خورده و تعرض به پیراهنش نرسانیده پس از بسیاری غم و الم و
غصه و اندوه و عتاب روی به پسران کرده قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ گفت نه چنین است
که شما میگویید بلکه آراسته است برای شما نفسهای شما و آسان گردانیده در چشمهای شما اَمْرًا کاری
بزرگ که آن هلاک یوسف است فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس کار من صبری نیکو یعنی شکیبائی که با آن شکایتی
نباشد مگر با خدای تعالی وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ و خدای یاری خواسته شده است از و یعنی یاری از و
میخواهم عَلَى مَا تَصِفُونَ بر آنچه شما صفت میکنید از هلاکت یوسف مرویست که چون برادران
این سخن را از پدر شنیدند منفعل گشتند روز دیگر با چراگاه رفتند و با خود گفتند که تدبیری باید کرد
تا این اندیشه از دل پدر بیرون رود و ما را در آنچه میگوییم تصدیق کند بعضی گفتند که صلاح این کار
آنست که برویم و یوسف را از چاه بیرون آریم و اعضای او را پاره پاره کرده استخوانهای وی را نزد پدر آریم
تا این تهمت از ما دفع شود یهودا گفت نه با من عهد کرده اید که یوسف را نکشید پس ایشان را از آن منع کرد
نماز شام که بخانه آمدند پدر ایشان را گفت اگر چنانست که راست می گویید این گرگ که یوسف را خورده
بگیرید و نزد من آرید تا صدق قول شما از معلوم کنم ایشان بصحرا رفته گرگی را بگرفتند و دست و پای به
بستند و نزد یعقوب آوردند و بیفکندند و گفتند که این گرگیست که یوسف را خورده یعقوب گفت دست
و پای او را بگشایید چون وی را بگشودند یعقوب گفت ای گرگ نزدیک من آی آن گرگ بیامد و نزد یعقوب
بایستاد یعقوب علیه السلام گفت ای گرگ شرم نداری که جگر گوشه مرا بخوردی گرگ بآواز آمد که مجوی
سفید تو من فرزند ترا نخوردم و بدرستی که خون و گوشت شما که پیغمبرانید بر ما حرام است و من مظلوم
و بر من دروغ بسته اند و در این زمین غریبم گفت برای چه باین زمین آمده گفت ای نبی الله مرا اینجا
خویشاوندی بود دیروز بزیارت او آمدم پسران تو مرا بگرفتند و بر بستند و نزد تو آوردند و این
دروغ بر من بستند یعقوب نزد ایشان چون شنیدن این مقال از گرگ گفت بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَمْرًا

فصبر جمیل القصه یعقوب علیه السلام در فراق یوسف چندان بگریست که فرشتگان بفریاد آمدند و گفتند
الهی یوسف را باو بازده یا یعقوب را خاموش گردان یا ما را اجازت ده تا بدنیا رویم و با یعقوب در آه و ناله موافقت
کنیم مرویست که هر بامداد یعقوب بصحرا بیرون آمدی و بر حوالی کنعان میگشتی و میگفتی یا بنی ای فرزند دلبند
من فی ای بئر طرحوک آیا ترا در کدام چاه انداختند فی ای سیف قتلوک بکدام تیغ هلاک ساختند فی ای بحر
غرقوک آیا ترا بکدام دریا غرقاب فنا انداختند بای ارض دفنوک یا بکدام بقعهٔ زمین ترا دفن کردند پس سرگشته
درآن وادی می گشت و آب حسرت را از دیدهای بارید و بسوزی که آتش در افلاک زدی میزارید جبرئیل در رسید
و گفت ای یعقوب فرشتگان را بگریهٔ خود بگریانیدی و مقدسان ملاء اعلی را بناله و زاری در آوردی جواب داد
یعقوب که ای جبرئیل چکنم اگر نگریم شعر جان غم فرسوده دارم چون ننالم آه آه آه آه درد آلوده دارم چون
نگریم زار زار آورده اند که جبرئیل امدت سه روز رفیق یوسف بود در تنگی او میکوشید و او را بصبر می فرمود
و انواع مژدها باو میرسانید و چون خواست که از و مفارقت کند یوسف از وحشت و بیکسی خود بنالید جبرئیل
فرمود که ای یوسف این دعا را بخوان تا از زندان این چاه خلاصی یابی یا صریخ المستصرخین و یا غوث
المستغیثین و یا مفرج الکرب المکروبین قد تری مکانی و تعرف حالی و لا یخفی لک شیء من
امری حق تعالی برکت این کلمات شریفه او را از حضیض چاه باوج جاه رسانید از صادق علیه السلام مرویست
که چون یوسف را در چاه انداختند جبرئیل باو نازل شد و گفت ای پسر کی ترا بچاه انداخت گفت برادران
بجهت حسد بردن بر منزلت و تقرب من نزد پدر جبرئیل گفت اگر خواهی که ازین بلا خلاصی یابی این کلمات
بگوی که اللهم انی اسئلک بان لک الحمد لا اله الا انت بدیع السموات و الارض ذو الجلال و الاکرام ان
تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی من امری فرجا و مخرجا و ان ترزقنی من حیث احتسب و من
حیث لا احتسب حق تعالی بجهت این دعا او را از بند چاه خلاص کرده بپادشاه مصر گردانید القصه روز
چهارم از لطف الهی مهب بوزید وجاءت سیارة و آمدند کاروانیان بنزدیک آنچاه و ایشان
جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند فارسلوا واردهم پس فرستادند وارد خود را بسوی آن چاه
و وارد کسیست که آب کشیدن کاروان باو تعلق داشته باشد و وارد ایشان مالک بن ذعر خزاعی بود
از اهل مدین چون بر چاه آمد فادلی دلوه پس فرو گذاشت در چاه دلو خود را وحی رسید بیوسف
که در دلو نشین که این دلو برای تو در چاه آمده یوسف در میان دلو نشسته در معالم آورده که دیوارهای
چاه بر فراق یوسف بگریستند و در انس الملوک مذکورست که مالک در کشیدن دلو حیران بماند دلو را گرانتر
گران دید بچاه نگریست و آنماه را در دلو مشاهده کرد قال یا بشری هذا غلام گفت ای مژده و
شادمانی این پسریست که دلو را گران ساخته پس یوسف را از چاه برآورد واسروه و پنهان ساختند او را

وارد و

وارد و اصحاب او یوسف را از رفقای خود که اهل کاروان بودند بضاعة در حالتی که متاع تجارت
بود یعنی ایشان را برای فروختن مناسب نموده بود یا پنهان ساختند او را از کاروانیان و گفتند که اهل
آب او را بما داده اند تا برای ایشان بمصریان فروشیم و یا از برادران حال او را پنهان داشتند و گفتند
با کاروانیان که بندهٔ است و از ما گریخته است او را بخرید والله علیم بما یعملون و خدای دانا است
بآنچه میکردند یعنی مخفی نبود برو سر پنهان کردن یوسف و مکر و کید کاروانیان و اولاد یعقوب آورده اند که
یهودا را عادت بود که هر روز یکبار بر سر چاه آمدی یوسف را آواز دادی و طعام دادی درین روز که کاروان
آنجا رسیدند و یوسف را بیرون آورده بودند یهودا بر سر چاه آمد که طعام باو دهد هرچند آواز داد جواب
نشنید پس بطلب یوسف بمیان کاروان آمده او را نزدیک مالک بن ذعر یافت برادران را خبر داد بیامدند
و مالک را گفتند این غلام ماست از ما گریخته مالک گفت خواهید اگر او را بشما دهیم و اگر نه ویرا بما
بفروشید گفتند او را بتو میفروشیم لیکن این غلامیست گریزپای و ما او را باین عیب میفروشیم مالک گفت
او را باین عیب بچند میفروشید گفتند هرچه میخواهید بدهید اما بشرط آنکه ویرا ازین ولایت بیرون برید و غل
در گردنش نهید و دست و پایش در زنجیر کشید که گریزپاست و او را گرسنه و تشنه دارید که غلامی متکبر و
سرکش است تا رام گردد یوسف در برادران مینگریست و سخنان غضب آمیز ایشان می شنید و قوت و یارای سخن کردن
نداشت پس بزبان عبری با یوسف گفتند اگر در آنچه ما میگوئیم و میکنیم سرکشی کنی و خلاف آن گوئی بشمشیر آبدار سر ترا
از بدن جدا کنیم یوسف خاموش شد القصه او را بعرض بیع آوردند مالک گفت من زری که داشتم بضاعت
خریده ام و با من درمی چند ناسره مانده گفتند تو میدانی که بهای این غلام بسیار است اما با تو میسازیم بهرچه
داری پس دست یوسف بدست او دادند وشروه بثمن بخس و بفروختند او را به بهای ناسره اندک
و بی اعتبار دراهم معدودة که درهمی چند بود شمرده و عادت اهل آن روزگار چنان بود که کمتر
از چهل درم را می شمردند و زیاده بر آن را وزن می کردند مالک درمهای خود را شمرده هفده عدد و گویند بیست
عدد هر برادری دو عدد برداشتند و از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که هفده درم بود و در وسیط آورده
که یهودا هیچ نگرفت القصه مالک یوسف را بخرید وکانوا فیه من الزاهدین و بودند برادران
یوسف از بیرغبتان از آن دراهم از غایت قلت و یا میخواستند که یوسف با ایشان باشد یا کاروانیان از و خریدن
او بیرغبت دیدند بجهت گریختن و نافرمانی او در خبر آمده که روزی یوسف در آینه نگاه کرد و جمال خود را بدید
از آن تعجب کرده گفت که اگر من بنده بودمی بهای من از عدد حصر بیرون بودی پس حق تعالی بر سبیل امتحان ثمن
بخس را بهای او نمود ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که چون مالک یوسف را بخرید در جمیع سفر انواع خیرها باو
میرسید تا آنکه در مصر او را بفروخت آن خیر و برکت از و مفقود شد بدانست که آن از برکات یوسف بوده پس نزد

نزد او آمده گفت تو چه کسی ای ابن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم مالك او را در بر گرفت و بسیار بگریست و مالك مردی
عاقر بود هرگز او را فرزند نمیشد از یوسف التماس کرد که دعا کند تا حق تعالی او را فرزندی دهد یوسف دعا
فرمود حق تعالی دوازده پسر باو داد هر بطنی دو پسر القصه در اول حال که مالك یوسف را بخرید بفرمود برادران بیارا
خود گفت که غل و زنجیر حاضر کنید چون یوسف را چشم بر غل و زنجیر افتاد فغان برداشت مالك گفت ای غلام اضطراب
مکن که بندگان گریزه پای را از ذل غل و تشویر زنجیر چاره نیست یوسف علیه السلام فرمود که من نه از غل و زنجیر بفغان
بفغان آمده ام بلکه از انفعال بر یاد آمد که ملائکه زبانیه دوزخ را فرماید که بگیرید این بنده عاصی را و غل بر گردن
او نهید که گردن از طوق خدمت ما پیچیده است دست و پایش در زنجیر کشید که قدم از دایره فرمان ما بیرون نهاده
مالك ازین گفتار متحیر شده آهسته بدو گفت ای غلام من ترا در نظر خواجگان بند میکنم دل خوش دار که چون ایشان
بروند و ازین منزل کوچ کنیم بند از پای و غل از گردن تو بردارم پس در حضور برادران زاهن بند بر پایش
نهادند بگردن طوق تملیکش نهادند پلاس کهنه اش پوشیدند و انواع تهدیدش شنوانیدند فرزندان
یعقوب خاطر جمع کرده روی بکنعان نهادند یوسف دیگر باره گریه آغاز کرد مالك گفت ای غلام چرا گریه و در
صبر و سکون بر خود نمیگشایی گفت ای مالك تحمل فراق ندارم دستوری ده تا بروم و فروشندگان خود را ببینم و
ایشان را وداع کنم مالك گفت ای غلام من از ایشان اثر مهر و محبتی نسبت بتو ندیدم و جز تفرقه و وحشت از تو چیزی
دیگر از ایشان نیافتم توجه رغبت بدیشان میکنی گفت اگر ایشان را از من نفرتست مرا بر ایشان رغبتست و اگر ایشان
مرا دوست نمیدارند من ایشان را دوست میدارم تو کرمی فرما و ایشان را بگوی تا توقف کنند مالك آواز داد که ای جوانان
آهسته باشید که این غلام میخواهد از شما بحلی طلبد و یوسف را اجازت داد که برو و خواجگان را وداع کن یوسف
زنجیر کشان نزد برادران آمد و گفت ای برادران عزیز هر چه کردید تحمل کردم توقع من آنست که وقت گریه پدرم را
تسلی دهید بهر نوع که توانید مراعات آن پیر حزین و من غریب مبتلا را از یاد مگذارید همه را بگریه در آمد و یوسف را
در کنار گرفت و گفت ای جان برادر مردانه باش و کار خود را با خدای گذار پس شتری آوردند و یوسف را با پلاس
و غل و زنجیر بر بالای آن شتر افکندند و غلامی زشت روی بدخوی را بر وی موکل ساختند و کاروان بجانب مصر
روان شد یوسف از عقب نگاه میکرد و میگفت ای پدر بدرود باش که در غریبی و ذل بندگی گرفتارم ای خواهران من
فراموش مکن که من شفقتها و دلسوزیهای ترا یاد دارم کاروان همه شب میراندند سحرگاه بود که بمقابر آل اسحق
رسیدند یوسف درنگریست قبر مادر خود را دید بی اختیار خود را از بالای شتر بر قبر مادر افکند و از تربیت عهد
کودکی یاد کرد و مهر شفقت مادری بخاطر او آورد و قطرات عبرات چون باران نیسانی بر روی ارغوانی بچکید و
و آواز داد که ای مادر مهربان سر بردار و پرده خاک از پیش نظر دور کن و نگاه کن بحال فرزند خود که غل بر گردنم
نهادند و اسیروار پلاس کهنه پوشانیدند و دست و پایم بزنجیر بستند و به تهمت بندگی مرا فروختند دل پدر را

باتش هجران سوختند از قبر باحیل صیحه بر آمد که ای فرزند پسندیده و ای نور هر دو دیده بسیار گردانیدی
غم مرا و افزون ساختی اندوه مرا ای فرزند تا ز بر و رغم مرا بسیار کردی و جان مرا بتیغ درد افکار نمودی
پس صبر کن که إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصَّابِرِينَ بدرستی که یاری ده خدای با صابرانست و در وقت تیر بلا سپر صبر در
روی کش تا علم ظفر بر میدان مراد بر توانی افراشت اما چون روز روشن شد و غلامی که موکل یوسف بود نگاه
کرد یوسف را ندید بر شتر باز پس دوید او را بر سر قبری دید نشسته زار زار میگریست آن بیرحم جفاکار از روی
قهر و غضب طپانچه بر روی عزیز یوسف زد که رخساره نازکش خراشیده و خون آلود شد و گفت ای غلام خواجگان
راست گفتند که تو گریزه پایی یوسف هیچ نگفت اما چنان بدرد بنالید که غلغله در ملکوت افتاد فی الحال تند باد
قهر الهی بر آمد و غبار برخواست و صاعقه بی ابر در هوا پیدا شد و خروش رعد و سوز برق سحاب ظاهر گشت
کاروانیان گفتند ما از خود درین چند روز گناهی تازه نمی بینیم که موجب این عقوبت باشد آن سالار دلیر
گفت این معامله منست چه من این ساعت طپانچه بر روی این غلام عبری زدم و او آب در دیده بگردانید
و بدرد دل ناله کرد تا این حال این صورت واقع شد مالك گفت ای غلام سبب طپانچه زدن چه بود گفت
او خود را از شتر انداخته بود و داعیه گریختن داشت مالك گفت ای بی عقل چگونه با غل و زنجیر تواند گریخت
پیش یوسف آمد و گفت ای جوان قصد گریختن داری گفت ای مالك من سر ستیز و پای گریز ندارم اما
بخاك مادر رسیدم صبر و تحمل از من رمیده شد و رشته طاقتم بتیغ اضطراب بریده گشت مادرم هرگز آنگاه
نکرده که من [illegible] با غل و زنجیر بر سر خاکش رسم یا داغ بندگی در رخ جگر گوشه او خواهند کشید چون قبر
وی بدیدم بی اختیار خود را از بالای شتر در انداختم و غم دل با او میگفتم و قصه پر غصه خود براو میخواندم
که ای غلام بیامد و طپانچه بر روی من زد من نفرین نکردم همین بود که آهی از دل پر درد برآوردم کاروانیان
بگریه در آمدند و آغاز تضرع و زاری کردند که ای جوان عالیشان این کردی که بر انگیختی فرمودشان یوسف
بهوا نگریست و لب بجنبانید فی الحال باد بیارامید و هوا صافی شد مالك این حال مشاهده کرده در ساعت
بفرمود تا غل از گردن و بند از دست و پای یوسف برداشتند و جامهای نیکو در و پوشانیدند و بر راحله بتر
رو نشانیدند القصه مالك او را بمصر آورد و در آن زمان پادشاه مصر ملك ریان بن ولید عملیقی از اولاد
عملاق بن لاود بن سام بن نوح بود گویند او بیوسف ایمان آورد و پیش از یوسف فرمان یافت و پس از و پادشاهی
بقابوس بن مصعب افتاد که فرعون زمان موسی بود و اول زمان او و آخر زمان یوسف بود و یوسف او را
بایمان دعوت کرد قبول ننمود و ریان زمام امور ملك خود را بدست قطفیر مصری باز داده بود و بجهت
زیادتی مرتبه و رفعت شان او نزد ملك مصر او را عزیز گفتندی و چون کاروان بمصر آمد و کاشتکاران
عزیز خبر یافته آمدند و یوسف را دیدند از لمعه جمال او آشفته و حیران شدند و باز گشتند و خبر بعزیز

آورده‌اند و او زنی داشت داعیل نام که مشهور بزلیخا بود و چون عزیز جنس یوسف شنید بمالک پیغام داد
که غلام را بعباس آورد روزی دیگر مالک یوسف را بحمام برد و سر و تن او را بشست و جامهای قیمتی در وی پوشانید
و بیاراست کی تمام او را بیازار آورد و خریداران بجلوهٔ جمال شیرین شور از مصر برآوردند و خریداران نیز بر یدید
هرکس چیزی در بها اضافه‌ای کردند تا بدانجا رسید که هم سنگ او زر و نقره و مشک و دیبا بدهند عزیز مصر
قدم خریداری پیش نهاده او را باین مبلغ خرید و بخانه برد وَقَالَ الَّذِی اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ
و گفت آنکس که خرید یوسف را از اهل مصر یعنی عزیز لِامْرَأَتِهِ مر زن خود را یعنی زلیخا أَکْرِمِی مَثْوَاهُ
که گرامی دار جای نشستن این غلام کنعانی را یعنی از حسن تعهد نیکوداشت داشت او ملاحظه تمام کن
چون نشاندن کسی را بجای نیکو دلیل عزت و احترامست عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که سود رساند ما را
در کارها از ضیاع و عقار و سرانجام روزگار و یا و مستظهر شویم در مصالح حال و مال خود چه علامت رشد از
جبین او لایحست أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا یا فرا گیریم وی را بفرزندی گویند عزیز عقیم بود و نزد بعضی عنّین و
بجهة این گفت که او را بفرزندی گیریم چه آثار رشد و صواب در ناصیهٔ او ظاهرست از بعضی اکابر نقلست که
عزیز زلیخا را امر کرد که یوسف را بموضعی فرود آورد که نیکوترین اماکن باشد زلیخا جائی که احسن منازل باشد
بهتر از درون دل خود ندید پس او را در خانهٔ دل خود فرود آورد وَكَذَٰلِكَ همچنانکه عزیز را بر خود یوسف
مهربان کردانیدیم و او را بر تعهد حال او داشتیم بعد از آنکه وی را از بند چاه و تعب رها نجات دادیم دیگر
مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ جای دادیم یوسف را و تمکین دادیم در زمین مصر تا تصرف کند
در آن ولایت وَلِنُعَلِّمَهُ و تا بیاموزیم او را مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها و معانی
کتب الهی ملخص معنی آنست که غرض از رهانیدن یوسف از چاه و رسانیدن او بمصر و تمکین او و دادن
دادن این بود که بعدل قیام نماید و بتدبیر مردمان اقدام کند و از ما تعلیم معانی کتب و احکام آن کرفته
انقیاد آن کند و ایشان را بآن ارشاد فرماید و بتعبیر خوابها نموده تنبیه ایشان کند از حوادث واقعه تا مستعد
آن شوند و بتدبیر آن مشغول شوند قبل از آنکه واقع شود ما تدبیر او در سالهای قحط ایشان بتفصیل
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ و خدای غالبست بر کار خود و هیچ کس
چیزی را از امر او دور نتواند کرد یا غالبست بامر یوسف که برادران اراده مطلوب بود و مشیت خدای بر
خلاف او واقع شد مکر لیکن خدای خواست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ و لیکن بیشتر مردمان
نمیدانند که زمام امور بقبضهٔ اقتدار و مشیت اوست و یا علم ندارند بلطایف صنع و خفایای لطف
او سبحانه وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ و آنهنگام که یوسف رسید بنهایت اشتداد جسامت و قوت که آن
میان سی و چهل سالگیست و گویند مراد سن شبابست که مبدأ بلوغ است و بروایت صحیحه از ابن عباس

همچده

همچده سالگیست تا سی سالگی آتَيْنَاهُ حُكْمًا دادیم او را نبوت یا حکمت که آن علمیست مؤید بعمل یا حکم
کردن میان مردمان وَعِلْمًا و دانشی که آن تأویل احادیث است که عبارتست از علوم دینیه و علم بمصالح
مردمان و تعبیر خواب مرویست که مردم چون مرافعه پیش عزیز میکردند عزیز ایشان را بیوسف اشارت
میکرد بجهت ظهور کمال عقل و صواب دید او وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ و مانند این پاداش
میدهیم نیکوکاران را این اشارتست بنیکوکاران با آنکه حق تعالی بجهت پاداش احسان او در عمل این مرتبهٔ
رفیعه را در عنفوان جوانی باو ارزانی فرمود و در بعضی روایات آمده که یوسف هفده ساله بود که عزیز وی را
بخرید و سی و سه ساله بود که زندان [illegible] ید وی را وزارت داد و چهل ساله بود که حق تعالی وی را نبوت داد
و صد و بیست ساله بود که متوفی شد آورده‌اند که چون یوسف بخانهٔ عزیز درآمد سلطان عشق رخت
بخانهٔ دل زلیخا فرستاد و لشکر محبتش صبر و سکون او را بیغما داد هر روز جمال یوسف زیاده میشد و عشق
زلیخا افزون میگشت تا آنکه عشق او بغایت کشید و شوق او بنهایت انجامید و صورت حال با یوسف
درمیان نهاد وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ و طلب مراد خود کرد یوسف را در خانهٔ
او یعنی زلیخا از نفس او یعنی بحیله کری می‌آمد و میرفت تا بتدبیر امر کید و بانواع حیله مطلب
خود را از یوسف حاصل کند ابن عباس فرموده که از جملهٔ مراودت و حیله‌گری او در طلب مراد خود
از و این بود که باوی گفت چه موی نیکو داری در جواب گفت که اول چیزی که در حال پوسیدن ریزد
گرد موی باشد گفت ای یوسف چه روی نیکو داری گفت احسن الخالقین آنرا در رحم مادر نگاشته
گفت ای یوسف حسن روی تو تن مرا لاغر کرد جواب داد که شیطان ترا برین داشته گفت ای یوسف
عشق تو آتش در دل من زد تو این آتش را بآب لطف بنشان گفت اگر آبی با آتش تو زنم با آتش دوزخ
سوخته شوم گفت برخیز و اندرون خانه رو و آبی بیار که بغایت تشنه‌ام و غرض او آن بود که چون
بخانه رود در پس او درآید و مراد خود را از وی حاصل کند یوسف جواب گفت که درخانه کسی رود که صاحب
خانه باشد و من مملوکم و مالک چیزی نیستم گفت در اندرون خانه بستر حریر و دیبای لطیف گسترده در آنجا
در رو و مراد من حاصل کن گفت چگونه خود را مستوجب دوزخ کردانم و منزل خود در اندر بهشت از
دست بدهم گفت ای یوسف از بن بها بنادر که در رو با من درون پرده درای که کسی را درین پرده راه نیست
گفت خدای من بر همه سرایر و خفیات مطلع است چگونه از و پوشیده شود گفت دست بردامن نه
تا اطمینانی یابم گفت عزیز بآن اولیترست گفت من عزیز را شربتی دهم تا بمیرد و من حیهٔ تو شوم
گفت چگونه از عقاب و عذاب دوزخ رهائی یابم از سدی مرویست که مراد او یوسف آن بود که خود را
میآراست و بروی عرض میکرد و وی را با خود دعوت میکرد گاهی ترغیب و گاهی ترهیب و میگفت ای

یوسف بحسن وجمال من مینکری کفت چکونه بچیزی نکاه کنم که عنقریب در خاک پوسیده شود کفت مشاهدهٔ
مویهای مجعد من میکنی کفت چه فایده که بخاک آمیخته خواهد شد وچون نزد یوسف بنشستی یوسف
روی از وی بکردانیدی وچون از تدبیرات مراودت عاجز شد شروع در حیلهٔ دیکر کرد باینوجه که
خانهٔ ساخت که از زیر و بالا در و دیوار آن بمثال آینه بود وصورت خود ویوسف دران نقش کرد که هر دو
یکدیکر را در بغل کرفته بودند وچون تمام شد از یوسف التماس کرد که درانجا درون در رویه ببین
که هرکز مثل این خانه دیدهٔ یوسف بالتماس درانخانه درآمد وزلیخا درعقب او روان شده درخانه درآمد
وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وببست درها را مرویست که هفت خانه بودند دریکدیکر در هرخانه دری نشانده
زلیخا همه درها را فروبسته وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ وکفت بیش من آی و بشتاب که من ترا ام قَالَ
مَعَاذَ اللَّهِ کفت پناه می کیرم بخدای پناه کرفتنی بوجه اتم إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ
بدرستی که نیکو ساخته است منزل مرا نزد بارکاه قرب خود و مرا مرتبهٔ جلیله و درجهٔ رفیعه داده چکونه
در حق او عاصی شوم و باین امر قبیح قیام نمایم وخود را از ان مرتبه محروم کردانم ویا عزیز تربیت کنندهٔ
منست و ترا به نیکوئی داشت من فرموده پس چکونه حرمت حق ونعمت او را رعایت ناموده دست خیانت
درحرم او دراز کنم إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستی که شان اینست که رستکار نمیشوند ستمکاران
یعنی ناشناسان که درعوض نیکی بدی کنند یا فایز نکردند زناکاران چه زنا بدترین ظلمهاست
وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ بدرستی که قصد کرد آنزن یعنی زلیخا بمخالطهٔ یوسف وَهَمَّ بِهَا وقصد کرد
یوسف علیه السلام بدفع او بطریق افزار لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ اکرنه دیدی ونیافتی یوسف
راه روشن پروردکار خود را هر آینه قصد مخالطهٔ کردی وآن برهان بقول اصح نور عصمت الهی و لمعهٔ
نبوت یوسفی که حایل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدای بود پس یوسف بقوت و مدد قوت
در اقبال خود را نکاه داشت و میتواند بود که مراد از همّ بها قصد مخالطهٔ یوسف بوده باشد بزلیخا
زیرا که منافی عصمت و جمیع انبیا معصومند از همه صغایر و کبایر ومبرا از قصد معاصی مرویست که نزد
اقبال فرشته بر صورت یعقوب بیوسف ظاهر شد که انکشت بدندان کرفته بود چون یوسف آنرا بدید از
زلیخا بیرون دوید كَذَٰلِكَ همچنین نمودیم اورا برهان روشن لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ
تا بکردانیم از وی بدیرا یعنی خیانت در حرم عزیز و عمل زشت یعنی زنا إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا
الْمُخْلَصِينَ بدرستی که او از بندکان خالص ساخت یعنی پاک کرده شده از همه ناشایست و ناپایست
ظاهر و باطن و از جملهٔ پلیدیها که قصد فاحشه اکبر سوء و اعظم قبحست و منافی خالص بودن او از
قبایح پس یوسف قصد او نکرده باشد مرویست از امام علی ابن زین العابدین بن الحسین علیه السلام که برهان

برهان

یوسف که او را از فحشا باز داشت آن بود که درانخانه بتی بود و زلیخا در حین مراودت چیزی بر سر آن
انداخت یوسف کفت چرا چنین کردی کفت تا او بر حال ما واقف نشود و نزد او شرمنده نشویم یوسف
فرمود که پس من سزاوارترم از انکه شرم دارم از خدای یکتا که قهار است بر عاصیان و در روایت آمده
که چون زلیخا مراودت با یوسف علیه السلام کرد از وی روی بکردانید و بجانب دیکر نکریست صورت خود
وصورت زلیخا را دید که دست در کردن یکدیکر کرده اند روی از ان بکردانید بسقف خانه نکاه کرد همچنین
دید و بهر طرف که می نکرید انرا مشاهده میکرد و مضطرب شده بسرعت تمام روی به بیرون نهاد و زلیخا از
پی او روان شد وَاسْتَبَقَا الْبَابَ و پیشی کرفتند بسوی در یعنی یوسف بجهة فرار از زلیخا میل
خروج کرد و زلیخا مسارعت کرد در پی او تا منع او کند از خروج و مراد ازین در در هفتمین بود که خارج
خانه بود چنانکه مرویست که یوسف روی بکریز نهاد و نزد هر دری که میرسید قفل آن در بی کشاینده
کشاده میشد و بزمین می افتاد تا که بدر آخر رسید زلیخا باو رسیده دست در وی زد و پیراهن او را از پس
کشید وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ و درید در وقت کشیدن پیرهن یوسف را از پس آن وَأَلْفَيَا
سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ و یافتند هر دو شوهر زن را یعنی عزیز که شوهر زلیخا بود نزدیک در بیرون
چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست که صورتی روی نموده که هر دو آشفته اند پیش از انکه
تفحص ایشان مشغول شود زلیخا پیش دستی کرده و دلیرانه بسخن درآمد قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ
بِأَهْلِكَ سُوءًا کفت بعزیز چیست سزای کسی که خواهد باهل تو بدی برساند مراد وی ازین
سخن آن بود که براءة ذمهٔ خود را از کناه ظاهر سازد و چنان فرانماید که کناه از یوسف بود یعنی
مکافات یوسف نیست إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ مکر آنکه بزندان کرده شود یعنی پاداش او زندانست أَوْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ یا عذابی درد ناک یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه این سخن را بجهة انتقام کشیدن
از امتناع یوسف از مراودت و براءة و پاکدامنی خود بر زبان راند چون یوسف این سخن بشنید بجهت
دفع عقوبت از خود قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي کفت ای عزیز زلیخا خواست کرد مرا از نفس
من و من امتناع کردم و از وی کریختم عزیز کفت راستی این سخن بچه دانیم هیچ کس ازین واقعه خبر دارد
یوسف کفت درانخانه کودکی چهار ماهه در کهواره بود او کواه منست آن کودک پسر خالهٔ زلیخا بود عزیز
کفت کودک چهار ماهه چه داند و چکونه سخن کوید یوسف فرمود که خدای من قادرست برانکه
او را بسخن در آورد عزیز از ان کودک پرسید که بتوجه میکوئی بقدرت ربانی کودک بسخن درآمد و حق تعالی
ازین خبر میدهد وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا و کواهی داد کواهی دهنده از کسان زلیخا که بسخن
درآمده کفت ای عزیز إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ اکر هست کریبان پیراهن یوسف دریده

از پیش فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ پس راست میکوید زلیخا و یوسف از دروغ کویان است
چه این صورت دلیل است بر آنکه زلیخا دفع یوسف میکرده از خود که کریبان از پیش دریده وَإِنْ كَانَ
قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ و اکر هست پیراهن یوسف از پس دریده شده فَكَذَبَتْ وَهُوَ
مِنَ الصَّادِقِينَ پس زلیخا دروغ میکوید و یوسف از راست کویانست چه این حال دلالت دارد بر آنکه
یوسف از وی کریخته و زلیخا در پی آمده و او را بجود کشیده و پیراهنش از پس دریده شده فَلَمَّا رَأَى
قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ و آنهنکام که دید عزیز پیراهن یوسف را دریده شده از پس روی بزلیخا کرد از
روی غضب قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ و کفت بدرستی که کفتار این کار یا این بدی از مکر و حیلهٔ شما
زنانست مراد زلیخا و امثال اوست از زنان مکاره إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ بدرستی که کید شما بزرکست
چه کید زنان زود بدل می آویزد و بسیار در نفس تاثیر میکند و نیز کید زنان با مردان بمواجهه است و واسطه
شیطان بر وجه اخفا از بعضی علما منقولست که چون نبوت بادشاهی یوسف قرار کرفت روزی جبرئیل
نزد وی نشسته بود جوانی از خدمتکاران مطبخ وی آمد جامهٔ چرب پوشیده و چیزی از آلت مطبخ بدست
کرفته جبرئیل کفت این جوانرا می شناسی چه کس است کفت نه کفت آن کودکست که برای تو در کهواره کواهی
داد یوسف کفت پس وی برابر من حقی ثابت نموده تا جامه از وی برکنند و خلعتی کرانمایه در او پوشانیدند
پس او را وزیر خود کردانید القصه چون صدق یوسف و کذب زلیخا بر عزیز ظاهر شد متوجه یوسف
شده بر وجه اعتذار کفت يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا ای یوسف اعراض کن ازین سخن و پنهان
دار این کار را وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ وای زلیخا آمرزش طلب برای کناه خود و در بعضی تفاسیر
کفته که معنی آنست که عذر خواه از یوسف که عزیزست و تو او را بی کناه إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ
بدرستی که تو بودی از کناهکاران آورده اند که اکرچه عزیز این قصه را تسکین میخود اما سخن
عشق پنهان نمی ماند شمهٔ ازین واقعه در افواه مرد و زن افتاد وَقَالَ نِسْوَةٌ و کفتند کروهی
از خواتین مصر در کشاف آورده که پنج زن بودند از زنان خاص ملک زن حاجب و زن ساقی و زن خباز
و زن زندانبان و زن صاحب دواب که با یکدیکر نشسته کفتند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر بموضعی که
آنرا عین الشمس کویند سخن ایشان این بود که امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ
زن عزیز یعنی زلیخا طلب کرده است غلام خود را از نفس او یعنی از وی درخواسته است که کام وی
دهد قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا بدرستی که شکافته است یوسف پردهٔ دل او را از روی دوستی یعنی محبت
یوسف پردهٔ دل او را شکافته و بدرون دل او در آمده إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ بدرستی که ما
می بینیم زلیخا را در کمراهی هویدا یعنی دوری از راه صواب و خطائی روشن که با وجود مانند عزیز

شیفتهٔ غلام زرخریده شده است فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ پس چون بشنید زلیخا مکر ایشانرا یعنی
قول ایشان بمکر باعتبار آنست که آنرا از او اخفا میکردند هم چنانکه مکر کنندکان خود را پنهان کنند و یا
آنکه غرض ایشان این بود که یوسف را به بینند چه یوسف هرکز از خانهٔ عزیز بیرون نمیرفت و یا آنکه زلیخا
عشق خود را از ایشان پوشیده و ایشان افشای آن کردند حاصل که چون زلیخا سخن ایشانرا بشنید
أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ فرستاد بسوی ایشان و استدعای آن نمود که بدعوت وی حاضر کردند و روایت
که چهل زنرا طلبید و آن پنج زن ملامت کر در میان ایشان بودند چون بمنزل وی در آمدند تعظیم ایشان بجای
آورد وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً و آماده کرد برای ایشان تکیه کاهی از بالشهای لطیف و کویند مراد
از متکا طعامیست که خوردن آن احتیاج بکارد داشته باشد و در هنکام بریدن آن تکیه شده و تکیه بر چیزی
کنند و بنابرین تسمیه طعام بمتکا بر سبیل مجاز باشد وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا
و داد هر یک از آن زنانرا کاردی تا کوشت ریزه کنند و تناول نمایند و ترنج را بآن ببرند و دهن را بآن
خوشبو سازند پس نزدیک یوسف آمد و جامهای مرصع در وی پوشانید و تاج مکلل بر فرقش نهاد و بآرایش
تمام و آرایش لاکلام او را مزین کردانید و زنانرا در صفهٔ خانه نشانده بود که یوسف در اندرون آن بود
وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ و کفت با او که بیرون آی بر این زنان جهت خدمت یا سلام کردن بر ایشان
یوسف جهت آنکه بنده بود و بذل انقیاد و فرمان برداری ابا نموده بیرون آمد شعر زخلوتخانه آن
کنج نهفته برون آمد چو کلزار شکفته فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ پس آنهنکام که زنان او را دیدند بزرک
یافتند او را در جمال یعنی حسن او در چشم ایشان کران آمد و بیکبار همه شیفتهٔ دیدار او کشتند و از خود فراموش
کردند وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ و بریدند دستهای خود را یعنی در حالتی که کوشت یا ترنج میبریدند چشم
ایشان بر جمال یوسف افتاد بیخود شدند و کارد بدستهای خود زده می بریدند کمان ایشان آن بود که
کوشت یا ترنج میبرند و اصلا آنرا احساس نکردند مرویست که زلیخا هر یکرا ترنجی و کاردی بداد و کفت چون
یوسف بر شما کذرد شما هر یک ازین ترنج پاره ببرید و بوی دهید چون یوسف بمجلس ایشان کذر کرد محو جمال
او شدند همه بیهوش شدند و دستهای خود را بجای ترنج بریدند از غایت حیرت اصلا درد آنرا احساس نکردند
و از وهب منقولست که از آن چهل زن نه زن بمردند و باقی از ایشان دست خود را جدا کردند و چون با خود
آمدند دستهای بریدهٔ خود را دیدند وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ و کفتند از غایت تعجب پاکست مر خدایرا از
صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی مَا هَٰذَا بَشَرًا نیست این غلام از جنس آدمی زیرا که چنین حسن
معهود نبود ع که این جمال نه در حد آدمی زادست إِنْ هَٰذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ نیست این کس
مکر فرشتهٔ کرامی و بزرکوار نزد خدا چه جمال بدین زیبائی و کمال بدین غایت و عصمت بدین مرتبه از خواص

ملکیت در حقایق سلمی مذکورست که حق تعالی بدین آیت که مدعیان محبت خود را سرزنش میکند که مخلوق در تعریف
مخلوق بدین غایت میرسد که الم قطع عضو خود را احساس نمیکند شما در شهود پرتو جمال خالق خود باید که از
هیچ بلائی و رنجی متألم نشوید و صاحب وسیط باسناد خود از جابر انصاری نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله فرمود که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت یا محمد خدای تعالی ترا سلام میرساند و میگوید ای حبیب من
حسن روی ترا از نور عرش مقرر کردم و حسن روی یوسف را از نور کرسی و هیچ مخلوقی نیکوتر از تو نیافریدم آن حضرت را
کمال بود و یوسف را جمال و در شهود جمال یوسفی دستها بریده شد و در ظهور کمال محمدی زنارها قطع یافت القصه
چون زلیخا حیرت زنان و آشفتگی ایشان مشاهده کرد **قَالَتْ** گفت با ایشان که **فَذَٰلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي**
فِيهِ پس آن بنده کنعانیست که ملامت کردید مرا در دوستی او و اکنون دانستید که حق بطرف من بود **وَ**
لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ و بدرستی که من مراودت کردم او را از نفس او و درخواستم که آرزوی
من بدهد **فَاسْتَعْصَمَ** پس خویشتن را نگاهداشت و سخن مرا نپذیرفت و بجا نیاورد **وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا**
آمُرُهُ و اگر چنانچه نکند آنچه فرمایم او را از حاصل کردن مراد من **لَيُسْجَنَنَّ** هرآینه بزندان کرده شود
وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ و باشد از خوارشدگان یعنی داخل در زندانیان یوسف که این سخن بشنید
روی از آن مجلس برتافت و زنان در عقب وی بیرون دویدند در لباس اینکه ویرا ملامت کنند و هر یک
جداجدا او را بخود دعوت کردند یوسف از ملاقات ایشان بتنگ آمد **قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ**
إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ گفت ای پروردگار من در زندان بودن دوسترست نزد من از آنچه میخوانند این
زنان مرا بسوی آن از مطاوعت و میل رغبت ایشان **وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ** و اگر نگردانی
از من مکر و فریب ایشان را یعنی اگر مرا در پناه عصمت نگیری **أَصْبُ إِلَيْهِنَّ** میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت
سخن ایشان کنم بطبع و بمقتضای شهوت خو**وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ** و باشم از نادانان بارتکاب آنچه
نشاید **فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ** پس اجابت کرد دعا آفریدگار او **فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ**
پس گردانید از او مکر آن زنان را بقوت و عصمت **إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ** بدرستی که او شنوات دعای
کسی را که باو پناه برد و دانا بحال کسی که از همه چیز روگردانیده او آورده اند که بعد از نومیدی زنان از وی زلیخا را
گفتند که صلاح آنست که او را دو سه روزی در زندان کنی شاید که بسبب ریاضت دلم کرده و قدر راحت و نعمت
دانسته سر تسلیم بر خط فرمان تو نهد چو کوره ساز زندانرا بر او گرم بود زان کوره گردد آهن نرم زلیخا
این سخن را قبول کرد و نزد عزیز آمد و گفت از این غلام کنعانی بدنام گشته ام و طبع مرا از خدمت او نفرتی پدید آمده
صلاح آنست که او را بقید بند و زنجیر گرفتار کرده در زندان افکنی تا مردمان بدانند که او گناهکارست و من از
ملامت و سرزنش باز رهم عزیز این سخن مقبول افتاد حکم کرد که بزندانش برند هم چنانکه میفرماید **مِنْ**

بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ از پس آنکه دیده بودند دلایل عصمت و شواهد دال بر براءت بی گناهی یوسف مانند
گواهی دادن کودک و حال پیراهن و قطع دستها و امتناع او از ایشان یعنی با وجود شاهدها این نشانها رای ایشان
قرار یافت که برای مصلحت **لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ** در زندان کنند او را تا هنگامی که مقرر باشد پس
زلیخا آهنگری را بخواند و گفت بند گران بساز و سلسله محکم ترتیب کند تا دست و پای این عبری نهم و چند
روزی در زندان ویرا گوشمال دهم آهنگر را که نظر بر دست و پای یوسف افتاد گفت ای ملکه این پرحوران
و طاقت بند گران و قوت رنج زندان ندارد زلیخا بانگ بر وی زد و گفت تو بزندانیان رحم میکنی پس آهنگر بند و
زنجیر ترتیب داد و بر دست و پای یوسف بنهاد زلیخا بفرمود که او را بدین بند و زنجیر بر ستوری نشانند و در
کوچه و بازار مصر بگردانند و منادی زنند که هر که در حرم عزیز اراده خیانت داشته باشد سزای او اینست
و خود جامه کهنه پوشیده تا مردم او را نشناسند و بر سر یوسف بایستاد تا او چه خواهد گفت پس یوسف را
بر مرکبی سوار کردند و دست بر گردن بسته و بند گران بر پای نهاده و یوسف بنالید که الهی تو از ستم کارا گاهی از غم
پدر بانالها و او افغانم و از جفای برادران در غربت سعی کرده ام و با وجود این چه گرفتار بند و زندانم جز استغاث
بحضرت تو چاره نمیدانم جبرئیل آمد و گفت ای یوسف از بند و زنجیر غم مخور **مصرع** سلسله بندات و شیرانرا
بگردن زیورات **:** زیرا که تنگنای حبس را اندیشه نکنی و از جفای قید اندوهگین نشوی که نزول در زاویه
زندان موجب ریاحین ریاض خلد خواهد بود اما ای یوسف زلیخا آمده و بر رهگذر نشسته تا نظاره کند
که چگونه جزع خواهی کرد و کرا از برای خود خلاصی شفیع خواهی ساخت زنهار ای یوسف روی ترش نکنی
و گره بر ابرو نزنی و سر از پیش بر نداری و بجیب و راست و پیش و پس ننگری خندان باش و تبسم کنان خود را چنان
مدان که ترا از گلستان بزندان میبرند تا من آن زندانرا بر تو گلستان کنم چون یوسف را از سرای عزیز بجانب
بازار بردند قریب صد هزار مرد و زن بنظاره بیرون آمدند و خروش از اهل مصر برآمد یکی بر سینه سنگ
میکوفت و میگفت که مظلومست و بیچاره و دیگری ... ست و آواره یکی نعره میزد که این چه بیرحمی
و دل آزاریست دیگری طعنه میزد که چه بیدادی و ... ست کودکی را که دست حوران زیارت وی در حرم قست
با طوق و زنجیر چکار هر کرا چشم بر جمال یوسف افتادی فی الحال دیوانه و آشفته گشته عاشق او گشتند و دل از
دست بدادند مرویست که چون یوسف برابر زلیخا رسید بر زبان او جاری شد هذا غلام من کنعان این غلام
کنعانی عبری زبان و العزیز علیه غضبان و عزیز بر وی خشمناکست و غضب آلود جبرئیل آمد و گفت ای یوسف جواب
منادی باز ده که هذا خیر من غضب الرحمن این خواری بهتر از غضب ربانی و معصیت الدیان و این نافرمانی خوبتر
باشد از عصیان سبحان و دخول النیران و رسیدن باتش سوزان و سرابیل قطران تا ما بکمال قدرت خود آواز ترا
بگوش زلیخا رسانیم و هیچ کس دیگر نشنود چون یوسف این بگفت زلیخا بشنید و بر خود بپیچید بر خاست و بخانه باز

آمد پیغام فرستاد بزندانبانان که این غلام را در جایی تنک وتاریک بازدارید وطعام وشراب بروی تنک کیرید
پس یوسف را بزندان آوردند وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ ودرآوردند با او بزندان دو بنده از
بندکان ریّان یکی ساقی ملک که او را بونا کفتندی ویکی طباخ که او را مجلث خواندندی چه ملک بر ایشان کمان برده
بود که درصدد آنند که او را زهر دهند وروایت که طباخ بعادت طعام نزد ملک آورد وبنهاد وشرابدار بیو کفت
که این را مخورید که زهرآلوده است طباخ کفت ای ملک شراب زهرآلوده است نه طعام و لیکن ساقی کفت دروغ
میکوی ملک ساقی را کفت این شراب را بخور چون بخورد ضرری بوی نرسید وبطباخ کفت که این طعام را بخور امتناع
کرد پس بهیمه بیاوردند وآن طعام بوی دادند بخورد درحال بمرد پس ملک فرمود تا طباخ را بزندان بردند و
شرابدار را بجهت مظنه تهمت با او یار کرده وحکم کرد تا هردو را بزندان کنند اتفاقا درآن وقت که یوسف را بزندان
درآوردند ایشانرا نیز بزندان کردند یوسف در زندان تعهد حال زندانیان کردی وجستجوی احوال هریک
بجای آوردی وبعیادت بیماری ایشان رفتی ومعالجه فرمودی وجامه دریده ایشان دوختی ودلخوشی دادی ودر
خبرست که چون یوسف در زندان شد اهل زندانرا دلتنک یافت ایشانرا کفت خوشدل باشید وصبر کنید که خدا
شمارا بعوض دنیا وثواب عقبا بهره‌مند کرداند ایشان خوشحال شدند وکفتند رحمة الله علیک توجه زیبا روی
ونیکوخویی چه کسی واز کدام قبیله کفت انا یوسف ابن یعقوب صفی الله بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله علیهم السلام
کفتند ای پیغمبرزاده والله اکر توانستمی ترا رها کردمی اکنون در خدمت تو تقصیری نخواهم کرد پس زندانیان وزندانبان
نزد وی آمدندی وحدیث وی شنیدندی وبا او اظهار محبت ومودت کردندی یوسف فرمود که ای یاران در محبت
من غلو مکنید که هرکه با من محبت ورزید از وی محنت یافتم عمه مرا دوست میداشت ومیخواست که مرا نزد خود
نکاهدارد کمری از ابراهیم که بمیراث باو رسیده بود درمیان من بست ومن خفته بودم وازان پیغمبرانکار کرد با آن متهم
ساخت بدزدی وبجهت آن مرا یکسال نزد خود نکاهداشت وپدرم او دوست میداشت درمحنت برادران افتادم
وزلیخا بمن محبت ورزید به بند و زندان کرفتار شدم کفتند ما با تو الفت کرفته‌ایم ونمیتوانیم که بی‌تو زندکانی
کنیم القصه با او مجالست کرده بانواع سخنان او مستفید شدندی واکر خوابی دیدندی تعبیر فرمودی وموافق
افتادی وبجهت این هردو زندانیان نزد یوسف آمده خوابهای خود را تقریر کردندی ویوسف علیه السلام تعبیر
فرمودی شبی این هردو زندانی خوابها دیدند وکویند هریک خواب دیکری برخود بستند ونزد بعضی هیچ کدام
خواب ندیده بودند اما بروجه امتحان یوسف را قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي کفت یکی از ایشان بدرستی که من
میدیدم خود را در باغ یک اصلت تاک بود بر وی یک خوشه انکور رسیده وپیاله ملک ریّان بدست من أَعْصِرُ
خَمْرًا می‌افشردم در وانکور را برای شراب تسمیه انکور بخمر باعتبار آنست که مآل آن خمر میکشد وَقَالَ الْآخَرُ
إِنِّي أَرَانِي وکفت دیکری یعنی طباخ بدرستی که من میدیدم خود را در مطبخ ملک أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي

خبزا

خُبْزًا که برمیداشتم بر زبر سر خود نانرا وآن سفره نان بود تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ میخوردند مرغان ازان
نان ومیر بودند نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ خبر ده مارا از تعبیر این خواب إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ
بدرستی که ما می‌بینیم ترا از نیکوکاران با اهل زندان وغیر ایشان ویا نیکو دانا در علم تعبیر چه هرخوابی را که تعبیر
فرمودی موافق آن واقع میشود پس پیش از تعبیر ایشانرا بطریق مستقیم که توحیدست ارشاد فرمود تا براسلام
عیبرند واول بیان معجزه خود فرمود که آن خبر دادن وی بود از غیب یا دلالت بر صدق قول او کند در دعوة
ایشان باسلام وصحت تعبیر وهم چنانکه طریقه انبیاست که اول اظهار معجزه میکردند وبعد ازان امت را بطریق
اسلام دعوت میفرمودند پس بجهت این اول بار از تعبیر اعراض کرده دربیان معجزه خود قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ
تُرْزَقَانِهِ کفت یوسف که نیاید بشما خوردنی که روزی داده شوید بدان إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ
مکر که خبر دهم شمارا بماهیت آن یعنی بکویم رنک ومزه آن طعام را قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا پیش از آنکه
بیاید بشما یعنی اخبار کنم شمارا از غیب ایشان کفتند ماهرکز از کاهنان امثال این نشنیده‌ایم یوسف بجهة
دفع کهانت از خود ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي اینکه کفتم بشما از آن خبریست که بیاموخت بمن آفریدکار من
بالهام ووحی نه آنکه از قبیل کهانت وفرمود که إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بدرستی که
من ترک کرده‌ام وباز کذاشته‌ام کیش کروهی را که نمیکروند بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ
بوحدانیت خدای وایشان برای آخرت ناکرویدکانند تکرار ضمیر برای تاکید کفر ایشانست برای آخرت
وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وپیروی کرده‌ام دین پدران
خود را اظهار جهة آنکه اهلیت نبوتست وجهة فضله زیادتی رغبت ایشانست باستماع کلام وی وقبول
کردن سخن وی درانچه کوید مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ روا نیست ونشاید
مارا که پیغمبرانیم آنکه انباز کیریم بخدای چیزی را که [illegible] یکانکی پرستش او میکنیم ذَٰلِكَ مِنْ
فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا این توحید وپرستیدن خدای یکانکی از فضل خدایست برما که بوحی ما را بآن
آکاهی داده وَعَلَى النَّاسِ واز فضل اوست بر سایر آدمیان که انبیا را بارشاد ایشان فرستاده وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ولیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بایشان آمده‌اند بوشد سپاس
داری نمیکنند آن فضل وموهبت را وازان اعراض میکنند وازان متنبه نمیشوند پس در ترغیب ایشان بتوحید
وتنفیر ایشان از شرک میفرماید که يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ ای یاران حبس یعنی کسانی آن أَأَرْبَابٌ
مُتَفَرِّقُونَ آیا خدایان پراکنده که شما دارید از زر ونقره وآهن وچوب وسنک خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ
الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ بهتراست یا خدای یکانه ویکتا در ذات وصفات غالب برهمه مکوّنات که هیچ کس
با او مقاومت نتواند کرد مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً نمیپرستید ای اهل زندان

بدون خدای مکر نامهایعنی چیزی چند را که باعتبار اسم بدون تحقق ودلیلی سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم
نام نهاده اید آنرا شما و پدران شما یعنی میپرستید چیزهائی را که باعتبار اطلاق اسم و محض نام بدون تحقق کرد دلالت
کند بر استحقاق الوهیت ایشان مراد آنست که همین اسم خدا دارند و از حقیقت الوهیت معرا اند مَّا أَنزَلَ اللَّهُ
بِهَا مِن سُلْطَانٍ فرو نفرستاده خدای تعالی بر پرستش آنها یعنی هیچ حجتی که دلالت کند بر استحقاق الوهیت
ایشان مراد آنست که همین اسم خدا دارند پس شما میپرستید اسمی چند بی مسمی إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ
نیست حکم پرستش مکر خدایرا که مستحق پرستش است فرمان داده بزبان پیغمبران أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ
انکه نپرستید ای کافه مردمان مکر او که حجت روشن دلالت میکند بر وجوب عبادت او بوحدانیت
ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ اینست دین حق درست و راست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند دا وحق را بجهة عدم تفکر در دلایل عقلیه و نقلیه و تبعیت هواجس
نفسانی و وساوس شیطانی بعد از تنبیه بر بطلان کیش ایشان امر معبودیت معبود یکتا شروع در تعبیر
خواب ایشان کرده فرمود که يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا ای یاران زندان اما یکی از شما
که ساقی ملک است سه روز دیگر خلاص یابد فَيَسْقِي رَبَّهُ پس باشاماند یعنی تربیت کننده خود را
یعنی ملک ریان خَمْرًا شراب چنانچه پیشتر میبوده یعنی همان ساقی ملک باشد وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ
دیکر که طباخ است پس بر او بخته شود بر دار و مدتی او را بران بکذارند فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِن
رَّأْسِهِ پس بخورند مرغان شکاری کله سر او پس از ان هر دو بیکی کفت دروغ کفتیم و هیچ خوابی ندیده
بودیم بازی میکردیم یا کفتند ما خوابهای خود را بر یکدیکر بستیم یوسف علیه السلام فرمود که قُضِيَ
الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ حکم کرده شد و محکم ساخته کشت کار خوابی که شما دران طلب
تاویل و تعبیر کردید و خلاف آنچه من کفتم نخواهد شد این دلیل است بر اخبار یوسف بغیب بر طریق
وحی نه مانند تعبیر معبران در حدیث آمده است که خواب بر پر مرغی پر نده بسته شده است مادام که تعبیر
ان نکرده باشند چون تعبیر کنند از پر آن مرغ بیفتد و بر زمین آید یعنی واقع شود بجای خود و خواب
جزویست از چهل و شش جزو از پیغمبری باید که خوابی که یعنی جز با خداوند رای صایب نکوئی د
مرویست که چون سه روز بر آمد کاشتکان ملک آمدند و ایشانرا از زندان بیرون بردند وَقَالَ
وکفت یوسف در وقت بیرون رفتن ایشان لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا مکر آنکس را که دانست
بطریق وی آنکه او رستکار است از آن هر دو و ظن بمعنی یقین در کلام عرب بسیار است و یقین او بود
که بمعنی خود باشد زیرا که تعبیر وی بطریق وحی بود نه بصواب دید و رای حاصل که ساقی را کفت اذْكُرْنِي
عِندَ رَبِّكَ یاد کن مرا نزدیک مربی خود یعنی بیکناهی مرا بعرض ملک ریان رسان تا مرا ازین محنت

بازرهاند وی این معنی را قبول کرد پس ملک بفرمود تا طباخ را که خیانت او ثابت شده بود بردار کردند
و ساقی را که صفت امانت او بحقیق یافته همان منصب نخستین باو دادند و چون یوسف متوسل بمخلوق
شد در نجات خود جبرئیل نازل شد و یوسف را بکوشه زندان برده پر خود را بر زمین زد زمین اول تا طبقه
دویم شکافته شد یوسف را کفت فرونکر تا چه بینی یوسف نکاه کرد کفت طبقه زمین دویم را می بینم یکبار
دیکر پر بران زد زمین سیم پیدا شد و همچنین تا طبقه هفتم ظاهر کشت کفت فرونکر چون نکاه کرد سنکی
عظیم دید کفت سنکی بزرک می بینم جبرئیل پر بران سنک زد شکافته شد و از میان آن کرمی بیرون آمد برکی
سبز بر دهن کرفته کفت یا طاهر الطاهرین ای پاکیزه تر پاکیزکان پروردکار عالمیان ترا سلام میرساند و
میکوید شرم نداشتی از من که استعانت کردی بملک مصر بعزت و جلال من که بجهت این هفت سال در
زندان بدارم یوسف ازین سخن متاثر شده کفت ای جبرئیل خدای از من راضی باشد کفت آری از تو راضی است
کفت اکر هفتاد سال درینجا باشم باک ندارم و باید دانست که استعانت بمخلوق در دفع مضار و تخلص از
مکاره جایزاست باجماع غیر قبیح بلکه کاه هست که واجب میشود پس روایات مذکوره دلالت بر حرمت
استعانة نمیکند بلکه عتاب مذکوره بیوسف جهة ترک عادت جمیله او بود در صبر و توکل بر خدای بر جمیع
امور بجهة تشدید محنت و قبح استعانة در صورتیست که ترک توکل بر خدا کرده و اعتماد کلی بر مخلوق کند
و اکر با وجود توکل بر خدا مخلوق را واسطه سازند در دفع بلیت موجب اثم نیست و القصه چون ساقی
بمرتبه تقرب رسید و از سلوک جاه و دولت سرخوش کردید از زندان و اهل آن غافل شد فَأَنسَاهُ
الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ یاد کردن یوسف را نزد تربیت کننده خود که پادشاه بود فَلَبِثَ فِي
السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ پس درنک کرد یوسف در زندان چند سال بضع عددیست میان سه و نه
یوسف بعد ازین واقعه هفت سال در زندان بماند و مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در
زندان مکث فرموده از کلبی نقل است که یوسف پنج سال قبل از بیرون آمدن ساقی از زندان و هفت سال
بعد از رفتن او در زندان بماند و درین مدت شب و روز میکریست تا بحدی که زندانیان بتنک آمده
کفتند ای یوسف بروز کریه کن و بشب خاموش باش تا ما را آسایشی باشد یا شب بکری و روز خاموش
باش تا ما را آسایشی باشد و زلیخا را ازین حال خبر دادند بفرمود تا در زندان موضعی خالی کردند و
دریچه بر شارع عام کذاشتند و حکم کرد تا یوسف را در پیش آن روزنه نشانند تا بدیدن مردم مشغول
شده کریه نکند و زندانیانرا آرامی پدید آید قضا را روزنه بر جانب کنعان واقع شده بود چون شب
شدی یوسف در پیش آن روزنه بنشستی و آغاز کریه کردی و هر بادی که از طرف کنعان وزیدی بزبان
حال از یعقوب پرسیدی و هر نسیمی که از طرف کنعان رفتی پیغام درد خود فرستادی شبی نشسته بود

و دیده بر راه انتظار نهاده بود از دور دید که اعرابی بر شتری سوار و راه بادیه میرود شتر سر از ره در کشید
و بطرف زندان متوجه شد هرچند اعرابی او را میزد و مهار او را می پیچید او تمکین نمیکرد اعرابی بتنگ
آمده پیاده شد و شتر زمام از دست او در کشید و بسوی دیوار زندان توجه نمود و در جنب روزنه که یوسف
بود بایستاد و بزبان فصیح بروی سلام کرد و گفت ای کلاغ گلشن یعقوبی از کنعان بمصر آمده بودم و
حالی از مصر بکنعان میروم بران پیر محنت زده هیچ پیغامی داری و بر آن پدر فراق دیده الم کشیده هیچ
خبری میفرستی یوسف چون نام پدر و ذکر کنعان شنید خروش و فریاد برداشت و زار زار بگریست
ناگاه اعرابی از پس شتر برسید با عصای کشیده خواست که بر شتر زند زمین او را بگرفت و تا نیمه ساق
اعرابی فرو ماند یوسف آواز داد که یا اخ العرب زمانی باش تا با تو سخنی بگویم اعرابی گفت زمین مرا فرو گرفته
چگونه بجای دیگر توانم رفت هرچه می خواهی بپرس یوسف گفت از کجایی آیی گفت از کنعان پرسید که
شتر تو در کدام چراگاه میبود گفت در چراگاه آل یعقوب چرید و آب از چشمه سار کنعان نچشیده یوسف
فرمود که در زمین کنعان هیچ درختی دانی که او را دوازده شاخ بود یکی از آن شاخها جدا شده اکنون چند
سال است تا آن درخت در فراق شاخ خود بینالد و شجره در آرزوی فرع خود بتضرع میکند اعرابی
گفت اینکه تو میگویی صورت حال یعقوب پیغمبر است که دوازده پسر داشت یکی از آن دوازده غایب شد
و او مدتیست که در فراق او میگرید و میزارد و بر سر چهار راه خانه ساخته و بیت الاحزان نام نهاده و هر که
از آن راه میگذرد حال گم شده خود میپرسد و کسی از نام و نشان او خبر نمیدهد یوسف را از استماع این خبر
درد بر درد افزود گفت ای اعرابی از اینجا عزم کجا داری گفت ببادیه میروم که متاع مناسب اینجا خریده ام
آنرا بفروشم بعد از آن بکنعان روم یوسف فرمود که در معامله چند سود طمع داری گفت صد درهم
یوسف گفت یاقوتی بتو دهم که بیست هزار دینار ارزد هم اینجا باز گرد و بکنعان رو و چون بکنعان
رسانی برو در آن بیت الاحزان رو و بگوی ای پیغمبر خدای من رسول غریبان و مهجوران و زندانیانم در آن وقت
که دردت بغایت رسیده باشد و سوز فراق بنهایت انجامیده دست تضرع بحضرت بی نیاز بردار و ما را
بدعائی یاد کن و چنانچه ما از تو فراموش نکرده ایم تو نیز ما را فراموش مکن اعرابی گفت چه نام داری
گفت مراد ستوری نام کنعانی بیست اما در روی من نگاه کن و صفت شکل و صورت من بر ورق دل
ثبت نمای و حرف از صورت و موی و روی من بر صفحه خیال رقم زن و آن پیر صاحب کرامت را خبر نمای
و اگر از خالی که بر رخسار داشته ام خبر پرسد بگو آن مظلوم محروم گفت که آن نقطه خال در رهگذر
سیلاب آب دیده افتاده بود در فراق تو   خون جگرم ز دیده برو رخ پالود   انتحال المحو شده ای اعرابی
سلام من غریب و پیام من اسیر بدان پیر رسان که ترا از شادی که بدل او رسانی برکت بسیار دوی

خواهد

خواهد نمود ای اعرابی چون بمحنت خانه یعقوب رسی چندان صبر کن که پاسی از شب بگذرد و غوغا و هنگامه
مردم فرو نشیند و یعقوب از ورد فارغ گردد تو بدر کلبه او رو و بگو السلام علیک ایها المغموم سلام
من بر تو باد ای خورنده غمهای دمادم من الغریب المهموم از غریب مبتلا بانواع غم پس بگو که آن مظلوم
میگوید که تا از خدمت محروم مانده ام از گریه و ناله نیاسوده ام و تا جمال ترا ندیده ام بر بساط راحت و آسایش
ننشسته ام ای اعرابی بیا و این یاقوت قیمتی از من بستان و از یعقوب هر دعائی که خواهی درخواه که دعای آن
پیر مستجاب است اعرابی گفت ای جوان چگونه بپیش تو آیم که مرا زمین گرفته است یوسف گفت اندیشه زدن
شتر از دل بیرون کن تا زمین ترا رها کند و این شتر را مرنجان که او ما را از حالات آن مکروب بیت
الاحزان خبر داده اعرابی گفت از زدن شتر درگذشتم فی الحال پایم از زمین در آمده نزد یوسف دویدم
و هم از شعاع رویش نشانی که میبایست بدیدم و یاقوت از دست مبارکش فرا گرفته راه بیابان کنعان
برگرفتم یوسف از عقب او مینگریست و میگریست و میگفت یا لیت راحلتی تکلیف ای کاشکی راحله
مرا تو ادی تا دل من در ورطه چنین غمها نیفتادی پس اعرابی بکنعان آمد و صبر کرد تا مقداری از شب
بگذشت بدر بیت الاحزان آمد و گفت السلام علیک یا نبی الله یعقوب را از آن ندا حقی بدل رسید
برجست و از خانه بیرون آمد و گفت علیک السلام و رحمة الله یا عبد الله چه کسی و از کجای آیی گفت
پیغامی آورده ام گفت رسول کیستی و پیام که داری گفت رسول غریبانم و پیک مهجوران و قاصد زندانیان
از زمین مصر می آیم و تمام قصه باز گفت یعقوب چون این حکایت استماع نمود فریاد برآورد و گفت اگر
تو رسول غریبانی من نیز در فراق غریبان مبتلاام و اگر تو پیک مهجورانی من سوخته آتش هجران بلاام
و اگر تو فرستاده زندانیانی من نیز ساکن بیت الاحزانم ای اعرابی مژده دادی که از و بوی وصال
بمشام من میرسد و خبری دادی که بدان گره حسرت از دل من گشادی مژدگانی چه میخواهی گفت یا نبی
الله نقد مقصود من از وی یافته ام از تو توقع دعا دارم یعقوب گفت الهی سکرات موت بروی بنده
آسان گردان شتر اعرابی بسخن در آمد که سبب این پیغام من بوده ام اعرابی را بدر زندان من رهنمونی
کرده ام و در گذاردن پیغام مرا نیز شرکتی هست و از تو طمع دعا دارم یعقوب فرمود الهی این شتر را از
ناقهای بهشت گردان اعرابی گفت ای برگزیده خدای آن غریب زندانی را دعائی کن گفت خدایا او را
از بند خلاصی ده و او را بخویشان پیوستگی کرامت فرمای پس اثر دعای یعقوب بیوسف رسیده
مدت محنت او بسر آمد ملک ریان خوابی عجیب دیده بامداد تمامی حکما و ندمای خود را طلبید **وقال**
الملك انی اری سبع بقرات سمان و گفت ملک ریان بدرستی که من بخواب دیدم
هفت گاو فربه که از جوی خشکی بیرون آمدند و بعد از آن **یأکلهن سبع عجاف** میخوردند و

می بردند ایشانرا هفت کاو لاغر و شکمهای ایشان هیچ زیاده نشد وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ
و دیدم هفت خوشهٔ سبز و تازه که دانهای آن منعقد شده بود وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ و هفت خوشهٔ
دیگر دیدم خشک شده یعنی رسیده و بدرو آمده پس این خوشهای خشک بران خوشهای سبز پیچیدند
و بپوشیدند و بعد از بیان این خواب گفت يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای کروه کاهنان و معبران که اشراف
قومید أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ فتوی دهید یعنی جواب کویید مرا در تعبیر خواب من إِنْ كُنْتُمْ
لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ اگر هستید شما از روی علم و دانش که مر خوابرا تعبیر میکویید و بعبارت آن
عالمید و آنرا نیک میدانید قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ گفتند معبران در جواب ملک که این خوابها
خوابهای شوریده و پریشانست وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ و نیستیم ما بتعبیر
این نوع خوابها دانا یا آن چه ما تعبیر خوابهای راست میکوییم و این از قبیل خوابهای باطلات ملک ریان
از جواب ایشان متحیر کشته در دریای تفکر غوطه خورد که آیا رای تعبیر این واقعه بمن که نماید
یارب این خوابرا تعبیر چیست ساقی که ملک را متفکر و متغیر دید از حال یوسفش بیاد آمد
وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا و گفت آنکسی که نجات یافته بود از دو بندهٔ زندانی یعنی ساقی وَادَّكَرَ
بَعْدَ أُمَّةٍ و یاد کرد از قول یوسف که گفته بود مرا نزد مربی خود یاد کن پس از زمان دور و دراز
أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ من خبر دهم شما را بتعبیر این خواب پس بفرستید مرا نزد
که در اینجا کسی هست که تعبیر خواب نیکو داند ملک ازین خبر شادمان کشته حکم فرمود که زود برود و خبر بیارد
ساقی سوار شده بزندان درآمد و گفت يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ ای یوسف ای نیک راست کوینده و
صفت او بصدیق که صیغهٔ مبالغه است جهة او بود که احوال او را تجربه کرده بود و صدق او را دانسته در تعبیر
خواب او و خواب مصاحب او لهذا گفت ای بسیار کوینده أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ فتوی ده
ما را تا هفت کاو فربه که يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ خوردند ایشانرا هفت کاو لاغر وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ
خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ و در هفت خوشهٔ سبز و هفت خوشهٔ خشک که بر ایشان پیچید و خشک ساختند
همه حکما درین خواب حیرانند تو جواب کوی لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ تا باشد که باز کردم با جواب تمام
و تعبیری راست بسوی مردمان یعنی ملک ریان و ملازمان بارگاه او لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ شاید یعنی امید
هست که ایشان ببرکت تو بدانند تاویل این واقعه را یا شرف و فضل ترا معلوم کنند قَالَ تَزْرَعُونَ
سَبْعَ سِنِينَ گفت یوسف با او که شما کشت هفت سال که بقرات سمان اشارتست دَأَبًا بزراعتی
بر عادت مستمر خود فَمَا حَصَدْتُمْ پس آنچه بدروید از غلات فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ پس بگذارید
آنرا در خوشهٔ آن یعنی چوب را پاک مکنید تا از شپشه و آفات ایمن باشد پس غلات را با خوشه ذخیره

کنید إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ مگر اندکی یعنی بقدر حاجت از آنچه خورید درین سالها که آنرا پاک کرده‌اند
یعنی آنچه شما را احتیاج افتد از خوردن آن درین هفت سال پاک کنید و ما بقی را با چوب ذخیره کنید ثُمَّ
يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ پس بیاید از پس این سالها هفت سال خشک که سبع عجاف
عبارت از آنهاست يَأْكُلْنَ بخورند این سالها یعنی کسانیکه در آن زمان باشند مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ
از آنچه از پیش فرستاده باشید یعنی ذخیره نهاده برای آن سالها إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ مگر اندکی از آنچه
نگاه دارید که ضبط کنید برای تخم زراعت ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ پس بیاید
از پس این سالها قحط سالی که در آن يُغَاثُ النَّاسُ بفریاد رسیده شوند بران مردمان یعنی خدا
بفریاد ایشان رسد وَفِيهِ يَعْصِرُونَ و درین سال بیفشرند آنچه افشردنی باشد مثل انگور و زیتون
و کنجد و امثال آن و این کنایت از کثرت ثمارات و گفته اند که اشارت بدوشیدن شیرهاست از پستان کاو
و گوسفند و این عبارت از فراخ سالیست و چون یوسف علیه السلام تعبیر تمام کرد ساقی باز کشته بخدمت
ملک رفت و در وقتی رسید که جمیع اکابر و اصاغر در خدمت پادشاه ایستاده بودند و در آن محفل عام این
… آمد خواست که بکوش خود از زبان
… لِكُ ائْتُونِي بِهِ و گفت ملک یا
… ید و فرستادهٔ ملک یعنی ساقی و گفت
… ا از تو بشنود یوسف علیه السلام خواست که
… جال او تهمت و دقیقه نماند پس بجهت
… کرد بسوی ممیز خود یعنی بپرس او را یعنی در
… تِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ چه بود آن
… بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ بدرستی که آفریدگار
… ا و را آنست که در نفی تهمت از خود اجتهاد
… سف بدون استکشاف این حال از زندان
… کردی که این آن مردست که با زن عزیز خیانت
… بود تا آنزنانرا جمع کردند و زلیخا را نیز بیاوردند
… وَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ گفت پادشاه
… نفس وی یعنی کام دل جستید قُلْنَ حَاشَ
… اشد از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف

سابون باکوپن
۲۰۲
بون باکوپن
۲۰
بون

می بردند ایشانرا هفت کاو لاغر و شکمهای ایشان هیچ زیاده نشد وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ
و دیدم هفت خوشه سبز تر و تازه که دانهای آن منعقد شده بود وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ و هفت خوشه
دیکر دیدم خشک شده یعنی رسیده و بدرو آمده پس این خوشهای خشک بران خوشهای سبز پیچیدند
و بپوشیدند و بعد از بیان این خواب کفت يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای کروه کاهنان و معبران که اشراف
قومید أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ فتوی دهید یعنی جواب کویید مرا در تعبیر خواب من إِنْ كُنْتُمْ
لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ اکر هستید شما از روی علم و دانش که مر خوابرا تعبیر میکویید و بعبارت آن
عالمید و آنرا نیک میدانید قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ کفتند معبران در جواب ملک که این خوابها



خوابهای شوریده و پریشانست ...
این نوع خوابها دانا یان چه ...
از جواب ایشان متحیر کشته در ...
یارب این خواب مرا ...
وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا ...
بَعْدَ أُمَّةٍ و یاد کرد از قو ...
أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِ ...
که در اینجا کسی هست که تعبیر خواب ...
ساقی سوار شده بزندان درآمد ...
صفت او بصدیق که صیغه مبالغ ...
خواب او و خواب مصاحب او ...
ما را تا هفت کاو فربه که يَأْكُلُهُ ...
خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ و د ...
همه حکما در یق خواب حیرانند توج ...
و تعبیری راست بسوی مردمان یع ...
هست که ایشان ببرکت تو بدانند ...
سَبْعَ سِنِينَ کفت یوسف با او ...
بر عادت مستمر خود فَمَا حَصَدْتُمْ پس آنچه بدروید از غلات فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ پس بکذارید
آنرا در خوشه آن یعنی چوب را پاک مکنید تا از شپشه و آفات ایمن باشد پس غلات را با خوشه ذخیره

کنید إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ مکر اندکی یعنی بقدر حاجت از آنچه خورید درین سالها که آنرا پاک کنید
یعنی آنچه شما را احتیاج افتد از خوردن آن درین هفت سال پاک کنید و ما بقی را با چوب ذخیره کنید ثُمَّ
يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ پس بیاید از پس این سالها هفت سال خشک که سبع عجاف
عبارت از آنهاست يَأْكُلْنَ بخورند این سالها یعنی کسانیکه در آن زمان باشید مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ
از آنچه از پیش فرستاده باشید یعنی ذخیره نهاده برای آن سالها إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ مکر اندکی از آنچه
نکاه دارید که ضبط کنید برای تخم زراعت ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ پس بیاید
از پس این سالها قحط سالی که در آن يُغَاثُ النَّاسُ فریاد رسیده شوند بران مردمان یعنی خدا
بفریاد ایشان رسد وَفِيهِ يَعْصِرُونَ و درین سال بیفشرند آنچه افشردنی باشد مثل انکور و زیتون
و کنجد و امثال آن و این کنایت از کثرت ثمارات و کفته اند که اشارت بدوشیدن شیرهاست از پستان کاو
و کوسفند و این عبارت از فراخ سالیست و چون یوسف علیه السلام تعبیر تمام کرد ساقی باز کشته بخدمت
ملک رفت و در وقتی رسید که جمیع اکابر و اصاغر در خدمت پادشا وایستاده بودند و دوران عقلا عام این
سخنانرا که از یوسف شنیده بود برهان وجه تقریر نمود ملک را پسندیده آمد خواست که بکوش خود از زبان
وی بشنود کسی را بطلب او فرستاد تا مشافهه از وی بشنود وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ و کفت ملک بیارید
یوسف را بمن فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ پس آنهنکام که آمد بدو فرستاده ملک یعنی ساقی و کفت
و کفت ای یوسف اجابت کن ملک را با تعبیر خواب چنانکه بمن کفته از تو بشنود یوسف علیه السلام خواست که
اول براءة و بیکناهی خود را بر ملک آشکارا کرد اند تا کسی را در حال بحال او تهمت و دقیقه نماند پس بجهت
این قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ کفت یوسف با او که باز کرد بسوی عزیز خود یعنی بپرس او را یعنی در
خواست کن تا تفحص کند و بپرسد مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ چه بود آن
زنانرا که در مجلس زلیخا ببریدند دستهای خود را إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ بدرستی که آفریدکار
من بمکر زنان و فریب ایشان داناست و درین دلیلست بر آنکه سزاوار آنست که در نفی تهمت از خود اجتهاد
نماید و از مواقع آن بپرهیزند و از ابن عباس مرویست که اکر یوسف بیرون استکشاف این حال از زندان
بیرون آمدی ملک هر وقت که او را دیدی تصور این معنی کردی که این آن مرد است که با زن عزیز خیانت
کرده اما چون رسول باز آمد و پیغام یوسف رسانید ملک بفرمود تا آن زنانرا جمع کردند و زلیخا را نیز بیاوردند
پس بجهت تحقیق این امر قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ کفت پادشاه
که چه بود حال و کار شما وقتی که طلب کردید یوسف را از نفس وی یعنی کام دل جستید قُلْنَ حَاشَ
لِلَّهِ کفتند آن زنان در جواب که پاکست خدا از آنکه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف

ما علمنا علیه من سوء ندانستیم ما بر یوسف از هیچ بدی نه اندک و نه بسیار و چون زلیخا دید
که جز راستی فایده ندارد او نیز بپاکی یوسف اقرار کرد قالت امرأة العزیز الآن حصحص
الحق گفت زن عزیز یعنی زلیخا اکنون ثابت و مستقر شد و هویدا و روشن گشت آنچه درست و راست
انا راودته عن نفسه من مراودت کردم یوسف را از نفس او و آرزوی وصال او کردم وانه
لمن الصادقین و بدرستی که او از راست گویانست انجا که با عزیز گفت هی راودتنی از ابو عبد الله
علیه السلام مرویست که جبرئیل یوسف را در حبس این دعا تعلیم کرد که در عقب هر نماز بخواند اللهم اجعل لی
فرجا و مخرجا وارزقنی من حیث احتسب ومن حیث لا احتسب حق تعالی او را از ان نجات داد القصه حق
تعالی یوسف را از زندان خلاصی داد و ملک باو پیغام داد که زنان بگناه خویش اعتراف نمودند از زندان
بیرون آی تا بحضور تو ایشانرا عقوبت کنم یوسف برسول ملک گفت که غرض من عقوبت ایشان نبود ذلک
لیعلم انی لم اخنه بالغیب این درخواست من برای آن بود تا بداند عزیز آنکه من خیانت
نکردم او را در غیبت وی و حرمت تربیت وی نگاه داشتم وان الله لا یهدی کید الخائنین
و دیگر تا معلوم کند که بدرستی که خدای راه ننماید یعنی انفاذ نکند و بصواب نیارد مکر خیانت کنندگانرا
این تعریض است بزلیخا در خیانت او با شوهر خود و تنبیه اثابت و پاکدامنی خود بعد از ان بجهت اشعار
برانکه بوسیله حمایت ربانی و توفیق سبحانی و عصمت یزدانی از خیانت مبرا بود نه آنکه نفس او مشتغل بوده
درین امر این کلمات از پی قول مذکور در آورد وما ابرئ نفسی تنزیه نمیکنم نفس خود را یعنی
نمیگویم که نفس من بطبیعت از میل بآرزوها مبراست و معترا ان النفس لامارة بالسوء
بدرستی که نفس غدار فرماینده است بیدی و بالطبع مایل است بشهوة پس قصد معاصی میکند و قوا
و جوارح بآن میفرماید در جمیع اوقات الا ما رحم ربی مگر وقت رحمت پروردگار من که اعطای
توفیق و لطف و عصمة اوست و یا مگر نفسی را که رحمت کند خدا آنرا بعصمت خود ان ربی
غفور رحیم بدرستی که آفریدگار من آمرزنده است بندگانرا مهربان بعصمة و توفیق و لطف
هدایت ایشان کند آورده اند که چون با ملک ریان این سخنان که از یوسف نشنیده بود باز گفتند که
اشتیاق او بدیدار یوسف زیاده گشت وقال الملک ائتونی به و گفت ملک مصر بیارید
یوسف را نزد من استخلصه لنفسی تا خاص گردانم او را برای خود و مهمات خود بوی باز گذارم در
خبر آورده که ملک ریان هفتاد حاجب را با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد
و بتعظیم هر چه تمام تر یوسف را از زندان بیارگاه ملک ریان آوردند در وقت بیرون بردن یوسف زندانیان
جامهای بگریستند و میگفتند که ای دلنواز و غمگسار ما بی تو چگونه در زندان زندگانی کنیم و با که انس

گیریم یوسف ایشانرا دلنوازی فرموده در حق ایشان دعا کرد که بار خدایا دلهای نیکان بر ایشان مشفق
گردان و ایشانرا از بند خلاصی ده و چون از زندان بیرون آمد بر در زندان نوشت که ای قبر زندگان
و خانه اندوهناکان و تجربه دوستان و شماتت دشمنان پس بحمام رفت و خود را بشست و خلعت ملک
در پوشید و متوجه بارگاه شد چون چشمش بر ملک افتاد گفت اللهم انی اسئلک بخیرک واعوذ
بک من شره وشر غیره و چون بنزدیک ملک رسید سلام کرد و تحیت فرمود ملک او را احترام نمود و
استقبال فرمود و او را در کنار گرفت و بانواع اجلال و اکرام و برابر تخت خود نشانید فلما کلمه
پس آنهنگام که ملک سخن کرد با او وی بعربی جواب گفت ملک گفت این چه زبانست گفت زبان عمم اسمعیل
پس از لغت عبری نقل کرد و ملک را باین زبان دعا کرد ملک گفت این چه زبانست گفت زبان پدران من و
گفته که ملک هفتاد زبان میدانست بهر زبان که با یوسف سخن میگفت بهمان لغت او را جواب میداد ملک
ازین متعجب شد و یوسف آنروز سی ساله بود و ملک در جمال او نگریست و حداثت سن و کثرت علم او مشاهده
کرد بر وجه تعجب گفت این آن کس است که تعبیر خواب من کرده است پس گفت که ای یوسف میخواهم که تا وی
خواب خود را از تو بشنوم یوسف گفت اول خواب ترا بتفصیل بگویم که چگونه دیدی و بعد از ان بیان تعبیر
آن کنم ملک گفت چنین باشد پس گفت ای ملک تو هفت گاو دیدی فربه سفید روشن که رود نیل را بشکافتند
و از آنجا بیرون آمدند و پستانها پر از شیر تو در ایشان مینگریدی و از حسن ایشان تعجب میکردی ناگاه دیدی
که آب نیل بر زمین فرو شد و زمین پدید آمد و از میان گل و لای هفت گاو لاغر پدید آمدند خاک رنگ شکمها
باز پس رفته بی شیر و پستان هر یک دندان و پنجه داشت چون دندان و پنجه سگان و خرطومها داشتند چون
خرطوم سباع پس بآن گاوان فربه حمله کردند و ایشانرا بدریدند و استخوانهای ایشانرا بشکستند و مغز
استخوانهای ایشانرا بمکیدند و تو از ان تعجب میکردی پس هفت خوشه گندم سبز و تازه از زمین بر آمد
و هفت دیگر سیاه و خشک و همه در یک موضع تو از روی تعجب با خود میگفتی که چگونه در یک جا هفت خوشه
چنین سبز و خرم و هفت دیگر چنین سیاه و خشک رسته بعد از ان بادی سیاه بر آمد و خوشهای سیاه و خشک را
بران خوشهای سبز تر زد و آتشی از ان بیرون آمد و آن خوشهای سبز را بسوخت خواب تو اینست پس از دهشت
و خوف این واقعه از خواب بیدار شدی ملک ازین صورت متعجب و متحیر فرو ماند و گفت والله چنین بود
اینکه تو گفتی از خواب من و عجب ترا اینکه گویا این واقعه را تو دیدی بخدای که همه صواب گفتی و هیچ خطا نکردی
و مرا بعضی از ان فراموش شده بود اکنون بخاطر رسید پس تعبیر آنرا بطریقی که گذشت تقریر کرد ملک گفت
ای صدیق روزگار رای صواب تو درین امر چه تقاضا میکند تا بران عمل کنیم یوسف علیه السلام فرمود
که ای ملک صلاح آنست که بفرمایی تا هر گندم و جو که در مملکت توهست جمع کنند و آنچه در خزینه داری

خوج زراعت آن کی چه اضعاف با نخواهی یافت وچون علف دروی دن آن رسد بفرمائی تا ببدروند وبا خوشها
در انبارها بنهند تا از آفت شپشه ایمن باشد دانهٔ آن برای آدمیان باشد وکاه آن برای چهارپایان تا در زمان
قحطی چهارپایان نیز بعوض تلف در نیایند ودرین هفت سال آنچه حاصل شود خ یك آن برای قوت آن سال
برداری وباقی ذخیره کنی برای سالهای قحط وچون این هفت سال منقضی شود هفت سال قحطی باشد
ومردم از اطراف واکناف عالم آیند واز تو طعام خواهند وآنچه در هفت سال فراخی نهاده باشی همه را بمراد
خود بفروشی وبجهت آن خزینهٔ تو از زر وسیم مملو شود بحدی که هیچ پادشاهی ندیده باشد وتصور نکرده
ملك ریان که این سخنان از یوسف بشنید **قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ** گفت ای
عزیز بدرستی که امروز نزد ما باجاه وقدری ودر غایت تقرب مؤتمن بر همه چیزها هرچه میخواهی از ما
بخواه وآنچه آرزو داری بر من بگوی که بر وفق مدعای تو ساخته وپرداخته شود **قَالَ اجْعَلْنِي
عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ** گفت یوسف که بگردان مرا حاکم کننده بر خزینهای زمین مصر ومرا بر آنچه حاصل
ولایات مصر است از نقود واطعمه خازن گردان تا آنرا بر طریق مذکور صرف مزارع کنم بقوله **إِنِّي
حَفِيظٌ** بدرستی که من بسیار نگاهدارنده‌ام ونیکو حفظ کننده وچیزی از آن ضایع نکردانم **عَلِيمٌ**
دانا بمصالح ملك وهرچه سازم از صلاح بیرون نباشد ونگاهدارندهٔ حساب ودانا بلغت هر که با من سخن گوید
در تفاسیر معتبره مذکور است که ملك ریان تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر بجهت یوسف مقرر کرده وتاج
مکلل بر سر وی نهاده وکلیدهای خزاین بوی سپرده وزمام اختیار مملکت بقبضهٔ اقتدار او باز داد وآخر عزیز را
عزل کرده ومهمات وی نیز بعهدهٔ یوسف کرده ودر اندك زمانی عزیز درگذشت وملك از علم وفضل وحسن معاشرت
ومعدلت یوسف تعجب کرده هر روز محبت او با یوسف بیشتر میشد از ابن عباس نقل است که حضرت رسالت صلی
الله علیه وآله فرموده که رحم الله اخی یوسف اگر از ملك التماس منصب نمیکرد در حال این منصب بدو فرا آورد
وآنرا بوی ارزانی داشت لیکن چون این التماس کرد بعد از یك سال بدین منصب رسید ودرین یکسال با ملك
مجالست میکرد وملك از محبت او مستفید میشد یك روز با یوسف گفت آرزو دارم که همیشه با تو مکالمه ومواکلت
کنم اما مرا از آن ننگ می‌آید یوسف گفت من باین اولیترم چه من پسر یعقوب اسرائیل الله که پسر اسحق ذبیح الله
است که پسر ابراهیم خلیل الله است گفت راست گفتی یوسف پس با او مواکلت میکرد چون یکسال برآمد تاج مکلل
بر سر او نهاد وجامهٔ خاص خود در وی پوشانید وشمشیر خاص خود حمایل وی کرد واورا بر تخت مرصع یاقوت
نشاند وقبهٔ از استبرق بر بالای سر او بود بالای او سی گز وپهنای او ده گز وسی بستر بر سریر افکند یوسف را
بران نشاند وامرا وسلاطین خود را بخدمتکاری او نصب کرد وخود در خانه بنشست وزمام پادشاهی بکف کفایت
او باز داد وکار ومهمات مصر با او گذاشت ودر سال قحط عزیز فوت شد وریان بالتماس تمام زلیخا را به یوسف

داد بر تفصیلی که مذکور خواهد شد وچون یوسف با او خلوت کرد او را بکر یافت ملتفت آن پرسید جواب
داد که عزیز عنین بود واو را رجولیت نبود پس حق تعالی یوسف را از زلیخا دو پسر ارزانی فرمود میشا
وافرائیم یوسف روزی با زلیخا گفت این مرتبه که اکنون داریم بهتر است یا آنچه مرا بآن استدعا میکردی
زلیخا گفت ای صدیق مرا بآن ملامت مکن که من زنی بودم جوان ودر نعمت پرورده باجمال ومال
شوهرم با زنان میلی نداشت هرگز پیرامن نمیگشت وتو نیکوتر اهل روزگار من بودی وبجهت فرط
محبت تو مبتلا شدم ببلائی که هیچ کس مبادا بدان مبتلا بود القصه پادشاهی بر یوسف قرار گرفت
وهمه مردمان روزگار محکوم او شدند **وَكَذَٰلِكَ** همچنین که یوسف را از بند خلاصی دادیم وآنرا مقرب پادشاه
آن عصر گردانیدیم **مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ** جای دادیم مر یوسف را در زمین مصر یعنی متمکن ساختیم
او را بحکومت وپادشاهی **يَتَبَوَّأُ مِنْهَا** جای میگرفت از آن زمین که چهل فرسخ در چهل فرسخ عرصه داشت
یعنی تصرف میکرد **حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا** هرجا که میخواهیم میرسانیم رحمت خود را از نعم دینی
وصوری ومعنوی **مَن نَّشَاءُ** هر که میخواهیم **وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ** وضایع وباطل نمیکردانیم
مزد نیکوکاران در دنیا وآخرت **وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا** وهرآینه مزد آخرت
از حیثیت بقا ودوام بهتر است مر آنانرا که دیده‌ایم عیانا **وَكَانُوا يَتَّقُونَ** وهستند که پرهیز
میکنند از فواحش چون یوسف که باحسان وتقوی از تخت چاه بتخت وجاه رسید القصه یوسف مهمات ملکی
پیش گرفت وحکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند وانبارخانهای عالی بنا فرمود وهفت سال از هر غله که
حاصل میشد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد وباقی را با خوشه مضبوط می‌ساخت تا سالهای قحط در رسید
ودر شب اول از سالهای قحط امر کرد تا در میان شب طعام ساخته طباخان گفتند ایها الصدیق ملك را عادت
نیست که در نیم شب طعام خورد یوسف گفت آنچه شما را میگویم اقدام نمائید ایشان در شب طعام مهیا ساختند
چون نیمه از شب بگذشت ملك ریان از خواب درآمد گفت هر طعامی که میسر شود بیارید که گرسنگی بر من
غالب شده فریاد الجوع الجوع میکرد یوسف بفرمود تا طعامی ساخته حاضر کردند ملك گفت درین شب
چگونه دانستید که مرا بطعام احتیاج خواهد شد گفتند یوسف ما را باین فرموده بود ملك گفت ای یوسف
چه دانستی که من در نیم شب گرسنه خواهم شد فرمود امشب اول سالهای قحط است واز علامات قحطی واسباب تنگی
یکی آنست که مردم را میل بطعام بیشتر از سالهای دیگر باشد وبهمه این دانستم که ترا بر خلاف عادت در میان شب
طعام ضرورت شود پس بفرمودم تا طباخان طعام مهیا ساختند ملك از این گفتار بسیار متعجب شد واز علم
وذکای او متحیر گشت واز امام رضا علیه السلام منقول است که چون سالهای فراخی منقضی شد وسالهای قحط
در رسید وزمین مصر وشام را قحطی فرو گرفت اهل مصر روی بیوسف نهادند سال اول بنقودی که داشتند

اللهم جعل جعه

غله بدیشان فروخت سال دویم بحلی و پیرایه وطلا آلات سال سیم بغلام وکنیزک سال چهارم بدواب ومواشی
سال پنجم بضیاع وعقار سال ششم بفرزندان و در سال هفتم همه خط بندگی بدو دادند پس یوسف را ملکی
حاصل شد که هیچ کس را نشد وخزینه که کس چنان تصور نکرده بود پس یوسف صورت حال بعرض رسانید
ملک گفت همه بندهٔ تو اند واختیار بدست تست یوسف علیه السلام همه را بحضور ملک آزاد کرد واموال
وضیاع وعقار وهرچه ازیشان گرفته بود بدیشان باز داد چون ملک این احسان وخصایل سنیه وفضایل
جمیله او را مشاهده کرد گفت اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّكَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ و
حکمت درین آن بود که مصریان یوسف را بوقت خرید وفروخت بصورت بندگی دیده بودند قدرت ازلی
همه طوق بندگی او در گردن نهاد تا کسی را در بارهٔ او سخن بی ادبانه نرسد ودر خبرست که یوسف درین هفت
سال هرگز طعام سیر نخوردی تا گرسنگان را فراموش نکند وامر کرده بود که هر روز غذا زیشتر یا نماز
عصر طعام نزدیک ملک بردندی گفت ای یوسف چرا بر عادت معهود هر روز دو بار طعام در مجلس من
حاضر نمیکنی گفت تا تو نیز طعم گرسنگی یابی ودرویشانرا فراموش نکنی ملک گفت نیکو گفتی آورده اند
که درسالهای قحط اثر قحطی بزمین کنعان رسید کار بر اولاد یعقوب تنگ شد گفتند ای پدر در شهر مصر
ملکیست که قحطی زدگان را می نوازد وکار غربا و ابناء السبیل را بدلخواه ایشان میسازد اگر فرمائی طعامی
جهت گرسنگان کنعان بیاریم یعقوب اجازت فرمود وابن یامین را که فراق یوسف را با وتسلی دادی جهت
خدمت خود باز گرفت وده فرزند دیگر را هریک با شتری وبضاعتی از پشم رنگ کرده وکشک وپنیر و امثال
آن چیزی که داشتند روی براه مصر آوردند ویک شتر جهت ابن یامین با بضاعت او همراه نمودند وَ
جَاءَ اِخْوَةُ یُوسُفَ وآمدند برادران یوسف از کنعان بخدمت یوسف فَدَخَلُوا عَلَیْهِ پس در آمدند
وبزبان عبری بنیاد تکلم کرده رسم خدمت بجای آوردند فَعَرَفَهُمْ پس شناخت یوسف ایشان را
در نظر اول وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ وایشان مر او را ناشناسندگان بودند بجهت طول عرض
عهد چه بقول اصح چهل سال از واقعهٔ ایشان گذشته بود وبرادر را کودک رها کرده بودند واکنون او را
بر سریر خلافت وپادشاهی دیده نشسته وجامهای ملوکانه پوشیده وتاج مرصع بانواع جواهر بسر
نهاده وطوق زرین در گردن کرده وحکما گفته اند حکمت در آنکه برادران یوسف را نشناختند آن بود
که معصیت کرده بودند ومعصیت دیدهٔ عاصی را سیاه وتاریک میگرداند وگویند بجهت آنکه یوسف
در پس پرده با ایشان سخن میگفت پس یوسف پرسید که شما چه کسانید گفتند جماعت شبانانیم وقحط
رسیده آمده ایم تا ما را نوازشی کنی واز طعام محظوظ گردانی یوسف فرمود که مبادا جاسوس باشید
وباین صورت آمده تا از کیفیات وحالات مملکت واقف شده اعلام اعادی کنید وفتنه در زمین مصر

اندازید گفتند یا ملک ما پسران یک پدریم که یعقوب صفی الله است گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند
دوازده پسر داشت یکیرا در صغر سن گرگ خورده ویکیرا که از مادر او حاصل شده بود پدر برای خدمت خود
نگاهداشته وماده تن بملازمت آمده ایم پس یوسف فرمود که اینجا کسی باشد که شما را داند گفتند نه مردم
مصر ما را نمیدانند یوسف گفت تا آن برادر دیگر نیاید صدق وکذب شما در آنچه میگوئید معلوم نشود
گفتند این نوبت او را همراه بیاریم یوسف گفت یکی از شما اینجا باشد که تا بروید وآن برادر را بیارید
وحال شما بر من محقق گردد ایشان قرعه زدند بنام شمعون بر آمد پس شمعون بایستاد ویوسف فرمود
تا بضاعت ایشان بستدند وعوض گندم بدیشان دادند وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ وآنهنگام
که بساخت یوسف کار ایشانرا وساز ایشانرا سر انجام کرده هریک را یک شتر بار داد گفتند یک شتر بار دیگر
جهت برادر ما که در خدمت پدر است نیز بدهید یوسف گفت من بشما در مردم میدهم نه بشما دشتر ایشان
مبالغه نمودند قَالَ ائْتُونِی بِاَخٍ لَكُمْ مِنْ اَبِیكُمْ گفت یوسف که بیاورید بمن برادری که
شما راست از پدر شما یعنی علاقه نه اعیانی شما اَلَا تَرَوْنَ اَنِّی اُوفِی الْكَیْلَ آیا نمی بینید
اثر آنکه من تمام می پیمایم پیمانه را وحق کیرا باز نمیگیرم وَاَنَا خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ ومن بهترین فرود
فرود آرندگانم یعنی در فرود آوردن مهمانان واکرام واحسان با ایشان دقیقهٔ فرو نگذاشت نمیکنم
فَاِنْ لَمْ تَاْتُونِی بِهٖ پس اگر نیارید بمن آن برادر را فَلَا كَیْلَ لَكُمْ عِنْدِی شما را نزد
من مکیل نیست یعنی طعام وَلَا تَقْرَبُونِ و نزدیک مشوید بمن ودر ولایت من در میایید و گرد
من مگردید قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ اَبَاهُ گفتند زود باشد که مراودت کنیم یعنی جهد تمام وتدبیر و
حیله برادر را از دست پدر انتزاع کنیم وَاِنَّا لَفَاعِلُونَ وبدرستی که ما کنندگانیم آنچیز را که بگوئیم
در آن باب سعی واهتمال نکنیم وَقَالَ لِفِتْیَانِهٖ وگفت یوسف مر غلامان خود را که کیل
غلات تعلق با ایشان داشت اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِی رِحَالِهِمْ بنهید بار ایشانرا که بهای
گندم آورده اند وگویند آن پوستی وکشکی چند بود یوسف خواست که گندم بیها بدیشان فروشد
فرمود که بضاعتهای ایشان در بار ایشان نهید وچون دانست که دیانت ایشان تقاضای آن خواهد
کرد که آن بضاعتها چون ثمن گندم بود وباز آرند ویا پدر باز پس فرستد ازین جهت گفت که لَعَلَّهُمْ
یَعْرِفُونَهَا اِذَا انْقَلَبُوا اِلٰی اَهْلِهِمْ شاید که ایشان بشتاب بشناسند بضاعت خود را
چون باز گردند بسوی کسان خود وبار بگشایند لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ شاید که زود بیایند وبرادر را
بیارند فَلَمَّا رَجَعُوا اِلٰی اَبِیهِمْ پس آنهنگام که باز گشتند فرزندان یعقوب بسوی پدر خود پدر
گفت احوال شما چون گذشت با ملک مصر گفتند ای پدر وصف کرم واحسان وفضل ملک مصر نتوانیم کرد

با ما چندان انعام کرد که اگر یکی از فرزندان یعقوب بودی همانا بیش ازان نکردی یعقوب گفت شمعون کجاست
قالوا یا ابانا منع منا الکیل گفتند ای پدر ما منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرد
که دیگر بما طعام نه پیمایند اگر ابن یامین را نبریم و شمعون را بگرو نزد خود نگاه داشت تا ابن یامین را نزد او
بریم فارسل معنا اخانا نکتل پس بفرست با ما برادر ما را تا فرا گیریم کیل را برای خود و برای او
وانا له لحافظون و بدرستی که ما مر او را نگهبانانیم از رسیدن مکروه بوی یعقوب گفت ملک مصر چگونه
دانست که شما را برادری هست گفتند ما را بجاسوسی متهم کردند و ما چون شرح احوال خود بگفتیم او گفت شما میگوید
ما دوازده برادریم یکی را گرگ خورده و دیگری کجاست گفتیم پدر را ور ابخدمت خود نگاه داشته است گفت اگر او را
نیارید دیگر طعام بشما ندهم اکنون او را با ما بفرست که ما حافظ اوییم نگذاریم که مکروهی بوی رسد قال
هل امنکم علیه الا کما امنتکم علی اخیه من قبل گفت یعقوب ای فرزندان آیا
شما را امین دارم بر وی مکرم چنانکه امین ساختم شما را بر برادران پیش ازین که گفتید انا له لحافظون یعنی
چگونه من بمحافظت شما اعتماد کنم که شما در حق آن برادر دیگر گفتید ما نگاه دارنده اوییم و آخر گفتید که
گرگ او را هلاک کرد فالله خیر حافظا پس خدا بهترست از روی نگاه داشتن پس توکل بر وی کنم
وکار خود را بدو باز میگذارم وهو ارحم الراحمین و او بخشاینده‌ترین بخشایندگانست که شاید که
محافظت وی بر من به بخشاید و مرا بمصیبت دو فرزند مبتلا نسازد یعنی او را بخدای سپردم نه بشما تا حفظ
او نماید و او را بمن رساند و به پیری و ضعف من بخشاید ولما فتحوا متاعهم وجدوا
بضاعتهم و آنهنگام که بگشادند بارهای خود را یافتند بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند
در بارهای خویش بحکم یوسف ردت الیهم باز گردانیده بودند برایشان قالوا یا ابانا ما نبغی هذه
بضاعتنا گفتند ای پدر ما چه چیز طلبیم از کرم و احسان ملک مصر زیاده ازین که بضاعت ما است که
غله بدین بضاعت بما فروخته اند ردت الینا و باز گردانیده است بما یعنی زیاده ازین از پادشاه
طلب احسان نمیکنیم که غله را با بضاعت ما بما داده پس ما بجهت این احسان و اکرام که ازو دیدیم رجوع کنیم باو
ونمیر اهلنا ونحفظ اخانا و طعام آریم کسان خود را نگهبانی کنیم برادر خود را در رفتن و آمدن
ونزداد کیل بعیر و زیاده بستانیم پیمودن شتری یعنی شترواری بصاحب برادر زیاده بستانیم و بیاریم
ذلک کیل یسیر این یک شتروار کیل اندکست و ملک بدان مقدار با ما مضایقه نخواهد کرد قال
لن ارسله معکم گفت یعقوب ابن یامین را نفرستم با شما حتی تؤتون موثقا من
الله تا بدهید مرا پیمانی مؤکد بذکر خدا در میان فرموده که او را بشما دهم تا سوگند خورید بحق خاتم النبیین
وسید المرسلین لتأتننی به الا ان یحاط بکم هر آینه بیارید او را بمن مگر آنکه بگرد شما

درآورده

درآورده شود بلیه و واقعه که طاقت آن نداشته باشید و دفع آن نتوانید کرد یا مگر هلاک شوید همه
القصه ایشان سوگند غلاظ شداد خوردند که درهم ابن یامین عذر نکنند فلما آتوه موثقهم پس
چون دادند پدر را پیمان و عهد خود را در محافظت ابن یامین قال الله علی ما نقول وکیل
گفت یعقوب که خدای در آنچه ما میگوییم نگاه بانست و مطلع بدین پس ابن یامین را همراه برادران کرد و چون
خواستند که بیرون آیند یعقوب ایشانرا وصیت کرد وقال یا بنی لا تدخلوا من باب
واحد و گفت از روی شفقت ای فرزندان من در میایید در شهر مصر از یک در یعنی همه برادران
از یک دروازه بشهر روید تا ناگاه چشم بدی بروزگار شما نرسد چون شما را با این جمال و هیئات و شوکت
و تناور طول و قامت به بینند و مع ذلک دانسته اند که شما در مصر نزد ملک معزز و مکرم و مقرب اید
وادخلوا من ابواب متفرقة و در آیید هر دو سه از درهای پراکنده و آن شهر را چهار
دروازه بود این کلام دالست بر آنکه چشم زخم را اثری هست در لطایف آورده که یعقوب در دل بهیبتی
بغلو در آورده و آخر عجز بندگی آشکارا کرد و گفت وما اغنی عنکم من الله من شیء و من
دفع نمیکنم از شما این نصیحت را که کردم از حکم و مشیت خدای چیزی را چه هرچه اراده او بوقوع آن تعلق
گیرد لامحاله بفعل آید ان الحکم الا لله علیه توکلت نیست حکم و فرمان مگر خدای را هرچه
خواهد بر او توکل کردم نه بر غیر او وعلیه فلیتوکل المتوکلون و بر وی باید توکل کنند
که توکل کنندگان و اعتماد بر غیر او نکنند چه حصول جمیع مهمات و مقصودات و مرادات از نتیجه توکلاتست
ولما دخلوا من حیث امرهم ابوهم و در آنهنگام که آمدند اولاد یعقوب از آنجا
که فرموده بود ایشانرا پدر ایشان یعنی از درهای متفرقه ما کان یغنی عنهم من الله نبود که
دفع کند از ایشان رای یعقوب از حکم خدای و اراده او که درباره ایشان واقع شده بود من شیء چیزی را
چه حق بر وجه اجبار منع حسد حاسدان و دفع چشم زخم رسانندگان نکرد پس اگر چه هلاک از اسباب حسد
چشم زخم تهمت دزدی بر ابن یامین افتاد و برادران آن دو هگین شدند و مصیبت یعقوب دو چندان گشت
پس تدبیر یعقوب در دفع مکاره و منع حوادث فایده نداد الا حاجة فی نفس یعقوب
لیکن حاجتی در نفس یعقوب یعنی شفقتی بر اولاد و اضطراب قلب جهة خوف و فزع بلا بر فرزندان از هلاک
چشم زخم و حسد قضاها که ظاهر کرد آنرا در آنوقت و باز وصیت کرد وانه لذو علم و بدرستی که
یعقوب خداوند دانش بود و میدانست لما علمناه آن چیز را که بدو آموخته بودیم بطریق وحی و او که
و از آن بود که گفت ما اغنی عنکم من الله من شیء ولکن اکثر الناس لا یعلمون و لیکن
بیشتر آدمیان نمیدانند مرتبه و علو درجه یعقوب را نزد ما مراد مشرکانند که منکر پیغمبران و مزیت قدر و رتبه

ایشان نزد حق سبحانه و یا بیشتر بر دمان ستر قدر دمیده اند و جاهلند بآنکه تدبیر غلبه نتواند کرد و حذر دفع
قدر نمیتواند نمود و از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که اگر چیزی بر قضا سبقت گرفتی هر آینه چشم بد بدان
چیزی گرفتی و از اینجا معلوم میشود که چشم زخم را اثری عظیم است و لهذا سایر ائمه علیهم السلام بآن از حق تعالی استعاذه
کرده اند چنانکه در کتب ادعیهٔ ایشان منقولست وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ و آنهنگام که در آمدند
اولاد یعقوب بر یوسف و بارگاه یوسف رسیدند یوسف بر تخت نشسته و نقاب فرو گذاشته پرسید که چه
کسانید گفتند کنعانیانیم که ما را فرموده بودی که برادر خود را بیارید او را از پدر در خواستیم و بعهد و پیمان
برآنکه تقصیر در محافظت او نکنیم او را آورده ایم یوسف فرمود به نشینید ایشان در کنار بساط به نشستند
و حکم شد که شش خوان آراسته پیش ایشان نهادند یوسف فرمود که هر دو برادر که از یک پدر و مادر اند
بر یک خوان طعام خورید هر دو کس بر خوانی نشستند ابن یامین تنها ماند بگریه در آمد و میگریست تا بیهوش
شد یوسف بفرمود تا گلاب بر روی وی زدند چون بهوش باز آمد یوسف گفت ای جوان کنعانی ترا چه شد
که بیهوش شدی گفت ای ملک حکم فرمودی که هر کسی با برادر اعیانی خود بنشیند بر یک خوان مرا برادر مادری
بود که یوسف نام داشت بیاد آمد گفتم با خود اگر او بودی با من درین خوان نشستی من نیز تنها نماندمی از
شوق این حالت بیطاقت شده بیهوش گشتم یوسف گفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو در یک خوان بنشینیم
پس بفرمود تا خوان وی را برداشتند در پس پرده آوردند و او را طلبید و باین بهانه آوَى إِلَيْهِ
أَخَاهُ جای داد بسوی خود برادر خود را یوسف نقاب بسته دست بطعام دراز کرد چون ابن یامین را
نظر بر دست یوسف افتاد بگریست یوسف باز پرسید این چه گریه است گفت ای ملک چه مانده است دست
تو بدست برادرم یوسف همین کلمه که بشنید بیطاقت شده نقاب از چهره برداشت و با ابن یامین قَالَ
إِنِّي أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ گفت بدرستی که من برادر توام پس اندوهناک
مباش بآنچه کردند برادران در حق ما ابن یامین چون روی یوسف بدید دیگر باره از هوش برفت چون
با خود آمد دست در گردن یوسف افکند و گفت دیگر از تو مفارقت نکنم یوسف گفت ای برادر عزیز اهتمام بلاد
عیاب تو دانسته ام اگر ترا بی بهانه باز دارم غم او زیاده شود و اگر مصلحت دانی وسیله کنم و با مری شنیع ترا
متهم سازم تا بجهت آن نزد من بمانی ابن یامین گفت از آن باک ندارم پس یوسف فرمود که با نزد برادران رو
و این امر از ایشان پنهان دار ابن یامین از پس پرده بیرون آمد چون شب در آمد و طعام شب حاضر کردند بر طریق
اول او را نزد خود طلبید و با او طعام تناول نمود چون وقت خوابیدن ایشان رسید برای هر دو برادر
بستری آوردند و بگستردند ابن یامین تنها ماند یوسف گفت جامهٔ خواب وی را نزد من بیندازند پس ابن
یامین نزد یوسف رفته در یک جامهٔ خواب بخوابیدند روزی دیگر با برادران گفت ای فرزندان یعقوب

من تمادا

من شما را با یکدیگر مألوف می بینم جز این برادر که تنهاست و بجهت این وی را با خود طلبیده ام تا در غربت غمزده
و محروم نباشد و بملازمان حکم کرد که کارسازی کنعانیان کنید فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ پس آنهنگام
که ساز راه ایشان را سرانجام فرمود جَعَلَ السِّقَايَةَ بنهاد سقایت را و آن مشربه بود از طلا یا نقره یا از
زبرجد مرصع بجواهر که ملک از آن آب خوردی و در وقت عزت بجهت قحطی طعام ایشان را بدان پیمانه ساخته بودند یوسف
بفرمود تا آنرا پنهان کردند فِي رَحْلِ أَخِيهِ در بار برادر خود و بارهای دیگر محکم کرده و ایشان را اجازت
رفتن داد چون از شهر بیرون رفته شروع در راه رفتن کردند و بعضی از راه برفتند جمعی ملازمان یوسف از
عقب کاروان رسیدند ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس ندا کرد ندا کننده از میان ملازمان أَيَّتُهَا
الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ که ای کاروانیان بدرستی که شما دزدانید یا بمعنی که یوسف را از پدر دزدیدید
و گفته اند که منادی این سخن را بفرمان یوسف گفت و یا اخفای سقایه و ندا کردن برای برضای ابن یامین
بود چنانکه گذشت و گویند یوسف این را بفرمان خدا کرد نه برای خود چه حق تعالی خواست که محنت یعقوب
بنهایت رسد تا از آن فرج یابد و عادت الهی جاریست که چون محنت بنهایت رسد فرج بر فرج روی نماید
القصه چون این ندا بگوش فرزندان یعقوب رسید قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ
گفتند در حالتی که روی آوردند بملازمان یوسف که شما چه چیز گم کرده اید که میجوئید قَالُوا نَفْقِدُ
صُوَاعَ الْمَلِكِ گفتند میجوئیم مشربهٔ ملک را که پیمانهٔ ملک بود بغله پیمودن و بعد از آن گفتند ما
کاروانیان که وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ و برای هر کس که بیاورد آنرا شتر وار طعام است وَ
أَنَا بِهِ زَعِيمٌ و من ندا کننده ام بدان کفیل و ضامن قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ گفتند بر وجه تعجب
که بخدای شما میدانید که ما مردم امینیم و بضاعتی که در بار نهاده بودید در اول نوبت چون این کرت بیامدیم
باز آوردیم و می بینید که دهن شتران بر بسته ایم تا از زراعت مردمان نخورند مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ
فِي الْأَرْضِ نیامده ایم از کنعان تا تباه کاری کنیم در زمین مصر و مال مردم را بناحق در قبضهٔ تصرف
خود در آریم وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ و نبوده ایم و نیستیم ما دزدان و دزدی کار ما نیست قَالُوا فَمَا
جَزَاؤُهُ گفتند ملازمان یوسف پس چیست جزای دزدان إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ اگر باشید دروغ
گویان در ابرای ذمهٔ خود یعنی شما میگوئید ما دزد نیستیم اگر رخت ما در میان بار شما پیدا شود آنرا چه مکافات
باشد قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ گفتند جزای دزدی سارق گرفتن آنکس است که
یافت شود مال دزدیده در بار او فَهُوَ جَزَاؤُهُ پس او جزای دزدیست یعنی یکسال او را به بندگی باید
گرفت و دین پدران ما كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ هم چنین پاداش میدهیم ستمکاران را یعنی دزدان را
پس جهت تحقیق این معنی ایشان را باز گردانیدند بمصر و بدرگاه ملک باز داشتند فَبَدَأَ پس آغاز کرد

نداکنده و کفته اند یوسف **بِاَوْعِیَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ اَخِیهِ** بارهای ایشان پیش از بار ابن یامین
جهة رفع تهمت پس چیزی دران نیافتند وانکاه بتجسس بار ابن یامین اقدام نمودند **ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا**
مِنْ وِعَاءِ اَخِیهِ پس بیرون آورد آنرا در بار برادر او که ابن یامین است **کَذٰلِكَ** مانند این کید یعنی
تدبیر **کِدْنَا لِیُوسُفَ** تعلیم دادیم یوسف را با الهام تا در باب بازداشتن برادر نزد خود تدبیری کرد با کیدی
که برادران با یوسف کردند ما باین نوع جزای کید ایشان دادیم این دلیل است بر آنکه تدبیر مذکور بامر الهی بوده
پس برادران یوسف سر در پیش انداختند و زبان طعن بابن یامین دراز کردند بعد از آن در بیان کید و تدبیر
مذکوره میفرماید که **مَا كَانَ** نبود یوسف یعنی سزاوار نبود **لِيَأْخُذَ اَخَاهُ** تا فرا کیرد برادر خود را
و حبس کند او را نزد خود یکسال **فِي دِينِ الْمَلِكِ** در کیش ملک مصر در باب دزد نه برین وجه بود چه حکم او
در بارهٔ کسی که دزدی کردی تازیانه بود و غرامت کرفتن از و نه به بندکی کرفتن پس بکرفت یوسف برادر خود
ببندکی مدت یکسال **اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ** مکر بخواست دستوری او پس کید و تدبیر خدای آن بود که بر
زبان برادران جاری سازد که جزای دزد نزد ما آنست که او را ببندکی بصاحب متاع دهند تا مراد یوسف
حاصل شود و در جمع اشارتست که کید عبارتست از آنکه فعلی کنند تا بسبب آن از برای آن ایذا رساند بغیر
خفیه که او علم بدان نداشته باشد و چون یوسف این تدبیر را وسیلهٔ اخذ برادر خود کردانید که متضمن نفع
خود است ازین جهة مکید مسمی شد **نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ** بر میداریم درجها و مرتبها در علم و حکمت
هر کرا میخواهیم هم چنانکه درجهٔ یوسف را بر داشتیم و مرتبهٔ او را بلند کردانیدیم **وَفَوْقَ كُلِّ**
ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ و بالای هر خداوند دانش دانائیست که درجهٔ او بلند تراست تا آنکه منتهی شود بحق سبحانه
که بجمیع معلومات عالم است و فوق بالا تر از و عالمی نیست و بعد از ظهور این شربه از بار ابن یامین یوسف فرمود
ای کنعانیان این چه عملست که میکنید که ما بغیر یاد کانیم ایشان خجالت زده و منفعل کشته بر وجه عتاب خطاب
روی با ابن یامین کردند که ای پسر راحیل این چه فعل قبیح و شنیع است که بان آبروی ما بردی و باین عمل فضیح
روی ما را سیاه کردی و هتک حرمت ما کردی این چه محنت و بلیت بود که ما را از شما پسر راحیل روی نمود آخر
این صاع را چکونه کرفتی و در میان بار خود بچه وجه پنهان کردی که هیچ کس بران واقف نشد ابن یامین
کفت که شما اید که همیشه منشأ محنت و بلیت پسران راحیلید نه که پسران راحیل وسیلهٔ بلا و محنت شما اید
چه برادر مرا ببردید و در میان بیابان در معرض مهلکت بکذاشتید و کفتید که او را کرک خورد و اکنون
میخواهید که مرا بدزدی متهم کنید پس روی از و کردانیده متوجه یوسف شدند و بر وجه سرزنش
ابن یامین **قَالُوا اِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ اَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ** کفتند که اگر دزدی کند
ابن یامین عجب نباشد پس بدرستی که دزدی کرده بود برادر اعیانی که او را بود پیش ازین یعنی یوسف

و در بعد اولا آورده اند که در خانهٔ یعقوب ماکیانی بود سایلی بدر خانه آمد و هیچ کس حاضر نبود یوسف آن مرغ را بسایل
داد برادران او را بجهة دزدی تهمت کردند یا بز غاله بود که بدرویش داد و از وهب بن منبه مرویست
و قول اصح آنست که چون مادر یوسف راحیل رحلت کرد یوسف طفل بود یعقوب خواهر خود را که دختر اسحق بود
بتربیت و دایکی او نامزد کرد و چون یوسف پنج ساله شد یعقوب علیه السلام خواهر خود را کفت یوسف را
بمن ده تا بامر او قیام نمایم خواهر امتناع کرد و کفت من تاب مفارقت یوسف ندارم یعقوب درین باب مبالغه
کرد خواهر کفت اکر البته او را انتزاع خواهی کرد دو سه روزی توقف کن تا من و یرا ببینم و از وصل او متمتع شوم
یعقوب کفت چنین باشد شبی یوسف نزد عمه خوابیده بود عمه کمربندی را که از اسحق باو رسیده بود در میان یوسف
بست چون یعقوب بیامد که یوسف را بخانهٔ خود برد خواهر را دید که ترددی میکند منشأ آن پرسید کفت کمر
بند من ناپدید است بتجسس آن مشغولم و چون پاره جست و جوی کرد کفت هر که درین سرات یکیک را برهنه
باید شد تا باشد که کسی برداشته باشد پس یک یک را برهنه میکرد تا نوبت بیوسف رسید چون او را برهنه
کرد کمربند را در میان او یافت و در مذهب ابراهیم علیه السلام مقرر بود که دزد را صاحب متاع ببندکی کیرد
مدت یکسال یعقوب فرمود یوسف نزد تو باشد چند انکه خواهی پس ویرا نزد خواهر بکذاشت و چون برادران
نسبت دزدی بیوسف دادند **فَاَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ** پس پنهان داشت یوسف این مقاله را در
نفس خود **وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ اَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا** کفت که شما بدترید ما اید از روی
منزلت که پسر را از پدر دزدیدید و از و جدا کردید یا بد ترین مردمانید در بدی کردار که از پدر عاق شدید
برادر را بمکر و کید از و کرفتید و در چاه انداختید و آنکه او را بفروختید و بعد از ان پیراهن او را بخون کو
دنک کردید و به پدر نمودید که او را کرک خورده **وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ** و خدای داناتر است بانچه
صفت می کنید یعنی آنچه میداند که بخلاف آنست که شما میکویند چه یوسف مادر بود از جانب پدر در طعام دادن
بسایل و کمربند عمه در میان او بسته نه که خود برداشته بود در خبرست که چون صاع را نزد ملک بردند و آن صاع
بود که از آن جام کیتی نما کفتندی چون در روی نکریستندی بان کهانت کردند و فال کرفتندی یوسف در
صاع نکریست و انکشت دروی زد آوازی از ان بیرون آمد روی ببرادران کرد و کفت میدانید که این صاع
چه میکوید کفتند نه کفت میکوید که شما دوازده برادر بودید یکی را از پدر جدا کردید و بفروختید ابن یامین
برپای خواست و کفت ای ملک ازین طاس معلوم کن که برادر من زنده است یا نه یوسف دست بر صاع زد
و کفت میکوید که زنده است و تو او را بینی بعد از آن یوسف علیه السلام نماز کرد و باز آمد ابن یامین کفت
ای ملک ازین صاع بپرس که چه کس او را در بار من نهاده و کفت وی خشمناکست دیکر چیزی نخواهد کفت پس
ابن یامین را بکان خود سپرد و برادران هر چند در خلاصی او سخن کفتند بجائی نرسید روبیل را آتش خشم

شغال زدن گرفت و موهای اندامش سر از جامه بدر کرد و گفت ای ملک برادر مرا بگذار و اگر نه نعره بر کشم
که هرجا حامله درین شهر باشد از هول آن نعره بار بنهد یوسف دید که روبیل در غضب است پسر کوچک خود را
گفت که دست بر پشت پای او فرود آر چون دست او بر پشت پای او رسید شعله غضب روبیل فرو نشست
روی ببرادران کرد که شما مرا مس کردید گفتند نه گفت بخدا سوگند که درین شهر ولدی از اولاد یعقوب هست
چه هرگاه یکی از ما بیاید تو اخشم غالب شدی چون دیگری از آل یعقوب او را مس کردی تسکین یافتی در معالم التنزیل
آورده که روبیل دیگر باره در غضب شده آهنگ تخت یوسف کرد یوسف نقاب بسته از تخت فرود آمد و او را
در ربود و بر دست آورده و بر زمین نهاد و گفت ای کنعانیان شما بزور خود مغرور و بقوت خود معجب شده اید
می پندارید که هم شما بزور از پیش برود ایشان دیدند که بزور از پیش نمیرود از در زاری و تضرع درآمده
قالوا یا ایها العزیز ان له ابا شیخا کبیرا گفتند ای عزیز بدرستی که ابن یامین را پدریست
که پیر بزرگ سالست و عظیم القدر و بعد از هلاک پسر خود یوسف با این پسر انس و الفت دارد **فخذ احدنا**
مکانه پس فرا گیر یکی از ما را بنده گی بجای او و او را رها کن **انا نریک من المحسنین** بدرستی
که ما می بینیم ترا از نیکوکاران نسبت بما پس احسان خود را بخلاص او و اما با تمام رسان و یا عادت تو احسان
کردنست پس عادت خود را تغیر مفرمای **قال معاذ الله** گفت یوسف که پناه میگیریم بخدا پناه گرفتنی
ان نأخذ الا من وجدنا متاعنا عنده از آنکه بگیریم مگر آنرا که یافته ام متاع خود را نزد وی
او و اگر جای او دیگری را بگیریم **انا اذا لظالمون** پس بدرستی که آنهنگام ما باشیم از ستمکاران در مذهب
شما چه بفتوای شما گرفتن غیر در مقام کسی ظلم است **فلما استیأسوا منه** پس آنوقت که نومید
شدند از یوسف و دانستند که برادر بدیشان نمیدهد **خلصوا نجیا** با یک کناره شدند در حالتی که
راز گویان بودند و از هر گونه تدبیر کنندگان و از جمله اسرار ایشان با یکدیگر در خلوت این بود که **قال**
کبیرهم گفت بزرگ ایشان در سن یعنی روبیل یا در خورد و عقل یهودا و علی بن ابراهیم گفته که
لاوی بود که گفت **الم تعلموا ان اباکم قد اخذ علیکم موثقا من الله** آیا نمیدانید آنرا
که پدر شما بتحقیق فرا گرفته است بر شما عهدی و پیمانی محکم از خدا یعنی سوگند خورده اید بخدا و عهد کرده اید
که محافظت ابن یامین کنید و سوگند خورده اید بجهد که بغیر احتراز مانعست که شما را باز دارد او را باز نگیرید
و اکنون این صورت واقع شده **ومن قبل ما فرطتم فی یوسف** و پیش ازین تقصیر کردید در شأن
یوسف و چون صورت حال چنین است **فلن ابرح الارض** پس من جدا نمیشوم و نمیروم از زمین مصر
یعنی ازین شهر بیرون نمیروم **حتی یأذن لی ابی** تا وقتی که دستوری دهد مرا بآمدن پدر من
او یحکم الله لی یا خدای حکم کند برای من یعنی به پدر من وحی کند برخصت و رجوع من بکنعان

و ترک برادر یا برادر را خلاص کند از دست ملک مصر و یا بموت من امر کند و یا بمحاربه کردن من با مصریان
تا برادر را از ایشان بستانم یا کشته شوم **وهو خیر الحاکمین** و او بهترین حکم کنندگانست چه براستی
حکم میکند و میل و مداهنه در حکم او نیست **ارجعوا الی ابیکم** شما باز گردید بسوی پدر خود
فقولوا یا ابانا ان ابنک سرق پس بگوئید ای پدر ما بدرستی که پسر تو ابن یامین دزدی کرد
وما شهدنا الا بما علمنا و گواهی نمیدهیم مگر بآنچه دانسته ایم که صاع ملک از بار او بیرون آمد
وما کنا للغیب حافظین و ما نیستیم مر باطن حال را نگاه دارندگان یعنی بظاهر
دزدی او دیدیم اما از نفس الامر خبر نداریم که بر وی تهمت کردند و صاع را پنهانی در بار او نهادند و یا خود
میاش این امر بوده و یا چنین که با تو عهد میکردیم و پیمان موثق میکردانیدیم ندانستیم که او دزدی کند
واسئل القریة التی کنا فیها و بپرس از اهل آن ده که بودیم در وی یعنی مصر مراد آنست که بفرست
و از مصریان بپرس **والعیر التی اقبلنا فیها** و از کاروانیان نیز سوال کن که ما در وی نهاده ایم بکنعان
در میان ایشان و ایشان جمعی بودند از کنعانیان که همسایه یعقوب بودند **وانا لصادقون**
و بدرستی که ما راستگویانیم پس فرزندان یعقوب بحکم روبیل یا یهودا یا لاوی روی بکنعان نهادند
و بخدمت پدر آمده آنچه برادر گفته بود بموقف عرض رسانیدند یعقوب این را باور نکرده **قال** گفت با
ایشان نه چنانست که شما میگوئید **بل سولت لکم انفسکم امرا** بلکه بیاراسته است برای شما
نفسهای شما کاری را که خواسته اید و با هم قرار داده و اگر نه ملک مصر چه میداند که جزای سارق بنده گی
گرفتن است **فصبر جمیل** پس بر من است شکیبائی نیکو پس اندیشه فرمود که محنت من بغایت رسیده
و بلیت من بنهایت انجامیده و عادة الله جاریست که هرگاه محنت بنهایت انجامد فرج و فتح روی نماید ازین
جهت فرمود که **عسی الله ان یأتینی بهم جمیعا** شاید که خدای تعالی بیاورد همه ایشان را یعنی
یوسف و ابن یامین و آن برادر دیگر که در مصر است **انه هو العلیم الحکیم** بدرستی که اوست دانا
بحال من و حال شما راست کردار در آنچه میکند پس یعقوب علیه السلام از غایت ملال و پریشانی احوال توجه
به بیت الاحزان فرمود **وتولی عنهم وقال یا اسفی علی یوسف** و روی بگردانید از فرزندان
و گفت ای اندوه و شدت و حزن من بر فراق یوسف و ذکر یوسف بدون هر دو برادر دیگر جهت آن بود
که مفارقت یوسف درد دل او بیشتر کار کرده و مع ذلک با مفارقت علم بحیات یوسف نداشت و اما بحیات
ابن یامین و آن برادر دیگر عالم بود صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از جبرئیل
پرسید که شدت حزن و اندوه یعقوب بچه مرتبه بود در مفارقت یوسف جبرئیل فرمود برابر هفتاد
مادر فرزند مرده حضرت فرمود که او را چه مزد دادند گفت مزد صد شهید گفت آری هیچ کس را برابر یعقوب

سوخت از ابتدای زمان فراق یوسف تا وقت وصال او که مدت چهل سال بود چشم یعقوب از گریه خشک
شد و از بار فراق جگر گوشه پشت مبارک او خمیدگی یافت وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ
و سفید شد هر دو چشم او از اندوه یعنی از بسیاری گریه روشنی از چشم او زایل گشت فَهُوَ كَظِيمٌ
پس او پر بود از خشم فرزندان و دلش ممتلی بود از غم و اندوه یوسف و برین دلیل است بر جواز تأسف و بکا
در مصیبت و شاید که امثال این در تحت تکلیف و اختیار نباشد چه تردد و شدت و بلیت شدید کسی ضبط حال
خود نمیتواند کرد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در فراق فرزند خود ابراهیم بغایت گریان شد و فرمود
دل من محزون شد و چشم من گریان گشت و نمیگویم چیزی که خدا را بغضب آرد ای ابراهیم بر فراق تو غمگین و اندو
ناک شدیم القصه چون فرزندان یا اسفی شنیدند و با اضطراب پدر در دیدند قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ
يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا گفتند بخدای که همیشه باشی بناله و زاری یاد کنی یوسف را تا وقتی
که بیمار شوی بیماری مشرف بموت أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ یا باشی از جمله هلاک شدگان قَالَ
إِنَّمَا أَشْكُو گفت ای فرزندان جز این نیست که شکایة میکنم بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ شدة غم
و اندوه خود را که قادر نیستم صبر کردن بران بخدای و قصه اندوه و رنج خود را باو میگویم زیرا که کس
بی کسان و چاره بیچارگان اوست نه غیر او پس مرا با حزن و اندوه باز گذارید در خبر است که چون یعقوب
از غایت حزن و نهایت اندوه و سوز این کلمه بگفت حق تعالی باو وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت و جلال
من که اگر یوسف و ابن یامین مرده بودندی بدین ناله که کردی من ایشانرا زنده کرده بتو رسانیدمی و حجت
این مژده یعقوب گفت وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ و من میدانم از وحی خدای آنچه شما نمیدانید
از حیوة یوسف و رسیدن او بمن و گویند روزی همسایه نزد یعقوب آمد و گفت ای یعقوب بس شکسته
و درهم رفته ای بغم و هنوز بآن سن نرسیده که چنین شوی گفت تعبیه خدای مرا مبتلا کرد از غم یوسف
مرا باین مرتبه رسانید حق تعالی بوی وحی فرستاد که یا یعقوب أَتَشْكُونِي إِلَى خَلْقِي آیا شکایت مرا با خلقان
میکنی یعقوب گفت یا رب خدایا بتو انابت کردم و عهد کردم که من بعد غم یوسف هیچ کس نگویم و شکایتی از آن
نکنم مگر بتو و بعد از آن هر که از حال او پرسیدی گفتی إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ و در خبر است که بعد ازین
از بیت الاحزان بیرون نیامد و سوز و نیاز جز بدرگاه خداوند کارساز عرض نکرد و در احادیث موثقه
ثابت شده که سبب این امتحان و کشف این آن بود که بوی خطاب رسید که ای یعقوب روزی درویشی
بود در سرای تو آمد و طلب چیزی کرد باو چیزی ندادی و من آنچه خلقان منع کرده ازو دوستر دارم چون این
صورت از تو ظاهر شد من ترا باین بلا مبتلا ساختم و چون سبب این بلیه منع طعام بود بسایل طعامی
وافی سرانجام کن و همه فقرای بلد را بطلب تا آنرا بخورند و ببرکت این فراق تو بوصال مبدل گردد

پس یعقوب طعامی مهیا کرد و بفرمود تا منادی در شهر ندا کرد که هر درویشی که هست امروز باید که بخانه یعقوب
آید پس همه حاضر شدند و طعام بخوردند حق تعالی ازو کشف این محنت کرد و گویند روزی ملک الموت
بزیارت وی آمده بود یعقوب سوگند بوی داد که روح یوسف را قبض کرده گفت نه یعقوب بدان امیدوار
گشت يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ ای پسران من بروید پس تفحص کنید از
حال یوسف و برادر او وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ و نومید مشوید از رحمت و فضل خدای که موجب
راحت بنده است إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ پس بدرستی که ناامید
نشوند از روح و رحمت خدای مگر قوم ناگرویدگان که بخدا و صفات او عارف نیستند چه عارف باو
سبحانه و صفات و کمال او از رحمت او نومید نمیشود و در جمیع احوال این دلیل است بر آنکه فساق اهل ایمان
باید که از رحمت الهی نومید نباشند مرویست که یعقوب نامه نوشت بیوسف باین مضمون که این نامه ایست
از یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله بسوی ملک اما بعد بدان ای ملک مصر که ما اهل
بیتی هستیم که همیشه بلا را موکل ما گردانیده اند جدم ابراهیم را دست و پای بسته در آتش نمرود انداختند
حق تعالی او را نجات داد و مرا پسری بود دوستر ازین همه فرزندان من برادران او را بصحرا بردند و پیراهن
خون آلود آوردند و گفتند گرگ او را بخورد و من در فراق او چندان گریسته ام که چشمم سفید شده
او را برادری اعیانی بود که من بوی تسلی داشتم او را تو بدزدی گرفته و بنزدیک خود نگاهداشته
و ما نه از آن خاندانیم که از ما دزدی در وجود آید اگر این فرزند را بمن فرستادی فبها و الا بر تو دعای
بد کنم که اثر آن بفرزند هفتمین تو برسد و السلم پس نامه را بفرزندان داد و اندک بضاعتی از پشم
و روغن و کشک و امثال آن ترتیب داده بمصر ایشانرا فرستاد ایشان بمصر آمده و با برادر خود که لقا
بود ملاقات کردند و باتفاق روی بیارگاه یوسف نهادند فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ پس آنهنگام
که در آمدند برادران یوسف بروی قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ گفتند
ای عزیز رسیده است ما را و کسان ما را سختی و بینوائی و گرسنگی وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ
و آورده ایم بضاعتی بی اعتبار که از غایت ردائت هر کس که دهند آنرا رد کنند و قبول نکنند
نظر باین مکن فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا پس تمام کن برای ما طعام و کیل طعام را
و تصدق کن بر ما زیاده از بهای این متاع ابن جریج و ضحاک بر آنند که تصدق کن برد ابن یامین بر ما
إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ بدرستی که خدای پاداش میدهد نیکوئی آنانرا که از روی
تفضل تصدق میکنند و احسان می نمایند و آنگاه نامه یعقوب را بر گوشه تخت نهادند یوسف چون نامه
پدر را بخواند گریه بروی غلبه کرد و بر چشم نهاد گفت ای برادران آیا دیدید مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ

قال هل علمتم

وَاَخِیهِ اِذْ اَنْتُمْ جَاهِلُونَ کهچه کردید با یوسف و برادرا و وقتی که نادان بودید یعنی نو رسید
و شوخ یا جاهل بودید بعقوق پدر و قطع رحم و موافقت هوای نفس این کلام را بر وجه نصیحت و
ترغیب بر توبه و شفقت برایشان کفتند نه بر وجه معاتبت و سرزنش و فعل ایشان با یوسف دور
کردانیدن او بود از پدر و انداختن او در چاه و فروختن او را بثمن بخس و با ابن یامین آن بود که او را
جدا و بی اعتبار میداشتند و وقتی بر وی نهادند پس نقاب از جمال برافکند و تاج از سر برداشت ایشان
که نظر بر شکل و شمایل او افتاد قَالُوا اَئِنَّكَ لَاَنْتَ یُوسُفُ کفتند آیا تویی یوسف این کلام برای
تقریر است یعنی البته تویی یوسف که این جمال و کمال دیگری نتواند بود قَالَ اَنَا یُوسُفُ وَهٰذَا
اَخِی کفت منم یوسف و این برادر من است ابن یامین قَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَیْنَا تحقیق که منت
نهاد خدای بر ما بسلامت و کرامت کویند که یوسف چون برقع برداشت و تبسم کرد ایشان از دندانهای
او که مانند مروارید منظوم بود در وقت تبسم از برق آن دندانها نوری پیدا شدی از این نشانت
بدانستند که او یوسف است و کویند که یوسف بر سر علامتی داشت و آن خالی بود که آبا و اجداد وی را
بودی چون تاج از سر برداشت ایشان بدیدند کفتند تویی یوسف فرمود آری منم یوسف اِنَّهُ
مَنْ یَتَّقِ وَیَصْبِرْ بترسید از هر که بترسد از خدای و صبر کند بر طاعت یا بر بلیت و شکیبایی
ورزد از معصیت فَاِنَّ اللّٰهَ لَا یُضِیعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِینَ پس بدرستی که خدای ضایع نکند
مزد نیکوکاران را چون برادران یوسف را بشناختند روی بتخت آوردند و خواستند که پای یوسف را
بوسند از تخت فرود آمد و ایشان را در کنار کرفت قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللّٰهُ عَلَیْنَا
کفتند بخدای سوکند هر آینه برکزید خدای ترا بر ما بحسن سیرت و کمال صورت و غایت جاه و مرتبه
پادشاهی و پیغمبری وَاِنْ كُنَّا لَخَاطِئِینَ و بدرستی که ما هستیم کناهکاران بدان عملها که کرده ایم
قَالَ لَا تَثْرِیبَ عَلَیْكُمُ الْیَوْمَ کفت یوسف در جواب ایشان که هیچ سرزنش نیست بر
شما امروز و من هرکز کناه شما را بروی شما نیارم یَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ بیامرزد خدای شما را که اعتراف
کردید بکناه خود وَهُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ و او بخشاینده ترین بخشایندکانست و چون یوسف
بنوازش بزرکانه برادران را بنواخت بکار پدر دلها بخود پرداخت و کفت اِذْهَبُوا بِقَمِیصِی
هٰذَا ببرید این پیراهن مرا آن پیرهن خلیلی بود که در قعر چاه از بازوی کشوده بوی پوشانیدند
و چون امر شد که مژده بیعقوب رسانند جبرئیل نزول فرمود و کفت ای یوسف این پیرهنیست که در وی
بوی بهشت است بر هیچ بیماری و مبتلایی واقع نشود مکر که شفا یابد این را بکنعان فرست تا پدر بر چشم
مالیده روشن شود از این جهت فرمود که ببرید آنرا فَاَلْقُوهُ عَلٰی وَجْهِ اَبِی یَاْتِ بَصِیرًا

پس بیفکنید آنرا بر روی پدر من تا باز کردد بینا و چشمش بحال اول عود کند و روشن کردد
وَاْتُونِی بِاَهْلِكُمْ اَجْمَعِینَ و بیایید بمن همه کسان خود از ذکور و اناث و خدم آورده اند
که یهودا کفت ای یوسف پیراهن خون آلود ترا پیش پدر من برده ام پیرهن بمن حواله کن که بیم
شاید از فرح این پیرهن تدارک آن پیرهن کند یوسف پیرهن بوی داد و اسباب راه جهت پدر و
متعلقان مهیا ساخته ببرادران تسلیم کرد و مرویست که دویست راحله با ما یحتاج سفر بدیشان داد و
یهودا از مصر بیرون آمده با برادران متوجه کنعان شد در مجمع آورده که یهودا بکاروان نه ایستاد و هفت
عدد نان بر میان بست و سر و پای برهنه روی بکنعان نهاد و مسافت میان مصر و کنعان هشتاد فرسخ بود
و بروایت ابو عبد اللّٰه ده روز راه بود از غایت شعف و شادی در راه نصفی از نان بیش نخورده و بسرعت
تمام خود را بحوالی کنعان رسانید وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِیرُ و آنوقت که جدا شد از کاروان یعنی
یهودا بیرون آمد از عمارت مصر و بفضای صحرا رسید باد صبا از حق تعالی دستوری خواسته بوی پیراهن
یوسف بمشام یعقوب علیه السلام رسید قَالَ اَبُوهُمْ کفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند نزد او
نبیرکان که اِنِّی لَاَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ بدرستی که من مییابم بوی یوسف را لَوْلَا اَنْ تُفَنِّدُونِ اکر شما
مرا بنقصان عقل نسبت نکنید و نکویید که پیر شده و بحد خرافت رسیده قَالُوا تَاللّٰهِ اِنَّكَ لَفِی
ضَلَالِكَ الْقَدِیمِ کفتند بخدا که تو هنوز در همان حیرت قدیمی و از راه صواب دور افتاده بجهت
افراط محبت و از بسیاری ذکر یوسف و توقع ملاقات او بعد از چهل سال اَلْقَاهُ عَلٰی وَجْهِهِ فَارْتَدَّ
بَصِیرًا بیفکند پیرهن یوسف را بر روی پدر بخود پس کشت بینا و در مجمع نقل کرده از ضحاک که پیری او
بجوانی باز آمد و با نبیرکان خود قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنِّی اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ کفت
ای فرزندان آیا نکفتم شما را بدرستی که من میدانم از الهام خدای آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف و ملاقات
من با او پس جمعیت بار مشغول شدند و هر که او را علاقه قرابت با یعقوب داشت از مرد و زن متوجه مصر شدند
و برادران دیکر در رسیدند و در دست و پای پدر افتادند و از روی عجز و مذلت قَالُوا یَا اَبَانَا اسْتَغْفِرْ
لَنَا ذُنُوبَنَا اِنَّا كُنَّا خَاطِئِینَ کفتند ای پدر ما آمرزش طلب برای ما از خدای کناهان ما را بدرستی
که ما هستیم کناهکاران و چون از حق تعالی معترف بکناه آنست که از سر او بکذرند و برای او سؤال آمرزش کند
پس قدم عفو بر سر جرم ما کش و از سر کناهان ما در کذر و برای ما از حق تعالی استغفار کن قَالَ سَوْفَ
اَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّی کفت یعقوب زود باشد که آمرزش خواهم برای شما از پروردکار خود اِنَّهُ هُوَ
الْغَفُورُ الرَّحِیمُ بدرستی که او آمرزنده است تا یا [illegible] از ذنوب مهربانست بر بندکان بکشف کروب و از
ابو عبد اللّٰه علیه السلام مرویست که سبب توقف در استغفار و تاخیر آن این بود که میخواست در شب جمعه وقت

فَلَمَّا اَنْ جَاءَ الْبَشِیرُ

تحرکاه برای ایشان استغفار کند چه دعا درا ینوقت اقربست و مرویست که چون وقت سحر جمعه میرسید فرزندان را
امر میکرد تا در پس او صف میکشیدند و او دعا و استغفار میکرد برای ایشان و ایشان آمین میگفتند تا بعد از
بیست سال توبه ایشان مقبول درکاه عزت شد و نزد بعضی از علمای تفسیر مرویست که یعقوب تاخیر دعا
فرمود تا بداند که یوسف از ایشان عفو کرده یا نه بعد از انکه بمصر آمد و علم بعفو یوسف حاصل کرد شب نماز
خواست و بعد از تهجد روی بقبله بایستاد و یوسف را در قفای خود و برادرانرا در عقب او بداشت و دست نیاز
بدرکاه بی نیاز برداشت و ایشان آمین میگفتند تا حق تعالی اجابت فرمود القصه چون یعقوب با اولاد و سایر اقربا
بنزدیک مصر رسیدند یوسف با ملک ریان کفت مرا پدریست که پیغمبر خداست و پیغمبرزاده و نیز دانا ماهمه
پیغمبرانند و امروز وی با جمیع اهل البیت و اقربای خود از کنعان میرسد توقع آنست که باستقبال وی بیرون
آیی ملک ریان با چهار هزار کس از خواص خود با زینت تمام و شوکت لا کلام سوار شد و یوسف با اکابر و اشراف
مصر امر کرد تا ایشان نیز با آراستکی تمام باستقبال بیرون آمدند و یعقوب با فرزندان بر بالای تلی برآمده تفرج
آن شوکت و کوکبه و طنطنه میکرد و از ان تعجب میفرمود جبرئیل فرود آمد و کفت یا یعقوب از تجمل و کوکبه
این لشکر تعجب میکنی بالا نکر که جنود ملائکه از زمین تا افلاک صف کشیده اند و بتفرج تو آمده بشادی تو سرور
شده اند بر تعزیه در بیع مدت از اندوه تو محزون و رنجور بودند چون یعقوب یوسف را در زی ملوک مشاهده کرد
کفت این ملک مصراست یهودا کفت نه پسر تست یوسف بعد از مشاهده پسر از مرکب فرود آمد و یعقوب
نیز پیاده شد یوسف خواست سلام کند جبرئیل کفت بکذار تا پدر بر تو سلام کند و کویند یعقوب علیه السلام
بروی سبقت کرده چون چشمش بر جمال یوسف افتاد کفت السلام علیک یا مذهب الاحزان سلام بر تو باد
ای زایل سازنده جمیع غمها و المها و هر دو دست در کردن یکدیکر در آوردند و از غایت شادی بهایهای بکریستند
و در شواهد النبوة از ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که یعقوب نزدیک مصر رسید و یوسف با کوکبه و عظمت تمام
باستقبال او بیرون آمد چون پدر را بدید قصد کرد که پیاده شود اما نظر در پادشاهی و علو مرتبه خود کرده
پیاده نشد چون سلام بر پدر کرد و بیکدیکر رسیدند جبرئیل نازل شد و کفت ای یوسف حق تعالی میفرماید
چه منع کرد ترا که برای بنده صالح من فرو نیامدی دست را بکشای چون بکشاد نوری از میان انکشتان او بیرون
آمد یوسف کفت این چه نور بود جبرئیل کفت این نور نبوت بود در صلب تو جهة این ترک ادب و ترک اولی پیغمبری
از صلب تو بیرون نیاید و حکمت درین که یعقوب مامور شد که نزد یوسف رود نه انکه یوسف نزد یعقوب رود
آنست که اکر یوسف نزد پدر میرفتی بیت الاحزان دیدی و تنکدستی و بینوائی و درویشی بنظر او در آمدی از ان
درنج و اندوه مبتلا شدی پس یعقوب را کفتند که تو دیر یست که در بند بلیت و رنج و شقت کرفتاری نزد
یوسف رو تا مملکت و ولایت را به بینی که کودکی را از نزد تو بردیم و زش پادشاه مصر کردانیده بتو خواهیم

سپرد و در خبر است که در حینی که خبر منتشر شد با مدن یعقوب و استقبال کردن یوسف پدر را زلیخا در کوشه‌ای
پیر شده بود و نابینا کشته و در عشق یوسف کداخته و ضعیف و نزار شده و جمعیت و شوکت او بفقر و فاقه
مبدل کشته بکسی شفاعت کرد تا دست او را بکرفت و او را بر سر راه یوسف برد و بنشاند هر کاه جوقی از لشکر
بکذر آمدندی قاید آن لشکر کفتی که برخیز پدر که یوسف آمد زلیخا کفتی که هنوز آمدن یوسف نزدیک نشده
و براکفتی که توچه دانی جواب دادی که من بوی او را می شناسم تا چند فوج بکذشتند چون کوکبه یوسف
ظاهر شد آواز داد که بوی یوسف میشنوم مرا پیش برید و برا نزد یوسف بردند یوسف نکاه کرد زلیخا را دید
عنان اسب باز کشید بجهت حرمت داری وی و کفت ای زلیخا چونی کفت چنین که می بینی کفت مالت کجا رفت
کفت در عرصه تلف آمد کفت آن جمالت کجاست کفت در فراق تو زایل کشت کفت چشمت را چه رسید کفت از
بسیاری کریه در فراق تو تباه کشت کفت ملک و مال و حسن و جمال تو رفته آیا از محبت چیزی باقی مانده کفت
هر روز که میکذرد مضاعف میشود یوسف فرمود سُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ الْعَبِيدَ مُلُوكًا بِطَاعَتِهِ وَجَعَلَ الْمُلُوكَ
بِمَعْصِيَتِهِ پاک خداوندی که بنده را بطاعت پادشاه کرداند و پادشاهرا بمعصیت در ذل بندکی انداخت جبرئیل
نازل شد و کفت ای یوسف اکنون وقت آن رسید که مرهم جراحتی بر الم زلیخا نهی و بیش از ین او را در آتش فراق
نسوزانی دعا کن که حق تعالی چشم او را روشن کرداند و جوان کردد و آن جمال که داشت زیاده از ان باو ارزانی
فرماید یوسف علیه السلام دست بدعا برداشت و از حضرت باری تعالی استدعا فرمود فی الحال تیر دعای او
بهدف قبول رسید چشم او روشن شد و جوانی و جمال او عود کرد پس یوسف او را بعقد در آورد و دو پسر
از او در وجود آمد یکی میشا که جد یوشع بن نون بود و دیکر افرایم القصه یوسف در نزدیکی مصر منزلی داشت
که قصر رفیع آنجا بنا کرده بود در آنجا فرود آمد **فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ** پس چون در آمدند
پدر و خاله و برادران یوسف در ان قصر **آوَىٰ إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ** جای داد بسوی خود پدر و خاله را
که در حرمت داری بجای مادر بود و مع ذلک زن پدر هم بود پس دیکر باره پدر را در کنار کرفت و خاله را
پرسش فرمود و برادر زادکانرا نوازش فرمود **وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ**
و کفت در آیید بمصر اکر خواهد خدا و اراده او بان تعلق کرفته باشد در حالتی که ایمن باشید از قحط و مشقت
و اصناف مکاره یعنی اراده الهی باشد شما بر وجه امنیت و استراحت و فراغت در شهر مصر در آیید و مرویست
که چون بمصر در آمدند هفتاد و سه کس بودند که با موسی از مصر بیرون میرفتند مردان ایشان ششصد هزار
و پانصد بودند و زنان و کودکان ایشان دویست هزار و فاصله میان آن چهارصد سال بود و چون بمصر در آمد
ایشانرا در منزل خود فرود آورد **وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ** و برداشت پدر و خاله را بر تخت خود
و بالا برد **وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا** و بروی در افتادند پدر و خاله و برادران او برای تعظیم یوسف در حالتی که

سجده کنان بودند تحیت وتعظیم ایشان در آن زمان بسجده بود ویوسف که آن حال مشاهده کرد مسرور ومبتهج
شد وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ وگفت ای پدر من این سجده کردن
مرا تعبیر خواب من است که دیدم پیش ازین در ایام صبا قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا بدرستی که
گردانید آنرا پروردگار من راست ودرست از شیخ حسن نقل است که حق تعالی مادر یوسف راحیل را زنده کرد
تا بر یوسف سجده نمود نقد یقال الترابا امرویست که تخت شاهی را در میدان بردند وجمله اهل مصر از مرد وزن
حاضر بودند چون یوسف بر سریر بنشست جمله زنان ومردان اهل مصر بسجده افتادند پدر ومادر چون
چنان دیدند ایشان نیز بموافقت مصریان بسجده درآمدند یعقوب گفت ای یوسف اینها کیستند که ترا سجده
کردند گفت اینها بندگان وپرستاران منند که همه را در ایام قحط خریده ام ومن امروز بجهت کرامت دیدار تو
همه را آزاد کردم در خبرست که جبرئیل این قصه را با رسول الله صلی الله علیه وآله تقریر میکرد آنحضرت از کرم
یوسف تعجب میفرمود جبرئیل نوبت دیگر که نزد رسول الله صلی الله علیه وآله آمد گفت یا محمد حق تعالی ترا
سلام میرساند ومیگوید ازین تعجب مکن بعزت وجلال من که فردای قیامت چندان ترا اذن شفاعت دهم
که تو گوئی حسبی حسبی بس است بس است مرا یحیی بن اکثم از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام مسئلهٔ چند پرسید
که از انجمله یکی این بود که یابن رسول الله یعقوب وفرزندان چگونه سجدهٔ یوسف کردند وحال آنکه یعقوب
پیغمبر خدا بود واولاد او همه مؤمن بودند آنحضرت فرمود که سجدهٔ یعقوب وفرزندان او برای یوسف نبود
برای طاعت خدای بود وتحیت یوسف مانند سجود ملائکه بود مر آدم را که بجهت طاعت خدای بود
وتحیت آدم پس بجهت شکرگذاری خدای بر نعمت ومواصلت یوسف یعقوب وفرزندان سجدهٔ خدای
کردند القصه یوسف بعد از مشاهدهٔ آن حال مسرور گشته فرمود که این سجدهٔ شما برای تحیت من وتعبیر
خواب من که قبل ازین دیده بودم بود وحق تعالی آنرا راست گردانید وَقَدْ أَحْسَنَ بِي وبدرستی که
نیکوئی کرد بمن پروردگار من إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ چون بیرون آورد مرا از زندان وذکر چاه
نکرد تا برادران منفعل نشوند وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ وآورد شما را از بادیه وآن موضعی بود
از زمین فلسطین در ولایت شام که یعقوب آنجا نشستی وآن قریب بکنعان بود ویوسف بجهة شکر نعمت
فرمود که حق تعالی مرا از زندان بتخت پادشاهی رسانید وشما را از بادیه بنزدیک من آورد تا باهمدیگر نشینیم
مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي از پس آنکه فساد کرد شیطان وعداوت
افکند میان من ومیان برادران من إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ بدرستی که آفریدگار من
نیکو تدبیرست ورساننده نیکوئی برای هر که میخواهد چه هیچ امر صعبی نیست مگر که مشیت او در او
نافذ وجاریست إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ بدرستی که اوست دانا بوجوه تدبیرات ومحکم کار در تعیین

موافق

موافق مرویست که یوسف یعقوب را در خزاین خود میگردانید واسباب واموال وتجمل وزینت واسباب
پادشاهی خود را بروی عرض میکرد وچون گذار او بر دفترخانه افتاد کاغذ بسیار در آنجا بود گفت ای یوسف
چه چیز ترا غافل ساخت که درین مدت پارچه کاغذ بمن نفرستادی با آنکه میان من وتو هشت منزل
بیش نبود گفت جبرئیل بمن امر کرده بود که بتو کتابت ننویسم گفت اینچه را از وی سؤال نمیکنی گفت تو بآن
گستاخ تری از وی معلوم کن یعقوب از وی پرسید گفت حق تعالی مرا چنین امر کرد بجهة آنکه در وقت
مفارقت تو از یوسف گفتی إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ میترسم که او را گرگ بخورد او سبحانه فرمود چرا
از گرگ ترسیدی واز من نترسیدی بعزت وجلال خودم که مفارقت بعید میان تو ویوسف واقع کردانم
با وجود مسافت اندک میان شما که مدت بعید از او خبر نداشته باشی در کتاب النبوة باسناد نقل کرده
که یعقوب گفت ای یوسف مرا خبر ده که برادران با تو چه کردند گفت ای پدر مرا ازین معاف دار یعقوب
گفت سوگند میدهم ترا که مرا از ایشان خبر دهی یوسف گفت ایشان مرا برسر چاه آوردند وگفتند
پیراهن از خود بیرون کن واگر نه این کارد را بتو زنیم چون یوسف این سخن گفت یعقوب بیفتاد وبیهوش
شد چون باخود آمد گفت آخر توجه کردند گفت التماس دارم که بحرمت ابراهیم واسمعیل واسحق که
مرا ازین معاف داری پس یعقوب دیگر ازین مقوله سخن نکرد ودر خبر دیگر آمده که یوسف گفت ای پدر
از من مپرس که برادران با من چه کردند بلکه از من سؤال کن که خدای با من چه کرد یعقوب فرمود که خدای
با تو چه کرد گفت وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ وتا آخر در جامع اللطایف
آورده که چون بیست وچهار سال ازین واقعه بگذشت یعقوب وفات کرد از ائمه علیهم السلام روایت کرده
اند که یعقوب صد وچهل وشش سال عمر داشت ودر حینی که بمصر آمد صد وسی ساله بود ونزد یوسف
هفده سال بماند وبروایتی بیست وچهار سال با یوسف بسر برد وچون وفات کرد او را بزمین شام برد
در بیت المقدس دفن کرد وباز بمصر آمد واز ابو عبد الله علیه السلام مرویست که یوسف دوازده ساله بود که
به بند وزندان گرفتار شد هجده سال در آن مکث کرد وبعد از آنکه از زندان بیرون آمد هشتاد سال
دیگر بزیست پس عمر او صد وده سال بوده ودر بعضی تفاسیر آمده که چون بیست وسه سال از وفات
یعقوب برآمد یوسف در واقعه دید که پدر او را گفت ای یوسف مشتاق لقای توام بشتاب تا سه روز
دیگر نزد من آئی یوسف از خواب درآمد برادران را طلبیده وصیتها فرمود ویهودا را ولیعهد خود ساخته
فرزندان را بدو سپرد وبطریق مناجات گفت رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وبدرستی که دادی مرا
از پادشاهی ومملکت داری در مصر ونواحی آن وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ودر آموختی مرا
از تعبیر خوابها یا احکام حلال وحرام وشرایع اسلام فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ای پدید آورندهٔ

اسمانها وزمینها انت ولیی فی الدنیا والاخرة توئی یارمن ومتولی کارمن درین سرای ودرآن
سرای توفنی مسلما بمیران مرادرحالتی که کردن نهاده باشیم امرترا یعنی مرامسلمان بمیران والحقنی
بالصالحین ودرسان مرا به پدران شایسته من یعنی بعامه صلحا دررتبه وکرامت آورده اند که
بعد ازسه روزازواقعه که دیده بود بروضه وصال انتقال یافت انا لله وانا الیه راجعون واورادر
دفن کردند درصندوقی از رخام وسبب آن بود که چون فوت شد اهل مصر با یکدیگرنزاع کردند
هریکی میکفتند ما او را درمحله خود دفن میکنیم تا نزدیک بود که کار بقتال کشد پس قرار دادند که او را
دررود نیل دفن کنند تا آب بروبکذرد وبهرمحله که برسد برکت وخیراو را درانمحلت برسانند وچون
مبعوث شد او را ازانجا بیرون آورده درمقبرهٔ آبای خود دفن کردند وبعد ازقصهٔ یوسف خطاب بحضرت
رسالت میفرماید که ذلک لعنه یاد کرده شد ازقصهٔ یوسف من انباء الغیب ازخبرهای
غیبست که ماجهة ظهور دلایل اعجاز تو نوحیه الیک وحی میکنیم آنرا بسوی تو بعد ازان اجرای دلیل
میکند برآنکه آن از اسرار غیب است بقوله وما کنت لدیهم وتو نبودی نزدیک برادران یوسف
اذ اجمعوا امرهم آنهنگام که جمع کردند وفراهم آوردند رای خود را برافکندن یوسف بچاه
وهم یمکرون وایشان مکرمیکردند بیعقوب تا یوسف را از ویجدا سازند وتو چون تنها
بوده ومکذبان تو میدانند که از کسی نشنیده ازان خبرمیدهی بروجهی که بوده پس این دلیل روشن است
برآنکه بوحی دانسته وما اکثر الناس ونیستند بیشترمردمان ولو حرصت بمؤمنین
واکرحرص داری برایمان ایشان دراظهار معجزات روشن کروندکان بجهت فرط عناد ورسوخ اصرار
ایشان درکفر وفساد مراد بحرص اینجا طلب جزبیت بغایت اجتهاد ونهایت کوشش وما تسئلهم
علیه من اجر ونمیخواهی ازیشان برتبلیغ رسالت یا برخواندن قصص قرآنی ازمزدی چنانکه
قصه خوانان میخواستند تا ایشانرا ازجابت دعوة تو بازدارند ان هو الا ذکر للعالمین نیست
قرآن مکرپندی ازخدای مرعالمیانرا که بخوانند وبدانند وبدان پند کیرند وکاین من آیة
فی السموات والارض وبسا نشانهاء قدرت دلایل دالّه بروجود صانع وحکمت بالغه وتوحید
او در آسمانها وزمینهاست ازانواع حیوانات ونباتات مشتمله برانواع منافع ومصالح که آن معاندان
یمرون علیها وهم عنها معرضون میکذرند بران وایشان ازآن تمهادوی کرداشد کاشد
یعنی نه دران تفکر میکنند ونه ازان عبرت میکیرند وما یؤمن اکثرهم بالله وغیکروند
بیشترمردمان بحق تعالی وصفات کمالات ونعوت جلال او واقرار میکنند بخالقیهٔ او الا وهم
مشرکون مکرکه ایشان که شرک آرندکاشد بپرستش غیرا ومراد مشرکان مکه اند چون ایشانرا کفتند

شمارا

سید
شمارا که آفرید کفتند خدای تعالی بعد ازان بابن اقرار بت می پرستیدند ومیکفتند اینها اباذان خدا
وشفیعان ما از علی بن موسی الرضا علیه السلام مرویست که مراد اهل کتابند که ایمان داشتند بخدا وبوزاترت
وبوزیة والانجیل وبعد ازان شرک آوردند بجهت انکار قرآن ونبوة پیغمبرما صلی الله علیه وآله برسبیل تهدید
میفرماید که افامنوا ان تاتیهم غاشیة آیا ایمن شدند مشرکان ازآنکه بیاید بدیشان عقوبتی
پوشیده یعنی فروکیرنده ایشانرا من عذاب الله ازعذاب خدای که همهٔ ایشانرا فرومیکیرد وهیچکس
فرونکذارد او تاتیهم الساعة بغتة وهم لا یشعرون تا بیاید بدیشان قیامت بدون سابقه
علامت آن وایشان نداسته آمدن آنرا وکارسازی نکرده باشند قل هذه سبیلی بکوای محمد این
بتوحید وآماده شدن برای معاد راه منست وبرین راه تا بتم ادعوا الی الله علی بصیرة
میخوانم بندکانرا براه خدای درحالتی که مطلع وبیدارم بربیان هوایت او وحجت روشن یعنی بروجه یقین
میخوانم ایشانرا براه خدای که دین اسلام است انا ومن اتبعنی بدرستی که مرا وهرکه پیروی کرده است
مرا باین راه حق وسبحان الله پاکست خدای ازشرک که شما او را بدان وصف میکنید وما انا
من المشرکین ونیستم من ازشرک آرندکان یعنی او را ازشرک منزه ومبرا میدانم آورده اندکه
کافران کفتند خدا را فرشتکان هستند چرا آدمی را برسالت فرستد اکرخواستی ملایکه را فرستادی
حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که وما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم و
نفرستادیم پیش ازتو برسالت مکرمردانی را که وحی فرستاده برایشان من اهل القری
ازشهرها ودهها مرویست که حق تعالی هرکز پیغمبری بخلق نفرستاد که ازاهل بادیه باشد یا ازجن یا اززنان
افلم یسیروا فی الارض آیا سیرنمیکنند کافران در زمین شام ویمن وبردیار عاد وثمود نمیکذرند
یعنی باید که بران بکذرند فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم پس به
بینند بنظرعبرت که چکونه بود آخرکار وسرانجام آنانکه پیش ازان بودند ازمکذبان ومتکبران بجهت تکذیب
وعناد بعذاب کرفتار شدند وآثار عمارت ایشان مشاهده است برای ولدار الاخرة خیر وهرآینه سرای
آخرت یعنی بهشت ونعمت آن بهتراست از لذات فانیهٔ دنیا للذین اتقوا مرآنانرا که پرهیزکنند ازشرک و
نافرمانی پس ای محمد ایشانرا بکوکه افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید ونمی اندیشید تا بدانید که آن بهتراست
پس برای تسلیهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه وآله میفرماید احوال مکذبان امم سابقه که باید که معاندان زمان
تو بتمادی ایام وطول حیوة تو مغرور نشوند چه امم ماضیه را مهلت دادیم حتی اذا استیئس الرسل
تا آنکاه که نومید شدند فرستادکان ما ازایمان ایشان فظنوا انهم قد کذبوا ودانستند رسولان
بآنکه ایشان بدرستی که تکذیب کرده شدند یعنی کفار بوعدهٔ ایمان ایشانرا دروغکوی کفتند یا کافران

کمان بردند که رسولان با ایشان دروغ میگویند در وعد و وعید جاءهم نصرنا آمد به پیغمبران یاری
کردن یعنی عذاب بران قوم فرود آمد فنجی من نشاء پس رهانیده شد هر کرا خواستیم یعنی پیغمبر و متابعان
اورا ولا یرد بأسنا عن القوم المجرمین و باز کردانیده نشود عذاب ما از کروه کافران وقتی که
بدیشان فرود آمد لقد کان فی قصصهم بدرستی که هست در قصه انبیا و امم ایشان
و در قصه یوسف و برادران او عبرة لاولی الالباب اعتباری و پندی مر خداوندی از عقلهای
خالص که از مثل آنچه برادران کردند اجتناب کنند و بر بلیات و مصایب صابر باشند و یا از مثل عناد کفار و
انکار ایشان اجتناب نمایند تا بسعادت دارین فایز کردند ماکان حدیثا یفتری نیست قرآن سخنی
که بربافته شده باشد ولکن تصدیق الذی بین یدیه ولیکن هست مصدق آن چیزی که بوده
وتفصیل کل شیء و بیان کننده همه چیزها که بآن بندکان محتاج باشند در دین و دنیا چه هیچ امر دینی نیست
که هست در قرآن بواسطه یا بواسطه وهدی ورحمة لقوم یؤمنون و راه نماینده مر سالکان طریق
حق را و وسیله رحمت و بخشش مر کروهی را که بکروند بتوحید خدا و به نبوة خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله

سورة الرعد خمس واربعون آیات مکیة

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة الرعد بخواند حق تعالی بعدد هر ابری که بر
روی هوا واقع شود تا روز قیامت برای وی ده حسنه بنویسد و در قیامت از جمله موفیان باشد بعهد خدای
و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که هر که سورة الرعد را بسیار بخواند حق تعالی او را بی حساب به بهشت برد و
شفاعت دهد او را در جمیع اهل بیت و برادران دینی که ایشان را شناسد بسم الله الرحمن الرحیم
المر منم خدایی که میدانم احوال خلقان را و می بینم افعال و اقوال بندکان را تلک این آیتها آیات
الکتاب آیتهای قرآن است والذی انزل الیک و این آیتها از آیتهای آن چیزیست که فرو
فرستاده شده است بسوی تو من ربک از پروردکار تو الحق کتاب مذکور درست و راستست و
لکن اکثر الناس لا یؤمنون ولیکن بیشتر مردمان اهل مکه نمیکروند بجهت عدم تفکر الله
الذی رفع السموات خدای بحق آن خدایست که برداشت آسمانها از زمینها یعنی بیافرید آنرا برداشته
بغیر عمد بی ستونها ترونها که میبینید شما آنرا یعنی ستونی که مرئی شما باشد ندارد و یا ستونی ندارد تا او را
توان دید و در فواید الشاولاه مذکور است که باری تعالی سقوف عالیه سموات را بیقایه که ادراک توانید کرد برافراشت
و بی ستونی که مشاهده توانید نمود بلند برداشت یعنی ستون هست ولی مخفیست و قایمه هست اما غیر مرئیست
و آن عدالت او سبحانه است ثم استوی علی العرش پس قصد کرد بآفریدن عرش تا مستولی شد
برو با قتدار تمام و نفاذ حکم و یا مراد بعرش پادشاهی اوست یعنی حق تعالی قصد فرمود بحفظ و تدبیر وسخر

الشمس والقمر و رام کردانید آفتاب و ماه را جهة مصالح بندکان بر حرکات مستمره آن که نافع است
در حدوث کاینات و بقا کل یجری لاجل مسمی تا وقتی که نام برده شده هر یک از آنها که میرود و حرکت
میکند یعنی مدتی معین که دور خود را باتمام رساند یعنی آفتاب دوازده برج خود را در عرض یکسال تمام کند
و ماه مدتی یکماه و هر یک هر روز از مطلعی دیکر برآیند و بمغربی دیکر فرو روند تا هر یک میروند و سیر میکنند
در آسمان تا قیام قیامت که سیر آنها بآن منقطع کردد یدبر الامر کار ملکوت خود را از ایجاد و عدم و اعزاز
و اعزاز و احیا و امات یفصل الایات بیان میکند آیتهای قرآن را یعنی مفصل میسازد با مر و نهی یا احداث
دلایل قدرت میکند یکی از بعد دیکری لعلکم بلقاء ربکم توقنون شاید که شما برسیدن بجزای
پروردکار خود در قیامت بیکمان شوید و دانید که هر که قادرست بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعاده
و احیا وهو الذی مد الارض و اوست آنکه کشید زمین را بر روی آب یعنی بسط آن کرد در طول
و عرض بعد از آنکه مجتمع بود در زیر کعبه تا حیوانات بدان جای کیرند و سیر کنند و قدمهای ایشان بدان
قرار کیرد وجعل فیها رواسی وانهارا و آفرید در آن کوههای محکم پا برجا را که میخ زمین اند
و پیدا کرد در زمین جویهای آب روان ومن کل الثمرات جعل فیها زوجین اثنین
و از همه میوها کردانید در زمین دو صنف دو صنف چون سیاه و سفید و خرد و بزرک و ترش و شیرین و کرم
و سرد و بری و بستانی و زمستانی و تابستانی یغشی اللیل النهار می پوشاند و در میکند شب را بر روز
تا هوا بعد از آنکه روشن بود تاریک میشود چه ایجاد میتوان یافت که در آوردن روز در شب تیره هم از جانب اوست
ان فی ذلک لآیات بدرستی که درین آیات قدرت که مذکور شد هر آینه نشانهای روشن است لقوم
یتفکرون برای کروهی که تفکر کنند و دانند که تکون این اشیا دلیلی روشن است بر وجود صانع حکیم
وفی الارض قطع متجاورات و در زمین پارهاست پیوسته بیکدیکر یعنی این نیز از دلایل قدرتست
که قطعهای کوناکون مختلفه زمین بیکدیکر پیوسته بعضی شایسته زراعت و برخی شوره زار و پاره رنک آمیز
و قطعه سنکستان و بعضی سخت و برخی نرم که اکر قادر مختار تخصیص هر یک نمیکرد و بصفتی دون صفتی دیکر
و بر دون اراده افعال خود بران واقع نمیکردانید بوجهی دون اختلاف در آن راه نمی یافت جهة این اشتراک
این قطعات در طبقه ارضیه وجنات من اعناب و دیکر دلالت میکند بر قدرت کامله او این
که در زمین بوستانهاست از انکور بسیار وزرع ونخیل صنوان و کشتها و خرمابنان چند شاخ
از یک اصل رسته وغیر صنوان و خرمابنان که متفرق الاصول یعنی هر یکی شاخ از بیخ رسته یسقی
بماء واحد آب داده میشوند این اشجار و زرع بیک آب ونفضل بعضها علی بعض و تفضیل
میدهیم بعضی را از آن بر بعضی دیکر فی الاکل در خوردن میوه بحسب شکل و رنک و بوی و طعم یعنی او خود

آنکه همه یک آب میخورند و مختلف الصفاتند پس این نیز دلالت میکند بر وجود صانع حکیم چه اختلاف
آن باتحاد اصول و اسباب نیست مگر بتخصیص قادر مختار اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَاٰیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ
بدرستی که درین که ذکر کرده شد هر آینه دلالتهای واضح است مر گروهی را که تأمل و تعقل کنند که اختلاف
میوها با اتحاد با آنکه از یک آب پرورش می یابند نمیتواند بود مگر باراده قادر مختار و در تبیان آورده که این مثل
بنی آدم است در اختلاف الوان و هیئات و اخلاق و اصوات و طول و قصر و توسط با وجود آنکه پدر ایشان
یکی است ابن الحجار که یکی از راویان معتبر اهل سنت است نقل کرده از جابر بن عبد الله که از رسول شنیدم
که خطاب بعلی ابن ابی طالب علیه السلام کرد و فرمود ای علی مردمان همه از درختان متعدد اند و من و تو
از یک درختیم ابو هرون عبدی نیز روایت کرده که من از ابو سعید خدری پرسیدم که احوال علی ابن ابی طالب
علیه السلام مرا آگاه کن جواب داد که یا ابا هرون بدان و آگاه باش که من از رسول خدای شنیدم که فرمود
که مردمان از درخت متفرق اند و من و علی از یک درختیم و من اصل آن درختم و علی اصل آن پس خوشحال
آن سعادتمند که تمسک باصل آن شجره نماید و از ثمره و شاخهای آن محظوظ گردد و بعد از ذکر ادله بر قدرت
کامله خود تعجب میفرماید از تکذیب منکران بعث و میفرماید که وَاِنْ تَعْجَبْ و اگر عجب میداری
ای محمد از انکار کفار بعث و نشور را و عدم تدبر ایشان در دلایل وحدة و قدرة کامله فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ
پس سزاوار آنست که تعجب کرده شود از قول ایشان یعنی تعجب تو بجای خود است چه هر که قادر باشد بر آفریدن
آنچه بر تو خوانده و اینهمه آینه اعاده بر وی آسان تر خواهد بود چه هرگاه که او سبحانه قادر باشد بر پیدا کردن
اشیا از عدم بدون ماده بطریق اولی که قادرتر باشد بر اعاده آن با وجود ماده آن پس جای آنست که تعجب
از سخنان ایشان که میگویند بر سبیل عناد و انکار است ءَاِذَا کُنَّا تُرٰابًا آیا آن وقت که ما باشیم خاک بعد از
مردن ما خاک شویم ءَاِنَّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ آیا ما هر آینه باشیم در آفرینش نو یعنی ما را زنده کرده اند
آفرینش بدیع
اُولٰئِکَ آنگروه با وجود آنکه مر خدا را آسمان و زمین میدانند و بجهت عناد هیچ فکر نمیکنند که هر که بر
ابدا قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود اَلَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ آنها که نگرویدند بپروردگار خود
بقدرت او بر حشر و نشر وَاُولٰئِکَ الْاَغْلٰالُ فِی اَعْنٰاقِهِمْ و آنگروه غلها در گردنهای ایشانست
یعنی مقید اند باغلال ضلال و بجهة عناد از آن خلاصی ندارند و یا روز قیامت غل آتشین بر گردن ایشان
نهند و این از علامات کفار باشد در دوزخ وَاُولٰئِکَ اَصْحٰابُ النّٰارِ هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ
و آنگروه ملازمان آتش دوزخند و ایشان در آن آتش جاوید باشند در خبر است که نضیر بن حارث و اتباع او
استعجال عذاب میکردند بر طریق استهزا و انکار حق تعالی فرمود که وَیَسْتَعْجِلُونَکَ بِالسَّیِّئَةِ
و طلب تعجیل میکنند از تو بعقوبتی که خدای بر ایشان مقرر کرده قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از عافیت و چون

حق تعالی

حق تعالی عذاب استیصال را ازین امت صرف کرده و تکذیب مکذبان آنحضرت را تا خیر فرموده تا قیامت پس
تأخیر حسنه است و آن استیصال حسنه کافران استعجال عذاب استیصال میکردند قبل از احسان الهی بایشان
بتاخیر آن و بر وجه انکار و استهزا در آن استعجال میکردند وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ
و حال آنکه گذشته است پیش ازین عقوبتها امثال ایشان از مکذبان چون خسف و مسخ و رجفه و صیحه پس چرا
ایشان اعتبار نمیگیرند و تجویز مثل آن نمیکنند بر خود وَاِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنّٰاسِ
و بدرستی که پروردگار تو هر آینه خداوند آمرزش است برای مردمان یعنی کافران چون ایمان آرند و توبه
کنند خدای تعالی بیامرزد ایشانرا و ببخشاید عَلٰی ظُلْمِهِمْ بر ستم ایشان یعنی کفر ایشانرا بیامرزد و از سر
معاصی ایشان در گذرد چه ایمان هادم جرایم کفر است مراد حقوق الله است نه حقوق الناس چه باجماع ایمان
رفع حقوق مردمان نمیکند وَاِنَّ رَبَّکَ لَشَدِیدُ الْعِقٰابِ و بدرستی که پروردگار تو سخت عقوبتست
بر کافران اگر مصر باشند بر کفر و گفته اند دو مغفرتست بر مؤمن بتوبه و استغفار و سخت عقوبتست بر
کافران بانکار و استکبار سعید بن مسیب روایت کرده که بعد از نزول این آیه رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که اگر عفو خدای نبودی عیش هیچ احدی گوارنده نشدی و اگر وعید حق نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده
از طاعت باز مانده بودی بعد از آن فرمود که اگر بندگان قدر رحمت الهی و مغفرت او را دانستندی چشمهای
ایشان بدان روشن شدی و اگر قدر عذاب و عقوبت و نکال او را شناختندی هرگز چشم ایشان از گریه باز
نه ایستادی وَیَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا و میگویند آنانکه کافر شدند لَوْلَا اُنْزِلَ عَلَیْهِ اٰیَةٌ
چرا فرو فرستاده نمیشود آیتی بر محمد نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که ما میطلبیم چون عصای موسی و
احیای عیسی اِنَّمٰا اَنْتَ مُنْذِرٌ جز این نیست که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن و بر تو
همین ابلاغ است و بس و ترا در اظهار آیات مقترحه بدون اراده ما هیچ اختیار وَلِکُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ
و مر گروهی را راه نماینده ایست یعنی هر پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزی در صورت آنچه غالب باشد بر قوم او
چون سحر در زمان موسی و طب در زمان عیسی پس معجزه موسی و عیسی که شما میطلبید اختصاص بزمان
ایشان داشته و چون فصاحت بر شما غالبست قوی ترین معجزه قرآن است پس مثل آنرا بیارید تا ابطال
آن کنید از سعید بن جبیر و ابن عباس نقل کرده اند که چون این آیه نازل شد سرور انبیا فرمود که اَنَا
الْمُنْذِرُ وَ عَلِیٌّ الْهٰادِی منم منذر خلقان و علی هادی در راه نمای ایشان و بعد از آن حق تعالی بیان کمال
علم و قدرت خود میفرماید که اَللّٰهُ یَعْلَمُ مٰا تَحْمِلُ کُلُّ اُنْثٰی خدای میداند آنچه بر میدارد هر زنی
از فرزندان نر و ماده و سیاه و سفید خوب و زشت دراز و کوتاه و غیر آن وَمٰا تَغِیضُ الْاَرْحٰامُ و دانند
آنچه بکاهد از رحمها یعنی حق تعالی بکاهاند در رحم از کودک که تمام خلقت بیرون نیاید وَمٰا تَزْدٰادُ

ولتغیه زیاده و ساز و یعنی خدای افزون کرداند دیگ ولد از اعضای زایده و کویند مراد به زیاده و کم عدد ولد است
چه رحم مشتملست بر یک ولد تا چهار و نزد بعضی نهایت اولاد در رحم چهار است و اصح آنست که زیاده بران ممکن
و نقل کرده اند که در یمن زنی پنج بطن بزاد در هر بطنی پنج دختر و از بعضی ثقات منقولست که در جزایر زنی از
یک شکم ده پسر آورد و ثقات که دیدن وضع ایشان کرده بود آنرا بنت العشره نام نهادند وکل شیء
عنده بمقدار و همه چیز نزد او باندازه ایست که از ان زیاده و کم نشود عالم الغیب والشهادة
الکبیر المتعال اوست داننده پوشیده ها از حس بزرگوار و عظیم الشان برتر بر همه بقدرت
کامله یا بلند مرتبه از رفعت مخلوقات و معالی اذان سواء منکم من اسر القول یکسانست
از شما در پیش علم او هر که بپوشد سخن را در نفس خود ومن جهر به و هر که آشکارا کند آنرا با دیگری
ومن هو مستخف باللیل و هر که او طلب کند خفا ت و پوشیده عمل خود در شب وسارب
بالنهار و هر که ظاهر است و آشکارا کننده قول و فعل خود در روز یعنی هیچ چیز از قول و فعل سر او علانیه
و پوشیده او نیست آیه مقترن کال علم اوست و شمول آن بر جمیع امور له معقبات مر آنکسی را که
بپوشد و آشکارا میکند قول و فعل خود را فرشتگانی اند که از پی درآیند و اند آنکس را در حفظ و افعال و
اقوال او من بین یدیه ومن خلفه از پیش دستهای او و از پس او یحفظونه من
امر الله نگاه میدارند او را بفرمان خدای و بتدبیر او و آنچه از و صادر میشود مینویسند و ایشان
کرام الکاتبین و بوره میگویند در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند بروز و ده بشب و در روایت که حق تعالی
فرشتگانرا آفریده تا بندگان او را نگاه میدارند از مضار و مکاره که اگر خدای فرشتگانرا موکل آدمیان
نکردی جنیان ایشانرا بربودندی از روی زمین آورده اند که یکی از بزرگان صحابه از رسول صلی الله علیه
و آله پرسید که بر ما چند فرشته موکلند فرمود دو فرشته یکی بر راست و یکی بر چپ آنکه بر راستست امیر است
بر آنکه بر چپ است چون حسنه بکند فرشته دست راست یکی را ده بنویسد و چون سیئه بکند فرشته دست
چپ گوید بنویسم گوید صبر کن تا باشد که پشیمان شود و استغفار کند و توبه کند اگر استغفار کند بروی
چیزی ننویسد و اگر نه گوید که بنویس که خدای ما را ازین برهاناد که بد همنشینیست مارا نه ملاحظه
خدای میکند و نه از ما شرم میدارد و فرشته دیگر هست که موی پیشانی تو بدست اوست یعنی سلطنت بر تو دارد
چون تواضع کنی ترا رفیع کند و چون تکبر کنی ترا وضیع کند و فرشته دیگر بر لب تو نشسته که حفظ هیچ چیز از تو
نمیکند مگر صلوات تو بر محمد و آل محمد و دو فرشته دیگر موکلند تا مار و حشرات در دهن تو نروند و دو فرشته
بر چشمهای تو موکلند و این ده فرشته بر آدمی موکلند بشب ده بیایند و بروز ده مجموع بیست فرشته اند
بعد از ان میفرماید که ان الله لا یغیر ما بقوم بدرستی که خدای تغییر نکند آنچه با گروهی باشد

از عافیت

از عافیت و نعمت حتی یغیروا ما بانفسهم تا وقتی که آن گروه تغییر دهند آنچه در نفسهای ایشانست
یعنی بدل کنند احوال جمیله را با خلاق رذیله سلمی گفته که تغییر دهند زبانرا از ذکر او و تغییر دهند
دلها را از یاد او مادام که دل و زبانرا با یاد او راست دارند و غفلت نورزند آنرا رفیق ایشان سازد ابن
عباس گفته هرگاه حق تعالی بر قومی نعمتی عطا فرماید و ایشان بشکرگذاری او قیام نمایند حق تعالی آن نعمت را
بر ایشان زیاده کرداند و اگر کفران آن کنند از ایشان سلب نماید در خبر است که چون تحریم خمر کرده بود
رسول صلی الله علیه و آله در کوچه از کوچهای مدینه میگذشت جوانی انصاری می آمد قرابه خمر بسر گرفته
چون رسول را بدید متغیر شد و بترسید در دل خود نیت را با خدای خالص کردانید و گفت بار خدایا اگر
پرده بر روی کار من بپوشانی دیگر با سر این معصیت نشوم پس ترسان و لرزان می آمد چون برسول صلی الله
علیه و آله با رسید سلام کرد رسول الله پرسید چیست اینکه در سر داری جوان از ترس گفت یا رسول الله
پاره سرکه است فرمود که بیاد تا بچشم وی با خوف تمام و دست لرزان قرابه را از سر برگرفت و پاره از آن
بر دست مبارک رسول الله ریخت سرکه پاکیزه صافی شده بود رسول صلی الله علیه و آله بچشید و یاران نیز
از آن بچشیدند مرد متعجب فرو ماند گفت یا رسول الله بدانکه دانی که تو را بحق بخلق فرستاده که من خمر
در قرابه کرده بودم حضرت فرمود که راست گفتی چون مراد بدی و در دل قصد توبه نصوح کردی و با خدای
خود عهد کردی که مرا رسوا نکنی و من بعد بر سر این خطا نروی حق تعالی بصدق نیت تو نظر فرموده خمر را
سرکه گردانید پس این آیه تلاوت فرمود که ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم واذا
اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له و چون خدای خواهد که برساند بگروهی عذاب و عقوبت
پس باز گردانید نیست مر آنرا یعنی کسی نتواند که آنرا رد کند از خود یا دیگری از او باز نتواند داشت وما
لهم من دونه من وال و نیست مر آن قوم را بجز از خدای کسی که متولی امر ایشان شود در
دفع عذاب یاری ایشان کند و بعد از کمال قدرت خود خبر میدهد که هو الذی یریکم
البرق اوست آن خدایی که بنماید شما را برق را و آن لمعه ایست سریع الزوال که از ابر ظاهر کردد و نشان
باران باشد پس خدای تعالی برق را می نماید خوفا و طمعا برای ترس مسافر و کسی که باران
او را ضرر نماید و برای طمع مقیم و جمعی که بباران محتاج باشند وینشئ السحاب الثقال
و پدید آرد در هوا بر سبیل اختراع ابرها را که بآن گرانبار شوند ویسبح الرعد بحمده و تسبیح
گوید رعد مقترن بحمد خدای تسبیح با تحمید مقترن میسازد و در روایت آمده از ابن عباس که رعد ملکیست
که ابر را میزند و برق تازیانه اوست مراد آنست که شنوندگان که رعد بجهت ترس باواز بلند تسبیح و تحمید
خدا میکنند و یا معنی بر آنست که همه مکونات از جهت امکان دالند بر وجود آفریدگاری که مستجمع جمیع صفات

کالست و مرویست که چون پیغمبر آواز رعد شنیدی فرمودی سُبْحَانَ مَنْ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ پاکا خداوندی که
تسبیح و حمد او میکند رعد وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ پاکا خداوندی که تسبیح و حمد او میکنند
فرشتگان یا آنها که اعوان رعد اند از ترس خدای از ابن عباس نقلست که هر که آواز رعد بشنود بگوید سُبْحَانَ
الَّذِي يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اگر او را صاعقه باو برسد دیت او
بر من است و هم از و مرویست که رعد فرشته ایست که چون آواز بردارد به تسبیح در آسمان هیچ فرشته نماند
مگر که آواز به تسبیح خدای تعالی بردارند و نزد آن حال خدای تعالی باران میفرستد فَيُصِيبُ بِهَا
مَنْ يَشَاءُ پس میرساند آنرا هر کرا میخواهد که بدان هلاک سازد و مرویست که عامر بن طفیل و اربد بن
ربیعه نزد رسول صلی الله علیه و آله آمدند بقصد قتل او در وقتی که آنحضرت تنها بود پس عامر با حضرت بمجادله
مشغول شد و اوراً بخود مشغول ساخت و اربد در عقب رسول شمشیر کشیده خواست که بر حضرت زند حضرت
متنبه شد و گفت بار خدایا شر این دو شریر را از من کفایت کن حق تعالی صاعقه بر اربد فرستاد و او را بسوخت
و عامر را طاعون دریافت و بجهنم پیوست و این آیه نازل شد که لَهُ مُعَقِّبَاتٌ تا آخر آیت یعنی پیغمبر را فرشتگان اند
که در پس و پیش او محافظت او میکنند از آنکه دشمنان باو ضرری نرسانند مانند اربد بن ربیعه که صاعقه
ویرا بسوخت وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ و ایشان جدال میکنند در حق تعالی که او آنچه جزاست یا جدال
ایشان تکذیب پیغمبر است در آنچه خدا را آن وصف میکند از کمال علم و تفرد در الوهیت و بر آنچه ذکر معاد
میکند و احوال آن وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ و خدای سخت قوتست در تعذیب مجادلان و در روایت
آمده که رسول صلی الله علیه و آله جمعی را بنزد شخصی از معاندان مشرکان عرب فرستاد تا او را باسلام دعوة کنند
چون ویرا بآن دعوة کردند گفت بگویید که خدای محمد چه چیزاست از مروارید است یا از یاقوت یا از زر سرخ
گفتند خدای بی‌مثل و شبه است هیچ کس را نرسد که او را بچیزی تشبیه کند پس آمدند و رسول را ازین خبر
دادند فرمود تا بار دیگر ویرا دعوة کردند وی گفت تا خدای محمد را نه بینم باو نگروم این صورت را بموقف
عرض رسانیدند فرمود یکبار دیگر ویرا دعوة کنید تا حجت بروی لازم شود این نوبت نیز همان مقال
گفت فی الحال از سحاب قهر الهی صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت و این آیه نازل شد و بعد از آن فرمود
که لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ مر خدای راست خواندن بحق که کلمهٔ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ ذات با مراو راست سزاوار
بودن آنکه مردمان را بعبادت او خوانند یا مر خدای راست اجابت کسی که با اخلاص او را بخوانند وَ
الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ و آنانکه میخوانند بجز از وی یعنی بتانرا که مشرکان میخوانندش
لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ اجابت نمیکنند ایشانرا بچیزی از مرادات إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ
هم چو اجابت کسی که بگشاید هر دو کف خود را إِلَى الْمَاءِ بسوی آب از جائی که آب از و دور باشد مانند

تشنه

تشنه که بر سر چاهی رسد و او را دلو و رسنی نبود هر دو دست خود را بسوی چاه بگشاید و بفریاد و زاری
آب طلبد لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ تا بدهن او برسد نیست آب رسنده بدهن او زیرا که
آب جماداست و دانا نیست بخواننده و قدرت ندارد بر اجابت اصنام نیز نسبت برا عیان خود همین حال دارند
وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ و نیست خواندن کافران مر بتانرا مگر در گمراهی و بطلان
و نا پیدی و ضایع بودن بعد از آن در بیان کمال قدرت و سعت مملکت خود میفرماید که وَلِلَّهِ يَسْجُدُ
مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای را سجده میکنند هر که در آسمانها و هر که در زمین است
طَوْعًا از روی فرمان برداری مراد مؤمنانند از ملائکه جن و انس که در آسانی و دشواری فرمان برند
و سجده کنند مر خدای را وَكَرْهًا و از روی کراهت و بی رغبتی مراد کافرانند که در وقت شدت و محنت
بضرورت سجده کنند وَظِلَالُهُمْ و سجده میکنند سایهای اهل آسمان و زمین مر خدای را به تبعیت
ایشان بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ بامداد بسوی مغرب و ما بین عصر و مغرب بسوی مشرق مراد دوام است
و تخصیص این دو وقت جهة آنست که طوع و رغبت صفت اثباتست که لطف الهی شامل حال او شده
نهال ایمان در دل او رویده گشته و نفرت و کراهیت خاصیت آنانکه بجهت فرط عناد قهر پادشاهی تخم
خذلان در مزرعهٔ نفس نافرمان ایشان افشانده و چون حق تعالی درین آیه بیان فرمود که او سبحانه
مستحق عبادت و سجود سموات و ارض برای اوست در عقب آن بیان حجت میکند بقوله قُلْ مَنْ رَبُّ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بگو ای محمد کیست آفریدگار آسمانها و زمینها یعنی از کافران بپرس که خالق
آسمان و زمین کیست اگر جواب بر وجه صواب دادند فهو المراد و اگر بجهة عناد جواب ندهند پس از قبل
ایشان قُلِ بگو آفریدگار عوالم سفلی و علوی اللَّهُ خدای بحق است چه ایشان را جز این جواب نیست و اگر
چه عناد ورزند در جواب دادن پس الزام کن ایشانرا بر وجه تبکیت قُلْ بگو با ایشان که أَفَاتَّخَذْتُمْ
مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ آیا فرا میگیرید بجز از وی معبودان که ایشانرا دوست دارید یعنی چون بدانستید
که آفریننده آسمان و زمین اوست چرا غیر او را میپرستید و فرا میگیرید ایشانرا دوستان لَا يَمْلِكُونَ
لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا که نمی توانند و مالک نیستند برای نفسهای خود نه سودی و نه زیانی یعنی
برای خود چیزی نفع نمیتوانند و مالک نیستند بر دفع ضرری از خود پس سود بدیگری چگونه توانند رسانید
و چه نوع زیان از و باز توانند داشت و بعد از الزام حجت قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ
بگو آیا برابر باشد نابینا که پرستندهٔ صنمانست و در تاریکی کفر گرفتار و بینائی که پرستندهٔ خدای بحقست
بر وجه بصیرت و روشنائی ایمان و حجت و برهان آشکارا یا برابر باشد معبودی که غافلست از شما و معبودی
که مطلع است بر احوال ایشان أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ یا برابر باشد تاریکیهای شرک

وانکار و روشنائی توحید و معرفت پس بروجه انکار میفرماید که **أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ**
خَلَقُوا آیا کافران ساختند برای خدای انبازانی که بیافریدند **كَخَلْقِهِ** مانند آفریدن خدای
فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ پس متشابه شد آفریده **عَلَيْهِمْ** بر ایشان و ندانستند که آفریدکار خدای کدام است
و آفریدن شرکا کدام حاصل معنی آنست که ایشان شریکانی نگرفتند برای خدای که مثل او آفریننده باشند
و اشیا از میان آفریننده هریک مشتبه شود و بجهة این گویند که ایشان نیزی آفرینند چنانکه خدای تعالی
می آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانچه اوست لیکن ایشان فرا گرفته اند شریکانی که قادر نیستند بر
آنچه خدا بران قادر است چه جای آنکه قادر باشند بر آنچه خالق آن بران قادر است **قُلِ اللَّهُ خَالِقُ**
كُلِّ شَيْءٍ بگو ای محمد که خدای تعالی آفریننده همه چیزهاست از آسمان و زمین و حیوانات و جمادات و
اصناف و عرض و جوهر و شریک ندارد در آفریدن اینها تا شریک او باشند در پرستیدن **وَهُوَ**
الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ و اوست یکانه در الوهیت غالب بر همه چیزها بعد از آن بیان مثل میکند برای حق و باطل
بقوله **أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً** فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان آبی را **فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ**
بِقَدَرِهَا پس روان شد رودخانها از آن آب باندازه خود یعنی هر وادی بمقدار خورد و بزرگی و تنگی
و فراخی آب بر استمداد یا باندازه که خدای تعالی مقرر کرده که آن سود کند و زیان نکند **فَاحْتَمَلَ**
السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا پس برداشت این آب روان کف بلند را یعنی کف را بر زبر آورد از غایت تموج
و جوشش **وَمِمَّا يُوقِدُونَ** و بعضی از آنچه در کوره نهاده می افروزند **عَلَيْهِ فِي النَّارِ**
بران در آتش یعنی میگدازند از فلزات چون زر و نقره و مس و آهن وغیره **ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ**
أَوْ مَتَاعٍ برای طلب پیرایه یا برای اوانی و آلات محاربه و ادوات زراعت یعنی از آنچه آتش بران می
افروزند از فلزات **زَبَدٌ مِثْلُهُ** کفیست مانند آن کف که بر روی آبست **كَذَلِكَ يَضْرِبُ**
اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ همچنانکه ذکر کرده شد مثل میزند خدای تعالی حق و باطل را تشبیه کرده
سخن حق را در افاده و ثبات بآبی که جهت منافع خلق از آسمان فرو دآید و یا بفلزی که برای پیرایه و امتعه
مختلفه محتاج الیه باشد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی آب و بر زبر فلز باشد
چنانکه میفرماید که **فَأَمَّا الزَّبَدُ** پس اما کف روی آب و جنس بر بالای فلز **فَيَذْهَبُ جُفَاءً**
پس برود در حالتی که مطروح و ساقط باشد **وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ** و اما آنچه سود رساند
مردمانرا چون آب صافی یا فلز گداخته بغش **فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ** پس بماند در زمین
تا بدان منتفع شوند **كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ** و همچنین که ذکر کرده شد میزند خدای
مثلها را برای تعقل و تامل در آن ملخص سخن آنست که اهل باطل اگرچه بسیار باشند مانند کف دودخانها

ولی

و کف فلزات در حین جوشیدن در اندک مدتی جوش و خروش کنند باندک فرصتی ناچیز و مضمحل کردند و
اهل حق اگرچه اندک باشند مانند آب صافی مکث طویل نمایند و بمردمان نفع رسانند **لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا**
لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى مر آنانرا که اجابت نمودند پروردکار خود را مثوبت نیکوست **وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا**
لَهُ و آنانکه اجابت نکردند **لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا** اگر باشد مر ایشانرا آنچه در زمین است
همه آن از نقود و جنس و امتعه و ضیاع **وَمِثْلَهُ مَعَهُ** و مانند اینها با آن باشد یعنی آنقدر که نقود و امتعه
دنیاست با آن اضافه کنند و همه در تصرف کافران باشد در روز قیامت **لَافْتَدَوْا بِهِ** هر آینه فدا کنند آنرا یعنی
خواهند که خود را باین جمله باز خرند و از عذاب برهند اما کسی از ایشان نستانند و آنقدر به قبول نکند **أُولَئِكَ**
لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ آن گروه مر ایشانرا بدی شمار یعنی سختی حساب چه حسنات ایشانرا قبول نکنند و
سیئات ایشانرا نیامرزند **وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ** و بازگشت ایشان بد دوزخ باشد و بد جای
دوزخ محل استقرار و بد بستر است پس بیان امتیاز میان مؤمن و کافر میفرماید که **أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ**
إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ آیا پس کسی که میداند آنچه فرو فرستاده اند بسوی تو از پروردکار تو درست
و راست است **كَمَنْ هُوَ أَعْمَى** همچو کسیست که نابینا باشد بدل و انکار قرآن کند مراد عدم تساوی است
میان ایشان **إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ** جز این نیست که پند پذیر میشوند بقرآن خداوند عقلهای
صافی شده از معارضه وهم و شبه **الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ** آنانکه وفا میکنند به پیمان خدای
که در روز میثاق بسته اند **وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ** و نمیشکنند آن پیمانرا یعنی نقض پیمانی نمیکنند
که عقول ایشان بآن دلالت کرده از اعتراف بربوبیت و وحدانیت حضرت عزت و یا عهدی که خدای تو در کتاب
خود از ایشان فرا گرفته نقض آن نمیکنند **وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ** و آنانکه می پیوندند آنچه
امر کرده است خدای بآن **أَنْ يُوصَلَ** آنکه پیوند دهند بآن از صله رحم و موالات مؤمنان و ایمان بجمیع انبیا
و کتب از مراعات حقوق الله و حقوق الناس **وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ** و میترسند از پروردکار خود **وَيَخَافُونَ**
سُوءَ الْحِسَابِ و خوف دارند از سختی حساب پس محاسبه نفس خود میکنند قبل از آنکه محاسبه ایشان
کنند **وَالَّذِينَ صَبَرُوا** و آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس مخالفت هوا یا بر جهاد **ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ**
بجویند برای رضای پروردکار خود نه ریا و سمعه **وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ** و بپای داشتند نماز مفروضه را
وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و نفقه بعضی از آنچه بدیشان داده بودیم یعنی نفقه واجبه را از آن اخراج
کردند **سِرًّا وَعَلَانِيَةً** پنهان از هم چو کسی که معروف المال نیست و آشکارا مانند شخصی که مشهور باشد بمال
وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ و رفع کرده اند بنیکوئی بدی را یعنی در عوض بدی نیکوئی کردند
أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ آنان که بدین صفت موصوفند مر ایشانراست سرانجامی نیکو یعنی جزای

عمل دادن در عاقبت آن همه جزاست جنات عدن بوستانها با اقامت که همیشه در ان باشند یدخلونها
ومن صلح درآیند در ان در بهشت کسانی که شایسته‌اند بایمان وطاعت من آبائهم وازواجهم
وذریاتهم از پدران ایشان و زنان ایشان و فرزندان ایشان یعنی صلحای ایشان بایشان ملحق شوند و
الملائکة یدخلون علیهم من کل باب و فرشتگان درآیند بایشان از هر دری از منازل ایشان
وگویند سلام علیکم بما صبرتم سلام از آفات بر شما بسبب آنچه صبر کردید و شکیبا بودید بر فقر
در دنیا و فقر دوست‌ترین صفتیست نزد حق تعالی چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بلال را گفت چنان کن که فقیر بخدای رسی نه غنی کا لفقرا از همه مقبول‌ترند و با صبر کردن
بر جمیع مکاره فنعم عقبی الدار پس نیکوست سرانجام آن سرای که ایشان یافتند و بعد از ان در بیان
ناقضان عهد میفرماید که والذین ینقضون عهد الله و آنانکه می‌شکنند پیمان خدا را من
بعد میثاقه از پس محکم کردن آن باعتراف و قبول ویقطعون ما امر الله به ان یوصل
و می‌برند آنچه خدای فرموده است بآنچیز که پیوند کنند برحم یا ایمان بهمه پیغمبران و کتابها و غیر آن از حقوق
الله و حقوق الناس ویفسدون فی الارض و تباهی میکنند در زمین بکفر یا ظلم یا معصیت یا
فتنه انگیزی اولئک لهم اللعنة ولهم سوء الدار آنگروه مر ایشانراست دوری از رحمت
و مر ایشانراست بدی سرای که آن دوزخ است یا بدی عاقبت در دنیا و آخرت و گفته که مراد یقطعون ما امر الله
به ان یوصل خارجیانند که بغی کنند و بر امام عادل بیرون آیند بعد از ان بیان رازقیة خود میکند بقوله
الله یبسط الرزق خدای گشاده میگرداند روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد بر وفق مصلحت
ویقدر و تنگ می‌سازد بر کسی که اراده میکند بر طبق حکمت وفرحوا بالحیوة الدنیا و شاد
شده‌اند اهل مکه بر زندگانی دنیا و بآنچه بایشان داده الله از متاع دنیوی وما الحیوة الدنیا
فی الآخرة الا متاع و نیست زندگانی این سرا در جنب آخرت مگر برخورداری اندک یا متاعی از امتعه
که بقائی ندارد چون ادوات خانه ویقول الذین کفروا لولا انزل علیه آیة من ربه
و گویند آنانکه نگرویده‌اند چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد آیتی از پروردگار او بر آن وجه که ما میخواهیم
قل ان الله یضل من یشاء بگو بدرستی که خدای فرو میگذارد و خذلان میکند هر کرا میخواهد
مراد آنها اند که اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات ویهدی الیه من اناب و راه مینماید بوسیله
الطاف بسوی خود هر که باز گردد بسوی و آنها چه کسانند الذین آمنوا وتطمئن قلوبهم
بذکر الله آنانکه گرویدند بخدای و آرام می‌یابد دلهای ایشان بیاد خدای یعنی ذکر خدا که میشنوند
آرام یابد دل ایشان بتوحید او یا بذکر رحمت او یا بکلام او که قوی‌ترین معجزاتست الا بذکر الله

تطمئن

تطمئن القلوب بدانید که بذکر خدای آرام می‌یابد دلهای مؤمنان الذین آمنوا و
عملوا الصالحات آنانکه گرویدند و کردند عملهای شایسته طوبی لهم وحسن
مآب زندگانی خوش مر ایشانراست و نیکوئی بازگشت و باحادیث صحیحه ثابت گشته که طوبی درختیست
در بهشت که بیخ آن در منزل حضرت رسالت است و در هیچ غرفه و قصری نباشد که شاخی از ان میوه نباشد
و چشمه سلسبیل و کافور از زیر آن باشد و هیچ شکوفه و میوه نباشد مگر که بران باشد ابو سعید خدری
نیز روایت کرده که مردی از رسول صلی الله علیه و آله پرسید که طوبی چیست فرمود نام درختیست در بهشت
که سایه آن صد ساله باشد جامه‌های اهل بهشت از شکوفه‌های او بیرون آید و از مقاتل نقلست که هر برگی
از ان خلایقی را سایه افکند و فرشته بدان موکلست که خدایرا تسبیح میکند بانواع لغت و زمینش از یاقوت
است و گل او از مشک و از اصل آن جوی شیر و انگبین بیرون می‌آید و آن موضع اهل بهشت و مؤمنان را
در مجلس خود نشسته باشند که فرشتگان بایشان آیند با جنیبتهائی از نور و زر و زینتهائی از یاقوت
و جامه‌های آن از سندس و استبرق بران تا فما نشینند و در برابر یکدیگر روند تا بقصر خود رسند و در
آنجا نعمتهائی بینند که در وهم و خاطر ایشان نگذشته ثعلبی در تفسیر خود از عبدالله نقل کرده که
درخت طوبی در سرای علی ابن ابی طالب است علیه السلام و در هر سرای مؤمنی شاخی باشد و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرموده که سرای من و علی یکی باشد و درخت طوبی در آنجا باشد و چون بعثت ارسال
خاتم الانبیا واسطه است در وصول در نعیم جنت ازین جهت در عقب آن میفرماید که کذلک
هم چنانکه رسولان پیش از تو فرستادیم برای هدایت ارسلناک فی امة قد خلت من
قبلها امم فرستادیم ترا بسوی امتی که گذشته اند پیش از ایشان دیگر لتتلوا علیهم الذی
اوحینا الیک تا بخوانی بر ایشان آنچیز را که وحی کرده‌ایم بتو یعنی قرآن تا از ضلالت هدایت یابند
وهم یکفرون بالرحمن وحال آنکه ایشان منکروند بخدای که رحمن نام اوست یعنی بمنبع
الرحمت که نعمت او محیطست بهمه بندگان مراد مشرکانند که چون ایشانرا گفتند که سجده کنید رحمن را
میگفتند که رحمن چه چیز است قل هو ربی بگوای محمد که رحمن آفریدگار منست لا اله الا هو
هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او علیه توکلت بر او نه بر غیر او توکل کردم در یاری دادن
مرا بر شما غالب ساختن والیه متاب و بسوی اوست بازگشت من و شما روایت کرده‌اند جمعی از اهل
عناد چون ابوجهل و اتباع او حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفتند اگر میخواهی که ترا متابعت کنیم پس این
قرآن که خود میگوئی از نزد خداست کوههای مکه را از حوالی مکه بردار تا زمین ما گشاده گردد و بآن زمین را شکافی
تا چشمهای آب پدید آید و ما زراعت کنیم و قصی بن کلاب را که جد تست باید زنده کن تا در حقیقت تو با ما

سخن گویند چه تو میگوئی که عیسی را زنده ام و برای عیسی مرده را زنده میشد آیه آمد که وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا
سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ و اگر بودی کتابی در عالم که ببرکت آن کنده شدی کوهها یعنی در وقت خواندن آن
کوهها از موضع خود برفتی أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ یا شکافته شدی باو زمین یعنی بر و خوانده شدی
أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ یا بسخن در آورده شدی بسبب تلاوة آن مردگان هر آینه این قرآن بودی که در غایت
اعجاز است و در نهایت انذار و یا اگر بعبارت آن کوهها روان شدی و زمین شکافته گشتی و مردگان بسخن در آمدندی
کفار مکه ایمان نیاوردندی و نه چنانست که حق تعالی بر آیات مقترحه قادر نیست بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا
بلکه مر خدایراست همه کارها یعنی قدرة او برهمه چیز رسیده پس اگر خواهد و مصلحت داند آن آیات را ظاهر
کرداند چون مصلحت مقتضی آن نیست جهة علم او بعدم ایمان ازین جهت اظهار آن نمیکند و همچنانکه پیغمبر
أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آیا نا امید نشدندی آنهائی که گرویده اند یعنی آیا ندانستند گرویدگان أَنْ
لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا آنرا که خواهد خدای هر آینه راه نماید مردمان را بوجه
اجبار و بنا بر معنی اول تفسیر آیه برین وجه است که آیا نا امید نشدند مؤمنان از ایمان آوردن معاندان
جهة علم ایشان بآنکه اگر خدای خواهد همه را هدایت باجبار دهد و چون این منافی تکلیف است ازین جهت
اراده آن نفرموده وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا و همیشه آنانکه کافر شده اند
برسد ایشانرا بسبب آنچه کردند در تکذیب و عناد قَارِعَةٌ مصیبتی کوبنده و بلیه از قبیل برکشتن از قحطی
وقتل واسیر وغارت أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ یا فرود آئی تو که محمدی بموضعی که نزدیکست از سرای
ایشان یعنی بموضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که بشامت تکذیب ببلا با مصایب گرفتاری شدند و سرایای
آنحضرت بحوالی ایشان رفته اموال و مواشی ایشانرا غارت کردند غرض که بلا به ایشان خواهد رسید حَتَّىٰ
يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ تا وقتی که بیاید وعده خدای که موت یا قیامت إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ
بدرستی که خدای خلاف نکند وعده را بجهت امتناع کذب در کلام او پس بجهت تسلیه حضرت میفرماید
که وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ و بدرستی که استهزا کردند به پیغمبران پیش از تو چنانکه
این قوم میکنند فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا پس مهلت دادیم مر آنانرا که نگرویدند یعنی کذاشتیم
ایشانرا در راحت تا شاید که متنبه شوند ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس بگرفتیم ایشانرا بعقوبت جهة فرط عناد و انکار
فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ پس چگونه عقوبت من ایشانرا این کلام بر سبیل تهویل است أَفَمَنْ هُوَ
قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ آیا کسی که او باشد نگهبان بر همه نفس بآنچه کند نفس از نیکی و بدی
برابر است با کسی که چنین نباشد یعنی که خدای نگهدارنده و سازنده کار بندگانست برابر نیست با آنکه عاجز
وضعیف و ناتوانست یعنی بتان وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ و میسازند کافران مر خدایرا انبازان یعنی

بتانرا که میپرستند قُلْ سَمُّوهُمْ بگوای محمد نام نهید و وصف کنید این شرکا را باسما و اوصاف لایق ایشان
و بنگرید که استحقاق شرکت و اهلیت عبادت دارند یا نه مر او آنست که حق تعالی است و قادر و عالم و خالق
و رازق و سمیع و بصیر و حکیمست و بجهت این مستحق عبودیت است پس بتان خود را بصفاتی که در ایشان
نیست متصف دارید و به بینید که اهلیت شرکت دارند یا نه أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي
الْأَرْضِ بلکه خبر میدهید خدایرا بآنچه نمیداند در زمین یعنی علم بشریک خود ندارد بجهت عدم آن
در نفس الامر پس چگونه او را شریک باشد أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ آیا نام می نهید بتانرا شرکا بظاهر
سخن یعنی بمجرد نام نهادن بی اعتبار معنی چون نام نهادن زنگی کافور بَلْ زُيِّنَ بلکه آراسته شده است
یعنی شیطان آراسته لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ برای آنکه نگرویدند مکر و کید ایشانرا که
آن آراستن اباطیل و اکاذیبست در نظر ایشان بصورت صواب وَصُدُّوا و باز داشته شده است
یعنی وساوس شیطان ایشانرا باز داشته عَنِ السَّبِيلِ از راه راست و دین درست وَمَنْ
يُضْلِلِ اللَّهُ هر که فرو گذارد او را خدای بجهة فرط عناد و جحود او و نظر توفیق از و بردارد فَمَا لَهُ
مِنْ هَادٍ پس نیست او را راه نماینده و توفیق دهنده در راه راست لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا مر کافرانراست عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسیر و قحطی و سایر مصایب وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ
أَشَقُّ و هر آینه عذاب آن سرای سخت تر است و دشوار بر ایشان وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ
و نیست ایشانرا از عذاب خدای نگهدارنده تا که نگذارد معذب شوند و بعد از وعید ذکر وعد میفرماید
که مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ صفت بهشتی که وعده داده شده اند پرهیزکاران تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود پیوسته از زیر درختان یا از زیر مساکن ایشان جویها أُكُلُهَا دَائِمٌ
میوه آن همیشه باشد و هرگز منقطع نگردد بخلاف میوهای دنیا وَظِلُّهَا و سایه آن نیز زوال نپذیرد و نشود
چنانکه سایهای دنیا فسخ میپذیرد تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا آن بهشت موصوف مآل حال و منتهای کار
آنانست که پرهیزکاری کردند وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ و عاقبت مهم کافران آتش دوزخ است وَالَّذِينَ
آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ و آنانکه عطا کرده ایم ایشانرا کتاب مراد مؤمنان اهل کتابند چون عبد الله سلام و اصحاب
او از یهود و هشتاد تن از نصاری يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ شادی شوند بآنچه فرو فرستاده شده
شود بتو از قرآن وَمِنَ الْأَحْزَابِ و از لشکرهای کفر و ضلالت یعنی اهل کتاب چون حیی بن اخطب و اتباع
او از یهود و نصاری مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ کس هست که انکار میکند بعضی از آنرا که مخالف شریعت ایشانست
قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ بگوای محمد مر ایشانرا که جز این نیست که من مامور شده ام أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ بآنکه خدایرا
بپرستم یگانگی وَلَا أُشْرِكَ بِهِ و نیاورم شریک بوی چنانکه شما آورده اید از عزیر و مسیح إِلَيْهِ أَدْعُو

بسوی خدا نه بغیر او میخوانم خلق را **وَاِلَیْهِ مَآبِ** وبسوی اوست بازگشتن من **وَکَذٰلِکَ** وچنانکه فرستادیم
کتابها را بر انبیای سابق **اَنْزَلْنٰاهُ حُکْمًا** فرستادیم قرآن را کتابی محکم که تغییر و نسخ بدو راه نیابد وحکم کننده
میان حق وباطل **عَرَبِیًّا** بلغت عرب تا ایشانرا فهم وحفظ آن آسان باشد **وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ اَهْوٰاءَهُمْ**
واگر بر سبیل فرض متابعت کنی آرزوهای مشرکانرا که ترا بدین آبای خود دعوة میکنند یا آرزوهای یهود را که
ترا بقبله خود دعوت میکنند **بَعْدَ مٰا جٰاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ** از پس آنکه آمد بتو از دانش یعنی بطلان کیش
ایشان ونسخ حکم قبله یهود **مٰا لَکَ مِنَ اللّٰهِ مِنْ وَلِیٍّ وَلٰا وٰاقٍ** نباشد ترا از عذاب خدای
هیچ یاری که نفع رساند ونه نگهداری که عقاب حق از تو باز دارد آورده اند که بعضی یهود سرزنش میکردند حضرت را
ومیگفتند همت این مرد همه وقت بامر نکاح مصروفست وهمیشه باندواج وامتزاج بازنان مشعوفست اگر پیغمبر بودی
هر آینه امر نبوت او را از اشتغال بمهم زنان باز داشتی آیه آمد که **وَلَقَدْ اَرْسَلْنٰا رُسُلًا مِنْ قَبْلِکَ**
وهر آینه فرستادیم پیغمبرانرا پیش از تو **وَجَعَلْنٰا لَهُمْ اَزْوٰاجًا** ودادیم ایشانرا زنان زیاده **وَذُرِّیَّةً**
وفرزندان مانند تو چنانکه سلیمان هزار زن داشت **وَمٰا کٰانَ لِرَسُولٍ اَنْ یَأْتِیَ بِآیَةٍ** ونشاید
ونباشد هیچ فرستاده را آنکه بیارد معجزه که از وی اقتراح کنند **اِلّٰا بِاِذْنِ اللّٰهِ** مگر باذن خدای وخواست
او این جواب مشرکانست که بتحکم طلب معجزات نمودند او رد میکرد که خدای خواهد **لِکُلِّ اَجَلٍ کِتٰابٌ**
وهر وقتی را حکمیست که نوشته شده بر بندگان **یَمْحُوا اللّٰهُ مٰا یَشٰاءُ** محو میکند خدای آنچه میخواهد
یعنی صواب میداند نسخ آنرا **وَیُثْبِتُ وَعِنْدَهُ اُمُّ الْکِتٰابِ** واثبات میکند آنچه مصلحت در آن می
بیند ونزد اوست اصل کتاب که لوح محفوظست وهیچ چیزی نیست الا که در ان نوشته است از ابن عباس نقلست
که حق تعالی لوح محفوظ را از یک دره سفید آفریده است درازی آن پانصد ساله راهست هر روز حق تعالی
سیصد وشصت بار نظر در ان لوح کند آنچه خواهد محو کند وآنچه خواهد بگذارد بحسب مصلحت اشخاص
مثل آنکه بنده چون دعائی کند یا صدقه بدهد یا طاعتی بکند عمر او را دراز گرداند بعد از ان بر سبیل تهدید
میفرماید که **وَاِنْ مٰا نُرِیَنَّکَ بَعْضَ الَّذِی** واگر بنمائیم ترا بر سبیل حکمت برخی از آنچه **نَعِدُهُمْ**
وعده داده ایم کافرانرا از عذاب چون قتل واسیر وقحطی **اَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ** یا بمیرانیم ترا پیش از ان بر
وجه مصلحت ترا بآن کاری نیست **فَاِنَّمٰا عَلَیْکَ الْبَلٰاغُ** پس جز این نیست که بتو رسانیدن پیغام وتبلیغ
احکام است وبس **وَعَلَیْنَا الْحِسٰابُ** وبر ماست شمار کردار از نجا در وابرا د وپاداش آن پس تو اعراض
مکن از تبلیغ وتعجیل استعجال عذاب ایشان مکن که ما البته ایشانرا بجزا وسزا خواهیم رسانید در زمان
تو یا بعد از تو بعد از ان تنبیه کرده میفرماید که **اَوَلَمْ یَرَوْا اَنّٰا نَأْتِی الْاَرْضَ** آیا نمی بینند
اهل مکه وغیر ایشان آنکه ما می آئیم یعنی فرمان ما می آید بزمین کفار **نَنْقُصُهٰا مِنْ اَطْرٰافِهٰا** میکاهیم

پاره پاره

پاره پاره از کنارهای آن یعنی از تصرف ایشان بیرون میکنیم وبجوزه تسخیر سلطان در می آوریم **وَاللّٰهُ یَحْکُمُ**
لٰا مُعَقِّبَ لِحُکْمِهِ وخدای حکم میکند بنقصان زمینهای کفار وازدیاد زمین اهل اسلام **وَهُوَ سَرِیعُ**
الْحِسٰابِ واوست زود حساب یعنی بزودی حساب کند اگر ایشانرا در آخرت نقلست که نقصان زمین
وخرابی آن برای علما باشد ومرگ عالم رخنه باشد در مسلمانی که آنرا هیچ نه بندد تا روز قیامت بعد از ان
در تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله میفرماید که **وَقَدْ مَکَرَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ** وبدرستی
که مکر کردند یهودان که پیش از کفار زمان تو بودند با پیغمبران خود **فَلِلّٰهِ الْمَکْرُ جَمِیعًا** پس مر خدای
راست یعنی نزد اوست جزای مکر همه ایشان پس مکر ایشانرا بدیشان رد کند **یَعْلَمُ مٰا تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ**
میداند هرچه میکند هر نفسی از خیر وشر وجزای او را آماده میسازد **وَسَیَعْلَمُ الْکُفّٰارُ** وزود باشد
که بدانند کافران از یهود وبت پرستان که فردای قیامت یا نزدیک نزع **لِمَنْ عُقْبَی الدّٰارِ** مر هر کرا باشد
عاقبت پسندیده در آن سرای **وَیَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا** ومیگویند آنانکه نا گرویدگانند از مشرکان
یا یهود که تو محمدی **لَسْتَ مُرْسَلًا** نیستی فرستاده از نزد خدای بنبوة ودعوت **قُلْ کَفٰی بِاللّٰهِ شَهِیدًا**
بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ بگو خدای تعالی پسندیده وکافیست گواه میان من ومیان شما با آنکه من پیغمبر اویم
بشما چه او اظهار معجزات نموده بر دست من برای تصدیق دعوی من **وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتٰابِ**
واز کسی که نزد اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ که جبرئیل وحی از لوح فرا میگیرد یا علم قرآن ودر زاد
المسیر آورده ومن عنده علم الکتاب علی ابن ابی طالب است علیه السلام خدری روایت کرده که از حضرت
رسول الله پرسیدم که مراد از ومن عنده علم الکتاب چه کس است حضرت فرمود که ذاک اخی
علی ابن ابی طالب این کس برادر من علی ابن ابی طالبست وابو معاویه که یکی از فضلای اهل سنت است از اعمش
روایت کرده واو از ابو صالح که مراد از ومن عنده علم الکتاب علی ابن ابی طالب است زیرا که او عالم بود
بعلم تفسیر وتاویل وناسخ ومنسوخ وحلال وحرام وثعلبی نیز در تفسیر خود از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
نقل کرده که ومن عنده علم الکتاب علی ابن ابی طالب است وعبد الرحمن بن شریک روایت کرده که ابو عبد الله
علیه السلام دست مبارک بر سینه خود نهاد وفرمود وعندنا والله علم الکتاب بخدا سوگند که نزد ماست علم الکتاب

سورة ابرهیم علیه السلام اربع وعشرون آیة

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که سوره ابراهیم علیه السلام قراءة کند حق تعالی
بعدد هر که عبادت اصنام کرده وهر که عبادت آن نکرده برای او ده حسنه بنویسند وعیینة بن مصعب از
ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که سوره ابراهیم وحجر در رکعتی از جمعه بخواند درویشی ودیوانگی با و نرسد
واز قحط وجوع در امان **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ** خدای تعالی باشد

الیک

الر منم خدائی که میدانم و می‌بینم جمیع چیزها را و گویند مراد از حروف مقطعه اسم قرآنست یعنی قرآن کتاب
انزلناه کتابیست که فرو فرستاده‌ام آنرا بسوی تو لتخرج الناس تا بیرون آری مردمانرا بسبب دعوت
کردن بمضمون آن من الظلمات الی النور از تاریکیهای کفر یا نفاق یا شک بروشنی ایمان یا اخلاص
باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید براه خداوند غالب که ستوده است الله الذی
له ما فی السموات وما فی الارض لخداوند بحق که متصف است بآنکه مرا وراست آنچه در آسمانهاست
از موجودات علویه و آنچه در زمین است از مبدعات سفلیه وویل للکافرین من عذاب
شدید و ویح و مشقت مر ناگرویدگانراست بقرآن از عذابی سخت که بدیشان رسد الذین یستحبون
الحیوة الدنیا علی الآخرة آن گروه آنانند که از فرط ضلالت دوست میدارند و برمیگزینند زندگانی
دنیا را بر آن سرا ویصدون عن سبیل الله و باز میدارند مردمانرا از راه خدای یعنی منع میکنند
از ایمان به پیغمبر و قرآن ویبغونها عوجا و میطلبند مر آن راه حق را کجی یعنی میگویند که این راه کج است
و بمنزل مقصود نمیرسد اولئک فی ضلال بعید آن گروه که باین صفتها مذموم اند در گمراهی اند
دور از حق آورده‌اند که قریش میگفتند چه حالت است که همه کتب منزله بلغت عجم فرود آمده و کتاب که بمحمد
فرود آید عربیست آیه آمد که وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه و نفرستادیم ما هیچ
پیغمبر را مگر بزبان قوم او یعنی گروهی که او از ایشان بوده و در میان ایشان مبعوث گشته چه هر پیغمبر را اول دعوت
نزدیکان خود باید کرد لیبین لهم تا بیان کند برای ایشان اوامر و نواهی الهی را و ایشان فهم کنند و عذر
نگویند که سخن این پیغمبر را در نمی‌یابیم فیضل الله من یشاء پس در ضلالت فرو گذارد خدا هر کرا
خواهد بجهت فرط عناد تا در نزد آن گمراه کرده در ضلالت افتد ویهدی من یشاء و راه نماید
هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد کسی را که طالب اهتدا است وهو العزیز الحکیم و اوست غالب
در حکم خود راست کار و صواب کردار در همه افعال بعد از آن از ارسال موسی علیه السلام میفرماید که
ولقد ارسلنا موسی بآیاتنا و بتحقیق که ما فرستادیم موسی را با دلایل قدرت و معجزات روشن
چون عصا و ید بیضا و امثال آن ان اخرج قومک من الظلمات الی النور آنکه بیرون آر
ای موسی گروه خود را از تاریکیهای جهالت و ظلمت بروشنائی علم و یقین وذکرهم بایام الله
و پند ده ایشانرا بروزهای عذاب تا از آن متذکر شده از معاصی اجتناب کنند ان فی ذلک لآیات
بدرستی که در اینکه یاد کردیم هر آینه دلالتهاست بر قدرت الهی لکل صبار شکور مر صبر کنندگانرا
در بلا و شکر گوینده بر آلا و نعما واذ قال موسی لقومه و یاد کن این را که گفت موسی مر گروه خود را
که بنی اسرائیل اند اذکروا نعمة الله علیکم ای گروه من یاد کنید نعمتهای خدا برا که انعام فرمود

برشما

برشما اذ انجاکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب وقتی که برهانید
شما را از آل فرعون میچشانیدند شما را بدی عذاب و بیندگی گرفته کارهای سخت بشما میفرمودند و
یذبحون ابناءکم و میکشتند پسران شما را وقتی که منجمان گفته بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد
شود که هلاک فرعون بسبب آن باشد و شما را میکشتند ویستحیون نساءکم و زنده میگذاشتند دختران
شما را تا خدمت زنان ایشان کنند وفی ذلکم بلاء من ربکم عظیم و در آن محنت و شدت
آزمایشی بود شما را از آفریدگار شما بزرگ و با مقدار واذ تأذن ربکم لئن شکرتم
لازیدنکم و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد پروردگار شما اگر شکر کنید بر نعمتهای من هر آینه
افزونی کنیم بر شما نعمت را ولئن کفرتم ان عذابی لشدید و اگر ناسپاسی کنید بر آن
بدرستی که عذاب من سخت است بر ناسپاسان از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مرویست که چون اوایل نعمت بشما
رسد اواخر آنرا رم مانید و شکر نعمت موجوده را نگاه دارید و نگذارید که زایل شود و نگاه دارید وقال
موسی ان تکفروا انتم ومن فی الارض جمیعا و گفت که ای گروه من اگر کافر شوید
و ناسپاسی کنید شما و هر که هست در زمین همه ایشان از جن و انس فان الله لغنی حمید پس بدرستی که
خدای تعالی بی نیازست از عبادت و شکرگذاری شما ستوده است و مستحق ستایش و اگرچه شما ستایش او نکنید
چه همه ذرات مخلوقات بنعم او ناطقند پس کفران شما ضرری نرساند مگر بشما الم یأتکم نبؤا الذین
من قبلکم آیا نیامد بشما خبر آنانکه پیش از شما بودند قوم نوح وعاد وثمود چون
گروه نوح و قبیله عاد و گروه ثمود والذین من بعدهم لا یعلمهم و خبر آنانکه بعد از ایشان
بماندند و عدد ایشانرا از بسیاری الا الله مگر خدای تعالی از ابن عباس نقل است که میان عدنان
ابراهیم علیه السلام سی قرن گذشته و از اهل آن قرون هیچ کس خبر ندارد الا حق تعالی جاءتهم
رسلهم بالبینات آوردند به پیشینیان پیغمبران ایشان حجتهای روشن که کتب الهی بود با معجزات
ایشان فردوا ایدیهم فی افواههم پس باز گردانیدند دستهای خود را در دهنهای خود
یعنی امتان ایشان دستهای بدندان گرفتند از خشم رسولان و یا استهزا بر آن هیچنانکه کسی ضحک
برو غلبه میکند وقالوا انا کفرنا بما ارسلتم به و گفتند بدرستی که ما انکار ورزیده‌ایم با چیزی که
شما فرو فرستاده شده‌اید بآن بر زعم خود وانا لفی شک مما تدعوننا الیه مریب و بدرستی
که ما در شکیم از آنچه میخوانید ما را بسوی آن از توحید ایمان شکی که آن اضطراب و تزلزل دلست از
سخنان پیغمبران قالت رسلهم افی الله شک گفتند رسولان ایشان که ما شما را بخدا دعوت
میکنیم آیا در وجود خدای شکی هست فاطر السموات والارض خدای که آفریننده آسمانها

و زمینهاست یَدْعُوکُمْ لِیَغْفِرَ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ میخواند شما را بایمان تا بیامرزد شما را چون ایمان
آرید بعضی از کناهان شما را مراد تقصیراتست در حقوق الله و حقوق الناس چه اسلام قطع آن نمیکند وَ
یُؤَخِّرَکُمْ اِلٰی اَجَلٍ مُسَمًّی و تا باز پس دارد شما را و عذاب نکند تا وقتی که نام برده شده که آخر اعمار
شما باشد قَالُوا اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا کفتند ایشان در جواب رسولان نیستید شما مکر آدمی مثل
ما در صورت و هیئات و هیچ فضلی نیست شما را برما پس چرا شما مخصوصید بنبوت از میان ما و اکر خواستی خدای
که پیغمبر فرستد از جنسی فرستادی که افضل از بشر باشد تُرِیدُونَ اَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا کَانَ
یَعْبُدُ آبَاؤُنَا میخواهید آنکه باز کردانید بدعوی پیغمبری از آنچه بودند که میپرستیدند پدران ما
از اصنام فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِینٍ پس بیارید ما را حجتی روشن و محنت بر دعوی خود و ایشان
اکرچه معجزه میدیدند لیکن اعتبار نمیکردند و از روی لجاج و عناد اقتراح معجزات دیکر میکردند
چنانکه معاندان زمان پیغمبر ما صلی الله علیه و آله قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ اِنْ نَحْنُ اِلَّا بَشَرٌ
مِثْلُکُمْ کفتند مر ایشان را رسولان ایشان آنکه نیستیم ما مکر آدمی مثل شما وَلٰکِنَّ اللّٰهَ
یَمُنُّ عَلٰی مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ و لیکن خدای منت می نهد بنعمت نبوت و کرامت رسالت
بر هر که میخواهد از بندکان خود وَمَا کَانَ لَنَا اَنْ نَأْتِیَکُمْ بِسُلْطَانٍ و نیست ما را و نمیتوانیم
آنکه بیاریم برای شما حجتی یعنی معجزه که میطلبید بر وجه انکار و عناد و اقتراح اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ
مکر بفرمان خدای و مشیت او یعنی ما از نزد خود بی اراده خدای کاری نمیتوانیم کرد وَعَلَی اللّٰهِ
فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ وَمَا لَنَا اَلَّا نَتَوَکَّلَ عَلَی اللّٰهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَ
لَنَصْبِرَنَّ عَلٰی مَا آذَیْتُمُونَا و بر خدای نه بر غیر او باید که توکل کنند کرویدکان در صبر بر عناد
و عداوة معاندان با شما و چیست ما را یعنی چه عذر داریم در آنکه توکل نکنیم بر خدای تعالی و حال آنکه راه
نموده است ما را براههای راست یعنی راهی که بدان می شناسیم او را و میدانیم که تمام امور بدست قدرت
اوست و بخدای که صبر خواهیم کرد و آنچه ایذا میرسانید ما را بتکذیب مخالفت وَعَلَی اللّٰهِ فَلْیَتَوَکَّلِ
الْمُتَوَکِّلُونَ و بر خدای نه بر غیر او باید که ثابت باشند توکل کنندکان وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا
لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّکُمْ مِنْ اَرْضِنَا و کفتند آنانکه کافر بودند مر رسولان خود را هر
اینه بیرون کنیم شما را از زمین خود اَوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنَا یا آنکه عود کنید یا موافقت نمایید
با ما در کیش ما فَاَوْحٰی اِلَیْهِمْ رَبُّهُمْ پس وحی کرد به پیغمبران پروردکار ایشان و سوکند یاد فرموده که
لَنُهْلِکَنَّ الظَّالِمِینَ وَلَنُسْکِنَنَّکُمُ الْاَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ هر آینه
هلاک کردانم ستمکاران را که در کفر مشغول شده اند و ساکن کردانم شما را در زمین ایشان از پس هلاک

ایشان ذٰلِکَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِی این امر مقرر و عده ثابتست برای هر که بترسد از ایستادن
در موقف حکم یعنی از آنکه روز قیامت او را در موقفی که من حکم کنم برای بندکان باز دارند وَخَافَ
وَعِیدِ و برای کسی که ترسان کردد از وعید من و عذاب من که موعدات برای کفار وَاسْتَفْتَحُوا
و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای بهلاکت دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود و اعادی
وَخَابَ کُلُّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ و نومید ماند و بی بهره کشت از خلاصی از هر کردنکشی متکبر بر خدا
ستیزه کننده با حق و اعراض نماینده از طاعت مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَیُسْقٰی مِنْ مَاءٍ
صَدِیدٍ از پس حیات او دوزخ است در روز حشر بجمع او بدان خواهد بود و کذار ایشان برا ن
و یا شامانند او را از آبی که روان شود از پوست دوزخیان یعنی ریم و زرداب که از تن دوزخیان چکد
یَتَجَرَّعُهُ وَلَا یَکَادُ یُسِیغُهُ بتکلیف و رنج تمام جرعه جرعه خورد آنرا و نتواند که بکلو فرو برد
آنرا از غایت تلخی و همیشه در ین عذاب کرفتار باشد وَیَأْتِیهِ الْمَوْتُ مِنْ کُلِّ مَکَانٍ
و آید بدو آلام و شدائد مرک از هر جانبی از جوانب او انواع عذاب سخت وَمَا هُوَ بِمَیِّتٍ
و نیست او مردنی که بآن بیاساید و ازین عذاب خلاص شود و مراد آنست که هرکاه بمیرد باز زنده کردانند
وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِیظٌ و از پیش اوست با وجود چنین محنتی عذابی سخت یعنی در هر
وقت عذاب او سخت‌تر از عذابی شود که قبل ازین بآن معذب بوده باشد مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا
بِرَبِّهِمْ اَعْمَالُهُمْ آنچه بر تو خوانده میشود صفت عجیبه آنست که کافر شدند بآفریدکار خود
و آن صفت این است که کردارهای ایشان کَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی یَوْمٍ عَاصِفٍ
هم چو خاکستر است که سخت بکذرد بدو باد در روزی که سخت باشد باد آن یعنی عملهای کافران که در
صورت خیر مینماید چون آزاد کردن بنده و اکرام مهمانان و مانند آن از صدقات مانند توده خاکستر است
که باد سخت بدان وزد و بهوا برده در اطراف پراکنده سازد و هم چنین روز قیامت لَا یَقْدِرُونَ
مِمَّا کَسَبُوا عَلٰی شَیْءٍ قادر نباشند کافران از آنچه کرده اند در دنیا بر چیزی یعنی مطلقا ثواب
آنرا نیابند و نولید در آن مترتب نشود ذٰلِکَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِیدُ آن ضلال یا بندات
ایشان که با نیکوئی کرده اند آنست کمراهی دور در غایت بعد از راه حق بعد از آن بیان میکند که غرض
از خلق اشیا عبادتست نه معصیت کفران میفرماید که اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ
وَالْاَرْضَ آیا ندیدی و یا ندانستی تو که بیافرید آسمانها و زمینها بِالْحَقِّ بر وجهی که حق آنست
یعنی بر نهجی که حکمت و مصلحت مقتضی آنست اِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَیَأْتِ بِخَلْقٍ
جَدِیدٍ اکر خواهد خدا و حکمت او تقاضا کند ببرد شما را ای اهل مکه و نیست کرداند همه شما را و

وبیارد آفریده نو بجای شما که مثل شما نباشند در کفر و تکذیب بلکه همه مؤمن مصدق باشند و
ما ذلک علی الله بعزیز نیست این بردن کافران و کروه دیگر بر خدای دشوار چه او قادر
بالذات و بر هر چیز توانا وبرزوا لله جمیعا وظاهر شوند و بیرون آیند از قبر برای امر خدای
و محاسبه همه مردمان کفار و مؤمنان فقال الضعفوا للذین استکبروا پس کویند
عاجزان از اهل کفر مر آنانرا که تکبر کرده اند از اشراف رؤسای قوم انا کنا لکم تبعا بدرستی که ما
بودیم در دنیا مر شما را پیروان در تکذیب رسولان و اعراض از فرمان ایشان فهل انتم مغنون
عنا پس آیا هستید شما دفع کنندکان از ما من عذاب الله من شیء از عذاب خدای چیزی
یعنی چونکه ما درین عالم تابع شما بودیم شما در آن عالم از عذاب چیزی بردارید و از ما دفع کنید
قالوا لو هدینا الله لهدیناکم کویند متکبران که ای قوم اکر خدای نمودی ما را طریق نجاة
از عذاب هر آینه ما نیز شما را راه می نمودیم بدان اما طریق خلاص مسدود است و شفاعت ما درین
درکاه مردود و ایشان ناامید شده کویند بیایند تا باتفاق بخروشیم شاید که بر ما دری بکشایند و راه
خلاصی بنمایند پس پانصد سال بانک و خروش کنند ایشانرا سودی ندهد کویند صبر کنیم شاید
که بکلید صبر در رهایی کشوده کردد پانصد سال دیکر شکیبائی ورزند ثمره نجات نرسد کویند سواء
علینا اجزعنا ام صبرنا یکسانست بر ما که بخروشیم یا جزع کنیم یا صبر کنیم یعنی هر دو مساویند در
عدم فایده ما لنا من محیص نیست بر ما هیچ کریزکاهی و پناهی از عذاب دوزخ وقال
الشیطان لما قضی الامر و کویند دیو سرکش که ابلیس است آنهنکام که کذارده شود کار یعنی
حساب خلق کنند و حکم الهی صادر شود بآنکه اهل بهشت را به بهشت در آرند و اهل دوزخ را بدوزخ اندازند
همه دوزخیان زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند ابلیس بر منبری از آتش بر آید و کوید که ای ملامت
کنندکان ان الله وعدکم وعد الحق بدرستی که وعده داد خدای شما را وعده راست و درست
که حشر و جزا خواهد بود ووعدتکم و من وعده دادم شما را وعده دروغ که نه قیامت باشد
و نه حساب و اکر بر سبیل فرض باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد فاخلفتکم پس وعده کج
دادم شما را و امر و ظاهر کشت که دروغ کفته بودم وما کان لی علیکم من سلطان و نبود
مرا بر شما هیچ تسلطی که شما را اکراه و اجبار کنم بر کفر و معصیت یا حجتی بود مرا بر صحت قول من الا ان
دعوتکم فاستجبتم لی مکر آنکه من شما را بخواندم بوسوسه و فریب بی حجتی پس اجابت کردید
مرا بزودی و تامل نکردید در عاقبت کار خود فلا تلومونی پس مرا ملامت مکنید بوسوسه
که کردم شما را زیرا که دشمن شما بودم پس بدین مقدار که من کردم مستحق ملامت نیستم ولوموا

انفسکم و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید و قول خدایرا که کفته بود که شیطان دشمن
شماست از روی حقد و کینه نشنیدید ما انا بمصرخکم من نیستم امروز رهاننده شما و فریادرس شما
از عذاب وما انتم بمصرخی شما نیز نیستید رهاننده و فریادرس من انی کفرت
بما اشرکتمون من قبل بدرستی که امروز من کافر شدم بآنچه انباز کرفتید مرا بخدا
پیش ازین در دنیا کافر شده بودم بخدا پیش از شرک آوردن شما و روزی که قبول امر خدا نکردم در
سجده کردن بدو شما پس امروز بیزارم از شرک شما ان الظالمین لهم عذاب الیم بدرستی که
ظالمان یعنی کافران ستمکر ایشانراست عذابی دردناک با دوام خلود ابن عامر روایت کرده از رسول
صلی الله علیه و آله در باب حدیث شفاعت که آن حضرت فرمود که عیسی علیه السلام در عرصه قیامت
اشارت بمن کند و با اصحاب خود کوید که این آن پیغمبر امی است که من بوی بشارت دادم شما را پس مرا
کویند یا خاتم النبیین برخیز و شفاعت امت عاصیان کن من برخیزم از برای شفاعت از مجلس من بوئی
پیدا شود که شنوندکان بوئی از آن خوشتر نشنیده باشند پس من شفاعت کنم حق تعالی اجابت فرماید
و مرا نوری دهد از فرق تا قدم که همه اهل عرصات آنرا ببینند کافران چون آنرا ببینند و بدانند که
شفاعت من بایشان نخواهد رسید نومید شوند و نزد ابلیس روند و کویند که اهل اسلام را شفیعی پدید آمد
و ایشانرا شفاعت کرد و ما را جز تو کسی نیست برای ما شفاعت کن وی برخیزد و از مجلس او نتنی عظیم
پدید آید که هیچ کس چنان بوئی نشنیده باشد و کوید ای معشر کفار ان الله وعدکم وعد الحق تا آخر آیه
پس همه را طعمه دوزخ کنند و بعد از وعید کفار در وعید اهل ایمان میفرماید که وادخل
الذین امنوا وعملوا الصالحات و در آورده شوند آنانکه کرویده اند بوحدانیت الهی
و کرده اند کارهای شایسته جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها
در بهشتها که میرود از زیر درختان و مساکن آن جویهای آب و شیر و انکبین در حالتی که جاویدان باشند
در آن و در آرندکان مؤمنان به بهشت فرشتکان باشند و ایشانرا باکرام و تعظیم بریاض دار السلام در آرند
باذن ربهم بدستوری و فرمان پروردکار ایشان تحیتهم فیها سلام تحیت ملائکه برایشان
در بهشت یا تحیت هر یک بر یکدیکر سلام باشد که دالست بر سلامتی از جمیع آفات بعد از آن بیان
ضرب المثل میکند برای پیروان راه حق بقوله الم تر کیف ضرب الله مثلا آیا ندیدی و
ندانستی ای بیننده بینا چکونه زد خدای مثلی را یعنی کو دانید خدای کلمة طیبة کشجرة طیبة
کلمه پاکیزه را که کلمه توحید است یا دعوت باسلام مانند درختی پاک که آن نخل است یا شجره ایست در
بهشت اصلها ثابت وفرعها فی السماء که بیخ آن درخت در زمین استوار و محکم و پا برجا باشد

وشاخ آن جانب

وشاخ آن جانب آسمان کشیده این مبالغه در بلندی **تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ** میدهد میوه خود را
در وقتی که خدای حکم کرده بمیوه دادن **بِإِذْنِ رَبِّهَا** باراده آفریننده و پروردنده آن **وَيَضْرِبُ**
اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ و میزند خدای مثلها را برای مردمان شاید
که ایشان دریابند ملخص این مثل آنست که همچنانکه درخت آب از عروق خود میخورد و شاخ آن در رفعت
و بلندی سر باوج کشیده میشود هم چنین کلمهٔ شهادت در دل مؤمن که ثابت و راسخ باشد و آب از چشمهٔ
تصدیق خورده فروع او که گفتارات چون از زبان برآید باسمان بر شود و از حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله روایتست که مثل اسلام چون درختیست که اصل آن ایمانست بخدا و تنهٔ آن نماز پنج گانه است و زکوة
و شاخ آن روزه رمضان از ابو جعفر روایتست که مراد بشجره رسول خداست و فرع آن علی ابن ابی طالب
علیه السلام و غصون آن فاطمه و ثمرهٔ آن حسن و حسین و اغصان و ورق آن شیعه آن بعد از آن فرمود
که مردی که از شیعه ما است چون بمیرد برگی از آن درخت بیفتد چون یکی از ایشان متولد شود بجای آن
برگ افتاده برگی بروید و رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که جبرئیل مرا گفت که تو شجره و علی غصن
آن و فاطمه ورق آن و حسن و حسین میوهٔ آن **وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ** و مثل
سخن ناپاک که کفراست مانند درخت ناپاکست چون حنظل که تلخست و ناخوشبوی و مکروه طبیعت و
باوجود خباثت و کراهت **اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ** جدا شده
و بریده شده جثهٔ آن بالکلیه از زیر زمین نیست او را ثبات و استحکام یعنی بیخ دارد در زمین و نه شاخ
در هوا ملخص سخن آنست که حق تعالی تمثیل نموده کلمهٔ کفر را و عبادت اصنام را بشجرهٔ حنظل که نه اصل
آنرا قراریست و نه فرع آنرا اعتباری و بعد از آن بیان صاحب کلمهٔ طیبه میکند بقوله **يُثَبِّتُ اللَّهُ**
الَّذِينَ آمَنُوا ثابت میکند خدای آنانرا که ایمان آورند و استحکام میدهند **بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ**
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بسخن راست و محکم که بحجه قاطع نزد ایشان ثابت شده و در زندگانی دنیا
تا در زمان ابتلا و مصایب صبوری ورزند و از جادهٔ مستقیم توحید نلغزند یعنی نزدیک ختم حیوة
ایشان بر کلمهٔ توحید باشد **وَفِي الْآخِرَةِ** و ثابت دارد ایشانرا در آن سرای یعنی در قبر که منزل
اول آخرتست تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب باز دهد و گویند مراد از دنیا قبراست و از آخرت موقف
حساب و مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که چون قبض روح مؤمن شود روح او
در قبر عود کند و دو ملک نزد او آیند و او را بنشانند و گویند او را که خدای تو کیست و پیغمبر و امام تو کیست
اگر جواب مطابق گوید منادی از آسمان ندا کند که بندهٔ من جواب بصواب گفت بعد از آن دریچه
از بهشت در قبر او بگشایند تا نسیم بهشت در و جهد و تحفهای بهشت نزد او آورند و او را گویند که خواب

کی

کن هم چنانکه عروس در خوابگاه خسبد و اگر جواب باصواب نگوید و گوید که من نمیدانم خدا و
رسول و امام من کیست او را گویند که تا زنده بودی عاصی بودی چون بمردی شقی بمردی بخسب چنانکه
مار گزیده خسبد پس دری از درهای دوزخ در گور او بگشایند و گرز آتشین بر سر او فرو کوبند چنانکه
همه گور او پر آتش شود و او فریادی کند که همه حیوانات زمین بشنوند مگر جن و انس و هر که بشنود آواز
او را بر او لعنت کند و اینست که میفرماید **وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ** فرو گذارد خدای ظالمانرا
یعنی کافران معاند را و نظر لطف و توفیق از ایشان باز گیرد پس بکلمهٔ توحید راه نیابند و در وقت سؤال
قبر و حساب فرو مانند **وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ** و میکند خدای آنچه میخواهد از هدایت مؤمن
مخلص و تخلیهٔ کافر معاند بعد از آن بیان بدی احوال کفار میفرماید که **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ**
بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا آیا ندیدی و نگاه نکردی ای محمد بسوی آنانکه تبدیل کردند شکر
نعمت خدا را بکفران و ناسپاسی مراد اهل مکه اند که حق تعالی ایشانرا سکان حرم خود کرده بود
و ابواب رزق بر ایشان بگشاد و ایشانرا بنعمت وجود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مشرف
ساخت ایشان ناسپاسی کردند لاجرم هفت سال بمحنت قحط درماندند و خوار و بی‌قدر
کشته شدند و بعضی در حرب بدر کشته شدند و از صادق علیه السلام مرویست که مائیم نعمت خدا
بر بندگان و بما فایز میشود هر که رستگار میشود و مخالفان ما را در ضلالت افکندند **وَ**
أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا و فرود آوردند قوم خود را بجهة
کفر و ضلال برای هلاک دار البوار که دوزخست در آیند در آن **وَبِئْسَ الْقَرَارُ**
و بد آرامگاهیست دوزخ **وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا** و فرا گرفتند برای خدای بی همتا همتایان
در عبادت که آلهه نام کردند **لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ** تا گمراه کردانند مردمانرا از راه خدا
که طریق توحید است **قُلْ تَمَتَّعُوا** بگوای محمد برخورید بآرزوهای خود و بگذرانید عمر را بعبادت
بتان یعنی روزی چند بوسوسهٔ شیطان بگذرانید **فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ** پس
بدرستی که بازگشت شما بسوی آتش دوزخ است **قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا** بگوای محمد
مر بندگان مرا که ایمان آورده اند **يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ**
سِرًّا وَعَلَانِيَةً تا ایشان بامر تو نماز فریضه گذارند و نفقه دهند و مراد زکوة مفروضه است
و سایر نفقات واجبه از آنچه عطا دادیم ایشانرا نفقه کردن پنهان و نفقه آشکارا یعنی در همه
احوال بانفاق اشتغال نمایند و نزد اکثر مراد بسر صدقهٔ تطوع است و بعلانیه صدقهٔ واجب
زیرا که ندب اخفاست بجهة آنکه از ریا دور است و در فریضه بجهت رفع تهمت حاصل که حق تعالی

میفرماید که امت را بگو تا نماز گذارند و زکوة دهند مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ
پیش از انکه بیاید روزی که در و خرید و فروخت نباشد تا مقصر چیزی بخرد که بآن تدارک تقصیر
توان کرد وَلَا خِلَالٌ ونه دوستی کردن با یکدیگر تا دوست او شفیع او باشد بعد از آن در بیان استحقاق
الوهیت خود میفرماید بقوله اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ خدای بحق الهیت بحق
که آفرید آسمان ها و زمینها را وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً و فرو فرستاد از آسمان آبی را که باران است
فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ پس بیرون آورد از آن آب انواع میوها روزی برای شما
وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ و رام کردانید برای انتفاع شما کشتی را لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ تا میرود در
دریا بامر او هر جا که میخواهد وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ و مسخر ساخت برای شما جویهای انهار و انواع
چشمهای آنرا وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ و مسخر کردانید برای نفع کرفتن شما آفتاب
و ماه را در حالتی که مستمرند بر داب و عادت خود از سیر کردن و نور دادن و با صلاح آوردن مکونات از
پختن میوها و پرورده کشتن و غیر آن از منافع وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و رام کردانید
برای شما شب و روز را که متعاقب یکدیگر میرسند یکی برای خواب و راحت و دیگری برای کسب و معیشت
وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ یعنی از هر آنچه خواستند یعنی حق تعالی بسؤال شما هر چیز را که متضمن
مصلحت باشد در دین و دنیا و مخالفت او نبود بشما عطا فرمود وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا
تُحْصُوهَا و اگر خواهید شماره کنید نعمت که بفضل و کرم بشما داده شماره نتوانید کرد و قدرت بر تعداد
آن نتوانید داشت چه نعمت الهی غیر متناهیست إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ بدرستی که آدمی بسیار
ناسپاس و ظلم میکند بر نعمت و بترک شکر گذاری آن و کفران میورزد و ابواب خیر و احسان میگشاید بعد
از آن نهی از عبادت اصنام امر میکند بند کان را بر ملت ابراهیم علیه السلام که دین اسلام است و میفرماید که
وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن که چون گفت ابراهیم در مناجات خود رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا
ای پروردکار من بکردان این شهر مکه را ایمن از مخاویف و مکاره تا آنکه کبوتر و باز و کرک و کوسفند با یکدیگر
باشند و تعرض بهم نرسانند و اگر کسی خوفی داشته باشد چون در آن کریزد ایمن از تعرض شود وَاجْنُبْنِي
وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ و دور کردان مرا و فرزندان صلبی مرا از آنکه بپرستیم بتانرا یعنی لطف فرما
تا نزد آنها از عبادت اجتناب کنند و قریش بی شبهه از نسل اسمعیل بودند و بت پرستی ایشان مشهورست
و حق آنست که چون دعای انبیا مرد و د نمیشود و بی فایده نیست پس بنا برین سؤال او مخصوص بوده باشد
با ولاد صلبی او و بکسانی که علم الهی تعلق کرفته باشد که مؤمن باشند از اولاد او و حق تعالی اذن داده
باشد که دعا کند در حق ایشان و او دعا کرده باشد بر وجه انقطاع و تزلزل بعد از آن میفرماید که

رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ ای پروردکار من بدرستی که بتان کمراه کردند
بسیاری را یعنی سبب کمراهی بسیار کس شدند از مردمان و لهذا بتو پناه میجویم از اضلال ایشان و از تو
سؤال عصمت میکنم از آن فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي پس هر که پیروی کرد مرا در دین من پس بدرستی
که او از منست یعنی اهل ملت من وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و هر که نافرمانی
کند مرا در دین و شرک کند پس بدرستی که تو آمرزنده مهربانی یا قادری که بیامرزی ایشانرا بتوفیق
طاعت توبه از کفر و معصیت رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي ای پروردکار ما بدرستی که
من ساکن کردانیدم بعضی از فرزندان خود مراد اسمعیل است که بعد از تولد او از هاجر در زمین شام
ساره را که زن خلیل الرحمن بود رشک آمد ابراهیم را فرمود که دل من چنان میخواهد که پسر هاجر را ببری بموضعی
که در و آب و آبادانی نباشد خلیل متامل شد جبرئیل وحی آورد که هر چه ساره میکوید چنان کن پس
ابراهیم بر ناقه نشست و هاجر و اسمعیل را سوار کرده باندک زمانی از شام بزمین حرم آمد در وادی
مکه ایشانرا به بی انیسی و رفیقی بگذاشت و تفصیل این قصه در سوره بقره گذشت القصه چون ابراهیم
ایشانرا در زمین حرم فرود آورد دعا فرمود که خداوندا ایشانرا بفرمان تو ساکن ساختم بِوَادٍ غَيْرِ
ذِي زَرْعٍ بر وادی که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد که کشت در و توان کرد عِنْدَ
بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ نزدیک خانه تو که حرام کردانیده شده است در و صید و قتال چه در وقت دعای
ابراهیم خانه نبود و نسبت دان و این بجهت تعظیم آنست و بجهة علم ابراهیم علیه السلام بود بانکه در
سابق علم الهی مقرر شده که آنجا خانه شود که مردم عالم بطواف آن متوجه شوند پس تکرار ندا کرده
فرمود که رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ ای آفریدگار ما ایشانرا در مکه ساکن کردانیدم تا بپای دارند نماز
و پرستش تو بجای آورند فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ پس کردان دلهای بعضی از مردمانرا
که بکشش محبت تَهْوِي إِلَيْهِمْ بشتابد بسوی ایشان از غایت شوق حق تعالی دعای حضرت را استجابت
فرمود و بعد از رفتن و گذاشتن هاجر و اسمعیل در آن وادی باندک زمانی چشمه زمزم با ثر قدم اسمعیل
پدید آمد چنانکه مفصلا در سوره البقره گذشت و قبیله جرهم انجا اعیه اقامت نمودند و روز
بروز شوق مردم در انجا در تزاید است وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ
و روزی ده اهل این شهر را که غیر ذی زرع است از انواع میوها شاید که ایشان سپاس داری کنند نعمتهای
ترا این دعا نیز بشرف اجابت پیوسته با آنکه مکه وادی غیر ذی زرع است انواع میوها در او پیدا میشود
حتی که فواکه ربیعیه و صیفیه و خریفیه و شتویه در یکروز در مکه توان یافت دیگر باره فرمود رَبَّنَا
إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ ای پروردکار ما بدرستی که تو میدانی آنچه پنهان میداریم

آشکار میسازیم یعنی نهان و آشکارای ما را میدانی و باحوال و مصالح ما اعلمی از ما و بنفسهای ما ارحمی از ما
پس حاجت نیست ما را بطلب مقاصد خود کردن از تو لیکن ترا میخوانیم و از روی تضرع مقاصد خود را بر تو عرض
میکنیم بجهت اظهار عبودیت و افتقار برحمت واسعهٔ تو وَمَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِن شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ
وَلَا فِي السَّمَاءِ و پوشیده نیست بر خدای هیچ چیز نه در زمین و نه در آسمان برای آنکه عالم است بعلم
ذاتی و نسبت آن علم بهمه معلومات یکسانست این کلام حق تعالی است نه بر سبیل حکایت ابرهیم و بعد از آن
باز نقل کلام ابرهیم میفرماید که الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ شکر و سپاس مر خدایرا
که بمحض قدرت خود بخشید و عطا کرد مرا برسر پیری و بزرگ سالی یعنی در وقتی که پیر بودم و نا امید از
فرزند بودم بخشید در پیری إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ اسمعیل را در شصت و چهار سالگی و مادر بود و نه سالگی
و اسحق را در نود سالگی و مادر صد و دوازده سالگی إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ بدرستی که پروردگار
من شنونده یعنی اجابت کنندهٔ دعاست رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِن ذُرِّيَّتِي ای
آفرینندهٔ من گردان مرا بر وجه الطاف بپای دارندهٔ نماز و فرزندان مرا توفیق ده بر مواظبت بر نماز
گویند اولاد ابرهیم همیشه بر فطرت اسلام بودند و خواهند بود تا قیامت رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ ای
پروردگار ما کرم فرما و فرا پذیر و اجابت کن دعای مرا رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ ای پروردگار ما بیامرز
مرا و پدر و مادر مرا این آیه دالست بر آنکه پدر و مادر ابرهیم کافر نبودند زیرا که آن حضرت سؤال مغفرت
کرده برای ایشان در روز قیامت که اگر کافر بودند این دعا نمیفرمود و میگفت که بیامرز ایشان را وَ
لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ و سایر مؤمنانرا روزی که قایم شود حساب خلایق بعد از ذکر
روز حساب بیان میکند که امهال ظالمان بجهة غفلت نیست بلکه برای تأکید حجت است پس میفرماید که
وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ و مپندار ای محمد خدایرا بیخبر از آنچه
میکنند ستمکاران یعنی ثابت باشید بآنچه دانسته اید از عقابی که متوجه ظالمانست إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ
لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ جز این نیست که تأخیر میکند خدای عذاب ایشانرا برای روزی که خیره شود
در آن الْأَبْصَارُ مُهْطِعِينَ دیدها از مشاهدهٔ اهوال آن در حالتی که خداوندان این دیدها
شتابندگان باشند بسوی خوانندهٔ خود که اسرافیل است که ایشانرا بعرصهٔ محشر خواند مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ
برداشتگان سرهای خود را ببالا هم چنانکه عادت اهل حیرتست لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ باز نمی
گردد بسوی ایشان چشمهای ایشان یعنی خیره بمانند بر وجهی که نتوانند بسوی خود نگریستن و یا بر اطراف
و جوانب خود نگاه کردن وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ و دلهای ایشان خالی باشد از فهم و خرد بواسطهٔ کثرت دهشت
و حیرت یا دلهای ایشان مرتفع شده باشد بحلقهای ایشان که بیرون نیاید و بمقر خود عود نکند مانند

جیزی

چیزی که در میان هوا ایستاده باشد و بجهات مختلفه نرود وَأَنذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ
الْعَذَابُ و بیم کن مردمانرا یعنی اهل مکه را و بترسان از روزی که بیاید بدیشان عذاب و آن روز
مرگست یا روز قیامت فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک و تکذیب رَبَّنَا
أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ ای پروردگار ما باز دار از ما و عذاب مکن و ما را بدنیا فرست و مهلت ده
تا مدتی نزدیک تا آنقدر از زمانی که ایمان توان آورد نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ تا اجابت
کنیم خواندن ترا یعنی آن کس را که ما را بتو خواند و پیروی کنیم فرستادگان ترا فرشتگان گویند که
أَوَلَمْ تَكُونُوا آیا شما نبودید از روی مبالغه أَقْسَمْتُم مِّن قَبْلُ مَا لَكُم مِّن زَوَالٍ که سوگند
میخوردید پیش ازین در دنیا که شما همیشه خواهید بود نباشد شما را هیچ زوال مراد آنست که می گفتند
که ما در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر نقل نخواهیم کرد و این قول را بر سبیل بطر و غرور میگفتند وَسَكَنتُمْ
فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ و ساکن بودید شما در مسکنهای آنانکه ستم کردند بر نفسهای
خود بکفر و شرک چون عاد و ثمود وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ و ظاهر شد مر شما را بمشاهدهٔ
در منازل ایشان از آثار آنچه بایشان نازل شد از عذاب که چگونه کردیم بایشان یعنی بچه وجه ایشانرا
هلاک کردیم و بناهای ایشانرا از پای در آوردیم بجهة کفر و طغیان ایشان وَضَرَبْنَا لَكُمُ
الْأَمْثَالَ و مثلها زدیم برای شما از احوال ایشان وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ و بدرستی که کوشش
کردند در حیله آنچه نهایت مکر ایشان بود در ابطال حق و اثبات باطل وَعِندَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ
و نزدیک خداست جزای مکر ایشان و بوان جزا دهد ایشانرا وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ
مِنْهُ الْجِبَالُ و بدرستی که بود مکر ایشان در شدت و عظم ساخته و پرداخته تا از جای برود از آن
مکر کوهها این مثل است احکام شرایع انبیا یعنی کافران حیلها انگیختند تا چیزیرا که در ثبات و رسوخ چون
کوههای پا برجاست زایل گردانند از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده اند که این آیت در قصهٔ نمرود است
و صورت این قصه بر اینوجه است که نمرود چون سلامتی ابراهیم علیه السلام از آتش مشاهده کرد گفت
بزرگ خدائی دارد ابرهیم که او را ازین آتش عظیم برهانید من میخواهم که بر آسمان روم و او را به
چشم اشراف مملکت گفتند که آسمان بسیار مرتفع است و بر و رفتن باسانی میسر نیست نمرود نشنید و
بفرمود تا صرحی بساختند بغایت بلند در مدت سه سال و چون آنجا بر آمد و آسمانرا همچنان دید
که از زمین میدید روز دیگر آن بنا بیفتاد و بجهت آن خلق بسیار هلاک شدند و افتادن آن در سورهٔ
النحل مذکور خواهد شد ان شاء الله القصه چون آن صرح بیفتاد و بجهة افتادن آن و هلاک شدن قوم
بسیار خشم گرفت و گفت بر آسمان روم و با خدای ابرهیم جنگ کنم پس حکم فرمود تا چهار کرکس را پرورش دادند

تا قوت تمام یافتند وصندوقی چهار گوشه بساخت و دو در یکی بالا و یکی پایین و بر چهار طرف او نیزه
نصب کردند پس کرکسان را چند روز گرسنه داشتند و چهار مردار بر سر نیزها کردند از اطراف صندوق
بر کرکسان بستند ایشان از غایت جوع میل ببالا کردند و صندوق را که نمرود با یکتن در آنجا نشسته
بود بهوا بردند بعد از شبانه روزی نمرود در بالا بکشاد آسمان را بهمان صورت دید که بر زمین می
دید رفیق خود را گفت تا در پایین بکشاد و گفت بنگر تا چه بینی چون نگاه کرد گفت جز آب چیزی دیگر
نمی بینم بعد از یک شبانه روز دیگر که در بالا بکشاد چیزی دیگر ندید نمرود بترسید و نیزها را با مردار
سرنگون کرد کرکسان میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن آواز مهیب از بالهای کرکسان ظاهر شد
که کوهها نزدیک بود که از مواضع خود زایل کردند حق تعالی خبر داد که نمرود برو جهی که بود که نزدیک
شد که کوه زایل کردد در عقب آن خطاب به پیغمبر کرده میفرماید که فَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ مُخْلِفَ
وَعْدِهِ رُسُلَهُ پس مپندار خدا را خلاف کننده وعده خود مر پیغمبران خود را یعنی وعده
نصرت بر کفار إِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ بدرستی که خدای غالبست بر همه خداوند انتقام
یعنی خواهنده کینه اولیا از اعدا پس کینه کشد از ظالمان يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ
الْأَرْضِ در روزی که تبدیل کرده شود زمین بزمینی دیگر مراد روز قیامت که در روز زمین را بزمینی
دیگر تبدیل کند وَالسَّمٰوَاتُ و آسمانها را باسمان دیگر و بروایت ابن مسعود مردمان محشور شوند بر
که هیچ کس بران گناه نکرده باشد و بروایت دیگر زمین در آنروز مبدل شود باتش و بهشت در پس آن
زمین باشد و عرق از سر مردمان بدهن ایشان رود وَبَرَزُوا لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ و ظاهر شوند
مردمان از قبرهای خود برای محاسبه خدای یگانه قهر کننده این دلالت است بر شدت صعوبت آنروز
وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ و بینی گناهکاران را که مشرکان شند
در آنروز باهم بسته در بندها و غلها سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ پیراهنهای ایشان از
قطرانست و آن روغنیست سیاه که بر پوستهای درختان اندود کنند تا بجوشد و چسبندگی و نتن را حکم
و سرعت افروختگی آتش بآن معذب کردند و تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا مانند
تفاوت میان آتش دوزخ و آتش دنیا وَتَغْشَى وُجُوهَهُمُ النَّارُ و فرو گیرد و بپوشد رویهای
ایشان را آتش یعنی آتش دران جهد لِيَجْزِيَ اللّٰهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ تا جزا دهد جزای
هر تنی را آنچه کرده است إِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ بدرستی که خدای زود حسابست حرینده کارها
زیرا که حساب یکی را از حساب دیگری باز ندارد هٰذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ این قرآن یا آنچه در وی سوره است
از مواعظ مردمان را تا پند داده شوند بآن وَلِيُنْذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا و بیم کرده شوند بآن و

تا بداند

تا بدانند بتأمل دران دلایل قدرت أَنَّمَا هُوَ إِلٰهٌ وَاحِدٌ اوست خدای یکتا وَلِيَذَّكَّرَ
أُولُو الْأَلْبَابِ و باید که پند گیرند خداوندان خرد و باز ایستند از مناهی و قیام
کنند باوامر الهی
سُورَةُ الْحِجْرِ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ آيَاتٌ مَكِّيَّةٌ
ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره الحجر بخواند حق تعالی
بعدد مهاجر و انصار بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ برای او حسنه بنویسند
الٓر گویند الف اشارتست باسم الله و لام باسم جبریل و را باسم حضرت رسالت یعنی این کلام از خدای
بواسطه جبریل برسول رسید تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ فذکر این آیتها که
می آید آیتهای این سوره است و آیتهای قرآن روشن یا پیدا کننده حق از باطل و مبین حلال و حرام است
رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا ای بسا وقت که دران دوست دارند تا آنکه که نگرویدند یعنی کافران
دران آرزو برند لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ کاشکی بودند مسلمانان و این آرزوی ایشان در دنیا باشد بوقت
حضرت مومنان یا نزدیک حلول مرگ کفار یا در قبر یا در روز قیامت یا در وقت حساب یا در وقتی که
عاصیان اهل توحید را از دوزخ بیرون آورند و در های جهنم بدیشان در بندند و دانند که حریج
ایشان میسر نیست تمنا کنند که کاشکی از اهل ایمان می بودند بعد از آن در وعید اهل کفر با حبیب خود
خطاب میکند که ذَرْهُمْ بگذار ایشان را یعنی کافران در چه حالند دست از ایشان باز دار تا در
دنیا يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا بخورند و تمتع خواهند و برخورداری یابند از انواع منافع و لذات آن
وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ و مشغول کرداند ایشان را از آرزو یعنی توقع طول عمر و استقامت حال ایشان را
باز دارد از تهیه روز معاد و تفکر در مآل فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت
بد کرداری خود را و آن روز عرض اکبر باشد غرض نومید کردانیدن رسولست از ایمان ایشان و عدم
نفع نصیحت بر ایشان وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ و ما هلاک نکردیم
هیچ دهی را مگر که هلاک ایشان را زمانی مقدر بود نوشته و ثبت گشته در لوح محفوظ که مهلت
ایشان چند باشد و هلاک ایشان کی بود مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ
پیشی نگرفتند هیچ گروهی مدت هلاک خود را و باز پس نمانند از ان نه پیش از وقت مقدر و نه
بعد از اجل مقرر پس باید که کفار از مهلت دادن من مغرور نشوند چه لا محال عذاب در وقت
خود بایشان خواهد رسید وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ
و گفتند کفار عرب ای آنکسی که فرود آمده است بر وی قرآن بدرستی که تو دیوانه که ما را از نقد بنسیه
میخوانی این کلام را بطریق استهزا میگفتند چه اعتقاد بنزول قرآن و نسبت جنون بهم داشت نمی آید

لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ چرا نمی آری بما فرشتگان را بگواهی برسالت خود إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
اگر هستی از راست گویان در دعوی پیغمبری تا بحضور ما گواهی دهند برسالت تو حق تعالی در جواب ایشان
فرمود که مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ فرود آمده نشوند ملائکه مگر بوحی یا بعذاب یعنی ملک را
بصورت اصلی خود وقتی توانند دید که بجهة عذاب نازل شوند چنانکه قوم ثمود جبرئیل را در زمان صیحه
دیدند یا بوقت مرگ چنانکه همه کس می بینند وَمَا كَانُوا إِذًا و نباشند آن هنگام که ملائکه را بدین
صورت فرو فرستیم مُنْظَرِينَ از مهلت داده شدگان یعنی فی الحال معاقب شوند چه ایمان ایشان
دران صورت بر طریق اجبار باشد نه اختیار و این منافی تکلیف إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا
لَهُ لَحَافِظُونَ بدرستی که ما فرو فرستادیم قرآن را که یاد کردن مومنانست و یا موجب شرف خوانندگان
و بدرستی که ما مر او را نگاه بانانیم از تغییر و تبدیل یعنی شیاطین نتوانند که دروغی از باطل بیفزایند
یا چیزی از حق کم کنند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ و بتحقیق که فرستادیم
پیش از تو در گروه پیشینیان و در میان ایشان پیغمبران یقین کردیم وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ
إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ و نیامد بدیشان هیچ فرستاده مگر بودند از روی عناد و تکبر بآن پیغمبر
استهزا میکردند چنانکه این معاندان میکنند كَذَلِكَ همچنانکه درآوردیم ذکر حق را در دلهای کافران
بدعوت پیغمبران و ایشان نزد آن ایمان نیاوردند همچنین نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ در می
آریم ذکر را که قرآن است در دلهای کافران زمان تو و ایشان از کثرت عناد لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بآن
یعنی با وجود اعراض ایشان از ذکر ما اثر او در قلوب ایشان در می آوریم جهت تاکید حجت بر ایشان وَقَدْ
خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ و بدرستی که گذشته است سنت خدای در هلاک پیشینیان یعنی هر که از ایشان
هلاک شدند بترک قبول حق و تکذیب رسل بوده وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا
فِيهِ يَعْرُجُونَ و اگر بگشائیم برای مقترحان دری از آسمان پس باشند همه روز در آن که بالا روند
و عجایب و غرایب ما را ببینند لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا هر آینه از غایت عناد و تشکیک در
حق گویند که جز این نیست که بربسته اند دیدهای ما را و چشم بندی ما کرده اند و این صورت در خارج
وجود ندارد بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ بلکه ما گروهی جادو کرده شدگانیم یعنی محمد ما را جادو کرد
بعد از آن در بیان توحید خود میفرماید که وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا
لِلنَّاظِرِينَ بدرستی که ما آفریده ایم و پیدا کرده ایم در آسمان برجهای دوازده گانه بهیئات مختلفه که
منازل شمس و قمرند و آراستیم آنرا بصورتها و سایر کواکب برای نگرندگان که بعبرت در آن نگرند و بر قدرت
و وحدانیت صانع آن استدلال کنند وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ و نگاه داشتیم آسمانرا

از هر دیوی

از هر دیوی رانده شده تا نتوانند که بر بالا برآیند و بر احوال و اخبار علوی مطلع شوند إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ
السَّمْعَ مگر دیوی که بر آسمان رود و بدزدد و برباید سخن مسموع یعنی بشنود سخن را فَأَتْبَعَهُ
شِهَابٌ مُبِينٌ پس از پی درآید او را و بسوزد ستاره روشن و درخشان نقل است که از زمان آدم علیه السلام
تا وقت عیسی علیه السلام دیوان بر آسمان میرفتند و از ملائکه اخبار و از لوح محفوظ درس میگرفتند
و سخنان ربوده بر زمین می آوردند و با دوستان خود از کاهنان میگفتند چون روح الله متولد شد ایشانرا
از سه آسمان منع کردند و چون ولادت با سعادت خاتم النبیین علیه افضل الصلوة دست داد از آسمانها
ممنوع گشتند و بجهة رجم ایشان شهاب ثاقب مقرر شد و ابواب کهانت مسدود گشت وَالْأَرْضَ
مَدَدْنَاهَا و زمین را باز کشیدیم بر روی آب از خانه کعبه وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ و در
افکندیم و پیدا کردیم در زمین کوههای بر افراخته پابرجا وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ
و رویانیدیم در زمین از هر چیزی سنجیده بمیزان حکمت یعنی رویانیدیم از زمین چیزهای نیکو مشتمل
بر منافع بسیار از اشجار و مزروعات و امثال آن وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ و گردانیدیم برای
شما در زمین اسباب معیشت و مقرر کردیم وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ و هم برای شما ساختیم آنرا
که نیستید شما مر او را روزی دهندگان یعنی اولاد و خدم و ممالیک و سایر چیزها که توهم آن می شود
که مرزوق شما باشد نه مرزوق ما از انعام و مراکب وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ و نیست
هیچ چیز از مکونات مگر که نزدیک ماست خزینهای آن مانند چیزی که در خزینه نهاده باشند که در
اخراج آن احتیاج بکلفت و زحمت نباشد وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ و فرو نمیفرستیم آنرا از
خزانه قدرت خود مگر باندازه داشته شده که نه کم از آن شاید و نه زیاده از آن باید وَأَرْسَلْنَا
الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ و فرو فرستادیم بادها را آبستنان یا آبستن کنندگان درختها را بمیوه فَأَنْزَلْنَا مِنَ
السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ پس فرو فرستادیم از آسمان آبی یعنی باران و خورانیدیم شما را از آن
آب و شما را متصرف ساختیم در آن وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ و شما نیستید مر آن فرستاده را نگاه
دارندگان در چاه و چشمه و قدرت ندارید که آنرا در خزینه ذخیره کنید برای دفع احتیاج بلکه ما
حافظانیم باین وجه که ابر را از آسمان انزال میکنیم و در زمین حفظ آن میکنیم بعد از آن بقدر حاجت از چشمها
بیرون می آریم وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ و بدرستی که ما زنده میکنیم اجساد قابله را بایجاد حیوة
در آن و میمیرانیم اجسام حیه را بازالة حیوة از آن وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ و ما وارثانیم یعنی وارث بعد از
فنای همه خلایق پس همه در معرض فنا اند و حق موصوف ببقا وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ
مِنْكُمْ و هر آینه میدانیم پیشی گیرندگان از شما در اسلام وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ و بتحقیق که میدانیم

در پس افتادگان را از آن و بروایت ربیع انس حضرت رسول صلی الله علیه وآله مردمان را ترغیب کرد در صف
اول در نماز مردم مبادرت میکردند و بنو عذره را سراها دور بود چون برسیدندی صف اول را مردم گرفته
بودندی گفتند یا رسول الله سراهای خود را بفروشیم و در جوار مسجد سراها بخریم تا فضل صف اول از
ما فوت نشود حق تعالی این آیت فرستاد که من عالمم باحوال دنیات شما و احوال آنانکه بیشتر از شما بمسجد آیند
اگرچه سرای شما دورست و بجهة آن کامهای شما بیشتر است حق تعالی هر کامی شما را حسنه بنویسد ایشان
خوشدل شدند وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ بدرستی که پروردگار تو او تا جمع کند متقدمین و متأخرین
را و جزای هریک باو رساند إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ بدرستی که او درست کار درست کردار است دانای
نهان و آشکارا وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ و بدرستی که ما آفریدیم انسان یعنی
آدم را از گل خشک که چون دست برو زنند آواز کند مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ از گل سیاه رنگ بوی
گرفته بواسطهٔ بسیار بودن آن در آب چون لای که در تک حوض و جوی باشد آورده اند که حق تعالی
آدم را از خاک آفرید برآنوجه که آب برخاک باراند تا گل شد و مدتی بگذاشت تا گل سیاه گشت پس از و
بصورت انسانی مصور ساخت آنگاه بگذاشت تا خشک شد بمرتبهٔ صلصال رسید وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ
مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ و جان که پدر پریانست و گویند که ابلیس است بیافریدیم او را پیش از
آفریدن ایشان از آتش بی دود در غایت لطافت وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ
بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ و یاد کن آنرا که گفت پروردگار مر فرشتگان را
که بجهة خلافت زمین بدرستی که من آفریننده ام آدم را از گل خشک که کاینست از لای گندیده مصور
فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون راست کنم صورت او را بوجهی که مستعد دمیدن روح باشد وَنَفَخْتُ
فِيهِ مِنْ رُوحِي و در آرام از وی در روح که آفریدهٔ من است و او بدان زنده گردد فَقَعُوا
لَهُ سَاجِدِينَ پس بیفتید برای او سجده کنندگان سجدهٔ تعظیم و تکریم و چون در آدم نفخ روح
فرمود فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ پس سجده کردند فرشتگان
همهٔ ایشان مگر ابلیس که از روی استکبار أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ سرباز
زد از آنکه باشد از سجده کنندگان قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ
گفت خدای که ای ابلیس چیست و غرض در دین چه باشد در آنکه باشی با سجده کنندگان قَالَ
لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ گفت ابلیس که سجده کنم یعنی صحیح نیست که من سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ
مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ مر آدمی که آفریدهٔ او را از گل خشک که آن از لای سیاه
بوی ناکست و مراد از شرف او آنکه آتش نورانیست پس روحانی لطیف مرا سجدهٔ جسمانی کثیف

کنند

کنند ابلیس نظر بر ظاهر آدم داشت و از باطن او غافل بود ندانست که گنج اسرار در خزینهٔ دل او مدفون است
قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ گفت خدای مر ابلیس را که چون از سجده امتناع کردی
پس بیرون رو از اهل آسمان یا از بهشت یا از مرتبه که داشتی پس بدرستی که رانده شده از خیر و کرامت
وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ و بدرستی که بر تست دوری از رحمت ذوالجلال
از آن تا روز جزا که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن عذابی بتو رسد که از لعنت فراموش
کنی قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ گفت ابلیس که ای پروردگار من پس مهلت
ده مرا تا روزی که برانگیخته می شوند مردم غرض ابلیس ازین سخن آن بود که نمیرد چه میدانست
که بعد از بعث موت نیست قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ
گفت در جواب او که پس بدرستی که تو از مهلت دادگانی تا روز وقت دانسته شده و مقرر کرده
شده نفخهٔ اول که اثر نفخهٔ صعقه گویند چه قول جمهور آنست که نفخهٔ اول موت باشد و ثانیه
نفخهٔ احیا و میان هر دو نفخه چهل سال باشد پس بنابرین ابلیس چهل سال مرده باشد القصه چون ابلیس
مهلت داده شد قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي گفت ای پروردگار من سوگند میخورم باغوای تو مراد نومید
ساختن تو مرا از رحمت لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ هر آینه آراسته گردانم برای آدمیان گناه را
در زمین دنیا که سرای غرور است و یا معنی آنست که بسبب آنکه مرا اغوی کردی بیارایم معاصی را در
چشم بندگان تو وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ و همه ایشانرا گمراه گردانم إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ
الْمُخْلَصِينَ مگر که بندگان از ایشان که خالص شدگان باشند از شرک جلی و خفی که مکر و فریب
من در ایشان اثری نباشد قَالَ گفت خدای تعالی هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ این اخلاص
و ایمان راهیست که حق است بر من رعایت آن راستست یعنی کجی ندارد و زود صاحب خود را بمنزل
مراد میرساند إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ بدرستی که نیست مر ترا بر ایشان قوتی
و تسلطی در اغوا و اضلال إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ مگر آنکسی که متابعت تو کند از گمراهان
که بر او مسلط توانی شد وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ و بدرستی که دوزخ وعده گاه
همهٔ ایشان است یعنی متابعان همهٔ ایشان لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ
مَقْسُومٌ مر دوزخ را هفت درواست هر دری را از گمراهان پاره ایست قسمت کرده شده که از آن در آیند مراد
از ابواب درکاتست که بحسب مراتب دران در آیند طبقهٔ اول جهنم است و آن جای گناهکاران از اهل توحید
دوم لظی که جای ترسایانست سیم حطمه که جای جهودانست چهارم سعیر که از آن صابیانست پنجم سقر
که مقر گبرانست ششم جحیم که محل مشرکانست هفتم هاویه که درک الاسفل گویند که مقر جمیع منافقانست

بعد از وعید در بیان وعده میفرماید که إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکنندگان از پیروی شیطان در
کفر و فواحش نه در باقی ذنوب چه تمام رهایی جز کامل مکفر آنها است فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ در بوستانها اند
و چشمها یعنی در باغهای پر از درختان که در آن چشمهای روان باشد از آب و شیر و خمر و انگبین و غیر آن
که بوصف نیاید فرشتگان ایشانرا گویند که ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ درآیید درین بوستانها با سلامتی
از همه آفات در حالتی که ایمن باشید از زوال وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ و بیرون
کنیم ما آنچه در سینه بهشتیان باشد از کینه که در دنیا با هم داشته باشند و یا صفت حسد را از ایشان
نزع کنیم تا بدرجات یکدیگر رشک نبرند إِخْوَانًا در حالتی که برادران یکدیگر باشند یعنی در مهر
و دوستی نشستگان عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ بر تختهای بزر مکلل بجواهر رو بهای یکدیگر آورده باشند
لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ نرسد ایشانرا در بهشت رنجی و مشقتی چه آن سرای نعمت و راحت است وَمَا هُمْ
مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ و نیستند ایشان از بهشت بیرون کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند مرویست
که روزی حضرت نبوی صلی الله علیه و آله بمسجد درآمد جمعی را دید که میخندیدند فرمود چیست شما را که
خندان می بینم صحابه را بجهة عتابی از آن دریافتند حضرت از آنجا درگذشت و هنوز بحجره نارسیده باز گشت
و گفت جبرئیل بمن آمد و پیغام آورد که چرا بندگان مرا نا امید میسازی نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ
الرَّحِيمُ خبر ده بندگان مرا با آنکه من آمرزنده ام کسی را که آمرزش طلبد و بخشاینده ام برکسی که توبه
کند وَأَنَّ عَذَابِي و با آنکه عذاب من برعاصی که از توبه و استغفار ابا کند هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ
آن عذابیست دردناک پس در مصداق وعد و وعید قصه ابرهیم و لوط را ذکر میکند که مشتمل بر آن هر دو است
و میفرماید وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ یعنی خبر ده ای محمد بندگان مرا از مهمانان ابرهیم
یعنی فرشته هشت یا ده یا دوازده که بشارت ابرهیم و هلاک قوم لوط بر و نازل شدند إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ
فَقَالُوا سَلَامًا چون درآمدند بر وی پس گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ
وَجِلُونَ گفت ابراهیم بدرستی که من از شما ترسانم و سبب ترس آن بود که بی وقت و بی اذن آمده بودند
با آنکه ما حضر وی نخوردند فرشتگان این سخن شنیده قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ
گفتند مترس بدرستی که ما ترا مژده میدهیم به پسری اسحق نام دانا که علم نبوت بوی خواهد رسید
قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ گفت آیا بشارت میدهید مرا بر آنکه رسیده است
مرا پیری و سالی تعجب وی برین بود که باز جوان کردم یا بر همین پیری که هستم این صورت وجود گیرد
فَبِمَ تُبَشِّرُونَ پس بچه نوع مژده میدهید مرا قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ گفتند مژده دادیم ترا
براستی و درستی بیشک و شبهه فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ پس مباش از نا امیدان و امیدوار
باش بدین مژده که آنکه قادر است بر خلق بشری بی پدر و مادر هر آینه تواناست بر اخراج ولد از مرد و زن
پیر قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ گفت ابرهیم من نا امید نیستم و کیست که نا امید
شود از بخشش پروردگار خود مگر گمراهان که طریق معرفت او را نشناخته اند و کثرت رحمت و قدرت را ندانسته
و چون در بشارت دادن یک فرشته کافیست و ایشان متعدد بودند ابرهیم متحیر و متعجب شد که آیا آمدن این
همه سبب چه باشد پس متوجه ایشان شده قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ گفت چیست کار بزرگ شما
ای فرستادگان و بکجا میروید و چه مهم دارید قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ گفتند که ما را
فرستاده اند بسوی گروه کافران یعنی قوم لوط که ایشانرا هلاک کنیم إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ
لیکن آل لوط را که بدرستی که ما نجات دهندگانیم همه ایشانرا إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ
مگر زن او را قضا کردیم ما و حکم فرمودیم با مرخدا بدرستی که آن زن هر آینه از بازماندگان باشد از شهرستانها
برای عذاب فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ پس آن هنگام که آمدند بخانواده لوط فرستادگان
قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ گفت لوط بدرستی که شما قوم ناشناسید یعنی شما را نمیشناسم
و میترسم که از شما شری بما رسد قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا گفتند ما ناشناس نه ایم و از ما شر و بدی تو
متوقع نیست بلکه آمده ایم بتو با چیزی که بودند قوم تو که از روی عناد و جحود فِيهِ يَمْتَرُونَ
در آن شک میکردند یعنی آمده ایم بعذابی که ایشانرا بدان وعده داده بودی وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ
وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و آورده ایم بتو راستی و بدرستی که ما راست گویانیم درین خبر فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ
بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ پس بیرون بر اهل خود را ازین شهر بپاره که از شب بگذرد وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ
و برو از پس ایشان و در عقب ایشان بشتاب تمام آنها را از شهر بیرون کن وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ
أَحَدٌ و باید که باز پس ننگرد یکی تا هول عذاب را نه بیند وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ
و بروید بجایی که فرموده شده اید یعنی شام یا مصر که شهرستان نجست و اهل آن شهرستان هلاک نخواهند
شد وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَٰلِكَ الْأَمْرَ و حکم کردیم ما و وحی فرستادیم آن را بسوی او آنکه بنی را تفسیر شایست
أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ بدرستی که بنیاد این گروه بریده و برکنده شده
در حالتی که صبح درآیند یعنی قوم تو در صبح مستاصل خواهند گشت که یکی از ایشان باقی نماند مرویست که
چون زن لوط مهمانان نیکو روی دید خبر بقوم فرستاد وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ
و آمدند اهل شهرها بدر خانه لوط مژده میدادند یکدیگر را بدان مهمانان و هر یک طمع داشتند با ایشان
قَالَ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ گفت لوط بدرستی که این گروه مهمانان منند مرا رسوا
مکنید و بفضیحت با ایشان چه بدی رسانیدن بمهمانان موجب ایذای مهماندار است وَاتَّقُوا اللَّهَ

ولا تخزون وبترسید از خدای در کردن فاحشه وخوار وخجل مسازید مرا پیش مهمانان قالوا اولم
ننهك عن العالمین گفتند آیا ما ترا نهی نکرده ایم از حمایت عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه ایشان
مخصوص بغربا بود قال هؤلاء بناتی گفت این که دختران منند یعنی زنان قوم چه هر پیغمبر امت را
بمنزله پدر است یا گفت دختران خود را بشما دهم بشرط اسلام ان کنتم فاعلین اگر هستید شما
کنندگان تمییز راکه من میگویم لعمرك انهم لفی سکرتهم یعمهون قسم بزندگانی
تو ای محمد بدرستی که بودند قوم لوط در بیهوشی و گمراهی خود سرگردان میشدند و از مستی غفلت که ما را
میگشتند نقل است که حق تعالی نیافرید هیچ کس را گرامی تر از پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وبجهة این بحیات هیچ
کس سوگند نخورد مگر بحیات او فاخذتهم الصیحة مشرقین پس فرا گرفت ایشان را صیحه هایله
جبرئیل یعنی بآواز بلند بانگ بر ایشان زد در حالتی که بروشنی روز در آمده بودند آواز مهیب جبرئیل
ایشان را فرو گرفت مرویست که جبرئیل بالهای خود را در زیر شهرهای ایشان کرد و آن را برداشت و بنزدیک
آسمان برد و سرنگون کرد فجعلنا عالیها سافلها پس گردانیدیم زبر آن شهرها زیر آن وامطرنا
علیهم حجارة من سجیل وبارانیدیم بر ایشان سنگی از گل محکم شده که نام هر کس بر وبود تفصیل
این قصه در سورة الاعراف وسورة الهود مذکور شده است ان فی ذلك لآیات للمتوسمین
بدرستی که در هلاك قوم لوط هر آینه نشانهاست برای عبرت گیرندگان از متفطنان که تفکر کنند وحقیقت
وعلامات آن را بشناسند وانها لبسبیل مقیم بدرستی که شهرهای مؤتفکه برای دایم السبیل است
که قافلها میروند و آثار آن را می بینند ان فی ذلك لآیة للمؤمنین بدرستی که در اینکه یاد کردیم
هر آینه نشانه ایست برای گروندگان بر قدرت ما تخصیص مؤمنان جهة آنست که ایشان منتفع میشوند
نه غیر ایشان وان کان اصحاب الایکة لظالمین وبدرستی که بودند یاران ایکه یعنی قوم شعیب
ستمکاران و شعیب باهل ایکه مبعوث بود وبصیحه هلاك شدند چنانکه در سورة هود گذشت فانتقمنا
منهم وانهما لبامام مبین پس انتقام کشیدیم از ایشان وبدرستی که اهل اسلام وایکه هر آینه
راه روشن وهویداست که مردم بر آنجا میروند و می بینند و پیروی کرده تابع آن شدند بمقصود میرسند
ولقد کذب اصحاب الحجر المرسلین وبدرستی که تکذیب کردند اهل دیار حجر یعنی قوم ثمود
فرستادگان یعنی صالح را و حجر وادیست میان مدینه وشام که در آنجا بودند وآتیناهم
آیاتنا ودادیم ثمود را آیتهای ما که معجزات ظاهره صالح او بود مانند خروج ناقه از سنگ و بزرگی خلقت
او که هر کس شتری بعظمت او نبوده و زادن او بعد از بیرون آمدن و بسیاری شیر که همه قوم ثمود را
کافی بود و بر سر چاه آمدن آب در روز نوبت او و خوردن تمام آب را در روز نوبت وکانوا عنها

معرضین پس بودند از آن معجزات روی گردانندگان وکانوا ینحتون من الجبال
بیوتا آمنین وبودند که میبریدند ومیتراشیدند از کوهها خانهها بحالتی که ایمن بودند از
فرو افتادن ویا پنداشتند که آن خانها حمایت خواهند کرد ایشان را از عذاب فاخذتهم الصیحة
مصبحین پس فرا گرفت ایشان را صیحه عذاب در حالتی که در آینده گان بودند بصباح چنان که در
سورة کریمه هود گذشت فما اغنی عنهم ما کانوا یکسبون پس دفع نکرد از ایشان آنچه
بودند که کسب میکردند از امتعه وآنچه میساختند از خانها وما خلقنا السموات والارض
وما بینهما الا بالحق ونیافریدیم آسمان و زمین را وآنچه در میان ایشانست مگر آفریدن بحق
مشتمل بر حکمت ومصلحت و دفع مفسده و لهذا حکمت مقتضی اهلاك این جماعت شد وان الساعة
لآتیة وبدرستی که قیامت هر آینه آینده است پس خدای تعالی انتقام تو از مکذبان خواهد کشید
فاصفح الصفح الجمیل پس در گذر در گذشتنی نکو یعنی بعقوبت ایشان تعجیل مکن ودر صدد
مکافات ایشان مباش ان ربك هو الخلاق بدرستی که پروردگار تو اوست آفریننده تو وآفریننده
همه خلایق وبید امر قدرت اوست امر تو وامر ایشان العلیم دانا باهل نفاق و وفاق وجدال تو
وجدال ایشان پس توکل بر وکن تا حکم کند میان شما در اسباب نزول آورده اند که حضرت رسالت صلی
الله علیه وآله هفت کاروان قریش دید که در یك روز در رسیده آمدند با مطاعم بسیار وملابس بیشمار
برخی از صحابه گفتند که اگر این مالها در دست ما بودی همه را در راه خدا نفقه میکردیم آورده اند که در
خاطر مبارك رسالت پناه صلی الله علیه وآله خطور کرد که مؤمنان بگرسنگی و برهنگی گذرانند و مشرکان این همه
مال یابند آیه آمد که ولقد آتیناك سبعا من المثانی وبدرستی که دادیم ترا هفت آیه که سورة
فاتحة الکتاب که آن هفت آیه است و بسم الله الرحمن الرحیم یکی از آیاتست وآن سبع المثانی وام
القرآن فاتحة الکتابست و از ابی بن کعب روایت که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که بدان خدایی
که جان من در فرمان ویست که حق تعالی فرو نفرستاده در تورات و انجیل و زبور و قرآن هیچ سورة از این سورة فاضل تر
نیست و بعد از آن فرمود که این سبع المثانی قرآن عظیم است که مرا داده اند و اگر این سورة را فضل نبودی
حق تعالی آن را در مقابل قرآن نیاوردی و نگفتی ولقد آتیناك سبعا من المثانی والقرآن العظیم
یعنی دادیم ترا فاتحة الکتاب وقرآن بزرگوار و اوصاف قرآن بعظمت جهة مبالغه است در کمال عظم سورة
فاتحة الکتاب که در مقابله آن واقع شده بعد از آن فرمود که لا تمدن عینیك الی ما
متعنا به ازواجا منهم باز مکش هر دو چشم خود را بسوی آن چیزی که برخوردار ساختیم آن چیز را
از کفار یعنی تجیز را که اصناف کفره از یهود و نصاری ومجوس وبت پرستان را داده ایم مایل مشو که آنها

عنایت حقیر و خوار و بی اعتبار است نسبت بانچه بتو ارزانی داشته ایم از مرتبه بلند و درجه ارجمند که آن نعمت
نبوتست و کمال قرب بدرگاه احدیت و بانچه از برای اهل ایمان و تقوی ذخیره است از نعم عظیمه اخرویه وَلَا
تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و اندوه مخور بر کفار بجهة عدم ایشان ایمان یا وجود مستغرق شدن ایشان در نعم الهی
و غمگین مشو بر بینوائی و درویشی یاران خود وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ و فرو گیر بال خود
مر مومنانرا و رفق نما با ایشان وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ بدرستی که من بیم کننده ام هویدا و
آشکارا یعنی به بیان روشن شما را بیم میکنم که او سبحانه میفرماید که اگر ایمان نیارید عذاب بشما رسانم
كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ مثل آن عذاب که فرو فرستادیم بر بخش کنندگان الَّذِينَ جَعَلُوا
الْقُرْآنَ عِضِينَ آنها که ساختند قرآنرا پاره پاره و بچندین صفت یاد نمودند از سحر و شعبده
و کهانت و اساطیر الاولین و این جماعت دوازده تن بودند که ولید بن مغیره در موسم حج ایشانرا از صحبت
خیر الانام برهانید فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ پس بحق پروردگار تو که هر آینه همه ایشانرا
سؤال کنیم عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آنچه بودند که تقسیم و تکذیب میکردند و بر وفق هر یک را
جزا رسانیم در نقل آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مردم را بخفیه دعوت میفرمود تا سه سال
بگذشت جبرئیل آمد و این آیه آورد که فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ پس آشکارا کن و بظاهر قیام نمای بانچه
فرموده شده از تبلیغ اوامر و نواهی وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ و روی بگردان از شرک آرندگان
و آنچه میگویند التفات مکن آورده اند که پنج تن از اشراف قریش در ایذا و آزار سید عالم بسیار کوشیدندی
و آنها ولید بن مغیره و عاص بن وائل و اسود بن مطلب و اسود بن عبد یغوث و حارث بن قیس بودند روزی
آنحضرت در مسجد الحرام نشسته بود با جبرئیل این پنج تن در آمدند و بدستور سابق سخنان گفتند و بطواف
حرم مشغول شدند جبرئیل گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشان از تو کفایت کنم پس اشارت کرد بساق
ولید مغیره و بکف پای عاص و به بینی حارث و بروی اسود و بچشم اسود و باندک زمانی هلاک شدند
ولید بدکان تیر تراشی بگذشت پیکانی در دامن او آویخت وی سر بزیر کرد که آنرا از جامه باز کند
آن پیکان ساق ویرا مجروح کرد و رگ شریان از آن بریده گشت و بدوزخ رفت و خاری در کف پای عاص
خلید و پایش ورم کرد و بمرد و از بینی حارث قیح و ریم روان شد و جان بداد و اسود بعلت استسقا
مبتلا شد و سر و روی او ورم کرد و روی در زمین میمالید تا هلاک شد و چشم اسود نابینا شد
و از غضب سر بر زمین میزد تا جان بداد این آیت آمد که إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ الَّذِينَ
يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ بدرستی که کفایت کردیم از تو استهزا کنندگانرا آنانکه میگردانیدند
یعنی شریک میساختند با خدای تعالی خدای دیگر را باطل فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد

که به بینند عاقبت کار را پس ببینند مکافات کردار خود را در دنیا و آخرت وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ
صَدْرُكَ و بدرستی که ما میدانیم آنکه تنگ شود سینه تو بِمَا يَقُولُونَ بانچه کافران میگویند از شرک
خدای و طعن قرآن و استهزا بتو و بر تو دشوار می آید گفتار کفار فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس تسبیح کن تسبیحی
مقترن بحمد پروردگار خود و بگوی سبحان الله وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ و باش از نماز گذارندگان
تا کشف غم تو کند و شرح انشراح تو کفایت کند مرویست که چون اندوهی با آنحضرت میرسید مشغول نماز
میشد وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ و بپرستش پروردگار خود کن تا وقتی که بیاید بتو
مرگ که متیقن است رسیدن آن بهر زنده از مخلوقات مراد آنست که مادام که زنده ترک عبادت او مکن
و دست از پرستش او باز مدار مرویست که رسول بعد از نزول این آیت فرمود که مرا نفرموده اند که مال جمع کن
و از جمله تاجران باش بلکه فرموده اند که تسبیح کن بحمد خدای و از جمله نماز گذارندگان و ساجدان باش

سورة النحل مائة وثمان عشرون آیات

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی حساب او نکند
و بهر نعمتی که در دنیا با و انعام کرده باشد و محمد بن مسلم از ابو جعفر روایت کرده که هر که در هر ماهی
یکبار این سوره بخواند حق تعالی او را از هفتاد نوع بلا نگاه دارد که کمترین آن جنون و جذام و برص باشد
و مسکن او در جنت عدن باشد که بهترین مواضع بهشت آورده اند که چون حق تعالی آیه اقتربت الساعة
و انشق القمر نازل ساخت کافران بیکدیگر گفتند که محمد میگوید که قیامت نزدیک شده پس
از آن خایف شدند چند روزی ترک جحود و انکار کردند و انتظار آن کشیدند چون اثری از آن پیدا نشد
باز بر سر عادت خود رفتند آیت آمد که اقترب للناس حسابهم ازین نیز بترسیدند و مترصد آن بودند
چون نتیجه از آن بظهور نرسید زبان ایذا و استهزا گشودند و گفتند ای محمد از آنچه گفتی اثری پیدا نشد
این آیت نازل بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ شد که
أَتَى أَمْرُ اللَّهِ نزدیکست که برسد و واقع شود فرمان خدای بقیام قیامت یا بعذاب کفار فَلَا
تَسْتَعْجِلُوهُ پس بشتاب طلب آن میکنید تا وقت آن در آید مراد آنست که امر موعود بجهت تحقیق
وقوع آن بمنزله آنست که آمده است و محقق شده پس بتعجیل طلب آن میکنید که بلاشک واقع
خواهد شد سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ پاکست خدای و برتر از آنچه انباز میگیرند
و میگویند که فردا ایشان منع عذاب خدا کنند انبا يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ فرو
میفرستد فرشتگانرا بوحی یا بقرآن که سبب حیوة قلوبست گویند مراد بروح جبرئیل است از فرمان
خود عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بر هر که میخواهد از بندگان خود که استحقاق نبوت او باشد

٨١

باشد وآن فرشتگان به پیغمبران میگویند أَنْ أَنذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا که اعلام کنید خلقانرا وآگاه سازید
آنکه نیست خدای مستحق عبادت مگر من که آفریننده و روزی دهنده همه ام فَاتَّقُونِ پس بترسید از من
وجز مرا پرستش مکنید خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ آفرید آسمانها و زمینها را بحکمتی درست
وغرضی صحیح یعنی ایجاد آنها کرد بر مقدار و شکل بحکم بالغه تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ برترست خدای
وبزرگتر از آنچه انبازش میگیرید برای وی از مخلوقات خَلَقَ الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ آفرید آدمی را
از آب منی که جمادیست بی حس و فهم پس آنرا فهم و عقل داد فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ پس آن گاه
او جدل کننده ایست آشکارا مراد ابی بن خلفست که استخوان آدمی ریزه پوسیده را نزد پیغمبر آورد و گفت
چگونه این را زنده توان ساخت حق تعالی این آیه فرستاد که او جمادی بود ومااورا حس ونطق دادیم
اکنون با ما مجادله میکند چرا استدلال نمیکند بابتدای آفرینش خود بر اعاده که هر که بران قادر بود هر آینه
برین نیز قدرت دارد وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وچهارپایانرا که هشت صنفند آفرید
برای شما در آن چهارپایانست پوشش گرم کننده یعنی جامهای ابریشم وموی که سرما باز دارد وَمَنَافِعُ
ودیگر شمارا در ایشان منفعتهاست از ولد و شیر وکرایه وسواری وتجارت وغیر آن وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ
واز آنها میخورید یعنی شیر و روغن وگوشت وغیر آن که توان خورد وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ وشمارا
در آن چهارپایان زینتی وآرایشی است یعنی در رهای خانهای شما روزی دو وقت بدین انعام زینت مییابد
حِينَ تُرِيحُونَ هنگامی که باز میگردانید آنها را از چراگاه بآرامگاه وخود با شکمهای سیر وپستانهای پر شیر
وَحِينَ تَسْرَحُونَ ووقتی که بیرون میکنید آنها را بچراگاهها وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ وبرمیدارند بارهای
گران یا بدنهای شمارا إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ تا شهرهایی که نباشید شما رسندگان بدان بارهای
گران یا پیاده إِلَّا بِشِقِّ الْأَنفُسِ مگر برنج وسختی که بیدنهای شما رسد إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ
رَّحِيمٌ بدرستی که آفریدگار شما هر آینه مهربانست وبخشاینده است که با آفریدن چهارپایان کار بر شما آسان
کرد وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وآفرید اسپانرا واسترانرا وخرانرا
تا بر نشینید بران وتا آرایش کنید در روزگار بخود یا بدان آرایش کردنی وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ
ومی آفریند شمارا چنانکه آفرید ایشانرا وچیزی که شما ندانید از حشرات وطیور وجانوران وگویند
نهریست در بهشت وگویند برابر عرش دریاییست چند مقابل هفت آسمان وهفت زمین جبرئیل هر وقت گهی
در وی در آید وبنور بر نور وی بیفزاید وجمال بر جمال او افزون گردد وبعد از آن خود را بیفشاند پس قطره که از
پر او بچکد فرشته بیافریند هر روز هفتاد هزار در بیت المعمور شوند وهفتاد هزار در خانه کعبه تا بروز
قیامت نوبت بایشان نرسد وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وبر خداست بیان کردن راه میانه برای بندگان

برخی

یعنی راهی که موصلست بحق که طریقه اسلام است وَمِنْهَا جَائِرٌ وبعضی از ان کج ومنحرفست از مقصد
یعنی ملتهای کفر وَلَوْ شَاءَ واگر خواستی خدای که بر وجه اکراه واجبار راه نماید لَهَدَاكُمْ
أَجْمَعِينَ هر آینه راه نمودی همه ایشانرا لیکن این منافی تکلیفست وخلاف حکمت ومصلحت هُوَ
الَّذِي أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَّكُم اوست آنکه فرستاد از جانب آسمان یا از ابر آبی
یعنی باران برای شما مِّنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ از آنست آشامیدن واز آنست درخت روییدنی
وپرورش یافتن فِيهِ تُسِيمُونَ ودر آن میچرانید چهارپایانرا يُنبِتُ لَكُم بِهِ الزَّرْعَ میرویانیم
برای شما بآن آب زرع وکشت را از گندم وجو وبرنج وامثال آن وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَ
الْأَعْنَابَ ودرخت زیتون را وخرمابنانرا وتاکهای انگور را وَمِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وبعضی از
میوها که در زمین ممکن باشد زیرا که همه موجود نباشد مگر در بهشت إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً
لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ بدرستی که درین رویانیدن حبوب واشجار هر آینه دلیل روشنست بر قدرت
وحکمت الهی وگروهی تفکر کنند وتامل کنند که چون دانه در زمین افتد ومتعفن گردد وطرف بالای
او شکافته گشته ساقی از ان در هوا برآید وپایین آن شکافته بیخی از ان بزمین راسخ شود وبیشی وفراست
بساعت زیاده میگردد تا وقتی که شکوفها ومیوها رویید ونمی آید وهر میوه رادر رو شکلی ورنگی وطعمی
دیگر باشد جلت قدرته وعظمته وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ورام کردانید برای انتفاع شما شب
وروز را یکی برای آرایش ودیگری برای آسایش وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ
بِأَمْرِهِ وآفتاب وماه را جهة پختن میوها وپرورش زراعت ومعرفت حساب سال وماه وستارگانرا
برای شناختن راهها وزینت واین همه شمارا نفع میرساند درحالتی که هستند رام شدگان بامر خدای
که پروردگار همه است إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ بدرستی که درین هر آینه علامت
ودلیلهاست بر وحدانیت وقدرت وعلم او وحکمت او مر گروهی را که تعقل کنند در احوال نباتات وجمادات
که متضمن منفعت بسیارست وعجایب بیشمار وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ ورام گردانید آنچیزها را
که آفریده است برای نفع شما در زمین از هر چه بران محتاجند از مطاعم ومشارب وملابس ومراکب وامثال
آن از سایر حیوانات ونباتات ومعدنیات مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ درحالتی که مختلفست هیات واشکال
واصناف آن إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ بدرستی که در اختلاف مخلوقات
از روی طبع وهیات وخواص هر آینه دلالتیست روشن وعلامتی بر قدرت صانع حکیم ووحدانیت او
مر گروهی را که یاد کنند وتامل کنند در آن وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ واوست که بقدرت کامله مسخر
گردانید دریا را بحیثیتی که شما متمکنید از انتفاع بدان یکی آنکه در وصید کنید لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا

طریا تا بخورید ازان گوشت تازه یعنی ماهی وتستخرجوا منه حلیة تلبسونها و دیگر
تا غوص کنید در آن و بیرون آرید ازان پیرایه که بپوشید یعنی آنچه پیرایه سازید چون لؤلؤ و مرجان
که زنان شما آنرا می پوشند برای شما وتری الفلک مواخر فیه و می بینی کشتیها را رانده و
شکافنده آب در دریا ولتبتغوا من فضله ولعلکم تشکرون و
دیگر تسخیر کرده دریا تا بجویید به نشستن در کشتی از زیادتی روزی و تا شاید شما شکر گویید خدا را بر
نعمت والقی فی الارض رواسی و افکند در زمین کوههای بلند و بزرگ ان تمید بکم
جهت کراهت آنکه میل کند بشما زمین یعنی تا نگردد و متحرک نگرداند شما را وانهارا و بیافرید در زمین
جویها را چون فرات و دجله و سیحون و امثال آن وسبلا و دیگر پدید کرد در زمین راهها از موضعی
بموضعی جهت مقاصد شما لعلکم تهتدون تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقاصد خود
وعلامات و دیگر پیدا کرد نشانهای راه برای روندگان از کوهها و پشتها و مانند آن در بادیها تا هلاک
نشوند و بمنزل مراد رسند وبالنجم هم یهتدون و بستارگان چون ثریا و بنات النعش
و جدی و فرقدین و مانند آن از ستارها ایشان یعنی آدمیان راه می یابند در خشک و تر افمن یخلق
کمن لا یخلق آیا پس کسی که می آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد هم چو کسی باشد
که نمی آفریند مراد آنها اند که مشرکان ایشانرا بدون خدای می پرستند چون عیسی و عزیر و ملائکه و اصنام
پس عاجز را شریک قادر یا خالق غایت عناد و ضلالت باشد افلا تذکرون آیا پس یاد نمیکنید
اینها را چه باشد که بتفکری آنرا در میتوان یافت وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و اگر
خواهید که بشمارید نعمتهای خدا را که بشما ارزانی داشته نتوانید بشمرد و ضبط عدد آن نتوانید کرد و چون
از شمار نعمت عاجزید پس چگونه بشکر آن قیام توانید نمود ان الله لغفور رحیم بدرستی که
خدای آمرزنده است اگر در ادای شکر گذاری او تقصیر کنید مهربانست که بتقصیر شکر گذاری نعمت را از شما
باز نمیگیرد والله یعلم ما تسرون وما تعلنون و خدای میداند آنچه پنهان میکنید از
عقاید حق و باطل و آنچه آشکارا میکنید از اعمال حسنه و سیئه والذین یدعون من دون
الله لا یخلقون شیئا و آنانکه میخوانند یعنی کفار مکه و میپرستند بجز از خدای یعنی بتان نمی
آفرینند چیزی را وهم یخلقون و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد محتاج
بود در وجود دیگری پس ایشانرا شریک حق نشاید کرد اموات غیر احیاء ایشان مردگانند نه زندگان
بلکه جمادند نمیشنوند و نمیگویند و نمی بینند هم چنانکه احیا میشنوند و می بینند و میگویند و خدای
باید که حی بالذات باشد و اصلا موت بروی طاری نشود وما یشعرون ایان یبعثون

وعید داشتند که کی برانگیخته خواهند شد و چون وقت بعث خود و وعده خود را ندانستند چگونه جزا
توانند نمود پرستندگان خود را چه معبود باید که بحشر بندگان خود دانا و بر ایصال جزا برایشان توانا
باشد الهکم اله واحد خدای شما یگانه و یکتاست فالذین لا یؤمنون بالآخرة پس
آن کسانیکه نمیگروند بسرای دیگر قلوبهم منکرة دلهای ایشان ناسپاسنده است و ناپذیرنده
راستی وهم مستکبرون و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر و گردنکش از قبول ایمان لا جرم
ان الله یعلم ما یسرون وما یعلنون هر آینه راست و درست آنکه خدای
میداند آنچه پنهان میسازند از مکر برسول و غیر آن و آنچه آشکارا میکنند از مخاصمه با وی پس جزای
ایشان خواهد داد انه لا یحب المستکبرین بدرستی که خدای دوست نمیدارد مستکبران را
که از توحید خدا و تصدیق پیغمبر سرکشی کنند واذا قیل لهم و چون گویند کافران و اتباع سفله
پرست از رؤسا و اشراف که ماذا انزل ربکم چه چیز فرستاده پروردگار شما قالوا اساطیر
الاولین گفتند آنچه فرستاده شده سرگذشت پیشینیانست یعنی هیچ فرو نفرستاده و آنچه او
میخواند افسانه پیشینیانست و بدین سخن قوم بسیار را گمراه میساختند حق تعالی فرمود که این عمل کنند
لیحملوا اوزارهم کاملة یوم القیمة تا بردارند بار گناهان خود را بتمام و کمال روز
قیامت که در سختیهاست ومن اوزار الذین یضلونهم بغیر علم و بردارند بعضی از گناهان
آنانکه گمراه میساختند ایشانرا به بیدانشی مراد آنست که هم عقوبت کفر خواهند کشید بتمام و هم
حصه گمراه کردن قومی که ایشانرا گمراه کرده اند الا ساء ما یزرون بدانید که آن بد باریست
آن باری که ایشان میکشند از عقوبت ضلالت و وبال اضلال قد مکر الذین من قبلهم
بدرستی که مکر کردند آنانکه بودند پیش از اهل مکه که قصد ایذا و آزار انبیا کردند فاتی الله
بنیانهم پس آمد فرمان خدا بآن بناها که برافراشته بودند بخرابی من القواعد از جانب اساس
که بنا بران موضع بود باینوجه که اول متحرک و متزلزل شد اصل آن خانها فخر علیهم السقف
من فوقهم پس بیفتاد برایشان سقف خانها از زبر ایشان واتیهم العذاب من حیث
لا یشعرون و آمد بایشان عذاب از آنجا که ندانستند و فارغ البال بودند و گمان نداشتند از
رسیدن عذاب بایشان ثم یوم القیمة یخزیهم پس روز قیامت رسوا کند ایشانرا یا عذاب کند
باتش دوزخ ویقول این شرکائی الذین کنتم و گوید خدای تعالی از روی تنبیه ایشانرا کجا اند
من یعنی آنها که گمان میبردید که شریکان منند آن شریکانی که بودید شما از روی ستیزه تشاقون
فیهم که خلاف میکردید با پیغمبر و مؤمنان در شان ایشان قال الذین اوتوا العلم

گویند آنانکه داده شده‌اند علم را یا آنکه خلق را بتوحید میخوانده‌اند گویند إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ
وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ بدرستی که خواری و رسوائی درین روز و بدی عذاب بر کافرانست
الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ آنانند که تمام فرا میگیرند فرشتگان ایشانرا یعنی اعوان ملک الموت
ارواح ایشانرا قبض میکنند ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ درحالتی که ایشان ستمکار باشند بر نفسهای خود بکفر
و چون مرگ را دیدند فَأَلْقَوُا السَّلَمَ پس درانداختند صلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت
حق و گفتند مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِن سُوءٍ نبودیم ما که عمل کنیم هیچ بدی از ظلم و کفر یعنی منکر
کفر و معصیت شدند ملائکه جواب ایشان دهند که بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ
آری کافر بودید و معصیت کردید بدرستی که خدای داناست بآنچه بودید که عمل میکردید و بران
شما را پاداش خواهد داد و پاداش ایشان آنست که گویند فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ
خَالِدِينَ فِيهَا پس درآئید بدرهای دوزخ درحالتی که جاوید باشید در آن فَلَبِئْسَ
مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس بد مقامی و بد آرامگاهی است متکبرانرا دوزخ وَقِيلَ
لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ و گفته شود هرگاه که گویند مر آنانرا که پرهیز کردند یعنی
مؤمنان چه چیز فرستاد پروردگار شما قَالُوا خَيْرًا گفتند فرستاده شده است نیکوئی
مراد قرآن است که جامع جمیع خیراتست و برکات و حسنات مر دنیا و آخرت را مرویست که احیای
عرب در موسم حج کسان میفرستادند تا خبر حضرت پیغمبر تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده
کفار میرسیدند که بمحمد چه چیز فرو آمده میگفتند افسانهای گذشتگان چنانکه گذشت
لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنانرا که نیکوئی کردند در اقوال و احوال ما میگفتند لا اله الا الله محمد رسول
الله علی ولی الله بقوله فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ درین سرای
مکافات نیکوئی آنکه داشتن خون و مال و حرمت و نصرت و ثواب ایشان در آن سرای دیگر
بهترست ازین سرای وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ و نیکو سرایست پرهیزکارانرا جَنَّاتُ عَدْنٍ
يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ بهشت با اقامت درآیند که در آن میرود از
زیر منازل آن بهشتها جویهای آب و شیر و انگبین لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ مر ایشانراست در بهشت
آنچه خواهند از انواع آرزوها گفته‌اند در بهشت حسد که موجب تمنا باشد نیست بلکه هر یک
از بهشتیان بدانچه داشته باشند راضی باشند كَذَٰلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ مانند این
جزا پاداش میدهد خدا متقیانرا الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ آنانند که قبض
روح ایشان کنند فرشتگان بامر خدای درحالتی که پاک و پاکیزه باشند از شوائب شرک و عصیان

ویامسرو

و یا مسرور باشند بقبض روح تا نفوس ایشان بالکلیه متوجه شود بحضرت قدس و فرشتگان
بروجه تعظیم يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمُ گویند بایشان که سلام خدا بر تو باد و یا سلامتی از همه
آفات و بلیات بر شماست و بعد از سلام گویند که چون مبعوث شوند ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ
تَعْمَلُونَ درآئید در بهشت که برای شما آماده است بسبب آنچه بودید که میکردید از خیرات و حسنات
مرویست که چون روح مؤمن بحنجره رسد و کار بر وی سخت شود فرشته بیاید و گوید السلام علیک
یا ولی الله در دار بهشت نعیم و فارغ شو از جمیع غمها هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ
آیا انتظار میبرند کافران یعنی منتظر نیستند مگر آنرا که بیایند فرشتگان بقبض ارواح أَوْ يَأْتِيَ
أَمْرُ رَبِّكَ یا بیاید فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال ایشان تا روز قیامت بر ایشان آید
كَذَٰلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ مانند شرک و تکذیب ایشان کردند آنانکه بودند پیش
ازین و بدین سبب رسید بایشان آنچه رسید وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ لیکن ایشان ظلم و ستم میکردند بر نفسهای خود بکفر و معاصی فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ
مَا عَمِلُوا پس رسید ایشانرا جزای آن بدیها که کردند وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ
يَسْتَهْزِئُونَ و فرود آمد بدیشان یعنی فرو گرفت ایشانرا جزای آنچه بودند که بآن استهزا
میکردند وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ
و گفتند آنانکه شرک آوردند اگر خواستی خدای نمیپرستیدیم هیچ چیز نَّحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا نه
ما و نه پدران ما وَلَا حَرَّمْنَا مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ و حرام نمیکردیم بی حکم خدا هیچ چیز را
از بحیره و سائبه و غیر آن کفار این را بر وجه استهزا میگفتند كَذَٰلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِن
قَبْلِهِمْ مانند کردار اهل مکه کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب رسل و تحریم حلال
و تحلیل حرام فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ پس نیست بر فرستادگان مگر رسانیدن
پیدا و آشکارا و ایشان آنرا تصدیق نکردند و مستوجب عقوبت شدند وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي
كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا و بتحقیق فرستادیم در میان هر گروهی پیغمبری را چنانچه ترا بدین امت فرستادیم
و فرموده بودیم همه رسولانرا تا با قوم خود بگویند أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ
آنکه بپرستید خدایرا و بپرهیزید از پرستیدن طاغوت که شیطانست و هر که خواننده او است بکفر
فَمِنْهُم مَّنْ هَدَى اللَّهُ پس ازین امتان کس بود که بوسیله الطاف و توفیق راه نمود خدای تعالی
ایشانرا بایمان وَمِنْهُم مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ و بعضی از ایشان کس بود که بجهت فرط عناد
و جحود با وجود مشاهده آیات هادیه و معجزات ظاهره واجب شد بر وی ضلالت و گمراهی تا مردن آن

در ضلالت خود ماندند فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ
پس سیر کنید ای مشرکان در زمین پس بنگرید ای حاضران عهد رسول که چگونه بود منتهای کار تکذیب
کنندگان و یا کار عاد و ثمود تا بر شما روشن شود که هر که آن کند که ایشان کردند چنان هلاک شود که ایشان
شدند إِنْ تَحْرِصْ عَلَى هُدَاهُمْ اگر حرص بکوشی و حرص ورزی ای محمد بر راه یافتن مشرکان
فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ پس بدرستی که خدای تعالی راه نماید بر وجه اجبار و الجا آنکس را
که تخلیه کرده باشد و در ضلالت گذاشته و نظر لطف و توفیق از ایشان برداشته بجهة عناد و جحود ایشان
وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ و نیست گمراهان هیچ یاری کنندگان که دفع عذاب کنند از ایشان ابو العالیه
نقل کرده که یکی از مسلمانان را بر کافری دینی بود بتقاضای آن رفت در اثنای مکالمه گفت بدان خدای
که بعد از موت مرا زنده گرداند کافر گفت تو امید داری که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان گفت آری
کافر سوگند غلاظ شداد که در کیش او معتبر بود یاد کرد که هیچ کس بعد از موت زنده نخواهد شد
آیه آمد که وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ و سوگند خوردند
بخدای سخت ترین سوگندان خود که میگرداند خدای آنرا که بمیرد حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که
بَلَى آری بر انگیخته شوند همه مردمان برای حساب و عقاب وَعْدًا عَلَيْهِ وعده کردنی دلالت خدای
وعده کردنی برزنده شدن مردگان و رسیدن ایشان بدوزخ یا بهشت حَقًّا وعده درست و راست
که هیچ شبهه در وقوع آن نیست وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ و لیکن بیشتر مردمان از غایت
جهل نمیدانند که مبعوث خواهند شد و خلف وعده از سبحانه محالست پس البته بر انگیزاند خدای
ایشان را لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ تا بیان کند برای ایشان آن چیزی را که اختلاف
میکنند از آن از امور بعث و حشر وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ
تا بدانند آنانکه نگرویدند آنرا که ایشان بودند دروغگویان در انکار قیامت و در آنکه خدا مردگانرا
زنده کند إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ جز این نیست که قول یا حکم ما برای چیزی إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ
چون خواهیم آفریدن آنرا آنست که گوییم مر آنرا كُنْ بباش فَيَكُونُ پس بباشد مراد آنست که چون
اراده الهی بوجود چیزی تعلق گیرد فی الحال موجود شود و اصلا تاخیری در آن نبود وَالَّذِينَ
هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا و آنانکه بریدند از اوطان خود در گذاردن حق
تعالی و برای رضای او از پس آنکه ستم دیده شده بودند مراد اصحاب حضرتند که بجهت ستمکاری
قریش بر ایشان بحبشه هجرت کردند حق تعالی میفرماید که این مهاجران لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا
حَسَنَةً هر آینه جای دهیم ایشانرا درین سرای بلدهٔ نیکو یعنی مدینهٔ معظمه و گویند غنیمتی نیکو

وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ و هر آینه مزد آخرت مر ایشانرا بزرگترست از حطام دنیویه و امتعه فانیه آن
لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند کفار که بدانند آن چیزی را که حق تعالی برای مهاجران آماده کرده و یا
اگر اهل هجرت بدانند که آنچه برای ایشان ذخیره است از محن دنیا در عقبا در اجتهاد افزایند الَّذِينَ
صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ مهاجران آنانند که صبر کردند بر مفارقت وطن و آزار کفار و بر
پروردگار خود توکل میکنند آورده اند که کفار قریش گفتند که خدای بزرگترست که بشر را پیغمبری
فرستد بلکه ملائکه را مبعوث گرداند تا خلق را ارشاد و دعوت کنند حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود
که وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا و نفرستادیم ما برسالت پیش از فرستادن تو مگر
مردانی را از آدمیان که بزبان ملائکه نُوحِي إِلَيْهِمْ وحی فرستاده میشد بایشان مراد آنست که
سنت الهی و عادهٔ ربانی جاری شده که بشر را برسالت فرستد نه ملک را چنانکه کفار میگویند
فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ پس بپرسید اهل کتاب را یعنی علما و اهل تواریخ را که باخبار امم ماضیه
عالمند تا شما را ازین اعلام کنند إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اگر شما هستید که نمیدانید که انبیای
سابق همه بشر بودند که مبعوث شدند بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ بمعجزات روشن و کتابهای
نوشته وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ و فرو فرستادیم بتو قرآنرا که سبب یاد کردن خداوندست
لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ بجهة آنکه روشن و هویدا کنی برای مردمان آنچه فرستاده
شده است در قرآن بسوی ایشان از اوامر و نواهی و از هر چه بر ایشان مشتبه است وَلَعَلَّهُمْ
يَتَفَكَّرُونَ و بجهة اراده آنکه شاید ایشان تفکر کنند در آن و متنبه شوند بدان و بدانند
که این کلام مخلوق نیست أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ آیا پس ایمن شده اند آنانکه
کرده اند مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیا و مومنان حیلها انگیخته اند أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ
بِهِمُ الْأَرْضَ از آنکه فرو برد خدای ایشانرا در زمین چنانکه قارون را فرو برد أَوْ يَأْتِيَهُمُ
الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ یا ایمن اند از آنکه بیاید بدیشان عذاب از جائیکه ندانسته
و امید ندارند چنانکه بقوم لوط آمد أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ یا بگیرد ایشانرا در حالت تردد
و آمد شد ایشان در سیر و تجارهٔ خود فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ پس نباشند ایشان عاجز کنندگان أَوْ
يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ یا بگیرد ایشانرا خدای در فرار عذاب او بر ترس چنانکه گروهی را بعذاب
هلاک گرداند فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ پس بدرستی که پروردگار شما هر آینه مهربان و بخشاینده
است که بعقاب تعجیل نکند و مهلت دهد ایشانرا تا اندیشه کنند و براه حق باز آیند بعد از آن بیان
دلایل قدرت میکند بقوله أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ آیا ندیدند این

کافران یعنی البته نظر کردند بسوی آنچه آفریده است خدای تعالی از چیزی یعنی مخلوقاتی که
یَتَفَیَّؤُا ظِلٰالُهُ عَنِ الْیَمِینِ وَالشَّمٰائِلِ میگردد سایهای ایشان از راست و چپ یعنی
هر جانبی سُجَّدًا لِلّٰهِ وَهُمْ دٰاخِرُونَ درحالتی که سایهای ایشان سجده کنندگان اند مر
خدا را عزّ اسمه و ایشان خواراند یعنی خاضع و متواضع و در تفسیر زاهدی آورده اند که اگر
کافران مرا سجده نکنند باختیار سایهای ایشان بالطبع مرا سجده میکنند و حق آنست که همه ایشان
متواضع و ذلیلند و دلالت میکنند بر وجود صانع وَلِلّٰهِ یَسْجُدُ مٰا فِی السَّمٰوٰاتِ وَمٰا فِی
الْاَرْضِ و مر خدا را سجده میکنند آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است مِنْ دٰابَّةٍ
از جنبندگان و مراد بسجود انقیاد ارادی و غیر ارادی بود وَالْمَلٰئِكَةُ و دیگر سجده میکنند فرشتگان
این از قبیل ذکر خاص است بعد از ذکر عام جهت تعظیم وَهُمْ لَا یَسْتَكْبِرُونَ و فرشتگان
سرکشی نمینمایند از عبادت او یَخٰافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ میترسند ملائکه از عذاب
پروردگار خود که ناگاه فرود آید از زبر ایشان وَیَفْعَلُونَ مٰا یُؤْمَرُونَ و بطوع و رغبت
آنچه فرموده شده اند بآن از پرستش و ذکر و تدبیر امور بعد از آن وحدانیت خود میفرماید
بقوله وَقٰالَ اللّٰهُ لَا تَتَّخِذُوا اِلٰهَیْنِ اثْنَیْنِ و گفت خدای فرا مگیرید دو خدا را
خدایی اِنَّمٰا هُوَ اِلٰهٌ وٰاحِدٌ فَاِیّٰایَ فَارْهَبُونِ جز این نیست که خدای بحق معبود
یگانه و یکتا پس مرا بترسید نه غیر مرا وَلَهُ مٰا فِی السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ و مر خدا راست
آنچه در آسمانهاست و زمینها یعنی همه مخلوق و مملوک اوست وَلَهُ الدِّینُ وٰاصِبًا و مر او راست
طاعت و فرمان برداری درحالتی که لازم و واجبست چه مقرر است که الوهیت مختص است در او
پس سزاوار آنست که او را بپرستند نه غیر او اَفَغَیْرَ اللّٰهِ تَتَّقُونَ آیا بیرون از خدای میترسید
و حال آنکه غیر او عقوبت و عذاب نمیکند هم چنانکه غیر او نفع نمیرساند وَمٰا بِكُمْ مِنْ
نِعْمَةٍ و آنچه بشما رسیده است از نعمتها چون صحت و غنا و ارزانی فَمِنَ اللّٰهِ پس از خدایست چه منعم
حقیقی اوست و نعمت همه منعمان موقوفست بر نعمت او ثُمَّ اِذٰا مَسَّكُمُ الضُّرُّ پس چون برسد
بشما سختی چون مرض و فقر و قحط فَاِلَیْهِ تَجْئَرُونَ پس بدو مینالید و تضرع و زاری بدرگاه
او میکنید ثُمَّ اِذٰا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ اِذٰا فَرِیقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ یُشْرِكُونَ پس چون
بردارد آن سختی را که از و مینالید از شما آنگاه گروهی از شما یعنی کفار بپروردگار خود شرک آرند
بعبادت غیر او لِیَكْفُرُوا بِمٰا آتَیْنٰاهُمْ تا کفر ورزند بآنچه داده باشیم ایشان را از نعمت و کشف
مضرت فَتَمَتَّعُوا پس برخورید ای کافران دو سه روز کام خود برانید و از دنیا بهره بردارید

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید عاقبت امر خود را وَیَجْعَلُونَ لِمٰا لَا یَعْلَمُونَ
و میگردانند یعنی مقرر میکنند این کافران برای آنها که نمیدانند یعنی بتان که ایشان را عقلی
و علمی نیست بجهة آنکه جماد اند نَصِیبًا مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ بهره از آنچه بدیشان داده ایم از
کشتها و چهار پایان چنانکه در سوره کریمه انعام گذشت تَاللّٰهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمّٰا كُنْتُمْ
تَفْتَرُونَ سوگند بخدای که پرسیده خواهد شد در روز قیامت از آنچه هستید که افترا
میکنید و دروغ برمیبافید که بتان خدایانند و مستحق نصیب زراعت و انعام بدیشان تقرب میکنیم
وَیَجْعَلُونَ لِلّٰهِ الْبَنٰاتِ و میگردانند و مینهادند برای خدا دختران و خزاعه و کنانه میگفتند
که ملائکه دختران خدایند و سخن بنو ملیح آن بود که حق تعالی با جن مواصلت کرده ملائکه متولد
شده اند سُبْحٰانَهُ وَلَهُمْ مٰا یَشْتَهُونَ پاکست خدای از آنچه ایشان میگویند که خدای
دختران دارد و مر ایشان راست آنچه آرزو دارند و بدان نازند و منزه و مبراست حق تعالی از این نسبت
که دختران را نسبت باو دهند و پسران را بخود اسناد کنند وَاِذٰا بُشِّرَ اَحَدُهُمْ بِالْاُنْثٰی و چون
خبر داده شود یکی از ایشان بولادت دختران یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که ترا دختری
متولد شد ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِیمٌ گردد روی او سیاه از اندوه و غم و شرمندگی
در میان مردم و او پر باشد از خشم بر زن خود که چرا دختر زاده یَتَوٰارٰی مِنَ الْقَوْمِ مِنْ
سُوءِ مٰا بُشِّرَ بِهِ پنهان شود و بپوشد خود را از گروه آشنایان و خویشان از بدی و ناخوشی
آنچه او را خبر داده اند بآن هم چنانکه عادت بآن جاریست و در اندیشه آن باشد که با آن دختر
چکند اَیُمْسِكُهُ عَلٰی هُونٍ آیا نگاه دارد آن مولود را بر خواری و مذلت که از قوم کشد و از
سرزنش ایشان که دختر آورده اَمْ یَدُسُّهُ فِی التُّرٰابِ یا بپوشد آنرا در خاک یعنی زنده در
گور کند اَلٰا سٰاءَ مٰا یَحْكُمُونَ بدانید که بد است آنچه حکم میکنند یعنی دختران که نزد ایشان
قدر و قیمتی ندارند و موجب نکوهش و سرزنش ایشان میشود بخدای نسبت میدهند که اولاد
در زمان جاهلیت دختر را زنده در گور میکردند بجهة سرزنش قوم بعد از اسلام حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله این عادت قبیحه را از میان ایشان برانداخت بعد از آن فرمود که لِلَّذِینَ
لَا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ مر آنانرا که نمیگروند برای آخرت صفت بد است که آن
احتیاج ایشانست بر زن و فرزند و کراهت ایشان از دختران و زنده در گور کردن آنها بجهة سرزنش
و ترس درویشی وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی و مر خدای راست صفت بلند که آن وجوب ذاتیست و
غنای مطلق و وجود شامل و تقدس او از زن و فرزند وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَكِیمُ

واوست غالب و قادر بر هلاک کفار حکم کنده و مهلت ایشان تا وقت معلوم ولو يؤاخذ الله
الناس بظلمهم واگر بگیرد خدای مردمان را یعنی کافران را بستم بکفر ایشان که تعدیست از طریق
حق ما ترك عليها من دابة نگذارد بر روی زمین هیچ جنبنده از اهل شرک و عصیان بشومی
کفر و معصیت ولكن يؤخرهم الى اجل مسمى ولیکن باز پس میدارد خدای
ایشان را و مهلت میدهد تا وقتی که نام برده شده برای موت یا عذاب ایشان فاذا جاء اجلهم
پس چون بیاید وقت مقدر ایشان برای عقوبت یا در رسد وقت مرگ ایشان لا يستأخرون
ساعة ولا يستقدمون باز پس نروند ساعتی از آن و پیشی نگیرند ساعتی بر آن بلکه
بمیرند یا معذب شوند در همان لحظه ويجعلون لله ما يكرهون و حکم میکنند مر خدای را
آنچه نمیخواهند و کراهت دارند که برای ایشان باشد یعنی دختران یا شریک در مهتری وتصف
السنتهم الكذب و با وجود این وصف میکند زبان ایشان دروغ را یعنی میگویند ان لهم
الحسنى آنکه ایشان راست پاداش نیکو چه کافران میگفتند که اگر فرضا رجوع ما با خدا باشد
ما را نزد او مرتبه نیکو خواهد بود حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که لا جرم ان لهم
النار وانهم مفرطون حقا که فردای قیامت بدرستی که باشد مر ایشان را دوزخ و بتحقیق
که پیش داشته شوند در آتش دوزخ یعنی قبل از همه ایشان بدوزخ شتابند و ابن عباس فرموده که
ایشان مشرکان باشند در آتش دوزخ و هرگز ایشان را بیرون نیارد و بعد از آن بجهة تسلیه حضرت
فرموده که تالله لقد ارسلنا الى امم من قبلك بخدا که ما فرستادیم پیغمبران بسوی
گروههائی که بودند پیش از تو فزين لهم الشيطان اعمالهم پس بیاراست برای
ایشان دیو سرکش که ابلیس است کردارهای بد ایشان را تا بجهت آن اقدام نمودند بر قبایح و کافر
شدند برسولان و تکذیب ایشان کردند فهو وليهم اليوم پس شیطان دوست ایشانست امروز
یعنی در دنیا و یا روز قیامت قرین یا مصاحب ایشان باشد در دوزخ ولهم عذاب اليم
و مر ایشان راست یعنی ابلیس و متابعان او را عذابی دردناک در قیامت وما انزلنا عليك
الكتاب و نفرستادیم بر تو قرآن را الا لتبين لهم الذى اختلفوا مگر برای آنکه بیان
کنی و روشن گردانی برای مردمان آن چیز را که اختلاف کردند فيه در آن از امر توحید و احوال
معاد وهدى ورحمة لقوم يؤمنون و نفرستادیم بر تو قرآن را مگر جهة راه نمودن بحق
و برای رحمت مر گروهی را که بگروند بدان والله انزل من السماء ماء فاحيا به
الارض بعد موتها و خدای فرستاد از آسمان آبی را و زنده گردانید بآن آب زمین را

پس از مردگی و پژمردگی و خشکی آن ان فى ذلك لآية لقوم يسمعون بدرستی که
درین چه مذکور شد هر آینه نشانه ایست آشکارا مر گروهی که بشنوند بگوش تدبر و استماع کنند
بسمع انصاف وان لكم فى الانعام لعبرة بدرستی که مر شما راست در وجود چهارپایان
دلالتی که بدان عبرت گیرید و بدان از جهل بعلم عبور کنید نسقيكم مما فى بطونه
می آ ایم بعضی از آنچه در شکمهای ایشانست از شیر حیوانات من بين فرث ودم
لبنا خالصا از میان سرگین و خون شیری پاک از رنگ خون و بوی سرگین سائغا
للشاربين گوارنده و خوش گوار مر آشامندگان را نقل است که چون بهیمه علف بخورد در شکم او
پخته شود سه طبقه درو پیدا شود اسفل آن فرث است و اوسط آن لبن و اعلای آن دم خون در بر
عروق جای میگیرد و شیر بر پستان و فرث از مخرج خود بیرون می آید ومن ثمرات النخيل
والاعناب و می آشامانیم از میوههای خرمابن و تاکهای انگور یعنی از شیرهای این فاکهه تتخذون
منه سكرا ورزقا حسنا فرا میگیرید از آن مست کننده را و روزی نیکو را چون خرما
و مویز و دوشاب و سرکه ایراد از رزق حسن در مقابل مسکرات دالست بر حرمت خمر ان فى
ذلك لآية لقوم يعقلون بدرستی که درین میوههای تر و خشک و فواید ایشان هر
آینه دلیلی روشن است بر قدرت کامله باری تعالی مر گروهی را که تعقل کنند و بنظر تامل در آن نگرند
واوحى ربك الى النحل و الهام کرد پروردگار تو بسوی زنبوران عسل یعنی در دل ایشان افکند
ان اتخذى من الجبال بيوتا آنرا که فرا گیرید از شکاف کوهها خانهای مسدس متساوی
آراسته بحسن صنعت و صحت قسمت ومن الشجر و از میان درختان نیز خانه گیرید یعنی در میان
کوه و درخت جای کنید وقتی که مالکی و صاحبی نداشته باشد ومما يعرشون و خانه گیرید
از آنچه مردمان بنا میکنند یعنی مالکان شما چون کندو و غیر آن ثم كلى من كل الثمرات
پس بخورید ای زنبوران از همه میوهها که خواهید تلخ یا شیرین مراد شکوفهای آنست فاسلكى
سبل ربك پس در روید براهی که پروردگار شما بآن الهام داده و تعلیم فرموده یعنی
بجاهای خود باز گردید ذللا در حالتی که منقاد باشید و رام شده مر امر او را و چون زنبوران
امر الهی را کار بسته از شکوفها و گلها بچرند و در درون ایشان متحیل گردد بشیره شیرین و برای
ذخیره زمستان قی کنند يخرج من بطونها شراب مختلف الوانه بیرون آید
از شکمهای ایشان بطریق لعاب شربتی خلاف یکدیگر رنگهای او سفید که عسل زنبور جوانست و زرد
که از آن میانه سالست و سرخ که از آن زنبور پیرست و سیاه و سبز نادر باشد و گویند اختلاف الوان

عسل بحسب اختلاف فصول است فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ دران شراب شفاست مردمان را
یا بنفسه هم چنانکه در امراض بلغمیه یا با خود چنانکه در سایر امراض چه کم معجونی باشد که عسل جزو
وی نباشد و اصح آنست که عسل با ادویه حاره یا بدون آن شفای بلغم است و با ترشی شفای صفراست
و با روغنها شفای سوداست إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ بدرستی که در
امر زنبور عسل هر آینه حجتیست روشن بر قدرة ربانی برای گروهی که تفکر کنند و تامل نمایند
چه هر که با آنها عالم شود هر آینه بداند که آن صنایع غریبه و امور دقیقه نیست مگر از الهام
قادر حکیم که چندین حکمت در جانوری ضعیف ودیعت نهاده از انجمله انقیادی که دارند هرگز
از فرمان برداری منحرف نشوند و امانتی که چون میوه تلخ خورند عسل شیرین باز دهند و
طاعتی که هرگز از فرمان یعسوب که پادشاه ایشانست خلاف نکنند و تمکینی که فرسخها قطع مراحل
کنند و باز بوطن خود رجوع کنند و طهارتی که هرگز بر قاذورات نه نشینند و از ان نخورند و
صناعتی که اگر تمام بنایان عالم را جمع کنند خانهای مسدس ایشانرا بآن کیفیت نتوانند ساخت
و پادشاه ایشان بطریق پادشاهان روزگار نافذ الامر است و فرمان مطاع و جمیع زنبوران تابع
اویند و بدون فرمان او هیچ امری اقدام نمینمایند و اگر یکی از آنها انجاده فرمان برداری منحرف
میشود او را بجزا میرسانند و هم چنانکه از عسل ایشان شفای امراض ظاهر حاصل میشود از تفکر
در احوال ایشان شفای مرض باطن که جهالت بمقدورات عجیبه الهی دست میدهد و اینکه
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که انا یعسوب المؤمنین اشارتست بآنکه هم چنان که
نحل نمیخورد مگر پاک و نمی نشیند بر نجس و ناپاک و بیرون نمی آید الا از طیب و طاهر و لطافت
خود را بکثافت بدل نمیکند و بر شاخ خوشبوی پاکیزه می نشیند و برگهای و شکوفهای لطیف
تناول میکند و با اندک وقتی در اندرون او بشکل لعاب شیره تازه خوشمزه جمع میشود و شربتی
بیرون می آید آنحضرت نیز متصف بآن صفاتست و مومن مخلص که تابع اوست مثل زنبور عسل است
در اکل طیب و اجتناب از نجس و خبیث پس اینکه آنحضرت خود را یعسوب که امیر زنبور عسل است
نسبت فرموده در کمال لطافت باشد وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و خدای آفرید شما را و از عدم بوجود
آورد ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ پس بمیراند و دیگر بار شما را بعدم باز برد بآجال مختلفه وَمِنْكُمْ
مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ از شما کس هست که رد کرده میشود بسوی خوارترین زندگانی
یعنی بسن پیری و نقصان قوة عقل که مشابه سن طفولیت باشد و آن هشتاد و پنج یا هشتاد و
نود است پس عاقبت آن باین منتهی میشود لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا تا ندانند

بعد از دانستن چیزی را یعنی بحال طفولیت رود و چیزها را فراموش کند و قوت حافظه و فهم او
نبود و نیز وارد شده که مؤمن را هرگز این حالت دست ندهد إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ
بدرستی که خدای تعالی داناست و بمقادیر اعمال بندگان تواناست که جوان با نشاط را بمیراند
و پیر بسیار سالی را بگذارد و درین تنبیه است بر آنکه تفاوت آجال مردمان نیست مگر بتقدیر
قادر حکیم با نوجیه که ترکیب بنیه و تعدیل امزجه کند بر قدر معلوم بعد از آن تفاوت
ارزاق بندگان میکند بحسب مصلحت وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ
فِي الرِّزْقِ و خدای افزونی داد برخی شما را بر برخی دیگر در روزی یعنی در مال دنیا یا یکی
توانگر باشد و دیگری درویش یکی مهتر و دیگری چاکر فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي
رِزْقِهِمْ پس نیستند آنانکه افزونی یافته اند در اموال باز گردانندهٔ روزی و مال خود
عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ مر آنها را که مالک شده است دستهای ایشان یعنی خواجگان
مالهای خود را به بندگان خود نمیدهند اگر مملوکان نزاد در مال خود شریک سازند فَهُمْ فِيهِ
سَوَاءٌ پس باشند خواجگان و بندگان در مالداری یکسان پس بجهة استیلای تسالک بر
مملوکان و عدم رضا بمساوات بندگان مال را بایشان نمیدهند و ایشان را شریک خود نمیسازند تا موجب
نقص ایشان نشود پس میفرماید که ای اهل شرک شما تجویز نمیکنید که بندگان شما شریک شما
باشند در اموال پس چگونه روا میدارید که بتان و بندگان من شریک باشند در الوهیت
أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ آیا پس بنعمت خدا انکار میکنند و چون ثابت شد که منعم
بجمیع نعم اوست پس هر که بت را شریک او گوید منکر نعمت او شده باشد و نیز در تعداد نعم
خود میفرماید که وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا و خدای تعالی
آفرید برای شما از جنس شما زنانرا که بایشان آرام گیرید وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ
بَنِينَ وَحَفَدَةً وَمِنَ الطَّيِّبَاتِ و روزی داد شما را از پاکیزها یعنی اطعمهٔ لذیذه
و ملابس طیبهٔ فاخره أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ آیا به بیهوده میگروند مشرکان اعتقاد
مشرکان آن بود که بتان اعانت ایشان میکنند در روزی و فردا شفاعت ایشان کنند حق تعالی
انکار این معنی کرده میفرماید که آیا باین امر باطل میگروند وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ
و بنعمت خدای ایشان نمیگروند چه اضافهٔ نعمت بتان میکنند وَيَعْبُدُونَ مِنْ
دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و میپرستند بدون
خدای آن چیزی را که مالک نیست برای ایشان روزی دادن از آسمانها باران و از زمین نبات

حاصل کافران عبادت بتان میکنند که ایشان نمیتوانند روزی دادن شَيْئًا چیزیرا از برای پرستندگان
از باران وگیاه وَلَا يَسْتَطِيعُونَ واصلا قوت توانائی ندارند پس چگونه روزی بایشان
دهند وهیچ نعمتی عظیم تر از آفریدن و روزی دادن نیست واین دو صفت خدایرا ثابت نه
اصنام را فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ پس مزنید یعنی مسازید برای خدا امثال واشباه بعبرایشی
که بتانرا مثل او کردانید وایشانرا شریك او سازید چون که او مثل ونظیر است پس چگونه بتانرا
مثل وشبه او میکردانید إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ بدرستی که خدای میداند
فساد قول شمارا وآنچه میکنید وشما نمیدانید بطلان خود وعظم عقوبت رابعد ازان ایراد
مثل میکند برای خود وبرای معبودان باطل بقوله ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا
بزد خدای مثلی واو آنست که بنده بود درم خریده غیر مکاتب وغیر ماذون که او لَا يَقْدِرُ عَلَى
شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا توانائی ندارد برهیچ چیز از نفع وضرر و
آزادی را که روزی داده باشیم اورا از نزد خود روزی نیکو یعنی بیا ولی مزاحم که در وتصرف تواند
کرد برحسب دلخواه فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا پس این مرد آزاد مرزوق نفقه میکند
ازان روزی پنهان وآشکارا هر نوع که میخواهد خرج میکند وازکسی نمیترسد هَلْ يَسْتَوُونَ
آیا برابر اند یعنی مساوی نیستند بندگان بی اختیار در تصرف اموال با خواجگان صاحب املاک
وخداوند مال ومنال پس چون مملوک عاجز با مالك قادر بتصرف برابر نیست پس بتان که عاجز
ترین مخلوقاتند شریك قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایش وثنا مر
خدایراست که دهنده جمیع نعمتهاست از ماه تا ماهی از ثری تا بعرش هر ذره از وشده
مستغرق نعم پس هیچ کس مستحق آن نیست مگر او که ما را براه توحید راه نمود بَلْ أَكْثَرُهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ بلکه بیشتر مردمان یعنی مشرکان نمیدانند وبجهة جهالت ونادانی اضافه نعمت
بغیر او میکنند پس مثلی دیگر ایراد میکند که وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا
أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وبیان کرد خدای تعالی مثلی دیگر که آن اینست که دو مرد که
یکی ازایشان کنك است یا شبه کنك مادر زاد که نشنود ونگوید وقدرت ندارد بر فهم و بهیچ
چیز ازسخن فهمانیده نشود از صنائع وتدابیر بجهة نقصان حواس وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ
واین بجهة کرانست برکسی که متولی امر او باشد یعنی ولی او برعایت او درمانده باشد أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ
هرجا که متوجه سازد او را یعنی بهر مهمی که فرستد لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ بازنیاید به نیکوئی
یعنی کاری نسازد وکفایتی نکند چه از ما فی الضمیر خود خبر دارد ونه جوابی که گوید درشوان

یابد هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ آیا برابر است این شخص چنین وکسی که سخنها
براستی یعنی سخن کوی باشد یا رشید تمام وفهمی درست که امر میکند بعدل وَهُوَ عَلَى
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ واو در نفس خود براهی راست وسیرتی درست وطریقه پسندیده که بهر
مطلب توجه نماید زود بمقصد ومقصود رسد پس چنانکه ابکم بحاصل مساوی این کامل فاضل
نیست پس بتان بی اعتبار را نسبت مساوات با حضرت پروردکار نباشد وچون کفار قریش از روی
استهزا استعجال وقوع قیامت میکردند آیت آمد که وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
ومر خدایراست دانستن نهانهای آسمانها وزمینها یعنی او داند آنچه برشما پوشیده است وگویند
مراد قیامتست که آن غایبست بر اهل سموات وارض وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ
ونیست کار قیامت یعنی آمدن آن بسرعت وسهولت مکر مانند نکریستن چشم از اعلای حدقه
باسفل که آنرا باصطلاح چشم زدن کویند یعنی آوردن خدای تعالی قیامت را آسان تراست
از آنکه شما دیده برهم زنید أَوْ هُوَ أَقْرَبُ بلکه آن نزدیکتر چه لمح بصر دو فعل است نهادن
جفن وبرداشتن آن وایقاع قیامت یك فعل پس ممکن است وقوع آن در نصف زمان این
حرکت باشد إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستی که خدای تعالی برهمه چیز توانا است
از بعث وحشر پس قادر است که احیای خلایق کند دیگر دفعه همچنانکه قادر است بر احیای
ایشان بتدریج پس از ابتدای وجود ایشان خبر داد تا از مبداء بر معاد استدلال کنند وفرمود که
وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وخدای بیرون آورد
شمارا از شکمهای مادران شما که [illegible] نمیدانستید هیچ چیز را از جلب منافع بخود ودفع مکاره از خود وَ
جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ وکردانید شمارا صاحب کوش وچشمها ودلها
یعنی آلات دانش بشما داد تا بحواس دریابید وتعقل کنید در مصنوعات او ودر تدبیر معاش ومعاد
خود نظر کنید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شکر کنید برین نعمتها أَلَمْ يَرَوْا إِلَى
الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ آیا نظر نکردند آدمیان برای استدلال بر قدرت الهی بسوی
مرغان در حالتی که رام شده کاشته برای پریدن درمیان آسمان وزمین مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ
نکاه نمیدارد ایشانرا در هوا مگر خدای تعالی واگرنه کرانی جسد ایشان مقتضی سقوط است وتحلیل کرد در
فوق وتحت نیست که نکهدارنده ایشان باشد إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در تسخیر طیر وآفریدن
ونهادن ایشان در هوا بی آنکه دارنده بر خلاف طبع آن لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ هرآینه نشانهاست
برای کروهی که بکرویده چه مؤمنان منتفع اند بر آنچه تفکر میکنند در آنکه حق تعالی مرغانرا بچه صفت

آفرید که میتوانند پرید و هوا را بر وجهی مخلوق ساخته که ممکن است ایشانرا پرواز کردن برخلاف طبع پس
بیان این تفکر در هوای معرفت پرواز نموده خود را باشیان کرامت نشان خیر من عبادة ستین سنة
میرساند وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وخدا ساخت برای شما از خانهای
شما که از سنگ و خشت و چوب باشد آرامگاهی که بوقت اقامت در ان ساکن توانید بود وَجَعَلَ
لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا و ساخت مر شما را از پوست چهارپایان خانها
چون قبه و خیمه که از پوست سازند سبک میدارند برداشتن و با خود بردن يَوْمَ ظَعْنِكُمْ
وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا وقت سفر و رحلت شما
و بوقت اقامت شما یا نزول در منازل سفر و پیدا کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی آنچه میش باشد
و پشمهای نرم که شتر را باشد و مویها که بز را باشد أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ رختها از پوشیدنی
و گستردنی و بوجی رداری از رخت بود و فروختن آن تا هنگامی که بر قرار بود و از ان نفع توان گرفت
و کهنه و ریزه نشده باشد وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا و خدای پیدا کرد برای شما
از آنچه آفرید از درخت و کوه و بنا و سایها تا بدان از تاب آفتاب پناه میبرید وَجَعَلَ لَكُمْ
مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا و پدید کرد برای شما از کوهها پوششها یعنی غارها و خانهای تراشیده
که در ان ساکن شوید وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ و ساخت برای شما پیرهنها
یعنی پوشیدنیها چون جامه صوف و کتان و پنبه و غیر آن که باز دارد از شما ضرر گرما و ذکر سرما
نکرد بجهت اکتفا باحد ضدین و یا بجهت آنکه گرما در بلاد عرب بیشتر است وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمْ
و دیگر ساخت برای شما پیراهن از آهن چون زره و جوشن تا نگاه دارد شما را از سلاح دشمنان
از تیغ و تیر و نیزه ایشان بَأْسَكُمْ در کارزار شما كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ
تُسْلِمُونَ هم چنانکه این نعمتها برای شما تمام کرد تمام کرداند نعمت خود را بر شما تا باشد که
شما اسلام آرید و منقاد حکم او شوید فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ
پس اگر برگردند و اعراض کنند از اسلام پس جز این نیست که بر تست ای محمد رسانیدن پیغام آشکارا
يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّٰهِ می شناسند مشرکان نعمت خدایرا که شمرده شد بدیشان ثُمَّ
يُنْكِرُونَهَا پس انکار میکنند آنرا بپرستش غیر منعم وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ و بیشتر ایشان
جاحدانند از روی عناد وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا و یاد کن آن روز را که برانگیزیم
از میان هر گروهی گواهی بر ایمان و کفر ایشان مراد پیغمبران امم اند ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا
وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ پس بعد از اقامت انبیا و شهادت بر امم دستوری ندهند مر آنان را

که کافر شده اند در عذر خواهی یا رجوع بدنیا و نه ایشان طلب کرده شوند باسترضا زیرا که آخرت سرای
تکلیف نیست وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ و یاد کن چون بینند روز قیامت آنانکه شرک
آوردند عذاب دوزخ را و ایشانرا در ان اندازند از مالک تخفیف عذاب طلبند فَلَا يُخَفَّفُ
عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ پس سبک کرده نشود از ایشان عذاب دوزخ و نه ایشان مهلت داده
شوند زمانی و بی عذاب بگذارند وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ و چون به بینند
آنانکه شرک آوردند انبازان خودرا یعنی بتانرا که ایشانرا شریک خدا میگفتند قَالُوا رَبَّنَا هَٰؤُلَاءِ
شُرَكَاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو گویند مشرکان ای پروردگار ما اینگروه شریکان ما آنانکه
بودیم ما میپرستیدیم مِنْ دُونِكَ بدون تو فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ
پس بیفکنند و القا کنند بسوی همه ایشان سخن یعنی خدای بتانرا گویا کرداند تا در جواب ایشان گویند
بدرستی که شما دروغ گویانید یعنی شما ما را نمی پرستید بلکه هوای خود را پرستش میکردید ما امر کرده
نفرموده بودیم شما را به پرستش خود ایشان شرمنده شوند و حجت بر ایشان لازم شود و اندیشه
دیگر کنند وَأَلْقَوْا إِلَى اللّٰهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ و بیفکنند بخدای در آنروز صلح را یعنی معترف شوند
بگناه و گردن نهند حکم خدایرا یا اسلام آرند و هیچ کدام سود ندارد وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا
يَفْتَرُونَ و گم کرده از ایشان یعنی باطل و زایل کرد آنچه بودند که دروغ بری بافتند از شفاعت
بتان و دستگیری ایشان و نیز از حال ایشان مشرکان در آنروز خبر میدهد که الَّذِينَ كَفَرُوا
وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ آنانکه نگرویدند بخدا و باز داشتند مردمانرا از راه خدای
زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بیفزاییم ایشانرا عذابی بر بالای عذاب بِمَا كَانُوا
يُفْسِدُونَ بسبب آنکه بودند که منع مردمان از ایمان فساد میکردند پس یک عذاب برای کفر
ایشانست و دیگری برای منع دیگران از اسلام وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ
مِنْ أَنْفُسِهِمْ و یاد کن ای محمد روزی که برانگیزانیم در آنروز در میان هر گروهی گواهی بر گفتار و
کردار ایشان از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بوده بر ایشان وَجِئْنَا
بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ و بیاریم ترا گواه برین گروه یعنی بر امت تا بر تصدیق مومنان و تکذیب
مشرکان گواهی دهی وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ و فرو فرستادیم بر تو
قرآنرا و بیانی که روشن است برای هر چیزی از امور دین و تفصیل که بیان آن بسنت مطهره
باشد وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ و راه نمودنست و بخشایش بر همه اگرویدگان
بگروند و مژده است به بهشت مر مسلمانانرا خاصه بعد از آن بیان طریقه نیکو میکند که عملیا

موجب وصولست بروضهٔ رضوان و میفرماید که **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ** بدرستی که خدای
فرماید براستی یعنی درهمه چیز خواه در اعتقاد چون توحید که متوسطست میان تعطیل و تشریک
وَالْإِحْسَانِ و میفرماید به نیکوئی کردن در طاعات بحسب تطوع بنوافل که آن غایت اخلاص است
و گویند عدل توحید است و احسان اداء فرایض **وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ** و دیگر امر میکند بعطا
دادن خویشان و نزدیک و رسانیدن بایشان آنچه بدان محتاج باشند و ابو جعفر علیه السلام فرموده
که مراد قرابت رسولست که حق تعالی برای ایشان خمس مفروض ساخته بر بندگان **وَيَنْهَىٰ عَنِ**
الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ و نهی میکند شما را از عمل زشت چون زنا و لواطه که قبیح ترین افعالست
و از فعلی که انکار آن کنند و نباشد آن در شرع و عقل چون قتل و غصب اموال **وَالْبَغْيِ** و از ستمکاری
که صفت شیطانست مانند استیلاء بر مردمان و تجبر و تکبر بر ایشان **يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ**
پند میدهد خدای شما را بامر و نهی شاید که شما پند گیرید و بمأمورات او قیام نمائید و منهیات
او اجتناب گیرید این آیت موعظه ایست جامع جمیع مواعظ و از اینجاست که خطبا در جمعه در آخر
خطبه میخوانند و استقامت مملکت و ملت بسه چیز مأموریه است و اضطراب آن هم بسه چیز منهی عنه
و هر یک از آنها نتیجهٔ دارد ثمرهٔ عدل ظفر و نصرت و انتظام عالمست و نتیجهٔ احسان ثنا و مدح و توانگری
و فایدهٔ صلهٔ رحم انس و الفت و اما نتیجهٔ فحشا فساد دین و دنیاست و ثمرهٔ منکر برانگیختن اعدا و حاصل
بغی محروم ماندن از منهی و آیهٔ مذکوره جامع جمیع آنست پس عمل کردن بآن موجب فراغت دنیوی
و مثوبت اخروی باشد **وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدتُّمْ** و وفا کنید به پیمان خدای چون
عهد بستید مراد عهد الست است که آن ثابت بر ایمان یا عهد که میان مردمان معهود میباشد
وَلَا تَنقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا و مشکنید سوگند یعنی پیمان را پس از استواری آن
سوگند بخدا **وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا** و حال آنکه گردانیده اید حضرت عزت را بر
پیمانهای خود گواه **إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ** بدرستی که خدای میداند آنچه میکنید از
نقض عهد و سوگند و شما را بدان جزا خواهد داد **وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا**
مِن بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكَاثًا و مباشید مانند زنی که بشکافت و پاره کرد ریسمان خود را پس
از قوت در حالتی که آن رشته ریسمانهای تاب بازداده باشد یعنی مانند زنی که ریسمانها بعد از آنکه تاب
داده باشد محکم و قوی ساخته تاب باز دهد و پاره پاره کرد طلق بر ویست که در عرب زنی بود نام او ربطه
و بحد خرافت رسیده و بدین سبب او را خرقا میگفتند و او را کنیزکان بود و آن زن از اول بامداد
تا نیم روز پشم میرشت و کنیزان را رشتن میفرمود و بعد از نصف النهار میگفت تا آن ریسمانها را تاب باز

میداد تا خراب و ضایع میشد و پیوسته عادت او چنین بود حق تعالی تشبیه میفرماید شکستن
عهد را بپاره پاره کردن ریسمان آن زن و میفرماید که چنانچه آن حمقا رسن تاب بازداده خود را
ضایع میکند مرد عاقل باید که سر رشتهٔ عهد خود را بانگشت نقض پاره نکند پس سرزنش ایشان
میکند عهد شکنی را **تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ** فرا میگیرید عهد و سوگند
خود را خیانت و دغلی و مکر در میان خود یعنی در سوگندان و عهود خود مکر و خیانت میکنید **أَن**
تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ بسبب آنکه هستند گروهی یعنی کفار که ایشان زیاده
از گروهی دیگرند در عدد و مال مراد آنست که عذر میآرید در نقض عهد بسبب آنکه قریش را از
مسلمانان بیشتر و مال ایشان وافرتر بینید و بجهت آن حیله بازی آغاز کرده خواهید که باز بکفر
خود رجوع کنید و طریق اهل جاهلیت پیش گیرید **إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ** جز این نیست که
خدای می آزماید شما را بامر بوفای عهد تا بر عالمیان ظاهر شود که دست اعتصام در ریسمان وفای
وفای عهد میزنید و بعهد خدا و پیغمبر وفا میکنید یا آنکه بکثرت قریش و شوکت ایشان و قلت
مؤمنان و ضعف ایشان مغرور شده نقض آن میکنید **وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**
مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ و هر آینه پیدا کند برای شما روز رستخیز در آنچه هستید که اختلاف
میکنید در شأن بعث و جزا در وقتی که پاداش شما دهد بر اعمال شما بثواب و عقاب **وَلَوْ شَاءَ**
اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً و اگر خواستی خدا هر آینه گردانیدی شما را بر وجه اجبار و اکراه
یک گروه متفق بر اسلام **وَلَٰكِن يُضِلُّ مَن يَشَاءُ** و لیکن فرو میگذارد در خذلان هر کرا
میخواهد یعنی کسانیکه با وجود ظهور معجزات بینه بجهت فرط عناد نظر در آن نکرده اختیار
ایمان نمیکنند حق تعالی ایشان را فرو گذارد و نظر لطف از ایشان باز گیرد **وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ**
و راه مینماید بلطف هر کرا خواهد یعنی حق تعالی ایشان را توفیق هدایت کرامت فرماید که **وَ**
لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ و هر آینه سؤال کرده خواهید شد در محشر از آنچه بودید
که عمل میکردید و شما بدان سرزنش کرده شوید و نیز بجهت مبالغه در نقض عهد تکرار نهی از آن
میفرماید **وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ** و فرا مگیرید سوگندان خود را
غدر و مکر میان یکدیگر که اگر چنین کنید **فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا** پس بلغزد قدم
شما از شارع اسلام پس از استواری آن **وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدتُّمْ عَن سَبِيلِ اللَّهِ**
و بچشید اندوه و رنج در دنیا بسبب باز ایستادن شما از راه خدای که آن وفا بعهد است **وَلَكُمْ**
عَذَابٌ عَظِيمٌ و مر شما را باشد در آخرت عذابی بزرگ این تهدید عظیم است مر ضعفای اهل

اسلام را که میخواستند که از عهد رسول برگردند و قریش ایشانرا وعده میدادند که اگر رجوع بدین ما
کنید منافع بسیار بشما رسانیم حق تعالی فرمود که وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا و مخرید
یعنی بدل مکنید عهد خدای و بیعت او را بهای اندک که آن مال حقیر دنیویست که قریش شما را وعده
میدادند إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ بدرستی که آنچه نزدیک خدایست برای وفاداران از نصرت
و نعیم دنیا و ثواب آخرت آن بهترست شما را از آنچه قریش وعده میکنند إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر
هستید که بدانید آنرا و از امام جعفر صادق علیه السلام رویست که این آیات در ولایت امیر المؤمنین ع
و بیعت او نازل شد و نیز در ترغیب وفا بعهد میفرماید که مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ آنچه نزدیک شماست
از امور دنیویه منقضی و فانی گردد وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ و آنچه نزدیک خداست از خزاین رحمت که
همیشه هست و هرگز منقرض نگردد وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا و هر آینه جزا دهیم آنانرا که
صبر کردند بر فاقه و فقر یا بر مشقت و تکالیف یا بر آزار کفار یا بر شکیبایی بر وفا بعهد أَجْرَهُمْ
بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مزد ایشانرا که نعیم بهشتست به نیکوترین آنچه بودند که اندر
اخلاص عمل میکردند بجزای نیکوترین اعمال ایشان مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى
هر که بکند کردار شایسته از مرد یا زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً و او مؤمن
باشد چه عمل بدون ایمان استحقاق ثواب ندارد پس هر آینه او را زندگانی دهیم در دنیا زندگانی
خوش هر که ایمان آورد و عمل صالح کند اگرچه درویش باشد زندگانی او خوش گذرد و هر که فاسق
باشد زندگانی او ناخوش گذرد اگرچه توانگر بود وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا
كَانُوا يَعْمَلُونَ و هر آینه بدهیم مؤمنان صالح مزد ایشانرا بنیکوترین کاری که میکنند و بعد
از امر بطاعت بندگان را باستعاذه امر میفرماید که تا از شر وسوسه شیطانی ایمن شوند فَإِذَا
قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ یعنی ای محمد چون خواهی
قرآنرا بخوانی پس پناه جوی بقرآن از شر دیو رانده یعنی بگو أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
تا در قراءة از وسوسه او ایمن باشی خطاب بحضرتست و مراد امت اند إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ
عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که مر ابلیس را نیست تسلطی و غلبه بر آنانکه گرویده اند چه ایشان
پناه بحق میگیرند از شر او وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ بر پروردگار خود در دفع وساوس او توکل
میکنند إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ جز این نیست که تسلط او بر آنانست که او را
دوست میدارند و وسوسه او را قبول میکنند وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ و آنانکه بسبب شیطان
شریک آرند کافرانند بخدا آورده اند که کفار مکه بوقت نسخ بعضی از احکام گفتند که محمد با یاران خود

تحریف میکند چه امروز ایشانرا کاری میفرماید روزی دیگر از آن نهی میکند غالب آنست که او افترا
میکند بر خدای او از نزد خود سخن میگوید آیه آمد که وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ
آيَةٍ و چون بدل کنیم آیتی ناسخ بجای آیت منسوخ در لفظ یا در حکم وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ
بآنچه فرو میفرستد از ناسخ جهة حکم مصلحت قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
گویند کافران جز این نیست که تو افترا کننده بر خدای و از خود سخن میگویی چنین است که میگویند
بلکه بیشتر ایشان نمیدانند حکمت نسخ را قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ بگو ای محمد ایشانرا فرود آورد
قرآنرا روح پاکیزه که جبرئیلست مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ از نزد پروردگار تو براستی و براستی حق و صواب
نه باطل و خطا حاصل که حق تعالی قرآنرا بواسطه جبرئیل نازل ساخت لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا
بجهت آنکه ثبات دهد آنانرا که گرویده اند و اعتقاد ایشان آنرا راسخ سازد یا آنکه این کلام حقست یعنی
چون ناسخ را بشنوند و رعایت صلاح و حکمت آنرا تدبر نمایند دل ایشان مطمئن شود و عقاید ایشان
راسخ گردد وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ و نازل ساخت قرآنرا بجهت هدایت کردن و بشارت
دادن مر کسانی را که اسلام آورند آورده اند که دو غلام بودند یکی جبر نام و دیگری یسار که شمشیرها را
صیقل زدندی و اهل کتاب بودند و پیوسته تورية و انجیل خواندندی چون سید عالم صلی الله علیه و آله
بر ایشان گذشتی استماع قراءة ایشان نمودی قریش گفتند که محمد از این دو غلام کلام می آموزد و با ما
میگوید آیت آمد که وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ و هر آینه ما میدانیم آنرا که ایشان میگویند
که إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ جز این نیست که آنرا می آموزاند آدمی پس در رد قول ایشان میفرماید
که لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ زبان یعنی لغت کسی که میگروانند گفتار خود را از استقامت
إِلَيْهِ بسوی او یعنی نسبت قرآن بوی میدهند أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ
عجمیست یعنی فصاحت ندارد و کلام او فهمیده نمیشود و این قرآن زبان عربی هویدا که شما با وجود
فصاحت و بلاغت از آوردن مثل آن عاجزید ملخص سخن آنست که لغه ی شنوید کلام عجمی غیر
فصیحست که نه بغیر آنرا می فهمد و نه شما و قرآن عربیست بنهایت فصاحت که باندک تأملی آنرا می فهمند
پس چگونه بغیر آنرا از کسی فرا گرفته باشد إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ
اللَّهِ منکر وند بآیتهای کتاب خدای و تصدیق بآن نمیکنند بجهت فرط عناد و جحود لَا يَهْدِيهِمُ
اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ راه نمیماید خدای ایشانرا به نجات که رسیدنست بجنات و مر ایشانرا
راست عذابی دردناک در آخرت بجهت کفر ایشان بقرآن و نسبت افترا بآن حضرت إِنَّمَا يَفْتَرِي
الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ جز این نیست که دروغ

میافتد دروغ را آنانکه نمیگروند بآیتهای خدای و آن گروه مفتریان ایشانند دروغ گویان آورده اند که بعد از تعرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله باهل مکه با طلا ایشان بایذا و آزار صحابه که حمایتی نداشتند چون بلال و عمار و پدر او یاسر و مادر او مشغول شدند و ایشانرا بجوع در کفر اکراه کردند اجتماعشان بطریق ایمان ثبات قدم ورزیده بر جفای قوم شکیبائی نمودند تا بحدی که پدر و مادر عمار از شکنجه عذاب کشیده شربت شهادت چشیدند و عمار از بیطاقتی و ضعف بدن تحمل ایذا نداشت چون سرف بر هلاک شد بی اختیار کلمه که رضای قوم در آن بود بگفت خبر بحضرت پیغمبر رسید که عمار کیش کفار اختیار کرده از دین خود بیزار شد حضرت فرمود که چنین است سر تا قدم عمار از ایمان پر است و ایمان بخون و گوشت او آمیخته عمار گریه کنان نزد آن حضرت آمد و آنحضرت بدست مبارک اشک او پاک میکرد و میفرمود که ترا چیست اگر باز کردند بتو باکراه باز گرد بدیشان بهمان کلمه حق تعالی این آیه فرستاد که **مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ** هر که کافر شود بخدا پس از ایمان خویش مرتد گردد در معرض غضب ربانی باشد **إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ** مگر کسی که اکراه کرده شود بر افترا بغیر آن یا بحدی از کلمات کفر و حال آنکه دل او آرمیده باشد بایمان و عقیده او متغیر نگردد با یمان چون عمار **وَلَٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا** و لیکن هر کسی که بگشاید بکفر سینه خود را یعنی برضای نفس خود کافر شوند و بدان التفات کنند **فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ** پس بر ایشانست خشمی از خدای و مر ایشانراست عذابی بزرگ بجهت کفاره بزرگ که از ایشان داست **ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا** آن عذاب عظیم مر ایشانرا بسبب آنست که دوست داشتند و برگزیدند زندگانی دنیا را **عَلَى الْآخِرَةِ** بر نعیم آخرت **وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ** و دیگر جهت آنست که خدای راه نمینماید بطریق جنت و هدایت نمیکند گروه ناگرویدگان یعنی مرتدانرا **أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ** آن گروه آنانند که مهر نهاد خدای بر دلهای ایشان تا قول حق در نیافتند **وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ** و بر گوشهای ایشان و بر دیدهای ایشان تا فرشتگان علم بعدم ایمان ایشان پیدا کرده بر آنها طعن و لعن کنند **وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ** و آن گروه ایشانند بی خبران و غافلان که سرمایه عمر را ضایع کرده از بازار دنیا سودی بدست در نیاوردند و مفلس در شهر قیامت جز دست تهی و دل پر حسرت نخواهند بود چنانکه میفرماید **لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ** حقا که ایشان بی شبهه در سرای دیگر که قیامتست زیانکارانند **ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا** پس بدرستی که پروردگار تو مر آنانرا که هجرت کردند بسوی مدینه بعد

و خباب و صهیب از پس آنکه عذاب کشیده بودند و از کفار ایذای تمام یافته **ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا** پس جهاد کردند و شکیبائی نمودند بر جهاد و سختی مشقات بدرستی که پروردگار تو از پس هجرت و جهاد و صبر **لَغَفُورٌ رَحِيمٌ** هر آینه آمرزنده است و عفو کننده از ایشان گناهان گذشته را و مهربانست که ایشانرا توفیق طاعت دهد و در زمان آینده **يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا** در روزی که آید هر نفسی که جدل کند از نفس خود مثلا عاصی گوید که چرا معصیت کردم مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم و هر کس در خلاص نفس خود گوید نفسی نفسی **وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ** و بتمام داده شود هر نفسی را جزای آنچه کرده است و ایشان ستم رسیده نشوند در مکافات **وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً** و بیدا کرد خدا مثلی برای کافر نعمتان و آن اینست که ده بود ایمن از ترس و لجبازان و ستمکاران **مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا** آرامیده و اهل آن ده آسوده با سایش تمام آورده بود روزی اهل آن یعنی قوتهای ایشان فراخ و بسیار **مِنْ كُلِّ مَكَانٍ** از هر جانبی یعنی از اطراف و جوانب آن **فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ** پس کافر شدند اهل آن ده بنعمتهای خدای و شکر نکردند **فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ** پس چشانید خدای اهل آنرا پوشش گرسنگی و ترس **بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ** بدانچه بودند که کردند کارهای ناشایست مراد حق تعالی بدین شهر اهل مکه اند که ایمن بودند از قتل و غارت و در رفاهیت و فراخی میگذرانیدند همانا که بعثت نبوة حضرت ختمی صلی الله علیه و آله رسید ندو کافر شدند حق تعالی تبدیل فراخی ایشان کرد بقحط و مدت هفت سال در بلای قحط و خشک سالی ماندند و از غایت جوع مردار میخوردند و خون می آشامیدند و با وجود این حق تعالی ترس سلطان از دل ایشان انداخت تا بحدی که تردد بشام کرده نداد **وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ** و بدرستی که آمد پیغمبری بدیشان یعنی محمد پس تکذیب کردند اورا **فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ** پس فرا گرفت ایشانرا عذاب از قحط و ترس و حال آنکه ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بترک و تکذیب بعد از آن خطاب باهل ایمان کرده فرمود که **فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا** پس بخورید ای مؤمنان از آنچه خدای روزی داد شما را در پاکی و پاکیزگی **وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ** و سپاس داری کنید نعمت خدایرا اگر هستید که او را میپرستید و فرمان میبرید بعد از بیان مباحات ذکر محرمات میکند بقوله **إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ**

الخنزیر بدرستی که خدای تعالی بر شما حرام کرد مردار را و خون روان را و گوشت خوک و آنچه را زان تو آنرا خورده
وما اهل لغیر الله به و آنچه آواز برداشته شده باشد مر غیر خدا را او وقت ذبح آن یعنی بنام
بتان کشته باشند فمن اضطر غیر باغ ولا عاد پس هر که مضطر گردد و محتاج شود بخوردن
یکی ازین محرمات در حالتی که طالب لذت نباشد و نه در گذرنده از حد رخصت فان الله غفور
رحیم پس بدرستی که خدای آمرزنده است گناه مضطر را مهربانست در رخصت دادن اکل محرمات در وقت
اضطرار ولا تقولوا لما تصف السنتکم و مگوئید مر آنچه را که وصف میکند بر زبانهای
خود الکذب هذا حلال وهذا حرام یعنی دروغ را که این حلالست مراد بحیره و
سایبه اند و این حرام یعنی آنچه خدا حلال ساخته مگوئید که حرام است و آنچه حرام ساخته مگوئید که
حلال است لتفتروا علی الله الکذب تا افترا کنید بر خدای دروغ را ان الذین یفترون
علی الله الکذب لا یفلحون بدرستی که آنانکه بربندند بر خدای دروغ را رستگاری نیابند
از عذاب خدای در دنیا و آخرت متاع قلیل و برخورداریست اندک در دنیا که زود منقطع گردد
ولهم عذاب الیم و مر ایشانراست عذابی دردناک وعلی الذین هادوا حرمنا ما
قصصنا علیک و بر آنانکه بر دین یهودیه در آمده اند حرام گردانیدیم آنچه خوانده ایم بر تو
من قبل پیش از نزول این سوره وما ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون
و ستم نکردیم برایشان بتحریم آن ولیکن ایشان بودند بواسطه کثرت گناه بر نفسهای خود که ستم
کردند و مستحق عقوبت شدند ثم ان ربک للذین عملوا السوء بجهالة پس
بدرستی که پروردگار تو مر آنانرا که گناه کردند بسبب غفلت و نادانی ثم تابوا من بعد
ذلک واصلحوا پس باز گشتند بخدای از پس آن عمل بد و بصلاح آوردند کار خود را ان
ربک من بعدها لغفور رحیم بدرستی که آفریدگار تو از پس توبه هر آینه آمرزنده
و مهربانست که قبول میکند توبه را از بنده و بعد از نهی کفار از تحلیل محرمات امر میکند ایشان را
بطریقه ابراهیم و میفرماید که ان ابراهیم کان امة بدرستی که ابراهیم خلیل بود جامع
کمالات و فضایل هر خصلتی نیک که در امتی باشد در وی جمع بود قانتا لله حنیفا فرمان
بردار مر خدا را مایل از دینهای باطله بدین حق ولم یک من المشرکین شاکرا
و نبود از شرک آرندگان سپاس دارنده بود لانعمه اجتبیه وهدیه الی صراط
مستقیم مر نعمتهای خود را برگزید خدای مر او را بنبوت و راه نمود او را در دعوت امت
براهی راست که طریق توحید است وآتیناه فی الدنیا حسنة و دادیم او را در دنیا نیکوئی

که ذکر جمیل است وانه فی الآخرة لمن الصالحین و بدرستی که ابراهیم در آن سرای از
شایستگانست با درجات عالیه جنان ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا
پس وحی کردیم بتو آنکه پیروی کن در توحید و تبرا از شرک کیش ابراهیم در حالتی که مایل بود از همه کیشها بکیش
اسلام که طریق حق است وما کان من المشرکین و نبود ابراهیم از جمله شرک آرندگان این
تعریض کفار قریش است که گفتند ما کیش پدر خود داریم آورده اند که حق تعالی امر کرد موسی علیه السلام را
که بنی اسرائیل را بگوی تا روز جمعه از مهمات دنیوی دست کشیده بپرستش حق نمایند میان ایشان
اختلاف افتاد جمعی گفتند روز شنبه اختیار میکنیم چه حق تعالی آن روز را از آفریدن خلق عالم فارغ شد
و قومی بران رفتند که یکشنبه اولی است زیرا که در آن روز ابتدا آفرینش کرده حق تعالی جهة نافرمانی
و مخالفت ایشان تعظیم شنبه برایشان فرض کرد چنانچه فرمود انما جعل السبت جز این
نیست که گردانیده شده تعظیم سبت علی الذین اختلفوا فیه بر آنانکه اختلاف کردند در و
و تعظیم سبت آن بود که در وی کسب نکنند و هیچ مهم مشغول نشوند روز دیدند که موسی علیه السلام یکی را در روز
شنبه دید که متاعی برداشته بجائی میبرد بفرمود تا گردنش بزدند و نعشش را در موضعی انداختند
که مرغان مردار خوار چهل روز اجزا و احشای او را میخوردند وان ربک لیحکم بینهم
یوم القیمة و بدرستی که پروردگار تو هر آینه حکم کند میان ایشان در روز رستخیز فیما کانوا
فیه یختلفون در آنچه بودند که اختلاف میکردند بعد از آن پیغمبر خود را بدعوت حق می
فرماید که ادع الی سبیل ربک بخوان ای محمد خلق را براه پروردگار خود که اسلام است
بالحکمة والموعظة الحسنة بدلیلی که حق را ثابت گرداند و شبهه را زایل سازد و بپند نیکو
و سخنان نافع اول دعوت خواص امتست که طالب حقایق اند و دوم برای دعوت عوام ایشان وجادلهم
بالتی هی احسن و جدال کن یعنی مباحثه نما بطریقه که نیکوترین طریق مجادله است چه
این نفع است در تسکین آتش عناد ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله بدرستی
که پروردگار تو دانا تر است بآنکس که او گمراه شد از راه حق که اسلام است وهو اعلم
بالمهتدین و او دانا تر براه یافتگان یعنی ای محمد بر تو همین دعوت و ابلاغ احکام است و اما
حصول هدایت و ضلال و جزا دادن بر آن بر تو نیست بلکه خدا عالم است باهل ضلال و اهتدا و خدا
جزا دهنده ایشانست آورده اند که مشرکان در جنگ احد بسیاری از مسلمانان بکشتند و همه را مثله کردند
و درین روز حمزة بن عبد المطلب را مثله کردند و شکمش را بشکافتند هند دختر عتبه جگر او را ببرد
نهاد تا بخورد در دهنش سنگ شد بینداخت رسول را از آن خبر دادند فرمود حمزه نزد خدای گرامی

ترا آنست که بعضی را از دیا آتش رسوزد چه حمزه از اهل بهشت و هند از اهل دوزخ بخواست که جوث
حمزه با حشای هند مختلط شود بعد ازان فرمود که اگر خدا مرا ظفر دهد هفتاد کس را بعوض حمزه مثله
کنم حق تعالی آیه فرستاد که وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ و اگر عقوبت کنید باداش
کسیرا که باشما عقوبت کرده پس عقوبت کنید مانند آنکه عقوبت کرده شده اید به بدان یعنی ایشان
اگر یکی را مثله کرده باشند شما در برابر یکی را مثله کنید نه زیاده وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ
و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان در گذرید هر آینه آن صبر بهترست مر صابرانرا از انتقام وَاصْبِرْ وَمَا
صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ و صبر کن در آنچه رو ناخوش بتو رسید و نیست صبر تو مگر بتوفیق و تدبیر خدای وَلَا
تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و اندوهناک مباش از ایشان یا بر تسلط ایشان بر لشکر تو وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ
و مباش در تنگدلی مِمَّا يَمْكُرُونَ از آنچه مکر میکنند از بدی إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا
بدرستی که خدای بنصرت و یاری با آنانست که پرهیز کردند از شرک و معصیت وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ
و آنانکه ایشان نیکوکارانند یعنی موحدان و مخلصان چه ایمان و اسلام برین دو صفت است

سورة بنی اسرائيل مائة واحدى وعشرون

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره بنی اسرائیل قراءة کند دلش نرم شود
از آنجا که ذکر پدر و مادر کرده حق تعالی در بهشت او را دو قنطار مزد بدهد و قنطاری هزار و دویست
اوقیه باشد هر اوقیه بهتر از دنیا و هر چه در وست و از صادق علیه السلام مرویست که هر که در شب جمعه
این سوره بخواند نمیرد تا آنکه قائم آل محمد را دریابد و از یاران وی باشد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سُبْحَانَ الَّذِي پاک میدانم از همه عیوب و نقص پاک و بی عیب دانستن آن کسی را که از روی
کرامت أَسْرَى بِعَبْدِهِ ببرد بنده خود را که محمد است لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ یعنی در
اندک ساعات شب از مسجد حرام که محیط است بحرم کعبه و تردد اکثر خانه ام هانی که حرم آن همه مسجد است
إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى بسوی مسجد دورتر از اهل مکه یعنی بیت المقدس که ماورای آن مسجدی نیست
الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ آن مسجدی که برکت کردیم بر گرداگرد آن که زمین شام است هم برکت
دین که آنرا مهبط وحی انبیای دیگر ساختیم و هم برکت دنیا بکثرت اشجار و انهار و بسیاری نماد و
فراخی معیشت پس بردیم محمد را لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا تا بنمائیم او را از دلایل قدرت خود
چه در اندک زمان از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده نمود و انبیا را دید و وقوف بر مقامات
ایشان حاصل کرد و بر عجایب و غرایب آسمان که بعضی ازان اینجا مسطور خواهد گشت اطلاع یافت
و اکثر علما بر آنند که معراج در سال دوازدهم از بعثت بود بعد از هجرت در شب بیست و هفتم رجب بود در فتح

الجزء الخامس عشر

آنحضرت از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافر است بر اسما ناوو سوی سمرت فرب
احادیث صحیحه مشهوره که بحد تواتر رسیده ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع باشد
و باجماع امامیه و بقول اکثر جمهور عروج آنحضرت بجسد و روح بود و در بیداری بود إِنَّهُ هُوَ
السَّمِيعُ بدرستی که خدای اوست شنوای سخنان کفار در تکذیب معراج و غیر آن الْبَصِيرُ بینا
و دانا باحوال مؤمنان در تصدیق و از ام هانی مرویست که شب معراج حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
در خانه من بود چون نماز خفتن بگذارد و من نیز نماز خفتن بگذاردم و بخفتم و آن حضرت را در نماز
بگذاشتم و در خواب رفتم و بیدار نشدم تا آنکه با مداد مرا بیدار کرد و گفت ای ام هانی تا تو احادیث
عجیب کویم من برخواستم و نماز با مداد بگذاردم حضرت فرمود که بعد از آنکه دوش جبرئیل نزد من آمد فرمود
برخیز و غسل کن و وضو را تجدید ساز من چنان کردم و روایتی آنست که حضرت فرمود آب کوثر را با آب
زمزم ممزوج کردند من بآن غسل کردم و وضو ساختم پس از منزل بیرون آمدم فرشته دیدم ایستاده
و عنان اسبی بدست گرفته و آن از دراز گوش بزرگتر بود و از استر کهتر و رویش چون روی آدمیان
و چشمهایش چون زهره و مریخ و دمش چون دم شتر و پشت او چون پشت اسب و دست و پایش
چون دست و پای شتر و سم او چون سم گاو و سینه اش از یاقوت سرخ و زینی از زینهای بهشت
بر و نهاده و او را دو پر بود چون پر طاوس آن اسب را پیش من کشید و گفت برنشین آن اسب گفت
بشرط آنکه حضرت در روز قیامت بر من سوار شود حضرت راضی شد که سوار شوم پس برنشستم تا چشم
بکام میرفت و ساعتی بپر میپرید و جبرئیل بردست راست من بود با یکدیگر میرفت تا به بیت المقدس
رسید حق تعالی جمیع ارواح پیغمبران از عهد آدم تا بروزگار عیسی در مسجد اقصی جمع کرده
بود تا بر حضرت سلام کردند رسول گوید جبرئیل مرا پیش داشت تا با ایشان امامت کردم و دو رکعت
نماز کردم پس جبرئیل دست مرا بگرفت و بنزدیک آن سنگ برد که پایه معراج بود نهاده است در
آن حجره بیت المقدس است و بالای آن بآسمان پیوسته است یک پایه آن از یاقوت و دیگری از زمرد
و ملک الموت چون قبض روح کند ازان معراج فرو آید و خلقی که میت را چشم باز بماند و نظر
ببالا کرد آن معراج بروی ظاهر شود پس مرا بآن معراج بآسمان دنیا برد آنجا خروسی دیدم موی
گردن او سبز و بیرون او سفید که ازان نیکوتر و بهتر سبزی و سفیدی ندیده بودم پای او در هفتم
زمین و سر او در زیر عرش چون شب باخر آید بال بگشاید و بر هم زند و بانگ کند و گوید با آواز خوش
که سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ از آنجا بگذشتم بفرشته
رسیدم که یک نیمه او از آتش بود و نیمه دیگر از برف نه آتش برف را میگداخت و نه برف آتش را فرو

میشاند و چون از آنجا بگذشتم فرشته دیدم بر سریری نشسته و لوحی بر کنار هیبت تمام با کره ای برد
جبرئیل گفت ای ملک الموت و چون مرا بدید رسم تحیت بجای آورد و گفت ای محمد من همه آثار خیر
در امت تو می بینم گفتم الحمد لله المنان النعیم ازو پرسیدم که این لوح چیست گفت لوح اجالست و نام
ایشان که روح ایشان قبض کرده ام در لوح دیگر است گفتم چگونه قبض ارواح اهل زمین میکنی که بر جای
خود نشسته و هیچ جای نمیروی گفت دست من بهمه دنیا رسد و دنیا در دست من چنانکه خوانی نهاده
تا هر جا که میخواهم دست دراز میکنم و فرا میگیرم پس ویرا وداع کردم فرشته دیگر دیدم کریه المنظر
و ترش روی جبرئیل گفت ای مالک دوزخست و تا حق تعالی ویرا آفریده هرگز نخندیده و هر روز خشم
او زیاده میشود پیش وی رفتم اکرام و تعظیم مرا بجای آورد گفتم چند گاهست که دوزخ را می تابی گفت از آن
وقت که خدای تعالی دوزخ را آفریده تا قیامت خواهم تافت گفتم بعضی از دوزخ را بمن نمای وی
گوشه از دوزخ برگشاد آتش سیاه دیدم و دودی بغایت تیره که آفاق از آن پر شد هولی در دل من
نشست بغایت با هیبت پس از آنجا بالا تر رفتم فرشتگان بسیار دیدم که عدد ایشان جز خدا نداند در
میان ایشان فرشته دیدم که او را هزار هزار سر بود بر هر سری هزار روی و بر هر روی هزار دهن
و بر هر دهنی هزار زبان و بر هر زبانی هزار هزار لغت تسبیح میکردند از بسیاری ذکر او تعجب کردم خطاب آمد
که یا محمد اگر بنده مومن از امت تو در عقب هر فریضه از فرایض یومیه این تسبیح بگوید که سبحان الله
کما یسبح الله شیء و کما یحب الله ان یسبح و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و
الحمد لله کما حمد الله شیء و کما یحب الله ان یحمد و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه
و عز جلاله و لا اله الا الله کما هلل الله شیء و کما یحب الله ان یهلل و کما هو اهله
و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و الله اکبر کما کبر الله شیء و کما یحب الله
ان یکبر و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله ثواب این تسبیح زیاده
ازین ذکر باشد که این فرشته میکند تا روز قیامت پس انبیا را ملاقات کردم و از آسمانی بآسمانی میرفتم
چون بسدرة المنتهی رسیدم در زیر آن درخت چهار چشمه بیرون می آمد از آب وی و لکین و شیر
چون در شاخ و برگ آن درخت نگاه کردم دانستم که سدرة المنتهاست نوری از انوار الهی بر آن
درخت میدرخشید که بوصف درنیاید او را هزار هزار شاخ بزرگ بود هر شاخی هزار هزار
شاخ کوچک بر هر یک از آن فرشته چون بدانجا رسیدم جبرئیل بایستاد و مرا گفت که پیش رو که
مقام من ازین نمیگذرد پس مرا بفرشته حجاب الذهب سپرد و خود بیرون حجاب بایستاد و گفت
اگر بقدر بند انگشتی پیشتر روم سوخته گردم پس آن فرشته مرا بفرشته حجاب اللؤلؤ رسانید

آن فرشته مرا بر داشت و بفرشته دیگر رسانید و بر همین وجه تا مرا از هفتاد حجاب بگذرانیدند
سطبری هر حجابی پانصد ساله راه و از حجابی تا حجابی نیز پانصد ساله راه پس حجاب رفرف فرو گذاشتند
که نور آفتاب را خیره میکرد چشم من در آن نور خیره شد در آنجا براق از رفتار فرو ماند و مرا بر آن
رفرف سوار کرده بعرش رسانیدند چون عرش بدیدم هر چه پیش ازین دیده بودم در چشم من
حقیر گشت حق تعالی مرا بمسند عرش رسانید و هزار نوبت از حضرت عزت ادن منی شنیدم یعنی نزدیک
تر آی در هر نوبت ازین خطاب مرا ترقی دیگر دست داد تا قدم بر سریر دنی فتدلی نهادم و بخلوت خاص
مکان قاب قوسین او ادنی در آمدم فاوحی الی عبده ما اوحی کردم پس از عرش قطره بچکید و بر
زبان من آمد طعمی که ذائقه انسان نچشیده باشد و حق تعالی از اخبار اولین و آخرین مرا اخبار
فرمود و زبان من بگشود تا از آن هیبت و عظمت گفتم التحیات لله و الصلوة الطیبات الطاهرات
حق تعالی فرمود السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته من گفتم السلام علینا و
علی عباد الله الصالحین بعد از آن گفتم آمن الرسول بما انزل الیه من ربه یعنی بار خدایا رسول
تو ایمان آورد و همه مومنان ایمان آوردند بخدا و فرشتگان و کتابها و پیغمبران نه چنانکه یهود و ترسا
که بعضی گرویدند و بعضی کافر شدند خطاب آمد که مومنان چه گفتند گفتم ایشان گفتند سمعنا و اطعنا
شنیدیم امر ترا و فرمان ترا بجای آوردیم خطاب آمد که بخواه هر چه می خواهی گفتم ربنا لا تواخذنا
ان نسینا او اخطانا بار خدایا مرا بر امری مدار که فراموش کنیم [illegible] خطا نمائیم ربنا ولا [illegible] علینا
اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا بار خدایا بر من منه بار گران چنانکه نهادی بر آنان که
پیش از ما بودند یعنی یهود را حضرت عزت فرمود این کرامت بتو دادم تو از دل آن داشتم گفتم ربنا
و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به بار خدایا چیزی بر ما منه که ما را طاقت آن نباشد فرمود این
نیز بتو کرامت فرمودم گفتم واعف عنا من الخسف ما را از خسف نگاه دار و اغفر لنا من
القذف و بیامرز ما را از قذف و سایه بر کوبی وارحمنا من المسخ و بخشای بر ما از مسخ انت
مولینا تویی متولی کار ما فانصرنا علی القوم الکافرین و نصرت ده ما را بر گروه کافران
فرمود این نیز مر تراست و آنگاه گفتم بار خدایا پیغمبران که پیش از من بودند کرامتها کردی ابراهیم را
خلیل خود کردی و با موسی سخن گفتی و ادریس را درجه بلند دادی و سلیمان را ملک عظیم بخشیدی
و داود را زبور دادی بار خدایا مرا چه عطا کرامت فرمودی گفت ترا حبیب خود کردم چنانکه ابراهیم را
خلیل خود کرفتم و با تو سخن گفتم چنانکه با موسی و ترا فاتحة الکتاب و خواتیم سورة البقره دادم
چنانکه داود را زبور دادم و آن از گنجهای عرش است و پس از تو پیغمبری نفرستم و بر و بحر را مسخر تو کردم

والست ترا غنیمت کفار حلال کردم و ترا بترس اعدا نصرت دادم تا دشمنان تو از یکماهه راه بترسند و قرآنرا
که سید کتابهاست بتو فرستادم و ذکر ترا رفیع کردم و بجای تورات سبع المثانی را بتو دادم و بجای انجیل
آن سورهائی که دویست آیه آمده و بجای زبور حوامیم را تفضیل دادم و شرح صدر تو کردم و امتان ترا بهترین
امتان گردانیدم پس اینها را قبض کن و برآن شکر کن و بعد از آن چیزها با من گفت و نهی کرد مرا که با شما
نگویم و پنجاه رکعت نماز فرض کرد و بشفاعت کردم تا هفده رکعت مقرر شد و پنج چیز دیگر را بمن
عطا فرمود و پنج چیز را بعلی کرامت نمود مرا جوامع الکلم داد و علی را جوامع العلم داد مرا نبی گردانید و علی را
وصی مرا کوثر داد و علی را چشمه سلسبیل مرا وحی داد و علی را الهام و در آنشب که مرا باسمان بردند همه درهای
آسمان بروی من گشادند و جمیع حجابها از پیش روی من برداشتند تا آنکه در آنحال نظر در علی میکردم
و علی نظر بمن میکرد در امالی طوسی نقل کرده و بروایت ابن عباس که آنحضرت فرمود که چون بمقام
قاب قوسین رسیدم اول سخنی که حق تعالی بمن گفت این بود که ای محمد در پایین خود نگر من نظر
کردم دیدم که همه حجابها برداشته شده علی را دیدم که سر برداشته بود و بمن مینگریست پس حق تعالی
بمن تکلم فرمود گفتم یا رسول الله حق تعالی با تو چه گفت گفت با من خطاب کرد که ای محمد علی را وصی تو
گردانیدم و وزیر و خلیفه تو از پس تو با او اعلام کن که سخن ترا میشنود من نزد پروردگار خود علی را
ندا کردم و این معنی با او رسانیدم و علی در خانه خود بود و بمن می نگریست و سخن مرا میشنید پس بمن
گفت یا رسول الله من قبول امر الهی کردم و فرمان برداری او نمودم پس حق تعالی بفرشتگان ملاء اعلا امر
کرد تا همه بر علی سلام کردند و علی جواب سلام ایشان باز گفت و من همه فرشتگانرا دیدم که یکدیگر را
بشارت میدادند بوصایت و خلافت علی و هیچ گروهی از فرشتگان نگذشتم مگر که مرا تهنیت کردند
و گفتند ای محمد بدان خدائی که ترا بحق بخلق فرستاد که همه فرشتگانرا سرور و خوشحالی دست
داد بآنکه حق تعالی ابن عم ترا علی ابن ابی طالب وصی و خلیفه تو گردانید و حاملان عرش را دیدم
که همه سرهای خود را پایین انداخته در زمین می نگریستند من جبرئیل را گفتم سبب چیست که همه بزمین
می نگرند جواب دادند که از خدا اذن طلبیدند که نظر در روی مبارک علی کنند و اکنون همه متوجه
علی اند و روی او را می بینند و چون از آسمان بزیر آمدم در راه بهر کدام آن شدم که قصه معراج را و آنچه
دیده بودم و شنیده با علی بگویم علی با من سبقت کرد همه آنچه دیده و شنیده بودم مرا خبر داد و من
دانستم که در هیچ جا نرفتم مگر که حق تعالی آنرا بعلی نموده بود و او را بر آن واقف ساخته بعد از آن ابن عباس
گفت که من گفتم یا رسول الله مرا وصیتی فرما تا دستگیر من باشد در دنیا و آخرت و سبب فوز و رستگاری
من گردد گفت علیک حب علی ابن ابی طالب بر تو باد که علی را دوست داری بحق آن خدائی که مرا براستی بخلق

فرستاده

فرستاده که آتش دوزخ غضبناکتر است بر دشمن علی تا از آن کسی که دعوی کند که خدا را فرزندی
هست و اگر همه ملائکه مقربین و انبیای مرسلین جمع شوند بر دشمنی علی حق تعالی همه را با آتش دوزخ
عذاب کند گفتم یا رسول الله کسی باشد که علی را دشمن داشته باشد گفت نعم قومی باشند که گمان
برند که از امت منند و حال آنکه ایشانرا نصیبی از اسلام نباشد و بدان ای ابن عباس که نشانه
دشمنی ایشان علی را آنست که غیر او را بر او تفضیل دهند و آگاه باش و یقین بدان که حق تعالی هیچ پیغمبری را
گرامی تر از من نیافریده و هیچ وصی را گرامی تر از علی خلق نکرده پس مخالفت کن با هر که مخالفت علی
کند و با آن کس دوستی و یاری نمای یا ابن عباس اگر خواهی با خدای ملاقات کنی و او از تو خشنود باشد
بطریقه علی سلوک کن که شک در ولایت علی کفر است بخدا و از ابن عباس مرویست که بامداد آنشب که
رسول را بمعراج بردند آنحضرت دلتنگ نشسته بود جهة آنکه کسی از و باور نکند که یکشب هفت آسمانرا
سیر کرده باشد و بر بهشت و دوزخ مطلع شده در این اثنا ابوجهل لعین بیامد و در پیش آنحضرت به
نشست و بر طریق استهزا گفت بیاد آنچه بتازگی از خدای بتو رسیده فرمود مرا دوش به بیت المقدس
بردند گفت یکشب به بیت المقدس رفتی گفت بلی ابوجهل گفت آنچه با من میگوئی با قوم خود بگوی حضرت
آواز داد که یا معشر بنی کعب بن لوی و همه جمع شدند و گفتند چه میگوئی ای محمد فرمود که بدانید
که دوش مرا به بیت المقدس بردند و باز آوردند آنها از آن متعجب شدند یکی دست بر هم میزد و جمعی
مستضعفان که اظهار ایمان میکردند و کفر پنهان می نمودند بالکلیه برگشتند و گفتند این دروغ صحیح
ای ابوجهل ابوجهل گفت ای محمد اگر راست میگوئی نشانهای او را بگوی رسول صلی الله علیه و آله گوید
من بیان کردم علامات را و بیت المقدس و نزدیک شد که بعضی از آن علامات بر من مشتبه شود
حق تعالی مثال آن بر من تصویر کرد که من آنرا می دیدم و با قوم میگفتم گفتند با خود که همه علامات آنرا
راست میگوید پس گفتند خبر کاروان ما که بجانب شام متوجه شده آنچه داری فرمود ایشانرا
در روحا گذاشتم اشتری گم کرده بودند و بطلب آن میگشتند و در میان ایشان قدحی آب بود و من
تشنه بودم آب را از ایشان طلبیدم ایشان قدح آب بمن دادند و من باز خوردم و قدح تهی شد با ایشان
رد کردم چون باز آیند از ایشان بپرسید گفتند این علامتی دیگر است بعد از آن فرمود که فلان و فلان
بر اشتر نشسته بودند اشتر ایشان از من برمید و فلان بیفتاد و دستش بشکست گفتند این آیتی دیگر است
بعد از آن گفتند وصف کاروان کن که هر یک بر چه صفت اند من یک یک را وصف میکردم چون اوصاف
بعضی بر من مشتبه شد حق تعالی مثال ایشانرا برچشم من آورد تا میدیدم و خبر میدادم و میگفتم که
ایشان چند بن اند اکنون بحزورا رسیده اند و در پیش کاروان شتریست خاکستری رنگ و برود و قرارها

افتاده اند چون آفتاب طالع شود ایشان در رسند از پس این گفتند این علامت دیگرست پس جهت نظر
بودند که آفتاب برآید و کاروان نیاید آنحضرت را دروغ گوی گویند وقت طلوع شد یکی گفت بخدای که
آفتاب برآمد دیگر گفت بخدای که اینک کاروان رسید شتر خاکستری رنگ در پیش و چون از کاروان علامتی
که حضرت فرموده بود مشاهده کردند گفتند والله که ما مانند این ندیدیم و نشنیدیم این سحریست
و از غایت عناد و جحودی که داشتند حق تعالی فرمود که من محمد را بمسجد اقصی بردم و نگفت که بآسمان بردم
چه اگر در اول بار چنین گفتی تعجب و انکار ایشان بیشتر بودی و در تکذیب مبالغه بیشتر کردندی پس در اول
این سوره گفت که او را بمسجد اقصی بردم و چون بآیات و علامات مذکوره تجویز آن کردند حق تعالی
بیان حدیث معراج و او را بعرش نزدیک گردانیدن در سورة النجم بیان فرموده قوله فتدلی فکان
قاب قوسین او ادنی بعد از آن میفرماید که ما همچنانکه محمد را بمعراج بردیم و آیات و معجزات با
او دادیم تا موجب هدایت خلقان باشد موسی را نیز بآیات مکرمت ساختیم وآتینا موسی
الکتاب و دادیم موسی را کتاب توریة وجعلناه هدی لبنی اسرائیل
و گردانیدیم موسی را راه نماینده مر فرزندان یعقوب را الا تتخذوا من دونی وکیلا
آنکه فرا مگیرید بجز از من پروردگاری که کار خود بوی گذارید ذریة من حملنا مع
نوح ای ذریت آن کسی که برداشتیم او را در کشتی با نوح مراد سام است که جد ابراهیم است و ابراهیم
جد بنی اسرائیل یعنی نجات از طوفان که بپدر شما ارزانی داشتیم یاد کنید و شکرگذاری آن نمایید
انه کان عبدا شکورا بدرستی که نوح بود بنده سپاس دارنده مرویست که در همه
احوال از خوردن و آشامیدن و جامه پوشیدن و نشستن و برخاستن و سوار شدن گفتی الحمد لله
از این جهة حق تعالی او را شکور گفت وقضینا الی بنی اسرائیل و اعلام کردیم بنی اسرائیل را
یعنی پیغام فرستادیم بایشان فی الکتاب لتفسدن فی الارض در توریة و بیان کردیم که
هر آینه فساد کنید و تباهی از شما پدید آید در زمین شام مرتین یعنی دو بار از شما فساد ظاهر
شود اول آن مخالفت احکام توریة بود و ناشنیدن ارمیا که پیغمبر ایشان بود و کشتن شعیا و
فساد دوم قتل یحیی و زکریا و قصد هلاک عیسی علیه السلام عرض که حق تعالی ایشانرا اخبار کرد که
شما دو بار فساد خواهید کرد ولتعلن علوا کبیرا و بلند خواهید شد بلند شدنی بزرگ یعنی
بسیار سرکش خواهید شد از طاعت من و تکبر خواهید نمود بر پروردگار خود از روی ظلم و ستم فاذا
جاء وعد اولیهما پس آن هنگام که بیاید وعدهٔ عقوبت افساد اول از آن دو بعثنا
علیکم عبادا لنا برانگیزیم و مسلط کنیم بر شما بر وجه تخلیه بندگانی که مارا هستند یعنی بندگان

که غلو قند مراد بخت النصر و لشکریان اویند پس صفت آنها میکند اولی بأس شدید فجاسوا
خلال الدیار خداوندان کارزار سخت پس درآیند میان سرای شما برای قتل و غارت و اسیر
یعنی کیا و شما را بکشند و صغار شما را غارت کنند و توریة را بسوزانند و مسجد را خراب کنند مراد
آنست که ایشانرا بر وجه جبر منع نکنیم و باختیار با خودشان گذاریم و بجهت این مسلط شوند وکان
وعدا مفعولا و هست این وعده کرده شده یعنی علم ما تعلق گرفته باینکه واقع شود ثم
رددنا لکم الکرة پس باز گردانیدیم برای شما غلبه را تا غالب شوید علیهم بر ایشان که شما را
قتل و غارت کرده باشند تا مغلوب سازید ایشانرا پس از غالب شدن ایشان بر شما و این چنان بود
که بهمن بن اسفندیار در حینی که پادشاهی را از جد خود گشتاسب بن لهراسب میراث گرفته حق تعالی
در دل او افکند که شفقت ورزید بر بنی اسرائیل اسیران ایشانرا بشام رد کرد و دانیال بر ایشان پادشاه
شد و بر اتباع بخت النصر مسلط شدند وامددناکم باموال وبنین و مدد دهیم شما را بمالها
از هر نوع و بزیادتی پسران وجعلناکم اکثر نفیرا و ساختیم شما را بیشتر از روی
نفر یعنی عدد نفر و عدد شما زیاده کردانیدیم از آنکه پیش از قتل بودند تا مجتمع شده توانید با
خصمان مقاومت کردن ان احسنتم احسنتم لانفسکم اگر نیکوئی کنید نیکوئی کرده باشید
مر نفسهای خود را چه ثواب نیکی آن بشما رسد وان اساتم فلها و اگر بدی کنید پس وبال
مر نفسهای شماراست یعنی هرچه بکسی کنید بخود کنید فاذا جاء وعد الاخرة پس چون
بیاید وعدهٔ عقاب نوبت دیگر یعنی افساد دیگر و میان این دو افساد دویست و ده سال بود پس
حق تعالی میفرماید که چون وعدهٔ عقوبت ثانیه در رسد برانگیزیم بر وجه تخلیه گروهی را بر شما
یعنی طیطوس رومی لیسوءوا وجوهکم و تا آن فرستادن و برانگیختن بد سازد روهای شما را
یعنی آثار غم و اندوه بر بشرهٔ شما پیدا کنند ولیدخلوا المسجد کما دخلوه اول
مرة و تا درآیند در بیت المقدس چنانکه درآمده بودند روی اول بار یعنی هم چنانکه نوبت اول
قوم بخت النصر درآمده بودند و مسجد را خراب کردند لشکر طیطوس نیز درآیند ولیتبروا ما علوا
تتبیرا و هلاک کنند و نیست و نابود کردانند آنچه غالب شوند بر آن هلاک کردنی عسی
ربکم ان یرحمکم شاید که پروردگار شما بعد از عقوبت دوم رحمت کند و شما
اگر توبه کنید باز شما را منعم سازد وان عدتم عدنا و اگر باز گردید نوبتی دیگر ما فرمانی باز
گردیم نوبت سیم بعقوبت دیگر ایشان در این نوبت نیز عود کردند با آنکه تکذیب حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله کردند و قصد قتل او کردند حق تعالی عود کرد بر ایشان باینکه آنحضرت را بر ایشان مسلط کرد

و آن حضرت بنی قریظه را بقتل آورد و بنی نضیر را از خانها و میان آوار[ه] کرد و جزیه بر بنی ا[...] نهاد و این عقوبت
دنیوی ایشان بود **وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا** و کردانیدیم دوزخ جای ..
برای ناکرویدکان زندانی که در آنجا بازداشته شوید و بیرون آمدن از آنجا قادر نباشید و یا دوزخ
را بساط و فرش ایشان کردانیدیم همچنانکه حصیر که بساط و فرش مردمانست و چون حق تعالی
در آیات مذکوره بنی اسرائیل را امر کرد بتوبه و انابت و قبول طریقه اسلام در عقب آن بیان حقیت
حقیت قرآن میکند که مصدر احکام شرایع اسلام است و میفرماید که **إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ**
يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ بدرستی که این قرآن راه مینماید طریقه اسلام را که آن راست
تر است و پاینده تر از طریقها و ملتها و نیکوترین مذهبها **وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ** و مژده میدهد
قرآن مرکرویدکان را **الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ** آنانکه میکنند عملهای شایسته را
أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا بدانکه مرایشانراست مزدی بزرک که نعیم بهشت **وَأَنَّ الَّذِينَ**
لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و نیز بشارت میدهد مؤمنان را بآنکه کسانی که نمیکروند بسرای آخرت
أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا آماده کرده ایم برای ایشان عذابی دردناک یعنی آتش دوزخ پس
مؤمنان را دو بشارتست یکی ثواب ایشان که جنت نعیم است و دیگر عقاب اعدای ایشان که عذاب الیم
وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ و دعا میکند آدمی و خدا را میخواند در وقت غصه و دلتنگی بد
بر نفس خود و اهل و مال خود **دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ** مثل دعا کردن و خواندن خدا را بنیکوئی مراد نضر
بن حارثست که عذاب از خدا بدعا میخواست **وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا** و هست آدمی بسیار
شتاب کننده در دعا بی تامل از بدی عاقبت آن در تعجیل نه در سرا تحقق دارد و نه در ضرا نه در کو
شکیبا است و نه در سرما پس در بیان حکمت باهره میفرماید که **وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ**
و کردانیدیم شب و روز را **آيَتَيْنِ** دو علامت که دلالت میکنند متعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم
مطلق **فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ** پس محو کردانیدیم آیتی را که شبست یعنی ظلمت او را محو ساختیم
بشعاع آفتاب **وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً** و ساختیم آیتی را که روز است روشن که در وی
همه چیز توان دید **لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ** تا طلب کنید در روشنی آن افزونی در
معیشت از پروردکار خود **وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ** و تا بدانید از اختلاف
حرکات شمس و قمر و شمار سالها و حساب آجال و مراسم اعمال **وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ**
تَفْصِيلًا و هر چیز را که بدان محتاجید از امور دینی و دنیوی بیان کردیم هویدا ساختیم
بیان کردنی نمایان و از جمله آن محو شب و روز است اکر چنین نبودی شب از روز امتیاز نیافتی

وچنین

وچنین نیافتی که تا کی کار کنند و روزه دار معلوم نداشتی که تا کی افطار کند و زن عده دار انقضای
عده خود ندانستی و قرض دارند ندانستی که اجل آن کی منقضی شود و هیچ کس ندانستی که در چه زمان
استراحت کند پس حق تعالی برای مصلحت بندکان شب و روز را آفرید بر وجهی که از یکدیکر ممتاز
شدند و بعد از آن بتسجیل نامه میفرماید که **وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي**
عُنُقِهِ و هر آدمی خواه مؤمن و خواه کافر الزام کردیم او را عمل او را در کردن او یعنی عمل بنده
لازم اوست و از وجدا نمیشود چنانکه طوق لازم کردنست تا آنوقت که حساب او کرده شود و کویند
طایر کتابیست که روز قیامت بر آن بدست دهند کان آید و فی عنقه آنست که عهده آن در کردن
اوست **وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا** و بیرون آوریم برای هر آدمی در روز رستخیز
نوشته که صحیفه عمل اوست **يَلْقَاهُ مَنْشُورًا** بیند آن کتاب را باز کشاده و کشاده آورده
که چون آدمی در حیوة باشد نامه او کشاده باشد و بر آن اعمال او را ثبت کنند و چون در سکرات
افتد او را درهم پیچند و چون مبعوث شود باز کشاده بدست او دهند و کویند که **اقْرَأْ**
كِتَابَكَ بخوان نامه کردار نوشته خود را و در آنروز آدمیان همه خواننده باشند و خطاب
هر یک رسد که نامه خود را بخوان **كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا** بس است
نفس تو امروز بر تو حساب و شمار کننده یعنی خود ببین که چه کرده و مستحق چه نوع پاداشی هستی
و در حدیث آمده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود را ببین و در نکر که از
نیک و بد چه کرده و چون فرصت داری بر سیئات تائب شو و بر حسنات بیفزا و در تدارک خود
بکوش که فردا مجال تلافی نخواهد بود **مَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي** هر که راه یابد
براه راست دو دین پس جز این نیست که راه مییابد **لِنَفْسِهِ** برای نفس خود یعنی راه یافتن او
نجات خواهد داد و بس **وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا** و هر که کمراه شد پس جز این
نیست که کمراه میشود بر نفس خود یعنی کمراهی او را هلاک خواهد کرد **وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ**
وِزْرَ أُخْرَى و بر نمیدارد هیچ نفسی بردارنده کناه نفسی دیکر مرویست که ولید بن مغیره
کافران را کفت متابعت من کنید و من کناهان شما را بردارم حق تعالی میفرماید که هر نفسی بار
خود را بر خواهد کشید نه بار دیکری را **وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ** و نیستیم عذاب کننده قومی
بعذاب استیصال **حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا** تا وقتی که برانکیزیم و بفرستیم فرستاده را بدیشان
تا ایشانرا براه راست خواند و حجت بر ایشان لازم کند اما چنانکه حجت از جهت عقل باشد
که آن ایمانست بخدا جایز نیست عذاب بترک آن واکرچه بعث رسول نفرماید **وَإِذَا أَرَدْنَا**

ان نهلک قریة وچون خواهیم آنکه هلاک کردانیم اهل شهری و دهی را بعد از قیام حجت بر ایشان
وارسال رسل بر ایشان امرنا مترفیها بفرمائیم متنعمان و سرکشان آن شهر را بعبادت و فرمان برداری
بزبان رسول که مبعوث شده باشد بر او تخصیص روسا و متنعمان بذکر جهت آنست که غیر ایشان تابع
ایشانند پس ایشانرا امر کنیم بفرمان برداری پیغمبران ففسقوا فیها پس ایشان از سخن رسول بیرون
روند و سرکشی کنند در ان شهر فحق علیها القول پس واجب شد بر اهل آن شهر گفتار یعنی کلمه
عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی که مستوجب عذاب شوند فدمرناها تدمیرا
پس از بیخ و بنیاد بر کنیم اهل آنرا و آن دیار را خراب کنیم هلاک کردنی و از بیخ بر کندنی وکم
اهلکنا من القرون من بعد نوح وبسیار هلاک کردیم اهل قرنها را از پس نوح
چون قوم عاد و ثمود و امثال ایشان وکفی بربک بذنوب عباده خبیرا بصیرا
و بسنده است پروردگار تو بگناهان بندگان خود دانا که ذنوب پنهان ایشانرا داند بینا
که خطیات آشکارای ایشانرا بیند پس بر وفق آن همه را عقاب کند آورده اند که منافقان در غزوات
با مومنان بیرون میرفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص مجاهدت حق تعالی فرمود
که من کان یرید العاجلة هرکه باشد از روی خست همه خواهنده این جهان شتابنده
یعنی لذت و نعمت آنرا عجلنا له فیها بشتابانیم مراو را در دنیا یعنی بتعجیل بدهیم مال و
متاع دنیا را ما نشاء لمن نرید آنچه خواهیم برای آن کسی که خواهیم از طالبان دنیا
ثم جعلنا له جهنم یصلیها پس آماده کنیم برای او دوزخ را که واصل دوزخ
شود مذموما مدحورا در حالتی که نکوهیده باشد رانده شده از رحمت خدای
ومن اراد الآخرة وهرکه خواهد آخرت را یعنی بهشت وسعی لها و بشتابد برای
آن یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت سعیها آنچه سعی آن باشد که آن عملست باوامر
و باز ایستادن از نواهی وهو مومن و حال آنکه آن سعی کننده مومن باشد ایمانی صحیح
خالی از شائبه شرک فاولئک کان سعیهم مشکورا پس آن گروه که طالب
آخرتند و با ایمان سازی عمل خیر هست شتافتن ایشان قبول و پسندیده نزدیک خدای تعالی
کلا نمد هر یکی را از این دو گروه که طالبان دنیی و جویندگان عقبی اند مدد کنیم بر وجه
مصلحت هؤلاء آن گروه را بعقد از کفایت وهؤلاء و آن گروه را بعقد از همت یعنی هیچ
کدام را محروم نکردانیم من عطاء ربک از عطای خداوند تو وما کان عطاء
ربک محظورا و نیست عطای پروردگار تو منع کرده و باز داشته از مومن و کافر در دنیا و د

آخرت

آخرت انظر کیف فضلنا بعضهم علی بعض بنگر بدیده بصیرت که از روی
مصلحت چگونه افزونی دادیم بعضی آدمیانرا بر بعضی دیگر از ایشان یا تفضیل دادیم برخی را که جویای
عقبی اند بتوفیق و لطف بر بعضی که طالبان دنیا اند بر وجه تخلیه وللآخرة اکبر
درجات واکبر تفضیلا و هر آینه سرای آخرت بزرگ ترست از روی درجها و مرتبها
و بزرگتر بر وجه افزونی نهادن آن یعنی تفاوت در آخرت زیرا که تفاوت بهشت بدرجاتست و از
درجه تا درجه برتر از آسمان تا زمین و تفاوت دوزخ بدرکاتست و از درکه تا درکه برتر از آسمان
تا زمین لا تجعل مع الله الها آخر فرامگیر ای بنده با خدای بحق خدای دیگر را در پرستش
و عبادت فتقعد مذموما مخذولا پس بنشینی در دوزخ نکوهیده و متصف
بهمه بدیها فرو گذاشته و محروم از همه نیکیها وقضی ربک الا تعبدوا و حکم کرد پروردگار
تو ای محمد بر جمیع مکلفان با آنکه می پرستید یعنی نتوانستان نتو پرستش میمائید الا ایاه
مگر او را که خداوند بحق است وبالوالدین احسانا و با آنکه نیکویی کنید بر مادر و پدر
نیکویی کردنی ختم احسان والدین بعبادت خود جهت مبالغه است در کمال احسان با ایشان جهت
آنکه ایشان قریب اند تربیت اولاد را اما یبلغن عندک الکبر اگر البته برسد نزدیک
تو بزرگی سال و پیری احدهما او کلاهما یکی از ایشان یا هر دو یعنی چندان بزیند
که پیر شوند و محتاج خدمت تو گردند فلا تقل لهما اف پس مگو مر ایشان را کلمه
اف که آنرا کسی میگوید که از چیزی بتنگ آید و یا بر دگران گرد یعنی از ایشان بتنگ میای و صحبت
ایشانرا گران شمار ولا تنهرهما وقل لهما قولا کریما و بانگ بر ایشان مزن و سخن
ایشان را جواب باز مده و بگو مر ایشانرا سخن نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشانرا بنام مخوان
بلکه بگوای پدر من وای مادر من و گفته اند معنی آنست که با ایشان چنان سخن کنی که بنده گناه
کار عاجز با خواجه خشمناک درشت خوی گوید واخفض لهما جناح الذل و فرو گذار
برای ایشان بال تواضع و تذلل را یعنی با ایشان بزرگی مکن بلکه ملایمت و فروتنی کن من
الرحمة از فرط بخشش تو بر ایشان برای آنکه تو تا دیروز محتاج ایشان بوده در تربیت و ایشان
محتاج تو اند در خدمت وقل رب ارحمهما و بگوای پروردگار من ترحم فرما و ببخشا بر ایشان
کما ربیانی صغیرا هم چنانکه بپروردند مرا در وقتی که خرد بودم یعنی بر ایشان
رحمتی کن که مانند رحمت ایشان باشد بر من بتربیت و شفقت و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
روایت است که هر که در حین پیری پدر و مادر تفقد حال ایشان نکند به بهشت نرود و در حدیث

عقوبتی آمده که ای عاق والدین هرچه خواهی کن که من ترا نیامرزم و ای نیکویی کننده در حق پدر و
مادر هرچه خواهی بکن که من ترا بیامرزم در خبر است که مردی نزد حضرت آمد و گفت یا رسول الله
مرا عملی آموز که برحمت خدای نزدیک شوم فرمود که پدر و مادر داری گفت آری فرمود که با ایشان
نیکویی کردن نزدیکتر است برحمت خدای از همه چیزی رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ پروردگار
شما داناتر است بآنچه در نفسهای شماست از بر والدین و عقوق ایشان إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ
اگر باشید شایستگان یعنی نیکویی کنندگان بپدر و مادر فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا
پس بدرستی که خدای هست بازگردندگان را از عقوق و رجوع کنندگان بحضرت او در جمیع اوامر
آمرزنده از تقصیر تایب که قبل از توبه از و صادر شده باشد و در روایت صحیحه وارد شده که مراد
از اوابین کسانی اند که میان مغرب و عشا نماز گذارند و بعد از مراعات پدر و مادر و نهی از عقوق
ایشان ترغیب بندگان میکند بدادن حقوق بمستحقان و میفرماید که وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ
حَقَّهُ و بده خداوند خویش را آنچه حق اوست مراد اقارب حضرت رسالت اند و حق ایشان
اعطای خمس است بدیشان در خبر است که چون این آیه آمد رسول صلی الله علیه و آله فدک را
بفاطمه زهرا صلوات الله علیها بخشیده بود و مدت حیوة آنحضرت در تصرف وی بود و منافع آن را
صرف فرزندان میکرد و چون حضرت رحلت فرمود مخالفان آنرا از فاطمه انتزاع کردند وَ
الْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ و بده درویش را و راه گذریان را حق ایشان و ثعلبی در تفسیر
خود نقل کرده که امام زین العابدین علیه السلام را شخصی پرسید فرمود که هو لنا ایتامنا
که اهل بیتیم گفتند حق تعالی میفرماید که وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ فرمود که مراد یتیمان و
مساکین ما اند و دادن خمس باولاد و ذریت پیغمبر که هاشمیات اند مشروطست برآنکه قادر نباشند
بر قوت سال خواه یتیم باشند و خواه ابن السبیل و بعد از امر بحقوق مستحقان میفرماید که وَلَا
تُبَذِّرْ و اسراف مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را در آنچه رضای خدا نباشد یعنی بر وجه شرع
شریف نباشد تَبْذِيرًا پراکنده ساختنی از مجاهد نقل است که اگر برابر کوه احد زر را در وجوه
خیر صرف کند اسراف نباشد و اگر جوی را در باطل صرف کند اسراف باشد إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ
بدرستی که اسراف کنندگان مال در معاصی كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ هستند برادران دیوان
یعنی امثال ایشان در شرارت و اتلاف مال در معاصی مرویست که کفار عرب معظم اموال خود را بریا
خرج میکردند و بجهت یک مهمان شتران بسیار میکشتند تا مردمان ستایش ایشان کنند حق تعالی
ایشانرا نکوهش کرد که در تضییع اموال ایشان مثال دیوانند وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا

و هست دیو سرکش مر پروردگار خود را بسیار منکر نعمت و ناسپاس پس باید که کسی فرمان او
نبرد در خبر است که بلال و صهیب و بعضی از فقرای صحابه از سید کائنات صلی الله علیه و آله
چیزی طلبیدند که حاضر نبود آنحضرت از غایت شرم و آزرم متوجه جانب دیگری شدی و
اندیشه کردی که از آن خجالتی بایشان رساند آیه آمد که وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ
ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ و اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه برای انتظار روزی که مِنْ رَبِّكَ
تَرْجُوهَا از پروردگار خود امید میداری آنرا که چون بتو رساند تو بایشان دهی فَقُلْ
لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا پس بگوی مر ایشانرا گفتاری نرم یعنی ایشانرا دعا کن بفراخی روزی
بعد از نزول این آیه چون از آن جزئی حضرت میطلبیدند که حاضر نبود میفرمود که حق تعالی
روزی دهد ما را و شما را این بیان تمثیل میکند برای بخل و صرف وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ
مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ مساز دست خود را بر بسته بگردن خود تا بواسطه آن توانا باشی
این کنایت از امساک وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ و مگشای دست خود را همه گشادنی این عبارتست
از اسراف یعنی اسراف مکن فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا که بنشینی ملامت کرده شده نزد
خداوندگان درمانده و محتاج مرویست که زن مسلمه با زن یهودیه گرو بستند در مضمون کرم آنکه
مصطفی از موسی سخی تر است جهت آزمایش زن مسلمه دختر خود را بجانب حضرت فرستاد که یا رسول
الله مادر من پیرهنی را می طلبد که در بر شماست حضرت بحجره در آمده پیرهن خود را بیرون کرده
باو داد و خود برهنه بنشست بلال قامت بگفت و یاران منتظر آنحضرت بودند و بسبب برهنگی
بیرون نمیتوانست آمد آیه مذکوره نازل شد حق تعالی او را باعتدال که صفت نجات امر فرمود إِنَّ
رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ بدرستی که پروردگار تو گشاده میگرداند روزی برای
هر که میخواهد وَيَقْدِرُ و تنگ میگرداند بر هر که اراده او اقتضا میکند و بسط و قبض او
محض مصلحتست و کس را بر هیچ اعتراض نیست إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا بدرستی که
اوست بمصالح بندگان خود دانا و بینا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ
و مکشید فرزندان خود را از ترس درویشی گویند در جاهلیت دختر را از بیم ننگ زنده بگور میکردند
جهة آنکه مبادا بر نفقه و جهاز ایشان قادر نباشند حق تعالی ایشانرا از آن نهی کرد و فرمود
که نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ ما روزی میدهیم ایشانرا و شما را
إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا بدرستی که هست کشتن ایشان خطای بزرگ و گناه آن
موجب عقاب است وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً و نزدیک مشوید بزنا و کرد

آن عمل قبیح مکوید بدرستی که هست زنا خصلتی زشت و بسیار قبیح وَسَاءَ سَبِيلًا و بد روشی
که بدراهیست آنچه بدان موجب قطع انساب است و سبب فتنه و نزاع امیر المؤمنین علیه السلام مرویست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در زنا شش خصلت است سه در دنیا و سه در آخرت
آنچه که در دنیاست این است که آب رو ببرد و روزی را قطع کند و اجل را نزدیک گرداند و آن سه
که در آخرت است حق تعالی بر وی خشمناک باشد و در حساب او تنگ گیری کند و او را آتش دوزخ قرین
دارد وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ و مکشید آن نفس که حرام کرده است خدای قتل
او را و آنها را اهل ایمانند و ذمی و معاهد و ایشان را نشاید کشت إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکم راستی که قصاص
است یا ارتداد یا زنا بشرط احصان وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا و هر که کشته شود در حالتی که ستم
رسیده باشد که مستوجب کشتن نباشد فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا پس بدرستی
که گردانیدیم یعنی در شرع مقرر کردیم مر وارث آن مقتول را که بعد از قتل او متولی امر اوست
تسلطی و قوتی که آن قصاص است در عمد و اخذ دیت اگر خطا باشد فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ
پس باید که ولی خون او اسراف نکند و از اندازه بدر نرود در کشتن بآنکه غیر قاتل را بکشد إِنَّهُ
كَانَ مَنْصُورًا بدرستی که ولی خون هست یاری داده شده در قصاص بمعونت امر حاکم
شرع او را و بعد از امر بحفظ نفس امر میفرماید مردمان را بحفظ مال وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ
الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ و نزدیک مشوید بمال یتیم و در آن تصرف مکنید مگر بطریقه
که شرعا آن بهتر است و نیکوتر و بیان این بحث در سوره انعام مذکور شد حاصل که حق تعالی
میفرماید که ضبط اموال یتیم کنید و بوجه شرعی در آن تصرف مکنید حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ
تا برسد یتیم بنهایت قوه خود یعنی ببلوغ رسد و آثار رشد بر و ظاهر گردد و کامل شود وَ
أَوْفُوا بِالْعَهْدِ و وفا کنید بعهدی که بسته است خدا با شما از تکالیف شرعیه از نذر و عهد
و یمین إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا بدرستی که پیمان سخت طلب کرده شده آنرا از شما
طلب خواهند کرد که نقض آن نکرده و بآن وفا نموده تا جزا بر وفق آنها دهند وَأَوْفُوا
الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ و تمام به پیمائید کیل چون به پیمائید برای دیگری وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ
الْمُسْتَقِيمِ و بسنجید بترازوی راست یا بقپان که ترازوی بزرگست ذَلِكَ خَيْرٌ
این تمام پیمودن و راست سنجیدن بهتر است شما را از خیانت وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا و نیکوتر
از عاقبت و بازگشت وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ و از پی مرو آن چیزی را که نیست
ترا بدان دانائی یعنی بشنیده و کان یعنی مگوی دیدم یا شنیدم یا دانستم و حال آنکه ندیده باشی

وشنیدی

و نشنیده و ندانسته و نزد بعضی مخصوص است بعقاید دینیه إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ
بدرستی که گوش و چشم و دل كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا هر یک از این اعضا هست از وی
پرسیده شده یعنی از اعضای مذکوره خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرد ابی جعفر
علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فردای قیامت بنده را قدم از قدم برندارد تا او را
از چهار چیز سؤال کنند از عمر عزیز که در چه صرف کرده و از بدن و از مال که از کجا کسب کرده و در چه
صرف کرده و از دوستی ما که اهل البیت رسالتیم چگونه پیروی کرده وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا
و مرو در زمین در حالتی که خداوند تکبر باشی خطاب با رسول است و مراد امت او یعنی ای بنده مخرام
در راه چنانکه متکبران خرامند إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ بدرستی که تو نتوانی شکافت
زمین را بپای در روی کشیدن و سخت گام زدن و زمین کوفتن وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا
و هرگز نرسی بکوهها از روی درازی مراد آنست که چون متکبر ضعیف و خوار است و قادر نیست
که خرق زمین کند بکوفتن قدم و سرکشی که از کوه در گذرد پس بر و لازم است که طریق تواضع
و تذلل مرعی دارد و فروتنی نماید كُلُّ ذَلِكَ كَانَ همه اینها که مذکور شد و آن بیست و پنج خصلت
که یازده امر است و چهارده نهی و اینها در الواح موسی مکتوب بود سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا
هست بدی آن یعنی آنچه منهیست نزد پروردگار تو کراهت داشته شده یعنی خدای ترا از آن نهی
کرده ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ آن هنگام مذکوره از آنچیزی که وحی کرده است بسوی تو رَبُّكَ
مِنَ الْحِكْمَةِ پروردگار تو از علمی که شناخته حق است و دانستن آن برای عمل وَلَا تَجْعَلْ
مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ و فرا مگیر با خدای خدائی دیگر که اگر شرک آری بوی فَتُلْقَى فِي
جَهَنَّمَ پس انداخته شوی در دوزخ مَلُومًا مَدْحُورًا در حالتی که ملامت کرده باشی
و دور کردانیده از رحمت خدای أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ خطاب بکسانیست که گفتند
فرشتگان دختر خدااند پس برگزید شما را پروردگار شما وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
إِنَاثًا فرو گرفت برای خود از فرشتگان دختران که ایشان اخس ترین اولادند این خلاف
آن چیزیست که عقول شما بر آنست و عادت شما جاریست إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا
بدرستی که آنچه شما میگوئید سخنی بزرگست که اضافه اولاد میکنید بحق سبحانه و نفس خود را
تفضیل میدهید که محبوب را بخود و مکروه را بوی نسبت میدهید وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستی
که گردانیدیم یعنی مکرر ساختیم براه خود را از و لهذا بوجوه تقریر فِي هَذَا الْقُرْآنِ
لِيَذَّكَّرُوا چندجای در این قرآن تا پند پذیر شوند و دریابند وَمَا يَزِيدُهُمْ
إِلَّا نُفُورًا و نمی افزاید ایشان را تکرار این سخن مگر رمیدن و از حق دور شدن بعد از آن در د

قول ایشان میفرماید قُل لَّوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ بکوای محمد اکر بودندی با خدای بحق خدایان
دیکر كَمَا يَقُولُونَ هم چنانکه شما ای مشرکان میکویید إِذًا لَّابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ
سَبِيلًا انکاه خدایان کردندی بسوی خداوند عرش راهی که بسوی او مشغول شدندی
چنانکه ملوک میکنند یعنی اکر ایشان خدای بودندی با شریک خدای بایستی که را لا منازعت جستندے
و عجز را از خود دفع کردندی سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ پاکست خدای و برتر از آنچه
ایشان میکویند عُلُوًّا كَبِيرًا برتری بزرک یعنی چه او سبحانه در اعلی مراتب وجود است زیرا که واجب
الوجود لذاته است و فرا کرفتن ولد ادنی مراتب وجود است که از خواص آن جزئیت که ممتنع البقاست
تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ تسبیح میکنند و بپاکی یاد می
کنند خدای تعالی را هفت آسمان و زمین و هرچه در ایشانست و از ملائکه و جن و انس وَإِن
مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ و نیست هیچ چیز از مخلوقات مکر که تسبیح میکوید خدایرا تسبیح مقترن
بحمد او یعنی تنزیه میکنند او را از سمات نقصان و ستایش میکنند او را بصفات کمال جلال
وَلَٰكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ولیکن شما ای مشرکان در نمی یابید تسبیح ایشانرا چه شما
بنظر صحیح و عقل صافی تامل نمیکنید تا فهم تسبیح ایشان توانید کرد إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا
بدرستی که هست خدا بردبار که تعجیل عقوبت نمیکند شما بعدم تفکر و صنایع او آمرزنده مر آنانرا
که تامل در مصنوعات کرده بصنایع عالم و بوحدانیت او اعتراف نمایند سالی کوید که تمام مکونات
باختلاف لغتها تسبیح الهی میکنند اما کسی او را نشنود و فهم نکند مکر عالم ربانی و مراد به تسبیح ایشان
کیفیت دلالت ایشانست بر وجود صانع و بر قدرت و علم بوحدانیت او آورده اند که حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله در شب نزد خانه کعبه نشستی و تلاوت قرآن کردی جمعی از اهل شرک سنک بر آنحضرت
انداختند و قصد ایذای او کردند حق تعالی شر ایشانرا از وی کفایت کرد و حجاب آنحضرت را
از چشم ایشان پوشیده و آیه فرستاد که وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و چون برخوانی قرآنرا کردانیم میان آنانکه منکروند بدان
بخدای حِجَابًا مَّسْتُورًا پرده پوشیده شده و از حس تا ترا نه بینند و آواز ترا نشنوند وَ
جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً و کردانیدیم بر دلهای ایشان پوششها یعنی چون کفار بجهت
عناد و لجاج تامل نمیکنند در آیات باهره و معجزات ظاهره پس کویا بر دلهای ایشان پوششها
نهاده ایم که مانع است أَن يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا از آنکه در یابند قرآنرا و نهاده ایم
در کوشهای ایشان کرانی تا استماع قرآن نکنند و یا علامتی بر دلها و کوشهای ایشان نهاده ایم
تا ملائکه بآن اعلام شوند که ایشان از فرط عناد تدبر نمیکنند و سمع قبول نمیشنوند و بجهة آنست

ایشانرا لعنت کنند وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ و چون یاد کنی پروردکار خود را در قرآن
وَحْدَهُ یکانه و یکتا وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ برکردند کافران بر پشتهای خود یعنی باز پس
روند نُفُورًا در حالتی که رمندکان باشند از شنیدن توحید چه داعیه ایشان آن است
که آلهه ایشانرا با آلهه خود ذکر کنی نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ ما داناتریم بآنچه میشنوند
قرآنرا بسبب آنچیزی که محزونیت است مراد آنست که قرآنرا برای استهزا و طعن در آن میشنوند
إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وقتی که کوش میدارند بسوی تو وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ وقتی که ایشانند
راز کویندکان یعنی پنهان بایکدیکر میکویند که کلام وی سحر است و شعر إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ
إِن یاد کن ای محمد چون کفتند ستمکاران یعنی مشرکان مر اصحاب ترا که شما تَتَّبِعُونَ إِلَّا
رَجُلًا مَّسْحُورًا متابعت نمیکنید و از پی نمیروید مکر کسی سحر کرده شده را یعنی کسی را که با او
سحر کرده اند و عقلش زایل شده انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ بنکر که چکونه زدند
برای تو مثلهای مختلفه یعنی وصف میکنند ترا بمجنون و ساحر و کاهن و شاعر فَضَلُّوا فَلَا
يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا پس کمراه شدند از طریق حق و جمیع این امثال پس نمیتوانند یافتن
راهی را بطعنه تو بروجهی که متوجه باشد مکر بهتان صریح و بعد از آن در ذکر انکار ایشان ببعث
میفرماید که وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا و کفتند کافران آیا آنهنکام که بعد از
مرک بمرور زمان کردیم استخوانها و خاکهای خرد و مرده شده و ریزیده کشته أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ
خَلْقًا جَدِيدًا آیا برانکیختکان شویم آفریدن نو و تازه قُلْ بکوای محمد در جواب ایشان که
كُونُوا کردید شما یعنی اکر فی المثل کردید شما بتن خود حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا سنک یا آهن
أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ یا آفریده از آن چیزها که بزرکست و وقعی دارد فِي صُدُورِكُمْ
در سینهای شما مانند آسمان و کوه و امثال آن از هر چیز که قبول حیوة در و بعیدست البته حق تعالی
شما را میرانند و زنده کردانید بجهة تعلق قدرت او بر زنده کردانیدن استخوانهای پوسیده شما
که موصوف بحیوة بوده است بطریق اولی فَسَيَقُولُونَ مَن يُعِيدُنَا پس زود باشد
که کویند بروجه انکار کیست که زنده سازد ما را پس از مرک قُلِ بکوای محمد در جواب ایشان که باز
آورد و زنده سازد شما را الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ آنکسی که بیافرید شما را اول بار که
خاک بودید پس آنکس که تواند که خاک را جان دادن در بدایت هم تواند که خاک را زنده سازد
در نهایت چه این آسانتر است از اول فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ پس زود باشد که بجنبانند
بجانب تو سرهای خود را یعنی جنبانیدن کسانی که از تعجب سر خود را بجنبانند وَيَقُولُونَ مَتَىٰ

هو وگویند کی خواهد بود این بعث ونشر قل عسى ان یکون قریبا بگوای محمد شاید که باشد
بعث ونشر نزدیک چه لا محاله هرچه آینده است آنرا نزدیک توان گفت وبعث شما البته واقع شود
یوم یدعوکم در روزی که بخواند خدای شما را برای محاسبه فتستجیبون پس شما اجابت
کنید خدای را بحمده در حالتی که قایل باشید بستایش حق تعالی بر کمال قدرت او چنانکه
در خبر آمده که خلایق از قبور آیند وخاک از سرها افشانند وگویند سبحانک اللهم وبحمدک
وتظنون ان لبثتم الا قلیلا وگمان برید آن هنگام که درنگ نکردید در قبر مگر اندکی
یا زندگی خود را که در دنیا داشته باشید در آن روز آنکه شمرید جهت مشاهده اهوال آن
بندگان را باتباع بهترین اقوال وافعال میفرماید که وقل لعبادی وبگوی مر بندگان مرا یعنی
مومنان که بندگان مخصوص منند یقولوا التی هی احسن که بگویند آن کلمه را که آن
بهتر ونیکوتر باشد آورده اند که مشرکان پیوسته در ایذای صحابه بقول وفعل میکوشیدند مومنان
صورت حال بعرض سید ابرار رسانیدند ودر جدال وقتال ایشان دستوری طلبیدند حضرت فرمود
که حق تعالی مرا بمحاربه نفرموده این آیه آمد که مومنانرا امر کن تا عمل کنند باحسن اقوال یعنی در
مقابله جفای کفار درشتی نکنند بلکه با ایشان گویند یهدیکم الله خدای شما را براه راست دارد
ان الشیطان ینزغ بینهم بدرستی که دیو سرکش دشمنی می افکند میان آدمیان پس
ممکن است که درشتی کردن باز کی در حق وموجب ستیزه وعناد گردد ان الشیطان کان
للانسان عدوا مبینا بدرستی که هست شیطان مر آدمی را دشمنی آشکارا که هرگز صلاح او
نجوید وبجز در هلاک او نکوشد ربکم اعلم بکم پروردگار شما داناتر است بحال شما ان یشا
یرحمکم اگر خواهد خدای به بخشد بر شما واز جور کافران برهاند او ان یشا یعذبکم
اگر خواهد عذاب کند شما را بایذا وآزار کفار ومثوبة ثواب شما باشد وما ارسلناک علیهم
وکیلا ونفرستادیم ترا ای محمد بر کافران نگهبانی که ایشانرا از کفر نگهداری وبجبر ایشانرا بر
اسلام آری پس مواخذ نخواهی شد بگفتار وکردار ایشان وبر تو همین تبلیغ است پس اصحاب خود را
باقوال وافعال حسنه امر کن وبا کفار مدارا کن وربک اعلم بمن فی السموات و
الارض وآفریدگار تو داناتر است بآن کس که در آسمانها وزمین است یعنی احوال ایشان داند ومصلحت
ایشان فرو نگذارد ورد آنرا گفته که قریش میگفتند که چرا یتیم ابوطالب پیغمبر باشد برهنه وگرسنه
چند متابعت او کنند حق تعالی این آیت فرستاد که ما داناتریم باهل آسمان وزمین هر کرا خواهیم
برای نبوت برگزینیم ولقد فضلنا بعض النبیین علی بعض وبدرستی که افزونی

دادیم بعضی پیغمبرانرا بر بعضی دیگر چنانکه ابراهیم را بخلت وموسی را بمکالمه ومحمد را بمحبوبیت و
خاتمیت وعموم رسالت ومعراج وتاج وآتینا داود زبورا ودادیم داود را زبور پس شرف
او بدان کتابست نه بپادشاهی او مرویست که زبور صد وپنجاه سوره است که در و احکام حلال و
حرام وحدود وفرایض نیست بلکه ثنای الهی وموعظه ونصیحت وصفت حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله وستایش او آورده اند که چون قریش بقحط مبتلا شدند حق تعالی جهت الزام ایشان
این آیه فرستاد که قل ادعوا الذین زعمتم بگوای محمد با کافران که بخوانید آنانرا که گمان بردید
که ایشان خدایانند از ملائکه ومسیح وعزیر واصنام من دونه بجز خدا تا ایشان بلا را از شما
بگردانند فلا یملکون کشف الضر عنکم ولا تحویلا پس ایشان نمیتوانند بودند برداشتن
سختی یعنی قحط وبیماری ودرویشی از شما ونمیتوانند تغیر دادن آنرا یعنی گردانیدن آن از قبیله
شما بقبایل دیگر آورده اند که بنی ملیح ملائکه را وخزاعه جن را میپرستیدند چنیان خود ایمان
آوردند وپرستندگان ایشان بر کفر بماندند آیه آمد که اولئک الذین یدعون
یبتغون آن گروه از ملائکه وجن آنانند که میخوانند ایشانرا ومیپرستند الی ربهم
الوسیلة ومیجویند بسوی پروردگار خود وسیله یعنی تقرب بطاعت وعبادت حضرت
ایهم اقرب هر کدام از ایشان که نزدیکترند بمنزله ومرتبه یعنی آنها که مقربان درگاهند
از ملائکه وجن توسل میکنند بحق تعالی پس غیر مقرب بطریق اولی یرجون رحمته
ویخافون عذابه وامید میدارند بخشش او را ورحمت او را ومیترسند از عذاب او
ان عذاب ربک کان محذورا بدرستی که عذاب پروردگار تو هست سزاوار بآنکه
از آن حذر کنند وچون معلوم شد که ایشان در بیم وامیدند همچو سایر بندگان پس چگونه
ایشانرا پرستش کرده نه بعد از آن بر سبیل تهدید میفرماید که وان من قریة الا نحن
مهلکوها ونیست هیچ دهی وشهری وعمدی مگر که هلاک کنندگانیم اهل آنرا بموت وفنا قبل
یوم القیمة پیش از روز قیامت او معذبوها عذابا شدیدا یا عذاب کننده
آن بقتل وقحط وغیر آن عذابی سخت یعنی اگر مومن صالحند بموت واگر کافر وفاسقند بعذاب
کان ذلک فی الکتاب مسطورا هست این حکم در لوح محفوظ نوشته شده آورده اند
که قریش از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله معجزها طلبیدند از جمله آنکه کوه صفا را زر خالص
وکوههای مکه را محو کند تا زمین گشاده گردد وصلاحیت زراعت داشته باشد وجویها روان سازد
تا باغ وبوستان سازند حق تعالی فرمود که وما منعنا ان نرسل بالایات وباز نمیدارد

مارا آنکه فرو فرستیم معجزات مقترحه را إلا أن كذب بها الأولون بدانکه تکذیب کردند
بآیات مقترحه خویش پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند وما بردست پیغمبران ظاهر
گردانیدیم تکذیب کردند و ما ایشانرا استیصال ساختیم پس اگر آنچه این امت میطلبند از معجزات بظهور
آریم میدانیم که ایشان نخواهند گروید پس آینه عذاب استیصال بدیشان باید فرستاد و ما در ازل حکم
کرده ایم که ایشانرا مستاصل نسازیم بجهت شرف محمد و بجهت آنکه مومنان از نسل ایشان بیرون خواهیم
آورد و بعد از آن ذکر بعضی از امم ماضیه میکند که بجهت تکذیب آیات مقترحه هلاک شدند و میفرماید
که وآتينا ثمود الناقة ودادیم قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان از صالح پیغمبر مبصرة درحالتی که
بینه بود یعنی آنرا از سنگ بیرون آوردیم بروجهی که معاینه آنرا میدیدند فظلموا بها
پس کافر شدند بدان ناقه و او را پی کردند و بتمامی هلاک شدند وما نرسل بالآيات إلا
تخويفا و ما نفرستادیم معجزات مقترحه را مگر برای ترسیدن از عذاب استیصال پس اگر
بر کفر راسخ باشند بعد از نزول آن معجزات هرآینه مستاصل کردند وإذ قلنا لك و یاد کن چون
گفتیم ترا و وعده دادیم که البته و بحقیقت إن ربك أحاط بالناس بدرستی که آفریدگار تو
عذاب او فرو خواهد گرفت مردمانرا یعنی هلاک خواهد گردانید قریش را این اشارت بواقعه
بدر یا علم خدا احاطه کرده باحوال مردمان از عبادت و معصیت و شرک و لیکن مستحق آنند از ثواب
و عقاب وما جعلنا الرؤيا التي أريناك إلا فتنة للناس و نگردانیدیم آن
خوابرا که بتو نمودیم مگر ابتلای آدمیان یعنی بسبب آزمایش مراد خوابیست که در سال حدیبیه آن
حضرت دید و آن چنان بود که حضرت خواب دیده بود که عمره گذارده و خانه کعبه را طواف کرده
و سعی و حلق را بجای آورده صحابه منتظر آن بودند و در آن سال عمره میسر نشد و منافقان
زبان طعن دراز کردند که این خواب راست نشد و حال آنکه حکم الهی بود که تعبیر واقعه در سال آینده
بظهور رسید و تفصیل این در سوره فتح مذکور خواهد گشت انشاء الله و از امام محمد باقر و جعفر الصادق
مرویست که حضرت رسالت در خواب دید که جمعی بوزینگان بر منبر او میدوند حضرت دل تنگ
شد جبرئیل علیه السلام آمد و او را خبر داد که اینها بنی امیه باشند که بعد از تو بر منبر تو جهند و بر اهل
بیت تو ظلم کنند و خبر اینست که بعد ازین واقعه هیچ کس لب آنحضرت را خندان ندید و مراد ازین فتنه آن فتنه
بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد از قتل اولاد و ذریت سید ابرار که در هیچ قرنی از قرنها کسی مثل
آن ندیده و نشنیده و قوم امامیه مراد بشجره ملعونه که بعد ازین واقع شده نیز بنو امیه اند و آن
اینست والشجرة الملعونة في القرآن یعنی نگردانیدیم درخت لعنت کرده را که یاد

کرده شد در قرآن مگر برای فتنه مردمان تا بندگان خود را بدان آزمایش کنیم و بر عالمیان ظاهر
سازیم که کدام از ایشان صابر است و کدام متزلزل گشته است و چون مشرکان شنیدند که درخت زقوم
در دوزخ است متعجب شدند ابوجهل گفت که محمد میگوید که آتش دوزخ سنگ را میسوزد و باز میگوید
که درخت میروید این بغایت عجیب است و حال آنکه از تعجب ایشان عجب مینمود زیرا که از درخت سبز
آتش میگرفتند و فکر نمیکردند که آنکه آتش در درخت سبز بودیعت نهد چه عجب که درخت در آتش
برویاند یا قادری که پر و بال سمندر را در آتش محافظت میکند و احشای شتر مرغ را بوقت فرو بردن
جمرات آتش از سوختن نگاه میدارد تواناست بر رویانیدن شجره در دوزخ و زقوم را شجره ملعونه
گفت باعتبار آنکه خورندگان آن کافرانند و لعنت متوجه ایشانست ونخوفهم و میترسانیم
کافرانرا بانواع تخویفات چون خبر استیصال امم سابقه و شجره دوزخ و امثال آن از عقاب
و عذاب فما يزيدهم إلا طغيانا كبيرا پس نمی افزاید این تخویف ایشانرا مگر
سرکشی بزرگ و چون تکبر ایشان و سوسه شیطانست در عقب آن ابلیس را که متکبر بود یاد
عاقبت ایشان کرده میفرماید که وإذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم و یاد کن چون گفتیم
فرشتگان را که سجود کنید آدم را سجده تعظیم و تکریم فسجدوا إلا إبليس پس سجده کردند
همه ایشان مگر ابلیس که سجده نکرد و چون خدای تعالی گفت چرا سجده نکردی آدم را قال
أأسجد گفت بر وجه انکار و استکبار که آیا سجده کنم یعنی سجده نکنم لمن خلقت طينا
مر آن کس را که آفریدی از گل پس حق تعالی بر و لعنت کرد و او را از درگاه خویش براند قال
أرأيتك گفت ابلیس دیگر باره که ای آفریدگار من آیا دیدی و پسندیدی هذا الذي
كرمت علي این را که گرامی کردی و فضل دادی او را بر من بچه وجه آنرا بر من تفضیل دادی
و حال آنکه او از خاک که خسیس ترین عناصر است و من از آتش که شریفترین آنست لئن
أخرتن إلى يوم القيامة بخدا که تو اگر پس داری مرا و مرگ مرا تاخیر کنی تا روز قیامت
لأحتنكن ذريته هرآینه مستولی شوم بر گمراه ساختن فرزندان او و ایشانرا در تحت
تصرف خود در آورم إلا قليلا مگر اندکی را که نتوانم ایشانرا گمراه کرد بسبب عصمتی که با
ایشان از ازل داشته باشی قال اذهب گفت خدای مر او را که برو این اهانتیست یعنی برانیم
او را از درگاه رحمت و قرب خود بروجه تهدید فمن تبعك منهم پس هر که ترا متابعت
کند و فرمان بردار از ذریت آدم فإن جهنم جزاؤكم پس بدرستی که پاداش شما است
یعنی جزای تو و ایشان جزاء موفورا جزای تمام یعنی عذابی بردوام و ثبات بقوله و

استفزز من استطعت منهم بصوتك و از جای بجنبان و بلغزان هر کرا توانی
از ایشان بآواز خود یعنی خواندن خود ایشانرا بفساد مرویست که هر آوازی که در رضای خدای
بیرون آید آواز شیطانست و هر داعی که بمعصیت دعوت کند لشکر ابلیس است واجلب علیهم
و بآواز سخت بخوان و برانگیزان با ایشان بخیلك ورجلك سواران و پیادگان خود را در مجمع
گفته که هر که سواره و پیاده از انس و جن که در معصیت خدای سعی کند از خیل و رجل شیطانست
وشارکهم فی الاموال و شرکت کن با مالهای ایشان یعنی ایشانرا بران دار که از حرام جمع کنند
و در سایر معصیت صرف نمایند والاولاد و در فرزندان ایشان نیز شریك شو تا از زنا حاصل
شوند یا بعبد العزی و عبد الشمس نام نهند یا ایشانرا بر ملت باطله ترغیب کنند وعدهم
و وعده ده ایشانرا بوعدهای دروغ از درازی امل و شفاعت بتان و انکار بعث و بهشت و دوزخ
و تاخیر توبه وما یعدهم الشیطان الا غرورا و وعده نمیدهد شیطان ایشان را
مگر بفریب یعنی خطا را بصورت صواب بایشان مینماید تا مرتکب آن شوند ان عبادی
بدرستی که بندگان خالص و برگزیده من که برای بهشت آفریده شده اند لیس لك علیهم
سلطان نیست ترا بر اغوای ایشان تسلطی و قدرتی یعنی هیچ کس را توانی فریفت مگر بندگان
خاص مرا وکفی بربك وکیلا و بسنده است پروردگار تو نگهدارنده بندگان خود را از ضلال
تو بوسوسه دلایل واضحه ربکم الذی یزجی لکم الفلك فی البحر پروردگار شما آن
کس است که بقدرت کامله میراند و روان میگرداند برای شما کشتی را در دریا لتبتغوا
من فضله تا بجوئید از فضل او یعنی روزی خود که ربح معاملات است با امتعه که بی
عبور بر دریا بدست آید انه کان بکم رحیما بدرستی که او هست مهربان که کارهای مشکل
بر شما آسان میگرداند و ما یحتاج شما را مهیا میسازد واذا مسکم الضر و چون برسد
بشما سختی که بیم غرق شدنست فی البحر در دریا ضل من تدعون الا ایاه
گم شود و برود از خاطرهای شما هر کرا که میخوانید و میپرستید مگر او را که خداوند یگانه
است یعنی در آنحال جز وی را نمیخوانید و نجات جز از وی نمیجوئید فلما نجیکم الی البر
پس آن هنگام که برهانید شما را از غرقه شدن و برسانید بسوی بیابان اعرضتم
بر گشتید از توحید و باز روی بپرستش بتان آوردید وکان الانسان کفورا
و هست آدمی بسیار ناسپاس مر نعمت خداوند خود را افامنتم ان یخسف بکم
جانب البر آیا نجات یافتید بعد از رسیدن شما از دریا بصحرا پس ایمن شدید از آنکه

فرو برد شما را خدای تعالی بکرانه از زمین یعنی قادر است بر آنکه شما را بآب فرو برد توانا است بر
آنکه در خاك پنهان کند او یرسل علیکم حاصبا یا فرو فرستد بر شما بادی که سنگ بر شما
افکند یعنی قادر است بر آنکه شما را سنگ باران کند ثم لا تجدوا لکم وکیلا پس نیابید
برای خود نگهدارنده که شما را محافظت کند که هیچ کس نتواند رد قول حق تعالی کند ام امنتم
ان یعیدکم فیه آیا ایمن گشتید از آنکه باز گرداند شما را و در آورد در دریا تارة اخری
بار دیگر یعنی در دل شما افکند تا دیگر بار میل سفر دریا کنید و در کشتی نشینید فیرسل
علیکم قاصفا من الریح پس فرستد بر شما شکننده از باد یعنی بادی برانگیزاند
که کشتی را بشکند فیغرقکم بما کفرتم پس غرق گرداند شما را بسبب آنچه ناسپاسی کردید
بکفر شما شما را غرق گرداند ثم لا تجدوا لکم علینا به تبیعا پس نیابید برای
خود بر ما در آن غرق کردن از پس در آینده که داوری کند و خواهد که انتقام کشد از ما و یا
زبان اعتراض کند و گوید چرا چنین کردی و بعد از حکایت ابلیس ذکر تعظیم بنی آدم فرموده که
ولقد کرمنا بنی آدم و هر آینه گرامی کردیم فرزندان آدم را وحملناهم فی
البر والبحر و برداشتیم ایشانرا یعنی سوار گردانیدیم در بیابان بر چهارپایان و در دریا بکشتیها
ورزقناهم من الطیبات و روزی دادیم ایشانرا از طعامهای پاکیزه و با لذت
وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا و افزونی دادیم ایشانرا بر بسیاری
از آنچه ما آفریده ایم افزونی دادنی بغلبه و استیلا یا بشرف کرامت ایشان جسدانیت و روحانی
وجسدانی تمام ایشانراست از مؤمن و کافر و آن تخمیر طینت ایشانست بیدین و تصویر در رحم
و حسن و صورت و مزاج قریب باعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع و ترزیق بلحیه
و گیسو و تمیز بعقل و فهم و نطق و خط و راه یافتن باسباب معیشت و تمکن بر صناعات و روحانی
دو قسمت عامه و خاصه اما آنچه عام است مؤمن و کافر در ان شریکند چون نفخ روح در ایشان
و اخراج از صلب آدم و اسماع قول الست و انطاق بجواب بلی و عهد بر عبودیت و ارسال رسل
و انزال کتب برای ایشان و ترغیب بمثوبات و تخویف از عقوبات و اظهار قدرت و دلایل معجزات
برای ایشان اما کرامت روحانیت خاصه آنست که انبیا و اولیا و مؤمنانرا بدان گرامی ساخته اند
از نبوت و کرامت و رسالت و هدایت و ولایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اخلاق حسنه و آداب مرضیه
و در تنزیه الانبیا آورده که انبیا و رسل و ائمه معصومین علیهم السلام افضل از جمیع ملائکه اند نقد
از ان میفرماید که یاد کن ای محمد یوم ندعوا کل اناس بامامهم روزی را که بخوانیم هر

کروهی از مردمان بر پیشوایان ایشان یعنی بنی ایشان چنانکه کویند یا امت موسی یا امت عیسی یا امت
محمد از امیر المومنین علی علیه السلام مرویست که در آن روز هر قومی را بخوانند با امام زمان ایشان
وکتاب منزل ایشان و از صادق علیه السلام مرویست که فرمود که دوستان و محبان ما خرم حال
عنقریب بوین نعمت که چون روز قیامت باشد هر قومی را بدان بنی دعوت کنند که بوی اقتدا کرده
باشند ما پناه برسول خدا دهیم و چنک در دامن حبل المتین او زنیم و شما پناه بما دهید پس کجا برند
شما را واین کلمه را سه بار ادا فرمود و بعد از آن کفت بخدای کعبه که شما را به بهشت برند فَمَنْ
أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ هر کرا داده شود نوشته عمل او بدست راست فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ
كِتَابَهُمْ پس آن کروه میخوانند کتاب خود را از روی بهجت و مسرت نوبتی بعد از نوبتی چه در ان
نامه عملهای نیکو بینند وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا و ستم کرده نشوند در مزد خود بمقدار فتیله
انچه در میان شکاف هسته خرماست یعنی کمترین چیزی قصور در پاداش ایشان نباشد وَمَنْ كَانَ
فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ و هر که هست درین دنیا نابینا یعنی دیده دلش راه صواب نه بیند و بجهت
فرط عناد در دلایل هادیه نظر نکند تا راه صواب مشاهده نماید فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ
پس او در آخرت نابیناست یعنی راه نجات نیابد وَأَضَلُّ سَبِيلًا و کمراه تر از نابینا بود پس
هر که نابود در دنیا از طاعت نابینا و در عقبا از ثواب بی بهره بود و هر که اینجا روی توبه نه بیند
فردا جمال مغفرت کی مشاهده تواند کرد آورده اند که وفد ثقیف کفتند که ای محمد ما ایمان نیاریم
بتو تا وقتی که یکسال ما را به بت پرستیدن بکذاری و زمین طایف را که آرامکاه ماست چون
حرم مکه حرم ما کردانی و ما را از رکوع و سجود معاف داری اکر از تو پرسند که چرا چنین کردی
بکو خدای من مرا بدین فرموده است آیه آمد که وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي
أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ و بدرستی که نزدیک بود نه ثقیف که ترا در فتنه اندازند و بکردانند ترا از آن
چیزی که وحی کردیم بتو لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ تا افترا کنی و ببندی بر ما جز آنچه وحی
کردیم بتو یعنی که خدای امر فرموده وَإِذًا لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا و آنگاه که چنین کنی هر آینه
فرو کیرند ترا دوست خود جهت موافقت تو با ایشان در سلوک طریق ضلال وَلَوْلَا أَنْ
ثَبَّتْنَاكَ و اکر نه آنست که ترا ثابت داریم در عصمت لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا
قَلِيلًا بدرستی که نزدیک بود که میل کنی بسوی ایشان میل کردنی اندک یعنی بجهت قوت کید و مکر
ایشان نزدیک بود که تو در صدد میل شوی با ایشان ولیکن عصمت ما ترا نکاه داشت در مجمع آورده
که چون آنحضرت معصوم بود پس برای تخویف امت فرمود تا مبالغه در جهت مشرکان نکند آیه آمد که

إِذًا لَأَذَقْنَاكَ آنگاه که میکردی هر آینه میچشانیدیم ترا ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ
الْمَمَاتِ دو چندان عذاب زندکی در دنیا و دو چندان عذاب مرک یعنی در آخرت دو چندان
عذابی باشد که واقع شود بر غیر تو که مرتکب این امر شود زیرا که خطای خطیر اخطر است ثُمَّ لَا تَجِدُ
لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا پس نیابی برای خود بر دفع عذاب ما یاری که بسبب او باز رهی چون این
آیه آمد حضرت رسالت فرمود اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابدا ای بار خدایا چشم زدنی بخود
مکذار مرویست که اهل مکه در اخراج آنحضرت مشاورت کردند و رای ایشان بران قرار کرفت که در
دشمنی بخدای افراط کنند که آن حضرت را بضرورت بیرون باید رفت حق تعالی آیه فرستاد که وَإِنْ
كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ و بدرستی که خواستند اهل مکه که بلغزانند ترا
بدشمنی از این زمین لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا تا بیرون کنند ترا از زمین مکه وَإِذًا لَا يَلْبَثُونَ
خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا و آنگاه که چنین کنند درنک نکنند از رفتن تو مکر اندکی از زمان و آن
چنان شد که بعد از هجرت باندک زمانی واقعه بدر دست داد و هلاک کشتند روایتست که یهود
از اقامت آنحضرت حسد آمد کفتند یا ابو القاسم مقام انبیای پیشین زمین شام بود اکر تو پیغمبری و
می خواهی که ما ترا تصدیق کنیم باید که بزمین شام روی و آنجا ساکن شوی حضرت عزم سفر شام
فرمود این آیت آمد که یهودان میخواهند که ترا از زمین یثرب دور افکنند اکر چنین باشد پس از تو
چندان امان نیابند و معذب شوند حضرت عازم شد بتوطن در مدینه و در اندک زمانی قبایل
یهود بقتل و اجلا معذب شدند بعد از آن فرمود که سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ
مِنْ رُسُلِنَا سنت نهادیم ما سنت نهادنی برای آنها که فرستادیم پیش از تو از فرستادکان
و آن سنت هلاک ایشانست بتکذیب پیغمبران و اخراج ایشان از دیار خود وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا
تَحْوِيلًا و نیابی مر سنت و عادت ما را تغییر و تبدیلی و چون عادة الله جاری شده تا پیغمبران
میان امت باشند ایشان از عذاب ایمن باشند و اکر او را بیرون کنند و بعد از اقامت حجت و ذکر
وعد و وعید امر میفرماید باقامت صلوة بقوله أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ
بپای دار نماز را و محافظت آن در وقت زوال آفتاب و میل آن بجانب مغرب که آن اول ظهر است
إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ تا تاریکی شب که اول وقت نماز شام خفتن است و غسق لیل وقت نماز مغرب
و عشاست وَقُرْآنَ الْفَجْرِ و بپای دار نماز صبح را تسمیه بقرآن جهت وجوب قرائت در آنست پس
از قبیل تسمیه شی باشد باسم جزو إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا بدرستی که نماز بامداد
هست دیده شده یعنی ملائکه لیل و نهار او را مشاهده میکنند چه آن وقت فرشتکان نوبت

که برمیل بخود می آیند و بالا رفتن فرشتگان شب آنرا دیدند و از آخر اعمال لیل ثبت میکنند ملائکه
روز آنرا می بینند و در اول دیوان عمل نهار می نویسند وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً
لَكَ و بعضی از شب پس بیدار شو بنماز شب در حالتی که فریضه زایده است برای تو بنمازهای
یومیه چون آن وجوب مختص است بتو و امت تو مندوب پس نماز شب را بر تو فریضه گردانیدیم
نه برامت تو عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا شاید که بدارد ترا پروردگار تو
در مقام پسندیده یعنی مقامی که ستوده باشد بستایش همه ستایش کنندگان و او برهمه مشرف باشد
بر وجهی که جمیع بندگان او را به بینند عبد الله سلام گوید که در قیامت کرسی بیارند و در پیش
عرش نهند و خاتم الانبیا بر آنجا نشیند و او را اذن شفاعت دهند و بشفاعت هر که گوینده لا اله
الا الله باشد و ایمان داشته باشد و نفاق نداشته حق تعالی او را از دوزخ خلاصی دهد و بعد
از آن آن حضرت را امر میکند که وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي بگوای پروردگار من در آور مرا در قبر
مُدْخَلَ صِدْقٍ در آوردنی پسندیده و با کرامت وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ
و بیرون آور مرا از آن در وقت بعث بیرون آوردن ستوده و با کرامت از امام جعفر علیه السلام
نقل است که رسول این دعا را در وقتی کرد که در غار بود یعنی بار خدایا بیرون آور مرا از غار با امنیت
و با دیگر بر یا لشکر و غنیمت وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ و بده مرا از نزدیک خود سُلْطَانًا
نَصِيرًا حجتی یاری دهنده و قوتی اعانت کننده و غالب شونده بر جمیع اهل خلاف و عناد و قتاده
گفته که مراد بسلطان سلطنت و پادشاهی است که ناصر اسلام باشد بر کفر چه رواج اسلام بدون آن
میسر نشود پس حق تعالی اجابت دعای آنحضرت کرد وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ
و بگو آمد حق یعنی دین اسلام و ناچیز شد باطل یعنی شرک و گویند حق قرآنست و باطل شیطان چه هرگاه
قرآن خوانند شیطان از آنجا بگریزد إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا بدرستی که هست نیست
شده و ناچیز گشته ابن مسعود گفت که رسول صلی الله علیه و آله در وقتی که فتح مکه فرمود پیرامن کعبه
سیصد و شصت بت نهاده بودند هر قومی روی بصنم خود نهاده پس آنحضرت چوبی در دست گرفته
بود که بر سر آن قطعه از آهن بود و بر هر بتی که میزد پاره پاره میشد و میگفت وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ
الْبَاطِلُ و بر هر بتی که بگذشتی بروی در افتادی مشرکان گفتند ما هیچ مردی ساحرتر ازین مرد
ندیدیم و بر بالای خانه کعبه بتی از خزاعه مانده بود که از مس بود حضرت فرمود یا علی آنرا از بام
کعبه بزیر انداز امیر المؤمنین علیه السلام پای مبارک بر دوش آنحضرت نهاده بالا رفت و آن بت را بزیر انداخت
و بشکست بعد از آن در نعت قرآن فرمود که وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ فرو میفرستیم

بر تو از قرآن آن چیزی که شفاست مر امراض را مانند فاتحه و آیات شفا و یا شفاست مر بیماری
جهل و شبهه را واضح آنست که از برای بیانست یعنی همه قرآن شفاست از مرضهای صوری و معنوی و قلبی
وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ بخشایش است مر مؤمنان را که بدان نفع میگیرند در دین و صلاح نفوس
خود و در حدیث آمده که قرآن شفاست هر که بقرآن شفا طلب کند خدا او را شفا دهد از
صادق علیه السلام مرویست که هر کرا بیماری باشد باید که بعد از نماز صبح هفت بار الحمد بخواند و باد
بر و دمد اگر به نشود دیگر هفتاد بار بخواند ضامنم بشفای آن کس مگر بیماری که اجل در آن
باشد وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا و نمی افزاید قرآن ستمکاران را یعنی مشرکان مگر
زیان کاری و هلاکت بجهت تکذیب و کفر ایشان و مشرکان جز بیدی هیچ که وَإِذَا أَنْعَمْنَا
عَلَى الْإِنْسَانِ و چون انعام کنیم انواع نعم بر آدمی یعنی کافر از اعْرَضَ روی بگرداند
از ما و بشکر آن مشغول نشود وَنَأَى بِجَانِبِهِ و دور گرداند نفس خود را از شکر گذاری آن و ما را
بالکلیه فراموش کند و مستغنی از ما شود وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا و چون رسد
برو بیماری فقر و ترس باشد بسیار نا امید از رحمت ما و بفضل ما واثق نباشد اما مؤمن
در نعمت شکر کند و در محنت بامید فرج میماند پس آیه خاص است بکافر اگرچه بحسب ظاهر بر
الاطلاق واقع شده قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ بگو هر کسی از مؤمن و کافر کار میکند
بطریقه که شاکل حال و اعتقاد او باشد از خیر و شر یعنی کافر در نعمت اعراض کند و در محنت
نا امید باشد و مؤمن در سرا سپاس دارد و در ضرا شکیبائی ورزد و هم چنان هر کسی که هست
بر وفق اعتقاد و بر طبق صوابدید خود عمل میکند از شیخ شبلی پرسیدند که کدام آیت در قرآن
امید وارتر است فرمود که قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ گفتند درین آیت رجاء در کجاست گفت از
بنده جفا و خطا آید و آنچه مقتضای طبع او باشد و از خدای تعالی وفا و عطا آید و آنچه از کرمی
او سزد فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا پس پروردگار شما داناتر است
بآنکس که او راه یافته تر است و بصواب نزدیکتر است یا نیکوتر از جهت دین و مذهب آورده اند
که کفار عرب نضر بن حارث و ابن خلف و عقبه بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود حال
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کرد و احوال باز
گفتند یهود متعجب شده گفتند ای صنادید عرب ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغمبری نزدیک
است و از مختان شما را آنچه احوال آن نبی استعلام میتوان کرد نه شما بجهت آزمایش از وی پرسید
که طوف کننده مشرق و مغرب که بود و احوال جوانانی که در زمانه پیشین گم شدند چگونه است

والرقیم

ودوم چیست اکر بپرسند سؤال را جواب دهد پیغمبر است یا هیچ کدام را جواب ندهد او پیغمبر نیست واکر دو را
جواب کوید واز روح هیچ نکوید پیغمبر بر حق است چه ما در کتاب خود چنین خوانده ایم ایشان بمکه
آمده مجلس ساختند واز آنحضرت سؤال کردند حق تعالی در باب اصحاب کهف بفرستاد این آیه فرستاد
که ام حسبت ان اصحاب الکهف کانوا من آیاتنا عجبا ودر باب آنکه در شرق وغرب عالم سیر کرده این
آیه فرستاد که ویسئلونک عن ذی القرنین ودر باب روح فرموده که ویسئلونک عن
الروح ومیپرسند ترا از کیفیت روح که انسان بدان زنده است قل الروح من امر
ربی بکو روح از امر پروردکار من است یعنی از مبدعات اوست که بامر کن موجود شده وبماده
واز تعلقه است که مخصوص است بعلم خدای وغیر حق تعالی بدو دانا نیست وما اوتیتم من
العلم الا قلیلا وداده نشده اید از دانش مکر اندکی نسبت بعلم خدای که استعداد آن
میکند از او سبحانه بتوسط حواس خود مرویست که چون کفار این جواب شنیدند کفتند این
خطاب مختص است بما یا غیر ما نیز درین داخلند حضرت فرمود که نه ما حقیقت روح را نمیدانیم
کفتند عجب است انکه تو که یکبار میکویی که ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا وبار دیکر
میکویی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا آیت نازل شد ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام
وآنچه ایشان کفته بودند بجهت کجی فهم ایشان بود زیرا که حکمت انسانیه همین است که علم بحق حال
بقدر طاقت بشریة وآنچه سبب انتظام معاش ومعاد او باشد بعد از آن در بیان امتنان خود میفرماید
که ولئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک واکر خواهیم ما هر آینه ببریم
آن چیزی را که وحی کرده ایم بتو که قرآنست یعنی از سینها ومصحفها محو کنیم ثم لا تجد لک به
پس نیابی تو برای خود بآن یعنی بنبای بعد از بودن آن علینا وکیلا بر ما وکیلی از جانب خود
که آنرا از ما استرداد کند وبسینها ومصحفها باز آرد وآن چنانکه محفوظ بود در اول باز دارد الا
رحمة من ربک مکر رحمت وبخشایش از خدای تو که ترا دریافته آنرا رد کند ودر سینه تو
محفوظ دارد ویا معنی آنکه رحمت پروردکار تو آنرا باقی میکذارد ومحو نمیکند ان فضله کان
علیک کبیرا بدرستی که فضل خدای هست بر تو بزرک که ترا سید ولد آدم ساخته وختم پیغمبران
بتو کرده ولوای حمد ومقام محمود بتو داده وقرآن مجید بتو فرستاده در زمان امت تو باقی کذاشته
وآنرا معجز کردانیده این آنچه فرموده که او چیزی که شما آنرا در زمین خود نیابید امانت باشد وآخر آن نماز
ودیدن بر شما واقع شود که قرآنرا نه در دلها یابید ونه در مصحفها وقیامت بر خیزد مکر که قرآن از شما
رود که آمده است وآنرا دزدی باشد چون مکس انکه حق تعالی کوید اینجه بوده است کوید بار خدایا

تو دانی آمده ام بجهة آنکه مرا معجز اشد وبآن کار عمل کنند وآن آنکه باشد که قیامت نزدیک شده
باشد بعد از آن بیان اعجاز قرآن میکند بجهة احتجاج مشرکان ومیفرماید که قل لئن اجتمعت
الانس والجن بکوی ای محمد اکر جمع شوند همه آدمیان وپریان که تو برایشان مبعوث شده
وهمه اتفاق کنند علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن بر آنکه بیارند مانند این قرآن
در فصاحت وبلاغت وحسن نظم وکمال معنی واخبار از غیب لا یاتون بمثله نیاورند مانند
آنرا باین صفتها با آنکه در میان ایشان فصحا وبلغا هستند این آیه در جواب نضر بن حارث فرود
آمد که میکفت ما اکر خواهیم مثل آن بکوییم حق تعالی رد قول او کرده فرموده که جن وانس
مثل این قرآن نتوانند کفت ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا واکر چه باشند برخی از
ایشان مر برخی دیکر را پشت ومددکار ولقد صرفنا للناس فی هذا القرآن
من کل مثل بدرستی که مکرر کردانیدیم بوجوه مختلفه جهة زیادتی تقریر وبیان برای
مردمان درین قرآن از هر نوع وصنفی چون ترهیب وترغیب وقصص واخبار ووعد وحجت ودلائل
وما تعلق آن از احوال کذشتکان وآیندکان فابی اکثر الناس الا کفورا پس سر باز زدند
بیشتر مردمان ونخواستند مکر ناسپاسی که آن انکار حق است آورده اند که صنادید قریش
روزی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله را طلبیده مجلس ساختند وکفتند ای محمد ما ترا
طلبیده ایم تا تو را حجت کنیم که نزاع از میان ما وتو برخیزد والله که در عرب کسی را ندیدیم که با قوم
وکس خود این درشتی کند که تو با ما میکنی وآبا واجداد ما را دشنام میدهی وایشانرا غیبت میکنی
وزبان بخدایان ما کشوده دشنام میدهی وسنک تفرقه میان الفت وجمعیت ما میاندازی وهیچ
زشتی ودرشتی نمانده که تو با ما نکردی اکر قصد تو مالست ما ترا غنی کردانیم که در عرب از تو غنی تر
نباشد واکر ریاست میخواهی ترا این منصب بدهیم واختیار قبایل عرب وقریش بتو دهیم واکر جنی
ترا زحمت میرساند ما طبیبی حاذق بیاوریم تا در علاج تو کوشد حضرت جواب داد که اینها هیچ
کدام نیست حق تعالی مرا بشما فرستاده وکتابی بمن داده که شما را از بهشت مژده دهم واز دوزخ
بترسانم اکر سخن من قبول کنید در دنیا وآخرت مرفه الحال باشید واکر قبول نکنید من صبر کنم
تا خدای تعالی میان من وشما حکم کند ایشان کفتند که زمین ما سنکستان زمینهاست وکوهها قوی
جایها اکر تو در دعوی نبوت ورسالت صادقی دعا کن تا خدا این کوهها از میان بردارد وزمین
فراخ شود وچشمها روان کردد چنانکه در شام وعراقست واز پدران ما قصی بن کلاب را که صادق
القول بوده زنده کردانی که احوال پیغمبری تو از او بپرسیم واکر او بنبوت تو کواهی دهد ایمان آریم

بتو ایمان آوریم و بدانیم که ترا نزد خدا تقرب بسیار است رسول صلی الله علیه و آله فرمود مرا این نفرموده
بلکه مرا برسالت بشما فرستاده اند و قرآنی بمن داده اند تا معجزه من باشد اگر در نبوة من شک دارید
مثل این قرآن را بیارید و چون نمیتوانید آورد پس من البته پیغمبر خدایم و شما از جهت عناد و استکبار
بمن نمیگروید گفتند اگر این آیات مذکوره همچنانی از خدا درخواه تا بوستانی دهد از اشجار و
انگور و خرما و سایر میوه ها و جویهای آب روان درمیان آن روان کن و اگر این نیز نمیکنی از و درخواه
تا ترا بکجهای زمین را و نماید تا از درویشی خلاص شده غنی شوی و اگر این نیز اقدام نمیکنی پاره از
آسمان بر سر ما افگن تا هلاک شویم و یا خانه از زر برای تو بسازد و تو بدیشان نشینی رسول فرمود اگر
خدای خواهد این کارها میکند یکی از ایشان گفت ما بتو ایمان نیاوریم تا خدا را با فرشتگان بیاری
بعد از آن گفتند شنیده ایم که این قرآن آن مردیست که در یمامه است و رحمن نام دارد و اعتقاد ما آنست
که از وی آموختی و دست از تو نداریم تا ترا هلاک کنیم یا تو ما را هلاک کنی رسول از میان ایشان دلتنگ
شده برخواست و از آن مجلس اعراض کرده بیرون آمد عبدالله بن امیه که پسر عمه آنحضرت بود برخواست
و با او روان شد و گفت ای محمد آنچه این قوم بر تو عرض کردند یکی را قبول نیاوردی بخدا که من بتو
ایمان نیارم تا که نردبانی بنهی و بر آسمان بر آئی و من بر تو نگرم و از آنجا نامه بیاری یا جمعی از فرشتگان
که گواهی دهند برای تو که پیغمبری و با وجود این گمان من چنین خواهد بود که هم ترا باور نکنم و
تصدیق قول تو نکنم ابو جهل گفت ای قوم هیچ کدام از آنچه از و طلبیدید بما ننمود بخدا که فردا
چون بیاید و روی بکعبه آورده مشغول نماز شود و بسجده رود سنگی گران بردارم و بر سر او زنم
تا از جفای او باز رهیم رسول از این سخن بسیار دلتنگ شد حق تعالی این آیه فرستاد که وَقَالُوا
و گفتند مقترحان قریش بعد از الزام حجت بر ایشان باعجاز قرآن وغیر آن از معجزات دیگر لَنْ
نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا تصدیق نکنیم ما ترا تا وقتی که
روان سازی برای ما از زمین مکه چشمه پر آب روان که هرگز کمی نکند أَوْ تَكُونَ لَكَ
جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ یا باشد مر ترا بوستانی از درختان خرما و انگور و مشتمل بر آن
درختان فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا پس روان گردانی از آن جوی آب روان در میان
آن بوستانها روان گردانیدنی أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ یا تا وقتی که بیفکنی آسمان را
همچنانکه گمان بردی و وعید دادی عَلَيْنَا كِسَفًا بر ما پاره پاره أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ
قَبِيلًا یا بیاری خدا را و فرشتگان را کفیل بآنچه دعوی میکنی یعنی شاهدی بر صحت دعوی و
ضامن در آن یعنی ایشان را عیان بما نمای بصورت أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ یا باشد

ترا خانه از زر که در آنجا به نشینی أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ یا بر روی بر
آسمان و تصدیق نکنیم ترا مر بر آمدن ترا در آسمان حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَؤُهُ
تا وقتی که فرود آری بر ما کتابی را بخوانیم آنرا و در آن تصدیق تو نوشته باشد قُلْ بگو ای محمد از
روی تعجب و تحیر سُبْحَانَ رَبِّي پاکست پروردگار من و مبرا از آنکه بوی تحکم کنید و یا از آنکه
در قدرت کسی را شریک وی سازید و شما آنچه از من مطلبید بجز از وی کسی بر آن قادر نیست
هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا آیا هستم من یعنی نیستم مگر آدمی فرستاده شده همچو سایر رسولان
و ایشان برای قوم خود ظاهر نکردند مگر معجزه که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات بارادهٔ و
قدرت حق است نه باختیار و مشیت ایشان وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ
الْهُدَى و منع نکرد مردمان را یعنی اهل مکه را از آنکه ایمان آورند وقتی که آمد بدیشان بیان
حق بر زبان محمد که آن قرآنست إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا مگر آنکه گفتند
از روی عناد که آیا برانگیخت خدا آدمی را رسول و ایشان از غایت جهالت و ضلالت درین مسئله
خطا کردند و ندانستند که تجانس موجب توانست و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس
ایشان باید تا افاده و استفاده درمیان پدید آید و چون کافران میگفتند که رسول خدای فرشته
باید و بشر نشاید حق تعالی جهت رد قول ایشان فرمود که قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ
بگو اگر بودندی بجای آدمیان در زمین فرشتگان که مانند آدمی يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ
میرفتند بر قدمهای خود در حالتی که مقیم بودندی و آرام گرفتندی لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ
مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا هر آینه میفرستادیم بر ایشان از آسمان فرشته پیغمبر
یعنی از جنس ایشان رسول بدیشان میفرستادیم تا باهم مجتمع توانستندی شد و از و تعلیم
توانستندی گرفت و چون ساکنان زمین آدمیانند پس رسول ایشان نیز آدمی باید و در لباب
آورده که کافران گفتند که گواه تو کیست در رسالت آیه آمد که قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي
وَبَيْنَكُمْ بگو خدا بسنده است در حالتی که گواهست میان من و میان شما و شهادت خدا
اظهار معجزه است بر دست آنحضرت و معجزه بزبان حال ناطقست بآنکه محمد رسول اوست پس معجزه
گواه حق است بر صدق دعوی او بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا بدرستی که خدای هست بر بندگان
خود دانا که احوال پوشیده ایشانرا میداند بَصِيرًا بینا که احوال آشکارای ایشانرا می بیند پس
همه را بر وفق کردار پاداش خواهد داد وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ و هر که را هدایت کند خدای یعنی حکم
کند بهدایت او و یا راه بهشت باو نماید یا توفیق دهد او را با ایمان فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او راه یافته

است **وَمَن يُضْلِلْ** و هر که خذلان کند بجهت عنادی که داشته باشد در گمراهی خود راسخ شود
و از راه هدایت بگرداند **فَلَن تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِهِ** پس نیابی تو مر ایشان را دوستان
که نصرت کنند ایشان را بجز از خدای **وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ** و حشر کنیم
ایشان را بروز رستخیز بر رویهای ایشان مرویست که از حضرت پرسیدند که چگونه بر روی خود روند
فرمود که آن کس که میبرد ایشان را بر قدمهای ایشان قادر است که ببرد ایشان را بر رویها اما آنست که ایشان
پرهیز میکنند برویهای خود از هر بلندی و خواری که پیش می آید پس ایشان را حشر کنیم **عُمْيًا**
در حالتی که نابینا باشند با نوجه که چیزی که لذت چشم باشد نه بینند **وَبُكْمًا** و گنگان باشند یعنی
نگویند چیزی که ایشان قبول کنند **وَصُمًّا** و کران باشند که آنچه موجب لذت سمع باشد نشنوند
بجهت آنکه نظر در آیات هادیه نکرده باشند و سخن حق را بسمع قبول نشنیده و نگفته باشند
مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ جای ایشان دوزخ است هرگاه که ساکن شوند زبانه
دوزخ یعنی آتش گوشت و پوست ایشان را بخورد و ایشان ساکت اند آنکه ساکن شوند زبانه آتش فرونشیند
چنانکه آتش را بنابر آن سوختن هیمه **زِدْنَاهُمْ** بیفزائیم ما برای ایشان **سَعِيرًا** آتش سوزان
یعنی بر فروزیم بعد از تبدیل پوست و گوشت ایشان تا باز آتش در ایشان بپیچد همیشه بر این وجه باشند
ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُم بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا و آن عذاب پاداش ایشانست بسبب آنکه ایشان نگرویدند
بِآيَاتِنَا بدلایلهای واضحه ما بر صدق پیغمبر که معجزهٔ اوست یا مراد بقرآنست **وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا**
عِظَامًا وَرُفَاتًا و گفتند از روی انکار که آیا آنوقت که گردیم ما استخوانهای و خاکهای
ریزیده شده **أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا** آیا ما برانگیختگان باشیم آفریدنی نو چون
ایشان خلق جدید را منکر بودند عذاب حق حد باز سوخته و باز پوست و گوشت ایشان را تازه سازند
تا عذاب کشند **أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ** آیا نمی بینند
و نمیدانند اینها که خدای بحق آن کس است که آفرید آسمانها و زمینها را با آن عظمة و بسطی ماده و مدد
قَادِرٌ عَلَىٰ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ توانا است بر آنکه بیافریند مانند ایشان را یعنی دیگر ایشان را
بر ایشان اول خلق کند بی ماده قادر است که آفریده کهنه را که مرده باشد باز اعاده کند **وَجَعَلَ**
لَهُمْ أَجَلًا لَّا رَيْبَ فِيهِ و گردانیده است و مقرر کرده برای فنای ایشان مدتی که هیچ
شکی نیست در آن و آن زمان مرگ است و یا جهة اعاده ایشان اصلی نهاده که آن روز قیامت **فَأَبَىٰ**
الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا پس سر باز زدند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق مگر انکار
حشر و نشر را **قُلْ لَّوْ أَنتُمْ تَمْلِكُونَ** بگو ای محمد اگر شما مالک شوید و در تصرف در آرید **خَزَائِنَ**

رحمة

رَحْمَةِ رَبِّي خزینهای روزی پروردگار مرا که خلقان میدهند **إِذًا لَّأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ**
الْإِنفَاقِ آنهنگام البته باز ایستید و بخل ورزید از ترس درویشی آورده اند که اگر یکی از
آفریدگان خازن خزائن نعم ربانی شود هر آینه جود او با جود الهی متساوی نخواهد بود جهة
آنکه برای نفس خود چیزی از آن باز نخواهد گرفت و از کم شدن آن خواهد ترسید و خدای در وجه
جود از این هر دو مبراست **وَكَانَ الْإِنسَانُ قَتُورًا** و هست آدمی بخیل چه بنای امر او بر حاجت
و بخل است یعنی محتاجست بآن لعل از آن ذو موسعی میکند که با وجود آیات ظاهره که دانست باور نمی
گرویدند **وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ** و بدرستی که دادیم موسی را نه
آیت روشن یعنی معجزهای آشکارا که عصا بود و ید بیضا و سنون و طوفان و جراد و قمل و ضفادع
و دم و نقص ثمرات چنانکه در سوره الاعراف بتفصیل مذکور شده و گویند مراد بآن انفلاق بحر است
و انفجار آب از حجر و رفع طور بر سر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان و ازاله عقده از زبان و فرو
بردن عصا حبال و عصای سحره را و نزد بعضی مراد بآن آیات احکامست چنانکه مرویست که یهودی
بصاحب خود گفت بیا تا نزد محمد برویم و او را ازین آیتها سؤال کنیم چون از آن حضرت سؤال کردند
فرمود که آن نه آیت این است که شرک میارید و خون بناحق مریزید و زنا و دزدی و جادوی مکنید و
سخن چینی و مجدود شنام بزبان دور باشید و ربا مخورید و این نه احکام در جمیع ملتها ثابت
بوده و یکی دیگر خاص است بشما که در شنبه عدوان مکنید و از حکم آن در مگذرید آن دو یهودی چون
این کلام را از سید انام شنیدند برخواستند و پای آنحضرت را بوسیدند و گواهی میدهیم که تو
پیغمبر خدائی بعد از آن خطاب بحضرت کرده میفرماید که **فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ**
پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل از علمای ایشان و همین آیا تو سؤال کن تا صدق قول تو بر
مشرکان ظاهر گردد و ما آن آیات را بموسی دادیم **إِذْ جَاءَهُمْ** در وقتی که بدیشان آمد
فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا پس گفت موسی را فرعون
بدرستی که من گمان میبرم ترا ای موسی جادو کرده و عقل تو پریشان شده **قَالَ لَقَدْ**
عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هَٰؤُلَاءِ گفت موسی با او بدرستی که تو دانسته بدل خود و اگرچه بزبان
تلفظ میکنی که بی شبه و بی شایبه نفرستاده این آیات را **إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**
مگر آفریدگار آسمانها و زمینها **بَصَائِرَ** در حالتی که اینها روشن اند که هر یک دلیلیست بر نبوت
من و صدق من و لیکن تو عناد میکنی **وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا** و بدرستی
که من میدانم ترا ای فرعون هلاک شده یعنی مشرف بر هلاکت و ناقص عقل و مصروف نشده

فاراد ان يستفزهم من الارض پس خواست فرعون آنكه برانگيزد و دور كند
موسى و قوم او را از زمين مصر يا از مطلق زمين بقتل و استيصال فاغرقناه ومن معه
جميعا پس غرق كرديم او را و هر كرا كه با او بودند بتمامى وقلنا من بعده لبنى
اسرائيل و گفتيم پس از غرق شدن ايشان مر فرزندان يعقوب را كه شما اسكنوا الارض
ساكن شويد در آن زمين كه ايشان ميخواستند كه شما را از آن زمين بيرون كنند فاذا جاء وعد
الاخرة جئنا بكم لفيفا پس چون آيد وعده سراى ديگر يعنى چون قيامت شود بياريم
شما را و ايشان را بمحشر در حالتى كه جماعتى آميخته باشيد با هم پس حكم كنيم ميان شما بعضى سعدا و اشقيا
وحق تعالى قصه موسى و فرعون را درين مقام براى دلخوشى رسول ايراد فرمود و گفت اگر كفار قريش
ترا از مكه بيرون كنند قبل از تو فرعون نيز در صدد اخراج موسى شد ما او را و قوم او را مستاصل
ساختيم و زمين مصر را بايشان داديم پس ترا نيز بر دشمنان ظفر دهيم و نعمت خود را بر تو تمام كنيم
وبالحق انزلناه و بحق فرستاديم ترا وبالحق نزل بحق فرود آمد قرآن يعنى قرآن فرو
نيامد مگر بحق و در تبيان آورده كه باء بمعنى معيت و مراد از حق حضرت رسالت است يعنى بر محمد قرآن
نازل شد وما ارسلناك الا مبشرا ونذيرا و نفرستاديم ترا مگر در حالتى كه مژده دهنده
مطيعان را بثواب و بيم كننده عاصيان را بعقاب سلمى گويد مژده دهنده آنرا كه از ما روى نگردانند
و بيم كننده آنرا كه روى بما آرد وقرآنا فرقناه لتقراه على الناس على مكث
و قرآنرا پراكنده فرو فرستاديم يعنى آيت بآيه و سوره بسوره تا بخوانى بر مردمان بر آهستگى و تانى
تا در هر آيتى و سورتى از آن سنك تامل كنند و غايت تفكر در آن مرعى دارند ونزلناه تنزيلا و فرو
فرستاديم آنرا بحسب حوادث فرو فرستادنى در مدت بيست سال پس بر سبيل تهديد ميفرمايد
كه قل آمنوا به بگو اى محمد بكفار مكه كه ايمان آريد بقرآن او لا تؤمنوا يا ايمان مياريد يعنى
ايمان شما بدو موجب مزيد كمال او نميشود و از عدم ايمان شما هيچ نقصى بآن راه نميابد ان
الذين اوتوا العلم من قبله بدرستى كه داده شده اند علم پيش از نزول قرآن يعنى
آنها كه كتب آسمانى خوانده اند و حقيقت وحى و نبوة معلوم كرده و نعت و صفت قرآن در كتب خود
خوانده چون عبد الله سلام و اتباع او از يهود و نجاشى و اصحاب او از نصارى يا طالبان دين
چون سلمان و ابوذر و ورقه و نوفل و احزاب ايشان اذا يتلى عليهم يخرون للاذقان
سجدا چون خوانده ميشود قرآن بر ايشان مى افتند بر زنخهاى خود بر روى نهاده در حالتى كه
سجده كنانند براى تعظيم امر خدا و ارسال محمد و انزال قرآن ويقولون سبحان ربنا

وميگويند

و ميگويند پاكست پروردگار ما از خلاف وعده خود ان كان وعد ربنا لمفعولا بدرستى
كه هست وعده آفريدگار ما كرده شده يعنى واقع شده لا محاله ويخرون للاذقان
و مى افتند بر روى هاى خود يعنى در سجده و ذكر ذقن جهت آنست كه اول چيزى كه از روى
ساجد بزمين ميرسد آنست يبكون ويزيدهم خشوعا ميگريند در حالت سجود
و زياده ميكرد اندشنيدن قرآن ايشانرا فروتنى و تضرع آورده اند كه حضرت مصطفى صلى الله
عليه و آله در سجود ميگفت يا الله يا رحمن مشركان با يكديگر ميگفتند محمد ما را از پرستيدن دو
خدا منع ميكند و خود دو خدا را ميخواند آيه آمد كه قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن
بگو اى محمد مشركان را كه بخوانيد خدا را يا بخوانيد رحمن را كه مقصود از هر دو لفظ ذات واحد است
ايا ما تدعوا هر كدام را كه بخوانيد نيكوست و بدان حق تعالى را خوانده باشيد فله
الاسماء الحسنى پس مر او راست نامهاى نيكو يعنى دال بر صفات جلال مرويست كه آنحضرت
قراءة بجهر ميفرمود در جميع نمازها هر گاه كه صلوة يوميه را در مسجد الحرام گذاردى اهل
شرك بلهو و لغو و صفير و دست زدن مشغول شدندى تا شايد آنحضرت در غلط افتد و ترك
قراءة كند حق تعالى فرمود كه ولا تجهر بصلاتك و آشكارا مكن قراءة نماز خود را يعنى
بلند مخوان تا مشركان نخندند و استهزا نكنند ولا تخافت بها و آواز فرو مدار بحدى
كه نشنوند آنانكه در عقب تو نماز ميگذارند وابتغ بين ذلك سبيلا و طلب كن ميان
جهر و خفا راهى ميانه چه حد وسط در همه امور محبوب و مستحسن است يعنى در همه نماز بلند يا
آهسته مخوان بلكه ميان هر دو راهى بدست كن يعنى نماز صبح و شام و خفتن را بلند بخوان و پيشين
و پسين را آهسته و بنابرين آيت مجمل باشد و موقوف بوده باشد ببيان فعل پيغمبر و اهل بيت و صلى الله
عليهم اجمعين وقل الحمد لله الذى لم يتخذ ولدا و بگو اى محمد همه ستايش و ثنا مر
خدا يراست آن خدائى كه فرا نگرفت فرزندى رد يهوديه و نصرانيه است و بنو مليح كه اثبات فرزند
ميكنند براى او ولم يكن له شريك فى الملك و نيست مر او را انبازى در پادشاهى
يعنى در الوهيت و وحدانيت رد مشركانست كه بتانرا انباز حق ميگيرند ولم يكن له ولى
من الذل و نيست مر او را دوستى از جنس او از جهت مذلتى و عجزى كه داشته باشد تا بسبب
او عزيز و ارجمند گردد وكبره تكبيرا و تعظيم كن او را تعظيم كردنى يعنى حق فايق بدانكه تو او
را از وصف و اوصاف و معرفت عارفان و گويند معنى كبره آنست كه بگو الله اكبر و در روايت
آمده كه بنده را گفتن الله اكبر بهتر است از دنيا و مافيها اين آيت را آيت العزى گويند مرويست

که هر کاه کودکی از بنی عبد المطلب سخن در آمدی حضرت رسالت این آیت را تعلیم او دادی

سورة الکهف مائة وستون آیات مکیة

از ابی بن کعب روایتست که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که هر که این سوره بخواند تا هشت
روز از فتنهٔ دجال ایمن کردد و اکر درین هشت روز دجال بیرون آید حق تعالی او را نکاه دارد از
فتنهٔ دجال و آخرین آیت آن یعنی قل انما انا بشر تا آخر تلاوت کند در وقتی که در رختخواب خود آید نوری
برای او در خشان شود تا بمکه و ملایکه در میان آن نور صلوات برو فرستند تا از خواب بیدار
برخیزد و جندب کوید که از پیغمبر صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود هر که ده آیت از سورة الکهف
بخواند فتنهٔ دجال ضرر باو نرساند و هر که همه این سوره بخواند البته به بهشت در آید هر که در
روز جمعه این سوره بخواند عمر طولی که از این جمعه تا جمعهٔ دیکر کرده باشد حق تعالی او را بیامرزد
و نوری بدو دهد که شعاع آن تا باسمان برسد و برا از جمیع بلاها نکاه دارد و از ابی عبد الله علیه السلام
روایت کرده اند که هر که در شب جمعه سورة الکهف بخواند شهید میرد و در روز قیامت حق تعالی
او را شهید بعث کند بسم الله الرحمن الرحیم ودر موقف شهدا باشد
الحمد لله الذی انزل علی عبده همه ثنا و ستایش مر خدا یراست آن خدائی
که فرود فرستاد بر بندهٔ خود یعنی پیغمبر صلی الله علیه وآله الکتاب قرآنرا تربیت استحقاق
حمد بر انزال قرآن تنبیه است برآنکه قرآن اعظم نعمتهاست که ملک منان بر بندکان ارزانی داشته
چه آن سبب انتظام صلاح معاد و معاش است ولم یجعل له عوجا و نکردانید مر آنرا چیزی
از کجی باختلاف لفظ و تفاوت معنی یا عدول از حق بباطل قیما مستقیم و معتدل بی تمت افراط
و صفت تفریط و روی تواند بود که ضمیر له راجع بعبد باشد یعنی نکردانید مر بندهٔ خود را میل بغیر
خود بلکه او را مستقیم کردانید بود در جمیع احوال لینذر باسا شدیدا تا بیم کند خدای
تعالی یا محمد مر کافرانرا بعذاب سخت و دوزخ بد عقوبتی و عذابیست که صادر شده باشد و مهیا
کشته من لدنه از نزدیک خدای چه معاقب اوست نه غیر او و یبشر المؤمنین
و تا مژده دهد پیغمبر یا قرآن مر کرویدکانرا الذین یعملون الصالحات ان لهم
اجرا حسنا آنانکه میکنند کارهای پسندیده با آنکه مر ایشانراست مزدی نیکو یعنی پاداش
پسندیده و تمام که آن بهشت نعیم است ماکثین فیه ابدا در حالتی که مقیم باشند در آن
اجر همیشه بی استحال و انقطاع وینذر الذین قالوا اتخذ الله ولدا و بیم کند
آنانکه از روی غوایت و عناد کفتند فرا کرفت خدای تعالی فرزندی و قایلان این یهود

ونصاری و بنو مدلج ما لهم به من علم نیست این کویندکانرا بدین ادعا یا بدین سخن که میکویند
هیچ دانشی یعنی از فرط جهل و تقلید بی دلیلی ولا لآبائهم و نه دانشی بود مر پدران ایشانرا درین
باب بلکه ایشان بی علم و دلیلی این را میکفتند کبرت کلمة تخرج من افواههم
بزرکست کلمهٔ ایشان از روی مقالتی که بیرون می آید از دهنهای ایشان بر وجه جرات و فرط جهالت
و بی ادبی و بی خردی ان یقولون الا کذبا نمیکویند مکر دروغ و از غایت عظمت بسبب آنست
نزدیک است که آسمانها و زمینها بشکافد و کوهها از جای برود و آورده اند که حضرت از شنیدن این
کلام بغایت غمناک شد و مایوس کشت از امید که بایمان ایشان داشت حق تعالی برای تسلی دل مبارک
او فرمود که فلعلک باخع نفسک علی آثارهم پس همانا که تو کشندهٔ مر نفس خود را
بر حسرت و اندوه بر نشانهای بازکشتن و پشت کردن ایشان از ایمان یعنی کار ایشان بر خود آسان کیر
و غم بر خود منه ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث اسفا اکر ایمان نیاورند باین سخن یعنی
قرآن و بر کفر و شرک و عصیان ایشان خود را هلاک مساز جهت اندوه و جزع یا غضب بر ایشان انا
جعلنا ما علی الارض زینة لها بدرستی که ما کردانیدیم آن چیزی را که بر زمین است
از معادن و نباتات و حیوانات آرایشی بر اهل زمین یعنی آنچه در زمین است برای بندکان آرایش
داده ایم از اقسام نعم لنبلوهم ایهم احسن عملا تا بیازمائیم و ظاهر کردد که کدام از ایشان
نیکوتر است از روی کردار یعنی کیست که نعم الهی بتقدیم رسانند بوسیلهٔ طاعات و کیست که از آن
کفران ورزد بجهت کسب سیئات بعد از آن بعدم ثبات حطام دنیوی میفرماید که وانا لجاعلون
ما علیها و بدرستی که ما کردانیدیم آن چیزی را که بر روی زمین است از کوه و درخت و بناها
و غیر آن صعیدا جرزا زمینی هامون بی کیاه و بنا یعنی آخر این عمارتها را خراب خواهد ساخت
پس دل بر آن منهید و بزینت ناپایدار آن فریفته مشوید در سورة الاسری مذکور شد که یهود
قریش را سه سؤال تعلیم دادند و بایشان اعلام کردند که قصهٔ اصحاب کهف بس عجیب و غریبست
عجب از وی که جواب آن داند آیه آمد که ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم
چنانست که میکویند آیا می پنداری تو آنکه اصحاب غار و رقیم که سیصد و نه سال در خواب ماندند
کانوا من آیاتنا عجبا بودند از دلایل ما چیزی شکفت یعنی قصهٔ ایشان نسبت بآیات
قدرت ما که در آفرینش ارض و سما ظاهر است چندانی غریب و عجیب نیست مراد از کهف غاریست
جیرم نام واقع در کوه بناخلوس از حوالی شهر افسوس که دار الملک دقیانوس بود و رقیم بقول ضحاک
وادیست که کوه بناخلوس آنجاست و نعمان بن بشیر در حدیثی مرفوع بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله

روایت کرده که اصحاب رقیم سه کس بودند که از شهر بیرون آمدند بجهت بعضی از حوائج خود باران
ایشان را بگرفت پناه بغاری بردند چون باندرون غار رفتند سنگی عظیم بر در آن غار افتاده راه
بر ایشان بسته شد و ساخت ایشان مضطرب شدند و با خود گفتند که هیچ چیز که موجب فتح این باب بود
جز تضرع و زاری و اخلاص بحضرت باری نیست صلاح آنست که هر یک عمل صالحی که کرده باشیم
شفیع خود آریم شاید که حق تعالی ما را ازین خلاصی بخشد پس یکی از ایشان گفت که خداوندا تو عالمی
که من روزی مزدوری چند داشتم کار میکردند و از برای مردی که نماز پیشین آمد او را گفتم تو نیز
کار کن و مزد بستان چون شام شد هر یک را مزد بدادم یکی گفت او نیم روز آمده مزد من و او یکسان
میدهی گفتم ترا با مال من چکار تو مزد خود بستان او در خشم شده مزد نگرفت و برفت من آنچه مزد او
بود بخادم و بچه گاوی بخریدم و در میان رمه گاو خود رها کردم و از وی بچه ها متولد شد و بعد از مدت طویل
آن صاحب مزد باز آمد ضعیف و نحیف و بی برگ و نوا شده مرا گفت که مرا بر تو حقیست گفتم چیست گفت
آن مزد روز که مزد خود را بتو بگذاشتم من در وی نگریستم و برا بشناختم دست وی بگرفتم و بجوار بردم
و گفتم این گله گاو مر تراست گفت ای مرد بر من استهزا میکنی من گفتم والله که این حق تست و هیچ کس را درین
حقی نیست و قصه با وی باز گفتم پس همه را بوی تسلیم کردم بار خدایا اگر میدانی که این کار برضای تو کردم
و هیچ غرض دیگر در آن نداشتم ما را ازینجا خلاصی بخش در حال سنگ گشاده شد و دو دانگ از آن جدا شد
دیگری گفت خداوندا سالی قحط بود زنی صاحب جمال نزد من آمد که گندم خرج من گفتم مراد من حاصل
کن تا گندم بتو دهم و اگر نه باز گرد وی ابا کرد و برفت پس از جهت گرسنگی بی تاب شده باز بیامد
و گندم طلبید من همان گفتم وی درین نوبت نیز ابا کرده برفت و بار از غایت عجز و اضطرار و گرسنگی
نزد من آمد و گندم طلبید و گفت ای مرد بر من و عیالان من رحم کن که همه هلاک میشویم من همان
سخن گفتم این نوبت نیز امتناع نمود و بار چهارم بیامد بی طاقت شده از غایت گرسنگی بالضروره
راضی شد من او را بخانه بردم و خواستم که با او مقاربت کنم لرزه بر اعضای زن افتاد من گفتم
چه حال داری گفت از خدای تعالی میترسم من با خود گفتم ای نفس ظالم این زن در حال ضرورت از
خدا میترسد و تو با وجود این همه نعمت از روز عذاب او نمیترسی پس از پیش او برخواستم و زیاده از
آنچه میخواست باو دادم و رها کردم بار خدایا اگر این کار محض رضای تو کردم ما را ازین تنگنا گشادی
بخش فی الحال دو دانگ دیگر از سنگ جدا شد و غار روشن گشت هم سیم گفت خداوندا تو میدانی که پدر و مادر
پیر بود من گوسفندان داشتم نماز صبح قدری شیر نزد ایشان بردم ایشان خفته بودند مرا دل نمیآمد
که ایشان را بیدار کنم بر بالین ایشان بنشستم و گوسفندان تا طلوع بگذاشتم و دلم با ایشان مشغول بود و لقمه

ظرف

ظرف شیر در دست داشتم تا در وقت ایشان بیدار شدند و من آن شیر را بایشان دادم تا بخوردند
بار خدایا اگر این کار برای رضای تو کردم ما را ازین گرفتاری نجات ده سنگ بتمامی زایل گشت
و ایشان از غار بیرون آمدند و قصهٔ اصحاب کهف بر این وجه بود که ترسایان تعدی و طغیان
کرده از حد و احکام انجیل قدم بیرون نهادند تا آنکه فواحش در میان ایشان بسیار شد و بت
پرستیدن آغاز کردند و در میان ایشان جمعی بودند که بر دین عیسی بودند و در زهد و عبادت
میکوشیدند و ایشان را پادشاهی بود دقیانوس نام و بت پرست و بسیار جبار و ستمکار و مردمان را
از دین عیسی منع میکرد و هر که را بر دین عیسی دیدی میکشت و بجهت تسخیر ممالک بشهرها میگشت
تا آنکه بشهر افسوس رسید که اصحاب کهف در آن بودند ایشان از ترس او بسیار پریشان شدند
و بنماز گاهی که داشتند آمده بتضرع و زاری گفتند که خدایا شر این طاغی یاغی را از ما کفایت
کن جمعی کاشکار دقیانوس بر قصهٔ ایشان مطلع شده و برا خبر دادند او خبر کسی را فرستاد
و ایشان را حاضر کرد با جامهای عبادت و رویهای خاک آلوده از کثرت سجود دقیانوس ایشان را تهدید
کرد ایشان گفتند که ما بجز از خدای بحق را نپرستیم که آفریدگار آسمان و زمین است هر چه میخواهی
میکن دقیانوس گفت شما را روزی مهلت دادم تا در کار خود اندیشه کنید اگر با دین من آیید فبها
و اگر نه شما را سیاست کنم که همه خلقان از آن عبرت گیرند ایشان از مجلس او بیرون آمده با یکدیگر
گفتند که تدبیر آنست که ما زادی و توشه برگیریم و از دست این ظالم بجهیم پس هر یکی از خانه
پدر قدری مال بجهة زاد برداشتند و از آن شهر بیرون آمدند و روی نهادند الی شهر کوهی بود و در آن
کوه غاری بود متوجه شدند و در راه شبانی را و سگی در دنبال ایشان افتاد و هر چند که او را میزدند
باز نمیگشت تا آنکه بآواز آمد که ای یاران مرا مزنید که من دوستان خدا را دوست میدارم چون
بخسبید من شما را پاسبانی کنم ایشان سگ را با خود بردند پس باندرون آن غار در آمده
بانواع طاعات و مناجات مشغول شدند و بر خدای توکل بردند چون شب بیامد از نهادند حق
تعالی خواب را بر ایشان مستولی ساخته تا سیصد و نه سال بخفتند بعد از آن چند روز دقیانوس
ایشان را طلبید و نیافت پدران ایشان را بگرفت و احوال ایشان را پرسید گفتند ما آگاهی نداریم شنیده
و نرفتند هم دانیم که کجا رفتند کسانی که ایشان را دیده بودند گفتند که در فلان کوه غاریست و
ایشان در آن غار اند دقیانوس با لشکر گران متوجه آن کوه شد و چون بدهان آن غار رفت [illegible]
زهره آن نبود که باندرون غار در آید پس گفتند ای ملک ترا غیر از کشتن ایشان چه کار است در غار
بر ایشان محکم و مسدود سازید تا ایشان از گرسنگی و تشنگی بمیرند دقیانوس بفرمود تا در غار را بر آوردند

و در لشکر دقیانوس ده مرد مؤمن بودند نامها و نسبهای ایشان را بر لوحی از ارزیز نوشتند و در بنای
آن سد وضع کردند تا وقتی که کسی این سد را بگشاید از احوال ایشان خبر دهد و آن سد بر جای بود تا
دقیانوس هلاک شد و قرنها بر آن بگذشت و در این وقت پادشاهی بر تخت نشست صالح و مؤمن نام او
تیدوسیس و مردمان در زمان او بعضی مؤمن بودند و بعضی کافر و ایشان را بحق دعوت میکرد و بعث
و نشور را منکر میشدند ایشان گفتند ما حیات و ممات همین میدانیم که در دنیاست آن پادشاه با خدا مناجات
کرد تا حق تعالی آیتی بدیشان نماید که دلالت کند بر حقیقت بعث و نشور حق تعالی آیتی در دل یکی از
مردمان انداخت که نام او الیاس تا آن سد را بگشاید و خطیره گوسفندان کند پس در غار را بگشاد
جماعتی را دید در آنجا خفته و سگی بر در غار خسپیده چون خواست که در آید رعب در دل
بر وی افتاد از هیبتی که ایشان را بود وی از این حال ترسان و هراسان گشت و باز گردید چون سد مفتوح
گشت حق تعالی ایشان را از خواب بیدار ساخت ایشان باز نشستند و بر یکدیگر سلام کردند
و چنان پنداشتند که یکروز یا بعضی از روز خوابیده اند چه خود را بر همان صورت و هیئات
یافتند که خفته بودند تغییری نیافتند و جامها کهنه نشده پنداشتند که در عهد دقیانوس اند
نماز بگذاردند و صاحب طعام خود را که یملیخا نام داشت گفتند که برو و طعام برای ما بیاور و
بنگر که این طاغی طلب ما میکند یا نه یملیخا درمی چند برداشت و از کوه بزیر آمد تا در شهر رود
همه علامات برخلاف آن دید که گذاشته بود ترسان از دقیانوس در شهر آمد مردمان را دید که
برد بن عیسی پیغمبر بودند و بروی صلوات میفرستادند تعجب وی بیشتر شد با خود گفت من
دوش از این شهر بیرون رفتم هیچ کس نمیتوانست که نام عیسی برد پس گرد شهر میگشت و کسی را نمییافت
که احوال بپرسد و رسم و آیین شهر برخلاف گذشته دید با خود گفت همانا که این شهر را غلط کرده ام
موجب این حال ندانم که چیست از مردی پرسید که این شهر را چه نام است گفت افسوس بدانست که
که همان شهر است و مردمان همان نیستند آخر درمی چند که داشت بیرون آورد که طعام خرد
چون خباز دران نگریست درهمی دید بر شکل پای شتر و مهر دقیانوس بران زده و سیصد سال
قبل از این مسکوک شده در وی آویخت که ای مرد گنج یافته پس او را گرفته نزد حاکم شهر بردند
وی پنداشت که او را نزد دقیانوس میبرند با هیبت و دهشت دل بر هلاک نهاد و میگفت الهی خدای
زمین و آسمان تو بفریاد من رس و مرا از ظلم دقیانوس خلاصی بخش پس او را نزد حاکم بردند
چون او را دید که دقیانوس نبود ساکن شد پس آن درهم را بحاکم دادند حاکم گفت ای جوان
راست بگو که این گنج کجا یافته که نقش این درهم گواهی میدهد که گنج یافته یملیخا گفت که من خبر از
گنج ندارم و این درهم از خانه پدر خود بیرون آورده ام و امروز چاکر با پدر بیرون آمدم و کسانی که اکنون باید کودی بر
که این گنج از کجا یافته از عذاب بخلاص شدی و اگر نه تشکنجه ترا از کوی بدستان سیصد و نه سال است
که این درهم را زده اند و ما هیچ کدام از این ضرب ندیده ایم یملیخا گفت حق تعالی تقدیر کرده که
برسید که بگوید که دقیانوس کجاست گفتند مگر تو دیوانه گشته با خود و با برجون داشته تا گنج را
پنهان تصرف کنی از زمان دقیانوس تا اکنون سیصد و نه سال بر آمده است یملیخا گفت شما با من
راست نمیگویید اما بدانید که ما چند نفر رفیق و مصاحب بودیم پادشاه این شهر ما را ستم کرد
و از دین مسیح ما را منع میکرد ما دیروز از وی گریختیم و شب در غار خفتیم امروز آمده ام
تا از برای ایشان طعامی بخرم شما بر من این تهمت می نهید که گنج دقیانوس یافته اگر باور
نمیکنید بیایید تا غار را بشما نمایم چون حاکم این سخن بشنید گفت همانا که این مرد راست
میگوید و این آیتی است از حق تعالی پس حاکم برخواست با مردمان شهر متوجه غار شدند چون
بدر غار رسیدند یملیخا گفت شما اینجا مکث کنید تا من بروم و خبر بدیشان رسانم تا ایشان
از این خلق نترسند چون یملیخا خبر بدیشان رسانید در این فکر فرو رفتند و داستان را
متعجب و متحیر شدند چون نگاه کردند لوحی دیدند از ارزیز نامهای ایشان در آن نوشته بر این وجه
که در فلان تاریخ در عهد ملک دقیانوس مکسلمینا و یملیخا و مرنوش و دبرنوش و شادنوش و مرطونس
از فتنه پادشاه وقت گریختند برای دین خود و در این غار پنهان شدند چون مردمان شهر بر این مطلع
شدند تعجب ایشان زیاده شد پس آن جوانان را بدین هیئات دیدند تا به روی و رنگ ایشان نگاه
و با قوت جامهای ایشان چرکین نگشته متیقن گشتند که حق تعالی بندگان را زنده کردانید بقدرت کامله
پس حاکم نامه نزد پادشاه صالح نوشت که تعجیل متوجه این جانب شو تا آیتی ببینی بر صحت بعث
و نشور و آن قصه در نامه درج کرد ملک صالح سجده شکر کرد و با لشکر خود متوجه آن غار شدند
جوانان کهف را دیدند که در آن غار بطاعت و عبادت مشغول بودند و خدا را تسبیح و تهلیل میکردند
پس ملک بر ایشان سلام کرد و جوانان ملاقات کردند گفتند ای ملک ما ترا وداع میکنیم که خدای
تعالی ما را بجوار خود خواهد برد این بگفتند و بر جای خود نهادند و بخفتند حق تعالی جان ایشان
ایشان برداشت پادشاه فرمود تا حلل و جامهای قیمتی را کفن ایشان کنند و چون شب شد پادشاه
در خواب پادشاه دید که ایشان را همچنان بگذار و زر و زیور از ایشان دور کن پس حق تعالی ایشان را
از چشم خلایق محجوب گردانید و ترس او در دل مردمان افکند هیچ کس نتوانست که گرد ایشان گردد پس
پادشاه فرمود تا بر در غار مسجدی بنا کردند و مردم تمام رفتند و عبادت میکردند و حاجات میخواستند

دوامیت ده و بروایت صحیح ثابت شده که رسول صلی الله علیه و آله آرزو کرد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل
آمد که یا رسول الله تو ایشانرا در دنیا نخواهی دید اما جمعی از اصحاب بفرست تا ایشانرا بدین تو خوانند
حضرت فرمود چگونه فرستم گفت همچون سلیمان که بر بساط می‌نشست بر بساط نشینند تا باد ایشانرا
برداردو بآنجا برد رسول فرمود تا بساطی بگسترند حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و سلمان و ابوذر
و ابوبکر و عمر و عثمان در آن بساط نشستند و رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که اصحاب کهف جواب
سلام او بدهند او وصی و خلیفه من باشد پس از خدای درخواست تا باد بساط را برداشته و بآنجا
برد که اصحاب کهف بودند چون فرود آمدند سنگی بر در غار بود برداشتند سگ ایشان روشنی
دید بانگ در گرفت و حمله آورد اما چون حضرت امیر را دید دم جنبانیدن آغاز کرد و بر ایشان اشاره کرد
که در آیید ایشان در آمدند پس خلفاء ثلاثه و سایر اصحاب سلام کردند جواب نشنیدند امیر المؤمنین
علیه السلام بر ایشان سلام کرد جواب دادند و گفتند و علیک السلام و رحمة الله و برکاته آنحضرت
فرمود که من رسول رسول خدایم و از نزد او بجانب شما آمده ام تا شما را بدین او دعوة کنم گفتند
مرحبا به و بک آمنا و صدقنا حضرت امیر فرمود که رسول خدا شما را سلام میرسانند گفتند و علی
محمد رسول الله الصلوة و السلام ما دامت السموات و الارض و علیک بما بلغت و چون قبول دین اسلام
کردند و بنبوة خاتم النبیین و سید الوصیین ایمان آوردند باز بجای خود تکیه کردند و بار دیگر
نزد خروج امام محمد مهدی صلوات الله علیه بیدار خواهند شد و مهدی علیه السلام بر ایشان
سلام دهد و جواب باز دهند پس بمیرند و در قیامت مبعوث کردند پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام باد را امر کرد تا بساط را برداشت و بمجلس رسالت پناه صلی الله علیه و آله آورد پیش از آنکه
امیر المؤمنین خبر دهد از آنچه گذشته بود رسول بوحی آلهی از اصحاب اخبار فرمود حق تعالی
این قصه را برین وجه بیان میفرماید که اِذْ اَوَی الْفِتْیَةُ اِلَی الْکَهْفِ یاد کن ای محمد چون جای
کرفتند و باز گشتند جوانان بغار خویش فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً پس
گفتند ای پروردگار ما از نزدیک خود بخشش یعنی آمرزش و روزی و امن از اعداء وَ هَیِّئْ لَنَا
مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا و مهیا ساز برای ما از کار ما که مفارقت کفار است صواب و راستی که بسبب
آن راشد و مهتدی شویم فَضَرَبْنَا عَلَی آذَانِهِمْ پس نهادیم ما بر گوشهای ایشان حجابی که نشنوند
فِی الْکَهْفِ سِنِینَ عَدَدًا در غار سالهای شمرده و مقرر و معین ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ
پس بر انگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشانرا تا بدانیم یعنی علم ما تعلق گیرد مطابق آنچه حاصل شده مراد
آنست که تا ظاهر شود معلوم بر آنچه دانسته بود در ازل و آن معلوم اینست اَیُّ الْحِزْبَیْنِ

کدام اند و گروه از کتابین که اختلاف کردند در آن مدت و بر هر تقدیر معلوم کرده که کدام
از اینها اَحْصَی لِمَا لَبِثُوا اَمَدًا شمار نگاهدارند و قرات میزان مدتی که ایشان درنگ
کردند در غار و شماره کدام راست ترست نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ ما
قصه میکنیم و میخوانیم بر تو ای محمد خبر ایشانرا بصدق و راستی اِنَّهُمْ فِتْیَةٌ بدرستی که ایشان
جوانان بودند از روی راستی آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًی که ایمان آوردند بپروردگار
خویش و بیفزودیم ایشانرا راه نمونی یعنی ثبات و یقین بوسیله زیادتی لطف خویش وَ رَبَطْنَا
عَلَی قُلُوبِهِمْ و به بستیم بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشانرا بر اظهار حق و جرات
از ذات داشتیم بر رد سخن دقیانوس اِذْ قَامُوا چه ایستادند در پیش دقیانوس و او ایشانرا
بپرستش دعوت کرد فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ پس گفتند پروردگار ما
آفریدگار آسمانها و زمینهاست لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِ اِلٰهًا هرگز نخواهیم پرستیدن
بجز از وی معبودی لَقَدْ قُلْنَا اِذًا شَطَطًا هر آینه بجدای گفته باشیم آن هنگام که دیگری را
پرستیم سخنی دور از حق و محض خطا و دروغ هٰؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً
آن گروه که کسان ما اند در شب فرا گرفتند بسبب تهدید دقیانوس و بیم قتل بجز از خدای
بحق چند ایان دیگر که بر باطلند لَوْلَا یَأْتُونَ عَلَیْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَیِّنٍ چرا نمی آورند کافران
بپرستش بتان و عبادة ایشانرا حجتی روشن یعنی دقیانوس که مردمانرا تکلیف بت پرستی میکند
نه بحجت و برهان فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَی عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا پس کیست ستمکارتر از کسی
که افترا کند و بربندد بر خدای دروغ را قبل ازین گذشت که دقیانوس بعد ازین معارضه مهلت
داد و ایشان فرار کردند یملیخا که مهتر ایشان بود در راه با یاران گفت که وَ اِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ
وَ مَا یَعْبُدُونَ اِلَّا اللّٰهَ و چون یکسو شدند از اهل شهر و از آنچه میپرستیدند مگر خدای
و چون ایشان خدایرا معبود میدانستند و بتانرا در عبادة شریک میساختند از این جهت یملیخا
فرمود که چون از ایشان یکسو شوید و روی بخدای یگانه آورید فَاْوُوا اِلَی الْکَهْفِ
یَنْشُرْ لَکُمْ رَبُّکُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ پس باز گشت کنید بسوی غار و در وجای گیرید تا
بگستراند پروردگار شما از بخشش خود در هر دو سرای از فراخی روزی و مثوبت اخروی
وَ یُهَیِّئْ لَکُمْ مِنْ اَمْرِکُمْ مِرْفَقًا و بیاراید برای شما از کار شما آن چیزی که بدو نفع گیرید
در دین و دنیا القصه چون جوانان اتفاق نموده یکروه دل آمدند چنانکه گذشت شبانی
ملازم ایشان شده بغار در آمدند و قرار گرفتند حق تعالی خواب بر ایشان گماشت و هم آنجا

بخفتند دقیانوس بعد از دو سه روز که احوال ایشان پرسید و راه بایشان برد و بر در غار آمد
و در آنرا بسنگ برآورد تا همانجا هلاک شوند پس برگشت و غار ایشان در طرف جنوبی آن کوه بود
لاجرم آفتاب بوقت طلوع و غروب برو هرد و جانب آن میگردید و عفونت آنرا تحلیل کرده هوا را
باعتدال باز می آورد تا جامهای ایشانرا کهنه نکرداند چنانکه میفرماید **وَتَرَى الشَّمْسَ**
إِذَا طَلَعَت تَّزَاوَرُ عَن كَهْفِهِمْ و می بینی تو ای بیننده آفتابرا چون طلوع کند از غار ایشان
ذَاتَ الْيَمِينِ بجهتی که خداوند دست راستست چه غار در مقابل قطب شمال افتاده و بجهت
این شعاع آفتاب برایشان واقع نمیشود تا ایشانرا متغیر سازد **وَإِذَا غَرَبَت تَّقْرِضُهُمْ ذَاتَ**
الشِّمَالِ و چون غروب کند ببرد از ایشان و بگردد بسوی چپ غار **وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِّنْهُ**
و ایشان در فراخی اند از غار یعنی آن موضع اصلح مواضع است برای خوابیدن چه آن غار در مقابل بنات
النعش واقع شده و آفتاب در حین طلوع ازان میگردد و شعاع آن بران نمی افتد و آن غار بیاد
محبت و ایشان در میان حقیقی آن خوابیده اند و نسیم شمالی میوزد بجهت آن لون ایشان متغیر نمیشود
و جسد ایشان متعفن و جامه ایشان کهنه نمیشود **ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ** این جا و دادن ایشان
در غار از دلایل قدرت حق تعالی است **مَن يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ** هرکرا خدای راه نماید
پس او راه یافته است بفلاح و رستکاری مانند اصحاب کهف **وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُ**
وَلِيًّا مُّرْشِدًا و هرکه را فرو گذارد و برا در وادی خذلان و خسران بگذارد پس نیابی تو مر او را
دوستی راه راست نماینده که از ضلالت بهدایت رساند چون دقیانوس و اتباع او **وَتَحْسَبُهُمْ**
أَيْقَاظًا و پنداری تو اصحاب کهف را بیداران زیرا که چشمهای ایشان باز کشوده است **وَهُمْ**
رُقُودٌ و حال آنکه ایشان خفتکانند و کویند هر سالی بروز عاشورا ایشانرا میگرداند و منقلب
شدن ایشان ثابتست چنانکه فرمود **وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ** و ملائکه
میکردانند ایشانرا بدست راست و بدست چپ تا زمین بمرور ایام ایشانرا نخورد **وَكَلْبُهُم بَاسِطٌ**
ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ دست ایشان کستراننده است هر دو دست خود را و سر در میان هر دو
دست نهاده بر آستانه غار و در زاد المسیر آورده که سرش سرخ بود و پشتش سیاه بود و شکمش
سفید و دمش ابلق و نامش قطمیر منقولست که هر که شب از روزی بر نوح درود فرستد و باین
وجه که سلام علی نوح فی العالمین از عقرب ضرری بوی نرسد و هر که کلمات وکلبهم باسط
ذراعیه بالوصید نوشته با خود دارد از سک متضرر نشود و چون چشمهای اصحاب کهف کشاده
و مویهای ایشان دراز شده و مظلم و موحش اند ازین جهة میفرماید **لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ**

اکر اطلاع یابی برایشان و نظر کنی بدیشان **لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ**
رُعْبًا هر آینه روی بکردانی از ایشان بجهت کریختن و هر آینه پر کرده شوی از ایشان از روی
ترس و بیم و خوف عظیم از ایشان در دل تو راه یابد مراد آنست که کسی را طاقت دیدار ایشان
نیست صورت خطاب با حضرت رسالتست و مراد غیر وی عد القصه چون دقیانوس در غار بر
ایشان استوار کرده از کشتن ایشان بیشی در رسم شکست و آن همه ملک و مال او متلاشی
کشت و بعد از وی چند پادشاه دیگر در آن ملک تصرف کردند تا نوبت بملک تندروس رسید
که از صلحای آن روزکار بود در حشر اجساد شبه افتاد و منکران شدند چنانکه کذشت عرض
ملک ایشانرا پند داد سودی نکرد حق تعالی خواست که دلیل بر حشر اجساد بوی ظاهر نماید در
غار را بدست الیاس که یکی از شبانان آن شهر بود مفتوح ساخت و اصحاب کهف را از خواب بیدار
کرد چنانکه فرمود **وَكَذَٰلِكَ بَعَثْنَاهُمْ** و هم چنانکه ایشانرا در خواب کرده بودیم برانگیختیم
و بیدار کردیم ایشانرا که بطول زمان جسد ایشان تغییر نیافته بود و جامهای ایشان فرسوده
لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ تا سوال کنند میان یکدیگر و حال خود را بشناسند و یقین ایشان بر کمال قدرت
ما بیفزاید **قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ** کفت کوینده از ایشان مکسلمینا که بزرک تر بود **كَمْ لَبِثْتُمْ**
چند وقت درنک کردید درین غار مقصود ایشان آن بود که مدت لبث را بدانند و تمایخا فوت
شده را قضا کنند چه ایشان بامداد بغار آمده بودند و درنک کرده آفتاب بوقت چاشت رسیده
بود **قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ** کفتند غالب ظن آنست که درنک کرده ایم یکباره روزی
اکر بروز در خواب رفته باشیم یا پاره از روز پس چون ناخنهای بالیده و موهای سرها دراز یا
قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ کفتند بعضی از ایشان بعضی را پروردکار شما داناترست بآنچه
درنک کرده اید چون امر بر ایشان مشتبه شد شروع در مهم خود کردند کفتند با یکدیگر که
ما محتاج طعامیم **فَابْعَثُوا أَحَدَكُم بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ** پس بفرستیم یکی را
از میان خود بدین درمها که داریم بشهر افسوس **فَلْيَنظُرْ أَيُّهَا أَزْكَىٰ طَعَامًا** پس باید که
آن فرستاده درنکرد تا کدام از اهل آن شهر پاکیزه ترست از روی طعام غرض اصحاب کهف آن بوده
که ذبیحه مسلمانی بخرند که حلال طیب باشد نه حرام و نجس چه اکثر آن شهر مجوس بودند **فَلْيَأْتِكُم**
بِرِزْقٍ مِّنْهُ پس آن فرستاده بیارد بشما خوردنی ازان طعام پاک **وَلْيَتَلَطَّفْ** و باید که فرستاده
نرمی و مدارا کند در خرید و فروخت و منازعه نه نماید **وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا** و خبردار
نکرداند بشما هیچیک از اهل این شهر را **إِنَّهُمْ إِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ** بدرستی که اهل آن شهر اکر واقع

دقیانوس بوده اند اگر مطلع شوند ظفر یابند بر ما يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ سنگسار
سازند ما را یا باز گردانند ما را در دین خود وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا و رستگاری نیابند آن وقت
هرگز یعنی پیوسته در عذاب باشیم تملیخا که اعقل ایشان بود این نصایح را قبول کرده بشهر
درآمد و اوضاع شهر را متغیر دید بازار و محلات و الوان مردم بر تملیخ دیگر یافت حیرت بر وغلبه
کرده بدکان خبازی آمد و درهمی بدو داد چون خباز درهم دقیانوسی را دید بتصور آنکه گنج یافته
او را باهل بازار نمود بیک لحظه بحاکم خبر رسید و حاکم تملیخا را طلبیده تهدید کرده وی قصه
خود را تقریر نمود حاکم با اکثر مردم شهر بجانب غار توجه نمود جوانان را دیدند با دو بهای تازه متحیر
برجای فرو ماندند و لوحی که بر در غار نوشته بوده مطالعه کردند تحیر ایشان بیشتر شد و یقین
ایشان ببعث زیاده گشت چنانکه میفرماید وَكَذَلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ و هم چنانکه ایشان را
بیدار گردانیدیم مطلع کردانیدیم تندروس و قوم او را بر ایشان لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ
تا بدانند که بدرستی که وعده خدای ببعث و حشر درست و راستست چه خواب ایشان مشابهتی
تمام دارد بموت و بعث وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا و دیگر بدانند که در آمدن قیامت
هیچ شکی نیست القصه میفرماید که ما مطلع ساختیم قوم تندروس را بر اصحاب کهف إِذْ
يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ وقتی که نزاع میکردند میان یکدیگر امر دین خود را باین که
بعضی میگفتند که حشر مخصوص است بروح و بعضی قایل بودند بحشر روح و جسد پس بدیدن
ایشان که ظاهر شد که روح و جسد با هم مبعوث خواهند شد چون اصحاب کهف بار دوم دعا
کردند و در مواضع خود خفتند حق تعالی ارواح ایشان را قبض کرد و قوم تندروس نزاع کردند در
آنکه ایشان مردند جمعی گفتند در خواب رفتند و طایفه گفتند بر ایشان بناها باید ساخت هم چنانکه
در مقابر و مشاهد چنانکه میفرماید فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا پس گفتند که بنا بنهید بر
ایشان دیواری که از چشم مردم پوشیده شوند تا بجای موضع ایشان را بشناسند رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ
پروردگار ایشان داناتر است بکار ایشان از جمعی که منازعه میکنند در باب ایشان قَالَ الَّذِينَ
غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ گفتند آنانکه غالب شدند بر دین ایشان یعنی آن جماعت که بحشر
اجساد قایل بودند گفتند لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا هر آینه فرا گیریم برای ایشان مسجدی را
که مردمان در آن عبادت کنند بعد از آن از زمان عصر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در باب
اصحاب کهف میفرماید که سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ زود باشد که گویند یعقوبیه
یعنی نصارای نجران که اصحاب کهف سه کس بودند و چهارم ایشان سگ بود وَيَقُولُونَ

خمسة

خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ و گویند ترسایان نسطوریه که ایشان پنج تن بودند و ششم ایشان سگ
بود و می اندازند این کلام را رَجْمًا بِالْغَيْبِ انداختنی بپوشیدگی یعنی گفتاری که اصلا اطلاع
بران ندارند وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ و گویند مسلمانان بالهام رسول صلی الله
علیه و آله از جبرئیل که ایشان هفت تن اند و هشتم ایشان سگ ایشان حق تعالی قبل از وقوع این
نزاع اصحاب رسول را باین خبر داد تا یقین ایشان زیاده شود بعد از آن وفد نجران آمدند و حدیث
عیسی علیه السلام و اصحاب کهف در میان آوردند و مهتر ایشان دو کس بود یکی سید نام و دیگری
عاقب سید که نسطوری بود بزعم خود گفت که سه کس بودند و چهارم ایشان سگ و عاقب یعقوبی
خود گفت پنج تن بودند و ششم ایشان سگ و اهل اسلام گفتند هفت تن اند و هشتم ایشان سگ
ایشان عبد المسیح گفت قول اهل اسلام حق است و حق تعالی اشاره فرمود ببطلان هر دو قول
بقوله رَجْمًا بِالْغَيْبِ ایما میکند بصدق قول مسلمانان قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ بگو ای محمد که پروردگار
من داناتر است بشمار ایشان مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ عدد ایشان را نمیداند کسی از آدمیان که
بغیر از اصحاب او و از امیر المؤمنین علی علیه السلام منقولست که اصحاب کهف هفت تن بودند
تملیخا و مکسلمینا و مشلینیا و اینها اصحاب دست راست پادشاه آن عصر بودند مرنوش و دبرنوش
و شاذنوش و اینها اصحاب دست چپ پادشاه بودند هفتم مرطونس که اسم راعی بود و اسم کلب قطمیر
و این راعی با کلب خود در راه همراه ایشان شده بودند و در روایات دیگر اسامی ایشان هست اما صحت
نرسیده و مرویست که هر که نامهای اصحاب کهف را با خود داشته باشد از نحوست دزد ایمن گردد
و اگر در جایی آتش افتاده باشد این نامها را در خرقه نویسند و در آتش اندازند باذن حق تعالی
آتش فرو نشیند و اگر اطفال گریه کنند و آرام نیابند بنویسند و در زیر سر ایشان نهند آرام یابند
و اگر بر چوب پاره نویسند و در میان زراعت نصب کنند از آفت محفوظ ماند و از برای تب ربع
و صداع نویسند و بر ران راست بندند و از برای عسر ولادت بر ران چپ بندند و کشتی در کشتی
و نجات از قتل هم چنین بر ران چپ ببندند خلاصی یابند بعد از تحقق عدد اصحاب کهف میفرماید
که چون بطریق وحی بر تو واضح شد که اصحاب چند کس بوده اند فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً
ظَاهِرًا پس تو جدال مکن در شان ایشان اگر اهل کتاب با تو جدال کنند مگر جدالی ظاهر بر ایشان
خوان آنچه در قرآن است وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا و فتوی مجوی یعنی مپرس در شان
ایشان از اهل کتاب یا از اهل کتاب هیچ یکی را چه بطریق وحی بآن عالم شده و ایشان اصلا بآن علم ندارند
و بجمع گفته خطاب بحضرت رسالت است و مراد امت اند آورده اند که چون اهل مکه بتعلیم یهود مدینه سوالات

نشنید که دو سه روز اسیری مذکور شد از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله پرسیدند آنحضرت چونکه
بوحی جواب ایشان تواند گفت بگمان آنکه جبرئیل امروز یا فردا بیاید و ازو استفسار کند فرمود
که فردا بیایید تا شما را خبر کنم و نگفت ان شاء الله پانزده روز کرایش وحی نیامد و قریش طعنه
میزدند که خدای محمد او را دشمن گرفت و با رسالت نیاید دل حضرت بشکست جبرئیل نازل شد فرمود
که ای جبرئیل درین چند روز کجا بودی که بسیار مشتاق تو بودم گفت اشتیاق من از تو بیشتر بود
اما حکم الهی نبود که من بتو نازل شوم واین آیت آورد وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ
غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ومگوی هر چیز برا یعنی هر کاری را که قصد داری بدرستی که من
کننده ام آنرا فردا مگر آنکه خدای خواهد یعنی بگوی اگر خواهد خدای من آنرا بکنم حق تعالی
پیغمبر را بر وجه تادیب نهی فرمود که گوید انی فاعل شیئا غدا مگر آنکه مقید سازد بمشیت الله
این تادیب است از و سبحانه مر بندگان را که حکم جزم نکنند در زمان آینده واین نهی بحضرت رسالت
صلی الله علیه وآله تنزیهست نه فرض وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ و یاد کن مشیت پروردگار خود را
یعنی ان شاء الله چون فراموش کنی آنرا مراد آنست که چون ان شاء الله را فراموش کنی بعد از آن متذکر
شو بان شاء الله اگرچه بعد از روزی یا ماهی یا سالی باشد و چون بدلایل عقلیه که سهو و نسیان
بر انبیا روا نیست پس خطاب بحضرت است و مراد امت وی اند وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّي
و بگو شاید آنکه دلالت کند مرا پروردگار من لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَشَدًا مر آن چیزی را
که نزدیکتر است از نشان اصحاب کهف که میرسند از روی صواب و آن آیات خبر دادن حق
سبحانه بود آنحضرت را از قصص انبیا که روزگار متمادی بود میان آنحضرت و ایشان و خبر دادن
بعضی از مستقبله که تا قیام قیامت واقع شود بعد از لبث اصحاب کهف خبر میدهد که
وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا و درنگ کردند اصحاب کهف
در غار وقتی که در غار بودند خواب سیصد سال و زیاده کردند نه سال دیگر تا هنگام بیدار
شدن و در زمان تندوس در باب آورده که سیصد سال شمسی سیصد و نه سال قمری
و دو ماه و نوزده روز باشد و در خبر است که ترسایان گفتند که ما سیصد سال را دانیم و نه را
نشناسیم حق تعالی فرمود که قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ بگو ای محمد که خدای داناتر است بمقداری که درنگ کردند مر او راست پوشیدهای
آسمانها و زمینها پس چگونه عالم نباشد بمدت لبث اصحاب کهف أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ
چه بیناست خدای هر موجودی و چه شنواست بهر مسموع یعنی هیچ مانع علم او نیست و نزد او

همه چیز یکسانست در اطاعت مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ نیست مر اهل آسمان و زمین را
بجز از وی هیچ دوستی که متولی امور ایشان بود وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا و انباز نمیکند
خدای در حکم و قضای خود یکی را از موجودات مخلوق وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ
كِتَابِ رَبِّكَ و بخوان آنچه وحی کرده شده است بسوی تو از پروردگار تو که قرآنست و التفات
مکن بقول کفار مکه و انکار ایشان لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ هیچ تغییر دهنده نیست مر سخنان او را
وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا و نیابی تو بجز از وی پناهی که ملتجی شوی بآن در کشاف
آورده که قومی از رؤسای کفره حضرت رسالت را گفتند که این پشمینه پوشان چون
صهیب و عمار و خباب که بوی عرق خرقهای ایشان ما را اذی میدارد از مجلس خود دور کن تا
ما با تو مجالست کنیم و چون ما که اشراف عربیم با تو نشینیم اکثر قوم عرب میل کنند بصحبت تو حضرت
بجهت اهتمامی که در باب اسلام ایشان در خاطرش گذشت که با ایشان مجالست نماید و در تخلیه با صحاب
صحبت دارد این آیت آمد که وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ و باز دار خود را
و شکیبایی کن با آنانکه میخوانند پروردگار خود را بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ در بامداد و شبانگاه
مراد طرفین روز است یعنی شب و روز به پرستیدن حق مشغولند يُرِيدُونَ وَجْهَهُ
وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ میخواهند رضای او را در جمیع اوقات و باید که در نگذرد چشمهای تو
از ایشان و بغیر ایشان التفات نکنی تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در حالتی که بآن نگرنده تو
بجانب ایشان خواهی آرایش زندگانی را یعنی آنست که عمل خود را شایسته مکن که بزینت دنیا
چه قابل دنیا از فقرا اعراض و براغنیا توجه نماید وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ
ذِكْرِنَا و فرمان مبر آنرا که غافل گردانیده ایم دل او را از یاد کردن خود مراد امیه بن خلف است و
اتباع او وَاتَّبَعَ هَوَاهُ و او پیروی کرده است آرزوی نفس خود را و غافل شده از ذکر او سبحانه
وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا و هست کار او ضایع که در وادی خذلان و غفلت گرفتار است
پس افتاده در حق و بر گذشته از صواب وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ و بگو مر کسانی را که ترا از صحبت فقرا
منع میکنند قول درست و راست که قرآنست از نزد آفریدگار شماست و من نمیخواهم آنکه کسی
فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ پس هر که خواهد گرویدن بوی پس باید که بگرود وَمَنْ شَاءَ
فَلْيَكْفُرْ و هر که خواهد تا کافر شود گو کافر شو و این کلام باجماع امت امر تهدید و توعید است
إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا بدرستی که آماده کرده ایم برای
ستمکاران و ناگرویدگان آتشی که گرد در آید بایشان سراپردهای آن این تشبیه فرموده

آتشی را که محیط باشد بکافران بسراپرده که مشتمل باشد بر اهالی وَإِن يَسْتَغِيثُوا و اگر فریاد
خواهی کنند از غایت تشنگی يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ فریاد رسیده شوند بآبی که مانند دردی زیت
یا مس گداخته یا چرک و ریم دوزخیان که جوشان باشد چون آن را پیش دهن ایشان برند يَشْوِي
الْوُجُوهَ بریان کند و بسوزد رویهای ایشان را از بسیاری حرارت بِئْسَ الشَّرَابُ بد شرابیست
مهل وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا و بد جایی است تکیه گاه ایشان و بعد از ذکر وعید در وعده میفرماید
که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بدرستی که آنانکه بگرویدند بخدا و کتاب و رسول
و کردند کارهای شایسته إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا بدرستی که ضایع نکنیم
مزد آن کسی را که نیکوتر است از روی کردار أُولَٰئِكَ آن گروه مؤمنان پسندیده کار
لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ مر ایشانراست بوستانهای با اقامت تَجْرِي مِن تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ
میرود از زیر منازل یا بر آیشان جویها يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ پیرایه بسته
شود در آن بوستانها از دستوانهای ساخته شده از زر نقل است که هر یک از بهشتیان را سه دستوانه
بود از زر و از نقره و از لؤلؤ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِّن سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ
و پوشند جامهای سبز از دیبای نازک و دیبای سطبر فراخور آرزوی هر یک مُّتَّكِئِينَ
فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ تکیه زدگان باشند در بهشت بر تختها چنانکه عادت متنعمان است
نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا نیکو پاداشیست بهشت نعیم آن و نیکوست آن تختها
از روی تکیه گاه بعد از آن از برای مطیعان شاکر و عاصیان ناسپاس کافر بیان مثلی میکند و می
فرماید که وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَّجُلَيْنِ و بیان کن ای محمد برای مؤمنان و کافران مثل
دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا نام داشت و مؤمن و صالح بود و دیگری فطروس
و او کافر بود هشت هزار دینار از پدر میراث بدیشان رسیده بود و هر یک چهار هزار دینار تصرف
کردند و کافر بدان املاک ضیاع و عقار و متاع خانه خرید و مؤمن همه را در وجوه خیرات صرف کرد
چنانکه برادر کافر سرایی بهزار دینار خرید برادر مؤمن گفت بار خدایا برادر کافرم در دنیا سرایی
بهزار دینار خرید من از تو در بهشت سرایی بهزار دینار میخرم پس هزار دینار تصدق کرد برادرش
بهزار دینار زنی برای و اسباب خانه بخرید او گفت من هزار دینار خرج سرای آخرت کنم [illegible]
داد برادرش بهزار دینار ملک و آب زمین بخرید او گفت من هم باغ و بوستان بهشت بخرم و آن را
تصدق کرد برادرش بهزار دینار زنی بخواست وی گفت من بهزار دینار حوری از بهشت ابتیاع کنم
پس هر چه داشت تصدق نمود حق تعالی از مآل حال ایشان خبر میدهد که جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا

جنتین

جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ دادیم هر یکی را از ایشان یعنی فطروس را
دو بوستان از تاکهای انگور و محفوف گردانیدیم هر دو را بدرختان خرما یعنی درختان بشکلی نیکو و ترتیبی
تمام وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا و پیدا کردیم میان هر دو باغ کشت زاری تا آن موضع جامع فواکه
باشد كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا آن دو باغ بیاوردی میوه و محصول خود را بتمامی
وَلَمْ تَظْلِم مِّنْهُ شَيْئًا و ستم نکردیم یعنی کم نساختیم از میوه آن هیچ چیز بر آینه میوه آن
باغها تمام آمدی و کم و کاست نبودی وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهَرًا و روان کردیم میان آن
هر دو بوستان جوی آب تا شراب آن دائمی باشد وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ و بود مر کافر را همه میوه
آورده اند که یهودا محتاج شد رجوع ببرادر کرد و از وی معیشت توقع اعانتی کرد فطروس گفت
ای برادر در زمین تو برابر بود من این همه باغ و متاع پیدا کردم تو چرا تنگدست و پریشانی یهودا گفت
ای برادر تو بدان مالها دنیی خریدی و من بوستانهای بهشت خریدم تو کدخدا شدی من مهر حور
دادم تو غلام و کنیز جمع کردی من طلب ولدان و غلمان نمودم فطروس او را ملامت نمودن آغاز کرد و گفت
زر نقد را بوعده نسیه دادی و خود را ذلیل و خوار و محتاج گردانیدی فَقَالَ لِصَاحِبِهِ
وَهُوَ يُحَاوِرُهُ پس گفت فطروس مر برادر خود یهودا را در حالتی که او مجادله میکرد و جواب میداد
أَنَا أَكْثَرُ مِنكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا من بیشترم از تو بجهة مال و متاع و عزیزترم از جهت
اولاد و خدم و حشم پس دست یهودا گرفت وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ و در آمد
بباغ خود و حال آنکه او ستم کننده بود بر تن خود بعجب و مفاخرت و محبت دنیا قَالَ مَا أَظُنُّ
أَن تَبِيدَ هَٰذِهِ أَبَدًا گفت گمان نمیبرم آنکه فانی شود و نابود گردد این بوستان من هرگز و
مظنه من آنست که دنیا سپری نگردد وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً و گمان نمیبرم قیامت را
آینده وَلَئِن رُّدِدتُّ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُنقَلَبًا اگر باز گردانیده شوم
بر غم تو بسوی پروردگار خود هر آینه یابم بهتر از این بوستان ماجای بازگشتن یعنی مرا نزد بهشت درجه
چنانکه امروز این نوع باغ بمن داده بسبب استعدادی بوده که آنچه در دنیا با او دادند بجهت این
در آخرت با او دهند قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ گفت مر فطروس را یهودا و حال آنکه او
جدال میکرد با او أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِن تُرَابٍ آیا کافر شدی با آنکه ربوبیت او نیکو که
آفرید ترا از خاک یعنی اصل ماده تو از آن خلق کرد ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ پس از نطفه که ماده قریب
است ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا پس ترا راست کرد باستقامت قامت مردی یعنی آدمی کامل رسیده
چه هر که قادر باشد بر ایجاد و خلق او از تراب هر آینه قادر خواهد بود بانکه او را از آن اعادت کند

محاوره

لكنّا هو الله ربّي ولا اشرك بربّي احدا لیکن من میگویم اوست خداوند بحق پروردگار
و آفریدگار من است و انباز نمیکنم بخداوند خود هیچ کس را ولولا اذ دخلت جنّتک قلت
ما شاء الله و چرا چون که در آمدی ببوستان خود نگفتی آنچه خواهد خدا چنان شود یعنی این که
گفتی زوال این باغ من نرسد نگفتی اگر خدای خواهد فانی گرداند و چرا نگفتی لا قوّة الّا بالله نیست
قوّت هیچ کس مگر بخدای و بایستی که بعجز خود اعتراف کردی و دانستی که آنچه تراست از عمارت باغ و تدبیر
امر آن بمددکاری لطف حضرت باریست القصّه بعد از این محاوره یهودا ابطروس گفت ان ترن
انا اقلّ منک مالا وولدا اگر می بینی مرا کمتر از تو از روی مال و فرزند فعسی ربّی ان
یؤتین خیرا من جنّتک پس شاید که بدهد پروردگار من در دنیا یا در آخرت بجهة ایمان
من بهتر از بوستان تو ویرسل علیها حسبانا من السّماء و فرستد ببوستان تو صاعقها
از آسمان فتصبح صعیدا زلقا او یصبح ماؤها غورا پس گردد بوستان تو هامونی بی
گیاه که پای برو بلغزد یا گردد آب بوستان فرو رفته در زمین فلن تستطیع له طلبا پس
مر آن آب بزمین فرو رفته را جستن یعنی طلب آن مقدور نبود حق تعالی سخن آن مؤمن را راست کرد
و عذاب استیصال بآن باغ فرستاد واحیط بثمره و احاطه کرده و فرو گرفته شد عذاب الهی
میوه باغ آن کافر و تباه شد جمیع اشجار و انهار آن مرویست که آتشی از آسمان نازل شد و جمیع باغ
او را بسوخت و هر بنائی و عمارتی که در آن باغ ساخته بود خراب کرد فاصبح یقلّب کفّیه پس بامداد
کرد فطروس تعالی را مشاهده نمود میگردانید هر دو کف خود را یعنی از روی حسرت کف بر کف میزد علی
ما انفق فیها برای چیزی که خرج کرده بود در عمارت آن وهی خاویة علی عروشها
و حال آنکه بناهای باغ افتاده بود بتمامی بر سقفهای خود یعنی اول سقفها افتاد بعد از آن دیوارها
بر آن در روی افتاد بر هر تقدیر فطروس چون آن عذاب را بدید کف دست بر کف دست میزد و
یقول یا لیتنی لم اشرک بربّی احدا و میگفت کاشکی من انباز نمیکردمی به پروردگار خود
دیگری را تا بوستان من بسبب شرک من خراب نمیشد ولم تکن له فئة ینصرونه من
دون الله و نبود مر او را گروهی که یاری دهند او را در دفع عذاب از باغ او بجز از خدای وما
کان منتصرا و نبود فطروس یاری دهنده مر خود را و انتقام کشنده از خدای هنالک
الولایة لله تعالی بوقت زوال آن نعمت نصرت دادن و یاری کردن مخصوص است و بس الحقّ
خدائی که راست گوی و درست کردار است و در قیامت یاری میدهد دوستان خود را بر کفره هم
چنانکه یاوری داد یهودا را بر برادر کافرش هو خیر ثوابا وخیر عقبا او بهتر است از روی

پاداش دادن مر دوستان او را و بهتر است از روی عاقبت مرتبه و کار را بعد از آن رسول خود را
امر میفرماید برای ضرب المثل برای راغب ساختن بامور آخرت واضرب لهم مثل الحیوة
الدّنیا و بیان کن برای مردمان مثل زندگانی ایشان در این جهان در زینت و سرعت زوال آن
کماء انزلناه من السّماء فاختلط به نبات الارض مانند آبیست که فرو
فرستادیم آنرا از ابر یا از آسمان پس آمیخت بسبب آن آب گیاه رسته از زمین که از غایت کثرت بر سر
یکدیگر افتاده و از طراوت و نضارت داده و در هم پیچیده شده فاصبح هشیما پس بامداد
کرد آن گیاه تازه و زیبا خشک گشته و در هم شکسته بمثابه که از خشکی و شکستگی تذروه
الرّیاح پراکنده میگرداند آنرا بادها و بر[illegible] میبرد وکان الله علی کلّ شیء مقتدرا
و هست خدای بر همه چیز توانا حاصل که حق تعالی درین آیه تشبیه کرده زندگانی دنیا را بگیاهی که بآب
باران سبز شود و بکمال خوبی رسیده و وقت آن آید که از آن تمتع گیرند ناگاه آب از و منقطع گردد و
خشک و بیفایده بماند و همچنین آدمی در دنیا با عیش و عشرت و جوانی باشد و با مال و فرزند و ال
و خدم و حشم بیشمار همه کارها ساخته و مراد حاصل گشته بیکبار نعمت او بنقمت مبدل گردد و توانگری
بدرویشی و جوانی بپیری و تندرستی به بیماری تا در جمیع حالات قضیه او منعکس گردد و بعد از آن
نامه عمر بپایان رسیده نهال نهاد او را بصرصر اجل خشک سازد و خرمنهای آرزوی او را بباد نیستی
بر دهد عاقل باید که دل بر زندگانی دنیا ننهد و بمال و فرزند دنیا مغرور نگردد المال و
البنون زینة الحیوة الدّنیا مال و پسران آرایش زندگانی دنیااند که بهم اولاقبر و توشه معاد
چه باید که زمانی نشانه تیر تلف و هدف خواهد بود والباقیات الصّالحات خیر
عند ربّک و کارهای شایسته پاینده که ثمره آن ابد الآباد باقی ماند بهتر است نزدیک پروردگار
تو ثوابا وخیر املا از روی پاداش عظیم و بهتر از وجه امید داری یعنی هر عملی که امید داری
از حق تعالی در آخرت میبابد نزد بعضی برآنند باقیات الصّالحات نمازهای پنجگانه است و یا هر عمل صالح
که مثوبت و عوض دنیوی نیست بلکه خالصا لوجه الله است و محبّت اهل بیت خیر اعمال حسنه است
بعد از آن بر وجه تهدید میفرماید که ویوم نسیّر الجبال و یاد کن روزی که برانیم کوهها را
یعنی کوهها را از بیخ برکنیم و در هوا پراکنده و متفرّق سازیم وتری الارض بارزة و به بینی
زمین را ظاهر شده از زیر کوهها و مردگان همه در روی زمین در آمده وحشرناهم فلم نغادر
منهم احدا و حشر کنیم همه را پس فرو نگذاریم و ترک نکنیم یکی را از ایشان حشر نا کرده وعرضوا
علی ربّک صفّا و حشر کرده شوند بر حساب آفریدگار تو ایستاده و صف کشیده که هیچ کس از

غافل نباشد و حق تعالی فرماید که لقد جئتمونا کما خلقناکم اول مرة هر آینه آمدید بما
برهنه و تنها بی خدم و حشم و مال و منال هم چنانکه آفریده بودیم شما را اول بار که هیچ چیز نداشتید
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که مردمان محشور شوند در روز قیامت برهنه و منکشف
العورة ام سلمه گفت یا رسول الله زنان نیز برهنه باشند فرمود آری گفت چه رسوائی باشد حضرت
فرمود در آن روز از اهوال قیامت چنان بخود درمانده باشند که بیکدیگر نپردازند بعد از آن منکران
بعث خطاب میکند که بل زعمتم الن نجعل لکم موعدا بلکه پنداشتید که شما گمان برده
و پنداشتید آنکه نسازیم برای شما وقتی که برای ایجاد وعده یا مکانی که موعود بود برای محاسبه
و وضع الکتاب و نهاده شود نوشتهای اعمال در دستهای راست و چپ اهل حشر فتری المجرمین
مشفقین مما فیه پس بینی گناهکاران را ترسناکان و اعراض کنندگان از آنچه در کتاب ایشان
باشد از گناههای فراموش کرده و یقولون یا ویلتنا مال هذا الکتاب و گویند از
روی تعجب که وای بر ما چه بوده است این نامه را که اصلا لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا
احصیها فرو نگذاشته گناهان خورد و بزرگ را مگر که شمرده است همه آنرا و ضبط کرده و نگاه داشته
ما عملوا حاضرا و یابند آنچه کرده اند حاضر نزد خود و لا یظلم ربک احدا و ستم نکند و وجدوا
پروردگار تو بر کسی بنوشتن آنچه نکرده باشد بنقصان ثواب حسنه و بزیادتی عذاب سیئه و در این
آیت دلیل است آنکه طفل معذب نشود زیرا که بنده عاصی را هر گاه عقوبت زیاده بر معصیت نباشد
پس چگونه بی گناه را عقوبت و عذاب کند بعد از آن تهدید مکلفان میکند از متابعت شیطان
از عداوة قدیمه فرمود که و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس
و یاد کن وقتی را که گفتیم مر فرشتگان را که سجده کنید مر آدم را پس سجده کردند مگر ابلیس که سرکش
کان من الجن بود از جن ففسق عن امر ربه پس بیرون رفت از فرمان پروردگار خود
و عاصی شد بجهة آنکه در اصل جن بود و ملائکه معصومند از عصیان افتتخذونه و
ذریته اولیاء من دونی آیا بعد از آنکه عداوة شیطان بر شما محقق گشته فرا میگیرید
او را و فرزندان او را دوستان بجز از من که آفریدگار شما ام وهم لکم عدو و حال آنکه ابلیس
و ذریه او مر شما را دشمنانند بئس للظالمین بدلا بد است مر ستمکاران را ابلیس و ذریات او
بدلی از حق او نه بعضی از کاهنان و کفار گفتند که جن بر علوم غیبی مطلع اند حق تعالی نفی این
معنی کرده فرمود که ما اشهدتهم خلق السموات و الارض حاضر نکرده ام ایشان را یعنی
شیطان و اولاد او را بوقت آفرینش آسمان و زمین تا با ایشان مشورت کنم و کار طلبم و لا خلق

انفسهم و نه بوقت آفرینش نفسهای ایشان تا عیب آورده اند و از آفرینش نفسهای خود بیخبرند
پس چگونه ایشان را در عبادت انباز میگیرید و ما کنت متخذ المضلین عضدا و نیستم
من فرا گیرنده گمراه کنندگان که ابلیس و ذریة اویند یاران و مددکاران یعنی من در خالقیت بی نیاز
از یار و مددکار این نفی کسانی است که شیاطین را شریک خدا میداشتند و یوم یقول و یاد کن
روزی را که خدای گوید یا فرشته با مر او مشرکان را که نادوا شرکائی الذین زعمتم
بخوانید با آواز بلند شریکان مرا که گمان بردید که ایشان انباز منند مراد جمیع معبودان باطلند
یا ابلیس و جمیع ذریات او فدعوهم پس بخوانند کافران بتان را یا ابلیس و اتباع او را و
استغاثه کنند فلم یستجیبوا لهم پس اجابت نکنند مر ایشان را و بفریاد نرسند و جعلنا
بینهم موبقا و گردانیدیم میان کفار و آلهه ایشان جای هلاک یعنی همه را در وادی از وادیهای
دوزخ که موضع هلاک عظیم باشد جمع کنیم و در آن معذب سازیم یا آنکه اهل ضلال را در وادی
عمیق دوزخ درآریم و اهل حق را به بهشت رسانیم و رأی المجرمون النار و ببینند مشرکان آتش
دوزخ را معاینه از چهل ساله راه فظنوا انهم مواقعوها پس یقین کنند ایشان افتادگان
و درآیندگان در آن و لم یجدوا عنها مصرفا و نیابند از آن آتش مکانی که باز گردند یا گریز
گاهی نیابند بجهة آنکه آتش همه جوانب را احاطه کرده باشد بر ایشان و لقد صرفنا فی
هذا القرآن للناس من کل مثل و بدرستی که ما بیان کردیم در قرآن برای مردمان
از هر مثلی که بدان محتاجند از قصص امتان گذشته که سبب عبرت گردد و دلائل قاهره که
که موجب ازدیاد بصیرت شود آنچنانکه می باید و کان الانسان اکثر شیء جدلا
و هست آدمی بیشتر هر چیزی که خدای آفریده است از روی خصومت باطله یعنی آدمی از همه
مخلوقات جدل کننده تر است و خصومت او در کار حق بیشتر و ما منع الناس ان یؤمنوا
و منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت آنانکه بگروند و تصدیق کنند اذ جاءهم الهدی
وقتی که آمد بدیشان راه نماینده و حق که محمد است یا قرآن و یستغفروا ربهم الا ان
تأتیهم سنة الاولین او یأتیهم العذاب قبلا یا بیاید بدیشان عذاب آخرت
روی باروی و معاینه و ما نرسل المرسلین الا مبشرین و منذرین و نفرستادیم
فرستادگان را مگر در حالتی که مژده دهنده بودند مر اهل ایمان را و بیم کنندگان مر مشرکان را
بنکال سرمدی و یجادل الذین کفروا بالباطل و مجادله میکنند آنانکه کافر
شدند به بیهوده که آن اقتراح معجزات است از تو یا غیر آن و اهانت تو لیدحضوا به الحق

تا زایل گردانند از مقر خود و باطل سازند بآن جدال حق درست و راست را که قرآنست یا دین محمد ع
الحاصل هرچه قدرت بران ندارند وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا و آن چیزیرا که بیم کرده
شده اند بدان از قیامت و عذاب فسوس خواهند وانرا فسوس کرده شده بآن وَ
مَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ و کیست ستمکارتر از کسی که پند داده شود بآیتهای پروردگار
که آن قرآنست فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ پس روی بتابد از آن و قبول نکند
و فراموش کند عاقبت آن عملها که از پیش فرستاده است هردو دست او از کفر و معاصی إِنَّا
جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا بدرستی که ما نهاده ایم
بر گوشهای ایشان گرانی که تا نشنوند چنانچه حق شنیدن قرآنست وَإِن تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ
و اگر بخوانی تو ایشانرا بآنچه سبب هدایت فَلَن يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا پس راه نیابند آنهنگام
که دعوت کنی هرگز مراد کفار معاندند که ایمان نیاورند وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ
و پروردگار تو بسیار مغفرتست و عیب پوش و خداوند بخشش و بجهة فضل و رحمة خود در عذاب
ایشان تعجیل نمیکند لَوْ يُؤَاخِذُهُم بِمَا كَسَبُوا اگر بگیرد خدای ایشانرا بآنچه کرده اند از
گناهان که شرکت و تکذیب پیغمبر و قرآن لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ هرآینه بشتاباند برای ایشان
عذاب را در دنیا ولیکن در آن تعجیل نمیفرماید بَل لَّهُم مَّوْعِدٌ بلکه مشرکانراست وعده که
چون آن وعده در آید لَّن يَجِدُوا مِن دُونِهِ مَوْئِلًا نیابند بجز از خدای پناهی و
گریزگاهی که بآن بازگشت کنند وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ و آن دهها که ایشان قصه
بر تو خوانده ایم جمله هلاک کردیم اهالی آنرا لَمَّا ظَلَمُوا آن هنگام که ستم کردند بر خود و بکفر
و تکذیب و مجادله و معاصی وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِم مَّوْعِدًا و مقرر کرده ایم برای هلاک
ایشان وقتی معلوم که چون در رسید پیش و پس تر نیفکند بلکه دره‌ها نوقت مستاصل کشتند پس
قریش از آن عبرت نمیگیرند و از شرک و نافرمانی دست باز نمیدارند و بتاخیر عذاب مغرور می
شوند آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله قصه اصحاب کهف برای قریش
بیان کرد ایشان گفتند ما را خبر ده از آن عالمی که حق تعالی موسی را امر کرد که تابع او شود در تعلیم
کند جبرئیل فرود آمد و قصه موسی و خضر را بر طریقی که در این سوره است بر آنحضرت نازل
ساخت و مفتتح این قصه برین نهجست که چون موسی علیه السلام بعد از هلاک فرعون و قبطیان
بنی اسرائیل را جمع کرد و خطبه فصیح بلیغ ادا فرمود بر وجهی که قلوب مستمعان مجلس بر آن تمام
و همه در ادای آن متحیر شدند گفتند یا کلیم الله هیچ کس باشد در روی زمین که از تو دانا تر باشد

موسی

موسی فرمود نمیدانم اما در خاطرش گذشت که در عرصه زمین از وعالمتری نخواهد بود فی الحال
جبرئیل بر وی فرود آمد و گفت یا موسی حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که چرا نگفتی خدا
دانا ترانست بآنکه عالم تر از من باشد پس موسی علیه السلام روی بمناجات آورد و گفت خداوندا
بر روی زمین بنده از من عالم ترهست خطاب آمد که بلی از بندگان دارم که از تو اعلم است یکی از
ایشان خضر است که او را بعلم خاص خود اختصاص داده ام و خضر در ایام فریدون بود بمقدمه لشکر
ذوالقرنین و در ایام موسی در مجمع البحرین بسر میبرد القصه موسی گفت بار خدایا دستوری
فرمای تا من او را به بینم و از وعلمی تعلیم گیرم حق تعالی دستوری داد موسی گفت خداوندا او را کجا
یابم ندا رسید که در مجمع البحرین و علامت آن صخره اینست که چون ماهی بریان کرده در سفره داشته
باشی در آن نهی زنده شود و بدریا روان شود تو در عقب ماهی روان شو که ترا بآن بنده میرساند
روایتی آنکه هرجا آن ماهی را فراموش کنی خضر آنجا باشد پس موسی یوشع بن نون بن افرایم که یکی
از خواص او بود رفیق ساخته هیئة اسباب سفر فرمود روی براه آورد چنانکه حق تعالی تقریر آن
میفرماید لقوله وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ و یاد کن ای محمد چون گفت موسی مرخادم
خود را یعنی یوشع همیشه خواهم رفت در طلب خضر حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ تا برسم بمجمع
البحرین که مکان اوست و آن موضعیست که دریای فارس و دریای روم بهم میرسند در جانب مشرق
زمین أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا یا میروم زمان دراز تا بخضر برسم پس گفت ای یوشع تو با من موافقت
نمای در طلب این بنده صالح یوشع نانی چند و ماهی بریان برداشته باتفاق موسی روان شد
فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا پس چون رسیدند بمجمعی که میان هردو دریاست آنجا بر صخره که کنار
چشمه بود بنشستند موسی در خواب رفت یوشع در چشمه حیوة وضو ساخت و قطره آب وضو
وی بر آن ماهی چکید فی الحال زنده شد و روی بدریا نهاد یوشع متحیر گشت موسی از خواب در آمد
تجسس حال ماهی نانموده روی براه نهاد و از غایت تعجیل سفر نَسِيَا حُوتَهُمَا فراموش کردند
ماهی خود را یوشع نیز متذکر این نشد که با موسی بگوید که ماهی زنده شد و روی بدریا نهاد
پس معنی آنست که بیافتند ماهی را فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا پس فرا گرفت ماهی
راه خود را در دریا مثل سربه ای که در آن توان رفت هرجا که ماهی بریان میرفت آب بالای آن
مرتفع میشد و زمین خشک میگشت فَلَمَّا جَاوَزَا پس وقتی که در گذشتند از مجمع البحرین
و آنروز و آنشب برفتند تا دیگر چاشت گاه قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا گفت موسی
مر جوان خود را یعنی یوشع را که بیار طعام چاشت ما را که بخوریم که بسیار گرسنه شده ایم

لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا هر آینه دیدیم از این سفر که کردیم رنج و سختی چون یوشع
سفره پیش آورد قصه ماهی بیادش آمد قال أرأیت إذ أوینا إلى الصخرة فإنی نسیت الحوت
گفت خبر داری چون جای گرفته بودیم بر آن صخره در کنار چشمه پس بدرستی که من فراموش کردم ماهی را
که اعلام کنم بتو و بعد از آن بی سبب اعتذار گفت وما أنسانیه إلا الشیطان و فراموش نکرد بر من
ذکر ماهی را مگر شیطان که مرا غافل ساخت أن أذکره از آنکه یاد دهم ترا از حال ماهی واتخذ
سبیله فی البحر عجبا و گرفت ماهی راه خود را در دریا راه عجب که هرجا میرفت راه فراخ میشد
و زمین دریا خشک میگشت و بجهت آنکه شیطان قصه ماهی را از یاد من ببرد این همه تعب و مشقت
کشیدیم و فکر طعام نکردیم قال ذلک ما کنا نبغ گفت موسی آن قصه ماهی آن چیزی بود که ما بودیم
که میطلبیدیم چه حق تعالی بمن وحی کرده بود که آنجا ماهی ما را راه خواهد نمود بدان کسی که میطلبیم فارتدا
علی آثارهما قصصا پس باز گشتند بر نشانهای قدم خود از پی رفتن تا رسیدند بآن موضعی که
ماهی بدریا رفته بود راهی دیدند گشاده و خشک فوجدا عبدا من عبادنا پس یافتند
بنده از بندگان ما که مخصوص عنایت آتیناه رحمة من عندنا دادیم او را بخششی از نزدیک خود
که آن وحی است و نبوت و طول عمر چه او تا نفخ صور زنده خواهد بود وعلمناه من لدنا علما
و آموختیم او را از نزدیک خود علمی که خاص است بما و کسی او را نمیداند الا بتعلیم ما و بدانکه اسم خضر
اورمیا بن ملکانست و خضر لقب اوست چون هرجای که می نشست زمین سبز میگشت خضر لقب او شد
آورده اند که چون موسی و یوشع بمکان خضر رسیدند او را تکیه کرده دیدند و جامه بر سر خود کشیده
موسی بر وی سلام کرد خضر علیه السلام از روی خود جامه بیرون کرده جواب داد که تو کیستی گفت من
موسی ام حق تعالی فرموده که با تو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم پس به نشستند و سخن در پیوستند
مرغکی بیامد و منقار در آب زد و قطره برداشت و در برخود مالید و برفت خضر موسی را گفت دانی که این
چه رمز است گفت نه گفت جهانیان در علم بنی اسرائیل عاجزند و بنی اسرائیل در علم تو و تو در علم من و تو و
جمله عالمیان نسبت بعلم الهی مقدار این قطره است که این مرغ از دریا برداشت و در برخود مالید بعد از
ملاقات موسی و خضر قال له موسى هل أتبعك على أن تعلمن مما علمت رشدا گفت
موسی او را که آیا پیروی کنم ترا بر شرط آنکه بیاموزی مرا از آنچه آموخته مرا علمی که میبرد رشد باشد قال
إنك لن تستطیع معی صبرا گفت خضر در جواب موسی که بدرستی که تو هرگز نتوانی با من صبر
و شکیبائی کردن موسی گفت چرا صبر نتوانم کردن گفت جهت آنکه تو پیغمبری و حکم تو بر ظاهر است شاید
که از من عملی صادر شود که در ظاهر منکر و ناشایست نماید و تو وجه حکمت آن ندانی و بدان صبر کردن نتوانی

وکیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا و چگونه صبر کنی بر آن چیزی که احاطه نکرده باشد بآن
خبر از روی دانش یعنی علم تو بآن نرسیده قال ستجدنی إن شاء الله صابرا گفت موسی
که زود باشد که بیابی مرا اگر خدا خواهد صبر کننده بر آنچه از تو مشاهده کنم ولا أعصی لك أمرا
و نافرمانی نکنم مر ترا هیچ کاری قال فإن اتبعتنی فلا تسألنی عن شیء گفت خضر که
ای موسی پس اگر پیروی میکنی مرا از چیزی که منکر باشد سؤال مکن حتى أحدث لك منه
ذکرا تا من احداث کنم و ابتدا نمایم برای تو از آن چیز بیانی که تو در یابی موسی قبول فرمود پس هر دو
روی براه آوردند و یوشع در عقب ایشان میرفت و نظاره می نمود فانطلقا پس روان شدند بر ساحل
دریا و رسیدند بکشتی و از اهل آن استدعای نشستن کشتی نمودند ملاحان او را نشناختند و در
آخر خضر را شناختند بتعظیم تمام ایشان را بکشتی در آوردند حتى إذا رکبا فی السفینة تا چون
بر نشستند بران کشتی خضر تبری برداشت و پنهان از قوم خرقها سوراخ کرد کشتی را باین وجه که دو
لوح از الواح آنرا بر کند و موسی آنرا بخرقه و قیر اندود کرد و روی بخضر کرده قال أخرقتها لتغرق
أهلها گفت آیا سوراخ کردی کشتی را و دخول آب موجب غرق شدن است لقد جئت شیئا إمرا
بدرستی که آوردی چیزی شگفت و شنیع و بد گران قال ألم أقل إنك لن تستطیع معی
صبرا گفت خضر که آیا نگفتم که تو نمیتوانی با من شکیبائی کردن آورده اند که موسی علیه السلام نگاه کرد
آنجا که خضر شکسته بود آب بکشتی نمی آمد دانست که آن معجزه است و بر آن اسلام کردن عذر خواست
قال لا تؤاخذنی بما نسیت گفت مواخذه مکن با من بآنچه فراموش کردم در نوبت اول ولا
ترهقنی من أمری عسرا و تکلیف مرسان مرا از کار من دشواری یعنی سخت مگیر کاری معنای خضر
علیه السلام قبول معذرت او کرد و از سفینه بیرون آمدند فانطلقا پس برفتند تا بدهی رسیدند
در بیرون آن ده جمعی پسران بازی میکردند و در میان ایشان پسری زیبا صورت بلند قامت سرخ خط بود
نام او حیشو و نام پدر او سلاس و نام مادرش شاهویه موسی و خضر آنجا سیر میکردند حتى إذا لقیا
غلاما فقتله چون رسیدند به پسری که مذکور شد خضر علیه السلام او را از میان جمع بیرون
طلبید و در پس دیواری برد پس بکشت او را بلا جرم قال أقتلت نفسا زکیة بغیر نفس گفت
موسی آیا کشتی نفس پاک را که او گناه نکرده بغیر نفسی که او کشته باشد عجب ظاهر لیکن چگونه او را کشتی لقد
جئت شیئا نکرا هر آینه آوردی چیزی ناپسندیده و ظاهر آنچه در شریعت ابی بن کعب از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله نقل کرده که آن پسر بالغ بوده کافر و بلا خلاف خضر او را بفرمان خدای
کشت قال ألم أقل لك إنك لن تستطیع معی صبرا گفت خضر در جواب موسی که آیا نگفتم

مرا که او را قول مصاحبت که بدرستی که تو قوت نداری که با من و با فعلهای من شکیبایی ورزی قال إن
سألتك عن شيء بعدها گفت موسی اگر سؤال کنم ترا از چیزی که واقع شود مرا این افعال
منکر و بعد از این فلا تصاحبني قد بلغت من لدني عذرا پس مصاحبت مکن با من
بدرستی که رسیده باشی از نزدیک من بعذری و ترک مصاحبت تو بجهت من بود و باشد و در حدیث
آمده که رسول صلی الله علیه و آله گفت که خدای رحمت کناد بر برادرم موسی که زود از روی شرم گفت
که فلا تصاحبني اگر چنانچه صبر کردی و با مصاحب خود درنگ نمودی هر آینه معجزهای عجیب و غریبه
ترا دیدی فانطلقا حتى إذا أتيا أهل قرية پس در گذشتند و برفتند تا چون در آمدند
باهل دهی که انطاکیه بود و اهل آن ده چون شب در آمدی دروازه را در بستندی و از برای هیچ کس
نگشودندی نماز شام بود که موسی و خضر علیهم السلام بدان ده رسیدند خواستند که بده در آیند
کسی دروازه نگشود استطعما أهلها طلب طعام کردند اهل آن ده را و گفتند ما غریب رسیده‌ایم
چون ما را در ده جای ندادید باری طعامی جهت ما بفرستید فأبوا أن يضيفوهما پس سر باز
زدند اهل آن ده از آنکه مهمانی کنند ایشانرا و ایشان گرسنه در بیرون ده بودند بامداد روی براه کردند
فوجدا فيها جدارا پس یافتند در نواحی ده دیواری مایل شده و بیک طرف يريد أن
ينقض میخواست آن دیوار بر آنکه بیفتد و در کوچه فأقامه پس خضر کرد راست باین وجه که
اساس آنرا ایستاده محکم ساخت چون موسی دید که خضر دیوار را راست کرد قال گفت چون اهل آن
ده ما را جای ندادند و طعام نیز نفرستادند پس چرا چه دیوار ایشانرا راست کردی لو شئت
لتخذت عليه أجرا اگر میخواستی هر آینه فرا میگرفتی بر تعمیر آن دیوار مزدی تا بآن طعام میخریدیم
و دفع جوع خود میکردیم قال هذا فراق بيني وبينك گفت خضر اینست جدائی
میان من و تو یعنی گفته بودی که نوبت سیوم چیزی بپرسم با من صحبت نداری اینک وقت فراق
رسید مرویست که از موسی پرسیدند که از سختیهای دنیا وجود فرعون و غیر آن کدام امر بر تو دشوارتر
بود گفت اینکه خضر گفت هذا فراق بيني وبينك سأنبئك بتأويل ما لم تستطع
عليه صبرا زود باشد که آگاه سازم ترا ای موسی بتفسیر آنچه نتوانستی بر آن شکیبائی نمودن
و از ظاهر بر آن انکار کردی و از باطن آن امر بیخبر بودی أما السفينة فكانت لمساكين
يعملون في البحر اما آن کشتی پس بود محتاجانرا که ده برادر بودند پنج بیمار و کار نا توانا و پنج دیگر
مزدوران که بجهت تحصیل معیشت کار میکردند در دریا فأردت أن أعيبها وكان وراءهم
ملك پس خواستم که بحکم خدای آنکه او را سوراخ سازم و عیب ناک گردانم و هست در پیش روی ایشان

پادشاهی که او را جلندی ازدی گویند يأخذ كل سفينة غصبا میگیرد هر کشتی درست که می
بیند بغصب من آن کشتی را معیوب کردم تا غصب نکند و آن محتاجان بکلی محروم نمانند وأما الغلام
فكان أبواه مؤمنين و آن پسر کشته پس بودند پدر و مادر او گرویدگان فخشينا أن
يرهقهما طغيانا وكفرا پس ترسیدیم و بالهام او مستحضر شدیم آنکه در رساند بدیشان سرکشی و ناپاکی
و کفران نعمت یعنی با فسق و کفر او در سازند بجهت مهربانی که والدین را با او ثابت و آن کفر سبب
طغیان ایشان شود فأردنا أن يبدلهما ربهما خيرا منه زكاة وأقرب رحما
پس خواستیم تا آنکه بدل دهد ایشان را پروردگار ایشان فرزندی بهتر از او و از روی طهارت و پاکیزگی
و نزدیکتر از روی بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر و گویند که حق تعالی بعوض آن پسر دختری داد
ایشانرا و پیغمبری او را بعقد خود در آورده هفتاد پیغمبر از نسل او پدید آمد پس بنده را باید که بقضای
او راضی شود که آنچه قضا کند بهتر باشد اگرچه بنده ناکاره باشد وأما الجدار فكان لغلامين
يتيمين في المدينة و اما آن دیوار که راست کردم پس هست برای دو کودک یتیم نام یکی اصرم
و دیگری صریم و ایشان هستند درین شهر مذکور وكان تحته كنز لهما وكان أبوهما
صالحا و هست در زیر دیوار گنجی برای ایشان و اگر دیوار بیفتادی آن گنج ظاهر شدی و مردمان
برداشتندی و بود پدر ایشان مردی شایسته و نام او کاشح فأراد ربك أن يبلغا پس
خواست آفریدگار تو آنکه برسند یتیمان أشدهما ويستخرجا كنزهما بحد قوت و کمال
رشد خود بیرون آورند گنج خود را از زیر دیوار رحمة من ربك و بخشایشی از پروردگار
خود وما فعلته عن أمري و نکردم آنچه تو دیدی از برای خود بلکه بفرمان حق تعالی
کردم و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که حق تعالی بصلاح مرد مؤمن اصلاح فرزند
او و اهل بیت او و اهل خانه همسایه او میکند چه عجب باشد که کار مؤمنان صلاح و انصلاح آرد در دنیا
و عقبی القصه خضر بعد از تأویل قضایای مشکله بموسی گفت ذلك تأويل ما لم تسطع
عليه صبرا این که مذکور شد از تأویل و تفسیر امور متعلقه حقیقت آن چیزیست که نتوانستی برآن
صبر کردن جهة آنکه در ظاهر شرع منکر مینمود پس موسی و خضر علیه السلام یکدیگر را وداع کردند و
هر یک روی بمنزل خود نهادند قبل از این گذشت که کفار بتعلیم یهود مدینه سه سؤال از پیغمبر کرده‌اند
یکی کیفیت روح دیگری قصه اصحاب کهف و این هر دو مذکور شد سیم قصه ذو القرنین و آن اینست که
ويسألونك عن ذي القرنين و میپرسند ترا مشرکان یا محمد از یهود از قصه ذی القرنین
یعنی اسکندر رومی که او پادشاه شرق و غرب شد بدین جهة او را ذی القرنین میگفتند و قرن بمعنی

طرف یاد زمان او دو قرن گذشته یا تاج او دو شاخ داشته یا بدست و پای حرب میکرد یاد و گیسوی
بافته داشت از جانب پیش و سر و پشت که او در خواب دید که گیسوهای او آفتاب را احاطه کرده بود معبران
تاویل کردند که او پادشاه مشرق و مغرب گردد از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که ذو القرنین پادشاه
بود یا پیغمبر فرمود که بنده صالح بود و محب حق تعالی و او سبحانه محب او و امر الهی را امتثال میکرد دعوت
کرد قوم خود را بتوحید خدای جانب سرش را بشمشیر جراحت رسانیدند و بدین جهة ویرا ذو القرنین
گفتند و بر هر تقدیر حق تعالی میفرماید که **قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا** بگوای محمد که زود باشد
که بخوانم بر شما از ذو القرنین خبری **إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ**
سَبَبًا بدرستی که ما قوت و اقتدار دادیم مر او را به استیلای تام در زمین و عطا کردیم او را از هر چیزی
که محتاج است دست آویزی که بدان سبب او را آنچه میسر میشد از علم و قدرت و آلت آورده اند که حق
تعالی نور و ظلمت را مسخر او گردانید و از امیر المؤمنین علیه السلام نقل است که حق تعالی ابر را در فرمان
او کرد تا بر و سوار شده هر جا که میخواست میرفت و بوحی او سبحانه لوحهای عظیم ساخته بود بر روی دریا
انداخت و گذار میکرد تمکین او در زمین عبارت ازین است روزی از روم بیرون آمده مصر را مسخر ساخت
و با زنگیان حرب کرد و بر ایشان غالب شده و عزم مغرب کرد **فَأَتْبَعَ سَبَبًا** پس از پی رفت سببی
و وسیله را که بآن بمغرب توان رفت **حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ** تا چون رسید بجای
فرو رفتن آفتاب یعنی نهایت عمارت در جانب مغرب **وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ**
یافت آفتاب را که بجای فرو میرفت در چشمه آب گرم ابوذر روایت کرده که من ردیف رسول بودم وقت
فرو شدن آفتاب گفت ای اباذر دانی که آفتاب کجا میرود گفتم خدا و رسول بهتر میداند فرمود بچشمه
گرم فرو میرود و فرمود که اگر نه آنست که خدای نگاه میدارد تابش آفتاب را هر آینه هر چه در زمین
بودی آن بسوختی مراد آنست که در رأی النظر چنان می نماید که آفتاب در چشمه فرو میرود و بجهت شدت
حرکت آن چشمه بجانب شرقی توهم میشود و اگر نه در حقیقت آفتاب از فلک خود نازل میکرد د و
ملخص سخن آنست که ذو القرنین آنجا آفتاب را بر طریقی دید که گویا در چشمه فرو میرود هم چنانکه کسی
در کنار دریا می بیند که آفتاب در دریا غروب میکند و از آن طلوع مینماید القصه چون ذو القرنین
بانجا رسید و تجسس مردمان آن بلاد کرد **وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا** و یافت نزدیک آن چشمه
بر ساحل دریای محیط گروهی را که تاسک بودند و آنها قومی بودند بت پرست سبز چشم سرخ موی
و لباس ایشان پوست حیوانات بود و طعام ایشان گوشت حیوانات و جانوران **قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ**
گفتیم ما بطریق وحی یا الهام یا در خواب ندا میکردیم او را که ای ذو القرنین **إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ** یا آنست که

عذاب میکنی این قوم را اگر ایمان نیارند **وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا** و یا آنکه فرا میگیری در
ایشان نیکوئی از ارشاد و تعلیم شرایع و تبعیه اگر بگروند **قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ** گفت ذو القرنین
اما کسی که ستم کند بر نفس خود بر کفر مصر باشد **فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ** پس زود باشد که عذاب
کنیم او را و این عذاب دنیاست **ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ** پس باز گشته شود بسوی جزای پروردگار
خود در قیامت **فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا** پس عذاب کند خدای تعالی او را عذاب سخت و منکر که
مثل او معهود نباشد **وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا** و اما هر که بگرود و عملی کند صالح شایسته
فَلَهُ جَزَاءً الْحُسْنَىٰ پس مر او راست در هر دو سرای پاداش خصلتی نیکو و پسندیده **وَسَنَقُولُ**
لَهُ مِنْ أَمْرِنَا و زود باشد که بگوییم مر او را از فرمان خود کاری که آسان باشد یا بگوییم او را یسرا
گفتاری سهل از فرمان خود آورده اند که لشکر ظلمت را بقوم تاسک کماشت ایشان مضطرب گشته
زینهار خواستند و بوی ایمان آوردند **ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا** پس دیگر باره از پی در آمد سببی و طریقی را
که بمشرق تواند رفت و قوم تاسک را با خود برد و لشکر نورانی از پی روان و عسکر ظلمت از عقب بود
پس روی بمشرق نهاد **حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ** تا چون رسید بجای بر آمدن آفتاب
یعنی موضعی که مبداء عمارت از جانب شرق **وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ** یافت آفتاب را
که هر بامداد بر می آید و شعاع او بر ایشان افتد بر گروهی که **لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا**
نگردانیده بودیم و پیدا نکرده برای ایشان از غیر آفتاب در وقت طلوع پوششی از لباس و بنا که میان
ایشان و آفتاب مانع باشد چه ایشان را پوششی نبود از زمین چه زمین ایشان در غایت نرمی و
سستی بود و هیچ بنای در بالای آن نمی ایستاد ازین جهة بوسته در آفتاب برمیبودند و آورده اند
که چون آفتاب مرتفع شدی در سردابها رفتندی و چون آفتاب از سمت الراس بگردیدی بیرون
آمدندی و ماهی میگرفتند و بآفتاب بریان کرده میخوردندی و آنها قوم منسک میگفتند و القصه
چون اسکندر با لشکر ظفر پیکر بآن موضع رسید **كَذَٰلِكَ** هم چنان بود امر او با ایشان که با اهل
مغرب بود یعنی لشکر ظلمت را بر ایشان گماشت تا ایمان آوردند پس از آنجا بجانب قطر اسیر روان
شد و بقومی رسید که ایشان را تاویل خوانند و با ایشان نیز همان سلوک کرد که با قوم ها و یل نموده بود
وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا و بدرستی که احاطه کرده بودیم بآنچه نزدیک او بود از روی
آگاهی یعنی جمیع لشکر و ادوات حرب و اسباب جهان گیری ذو القرنین و بظواهر و بواطن او عالم
بودیم و کثرت لشکر و عدد او بوجهی رسیده که احاطه نکرده بود بآن مگر علم خداوند لطیف
خبیر **ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا** پس اسکندر باز پی در آمد بسببی یعنی متابعت طریقی دیگر کرد که میان

مشرق و مغرب بود از جنوب تا شمال حتی اذا بلغ السدین تا چون رسید بنهایت زمین تو
که میان دو کوه بود که از پس آنها زمین یاجوج و ماجوج است وجد من دونهما قوما
یافت اند در پس آن کوه گروهی را با هیئة عجیبه و شکلهای غریبه لا یکادون یفقهون قولا
نزدیک نبود که بجهت غرابت لغت دریابند سخنی را و کسی نیز از لشکر ذوالقرنین سخن ایشان را ادراک
نمی یافت قالوا یا ذا القرنین گفتند یعنی مترجم ایشان گفت ای ذوالقرنین ان یاجوج و ماجوج
مفسدون فی الارض بدرستی که قوم یاجوج و ماجوج تباه کنندگانند در زمین هر گاه
که از پس این کوهها بیرون آیند الکیا و آنچه سبز باشد بخورند و آنچه خشک یابند با خود ببرند
تمام انعام ما را میکشند و میخورند و اگر چهارپا نیابند آدمیان را بعوض چهارپا میخورند و ایشان دو
قبیله اند از اولاد یافث بن نوح علیه السلام و گویند که یاجوج از ترک اند و ماجوج از جیل و صنفی چنان شند
که از یک گوش فراش کنند و از دیگری لحاف سازند و شقیق بن عبدالله روایت کرد که پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمود ایشان هزار امت اند که هیچ یک نمیرند تا هزار فرزند نیاد ند که هر یک
چنان شوند که اسلحه بردارند و کارزار کنند و ایشان سه صنفند صنفی بالا صد و بیست گز و
صنفی درازی و پهنای ایشان را فرق نتوان کرد و صنفی دراز گوشند که یکی را فرش و یکی را لحاف
کنند و هیچ حیوانی نرسند مگر که او را بدرند و بخورند و هر که از ایشان بمیرد بخورند و چون
در آخر الزمان خروج کنند مقدمه ایشان در شام باشد و آخر ایشان بخراسان جویهای مشرق
و مغرب و دریای طبرستان بخورند القصه چون ساکنان آن موضع شکایت یاجوج و ماجوج
بخدمت اسکندر رسانیدند فهل نجعل لک خرجا پس آیا بگردانیم یعنی مقرر سازیم
برای تو خرجی و بیرون کنیم از میان مالهای خود مزدی علی ان تجعل بیننا و بینهم
سدا بشرط آنکه بکشی میان ما و ایشان بندی که منع کند ایشان را از آنجا بیرون آمدن
قال ما مکنی فیه ربی خیر گفت اسکندر آنچه تمکن و دست رس داده مرا در آنچیز
آفریدگار من از اموال بی شمار و پادشاهی در کمال اقتدار بهتر است از آنچه شما میخواهید
که بمن دهید فاعینونی بقوة پس مرا یاری دهید بتوانائی یعنی بمردم توانا که بدان
قوت یابم درین کار از آلات و ادوات بنا چون سنگ و آهن و روی و مس چندانکه توانید
جمع کنید که بهای مزد آن بر من است اجعل بینکم و بینهم ردما تا بکشم میان شما و میان
ایشان حجابی سخت که بعضی از آن بر بعضی مرکب باشند آورده اند که ذوالقرنین قبل از
ساختن سد بر بالای کوه برآمد تا نظاره یاجوج و ماجوج کند چون در نگریست کوه هیچ دید

که نر و ماده ایشان یک شبر بود بر یک شکل و برخی دراز تر از آن و ایشان را دندان و چنگال سباع
بر اعضای ایشان موی بود که بدان خود را می پوشیدند و آواز ایشان چون آواز کبوتر و آواز
بلندشان چون آواز گرگ پس باین آمده فرمود آتونی زبر الحدید بیارید برای من قطعهای
بزرگ که آهن و عوض آن از من بستانید منقول است که بفرمود تا خشتهای آهن ساختند پس
حکم کرد تا میان آن دو کوه را چهار هزار قدم در طول و شصت و پنج ذرع عرض بکندند و باب رسیدند
پس در ته آن سنگ خاره نهادند و خشتهای آهن بر بالای آن فرش کردند حتی اذا ساوی
بین الصدفین تا چون مساوی شد یعنی تمام شد میان هر دو جانب کوه پس بفرمود تا
هیمه بسیار بر بالای آن بچیدند و دمها بر اطراف و جوانب وضع کردند قال انفخوا حتی اذا
جعله نارا و گفت مر عمله را که بدمید این آهنها را تا چون گردانیدند آن خشتهای آهن را مانند
آتش قال آتونی افرغ علیه قطرا گفت اسکندر بیارید مس تا بریزم بر بالای آن آهن گرم
شده روی گداخته بدین مضمون که بهر روی فرشی که انگیختند بر روی حل کرده میریختند و
بدین گونه دیواری صد و پنجاه ذرع ارتفاع ببلندی برآمد مانند کوهی یکپاره و هموار و متساوی
فما اسطاعوا ان یظهروه پس نتوانستند یاجوج و ماجوج آنکه بالا روند بران سد
بسبب بلندی و ملاسة آن و ما استطاعوا له نقبا و نتوانستند یاجوج و ماجوج
مر او را سوراخ کردن بواسطه تحقق و صلابت آن قال هذا رحمة من ربی گفت ذوا
القرنین بعد از ساختن آن سد و تمام کردن آن بخشیست از پروردگار من بر بندگان که مانع
یاجوج و ماجوج است فاذا جاء وعد ربی جعله دکاء پس چون بیاید وعده پروردگار
من بگرداند او را خرد و مرده و زیر و زبر و کان وعد ربی حقا و هست وعده پروردگار من
درست و راست و خروج این گروه از پس سد یکی از علامات قیامت و در آخر سورة انبیا
تتمه را خواهید یافت ان شاء الله تعالی آورده اند که ذوالقرنین بعد از ساختن آن سد روی بیابان
زمین نهاد و میرفت با سپاه و بلاد را مفتوح می ساخت و مردم را دعوت کرده بدایره اسلام در
می آورد تا بجمعی رسید مردمانی دید نیکو سیرت و خوش محاوره با عدل و داد همه متفق الکلمه و
همه همزبان در یک طریق حق و مبرا از افعال قبیحه شیطانی و منزه از اعمال کریهه نفسانی
ایشان بی در و مقابر ایشان بر در سرا و در شهرهای ایشان والی و حاکمی نبوده ذوالقرنین از ایشان
متعجب ماند گفت شما چه قومید که من در اطراف عالم از شما عجب تر قومی ندیدم مرا خبر دهید
که مقابر شما چرا بر در خانهای شما ساخته اند گفتند سبب آنست که مرگ را فراموش نکنیم گفت چرا سرای شما

دو نداد که گفتند جهة آنکه درمیان ما دو زدیست پرسید چرا امیر و حاکم ندادید که ما امیر نفس
خود بیم گفت چرا درمیان شما درویش نیست گفتند زیرا که حق هیچ کس بخود در واندادیم گفت چگونه است
که عمر شما دراز است گفتند جهة آنکه مداومت بطاعت الهیست گفت چرا هرگز نمی خندید گفتند
از کتاه و ترسیم و پیوسته باستغفار مشغولیم گفت چرا غمگین واند و هنالو نمی شوید گفتند که
زیرا دل بر بلا نهاده ایم و خود را بر قضای الهی تسلیم کرده گفت پدران شما هم بدین آیین بودند
گفتند ما این روش را از پدران خود یاد گرفته ایم که بر درویشان رحم کردندی و باکسی که با ایشان
بدی کردی در عوض آن نیکی کردندی امانت نگاه داشتندی و نماز گذاردندی و بعهد خود
وفا کردندی لاجرم همیشه کار ایشان باصلاح بودی وهب بن منبه گفت که یاجوج و ماجوج
بهر زمین رسند مگر مکه و مدینه و بیت المقدس که درین سه موضع در نیابند و حق تعالی
از خروج یاجوج و ماجوج از پس سد مذکور چنین خبر میدهد که وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ و وا
گذاریم و منع نکنیم ما بعضی از یاجوج و ماجوج را يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ آنروز یعنی
روز خروج که ازدحام کنند و اضطراب کنند و داخل شوند در برخی دیگر وَنُفِخَ فِي الصُّورِ
فَجَمَعْنَاهُمْ و دمیده شود در صور برای قیام قیامت پس جمع کنیم در آنروز با هول همه
خلایق را جَمْعًا جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصه محشر و صور مانند شاخیست که
یک سر او در دهن اسرافیل است و سر دیگر در زیر عرش و او را چهل هزار سر است در اطراف
و جوانب عرش رفته وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا و ظاهر کردانیم
دوزخ را آنروز برای ناگرویدگان ظاهر کردنی که پیش از دخول بران معاینه به بینند و
هول ایشان بر هول افزاید الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ آن کافرانی که از روی غفلت هست
چشمهای ایشان فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي در پوششی از یاد کردن من و مراد آنست که نظر
نکنند در آیات داله بر وحدانیت من وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا و هستند کافران
که نمیتوانند شنید ذکر و کلام من بجهت فرط انکار و جحودی که دارند تاب آن ندارند که
آنرا بشنوند پس گویا که بر چشمهای ایشان پوششیست و در گوشهای ایشان گرانی هست که نمیتوانند
دید و شنیدن أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي آیا می پندارند آنانکه
نگرویدند آنکه فرا گیرند بندگان مرا یعنی عیسی و عزیر و ملائکه را مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ
بغیر از دوستان یعنی معبودان که نفع رسانند ایشان را و دفع ضرر نکنند از ایشان مراد انکار است
إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا بدرستی که آماده کرده ایم دوزخ را برای ناگرویدگان

آنچیزی که برای مهمانان مهیا کنند این تنبیه است بر آنکه ایشان را عذابها خواهد بود که دوزخ
در پیش ایشان محقر باشد قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا بگو ای محمد که آیا خبر
کنم شما را بزیانکارترین مردمان از روی کردارها الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا زیانکارترین مردمان آنانند که گم شده و ضایع گشته شتافتن ایشان بعملهای
نیکو در زندگانی دنیا چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات از دیرها بصلوة و صیام
میگذرانند و بسبب کفر همه آن عملهای ایشان باطلست و هیچ ثوابی بران مرتب نمی شود
وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا و ایشان می پندارند آنکه ایشان نیکو میکنند
کار را أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا آن گروه که ذکر کرده شد ایشانند که کافر شدند بِآيَاتِ
رَبِّهِمْ بآیات پروردگار خود دلایل توحید و نبوت وَلِقَائِهِ و برسیدن بجزای او یعنی
بعث و حشر که در آن جزای اعمال ببینند فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ پس تباه شده کارهای ایشان که در
صورت نیکو نمود فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا پس اقامت نخواهیم کرد در روز
رستخیز ترازوئی که بدان بسنجند عملهارا چه همه نابود گشته باشد مروی است که در قیامت جمعی
باشند که اعمال ایشان از کوههای تهامه بزرگتر باشد چون ترازو نهند آنرا وزنی نباشد بلکه
خوار و بیمقدار و ذلیل خواهند بود ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا امر هم چنانست
که مذکور شد پاداش ایشان دوزخست بسبب آنکه نگروند وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي
هُزُوًا و فرا گرفتند آیتهای مرا و فرستادگان مرا آن چیزی که بآن افسوس کنند یعنی استهزا
نمایند و بعد از حال کافران بیان حال مؤمنان میکند و میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بدرستی که آنانکه گرویدند بکتاب و رسول و کردند کارهای پسندیده
و شایسته كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا هست مر ایشان را در حکم بهشتهای
فردوس پیشکشی در بیان آورده که حق تعالی فردوس را بید قدرت خود آفریده و هفتاد
هر روز از روزهای دنیا پنجاه نوبت برو نظر میکند و میفرماید که افزون ساز حسن و جمال
و تازگی و پاکیزگی خود را برای دوستان من و این چنین متقی را مزه او دوستانی فرموده و ترو
که فردوس بلندترین درجهای بهشت است و در حدیث آمده که هر گاه از خدای تعالی طلب چیزی کنید
از وی طلب فردوس کنید حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که بهشت صد درجه است
میان هر درجه چندان باشد که از آسمان تا زمین بلندترین آن فردوس است و جویهای بهشت
از آنجا آید و بالای آن عرش خداست و هر نعمه در آنجاست از آلات و ادوات همه از نقره و طلا است

حق تعالی آمران معروف و ناهیان منکر را در آن دارد خالدین فیها لا یبغون عنها
حولا جاوید باشند در آن نجویند در آن بهشتها گردیدنی یعنی نطلبند از آن انتقال بمکانی دیگر
زیرا که همه مطالب در آن مهیا باشد و هیچ موضعی خوشبوتر از آن نیابند و بعد از امر و نهی و وعد
و وعید بیان علوم و حکم غیر متناهیه خود میکند تا بندگان بدانند که اوامر و نواهی آن بر حسب حکم
و مصالحست و میفرماید که قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی بگوای محمد اگر باشد
دریای محیط که شامل جمیع ارضست سیاهی بران نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن
یا آنچه وعده فرمود برای اهل ثواب و وعید فرمود برای اهل عقاب لنفد البحر هر آینه فانی
گردد و نماند آب دریا چه آن جمعیت پس آن بنهایت رسد قبل ان تنفد کلمات ربی
پیش از آنکه بماند معانی و علوم آفریدگار من جهت آنکه غیر متناهیست پس بمداد منتهای
کلمات نوشته نشود ولو جئنا بمثله مددا و اگرچه بیاریم مانند دریای محیط مداد آن
و بران افزائیم حق تعالی درین آیت فرمود که علم او سبحانه نهایت ندارند هرچند کسی را علم بسیار
باشد در جنب علم الهی هیچ نماید قل انما انا بشر مثلکم بگوای محمد جز این نیست که من
آدمی ام مانند شما و دعوی احاطه بکلمات الهی نمیکنم و امتیاز من از شما همین است که بواسطه
جبرئیل یوحی الی وحی کرده میشود بسوی من انما الهکم اله واحد جز این نیست که
معبود شما یکیست بی شریک فمن کان یرجوا لقاء ربه پس هر که امید میدارد رسیدن
بپاداش پروردگار خود در روز رستخیز فلیعمل عملا صالحا پس باید که بکند کاری شایسته
و بایسته و پسندیده خدای تعالی آورده اند که عمل صالح متابعت پیغمبرانست و سلوک در منهج
سنت او و ترک دنیا و اختیار فقر و دوام عبودیت و بریدن از خلق و پیوستن بحضرت حق آورده اند
که ابن زهیر عامری بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله عرض کرد که یا رسول الله من عمل برای رضا
میکنم اما چون کسی بران مطلع شد خوشحال میگردم حضرت فرمود که حق تعالی پاکیزه است قبول
نکند جز عمل پاکیزه پس قبول نمیفرماید عملی را که غیری در وی شریک باشد حق تعالی تصدیق
پیغمبر خود کرده فرمود که ولا یشرک بعبادة ربه و باید که بنده که عملی کند شرک نیارد
انباز نسازد در پرستش پروردگار خود احدا یکی را یعنی بریا ضیع عمل خود نکند که ریا شرک اصغرست
و ریاکننده را مشرک در حدیث آمده که بپرهیزید از شرک اصغر گفتند یا رسول الله شرک اصغر چیست
فرمود ریا و سمعه و فرمود که بدترین چیزی که بر شما میترسم شرک پوشیده است پس از آن فرمود
که دور باشید از شرک که شرک پوشیده تر است در امت من از رفتن مورچه سیاه بر سنگ سیاه در شب

تاریک مراد ازین شرک ریاست چه بعد از آن فرمود که هر که آن نماز بریا گذارد مشرک باشد
و روزه بریا و صدقه بریا شرک باشد و در حدیث قدسی وارد شده که من بی نیازم از شریک شرکا
هر که عملی کند که غیر مرا در آن شریک من گرداند من از وی بیزارشوم و آن عمل از آن کسی باشد که
وی را شریک من گردانیده باشد روایتست از حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صلوات الله
علیه و آله که هر که آیه قل انما انا بشر تا آخر بخواند در خوابگاه خود حق تعالی نوری از آن موضع
خلق فرماید که تا به بیت الحرام روشنی و ضیاء آن برسد و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست
که هیچ کس نباشد که او در نزد خوابیدن آخر سورة الکهف بخواند مگر که بیدار شود در آن ساعتی که
خود خواسته باشد و هر که در اوراد نماز این آیت را بخواند حق تعالی او را از جمیع محنتها نگاهدارد
و طاعت او را بدرجه قبول رساند سورة مریم ثمان و تسعون آیات
از ابی بن کعب روایتست که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که سوره مریم بخواند حق تعالی او را
ده حسنه بدهد بعدد هر که تکذیب زکریا کرده باشد و هر که تصدیق وی کرده و هر که تصدیق و تکذیب
یحیی و مریم و عیسی نموده باشد بعدد هر که تصدیق و تکذیب ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و موسی
و هرون علی نبینا و علیهم السلام کرده و هر که دعوی ولد کرده برخدای تعالی و هر که نکرده و از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر که بر قرائت این سوره مواظبت نماید نمیرد تا آنچه مراد او باشد
از دنیا در نفس و مال و ولد بیابد و در آخرت از اصحاب عیسی بن مریم باشد و مقابل پادشاهی سلیمان
بن داود درجه بسم الله الرحمن الرحیم باو دهند
کهیعص عبد الله عباس فرموده که کهیعص نامیست از نامهای الهی و مؤید او این است
که امیر المؤمنین صلوات الله علیه در بعضی ادعیه فرموده اند که یا کهیعص یا حم عسق اغفر لی
و کلبی گفته که این ثنائیست که حق تعالی خود را فرموده و کسی را بر حقیقت معنی آن اطلاع نیست و از
عطا نقل است که سعید جبیر از ابن عباس روایت کرده که کاف عبارتست مفتاح اسم کافی و کریم و کبیر
و ها اشارت باسم هادی و یا اسما حکیم و حلیم و رحیم و مجید و حمید و عین اشعار بعلیم و عزیز و عظیم
و عادل و صاد ایما بصادق و در لباب آورده که یا اشارتست بیا من یجیر ولا یجار علیه و یا من یجیب
من دعاه و نزد بعضی این اسم بهترین اسمای الهیست و گویند که اسم سوره است یعنی این سوره
ذکر رحمة ربک یاد کردن بخشش پروردگار تست و بنابر اقوال دیگر معنی آنست که این که خوانده
میشود بر تو ذکر بخشش آفریدگار تست عبده زکریا بنده خود را زکریا بن آذر و آن بخشش اجابت
او سبحانه بود دعای زکریا را در طلب ولد و او از انبیای بنی اسرائیل بود از اولاد رحبعم بن سلیمان بن داود

مهتر احبار بیت المقدس و صاحب قربان بود پس قصه او را بخوان و یاد کن برای امت خود اِذْ نادی
رَبَّهُ چون ندا کرد و بخواند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس بعد از تقرّب بقربان کردن
نِداءً خَفِیّاً خواندنی پنهان چه اخفاء در دعا باجابت نزدیکتر است بجهت آنکه از ریا دورتر است
و گویند خفای آن بجهة آن بود که از بنی اعمام خود شرم میداشت که در نود سالگی با وجود زن نود و هشت
ساله نازاینده از خدا طلب فرزند کند دعای او این بود که قالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من اِنّی
وَهَنَ الْعَظْمُ بدرستی که سست شده استخوانهائی که ستون بدنست مِنّی از من و چون این
نوع استخوان که اصل اعضاست سست شده باشد اعضای دیگر بطریق اولی وَاشْتَعَلَ الرَّاْسُ
شَیْباً و افروخته گشت سر از پیری یعنی چنانکه تاریکی و سیاهی شب منتفی میشود سیاهی موی من
بسفیدی پیری منتفی گشته و چنانکه آتش در جائی افتد و همه آنرا فرا گیرد و بجائی دیگر سرایت کند
سفیدی موی من که در یکجا واقع شده بودی بموضع دیگر سرایت کرده و همه سفید گشته وَلَمْ اَکُنْ
و نبوده ام بِدُعائِکَ رَبِّ بخواندن من ترا ای پروردگار من شَقِیّاً بی بهره و نا امید یعنی هرگز
دعا کرده ام باجابت رسانیده و مرا محروم نگردانیده و من بحسن اجابت تو خو گر شده ام پس در این دعا
محروم و نا امیدم مگردان و اجابت آن فرمای بعد از عرض دعا و بیان شرح حال خود را که باعث دعاست
بیان میکند و میگوید که وَاِنّی خِفْتُ الْمَوالِیَ و بدرستی که من میترسم از اولیائی که وارث من باشند
از بنی اعمام که بدترین بنی اسرائیلند و بترکه مرا در موضعی که غیر رضای تو باشد خرج کنند مِنْ وَرائی
از پس من وَکانَتِ امْرَاَتی عاقِراً و زن من نازاینده است و در پیری فرو رفته فَهَبْ لی
پس ببخش مرا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّاً از نزدیک خود فرزندی که اولی باشد بتو که و مع ذلک ولی عهد
من و متولی امور من باشد یا ولدی که ولی از اولیا و دوستی از دوستان تو باشد و از روی استحقاق
یَرِثُنی میراث برد از من ترکه زیرا وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ و میراث گیرد از اولاد یعقوب بن ماثان
که پدرمن مریم بوده و نزد کلبی برادر زکریا بوده و گویند مراد یعقوب بن اسحق بن ابراهیم است زیرا که
زکریا خواهر مریم را خواسته بود که دختر عمران بود و نسب او متصل بود بیعقوب پیغمبر علیه السلام
و نزد سدّی زن او از اولاد سلیمان بود و او از اولاد یهودا بن یعقوب و زکریا از نسل هارون و هر دو
از اولاد لاوی بن یعقوب جمیع اصحاب ما باین استدلال کرده اند بر آنکه انبیا مال را میراث گرفته اند
نه آنکه ما یوفی خود را بصدقه میکرده اند زیرا که میراث بارث حقیقت در مال است نه علم و نبوت چه لفظ میراث
در لغت شریعت اطلاق نمیکنند مگر بر آنچه نقل کرده میشود از مورث بوارث از اموال و غیر اموال
استعمال نمیکنند مگر بطریق مجاز و از حقیقت بمجاز نقل کردن خلاف اصل است و بدون دلیل غیر جایز

و دیگر آنکه زکریا بعد از این فرموده که وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً یعنی بگردان فرزند مرا ای پروردگار
من شایسته و پسندیده که از قول و فعل او راضی باشی و بجهة مطیع و فرمان بردار تو باشد پس اگر
مراد از ارث نبوة باشد چنانکه مخالف میگوید ذکر این بعد از آن بی معنی بود و لغو و عبث باشد هم
چنانکه نیکو نیست که کسی گوید بارخدایا پیغمبری بمن فرست و او را عاقل و مرضی خود گردان زیرا که هر
شخصی منصب نبوة داشته باشد البته متصف خواهد بود برضا و لفظه اعظم از آنست مؤید اینست
که زکریا علیه السلام تصریح فرموده بآنکه میترسم از بنی اعمام خود بعد از فوت خود پس طلب وارث
بجهت خوف او بوده باشد از بنی اعمام و این خوف معقول نیست مگر بمال نه بنبوة و علم زیرا که زکریا
اعلم از آن بود بآنکه او سبحانه نبوت و علم بکسی دهد که از اهل آن نبود پس اینکه مخالف از پیغمبر نقل کرده
که نَحْنُ مَعاشِرَ الْاَنْبِیاءِ لا نُوَرِّثُ ما تَرَکْناهُ صَدَقَةٌ محض افترا باشد و عین عناد و طغیان و لهذا
سیدة النساء علیها السلام تکذیب این سخن کرد و در ردّ آن استشهاد فرمود بآیه یَرِثُنی وَیَرِثُ مِنْ
آلِ یَعْقُوبَ حاصل که زکریا بجهة خوف آنکه مبادا که میراث او به بنی اعمام او منتقل شود و او را در فسق
و فجور صرف کنند و موجب ازدیاد فسق و معصیت ایشان شود از حق تعالی طلب فرزند صالح کرد
که مرضی او سبحانه باشد و مأمور امر او و بعد از [illegible] سر بسجده نهاد و تضرع بسیار نمود منادی ندای
کرم ربانی اعلام اجابت دعا داد و ندا کرد باو که یا زَکَرِیّا اِنّا نُبَشِّرُکَ ای زکریا بدرستی که ما
بشارت میدهیم ترا بِغُلامٍ اِسْمُهُ یَحْیی و پسری که نام او یحیی است لَمْ نَجْعَلْ لَهُ نکردیم
مر او را مِنْ قَبْلُ پیش از این سَمِیّاً هم اسم یعنی هیچ کس قبل از وی باین اسم مسمی نبوده و این موجب
مزیت شرف اوست و نزد ابن جبیر سمیا یعنی مثلاً یعنی هیچ کس را پیش از و بصورت و هیئات او
خلق نکرده بودیم و یا از آن حیثیت که از زن عاقر در وجود آمد و هیچ فرزندی از زن عقیم متولد
نشده و یا باعتبار وفور علم و کثرت و حکمت و فضیلت او و از ابی عبد الله علیه السلام روایت که
هم چنانکه یحیی را سمی نبود امام حسین علیه السلام را سمی نبود یعنی پیش از آن هیچ کس بنام او نبود
و آسمان بر هیچ کس گریه نکرد مگر بر یحیی و امام حسین علیهما السلام که چهل صباح بر هر دو بگریست
و پرسیدند که گریه آسمان بر چه طریق بود فرمود بوقت طلوع و غروب سرخ می بود و قاتل یحیی
ولد الزنا بود و قاتل حسین نیز ولد الزنا بود ثعلبی آورده که حق تعالی ذکر قبل از آن فرمود
که اراده تعلق گرفته بود که بعد از وی کسی را بظهور آورد که او را بکمالات تامه و صفات کثیره و علوم
جلیله اختصاص دهد که هیچ کس بآن مرتبه نرسیده باشد و نرسد و اسم سامی او را از نام محمود
فرجام مشتق سازد فذو العرش محمود و هذا محمد صلی الله علیه و آله القصه چون ذکریا بشارت

فرزند شنید از روی تعجب نه بر وجه استبعاد از قدرت الهی قال گفت رب ای پروردگار من
انی یکون لی غلام چگونه باشد مرا پسری و کانت امرأتی و حال آنکه هست زن من عاقرا
نازاینده و قد بلغت و بدرستی که رسیده ام من الکبر از بزرگسالی و غایت پیری عتیا
بغایت و نهایت یبس و خشکی اعضا و عظام و ضعف قوی از حسن منقولست که این سخن بر طریق
استعلام است از کیفیت ولد آوردن یعنی بار خدایا ما را جوان خواهی ساخت با هم درین پیری و بزرگی
سال قدرت او ذاتی خواهی فرمود قال گفت فرشته بامر خدا در جواب او که ای زکریا کذلک امر چنین است
که هم درین پیری ولد موعود تو موجود خواهد شد قال ربک گفت پروردگار تو هو علی که
آفریدن فرزند بعد ازین درین سن از این دو شخص علی هین بر قدرت من آسانست رد قوت تو
کنم تا بر مباشرت قوت یابی و نحیره زن ترا کشاده سازم تا نطفه را جذب کند و اثر اعجد ولد رساند
و قد خلقتک و بدرستی که آفریدیم ترا من قبل پیش از یحیی و بوجود آوردیم و لم تک
شیئا و حال آنکه نبودی چیزی یعنی معدوم صرف بودی که ترا از عدم بوجود آوردم و چون ترا از
عدم بوجود آوردم و وجود دادم پس قادر خواهم بود بر آفریدن فرزند از دو پیر چه زایل ساختن
مانع و ندکه آن عقر و کبر است آسانتر است از ابتدای آفریدن و از ابی جعفر علیه السلام مرویست
که یحیی بعد ازین بشارت به پنج سال متولد شد القصه زکریا علیه السلام ازین حال مسرور و دلشاد اما
نمیدانست که عنقریب وجود خواهد گرفت یا مترقی دیگر بظهور خواهد رسید و بجهت این قال
گفت رب اجعل لی ای پروردگار من بگردان برای من یعنی بنمای مرا آیة علامتی که بدان
قرب وقوع این واقعه معلوم کرده و بآن استدلال کنم بر رسیدن زمان وجود ولد قال گفت خدای
مر زکریا را آیتک که نشانه تو برین الا تکلم الناس آنست که سخن نتوانی گفت با مردم مطلقا
ثلث لیال سه شب و روز آن سویا پی در پی و بهم پیوسته یعنی سه شبانه روز تمام نزد اکثر
مفسران مراد سوی صحیح و سلیم است یعنی قادر نباشی بر سخن کردن و حال آنکه سوی الخلق باشی و تندرست
باشی نه که آن جهت تعلق یابد القصه بعد از این بشارت و بیان علامت وقتی قراءة زبور میکرد و تسبیح
مشغول بود که ناگاه زبان او بسته شد و اصلا نتوانست که سخن کند و مردمان بنا بر عادت
خود بر در مسجد منتظر بودند تا زکریا بیرون آید و در مسجد بگشاید تا با وی نماز کنند فخرج پس
بیرون آمد علی قومه بر قوم خود صباح آن روز که در شب زن او حامله شده بود من المحراب
از مصلای خود و ایشان بر عدم قدرت او بر تکلم اطلاع یافتند زیرا که انتظار اجابت دعای وی
بفعل آمد خوشحال گشتند فاوحی الیهم پس اشارت کرد زکریا بسوی ایشان بدست خود ان

یحیی

سبحوا آنرا که نماز کنید و تسبیح گوئید خدا او را و شکر او قیام نمائید بکرة در بامداد
که پیش از طلوع آفتاب و عشیا و در شبانگاه که بعد از غروب آنست و بعد از سه شبانه روز که
برین منوال گذشت زکریا بحال خود آمد و یحیی بعد از مضی مدت حمل متولد شد و در کودکی پلاس
پوشیده بود و با احبار بطریق عیادت و طاعت موافقت مینمود تا وقتی که فرمود آمد از حق تعالی
بر او خطاب مستطاب رسید که یا یحیی خذ الکتاب ای یحیی فرا گیر کتاب تورات را بقوة
بقوتی که ترا داده ایم بر اخذ آن و عمل کردن بآن و آتیناه الحکم و دادیم یحیی را حکمت و آن فهم
تورات بود و دانستن احکام آن صبیا در حالتی که کودک بود در سن سه سالگی ابن عباس فرموده
که معنی آنست که او را پیغمبری دادیم در حالت سه سالگی عیاشی باسناد خود از علی بن اسباط روایت
کرده که او گفت روزی نزد ابوجعفر محمد بن علی الرضا علیهم السلام رفتم و او در سن پنج سالگی بود و در
حسن اخلاق و فهم و ذکاء او تحمل میکردم فرمود که حق تعالی احتجاج امامت میکند برهان طریق
که احتجاج نبوت میکند و بعد از آن این هر دو آیت را تلاوت فرمود که فلما بلغ اشده و استوی
آتیناه حکما و علما و آتیناه الحکم صبیا بعد از آن فرمود که جایز است که حق تعالی اعطای نبوت
کند در چهل سالگی و جایز است که آنرا عطا کند در سن کودکی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و
از ضحاک نقلست که یحیی در وقت سه سالگی کودکان محله روزی او را گفتند که ای یحیی بیا تا
بازی کنیم فرمود ما از برای بازی آفریده نشده ایم این سخن بندی عظیم است بی خبران با ذهنیه
غفلت را که عمر عزیز خود را در بازی و لهو و لعب میگذرانند و بید وام فریب انما الحیوة الدنیا
لهو و لعب مشغول و مقید میمانند القصه حق تعالی میفرماید که دادیم یحیی را حکمت و فهم
تورات در حین کودکی و حنانا و رحمت و عطوفت را من لدنا از نزدیک خود بجهة آنکه
مردمان را بطاعت خدا میخواند و از معصیت دور میکرد اند و گویند مراد حنان کالحوف و خشیت
و نهایت ترسکاری او بوده و زکوة و دیگر دادیم او را طهارت و عمل پاکیزه یعنی لطف الهی شامل
حال او شده از اول صغر تا زمان انقضای اجل پاکیزه بود از جمیع خبایث و معایب یعنی او را
دادیم برکت و زیادتی در عمل و علم و کان تقیا و بود ترسنده و پرهیزکار از جمیع منهیات و مطیع
او در جمیع حالات و هرگز هیچ خطیئه در خاطر او خطور نکرد چه جای آنکه آنرا بفعل آورد
وبرا بوالدیه و بود نیکوکار بپدر و مادر خود و مهربان و فرمانبردار ایشان و لم یکن
جبارا و نبود سرکش یعنی عاق والدین و گردنکش بر بندگان عصیا و نبود عاصی مر امر
پروردگار خود را و سلام علیه و سلام از ما بر یحیی است یوم ولد روزی که متولد شد

یعنی زمان مولود یَوْمَ یَمُوتُ و روزی که میرد وَیَوْمَ یُبْعَثُ و روزی که برانگیخته شود حَیًّا
زنده مراد این سلام نزول رحمت و تحیت او سبحانه است بدو در دنیا و آخرت تخصیص این سه مواضع
بذکر جهت آنست که وحشت ترین مواطن است چه مولود چون متولد شد خود را در خارج مقام
معلق بیند که در آن بوده و چون فوت شود جمعی ها را مشاهده کند که هرگز ندیده و در وقتی
که مبعوث گردد خود را در محشر عظیم پر هول بیند آورده اند که خدای تعالی خوف و خشیت یحیی
داده بود که چون احوال قیامت شنیدی فی الحال دلش بی آرام گشتی مرغ روحش در اضطراب
افتادی و از لباسها پلاسی قناعت کردی و از طعامها بنان خشک اکتفا نمودی در چهار سالگی
تورات را حفظ نموده بود و در نه سالگی بر جمله احکام شرع واقف شده با چنین مرتبه چندان
گریسته بود که گوشت و پوست در رخسار مبارکش فرو ریخته بود و همین رگ و پی و استخوان
مانده بود مادرش از سر شفقت دو پاره نمد در محراب چشم او نهاده بود و هر لحظه آنرا
برداشتی و بیفشردی و باز بجای خود نهادی روزی زکریا گفت الهی فرزندی از تو خواستم
که مونس و دستگیر من باشد این فرزند از سینه من سیر و دید و داغ عنا
بر جان و جگرم نهاد [illegible] بگریه و ناله و گریه او ندارم خطاب رسید که تو از من فرزند ولی
طلبیدی نمیدانی که صفت اولیا گریستن و نالیدن و بار محنت نامرادی کشیدن باشد بنای
محبت ما بر ضربت قهر است و غذای محبان ما شربت زهر القصه خوف یحیی در مرتبه بود که در
مجلسی که او حاضر بودی زکریا از عقوبات الهی کلمه نگفتی و جز شرح آثار رحمت نامتناهی بر
زبان نراندی چه یحیی را استماع آیات خوف و وعید تاب نبود و اگر از آن باب شمه شنیدی
از گریه بهلاکت نزدیک رسیدی روزی زکریا بالای منبر برآمد و از اطراف و جوانب نگریست
یحیی را ندید و یحیی خود در پس ستونی نشسته بود و گلیمی در خود پیچیده و چون یحیی در نظر
وی نیامد سخنی از وعید الهی در افکند و گفت در دوزخ کوهیست از آتش نام او غضبان
هیچ کس از آنجا نگذرد مگر بگریستن از ترس خدای تعالی یحیی این کلمه بشنید نعره زد
و برجست و گلیم از دوش بیفکند و قدم از مسجد بیرون نهاد و فریاد میکرد که ای وای
بر آن کس که غضبان جای او باشد و آن کوه غضبان ماوای او پس نعره میزد و ناله میکرد
تا از شهر بیرون رفت زکریا از منبر فرود آمد و بخانه رفت و مادر یحیی را گفت ندانستم
که پسرت در مسجد است شمه از وعید و تابی بیان کردم سر و پای برهنه از مسجد بیرون رفت
و شنیدم که روی بصحرا نهاد بیا تا از پی او برویم مبادا که خودی در چاهی افتد پس پدر

و مادر

و مادر از عقب پسر روان شدند و سه شبانه روز در کوه و صحرا و دشت قدم میزدند
و هیچ اثری از یحیی ندیدند و خبر او نشنیدند صباح روز چهارم بشبانی رسیدند پرسیدند
از یحیی خبری داری گفت من او را ندیدم اما سه شبست که ازین کوه صدای ناله و زاری
بیرون می آید که گوسفندان من بسبب آن ناله از چرا باز مانده اند و گوش بر آن ناله
نهاده اند و آب از دیدهای بارند زکریا گفت این فغان ناله یحیی است پس پدر و مادر روی
بدان طرف نهادند مادر زودتر رسید یحیی را دید که بگوشه در سجده افتاده و چندان
گریسته که سجده گاه آن از آب چشم او گل شده مادرش بنشست و سر و روی او را از گل و خاک
پاک کرده برکنار خود نهاد و یحیی دیده برهم داشت خیال کرد که ملک الموت بقبض روح او
آمده گفت ای عزرائیل پدر و مادر پیر دارم چند از او مهلت ده که از ایشان بحلی حاصل کنم مادرش
در خروش آمده گفت ای جان مادر عزرائیل نیست مادر تست یحیی دیده باز کرد مادر را دید
برجست خواست که بگریزد مادرش پستان بدست گرفت و گفت ای جان مادر بحرمت این
شیری که ازین پستان خورده که با من بخانه آی که درین حالت زکریا نیز در رسید بمبالغه
تمام یحیی را بخانه آورد و سه شبانه روز بود که طعام نخورده بود قدری آش عدس بختند
یحیی مقداری از آن تناول فرمود و میل خواب نمود در خواب دید که شخصی او را گفت مگر
عقبات را فراموش کردی که آش عدس سیر بخوردی و بخفتی یحیی بیدار شد برجست و روی
بصحرا نهاد آری بلا متوجه ارباب ولایت و محنت نامزد ارباب محبت هر جا که بنای انجمن
نهاده اند دری از درد و از محنت در او گشاده اند و هر کرا که حق سبحانه دوست دارد او را بلا
مبتلا سازد و بمحنت ممتحن گرداند و قتل یحیی و زکریا را سبب آن بود که ملک آن زمان را زنی
بود که آن زن از شوهر دیگر دختری داشت بغایت جمیله و خود پیر شده بود و میخواست که
دختر خود را بشوهر خود دهد ملک درین باب با یحیی مشاورت کرد یحیی فرمود که آن دختر تو
حرام است ملک ترک دختر کرد و آن فاجره ازین صورت برنجید و صبر کرد تا روزی که ملک
مست شده بود و بخود دختر را بیاراست و در نظر ملک جلوه در آورد ملک قصد دختر
کرد زنش گفت این صورت میسر نشود تا وقتی که یحیی بن زکریا را بکشی شیربهای دختر من
قتل یحیی است ملک بکشتن یحیی امر کرد یکی از مقربان ملک گفت پدرش را اول باید کشت
تا بر کشتن پسر خود دعای بد نکند ملک گفت چنین باشد پس جمعی از ملاعین بخانه
زکریا در آمدند و زکریا با یحیی در نماز بود یحیی را از پهلوی پدر بکشیدند و بر بستند و قصد

زکریا کرده ندوی بگریخت گروهی در عقب وی دوان شدند چون نزدیک باو رسیدند زکریا اشارت
کرد بدرختی که در آن موضع بود درخت شکافته شد و زکریا بدرون آن درآمد ابلیس گوشه ردای زکریا را
بگرفت و بیرون درخت بداشت درخت فراهم آمد کفار در رسیدند ابلیس را بصورت پیری دیدند
از او پرسیدند که بدین صورت مردی در پیش ما میرفت کجا شد ابلیس ایشان را دلالت کرد که آن
مرد که شما میطلبید در درون این درخت و گوشه ردا ایشان بدیشان نمود گفتند ای پیر چه تدبیر
او را از میان این درخت بیرون آوریم گفت او را چرا بیرون می آورید کنند تا او را بکشیم شیطان
گفت هم اینجا بی او را هلاک میتوان کرد پس ایشان را تعلیم کرد که اره بر سر ساختند و بر سر درخت
نهاده خواستند که بدو نیم بازبرند از عالم غیب ندا رسید که ای زکریا مبادا که ناله کنی و اگر کنی
که نامت را از جریده صابران محو کنیم پس چون اره بفرق زکریا رسید گفت خدایا هزار شکر که
خون من را بر سر کوی محبت تو میریزند آنکه صبر کرد و ناله نکرد تا بدو نیمش کردند **بیت** رسمی که
هیچ آن نگویند بجان دهند ٭ ما در میان مردم عالم گذاشتیم ٭ وجیی که یحیی را بدرگاه ملک بردند
فرمان رسید که هم در پیش او را قتل کنند و سر او را بیاورند آن کافران بیرحم سر مبارک یحیی را
از بدن بریدند بجهت آنکه علمای آن روزگار گفته بودند که اگر خون یحیی بر زمین آید گیاه نروید
پس آن خون را در چاه ریختند آن خون در چاه بجوش آمد و خدای تعالی بخت النصر را بر ایشان
گماشت تا هفتاد هزار کس از بنی اسرائیل بکشت و بعد از آن خون یحیی از جوش فرو نشست ابن
عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمود که بمن وحی آمد که بجهت قتل یحیی
هفتاد هزار کس را کشتم برای فرزند تو حسین هفتاد هزار بار هفتاد هزار کس را خواهم کشت
وحق تعالی بعد از ذکر قصه زکریا و یحیی قصه مریم و عیسی می نماید برین وجه که **واذکر**
و یاد کن ای محمد **فی الکتاب** در قرآن **مریم** قصه مریم بنت عمران بن ماثان را و او پیوسته در مسجد
قدس بعبادت مشغول بودی و بوقت حیض بخانه خاله خود رفتی و بعد از پاکی باز آمدی وقتی
در خانه خاله بود بغسل احتیاج شد طلب موضعی کرد که از اهل خانه‌اش دور باشد تا در آنجا غسل کند
اذ انتبذت چون بگوشه رفت و منفرد شد **من اهلها** از اهل خود یعنی از خاله و قوم خود
مکانا شرقیا در جایی که جانب شرقی بود یعنی بطرف آفتاب برآمدن از بیت المقدس یا از
سرای خاله و قوم خود **فاتخذت** پس فرا گرفت **من دونهم** از پیش ایشان **حجابا** پرده‌ها
یعنی از پیش نظر اهل خود پرده به بست تا مانع دیدن ایشان شود بعد از آنکه غسل کرد و جامه در پوشید
فارسلنا الیها پس فرستادیم بسوی او **روحنا** روح خود را یعنی جبرئیل که دین الهی بوحی

اوردن

آوردن او یا انبیا زنده شده هم چنانکه بدن بروح حیات یافته **فتمثل لها** پس متصور شد
برای مریم **بشرا سویا** آدمی تمام الخلقه یعنی بصورت آدمی بالخلقه تمام خود را بمریم نمود در
کشاف آورده که جبرئیل بصورت امرد صبیح الوجه جعد موی برآمد و نزد مریم آمد و دال بر کمال ورع
و عفت اوست که از صورتی چنین بخدا استعاذه نمود **قالت انی اعوذ** گفت بدرستی
که من پناه میگیرم **بالرحمن** بخدای بسیار بخشش **منک** از بدی که تو خواهی بمن رسانی از نزد
من رو **ان کنت تقیا** اگر هستی تو پرهیزکار مراد آنست که اگر تو بصفت تقوی و ورع آراسته
از نزد من دور شو و گرد من مگرد و یا اگر متورعی و متقی من از تو پرهیز میکنم و پناه بحق میبرم
چه جای آنکه چنین باشی و گویند تقی نام شریری و فاسقی بود در آن زمان که متعرض زنان میشد
و بر عکس این نام وی را نهاده بودند و مریم قصه او را استماع نموده بود گمان برد که مگر اوست و از وی
پناه ببرد بحق تعالی جبرئیل چون اضطراب او را بدید **قال** گفت **انما انا** جز این نیست که من
رسول ربک فرستاده پروردگار توام **لاهب لک** تا ببخشم ترا یا مرا او **غلاما زکیا** پسری
پاکیزه از ادناس عصیان و ترقی نماینده در افعال خیر و پرهیزکار و پارسا **قالت** گفت مریم از
از وی تعجب که **انی یکون لی غلام** چگونه بود مرا پسری **ولم یمسسنی بشر** و حال آنکه
نسوده است مرا آدمی مس در عرف شرع کنایه است از نکاح صحیح یعنی هیچ کس بطریق نکاح شرعی
با من مباشرت نکرده **ولم اک بغیا** و نبوده‌ام زناکار و جوینده فجور و در گذرنده از حد شرع
بسبب زنا پس چگونه مرا فرزند باشد **قال** گفت جبرئیل **کذلک** امر چنین است که تو گفتی که هیچکس ترا
بنکاح و سفاح مس نکرده فاما **قال ربک** گفت پروردگار تو **هو** این کار که دادن ولد است
بی پدر **علی هین** بر من آسانست و هیچ دشواری ندارد و ایجاد ولد بدون والد بجهت آنست که تا
بآن بیان کنیم و آشکارا سازیم بر تو قدرت خود را **ولنجعله** و تا بگردانیم آنرا **آیة للناس** علامتی
برای مردمان که بتدبر آن کمال قدرت ما را دریابند **ورحمة منا** و بگردانیم او را سبب بخشش از
ما برای آنانکه بدو بگروند و راه یابند بدو **وکان** و هست آفریدن او بی پدر **امرا مقضیا**
کاری حکم کرده شده و مقرر گشته و نوشته در لوح محفوظ و هر چه حکم الهی بوقوع آن تعلق گرفته
البته واقع شود پس ای مریم منقاد و مطیع امر ما باش چون مناظره و مباحثه در میان مریم و جبرئیل
واقع شد مریم رضا بقضا داده خاموش شد پس جبرئیل بنزدیک وی آمد و در گریبان او یا آستین
یا دهان او بادی دمید و آن باد بجوف او در آمد **فحملته** پس بار گرفت بعیسی علیه السلام مروی است
از امام محمد باقر علیه السلام که گریبان جبه مریم را بدست فرو گرفت و باد در دمید و در دهان ساعت

ولد در رحم او بحد کمال رسید هم چنان بچه که نه ماهه شده باشد در رحم مادر پس از موضع غسل
خود بیرون آمد و بجهة گرانی حمل بار او در زمین میکشید خاله او چون در او نگاه کرد و آن حال را بدید
بسیار پریشان گشت مریم بجهة حیا و شرمندگی از خاله و زکریا از آن منزل بیرون رفت **فَانْتَبَذَتْ**
پس بگوشه رفت **بِهِ** با آن حمل و منزوی شد **مَكَانًا قَصِيًّا** از جائی که دور بود از شهر ایلیا **فَأَجَاءَهَا**
الْمَخَاضُ پس آورد او را درد زادن **إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ** بسوی تنه درخت خرما از ابن عباس روایت
که مریم چون از شهر بیرون آمد در صحرا درخت خرمائی خشک شده دید که شاخهای آن بریده بود ند
و تنه خشک مانده و سالخورده و این در فصل زمستان بود و سرمای سخت بود و با آن درخت آورد و پشت
بآن باز داد آن درخت فی الحال سبز گشت و برگ برآورد و خوشهای خرمای تر از وی آویخته شد و چون مریم
در پای آن درخت قرار گرفت و از سر دلتنگی و شرمساری از قوم و شنیدن سخنان نالایق از ایشان نه بجهت
کراهت از حکم خدای **قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ** گفت ای کاشکی من مردمی **قَبْلَ هَٰذَا** پیش از این حال **وَ**
كُنْتُ و بودمی **نَسْيًا مَنْسِيًّا** چیزی حقیر و گذاشته و فراموش شده که هیچ کس نام من نبردی و مرا
نشناختی و اکنون که مردم بیت المقدس مرا شناسند و دانند که دختر امام ایشانم و در کنف الله زکریا بودم
و هنوز بکارت من زایل نشده و شوهر نکرده ام از خجالت آن حال چکنم و چه چاره سازم چون جبرئیل این
سخن را از وی شنید و جزع و فزع او را مشاهده کرد **فَنَادَاهَا** پس آواز داد مریم را **مِنْ تَحْتِهَا** در زیر قدم او
یا فرشته دیگر در زیر درخت او را خواند و نزد اکثر مفسران عیسی در شکم مادر ندا کرد و بکوفی من
تحتها میخوانند بفتح میم یعنی آواز داد مریم را کسی که در پایان او بود یعنی جبرئیل یا فرشته دیگر یا عیسی علیه السلام
أَلَّا تَحْزَنِي آنکه اندوهگین مباش و تمنای مرگ مکن و عذر خود و از سخنان بی ادبانه مردم اندیشه
و بعد غم بخاطر خود راه مده **قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ** بدرستی که گردانید یعنی آفرید و روان ساخت
پروردگار تو **تَحْتَكِ** در زیر قدم تو **سَرِيًّا** جوی آب که از آن بیاشامی و بدان طهارت کنی از ابن جبیر
مرویست که عیسی علیه السلام پا بر زمین زد چشمه آب جاری شد **وَهُزِّي إِلَيْكِ** و بجنبان و میل ده
ای مریم بسوی خود **بِجِذْعِ النَّخْلَةِ** تنه خرمای بن خشک را **تُسَاقِطْ** تا فرو ریزد و حفص
تساقط خوانده بضم تا و کسر قاف یعنی تا بیفکند از آن درخت **عَلَيْكِ** بر تو **رُطَبًا جَنِيًّا** خرمای
تر از بار چیده **فَكُلِي** پس بخور از خرمای تر **وَاشْرَبِي** و بیاشام از آب **وَقَرِّي عَيْنًا** و روشن
ساز چشم را یعنی خاطر خود را خوش دار بعنوان زنی و سبز شدن درخت و خرمای تازه دادن او که منا
حال تست آورده اند که چون مریم بکلمه طیبه وَهُزِّي إِلَيْكِ مخاطب گشت گفت بار خدایا پیش از این که
تندرست بودم و رنجور نبودم روزی بی میرسانیدی بی آنکه مرا سعی بایستی کردن اکنون که بدرد مخاض

گرفتارم مرا میفرمائی که درخت بجنبان تا خرما بیفتد این چه حکمت است خطاب رسید بوی که
از این مجرد بودی و بالکلیه متوجه ما اکنون گوشه دلت بعیسی علیه السلام تعلقی پیدا کرده القصه
حق تعالی جمعی ملائکه را فرستاد تا گرد مریم در آمدند و چون عیسی متولد شد او را فرا گرفتند و بشستند
بآن چشمه آب و در حریر بهشت پیچیده در کنار مریم نهادند و ندا رسید که ای مریم نذر کن که امروز
روزه صمت بداری **فَإِمَّا تَرَيِنَّ** پس اگر ببینی **مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا** از آدمیان کسی را و از تو پرسد
که این فرزند از کجاست **فَقُولِي** پس بگوی **إِنِّي نَذَرْتُ** بدرستی که من نذر کرده ام **لِلرَّحْمَٰنِ**
صَوْمًا برای خدای روزه را و گویند روزه ایشان ترک طعام و کلام بوده و این را روزه صمت گویند
و در شرع ما منسوخ است **فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ** پس سخن نخواهم گفت امروز **إِنْسِيًّا** با هیچ آدمی بلکه با
ملائکه سخن میگویم و با حق تعالی مناجات آورده اند که چون اهل مسجد مریم را در محراب ندیدند به تفحص
او مشغول شدند و هر جا و هر کس میجستند تا کسی نشان داد که او را در بیت لحم دیدم قوم او بدانجا
رفتند و مریم چون ایشانرا بدید عیسی را برداشته متوجه ایشان شد و عیسی در راه با مادر سخن
در آمد و گفت ای مادر من بنده خدا و رسول اویم از قوم خود اندیشه مکن و در سخن کردن مرا با ایشان
واگذار **فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا** بقوم خود **تَحْمِلُهُ** در آن حالت که برداشته بود او را همین که چشم آن گروه
بروی افتاد و کودک را در بر او دیدند بگریستند چه او از خاندان نبوت و طهارت بود و آبا و امهات
او بورع و تقوی و صلاحیت معروف بودند وی بصفت عصمت و عفت مشهور چون این حال را
از وی دیدند بسیار غمگین و اندوهناک شدند **قَالُوا يَا مَرْيَمُ** گفتند ای مریم **لَقَدْ جِئْتِ** بدرستی که
آمدی **شَيْئًا فَرِيًّا** چیزی عجیب و بدیع که در میان اهل بیت تو مانند این نبوده و از مثل تو
این صورت متصور نبود پس از تو این کار بسیار غریب و عجیب است **يَا أُخْتَ هَارُونَ** ای
خواهر هرون گویند او برادر پدری مریم بود و همین طریقه و صلاحیت در زهد مشهور و معروف
بود و ابن جبیر گفته که او مردی فاسق بود و مشهور بر تا و فساد و مریم را در قبح عمل تشبیه باو کرده اند
و بروایت ابن عباس و قتاده و کعب و مغیره بن شعبه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که
مراد هرون مردی صالح بود در بنی اسرائیل که در صلاحیت و پرهیزگاری مشهور بود هر که بصلاحیت
شهرتی یافت او را بهرون تشبیه میدادند مرویست که چون وفات کرد چهل هزار کس تشییع جنازه
او کردند و همه هرون نام داشتند بجهة تبرک یاد او و اسم او و معنی آنست که ای مانند هرون در صلاح
و تقوی **مَا كَانَ أَبُوكِ** نبود پدر تو **امْرَأَ سَوْءٍ** مرد بد یعنی شخصی که عمل بد کرده باشد **وَ**
مَا كَانَتْ أُمُّكِ و نبود مادر تو چه بنت فاقوذ **بَغِيًّا** زناکار و فاجر یعنی تو از خاندان زنا

که هرگز مثل این عمل از ایشان صادر نشده بود این امری غریب و عجیب است که از تو بظهور رسیده
فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ پس مریم اشارت کرد بعیسی که با او سخن گویید و جواب از وی شنوید غضب ایشان
زیاده شد قَالُوا گفتند باو که كَيْفَ نُكَلِّمُ چگونه سخن گوییم مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ با آنکه در گهواره است
نست که بجایگه گهواره است و یا آنکه در گهواره است صَبِيًّا در حالتی که کودک است که اصلاً این خطاب
و مکالمت بر جواب ندارد آورده اند که چون مریم گفت که جواب از این کودک بشنوید گفتند ای مریم این
عمل قبیح و فعل شنیع که از تو صادر گشته اکتفا نمیکنی و با ما سخریت و استهزا مینمایی و میگویی که طفل
بگروید جواب شما بگوید پس در صدد زجر او شدند که ناگاه عیسی بفرمان حق تعالی دهان از پستان
برداشته روی بدیشان کرد و بزبان فصیح قَالَ گفت ای قوم إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ بدرستی که من بنده
خدایم تقدیم اقرار بعبودیت خدا جهة بطلان قول کسانیست که دعوی ربوبیت او کردند هم چنین
که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام چون دانست که جماعة غلات در حق او گویند آنچه درباره عیسی گفتند
همیشه فرمودی أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِ اللَّهِ و در نگین مبارک خود کنده بود که سُبْحَانَ مَنْ تَخَيَّرَ نی
بأنّي لك عبدٌ يا لك أنت الهی که فخر و نازش من آنست که بنده اویم پس أَنَا عَبْدُ اللَّهِ جهت رد قول
غلات است و اخو رسول الله رد اعتقاد نواصب که جهة عناد و حسد از مرتبه خلافتش منع کرده اند
و بعد از آن فرمود که این کلمه را کسی دیگر بغیر از من نگوید مگر دروغ گویی که دعوی مرتبه خود کند مراد
جماعتی اند که بناحق دعوی خلافت رسول خدا کردند و او را در کنج خمول نشانیدند و باتفاق چنانکه
عیسی را پیش از بلوغ و تکلیف کمال عقل دادند تا اقرار کرد بعبودیت خدا و گفت انی عبد الله امیرالمؤمنین
را نیز قبل از بلوغ و تکلیف کمال عقل دادند تا رسول الله صلی الله علیه و آله او را دعوت کرد و محل و مرتبه
او قابل دعوت آمده مامور باوامر و نواهی حضرت رسالت پناهی شد القصه چون قوم از عیسی کلمه
انی عبد الله شنیدند از آن متعجب شدند و گفتند این امری عجیب و غریبست پس همه متوجه عیسی شدند
تا دیگر از وجه صادر شود فرمود آتَانِيَ الْكِتَابَ داده است خدای مرا کتاب یعنی حکم کرده در ازل
که انجیل بمن دهد در تفسیر ثعلبی مذکور است که معنی آنست که مرا تعلیم داده است توریة را در شکم
مادر وَجَعَلَنِي نَبِيًّا و گردانیده است مرا پیغمبر و بروایت ابن عباس و اکثر مفسران گویند در همان
حالت که سخن آمد دعوی پیغمبری کرده تلاوت انجیل نمود و باین معجزه بندگان خدا را دعوت میفرمود
که وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا و ساخت خدای مرا با برکت و نفع أَيْنَ مَا كُنْتُ در هر جا که باشم و بهر موضع
توجه کنم در روایت صحیحه آمده که عیسی علیه السلام در هر جا که بودی بیماران و اصحاب آفات و عاهات
نزد وی آمدندی و بدعای او شفا یافتندی و اگر جایی که قحط واقع شدی و باران نیامدی ببرکت قدم

وی باران آمدی و ارزانی شدی وَأَوْصَانِي و وصیت کرد یعنی امر فرمود مرا خدای بِالصَّلَاةِ
باقامت نماز وَالزَّكَاةِ و بدادن زکوة اگر مالک آن شوم مَا دُمْتُ حَيًّا مادام که باشم زنده
مخفی نیست که امیرالمؤمنین علیه السلام نیز باین صفات موصوف بود اما اول چنانکه گذشت که عیسی
انی عبد الله جهت رد غلاة بعد از آن فرمود آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا جهت رد جهودان که او را
ابن یوسف نجار میگفتند حضرت امیر نیز فرمود که انا عبد الله و اخو رسول الله جهت رد غلاة
و نواصب و اما ثانی همچنانکه حق تعالی عیسی را در زمان صغر نبوت داد و او را بر خواندن انجیل
و توریة قدرت داد امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در زمان صغر سن موفق شد بدانستن علوم شرع
مصطفوی و فطنت او بر وجهی بود که هرچه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میشنید حفظ
میکرد و هرگز آنرا فراموش نکردی تا در حق او وحی آمد که أُذُنٌ وَاعِيَةٌ و اما ثالث زیرا که همچنانکه
ببرکت عیسی اهل مرض شفا می یافتند ببرکت شاه اولیا اکثر اهل شرک از مرض کفر و جهالت خلاص
یافتند و بنور هدایت ایمان مستسعد شدند و اما رابع همچنانکه عیسی فرمود وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ
وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در عبادة مالی و بدنی تا غایتی بود که در شبانروز
هزار رکعت نماز میگذارده و حرص وی بر زکوة بر وجهی بود که در میان نماز زکوة داده در حق او آیه إِنَّمَا
وَلِيُّكُمُ اللَّهُ نازل شد القصه عیسی بعد از آن جهت تعلیم ... که الالطف و رفق و حسن سیرت خود
با مادر و سایر بندگان خبر داد وَبَرًّا بِوَالِدَتِي و گردانید مرا خدای نیکوکار بمادر و
مهربان بر او که رضای او حاصل کنم و از فرمان او سر نه پیچم و دقیقه از دقایق خدمت فرو نگذارم
وَلَمْ يَجْعَلْنِي و نگردانید مرا جَبَّارًا گردنکش که بر بندگان تکبر کنم شَقِيًّا بدبخت که بجهت
تکبر فرمان او نبرم یعنی از جبابره و اشقیا نیستم بلکه با جمیع مردمان بطریق تواضع سلوک میکنم
و دایم منقاد او سبحانه ام وَالسَّلَامُ عَلَيَّ و سلام خدای بر من است چنانچه بر یحیی علیه السلام يَوْمَ
وُلِدْتُ روزی که بزادم وَيَوْمَ أَمُوتُ و روزی که بمیرم وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا و روزی
که بر انگیخته شوم زنده در خبر است که روزی یحیی عیسی را گفت که تو بهتر از منی شفیع من باش نزد خدا
درجه بلند و درجه ارجمند عیسی در جواب گفت تو به از منی زیرا که من سلام بر خود کردم و خدا
بر تو سلام کرد و حق تعالی بعد از ذکر قصه عیسی جهت رد قول جماعتی که در باره او افراط و تفریط نمودند
و بطریق وسط قدم ننهادند میفرماید که ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ آن کس که ذکر او گذشت و نعت
او مذکور شد عیسی بن مریم است نه آنکه نصاری وصف او میکنند باضداد آنچه مذکور شد و بعضی از
ایشان مسیح ابن الله میگویند و جهودان ابن یوسف نجار قَوْلَ الْحَقِّ میگویم گفتن درست و راست یعنی آنچه

دربارهٔ عیسی مذکور شد گفتار درست و راست الذی آن قول حق وصدق فیه یمترون
دران شک دارند و با منازعه میکنند بایکدیگر در امر او یهودان میگویند که ساحر کذابست و ستولدان
یوسف نجار و نصاری میگویند که ابن الله است بعد از آن بجهت تکذیب نصاری و تنزیه خود از بهتان
ایشان میفرماید که ما کان نیست و نشاید لله مرخدایرا ان یتخذ ولدا آنکه فرا گیرد
فرزندی سبحانه منزه و مبراست او از آنچه ولد از جنس والد باشد و او سبحانه از جنسیت و مثلیت
منزه است پس الزام ایشان میکند اذا قضی امرا چون حکم کند خدای بچیزی یعنی اراده آفریدن
چیزی کند فانما یقول له پس جز آن نیست که گوید مر آنچیز را که کن باش فیکون پس باشد
بی تاخیر و کسی که قدرت او باین وجه باشد که بلفظ کن ایجاد شی نماید البته منزه خواهد بود از مشابهة
او از خلق و مبرا از احتیاج در فرا گرفتن ولد از آبستن کردانیدن اناث بعد از آن حبیب خود را بیند کان دعوة
امر میکند بقوله وان الله ربی وربکم و بدرستی که خدای بحق پروردگار من و پروردگار شما
فاعبدوه پس بپرستید او را و بپرستش غیر او مشغول مشوید هذا صراط مستقیم
اینست راه راست که موصولست بروضه رضوان فاختلف الاحزاب پس اختلاف کردند
جمیع فرق یهود و نصاری من بینهم از میان یکدیگر در باب عیسی چه یهودان طریق تفریط گرفتند
واو را دشمن داشتند و ترسایان در جانب افراط افتادند و دعوی الوهیت او کردند با آنکه ترسایان
مختلف شدند و سه فرقه گشتند نسطوریه عیسی را ابن الله گفتند و یعقوبیه بالوهیت او قایل گشتند
و ملکانیه گفتند که او بندهٔ خداست و پیغمبر او فویل للذین کفروا پس وای مر آنانرا که کافر
شدند و بوحدانیت خدا انکار میکردند من مشهد یوم عظیم از وقت حاضر شدن در
روز بزرگ که قیامت و یا از مشاهدهٔ اهوال آن روز و یا از شهادهٔ آن روز بر ایشان چه در روز قیامت ملائکه
و انبیا و زبان و اعضای کفار بر کفر و بدی اعمال ایشان گواهی میدهند اسمع بهم وابصر
چه شنوا باشند کافران و چه بینا یوم یاتوننا در آن روز که بیایند بما یعنی بمحشر قیامت حاضر
شوند ولیکن سود نکند ایشانرا دیدن و شنیدن یعنی بعین الیقین به بینند مواعید الهی را و
بعیان متیقن کرده اما نفع نرساند ایشانرا آن دیدن و شنیدن لکن الظالمون الیوم
لیکن ستمکاران امروز یعنی در دنیا فی ضلال مبین در گمراهی اند هویدا و پیدا چه اختیار
هوا کرده اند و از دین حق عدول نموده اند ملخص آنست که کافران در دنیا جاهلند بامور عقبی
و در آخرت عارف بآن و این عرفان در آن روز فایده بایشان ندهد وانذرهم و بیم کن ایشانرا
یعنی کفار مکه را یوم الحسرة در روز ندامت که بدکاران حسرت خورند که چرا بد کردند و نیکوکاران

ندامت خورند که چرا نیکی بیشتر نکردند اذ قضی الامر وقتی که ساخته شود کار یعنی در آن حساب
همه خلایق کنند و حکم صادر شود که فریق فی الجنة وفریق فی السعیر یعنی بعضی را به بهشت و جمعی را
بدوزخ درآرند وهم فی غفلة و کفار در غفلت و بیخبری اند از احوال آخرت وهم لا
یؤمنون و ایشان منکرند بآخرت و متعلقات آن و بجهت پیوسته در طرق ما و طرق اهل
سنت که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود و همه مردمان از حساب بپردازند حق
تعالی مرگ را بصورت گوسفندی سیه سفید مصور سازد و بفرماید تا آنرا در میان اهل بهشت و دوزخ
بیارند و ندا رسد که مرگ را میشناسید همه گویند مرگ اینست پس بفرماید تا او را بکشند و بعد از آن
ندا کند که ای اهل بهشت و دوزخ شما همیشه جاوید باشید که هرگز شما را مرگ نرسد و بعد از آن حضرت
این آیت تلاوة فرمود که انذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر ای ذبح الموت یعنی در آنوقت که این گوسفند
که بصورت مرگست بکشند اهل دوزخ حسرت خورند و بعد از آن که بهشتیان این بشنوند چندان
فرحناک و شادمان شوند که اگر مرگ بودی همه از شادی هلاک شدندی و دوزخیان شهقه زنند که
اگر مرگ بودی همه از حزن و الم هلاک گشتندی انا نحن بدرستی که ما نرث الارض میراث
بریم زمین را ومن علیها و هر کرا که بر روی زمین است یعنی همه را فانی سازیم و هیچکس باقی نماند
بر زمین که مالک و ملک همه بما راجع شود و هیچکس نماند که دعوی ملکی کند هم چنانکه حال دعوی
میکند والینا یرجعون و بسوی ما باز گردانیده شوند بعد از مرگ یعنی جائی که غیر ما مالک
امر و نهی باشد و المجازات بر وفق اعمال بد ایشان رسانیم مرویست که چون سطوات ازلی اندوی
هیبت همه مکونات را فانی سازد ندای کبریائی در رسد که لمن الملک الیوم و چون غیر او سبحانه
معدوم باشد جلال احدیت و جمال صمدیت بکمال قدوسی و عز سبوحی خود را جواب دهد که
لله الواحد القهار و بعد از ذکر احوال زکریا و یحیی و عیسی قصهٔ ابراهیم را علیه السلام بیان میفرماید
که تا بشنوند کافران بنی با و اقتدا کنند و در طریق نجاة سلوک نمایند و میگوید که واذکر و یاد کن ای محمد
برای قوم خود فی الکتاب در قرآن ابراهیم قصهٔ ابراهیم را که همه اهل مکه بفضل او معترف
و معترفند و مشرکان عرب و منافقان بی ادب بفرزندی او مفاخرت میکنند پس ایشانرا از تو حید
او خبر ده و بگو بایشان که انه بدرستی که او کان صدیقا بود بسیار راستگوی یعنی در این صفت
اصرار داشت و ثبوت یعنی در اقوال و افعال و امور اعتقاد صادق و مصدوق بود نبیا پیغمبری
بلند مرتبه بود یا خبر دهنده اذ قال چون گفت لابیه مر پدر خود مراد عم او بود که آذر است
و چون در طفولیت مربی او بود او را پدر میگفت و مخنوانده بود مراد بعم پدر ش باشد بجهت آنکه

عیسی دردنیا

باد آنکه ثابت شده که آبا و اجداد انبیا مسلمان بوده‌اند و این قصه در سوره انعام مبین شد پس از جهت عطوفت
و مهربانی فرمود که بعجم یا أبت ای پدر من لم تعبد چرا پرستی و ستایش میکنی ما لا یسمع
آن چیزی را که نمیشنود دعا و ثنای ترا و لا یبصر و نمی بیند خضوع و خشوع ترا که نزد او بجا می آوری
و پرستش میکنی و لا یغنی عنک و دفع نمیکند از تو شیئا چیزی را از ضرر و مکروه طبیعت
یا نفع نمیرساند ترا در دفع مضار و جلب منافع پس کسی را پرستش کن که تمامی کثیره بتو میرساند و دفع
مضار و مکاره از تو میکند آن حضرت رب الارباب که خالق و رزاق تست یا أبت ای پدر من انی
قد جاءنی بدرستی که آمده است بمن بطریق وحی من العلم از دانش ما لم یأتک آنچه
بنامده است بتو فاتبعنی پس پیروی کن مرا أهدک تا بنمایم ترا صراطا سویا راهی راست که
کسالک خود را بمطالب دینوی و مقاصد اخروی رساند و از مهالک دنیا و آخرت رستگار
کرداند یا أبت ای پدر من لا تعبد الشیطان مپرست دیو را یعنی فرمان او مبر در نافرمانی خدا
که منکر گشت ان الشیطان بدرستی که دیو سرکش کان للرحمن هست مر خدا را عصیا فرمان
نبرنده و اول عصیان اوست که آدم را سجده نکرد و اولاد او را بشرک داشت یا أبت انی أخاف
ای پدر من میترسم أن یمسک آنکه رسد بتو عذاب من الرحمن عذابی از جانب خدای
تعالی بسبب متابعت تو شیطان را چون عذاب الهی و عقوبت پادشاهی در رسد فتکون
پس باشی تو للشیطان ولیا مر دیو را دوست یعنی همنشین او و قرین او در عذاب و لعن قال
گفت آذر با براهیم که أراغب أنت آیا روی گردانیده تو عن آلهتی از پرستش خدایان من
و ترک کننده ایشان یا ابراهیم ای ابراهیم لئن لم تنته اگر باز نه ایستی از مقالات خود از مذمت
بتان و از رغبت بگردانیدن از ایشان لأرجمنک هر آینه دشنام دهم ترا یا سنگسار کنم تا هلاک
شوی یا از من دور شوی و کرد من نگردی و چون با من در طریق مخالفت سلوک میکنی پس حذر کن
از من واهجرنی دور شو از من ملیا زمانی دور و دراز پیش از آنکه ترا بزنم و مجروح کنم و هلاک
کردانم ابراهیم چون از ایمان او نا امید شد و این کلمات با تهدید از او بشنید بطریق وداع و متارکه
حسنه با پدر قال گفت سلام علیک سلام بر تو باد یعنی ترا وداع میکنم و میروم و در بعضی
اخبار آمده که چون ابراهیم قصد مهاجرت کرد آذر را گفت که از رفتن ملول مباش که تو خدای نیکو
و بزرگوار داری ترا فرو نخواهد گذاشت ابراهیم با سیدن او امیدوار شد و برو سلام کرد و گفت
سأستغفر لک زود باشد که آمرزش خواهم برای تو ربی از پروردگار خود شاید که
توفیق دهد ترا در توبه و ایمان و حقیقت آنست که استغفار ابراهیم برای او جهت وعده او بود به

ایمان آوردن چنانچه در سوره التوبه مذکور شد إنه کان بدرستی که هست خدای من بی حفیا
بمن غایت مهربان و أعتزلکم و کناره میگیرم از شما مراد آذر است و امثال آن از بت پرستان یعنی
از همه شما دوری میجویم و کناره میگیرم و ما تدعون و از آنچیزی که میخوانید و میپرستید من
دون الله بجز از خدای یعنی بتان مراد مهاجرت اوست از دین ایشان و دیار ایشان و
أدعوا ربی و میخوانم پروردگار خود را یعنی میپرستم او را با یکانگی عسی ألا أکون شاید
یعنی امید وارم آنکه نباشم بدعاء ربی بخواندن و پرستیدن پروردگار خود شقیا نا امید
و بی بهره یعنی شما از خواندن بتان بی بهره اید و ضایع در کرد از خود و من امید وارم که از حق سبحانه
بهره تمام گیرم و در سلک مخصوصان و مقربان او باشم آورده‌اند که ابراهیم از بابل بکوهستان
فارس آمد و هفت سال در اطراف آن کوه سیر میفرمود و بعد از آن باز به بابل آمد و مذمت بتان
آغاز کرد و در این نوبت بتان را بشکست و آتش نمرودی بر او سرد شد چنانچه تفسیر آن در سوره
الانبیا مذکور شود انشاء الله تعالی و بعد از آن با ساره و لوط عزیمت شام فرمود و حق تعالی از این
هجرت خبر میدهد که فلما اعتزلهم پس آنکه کناره کرد و جدا شد ابراهیم از بت پرستان و متوجه
شام شد و بگذاشت ایشان را در بت پرستی و ما یعبدون و آنچه را که میپرستیدند من
دون الله بجز از خدای وهبنا له بخشیدیم مر او را إسحاق و یعقوب فرزندی
اسحق نام از ساره و پس از وی نبیره‌ای از اسحق که یعقوب نام داشت وکلا جعلنا و همه را کردانیدیم
نبیا پیغمبر خبر دهنده یا برگزیده و بارفعت و تقرب تخصیص اسحق و یعقوب بذکر جهت آنست تا
ذکر اسمعیل کند بعد از این علی انفراده بجهت مزیت فضل او ووهبنا لهم و بخشیدیم مر ایشان را
من رحمتنا از بخشش خود سوای اولاد و نبوت از نعم دین و دنیا و گویند مراد نبوت و اولاد
اموال است که بایشان ارزانی داشت وجعلنا لهم و دادیم مر ایشان را لسان صدق
زبان راست علیا در حالتی که بلند بود آن لسان صدق در میان مردمان مراد ثنای نیکوست که
جمیع اهل ملل از یهود و ترسا و نصاری و مسلمانان ایشان را بآن ستایش میکنند و بایشان مفاخرت
مینمایند و همه دعوی میکنند که ما بر دین ایشانیم و ما ایشان را کردانیدیم ذکر ایشان را در میان امت محمد
که هیچکس چنین ذکر ایشان خواهند کرد تا روز قیامت و بعد از آن در میان قصه میفرماید که واذکر
اذکر و یاد کن ای محمد فی الکتاب در قرآن موسی قصه موسی علیه السلام إنه کان
بدرستی که او بود مخلصا پاک کرده شده از عیب و نقص یعنی موحدی بود که عبادت او از شرک
و ریا پاک بود و با من جمیع الوجود متوجه حضرت ربوبیت بود و نفس و ما سوی او پاکیزه

وَكَانَ رَسُولًا و بود فرستاده شده از نزد حضرت عزت نَبِيًّا خبر دهنده خلق از جانب جناب
احدیت و یا بلند قدر و عالی مرتبه وَنَادَيْنَاهُ و ندا کردیم موسی را بکفتار یا موسی اِنِّي اَنَا اللّٰهُ رَبُّ
الْعَالَمِينَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ از جانب کوه طور الْاَيْمَنِ که طرف راست موسی بود یا جانب
میمون و مبارک وَقَرَّبْنَاهُ و نزدیک کردانیدیم او را بمرتبه قرب خود نَجِيًّا در حالتی که راز کوینده بود
با ما مرویست که موسی را بلند کردانیدند و بالا بردند از آسمان تا با آسمانی و از جائی تا جائی دیکر تا
جائی که آواز قلمی که توریة باو نوشته شد بشنید وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر او را و عطا فرمودیم مِنْ
رَحْمَتِنَا از جانب رحمت و مهربانی خود اَخَاهُ هَارُونَ برادر او هرون را وزیر و معاون او کردانیدیم
و در تدبیر و تفکر امور دینیه نَبِيًّا در حالتی که پیغمبر بود یا رفیع القدر بعد از آن در بیان حال
اسمعیل میفرماید که وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمٰعِيلَ و یاد کن در قرآن صفت اسمعیل علیه السلام را
اِنَّهُ كَانَ بدرستی که او بود صَادِقَ الْوَعْدِ راست وعده وَكَانَ رَسُولًا و بود فرستاده
نَبِيًّا خبر دهنده از حق ذکر او بصدق اول باز بجهت شهرت او بود باین صفت چنانچه
مشهور است که با کسی وعده کرد که من درین مکان تا تو بیائی سه شبانه روز و بقول اشهر یکسال
اقامت کرد تا آن مرد بیاید و درین مدت جز پوست درخت از خوردنی چیزی دیکر نداشت و نیز در
صفت او میفرماید وَكَانَ يَاْمُرُ و بود که میفرمود اَهْلَهُ کسان خود را بِالصَّلٰوةِ بنماز که
اشرف عبادات دینیه است وَالزَّكٰوةِ و بزکوة که اکمل اعمال مالیه است وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ و بود
نزد آفریدکار خود مَرْضِيًّا پسندیده و بجهت رسوخ او که در استقامت اقوال و افعال بعد از آن
سیرت ادریس را بیاد پیغمبر خود میدهد تا امت مرحومه بآن اقتدا کنند و میفرماید که وَاذْكُرْ
و یاد کن ای محمد فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ در قرآن قصه ادریس را که پسر نبیره شیث و جد پدر
نوح است مرویست که سی صحیفه باو نازل شد و اول کسی که خط نوشت و از علم نجوم و کتاب سخن کفت
و وضع ترازو کرد و اسلحه ساخت و خیاطی کرد او بود و در جامع الاصول آورده که ادریس بعد
از وفات آدم مبعوث شد اِنَّهُ كَانَ بدرستی که او بود صِدِّيقًا راست کوینده
در جمیع اقوال نَبِيًّا و خبر دهنده از حق تعالی یا بلند مرتبه وَرَفَعْنَاهُ و برداشتیم او را
مَكَانًا عَلِيًّا مکانی بلند که شرف نبوت و درجه قربت و ما او را به بهشت رسانیدیم و یا باسمان
چهارم یا ششم و در احادیث معراجیه ثابت شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که در آسمان چهارم با
ادریس ملاقات کردم و سبب رفع او باسمان بروایت ابن عباس آن بود که روزی ادریس را حرارت
آفتاب دریافت مناجات کرد که الهی با وجود این بعد که میان من و آفتابست متاذی شدم آیا آب

فرشته را

فرشته را که حامل آفتابست چه حال باشد خدایا بار آفتاب را سبک کردان و او را از تاب حرارت
آفتاب در سایه عنایت خود محفوظ دار حق تعالی دعای او را اجابت فرمود روز دیکر آن فرشته
که حامل آفتابست خود را سبکبار یافت و اثر حرارت آنرا در نیافت سبب آنرا از حضرت عزت
پرسید خطاب رسید که بنده من ادریس در حق تو دعا کفت و من اجابت کردم آن فرشته باجازت
او سبحانه بزیارت ادریس آمد و بعد از ملاقات ادریس با وی کفت که چون بملک الموت رسی بکوی
تا در اجل من تاخیر کند تا من وظایف طاعات الهی را زیاده کنیم آن فرشته کفت هرچه درین باب ممکن
باشد سعی نمایم پس بالتماس وی او را بر پر خود نشانیده باسمان برد و بنزدیک طلوع آفتاب رسانید
و بابسته عمر ادریس بکمیت عمر و کیفیت اجل وی از ملک الموت پرسید کفت حکم الهی درباره این
کس که تو میکوئی آنست که حالا نزدیک مطلع آفتاب متوفی شود چون فرشته باز آمد ادریس نقد
حیات بجز از اجل سپرده بود و بازحق سبحانه و تعالی جان بوی داد و اکنون در آن موضع با ملائکه
بعبادت مشغول است اُولٰٓئِكَ آنها که مذکور شدند از زکریا تا ادریس الَّذِينَ اَنْعَمَ
اللّٰهُ عَلَيْهِمْ آنانند که انعام کرد حق تعالی برایشان بانعام نعم دینیه و اصناف موهبه معنویه
مِنَ النَّبِيِّينَ از میان پیغمبران مِنْ ذُرِّيَّةِ اٰدَمَ از فرزندان آدم وَمِمَّنْ حَمَلْنَا
و از ذریت آنها که برداشتیم در کشتی مَعَ نُوحٍ با نوح علیه السلام و آنها غیر از ادریس اند وَمِنْ
ذُرِّيَّةِ اِبْرٰهِيمَ و از فرزندان ابراهیم علیه السلام وَاِسْرَآئِيلَ و از ذریت یعقوب علیه السلام
وَمِمَّنْ هَدَيْنَا و از آنها که راه نمودیم ایشانرا بحق وَاجْتَبَيْنَا و برکزیدیم ایشانرا از میان
مردمان بنبوت و کرامت و رسوخ ایمان و طاعت و عبادت اِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ هرکاه خوانده میشد
برایشان اٰيَاتُ الرَّحْمٰنِ آیتهای خدای بخشنده در کتبها که بایشان فرو د آمد خَرُّوا
بروی در افتادند سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندکان بودند مر خدا را وَبُكِيًّا و کریه کنندکان
از [illegible] آورد بعضی مراد بممن هدینا و اجتبینا مؤمنان اهل کتابند چون عبد الله سلام و من اوکه
چون قرآن برایشان خوانده میشد بسجده در می افتادند و میکریستند و از علی ابن الحسین علیه السلام مرویست
که فرموده که این آیت در حق ما نازل کشته و ابن شیمه [illegible] از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله [illegible] بود قرآن خوانید و بکریید و اکر نتوانید خود را بکریه دارید صالح مری فرمود
که در خواب دیدم [illegible] رسول قرآن میخوانم فرمودای صالح این قراءت کو کریه کو
آنکه کویند لائم شوقت در کلام دوست و در حدیث آمده که قرآن بحزن و اندوه نازل شده پس
هرکاه که قراءت قرآن کنید خود را بر حزن دارید و کریه کنید و بعد از کو شنیع آن و صلحاء [illegible] حق

وبخبار خبر میدهد که فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ پس در رسیدند از پس ایشان فرزندان
که از غایت غفلت وجهالت اَضَاعُوا الصَّلٰوةَ فرو گذاشتند نماز را یعنی ترک کردند وَاتَّبَعُوا
الشَّهَوَاتِ و پیروی کردند آرزوهای نفس را از معاصی چون شرب خمر و زنا و امثال آن
ابن عباس فرموده که ایشان یهود بودند که ترک صلوة مفروضه کردند و شرب خمر نمودند و نکاح خواهر
پدری را حلال داشتند و بروایت مجاهد و قتاده مراد فساق این امت اند تا و زقیامت امیر المؤمنین
علی علیه السلام فرموده که این در وقتی است که مشغول شوند به بناهای بلند و بزینت و بر اسبان منقوش
نشینند و جامهای مشهور پوشند فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ پس زود باشد که برسند غَيًّا جزای
گمراهی و تباهی خود و بیزاری بدی و زیان کاری خود از ابن مسعود و عطا و کعب مرویست که غی وادیست
در جهنم آتش آن تیزتر و عذاب آن سخت است که بی نمازان و متابعان شهوات را در او را بدانجا برند
و بروایت ابن عباس وادیست در دوزخ که اهل دوزخ از فرط حرارت آن پناه با خدا دهند و آن
جای زانی مصر و مدمن خمر واکل ربا است وکسانی که عاق والدین باشند و گواهی بد دروغ دهند
و زنی که [illegible] شوهر وی نباشد بر شوهر خود بندد اِلَّا مَنْ تَابَ مگر آنکه باز گشته باشد
از معاصی وَآمَنَ و ایمان آورده بخدا و رسول وَعَمِلَ صَالِحًا و کرده کار شایسته فَاُولٰٓئِكَ
پس آن گروه تایب و مؤمن يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند و حفص بفتح یا میخوانند یعنی
در آیند به بهشت بفرمان خدای وَلَا يُظْلَمُونَ و ستم دیده نشوند شَيْئًا چیزی را از پاداش خود
یعنی از مزد ایشان هیچ کم کرده نشود بنا بر تایبان و عاملان صلاح دریابند جَنَّاتِ عَدْنٍ در بهشتهای
با اقامت الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمٰنُ که وعده داده است خدای بدان عِبَادَهُ بندگان خود را بِالْغَيْبِ
در حالتی که آن بهشتها غایبند از ایشان یا ایشان از آنها غایبند یعنی بوعده صادق الهی تصدیق بآن
کرده اند و گرچه آنرا ندیده اند اِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست وَعْدُهُ مَاْتِيًّا وعده آینده
یعنی جنات که وعده آنست محقق الوقوعست و یا مراد بوعده جنات است یعنی مؤمنان آینده اند بآن
لَا يَسْمَعُوْنَ فِيْهَا نشنوند بهشتیان در بهشت لَغْوًا سخنی بیهوده و هرزه و بی فایده مانند
فحش و دروغ و [illegible] وباطل اِلَّا سَلٰمًا لیکن بشنوند سلام را از جانب حق عزّه یا ملائکه بر وجه
تعظیم [illegible] یکدیگر از روی تحیت وَلَهُمْ و مر ایشان را بود رِزْقُهُمْ روزی ایشان از
نعمتهای عظیم فِيْهَا در آن بهشتها بُكْرَةً وَّعَشِيًّا بامداد و شبانگاه یعنی در طرفین
روز ایشان را نعمتهای بهشت خورانند چنانچه عادت منعمان است و چون در بهشت لیل و نهار نخواهد
بود مراد [illegible] بکره و عشی مقدار این دو زمان است یعنی بمقدار این دو زمان که در دنیا شناخته

باشند روزی بایشان دهند و گویند اگرچه شب و روز نخواهد بود اما علامات باشد که بدان معرفت آن
لیل و نهار شناسند و در بعضی تفاسیر آمده که زمان لیل بفرو گذاشتن پردها و بستن درها معلوم شود
و زمان نهار برداشتن پردها و گشودن درها باشد و در تبیان البیان آورده که در زمان شب کنیزان
بهشت خدمت مؤمنان کنند و در زمان روز غلمان بهشت و گویند عرب هرکه چاشت و شام طعام بخورد
او را منعم میخوانند پس مراد آنست که اهل بهشت متنعمان باشند و نزد بعضی مراد از بکرة و عشی دوام روزیست
در جمیع زمان نه درین هر دو وقت معین تِلْكَ آن بهشت که ذکر کردیم الْجَنَّةُ الَّتِيْ نُوْرِثُ
که میراث دهیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان خود مَنْ كَانَ تَقِيًّا هر کرا که پرهیزگار باشد
یعنی باقی گذاریم آنرا بدیشان هم چنانکه بر وارث مال مورث باقی ماند در روایت صحیحه آمده که
حق تعالی برای هر بنده مکلف جائی تعین نموده در بهشت و در دوزخ چون مکلف ایمان آورد و اختیار
طاعت کند جائی که در دوزخ نامزد او باشد بکافران دهند و چون کافر شود و معصیت کند جائی
که در بهشت نامزد او باشد بمتقیان دهند آورده اند که چون حضرت رسالت را از اصحاب کهف و
ذوالقرنین و روح سؤال کردند فرمود که فردا بیایید تا جواب بگویم و کلمه انشاء الله نگفت پانزده
روز یا دوازده روز یا بیست و پنج روز و قول اشهر چهل روز جبرئیل بحضرت نازل نشد مشرکان گفتند
که خدای محمد را واگذاشت و او را دشمن گرفت و حضرت رسالت بجهت این معنی بسیار مغموم بود
و چون جبرئیل فرود آمد با او گفت ای برادر دیر آمدی و من بسی منتظر بودم جبرئیل گفت یا رسول الله
من نیز مشتاق ملازمت تو بودم اما درین مدت از حضرت عزت مرخص نبودم که نزد تو آیم بعد از آن
حق تعالی بزبان ملائکه حبیب خود را ازین خبر داد که وَمَا نَتَنَزَّلُ و فرود نمی آییم ما فرشتگان
اِلَّا بِاَمْرِ رَبِّكَ مگر بفرمان و دستوری پروردگار تو لَهُ مَا بَيْنَ اَيْدِيْنَا مراورا است
آنچه در پیش ماست از اماکن و جهات و کارهای آینده وَمَا خَلْفَنَا و آنچه از پس ماست از مکان
وازمنه گذشته وَمَا بَيْنَ ذٰلِكَ و آنچه در میان ماست که زمان حالست مراد آنست که در قبضه
قدرت اوست جمیع ازمنه و امکنه و جهات و ما از مکانی بمکانی و زمانی بزمانی منتقل نمیتوانیم شد
مگر بامر و اراده او و بامر اوست حکم در ابتدای آفرینش و انتهای آجال ما و آنچه در مدت حیات ماست
وَمَا كَانَ و نیست و نبوده و نخواهد بود رَبُّكَ پروردگار تو نَسِيًّا فراموش کار یعنی از حال
تو آگاهست هر گاه مصلحت او تقاضا کند ما را بتو فرستد پس فرو نیامدن ما بتو بجهت عدم امر
و مشیت اوست نه بجهت نسیان یا وده باشد و حال آنکه او رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
وَمَا بَيْنَهُمَا آفریدگار آسمانها و زمینها و آنچه میان آنهاست و آفریننده ارض و سماء و پرورنده

آن نشاید که فراموش کار باشد فَاعْبُدْهُ پس او را پرستش کن نه غیر او را وَاصْطَبِرْ وشکیبا باش
لِعِبَادَتِهِ مر پرستش او را یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرده بر عبادت او ثابت قدم باش وبدیر
آمدن وحی واستهزاء کفار وملامت مشو پس بجهت تقریر امر بعبادت وانکار مبالغه خود واثبات وحدانیت
خود میفرماید که هَلْ تَعْلَمُ آیا میدانی لَهُ سَمِيًّا مر خدا را مانندی که او را الله توان گفت یا هم نامی
یعنی غیر او کسی را الله نام بوده باشد واین انجمله آثار سطوت الهی وغیرت احدیت که هیچ کس از اهل شرک
معبود خود را الله و رحمن نام ننهاده بلکه آلهه گفته اند وچون دانسته که هیچ کس مثل او نیست وهیچ
احدی مستحق عبادت نیست غیر از وی پس چاره نیست از تسلیم شدن مر او را واشتغال نمودن بعبادت
او وصبر کردن بر مشقت آن آورده اند که ابی بن خلف جمحی دو زی نزد رسول آمد وبر سبیل انکار و استهزا
گفت آیا چون بمیرم مرا از گور زنده کنند و روایتی آنست که استخوانهای پوسیده ریزیده شده مرده را
بدست گرفت و نزد رسول آورد و بر دست بمالید تا آرد شد و باد بران دمید تا همه چون گرد پراکنده شد
واز روی انکار گفت این زنده میشود حق تعالی رد قول او کرده این آیه فرستاد که وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ
ومیگوید آدمی یعنی ابی که از جمله بنی آدم است أَئِذَا مَا مِتُّ آیا در هر وقتی که بمیرم وازین دنیا
بیرون روم لَسَوْفَ أُخْرَجُ هر آینه زود بیرون آورده شوم از خاک حَيًّا در حالتی که زنده باشم
یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود واز خاک بیرون آید أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ آیا نمی
اندیشد و یاد نمیکند آن آدمی أَنَّا خَلَقْنَاهُ آنرا که بیافریدیم ما آنرا مِنْ قَبْلُ پیش ازین
وَلَمْ يَكُ شَيْئًا ونبود چیزی بلکه عدم صرف بود یعنی باید که بیاد آورد این معنی را که ایجاد
معدوم است عجب تر است از جمیع موردی بعد از تفرق آن واعاده مثل آنچه در آن بود از اعراض پس
چنانکه او برابتدا قادر باشد بر اعاده نیز قادر خواهد بود بعد از آن جهة تحقیق امر اعاده اجسام
میفرماید که فَوَرَبِّكَ سوگند بپروردگار تو که بوقت قیام قیامت لَنَحْشُرَنَّهُمْ هر آینه حشر
کنیم آدمیان را وَالشَّيَاطِينَ وهمه دیوان را که گمراه کننده ایشانند ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ پس حاضر
کردانیم همه آدمیان را حَوْلَ جَهَنَّمَ گرداگرد دوزخ تا سیر در فزع اهل تقوی و سعد بجهت
نجات ایشان از آنچه ببینند زیاده شود وغیظ وخشم اشقیا بجهة آنکه مشاهده کنند آنچه از برای
ایشان آماده است در دوزخ از انواع عذاب بیشتر گردد پس بجهت این کفار وشیاطین را در گرد جهنم
حشر کنیم جِثِيًّا در حالتی که بزانو در آمده گان باشند بجهت هول آنچه بایشان ظاهر شود ثُمَّ
لَنَنْزِعَنَّ پس بیرون آوریم مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ از هر گروهی أَيُّهُمْ هر کرا از ایشان أَشَدُّ
که او سخت تر و بلیغ تر باشد عَلَى الرَّحْمَٰنِ بر خدای عِتِيًّا از روی سرکشی یعنی از هر امتی

آنرا که ستیزه کارتر و نافرمان تر بود جدا کنیم و به دوزخ اندازیم بیت بدانیم تا من حیران کدا
نعمتبولان نحس ومان کدام زفضل خویش کن رحمی مرا باد که انعام تو بر من هست بسیار
خلاصه معنی آنست که اول رؤسای ایشانرا بدوزخ بریم بجهت آنکه همه گمراه کننده اند وبعد از آن
تابعان ایشانرا ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ پس ما دانا تریم بِالَّذِينَ هُمْ بآنانکه ایشان أَوْلَىٰ بِهَا سزاوارتر
ترند بدوزخ صِلِيًّا از روی در آمدن یعنی میدانیم که کیست سزای آنکه نخست او را جدا باید
کرد ودر آتش افکند وبشدت عذاب او را معذب ساخت وَإِنْ مِنْكُمْ ونیست از شما آدمیان
هیچ کس إِلَّا وَارِدُهَا مگر که رسنده است بدوزخ اما چون مؤمنان بدو گذرند آتش مرده و
افسرده گردد چنانکه بر ابراهیم سرد وافسرده شد جابر انصاری رحمة الله علیه از پیغمبر صلی الله
علیه وآله روایت کرده که بعضی بهشتیان از بعضی سؤال کنند که نه حق تعالی ما را وعده فرموده بود
که وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا پس چگونه بود که آتش دوزخ را ندیدیم فرشتگان گویند که شما گذر کردید
در دوزخ اما آتش آن بسبب نور شما فرو مرده كَانَ هست ورود در دوزخ مر مؤمنان عَلَىٰ رَبِّكَ
بر پروردگار تو حَتْمًا جزم وقطع که ناگزیر است از آن مَقْضِيًّا حکم کرده شده بران یعنی وعده است
که البته واقع خواهد شد ثُمَّ نُنَجِّي پس نجات دهیم الَّذِينَ اتَّقَوْا آنانرا که پرهیز کردند از شرک
ومعاصی یعنی بیرون آوریم ایشانرا از دوزخ وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ وبگذاریم ستمکارانرا که اهل شرک
وکفرند فِيهَا در آتش جِثِيًّا در حالتی که بزانو در آمده گان باشند از شدت هول آن جابر بن
عبد الله انصاری گفته که این هر دو گوش من کر باد اگر از رسول نشنیده باشم که میگفت ورود
بمعنی دخولست وهیچ بر و فاجر نماند مگر که در دوزخ در آید لیکن دوزخ بر مؤمنان سرد وسلامت
باشد همچنانکه ابراهیم خلیل و بعد از آن مؤمنانرا بیرون آورند وکافرانرا در آن بگذارند بعضی
بن منبه از رسول روایت کرده که فرموده در روز قیامت دوزخ بانگ و فریاد کند و گوید ای مؤمن را
که بگذر از من که نور تو تبش وحرارت مرا فرو نشاند عبد الله بن مسعود از رسول صلی الله علیه
وآله روایت کرده که ورود مؤمنان بر صراط بقدر اعمال باشد جمعی چون برق جهنده بگذرند
وطایفه چون باد وزنده وگروهی چون اسپان دونده وبعضی چون پیاده وبرخی افتان وخیزان
وفرشتگان گویند بار خدایا ایشانرا بسلامت نگاهدار ابو سعید از حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله نقل کرده که بعضی را از دوزخ بیرون آورند پس از آنکه سوخته چون انگشت شده باشند
وبعد از آن فرموده که خلایق در قیامت بر طبقات مختلف باشند بعضی بی حساب به بهشت
روند و آنها بیرون باشند و دیگران را حساب کنند اگر حسنات ایشان بیش از سیئات باشد ایشانرا

نیز بیهشت برند واگر حسنات و سیئات برابر باشد برایشان نیز رحمت کنند و عفو فرمایند و به
بهشت برند تا آنکه من ایشانرا شفاعت کنم و یا دیگری از اهل شفاعت و بعضی که از هیچ کدام ازین نباشند
ایشانرا بدوزخ برند و بقدر سیئات عقوبت کنند و آنگه به بهشت درآرند و چون ارادهٔ الهی تعلق
گیرد بآنکه ایشانرا از دوزخ بیرون آرند بمالک امر فرمایند تا هوای دوزخ را صافی کند و آن کدورات
دود باز گرداند منافقان از درکهٔ اسفل نگاه کنند مؤمنانرا به بینند بر سبیل طعنه ایشانرا گویند
نه شما نماز گذاردید و روزه داشتید مؤمنان گویند بارخدایا ما را از طعنهٔ دشمنان طاقت طاق شد
حق تعالی جبرئیل را امر کند که برو و مؤمنان را از دوزخ بیرون آر جبرئیل بیاید و جمع بسیار از دوزخ
بیرون آرد دیگر باره بجبرئیل خطاب رسد که برو و هر که در دل او مثقال ذرهٔ ایمان هست و در همه عمر خود
یکبار لا اله الا الله گفته باشد از دوزخ برهان جبرئیل بیاید و جمیع مؤمنانرا از دوزخ بیرون آرد و در آنجا
نماند مگر کافران پس مؤمنانرا بیارند بچشمه که آنرا عین الحیوان گویند و ایشانرا در آن چشمه در آرند
و سیاهی اعضای ایشان زایل شود اما نشانه در پیشانی ایشان بماند اهل بهشت چون ایشانرا ببینند گویند
اینها اند که از دوزخ بیرون آمده اند حق تعالی نیز آن نشانه را زایل سازد و بعد از آن از عناد اهل کفر
خبر میدهد که **وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ** چون خوانده شود بر مشرکان **آيَاتُنَا** آیتهای ما **بَيِّنَاتٍ**
در حالتی که هویدا و روشن اند در اعجاز و اظهار **قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا** گویند آنانکه نگرویده اند
از صنادید قریش **لِلَّذِينَ آمَنُوا** مر آنانرا که گرویده اند از فقرای مؤمنین یعنی توانگران اهل شرک
بدرویشان اهل ایمان و اسلام گویند که **أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ** کدام ازین دو گروه کافر و مؤمن **خَيْرٌ**
مَقَامًا بهترند از روی مقام و مسکن **وَأَحْسَنُ نَدِيًّا** و نیکو از روی مجلس و محفل یعنی ما را
منازل خوب و اماکن ارجمند است و همه اسباب معیشت بر وجه دلخواه و مجمع ما مزین و آراسته
بر حسب مدعا چه اهل مجلس ما همه صنادید قریش اند و اشراف عرب و شما مبتلا بضیق معیشت
و بی برگ و نوا و اهل مجلس شما موالی و ضعفا مختصر سخن آنکه چون کفار بشنوند آیات واضحات قرآنی
و عاجز شوند از معارضه و ابطال آن متمسک شوند بافتخار بآنچه ایشانرا هست از حظوظ دنیا
و استدلال کردند بزیادتی حظ ایشان در آن بر فضل رتبه و حسن منزلت ایشان نزد حق تعالی یعنی گویند
که چون درین دنیا حال ما از شما بهتر است پس در آخرت نیز حال ما از شما بهتر است حق تعالی بنای مباهات
و افتخار ایشانرا در هم شکسته بر سبیل تهدید فرمود که **وَكَمْ أَهْلَكْنَا** و بسا که هلاک کردیم
قَبْلَهُمْ پیش از مشرکان عرب **مِنْ قَرْنٍ** گروهیرا که مجتمع بودند در زمان واحد بجهت واقع
هُمْ ایشان از کفار عرب **أَحْسَنُ أَثَاثًا** نیکوتر بودند از روی متاع خانه که آرایش منازل بود ایشانرا

باشد

باشد **وَرِئْيًا** و نیکوتر از ایشان از روی هیئت و منظر پس هم چنانکه آن منازل و اموال و حسب
و نسب و حسن جمال و سال دافع هلاک ایشان نشد و همه بچنگال نکال و عقاب گرفتار شدند کفار
عرب نیز چون عذاب ما برایشان نازل گردد مسکن و مجمع و تنعم ایشان فایده بدیشان نرسانند
و عذاب را از ایشان باز ندارد بلکه همه بهلاکت دنیوی و اخروی گرفتار کردند مرویست که نضر بن
حارث و اصحاب او مویهای سر خود را شانه میکردند و رویهای خود را بروغن صفا میدادند
و جامهای فاخره می پوشیدند و بر اسبان دونده جهنده سوار میشدند و بهیئت حسن و صورت
و جمعیت و رفاهیت خود بر اصحاب رسول افتخار میکردند حق تعالی این آیه در بارهٔ ایشان نازل
ساخت و بعد از آن بجهت بیان آنکه تنعم و کثرت اموال ایشان بر سبیل استدراج نه اکرام و ذکر آنکه
عیار کار و مدار بر فضل و رفعت در آخرت که دار بقا است نه دنیا که سرای فناست میفرماید که
قُلْ بگو ای محمد مر ایشانرا که بمال و منال مفتخرند که مغرور مشوید و آنرا سبب اکرام خود مگردانید
و مدانید که **مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ** هر که باشد در گمراهی و دوری از راه صواب و رشد
و طریق حق و صراط مستقیم **فَلْيَمْدُدْ** پس باید که باز کشد این خبریست در صورت امر یعنی
ممتد میسازد **لَهُ الرَّحْمَٰنُ** مر او را خدای تا باز کشد عمر او را **مَدًّا** باز کشیدنی و مهلت میدهد
او را بطول عمر و تمتع بآن **حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا** تا وقتی که ببینند **مَا يُوعَدُونَ** آنچه بیم کرده می
شود بآن **إِمَّا الْعَذَابَ** یا عذاب در دنیا بقتل و اسیری و غلبهٔ اهل اسلام برایشان **وَإِمَّا السَّاعَةَ**
و یا روز قیامت بمشاهدهٔ ایشان بانواع رسوائی و عقاب و نکال **فَسَيَعْلَمُونَ** پس زود باشد
که بدانند بمعاینه این را که **مَنْ هُوَ شَرٌّ** کیست بدتر از آن دو گروه **مَكَانًا** از روی مکان
یعنی عکس آنچه تصور کرده باشند به بینند چه جای مؤمنان درجات جنان باشد و ماوای
ایشان درکات نیران **وَأَضْعَفُ** و بدانند که کیست ضعیف تر **جُنْدًا** از روی سپاه یعنی دوستان
و مددکاران چه اهل ایمانرا خدای و ملائکه و انبیا یار و مددکار باشند و مشرکانرا مطلقا یار و
مددکار نباشند **وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا** و می افزاید خدای در دنیا آنانرا که راه یافته اند
بکتاب او **هُدًى** راه نمودن ایشانرا یعنی آنانکه گرویده اند بآنچه قرآن نازل شده حق تعالی
هدایت ایشانرا بتصدیق خبری دیگر که متصل میشود بر ایشان زیاده میکند و یا زیاده میسازد آنانرا
که تصدیق کرده اند بآیت منسوخ هدایت ایشانرا بآیت ناسخ و یا می افزاید هدایت ایشانرا بعون
بطاعات و توفیق در طلب مرضات بر عکس کفار که ایشانرا در بادیهٔ ضلالت فرو میگذارد و مدد
توفیق نمیدهد بجهت فرط عناد و استکبار ایشان **وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ** و عملهای

شایسته پایدار که ثمرهٔ آن ابد الآباد باقی ماند از نمازهای پنجگانه یا تسبیحات چهارگانه و امثال آن از
انواع طاعات خَيْرٌ بهتر است مر ایشانرا عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار تو ثَوَابًا از روی پاداش
وَخَيْرٌ مَرَدًّا بهتر است از روی بازگشت یعنی اگر کافر از دنیا جاه و مال است در آخرت حزن و اندوه
وبال و نکال خواهد بود اما مؤمن هم در دنیا هدایت دارد و حمایت و هم در آخرت ثواب ابدی خواهد
داشت و هم حسن ثواب سرمدی در صحیح مسلم و بخاری مذکور است که خباب بن الارت روایت کرده که
مرا نزد عاص بن وایل سهمی دینی بود روزی بادای آن تقاضا کردم گفت وام ترا باز ندهم تا بمحمد کافر
شوی خباب گفت لا والله هرگز کافر نشوم بآن حضرت نه زنده و نه مرده و نه روزی که مبعوث شوم
عاص از روی استهزا و سخریت گفت آن روز که برانگیخته شوی بیا و وام خود را از من بستان که اگر آنچه
تو گوئی حق است من از تو افضل خواهم بود و مال و فرزند من بیشتر حق تعالی این آیت فرستاد
که أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ آیا دیدی آنرا که نگروید بِآيَاتِنَا بآیتها و معجزهای ما یا آیات قرآنی
یا بدلایل وحدت ما وَقَالَ و گفت بخدا سوگند که فردای قیامت لَأُوتَيَنَّ هر آینه داده شوم یعنی
بمن دهند مَالًا وَوَلَدًا مال و فرزند را أَطَّلَعَ الْغَيْبَ آیا مطلع شده بر غیب و لوح محفوظ مطالعه
کرده و این سخنها را بانقاد نسته و بجهت این سوگند میخورد که مراد در آخرت مال و فرزند باشد أَمِ
اتَّخَذَ یا فرا گرفته است عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا نزدیک خدای عهدی و پیمانی بمدعای خود
چه علم او بدعوی که میکند از دو طریق بیرون نیست و بروایت ابن عباس مراد بعهد کلمهٔ شهادت است
و عمل صالح چه وعدهٔ خدا بثواب بر شهادت و عمل صالح مانند عهدیست براو سبحانه یعنی آیا او بکلمهٔ
شهادت معترف شده و اعمال صالحه از او بظهور رسیده که اعتقاد نموده باینکه در آخرت مال و ولد را
باو دهند و مرتبهٔ او را زیاده کرده‌اند از دیگران كَلَّا نه چنانست که او میگوید و تصور میکند سَنَكْتُبُ
زود باشد که بنویسیم مَا يَقُولُ آنچه میگوید یعنی حفظه را امر کرده‌ایم که قول او را ثبت کنند
در نامهٔ کردار او تا جزا و سزای گفتار باطل او را در کنار او نهیم و بسبب این قول کاذب ویرا در سلسله
و غل کشیم و بانواع عذابش معذب کنیم وَنَمُدُّ لَهُ و دراز کنیم برای او مِنَ الْعَذَابِ از عذاب و
عقاب مَدًّا باز کشیدنی یعنی دراز کنیم مدت عذابی را که مستحق آنست یا عذاب او را زیاده
سازیم بر این وجه که عذاب بر بالای عذاب او رسانیم وَنَرِثُهُ و میراث گیریم یعنی باز ستانیم بمرگ او
مَا يَقُولُ آنچه میگوید که فردا بمن خواهند داد یعنی مال و فرزند وَيَأْتِينَا و بیاید بساحت امر
ما یعنی بوقت مرگ در روز رستخیز فَرْدًا تنها یعنی نه مال با او باشد و نه فرزند قرین او باشد
وَاتَّخَذُوا و فرا گرفتند کافران و مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای آلِهَةً خدایان یعنی

اصنام و ملائکه و غیر آن لِيَكُونُوا تا باشند این معبودان لَهُمْ عِزًّا مر ایشانرا عزت و ارجمندی
یعنی تا بشفاعت ایشان معزز گردند نزدیک خدای كَلَّا نه چنانست که عزیز و ارجمند شوند نزد
خدا بوسیلهٔ الهه خود سَيَكْفُرُونَ زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند الهه ایشان و مقر
نشوند بِعِبَادَتِهِمْ بپرستش ایشان یعنی تکذیب ایشان کنند و از ایشان بیزار گردند و بالکلیه چون
بدی عاقبت خود را ببینند انکار شرک خود کنند و منکر شوند باینکه الهه باطل را پرستیده‌اند وَ
يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا و باشند معبودان ایشان بر ایشان دشمن و یا مخالف و یا سبب مذلت
و خواری ایشان نه باعث عزت و ارجمندی چنانکه دعوی میکنند بعد از آن برسول خطاب میکند
و میفرماید که أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی یعنی البته ندانسته که أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ
بدرستی که ما فرستادیم دیوانرا عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان یعنی ما دیوانرا با ایشان گذاشتیم
و بروجه جبر و قهر که منافی تکلیف است منع ایشان نکردیم تا قرین و رفیق ایشان شده تَؤُزُّهُمْ
میجنبانند ایشانرا أَزًّا جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشانرا بر معاصی فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ
پس شتاب بر ایشان و تعجیل مکن بعذاب ایشان إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ جز این نیست که میشماریم
برای ایشان ایام اجل ایشانرا عَدًّا شمردنی که در آن غلط نیست و هرگاه آن ایام منقضی گردد بدیشان
فرود آید آنچه مقرر شده از انواع عذاب و عقاب پس خوشحال باش و تعجیل منما در نزول عذاب
بر ایشان که ما البته جزای ایشان خواهیم داد يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ در روزی که فراهم
آوریم پرهیزکاران را و جمع کنیم إِلَى الرَّحْمَنِ بسوی خداوند بسیار بخشاینده که ایشان را
مستغرق رحمت خود ساخته وَفْدًا بحالتی که وارد شوندگان باشند براو سبحانه یعنی
بر منازل قرب خود که در بهشت داشته باشند هم چنانکه وافدانرا بدرگاه ملوک میبرند بر وجه اکرام
و تعظیم و یا در حالتی که سواران باشند بر ناقه‌های بهشت یعنی ایشانرا سواره به بهشت برند از
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایتست که فرمود بخدا سوگند که ایشانرا حشر نکنند بر قدمها
بلکه محشور بر بالای شتران که پالانهای آنها از زر باشد و بر بالای اسبهای نجیب که زینهای آنها از
یاقوت باشد و لیکن ایشانرا به بهشت در آرند و اگر خواهند طیران کرده بر موضع خود نشینند
و صالح بن محمد نیز از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که من از رسول
خدا شنیدم که فرمود ای علی چون مؤمنان از موقف حساب باز گردند فرشتگان باستقبال
ایشان بیایند با شترانی که پالانها از زر باشد و مهارها از زبرجد بر سر کیان حلها افکنده که قیمت هر یک
از آن از همه دنیا بیشتر بود هر مؤمنی حله از آن بپوشند و بر مرکبی نشینند و مرکبان ایشان روی

به بهشت آرند چون به رحمت رسند رضوان با تاجهای خود با استقبال ایشان بیرون آیند و گویند
وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ و برانیم کافران را إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ چنانکه بهایم را رانند وِرْدًا
در حالتی که تشنگان باشند یعنی ایشان را تشنه و پیاده در دوزخ کشیم لَا يَمْلِكُونَ مالک نباشند
و نتوانند هیچ کدام از مردمان الشَّفَاعَةَ درخواست هیچ شفیعی مر ایشان را إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ مگر کسی
که فرا گرفته باشد عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ نزد خدا عَهْدًا ایمانی برای شفاعت که آن عمل صالح است چه
اهلیت شفاعت برای عاصیان موصوف بآن و هیچ کس نتواند که شفیع شخصی شود مگر که از خدای دستوری
یافته باشد از عبد الله مسعود روایت است که گفت من از رسول خدای شنیدم که صحابه خود را می گفت
که آیا نمی توانید بود هیچ کدام از شما فرا گیرد هر بامداد و شبانگاه نزد خدا عهدی گفتند چگونه یا رسول الله
مر خود را این طریق که هر صبح و شام بگوید که اللّهمّ یا فاطر السّموات والارض عالم الغیب والشّهادة الرّحمن
الرّحیم انّی اعهد الیک فی دار الدّنیا بانّی اشهد ان لا اله الّا انت وحدک لا شریک لک وانّ محمّدا
عبدک ورسولک وانّ السّاعة آتیة لا ریب فیها وانّک تبعث من فی القبور وانّ الجنّة حقّ وانّ النّار
حقّ والحساب حقّ والقدر والمیزان حقّ وانّ الدّین کما وصفت وانّ الاسلام کما شرعت وانّ
القول کما حدّثت وانّ القرآن کما انزلت وانّک انت الله الحقّ المبین جزی الله عنّا محمّدا خیر الجزاء
وحیّی محمّدا وآله بالسّلام اللّهمّ یا عدّتی عند کربتی ویا صاحبی عند شدّتی ویا ولیّ
نعمتی الهی واله آبائی لا تکلنی الی نفسی طرفة عین فانّک ان تکلنی الی نفسی اقرب من الشّرّ وابعد
من الخیر وآنس فی القبر وحشتی واجعل لی عهدا یوم القاک منشورا چون این کلمات بخواند
هر بامداد و شبانگاه هر آینه فرا گیرد نزد خدا عهدی پس ملائکه مهری بر او نهند و در زیر عرش
بنهند و چون روز قیامت شود منادی ندا کند که کجا اند آنانکه مر ایشان را نزد خدا عهدی است تا آن را بایشان
بدهند پس این عهد نامه بدست آنکس دهند و آن را بخواند بدانند که آن عهد خداست
که فرموده الّا من اتّخذ عند الرّحمن عهدا پس او را به بهشت برند و همین عهد نامه ابی عبد الله از
آبای کرام خود نقل فرموده تا به پیغمبر صلّی الله علیه وآله و از امیر المؤمنین علی روایت است که این عهد نامه را
پیغمبر صلّی الله علیه وآله تعلیم کرده ام و آنحضرت از جبرئیل وَقَالُوا و گفتند کفار بنو ملیح و یهود و نصاری
که اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وَلَدًا فرا گرفته است خدای فرزندی یعنی ملائکه و عیسی و عزیر را فرزندی
گرفته پس ای محمّد در جواب ایشان بگوی که لَقَدْ جِئْتُمْ بدرستی که آمدید برای گفتن چیزی شَيْئًا
إِدًّا عجب ... یعنی ناخوش و بی ادبانه تَكَادُ السَّمَاوَاتُ نزدیک شد که آسمانها
يَتَفَطَّرْنَ شکافته شوند مِنْهُ از گفتن این سخن وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ و پاره و شکافته شود

زمین

زمین وَتَخِرُّ الْجِبَالُ و بیفتد کوهها و شکسته شوند و فرو ریزند هَدًّا شکستنی یعنی پاره پاره
پاره کردند أَنْ دَعَوْا جهت آنکه خواندند لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا ... اعتقاد فرزندی یعنی اسناد ولد
باو کردند از ابن عباس و ابی بن کعب مرویست که چون کفار این کلمه بگفتند آسمان و زمین و جمیع
آفریدها بغیر از جن و انس از آن بترسیدند و همه فرشتگان بغضب آمدند و دوزخ بجوش آمد
وَمَا يَنْبَغِي و نسزد و سزاوار نباشد لِلرَّحْمَٰنِ خدا را أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا آنکه فرا گیرد
فرزندی چه این از قسم مستحیلات است و از دایرهٔ امکان بیرون زیرا که آن ولادتیست که معروفست
و شبه در استحاله آن نیست و یا تبنّی است و آن نیز ... مگر در ... از جنس متبنّی باشد و قدیم
تعالی از جنسیّت منزه است بعد از آن تصریح باین معنی می فرماید که إِنْ كُلُّ مَنْ فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نیست هر که در آسمان و زمین است از ملائکه و جن و انس و غیر
آن از جمله موجودات إِلَّا آتِي الرَّحْمَٰنِ مگر آینده در قیامت بسوی خدای رحمن عَبْدًا در حالتی
که بنده باشد مگر که مملوک او سبحانه باشد و بطریق عبودیت و انقیاد و مذلّت و خضوع بسوی
او آید پس همه بنده او و مربوب وی باشند و هیچ معبودی غیر از او نباشد مگر که او معروف و معترف
باشد بعبودیت و بندگی و دعوی چیزی نکند که کفار نسبت باو میدهند از الوهیت و معبودیت
غیر او لَقَدْ أَحْصَاهُمْ بتحقیق که او سبحانه حصر کرده است همه ایشان را یعنی همه علم او بجمیع
آنها احاطه کرده بحیثیتی که هیچ فردی از افراد مکونات نیست که از تحت علم و قدرت او بیرون باشد
وَعَدَّهُمْ و شمرده است با شخاص و احوال و اقوال ایشان را عَدًّا شمردنی پس هیچ چیز از احوال و اعمال
ایشان بر او مخفی نباشد وَكُلُّهُمْ آتِيهِ و همه ایشان آینده اند بوی یعنی رسندگان بجزای وی در
موقف حساب يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز فَرْدًا در حالتی که تنها باشند بی اتباع و انصار
بی هیچ شیء از مخلوقات هم جنس او نباشد تا او را ... و هیچ چیز مناسب او نبود تا او را شریک
خود کرده اند بعد از آن در بیان حالات اهل ایمان می فرماید که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه
گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کردارهای شایسته سَيَجْعَلُ لَهُمُ
زود باشد که بگرداند یعنی احداث کند برای ایشان الرَّحْمَٰنُ خدای بخشاینده وُدًّا دوستی در
دلهای مردمان یعنی محبت و مودت آنها را بدون ... اسباب و وسایط از قرابت و صداقت
بلکه محض اختراع باشد از جانب احدیت ابتداءً و این کرامت مخصوص باولیا که حق تعالی
ایشان را بآن اختصاص فرموده و بجهة اکرام آنها ... چنانکه ... دشمنان او کنند
بجهة اظهار قهاریت و غالبیت خود ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که ابو جعفر علیه السلام فرمود

که حضرت رسالت امیرالمؤمنین علی را امر کرد که ای علی دعا کن که بار خدایا برای من نزد خود عهدی
و از برای من پدید آور محبت و مودتی را در دلهای مؤمنان پس امیرالمؤمنین این دعا فرمود و حق تعالی
این آیه فرستاد و این روایت از ابن عباس و جابر بن عبد الله و بریدة بن حصیب و ابو سعید خدری و غیر ایشان است
که هر مؤمنی نیست مگر که دل او مملوست از محبت و مودت آنحضرت و گفته‌اند مراد محبت مؤمنانست با یکدیگر
زیرا که حق تعالی محبت و الفت جمیع اهل ایمان را بجانب او مایل سازد و عطوفت و رافت هم را در دل ایشان
کرده‌اند تا همه کس او را دوست داشته باشند و ربیع بن انس نیز از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت
کرده که چون حق تعالی مؤمنی را دوست دارد جبرئیل را گوید که من فلان بنده را دوست میدارم
تو هم او را دوست دار جبرئیل او را دوست گیرد و منادی کند در میان اهل آسمان که ای ساکنان اهل
آسمان او را دوست گیرند و آنگاه محبت او را وضع کنند در زمین تا همه اهل زمین دوست دارند او را
و یا مراد از آیه آنست که حق تعالی محبت اهل ایمان را در دلهای مخالفان و دشمنان دین افکند
تا دین اسلام را قبول کنند و یا در آخرت محبت را در قلوب جمیع مؤمنان افکند و حقد و غل را
از خاطر ایشان محو کند تا همه یکدیگر را دوست داشته باشند مانند محبت والد نسبت بولد و
مؤید قول اول است روایت صحیحه از امیرالمؤمنین علی علیه السلام که فرمود اگر این شمشیر خود را بر بینی مؤمن
زنم که مرا دشمن گیرد هرگز دشمن من نشود و اگر همه دنیا را با جمیع نعمت در راه دوستی بر منافق اضافه کنم
تا دوست من شود هرگز دوستی نکند با من و این بجهة آنست که حکم ازلی تعلق گرفته و بر زبان
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله جاری گشته که فرمود یا علی هیچ مؤمنی ترا دشمن ندارد و هیچ
منافقی ترا دوست نگیرد بعد از آن حبیب خود را میفرماید که تبلیغ کن بمردمان این را که بر تو
نازل شده و ایشان را بآن بشارت ده و بیم کن **فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ** پس جز این نیست که آسان کردیم
این قرآن را **بِلِسَانِكَ** بزبان تو که لغت عربیست یعنی برای آسانی تو آنرا انزال آن کرده‌ایم بلغت تو
لِتُبَشِّرَ بِهِ تا مژده دهی بآن **الْمُتَّقِينَ** پرهیزکاران را که از شرک و عصیان اجتناب نموده‌اند
و تکیه بر ایمان در آمده **وَتُنْذِرَ بِهِ** و بیم کنی بآن **قَوْمًا لُدًّا** گروه ستیزه‌کاران که بجهة فرط
خصومت و لجاج جدال کننده‌اند مراد اهل مکه‌اند که در غایت عناد و خصومت و لجاج بودند پس
در تهدید کفار مکه میفرماید که **وَكَمْ أَهْلَكْنَا** بسا که هلاک کردیم **قَبْلَهُمْ** پیش از اهل مکه
مِنْ قَرْنٍ از اهل زمانی یعنی از هر قرنی از قرون جمعی را مثل کفار اهل مکه ساختیم **هَلْ
تُحِسُّ** آیا هیچ می‌بینی **مِنْهُمْ** از آن هلاک شدگان **مِنْ أَحَدٍ** از ایشان هیچ یکی را **أَوْ
تَسْمَعُ لَهُمْ** یا میشنوی مر ایشان را **رِكْزًا** آواز پوشیده یعنی چون عذاب مر ایشان را فرو د
آمد همه هلاک شدند از ایشان شخصی نماند که کسی را به بیند و نه آوازی که کسی او را بشنود بلکه
تمامی ایشان را هیچ کدام در نیافت و همه را بدست هلاکت در کنج خمول نشاند بر وجهی که گویا هرگز نبوده‌اند
نبوده‌اند با آنکه ایشان بمال و منال و عدد و عدد و خدم و حشم از اهل مکه بمراتب در پیش بوده‌اند
و خصومت ایشان بیش و چون حال ایشان باین طریق بود پس مال اینها نیز چنین خواهد بود

سورة طه مائة و خمس و ثمانون آية مكية

ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی ثواب
مهاجر و انصار در قیامت باو عطا فرماید و ابو هریره از آنحضرت نقل کرده که حق تعالی سوره طه
و یس را قرائت کرده پیش از خلق آدم بدو هزار سال و چون ملائکه او را از او سبحانه استماع
کردند گفتند خوشا حال امتی که این هر دو سوره بر ایشان نازل شود و خوشا سینه‌هایی که
حامل آن باشند و خوشا زبانهایی که بآن تکلم کنند و حسن بصری نیز از آنحضرت روایت کرده
که اهل بهشت از قرآن تلاوت نکنند مگر سوره طه و یس و اسحق بن عمار از ابی عبد الله علیه السلام
روایت کرده که آن حضرت فرمود که ترک میکنید قرائت طه را بدرستی که حق تعالی دوست میدارد
این سوره را و هر کرا که قرائت آن کند و بدان مداومت نماید و نامه اعمال او را در قیامت بدست
راست او دهند و تحفه در حین اسلام از او و صادر شده باشد محاسبه ننمایند و چندان ثواب
باو دهند که بدان خشنود گردد ان شاء الله تعالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طه اسم این سوره است یا اسم قرآن یا اسمی از اسمای الهی یا مفتاح اسم طاهر و هادی یا اسمی
از اسمای خاتم الانبیاست چنانکه مزمل و مدثر و حروف ندا محذوفست یعنی یا طه و یا اشارتست بدو صفت
آن حضرت که طالب است و هادی ای طالب شفاعت و هادی شریعت یا طاهر از ذنوب و عیوب و
هادی بمعرفت علام الغیوب یا طاهر بطهارت دل و هادی بهدایت او بسوی حق یا طالب شفاعت
و هادی بشریعت و در تبیان آورده که طه قسم است بطول و هدایت الهی یا بطینت پاک و همت عالی
حضرت رسالت پناهی و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است که از امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که طه سوگند است بطهارت اهل بیت رسول بقوله تعالی وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و گویند که اشارت است
بطوبی و هاویه که حق تعالی باین هر دو سوگند یاد کرده و بروایت امام جعفر صادق علیه السلام معنا
طوبی لمن هدی یعنی خوشا حال کسی که راه راست یافت و در تفسیر ابی السعود آورده که طا طیبه است
که مدینه است و ها مکه و حق تعالی باین هر دو محترم سوگند یاد کرده و در بعضی دیگر از تفاسیر
آمده که طا بحساب جمل نه است و ها پنج و مجموع چهارده باشد و ماه را در شب چهاردهم مرتبه بدر

پس معنی آنست که ما اشب چهارده و بدینه اشارتست بکمال مرتبه جامعیت آنحضرت و نزد بعضی از علمای
ما اشارتست بعدد ائمه اثنی عشر و حضرت رسالت و فاطمه صلوات الله علیهم اجمعین که هادیان صراط
مستقیم اند و گویند طه در اصل طاها بوده که امر است از وطأ یطأ و ها راجع است بارض و همزه
بجهت خفت مبدل شده بالف یعنی ای محمد بنه هر دو قدم خود را بر زمین در وقت ادای نماز و
صورت این حال بر این وجه بوده که در اول اسلام چون حضرت در شب بتهجد برخواستی بر یک پای
ایستادی تا ریاضت او بیشتر شود و سبب زیادتی مثوبه او شود و مزیت قرب او بحضرت عزت
و بدین سبب پشت پای مبارکش ورم کرده حق تعالی این سوره فرستاد و امر کرد او را که طه یعنی بنه
هر دو کف پای خود را بر زمین و بروایت ابن عباس طه بلغت حبشه بمعنی رجل است یعنی ای مرد و
که چون ابو جهل و نضر بن حارث و امثال ایشان عبادت آنحضرت او کثرت ریاضت و مشقت وی را
بدیدند گفتند شقی محمد یعنی محمد رنجور و بدبخت گشته بسبب پروردگار خود بترک دین ما و
خود را در رنج انداخته و طعنه میزدند که قرآن بر محمد فرو نیامده مکر برای آنکه او را در رنج
تعب اندازد آیه آمد که طه یعنی ای مردی که هیچ کس چون تو قدم در میدان مردی ننهاده **ما انزلنا**
نفرستادیم ما **عَلَيْكَ الْقُرْآنَ** بر تو قرآن را **لِتَشْقَى** تا در رنج افتی و بسبب آن خواب نکنی
و بجهت قیام در نماز الم و ورم بپای مبارکت رسد از ابو عبد الله علیه السلام نیز مرویست که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله در شب یک پا بر برداشتی بجهت زیادتی تکلیف و مشقت حق تعالی این آیه
فرستاد و این رنج و تعب را از او برداشت مغیره روایت کرده که آن حضرت چندان بپای ایستادی
که هر دو پای مبارکش ورم کردی و برا گفتند یا رسول الله خدای تعالی ترا آمرزیده است تو این همه
رنج چرا بخود می نهی و این همه تعب چرا میکشی فرمود آیا خدا را شکر نکویم و بنده شاکر او نباشم
حق تعالی این آیه فرستاد و تخفیف مشقت او فرمود و نزد بعضی تعب آنحضرت بجهت فرط تأسف
او بود بر کفر قریش و فرط عناد ایشان یعنی ما انزال قرآن نکردیم بر تو تا برنج و تعب افتی بجهت
کثرت تأسف واندوه خوردن بر شدت کفر و عناد قریش و تکذیب نمودن ایشان قرآن را **إِلَّا**
تَذْكِرَةً لیکن فرستادیم او را بر تو بجهة پند دادن تو **لِمَنْ يَخْشَى** مر آن کس را که بترسد یعنی در دل
او خوف و رقت باشد تا به بیم کردن تو متأثر گردد و فرو فرستاده شده است قرآن بتو **تَنْزِيلًا**
فرو فرستادنی **مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ** از آنکس که بیافرید زمین را **وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى**
و آسمان بلند را و آنکس **الرَّحْمَنُ** خدای بسیار بخشایش است **عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى**
بر عرش مستولی است یعنی عرش با این همه عظمت مخلوق اوست و در تحت امر او جل جلاله

و عم نواله و عظم شانه و لا اله غیره **لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ** مر او راست آنچه در آسمانهاست از
مبدأ سماویه **وَمَا فِي الْأَرْضِ** و آنچه در زمینهاست از موجودات سفلیه **وَمَا بَيْنَهُمَا**
و آنچه در میان هر دو است از اصناف ملائکه و طبقات ناری و هوائی و غیر آن از مخلوقات
وَمَا تَحْتَ الثَّرَى و آنچه در زیر همه طبقات خاکیست و آن موضعیست که صخره مما بر
بالای اوست و صخره در زیر زمین هفتم است و در تبیین و غیر آن از تفاسیر آورده وهب بن
منبه از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود هفت زمین بر دوش فرشته ایست و هر دو
قدم او بر صخره ایست و صخره بر شاخ گاوی از فردوس و قوایم گاو بر پشت ماهی و بثوت ماهی
بر بحر و بحر بر جهنم بزمین ریح و ریح بر حجابی از ظلمت و حجاب بر ثری و علم اهل آسمان و زمین تا
ثری بیش نرسد و ما تحت الثری جز خدا و نداند و از ابن عباس مرویست که زمین بر
پشت ماهیست و ماهی بر روی آب و هر دو طرف ماهی که سر و دنبال ویست در زیر عرش
بهم رسیده است و شکم ماهی در زیر دریا در سنگی است سبز که سبزی آسمان از آنست و آن
سنگ بر گاویست و پای گاو بر ثری و زیر ثری را کس نداند بغیر از حق تعالی و آن گاو دهن باز کرده
و در وقت قیام قیامت چون همه دریاها یکی شوند همه آب آن دریا در شکم آن گاو رود و دریاها
خشک کردند حاصل که حق تعالی مالک جمیع مکوناتست و مدبر همه ممکنات پس آیات مذکوره
دالست بر کمال قدرت و اراده او سبحانه بعد از اثبات قدرت خود در بیان علم میفرماید که **وَإِنْ**
تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ و اگر آشکارا کنی سخن را و آواز بلند گردانی **فَإِنَّهُ** پس بدرستی که او **يَعْلَمُ**
السِّرَّ میداند پوشیده را **وَأَخْفَى** و آنچه پوشیده تراست از آن پوشیده یعنی مبالغه منما
در رفع صوت بذکر و دعا زیرا که اگر چه جهر او را نخوانی میداند سر را و پوشیده تر از سر آنست
که بنده میکند و میپوشد و اخفی آنکه نمیداند که دیگر چه خواهد کرد یا سر آنست که با کسی گوید
پنهانی و اخفا آنکه در دل خود نهان دارند و یا سر موجودات و اخفی در معدومات و از امام
محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما مرویست که سر آنست که اخفای آن کنی در نفس خود
و اخفا آنچه در خاطر تو خطور کند حاصل که میفرماید اگر آشکارا سازی ذکر خدا را و خواندن
او را پس بدانکه او بی نیاز است از جهر توجه او میداند سر را و آنچه اخفا از آنست و بعد از بیان
اجتماع صفات الوهیت خود ذکر تفرد خود مینماید بآن صفات و توحد آن بآن سمات و میفرماید
که **اللَّهُ** خدای بحق **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** نیست معبودی سزاوار ... مگر او و سبحانه که جمیع
صفات مذکوره راست **لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى** مر او راست نامهای نیکو یا صفتهای پسندیده

امام علی بن موسی الرضا از آبای کرام خود صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده که امیرالمومنین علی علیه السلام
فرمود که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود که حق تعالی را نود و نه نام مشهور است
که هر که او را بشمرد البته در بهشت داخل شود معنی حدیث باین راجع است که هر که خدا را بوحدانیت
بشناسد و بآن تصدیق کند و اسمهای مذکوره را بقصد تعظیم و اجلال او بر زبان راند در بهشت
داخل شود و شبهه نیست که این مشروطست بولایت علی بن ابی طالب و سایر ائمه طاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین و حدیث مشهور حب علی حسنة لا تضر معها سیئة و بغضه سیئة لا تنفع معها
حسنة مصرحست باین و نیز از امام رضا علیه التحیة و الثنا مرویست که حق تعالی فرموده که لا اله الا الله
حصن من است هر که در حصن من در آید از عذاب من ایمن شود یکی از مجلس برخاست و گفت بنا
براین هر که یکبار در جمیع عمر خود قایل این کلمه شود از عذاب خدا ایمن گردد حضرت فرمود که
بشروطها بشروطها بشروطها و انا من شروطها یعنی سه بار تکرار فرمود که این مشروطست
بشرطی چند و محبت من از جمله شرطهای آنست بعد از آن حق تعالی قصه موسی را که متضمن تحمل
مشقت و ریاضت و تکالیف رسالت است برای حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله میفرماید تا در
تحمل شداید و انواع ریاضت در تبلیغ رسالت باو اقتدا نماید پس میفرماید که وهل اتیک
حدیث موسی و آیا آمده است بتو خبر موسی بن عمران استفهام برای تقریر کلام است
یعنی بتحقیق که آمد بتو حدیث موسی و آن اینست اذ رای نارا چون دید موسی آتش را مراد
آتش طور است و آن وقتی بود که از شعیب دستوری طلبید که بمصر رود و برادر خود را ببیند
شعیب اجازت داده اهل او را باجمعی رفقا روان کرد و صفورا را که دختر شعیب بود و زن او بر
دراز گوش در او سوار کرده پیش پیش قافله میرفت تا نظر اهل قافله بر او نیفتد و در شب جمعه
که هوا سرد بود و مظلم و برف میبارید راه گم کردند چون نزدیک وادی ایمن رسیدند صفورا را
درد وضع حمل پدید آمده باتش محتاج شد موسی علیه السلام چندانکه سعی فرمود از سنگ و
آهن آتش بیرون نمی آمد موسی در غضب شده آتش زنه را از دست بینداخت آن سنگ و آهن
باو از آمد که ای موسی ما مامور خداوندیم و بی حکم او هیچ کاری از ما نیاید و بما حکم شده
که امشب آتش ندهیم و هر آتشی که در عالم است امشب فرو نشانده اند موسی در این امر متحیر فرو
ماند که ناگاه از دور آتشی بدید فقال لاهله امکثوا پس گفت مر اهل و عیال خود را که
درنگ کنید در همین موضع که انی انست بدرستی که من دیدم بی شبهه نارا آتشی که مانوس
و مرغوب من است لعلی اتیکم شاید که من بیاورم برای شما منها بقبس شعله در سر چوب

یانی

یانی یا فتیله گرفته بیایم او اجد یا شاید که بیابم علی النار بر سر آن آتش هدی
راه نمایی که ما را به شارع رساند چه غالب آنست که کسی نزد آن خواهد بود پس گمان خود را بکلی
و تنها بجانب آن آتش روان شد فلما اتیها پس آن هنگام که بیامد بآن آتش آتشی سفید دید
که سر تا پای درختی سبز که عناب بود یا عوسج فرو گرفته و در حوالی آتش هیچ کس نه متحیر شد
و از روشنی و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه نودی یا موسی ندا کرده شد که ای موسی
انی انا ربک بدرستی که من منم پروردگار تو یعنی شک مکن و متیقن شو بآنکه منم
آفریدگار تو ام بحق آورده اند که چون بموسی ندا رسید با خود گفت که آیا سخن گوینده چه کس
باشد آواز آمد که انی انا ربک منم آفریدگار تو شیطان بوسوسه او در آمد که شاید این کلام
ابلیس باشد موسی گفت من میدانم که این کلام خداست چه آواز را از جمیع جهات و جمیع اعضا
می شنوم و مرویست که چون موسی نزدیک شجره رسید درختی سبز دید که از زیر و از زبر او
آتش سفید برافروخته و آواز ملائکه شنید که زبان بتسبیح گشوده بودند و نوری عظیم از
آنجا تا باسمان تتق بسته نه سبزی درخت آتش را فرو می نشاند و نه آتش سبزی درخت را
می سوخت چون آن بدید بیهوش شد حق تعالی دل او را قوی کردانید تا از مشاهده عجایب و
غرایب بی تاب نشود بعد از آن ندا رسید که ای موسی چون باینموضع رسیده فاخلع
نعلیک دور افکن از پای خود دو نعلین را تا قدم ترا ارض مقدسه مس کند و برکت آن بپای
تو رسد محققان گفته اند که این تعلیم طریق تواضع و ادبست که بر بساط ملوک با نعلین نتوان
رفت انک بدرستی که تو رسیده بالواد المقدس طوی بوادی پاکیزه که طوی
نام اوست بعضی گفته اند که مراد از این امر آنست که فکر دنیا و آخرت را از دل خود بیرون کن و یاد دل
خود را از یاد اهل و ولد فارغ کن و چون موسی خلع نعلین نمود و قدم خود را در آن وادی مستقر ساخت
بانگ باو ندا آمد که وانا اخترتک و من برگزیدم ترا ای موسی برای نبوت فاستمع پس گوش فرا
دار لما یوحی مر آنچیز را که وحی کرده میشود بتو و آن وحی این است که انی انا الله بدرستی
که منم خدای بحق لا اله الا انا نیست خدایی بجز از من فاعبدنی پس مرا پرستش کن و اقم
الصلوة و بپای دار نماز را لذکری برای یاد کردن من یعنی تا آنکه مرا یاد کنی در آنچه ذکر من
آنست که مرا پرستند و نماز را برای من گذارند بعد از آن اخبار میفرماید موسی را بآمدن قیامت
بقوله ان الساعة اتیة بدرستی که ساعت رستخیز آینده است و لا محاله واقع شدنی اکاد
اخفیها میخواهم که پنهان دارم وقت آنرا از بندگان و با آنکه نزدیکست که اخفای آن کنم و بگویم

که آینده است یعنی اگر نه اخبار باینان آن متضمن لطفست من جنب آن بمید ادم و بدانکه البته قیامت
آینده است لِتُجْزىٰ تا پاداش داده شود و یا نزدیکست که آنرا ظاهر سازم تا جزا داده شود كُلُّ
نَفْسٍ هر تنی بِمَا تَسْعىٰ بانچه می شتابد از عملهای نیك و بد فَلَا يَصُدَّنَّكَ پس باید
که باز ندارد ترا عَنْهَا از ایمان بقیامت و تصدیق بآمدن آن مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا آنکس که بنی
کرود بوقوع آن و آمدن آن وَاتَّبَعَ هَوَاهُ و پیروی کرده است از روی نفس خود را و میل آن بلذات
خسیسه دنیویه بجهت آن از امر آخرت باز مانده یعنی منع این کس از راه مرو فَتَرْدىٰ که هلاك
شوی مراد آنست که باید که تو بجهت کثرت اعدا و اموال و تنعم ایشان از راه نروی و تابع هوای نفس
شوی و بجهت آن در رسوخ و صلبیت تو در بیعت و جزا فتور و قصور راه نیابد چه اهل انکار اگرچه
بکثرت و وفور موسوم‌اند اما همت ایشان و پیروی نفس است نه برهان و تدبر و خطاب اگرچه باموسی
است اما مراد امت و سند زیرا که انبیای اولین و آخرین در صلبیت ایشان در اصول دینیه معصوم‌مند
و محفوظ و بعد از آن تمهید مقدمه مینماید بر دادن معجزه بموسی علیه السلام واو را باین خطاب
مخاطب میسازد که وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسىٰ چیست اینکه بدست راست تست ای موسی
یعنی حاضر باش تا از آن عجایب مشاهده کنی و آثار صنع و قدرت ما بینی قَالَ گفت موسی در جواب
که هِيَ عَصَايَ ای عصای من است و آن عصا از چوب درخت مورد بهشت بود و طول آن ده گز بود
بقد موسی و سر او دو شاخ بود و در زیر آن سنانی نشانده و نامش علیق بود و از آدم علیه السلام میراث
بشعیب رسیده و از او بموسی انتقال یافته و بعد از آن بجهة تعداد نعم ربانی که او سبحانه از برای وی
در آن تعبیه کرده بود فرمود که أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا تکیه میکنم برای عصا چون مانده میشوم در راه
رفتن یا وقتی که در سر رمه میباشم که میچرند وَأَهُشُّ و فرو میریزم برك از درخت بِهَا بدان
عصا عَلىٰ غَنَمِي برگوسفندان خود وَلِيَ فِيهَا و مرا در آن عصا مَآرِبُ أُخْرىٰ حاجتهای دیگر
از ابن عباس مرویست که منافع دیگر از آن عصا آن بود که در راه با موسی سخن گفتی و انیس وی بودی
و از سباع و هوام او را نگاه داشتی در وقت خواب و بیداری او با دشمن او حرب کردی و چون در خواب بودی
محافظت رمه نمودی و معارض سباع شدی و بسر چاهی که رسیدی تنه او ریسمان گشتی بقدر دراز
چاه و هر دو سر او دلو شدی چون بر زمین زدی درختی سایه‌دار گشتی و هر میوه که مرغوب موسی
بودی پدید آوردی و در شبهای تیره چون شمع و چراغ نور دادی و در وقت مسافرت نا دو متاع خود
بران نهادی و بر دوش افکندی و چون بیمار شدی بروی نشستی و در زیر او چون اسب رهوار
و اگر طعام نداشتی بر زمین زدی و آنچه آرزوی طبع او بودی بران پدید آمدی القصه چون موسی

بر تبیل تفصیل و اجمال ذکر منافع عصا کرد قَالَ گفت حق تعالی باو که أَلْقِهَا يَا مُوسىٰ بیفکن آنرا ای
موسی حضرت موسی علیه السلام گمان برد که او را نیز همچون نعلین دور می باید افکند فَأَلْقَاهَا
پس بیفکند او را از قفای خود فی الحال آوازی عظیم و مهیب بگوش او رسید باز نگریست فَإِذَا
هِيَ پس آنجا آن عصا حَيَّةٌ ماری بود تَسْعىٰ که می شتافت بهر جانب آورده‌اند که اول
ماری بود زرد بجثه عصا بعد از آن بتدریج بزرگ شد برابر شتر بختی و دراز گشت و بر چهار قائمه
سطبر و کوتاه در زمان رفتن آغاز کرد میان کنارهای دهن او هفتاد گز یا چهل گز بود و در دهن او
دندانها بغایة بزرگ و دو چشمش چون برق میدرخشید و هر یك از موی گردن او مانند نیزه چوب
موسی وی را بدید ترسان شد روی بگریز نهاد قَالَ خُذْهَا گفت خدای که بگیر وی را وَلَا تَخَفْ
و مترس از وی سَنُعِيدُهَا زود باشد که باز گردانیم او را سِيرَتَهَا الْأُولىٰ هیئات و حالت
اول یعنی همان عصا گردانیم او را آورده‌اند که چون این خطاب بموسی رسید دست باژدها نهاده دست
خود را در دهن او کرد و لحیتین او را بگرفت همان عصا شد و لحیتین او همان دو شعبه عصا گشت
و چون اژدها بحالت اول عود کرده باز باو ندا رسید که وَاضْمُمْ و ضم کن و باهم آور دست خود را
إِلىٰ جَنَاحِكَ بسوی پهلوی خود در زیر بازو تَخْرُجْ بَيْضَاءَ تا بیرون آید سفید و روشن
مِنْ غَيْرِ سُوءٍ بی عیبی و علتی یعنی سفیدی برص نباشد بلکه سفیدی درخشنده و باشعاع
بود آيَةً أُخْرىٰ در حالتی که آن سفیدی علامتی دیگر است بر نبوت تو لِنُرِيَكَ مِنْ آيَاتِنَا
الْكُبْرىٰ تا بنمایم ترا بعضی از علامات و معجزات بزرگ خود را از ابن عباس مرویست که موسی
گندم‌گون بود چون دست از زیر مدرعه خود بیرون آورد چندان نور ساطع شد و روشنی که
گشت که شب تاریك چون روز روشن گشت چون باز بزیر مدرعه برد همان بر رنگ اول شد
و اگر در روز اظهار این معجزه نمودی بر آفتاب غلبه کردی و روشنی چشم از درخشندگی آن
خیره ماندی القصه چون حق تعالی او را منصب نبوة داد و آن دو معجزه باهره بآن کرامت فرمود
امر کرد او را که اذْهَبْ برو باین دو معجزه إِلىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون و دعوت کن او را
بپرستش من إِنَّهُ طَغىٰ بدرستی که او از حد درگذشته و طغیان او بر وجهی رسیده که دعوی
الوهیت میکند چون موسی باین امر عظیم مامور شد با خود اندیشه کرد که من با این لکنت
زبان و عدم ناصر و معاون با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت توانم کرد پس اول سوال کرد
شرح صدر میکند تا تحمل مشاق تبلیغ تواند بود و صبر بر ایذا و آزار قوم تواند کرد و از روی نیاز
قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي گفت ای پروردگار من گشاده گردان برای من صَدْرِي سینه مرا

تا در وی کجد لیکن بمل وحی میکنی و از هر سخنی ستگدل نشوم وَيَسِّرْ لِي و آسان کن برای من أَمْرِي
کار مرا که تبلیغ رسالتست وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي وبکشای کره از زبان من يَفْقَهُوا
قَوْلِي تا فهم کنند سخن مرا چه تبلیغ رسالت از بلیغ احسن است و تا ثیر آن در نفس بیشتر وسبب
عقده زبان او آن بود که روزی فرعون موسی را در حین طفولیت در کنار خود داشت موسی دست
خود را بریش مرضع او دراز کرد قدری از آن بکرفت و برکند فرعون خشم کرفته بقتل او حکم کرد آسیه
خاتون عذر خواهی آغاز کرده فرمود که این کودک جواهر درخشان دید و بدان متوجه شد اکر جمرات
آتش و یاقوت بیند هم دست با آتش خواهد رسانید نه بر یاقوت بجهت مزیت درخشندکی آتش
پس طشتی پر از آتش و ظرفی از یاقوت نزد موسی آوردند جبرئیل علیه السلام دست او را کرفته بسوی
جمرات آتش برد وجمره از آن برداشت و بر دهن نهاد دست و زبانش بسوخت و کرهی بر زبان او ماند
سخنش نیک مفهوم نمیشد و ایجاد رخواست کرد تا آن کره کشوده شود بعد از آن التماس معاونی و
ظهیری کرده فرموده که وَاجْعَلْ لِي وبکردان برای من یعنی مقرر فرما وَزِيرًا یاری دهنده
در تحمل تبلیغ مِنْ أَهْلِي از کسان من هَارُونَ أَخِي هرون که برادر من است اشْدُدْ
بِهِ أَزْرِي محکم کردان بوی پشت مرا و یار و یاور کردان وَأَشْرِكْهُ و انباز کن او را فِي أَمْرِي
در کار من یعنی شریک ساز او را با من در نبوة كَيْ نُسَبِّحَكَ تا پاکی یاد کنیم ترا یا نماز کذاریم برای تو
كَثِيرًا در زمان بسیار وَنَذْكُرَكَ و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا و دعا كَثِيرًا یاد کردنی بسیار إِنَّكَ بدرستی
که تو كُنْتَ بِنَا هستی بما و باحوال ما بَصِيرًا بینا یعنی میدانی که آن چیزیرا که صلاح ما در آن است
از معاونت و عالی بانکه هرون نیکو معینی و ناصریست مراد لیکن امر فرموده بمن مرویست که هرون
برادر پدر مادری موسی بود و بسه سال از موسی بزرکتر بود و پیش از موسی بسه سال فوت شد
و در آنوقت که موسی در مناجات بود از ما یحتاج خود سؤال میکرد هرون در شهر مصر بود القصه
حق تعالی دعای وی را اجابت کرده قَالَ کفت قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى بتحقیق
و یقین که داده شدی لیکن میطلبیدی از مقصود و مطلوب خود ای موسی وَلَقَدْ مَنَنَّا
عَلَيْكَ و بدرستی که منت نهادیم بر تو یعنی نعمت داده ایم ترا مَرَّةً أُخْرَى در وقتی دیکر
إِذْ أَوْحَيْنَا وقتی که وحی کردیم إِلَى أُمِّكَ بسوی مادر تو مَا يُوحَى لیکن وحی کرده میشود
یعنی لیکن نتوانست فهمید مکر بوحی مراد بوحی الهام است یعنی در دل مادر تو افکندیم و یاد در خواب
باو نمودیم در آنوقت که ترا متولد ساخته بود و کسان فرعون در طلب قتل پسران بودند بکار تو در ماندند
بود و منشاء این قصه آن بود که فرعون در خواب دیده بود که آتشی هایل از محلهٔ بنی اسرائیل بر آمده

کرد سرای او را فرو کرفت و کوشک و سرای او بسوخت معبران کفتند از بنی اسرائیل فرزندی در وجود
آید که هلاک تو و ملک تو در دست وی بود فرعون بفرمود تا هر پسری که متولد میشد از بنی اسرائیل
می کشتند و حق تعالی خبر میدهد که چون متولد شدی مادر تو در کار تو متحیر بود ما باو
الهام کردیم أَنِ اقْذِفِيهِ آنکه بیفکن یعنی بنه فرزند خود را فِي التَّابُوتِ در صندوقی بعد از
آنکه پنبه در وی نهاده باشی و بندهای آنرا بقیر محکم ساخته فَاقْذِفِيهِ پس بیفکن موسی را
که در تابوت بود فِي الْيَمِّ در دریای نیل فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ پس باید که بیفکند موسی را در دریا
بِالسَّاحِلِ بکنار پس تو در این باب اندیشه بخود راه مده که ضرری و آسیبی بموسی نخواهد رسید
چه البته دریا موسی را بکنار اندازد يَأْخُذْهُ تا فرا کیرد او را عَدُوٌّ لِي دشمنی که مراست وَ
عَدُوٌّ لَهُ و دشمنی که او راست یعنی فرعون که دشمن خدا و رسول بود آورده اند که مادر موسی
بامر حق تعالی موسی را در صندوقی نهاده آنرا بقیر ببندود و قفلی بران نهاده بدریای نیل افکند
جوئی عظیم از آن دریا بخانه فرعون میرفت صندوق از آن جوی بباغ فرعون در آمد و فرعون
با زن خود آسیه بر کنار حوضی که در ممر آن جوی بود نشسته بود چون صندوق را بدیدند از آن
متعجب شده بکرفتند و سر آن بکشودند کودکی ماه روی سیاه چشم بنظر ایشان در آمد از آن
کودک حیران بماندند و از قتاده مرویست که در چشمهای موسی ملاحتی تمام بود که هر که او را
دیدی دوست داشتی فرعون و آسیه که او را بدیدند محبت بسیار در دل ایشان پدید آمد
چنانکه میفرماید بقوله وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ و افکندم برای تو ای موسی مَحَبَّةً دوستی
ثابت و واقع مِنِّي از من یعنی تخم محبت ترا در سینها بکاشتیم بحیثیتی که هر که ترا میدید
صبر نمیداشت بر مفارقت تو و از این جهت فرعون ترا دوست میداشت و نمیخواست که یک لحظه
از نزد او غایب شوی و آسیه زن او ترا در کنار خود پرورش میداد پس ما محبت ترا در سینها
افکندیم تا عطوفت و لطف کنیم بر تو وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي و تا پرورده شوی بر دیدن من
یعنی منظور نظر تربیت من باشی و پرورده شوی بر نکه داشت و محافظت من آورده اند
که فرعون و آسیه او را بفرزندی برداشتند و بتربیت مهد و تعیین دایه اشتغال نمودند هر چند
دایها که در حوالی خانه فرعون بود آوردند موسی شیر ایشان نکرفتی مادر موسی دختری خود را که
مریم نام داشت کفته بود که بر کنار نیل میرو و چشم بر صندوق میدار که بکجا میرود چون صندوق
بباغ فرعون در آمد مریم خود را نیز در آن باغ انداخت و صورت حال را مشاهده کرد که برادر شیر
هیچ کس را نمیستاند خورد خود را نزد آسیه رسانید و با او کفت که من دایه بیارم که شیر او بستاند

كما قال الله تعالى **اِذْ تَمْشِىٓ اُخْتُكَ** یعنی ترا در نظر خود می‌دیدند وقتی که خواهر تو در آسیه
میرفت **فَتَقُولُ** پس میگفت بآسیه و اتباع او **هَلْ اَدُلُّكُمْ** آیا دلالت کنم شما را و راه نمایم **عَلٰى
مَنْ يَّكْفُلُهٗ** بر کسی که تکفل این طفل کند در شیر دادن و پروریدن چون آسیه این سخن از
مریم بشنید گفت اگر چنین کنی با تو احسان نمایم مریم بیرون آمد فی الحال مادر را آگاه کرد ایند او را
حاضر ساخت و آسیه موسی را در کنار او نهاد **فَرَجَعْنٰكَ** پس باز گردانیدیم **اِلٰٓى اُمِّكَ** بسوی
مادر تو بجهة وفا نمودن بوعده انا رادوه الیک یعنی ما بوعده خود وفا کردیم **كَىْ تَقَرَّ** تا روشن
شود **عَيْنُهَا** چشم مادر تو بدیدار تو **وَلَا تَحْزَنَ** و تا اندوهناک نگردد بفراق تو پس ترا برداشت
و بخانه خود آورد و مع ذلک انواع عطا و هدایا از فرعون باو رسید بجهة پروریدن تو این یکی از
نعمتهای او سبحانه است و یکی دیگر از آن نعم این است که دیگر گفت که **وَقَتَلْتَ نَفْسًا** و بکشتی
نفسی را یعنی آن قبطی کافر را که بنی اسرائیل مومن بتو استغاثه کرده بود و فرعونیان این را
دانسته قصد کشتن تو کردند بجهت قصاص **فَنَجَّيْنٰكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنّٰكَ** و بیازمودیم
ترا **فُتُوْنًا** آزمودنی یعنی با تو معامله آزمایندگان کردیم و ترا در بوته بلا افکندیم و پاک و خالص
از آن بیرون آمدی و تفصیل قصه ولادت موسی و قتل قبطی و هجرت بمدین در سورة القصص
مشروح خواهد شد ان شاء الله تعالی القصه حق تعالی میفرماید که ترا امر کردیم بهجرت بمدین
فَلَبِثْتَ پس درنگ کردی **سِنِيْنَ** سالهای متعدده **فِىْٓ اَهْلِ مَدْيَنَ** در میان اهل مدین
که آن ده سال بود بجهة وفا کردن بوعده مدت اجیر شدن که عوض صداق دختر شعیب بود
مرویست که موسی بیست و هشت سال در مدین بود ده سال اجیر شعیب بود و هجده سال با دختر
او بود تا از او فرزندان آورد ابن عباس فرموده که و فتناک فتونا آنست که ما پاکیزه کردانیدیم
ترا از فزع و جزع کردن در محنتی پس از محنتی و از جمله آن در سالی متولد شد که پسران میکشتند
و مادر او را در دریا انداخت و فرعون قصد قتل او کرد و جمره آتش در دهن گرفت بدل یاقوت
و دهنش بسوخت و قبطی را بکشت و قصد قتل او کردند و نفس خود را ده سال اجارت داد و در
وقت بیرون آمدن از مدین راه گم کرد در شب تاریک گوسفندان او متفرق شدند و در وادی
ایمن خوف و ترس بسیار باو راه یافت بعد از آن حق تعالی ذکر نعمت دیگر میکند بر موسی و میفرماید
که **ثُمَّ جِئْتَ** پس آمدی بدین وادی **عَلٰى قَدَرٍ يّٰمُوْسٰى** بر اندازه که مقدر کرده بودیم
ای موسی که اینجا با تو سخن کنیم در همین وقت و ترا پیغمبری دهیم نه در وقت دیگر از ماضی و مستقبل
وَاصْطَنَعْتُكَ و برگزیدیم و خالص ساختیم ترا **لِنَفْسِىْ** برای محبت خود یعنی ترا دوست

خود کردم و بالطاف خود ترا مخصوص ساختم و با برای ادای رسالت ترا برگزیدم و مطلوب ترا با جابت مقرون
گردانیدم و مرتبه ترا بر افراشتم **اِذْهَبْ اَنْتَ وَاَخُوْكَ** برو تو و برادر تو هرون **بِاٰيٰتِىْ** بمعجزهای
من و آن نه معجزه بود که در سورة کریمه اعراف گذشته **وَلَا تَنِيَا** و سستی مکنید و تقصیر منمائید
فِىْ ذِكْرِىْ در رسانیدن پیغام و دعوت کردن ایشان را بمن و یا سست مشوید در یاد کردن من یعنی
هر جا که روید و باشید مرا فراموش مکنید و در طاعت من ثابت قدم باشید آورده اند که موسی بربستن
اهل و عیال خود رفته متوجه مصر شد و حق تعالی بهرون وحی کرد که برادرت را منصب نبوة و رسالت
داده ام و ترا نیز در نبوة باو شریک و معاون گردانیده ام و وی متوجه این صوب است باید که باستقبال
وی بیرون روی پس هرون استقبال موسی کرده یکدیگر را در بر گرفتند و بایشان ندا رسید که **اِذْهَبَآ**
بروید هر دو **اِلٰى فِرْعَوْنَ** بسوی فرعون **اِنَّهٗ طَغٰى** بدرستی که فرعون در کفر و طغیان از حد
در گذشته و تمرد و عصیان او بنهایت رسیده **فَقُوْلَا لَهٗ** پس سخن گوئید باو **قَوْلًا لَّيِّنًا** سخن گفتنی
نرم یعنی برفق و مدارا او را دعوة کنید و بر وجه ملایمت و حسن خلق با او بگوئید که آیا هیچ داعیه داری
که از شرک پاکیزه شوی و از تاریکی کفر بیرون آیی و ما ترا راه نمائیم بپروردگار خود تا از او بترسی
لَعَلَّهٗ يَتَذَكَّرُ شاید که او پند گیرد بکلام شما و بگرود بحق **اَوْ يَخْشٰى** یا بترسد از عذاب
خدای یعنی اگر متذکر نشود پس لا اقل متوهم خواهد شد آورده اند که یحیی بن معاذ چون این آیه
بخواند بگریست و گفت این رفق و لطف تست با آنکس که دعوی الوهیت کرد پس رفق و لطف تو چگونه
باشد در حق کسی که بغیر از تو خدائی نپرستیده باشد در تیسیر آمده که چون موسی متوجه مصر شد
واهل خود را در آنجا بگذاشت ایشان در آن شب در انتظار بودند موسی نیامد و در روز نیز اثری از وی
ظاهر نشد و خبری نیافتند در آن صحرا متحیر بماندند قضارا جمعی از اهل مدین آنجا رسیده صفورا را
بشناختند پیش پدرش بردند و بعد از غرق شدن موسی فرعون خبر موسی علیه السلام بدیشان
رسید القصه چون موسی بمصر توجه نمود و هرون باستقبال وی بیرون آمد و در راه با یکدیگر
ملاقات کردند و موسی شرح احوال تمامی با هرون باز گفت هرون گفت ای موسی شرح شوکت
وسطوة فرعون از آنچه تو دیده بودی زیاده از آنست و با اندک سببی حکم بدست و پا بریدن و کشتن
و بدار آویختن میکند آنجا که طبع بشریت موسی متوهم شد و باتفاق برادر در زبان نیاز بدرگاه
بی نیاز گشوده **قَالَا رَبَّنَآ** گفتند ای پروردگار ما **اِنَّنَا نَخَافُ** بدرستی که ما میترسیم **اَنْ
يَّفْرُطَ عَلَيْنَآ** از آنکه فرعون پیشی گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بر عقوبت ما و نگذارد که دعوت را
تمام کنیم و معجزه باو نمائیم **اَوْ اَنْ يَّطْغٰى** یا آنکه زیاده کند طغیان و کفر خود را و دلیری کرده

با حضرت مقدس سخنی بی ادبانه و بی اندازه و بیوجه گوید قَالَ گفت خدای تعالی ای موسی و هرون
لَا تَخَافَا مترسید [illegible] إِنَّنِي مَعَكُمَا بدرستی که من با شما ام بحفظ و نصرت و معاونت
أَسْمَعُ میشنوم دعای شما را یا آنچه گوید نسبت بشما و من از روی جهل و عناد و طغیان و انکار و جحود
وَأَرَىٰ و می بینم آنچه کند با شما یعنی آنچه میان شما و او جاری شود از قول و فعل من با آن شنوا ام
و بینا و نزد آن احداث امری کنیم که بآن شر و ضرر او از شما دفع کرده و موجب نصرت و مظاهرت
شما شود و چون دانسته اید که از حال شما غافل نیستم و شما را فرو نگذارم و او را مغلوب و مخذول
کردانم فَأْتِيَاهُ پس بروید بجانب او فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ پس بگوئید که بدرستی که ما
هر دو فرستادهٔ پروردگار توایم فَأَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با ما بَنِي إِسْرَائِيلَ اولاد یعقوب را
تا بزمین مقدسه رویم که مسکن آبا و اجداد ما بوده یعنی رها کن ایشانرا از بند بندگی و خدمت
خلاص کن وَلَا تُعَذِّبْهُمْ و عذاب مکن ایشانرا بتکلیف اعمال شاقه و کرفتن مقاطعه و کشتن
اولاد ایشان و خدمت فرمودن مردان و زنان ایشانرا بکارهای صعب و کندن چاهها و عمارت
کردن و سنگهای عظیم بر دوش کشیدن و امثال آن قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ بتحقیق که آورده ایم
علامتی و نشانهٔ یعنی معجزه مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو یعنی سخن ما محض دعوی نیست که
بدون اقامت بینه و معجزهٔ واضحه باشد وَالسَّلَامُ و سلام همه ملائکه و باخزنهٔ بهشت و یا
سلامتی هر دو سرا عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ بر آن کس است که پیروی کند راه راست را که آیات
بوحدانیت الهی إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا بدرستی که وحی کرده شدهٔ بما یعنی پروردگار ما حکم فرموده
أَنَّ الْعَذَابَ بآنکه عذاب دنیا و آخرت عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ بر آن کس است که تکذیب کرد پیغمبران و
رسولان خدا را وَتَوَلَّىٰ و پشت کرد بر آن و اعراض کرد از آن پس موسی و هرون بحکم الهی بدرگاه
فرعون آمدند و بعد از مدتی که ملاقات میسر شد گفتند ای فرعون ما رسولان پروردگار توایم
و تو ابیی سنش آن معجزاتیم و آن کلمات که حق تعالی تعلیم ایشان نموده بود ادا کردند قَالَ گفت
فرعون فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ پس کیست پروردگار شما ای موسی که مرا بپرستش او دعوت
میکنید نکتهٔ در تخصیص خطاب با موسی با آنکه هرون نیز با او بود آنست که موسی اصل بود و هرون
تابع او یا آنکه فرعون میدانست که بر زبان موسی عقدهٔ ایست و سخن او نیک فهم نمیشود پس خواست
که او را در حضور مجلس انفعال دهد و ندانست که آن عقده چیزی نداشت پس موسی بزبان فصیح و بیان
ملیح قَالَ گفت که رَبُّنَا الَّذِي پروردگار ما آن کس است که از محض رحمت و عین عنایت أَعْطَىٰ
داده است كُلَّ شَيْءٍ هر چیزی را از انواع مخلوقات خَلْقَهُ صورتی که لایق حال و شکلی که موافق کال

آن بوده و یا عطا فرموده خلیقه و طبیعه هر یکرا از خلایق خود هر چیزی را که بآن محتاجند از وجوه
معیشت ثُمَّ هَدَىٰ پس راه نموده یعنی شناسا ساخته او را بکیفیت انتفاع بآنچه باو عطا
فرموده با بروجه اختیار یا از روی طبع یا راه نموده ایشانرا بطریق معیشت دنیویه یا امور دینیه
فرعون چون این بشنید در برابر آن هیچ نتوانست گفت و بجهة ترس آنکه مبادا قوم او چون در این
تفکر کنند او را گذاشته بعبادت چنین خدائی میل کنند سر رشتهٔ سخن را بجائی دیگر کشید و بجهة
عاجز ساختن موسی علیه السلام قَالَ گفت ای موسی فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ پس چیست
حال قرنهای نخستین چون قوم نوح و عاد و ثمود که خدای ترا نپرستیدند آیا ایشان بعد از موت
در سعادت و دولتند یا در شقاوت و نکبت قَالَ گفت موسی علیه السلام عِلْمُهَا دانستن حال
و مآل آن گروه عِنْدَ رَبِّي نزد آفریدگار من است و بغیر او سبحانه کسی علم بحال ایشان ندارد
فِي كِتَابٍ ثابت گشته و نوشته شده در لوح محفوظ یعنی اعمال ایشان محفوظست نزد او بر وفق
آن جزا و سزا خواهد دید لَا يَضِلُّ رَبِّي خطا نمیکند آفریدگار من در طریق علم تا بجهة آن
مهتدی نشود و راه نیابد باحوال و اسرار بندگان وَلَا يَنْسَى و فراموش نمیکند هیچ چیز را چه
نسیان و ضلال بر عالم بالذات محالست یعنی علم او بهمه اشیا رسیده و من بنده ام مثل شما نمیدانم
مگر آنچه علام الغیوب مرا از آن خبر دهد و نزد ابن عباس معنی آنست که وا نمیگذارد کسی را بی جزا نیست
او گروید تا که انتقام از او بکشد و ترک نمیکند کسی را که او را بیگانگی دانسته تا که پاداش دهد
او را باز موسی بهمان سر سخن اول رفت که وصف او سبحانه میکرد و گفت که پروردگار من الَّذِي
جَعَلَ آن کسی است که گردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا فرش گسترده
شده که بر آن می نشینید و مسکن میسازید یعنی مانند گهوارهٔ اطفال تا بر آن آرام میگیرید
وَسَلَكَ لَكُمْ و پیدا کرد برای شما فِيهَا در زمین سُبُلًا راهها که در میان کوهها و بیابانها
از بلدی ببلدی و از زمینی بزمینی میروید برای مصالح و منافع خود وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
و فرو فرستاد از آسمان آبی که بارانست فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آوردیم بسبب آن التفات
از غیبت بتکلم جهة تنبیه است بر ظهور کمال قدرت و حکمت او سبحانه یعنی هیچ کس جز ما قادر نیست
بر اخراج بلکه مائیم که بقدرة کامله بیرون می آوردیم بآب باران أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ اصناف
گوناگون از رستنی شَتَّىٰ که پراکنده اند و مختلف در کیفیت از لون و طعم و رائحه و طبع و جنس
و نفع و ضرر و گفتیم بندگان که كُلُوا بخورید از آنچه بیرون آورده ایم هر چه خوردنی را
شاید از میوه و دانه وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ و بچرانید چهارپایان خود را در چراگاهها هر چه خوردن

شما را نشاید از نگاه و علف إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین که مذکور شد لَآيَاتٍ بعبرت آیتها علامتها
و دلالتهاست بر قدرت ربانی و وحدانیت او لِأُولِي النُّهَىٰ مر خداوندان خرد را که عقول ایشان از
باز دارد از پیروی باطل و افعال جاهل و ارتکاب قبیحهٔ شنیعه مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ از زمین آفریدیم
شما را یعنی اصل خلقت پدر شما و اول مادهٔ بدن شما خاک زمینست در تبیان البیان آورده که حق
سبحانه و تعالی فرشته میفرستد تا از خاک موضعی که مدفن کسی خواهد بود برمیدارد و بر نطفه
که مادهٔ وجود اوست میریزد آن کس از خاک و نطفه مخلوق میشود و در همان خاک مدفون میکرد د
و حق تعالی ازین خبر میدهد که میفرماید شما را از زمین آفریدیم وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ و در زمین
باز بریم بعد از مردن و خرد کردن اجزا وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ و از زمین بیرون آریم شما را بجمع کردن
اجزای پراکنده تَارَةً أُخْرَىٰ بار دیگر برای حساب و جزا پس فرعون از موسی معجزه طلبید حضرت
موسی عصا بیفکند اژدها شد و باز بگرفت عصا شد و ید بیضا باو نمود و غیر ازین آیات معجزات
نه کانه که در سورهٔ اعراف مذکور شد بوی نمود هیچ کدام نگروید چنانکه میفرماید که وَلَقَدْ
أَرَيْنَاهُ و بدرستی که ما نمودیم بفرعون آيَاتِنَا كُلَّهَا همه معجزات خود را که بموسی داده بودیم
فَكَذَّبَ پس بدروغ نسبت داد موسی را از غایت عناد و طغیان وَأَبَىٰ و سر باز زد از آن که
ایمان آورد و فرمان برداری کند از روی جحود و عصیان قَالَ گفت بموسی که أَجِئْتَنَا آیا آمده ای بسوی
ما لِتُخْرِجَنَا تا بیرون کنی ما را مِنْ أَرْضِنَا از زمین ما که مصر است بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ بجادوی
خودای موسی و خود پادشاهی کنی در مصر بعد از اخراج ما از آن بسحر و زبان آوری و مردم فریبی
و فصاحت خود فَلَنَأْتِيَنَّكَ پس هر آینه ما بیاریم برای تو بِسِحْرٍ مِثْلِهِ جادوئی مانند جادوئی
تو و با تو معارضه کنم تا مردمان بدانند که تو پیغمبر نیستی بلکه ساحر و جادوئی فَاجْعَلْ پس
بگردان یعنی مقرر گردان بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ میان ما و میان خود مَوْعِدًا وعدهٔ جهت معارضه
آنچنان وعدهٔ که هیچ وجه لَا نُخْلِفُهُ خلاف نکنیم او را نَحْنُ وَلَا أَنْتَ نه ما و نه تو بلکه چون
وعده در رسد حاضر شویم مَكَانًا سُوًى در جائی که مساوی باشد مسافت قوم ما و تو با آن
و یا مساوی و هموار باشد ... و پستی و بلندی نباشد تا همه مردم نظاره توانند کرد قَالَ
مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزِّينَةِ گفت موسی بفرعون که زمان وعدهٔ شما روز آرایش قبطیانست و
آن روز عید ایشان بود که همه آراسته در موضعی حاضر شدندی و تماشا کردندی و تعیین این روز
بجهة آن بود که ظهور حق و زوال باطل بوجه واضح و ظاهر شود و خبر آن باطراف عالم رسد وَأَنْ
يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى و موعد شما آنست که جمع کرده شوند مردم در چاشتگاه و زمان وعده

ضحی بود روزیست که فراهم آورده شوند مردمان در وقت چاشتگاه که محل کمال نور است روز است
تا همه کس آنرا بی مانع بیترکی هوا به بینند حاصل که حضرت موسی گفت وعدهٔ ما اجتماع مردمانست
بوقت چاشت فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ پس برگشت فرعون از مجلس و بخلوت در آمد و بجهت جمع کردن
ساحران رای زد و مشاورت با ندمای خود کرد و کسان باطراف و اکناف و جوانب ولایت مصر
فرستاد فَجَمَعَ كَيْدَهُ پس جمع کرد آن چیزی را که بآن کید و مکر کنند یعنی ساحران و آلات سحر
ثُمَّ أَتَىٰ پس آمد بوعده گاه با ساحران از ابن عباس مرویست که هفتاد و دو مرد بودند و بر روایت
دیگر چهارصد با هر یکی خرواری از چوب و رسن و در بعضی دیگر از روایت آمده که ایشان سی
هزار بودند و بقول دیگر هفتاد هزار با هر یک عصائی و ریسمانی و روایت اول اصح است و چون
فرعون و سایر قبطیان که تابع او بودند با جمیع ساحران در وعده گاه در آنمکان جمع شدند قَالَ
لَهُمْ مُوسَىٰ گفت موسی مر جادو یان را بعد از ملاقات از روی نصیحت و موعظه که ای قوم
وَيْلَكُمْ وای بر شما لَا تَفْتَرُوا افترا مکنید و مبندید عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی که آیات
او را سحر گویید و خواهید که بآن معارضه کنید یا دروغ بر خدای مبندید بشرک دیگری با او فَيُسْحِتَكُمْ
پس مستاصل گرداند و از بیخ و بنیاد بر کند شما را بِعَذَابٍ بعذابی که نازل کرداند بر شما وَقَدْ خَابَ
و بدرستی که بی بهره و نومید ماند مَنِ افْتَرَىٰ هر که افترا کرد بر خدا و امر باطل با و نسبت داد چون
ساحران این سخن بشنیدند فَتَنَازَعُوا پس گفت و شنود کردند أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ در کار خود
میان یکدیگر و با یکدیگر گفتند این از کلام ساحران نمی ماند وَأَسَرُّوا النَّجْوَىٰ و پنهان داشتند
راز گفتن خود را از ملازمان فرعون و آخر برین قرار دادند که اگر او بر ما غالب شود متابعت او کنیم
و بخدای او بگرویم و اگر ما بر او غالب شویم او ساحر است و در دست فرعون هلاک خواهد شد آورده
اند که فرعون از عزنه نگاه کرد دید که ایشان با یکدیگر سخنی میگویند به پنهانی پرسید که این ساحران
چه میگویند ایشان از ترس فرعون قَالُوا گفتند که إِنْ هَٰذَانِ بدرستی که این هر دو یعنی
موسی و هرون لَسَاحِرَانِ جادویانند و گویند اختلاف ایشان در این بود که چه نوع با موسی
معارضه کنند و حفص آن خوانده بسکون نون و آنرا نون نافیه میگیرد و لام را بمعنی الا یعنی نیستند
موسی و هرون مگر جادویان يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ میخواهند که بیرون کنند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ
از زمین شما بِسِحْرِهِمَا بجادوئی خود و مملکت مصر را در تصرف خود در آورند وَيَذْهَبَا و ببرند
بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَىٰ مذهب شما را که بهترین مذهبهاست و دین و مذهب خود را ظاهر
سازند فرعون چون از ساحران شنید که موسی و هرون ساحرانند و داعیه داوند که قبطیان را

از مصر بیرون کنند در عقب شد و گفت چون چنین است فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ پس جمع کنید
ادوات کید خود را یعنی آلات سحر را و هیچ چیز فرو گذاشت مکنید و آنچه توانید تقصیر مکنید ثُمَّ
ائْتُوا صَفًّا پس بیایید بوعده گاه صف زدگان در عرصه میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد
و جهد کنید تا بر ایشان غالب شوید یا ساحران بهم میگفتند که همه اسباب سحر را فراهم آرید و
متوجه میقات شوید و بیکبار بر موسی درآیید تا مضطرب شده کاری نتواند ساخت و غلبت
ما را باشد وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ و بدرستی که رستگار شد و بمطلوب رسید امروز مَنِ اسْتَعْلَىٰ
هر که سر آمد در سحر پس همه جادوان صف کشیدند در میقات و موسی و هرون در برابر ایشان ایستادند
و ساحران بقولی سیصد هزار از رسن و چوب میان تهی کرده پر زیبق کرده بمیدان آوردند و بطریق
ادب قَالُوا يَا مُوسَىٰ گفتند که ای موسی إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ یا آنست که تو می افکنی عصای خود را
وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ و یا آنکه ما باشیم أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ اولین کسی که بیفکند چوب و رسن را یعنی
اختیار یکی ازین دو کار مکن که آن نخست انداختن تو باشد یا نخست انداختن ما موسی نیز از روی
ادب یا بر وجه بی اعتباری و عدم مبالات بایشان قَالَ گفت که بَلْ أَلْقُوا بلکه شما بیفکنید پس
ساحران ادوات سحر خود را بیفکندند و بسبب حرارت آفتاب زیبق در جوف چوبها بجوش آمده در
اضطراب آمد فَإِذَا حِبَالُهُمْ پس ناگاه رسنهای ایشان وَعِصِيُّهُمْ و عصاهای ایشان يُخَيَّلُ
إِلَيْهِ نموده شد بموسی مِنْ سِحْرِهِمْ از جادویی و کید ایشان که گوییا أَنَّهَا تَسْعَىٰ بدرستی
که آن شتاب میکند و میرود یعنی موسی چنان خیال کرد که آن ریسمان و عصاها مار گشته اند
و باطراف و جوانب میشتابند فَأَوْجَسَ پس دریافت فِي نَفْسِهِ در دل خود خِيفَةً مُوسَىٰ
خوفی و ترسی موسی یعنی چون آنرا بدید بترسید چنانکه مقتضای طبیعت بشریت است و اگر چه
شکی در بطلان آن نداشت یا از آن بترسید که مبادا نظاره کنان میان سحر و معجزه فرق
نکنند چون این وهم بر موسی جاری شد قُلْنَا لَا تَخَفْ گفتیم باو که مترس از آنچه ترا در وهم
انداخته که کار باد ساحران در هم خواهد شکست و امر تو از غایت وضوح بر خاص و عام مخفی نخواهد
گشت إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ بدرستی که تو برتری از ایشان و غالب بر ایشان یعنی البته غلبت ترا خواهد
بود و همه ایشان مغلوب خواهند گشت وَأَلْقِ و بیفکن مَا فِي يَمِينِكَ آنچه در دست راست
تست یعنی بالامدار یکثرت رسن و عصای ایشان و این چوب که در دست داری بینداز تَلْقَفْ تا فرو
برد بقدرت ما مَا صَنَعُوا آنچه ساخته اند إِنَّمَا صَنَعُوا بدرستی که آنچه ساخته اند كَيْدُ
سَاحِرٍ مکر و فریب جادوست وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ و رستکاری نیابد و فیروز نشود ساحر

حیث

حَيْثُ أَتَىٰ هر جا که آید یعنی هر جا که رود در هر موضع که باشد ظفر و فلاح نیابد القصه
حضرت موسی علیه السلام عصا بیفکند فی الحال بقدرت ذو الجلال اژدهای عظیم شد و دهان
خود گشوده روی بساحران و ادوات ایشان آورده در یکساعت تمام آن آلات و ادوات ایشان را
که چهارصد منی حزوار چوب و رسن بود فرو برد و بر او اثری از او پیدا نشد و حجم او چنانکه بود
زیاده نگشت مردمان از ترس او روی بگریز نهادند موسی بیامد و او را بگرفت همان عصا شد
ساحران دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر سحر دیگر را باطل نکند بلکه قدرت خدا و معجزه
موسی است و دیگر آنکه چون انواع سحر بر ایشان ظاهر بود بیقین دانستند که آن از آیات الهی است
و معجزات نبوی فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ پس در افکنده شدند آن ساحران یعنی یقین ایشان در حقیقت
آن ایشان را در روی افکند سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان بودند خدا را از روی صدق
و انابت و توبه از کردار خود و تعظیم و تکریم این معجزه ظاهره قَالُوا گفتند که آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ
وَمُوسَىٰ گرویدیم بپروردگار هرون و موسی مرویست که چون سحره بسجده در افتادند حق تعالی
روضه جنان و منازلی را که نامزد ایشان بود در آن بایشان نمود ایشان چون منازل خود را بدیدند
بیکبار متفق الکلمه شده گفتند ما بپروردگار موسی و هرون گرویدیم و تصدیق بوحدانیت
او نمودیم فرعون که این حال را مشاهده کرد از روی انکار قَالَ آمَنْتُمْ گفت آیا آورده اید
و حفص آمنتم خوانده بدون همزه استفهام یعنی شما گرویدید و گردن نهادید لَهُ مر موسی را
یعنی پیروی نمودید دین او را قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه دستوری دهم شما را و یا آنکه
باو بگروید إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ بدرستی که موسی هر آینه بزرگ شماست در فن سحر الَّذِي عَلَّمَكُمُ
السِّحْرَ که آموخته شما را جادویی یعنی استاد و معلم و مهتر جادویانست و شما با هم دیگر ساخته اید و
میخواهید که پادشاهی از من بستانید و مردم ما را از من برمانید و بجهت این مغلوب شدید که
قاصرید در سحر و شاگرد وئید و مقرر است که شاگرد عاجزی باشد از آنچه استاد میکند و نمی
تواند که با او معارضه کند فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ پس هر آینه ببرم دستهای شما را وَأَرْجُلَكُمْ
و پایهای شما را مِنْ خِلَافٍ از خلاف یعنی پای راست و دست چپ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ و بیاویزم شما را
فِي جُذُوعِ النَّخْلِ در تنهای درخت خرما که دراز ترین درختانست تا همه کس شما را به بینند و عبرت
گیرند مرویست که اول کسی که این عمل کرد فرعون بود وَلَتَعْلَمُنَّ و تا بدانید شما أَيُّنَا که کدام از ما
أَشَدُّ عَذَابًا سخت تر است از روی عذاب وَأَبْقَىٰ پاینده تر از وجه عذاب مراد از من گفتار نفس
خبیث خودش بود و نفس نفیس موسی یا ذات اقدس حق تعالی یعنی تا بدانید که عذاب من یا عذاب

موسی باخدای او که بدو ایمان آورده اید سحر است و پاینده تر ساحران چون از انجام حیله بخفا
مست شده بودند و از تواتر انوار الطاف ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست شده لاجرم
اندیشه نکرده در جواب فرعون زبان کشودند قالوا کفتند لن نؤثرک نگزینیم واختیار نکنیم ترا
علی ما جاءنا بر آنچه که آمد بما و بعین الیقین آنرا دیدیم من البینات از معجزات واضحه
نعمت فانیه ترا اختیار نکنیم بر نعیم باقیه آخرت و نیز که بما نمودند در حالت سجده والذی فطرنا
و بر نگزینیم ترا بر خدائی که آفریده است ما را و از عدم بوجود آورده فاقض پس حکم کن ما انت
قاض هر چیز را که تو حکم کننده آنی یعنی هرچه خواهی با ما بکن که پروای آن نداریم انما
تقضی جز این نیست که تو حکم کنی هذه الحیوة الدنیا در این زندگانی دنیا یعنی حکم تو
در این جهان که ما هستیم بیش جاری نیست هرچه میخواهی میکن و آخرت که بهتر و پاینده تر است
از حکم معزول شده بمهم خود مشغول خواهی بود انا آمنا بدرستی که ما کرویده ایم بربنا
بپرورده کار خود لیغفر لنا تا بیامرزد ما خطایانا کناهان ما را از کفر و معاصی وما اکرهتنا
علیه و بیامرزد آنچه اکراه کردی ما را بر آن چیز من السحر از جادوئی و آموختن آن مروی است
که فرعون مردمان را بر آموختن سحر اکراه میکرد ایشان را میخواندند و حفظ آن اجبار می نمود
ایشان اینجا مغفرت آن اکراه از خدای طلبیدند و بعد از آن گفتند که والله خیر وخدای بهتر است
از روی پاداش وابقی و پاینده تر از وجه ثواب تو ما را بر کفر مزدی میدهی که انقطاع بدان راه
دارد وحق تعالی بر ایمان جزائی عطا میکند که گرد زوال گرد آن نگردد و ما اختیار بهتر و پاینده تر کردیم
ومتاع فانی محقر را قطع نظر کردیم پس هرچه میخواهی با ما میکن انه من یات بدرستی که هر کس
بیاید ربه نزد پرورده کار خود مجرما در حالتی که مجرم باشد یعنی هر که بر کفر و شرک مرده در محکمه حساب
و جزا که روز قیامت حاضر شود فان له جهنم پس بدرستی که مر او راست دوزخ لا یموت
فیها نمیرد در آن تا از عذاب برهد و از عقاب خلاصی یابد ولا یحیی و نه زنده باشد زندگی که
خوش گذراند و راحت یابد بلکه زندگی باشد که مرگ از آن بهتر بود بجهت شدت عذاب ومن
یاته و هر که بیاید بوی مؤمنا در حالتی که گرونده باشد در دنیا بوحدانیت او و بمعجزات انبیای
او قد عمل الصالحات عمل کرده باشد عملهای شایسته فاولئک پس آن گروه مؤمنان
و نیکوکاران لهم الدرجات العلی مر ایشان راست درجات بلند و مرتبهای ارجمند جنات
عدن بدل درجاتست یعنی مر ایشان راست بوستانهای اقامت که همیشه در آنجا باشند تجری
پیوسته میرود من تحتها الانهار از زیر درختان یا از منزل آن جویها خالدین در حالتی که

آنگروه جاویدان باشند فیها در آن بوستانها وذلک و این از منزلها و جویها و ثواب جزاء
من تزکی پاداش آن کس است که پاک باشد از نجاست کفر و شرک و از دنس طغیان و بطاعات
و خیرات متطهر و چون این قصه نیز هم مستوفی در سوره اعراف از منهج الصادقین بتمام تحریر
در آمده و در این ترجمه نیز در این موضع بآن اشارتی رفته از این جهت اینجا بطریق ایجاز بر مضمون
آیات اقتصار رفت و بعد از آن از حال بنی اسرائیل خبر میدهد کقوله ولقد اوحینا و بتحقیق
که ما وحی کردیم الی موسی بموسی یعنی وقتی که فرعون از دیدن معجزات متاثر نشد و در تعدی بر
بنی اسرائیل افزود گفتیم موسی را ان اسر بعبادی آنکه بشب ببر بندگان مرا از مصر و چون
بکنار دریا رسید از لشکر فرعون که از عقب شما بیایند باک مدار دید و مترسید فاضرب
لهم پس بکردان از برای ایشان یعنی قرار گیر و قیام نمای برای ایشان طریقا راهی و گویند
معنی آنست که بزن عصا را تا سازیم برای ایشان راهی فی البحر در دریا یبسا خشک که در او
آب و لای نباشد لا تخاف در حالتی که نترسی درکا دریافتن دشمن یعنی ایمن باش که فرعونیان
شما را در نیابند و از ایشان مضرتی و اذیتی بشما نرسد ولا تخشی و نترسی از غرقه شدن چه
همه شما را بسلامت بگذرانیم و چون موسی با مر الهی بنی اسرائیل را که هفتاد هزار و بقولی ششصد و
بیست هزار بودند از مصر بیرون برد دیگر روز قبطیان خبردار شدند و بجهت آنکه در خانه هر یک
مصیبتی عظیم افتاده بود چنانکه در سورة الاعراف مذکور گشته بآن مشغول شدند و نتوانستند
که آن روز از پی بنی اسرائیل بروند روز دیگر فرعون بفرمود تا ششصد هزار سوار جمع
شدند فاتبعهم پس از پی در آمد بنی اسرائیل را فرعون بجنوده فرعون با لشکریان
خود چون بکنار دریا رسیدند موسی با قوم خود از آن گذشته و در آمده بودند و آن دوازده راه
بود که موسی عصا بر دریا زده بود و بقدرت الهی آن راهها پیدا شده چون ایشان در دریا رسیدند
فغشیهم پس فرو گرفت ایشان را من الیم از دریای عمیق ما غشیهم آنچه فرو گرفت
ایشان را یعنی [illegible] دریافت و گمراه کرد فرعون قومه گروه خود را وما هدی و راه ننمود
ایشان را و [illegible] دادن بنی اسرائیل و هلاک کردن فرعونیان تعداد نعم خود فرمود بر بنی
اسرائیل و فرمود یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب قد انجیناکم بدرستی که ما رهانیدیم
شما را من عدوکم از دشمن شما که فرعون بود و قوم او وواعدناکم و وعده دادیم شما را
جانب الطور الایمن بطرف راست کوه طور برای مناجات موسی علیه السلام و انزال
کتاب توریة ونزلنا و فرو فرستادیم علیکم المن والسلوی بر شما ترنجبین و مرغ بریان را

در وقتی که در تیه بیابان گرفتار و سرگردان بودید و تفصیل این قصه بطرزی تمام در سورهٔ
البقره مذکور است وگفتیم کُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزهای یعنی
حلالها که شما را روزی کرده‌ایم وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ و از حد در مگذرید از آنچه یعنی ترک شکر
آن و یا بجهت تعدی او بحد و د شرع و صرف نعمت در معصیت و یا حلال آنرا بحرام بدل مکنید که اگر
چنین کنید فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ پس فرود آید بر شما غَضَبِي خشم من یعنی عذاب من لازم حال شما
شود و بسخط من گرفتار شوید وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ و هر که فرود آید بر و غَضَبِي خشم من و سخط
و عذاب من فَقَدْ هَوَىٰ پس بتحقیق که افتاد در رهاویه و یا هلاک شد و از اوج سعادت بحضیض
شقاوت افتاد وَإِنِّي لَغَفَّارٌ و بدرستی که من هر آینه بیک آمرزنده‌ام لِمَنْ تَابَ مر آنکس را
که توبه کرد از شرک وَآمَنَ و گروید بوحدانیت من و بجمیع آنچه پیغمبران من از نزد من آورده‌اند
بدرستی و راستی وَعَمِلَ صَالِحًا و کرد عمل نیکو از فرایض و سنن ثُمَّ اهْتَدَىٰ پس راه یافت
یافت یعنی ثبات ورزید بر ایمان و طاعت تا حین موت و یا علم آموخت تا بآن راه برد بطریق حق
و از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که در تفسیر این آیه فرموده‌اند که معنی آنست که راه یافت
بدوستی ما که اهل بیتیم پس بخدا سوگند که اگر مردی بهمه عمر خود عبادت حق تعالی بجای آرد و در میان
رکن و مقام و بعد از آن بمیرد و متمسک نشده باشد بدوستی ما حق تعالی آنرا از وی نپذیرد و او را
باتش دوزخ در افکند و بطریق اهل البیت علیهم السلام باین طریقست که ثُمَّ اهْتَدَىٰ إِلَىٰ وِلَايَةِ
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مرویست که بنی اسرائیل بعد از هلاک شدن فرعون از موسی درخواستند
که از برای ما قوانین شریعت و قواعد احکام شرع بیان کن موسی در این باب با حضرت رب الارباب
مناجات کرد خطاب مستطاب در رسید که یا موسی با جمعی از اشراف بنی اسرائیل بکوه طور رو
تا کتابی که جامع احکام شرع باشد بتو کرامت کنم موسی علیه السلام هرون را بجای خود بگذاشت
و با هفتاد تن از احبار بنی اسرائیل متوجه طور شد و در حین رفتن قوم را وعده داد که چهل
روز دیگر می‌آیم و کتابی که مشتمل شرع باشد می‌آورم و چون نزدیک طور رسیدند قوم را بگذاشت
و از غایت اشتیاق که بکلام الهی و پیام ربانی داشت زود تر بیالای کوه برآمد خطاب ایزدی در رسید
که وَمَا أَعْجَلَكَ و چه چیز شتابان ساخت ترا تا تعجیل کردی و پیشتر آمدی عَنْ قَوْمِكَ
يَا مُوسَىٰ از گروه خود ای موسی قَالَ گفت موسی که هُمْ أُولَاءِ ایشان گروهی اند که می
آیند عَلَىٰ أَثَرِي بر عقب من و همین لحظه میرسند و من پیش از ایشان بیامده‌ام مگر بگامی
چند پس تقدم من مثل تقدم بعضی رفته است ببعضی در مسیر هم چنانکه عرف عادت در میان

مردم است وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ و شتافتم بسوی تو رَبِّ ای پروردگار لِتَرْضَىٰ تا خشنود
کردی از من چه مسارعت در امتثال امر موجب رضای امر است یعنی پیش آمدن من از قوم بجهت
تعظیم نبود بر ایشان بلکه محض طلب خشنودی تو کردم قَالَ گفت حق تعالی بموسی فَإِنَّا بدرستی که
ما قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ در فتنه انداختیم قوم ترا و مبتلا ساختیم ایشانرا بپرستش گوساله
مِنْ بَعْدِكَ از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان یعنی امتحان نمودیم بتشدید تکلیف
بر ایشان و با ایشان معاملهٔ آزمایندگان کردیم با آنچه در میان آنها پیدا شد از امر گوساله تا متمیز
شود و مخلص ما از منافق و بر عالمیان ظاهر گردد که مؤمن و مخلص کدام است و منافق معادی کدام
وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ و گمراه گردانید ایشانرا سامری و سامری مردی بود منسوب بقبیله
سامره از عظمای بنی اسرائیل بلکه از جمعی گوساله پرستان بوده و اظهار اسلام کرده بود و در
[illegible] ایشانرا میگشت او متی آمد
[illegible] حق تعالی جبرئیل را مقرر
[illegible] سبب او جبرئیل را میشناخت
[illegible] شته محافظت نموده و از
[illegible] بر هر چه زند از آواز آمده
[illegible] وقت که موسی بطور رفت
[illegible] بر با ماست و ما را در آن
[illegible] حکم فرما تا همه را جمع
[illegible] جمعه ریخته آتش
[illegible] ساخت و آن زد
[illegible] ری از خاک زیر سم اسب
[illegible] و گوشت و پوست بر آن
[illegible] بود بانگ کرد و چهار
[illegible] بودند و برای بعد
[illegible] ند همه گوساله پرست
[illegible] ختند حق تعالی موسی را
خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو از میان ایشان گوساله پرست شدند فَرَجَعَ مُوسَىٰ الی

دروقتی که در تیه بیابان کرفتار و سرکردان بودید و تفصیل این قصه بطرزی تمام در سورهٔ
البقره مذکور است وکفتیم كُلُوا بخورید مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزهای
حلالها که شما را روزی کرده ایم وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ و از حد درمکذرید از آنچه یعنی ترك شکر
آن و یا بجهت تعدی او بحد و د شرع و صرف نعمت در معصیت و یا حلال آنرا بحرام بدل مکنید که اگر
چنین کنید فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ پس فرود آید بر شما غَضَبِي خشم من یعنی عذاب من لازم حال شما
شود و بسخط من کرفتار شوید وَمَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ و هرکه فرود آید برو غَضَبِي خشم من و سخط
و عذاب من فَقَدْ هَوَىٰ پس بتحقیق که افتاد در رهاویه و یا هلاك شد و از اوج سعادت بحضیض
شقاوت افتاد وَإِنِّي لَغَفَّارٌ و بدرستی که من هر آینه نیك آمرزنده ام لِّمَن تَابَ مرآنکس را
که توبه کرد از شرك وَآمَنَ و کرویده بوحدانیت من و بجمیع آنچه پیغمبران من از نزد من آورده اند
بدرستی و راستی وَعَمِلَ صَالِحًا و کرد عمل نیکو از فرایض و سنن ثُمَّ اهْتَدَىٰ پس راه یافت
[illegible] و طاعت تا حین موت و یا علم آموخت تا آن را ببرد بطریق حق

مار نفس را بکش از ابتدا
ورنه مارت گردد آخر اژدها
لیك هر کس می نبیند مار خویش
تو ز صاحب دل بکن استفسار خویش
ما در بتهای بت نفس شماست زانکه

یا موسی ... عَلَىٰ أَثَرِي برعقب من و همین لحظه می رسند و من پیش از ایشان بیامده ام مکر بکامی
چند پس تقدم من مثل تقدم بعضی رفقا است ببعضی در مسیر هم چنانکه عرف عادت در میان

مردم است

مردم است وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ و شتافتم بسوی تو رَبِّ ای پروردگار لِتَرْضَىٰ تا خشنود
کردی از من چه مسارعت در امتثال امر موجب رضای امر است یعنی پیش آمدن من از قوم بجهت
تعظیم نبود بر ایشان بلکه محض طلب خشنودی تو کردم قَالَ کفت حق تعالی بموسی فَإِنَّا بدرستی که
ما قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ در فتنه انداختیم قوم ترا و مبتلا ساختیم ایشان را بپرستش کوساله
مِن بَعْدِكَ از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان یعنی امتحان نمودیم بتشدید تکلیف
بر ایشان و با ایشان معامله آزمایندکان کردیم با آنچه در میان آنها پیدا شد از امر کوساله تا ممیز
شود و مخلص ما از منافق و بر عالمیان ظاهر کردد که مؤمن و مخلص کدام است و منافق معادی کدام
وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ و کمراه کردانید ایشان را سامری و سامری مردی بود منسوب بقبیله
سامره از عظمای بنی اسرائیل بلکه از جمعی کوساله پرستان بوده و اظهار اسلام کرده بود و در
باطن کافر بود واصح آنست که بنی اسرائیلی است و در وقتی که فرعون ابنای ایشان را میکشت او متولد
شده بود و مادر بعد از تولد او را بکنار رود نیل در جزیره افکنده بود حق تعالی جبرئیل را مقرر
کرده بود تا او را پرورش دهد و ماکول و مشروب مهیا کرده اند و بدین سبب او جبرئیل را میشناخت
و در روز غرق شدن فرعونیان از زیر سم اسب جبرئیل قبضه خاك برداشته محافظت نموده و از
موسی شنیده بود که خاصیت اسب جبرئیل آنست که خاك زیر سم او را بر هرچه زنند از آواز
بیرون آید و این از امور عادیه است که حق تعالی بودیعت نهاده بود و در این وقت که موسی بطور رفت
سامری نزد هرون آمده کفت قدری پیرایه که از قبطیان بعاریت کرفته ایم با ماست و ما را در آن
تصرف کردن روا نیست و می بینم که بنی اسرائیل آنرا میخرند و میفروشند حکم فرما تا همه را راجع
کنند و بسوزند هرون فرمود تا همه پیرایها را جمع کردند و آوردند و در حفره ریخته آتش
دران زدند سامری زرکری چالاك بود همین که آن زرها بکداخت قالبی ساخت و آن زر
کداخته را دران قالب ریخته و بشکل کوساله چیزی از آن بیرون آورده و قدری از خاك زیر سم اسب
جبرئیل که فرس الحیوة میکفتند در درون وی ریخت فی الحال زنده کشت و کوشت و پوست بران
پیدا شد و باواز آمد و کویند زنده نشد لیکن بهمان وضع که ریخته شده بود بانگ کرد و چهار
دانك از قوم بنی اسرائیل که در ایمان مستضعف بودند و متیقن الاعتقاد نبودند ویرا بعجل
کردند و در مجمع البیان آورده که قوم بنی اسرائیل ششصد هزار کس بودند همه کوساله پرست
شدند مکر دوازده هزار که بجهة رسوخ ایمان ثابت قدم شدند و برنکشتند حق تعالی موسی را
خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو از میان ایشان کوساله پرست شدند فَرَجَعَ مُوسَىٰ اِلی

بازگشت موسی از مناجات خود بعد از چهل روز و الواح تورات را فرا گرفته توجه نمود إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی
گروه خود غَضْبَانَ در حالتی که سخت خشمناک بود أَسِفًا و اندوهگین از ایشان یا جزع کننده یا متحیر
بر آنکه مبادا تدارک این امر ممکن نباشد و ایشان از ارتداد باز نگردند و بدان حالت بمانند و چون
بمیان قوم رسید بانگ و خروش ایشان شنید که گرد اگرد گوساله دف میزدند و رقص میکردند عتاب
آغاز کرده از روی ملامت قَالَ گفت يَا قَوْمِ ای گروه من أَلَمْ يَعِدْكُمْ آیا وعده نداده بود شما را
رَبُّكُمْ پروردگار شما وَعْدًا حَسَنًا وعده نیکو یعنی مقرون بصدق و ایجاز که تورات بشما دهد و من
بجهت این باختیار قوم شما بطلب آن بیرون رفته بودم أَفَطَالَ آیا پس دراز شد عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ
بر شما زمان مفارقت من و من چهل روز وعده کرده بودم و بهمان وعده باز آمدم أَمْ أَرَدْتُمْ یا خواستید
أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ آنکه فرود آید بر شما غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ خشمی از خدای کردگار شما است
بسبب پرستیدن گوساله و مستوجب عذاب و عقاب الهی شوید فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي پس خلاف
کردید وعده را که کرده بودید با من از ثبات قدم شما بر ایمان و قیام بر اوامر و نواهی من و متمسک
شدن بر طریقه هرون و اطاعت امر او تا حین رجوع من بشما از میقات قَالُوا گفتند گوساله پرستان
مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ خلاف نکردیم وعده ترا بِمَلْكِنَا بقوت و اختیار خود یعنی اگر ما مالک
امر خود میبودیم و سامری ما را بحال خود میگذاشت و این تسویلات نمیکرد و ما را اجبار بران نمیداشت
ما خلاف وعده تو نمیکردیم و بران ثابت قدم میشدیم وَلَٰكِنَّا حُمِّلْنَا ولیکن برداشتیم و حفص
حمّلنا خوانده بصیغه مجهول یعنی تحمل کرده شدیم مراد آنست که ما را تکلیف کردند تا برداشتیم
أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ بارهای گران و ثقیل را از پیرایه گروه قبطیان که عاریت گرفته
بودیم از ایشان باسم عروسی و یا برای زینت عید آنرا رد نکردیم بایشان در وقت بیرون آمدن
از مصر تا ایشان واقف نشوند بخروج ما از مصر فَقَذَفْنَاهَا پس بیفکندیم آنرا بحکم هرون
در آتش انداختیم فَكَذَٰلِكَ پس همچنانکه ما افکنده بودیم بیفکند در آتش أَلْقَى السَّامِرِيُّ
افکند سامری آنچه با او بود از پیرایه و زیور فَأَخْرَجَ لَهُمْ پس بیرون آورد سامری برای ایشان
عِجْلًا گوساله جَسَدًا که کالبدی بود ساخته از آن حلی که در آتش افکنده بودیم لَهُ خُوَارٌ
مر او را بانگ گوساله بود فَقَالُوا پس گفتند سامری و اتباع او بما که هَٰذَا إِلَٰهُكُمْ
این گوساله خدای شماست وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ و خدای موسی فَنَسِيَ پس فراموش کرد خدای خود را
و بطلب او بکوه طور رفت بعد از آن حق تعالی الزام حجت کرد ایشان را بر گوساله پرستان گفت که
أَفَلَا يَرَوْنَ آیا پس نمی بینند یعنی نمیدانند گوساله پرستان أَلَّا يَرْجِعُ آنکه باز نمیگرداند

گوساله إِلَيْهِمْ بسوی ایشان قَوْلًا سخن را یعنی هرچند سخنی از و میطلبند جواب نمیدهد
وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ و نمیتواند مر ایشان را ضَرًّا زیانی را وَلَا نَفْعًا و نه سودی یعنی قدرت
ندارد بر رسانیدن زیان و سود بکسی و چنین کسی را چگونه توان پرستید و ستایش کرد وَلَقَدْ
قَالَ و بتحقیق که گفت لَهُمْ هَارُونُ مر ایشان را هرون علیه السلام مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن
موسی از موعد بطریق نصیحت و موعظه و تذکره که يَا قَوْمِ ای گروه من إِنَّمَا فُتِنْتُمْ جز این نیست
که مبتلا شده اید بتشدید تکلیف و ممتحن گشته بِهِ بگوساله یعنی پرستش او مراد آنست که حق تعالی
با شما معامله آزمایندگان کرده تا بر عالمیان ظاهر گردد و بر ایشان روشن شود که کدام از شما بر دین
اسلام ثابت و راسخ خواهد شد و کدام متزلزل خواهد شد و بپرستش عجل اقدام خواهد نمود و مراد
آنست تا محق از مبطل ممتاز گردد وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَٰنُ و بدرستی که آفریدگار شما خدای بسیار
بخشاینده است نه غیر او فَاتَّبِعُونِي پس پیروی کنید مرا در عبادت او وَأَطِيعُوا أَمْرِي و گردن
نهید امر مرا در ثبات و ورزیدن در دین اسلام قَالُوا گفتند گوساله پرستان در جواب هرون لَنْ
نَبْرَحَ عَلَيْهِ ما پیوسته و همیشه بر پرستش او عَاكِفِينَ اقامت نمایندگانیم و مجاوران حَتَّىٰ
يَرْجِعَ تا وقتی که باز گردد إِلَيْنَا مُوسَىٰ بسوی ما موسی از طور و به بینیم که او پرستش این
میکند یا نه و آنچه سامری گفت که این خدای موسی است راست گفت یا نه هرون با آن دوازده هزار
مرد که بر ایمان ثابت قدم بودند از ایشان اعتزال کرد تا موسی باز آمده اول با قوم عتاب آغاز کرد چنانکه
گذشت آنکه روی ببرادر آورد و از روی غضب و فرط خشم در کار الهی خود را نتوانست داشت و چنانچه
عادت جبلت بشریت است و طبیعت انسانیت بی اختیار گشته الواح تورات را انداخت و موسی موی
پیشانی هرون را بدست گرفت و بسوی خود کشید و از روی عتاب قَالَ يَا هَارُونُ گفت ای هرون
مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا چون دیدی که ایشان گمراه شدند أَلَّا
تَتَّبِعَنِ از آنکه متابعت کنی مرا و پیروی من نمائی در غضب و زجر کردن بر ایشان و محاربه کردن
با ایشان برای حمایت و عصبیت دین و رضای حق تعالی و یا آنکه از پی من آئی و خود را بمن رسانی و مرا از آن
خبر دهی أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي یا سر کشیدی از فرمان من که آن تصلّب در دین است بر سبیل
نرمی محال است و این خود متصور نیست که تو از فرمان الهی و امتثال من سر پیچیده باشی پس چرا
گذاشتی که این صورت واقع شود هرون چون فرط غضب موسی را و حدت او را بدید در مقام
ملاطفت در آمده قَالَ گفت بموسی علیه السلام يَا ابْنَ أُمَّ ای پسر مادر من اگرچه موسی برادر پدری و
مادری هرون بود اما ذکر مادر کرد برای رقت دل موسی پس بجهت رفق و ملایمت و تحریک مرحمت

وشفقت موسی گفت ای پسر مادر من لا تأخذ بلحیتی فرا مگیر محاسن مرا ولا برأسی ونه موی
سر مرا من ترتیب تفصیل وتبیین این مبحث وذکر وجوه واقوال متعدده وبیان صحت وبطلان آن در منهج الصادقین
سمت تحریر وتقریر یافته وبعضی از آن نیز درین ترجمه مذکور گشته در سورة الاعراف القصه هرون
زبان اعتذار گشود وگفت ای موسی آتش غضب خود فرونشان وباخود آی وزبان اعتراض از من کوتاه کن
انی خشیت بدرستی که من میترسیدم که اگر مقاتله کنم با ایشان یا ایشانرا گذاشته از پی تو آیم ان
تقول از آنکه تو گوئی فرقت بین بنی اسرائیل جدائی افکندی میان بنی اسرائیل ولم
ترقب قولی ونگاه نداشتی گفتار مرا که گفته بودم اخلفنی فی قومی واصلح ولا تتبع سبیل المفسدین
ومقرر داشت که اصلاح نگاهداشت قوم است ومدارا کردن با ایشان پس بجهت خوف اینکه تو گوئی که من
گفتم که میان قوم بصلاح آوردی تو تفرقه وفساد درمیان ایشان انداختی بقتال وجدال ویا بمفارقت و
ملحق شدن بمن وایشانرا با سامری گذاشتن پس من بطریق ملایمت ونصح با ایشان سلوک میکردم و
بران صبر میورزیدم تا تو باز آئی وتلافی این کار بکنی چون موسی بازخود آمد وبراءت ساحت هرون
براو ظاهر شد این عذر را ازو مسلم داشت وروی بسامری آورد از روی انکار وغضب قال گفت
فما خطبک یا سامری چیست این کار عظیم تو ای سامری یعنی این چیست که کردی وچه چیز ترا
برین داشت که گوساله بساختی وبنی اسرائیل را بجهت آن از دین حق بگردانیدی قال گفت سامری
بصرت بینا شدم بما لم یبصروا به با چیزی که بینا نبودند بنی اسرائیل بآن وعالم نبودند و
از آن خبری نداشتند وآن بود که بنوبت بتو فرود آمد در وقت غرق شدن فرعونیان روحانی محض
بود دانستم که اثر قدم اسب او بهیچ چیز نمیرسد مگر که زنده میشود فقبضت پس قبض کردم وگرفتم
بکف دست قبضة مقدار یک قبضه من اثر الرسول از نشانه آن رسول که من وتو میدانیم
یعنی از خاک قدم اسب جبرئیل در روز غرق شدن قبطیان فنبذتها پس در افکندم آنرا در درون
گوساله که از حلی وزیور آنرا ریخته بودم وبجهت این گوساله زنده شد وبآواز آمد وبنی اسرائیل را
بعبادت آن خواندم وایشان اطاعت من قبول کردند وکذلک وهم چنین که گفتم سولت لی
بیاراست برای من در نظر من نیکو ساخت نفسی نفس من از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که در این باب نیز مذکور است که موسی قصد قتل سامری کرد از حق تعالی وحی آمد که مکش او را که صفت
سخاوت براو غالبست وچون از سخای او مردمان منتفع اند نفع حیوات از او بآن توان داشت وچون
موسی از قتل او ممنوع شد قال گفت مر سامری را فاذهب پس بیرون رو از میان ما فان
لک پس بدرستی که هست مر ترا عقوبت فی الحیوة در زندگانی دنیا ان تقول آنکه گوئی

هرکس نزد تو آید لا مساس نیست مس کردن من ترا ومس نمودن تو مرا یعنی از من دور شو تا یکدیگر را
مس نکنیم چه حکم الهی وغضب ربانی مقتضی این بود که هر که آنرا مس کند یا او کسی را مس کند هردو را تب گیرد
پس مردمان بجهت این از او متنفر شدند وترک اختلاط او کردند واو تنها چون حیوانات وحشی در
صحرا میگشت وهرکرا از دور میدید مبالغه میکرد که نزدیک من میا ودر بعضی تفاسیر آمده که اولاد
او نیز چنین بوده اند ودر این زمان نیز هستند واین حال دارند واز این لحقی بود سامری در دنیا
وان لک وبدرستی که مر تراست عذاب موعدا در آخرت که بهیچ وجه لن تخلفه خلاف
نکند با تو در آن بلکه آنرا بجد وفا رسانند بعد از عقوبت دنیا پس تو زیانکار دنیا وآخرت باشی وذلک
هو الخسران المبین وانظر الی الهک الذی ونگاه کن بآن معبودی که تو ظلت علیه بودی
همه روز بر پرستش او عاکفا مقیم ومجاور آن لنحرقنه هرآینه بسوزانیم او را بآتش واین معنی بنا بر قول
کسی است که میگوید آن گاو را گوشت وپوست بود ویا بسوهان آنرا ریزه ریزه کنیم واین گفتار آنکس است
که میگوید آن جسدی بود از زر وجواهر ثم لننسفنه پس پراکنده سازیم خاکستر یا ریزه های آنرا
فی الیم در دریا نسفا پراکنده ساختنی تا بدانند که آنچه توان سوخت یا ریزه ریزه توان کردن
صفت الوهیت براو اطلاق کردن عین جهالت ومحض ضلالت پس بگوساله پرستان خطاب کرد
که انما الهکم وجز این نیست که معبود شما که مستحق عبادتست الله الذی آن خدائی که سزای
پرستش است لا اله الا هو نیست معبودی بحق بجز از وی وسع فرا رسیده است کل شیء
همه چیز علما از روی دانش یعنی خدای بحق آنست که علم او احاطه کرده باشد بهمه اشیا نه قالب
گوساله که اگر زنده نیز باشد مثل است در عبادت وبلادت پس موسی بفرمود تا آن گوساله را بسوختند
وخاکسترش را در دریا ریختند بعد از آن حق تعالی حبیب برگزیده خود را صلوات الله علیه وآله خطاب
میکند که کذلک نقص علیک مانند قصه موسی را که بر تو خواندیم ای برگزیده من میخوانیم بر
تو من انباء ما قد سبق از خبرهای که آنچه بتحقیق وبیقین گذشته از فرق سابقه وقصص
واخبار ایشان تا معجزه نبوت تو بوده وزیادتی علم تو وقد آتیناک وبدرستی که داده ایم ترا من
لدنا از نزدیک خود ذکرا یاد بودی که موجب شرف تو وسایر عالمیانست یعنی قرآن که مشتمل است
بر قصه‌ها وخبرها که سزاوار است که در آن تفکر کنند وبآن عبرت گیرند وتنکیر ذکر بجهت تعظیم است یعنی
ذکری بزرگوار وتذکرهٔ عالیمقدار که موجب نجات وسعادت دارین است مرکسی را که روی باو آورد
وبآن پند گیرند من اعرض عنه هرکه روی بگرداند از آن ذکر که جامع وجوه سعادت ونجاتست
فانه پس بدرستی که آن اعراض کننده وروی گرداننده از آن یحمل یوم القیمة بردارد در روز

وتحیر وِزْرًا باری گران که آن عقوبت عظیم است بر او یعنی آن اعراض کننده در روز قیامت حاصل
عقوبت خود باشد و بردارنده پاداش کردار خود خَالِدِينَ فِيهِ در حالتی که جاوید باشند در آن
وزر او وامثال او یعنی بعقوبت ابدی و عذاب دایمی گرفتار گردد و هرگز از آن خلاصی نیابد وَسَاءَ
لَهُمْ و بد است مر ایشان را يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا روز قیامت بار ایشان که جزای کفر و تکذیبست يَوْمَ
يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ وحشر کنیم ما گناهکاران را که شرک آورده‌اند و نبوت پیغمبر را تصدیق
نکرده‌اند يَوْمَئِذٍ در آن روز زُرْقًا در حالتی که کبود چشمان باشند که بدترین رنگ چشم است نزد عرب
زیرا که رومیان که دشمن‌ترین ایشانند این صفت دارند و لهذا در وصف عدو میگویند که فلان جگر
سیاه دارد و فلان شارب زرد و سرخ و چشم کبود و این هر از صفت رومیانست و همچنانکه زرقه یعنی
علامت دوزخیانست سواد وجه نیز علامت ایشان خواهد بود کقوله تعالی وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ و گویند مراد
بزرقه عمی نابینا است یعنی ایشان را در قیامت نابینا محشور سازند کقوله تعالی وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
أَعْمَى يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ پنهان و آهسته گویند در میان یکدیگر یعنی بجهت فرط شدت اهوال آن روز
زهره آن نداشته باشند که آواز برآرند بلکه باهستگی با یکدیگر گویند إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید
در دنیا إِلَّا عَشْرًا مگر ده شبانه روز یعنی در جنب درازی مدت آخرت و درازی لبث ایشان در دوزخ
کوتاه شمرند مدت مکث خود را در دنیا و یا بجهت شدت هول و عذاب آن روز مدت دنیا را فراموش
کرده باشند و گویند که مراد بعشر از نفخه اولی است تا ثانیه که چهل سال است و بجهت آنکه در وی معذب
نبوده باشند بر ایشان گذشته باشد که ده روز بیش نبوده هم چنان کسی که بتنعم میگذراند مرور زمان
را او اندک میگذرد و مینماید و یا مراد مکث ایشانست در قبر چه عذاب قبر را نسبت بعذاب آخرت سهل
آسان یافته باشند بر وجهی که گوئیا در خواب بوده‌اند و بر هر تقدیر حق تعالی میفرماید که نَحْنُ أَعْلَمُ
ما داناتریم بِمَا يَقُولُونَ بآنچه گویند با یکدیگر از تعیین مدت إِذْ يَقُولُ وقتی که گوید أَمْثَلُهُمْ
طَرِيقَةً تمامترین ایشان از روی عقل که إِنْ لَبِثْتُمْ آنکه درنگ نکردید در دنیا یا در قبر إِلَّا يَوْمًا
مگر روزی یعنی مدت شما در دنیا یا در قبر مدت یک روز بیش نبوده زیرا که یوم واحد و نسبت بآن اقرب
از عشر باشد و مثل این است قوله تعالی قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ آورده‌اند که مشرکان
قریش از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله پرسیدند که حال کوهها با وجود صلابت چگونه خواهد
بود آیه آمد که وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ و میپرسند ترا از کوهها یعنی از مآل و حال آنها فَقُلْ
پس بگوی ای نبی در جواب ایشان که بقدرت کامله يَنْسِفُهَا پراکنده سازد آنها را رَبِّي آفریدگار
من نَسْفًا پراکنده ساختنی یعنی مانند ریگ روان آنرا در اقطار عالم پراکنده سازد و در روایت

آمده که آنرا از بیخ برکند پس اجزای آنرا ریزه کرده‌اند تا چون ریگ شود و بعد از آن باد تند را
بفرستد تا آنرا متفرق سازد و در تبیان گفته که کوهها را از اماکن خودشان بردارد و در دریا
اندازد فَيَذَرُهَا پس بگذارد قرارگاه آنها را که زمین است قَاعًا در حالتی که ملسا باشد و خالی
از کوهها و نباتات و اشجار و غیره صَفْصَفًا هموار که اصلا نشیب و فرازی نداشته باشد لَا
تَرَى فِيهَا عِوَجًا نه بینی در او هیچ اعوجی و کجی وَلَا أَمْتًا و نه اندک بلندی بیاد يَوْمَئِذٍ
در آن روز که برکنده و پراکنده کرده زمین يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ پیروی کنند همه مردمان خواننده
خود را یعنی اسرافیل که بآواز بلند همه مردمان بحشرگاه قیامت خواند و در خبر آمده که چون وقت
نشر در رسد حق تعالی اسرافیل را امر کند تا بر صخره بیت المقدس برآید و ایستاده باواز بلند مردم را
بخواند ایشان از هر طرف که باشند متوجه جانب او شوند لَا عِوَجَ لَهُ هیچ میل و کجی نباشد مر آن
داعی را یعنی هیچکس نتواند که عدول کند و منحرف شود از خواندن او بجانب او نیاید بلکه همه اتباع
او نموده توجه بصوب او نمایند مؤمنان برغبت و کافران بی درنگ و یا اسرافیل عدول نکند از خلق
بلکه همه را بحشر قیامت خواند وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ و پست شود آوازها لِلرَّحْمَٰنِ از برای خدای
یعنی بجهت عظمت و مهابت او و یا بجهت سخن گفتن او فَلَا تَسْمَعُ پس نشنوی تو در آن روز إِلَّا هَمْسًا
مگر آوازی نرم سخن آهسته بجهت هول و هیبت ایشان يَوْمَئِذٍ در آن روز باشد لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ
سود نداشته باشد درخواست کسی کسی را إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ مگر کسی که دستوری دهد مر او را
در شفاعت کردن الرَّحْمَٰنُ خدای بخشاینده وَرَضِيَ لَهُ و بپسندد برای او قَوْلًا
سخن را در باب شفاعت يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه پیش آدمیان است
از امور آخرت وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه پس ایشانست از کارهای دنیا و از امور ماضیه و احوال مستقبله
و یا جمیع اقوال و افعال ایشان را قبل از خلق ایشان و در زمان حیوة و در حال ممات وَلَا يُحِيطُونَ
و احاطه نمیتوانند کرد عالمیان بِهِ بذات خدای عِلْمًا از روی دانش یعنی هیچ کس از مخلوقات
بذات او سبحانه و یا علم ایشان فرا نمیتواند رسید بمعلومات او سبحانه وَعَنَتِ الْوُجُوهُ و خوار
و ذلیل باشند روها مراد اصحاب روهاست یعنی در روز حشر همه مردمان ذلیل و خوار باشند
لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ مر خدای زنده و پاینده را همچو اسیران در دست پادشاه قهار و تخصیص وجه بجهت
آنست که اثر مذلت و خشیت در وجه ظاهر میشود زیرا که محل معظم حواس است و نزد بعضی آیه مخصوص است
بمشرکان و مجرمان یا بملوک و سلاطین که در دنیا عزیز و ارجمند و کامران‌اند در آخرت ذلیل و خوار و بیمقدار
باشند وَقَدْ خَابَ و بدرستی که بی بهره ماند و نومید گشت از رحمت خدای مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا

هرکه برداشت بار ظلم را و بعرصه کاه محشر برد مراد کفر و شرکست و سایر عصیان وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ
الصَّالِحَاتِ و هرکسی که بکند کارهای شایسته وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه کرونده باشد
بوحدانیت خدای و بنبوت جمیع انبیا چه در صحت طاعات و قبول خیرات ایمان شرطست فَلَا
يَخَافُ پس نترسد در آن روز ظُلْمًا از ستم و پیدا کردن براو که او منع ثواب او باشد با ایمان
و عمل صالح و افعال نیک وَلَا هَضْمًا و نه از شکست که آن نقصان ثوابست بر آن بلکه ثواب او را بر
وجهی که موافق اعمال او باشد و فراخور احوال باو رسانند بی کسری و نقصی و بروایت ابن عباس
نترسد که از حسنات او چیزی کم کنند و در سیئاتش افزایند و یا او را بعملی که نکرده باشد باطلا
سازند حشر او را و بران ثواب ندهند وَكَذَلِكَ یعنی مثل انزال این آیات وعید أَنْزَلْنَاهُ فرو
فرستادیم کتاب را قُرْآنًا عَرَبِيًّا در حالتی که قرآنست بلغت تازی یعنی همه آنها را بدین و بنیه انزال فرمودیم
وَصَرَّفْنَا فِيهِ و مکرر ذکر داندیم در او مِنَ الْوَعِيدِ از آیات وعید بوجوه مختلفه چه ذکر طوفان
و رجفه و صیحه و خسف و مسخ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که بپرهیزند مشرکان و عاصیان و بترسند
از آنکه آن نوع عذابها بدیشان نازل شود و بجهت آن از کفر و عصیان مجتنب شوند بقوله أَوْ يُحْدِثُ
یا احداث نماید یعنی مجدد کرداند قرآن را لَهُمْ برای ایشان ذِكْرًا پندی و عبرتی چون استماع
آن کنند یعنی اگر از عصیان باز نه ایستند پس لا اقل از آن عبرت گرفته بترسند و فتوری در طغیان
ایشان پدید آید فَتَعَالَى اللَّهُ پس بلند مرتبه است خدای و متعالی از صفات مخلوقات و چون
ذات صفات او از مماثلت مخلوقات متعالی است پس قرآن که کلام اوست مماثل کلام ممکنات نباشد
الْمَلِكُ پادشاه دنیا و آخرت که نافذ است در هرچه امر کند و هرچه از آن نهی نماید الْحَقُّ ثابت
در ذات و صفات خود آورده اند که چون جبرئیل بوحی نازل شدی و آیتی از قرآن بحضرت خواندی آن
حضرت قبل از اتمام آن از خوف آنکه مبادا چیزی از آن فوت کند با جبرئیل قراءة فرمودی آیت
آمد که وَلَا تَعْجَلْ و شتاب مکن بِالْقُرْآنِ بقرائة قرآن مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى پیش از آنکه ادا
کرده شود إِلَيْكَ وَحْيُهُ بسوی تو وحی آن و گویند معنی آنست که چون آیتی مجمل بر تو نازل شود بر
اصحاب مخوان تا بیان آن بتو فرود آید وَقُلْ رَبِّ و بگوی ای پروردگار من زِدْنِي عِلْمًا بیفزا مرا
دانش با حکام شرع نه بنزول سورتی یا آیتی بعد از آیتی و زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن
وحی میکنی بعد از آن جهت تنبیه حضرت بر عدم ترک اولی حکایت آدم علیه السلام را برای او بیان میفرماید
بقوله وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ و بدرستی که ما عهد کردیم بسوی آدم صفی مِنْ قَبْلُ پیش از این
زمان عهد بمعنی امر است یعنی امر کردیم او را که کرد درخت منهی که بقول اشهر درخت گندم است نگردد

و ازان نخورد فَنَسِيَ پس فراموش کرد یعنی ترک کرد آن امر را و بخورد از آن درخت وَلَمْ
نَجِدْ لَهُ و نیافتیم مر او را عَزْمًا عزمی در التزام امر و ثباتی در آن و از اولوالعزم نبود چون بدلیل
عقلیه ثابت شد که انبیا معصومند از جمیع گناهان کبیره و صغیره و سهو و خطا و نسیان پس
مراد باین عهد نهی تنزیهیست و ترک اولی و نسیان بمعنی ترک و عدم عزم او بر آن بر سبیل عهد یعنی آدم
ترک اولی نمود وَإِذْ قُلْنَا و یاد آور این را نیز که چون که گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را که
اسْجُدُوا لِآدَمَ سجده کنید مر آدم را سجده تحیت و کرامت فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه
ایشان إِلَّا إِبْلِيسَ مگر دیو دور مانده از رحمت که أَبَى سر باز زد از سجده فَقُلْنَا
پس گفتیم يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا ای آدم بدرستی که این دیو پر تلبیس که ابلیس است عَدُوٌّ لَكَ دشمن است
مر ترا دشمنی ظاهر و هویدا وَلِزَوْجِكَ و مر زن ترا که حواست فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا پس باید که بیرون
نکند شما را یعنی سبب بیرون کردن شما نشود که شما را از دوستی او بدین اخراج کند مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت
بسبب فتور عزم که در شما بیاید فَتَشْقَى پس تو در رنج افتی آن هنگام یعنی چون از بهشت بیرون روی
گرفتار گردی بانواع محنت و بلیه و مصیبت و آفت که لازم دنیاست إِنَّ لَكَ بدرستی که مر تراست
در بهشت أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا آنکه گرسنه نشوی در او زیرا که جمیع نعم مرغوبه در او مهیاست وَلَا تَعْرَى
و برهنه نگردی زیرا که از ملبوسات آنچه باید و شاید در او موجود است وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ
فِيهَا بدرستی که تو تشنه نشوی در او چه آن مشتمل است بر چشمهای جاری دایمی که وجنات و عیون
وَلَا تَضْحَى و در آفتاب نباشی که سایه بهشت زوال نیابد و آفتاب در او راه ندارد و در بیرون
بهشت این نعمتها میسر نیست ابن جبیر روایت کند که چون آدم علیه السلام بزمین آمد جبرئیل برو نمود
گاوی سرخ برای وی از بهشت آورد آدم بآن گاو کشت میکرد و زمین را میشکافت و عرق از
پیشانی میریخت و میگفت این شقاوتست که حق تعالی مرا گفت فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى آورده اند
که چون ابلیس بجهت امتناع او از سجود آدم مسخوط شد بسخط الهی و غضب ربانی پیوسته در اندیشه
آن بود که نوعی کند که آدم را از اوج عزت بحضیض مذلت رساند آخر بوسیله مار و طاوس چنانچه
در سوره البقره و اعراف گذشت در بهشت در آمد فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ پس وسوسه کرد
بسوی آدم باین وجه که با حوا ملاقات کرد و او را از مرگ بترسانید و حوا آن را با آدم باز گفت و آدم از
مرگ بسیار ترسان شد و چون ابلیس یافت که آدم از این خایف گشت بصورت پیری بر آمد و خود را
باو نمود آدم بطریق تضرع از وی علاج مرگ طلبید قَالَ يَا آدَمُ گفت ابلیس که ای آدم علاج مرض تو
خوردن میوه شجرة الخلد است که آن درخت گندم است و بعد از آن گفت هَلْ أَدُلُّكَ آیا دلالت

کنم ترا علی شجرة الخلد بر درخت جاویدی که هر که ازان بخورد هرگز نمیرد وملک لا یبلی و دلالت
کنم بپادشاهی که هرگز کهنه نشود یعنی زوال بدان نرسد و در روایت آمده که ابلیس آدم را گفت که در
بهشت احوال تو چیست گفت همه نعم بهشت مرا مباحست از خوردن و آشامیدن و پوشیدن و نشستن
و از هیچ چیز مرا منع نکرده اند مگر یك جنس درخت که مرا گفته اند ازان مخورم ابلیس در حال گفت که
من ترا راه نمایم بدرخت خلد که هر که ازان خورد جاوید در بهشت بماند که هرگز گرد فنا و زوال بدان من
او نرسد و بپادشاهی ترا دلالت کنم که هرگز آخر نشود آدم گفت آن کدام درختست ابلیس اشارت بآن درخت
کرد آدم گفت مرا ازان منع کرده اند که هرگز ازان مخورم ابلیس سوگند خورد که غرض من ازین نصیحت
و من نیز از نیکخواهی تو چیزی دیگر نمیخواهم ظن آدم آن بود که هیچ کس سوگند بدروغ نتواند
خورد و بجهت این از سوگند او فریب خورد فاكلا پس بخوردند آدم و حوا منها ازان درخت یعنی
میوهٔ آن فبدت لهما پس آشکارا شد مر ایشان را سوآتهما عورت ایشان آورده اند که بعد از خوردن
آن بادی برآمد و تاج را از سر ایشان بربود و حلها ایشان را برکند و ایشان برهنه بماندند وطفقا
یخصفان و در ایستادند میچسبانیدند علیهما بر عورت خود من ورق الجنة از برگ درخت
بهشت تا پوشیده شود در چشم ایشان بر عورت یکدیگر نیفتد و آن برگ انجیر بود وعصی آدم
و خلاف کرد آدم ربه پروردگار خود را یعنی امر سنت او را که آن خوردن میوهٔ آن درخت بود فغوی
پس بی بهره ماند از مطلوب او که عمر جاودانی بود و یا از وجه اصلح که آن امتثال امر مندوب بود و معصیت
بمعنی مخالفت امر است مطلقا خواه واجب و خواه سنت پس مستلزم ترك واجب نباشد که منافی عصمت است
و چون بادلهٔ عقلیه معلوم است که انبیا مخالفت امر واجب نکنند بجهت منافات آن بعصمت پس مراد بعصیان
اینجا مخالفت آدم است در امر سنت و مرتبت تفصیل این مبحث در منهج الصادقین مسطور است و در سورة
البقره مذکور شد که چون آدم ترك مندوب نمود حق سبحانه امر فرمود که از بهشت بیرون رفته بزمین
رو و آدم دست حوا گرفته و از بهشت بیرون آمده بدار الابتلاء دنیا هبوط کرد و مدت دویست سال
تضرع و زاری میکرد و توبه و انابت میکرد و آخر حضرت رسالت و آل اطهار او را صلی الله علیه و آله بشفاعت
آورد ثم اجتبه پس برگزید او را ربه پروردگار او یعنی نزدیك گردانید او را برحمت واسعه
خود بوسیلهٔ طاعت و شفاعت حضرت خاتمیت صلوات الله علیه و آله فتاب علیه پس قبول کرد
توبهٔ او را براو وهدی و راه نمود یعنی توفیق داد او را بشارت بر توبه از ترك اولی یا دلالت
کرد او را بر کلماتی که بسبب آن توبهٔ او قبول شد که فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه قال
گفت حق سبحانه مر آدم را و حوا را بعد از خوردن درخت گندم اهبطا منها فرود روید از بهشت

بزمین جمیعا همه با هم گویند خطاب بآدم و حوا و ابلیس و مار و طاوس شد و تفصیل این حکایت
در اوایل سورة البقره گذشت و در منهج الصادقین بیسطی دلپذیر سمت تحریر پذیرفته و چون آدم
و حوا اصل ذریه بودند ازین جهت ایشان را نازل منزلهٔ جمیع آدمیان گردانید و خطاب فرمود که
بعضکم برخی از شما ای آدمیان لبعض مر برخی دیگر را عدو دشمن بود بجهة امر معاش چنانکه
حالا بر ابتدا اختلاف و نزاع و گویند خطاب بآدم و ذریت ابلیس است که دشمن یکدیگرند و مؤید
قول اول است بقوله فاما یاتینکم پس اگر بیاید بشما وقتی که در زمین باشید منی از نزد من
هدی راه نماینده از کتاب و رسول فمن اتبع هدای پس هر که پیروی کند آن هدی را
فلا یضل پس گمراه نشود در دنیا ولا یشقی و برنج نیفتد در عقبی یعنی بعقوبت و عذاب
دنیا و آخرت گرفتار نشود بلکه در هر دو سرا مرفه الحال باشد از ابن عباس نقل است که حق تعالی
ضامن شده هر کسی را که قرآن بخواند و بدان عمل کند هرگز در دنیا گمراه نشود و بمقصد رسد
و در آخرت بشقاوت و رنج گرفتار نگردد بعد از ان این آیت تلاوت کرد که فمن اتبع هدای فلا
یضل ولا یشقی ومن اعرض و هر که روی برتابد عن ذکری از هدی که سبب یاد کردن
من است و داعی بعبادت من یا اعراض کند از ذکر من که قرآن مجید است فان له پس بتحقیق که
مر او راست معیشة ضنكا زیستنی تنگ و زندگانی سخت در دنیا زیرا که همت او مصروف خواهد
بود بجمیع مال دنیا و حطام آن پس بجهت این همیشه در مهلکهٔ حرص گرفتار خواهد بود بر ازدیاد آن
و خایف بر نقص آن بخلاف مؤمن که طالب آخرتست چه او بجهة آنکه بزیور تسلیم و رضا و صبر و
قناعت و توکل بر او سبحانه آراسته است پس حق تعالی اسباب رزق او باسان و سهولت باو میرساند
و توفیق او را در معیشت ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب و در حدیث
قدسی واقع شده که حق تعالی خطاب بدنیا کرد و گفت که ای دنیا خدمت کن کسی را که خدمت من
میکند و در رنج انداز کسی را که خدمت تو میکند و در روایت ماثوره از پیغمبر صلی الله علیه و آله مراد
بمعیشت ضنك عذاب قبر است و فشارش و تنگی آن بر وجهی که همه استخوانهای پهلوی او از یکدیگر
بدر روند و نود و نه اژدها بر او مسلط گردانند که هر یکی را هفت سر باشد تا او را میگزند و میدرند
و میخورند و باز زنده میشود تا روز حشر اگر ازان اژدها یکدم در زمین دمد هرگز نبات نروید
ونحشره وحشر کنیم آن کس را که از ذکر ما اعراض کرده یوم القیمة در روز رستخیز اعمی
در حالتی که نابینا باشد و هیچ چیز نبیند مگر جهنم و اصناف عقوبات آنرا قال گوید رب
لم حشرتنی ای پروردگار مرا چرا حشر کردی اعمی نابینا وقد کنت بصیرا و بتحقیق

که بودم در دنیا بینا یا آنکه چون سر از قبر برداشتم بینا بودم مقداد بن عمار از ابی عبدالله علیه السلام پرسید
که چه میفرمائی در حق مردی که حج نکرده باشد با آنکه استطاعت داشته باشد فرمود که او از جمله
کسانی باشد که حق تعالی در بارهٔ او میفرماید که وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ أَعْمٰى گفتم سبحان الله او کور محشور
شود فرمود حق تعالی او را نابینا سازد تا راه نبرد بطریق بهشت جهة آنکه در دنیا بطریق خیر راه نبرد
وچون او گوید چرا باین صفت محشور شدم قَالَ گوید حق تعالی در جواب او که كَذٰلِكَ همچنین
بود فعل تو یعنی هم چنانکه در دنیا چشم از طریق خیر پوشیده داشتی ما نیز امروز طریق راست که طریق
بهشت است چشم تو پوشانیدیم زیرا که أَتَتْكَ آيٰاتُنٰا آمد بتو آیتهای کتاب ما یا دلایل قدرت
وحدت ما فَنَسِيتَهٰا پس فراموش کردی تو آنرا یعنی ترک آن نمودی و از آن چشم برهم نهادی
و در آن تامل نکردی وَكَذٰلِكَ وهم چنانکه ترک کردی آیات ظاهرهٔ ما را الْيَوْمَ تُنْسٰى
امروز ترک کرده شدی در جائی که راه بیرون شدن آنرا نمی بینی یعنی در عذاب ابدی گرفتار شدی که
از آن خلاصی نداری وَكَذٰلِكَ و مانند این که جزا میدهیم کسی را که اعراض کرده است از آیات
روشن ما نَجْزِي پاداش میدهیم مَنْ أَسْرَفَ هر کرا که از حد در گذشته بترک و کفر
و توغل در شهوات باطله وَلَمْ يُؤْمِنْ و نگرویده بِآيٰاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب
آن کرده و از آن مخالفت نموده و اباء امتناع و سرکشی کرده و کفر ورزیده وَلَعَذٰابُ الْاٰخِرَةِ
و هر آینه عذاب آن سرای که کوری و عذاب دائمیست أَشَدُّ سخت تر است از معیشت ضنک این سرای
وَأَبْقٰى و پاینده تر از آن بجهت عدم انقطاع أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود مشرکان قریش را
و طریق اعتبار بر ایشان روشن نساخت و ایشانرا بساحت هدایت نداد كَمْ أَهْلَكْنٰا قَبْلَهُمْ
بسا که هلاک کردیم پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اصحاب قرنهای گذشته چون عاد و ثمود بجهة
تکذیب و عناد و جحود و طغیان ایشان يَمْشُونَ میروند کفار مکه یعنی تاجران ایشان بوقت تجارت
بشام میگذرند و رحلت میکنند فِي مَسٰاكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان چون احقاف و دیار حجر و علامات
هلاک و عذاب و عقاب ایشان می بینند إِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که در آن هلاک بر عذاب لَاٰيٰاتٍ
هر آینه نشانهاست برای عبرت گرفتن لِأُولِي النُّهٰى مر خداوند عقول صافیه را وَلَوْلٰا
كَلِمَةٌ و اگر نه سخنیست که سَبَقَتْ پیشی گرفته بر این زمان مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو
که عذاب منکران این امت را بآخرت افکند تا از نسل ایشان مؤمنان بیرون آرد لَكٰانَ هر آینه
بودی مثل آنچه نازل شد بر عاد و ثمود لِزٰامًا لازم این امت که هیچ وجه مفارقت نکردی
از ایشان تا همه را مستاصل ساختی و دود از دودمان ایشان بر آوردی وَأَجَلٌ مُسَمًّى و اگر

نبودی

نبودی حکم بمدت نام برده شده و مقرر شده که قیامت یا واقعهٔ روز بدر آینه قبل از آن وقت معین
بر کفار نازل شدی هم چون عذابی که بر عاد و ثمود نازل شد لیکن چون حکم ما تعلق گرفته که قبل
از اجل مسمی عذاب واقع نشود از ین جهة عذاب از ایشان متاخر شده است و چون مآل حال کفار عذاب و نکال
فَاصْبِرْ پس شکیبا باش ای محمد عَلٰى مٰا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند اهل شرک از تکذیب و طعن
بر قرآن تا وقتی که حکم الهی بعقوبت ایشان در رسد و گویند این بآیت السیف منسوخ است وَسَبِّحْ
و نماز گذار بِحَمْدِ رَبِّكَ در حالتی که آن نماز مقترن باشد بحمد پروردگار تو یعنی در وقت نماز حمد
گوی مر خدا را بر توفیق و هدایت و پاکیزه دان او را از شرک و سایر آنچه کفار نسبت باو میدهند
از نقص و عیب در حالتی که حامد او باشی بر هدایت کردن او ترا و اصح و اکثر آنست که قَبْلَ طُلُوعِ
الشَّمْسِ پیش از بر آمدن آفتاب یعنی نماز صبح وَقَبْلَ غُرُوبِهٰا و پیش از فرو رفتن آن یعنی
نماز ظهر و عصر در نصف آخر نهار است یا وقت عصر فقط وَمِنْ آنٰاءِ اللَّيْلِ و از ساعات شب
ومن بمعنی ابتداست یعنی در اول ساعتهای شب فَسَبِّحْ پس نماز گذار مراد نماز مغرب و عشا و
نزد ابن عباس مراد با ناء اللیل جمیع نمازهای شب است از فرض و سنت وَأَطْرٰافَ النَّهٰارِ و در
طرفهای روز یعنی وقت نماز صبح و ظهرین که اول در طرف نصف اول روز است و ثانی در طرف نصف آخر
و تکرار امر بصلوة صبح و ظهرین بجهت مزیت فضیلت آنست بر باقی نماز و یا مراد نماز عصر است و جمعیت اطراف
بجهت وسعت زمان آنست و صحت ادای آن در هر جزئی از اجزای زمان حاصل که نماز گذارد در این
اوقات فرضی و ساعات لَعَلَّكَ تَرْضٰى شاید که خشنود کرده شوی یعنی حق تعالی ترا خوشنود
سازد بمثوبات جلیله و حفص بفتح تا میخواند یعنی تا خشنود شوی بکرامتی که حق تعالی بتو کرامت فرماید
و آن شفاعت امتست و نکتهٔ وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰى تقویت این قول میکند و جمعی که حمل
تسبیح بر ظاهر خود میکنند میگویند مراد مداومت بر تسبیح و تحمید در عموم اوقات از ابو رافع
است که مهمانی نزد پیغمبر آمد و در خانه چیزی نبود که بدان اصلاح شان مهمان کند مرا نزدیک یهودی فرستاد
که باو بگوی که محمد میگوید مهمانی بمنزل ما نزول کرده و در خانه چیزی نمییابیم که بآن شرایط مهمانداری
بتقدیم رسانیم قدری آرد بما فروش تا چون هلال رجب برسد بهای آن بدهیم من پیغام بیهودی رسانیدم
او گفت نمیفروشم و معامله نمیکنم مگر آنکه چیزی برهن من کنی من مراجعت کرده صورت حال بعرض
رسانیدم فرمود بخدا سوگند که اگر با من معامله کردی حق او را ادا کردمی پس زره خود را بمن
داد تا نزدیک او گرو نهادم و این آیت جهت تسلیهٔ خاطر دل مبارک آنحضرت نازل شد که وَلَا
تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلٰى مٰا مَتَّعْنٰا و باز مکش نظر هرده و چشم خود را بسوی آن چیزی که

برخوردار کردانیدیم **بِهٖ** بدانچیز **أَزْوَاجًا مِنْهُمْ** صنفها را از کفار چون بت پرستان و یهودان و
ترسایان و یا منکر بآن چیزی که برخوردار کردانیده ایم بآن برخی مردمان از رحائق که آن اصناف و
انواع نعم است که آن زینت و آرایش دنیاست از مطاعم و ملابس و مشتهیات نفسهای ایشان چه ما عطا
نموده ایم بایشان **زَهْرَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا** زینت و بهجت زندکانی دنیا که مال و منال است **لِنَفْتِنَهُمْ**
ما بیازمائیم ایشانرا **فِيهِ** در آنچیز یعنی بواسطهٔ آن با ایشان معامله کنیم از طریق آزمایش تا بر عالمیان
ظاهر شود که بشکر کذاری آن قیام می نمایند یا نه اکر شکر کویند و مطیع و منقاد ما شوند آن نعمت را
برایشان زیاده کردانیم و اکر کفران آن نمایند نعمت را از ایشان بکردانیم و بعذاب آخرت ایشان معذب
سازیم از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که چون این آیت فرود آمد حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله فرمود که هر که بعز و ارجمندی خدا متعزز و ارجمند نباشد بلکه خواهد که در تعزز متمسک
بمخلوق شود و غیر خدا برا وسیلهٔ ارجمندی خود کرداند با حسرت و ندامت از دنیا بیرون رود
و هر که چشم خود را بر نعمتی دارد که در دستهای مردمانست و تمنای آن کند همیشه در غم واند و بود
و از آن غم او را شفا نرسد و هر که دیده نشود نعمتی که حق تعالی با و عطا فرموده باشد مکر در حال
خوردن و آشامیدن خودش ناقص باشد در کردار خود مشرف بر عذاب که آن زوال نعمت در دنیا
و عقوبت عقبا و نیز از آن حضرت مرویست که در آن کس منکرید که در نعمت و حطام دنیا زیاده از شماست
بلکه در شخصی نکرید که در نعمت و سعت رزق کمتر از شما باشد تا نعمت خدا برا بر خود حقیر ندانید و
شکر کذاری آن قیام نمائید **وَرِزْقُ رَبِّكَ** و روزی پروردکار تو که در روز بروز میرساند و یا
آنچه روزی داده ترا از نبوت و هدایت و مرتبت درجه بلند تو بر جمیع انبیا علیهم السلام **خَيْرٌ**
بهترست از مالهای فانی بی اعتبار ایشان که بآن ممتع اند **وَأَبْقٰى** و پاینده تر از آن چه مال حلال
برکت آن بهترست از بقای مال حرام و با خیریت و بقای آن باعتبار آنست که اموال دنیویه در
معرض فناست و نعم اخرویه متصف بیقا در کشف الاسرار آورده که زهره در اصل بمعنی شکوفه است
پس حق تعالی دنیا را شکوفه خوانده زیرا که تری و نازکی و بقای آن دو سه روز بیش نباشد و زود
اندک زمانی پژمرده شود و نیست کردد
مال جهان باغ نعم شکوفه ایست | کاول بجلوه
دلبر باید ز اهل حال | یکهفته نکذرد که فرو ریزد از درخت
بر خاک ره شود چو خس و خار
پایمال | اهل کمال در دل خود جا چرا دهند | آنرا که دمبدم ز پی است آفت زوال | چونکه نعم
دنیویه با وجود فنا و زوال آمیخته است و مستلزم اصناف بلیت و با وجود این مانع برداشتن
توشهٔ آخرت که موجب وصولست بنعم دایمه و سعادات سرمدیه از این جهت حضرت عزت

حبیب

حبیب خود را نهی فرمود از آن تا امت عالی همت اقتدا بآن نموده از آن باز ایستند و بر مدارج رفعه
و قرب ترقی نموده برسند بریاض جنت که مشتمل است بر جمیع لذات ابدیه و بواسطهٔ همین او را
با اهل البیت ایجاد بطاعت و عبادت که سرمایهٔ سعادت سرمدیه است امر کرده فرموده که **وَأْمُرْ**
أَهْلَكَ و امر کن اهل بیت خود را **بِالصَّلٰوةِ** بنماز یعنی بعد از آنکه مامور شدی بنماز در آیهٔ
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ اهل خود را بآن امر نمای از ابو سعید خدری روایتست که چون این آیت نازل شد
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تا مدت نه ماه هر روز در هر وقت نماز بدر خانهٔ امیر المؤمنین و فاطمه
زهرا علیهما السلام می آمد و باواز بلند میکفت الصلوة رحمکم الله إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ
الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ الذکر تَطْهِيرًا از ابو جعفر علیه السلام مرویست که حق تعالی پیغمبر خود را
امر فرمود که مخصوص کرداند اهل بیت خود را بامر کردن بنماز دون سایر مردمان تا بر عالمیان
ظاهر کردد که اهل بیت او را نزد حق تعالی منزلتی است که دیکر از بندکان آن منزلت ندارند پس بجهت
این امر کرد اهل بیت را با مردمان علی العموم در آیهٔ کریمه وَأَقِيمُوا الصَّلٰوةَ و بعد از آن امر فرمود
بایشان علی الخصوص برادای آن و در تبیان نیز آورده که هر کاه آنحضرت با اهل خود رسیدی
ایشانرا بنماز فرمودی و این آیه برایشان خواندی که وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلٰوةِ **وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا**
و صبر کن بر نماز یعنی مداومت نمای بر امر بنماز و برادای آن بکر بن عبد الله المزنی روایت کرده
که هر کاه فقر و احتیاج باهل پیغمبر میرسید حضرت بایشان میکفت که برخیزید و نماز کنید که
حق تعالی باین امر کرده است رسول خود را حاصل که او سبحانه رسول خود را فرموده که با اهل
بیت خود اقبال کن بر صلوة که معظم عبادات و اساس دین و بوسیلهٔ او استغاثه نما بجهت
بر فقر و فاقه و بی برکی خود و غم کین مشو بامر رزق و معیشت **لَا نَسْئَلُكَ** نمیخواهیم از تو
رِزْقًا روزی دادن را یعنی از تو سوال روزی دادن نمیکنیم بر خود و کسان خودت و نمیکوئیم
خود را و اهل بیت خود را روزی ده **نَحْنُ نَرْزُقُكَ** ما روزی میدهیم ترا و ایشانرا پس
برای نماز و تهیهٔ اسباب نماز فارغ البال باش **وَالْعَاقِبَةُ** و سرانجام پسندیده **لِلتَّقْوٰى**
مر خداوندان پرهیزکاریست پس عنان تقوی از دست مده که ما ضامن متقیانیم کما قال
الله تعالی وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ آورده اند که حق
سبحانه هر چند معجزهٔ بینه بکفار می نمود ایشان بجهة فرط عناد آنرا اعتبار نکرده انکار آن مینمودند
و اقتراح معجزات دیکر از آن حضرت میکردند حق سبحانه فرمود که **وَقَالُوا** و کفتند مشرکان
لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ چرا نمی آورد محمد برما معجزهٔ و آیتی **مِنْ رَبِّهٖ** از پروردکار خود یعنی چرا از آنچه

ما میطلبیم از او ظاهر نمیکند اَوَلَمْ تَأْتِهِمْ آیا نیامد بدیشان بَیِّنَةُ مَا فِی الصُّحُفِ الْاُوْلٰی
بیان آنچه در کتابهای پیشین است که توریة و انجیل است از عذاب متفرع بر تکذیب انبیا و هلاک
قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کردند هلاک شدند و یا نشنودند از اهل کتاب بیان
آنچه در توریة و انجیل است از صفت محمد صلی الله علیه و آله و بشارت قدوم او وَلَوْ اَنَّا اَهْلَكْنٰاهُمْ
و اگر ما هلاک میکردیم کفار مکه را بِعَذَابٍ بعذابی از نزد خود بسبب کفر ایشان مِنْ قَبْلِهِ پیش
از بعث محمد صلی الله علیه و آله یا قبل از نزول قرآن لَقَالُوْا هر آینه گفتندی در وقت نزول عذاب که
رَبَّنَا ای پروردگار ما لَوْلَا اَرْسَلْتَ اِلَیْنَا چرا نفرستادی بسوی ما رَسُوْلًا فرستاده از
نزد خود تا ما را بطاعت و عبادت و پرستش خواندی فَنَتَّبِعَ اٰیٰاتِكَ پس پیروی میکردیم آیتهای
ترا که با وی میفرستادی مِنْ قَبْلِ اَنْ نَذِلَّ پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و غارت وَ
نَخْزٰی و رسوا گردیم در قیامت در آتش دوزخ بانواع عقوبت پس ما بجهة قطع حجت ایشان پیغمبر
و قرآن فرستادیم و ایشان عناد ورزیدند و بجحود و انکار در آمدند قُلْ بگو ای محمد با ایشان که كُلٌّ
هر یک از ما و شما مُتَرَبِّصٌ منتظرانست مآل حال یکدیگر را یعنی چشم میداریم نکبت ما و ظفر خود را
و ما انتظار میکشیم عقوبت شما را و نصرت و فتح و نجات خود را فَتَرَبَّصُوْا پس انتظار برید این
در صورت امر است و مراد تهدید و وعید است و عقاب و نکال یعنی منتظر باشید فَسَتَعْلَمُوْنَ
پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت معلوم گردد که مَنْ اَصْحٰابُ الصِّرٰاطِ السَّوِیِّ کیستند
از ما و شما خداوندان راه راست و دین مستقیم که آن طریق دخول جنت و خلاصی از نیران
وَمَنِ اهْتَدٰی و کیست راه یابنده بحق و رسنده بمطلب و مقصد خود که آن درجه علوی و
مرتبه قصوی است که نزد حق سبحانه و تعالی
سُوْرَةُ الْاَنْبِیٰاءِ مِائَةٌ وَاِحْدیٰ عَشَرَ اٰیٰاتٍ
ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة الانبیاء را بخواند حق تعالی
در قیامت حساب او را بر او آسان کرد اند و هر پیغمبری که اسم او در قرآن مذکور است در آنروز
با او مصافحه کند و ابو عبد الله صلوات الله علیه فرموده که هر که این سوره را تلاوت کند از روی
شوق و محبت رفیق جمیع پیغمبران باشد در جنات نعیم تا در دنیا باشد در چشم خلایق عزیز و موقر
باشد و با مهیب و شوکت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ و با انواع مکرمة
اِقْتَرَبَ لِلنّٰاسِ حِسٰابُهُمْ نزدیک شد مردمان را وقت محاسبه اعمال ایشان که آن روز
قیامت و چونکه هر چه آمدن او محقق و متیقن است در واقع شدن آن محتم و لازم در حکم
آنست که گویا واقع شده و بفعل آمده از این جهت آمدن آنرا بصیغه ماضی ایراد فرموده و از این

عباس مروی است که مراد بناس کفار اند و موید این است که آنرا مقید ساخته بقوله وَهُمْ فِیْ
غَفْلَةٍ و ایشان در بیخبری اند از حساب اعمال سیئه خود مُعْرِضُوْنَ اعراض کنندگانند از ایمان
آوردن و تصدیق نمودن بآن و اگر مراد همه مردمان باشند معنی آن خواهد بود که همه مردمان معرض
اند از تفکر در آن و اندیشه نمیکنند در عاقبت خود و متنبه نمیشوند از مآل و خاتمه حال خود مَا یَأْتِیْهِمْ
نیامد بدیشان مِنْ ذِکْرٍ هیچ پندی مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان مُحْدَثٍ که آن نو
فرستاده شده است بجهة تنبیه غفلت و جهالت و ضلالت ایشان اِلَّا اسْتَمَعُوْهُ مگر بشنوند آنرا
از پیغمبر صلی الله علیه و آله وَهُمْ یَلْعَبُوْنَ و حال آنکه بازی کنند بدان و استهزا نمایند بآن بجهة
فرط غفلت و اعراض ایشان از نظر کردن در آن و تفکر نمودن در عواقب خود لَاهِیَةً قُلُوْبُهُمْ در
حالتی که مشغولست دلهای ایشان بچیزی دیگر یعنی در حین استماع خود را مشغول چیزی دیگر میدارند
و در الفاظ معانی آن تدبر نمیکنند تا بدانند که آن معجزه است و بآن مهتدی شوند پس دل ایشان
مشغول بود باموال دنیا و غافل از احوال عقبی وَاَسَرُّوا النَّجْوٰی و پوشیده داشتند راز گفتن خود را
یعنی مبالغه کردند در اخفای آن الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا آنانکه ستم کردند بر خود بشرک و معصیت یعنی
اهل کفر و شرک و طغیان پنهان از مسلمانان با یکدیگر میگفتند هَلْ هٰذَا نیست این محمد اِلَّا بَشَرٌ
مگر آدمی مِثْلُکُمْ مانند شما در اکل و شرب یعنی آمدن و رفتن او بشما ماند و هیچ مزیت بشما ندارد
و این جهت آن گفتند که اعتقاد ایشان آن بود که رسول نمی باشد الا فرشته و بجهت این الزام کردند
که آنچه آنحضرت می نماید از انواع معجزات از قسم سحرات هم چنانکه حق تعالی از قول ایشان خبر میدهد
که ایشان با ابناء جنس خود میگفتند اَفَتَأْتُوْنَ السِّحْرَ آیا میروید شما بجادو یعنی در سه می
گفتند با یکدیگر هر چه او میخواند و مینماید سحر است پس چرا میروید و میشنوید وَاَنْتُمْ تُبْصِرُوْنَ
و حال آنکه شما می بینید که او آدمیست مانند شما و فرشته نیست و سخن او سحر است حق تعالی پیغمبر خود را
از آن نجوی خبر داد و فرمود که در جواب ایشان قٰالَ و حفص قال میخواند یعنی پیغمبر در جواب
کافران گفت رَبِّیْ پروردگار من یَعْلَمُ الْقَوْلَ میداند گفتن هر گوینده را فِی السَّمٰاءِ وَ
الْاَرْضِ در آسمانها و زمینها اگر سر گویند و اگر جهر پس میداند گفتار سری و جهری شما را و شما را ابرات
خبر دهد وَهُوَ السَّمِیْعُ و اوست شنوا الْعَلِیْمُ دانا باسرار و ضمایر ایشان بَلْ قٰالُوْا این اعراض
ایشانست از قول اول یعنی اول نسبت سحر بقرآن دادند و بعد از آن اعراض کرده از روی الحاد و
استکبار گفتند قرآن اَضْغٰاثُ اَحْلٰامٍ سخنان پراگنده است و پریشان مانند خوابهای شوریده
که آنرا اصلی نباشد پس از این نیز اعراض کرده گفتند که بَلِ افْتَرٰاهُ بلکه بر بافته است آنرا از نزد

خود و برخی ازان افترا کرده و ازین اضراب کرده گفتند **بَلْ هُوَ شَاعِرٌ** یعنی کلام شعری میگوید و در
خیال سامع می افکند معنی چند را که هیچ حقیقتی ندارد و این همه را بجهت عجز و تحیر میگفتند و از سر
جهل و سفاهت چه بدیهة عقل حکم میکند که این احوال متناقض یکدیگرند و نقیض اسلوب قرآن
چه آن مشتمل است بر معانی صحیحه و اخبار صادقه و تذکیر مواعظ حقیت که رهاننده بندگانست از هلاک
دنیا و آخرت و رساننده ایشان بدرجات جنت و دعوی افترای ایشان محض افتراست چه افترا امری ممکنست
از هر فردی از افراد انسانی و حال آنکه هیچ کس قادر نیست که سوره بلکه آیتی ازان بگوید هم چنانکه حق
تعالی ایشانرا از آوردن مثل آن عاجز گردانیده بقوله **فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ** و **فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ
مُفْتَرَيَاتٍ** و غیر آن و اسناد شعر نیز بآن باطلست چه شعر کلامی مقفی و موزونست و قرآن بآن اسلوب نیست
حاصل که ایشان در امر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله متحیر گشته گاهی او را ساحر میگفتند و وقتی شاعر
و زمانی مفتری و نوبتی پریشان سخن میخواندند و بعد ازان از روی عناد و اضلال قوم خود گفتند
که اگر چنین که میگوئیم نیست **فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ** پس می باید که بیاورد برای ما معجزه **كَمَا أُرْسِلَ
الْأَوَّلُونَ** هم چنان معجزی که فرستاده شده بودند پیغمبران پیشین بآن چون ناقه و عصا و
ید بیضا و احیای موتی و غیره حق تعالی فرمود که **مَا آمَنَتْ** نگرویدند بآیات ظاهره بعد از
اقتراح **قَبْلَهُمْ** پیش از کفار مکه **مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا** هیچ اهل شهری که هلاک کردیم ایشانرا
یعنی امم گذشته آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند بجهة انکار و تکذیب هلاک
شدند **أَفَهُمْ** آیا مشاهدین قریش **يُؤْمِنُونَ** ایمان آرند اگر این آیتها بدیشان نمائیم یعنی
ایمان نخواهند آورد بآن بواسطه آنکه عنود و عناد و استکبار ایشان از مشرکان گذشته بیشترست
و بعد ازان در جواب ایشان که میگفتند **هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ** میفرماید که **وَمَا أَرْسَلْنَا
قَبْلَكَ** و نفرستادیم پیش از تو پیغمبری **إِلَّا رِجَالًا نُوحِي** مگر مردمانی که وحی فرستاده شد
و حفص یوحی بصیغه متکلم میخواند یعنی وحی فرستادیم **إِلَيْهِمْ** بسوی ایشان یعنی پیغمبری هیچ
فرشته نبوده بلکه همه بشر بوده اند تا امیان ایشان و امم بسبب جنسیت افاده و استفاده بر
وجه تمام وجود گیرد **فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ** پس بپرسید از اهل کتاب که عالم اند باخبار
انبیا و میدانند که پیغمبران بشر بوده اند و فرشته نبوده اند **إِنْ كُنْتُمْ** اگر هستید که نمیدانید
که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر را چگونه خواب و خورد باشد در تفسیر اهل
البیت علیهم السلم و جامع البیان و تبیان و تفسیر ابو الفتوح مذکورست که امیر المؤمنین علی علیه الصلوة
و السلام فرمود که **نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ** اهل ذکر ماییم و این روایت از امام جعفر صادق علیه السلام نیز

مرویست بعد ازان نفی خواص ملکیت از انبیا کرده میفرماید که **وَمَا جَعَلْنَاهُمْ** و نگردانیدیم
ما پیغمبرانرا **جَسَدًا** خداوندان بدنی که بآن **لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ** نخورند خوردنی را **وَ
مَا كَانُوا خَالِدِينَ** و نبودند جاوید مانندگان در دنیای فانی که هرگز نمیرند چه ایشان
بشر بودند مانند شما **ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ** پس راست گردانیدیم ایشانرا آن وعده که
بایشان کرده بودند از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان **فَأَنْجَيْنَاهُمْ** پس نجات دادیم
انبیا را از عذاب ایشان **وَمَنْ نَشَاءُ** و هر کرا که خواستیم از مؤمنان و از هر که در گذاشتن او
حکمتی بود بآنکه بعد ازین ایمان آرد یا از ذریت او قبول ایمان کند و لهذا عرب از استیصال ایمن
شدند **وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ** و هلاک کردیم اسراف کنندگانرا در کفر و طغیان و شرک و عصیان
بعد ازان ذکر نعمت خود میکند بر ایشان **لَقَدْ أَنْزَلْنَا** هر آینه فرستادیم **إِلَيْكُمْ** بسوی شما ای گروه
قریش **كِتَابًا فِيهِ** کتابی که در اوست **ذِكْرُكُمْ** شرف و بزرگواری که موجب نیکنامی و آوازه شما باشد
و یا موعظ و پند شما در امر دین و دنیا **أَفَلَا تَعْقِلُونَ** آیا تعقل نمیکنید در آن تا شما را بران دارد
که بدان بگروید این آیه مر اهل قرآنرا تشریفی و تکریمی هست و خبر حضرت خیر الانام علیه و آله الصلوة
و السلام که فرموده اشرف امتان من حاملان قرآنند مؤید این اجلال و اکرامست آورده اند که در
ولایت یمن دهی بود که او را حضور و یا حضورا گفتندی حق سبحانه پیغمبری بدیشان فرستاد نام او
حنظله سخن او را بسمع قبول نشنیدند و چشم از معجزه او پوشیدند و در آخر هرچه او را برنجور کنند
غضب ربانی بخت النصر بابلی را برایشان مسلط کرد این تا شمشیر در ایشان نهادند و ندائی از آسمان
در آمد که یا آل ثارات الانبیا یعنی ای اهل قصاص پیغمبران بیایید که وقت شما در آمد ایشان از کرده
نادم شدند و آن ندامت در آنوقت نفعی نکرد و تمامی هلاک شدند و حق تعالی ازین خبر میدهد
که **وَكَمْ قَصَمْنَا** و بسا در هم شکستیم **مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ** از قریه را که بود **ظَالِمَةً** ستمکاره
یعنی هلاک کردیم اهل آن دیه را که بکفر و شرک و طغیان متصف بودند **وَأَنْشَأْنَا** و پدید
کردیم **بَعْدَهَا** پس از هلاکت آن دیه **قَوْمًا آخَرِينَ** گروه دیگر را بجای ایشان غرض از
ذکر این تهدید کفار عربست و توعید ایشان بآنکه خداوندی که قادر بود بر هلاک کردن
پیشینیان تواناست بر هلاکت پس آیندگان **فَلَمَّا أَحَسُّوا** پس آن هنگام که اهل آن دیه یعنی
حضور را دریافتند **بَأْسَنَا** یعنی عذاب ما را مشاهده کردند که لشکر بخت النصر گرد ایشان را
فرو گرفتند **إِذَا هُمْ** ناگاه ایشان **مِنْهَا يَرْكُضُونَ** ازان دیه بسرعت تمام هزیمت میکردند
و میتاختند و بشتاب چهارپایانرا میزدند و میراندند در این وقت ملائکه بطریق طنز و

افسوس واستهزا با اهل آن دیه میکنند لَا تَرْكُضُوا متازید و بسرعت مروید ومکر بزید وَ ارْجِعُوا و باز کردید إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ بسوی آن چیزی که متنعم شده بودید دران از مال
وملك ومنال وانواع التذاذ خود که بآن می نازیدید وتکبر میکردید وَمَسَاكِنِكُمْ وبسوی مسکنهای
خود لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ شاید شما پرسیده شوید از نعمت یعنی تا فقرا از شما سؤال چیزی
کنند چه شما اهل نعمتید یا آنکه رسول شما از شما طلب ایمان کند هم چنانکه قبل ازین شما را برآن
دعوت میکردند ویا از شما پرسند که پیغمبران شما را کم کشته ویا از شما پرسند کیفیت این بلیت را
ودر دفع آن کوشند وبهر تقدیر چون ایشان مقدمات عذاب را دیدند وخلاصی آنرا وجهی
نیافتند از روی حسرت قَالُوا يَا وَيْلَنَا کفتند ای وای برما إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما
ظَالِمِينَ ستمکار بر نفس خود که پیغمبران خود را بکشتیم ویل کلمه ایست که در حین نزول عقوبت
وهلاکت میکویند فَمَا زَالَتْ پس همیشه بود تِلْكَ این کلمه یا ویلنا دَعْوَاهُمْ خواندن ایشان
یعنی همیشه این کلمه را تکرار میکردند حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ تا وقتی که کردانیدیم ایشانرا
حَصِيدًا کیاهی درویده یعنی هم چنانکه کیاه را بداس درونده ایشانرا بشمشیر درونده
وهلاك کردانند خَامِدِينَ درحالتی که افسردکان ومردکان بودند هم چنانکه آتش که
فرو میرند ونزد بعضی مراد بآیة جمیع قرای اهل کفر وشرك که بعذاب استیصال کرفتار
شده بودند بعد ازان دربیان برای تنبیه آفریدن عباد بقصد معرفت وعبادت میفرماید
که وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ ونیافریدیم آسمان وزمین را وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه
درمیان آنهاست از آفتاب وماه وغیره لَاعِبِينَ درحالتی که بازی کننده کان بودیم یعنی اینها را
ببازی نیافریده ایم بلکه برای بتصرهٔ اصحاب بینش وتذکرهٔ ارباب دانش آنرا باصناف عجایب
وانواع غرایب آفریده ایم تا بجهت آن معرفت مرا حاصل کنند ومعاش ومعاد خود را ببرند
لَوْ أَرَدْنَا اکر میخواستیم أَنْ نَتَّخِذَ آنکه فرا کیریم لَهْوًا چیزی که بآن مشغول شوند و
بازی کنند لَاتَّخَذْنَاهُ هرآینه فرا میکرفتیم مِنْ لَدُنَّا از نزد خود إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ
اکر میبودیم کننده آن یعنی بروجهی که لایق حضرت ما بودی فرا میکرفتیم که آن از قسم مجردات
باشد نه از نوع مادیات مانند اجسام مرفوعه واجرام مبسوطه هم چنانکه عادت شماست
در برافراشتن سقف وزینت دادن آن پس اینکه آسمانرا بلند برافراشته ایم ومزین ساخته
وزمین را کسترده ایم وزینت داده نه بجهت لهو ولعب ما باشد بَلْ بلکه شان ما آنست که
نَقْذِفُ بِالْحَقِّ میفکنیم حق را عَلَى الْبَاطِلِ بر باطل که لهو ولعبست فَيَدْمَغُهُ پس فرو
شکند فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ پس آن هنکام آن لهو یا کفر محو شده باشد ونابود کشته مراد بحق
حجة بالغه است یعنی حجت ما بر شبهه بطلان بروجهی غالب وقاهر است که اکر مجسم بودی بر مقر آن خورده
ومارا ازان برآوردی ومعدوم ساختی بعد ازان از روی تهدید خطاب میکند بکفار که وَلَكُمُ
الْوَيْلُ ومر شماراست ای اهل کفر وعناد ویل که کلمه حسرت وندامت نزد دیدن عذاب ویا شمارات
شدت عذاب مِمَّا تَصِفُونَ از آنچه وصف میکنید خدا را بوصف نالایق وناروا از ایجاد لهو ولعب
که از جمله آن زن وفرزنداست بعد ازان اظهار استغنای ذاتیه والوهیة مطلقه خود میفرماید
که وَلَهُ ومر خدا راست مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هرکه در آسمانهاست از روحانیات وَالْأَرْضِ و
هرکه در زمین است از جسمانیات یعنی ماسوای او از علویات وسفلیات مخلوق وبنده ودر ربقه عبودیت
ومملوکیت وی وَمَنْ عِنْدَهُ وهرکه نزدیك اوست از ملائکه که مقربان درکاه الوهیت اند
لَا يَسْتَكْبِرُونَ سرکشی نمیکنند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش او وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ وهیچ
مانده نمیشوند وملال نمیکیرند در عبادت تا در وظایف طاعت ایشان قصوری وفتوری راه یابد
يُسَبِّحُونَ تنزیه میکنند حق سبحانه را از آنچه لایق حضرت وی نباشد اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ
شب وروز یعنی پیوسته به تنزیه وتعظیم حق تعالی مشغولند لَا يَفْتُرُونَ سست نمیشوند ازان
بعد ازان بروجه انکار میفرماید که أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً آیا فرا کرفته اند کافران خدایان باطل را
مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی خدایانی که از اجزای زمین مصنوع اند چون زر ونقره وچوب و
سنك هُمْ يُنْشِرُونَ ایشان زنده کننده مردکانرا این کلام تجهیل مشرکانست باینکه بتان وتجم
میکویند که از خاك تیره مخلوق شده اند وحال آنکه از لوازم الوهیت اقتدار است بر ممکنات وکفار
میدانند که ایشانرا قدرت نیست وبا وجود این عجز دست از عبادت ایشان باز نمیدارند لَوْ كَانَ
فِيهِمَا اکر بودی در آسمان وزمین آلِهَةٌ خدایان که تدبیر امور کنند إِلَّا اللَّهُ غیر از خدای بحق
که مستحق عبادت نه غیر او لَفَسَدَتَا هرآینه تباه شدی آسمان وزمین ونظام کار آن درهم شکستی
لیکن فاسد وباطل نشده پس معبود بحق حق تعالی باشد نه غیر او واین برهان تمانع است که بنای
برهان توحید برآنست وتقریر آن این است که اکر دو خدا باشند البته باید که قدیم باشند زیراکه
موجد شی می باید که واجب الوجود بالذات باشد وقدم از اشرف واخص صفاتست پس اشتراك درآن
موجب تماثل خواهد بود واین هنکام واجبست که هر دو قادر وعالم وحی باشند وحق هریك ازین
دو قادر آنست که صحیح باشد که احدهما مرید ضد آنچیزی باشد که دیکری مراد آنست از اماتت واحیا
یا تحریك وتسکین وامثال آن پس حال خالی نیست که مراد هر دو حاصل میشود واین محالست بجهة اجتماع

نقیضین و یا آنست که مراد احدهما حاصل نشود دون دیگری و این موجب عجز دیگر نیست که مستلزم خلاف
مفروض ماست و اگر هیچ کدام حاصل نشود ارتفاع نقیضین لازم آید و این نیز محالست پس خدای بحق
یکی باشد **فَسُبْحَانَ اللّٰهِ** پس تنزیه کن تنزیه کردنی خدایرا **رَبِّ الْعَرْشِ** که آفریدگار عرش
که محیط است بجمیع اجسام و محل تدابیر و منشاء تقادیر است **عَمَّا يَصِفُونَ** از آنچه وصف میکنند
او را از فراگرفتن شریک و زن و فرزند **لَا يُسْئَلُ** پرسیده نشود او سبحانه **عَمَّا يَفْعَلُ** از آنچه
میکند بجهت آنکه در عقول مذکور است که هرچه کند عین حکمت و صوابست **وَهُمْ يُسْئَلُونَ**
و ایشان یعنی همه بندگان پرسیده شوند از آنچه میکنند جهة آنکه مملوکند و مملوک را ناچار است که
حساب گفتار و کردار با مالک راست کند و از عهدهٔ آن بیرون آید **اَمِ اتَّخَذُوا** آیا فراگرفتند **مِنْ
دُوْنِهٖ** از خدای بحق **اٰلِهَةً** خدایان یعنی آیا صفات الوهیّت در ایشان یافته اند و یا در کتب آسمانی
امر بپرستیدن ایشان واقع شده و بجهة پرستیدن آنها مشغول شده اند **قُلْ** بگو بایشان که **هَاتُوْا
بُرْهَانَكُمْ** بیارید دلیل روشن خود را در اتخاذ الهه بدون خدای عقلاً و نقلاً چه دعوی بی
دلیل اعتبار ندارد و حکم بر صحت آن کردن نزد عقل جایز نیست چه جای آنکه هیچ بیّنه شاهد نیست بر بطلان
تعداد الهه عقلاً و نقلاً **هٰذَا** اینکه مذکور شد در بیان امتناع تعدّد الهه و عدم جواز زن و فرزند
بر او سبحانه **ذِكْرُ مَنْ مَّعِيَ** یاد کردن کسانی است که با منند از امّت یعنی قرآن و ذکر آن **وَذِكْرُ
مَنْ قَبْلِيْ** و یاد کردن آنانکه پیش از من بوده اند یعنی توریة و انجیل و سایر کتب سماوی پس نظر
کنید در آن و تأمّل نمائید که در انجا بغیر از امر بتوحید و نهی از شرک چیزی نمی یابید **بَلْ اَكْثَرُهُمْ**
بلکه بیشتر بندگان **لَا يَعْلَمُوْنَ الْحَقَّ** نمیدانند حق را میان آن و باطل تمیز نمیکنند و حق را
کتمان میکنند از جهة فرط عناد و جحود و طغیان **فَهُمْ مُّعْرِضُوْنَ** پس ایشان اعراض کننده شده اند
از خدا و متابعت رسول و نیز جهة تقریر ما سبق میفرماید بقوله که **وَمَآ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ**
و نفرستادیم پیش از تو **مِنْ رَّسُوْلٍ** هیچ فرستاده **اِلَّا نُوْحِيْٓ اِلَيْهِ** مگر که وحی کرده شد باو و حفص
نوحی میخوانند بصیغهٔ متکلم یعنی مگر که وحی کردیم باو **اَنَّهٗ لَآ اِلٰهَ** آنکه نیست خدای بحق **اِلَّآ اَنَا**
مگر من **فَاعْبُدُوْنِ** پس بپرستید مرا و کفار از غایت عناد و انکار توحید الهیّت من منکر شدند **وَ
قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ** و گفتند که فراگرفت خدای **وَلَدًا** فرزند از ملائکه و عزیر و ابن بنی
خزاعه است **سُبْحَانَهٗ** پاکست او و منزّه از آن **بَلْ** بلکه فرشتگان **عِبَادٌ مُّكْرَمُوْنَ**
بندگانی اند گرامی شدگان یعنی ایشان مخلوق او سبحانه اند و متصف بعبودیّتی که منافی ولادت است
الا آنست که مقرّب بارگاه صمدیّت اند و مکرّم درگاه الوهیّت بجهت آنکه بزیّت صفات حسنی متسم اند

و چون زعم خزاعه و بنا بر منشان آن بود که ملائکه شفیع ایشان خواهند بود و در روز قیامت
از این جهة حق تعالی انکار این معنی نیز نموده بقوله **لَا يَسْبِقُوْنَهٗ** پیشی نگیرند ملائکه بر خدای **بِالْقَوْلِ**
بسخن گفتن یعنی بی دستوری وی سخن نکنند پس بی اذن او شفاعت هیچ احدی نتوانند کرد
وَهُمْ بِاَمْرِهٖ و ایشان بفرمان حق تعالی **يَعْمَلُوْنَ** کار میکنند یعنی تا امر الهی نازل نشود بر ایشان
هیچ عملی اقدام نمینمایند **يَعْلَمُ** میداند خدای تعالی **مَا بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ** آنچه از پیش ایشانست
وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشانست یعنی آنچه فرشتگان مقدّم و موخّر داشته اند از افعال و اقوال
بر او پوشیده نیست بجهت علم او سبحانه باحوال سابق و لاحق ایشان **وَلَا يَشْفَعُوْنَ** و در خواست
نمیکنند **اِلَّا لِمَنِ ارْتَضٰى** مگر کسی را که خدای بپسندد که در حق وی شفاعت کنند از اهل
توحید چنانکه ابن عبّاس فرموده که شفاعت نکنند مگر کسی را که بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله **وَهُمْ** و ایشان یعنی فرشتگان با وجود قرب و منزلت و عدم قصور در طاعت **مِنْ
خَشْيَتِهٖ** از ترس عذاب و عقوبت او سبحانه **مُشْفِقُوْنَ** ترسانند از آنکه مبادا که تقصیری در
عبادت ایشان واقع شود و یا از مهابت و عظمت او لرزانند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست
که در شب معراج جبرئیل را دیدم که مانند کلیم منبسط افتاده بود و بجهت خوف و خشیت حضرت عزّت
و بعد از وصف کرامت و قرب منزلت ایشان و مدحت آنها بدین صفات مرضیه جهة وعید شدید
بر اهل شرک و عناد و انذار ایشان بعذاب جحیم در دو نعاد میفرماید که **وَمَنْ يَّقُلْ مِنْهُمْ** و هر که
گوید از فرشتگان و سایر مخلوقات که **اِنِّيْٓ اِلٰهٌ** بدرستی که من خدایم **مِنْ دُوْنِهٖ** بجز از
خدای تعالی **فَذٰلِكَ** پس آن قایل **نَجْزِيْهِ جَهَنَّمَ** پاداش میدهیم او را دوزخ **كَذٰلِكَ** هم
چنانکه مدّعی ربوبیّت را جزا میدهیم **نَجْزِي الظّٰلِمِيْنَ** جزا خواهیم داد همه ستمکارانرا که باشراک
کفر و ادعای ربوبیّت ستم بر خود میکنند **اَوَلَمْ يَرَ** آیا ندیدند یعنی ندانستند **الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا**
آنانکه نگرویده اند **اَنَّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ** آنکه آسمانها و زمینها **كَانَتَا رَتْقًا** بودند بسته
و بر هم نهاده بدون فرجه و گشادگی در میان آنها **فَفَتَقْنٰهُمَا** پس باز گشادیم آنها را از یکدیگر
بادخال هوا و باد در میان آنها از هم جدا کرده ایم از کعب الاحبار روایت است که حق تعالی آسمان
و زمین که آفریده بود متصل بیکدیگر بودند و اصلا فرجه در میان آنها نبود پس بادی را فرستاد
تا در میان هر دو در آمده آنها را از یکدیگر جدا ساخت و یا آسمان بسته بود از وی باران نمی آمد
و زمین بسته بود و از وی گیاه نمیرست پس ما آنرا بباران و این را بگیاه گشاده کرده ایم و قول
اخیر از ابو جعفر علیه السلام و عطیه و زید و عکرمه منقولست و مؤید این است اینکه بعد از این

میفرماید که وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ وکردانیدیم یعنی آفریدیم از آب كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ هر چیز را که زنده است
یعنی حیوانات و نباتات را از آب مخلوق ساختیم یعنی عظم مواد آنها آبست و کویند معنی آنست که ما زنده
کردیم مخلوقات را از آبی که نازل ساختیم از آسمان و یا آب سبب حیوة هر ذی حیواتی در روحی و نمائی کرده شدیم
از حیوانات و نباتات و اشجار أَفَلَا يُؤْمِنُونَ آیا تصدیق نمیکنند و نمیکروند مشرکان باین آیات
واضحه وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ وکردانیدیم یعنی آفریدیم در زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند استوار را
أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ تا بجنباند زمین آدمیان را و یا بجهت کراهت آنکه زمین حرکت کند و حرکت دهد
و متحرک سازد ایشان را وَجَعَلْنَا فِيهَا و ساختیم و پیدا کردیم در میان کوهها یا در زمین فِجَاجًا
سُبُلًا راههای کشاده لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ تا باشد که ایشان راه یابند در ان بمصالح و مقاصد
معاش خود و متردد شوند بامور معیشت وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ وکردانیدیم آسمانرا سَقْفًا مَحْفُوظًا
سقفی نکاهداشته شده از افتادن بقدرت کامله خود و یا از فساد و انحلال تا وقت معلوم و یا محفوظ
در هوا بی واسطه ستون وَهُمْ و کافران عَنْ آيَاتِهَا از نشانهای آسمان و احوال آن و شمس و قمر
و سایر نیرات و مسایر و مطالع و مغارب بر ترتیب عجیب که دلالت آن بر وجود صانع حکیم و وحدانیت
و کمال علم و قدرت او در رغایت ظهور و وضوحست مُعْرِضُونَ اعراض کنندکان اند و غیر متفکر
در ان و انچه آیات بینه که شاهدات بر علم و قدرت تامه حضرت احدیت است که میفرماید وَهُوَ
الَّذِي و اوست آنکسی که بقدرت تامه خود خَلَقَ اللَّيْلَ آفرید شب تیره را تا داد و آرام کیرند
وَالنَّهَارَ و روز روشن را تا در او بکسب معیشت اشتغال نمایند وَالشَّمْسَ و آفرید آفتاب را
وَالْقَمَرَ و ماه را که منور روز و شب اند دانستن اوقات و حساب و آجال بان متعلق كُلٌّ همه
آن از شمس و قمر فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در فلک شنا میکنند یعنی بر سطح فلک می شتابند چون
شناوری شناور بر سطح آب و هر روز از مطلعی بیرون می آیند و بمغربی فرو میروند و چون هر یک از شمس
و قمر باعتبار مطالع متعدد اند و سباحت ایشان مشابه ذوی العقول از این جهة ضمیر جمع ذوی العقول
راجع بان داشته آورده اند که از معاندان بارکاه رسالت بجهت غوایت و ضلالت میکفتند که ما
انتظار می بریم که کردباد حوادث در آید و یاران محمد را متفرق ساخته او را در ورطه هلاک اندازد حق
تعالی بجهت تسلیه دل آن حضرت میفرماید که وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ و ماندادیم هیچ آدمیرا مِنْ قَبْلِكَ
پیش از تو الْخُلْدَ جاوید ماندن در دنیا أَفَإِنْ مِتَّ آیا پس اکر بمیری فَهُمُ پس ایشان که
خواهند یافت نه این چنین است بلکه كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی در دنیا ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرکست
پس هر که قدم از در وازه عدم بفضای صحرای وجود نهاده بضرورت شربت فنا خواهد نوشید و لباس

فوات خواهند پوشید وَنَبْلُوكُمْ و می آزمائیم شما را یعنی با شما معامله آزمایندکان میکنیم بِالشَّرِّ
ببدی یعنی بلاها و مصیبتها وَالْخَيْرِ و بنیکوئی یعنی بعطاها و نعمتها فِتْنَةً آزمودنی یعنی
با شما معامله اهل اختیار مینمائیم در سختی و آسانی و نکبت و دولت تا مرتبه هر یک در صبر و جزع و شکر
و کفران بر اهل عالم ظاهر کردد وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ و بسوی ما باز کردانیده خواهید شد یعنی
بحسب اعمال جزا خواهید یافت مرویست از ابی عبد الله علیه السلام که امیر المؤمنین علی علیه السلام بیمار شد
اقربای او بعیادت او رفتند و کفتند چکونه می یابی خود را یا امیر المؤمنین فرمود بشر یعنی خود را
بملاصق بدی می یابم کفتند این چه کلام است که کفتی آن از مثل تو بعیدست فرمود که حق تعالی
میفرماید وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً خیر صحت است و غنا و شر مرض و فقر آورده اند که روزی حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله بجمعی از صنادید قریش بکذشت ابوجهل از آن میان طرح بی ادبی افکنده
خندید و کفت این شخص پیغمبر اولاد عبد مناف است آیه آمد که وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا و چون به
بینند ترا آنانکه نکرویدند إِنْ يَتَّخِذُونَكَ فرا نکیرند ترا إِلَّا هُزُوًا مکر کسی را که استهزا کنند
یعنی ایشان باستهزا ترا پیغمبر خوانند و با یکدیکر کویند که أَهَذَا الَّذِي آیا این آن کس است که بد
يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ یاد میکند خدایان شما را یعنی ببدی و مذمت نام آنها را میبرد وَهُمْ و ایشان یعنی
کافران بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ بیاد کردن خدای بر وجه توحید و یا با رشاد خلق و یا بعث رسل و انزال
کتب و یا بقرآن و یا بنام رحمن هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناکرویدکانند و منکران پس ایشان مستحق استهزا
و لایق سخریت باشند نه غیر ایشان خلاصه معنی آنست که چون کفار جاحد معبودی اند که حی منعم و
قادر و عالم و خالق و رازق است و عابد جمادی اند که نفع و ضرر او بر ایشان متصور نیست پس سزاوار
استهزا ایشان باشند نه اهل ایمان مرویست که نضر بن حارث تعجیل عذاب میکرد از پیغمبر صلی الله علیه
و آله و از روی انکار و استهزا طلب آن می نمود حق تعالی اول زجر ایشان نمود بر فرط تعجیل بعقود که
خُلِقَ الْإِنْسَانُ آفریده شده است آدمی مِنْ عَجَلٍ از شتاب زدکی و این غایت مبالغه است
در لزوم عجله بانسان یعنی فرط استعجال و قلت تانی او بر وجهی است که کویا از شتاب زدکی مخلوق
شده کقولک خلق من الکرم و از جمله او مبادرت اوست بر کفر و استعجال عذاب بعد از ان نهی و
زجر کرده از ان شود که سَأُرِيكُمْ زود باشد که می نمائیم شما را آيَاتِي نشانهای عقوبات خود را
در دنیا چون واقعه بدر و در آخرت عذاب دوزخ فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ پس بشتاب از من طلب مکنید
عذابرا وَيَقُولُونَ و میکویند کافران از روی انکار مَتَى هَذَا الْوَعْدُ کی باشد وقت وعده
این عذاب یا قیامت یعنی بما بکویند که وعده این عذاب کی خواهد بود إِنْ كُنْتُمْ اکر هستید شما

صادقین راست گویان خطاب با اهل ایمانست حق تعالی در جواب این میفرماید که لو یعلم الذین
کفروا اگر بدانند آنانکه نگرویده اند حین لا یکفون هنگامی را که باز ندارند عن وجوههم
النار از رویهای خود آتش دوزخ ولا عن ظهورهم ونه از پشتهای خود یعنی باز نتوانند
داشت آتشی را که احاطه به پیش و پس ایشان کرده باشد ولا هم ینصرون ونباشند که یاری
کرده شوند یعنی هیچ یاری نیابند که عذاب از وجوه و ظهور ایشان باز دارد بل چنانست که ایشان
گمان برده اند از کذب وعده بآمدن قیامت و وقوع عذاب بلکه تأتیهم بیاید بایشان وعده
عذاب یا آتش دوزخ یا ساعت قیامت بغتة ناگهان بدون ظهور علامات و وقوع آن یعنی بی
شعور ایشان بآمدن آن بیکبار برایشان فرود آید فتبهتهم پس مبهوت و متحیر سازد ایشان را
فلا یستطیعون پس نتوانند ردها بازگردانیدن و بازداشتن ایشان آنرا از خود ولا هم
ینظرون ونباشند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت وبعد از آن جهت تسلی خاطر
عاطر سید عالم صلی الله علیه وآله خبر از حال انبیای گذشته و استهزای معاندان با ایشان میدهد
وتهدید مستهزیان حضرت رسالت می نماید ومیگوید که ولقد استهزئ بدرستی که استهزا
وسخریت کرده شد برسل من قبلک برسولانی که پیش از تو بودند فحاق پس احاطه کرد
وفرو گرفت بالذین سخروا بآنانکه سخریت کردند منهم از حال پیغمبران یعنی قومی که از
قول و فعل انبیا سخریت میکردند و بدیشان رسید ما کانوا به جزای آنچه بودند که بآن بآن
یستهزءون استهزا میکردند پس خاطر خود جمع کردند که بکسانیکه با تو این نوع سلوک میکنند
واقع شدند قل بگوی ای محمد با مستهزیان که من یکلؤکم کیست که نگاه دارد شما را باللیل
والنهار بشب و روز من الرحمن از عذاب خدای و انتقام او اگر اراده وقوع آن فرماید بر شما
یعنی در هر وقتی از شب و روز که ارادهٔ الهی تعلق گیرد بنزول عذاب بر شما هیچ کس نخواهد بود
که شما را از آن عذاب نگاه دارد و گویند معنی آیه آنست که کیست آن کس که نگاه دارد شما را از عوارض
آفات و حوادث بلیات او سبحانه در وقت خفتن و بیداری از ذو النون مصری رحمة الله علیه
روایتست که شبی از شبها که مهتاب آن بغایت روشن بود بیرون آمدم و بر کنار رود نیل میرفتم عقربی را
دیدم که بشتاب تمام میرفت چنانکه من بدو نمیرسیدم گفتم همانا در ضمن این تعبیه حکمتی باشد بر
اثر آن میرفتم بکنار آبی رسید وزغی از آب بیرون آمد و نزد او رسید و پشت بداشت تا آن عقرب
بر پشت او نشست و از آن آب بگذشت گفتم سبحان الله زهی سبوحی که عقربی را بی کشتی رها نکرد
پس من نیز در عقب آن در کشتی نشسته عبور کردم چون بخشکی رسید بار دیگر تاختن آغاز کرد

من

ومن بر اثر او میرفتم نگاه کردم جوانی را دیدم مست افتاده و ماری سیاه بر سینه او حلقه زده آهنگ
دهن وی میکرد آن عقرب بیامد و بر پشت مار نشست و نیشی بر او زد و او را بآن زخم هلاک کرد
وبرگشت من از آن متعجب شدم و بر بالین او بایستادم و باواز بلند مضمون این بیت را ادا کردم که
بیت این خفته مست و دوست نگهبان جان تست ؛ تو خفته بغفلت و حق پاسبان تست ؛
خوابت چگونه می برد از شوق آن ملک ؛ زیرا که لطف مرحمتش همقران تست ؛ چون از خواب
درآمد و من صورت حال با او باز گفتم وی بگریه نشست و بر دست من توبه کرد القصه حق
تعالی میفرماید که چنانست که کفار از آیات متوعده متنبه شوند بل هم بلکه ایشان
از فرط عناد و انکار عن ذکر ربهم از یاد کردن پروردگار خود یعنی از مواعد و مواعظه
او معرضون روی گردانندگانند و هرگز آنرا بخاطر نمیگذرانند پس از عقوبت الهی کجا
ترسند و نگاه دارنده را چگونه شناسند انکار بر سبیل تقریع میفرماید که ام لهم آلهة
آیا مر ایشانراست خدایانی که از روی قدرت و توانایی تمنعهم باز دارد از ایشان عذابی را
من دوننا که از نزد ما بایشان رسد و چگونه در دفع عذاب ما از ایشان قادر باشند و حال آنکه
لا یستطیعون نمیتوانند خدایان ایشان نصر انفسهم یاری دادن مر نفسهای خود را
یعنی اگر کسی در شکستن بتان و یا تلویث ایشان شود آنرا از خود دفع نتوانند کرد پس چگونه پرستندگان
خود را نگاه توانند داشت از عذاب و نکال ولا هم ونیستند اصنام منا از جانب ما
یصحبون مصحوب باشند بنصرت یعنی نصرت ما مصاحب ایشان نیست تا نگاه داشته و یاری
داده شوند از عذاب خلاصه معنی آنست که هر که قادر نباشد بر نصرت نفس خود نزد وقوع مکاره
بر آن و مصحوب نباشد بنصرت و تایید از جانب خدا چگونه بهیچ وجه منع عذاب از غیر خود نماید
و ناصر و معین او باشد و نزد حدوث عذاب بر او بل چنانست که ایشان توهم او کرده اند
از حفظ بتان ایشانرا و منع عذاب از ایشان بجهت حسن اعمال و میمنت عبادت اصنام بلکه
متعنا برخورداری دادیم هؤلاء این گروه مکیانرا بنعمت عیش و ایمنی و سلامتی بر وجه
استدراج وآباءهم و همچنین پدران ایشانرا حتی طال تا دراز شد علیهم العمر
برایشان مدت زندگانی و بر آن مغرور شده و امل دراز پیش گرفته پنداشتند که همیشه چنین
خواهد بود و ندانستند که آخر دست اجل بنای بدن ایشانرا که بر افراشته شده است بر زمین
انداخته و ایشانرا بعذاب ابدی گرفتار گردانید افلا یرون آیا نمی بینند یعنی البته مشاهده
میکنند کفار مکه انا نأتی الارض آنرا که ما می آییم یعنی فرمان ما می آید بزمین ایشان

ن

ننقصها کوتاه میکنیم ومیکاهانیم آن زمین را وغیر آنرا من اطرافها از اطراف آن یعنی به
تسلیط اهل اسلام برایشان آنرا ازایشان کم میکنیم وبتصرف مسلمانان درمی آریم تا آنکه بنصرت و فتح
ماپیوسته قلعه و قریه ازیشان میگیرند و یا آنرا خراب میکنند و بازمی سازند افهم الغالبون
آیا ایشانند غلبه کنندکان براهل اسلام یعنی نه آنست که ایشان غالب توانند شد بر پیغمبر ما و اتباع
او بلکه امر بعکس است حاصل که او سبحانه میفرماید که جمیع مخلوقات در قبضهٔ اقتدار ما اند
وبقید فرمان ما دربند اگر میخواهیم باقی میگذاریم ایشانرا و ممتع میسازیم بنعم خود واگر میخواهیم
سلب نعمهٔ خود از ایشان میکنیم وایشانرا فانی میسازیم بر وفق حکمت ومصلحت خود و بغیر از ما هیچ
کس دیگر نیست که مبقی ومفنی ایشان باشند و قابض و باسط ارزاق ایشان قل بگوای محمد بکفار
قریش انما انذرکم جز این نیست که من بیم میکنم شما را بالوحی باآنچه وعده کرده میشود بمن
یعنی از قبل خود سخن نمیکنم بلکه از جانب او سبحانه بطریق وحی شما را آگاه میسازم و بر هدایت میخوانم
وبروفق آن معجزات مینمایم و شما از ان منتفع نمیشوید ومهتدی نمیکردید ولا یسمع الصم
الدعاء ونمی‌شنوند کران خواندن ترا اذا ما ینذرون چون بیم کرده شوند یعنی کافران
درعدم انتفاع بدانچه میشنوند از انذار و تذکیر و وعظ مانند کرانند که چیزی مسموع ایشان نمیشود
ولئن مستهم واگر برسد بکفره نفحة اندک اثری و بوئی من عذاب ربک از عذاب
پروردکار تو یعنی از آنچه ایشانرا بآن بیم میکنی لیقولن هرآینه کویند یا ویلنا ای وای برما
انا کنا ظالمین بدرستی که ما بودیم ستم کنندکان برخود بشرک و تکذیب و بجهت این بعذاب
کرفتار شدیم یعنی اعتراف کنندکان بر نقصهای خود بعد از ان میفرماید که ونضع الموازین
القسط ووزن کنیم ترازوهای عدل وراستی را لیوم القیمة برای روز قیامت یا برای اهل آن روز
تا صحایف اعمال بطریق عدل وراستی از ان سنجیده شود مرویست از رسول صلی الله علیه وآله که در
شب معراج ترازوئی دیدم آویخته فراخی هر کفه از ان مانند فراخی مشرق تا مغرب کفتم بار خدایا
این ترازو بچه پر شود خطاب آمد که بعزت وجلال من که بحسنه که مقدار آن بنیم خرما باشد سر
درآرد و پر شود اگر بنده آن با اخلاص کرده باشد آنرا و در خبر آمده که داود از حق تعالی درخواست که
میزان اعمال را باو نماید چون باو نمود غشی کرد و بعد از آنکه با خود آمد کفت الهی که تواند که
کفه آنرا از حسنات پر کرداند خطاب آمد که ای داود اگر از بنده خود راضی باشم آن کفه را بیک خرما
پر سازم و ایراد میزان بلفظ جمع بلکه یکی خواهد بود بجهة تعظیم شان اوست چنانکه یا ایها الرسل
کلوا با اسمه بحضرت پیغمبر ما ویک چون اعمال هر یک از مکلفان بدانی سنجند پس کویا باعتبار هر یک

ازیشان

از یشان میزانیست ونزد بعضی هر یک را علیحده میزانی است که اعمال او بدان بسنجند وطریق سنجیدن
اعمال که اعراض اند بدینوجه خواهد بود که صحایف آن با وزن درآرند که از قسم اجسامند و یا در کفه
حسنات بعوض آن درهای سفید نورانی وضع کنند و در کفه سیئات بعوض جواهر ظلمانی سیاه
فلا تظلم نفس پس ستم دیده نشود نفسی شیئا چیزی از حق خود یعنی از نیک و بد هیچ
عملی ناسنجیده نگذارند واز ثواب طاعت هیچ باز نگیرند ودر عقاب عاصی نیفزایند بلکه همه بقدر
طاعت ومعصیت خود ثواب یابند و معاقب شوند وان کان واگر باشد عمل مثقال حبة
همسنگ دانهٔ من خردل از سپندان که کوچکترین دانهاست اتینا بها بیاریم او را و در
ترازوی حساب نهیم وبروفق آن جزا دهیم وکفی بنا حاسبین و بسنده ایم ما شمار کنندگان
مراعمال بندگان را چه کمال علم وجمال عدل مخصوص بماست پس کافی باشیم در آنکه حساب بندگان کنیم
وبنقیر وقطمیر بران وارثیم و بدانکه چون حق تعالی در ماتقدم ذکر وحی فرموده بیان نموده که انذار
سید عالم صلی الله علیه وآله بطریق وحی است نه که از نزد خود تخویف و تهدید کفار مینماید در عقب
آن ذکر انزال توریة می نماید بر موسی وهرون تا معلوم بندگان شود که همچنانکه توریة وحی الهی است
قرآن نیز از نزد وی نزول اجلال یافته بر پیغمبر ما صلی الله علیه وآله ومیفرماید ولقد اتینا و
بدرستی که دادیم ما موسی وهرون الفرقان موسی وهرون را کتابی جدا کننده میان حق و باطل
وحلال وحرام و شرایع و احکام متقن مبرم وضیاء وروشنی کتابی روشن که متابعان آن
بوسیلهٔ او از وادی ظلمات حیرت وضلالت خلاص شده روی بمنزلگاه اقامت وهدایت آرند
وذکرا للمتقین وموعظه وپندی مر پرهیزکارانرا یا ذکر آنچه محتاج باشند بآن از شرایع این
هر سه صفت توریة است الذین یخشون ربهم صفت متقیانست یعنی پرهیزکاران آنانند که
بترسند از عذاب ونکال وعقوبت وقهر وغضب آفریدکار خود بالغیب درحالتی که پنهانند
از مردمان یعنی درغیبت وخلوت از او ترسانند وخشیت خود را بر مردمان اظهار نمیکنند تا از ریا
ورعونت دور باشند یا درحالتی که حق تعالی از حواس ایشان غایبست وایشان بجهة تیقن بوجود
او از او خایفند درموضح آورده که از ابن عباس نقلست که هر که ایمان آرد بوحدانیت خدا و
بکرود به بهشت ودوزخ وبعث وحساب ومیزان بحقیقت که او ترسنده است از خدای بغیب و
هم وایشان یعنی متقیان من الساعة از اهوال قیامت مشفقون ترسندکانند و بعد
از وصف توریة درنعت قرآن میفرماید که وهذا ذکر مبارک واین قرآن سخنیست با خیر و
بسیار منفعت در دنیا و آخرت انزلناه که فرو فرستاده ایم بر حضرت خاتمیت صلی الله علیه وآله

أَفَأَنْتُمْ آیا پس شما لَهُ مُنْكِرُونَ مر آن قرآن را منکرانید با آنکه معجزه بینه است که حقیقت آن اصلا محتوی نیست بعد از آن بیان قصه ابراهیم علیه السلام میفرماید که از آبای کرام حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و تبیین رشد و صلاح او میفرماید بقوله وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ و بتحقیق کرده دادیم ابراهیم علیه السلام رُشْدَهُ راه یافتن او بوجوه صلاح دین و مصالح دنیا یعنی رشدی که او را سزد و شایان بود و فرا خور او باشد مراد دلایل بینه و حجج واضحه است که هادی او شدند بتوحید و معرفت یعنی او را توحید معرفت خود ارزانی فرمودیم بوسیله حجج بینه و براهین عقلیه و گویند مراد برشد بنوت است یعنی او را پیغمبری دادیم مِنْ قَبْلُ پیش از موسی و هرون یا قبل از محمد صلی الله علیه و آله یا قبل از بلوغ او را بآیات بینه و شواهد معرفت و توحید خود راه نمودیم وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ و بودیم ما باو یعنی باستحقاق او مر عطای رشد دانا پس فراخور استحقاق وی را نوازش نمودیم پس ما او را بطریق رشد راه نمودیم إِذْ قَالَ در وقتی که گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود را یعنی عم خود آذر را که بمنزلت پدر او بود در تربیت وَقَوْمِهِ و مردم خود را یعنی اهل بابل مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي چیست این شکلها و صورتها که پیوسته أَنْتُمْ لَهَا شما مر آنرا یعنی پرستش آنرا عَاكِفُونَ مجاورانید و در این کلام تحقیر شان اصنام است و توبیخ قوم او که تعظیم اجلال آنها میکردند چه تمثال که صورت بی روحست نه ضرری از آن متصور است و نه نفعی از آن متوقع و آنها هفتاد و دو بت بودند و در تبیان آورده که نود بت بودند و بزرگترین آنها از زر ساخته بودند و دو گوهر شاهوار در چشمهای او ترکیب کرده و در تبیان گفته که آن صورتها بر هیئات مرغان و بهایم و انسان بودند و یا بر صورت ستارگان بودند و گویند بر صورت علمای خود ساخته بودند از اصبغ بن نباته روایت است که امیر المؤمنین علی علیه السلام بر جماعتی بگذشت که شطرنج بازی میکردند فرمود مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ لقد عصيتم الله و رسوله چیست این صورتها که بآن قیام نموده اید بخدای که نافرمانی خدای و رسول کرده اید القصه ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام فرمود که این چه صورتهاست که میپرستید قَالُوا گفتند در جواب او که وَجَدْنَا آبَاءَنَا یافته ایم ما پدران خود را لَهَا عَابِدِينَ مر آنها را پرستندگان ما نیز تقلید ایشان کرده بعبادت این بتان مشغول شده ایم و بپرستش آنها اقامت نموده مرویست که معظم کید شیطان آنست که مردمانرا بر تقلید دارد و بوسیله آن ایشانرا در وادی ضلالت در آرد و لهذا چون ابراهیم این جواب را از ایشان استماع کرد قَالَ گفت لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ بخدا که بوده اید شما وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی روشن و خطاهای آشکارا یعنی در سلک اهل ضلال که بر هیچ عاقلی آن ضلالت پوشیده نیست بجهة عدم استناد شما و پدران شما بدلیل

عجی

الحمد [illegible]

[illegible] السلام عجبت للبخیل لیستعجل الفقر [illegible]

[illegible] فی الدنیا عیش الفقر [illegible] و یحاسب

[illegible] المتکبر الذی کان بالامس نطفة و یکون

[illegible] وهو یری خلق الله [illegible] عجبت

[illegible] النشاة الاخری و هو یری [illegible]

[…] آوردی بما سخن راست و جد را […] گفتند کانی و این سخن را […] که نیستم بازی کننده در این […] کار آسمانها و زمینهاست […] ن را وَأَنَا عَلَى ذَلِكُمْ […] ـدِينَ از گواهان […] گواهی میدهم بر آنکه […] ـد و در این مناظره بود عید بر قوم یان […] بیر و کشت و تفرج اشجار و نباتات و غیر آن […] ندی و طعامهای ملون آورده ندی و نزد یک […] به بتخانه رفتندی و بتان را بر بانها بواختندی […] ندی و آن طعامها بخوردندی و آنگاه بجایهای […] ـعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرمود گفتند فردا […] ـس و آیین ما چه زیباست و یقین میدانیم که اگر آداب ما را […] ـاهد هیچ زبان از سر زنش ما ببندی و بدین مادر آئی […] روز دیگر خواستند که او را ببرند ابراهیم بهانه […] ـان در سورة الصافات مرقوم خواهد شد ان شاء الله تعالی […] ـیم علیه السلام پنهان از قوم فرمود که وَتَاللَّهِ و بخدا […] ـد کنم و تدبیر خفی نمایم در شکستن أَصْنَامَكُمْ بتان […] ـعْدَ أَنْ تُوَلُّوا پس از آنکه روی بگردانید از ایشان مُدْبِرِينَ در حالتی که پشت کننده باشید برایشان و ایشانرا باز گذاشته و بتماشای خود رفته مرویست که یکی از آن قوم این سخن را بشنید و با کسی نگفت تا حین باز گشتن ایشان از صحرا به بتخانه اما چون قوم برفتند حضرت خلیل تبری برداشته بر بتخانه آن قوم خلیل در آمد فَجَعَلَهُمْ پس گردانید آن بتانرا بزخم تبر جُذَاذًا پاره پاره و خرد و مرد إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ مگر بت بزرگ که مر ایشانرا بود یعنی بت بزرگ را نشکست بلکه تبر را بر گردن او نهاده بیرون آمد لَعَلَّهُمْ شاید قوم نمرودیان إِلَيْهِ بسوی آن بت بزرگتر يَرْجِعُونَ باز گردند یعنی بدو رجوع کرده از او بپرسند که شکننده بتان کیست چه از شان

أَفَأَنْتُمْ آیا پس شما ل...
محق ثبت بعد از آن بیان ...
علیه وآله وتبیین ر...
علیه السلام رُشْ...
و فراخور او باشد ...
توحید معرفت ...
او را پیغمبری داد ...
بآیات بیّنه وشواهد معر...
او مر عطای رشد داد ما پس فراخور ...
إِذْ قَالَ در وقتی که گفت لِأَبِ...
وَقَوْمِهِ و مردم خود را یعنی ا...
أَنْتُمْ لَهَا شما مر آنرا یعنی بر...
توبیخ قوم او که تعظیم اجلال آن...
و نه نفعی از آن متوقع و آنها هفتاد...
از در ساخته بودند و دو گوهر شا...
هیئات مرغان و بهایم و انسان بودند و یا بر...
ساخته بودند از اصبغ بن نباته روایت ا...
بازی میکردند فرمود مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ...
این صورتها که بآن قیام نموده اید بخدا...
علی نبینا وعلیه السلام فرمود که این چه صو...
وَجَدْنَا آبَاءَنَا یافته ایم ما پدران خود را لَهَا ... ما نیز تقلید
ایشان کرده بعبادت این بتان مشغول شده ایم و بپرستش آنها اقامت نهاده مرویست که معظم
کید شیطان آنست که مردمانرا بر تقلید دارد و بوسیلهٔ آن ایشانرا در وادی ضلالت دراردو
لهذا چون ابراهیم این جوابرا از ایشان استماع کرد قَالَ گفت لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ بخدا اگر بودید شما
وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی روشن و خطای آشکارا یعنی در سلك
اهل ضلال که بر هیچ عاقلی آن ضلالت پوشیده نیست بجهة عدم استناد شما و پدران شما بدلیل

الحمد لله الذي
مقل العيون من
عن عرفان كنه

مجتبی بر مذهب خود قَالُوا گفتند او را که أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ آیا آوردی بما سخن راست و جدرا
یعنی این سخن را بجد میگوئی أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ یا تو از بازی کنندگانی و این سخن را
بطریق لعب و بازی و لهو و مطایبه بما میگوئی قَالَ گفت ابراهیم که نیستم بازی کننده در این
قول بَلْ رَبُّكُمْ بلکه پروردگار شما رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینهاست
الَّذِي فَطَرَهُنَّ آن خداوندی که آفرید همه طبقات آسمان و زمین را وَأَنَا عَلَى ذَلِكُمْ
و من بر آنچه گفتم بشما از آنکه او سبحانه خالق جمیع عالم است مِنَ الشَّاهِدِينَ از گواهانم
یعنی از روی تحقیق ادای این شهادت میکنم و از سر برهان و حجت این گواهی میدهم نه آنکه
مثل شما باشم در تقلید آورده اند که روزی که بعد از روز این مناظره بود عید [illegible]
بود که در آن روز بصحرا رفتندی و تا آخر روز بسیر و گشت و تفرج انجاد و نباتات و غیر آن
مشغول بودندی و قبل از رفتن بتانرا بیاراستندی و طعامهای ملوّن آوردندی و نزدیک
بتان نهادندی تا برکت آنها بآن طعام رسد و در بازگشتن به بتخانه رفتندی و بتانرا بزبانها بنواختندی
و بعد از آن سر بر زمین نهاده رسم پرستش بجای آوردندی و آن طعامها بخوردندی و آنگاه بخانهای
خود باز گشتندی چون ابراهیم علیه السلام با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرمود گفتند فردا
روز عید ماست با ما بیرون آی تا به بینی که دین و آیین ما چه زیباست و یقین میدانیم که اگر آداب ما را
به بینی و زیب و زینت بتان و بتخانه ما مشاهده کنی زبان از سرزنش ما بگردی و بدین ما در آئی
ابراهیم علیه السلام بلا و نعم جواب ایشان نگفت روز دیگر خواستند که او را ببرند ابراهیم بهانهٔ
بیماری پیش آورد که إِنِّي سَقِيمٌ چنانکه تفصیل آن در سورة الصافات مرقوم خواهد شد ان شاء الله تعالی
ایشان دست از و باز داشته بصحرا رفتند ابراهیم علیه السلام پنهان از قوم فرمود که وَتَاللَّهِ و بخدا
سوگند که من لَأَكِيدَنَّ هر آینه جد و جهد کنم و تدبیر خفی نمایم در شکستن أَصْنَامَكُمْ
بتان شما را بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا پس از آنکه روی بگردانید از ایشان مُدْبِرِينَ در حالتی که پشت
کننده باشید برایشان و ایشانرا باز گذاشته و بتماشای خود رفته مرویست که یکی از آن قوم این سخن را
بشنید و با کسی نگفت تا حین بازگشتن ایشان از صحرا به بتخانه اما چون قوم برفتند حضرت خلیل تبری
برداشته به بتخانهٔ آن قوم ضلیل درآمد فَجَعَلَهُمْ پس گردانید آن بتانرا بزخم تبر جُذَاذًا پاره
پاره و خرد و مرد إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ مگر بت بزرگ که مر ایشانرا بود یعنی بت بزرگ را نشکست بلکه
تبر را بر گردن او نهاده بیرون آمد لَعَلَّهُمْ شاید قوم نمرود بیان إِلَيْهِ بسوی آن بت بزرگتر
يَرْجِعُونَ باز گردند یعنی بدو رجوع کرده از او بپرسند که شکننده بتان کیست چه از ایشان

معبود آنست که در حل مشکلات رجوع بوی کنند وغرض ابراهیم ازین عمل الزام قوم بود القصه چون نمرود
در آخر روز به بتخانه در آمدند از وقوع آن صورت متحیر شدند **قالوا** گفتند بر وجه تعجب **من فعل**
هذا بآلهتنا کیست که کرده است این عمل را بخدایان ما یعنی ایشانرا بایسطریق درهم شکسته **إنه**
بدرستی که او **لمن الظالمين** هر آینه از ستمکارانست بر آلهه ما چه آنهاسزاوار اند که تعظیم ایشانرا بجای
آرند و پرستش آنها کنند او اهانت ایشان کرده و یا از ظالمانست بر خود که بدین عمل خود را در هلاکت
انداخته پس نمرود کسانرا بتجسس اینکس برگماشت انکه کلمات تالله لأكيدن أصنامكم از ابراهیم شنیده
بود او را یاد بکری گفت و زبان بزبان بگماشتگان نمرود رسانیدند **قالوا** گفتند از قومی شنیدیم
که میگفتند **سمعنا فتى** که شنیدیم بواسطه از جوانی که بیری **يذكرهم** یاد میکرد بتانرا **يقال**
له إبراهيم میگویند مر او را ابراهیم یعنی نام او ابراهیم است **قالوا** گفتند بایشان که **فأتوا به**
شاید بیاورید او را **على أعين الناس** بر چشمهای مردمان یعنی چنان کنید که همه مردمان صورت
او را به بینند **لعلهم يشهدون** شاید که گواهی دهند که این است که بتانرا نکوهش کرده و یا حاضر
شوند نزد عقوبت او تا ازان عبرت گیرند پس ابراهیم را گرفته نزدیک نمرود حاضر کردند **قالوا**
گفتند باو که **أأنت فعلت هذا** آیا تو کرده این را که می بینیم از شکستن و پاره پاره کردن **بآلهتنا**
يا إبراهيم بخدایان ما ای ابراهیم **قال** گفت ابراهیم که **بل فعله** بلکه کرده است این عمل را
كبيرهم هذا بزرگ ایشان که این بت بجهت خشم بر ایشان که با وجود من چرا ایشانرا پرستند
فاسألوهم پس بپرسید از ایشان که چه کس است که شکسته است شما را **إن كانوا ينطقون** اگر
هستند که سخن گویند یعنی این عمل از بت بزرگست اگر ناطق شوند پس از ایشان سوال کنید و چون
تعلیق کلام بشرط محالست پس موجب کذب نباشد که منافی عصمت و این مثل آنست که شخصی گوید
فلان کس راست در آنچه میگوید اگر آسمان بر بالای سر ما نباشد پس خلاصه معنی آنست که ایشانرا بت
بزرگ شکسته اگر چنانچه در آیند بسخن و جواب شما بدهند لیکن جواب گفتن ایشان محالست پس اینکه
کبیر ایشان شکسته باشد ایشانرا محالست چون ابراهیم این را بگفت **فرجعوا إلى أنفسهم** پس باز
گشتند نمرودیان بنفسهای خود یعنی رجوع بیکدیگر کردند **فقالوا** پس گفتند یعنی بعضی دیگر که
إنكم أنتم الظالمون بدرستی که شما ستمکارانید بر خود برین سوالی که کردید از او چه شما را
بجهت این سوال الزام کرد و عاجز ساخت **ثم نكسوا** پس نگونسار کرده شدند **على رءوسهم**
بر سرهای خود یعنی ایشان منقلب شدند بمجادله بعد از آنکه طریق بطلان ایشان بر ایشان روشن
شد پس گفتند با براهیم از روی جدال و مکابره **لقد علمت** بدرستی که تو دانسته که **ما**

ما هؤلاء ينطقون این بتان سخن نگویند پس چرا امر میکنی که از ایشان بپرسید و گویند
ثم نكسوا على رءوسهم یا بمعنی است که ایشان بجهت خجالت و حیرت والزام ابراهیم بر وجهی سر در
پیش افکندند که اسفل ایشان مشرف شد بر اعلای ایشان و بجهت عجز گفتند که لقد علمت ما هؤلاء
ینطقون و چون ابراهیم اعتراف ایشانرا در عجز آلهه خودشان استماع فرمود **قال** گفت از
روی تفریع و انکار عبادة ایشان که **أفتعبدون** آیا پرستش میکنید **من دون الله**
بجز از خدای تعالی **ما لا ينفعكم شيئا** آنرا که سود نمیرسد بشما چیزی اگر پرستش او کنید **و**
لا يضركم و زیان نکند شما را اگر ترک پرستش او کنید پس بچه وجه پرستش آنها میکنید
و ترک میکنید عبادت معبود بحق را که معطی اصول نعم است بشما از حیوة و قدرت و شهوت و حواس
ظاهره و باطنه و غیر آن و توانا بر ثواب و عقاب **أف لكم** زشتی و ناخوشی مر شما را در
پرستش خود **ولما تعبدون** و مر آنچیز را که میپرستید و در پرستش او قیام می نمائید **من**
دون الله بجز از خدای برحق **أفلا تعقلون** آیا پس در نمی یابید قبح عمل خود را و عقل
ندارید تا بدی کردار خود را به بینید و از آن باز ایستید و بعبادت معبود یکتا مشغول شوید
و چون ایشان از محاجت عاجز شدند جحود و استکبار و فرط عناد ایشانرا بر مضادت داشت
و همه متفق الکلمه **قالوا** گفتند با یکدیگر که **حرقوه** بسوزانید او را که عقوبت آتش
صعبتر است **وانصروا آلهتكم** و یاری دهید خدایان خود را بانتقام کشیدن از وی **إن كنتم**
فاعلين اگر هستید کنندگان نصرت یعنی یاری کنندگان مر آلهه خود را و گویند قایل این قول
مردی بود از کرد فارس نام او رمیون و بجهت این قول حق تعالی او را بزمین فرو برد و تا
روز قیامت بزمین فرو میرود و گویند نمرود خدم خود را بر این قول قبیح و فعل شنیع داشت
و گویند اول حکم کرد تا حظیره در پیش کوهی بنا کردند ارتفاع دیوار آن شصت گز و قریب یکماه هیمه
جمع کردند و آنرا پر ساختند و روغن فراوان بران همه ریختند و آتش دران زدند و
ابراهیم را در منجنیق نهاده خواستند که در آتش اندازند فریاد از فرشتگان برخواست
و جمیع آسمان و زمین و وحوش و طیور بگریه در آمدند و حمله عرش و ساکنان کرسی آغاز
گریستن کردند و ملائکه گفتند بار خدایا از مشرق تا غرب عالم همین یک آدمیست که ترا بوحدانیت
میشناسد اکنون میخواهند که ویرا بسوزانند ما را دستوری ده تا او را مدد نمائیم خطاب
در رسید که نزدیک وی روید اگر شما را بمدد طلبد ممد و معاون وی باشید او لمالك
الریاح بیامد و بر خلیل سلام کرد ابراهیم جواب داد و گفت توچه کسی که بی کسانرا سلام میکنی

کفت من فرشته ام موکل بر باد آمده ام تا ترا مدد کنم اکر فرمائی لشکر باد را امر کنم تا تمام ... آتش را بردارند و در خانهای نمرودیان افکند و همه را بسوزانند ابراهیم کفت که نمیخواهم که در این حال پناه بغیر ایزد متعال برم هم چنین فرشته که موکل آبست بیامد و کفت اکر امر کنی بکویم تا قطرات باران بر جمرات آتش افشانند و بیک زمانی آتش افروخته را فرو نشانند ابراهیم فرمود که مهمات خود را بحق تعالی واکذاشته ام و چشم از مدد کاری این و آن برداشته فرشته که موکل است بر کوهها پیش آمد و کفت یا خلیل الله حکم فرما تا کوههای بابل را بر سر نمرودیان فرود آرم و همه را در زیر کوههای بلند پست کردانم ابراهیم کفت نمیخواهم که غیر حق را در مهم من دخلی باشد فرشته که موکل است بر زمین بیامد و کفت ای خلیل طبقات زمین مامور منند اجازت ده تا زمین را بکویم تا همه نمرودیان را فرو برد ابراهیم فرمود که بکذارید مرا با حبیب من تا هر چه خواهد کند و در آخر جبرئیل آمد بوقتی که ابراهیم از منجنیق جدا شده بود و بخطیره آتش نزدیک شده نعره زد که ای خلیل هیچ حاجت داری ابراهیم فرمود حاجت دارم اما بتو ندارم جبرئیل کفت از آن کس که حاجت داری بخواه ابراهیم فرمود علمه بحالی وحسبی من سوالی دانستن او حال مرا از سوال بازمیدارد و مرویست که چون جبرئیل با وی کفت که چرا بآنکس که حاجت داری نمیخواهی کفت چون اراده دوست سوختن دوست باشد سهل باشد و زیستن روا نیست همان لحظه خطاب عزت دررسید که چون دوست مراد دوست خواهد سوختن روا نیست پس زمهریر قهر الهی باتش نمرود رسید و حرارت او را بیکبار نشانید و آن موضع را سرد و خشک کردانید هم چنانکه میفرماید **قُلْنَا يَا نَارُ** کفتیم که ای آتش چون خلیل ما بالکلیه توجه بما نموده توهم طبع خود را پاک کداخته **كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ** باش خداوند برودت و سلامت بر ابراهیم یعنی برودتی که ضرر باو نرساند و بحد اعتدال باشد از ابن عباس مرویست که اکر سلاما در عقب بردا ذکر نفرمودی ممکن بودی که ابراهیم از شدت سردی بیفسردی القصه چون ابراهیم بمیان آتش رسید فی الحال آتش فرو مرد و غل و بند ابراهیم از وی جدا شد و کویند آتش غل و بند را بسوخت و اصلا متعرض او نشد و بر حوالی آن کل و نسرین و نسترن و نرکس و ریاحین بدمید و چشمه آب شیرین پدید آمد و جبرئیل پیرهنی و بالشی از بهشت بیاورد پیرهن در وی پوشانید و بالش در زیر او نهاده و او را بران نشانید و هفت روز ابراهیم در آن خطیره بسر برد و انیس وی میبود و چون نمرود ببالای قصر بر آمد دید که ابراهیم در بوستانی خوش و کلستانی بغایت دلکش نشسته و با ملکی سخن میکوید و بر کرد اکرد ایشان آتش شعله میزند آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که قدرت او در این مرتبه است که می بینم بزرک خدائی است میخواهم که برای او قربانی کنم ابراهیم فرمود که خدای

... ملائکه از تو قبول نکند مادام که بر کیش خود باشی در اخبار آمده که نمرود چهار کاو قربان ...ت که نمرود بر بالای قصر ابراهیم را کفت که هیچ توانی که قدم ...ت بمیان آن در آی تا به بینم ابراهیم از ان آتش ...د و صحبت رسیده که ابراهیم در آتش و نشانده ...ه ساله بود و اسمعیل هفت ساله القصه ابراهیم ... **...بِهِ** و خواستند نمرودیان با ابراهیم ... **الْأَخْسَرِينَ** پس کردانیدیم از زیانکارترین ...داران چه سعی ایشان برهانی واضح شد بر حقیقت ...بن عباس حسرت ایشان آن بود که حق تعالی لشکر ...ردند و خونهای ایشانرا بیاشامیدند و یکی از آنها ...ید **وَنَجَّيْنَاهُ** و نجات دادیم ابراهیم را از زمین ... **...طًا** و برادر زاده او لوط بن هرون بن تارخ را و رسانیدیم ...ین که **بَارَكْنَا فِيهَا** برکت کردیم در آن **لِلْعَالَمِينَ** مرجهانیانرا یعنی زمین شام و در آن زمان اهل توحید سه کس بیش نبودند ابراهیم و لوط و ساره که دختر عم ابراهیم بود زوجه او و برکت زمین شام از ان حیثیت بود که تمام انبیا دران ولایت مبعوث شده بودند و یا از حیثیت کثرت آب و اثمار و اشجار و بسیاری نعمت و ارزانی آن و در روایت آمده که ابراهیم بفلسطین نزول فرمود و لوط علیه السلام بمؤتفکات و میان این دو موضع مسافت یکشبانه روز بود و در روایت آمده که هیچ آبی خوشتر از آب شام نیست و منبع جمیع آن آبها از زیر بیت المقدس است **وَوَهَبْنَا لَهُ** و بخشیدیم مر ابراهیم را از ساره که دختری از عم او بوده پسری **إِسْحَاقَ** نام او اسحق **وَيَعْقُوبَ** و دادیم باو نبیره نام او یعقوب **نَافِلَةً** زیادتی که محض عطیه بودند از ما بدون جزا و استحقاق **وَكُلًّا** و هریک ازین پیغمبران که ابراهیم و لوط و اسحق و یعقوبند **جَعَلْنَا صَالِحِينَ** کردانیدیم نیکان و شایستکان یعنی توفیق ایشان دادیم بصلاحیت و نیکوکاری و بلطف خود ایشانرا هدایت دادیم تا در صلاح بمرتبه کمال رسیدند **وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً** و کردانیدیم ایشانرا پیشوایان که بندکان اقتدا بایشان کنند در اقو... و افعال و اعمال و کردار **يَهْدُونَ** راه نمایند مردمانرا بحق **بِأَمْرِنَا** بفرمان ما یعنی امر کردیم ایشانرا که هدایت بندکان کنند **وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ** و وحی کردیم بدیشان

يقول ... على الظهور ولا تقطعه
... قالوا ... وظهر فنطق وليطعن فعلى
... الله فانها الرضاع والقوام
... ك ... لى الكان الدعه
... لتحقق هذه الانهار
... وينفح في الهوى

کفت من فرشته ام موکل بر باد آمده ام تا ترا مدد کنم اکر فرمائی لشکر باد را امر کنم تا تمام هیزم آتش را بر دارند و در خانهای نمرودیان افکنند و همه را بسوزانند ابراهیم کفت که نمیخواهم که درین
حال پناه بغیر ایزد متعال برم هم چنین فرشته که موکل آب بیامد و کفت اکر امر کنی بکویم تا قطرات
باران بر جمرات آتش افشانند و باندک زمانی آتش افروخته را فرو نشانند ابراهیم فرمود که مهمات
خود را بحق تعالی واکذاشته ام وچشم از مدد کاری این وآن برداشته فرشته که موکل است بر کوهها پیش
آمد و کفت یا خلیل الله حکم فرما تا کوههای بابل را بر سر نمرودیان ... کوههای بلند
پست کردانم ابراهیم کفت نمیخواهم که غیر حق ...
بیامد و کفت ای خلیل طبقات زمین ...
برد ابراهیم فرمود که بکذار ...
ابراهیم از منجنیق جدا شده ...
ابراهیم فرمود حاجت دارم ...
علمه بحالی وحسبی من سوالی ...
وی کفت که چرا بآنکس که حاجت ...
و زیستن د روایتست همان لحظه ...
روایتست پس زهره بو فرا الهی با ...
کردانید هم چنانکه میفرماید ...
توهم طبع خود را پاک کداخته ... برودت
وسلامت بر ابراهیم یعنی برودتی که ضرر باو ... مرود بت
که اکر سلاما در عقب بردا ذکر نفرمودی ممکن بودی که ابراهیم از شدت سردی بیفسردی القصه
چون ابراهیم بمیان آتش رسید فی الحال آتش فرو مرد و غل وبند ابراهیم از وی جدا شد و کویند
آتش غل وبند را بسوخت و اصلا متعرض او نشد و بر حوالی آن کل ونسرین ونسترن و نرکس و ریاحین
بدمید وچشمه آب شیرین پدید آمد وجبرئیل پیرهنی وبالشی از بهشت بیاورد پیرهن در وی پوشانید
وبالش در زیر او نهاده واو را بران نشاند وهفت روز با ابراهیم دران خطیره بسر برد وانیس وی
میبود وچون نمرود ببالای قصر بر آمد دید که ابراهیم در بوستان خوش وکلستان بغایت دلکش نشسته
وبا ملکی سخن میکوید وبر کرد اکرد ایشان آتش شعله میزند آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که قدرت
او درین مرتبه است کریمی عظیم بزرک خدائی است میخواهم که برای او قربانی کنم ابراهیم فرمود که خدای

قال امیر المومنین علیه ا...
ولعونه الغنی الله اباه ...
جناب الاغنیاء وعجز ...
جفنه وعجبت لمن ...
وهو یری الموتی

من قربانی از تو قبول نکند مادام که بر کیش خود باشی دراخبار آمده که نمرود چهار هزار کاو قربان
کرد و ترک ایذای ابراهیم نمود مرویست که نمرود بر بالای قصر ابراهیم را کفت که هیچ توانی که قدم
درمیان آتش نهاده بیرون آئی کفت میتوانم کفت بمیان آن درآی تا به بینم ابراهیم از آن آتش
عبور کرده بیرون آمده وهیچ ضرری بوی نرسیده وصحت رسیده که ابراهیم در آتش ونشاند ده
ساله بوده ودر وقتی که اسمعیل را قربان میکرد نود و نه ساله بود واسمعیل هفت ساله القصه ابراهیم
بصحت وسلامت از میان آتش بیرون آمد **وَأَرَادُوا بِهِ** وخواستند نمرودیان با ابراهیم
كَيْدًا مکری و تدبیری در سوختن **فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ** پس کردانیدیم از زیانکارتران
یعنی زیانکاری ایشان مزیت داشت بر جمیع زیانکاران چه سعی ایشان برهانی واضح شد بر حقیقت
قول ابراهیم وبطلان فعل ایشان وبروایت ابن عباس خسریت ایشان آن بود که حق تعالی لشکر
پشه را بر ایشان کماشت تا کوشتهای ایشان را بخوردند وخونهای ایشان را بیاشامیدند ویکی از آنها
در دماغ نمرود رفت تا که او را هلاک کردانید **وَنَجَّيْنَاهُ** ونجات دادیم ابراهیم را از زمین
عراق که منزل نمرود وقوم او بود **وَلُوطًا** وبرادرزاده او لوط بن هارون بن تارخ را ورسانیدیم
ایشانرا **إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي** بآن زمین که **بَارَكْنَا فِيهَا** برکت کردیم دران **لِلْعَالَمِينَ**
مر جهانیانرا یعنی زمین شام ودر آن زمان اهل توحید سه کس بیش نبودند ابراهیم ولوط وساره
که دختر عم ابراهیم بود زوجه او وبرکت زمین شام از آن حیثیت بود که تمام انبیا دران ولایت مبعوث
شده بودند ویا از حیثیت کثرت آب واثمار واشجار وبسیاری نعمت وارزانی آن ودر روایت
آمده که ابراهیم بفلسطین نزول فرمود ولوط علیه السلام بموتفکات ومیان این دو موضع مسافت
یک شبانه روز بود ودر روایت آمده که هیچ آبی خوشتر از آب شام نیست ومنبع جمیع آن آبها از زیر
بیت المقدس است **وَوَهَبْنَا لَهُ** وبخشیدیم ابراهیم را از ساره که دختری از عم او بود
پسری **إِسْحَاقَ** نام او اسحق **وَيَعْقُوبَ** ودادیم باو نبیره نام او یعقوب **نَافِلَةً** زیادتی
که محض عطیه بودند از ما بدون جزا واستحقاق **وَكُلًّا** وهریک ازین پیغمبران که ابراهیم
ولوط واسحق ویعقوبند **جَعَلْنَا صَالِحِينَ** کردانیدیم نیکان وشایستکان یعنی توفیق
ایشان دادیم بصلاحیت ونیکوکاری وبلطف خود ایشانرا هدایت دادیم تا در صلاح برتبه کمال
رسیدند **وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً** وکردانیدیم ایشانرا پیشوایان که بندکان اقتدا بایشان کنند
ودر اقوال وافعال واعمال وکردار **يَهْدُونَ** راه مینمایند مردمانرا بحق **بِأَمْرِنَا** بفرمان
ما یعنی امر کردیم ایشانرا که هدایت بندکان کنند **وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ** ووحی کردیم بدیشان

وفعل الخیرات کردن نیکوییها یعنی انواع اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب کنند واقام
الصلوة وبپای داشتن نماز وایتاء الزکوة ودادن زکوة تخصیص زکوة از خیرات جهت
تفضیل است وموجب ثواب جمیل واجر جزیل وکانوا لنا عابدین وبودند ما را پرستندگان نه
غیر ما را یعنی موحدان بودند وباخلاص عبادت کنندگان وعابدان ولوطا وآتیناه ولوطا را
دادیم حکما حکمت که آن امریست واجب العمل با نبوت وعلما ودانشی که پیغمبران را باید از قواعد
شریعت وطریقت ونجیناه ورهانیدیم او را من القریة التی از آن دیهی که کانت تعمل
الخبائث بودند که میکردند عملهای ناپاک وآن دیه سدوم بود از مؤتفکات که اهل آن بعمل لواط
مشغول بودند وراهزنی میکردند وغیر آن از قبایح انهم کانوا بدرستی که ایشان بودند قوم
سوء گروه بدکار فاسقین بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان یعنی مشرک بودند واز توحید
امتناع میکردند وباوجود این مرتکب انواع قبایح وفواحش بودند وادخلناه ودر آوردیم لوط را
فی رحمتنا در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت داخل کردانیدیم او را یا در بهشت که محل رحمت است در او
ود رحدیث قدسی وارد شده که هذه رحمتی ارحم بها من اشاء یعنی بهشت رحمت منست رحم کنم بآن
هرکرا خواهم انه بدرستی که لوط علیه السلام من الصالحین از جملهٔ شایستگان وستودگانست
وگویند مراد بصالحین انبیا اند وقصهٔ لوط بر سبیل تفصیل قبل ازین گذشته ونوحا ویاد کن نوح را
علیه السلام اذ نادی وقتی که بخواند پروردگار خود را من قبل پیش از ابراهیم ولوط علیهما السلام
یعنی دعا کرد بهلاکت قوم خود فاستجبنا له پس اجابت کردیم مر دعای او را فنجیناه پس
رهانیدیم او را واهله واهل بیت او را وفرزندان وزنان وباهر که در دایرهٔ ایمان درآمده
بود من الکرب العظیم از اندوه بزرگ یعنی طوفان یا از اذیت وتکذیب ایشان ونصرناه ویاری
دادیم او را وداد انتقام کشیدن من القوم الذین کذبوا بایاتنا از گروهی تکذیب که کردند
آیات بینه ومعجزات ظاهره وباهره ما را واو را بدروغ داشتند انهم کانوا بدرستی که ایشان
بودند قوم سوء گروه بد واهل شر چه کفر سر همه بدیهاست وبدترین افعالها فاغرقناهم
اجمعین پس غرق کردانیدیم همه ایشان را از ذکور واناث وداود وسلیمان ویاد کن قصه
داود وپسر او سلیمان را علیهما السلام اذ یحکمان وقتی که حکم کردند فی الحرث در کشت یا در
تاک انگور که خوشهای آن آویخته بود وبزمین نزدیک شده واین قول ابن عباس است اذ نفشت
وقتی که در شب پراکنده شده بودند وچرا کردند بی‌شبانی فیه در آن کشت یا بوستان
انگور غنم القوم گوسفندان آن گروه وکنا لحکمهم وبودیم مر حکم هر دو حاکم را که داود

وسلیمان بودند مر مدعی ومدعی علیه را شاهدین دانایان یعنی دانستیم که داود وسلیمان
بر مدعی که صاحب زرع بود ومدعی علیه که صاحب غنم بود چه حکم کردند بیان این قصه بر این وجه
بود که روزی دو کس بمحکمهٔ داود علیه السلام آمدند یکی دهقان واو را ایلیا گفتندی ودیگری
گوسفند دار واو را یوحنا خواندی ایلیا گفت یا خلیفة الله همسایهٔ من یوحنا یست رمهٔ خود را بیچرانید
بکشت زار من در آمده اند وتمام را خورده وبقول ابن عباس ببستان من رفته وخوشهای انگور
مرا خورده داود از یوحنا پرسید که توچه میگویی گفت آری من در خواب بودم وصورتی چنین
روی نموده فرمود که حساب کنید که بهای زرع وگوسفندان چونست چون حساب کردند مساوی
هم بودند پس حکم کرد که گوسفندان خود را بایلیا ده تا صاحبی کند وعادت سلیمان چنان قرار
یافته بود که چون داود در محکمه بنشستی هر که بیرون آمدی از نزد وی وحکم پدر را استفسار
کردی چون ایلیا ویوحنا از محکمه بیرون آمدند ومضمون قضیه را اعلام سلیمان کردند بمحکمه
در آمد ودر آنوقت در سن یازده ساله گی بود پایه رکفت اگر حکمی غیر ازین بودی بصلاح اقرب
بودی داود گفت چه نوع توان کرد سلیمان جواب داد که گوسفند را تسلیم ایلیا باید کرد تا از آن
نفع گیرد بشیر وروغن وپشم وموی وزرع ویا باغ را بیوحنا باید داد تا عمارت خورده بمرتبه رساند
که اول بود وچون کشت یا آن درجه رسد که اول بود تسلیم ایلیا کند وگوسفندان خود بستاند
تا هیچکدام بی‌بهره نمانند داود برا بمنوال حکم فرمود وحضرت حق سبحانه وتعالی حضرت رسالت را
از این قضیه خبر داد که ففهمناها سلیمان پس تفهیم وتعلیم دادیم آن حکومت بسلیمان
یعنی بطریق وحی بفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفند را بصاحب زرع یا باغ دهد تا از آن
نفع گیرد وبدان تلافی روزگار خود کند یا زرع را یا باغ را بصاحب گوسفند دهد تا تعمیر آن
کند وبمرتبهٔ نخستین رساند وتسلیم او کند تا من بعد از رمه غافل نشود حقیقت آنست که
در آن زمان حکم چنان بوده که از داود صادر گشته خدای تعالی وحی کرده بسلیمان علیه السلام بنصی
که ناسخ آن حکم شده وداود بعد از اطلاع بمنسوخیت حکم سابق بنص ناسخ حکم فرموده وکسانی
که قایلند بر جواز اجتهاد انبیا تمسک جسته اند باین آیه وگفته اند که سلیمان این حکم را باجتهاد
خود کرده باشد بلکه واگر اجتهاد بر انبیا روا نبودی سلیمان این چنین حکم نکردی وجواب این
از آنست که لا نسلم که سلیمان این حکم را باجتهاد خود کرده باشد بلکه حکم هر دو از قبیل وحی بوده
وثانی ناسخ حکم اول واین حکم جامع جمیع علمای ماست که نافی اجتهاد انبیا اند وباقی وجوه در
ابطال اجتهاد انبیا در منهج الصادقین بسمعی دلیر بر مذکور است ودر خبر است که داود را پسران

متعدده بود میخواست که بداند که خلافت ونیابت او بکدام از ایشان تعلق خواهد گرفت الحق
تعالی درخواست تا باو باز نماید که کدام یکی ازانها خلیفهٔ او خواهد بود حق تعالی باینطریق اعلام
او کرد تا بداند که شایستهٔ هبوط وحی الهی سلیمانست نه پسران دیگر و بدانکه حکم این مسئله در
شرع ما ضمانست بر صاحب غنم اگر در حفظ آن تقصیر کرده باشد خواه در روز و خواه در شب و دال
بر حکم داود و سلیمانست بطریق وحی قوله تعالی **وَكُلًّا آتَيْنَا** و هر یك از پدر و پسر را دادیم
حُكْمًا حکم کردن **وَعِلْمًا** و دانش باموردین **وَسَخَّرْنَا** و رام ساختیم **مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ** با داود
کوهها را **يُسَبِّحْنَ** که تسبیح میکردند خدا را بموافقت او **وَالطَّيْرَ** و مسخر و فرمان او کردانیدیم
مرغانرا نیز که بموافقت داود علیه السلام تسبیح و تقدیس حق تعالی میکردند **وَكُنَّا فَاعِلِينَ** و هستیم
ما کنندکان مر امثال اینها را و در جنب قدرت ما مانند این بدیع نیست اگرچه نزد شما عجیب است
و در تبیان آورده که تسبیح کوهها براینوجه بود که هرگاه داود تسبیح میکرد از کوهها نیز مثل آن شنیده
میشد و این معجزهٔ آنحضرت بود و بعد ازان بیان نعمت دیگر میفرماید بر داود که **وَعَلَّمْنَاهُ** و
بیاموزانیدیم داود را **صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ** ساختن زره برای شما آدمیان یعنی از برای شما
این صنعت را تعلیم داود کردیم **لِتُحْصِنَكُمْ** تا نگاه داریم شما را و حفظ نمایم خواند یعنی تا نگاه
دارد زره شما را **مِنْ بَأْسِكُمْ** از کار زار شما یعنی از قتل و جراحت در کار زار **فَهَلْ أَنْتُمْ** پس
آیا هستید شما **شَاكِرُونَ** سپاس گویندکان برای نعمت آورده اند که اول کسی که زره ساخت
داود بود حق تعالی آهن را در دست او نرم کردانید تا صفحهای آهن را بی مدد آتش حلقهای زره
می ساخت و درهم می بافت و مرویست که سبب نرم شدن آهن در دست داود آن بود که حق تعالی
نبوة و پادشاهی باو داده بود و در شب کرد محلات شهر میکشت بروجهی که مردم او را نمیشناختند
و احوال عمال خود را ازایشان استفسار میکرد تا معلوم کند سلوك او با عمال او با رعایا چونست یکشب جبرئیل
بصورت آدمی براو ظاهر شد و سلام کرد داود جواب سلام او باز گفت و ازاو پرسید که سیرة داود
چگونه است جبرئیل گفت سیرت او بغایت نیکو میبود اگر از بیت المال نمیخورد داود چون این سخن
بشنید سوگند خورد که من بعد از بیت المال نخورد و از حق تعالی طلب کسبی کرد تا ازان معیشت
کند لاجرم حق تعالی آهن را در دست او نرم کردانید که **وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ** تا زره میساخت و میفروخت
و خرج معاش خود میکرد و بعد از ذکر قصهٔ داود علیه السلام بیان اعطای نعم خود میکند بر سلیمان
و میفرماید که **وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ** و مسخر کردیم برای سلیمان باد را **عَاصِفَةً** در حالتی که
تند و سخت و زنده بود بروجهی که تخت او را برداشتی و در یکروز یکماهه راه ببردی

تَجْرِي بِأَمْرِهِ میرفت بفرمان سلیمان و ارادهٔ او هرجا که میخواست و با وجود تندی هموار
میرفت و تخت او را متحرك و مضطرب نمیساخت و قطع سیر میکرد **إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا**
فِيهَا بران زمینی که برکت کرده ایم در آن یعنی بولایت شام در شبانگاه بعد ازانکه سیر کرده
بود در بامداد بولایت دیگر در تلخیص آورده که در شام شهری بود تدمر نام که دیوان برای سلیمان
ساخته بودند صباح ازانجا بیرون آمدی و باز نماز شام باد و یرا بانجا آوردی و در مختار القصص
مذکور است که بامداد از تدمر بیرون آمدی در قلعهٔ اصطخر بودی و شام بتدمر باز آمدی
و قیلوله در اصطخر فارس کردی و در بعضی تفاسیر آمده که سلیمان را بساطی بود طول و عرض
آن در چهار فرسخ در چهار فرسخ چون بسفری رفتی یا بغزایی ساز راه بران نهادی و لشکر
جن و انس را بران نشاندی و مرغان برسر آن صف زدندی و باد عاصف را امر کردی تا
آن بساط را برداشتی و برهوا بردی پس باد نرم را فرمودی تا آنرا راندی بجایی که خواستی
بامداد یکماهه راه بردی و شبانگاه یکماهه راه باز آوردی مرویست که سلیمان در بعلبك
متوطن بود دیوانرا امر کرده بود که بیت المقدس را ازبرای او می ساختند و هر روز باد
بساط او را از بعلبك برمیداشت و بارض مقدسه میبرد و کیفیت بنا را تعلیم دیوان میکرد
و باز بجای خود مراجعت مینمود پس جهت بیان حکمت و مصلحة در این باب میفرماید که **وَ**
كُنَّا و هستیم ما **بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ** بهمه چیزها دانا یعنی آنچه بسلیمان اعطا کرده بودیم
بجهت علم ما بوده بحکمت و مصلحت آن ازخزانهٔ کرم و انعام **وَمِنَ الشَّيَاطِينِ** و مسخر ساختیم
مر سلیمانرا از دیوان **مَنْ يَغُوصُونَ** آنانی که غواصی کردند در دریا **لَهُ** برای او یعنی
جهت بیرون آوردن چیزهای نفیس دریایی از در و مرجان و غیر آن **وَيَعْمَلُونَ** و میکردند
عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ عملی دیگر جز این غواصی مثل بنایی و سایر صنعتهای عجیبه **وَكُنَّا لَهُمْ**
و بودیم مر دیوانرا **حَافِظِينَ** نگاه دارندکان تا از فرمان سلیمان بیرون نروند و
نگریزند و بر مقتضای خود افسانه نکنند و ضرر بمردمان نرسانند **وَأَيُّوبَ** و یاد کن
قصهٔ ایوب را علیه السلام و او پسر اموص بن نارخ بن روم بن عیص بن اسحق بن اسمعیل بن
ابراهیم است علیهم السلام و مادر او از اولاد لوط حق تعالی او را مال بسیار داده بود و خلعت
نبوة براو پوشانیده و بولایت بثنیه فرستاده بود و از وهب بن منبه مرویست که از مردمان
آنروزگار هیچکس توانگرتر از ایوب نبود تمام سواد شام و سهل و جبل در تصرف او بود و او را
گاو و شتر و اسب و گوسفند و باغات مملو از اصناف اشجار از حد حصر بیرون بود و پانصد جفت

کاو کشت داشت بر هر جفتی غلامی موکل کرده بود و چهارصد غلام شبان و ساربان با هر غلامی زن
و فرزند و تجمل بسیار با هر یکی گاو و گوسفند و شتر و اسب ماده سه و چهار و لد و زن او دختر
افراهیم بن یوسف بود یا ماخر بنت میشا بن یوسف و از او هفت دختر و هفت پسر داشت و
بروایت دیگر دوازده پسر و هفت دختر و در حسن خلق و خلق بمرتبه کمال رسیده بود و در عفت
و صلاحیت و خیرات و مبرات از همه درپیش و پر درویشان بغایت مشفق و مهربان و همه مال خود را
وقف فقیران و یتیمان کرده و بسیار شاکر نعمت و پاکیزه سیرت بود و مدت هشتاد سال در فراخی
نعمت و طیب معیشت و صحت بسر برد اما در مدت عمر خود شب و روز بطاعت گذرانیده و بود
و مراسم طاعات کما ینبغی بتقدیم رسانیده و اصلا قصور و فتور در وظایف طاعات و عبادت
او راه نیافته روزی جبرئیل امین نزد وی آمد و گفت ای ایوب مدتی شد که در نعمت و راحت
میگذرانی حالا حکم شده که حال تو منقلب کرده و نعمت بمحنت مبدل شود تو انگری بدرویشی
و تندرستی به بیماری بدل گردد ایوب فرمود که رضای دوست چنین است باکی نیست هرچه او دهد
رسد چون مطلوب اوست بغایت زیبا و نیکوست در بعضی روایت آمده که ابلیس لعین هر چند
خواست که ایوب را وسوسه دهد و نوعی نماید تا در وظایف طاعت او خللی پیدا شود نتوانست
گفت یا رب خدایا امروز ترا در زمین هیچ بنده عابدتر و شاکرتر از ایوب نیست ظن من آنست که
کثرت عبادت و شکر او بجهت آنست که در عافیت و سعت عیش است مال بسیار و فرزندان نیز
دارد و اگر او را بانتزاع اموال و اولاد مبتلا سازی از تو برگردد و طریق کفران نعمت پیش آرد حق
تعالی فرمود که چنین نیست که تو میگویی او ما را بنده ایست پسندیده اگر هزار بار در کوره ابتلا
بگذاریم بر محک اعتیاد تمام عیار آید پس حق تعالی جهة آنکه بر ابلیس و عالمیان واضح شود که بنده
صادق الاخلاص است و محب خالص و از مخصوصان و مقربان بارگاه او و براه دعوت امتحان
و ابتلا نهاد جبرئیل را فرستاد تا وی را خبر داد که حالی نوبت بلیت است و تبدل نعمت بمحنت ایوب
ایوب توکل بر حضرت عزت کرده رضا بقضا داده منتظر بلا بود تا روزی نماز بامداد گذارده
بود و پشت بمحراب نبوت باز داده حاضران مجلس را موعظه میفرمود که ناگاه فریادی از در مسجد
برآمد نگاه کرد مهتر شبانان از در درآمد و فریادکنان گفت یا نبی الله سیل عظیم از دامن کوه در آمد
و تمامی رمها را بدریا راند شبان در این حکایت بود که یکی از ساربانان در رسید که یا نبی الله سموم
پیدا شد که اگر بر کوه زدی صحرا ساختی و اگر بر خورشید و زیدی ثریا کردیدی بر شتران زد
و همه را هلاک کرد اینک باغبان بیامد جامه چاک کرده فریاد کرد که ای پیغمبر خدا صاعقه پدید آمد

و تمام زراعت و درختان ابوخت ایوب ازین سخنان میشنید و ذکر حق تعالی بر زبان میراند که مربی
فرزندان درآمد سنگ بر سینه زنان و نوحه کنان و گفت ای پیغمبر خدا یازده پسر تو بخانه برادر
مهتر بمهمانی رفته اند سقف خانه بر ایشان فرود آمد بعضی را لقمه در دهن و بعضی را دست در
کاسه همه را فرا گرفت و غبار فنا بر چهره حیات همه نشست لشکر گریه و ناله برخواست که برای ایوب
و او را در ورطه جزع و بیصبری اندازد ایوب خود را در رفتن بسجده در انداخت و گفت یا کی
نیست چون ایوب را دایم همه چیز دادم
بیت چون مرا هیچ نباشد نه بدنیا نه بعقبی :: گر تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباشد :: چون فرزندان و مال و منال در معرض فنا و زوال رفتند انواع
بیماری روی بوی آورد و تمام اعضای وی متألم شد بغیر از دل و زبان هیچ عضوی دیگر
بسلامت نماند و این که از وهب نقل کرده اند که ابلیس درخواست که مراد رمال و فرزند و جسد او
مسلط گردان تا حقیقت حال وی ظاهر کرد و حق تعالی ابلیس را بر وی مسلط گردانید و وی دیو انرا
برگماشت تا جمیع اموال او را فانی ساختند پس قصد بدن وی کردند و او را بانواع امراض مبتلا
گردانید حق تعالی آنکه چهار هزار کرم در بدن او افتاد و اعضای او را متعفن و مجروح گردانید و بیخود
و او را هفت سال در کناسه از کناسهای بنی اسرائیل انداختند و همه مردمان از اقارب و اجانب
بجهت کثرت نتن و عفونت و چرک و خون که از اعضای او میرفت برمیدند بغیر از جمه که زن
او بود سخنی است در غایت ضعف و نهایت رکاکت چه از جمله بدیهیات است که حق تعالی ابلیس را که
دشمن ترین دشمنان اوست بر انبیا و اولیا خود مسلط نکرداند و کدام عاقل تجویز تواند کرد که
حق تعالی نقض عرض خود کند که آن ارسال انبیاست برای هدایت بندگان و ایشان را بمرضی ممتحن
سازد که طباع همه خلایق از آن رمیده شود و بجهت آن با ایشان مجالست و مکالمه نتوانند کرد بلکه
بر او سبحانه واجب است که هرچه از منفرات باشد ایشان را از آن نگاه دارد تا بندگان بصحبت ایشان مایل شده
مهتدی شوند چنانکه در کتب کلامیه بدلایل مبرهن شده و مبین گردیده و در احقاف آورده که
روایت وهب از اخبار یهود است و موثوق نیست و حقیقت آنست که حق تعالی اقسام امراض شدیده
که از منفر طبیعت مردمان نبود بر وی برگماشت بجهت امتحان نه با ستدعای شیطان چنانچه زعم
بعضی است تا بران صابر و شاکر شده اعواض مضاعفه در دنیا و آخرت باو رساند و بر بندگان
ظاهر گردد که او از جمله محبان یک جهت و مخلصان یکرنگ درگاه عزت است و در مدت بیماری او
خلافست وهب گفته سه سال بوده است و نزد کعب هفده سال و بروایت عبدالله عباس و اکثر
مفسران هفت سال و بروایت مرویه از ابوعبدالله علیه السلام نیز هفت سال بوده و در خبری آمده

که در مدت بیماری او سه کس از اهل ایمان نزد او بیشتر تردد کردندی یکی از اهل یمن که او را یفن
کفتندی و دو مرد دیکر از ولایت او یکی بلدم نام داشت و دیکری صافه این هر سه هر روز آمدندی
و بشرف خدمت او مشرف شدندی یکی از ایشان کهل بود و دو دیکر جوان اتفاقا روزی بیامدند
و او را بسیار در فتند باهم کفتند همانا از ایوب چیزی صادر کشته که مرضی الهی نبوده که خدای بروی
رحم نمیکند آن جوان کفت شما نمیدانید که او پیغمبر خداست و برکزیده او و حق تعالی دوستان خود را
بجهت امتحان با نواع مصیبت کرفتار کرداند تا صبر ایشانرا بمردمان خاطرنشان کند نه بجهت معصیت
و مخطیت پس وی را اول بکثرت نعمت امتحان کرد و بعد از آن ببلیه ممتحن ساخت تا شکر و صبر او را
در حالت نعمت و محنت و بلیت بمردمان ظاهر نماید از تخن ایشان سید و ازین که کفتید توبه کنید و کمان
بد در حق پیغمبر خدا مبرید کفتند راست کفتی و چون ایوب این سخن را بشنید دست بدعا برداشت
و کفت یا رب خدایا تو عالم السر والخفیاتی که من شب هرکز خواب نکرده ام که سیر بوده باشم و در اطراف
و جوانب من کرسنه بوده باشد که با آنها طعام نداده باشم و هرکز پیرهن نپوشیده ام با آنکه دانسته ام
که مردمان برهنه اند مکر که اول ایشانرا پوشانیده ام و اکر دو مرد در حضور من خصومت کردندی
و یکی از روی غضب و دلتنکی سوکند خوردی من کفاره سوکند او را دادمی تا اکر بدروغ خورده باشد
این کفاره کناه او باشد و تو میدانی که هرکز در حضرت تو عصیان نورزیده ام بلکه در همه عمر کمر انقیاد
و فرمان برداری تو برمیان جان بسته ام و همیشه در میدان مجاهدت و ریاضت بر توسن طاعت
و عبادت سوار شده و با نفس و شیطان در مقام محاربه در آمده ام اکر غرض من ازین رضای تو
بوده و امتثال امر تو نه معلل با عراض دیکر در این قول تصدیق من کن و علامتی که شاهد باشد
بر قول من بنمای جبرئیل امین آمد و کفت ای ایوب زمان محنت بسر آمد دعا کن تا از دار الشفا
عاطفت الهی شفا بتو رسد ایوب دست بدعا برداشت طلب شفا نمود چنانکه حق سبحانه میفرماید
که یاد کن ای محمد قصه ایوب را اِذْ نَادیٰ رَبَّهُ چون بخواند پروردکار خود را اَنِّی مَسَّنِیَ
الضُّرُّ با آنکه رسید مرا رنج و محنت وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ و تو بخشنده ترین بخشندکانی
وکفته اند که حق تعالی در شان ایوب علی نبینا وعلیه السلام فرموده اِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا و نکته اِنِّی
مَسَّنِیَ الضُّرُّ منافی اینست چه شکایت از رنج نشان بی صبریست و جواب بر این وجه تقریر کرده اند
که مردمان زبان طعن بر او دراز کرده نسبت ذنب با و میدادند چنانکه کذشت وی تاب این سخن
نیاورده این دعا کرد نه بجهت بی صبری از بیماری و یا آنکه از شماتت شیطان رنجی عظیم باو رسیده
نزد وی آمد و از روی بطر و فرح کفت ای ایوب دیدی که چندین سال عبادت خدای خود کردی

و آخر ترا باین بلا مبتلا ساخت اکر یک سجده من کنی ترا ازین بلا بیرون آرم و هر مدعا که داری بر
آورم ایوب از ضر روی شکایت کرد بحضرت عزت نه از رنج خود و از حسن بصری منقول است که
هرچند بیماری ایوب اشتدادی یافت و متزاید میشد ایوب در صبر و شکر می افزود و رحمه زوجه
او در خدمتکاری او هیچ دقیقه فرو نمیکذاشت ابلیس چند آنکه خواست بحیله و تلبیس در صبر و شکر او
رخنه کند نتوانست با اتباع خود در این باب مشاورت کرد کفتند تو پیشوای مائی و ما آنچه داریم
از اسباب اضلال و مکر و حیله از تو تعلیم کرفته ایم و سایر حیله که تو با آن اهل عالم را کمراه میکردی کجاست
و آنچه آدم را با آن فریب دادی چه بود کفت بوسیله زن او بود کفتند اینجا نیز همان نوع با ایوب سلوک
کن کفت راست کفتید و مرا رای خوب نمودید پس نزد رحمه آمد دید که برای ایوب چیزی می پخت
کفت امة الله شوهرت کجاست کفت در فلان جای بیمار و رنجور افتاده است و مدت مدید است
که مریض است و اثر شفائی با و نمیرسد چون دید که رحمه اظهار اندوه و غم و قصه خود نمود کفت
ترا یاد نمی آید آن مال و جمال و فرزندان او که مثل آن هیچ کس را نبود اکنون همه رفتند و هر روز
بروزکار او تباه تری شود و هرکز بآن حالت نخواهد رسید که بود و ازین سخنان میکفت تا که رحمه
بکریه نشست و بفریاد و فغان در آمد پس کفت ای رحمه کریه و فریاد مکن و خاطر جمع دار که من علاج
این خوب میدانم و دوای از آن نیکو می شناسم اکر نصیحت مرا بشنود رحمه کفت آن چیست کفت این کوسفند
را نمن بستاند و بنام من قربان کند خدا وی را عافیت دهد و همه بیماری او زایل شود رحمه آن کوسفند را
برداشت و نزد ایوب آمد و کفت یا نبی الله تا کی در این محنت بسر بری و این رنج کشی مردی طبیب آمده
و مرا نصیحتی کرده و معالجه نموده و آن قصه را باز کفت ایوب کفت ای ناقص عقل آن ابلیس است که
دشمن خداست آمده که ترا باین وجه برکرداند و کافر سازد ندانسته که همه نعمت و محنت از نزد خداست
اکر خواهد نعمت دهد و اکر مصلحت او باشد بنده را بمحنت مبتلا سازد ابلیس چون دید که تیر تلبیس او
بر سنک ندامت آمد بصورت مردی صاحب جمال بر ذی پادشاهان بر اسپی نشسته نزد رحمه آمد
و او را کفت حال شوهرت چونست کفت بغایت رنجور است کفت مرا می شناسی کفت نه کفت من خدای
زمینم و آن بیماری و تلف مال و هلاک فرزندان من کرده ام بجهت آنکه مرا کذاشته و خدای آسمانرا
میپرستد اکر تو مرا یک سجده کنی من همه الم و رنج از و بردارم و مال و فرزندان باو باز دهم کفت در این امر
بی مشورت شوهر کار نکنم کفت اکر این کار نمیکنی با ایوب بکو که یکبار که طعام خورد در اول آن بسم الله
و در آخر آن الحمد لله نکوید تا او خوش شود و وی را شفا دهم رحمه نزد ایوب آمد و صورت حال با او
کفت ایوب بر او خشم کرفت و کفت امرا و زهر دو زنا ابلیس که دشمن خداست در سخن بوده

باسخن او داشته بخدا سوکند که اکر او سبحانه مرا ازین بیماری شفا دهد ترا صد چوب بزنم زن من
برو و دیکر پیش من میا چون رحمه از نزد ایوب بیرون آمد وی تنها بماند و هیچ کس نبود که از برای وی
طعام برد و آبی مهیا کند و بیمار پرستی نماید پس روی بر زمین نهاد و کفت رَبِّ اَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ
و کفته اند که بجهة شدت بیماری چنان ضعیف شده بود که بفرض نماز قیام نتوانست نمود و بجهت
این بکلمات رَبِّ اَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ زبان بکشوده نه بواسطه شدت مرض و عدم صبر بیان تا منافی آیه
کریمه اِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا باشد و با آنکه چون بیماری او در دل و زبان او اثر نکرده بود بران صبر
میفرمود آن هنکام که نزدیک بآن رسید که دل و زبان او که محل توحید و تحمید بود نقصان
پذیر شود کفت رَبِّ اَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ و نزد بعضی رشتی از نقابت بجارک و بجیزی کیسوی خود را
ببرید و بفروخت و برای وی قوتی خرید و ایوب براین مطلع شده آواز مَسَّنِیَ الضُّرُّ برکشید و در
حقایق سلمی از امام جعفر صادق صلوات الله علیه و آله نقل میکنند که چهل روز وحی بوی نیامد
این شکایت بجهت این کرد و نیز کفته اند که هر بحرکاه بواسطه ملکی و بشری از بارکاه کبریا این خطاب مستطاب
بایوب مکروب میرسید که ای بیمار ما چکونه و ایوب بذوق و شوق این پرسش کوه بلا را لیحان
میکشید و بآن بیماری خوش میبود و در بحر آتش و ذکه صحت میرسید و راحت بر جراحت او می آمد
بجهة این خطاب سرافراز شد فریاد برآورد که رَبِّ اَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ و در لطایف قشیری مذکور است
که این سخن نه بر وجه اعتراض است بر حکم قضا و قدر بلکه از روی ضعف و عجز بشریت چه منقول
که جبرئیل بوی آمد و کفت چرا خاموش نشسته کفت چکنم بغیر از صبر جبرئیل کفت بلا در خزانه حق
بسیار است که تو طاقت نیاری از حق تعالی عافیت طلب ایوب زبان بقول رَبِّ اَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ بکشود و در
بعضی روایت آمده که در زمان بیماری ایوب از اطراف عالم بیماران می آمدند و از وی دعا در میخواستند
وی دعا میکرد شفا میافتند وی را کفتند چرا خود را دعا نکنی کفت مرا حیا مانع میشود که مدت
هشت سال در نعمت کذرانیده باشم اکنون که چند روز در محنت باشم دفع آن از حق تعالی دفع نمایم
حق تعالی بجهت این وی را دستوری داد تا دعا کرد و کفت رَبِّ اَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ
فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم دعای او را فَکَشَفْنَا پس ببردیم ما مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ
آنچه باو رسیده بود و از رنج او را شفا دادیم آورده اند که ایوب در وقت بیماری چون خواستی
که بقضا حاجت رود رحمه دست وی کرفتی و بآن موضع آوردی و وی را آنجا بکذاشتی و چون فارغ
شدی زوجه را آواز دادی و دست او را بکرفتی و بجوابکاه خود باز آوردی آن روز که روز شفا
بود بر عادت خود او را ببرد و باز کذاشت و بنشست و منتظر آنکه وی را آواز دهد حق تعالی بایوب

وحی کرد که اُرْکُضْ بِرِجْلِکَ هٰذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ پای بر زمین زن چون پای بر زمین زد از زیر
قدم او چشمه خوش روان شد بامر او سبحانه از آنجا غسل کرد جمیع امراض ظاهری او زایل کشت
بار دیکر ندا رسید که پای بر زمین زن چون بر زمین زد چشمه دیکر ظاهر شد چون او را بیاشامید
امراض باطنی او نیز بالکلیه زایل کشت و او را قوت و جمال و جوانی و رنک روی باز آمد و بروجهی که
نیکوتر و با قوت تر از مرتبه اول شد جبرئیل فی الحال حله از بهشت بیاورد و در او پوشانید هم
بر سر تلی رفت و بنشست چون وقت آواز دادن او دیر شد رحمه پریشان شد که مبادا عارضه
او را دست داده باشد بیامد بآن موضع ایوب را بجای خود ندید بر بالای پشته نکاه کرد مردی را
بر سن جوانی با نضارت و سیاحت تمام دید از وی پرسید که این مرد بیمار بکجا رفت کفت که بیمار
چه چیز تست کفت شوهر من کفت اکر آنرا ببینی می شناسی کفت چکونه او را نشناسم که سالهاست
که با هم مصاحبت میکنیم کفت صورت و شکل او بکه میماند کفت در وقتی که جوان بود هم شکل تو بود
کفت منم شوهر تو حق تعالی بر من منت نهاد و همه رنج و الم از من برداشت و بحالت جوانی باز آورد
پس دست در کردن یکدیکر کردند و از غایت فرح بکریه در افتادند و هنوز دست در کردن یکدیکر
داشتند که حق تعالی همه اموال او را مضاعف نامزد او کرد کما قالت جلت عظمته وَآتَیْنَاهُ و عطا کردیم
او را اَهْلَهُ فرزندان او را یعنی ایشان را از برای او زنده کردانیدیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند
ایشان با ایشان یعنی دوچندان ایشان باو کرامة فرمودیم یا دو مثل اولاد او را بدو دادیم و در روایت
آمده که رحمه بعد از عود جوانی و قوة از برای او بیست و شش پسر آورد و اصح آنست که حق تعالی
اولاد او را زنده کردانید و مثل ایشان را در عدد برای او ایجاد فرمود در بطن رحمه و مواشی و
اموال را برا او کرامت فرمود باضعاف آن و این از قتاده و حسن است و از ابی عبدالله و ابن
عباس مرویست که حق تعالی جمیع اموال و اولاد و مواشی وی را مضاعف بوی داد و ابری سرخ
یا سفید را بفرستاد تا ملخ زرین بر او بارید و در احقاف آورده که سه شبانه روز در حوالی
سرای او میبارید و در حدیث آمده که هر قطره آب غسل که از وی چکیدی ملخی زرین شدی
و ایوب او را بدست جمع کردی وحی آمد که ای ایوب نه من ترا مستغنی کردانیدم و جمیع اموال را
باضعف بتو دادم از برای چه این را جمع میکنی فرمود یا رب خدایا چون این از بدن من جدا شده
که محل ابتلا و امتحانست پس آنرا برکت و کرامتی دیکر خواهد بود و مزیت تیمن و تبرک خواهد
داشت بر اموال دیکر آورده اند که چون ایوب از جمیع امراض خالی شد و اموال و اولاد بر وجه
اضعاف باو رسید در اندیشه او فتاد که آیا آن سوکندی که خورده بود که رحمه را صد چوب

بزنند چه نوع کند که بواء ذمه او حاصل کردد وضرری برجه نرسد حق تعالی بوی وحی کرد که
خُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ دسته از شاخ درختان بکیر که بعد صد چوب باشد و
درهم بند وبیکبار براو زن تا سوکند تو راست شود وضرری بزوجه ات نرسد تفصیل این قصه در
سورهٔ صاد مرقوم خواهد شد انشاء الله تعالی القصه حق سبحانه وتعالی میفرماید ما کشف ضر ازو
کردیم واعطای اموال واولاد باو نمودیم دو چندان رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا بجهت بخشش وانعام
از نزدیك ماید و وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ وبجهت پندی برای پرستندکان تا صبر کنند چنانچه
او کرد وجزا یابند چنانچه او یافت از اولاد واموال ومواشی وغیره وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ
وَذَا الْكِفْلِ ویاد کن قصه اسمعیل وادریس وذا الکفل را که یوشع است یا زکریا یا الیاس یا
الیسع وذا الکفل یعنی خداوند نصیب است وبهره مند از نزد حضرت عزت ویا کفل بمعنی ضعف
یعنی عمل او دو برابر عمل انبیای زمان او بود وثواب او دو چندان ثواب ایشان ویا ثواب او دو
برابر ثواب امتش بود وبمعنی ضمان نیز آمده یعنی او ضامن امت خود شده بود که اکر ایمان آورند
وبطریق حق سلوك نمایند ایشان را ببهشت رسانند ودر خبر آمده که مکفل پادشاهی جبار شد که
که بعد از انقیاد او باوامر الهی او را ببهشت رسانند ونام آن پادشاه کیستان بود وخطی بمضمون
بنوشت وباو داد ودر مختار القصص آورده که ذا الکفل الیسع است که از الیاس تکفل نمود که با مردم
بعد از مفارقت الیاس از وی وبدین جهت بذو الکفل مسمی شد وصاحب تبیان ومحی السنه آورده
که یکی از پیغمبران بنی اسرائیل وحی آمد که من میخواهم که قبض روح تو کنم تو ملك خود را بر بنی اسرائیل
عرض کن که هر که متکفل شود که شب نماز کند وفتوری در تهجد او راه نیابد ودر روز روزه
دارد ودر هیچ روزی افطار نکند ودر میان مردمان حکم بحق کند وخشم نکیرد پادشاهی خود بدو تسلیم
کن وچون آن پیغمبر این سخن را بر بنی اسرائیل ظاهر کردانید جوانی از میان قوم برخاست وکفت
أَنَا أَتَكَفَّلُ بِهَذَا من متکفل میشوم باین کفت بنشین وبار دوم وسیم که اعاده این کرد همین او بر
خواست آن پیغمبر ملك خود را بدو تسلیم کرد واو عهد خود را وفا کرده خلعت پیغمبری یافت وحق تعالی
او را ذو الکفل لقب نام نهاد وفرو خوردن خشم او در حالت شدت غضب وثبات او در کارهای
دین بر وجهی بود که روزی شیطان آمد تا او را بتشویش آورد ودر ثبات قدم او رخنه کند در
سرای او راسخت بزد ذا الکفل کفت چه کسی کفت مردی ام وبحاجتی آمده ام یکی را فرستاد تا ببیند
که چکار دارد کفت ترا نمیخواهم برو کسی دیکر را بفرست چون مردی دیکر بیامد همان جواب کفت
ذو الکفل از سرای بیرون آمد وکفت که را میخواهی کفت ترا پس دست وی بکرفت و او را بیازار برد

ودرهم بازارها او را بکردانید پس او را بکذاشت وناپدید شد ذو الکفل بازکشت با سکینه
ووقار بخانه آمد وهیچ اثر خشم در او پدید نیامد ان مجاهد نقل است که ذو الکفل همه شب تهجد
مشغول میشد ابلیس با اتباع خود کفت علیکم بفلان بر شما باد که ظفر یابید برو وکفتند ما را هیچ را
براو نیست کفت چاره کار او بسازم پس در وقتی که او میخواست که بقیلوله مشغول شود بصورت
پیری برآمده وبر در خانه وی آمد ودر بزد کفتند کیست جواب داد که پیریست مظلوم که ظلم وستم
بسیار باو رفته ذو الکفل برخواست وبیرون آمد ابلیس او را بر پای بداشت وقصه آغاز کرد که برمن
فلان وفلان ظلم کرده اند وچندان در این باب بکفت که وقت نماز دیکر در آمد وزمان قیلوله
کذشت وبراکفت برو وخصمان را بکوی تا بیایند که وقت آنست که بمحکمه روم وچون در محکمه
به نشست ومیان مردمان حکم میکرد انتظار کشید نیامد روز دیکر در وقت قیلوله ذو الکفل
بیامد وحلقه در بزد کفت کیست کفت فلان پیر مظلوم کفت نه ترا کفتم که بمحکمه آی کفت خصمانم
بکریختند وایشان مردمان ظالم اند وچنین چنین تعدی میکنند وقصه را بنیاد کرد ومیکفت تا
آن روز نیز وقت قیلوله بکذشت وپیشین رسید ذو الکفل کفت من حالی بمحکمه میروم ایشان را نزد
من حاضر کن تا داد تو از آنها بستانم وی برفت وباز نیامد روز سیم در همان وقت بیامد وذو الکفل
کسی را بر در سرای خود داشته بود که اکر کسی بیاید وخواهد که در بزند بکوید که یکساعت صبر
کن که سه شبانروز است که ذو الکفل خواب نکرده واکنون در خوابست وصورت حال را باز
کفت ابلیس مبالغه آغاز کرد که در میز نم که پیش ازین تاب تعدی وظلم ندارم وآن مرد مانع او
میشد ونمیکذاشت وآخر از سوراخ در باندرون آمد ودر بزد ذو الکفل بیدار شد وکفت تو
کیستی کفت آن پیر مظلوم ذو الکفل آن مرد را آواز داده کفت نه ترا کفتم که مکذار کسی در بزند
کفت عجب حالتی مشاهده کردم وی باندرون خانه آمد بی آنکه در کشوده شود ودر اندرون
دالان در بزد ذو الکفل کفت کمان من آنست که تو ابلیسی ودشمن خدائی کفت آری خواستم
که ترا بخشم آورم کفت شکر مر خدای را که مرا از شر تو نکاه داشت پس ابلیس نا امید بازکشت
وبعد ازین قصه اسمعیل وثبات وصبر او در سورهٔ کوعه والصافات مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی وتفصیل حکایت ادریس قبل ازین کذشت بعد از آن در بیان صبر ایشان میفرماید
که كُلٌّ هر یك ازین سه پیغمبر مِنَ الصَّابِرِينَ از صبر کنندکان بودند بر مشقت
تکلیف اسمعیل در اقامت در مکه از وادی که غیر ذی زرع است صبر فرمود ایوب در حالت رنج
نیز صبر نمود الکفل صبر در سحر کشید وادریس مدت مدید بر بلای قوم واذیت ایشان صبر نمود وذو

شکیبائی نمود بر لجه متکفل آن شده بود **وَأَدْخَلْنَاهُمْ** و درآوردیم ایشانرا **فِي رَحْمَتِنَا**
در بخشش خود که نعمت نبوّت و بارفعت عالیه در جنت **إِنَّهُمْ** بدرستی که ایشان **مِنَ الصَّالِحِينَ**
از نیکوکاران و فرمانبرندکان اند چه انبیا معصومند از شایبهٔ زیغ و فساد و خالی از غیبت و ضلال **وَ**
ذَا النُّونِ و یاد کن صاحب ماهی را یعنی یونس بن متّی **إِذْ ذَهَبَ** چون بیرون رفت از میان
قوم خود **مُغَاضِبًا** در حالتی که خشمناک بود بر ایشان چه مدّت مدید و عهد بعید در میان ایشان
بود و هرچند دعوت میکرد و معجزه مینمود قبول نمیکردند در اصرار و عناد و انکار می افزودند و نزد
اکثر مفسرین آنست که یونس ایشان را وعدهٔ عذاب داده بود و چون عذاب دیر شد پنداشت که او را دروغ
کوی خواهند دانست خشمناک از میان قوم بیرون رفت از ابن عباس مرویست که یونس و قومش
در زمین فلسطین بودند پادشاهی بجاربه ایشان آمد نه سبط و نیم را بغارت برد و دو سبط و نیم باقی
ماند حق تعالی وحی کرد به شعیای پیغمبر که بنزدیک خرقیا رود و او پادشاه بنی اسرائیل بود
و او را بگوی که پیغمبری قوی و بابت و شوکت بایشان فرستد که در دل او افکنده ایم که بنی اسرائیل
با او بفرستد تا آن جماعت را که بغارت برده باز ستاند و چون شعیا نزد خرقیا آمد و احوال را عرض
کرد گفت سمعًا وطاعةً کیست که این کار از او آید و در مملکت او پنج پیغمبر بودند مردمان گفتند که شایسته
این کار یونس است پادشاه یونس را گفت که جمعی از بنی اسرائیل را بردار و بجاربه جمعی رو که ابنای
جنس ما را بغارت برده اند یونس گفت آیا حق تعالی مرا تعیین کرده یا حکمی مطلق فرموده گفت بطریق
اطلاق حکم کرده گفت دیگری ابفرست پادشاه گفت البتّه ترا می باید رفت که نمیتوانم در این باب
مبالغه بسیار کرد پس یونس از روی غیظ و خشم پادشاه و آنانکه در مبالغه شریک پادشاه بودند
از آنجا بیرون آمد و ذلك قوله وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا و بعضی از مخالفین تفسیر این آیه بر وجهی
کرده اند که خارج عقل و شرع است و نافی عصمت انبیا و بیان آن و جواب از آن بر وجهی دلپذیر در
منهج الصادقین مذکور است و صحیح آنست که یونس از قوم خود در نهایت عناد و انکار بود خشمناک شده
بیرون آمد **فَظَنَّ** پس گمان برد **أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ** که تنگ نکنیم تکلیف و مشقت را یعنی
او را بشدائد تکلیف و مشقت مبتلا نکردانیم و مجاهد و ضحاک گفته اند که معنی آنست که او پنداشت
که ما بر او حکم نکنیم و او را معاقب نسازیم بر بیرون آمدن او بدون اذن ما و با او مساهله نمائیم و چاره
کفته که ظن برد که ما تنگ نخواهیم ساخت راه رفتن را بر او و او را مطیع نخواهیم ساخت بکشتی
نشستن و بشکم ماهی درآمدن و اینکه بعضی تفسیر آن بر این وجه نموده اند که یونس گمان برد که ما قادر
نیستیم بر اخذ او و عاجزیم از عقوبت آن کلامیست باطل و فاسد چه آن مستلزم ظن بد است بخدا

وموجب کفر انبیا نعوذ بالله من هذه الأقوال الفاسدة والآراء الباطلة و در عیون الرضا از امام
الجن والانس علی ابن موسی الرضا علیه السّلم نقل نموده اند که ظن بمعنی یقین است و قدر بمعنی
تنگی روزی کقوله تعالی يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ پس معنی آنست که یونس بیقین پنداشت
که ما روزی برابر او تنگ نخواهیم کرد بلکه هرجا که خواهد بود ما روزی بد و خواهیم رسانید مرویست
که روزی ابن عباس نزد ابن مسعود رفت ابن مسعود وی را گفت دیشب میان امواج معانی آیتی
از آیات قرآنی افتادم و در آن غرق شدم و نتوانستم که گوهر معنی مقصود را از آن بساحل مراد آرم
و موجب تشفی خاطر من شود گفت آن چیست گفت آیه فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ و ظاهر معنی وی
آنست که ظن یونس آن بود که خدا قادر نباشد بر مواخذهٔ او چگونه پیغمبر خدای این نوع گمان بخدا
داشته باشد ابن عباس گفت نَقْدِرَ مشتق است از قدر بمعنی تنگی نه از قدرت بمعنی توانائی
و معنی آنست که یونس گمان برد که ما بتکالیف شدیده بر او تنگ گیری نکنیم و بجهت بیرون آمدن
او از میان قوم بدون اذن ما بر او عتابی ننمائیم و حال آنکه خلاف ظن وی بود که بوقوع آمد
چون از موضع نینوی بیرون آمد بکنار دریا رسید دریا بموج درآمد و نزدیک بآن رسید که
کشتی غرق شود اهل کشتی گفتند در میان ما بنده گریخته یا مردی عاصی است و از رسم عادت
آن روزگاران بود که در چنین حالتی قرعه میزدند بنام هر کس که بر می آمد حکم بعصیان یا گریختن
او میکردند و بدریای انداختند یونس گفت که همانا بنده گریخته منم مرا بدریا اندازید تا کشتی
بیارامد گفتند معاذالله تو سیمای صالحان داری و این معنی از تو دور است و ما بی قرعه این
کار نکنیم پس قرعه زدند بنام یونس برآمد بآن اکتفا نکرده بار دیگر قرعه زدند بنام یونس برآمد
پس یونس برخواست و بکنار دریا آمد تا خود را بدریا اندازد ماهی بیامد و دهن باز کرده
گفتند مناسب نیست که او را طعمهٔ ماهی گردانیم پس وی را بکنار دیگر بردند آن ماهی از آنجا بگذشت
و بآن موضع آمد و دهن باز کرد حاصل که بهر طرف که میرفت ماهی می آمد و دهن میکشاد پس یونس
سپر توکل در سر کشیده خود را در دریا انداخت علی الفور ماهی او را فرو برد حق تعالی با آن ماهی الهام
فرمود که ما این بنده را طعمهٔ تو نکرده ایم بلکه بجهت امتحان چند روزی شکم ترا محبس او کردانیده ایم
باید که پوست آن نخراشی و اعضای او را نیازاری و همچنان مادر که تربیت طفل خود کند او را
تربیت نمائی پس ماهی دیگر بیامد و آن ماهی را فرو برد دیگری آن و دیگری او را در اکثر تفاسیر
مذکور است که یونس چهل روز در شکم ماهی بماند و هفت روز و سه روز نیز گفته اند و حق تعالی
شکم ماهی را چون آبگینه گردانید و جمیع عجایب دریا میدید و چون ماهی او را در هفت دریا بگردانید

و بقعر دریا رسید آوازی شنید با خود کفت آیا این چه آواز باشد وحی آمد باو که این آواز تسبیح حیوانات
دریاییست یونس در تسبیح موافقت ایشان کرده فنادی فی الظلمات پس ندا کرد در تاریکیها
یعنی در میان تاریکی شکم ماهی و تاریکی دریا و تاریکی شب و یا در تاریکی سه بطن ماهی بخواند خدای
خود را أن لا اله الا انت بآنکه هیچ معبودی نیست مستحق عبادت مکر تو سبحانك تسبیح میکنم
ترا و تنزیه میکنم از نقص و عیب دور میکردانم انی کنت بدرستی که من بودم من الظالمین
از ستمکاران بنفس خود که بجهة ترك اولی کم آن توقف بود در میان قوم تا اذن خود بخروج صادر
شود از ثواب آن محروم شدم و بجهة این تقصیر نقص ثواب خود کردم القصه چون یونس کسر
نفس با نقطاع از غیر و خضوع و خشوع کفت انی کنت من الظالمین فاستجبنا له پس اجابت
کردیم مر دعای یونس را ونجیناه و رهانیدیم او را من الغم از غم دریا و از زندان
شکم ماهی و ماهی را امر کردیم تا از شکم خود او را بر کنار دریا افکند بر وجهی که ضرری بوی نرسد
و تفصیل این قصه در سورة الصافات مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وکذلك و همچنانکه
یونس را از غم نجات دادیم ننجی المؤمنین نجات میدهیم و میرهانیم کرویدکان را از غم کاهی
که باخلاص و خشوع در درکاه ما دعا کنند از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مرویست که هیچ اندوهناکی
این دعا نکند که لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین مکر که حق تعالی او را بفرج مبدل کند
از امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایتست که فرمود عجب دارم از آن کس که از چهار چیز ترسد
چه کونه پناه بچهار چیز نبرد اول آنکه او داغمی باشد باین کلمات پناه نبرد که لا اله الا انت سبحانك
انی کنت من الظالمین و حال آنکه میشنود که حق تعالی در عقب آن میفرماید که فاستجبنا له و
نجیناه من الغم و دویم آنکه اکر از کسی ترسد نکوید که حسبنا الله و نعم الوکیل با آنکه می بیند
که حق تعالی بعد از این میکوید فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء سیم آنکه اکر از کید و مکر
کسی ترسان باشد نکوید و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد میداند که حق تعالی در عقب
این میکوید که فوقاه الله سیئات ما مکروا چهارم آنکه اکر از چشم بد ترسد چکونه نکوید ما شاء الله
لا قوة الا بالله و حال آنکه می شنود در پی آن آیه در عقب آنکه ان ترن انا اقل منك مالا و ولدا فعسی
ربی ان یؤتین خیرا من جنتك وزکریاء و یاد کن قصه زکریا بن آذر را اذ نادی
ربه چون بخواند پروردکار خود را باینوجه که رب ای پروردکار من لا تذرنی فردا
مکذار مرا تنها یعنی فرزندی بمن عطا فرما که معین من باشد در امر دین و دنیا که بعد از موت
من از من میراث کیرد و میراث خوار من باشد در امر تو وانت خیر الوارثین و تو بهترین

وارثانی پس اکر مرا وارث ندهی باکی نیست و این ثنای زکریاست بر حق تعالی با آنکه او باقی است
بعد از فنای جمیع خلقان که ولله میراث السموات والارض و چون زکریا این دعا کرد از عقب
فاستجبنا له پس اجابت کردیم مر دعای او را ووهبنا له یحیی و بخشیدیم مر او را
پسری یحیی نام که باو زنده ماند عالم دین واصلحنا له زوجه و بصلاح آوردیم بجهة او
زن او را که ایشاع بنت عمران بود یعنی بعد از عقیم شدن او زاید بل آن ساختیم که آبستن شود
و کویند معنی آنست که او را خوش خلق کردانیدیم برای زکریا پیش از آنکه کج خلق بود حارث
بن مغیره روایت کند که با ابی عبدالله علیه السلم کفتم یا ابن رسول الله جمیع اهل بیت من مردند
و مرا فرزندی نیست تا از آن نسب من باقی ماند فرمود بسجده رو و بکو رب هب لی ذریة
طیبة انك سمیع الدعاء رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین تا حق تعالی ترا فرزندی ارزانی
فرماید من چنین کردم حق تعالی مرا دو پسر کرامت فرمود یکی را علی نام کردم و دیکری را حسین
بعد از آن حق تعالی در صفت انبیای مذکوره میفرماید که انهم بدرستی که این همه پیغمبران
که ذکر ایشان رفت کانوا یسارعون بودند که می شتافتند فی الخیرات در انواع
نیکوییها و پیشی میکرفتند بر اصناف شایستکیها ویدعوننا و میخواندند مرا رغبا
بجهت رغبت نمودن بثواب با طاعت ورهبا و بجهت ترسیدن از عقوبت یا از معصیت
وکانوا لنا و بودند ما را خاشعین فروتنان و زیان پذیرندکان و مراد بخشوع
خوف و ایمنیست در قلب یعنی ترسان بودند از ما و محققان کفته اند که خاشعان اهل
نیازند و در کشف الاسرار آورده که هر که نیاز برد او برد توانکرش کرداند و هر که ناز بجهت او
کند که آفریده اوست عزیزش کند و کانوا لنا خاشعین نشان نیاز است و من مثلی و
رب العرش المعبود بیان ناز را بیت سرو بلند نازی ای نازنین نکارا کز خاك
پت باشد حسن تو آشکارا والتی و نیز یاد کن آن زنرا که احصنت فرجها
که نکاه داشت فرج خود را از حلال و حرام که لم یمسسنی بشر و لم اك بغیا مراد مریم بنت عمرانست
که خود را پاکیزه داشت و دست هیچ کس را بدامن خود نکذاشت فنفخنا پس دردمیدیم
یعنی جبرئیل را فرمودیم تا دمید فیها در مریم یعنی در کریبان یا در آستین یا دهان او من
روحنا از روحی که بامر ماست و مخلوق ما یعنی جاری کردانیدیم در وی روح عیسی را
و با و عیسی را در شکم او زنده ساختیم وجعلناها و کردانیدیم حال مریم را وابنها
و حال فرزند او عیسی را که از نفخه حاصل شد بی واسطه نطفه برخلاف مردم آیة علامتی

وحجتی **لِلْعَالَمِینَ** مرعالمیانرا یعنی تامل کنند دران تا برایشان ظاهر شود کرظهور عیسی بی
پدر ازمریم بمجرد نفخه دلالت بر کمال قدرت صانع حکیم دارد **اِنَّ هٰذِهٖ** بدرستی که این ملت
توحید ودین اسلام است **اُمَّتُکُمْ** ملت وکیش وکافر مردمان که واجبست شمارا استقامت
دران **اُمَّةً وَّاحِدَةً** درحالتی که ملتی است یکانه یعنی اختلافی دران نبوده درمیان انبیا بلکه
همه انبیا متفق الکلمه بوده اند در توحید **وَاَنَا رَبُّکُمْ** ومن آفریدکار شمام **فَاعْبُدُوْنِ**
پس مرا پرستید نه غیرمرا **وَتَقَطَّعُوْا** وببریدند وپاره پاره کردند مردمان یعنی یهود و
نصاری **اَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ** کار دین خود را درمیان خود یعنی فرقه فرقه شدند وهر فرقه
مذهبی را منقطع ساختند ازبرای خود واختیار کرده تکفیر فرقه دیگر نمودند **کُلٌّ اِلَیْنَا**
رٰجِعُوْنَ همه این فرقهای مختلفه بسوی ما بازکردندکانند وما ایشانرا فراخور کردار ایشان
پاداش خواهیم داد خلاصه معنی آنست که اهل اسلام به بینید قبح عمل اهل کتاب را در دین خدا
که منقطع ومتفرق کردانیدند امردین خود را که حق تعالی به طبعیت آن امر نموده بود وهر کروهی
نسقی دیگر اختلاف کردند برخلاف آن وحق تعالی روز قیامت همه را بجهت این جزا وسزا خواهد
داد **فَمَنْ یَّعْمَلْ مِنَ الصّٰلِحٰتِ** پس هرکه بکند از عملهای شایسته که انواع طاعاتست
وَهُوَ مُؤْمِنٌ وحال آنکه کرویده باشد بخدا ورسول چه ایمان شرطست درثواب یافتن از
عمل خیرات ومبرات **فَلَا کُفْرَانَ** پس هیچ ناسپاسی نیست **لِسَعْیِهٖ** مرشتافتن او را بعمل
یعنی ضایع نشود کردار او بلکه مشکور وماجور کردد و بموقع قبول افتد کفران مستعمل است در
منع ثواب هم چنانکه کفر را استعمال میکند براعطای نماز وثواب **وَاِنَّا لَهٗ کٰتِبُوْنَ** بدرستی که
ما مرسعی او را نویسنده ایم یعنی اثبات کننده ایم آنرا در صحیفهای کردار او ومراد آنست که فرشتکان
بفرموده ما ثبت نمایند کاشند درعمل او پس هیچ چیز ازان ضایع نکردد **وَحَرٰمٌ عَلٰی قَرْیَةٍ**
وممتنع است براهل دیهی که ما **اَهْلَکْنٰهَا** هلاک کردیم ایشانرا **اَنَّهُمْ لَا یَرْجِعُوْنَ** آنکه باز
کردند بدینی یعنی متصور نیست از هلاک شدکان که بدینی رجوع کنند برای تلافی اعمال وتدارک
افعال واحوال ودیکر حِرْمٌ بکسر حا خوانده اند وسکون را وهمان بمعنی حرام است مانند حل وحلال
بعضی لا را اصلی میکویند نه زاید ومعنی آیه را برین وجه تفسیر میکنند وممتنع است براهل
یعنی نشاید که رجوع کنند بمحشر برای حساب بلکه البته بیایند بآنجا که ایشانرا از حساب اعمال
کزیری نیست وقول اول اشهر است وجابر جعفی کوید که از امام محمد باقر علیه السلام حدیث رجعت بدنیا
پرسیدم این آیه برخواند پس معنی آنست که حرام است بردیهی که ایشانرا هلاک کرده ایم که بازنیایند

بدنیا ابن بابویه قمی دراعتقادیات خود آورده که رجعت حق است هم چنان جمعی که هفتاد
هزار خانواده از طاعون کریختند همه برکنار دریائی نزول کردند حق تعالی برایشان نداکرد
که موتوا همه آنجا بمردند و بعد از مدت مدید ارمیا که پیغمبری بود از بنی اسرائیل برایشان بکذشت
ودست بدعا برداشت وکفت بارخدایا اکر اراده تو باشد ایشانرا زنده کردانی تا شهرهای
ترا آبادان کنند وبندکان ترا متولد سازند وترا پرستند حق تعالی همه را زنده کردانید
وبدنیا رجوع کردند وبعد ازان بآجال خود بمردند وهم چنین عزیر صد ساله بمرد وباز
خدای تعالی او را زنده ساخت وبعد ازان باجل خود بمرد ونیز قوم موسی که بمیقات
رفته بودند حق تعالی بصاعقه ایشانرا هلاک کرد وباز احیای ایشان فرمود ودر
احادیث صحیحه آمده که هرمؤمنی که آرزوی لقای صاحب الزمان صلوات الله علیه
وآله داشته باشد وتمنا کرده که در خدمت او بشرف شهادت مشرف شود حق تعالی
او را زنده کرداند وبتمنائی که داشته باشد برساند ومصداق وقوع رجعت در
دنیا بآنکه حق تعالی خروج یاجوج وماجوج که از علامات قرب قیامتست غایت آیت کرده
کردانیده که **حَتّٰۤی اِذَا فُتِحَتْ** یعنی هلاک شدکان ومردکان از امت مرحومه ممتنع است
که بآن کروند تا وقتی که کشاده شود **یَاْجُوْجُ وَمَاْجُوْجُ** سد یاجوج وماجوج یعنی
آن سد را بکشایند رجعت واقع شود وبصحت پیوسته که خروج مهدی علیه السلام
بعد از خروج دجال ودابة الارض ویاجوج وماجوج ونزول عیسی علیه السلام باشد
وبعد از آنکه دجال ودابة الارض ویاجوج وماجوج را بکشد مدت مدید پادشاهی کند
عالم را پر از عدل وداد کند وحذیفه یمانی از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله روایت
کرده که از آنحضرت شنیدم که میفرمود که اول علامتی که در آخر الزمان واقع شود خروج
دجال باشد وبعد ازان خروج دابة الارض وبعد ازان خروج یاجوج وماجوج وبعد ازان
عیسی از آسمان فرود آید واین نزدیک خروج مهدی بود وبعد از آنکه مهدی بدرجه شهادت
رسد آتش از مقر معدن بیرون آید وهمه مردمانرا بمحشر راند ودر کشف الغمه آورده که از
جمله علامات خروج صاحب الامر آنست که مردکان از کورها رانده شده بدنیا رجوع نمایند
ویکدیکر را بشناسند وبیکدیکر متزوج شوند وبنا برآنکه مراد رجوع باشد در آخرت بفتح
یاجوج وماجوج اشارتست بوقوع قیامت یعنی ممتنع است که مردکان رجوع کنند وزنده
شوند تا آنکه قیامت قایم شود واکثر مفسران باین معنی تفسیر نموده اند وبدانکه یاجوج

و ماجوج دو قبیله اند از جنس انس و در روایت آمده که آدمیان ده جزو اند نه جزو ایشانند
و تفصیل این در سورة الکهف مذکور شده **وَهُمْ** و همه یاجوج و ماجوج بعد از خروج
مِنْ كُلِّ حَدَبٍ از هر بلندی و پستی **يَنْسِلُونَ** شتابنده و دونده یعنی همه
ایشان در جوانب زمین متفرق شوند تا آنکه هیچ بقعه از زمین نباشد که بدانجا مسارعت
کنند و در روایت آمده که همه عالم را ایشان فرا گرفته ابهای دریا را تمام بیاشامند و از خشک
و تر هر چه باشد بخورند و در احادیث آمده که یاجوج ماجوج بروند تا بکوه بیت المقدس و
بام گویند اهل زمین را کشتیم بیائید تا اهل آسمان را بکشیم پس تیرها بطرف آسمان افکنده
خون آلود فرود آید و کار بر عیسی و اصحاب او تنگ آید دعا کند حق تعالی همه را بیک دفعه هلاک
کند **وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ** و نزدیک رسید وعده راست که وقوع قیامتست **فَإِذَا
هِيَ** پس آنهنگام که واقع شود قصه و نشان این باشد که **شَاخِصَةٌ** خیره و باز مانده
باشد از هول رستخیز **أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا** دیدهاهای آنها که نگرویده اند و گویند
يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما **قَدْ كُنَّا** بدرستی که ما بودیم در دنیا **فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا**
در بیخبری از این روز و از این حال **بَلْ كُنَّا** بلکه بودیم ما **ظَالِمِينَ** ستمکاران بر خود
که سخن پیغمبران نشنیدیم و آنچه ایشان ما را از آن خبر میدادند قبول نکردیم و تکذیب ایشان
نمودیم بعناد و لجاج در معجزات ایشان نظر نکردیم بعد از آن با کفار خطاب میفرماید که
إِنَّكُمْ بدرستی که شما ای مشرکان **وَمَا تَعْبُدُونَ** و آنچه میپرستید **مِنْ دُونِ اللَّهِ**
بجز از خدای از بتان و ابلیس و اعوان او **حَصَبُ جَهَنَّمَ** آن چیزی که هستید و انداخته
شوید در آتش دوزخ هم چنانکه حصبا که سنگ ریزه است که در جای اندازند **أَنْتُمْ** شما
با معبودان **لَهَا وَارِدُونَ** بر دوزخ گذرندگانید یعنی درآیند گایندگان و در تبیان
آورده که حکمت در ایراد بتان بدوزخ زیادتی تعذیب بت پرستانست چه بدانها آتش افروخته
تر گردد و دیگر هر گاه معبودان خود را ببینند که با بتان در آتش دوزخ سوزند موجب زیادتی
خواری ایشان شود و دیگر تصور ایشان آنست که بتان شفیعان ایشان باشند و چون امر بر
عکس این بینند هیچ چیز در نظر ایشان دشمن تر از ایشان نباشد و نظر بوجه اعلا نوعی است
از عذاب پس بر سبیل احتجاج بر کافران و تنبیه ایشان بر خطا و عصیان میفرماید که **لَوْ
كَانَ هَؤُلَاءِ** اگر بودندی این بتان و شیاطین **آلِهَةً** خدایان چنانچه گمان می بردند
مَا وَرَدُوهَا درنیامدندی بدوزخ چه خدا عذاب کننده است نه عذاب کرده شده

وَكُلٌّ و همه بتان و دیوان و بت پرستان **فِيهَا خَالِدُونَ** در دوزخ جاوید مانندگانند
که بهیچ وجه ایشان را خلاصی نیست در آن معذب باشند بانواع عقوبت و عقاب **لَهُمْ فِيهَا
زَفِيرٌ** مر ایشان راست در دوزخ ناله زار زفیر ناله غمگینی باشد که از غم او عظیم غمی باشد
چون عظیم باشد ناله او عظیم خواهد بود و لهذا تفسیر زفیر با آواز دراز گوش کرده اند مراد
از آن شدت نفس کشیدنست نزد سوختن ایشان بآتش دوزخ **وَهُمْ فِيهَا** و ایشان در
دوزخ **لَا يَسْمَعُونَ** نشنوند سخنی را که بآن شاد شوند و راحتی بایشان رسد یا بجهة
هول و شدت عذاب هیچ آوازی نتوانند شنید از عبد الله مسعود مرویست که بجهت آن
نشنوند که در تابوتهای آتشین باشند که آنرا بمسمارهای آتشین محکم کرده باشند و در قعر
دوزخ انداخته هر یک از ایشان گمان برند که بغیر از وی کسی دیگر معذب نیست آورده اند که
روزی رسول صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام درآمد دید که صنادید قریش در حطیم سیصد و شصت
بت نهاده اند و آنرا سجده میکنند نزدیک ایشان آمد و به نشست و با ایشان مناظره آغاز کرد و نضر بن
حارث با آنحضرت بمقام مجادله درآمد و آخر حضرت سمند سخن را بجائی رسانید که برهم ایشان
حجت لازم آمد و چون ملزم شدند و جوابی نداشتند عناد ورزیدند گفتند ما بر دین آبای خود
راسخیم و از این بر نمیگردیم حضرت آیه إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ بر ایشان خواند
آتش غضب در سینه ایشان برافروخته برخواستند و پیش عبد الله بن زبعری که از رؤسای ایشان
بود آمدند و شکایت آنحضرت بد و کردند وی گفت هیچ غم مخورید که من با محمد مباحثه کنم که او را ملزم
سازم پس نزد آنحضرت آمده گفت بخدا سوگند آمده ام که با تو مخاصمه کنم تو میگوئی که هر چه از دون
الله میپرستید همه در دوزخ خواهد بود و حال آنکه عزیر و عیسی و ملائکه معبود یهود و نصاری
و بنو ملیح اند هر گاه این معبودان حصب دوزخ باشند گو بتان ما نیز باشند حضرت فرمود معبودان
ایشان شیاطین اند که ایشان را باین امر قبیح و فعل شنیع امر کرده اند و عزیر و عیسی و ملائکه از پرستندگان
خود بیزارند حق تعالی آیه فرستاد که **إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ** بدرستی که آنانکه پیش
گرفته اند برای ایشان **مِنَّا الْحُسْنَى** از جانب ما سابقه نیکوتر که سعادت دینی و عقبی است
یعنی توفیق طاعت و رسیدن بجنت و آنها عزیر و عیسی و ملائکه اند **أُولَئِكَ** آن گروه مخصوص
بسابقه عنایت **عَنْهَا مُبْعَدُونَ** از دوزخ دور کرده شدگانند که ایشان در اعلی علیین باشند
و دوزخ در اسفل السافلین مرویست که روزی امیر المؤمنین علی علیه السلام خطبه میخواند بعد از آن
این آیه را فرمود و گفت انا منهم من از این جماعتم که عنایت الهی بر ایشان سبقت گرفته **لَا يَسْمَعُونَ**

نشنوند دور شدکان از آتش حَسِيسَهَا آواز آتش را بجهت دوری در مسافت میان ایشان و دوزخ وحسیس آواز نیست که محسوس شود وَهُمْ و ایشان فِيمَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ در انچه آرزو کنند نفسهای ایشان خَالِدُونَ جاوید مانندکانند یعنی مشتهیات خود را دایم یابند لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ واندوهناک نکرده اند ایشانرا ترسی که بزرکترین ترسهاست وآن کلمهٔ لا بشری است که ملایکه باهل شقاوة کویند هرکز این کلمه را نخواهند شنید بجهت آنکه اهل سعادتند ومقربان درکاه عزت ویا وقتی که ملایکه ندای وَامْتَازُوا الْيَوْمَ دردهند ایشان غمکین نخواهند بود چه بجانب دست راست متوجه بهشت خواهند شد ونزد ابن عباس فزع اکبر نفخهٔ اخیر است زیراکه حق تعالی فرموده یَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ وپیش باز آیند و استقبال کنند آن بهشتیانرا فرشتکان در وقت بیرون آمدن از قبور وایشانرا تهنیت کفته کویند که هَذَا این روز يَوْمُكُمُ الَّذِي روز ثواب شماست که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که بدین وعده داده می شدید یعنی این است روز ثواب وکرامة ورسیدن بمطالب خود ابو سعید خدری از حضرت نبوی صلی الله علیه وآله روایت کرده که فردای قیامت سه کس بر پشتهٔ از مشک باشند واز فزع اکبر ایمن واز حساب اندیشه نداشته باشند یکی مردی که تلاوة قرآن نماید برای محض قربة الهی و معتقد حساب وجزا باشد در عقبی ومردمانرا بقراءة امر کند در وقتی که بحساب وجزای کردار خود متیقن باشد دویم مردی که اذان کوید وبمثوبت اعمال صالحه معترف بود سیم بنده که ادای حق تعالی خدای وحق مولای خود نماید يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ یاد کن روزی که در هم پیچیم آسمانرا ویا محو نابود کردانیم اورا چه غرض از نشر آن این است که سایه بان بنی آدم است وچون همه منقرض شوند آنرا از موضع خود برکنند ودرهم پیچند که كَطَيِّ السِّجِلِّ همچون پیچیدن طومار لِلْكُتُبِ که برای کتابت است وحفص کتب خوانده یعنی همچون پیچیدن که برای چیزهاییست که نوشته میشود دال معانی مقصوده وخلاصهٔ معنی آنست که ما آسمانرا درهم پیچیم مانند درهم پیچیدن صحیفه پس از آنکه کتابت شده باشد برای نوشتن ابن عباس کفته که سجل نام کاتب حضرت رسالتست یعنی مانند دبیر آنحضرت که صحیفه را درهم می پیچید ما آسمانرا درهم پیچیم وبروایت سدی نام ملکی است که اعمال بندکانرا در صحیفه مینویسد وحفظ مینماید بعد از آن در بیان اعاده میفرماید که كَمَا بَدَأْنَا همچنانکه آغاز کردیم أَوَّلَ خَلْقٍ نخست آفریدن بی مادة ومددی نُعِيدُهُ باز کردانیم آنرا که آفریده ایم اوّل با نچه هر وبتر د قدرة ما در کمال آسانیست وعده دادیم باعاده وَعْدًا وعده دادنی عَلَيْنَا که برماست وفا کردن بآن وعده إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ بدرستی که ما کننده ایم بی شبهه یعنی چنانچه از اوّل بوجود

آورديم

آوردیم برای شناخت ما دیکر باره موجود خواهیم ساخت برای مکافات وکردار ویا همچنانکه آفریدیم خلایق را در بطون مادران سر وپا برهنه وختنه نکرده همچنان بانچه در قیامت ایشانرا بیافرینیم چنانچه پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که مردمانرا برهنه وپای برهنه ختنه ناکرده محشور سازیم واول کسی را که جامه بپوشانند ابراهیم خلیل باشد ام السلمه کفت یا رسول الله زنان نیز برهنه محشور شوند فرمود بلی کفت چه رسوائی باشد فرمود از شدت هول آن روز مرد نداند که زن کدام وزن نداند که مرد کدام است پس این آیت تلاوة فرمود که لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ وَلَقَدْ كَتَبْنَا بدرستی که نوشتیم ما فِي الزَّبُورِ در کتاب زبور داود علیه السلام مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ از پس تورتة یعنی بعد از آنکه در تورتة نوشته بودیم در زبور نیز ثبت کردیم أَنَّ الْأَرْضَ آنکه در زمین بهشت يَرِثُهَا میراث کیرند آنرا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ بندکان من که شایسته وستوده اند بصلاح وتقوی آراسته مراد همه مؤمنانند ونظیر این است قوله تعالی وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ وقوله الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ ونزد بعضی مفسران مراد بارض زمین دنیا باشد وبصالحون امت محمد الله یعنی حکم کردیم که زمین دنیا را بندکان صالح ما که امت پیغمبر آخر الزمانند میراث کیرند وبفتح ونصرت کقوله تعالی لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ واز حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مرویست که فرمود فراهم آورده شد برای من همهٔ زمین پس نموده شد مشارق ومغارب زمین را بتصرف در آورند وبیهقی در کتاب بعث ونشور اخبار بسیار در این معنی ذکر کرده واحادیث صحیحه در تنصیص برخروج مهدی در آنکه وی از عترت حضرت رسالتست بسیار است از آنجمله بیهقی باسانید وثقه دفع کرده که حضرت رسالت فرموده که لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِنِّي يُوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا یعنی باقی نماند از دنیا مکر یکروز که حق تعالی آنروز را دراز کرداند تا برانکیزد در آن روز مردیرا از اهل بیت من ونام او نام من باشد پر سازد زمین را از داد وعدل همچنانکه پر شده باشد از جور وظلم ونیز در مجمع البیان باسانید صحیحه از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که الْمَهْدِيُّ مِنْ عِتْرَتِي مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ یعنی مهدی از عترت من باشد که از فرزندان فاطمه إِنَّ فِي هَذَا بدرستی که در این که مذکور شد از هلاک کافران ودولت صلحای اهل ایمان یا از اخبار ومواعظ این سوره لَبَلَاغًا هر آینه کفایتست لِقَوْمٍ عَابِدِينَ مر کروهی پرستندکانرا که تمامی همت خود را صرف عبادت کرده باشند مراد امت مرحومه اند که خبر وموعظه قرآن ایشانرا کافیست در رسیدن بمطلوب وَمَا أَرْسَلْنَاكَ ونفرستادیم ترا إِلَّا رَحْمَةً مکر بخشایش لِلْعَالَمِينَ

مرعالمیانرا زیرا که آنچه بآن مبعوث شده بسبب هدایت وسعادت ایشانست وموجب صلاح
ومعاش ومعاد ایشان که مرغوبست رحمت او نسبت بکفار امنیت ایشانست از عذابها که بر امم سابقه
واقع شده کقوله تعالی وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ بلکه معظم رحمت او بر اهل کفر آنست که ثواب
داعی را بر ایشان عرض کرده واکثر ایشان بآن مهتدی نشده اند هم چنانکه کسی طعام کثیر حاضر سازد
برای گرسنه واو تقصیر نموده ازان نخورد آنرا منعم میگویند وآن گرسنه را منعم علیه با آنکه قبول او نکرده
باشد ومانند شخصی که چشمه عظیم را کرداند وصلای عام درده که هرکه هست بیاید وازان بخورد
ومواشی ومزارع خود را ازان آب دهند وجمعی بجهت تقصیر خود از نفع آن محروم مانند هم چنین کافر
بجهت تقصیر خود از نعمت هدایت محروم کشته ودر وادی ضلالت بگرسنگی وتشنگی هلاک کشته و در
حدیث صحیح ورود یافته که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله از جبرئیل علیه السلم پرسید که ازین رحمت
چیزی بتو رسیده گفت آری من از عاقبت کار خود میترسیدم پس بعمنت تو امنیت یافتم بجهت آنکه
حق تعالی ثنای من فرموده در آیه ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ در کشف الاسرار آورده
که از جمله رحمت حضرت رسالت آنست که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکه معظمه واگر در مدینه
مشرفه واگر در مسجد مکرمه بود واگر در حجره طاهره وهم چنین چون بذروه عرش ومقام قاب قوسین
برآمد ایشانرا یاد نمود وفرمود که السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِينَ وفرمودند در مقام محمود
بساط شفاعت گسترده گوید امتی امتی تا همه را شفاعت فرموده در جنات عدن درآورد **قُلْ**
بگوای محمد مر کافرانرا که **إِنَّمَا يُوحَى إِلَيَّ** جز این نیست که وحی فرستاده میشود بسوی من
أَنَّمَا إِلٰهُكُمْ آنکه جز این نیست که خدای شما **إِلٰهٌ وَاحِدٌ** خدای یگانه است ویکتا ومعبود
بی همتا **فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ** پس آیا هستید شما گردن نهادگان وباخلاص عبادت نمایندگان
وفرمان برندگان وفروتنان مر او را **فَإِنْ تَوَلَّوْا** پس اگر برگردند از توحید یعنی همه آنرا بهمه
شما رسانیدم وهمه شما را در این یکسان گردانیدم وقومی را دون قومی تخصیص نکردم ودر موضح
آورده که اعلام کردم شما را آنچه بمن وحی کردند وبر شما روشن شد وکافر ومؤمن در علم باین مساوی
باشند **وَإِنْ أَدْرِي** ونمیدانم من **أَقَرِيبٌ** آیا نزدیکست **أَمْ بَعِيدٌ** یا دور است **مَا**
تُوعَدُونَ آنچه وعده داده میشوید بدان از حشر ونشر یا غلبه مسلمانان لیکن بیقین میدانم که
محقق الوقوع است وبی شک وشبه واقع خواهد شد مراد علم علامت بوقت معین ومقرر
آن وبیقین بر وقوع آن لا محاله **إِنَّهُ** بدرستی که خدای **يَعْلَمُ الْجَهْرَ** میداند آشکارا را
مِنَ الْقَوْلِ از سخن کفار در طعن اسلام وایذا واهانت ایشان باهل اسلام **وَيَعْلَمُ مَا**

تکتمون

تَكْتُمُونَ ومیداند آنچه می پوشید از حسد بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وحقد بر مسلمانان
وهمه را بر آن جزا وسزا خواهد داد **وَإِنْ أَدْرِي** ونمیدانم تأخیر در عقوبت شما **لَعَلَّهُ**
فِتْنَةٌ لَكُمْ شاید که آن تاخیر آزمایش باشد مر شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان کند
در کیفیت عمل قال لِيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ مراد آنست که تا بر اهل عالم واضح شود که کدام از شما عناد
وزندقه در کفر راسخ شود وکدام از شما بوسیله معجزه ظاهره ازان رجوع نموده باسلام وطاعت
توجه مینماید **وَمَتَاعٌ** وشاید که آن برخورداری بود شما را **إِلَى حِينٍ** تا هنگامی که
وقت مقرر است واجل مقدر وبجهت این تمتع حجت بر شما لازم گردد از شعبی مرویست که چون
امام حسن بن علی علیهما السلم بجهت مصلحت رعیت با معاویه مصالحه نمود ومعاویه او را گفت
که خطبه بخوان ومردمانرا ازین خبر ده آنحضرت برخواست وباواز بلند خطبه خواند مشتمل بر حمد
الهی ونعت حضرت رسالت پناهی وبعد ازان فرمود عاقلترین مردمان مرد پرهیزکار است ونادانت
ترین مردمان مرد بدکار رتبه ذو زکار بدانید که این کار که من ومعاویه در آن اختلاف کردیم یا حق
مردیست که باین کار سزاوارتر است ویا حق من ومن ترک آن کردم واز سر آن درگذشتم برای
صلاح امت پس این آیت تلاوت فرمود که وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ **قَالَ رَبِّ**
احْكُمْ بگوای آفریدگار من حکم کن وحفص قال میخواند یعنی گفت پیغمبر که ای آفریدگار من
حکم کن میان من واهل مکه **بِالْحَقِّ** براستی یعنی بعدلی که مقتضای وقوع عذاب وعقابت
برایشان چه آنها مستحق این شده اند وچون آنحضرت بامر الهی این دعا فرمود حق تعالی اهل
مکه را در بدر معذب گردانید بشمشیر ابدار نصرت کردار حیدر کرار وسایر اتباع ابرار وایشانرا
هلاک گردانید وبدار البوار جهنم رسانید از قتاده مرویست که هرگاه حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله بمعرکه جدال حاضر شدی قبل از شروع در قتال فرمودی رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ
وَرَبُّنَا الرَّحْمٰنُ وپروردگار ما بسیار رحمتست بر بندگان خود **الْمُسْتَعَانُ** یاری خواسته
شده یعنی یاری ازو میخواهیم **عَلَى مَا تَصِفُونَ** بر آنچه شما صفت میکنید از حالی
که بخلاف حقست که آن شوکت وتسلط شما را باشد بر ما ونگونسار شدن رایت اسلام در
اندک فرصتی وتکذیب عذاب موعود واقع نشدن آن وغیر آن از صفات باطله چون هَلْ هٰذَا
إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَاتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ وَلَدًا مراد آنست که شما سخن ناسزا وناروا میگوئید وما از او سبحانه
بر رد آن یاری میخواهیم وامیدواری بدرگاه باری داریم که حق را بر باطل غالب گرداند وامور باطله را
درهم شکند پس حق تعالی اجابت دعوت آنحضرت فرموده همه اهل کفر را مقهور ومنکوب گردانید

وعده لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بظهور آورده همه را مغلوب کرداینده ودر آنچه کمان میبردند خایب وخاسر
کشتند وآنچه طمع آن داشتند نقیض آن را مشاهده کردند خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ

سورة الحج وهی المبین سبعون آیات مدینة

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که سورة الحج بخواند حق تعالی او را ثواب
همه کسانی که حج وعمره گذارده اند وکنند تا روز قیامت کرامت فرماید واز ابوعبدالله علیه السلام مرویست
که هر که این سوره را در هر سه روز یکبار تلاوت کند آن سال بیرون نیاید که بزیارت بیت الحرام مشرف گردد واگر
در سفر فوت شود حق تعالی او را بجنت نعیم رساند وآنچه آرزوی آن باشد وی را عطا فرماید وچون
حق تعالی ختم سورة انبیا فرمود بامر بندگان بتوحید واعلام ایشان بآنکه پیغمبر او رحمة للعالمین است
افتتاح این سوره کرد بامر مکلفین به پرهیزیدن از شرك ومخالفت دین وفرمود که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب بجمیع مکلفانست از مرد وزن ومؤمن وکافر وبنده نصف الجزو
وآزاد اما کودك ودیوانه چنانکه از دایره تکلیف بیرون اند در تحت این خطاب داخل نیستند پس
میفرماید که ای مردمان که از اهل تکلیفید وقابل خطاب اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از عذاب
پروردگار خود وبجهة آن از کفر ومعصیت مجتنب شوید إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ بدرستی که جنبانیدن
قیامت مر زمین را شَيْءٌ عَظِيمٌ چیزی بزرگ وپرهول وهیبتست وگویند این زلزله نزدیك
طلوع آفتاب است از جانب مغرب ودر زاد المسیر آورده که قبل از نفخه اول زمین متزلزل شود وندائی
از آسمان برسد که یا أیها الناس أتی أمر الله ای مردمان حکم خدا بوقوع قیامت در رسید پس فزعی
عظیم در خلایق پدید آید يَوْمَ تَرَوْنَهَا روزی که ببینید آن زلزله را تَذْهَلُ غافل وبیخبر
کردند از دهشت آن كُلُّ مُرْضِعَةٍ هر زن شیر دهنده عَمَّا أَرْضَعَتْ از آن فرزند که شیر
دهد آن را یعنی با وجود شدت شفقت ومرحمت مادر بفرزند شیرخواره چون زلزله قیامت حادث
گردد از شدت وهول آن پستان را از دهن فرزند خود بکشد واز او غافل شود واو را فراموش کند
ویاد نیارد وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ وبنهد هر زنی که خداوند بار است یعنی هر زن آبستن
بار را بیفکند حَمْلَهَا بار خود را یعنی از دهشت فرزند خود را از شکم بیندازند وَتَرَى النَّاسَ
وببینی ای بیننده همه مردمان را از شدت وهول آن روز سُكَارَىٰ در حالتی که مستان باشند
یعنی مانند مستان عقل وتمیز از ایشان زایل شده باشد وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وحال آنکه ایشان نباشند
مستان از روی حقیقت واگر چه در رأی العین مست نمایند وهم چنین مستان باشند وَلَٰكِنَّ عَذَابَ

اللَّهِ شَدِيدٌ ولیکن عذاب خدای سخت است وبجهت هول ودهشت آن مدهوش نمایند از عمران
بن حصین وابوسعید خدری مرویست که این هردو آیه در شب نازل شد در غزوه بنی المصطلق
که قبیله اند از بنی خزاعه ومردمان در این شب بر الامیر رفتند چون این هردو آیه نازل گشت رسول الله
صلی الله علیه وآله بفرموده تا توقف کردند در کرد او که آنحضرت وحضرت این هردو آیه را باواز
بلند بر ایشان خواند همه بگریه افتادند ودر هیچ وقت اینقدر نگریده بودند که آنشب وچون روز
شد هیچ کس زین از پشت اسبان فرو نگرفت وخیمه نزد وطعام نپخت بعضی گریه میکردند و
جمعی حزین وغمگین سر بزانوی خود فرو برده بودند رسول فرمود که میدانید که این چه روز
خواهد بود گفتند الله ورسوله اعلم خدا ورسول بهتر میداند فرمود آن روز خدای تعالی آدم را
فرماید که برخیز وبعضی از فرزندان خود را بدوزخ فرست او گوید که چند کس را بدوزخ برم
ندا رسد که هزار هزار نهصد ونود ونه را بدوزخ فرست ویکی را به بهشت اصحاب چون این را بشنیدند
صدای الله اکبر از ایشان برخواست وبهایهای بگریستند وگفتند یا رسول الله آن روز نجات یابنده
که خواهد بود فرمود مژده باد شما را که از جنس شما دو خلق هستند که ایشان را یأجوج ومأجوج میگویند
واز غایت کثرت از حد وحصر بیرون اند ونهایت ایشان جز خدای نداند همه ایشان اهل دوزخ
باشند با سایر کافران دیگر وعدد شما در جنب عدد کفار مانند یك موی سفید است در گاو سیاه
وامید میدارم که ربع اهل بهشت شما باشید ایشان خوشحال شدند وبعد از آن فرمود که
امید میدارم که ثلث اهل جنت شما باشید ایشان زبان بتکبیر وتحمید بگشودند پس گفت امید من
چنانست که شما دو ثلث اهل بهشت باشید وبدانید که اهل بهشت صد وبیست صف باشند وبعد
از آن فرمود که هفتاد هزار از امت من از آن قبیل باشند که بی حساب به بهشت روند عکاشة بن
محض برخواست وگفت یا رسول الله دعا کن تا من از جمله ایشان باشم فرمود بار خدایا او را از ایشان
گردان مردی از انصار برخواست وهمین التماس کرد فرمود عکاشه بر این بر تو سبقت گرفت واز
ابن عباس منقولست که آن انصاری منافق بود بجهت این برای او دعا نفرمود آورده اند که نضر
بن حارث پیوسته با آن حضرت مجادله کردی وگفتی فرشتگان دختر خدایند وقرآن افسانهای
پیشینیان وخدا قادر نیست بر آنکه مرده که پوسیده وریزیده باشد وخاك گشته زنده کند حق
تعالی در باره او وهر که تابع او بود فرمود در این گفتار که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ واز مردمان
کس هست که از غایت کفر وعناد جدال ونزاع میکند فِي اللَّهِ از کتاب خدای تعالی در آنچه حق تعالی
از آن منزه است از نسبت ولد باو وعدم قدرت او بر زنده کردن مردگان بِغَيْرِ عِلْمٍ بیدانشی

ومعرفتی ودون برهانی وحجتی وَيَتَّبِعُ وپیروی میکند در مجادله کردن باحق كُلَّ شَيْطَانٍ
مَرِيدٍ دیوی سرکش راکه تمرد کننده وسرکشنده است از فرمان خدا ومعراست از صلاح واصلاح
كُتِبَ عَلَيْهِ نوشته است بران دیو یعنی در لوح محفوظ ثبت شده فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ پس بدرستی
که آن دیو گمراه کرداند او را تابع خود از راه راست که طریق نجاتست از شقاوت ابدی وموصل بسعادة
سرمدی وَيَهْدِيهِ وراه نماید او را إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ بسوی عذاب آتش سوزنده یعنی
دوزخ وتابع خود را برکاری دارد که مکافات از آتش دوزخ است وشبهه نیست در آنکه هرکه تابع پیشوایان
ضلال واضلال وروساء بدعت میشود وپیروی کسانی میکند که گرویده اند از جادهٔ آل هدایت
انتمای حضرت رسالت پناه واهل بیت سید مختار صلوات الله علیهم اجمعین که مصابیح طریق هدایتند
وکواکب بروج نجات هرآینه در ظلمت ضلالت گرفتار شده مانند اتباع شیاطین وروساء کفار بدار البوار
شتابد وبعذاب سعیر گرفتار گردد وچونکه اکثر جدال اهل کفر وشرک در باب بعث است ونشور ازین جهت
حق تعالی بدلیل روشن بیان تحقق ووقوع آن میفرماید بقوله يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان مراد منکران
بعث اند إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ در شک از برانگیختن حق تعالی همه
بندگان را ومیگویید اعاده مقدور وممکن نیست مر حق سبحانه را نظر کنید در اول حال خود فَإِنَّا
خَلَقْنَاكُمْ پس بدرستی که ما آفریدیم پدر شما را مِنْ تُرَابٍ از خاک وهمه شما فرع اویید
وهرکه قادر باشد که آدمی تمام خلقت وصورت را از خاک بیافریند البته توانا خواهد بود که اجزای ریختهٔ بدن
او را جمع کرده زنده گرداند پس تفکر کنید در اول آفرینش خود که آن آفریدن شماست از خاک ثُمَّ
مِنْ نُطْفَةٍ پس از آن از منی که آن آبی است که از پشت مرد بسینهٔ زن برحم ریخته میشود وجمع
میگردد در رحم ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس از مقداری خون بسته ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ بعد از آن
از قطعهٔ گوشت آنمقدار که بخایند مُخَلَّقَةٍ تمام خلقت که در او هیچ نقصی وعیبی نبود وَ
غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ وناتمام خلقت که بعضی از اجزای آن نقصانی باشد ودر وسط گفته که غیر مخلقه
بچه از شکم افتاده است که بعضی از آن صورت نیافته حاصل که ما شما را منتقل ساختیم از حالتی بحالتی
واز هیئتی بهیئتی لِنُبَيِّنَ لَكُمْ تا بیان کنیم برای شما باین انتقالات بر سبیل تدریج قدرت وحکمت
خود را یعنی تا استدلال کنید از مبدأ بر معاد وتامل نمایید که هرچه قابل تغیر وفساد وتکون دیگر باشد
قبول آن می تواند کرد وهرکه قادر باشد بر تصویر آن اولا لاجرم قادر خواهد بود بر اعادهٔ آن ثانیا وَ
نُقِرُّ وقرار میدهیم وباقی میگذاریم فِي الْأَرْحَامِ در رحمهای مادران مَا نَشَاءُ آنچیز را
که خواهیم که قرار دهیم یعنی آن جنینی را که مشیت ما تعلق گرفته باینکه از شکم بیفتد ودر رحم بماند

إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی که نام برده ومقرر گشته که زمان وضعست واقل آن شش ماهست
واکثر آن ده ماه واز ابن مسعود مرویست که چون نطفه در رحم قرار گیرد حق تعالی فرشته بران موکل
گرداند فرشته گوید بار خدایا این نطفه مخلقه خواهد بود یا غیر مخلقه اگر ندا رسد باو که غیر مخلقه
آنرا بیندازد واگر خطاب آید مخلقه گوید خداوندا مذکر خواهد بود یا مونث ورزق او از کجا خواهد
بود واجلش چیست وسعید است یا شقی وبرا گوید در لوح محفوظ نگاه کن وآنرا بنویس ونگاه دارد
بعد از آن ملازم حال او باش تا هنگام وضع حمل وبعد از آن بامر او سبحانه از شکم مادرش بیرون آرد
وهمچنانکه میفرماید که ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ پس بیرون آوریم شما را از شکمهای مادران طِفْلًا
در حالتی که کودک باشید واز غایت ضعف وناتوانی بامور خود قیام نتوانید نمود تا که شیر خورید و
بآن پرورش یابید وبسن جوانی درآیید ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ پس از آن برسید بکمال سختیهای
خود در قوة وعقل که نهایت قوت وغایت فهم است وخرد وآن میان سی سالگی وچهل سالگی است
وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ وبعضی از شما کس باشد که متوفی گردد نزد بلوغ ورشد وکمال عقل یا قبل از آن
یعنی در حالت کودکی یا جوانی یا بسن بلوغ بمیرد وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ وبعضی دیگر از شما کس باشد
که رد کرده شود إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ بفروترین وزبونترین زندگانی که سن خرافتست ونهایت پیری
وضعف بصر ودرماندگی لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ تا نداند پس از دانستن امور شَيْئًا
چیزی را یعنی بحالت کودکی باز گردد پس هرچه دانسته باشد فراموش کند وآنچه شناخته باشد از یاد
او برود وحق تعالی سن خرافة را که ارذل العمر گفته بجهت آنکه آدمی درین سن امید بصحت وقوت
ندارد بلکه هرچند بری آید خفت عقل وضعف بدن ورزالت وخواری او بیشتر میگردد وپیوسته
منتظر مرگ وفنا بخلاف حال طفولیت وضعف که در آن امید داری تمام قوت وکمال عقل هست از
عکرمه منقول است که هرکه قراءة قرآن کند حق تعالی او را از خرافت ونقص عقل نگاه دارد بدلیل
قوله تعالی ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وعمل صالح را تفسیر بقراءة
کرده بعد از آن حق تعالی استدلال دیگر میفرماید بر بعث باینکه وَتَرَى الْأَرْضَ ومی بینی ای
آدمی زمین را هَامِدَةً در حالتی که خشک وبی رونق است وپژمرده وافسرده فَإِذَا أَنْزَلْنَا
پس چون فرستیم از ابر عَلَيْهَا الْمَاءَ بر آن زمین آب باران را اهْتَزَّتْ تا جنبش کند آن زمین
یعنی ماننده کسی که از روی حرکت بنشاط درآید وَرَبَتْ وبرآید مانند خمیر مایه وَأَنْبَتَتْ
وبرویاند مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی از نبات بَهِيجٍ که تازه وتر ونیکو باشد وبهجت
افزای پس قادری که زمین مرده وافسرده را بآبی زنده سازد توانا است بر آنکه اجزای مردگان را جمع

ساخته بهمان حال که بود باز برد پس آنکه مرده باشند وخاک کشته مانند زمین مرده وافسرده در
فصل زمستان که هیچ گیاه از و رویده نشود وچون فصل ربیع درآید آزاد بجنبش درآورد وانواع
نباتات از او برویاند پس البته قادر باشد که همه مخلوقات را زنده کند پس از مردن وخاک شدن
ذٰلِكَ آنچه مذکور شد در آفرینش آدمی در اطوار مختلفه وتحویل ایشان باحوال متنوعه واحیای
زمین بعد از مردگی وافسردگی بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در
ذات خود که بوجود واجب وثابت او همه اشیا متحقق کشته وَاَنَّهُ وجهت آنست که او يُحْيِ الْمَوْتٰى
زنده میکرد مردگانرا چه نطفه و زمین خشک بدون موجدی زنده وتازه وباطراوت نمیتوانند
شد وَاَنَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وبرای آنست که بهمه چیزها تواناست از میرانیدن و زنده
کردانیدن وغیر آن از مقدورات چه قدرت ذاتیهٔ او نسبت بجمیع ممکنات علی التسویه است وَاَنَّ
السَّاعَةَ اٰتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيْهَا وبسبب آنست که قیامت آینده است یعنی تا آن دلایل عالم شوند
بوقوع قیامت که هیچ شک نیست در آمدن آن چه تغیر از مقدمات انعدام آنست وَاَنَّ اللّٰهَ وبرای
آنکه بدانند که خدای يَبْعَثُ برانگیزاند مَنْ فِي الْقُبُوْرِ کسانیرا که اند رگورها اند برای جزای
کردارها بمقتضای وعدهٔ خود که قابل خلف نیست ولا محاله و فا بآن مقرون خواهد بود وَمِنَ
النَّاسِ وازمردمان مَنْ يُّجَادِلُ کس هست که از روی عناد جدال میکند فِي اللّٰهِ در کلام
خدای یا در توحید و قدرت او ومراد ابوجهل است یا عبد الله بن ابی یا نضر بن حارث یا مراد از اول
روسای کفارند واز ثانی تابعان ایشان وسایر مقلدان که هر یک از آنها طرح جدال می افکنند بِغَيْرِ
عِلْمٍ بیدانشی وَلَا هُدًى وبیدلیلی که راه نماید بمقصد وَلَا كِتٰبٍ مُّنِيْرٍ وبی کتابی
روشن که بدان ثواب از خطا متمایز کردد ثَانِيَ عِطْفِهٖ درحالتی که پیچیده است جانب دوش
وکردن خود را بجهت تکبر چه متکبر دامن از هر چیزی در میچیند وکردن و روی خود را از همه چیزی منحرف
میسازد و امرا و اعراض است و روی کردانیدن او از حق و بهر تقدیر این معتقد وجدال میکند درحالتی
که متکبر ومتحیر است یا معرض از حق لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ تا کمراه کرداند مردمانرا از راه
خدای یعنی از نافرمانبرداری او لَهٗ فِي الدُّنْيَا سزاوار است در دنیا خِزْيٌ رسوائی
بقتل در روز بدر و فضیحت ونکوهش بر زبان اهل اسلام وَنُذِيْقُهٗ وبچشانیم او را يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
در روز رستخیز عَذَابَ الْحَرِيْقِ از عذاب آتش سوزان و او را کوئیم در روز قیامت که ذٰلِكَ
این رسوائی و فضیحت وعذاب بِمَا قَدَّمَتْ يَدٰكَ بسبب آنچیزیست که از پیش فرستاده دستهای
تو یعنی کسب کرده از کفر ومعصیت و شرک وجدال وَاَنَّ اللّٰهَ وبسبب آنست که خدای لَيْسَ

بظلام

بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِّلْعَبِيْدِ مر بندکانرا بلکه جزا این نیست که او جزا دهنده ایشانست
بر قدر اعمال ایشان نه زیاده بر آن و ذکر ظلم بصیغهٔ مبالغه جهت کثرت بندکانست یعنی ظلم
نمیکند بر هیچ فردی از افراد بندکان از ابن عباس مرویست که جمعی از اعراب بمدینه آمدند و قبول
اسلام کردند پس هر کرا از ایشان که مرضی عارض نشد و تندرست بودند و زنش پسر آورد و اسپش
کرهٔ خوب آورد ومواشی نتاج نیکو داد کفت اسلام نیکو دینیست ومرا بسبب آن نیکوئیها پیش آمد
و دل او بر اسلام آرمیده شد و هر کرا قضیه عکس این دست داد از دین برکشت وکفت ایمان برمن
میمون نیست وبروایت ابن مسعود یکی از یهود ایمان آورد و اتفاقاً بعد از آن درد چشم او را عارض
و نور باصرهٔ او تاریک شد و بلاها او را پیش آمده با حضرت رسول کفت من این دین اسلام را
شوم کرفتم مرا از آن معاف دار تا بکیش خود باز کردم حضرت جواب داد که دین اسلام اقاله نتوان
کرد و بدین دیکر رجوع نتوان کرد یهودی مرتد شد و این آیه آمد که وَمِنَ النَّاسِ واز
مردمان مَنْ يَّعْبُدُ اللّٰهَ کس هست که پرستد خدایرا بر حالتیت عَلٰى حَرْفٍ بر طرفی
وکنارهٔ از آن نه در وسط حقیقی آن این مثلی است برای عدم ثبات در دین بدون سکون و
طمانینه هم چنانکه کسی بر کنارهٔ لشکر ایستاده باشد ومنتظر اینکه اکر فتح وظفر ایشانرا دریابد
مطمئن شده دل او آرمیده کشته درمیان آن لشکر درآید و با ایشان در غنیمت دست یکی دارد
وشریک ایشان کردد و اکر آن قضیه نتیجه بر عکس این روی دهد قرار بر فرار دهد و از ایشان
بکریزد چنانکه میفرماید که فَاِنْ اَصَابَهٗ پس اکر برسد او را خَيْرٌ نیکوئی چه صحت
وتوانکری اطْمَاَنَّ بِهٖ آرام کیرد بدین وثابت شود بدین بسبب آنچیز وَاِنْ اَصَابَتْهُ
فِتْنَةُ واکر برسد او را ابتلائی وآزمایشی چون مرض وفقر وغیر آن از نکبات واذیات و
بلیات انْقَلَبَ عَلٰى وَجْهِهٖ برکردد بر روی خود یعنی از آن وجه که متوجه شده باشد
باسلام که کفر است باز بر آن عود کند مراد آنست که مرتد کردد و دین اسلام را از دست بدهد
واز حسن بصری نقل است که مراد بحرف زبانست یعنی بزبان اظهار عبادت خدا کند و انقیاد اسلام
و بدل بر کفر خود راسخ باشد خَسِرَ الدُّنْيَا زیان کرد در دنیا که بمراد نرسید و آنچه مدعای او
بود از صحت بدن وتوانکری محروم ماند وبی نصیب وَالْاٰخِرَةَ و زیان کرد در آخرة که بسبب
مرتد شدن بعذاب ابدی کرفتار شد ذٰلِكَ این زیان هر دو سرا هُوَ الْخُسْرَانُ
الْمُبِيْنُ آنست زیان پیدا و هویدا چه زیان از این عظیم تر نیست که شخصی از عافیت دنیا
محروم ماند و در آخرت از ثواب وجنت نعیم برآمده بعذاب جحیم معذب کردد بیت نه مال

نه اعمال و نه دنیا و نه دین ؛ نه لامعهٔ صدق و نه انوار یقین ؛ در هر دو جهان منفعل و خوار و حزین
البته زیانی بنود بدتر ازین یَدْعُوا میخواند و میپرستد آن مرتد مِنْ دُونِ اللّٰهِ
جز از خدای مَا لَا یَضُرُّهُ لخیزیرا که ضرر با و نرساند اگر نپرستد او را وَلَا یَنْفَعُهُ
سود ندهد اگر بپرستش او کند ازانکه جماد است فاعل ضر و نفع و خیر و شر نمیتواند بود ذٰلِكَ
آن خواندن و پرستیدن هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِیدُ آنست گمراهی دور از مقصد که آن
هدایت مانند کسی که در بیابان بی آب و گیاه سلوک کند و هرچند بیشتر سیر کند از آبادانی دورتر
شود تا آنکه کار او بهلاکت نزدیک رسد یَدْعُوا میخواند لَمَنْ ضَرُّهُ انرا که ضرر رسیدن
آن که قتل دنیا و عذاب آخرتست أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ نزدیکتر است از سود او که توقع شفاعت است
ازان لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ وَلَبِئْسَ الْعَشِیرُ بد معاشری و مصاحبی که با او معاشرت کنند
و مخالطت ورزند چه ازان بغیر از ضرر رابدی حاصل نمیشود و بعد از ذکر جزای کسانی که شاکیند
در دین اسلام و یا مصرند بر نقیض آن بیان ثواب اهل ایمان میکند که ثابت و راسخند دران و میگوید
إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای یُدْخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا در می آورند آنانرا که تصدیق کرده اند
خدا و رسول را وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته جَنَّاتٍ تَجْرِی در بوستانها
که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار و غرفهای آن جویهای آب چه نزهت باغ و بستان
بآب روانست و سبزه و سایه درختان إِنَّ اللّٰهَ یَفْعَلُ بدرستی که خدای میکند مَا یُرِیدُ
آنچه میخواهد از مکافات موحد و مشرک بر وجه مصلحت و حکمت و هیچکس نبود که دافع اثابت و عقوبت
او شود آورده اند که گروهی از غطفان در قبول اسلام توقف نموده گفتند که ظن ما آنست که
محمد از پیش نرود پس اگر امروز اسلام آریم دوستی که میان ما و یهود است منقطع گردد و با وجود
این مدد اهل اسلام بما نرسد حق تعالی جهة رد قول ایشان فرمود که مَنْ كَانَ یَظُنُّ هرکه باشد
از دشمنان خدا و رسول که گمان برد أَنْ لَنْ یَنْصُرَهُ اللّٰهُ آنکه نصرت ندهد خدا پیغمبر خود را
فِی الدُّنْیَا در دنیا باعلای کلمهٔ اسلام و اظهار حجت و غلبت او بر دشمنان وَالْآخِرَةِ و در آخرت
بعلو درجه و شفاعت و قرب و کرامت و نزد جمعی معنی آیه آنست که ار زاق بید قدرت خداست
و آن بهیچکس نمیرسد مگر بمشیت الهی او و بنده را ناچار است که بقسمت او راضی شود پس هرکه گمان
برد که حق تعالی رازق او نیست و بصبر و تسلیم راضی نشود فَلْیَمْدُدْ بِسَبَبٍ پس باید که بجهت
زوال خشم خود بکشد رسنی إِلَى السَّمَاءِ از سقف خانه یعنی ریسمانی از سقف خانه بیاویزد
و در خود بندد ثُمَّ لْیَقْطَعْ پس باید که ببرد آن رسن را تا بر زمین افتد و بمیرد و یا رسن در

گردن افکند و دار نفس خود را در بند کند و خود را هلاک سازد و همچنان کسانی که خشم بر ایشان
مستولی شده باشد چنین میکند فَلْیَنْظُرْ هَلْ پس باید که در نگرد بنظر تأمل که با وجود
این کلفتها یُذْهِبَنَّ كَیْدُهُ آیا میبرد این فعل حیله آمیز او که نهایة الخیزیست که بران
قادر است مَا یَغِیظُ آنچه خشم آورد او را از کار پیغمبر که مظنه و امید او آنست که آنحضرت منصور
نشود و مظفر نگردد بر دشمنان و یا از عدم وسعت روزی خود وَكَذٰلِكَ و همچنانکه این
آیات مذکوره را فرستادیم أَنْزَلْنَاهُ انزال میکنیم همه قرآنرا آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ در حالتی که آیتهای
روشن اند در احکام و اخبار و مواعظه برای آنکه واضح کرده وَأَنَّ اللّٰهَ و برای آنکه خدای تعالی
یَهْدِی راه مینماید بآن آیتها یا بر هدایت ثابت دارد مَنْ یُرِیدُ هرکرا خواهد هدایت
او را یعنی آنرا که داند که لطف و توفیق او را نفع خواهد بود و آنها کسانی اند که طالب حق اند و
تفکر در آیات و معجزات میکنند نه جماعتی که بجهت جحود و عناد نظر در دلایل واضحه نکنند و استماع
آیات هاویه ننمایند إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدا و رسول
وَالَّذِینَ هَادُوا و آنانکه یهود شدند وَالصَّابِئِینَ و ستاره پرستان و یا کسانی
که از دینی بدینی نقل کنند وَالنَّصَارَىٰ و ترسایان وَالْمَجُوسَ و گبران وَالَّذِینَ
أَشْرَكُوا و آنانکه شرک آوردند یعنی بت پرستان مثل مشرکان قریش و سایر توابع و قبایل
و عشایر ایشان إِنَّ اللّٰهَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ تحقیق که خدای تعالی جدائی کند میان ایشان
یَوْمَ الْقِیَامَةِ در روز رستخیز بحکم محکم خود تا محق از مبطل متمیز گردد محق را بعلامات
سفید روئی و مبطل را بنشانه سیه روئی و بنوع جزا و مکافات آنها ممتاز کرده اند یعنی هر کدام را
بر وجهی که لایق او باشد مجازات نماید و در موضعی که مهیا است و فرا خور اوست فرود آورد
إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ بر همه گواهست و از حال
همه آگاه پس همه را بر وفق اعتقاد جزا دهد و در رد و زمعاد مقاتل گفت که اهل مکه بر شش قسم اند
یکی از آنها که اهل ایمانند و تابع رحمن اند ناجی و رستکار در دنیا و عقبی و باقی فرق شیطان
که هالک اند بهلاکت ابدی أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی خطاب با حضرتست و مراد امتند یعنی ای اهل
تکلیف نمی بینید أَنَّ اللّٰهَ آنرا که خدای یَسْجُدُ لَهُ سجده میکنند مر او را یعنی کمال
خضوع و خواری برای او بجای آورند مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ هرکه در آسمانهاست از ملائکه
بطوع و رغبت وَمَنْ فِی الْأَرْضِ و هرکه در زمین است از مؤمنان جن و انس از روی
طاعت و عبادت و خاضع و خاشع و استکانه وَالشَّمْسُ سجده میکند او را آفتاب

بطلوع وغروب که متضمن خضوع ومذلت اوست در انقیاد که آن مدلول علیه سجود است
وبراین قیاس است قوله وَالْقَمَرُ وسجده میکند مراورا ماه ببرآمدن وفروروفتن بر وجه
فرمانبرداری وَالنُّجُومُ وستارکان برفتن وفرود آمدن بروفق مامور وَالْجِبَالُ وکوهها
بجاری شدن چشمهای آب از آن وپرورش معادن بروجه انقیاد وَالشَّجَرُ ودرختان بسایه
که موجب پستی ومذلتست وَالدَّوَابُّ وچهارپایان بعجایب ترکیب وبجاری وافتادکی حال
که ذوی العقول سجده حضرت احدیت میکنند از روی طوع ورغبت وطاعت وعبادت وغیر
ذوی العقول برسبیل مسخر شدن وعدم امتناع از تدبیر ملك قدیر یا از روی دلالت کردن آنها بذل
وخضوع خود بر عظمت مدبر خود ووجود صانع خود که مستجمع جمیع کمال وصفاتست که بجهت آن
مستحق عبادت وسجوداست وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وسجده میکنند او را سجده طاعت بسیاری
از مردمان وَكَثِيرٌ وبسیاری از ایشان که اباکردند از سجود حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ سزاوار
شده است بر ایشان عذاب یعنی بجهة امتناع از سجود وانقیاد واصرار بر کفر ومعصیت حکم
شده است بر آنها بعقوبت در دنیا وآخرت وازمجاهد نقل است که هرکه سجده نکند خدای را سایه او
بسجده قیام نماید کقوله تعالی وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ در احقاف آورده که بحسب حقیقت
نهادن پیشانی بر زمین چه اگر کسی از روی استهزا پیش کسی پیشانی بر زمین نهاد آنرا از حساب سجده
نشمارند بلکه سجده نشان خضوع دل ونهایت تواضع وتضرع وغایت تعظیم وتکریم است وهمه
ذرات عالم مر خدای را خاشع وخاضعند بدلالت چنانکه اوضح واظهر است از دلالت مقال وصاحب
کشاف آورده که مراد بسجود مطاوعت مخلوقاتست مراو را در آنچه احداث نموده در آنها از افعال ودر
آنچه اجرای افعال نموده در آنها از تدبیر وتسخیر خود مر آنها را وبدانکه این سجده ششم است از سجدات
قرآنی باتفاق علما ودر فتوحات این سجده را سجده مشاهده واعتبار فرموده از همه اشیا غیر از
آدمیان را تبعیض نکرد پس بنده باید که مبادرت کند بسجده تا از کثیر اول باشد که از اهل سجده و
اقترابند نه از کثیر ثانی که مستحق عذاب وعقابند وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ وهرکه خوار کرداند خدای
یعنی او را بجهت کفر یا عصیان وفسق وشقاوت آخرة که عذاب دوزخ است کرفتار کرداند فَمَا
لَهُ پس نیست مر او را مِنْ مُكْرِمٍ هیچ کرامی کننده ونوازنده بسعادت مثوبت در آوردن او
بجنت که دار کرامتست چه مالك مثوبت وعقوبت نیست مکر ذات او سبحانه إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ
بدرستی که خدا میکند مَا يَشَاءُ آنچه خواهد از اهانت واکرام بروفق مقتضای عمل عاملان
واعتقاد معتقدان وهیچ کس او را از آن منع نتواند کرد چه او قادر مطلق است وماسوای او در نهایت

عجز وافتقار ومذلت واحتیاج از ابن عباس مرویست که اهل کتاب با زمرهٔ اصحاب در مقام مخاصمه
در آمده گفتند که پیغمبر شما را با جمیع پیغمبران پیشین تصدیق میکنیم وبکتاب خود وبکتاب شما
وسایر کتابهای آسمانی ایمان داریم وشما با آنکه پیغمبر وکتاب ما را میشناسید از روی حسد
وحقد بوی نمیکروید پس حق در طرف ما باشد نه در جانب شما حق تعالی آیه فرستاد که
هَذَانِ خَصْمَانِ این دو کروه دشمن یکدیکر اخْتَصَمُوا جنك وجدال نمودند فِي
رَبِّهِمْ در دین پروردکار خود بخاری در صحیح خود آورده که از ابوذر غفاری رحمه الله منقول است
که سوکند میخورم بخدای که این آیه در حق شش کس است از مؤمن وکافر که در روز بدر
سبقت کردند بر یکدیکر بمبارزت از جانب کفار عتبه بود وشیبه وولید بن عتبه واز طرف
مؤمن حمزه وعلی وعبیده بن حارث بن عبد المطلب وحمزه مبارزت کرده عتبه را بکشت
وامیر المؤمنین علی ولید را بقتل آورد وعبیده شیبه را وتفصیل این قصه در آیات بدر مذکور است
ودر تبیان نیز از امیر المؤمنین علی صلوات الله وسلامه نقل کرده که آنحضرت فرمود که این
آیه در شان مبارزان ما که کفار بودند نازل شدند در روز بدر ودر وسیط آورده که فرق
خمسه مذکوره یعنی یهود وصابیان ونصاری ومجوس ومشرکان یك کروهند الا این هرد و
خصم ومؤمنان علیحده ویك کروه واین هر دو خصم پیوسته در ذات وصفات حق تعالی
جنك میکنند فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه نکرویدند قُطِّعَتْ لَهُمْ بریده
شود برای ایشان بمقدار جثه ایشان ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ جامهای از آتش که همه جسد
ایشان را فرو کیرد مانند جامه که احاطه جمیع بدن کند وبا وجود شدت عذاب يُصَبُّ
ریخته شود مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ بر زبر سرهای ایشان یعنی بریزند بر سرهای ایشان
الْحَمِيمُ آب جوشان که از غایت حرارت يُصْهَرُ بِهِ کداخته شود بآن مَا فِي
بُطُونِهِمْ آنچه در شکمهای ایشان باشد از آلات واحشای اندرونی وَالْجُلُودُ وکداخته
شود پوستهای ایشان یعنی اثر حرارت بظاهر وباطن ایشان برسد وَلَهُمْ ومر تعذیب
ایشان راست مَقَامِعُ کرزها در دست زبانیه مِنْ حَدِيدٍ از آهن که بعنف
بر ایشان کوبند كُلَّمَا أَرَادُوا هرکاه خواهند کفار أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا آنکه بیرون
آیند از آتش مِنْ غَمٍّ از جهت کثرت غم والم وبیطاقتی أُعِيدُوا باز کردانیده
شوند بآن کرزها فِيهَا در آن آتش یعنی چون بکناره دوزخ رسیده نزدیك بخروج
شوند زبانیه کرزهائی که در دست داشته باشند بزنند بر ایشان وباز کردانند ایشان را

بدرکات دوزخ وازحسن مرویست که زبانهٔ آتش برایشان خورد وایشانرا بربالای دوزخ
اندازد وزبانیه بمقامع ایشانرا بته دوزخ اندازند وبعد ازهفتاد خریف بته دوزخ رسند
وبازبانهٔ آتش ایشانرا ببالا اندازد وزبانیه ایشانرا بمقامع بقعر دوزخ افکنند وبرهمین منوال
معذب باشند وگویند بایشانکه وَذُوقُوا وبچشید عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب آتش
سوزانرا ودرحدیث آمده که اگرگرزی ازان گرزها برزمین دنیا افکند همه آدمیان وپریان بران
جمع شوند وخواهند که آنرا بردارند نتوانند وراوی این حدیث ابوسعید خدریست وعذاب
موصوف ازبرای یکی ازان خصم باشد که کافرند پس درحق خصم دیگر که اهل ایمانند میفرماید
که إِنَّ اللَّهَ بتحقیق که خدای يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا درآورد آنانرا که گرویده اند
بخدا ورسول او وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند کارهای شایسته جَنَّاتٍ تَجْرِي
دربوستانهایی که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ اززیر اشجار یامساکن آن جویهای آب يُحَلَّوْنَ
فِيهَا آراسته کرده اند وزیور وپیرایه بسته دران بهشتها مِنْ أَسَاوِرَ ازدستوانها
مِنْ ذَهَبٍ که ازجنس طلا باشد وَلُؤْلُؤًا وزیوربسته شوند ازمروارید یا از
دستوانها ازطلا که مروارید دران نشانده باشند وعاصم بنصب لؤلؤا میخواند یعنی داده
شوند مروارید تاآن خود را مزین کرده اند وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا درجامه که پوشند ایشان
دربهشت حَرِيرٌ ابریشم خالص است ودرحدیث آمده که هرکه دردنیا حریر پوشد در
آخرت نپوشد مراد مردانند که لباس حریر برایشان حرام است وطلا هم مثل اینست وَ
هُدُوا وراه نموده شوند مؤمنان إِلَى الطَّيِّبِ بچیزی پاکیزه مِنَ الْقَوْلِ
ازگفتار یعنی حق تعالی درآخرت ایشانرا بکلمهٔ طیبه راه نماید وآنچنان باشد که چون نظر ایشان
بربهشت افتد گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وچون ببهشت روند گویند الحمد لله الذی
اذهب عنا الحزن وچون درمنازل خود قرار گیرند گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده ویا
قول پاکیزه آن باشد که دربهشت لغو وفحش وباطل نگویند لا یسمعون فیها لغوا ولا تأثیما ویا مراد
تحیت ایشان باشد بایکدیگر که وتحیتهم فیها سلام واکثر مفسران برآنند که مراد بقول طیب
کلمهٔ شهادتست دردنیا کقوله تعالی یصعد الکلم الطیب وابن زید تکبیر را باکلمهٔ شهادت ضم
میکند ومیگوید قول طیب لا اله الا الله والله اکبر است ونزد سدی قول طیب قرآنست ونزد بعضی
ذکر الهی مطلق ویا استغفار است ویا هرقول که مطیب نفوس مردمان باشد وسلمی آورده
که ذکر الله است ویا نصیحت وموعظهٔ مسلمانان یا دعای مؤمنان یا امر بمعروف ونهی ازمنکر وصاحب

کشف الاسرار گفته که کلام پاکیزه آنست که از دعوی وریا وعجب دور باشد وبینا نزدیک
وسهل تستری فرموده که دراین کلام نظر کردم هیچ راه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدم وهیچ
حجاب صعب تر از دعوی نیافتم وَهُدُوا وراه یافته شوند اهل ایمان إِلَى صِرَاطِ
الْحَمِيدِ براه خداوند ستوده که مستحق حمد است مراد طریق بهشتست یا بصراط مستقیم
که دین اسلام است بعد ازان ازصفات ذمیمهٔ کفار خبر میدهد که إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
بدرستی که آنانکه نگرویدند بخدا ورسول وَيَصُدُّونَ وبازمیدارند مردمانرا
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ازراه خدای که ایمانست وطاعت وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وطواف
مسجد حرام بقول اشهر مراد روز حدیبیه است که پیغمبر واصحاب را ازطواف خانه ومسجد بازداشتند
الَّذِي جَعَلْنَاهُ آن مسجد که ساختیم آنرا لِلنَّاسِ برای مردمان مخصوص نیست
بعضی سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ یکسانست مقیم دراو وَالْبَادِ یعنی آینده ازبادیه
یعنی شهری وغریب درادای مناسک حج وادای لوازم تعظیم خانهٔ کعبه مساویند وگویند
مراد آنست که قبلهٔ کسانی که مقیمند دران وجماعتی که ازاطراف وجوانب عالمند کعبه است
وهمه درین حکم مساویند ویا همه مساویند درایمن بودن ازقتل وغارت دران وَمَنْ
يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ وهرکه اراده کند درحرم کاریرا که مقارن باشد بمیل کردن وگردیدن
ازراه حق وپیوسته بستمکاری که آن شرکست وکسب ومعصیت یاهرکه خواهد در زمین حرم
گردیدن ازراه راست بسبب ظلم وتعدی ازمنهج صواب نُذِقْهُ بچشانیم اورا مِنْ
عَذَابٍ أَلِيمٍ ازعذاب دردناک دردنیا ودرآخرت ازابن عباس وضحاک ومجاهد وابن
زید مرویست بآنکه مراد بالحاد وظلم استحلال حرام است وگویند مراد هرچیزیست که منهی است
حتی دشنام دادن بخادم چه ذنوب آنجا عظیم است نسبت بمواضع دیگر وعقاب آن مضاعف
واکثر علما برآنند که ارادهٔ گناه درحرم موجب استحقاق عذابست وهرکه ارادهٔ گناهی کند درغیر
حرم اگر بفعل آرد براو بنویسند واگرنه ننویسند مگر درحرم که اگر اندیشهٔ گناهی کند بی آنکه
کند براو مینویسند وعبدالله مسعود فرموده که اگرکسی درعدن قصد قتل کسی کند بمکه
یعنی قصد کند که کسی را درمکه بکشد اورا عذاب الیم بچشانند علم الهدی رحمة الله علیه فرموده
که چون مکهٔ محترم مخصوص است بتضاعف حسنات چه نمازی درآن باچندین نماز درغیرآن
برابراست پس جزای سیئات نیز دران مضاعف باشد ازسایر مواضع ودرنزد جمعی دیگر الحاد
وظلم قصد کشتن کسی است که وی قصد کشتن او نکند وظلم کند برکسی که وی قصد ظلم او نکند

وممکن است که استدلال کردن باین آیه بر آنکه هرکه در حرم احداث امری کند که موجب حد یا قتل
باشد عقوبت او را زیاده کرداند بجهت آنکه فرموده نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ اَلِیمٍ وَاِذْ بَوَّأْنَا و یاد
کن ای محمد که چون تعیین مرجع کردیم لِاِبْرَاهِیمَ برای ابراهیم علیه السّلام مَکَانَ الْبَیْتِ
جای خانهٔ کعبه را در وقت ساعت یعنی آن مکان را مرجع وی کردانیدیم تا رجوع بآن نموده در آن خانه
بنا کند و عبادت نماید و در روایت آمده که حق تعالی دفع خانهٔ کعبه کرد بآسمان در زمان طوفان
نوح و آن از یاقوت سرخ بود پس حق تعالی امر کرد بابراهیم تا در موضع آن خانه بسازد باینوجه که
ابری بفرستاد تا سایه افکند بر آنمقدار که زمین خانه بود و ابراهیم خانه را بنا کرد و کویند باد برا
برانگیخت تا بداث انداز زمین را برفت و یا جبرئیل بیامد و کرد اکرد آن خطی بکشید و ابراهیم بر اساس
قدیم بنا فرمود و کفتیم او را که آنْ لَا تُشْرِکْ که شرک میاور و روا بار مکیر بِی شَیْئًا بمن چیزی را
که من از شرک منزهم پس مرا بوحدانیت پرستش کن وَطَهِّرْ بَیْتِیَ و پاک کن خانهٔ مرا از بتان و
از جمیع چیزهای ناشایسته مانند نجاستها لِلطَّائِفِینَ برای طواف کنندکان کرد اکرد آن
وَالْقَائِمِینَ و برای ایستادکان در نماز وَالرُّکَّعِ السُّجُودِ و رکوع کنندکان و سجده نمایندکان
مراد بقائمین و راکعین و ساجدین نماز کذارندکان اند اکثر مفسران بر آنند که مراد بطائفین اهل
آفاقند که بطواف کعبه توجه نموده باشند و بقائمین کسانی که مقیم آن بلدند و متوطن در آن
و راکعین و ساجدین نماز کذارندکانند و لهذا مسافر را در انجا طواف کردن افضل است از نماز کردن
و مقیم را نماز کذاردن افضل است از طواف کردن حاصل که میفرماید ابراهیم خانهٔ کعبه را از اصنام
و انجاس پاک کردان تا آنرا طواف کنند و در آن نماز کذارند و این قول بر زبان اهل عالم است اما بزبان
اشارت میفرماید که دل خود را که دار الملک کبریای من است از همه چیزها پاک کن و غیر را بدان
راه مده که بیمانهٔ محبت ماست در خبر است که وحی آمد بداود که ای داود برای من خانهٔ پاک بساز
که نظر عظمة من بآن فرود آید داود علیه السّلام کفت کدام خانه است که عظمة و جلال را شاید فرمود
که آن دل بندهٔ مؤمن است داود علیه السّلام کفت او را چکونه پاک دارم ندا آمد که آتش محبت ما در آن زن
تا هرچه غیر ماست همه را بسوزد آورده اند که چون ابراهیم خلیل خانهٔ کعبه را تمام کرد وحی آمد بوی که
همه مردمان را بزیارت خانه آواز ده ابراهیم علیه السّلام فرمود که آواز من بکجا رسد خطاب آمد که از تو
آواز کردن و از من رسانیدن پس خلیل با مسلک جلیل در مقام و بروایتی اشهر در کوه ابو قبیس بر خاست
و هر دو انکشت بکوش نهاد و بآواز بلند ندا کرد که یا ایها النّاس حجّوا بیت ربکم ای مردمان حق تعالی
حج خانهٔ خود را بر شما نوشته و شما را بدان میخواند اجابت کنید حق تعالی آواز او را بجمیع مردمان اهل
عالم رسانید و هر که در اصلاب مردان و رحمهای زنان بود از مشرق تا مغرب رسانید و هر که در
علم الله بود که حج کذارد بجواب لبّیک اللّهمّ لبّیک زبان بکشاد و حق تعالی این قصه را باینوجه
بحبیب برکزیدهٔ خود صلوات الله علیه و آله اخبار میفرماید که وَاَذِّنْ فِی النَّاسِ و ندا در ده
ای ابراهیم در میان مردمان بِالْحَجِّ بدعوت حج و امر بآن یعنی بخوان ایشانرا بطواف خانه
خدا و بادا مناسک آن یَأْتُوکَ تا بیایند بسوی تو رِجَالًا در حالتی که پیادکان باشند
وَعَلَیٰ کُلِّ ضَامِرٍ و بر حالتی که سواران باشند بر هر شتر لاغر شده نزار کشته بجهت بعد
میفرماید که بجهد تمام یَأْتِینَ آیند آن شتران مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ از هر راه فراخ که
دور باشد مراد آنست که مردمانرا بر وجوب حج دعوت کن که سوار و پیاده خواهند آمد مرویست
از سعید بن جبیر که عبد الله عباس پسران خود را کفت که ای پسران من حج کنید پیاده در حالت
آمدن و باز کشتن که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود که هر کسی که سواره بحج آمده
باشد بهر کامی که راحلهٔ او بردارد هفتاد حسنه است و هر شخصی را که پیاده آمده باشد و حج کذارده
هفتصد حسنه است از حسنات حرم کفتند یا رسول الله حسنات حرم چه چیز است فرمود هر حسنه
آن مقابل صد هزار حسنه است در غیر آن در کشف الغمه از علی بن زید بن جدعان نقل کرده که
حضرت امام حسن بن علی علیهما السّلام بیست و پنج حج مقبول کذارده بود پیاده و ملازمان او اسبان
رهوار خوش رفتار را با او میکشیدند تا بمکهٔ معظمه و چند مسافت دورتر باشد ثواب آن بیشتر
خواهد بود انس از سید عالم صلی الله علیه و آله نقل کرده که شنیدم از آنحضرت که فرمود حق
تعالی بر فرشتکان مباهات میفرماید باهل عرفات و میفرماید ای فرشتکان من نظر کنید
بیندکان من که همه ژولیده مو و کرد آلود توجه نموده اند بمن از دور دور دراز پس کواه میکیرم
شما را که بتحقیق من اجابت دعای ایشان کردم و اذن شفاعت ایشان دادم در هرچه راغب باشند
و بخشیدم بدکارانِ ایشانرا به نیکوکاران ایشان و عطا فرمودم نیکوکاران ایشانرا جمیع آنچه از من
طلبیده اند غیر از حقوقی که در میان ایشان باشد یعنی غیر از چیزی که در ذمت یکدیگر داشته
باشند و بطریق امانت نزدیک یکدیکر کذاشته پس چون حاجیان از عرفات بمشعر روانه
شوند و وقوف کنند و عود کنند در مطالب خود و مقاصد خود یعنی آنها را بحق تعالی دفع نمود
طلب انجاح آن کنند حق تعالی بملائکه کوید ای فرشتکان من بندکان وقوف نموده اند
در مشعر و در مطلوب خود عود کرده طلب آن از من میکنند پس کواه میکیرم شما را که اجابت
نمودم دعای ایشانرا و زمام شفاعت بدست ایشان دادم تا در حق هر که رغبت داشته باشند

شفاعت نمایند و بدکار ایشانرا بنیکوکار ایشان بخشیدم و جمیع آنچه طلب کرده اند بایشان ارزانی داشتیم و ضامن شدم جمیع حقوقی را که در ذمه یکدیگر دارند و آنرا در کف کفایت خود نهادم و فردای قیامت خصمان ایشانرا از ایشان خوشنود گردانم بر وجهی که هیچ کس دعوی بایشان نداشته باشد و نزد بعضی خطاب متوجه حضرت رسالتست و مصدق این قول است آنچه از امام جعفر صادق علیه السلم ماثورست که پیغمبر صلی الله علیه و آله قبل از حجة الوداع ده سال در مدینه اقامت فرموده و درین مدت بحج نرفت و چون این آیت نازل شد منادی خود را امر فرمود که ندا در دهد در میان مردمان از جهت حج رفتن پس در مدینه خلایق بسیار از اعراب و غیر ایشان جمع شدند و اکثر از اهل مدینه بودند و آنحضرت در بیست و ششم ذی القعده از مدینه مبارکه بیرون رفت و چون بمسجد شجره رسید وقت زوال بود هم آنجا غسل کرده نیت حج قران فرمود و بعد از آنکه ظاهرین را ادا فرموده بود متوجه مکه شده مناسک حجة الوداع را بجای آورد پس می فرماید که ای محمد ندا کن مردمانرا بطواف خانه خدا تا پیاده و سوار بیایند نزد تو **لِيَشْهَدُوا** بجهت آنکه حاضر شوند **مَنَافِعَ لَهُمْ** نزدیک منفعتها که مر ایشانراست یعنی بمنافع دنیا یا دینی خود برسند که آن ارباح تجاراتست در دنیا یا رسیدن بجنات علا در عقبی اول قول ابن عباس و ابن جبیر است و دوم قول سعید بن مسیب و عطیه و ماثور از ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام و نزد مجاهد هم تجارتست در دنیا و هم ثواب در آخرت و صاحب کنز العرفان و کشاف نیز گفته که مراد منافع دینیه و دنیویه است که مختص است باین عبادت و در غیر آن از انواع عبادت چون نماز و روزه و زکوة یافت نمیشود و این منافی قولین مذکورین نیست **وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ** و بجهت آنکه یاد کنند نام خدایرا از لبیک و تکبیر **فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ** در روزهای دانسته شده نزد مردمان و معلوم و معهود در میان ایشان که آن دهه اول ذی حجه است و مراد بمعدودات در آیه واذكروا الله في أيام معدودات ایام تشریقست که روز عید قربانست و سه روز بعد از آن و نزد ابن عباس ایام معلومات ایام تشریق است و معدودات ایام عشر و این قول از ابی جعفر صلوات الله علیه منقولست و مقوی قول ثانیست اینکه میفرماید بعد از اینکه **عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ** یعنی ذکر خدا کنند بر ذکر آنچه روزی داده شده است ایشانرا **مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ** از بسته زبان چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند مراد آنست که در حین ذبح و نحر نام خدا ببرند و باسم او بکشند نه باسم بتان چنانکه شعار کفار است و از امام جعفر صادق علیه السلم مرویست تکبیر در منی عقب پانزده نماز که اول آن ظهر عید است و این نیز مؤید قول ثانیست و صورت تکبیر این است الله اكبر الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله والله اكبر الله اكبر ولله الحمد الله اكبر على ما هدينا ولله الحمد على ما اولنا والله اكبر على ما رزقنا من بهيمة الانعام آورده اند که کفار باسم بتان خود قربان میکردند و از گوشت قربانی نمیخوردند حق تعالی رسوم باطله ایشانرا در هم شکست باهل ایمان امر میکند که بنام من قربان کنید **فَكُلُوا مِنْهَا** پس بخورید از گوشت آن **وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ** و بخورانید از آن قربانی درمانده محنت کشیده محتاج تنگدست را و بدانکه اگر مذبوح هدی است امر باکل و اطعام از برای وجوبست و اگر قربانی است از برای ندب و اگر ذبح برای کفارتی باشد یا نذر کرده باشد صاحب مذبوح را جایز نیست خوردن آن چنانچه در احادیث صحیحه اهل البیت علیهم السلم ثابت گشته و بائس کسی است که اثر شدت و محنت فقر بر او ظاهر باشد از جوع و برهنگی و یا آنست که دست خود را برای سؤال دراز کند و کف دست برای طلب بگشاید و یا کسی است که مردمان عار داشته باشند از مجالست او بجهة نهایت پریشانی و خواری و فقیر نیز بآن مرتبه است و لهذا حق تعالی تقدیم اسم او نموده بر فقیر **ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ** و بعد از آن بگذارید مناسک حج را از سر تراشیدن و ناخن چیدن و رمی جمار ثلثه کردن و غیر آن از اعمال حج که بعد از ذکر است **وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ** و باید که وفا کنید بنذرهای خود یعنی بآنچه نذر کرده باشید از حج و غیر آن از طاعات که در این ایام در مکه بجای آورند **وَلْيَطَّوَّفُوا** و باید طواف کنند طواف زیارت و طواف نسا و طواف عمره **بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ** بخانه آزاد از غرق روز طوفان و یا از تملک مردمان و تسلط جباران از سعید بن جبیر مرویست که تبع متوجه مکه شد بقصد خراب کردن خانه کعبه چون بغدیر رسید مفلوج شد و هر چند اطبا در معالجه آن کوشیدند فایده نداد بعضی از اهل اسلام نزد او آمدند و گفتند ای ملک این خانه را خدائی هست که هر که قصد او کند ویرا ببلائی مبتلا سازد و او را از آن باز دارد و اگر خواهی بمکه روی عزم را جزم کن که تعرض بآنخانه نرسانی تا خدای تعالی ترا شفا دهد ملک بر این عزم متوجه مکه شد حق تعالی او را از آن مرض شفا داد وی بمکه آمده بفرمود تا خانه کعبه را کسوت فاخر پوشانیدند و اول کسی که خانه کعبه را کسوت پوشانید وی بود و هزار شتر قربان کرد و اهل حرم را بصله و عطا نوازش نمود و در آن موضع که فرود آمده بودند آنرا مطابخ نام کردند زیرا که طبخ بسیار آنجا کردند و مردمان مکه اطعام نمودند و اینکه حجاج تخریب رکنی از مکه نمود و حق تعالی او را هلاک نگردانید بنزول عذاب بر آن بجهت آن بود که مقصود آن گرفتن عبد الله زبیر بود که بخانه کعبه پناه برده بود نه قصد تخریب خانه و لهذا بعد از آنکه ابن زبیر را از آنجا بیرون آورد تعمیر آن نمود و بر طریق اول بنا نمود و یا بجهة برکت و میمنت سید عالم صلی الله علیه و آله چه همه امت او محفوظ اند از عذاب استیصال در دنیا و این وجه اوجه است چه اقدام او بر این

فعل قبیح مخالف کریمهٔ وَمَن دَخَلَهُ کَانَ آمِنًا و نزد بعضی عتیق بمعنی قدیم است زیرا که بانی خانهٔ کعبه
آدم علیه السلام بود کقوله تعالی اِنَّ اَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبَارَکًا و بعد از طوفان ابراهیم
تجدید آن نمود و بعد از آن عمالقه در بعضی روایت آمده که بنای آن خانه قبل از آدم بوده بدو هزار
سال و از آن اصطلاح میکفتند ذَلِكَ امر ج و مناسك آن این است که مذکور شد وَمَن یُعَظِّمْ
حُرُمَاتِ اللهِ و هرکه بزرك دارد حرمتهای خدا را یعنی حرمت احکام ج را نکه دارد و هتك
آن نکند و حرمت بجای آورد فَهُوَ پس تعظیم که حفظ احکام او سبحانه است و امتثال او نمودن
خَیْرٌ لَهُ بهتر است مر او را عِنْدَ رَبِّهِ نزد پروردکار او از پاداش و جزا وَاُحِلَّتْ
لَکُمُ و حلال کرده شد مر شما را در حال احرام که الْاَنْعَامُ همه چهارپایان و حکم آنها حکم صید بر نیست
که برمحرم حرام است اِلَّا مَا یُتْلَی عَلَیْکُمْ مکر آنچه خوانده شود بر شما تحریم آن که آن میته است
و آنچه بنام غیر خدا کشته باشد کقوله تعالی حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةُ تا آخر و چون حق تعالی ترغیب بندکان
نمود تعظیم حرمات خود در عقب آن امر کرد باجتناب اوثان و قول زور چه توحید خدا و نفی شریك
از او و صدق قول از اعظم حرمات است و فرمود فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ پس دور شوید از پلیدی
مِنَ الْاَوْثَانِ که آن بتانند یعنی بتان را شریك خدا مکردانید بلکه بر طریق توحید خدا را بپرستید
وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ و اجتناب کنید از کفتار دروغ که دعوی شرکت بتانست بخدا و عیسی آن
و یا مطلق مراد کذبست و بهتان حاصل که میفرماید از عبادة بتان و قول زور دور شوید حُنَفَاءَ
لِلّهِ در حالتی که میل کننده باشید از همه ادیان باطله بدین اسلام از برای ما یعنی خاص و خالص
از برای او غَیْرَ مُشْرِکِینَ بِهِ نه شرك آرندکان مراد آنست که ادای مناسك ج کنید در حینی که
مخلص باشید برای خدای بر خلاف عادت کفار و در تلبیهٔ ج غیر را شریك او مکردانید و یا انکه مراد اخلاص
است در همهٔ عبادات یعنی جمیع طاعات را خاص و خالص کردانید از برای او وَمَن یُشْرِكْ بِاللّهِ
و هرکه شرك آرد بخدا فَکَاَنَّمَا خَرَّ پس کویا در افتاده مِنَ السَّمَاءِ از آسمان در روی زمین
هلاك چه او از اوج عزت ایمان بحضیض ذلت کفر و طغیان افتاده فَتَخْطَفُهُ الطَّیْرُ پس
در میربایند او را مرغان مردارخوار از روی زمین و اجزای او را متفرق میسازند و میدرند اَوْ
تَهْوِی بِهِ الرِّیحُ یا کویا می افکند او را باد ها از موضع بلند فِی مَکَانٍ سَحِیقٍ در جائی دور از
دستکیری و فریادرسی چه شیطان او را در چاه عمیق ضلالت می افکند مراد آنست که هرکه شرك آرد
بخدا پس بتحقیق که نفس او هلاك کننده مانند هلاکت کسی از آسمان بزمین افتاده یا باد او را از جائی
بلند بزیر افکنده و هلاك ساخته چه هرکه از اوج عزت ایمان بحضیض کفر افتد هواهای نفس او را

پریشان و پایمال سازد یا باد وسوسهٔ شیطان او را در وادی ضلالت افکند و نابود شود ذَلِكَ
حقیقت امر این است که مذکور شد پس ابتدا بکلام دیکر کرده میفرماید که وَمَن یُعَظِّمْ و هرکه
تعظیم کند شَعَائِرَ اللهِ نشانهای خدا را که مناسك ج است و اعتقاد حقیقة آن نماید و بر
وجه اخلاص آن را بجای آورد فَاِنَّهَا پس بدرستی که بزرك داشتن آن شعایر مِن تَقْوَی
الْقُلُوبِ از پرهیزکاری دلهاست یعنی تعظیم شعائر خدا از افعال کسانی است که قلوب ایشان
ترس کار است از موجبات غضب الهی یا پاکیزه تر است از شایبهٔ اعتقاد فاسد و مصفی است از زنك
خلل لَکُمْ فِیهَا مر شما راست در مناسك ج مَنَافِعُ منفعتها که آن کسب تجارتست در طریق
آن یا رسیدن بثواب عظیم آخرت و نزد بعضی مراد بشعائر شترانند که اشعار یا تقلید کرده باشند
پس معنی آنست که مر شما راست منفعتها از شیر و پشم و موی و سواری و حمل توشه و سایر اسباب
و اثقال بر آن اِلَی اَجَلٍ مُسَمًّی تا وقتی که زمان کشتن آنست یا تا قیامت این اخذ منافع
شما را جایز است تا از آن منتفع شوید تا هنکام مردن آنها ثُمَّ مَحِلُّهَا پس جای مناسك ج
یا موضع کشتن شتران منتهی است اِلَی الْبَیْتِ الْعَتِیقِ بخانهٔ آزاد از غرق یا از تسلط جباران
یا خانهٔ قدیم مراد خانهٔ کعبه است بدانکه فقهای ما متفق اند بر جواز اخذ منافع مذکوره از شتران
و اکرچه بعد از اشعار و تقلید باشد وقتی که ضرری بآن و لدان نرسد و این را از امام محمد باقر
صلوات الله علیه نقل کرده اند و محل کشتن شتران در مکه است بحزوره اکر هدی برای عمره باشد
و در منی اکر از برای ج باشد وَلِکُلِّ اُمَّةٍ و مر کروهی را از اهل ایمان که پیش از شما بوده اند
جَعَلْنَا مَنْسَکًا کردانیده ایم محل عبادتی که ذبح کنند در آن از برای تقرب جستن لِیَذْکُرُوا
اسْمَ اللهِ تا یاد کنند نام خدا را عَلَی مَا رَزَقَهُمْ بر ذبح آنچه داده ایشان را مِنْ بَهِیمَةِ
الْاَنْعَامِ از بسته زبانان چهارپایان یا هرکس را متدین کردانیده ایم بنوعی طاعتی تا یاد میکنند و
حمد و شکر ما را بجای می آورند بر آنچه روزی ایشان کرده ایم از چهارپایان و معنی اول اصح و اشهر است
فَاِلَهُکُمْ پس خدای آدمیان اِلَهٌ وَاحِدٌ یك خداست فَلَهُ اَسْلِمُوا پس مر او را کردن
بنهید و تقرب و ذکر او را خالص کردانید و قربان را بکفر و شرك مخلوط مسازید یعنی با اوثان وَ
بَشِّرِ الْمُخْبِتِینَ و بشارت ده ای محمد فروتنان و متواضعان را در درکاه که بذکر ما آرمیده و مطمئن
اند و کویند مخبتین کسانی اند که ظلم نکنند و بر ایشان ظلم کنند انتقام نکشند و مطمئن باشند تا
روز رستخیز پس در صفات حمیدهٔ ایشان میفرماید بقوله الَّذِینَ اِذَا ذُکِرَ اللهُ آنانکه چون
یاد کرده شوند خدای نزدیك ایشان وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ بترسد دلهای ایشان از هیبت

جلال ربانی وطلوع انوار عظمت سبحانی وهرگاه تخویف کرده شوند بعذاب وعقاب الهی دلهای ایشان
خایف وهراسان شود وَالصَّابِرِينَ ودیگر مژده صبر کنندگانرا عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ برآنچه
رسیده برایشان ومیرسد از تکالیف ومحنتها وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وبپای دارندگان نمازرا واداء
کنندگان در اوقات خودهم چنانکه مامور ومأجورند بآن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وازآنچه
روزی داده ایم ایشانرا نفقه میکنند در وجوه خیرات از مصارف واجبه ومندوبه وبازسر رشته
سخن را بذکر ذبایح کشیده میفرماید که وَالْبُدْنَ وشتران وبزرگها را جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ
شَعَائِرِ اللَّهِ گردانیده ایم یعنی مقرر ساخته ایم برای شما که از نشانهای دین خدا باشند واز علامت
مناسک حج خانه وی که آن اشعار وتقلید واطعام آنهاست لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ مرشما را درآنها نیکوئی
بسیار است از منافع دینیه ودنیویه که آن موجب جمیل وثواب جزیل است فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ بس یاد
کنید نام خدا را عَلَيْهَا برکشتن آن یعنی در حین کشتن آن تکبیر گوئید که آن الله اکبر است یا مطلق ذکر
صَوَافَّ درحالتی که صف زدگان باشند یعنی برپای ایستاده وچهار دست وپا را بترتیب نهاده واین
بطریق استحباب وکیفیت آن چنانست که هر دو دست شتر را بر یکدیگر بندند وتیغ بر گوسینه او فرو برند
واین طریق از ابوعبدالله صلوات الله علیه مرویست ومعمول همه فقهای ماست ودر گاو چهار دست و پای
او را به بندند ودنب او را رها کنند ودر گوسفند دو دست ویکپا را درهم بندند فَإِذَا وَجَبَتْ وپس
چون بیفتد بر زمین جُنُوبُهَا پهلوهای شتران وروح از آن مفارقت کند فَكُلُوا مِنْهَا پس
بخورید از آن یعنی گوشتهای آن وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وبخورانید درویش قناعت کننده را ناخواهنده را
وَالْمُعْتَرَّ وسؤال کننده خواهنده را وبدانکه ظاهر روایات اهل البیت وفتوی مجتهدان امامیه
بر قسمت هدی است بر سه قسم وخلاف در وجوب وندب تثلیث است واهدای ثلث آنست واهدی ثلث
دیگر واکل آن از ثلث دیگر اما همه ثلث آن واجب نیست بلکه مسمی کافی است وواجبست که هدی واجب تمام
خلقت باشد ولاغر نباشد كَذَٰلِكَ همچنانکه یاد کرده شد یعنی آنچه وصف آن کردیم از امر بکشتن شتران
که ایستاده باشند الخ سَخَّرْنَاهَا رام کردانیدیم آنها را با وجود قوت وعظم جثه لَكُمْ برای شما
تا که بی تعب ومشقت آنها را میگیرید ومی بندید ومیکشید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا شاید شما سپاس
داری کنید مرخدا را بر نعمتهای او بتقرب واخلاص آورده اند که اهل جاهلیت خون قربانیهای خود را
بر دیوار کعبه میمالیدند وآنرا سبب تقرب میجستند در اول زمان اسلام مؤمنان نیز همان قاعده
داعیه آلودگی دیوار حرم کعبه معظمه داشتند حق تعالی از آن نهی کرده فرموده که لَنْ يَنَالَ اللَّهَ
هرگز نرسد بخدای تعالی یعنی بمحل رضا وقبول او لُحُومُهَا نه گوشتهای قربانی که صدقه میدهید

وَلَا دِمَاؤُهَا ونه خونهای ایشان که بوقت قربانی میریزید وَلَٰكِنْ يَنَالُهُ ولیکن میرسد
بمحل قبول ورضای او التَّقْوَىٰ آنچه با پرهیزکاریست مِنْكُمْ از جانب شما یعنی از تقوی قلوب
شما که داعی شماست بتعظیم امر خدا وتقرب واخلاص او بقربانی کردن كَذَٰلِكَ همچنانکه مذکور
شد سَخَّرَهَا لَكُمْ رام کرد ومسخر فرمان کردانید انعام را برای شما از روی انقیاد لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ
تا بزرگی یاد کنید خدا را وبشناسید عظمت واقتدار او را بر چیزی که غیر او بر او قادر نیست ودر کبریا وجبروت
وی را موحد هو دانید عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ برآنچه راه نمود شما را بطریق تسخیر ونحر قربانیها وکیفیات
تقرب بدان وگویند مراد تکبیراست در حالت ذبح وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ومژده ده ای محمد نیکوکاران
مخلص را ببهشت یا بقبول طاعت یا بوعده نصرت هم چنانکه میفرماید که إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ
بدرستی که خدای دفع کند وبازدارد فتنه مشرکانرا عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا از آنانکه گرویده اند
ومؤمنانرا برایشان نصرت دهد إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای دوست نمیدارد كُلَّ
خَوَّانٍ هر خیانت کننده را که در امانت دین خاینست بجهة شرک آوردن كَفُورٍ ناسپاس
بر نعمت او که بمحض انعام برایشان میفرستد وایشان بنام بتان قربان میکنند یعنی حق تعالی راضی
بفعل ایشان نیست پس هرگز نصرت ایشان ندهد وهمه را مغلوب گرداند آورده اند که کفار مکه بدست
وزبان در آزار مؤمنان میکوشیدند وهر ساعت از اصحاب بعضی سر شکسته وجمعی دست بسته نزد
حضرت نبوت آمده شکایت مینمودند حضرت میفرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان مأمور نیستم
وچون هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید واول آیتی که در باب جهاد نازل شد این بود که
أُذِنَ دستوری داده شد کارزار کردن لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ مر آنانرا که خواهند کارزار کنند
با جماعت کفار بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا بسبب آنکه ستم رسیده شده اند وجفاهای بی شمار از دشمنان
کشیده وحفص بفتح تا میخواند یعنی آنانرا که کافران با ایشان مقاتله میکنند دستوری دادیم تا قتال
کنند وَإِنَّ اللَّهَ وبدرستی که خدای عَلَىٰ نَصْرِهِمْ بر یاری دادن مظلومان که مؤمنان اند
لَقَدِيرٌ هرآینه تواناست پس مرخص شدند در قتال الَّذِينَ أُخْرِجُوا آنانکه بیرون کرده
شدند مِنْ دِيَارِهِمْ از سراهای خود که در مکه داشتند بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق وناروا
واصلا مستوجب اخراج نبودند وچیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن ایشان بود
إِلَّا أَنْ يَقُولُوا مگر آنکه میگفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما خدای یگانه است واز ابوجعفر صلوات
الله علیه مرویست که این آیت نازل شده در شان مهاجرین وجاری گشته در آل محمد علیهم السلام که از دیار
خودشان بیرون کردند وجفا وستم وجور وتنگی بر ایشان روا داشتند وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ

واکرنه دفع کردن خدا بودی مردمانرا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی ایشانرا ببعضی بتسلیط مؤمنان
بر مشرکان لَهُدِّمَتْ هرآینه ویران کرده شدی باستیلای کافران مشرکان بر ملل مختلفه صَوَامِعُ
صومعهای راهبان در زمان عیسی وَبِيَعٌ وکلیسای ترسایان درآن زمان در صحراها و سر کوهها از
اطراف وَصَلَوَاتٌ وکنشتهای یهودان در زمان موسی علیه السلام وَمَسَاجِدُ ومسجدهای مسلمانان
در زمان پیغمبر آخر الزمان صلوات الله الرحمن وسلامه علیه يُذْكَرُ فِيهَا که همیشه یاد کرده میشدی
درآن مساجد با جمیع بقاع مذکوره اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا نام خدای بسیار وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ وهرآینه
یاری دهد خدای مَنْ يَنْصُرُهُ کسی را که دین اورا یاری دهد ومردمانرا بر طاعت او ترغیب نماید
إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ بدرستی که خدای تواناست بر نصرت مؤمنان عَزِيزٌ غالبست بر همه کس
وبر همه چیز وهرکرا خواهد غلبه دهد در این آیه وعده داد مظلومانرا بنصرة ووفا نمود بوعدهٔ آن
جهة تسلیط مهاجر وانصار نمود بر صنادید قریش واکابر واکاسرهٔ عجم وقیاصرهٔ ایشان وزمین ودیار
ایشان را بمسلمانان تفویض نمود پس آیه اخبارست از غیب چه این نصرت بعد ازین بظهور رسید دیگر
در صفت مأذونان بقتال میفرماید که الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ یعنی جماعت مأذونان آنانند که
اگر جای دهیم ایشانرا و تمکین و قدرت واقتدار بخشیم آنهارا فِي الْأَرْضِ در زمین و زمام حکومت
بکف ایشان دهیم أَقَامُوا الصَّلَاةَ بپای دارند نماز را جهة تعظیم ما وَآتَوُا الزَّكَاةَ وبدهند
زکوة را جهة یاری دادن بندکان ما وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وبفرمایند بنیکوئی یعنی آنچه در شرع
وعقل نیکو باشد وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وباز دارند مردمانرا از زشتی یعنی آنچه در شرع وعقل قبیح
شمرند وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ومر خدای راست سرانجام همهٔ کارها وهمه چیزها بید قدرت اوست واین
تاکید وعدهٔ نصرتست از عکرمه نقل است که این همکنان همه مرحومه اند وابو جعفر صلوات الله علیه فرمود
که نَحْنُ هُمْ آنها مائیم چه منصب امامة وحکومة وعصمة نازد ماست و رتبهٔ علم وفضل وطهارت وتقوی
وسایر صفات کمال لازم احوال ما بعد از آن بجهة تسلیهٔ خاطر عاطر سید عالم صلی الله علیه وآله که پیوسته
تکذیب میکردند وانکاری نمودند میفرماید که وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ واکر تکذیب میکنند ترا مشرکان
قریش غم واندوه بخود راه مده که آن تکذیب مخصوص بتو نیست فَقَدْ كَذَّبَتْ پس بتحقیق که تکذیب
کردند قَبْلَهُمْ پیش از ایشان یعنی صنادید قریش مکه که تکذیب تو میکنند قَوْمُ نُوحٍ کروه نوح
نوح را وَعَادٌ وکروه عاد هود را وَثَمُودُ وکروه ثمود صالح را وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وکروه ابراهیم
ابراهیم را علیه السلام وَقَوْمُ لُوطٍ وکروه لوط اورا وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ واهل مدین شعیب را وَ
كُذِّبَ مُوسَى وتکذیب کرده شد موسی یعنی فرعونیان اورا تکذیب کردند قوم او که بنی اسرائیل

بودند فَأَمْلَيْتُ پس مهلت دادم لِلْكَافِرِينَ مر آن ناگرویدکانرا تا وقتی که آجال مقدره
ایشان درآید ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس بگرفتم ایشانرا بعذاب طوفان وریح صرصر وصیحه ولشکر پشه
وخسف وحجاره وعذاب یوم الظله وغرق شدن فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ نا
پسندیدن من ایشانرا چه نعمت را برایشان محنت بدل ساختیم وحیوة را بهلاک وعمارت را بویرانی
وخرابی فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ پس بسا از شهر ودهها که ما أَهْلَكْنَاهَا هلاک کردیم آنرا یا هلاک
اهل آن وَهِيَ ظَالِمَةٌ وحال آنکه آن دیه یعنی مردمان آن ستمکاران بودند بر خود یعنی مشرک
فَهِيَ پس آن دیه خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا افتاده است بر سقفهای خود یعنی اول سقفهای آن بنا
بیفتاد بعد از آن دیوارهای آن بربالای آن فرود آمد وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وبسا از چاه معمور پر آب
در بادیه که باز کذاشته و دست بازداشته شده است که اهل آن آب هلاک شده اند وکس نیست که
از آن آب برکشد وَقَصْرٍ مَشِيدٍ وبسا کوشک بلند افراشته وگچ کاری کرده شده ومستحکم که از
ساکنان خالی است جهة استیصال ایشان در اکثر تفاسیر آمده که این چاه بر پایان کوهی است بحضرموت
وقصر مشید در قلهٔ آن کوه ودر لباب گفته که بنا کنندهٔ آن قصر عاد ثانی بود که اورا مندر کویند ودر
اشهر روایات واقع شده که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح علیه السلام با چهار هزار کس بدیار یمن آمد
ودر بعضی از منازل آن ولایت موت بر او حاضر شد وآن منزل را حضرموت نام نهادند یعنی جائی که
آنجا موت بر صالح حاضر شد ودر آنجا بلده ساختند وحضورا نام نهادند واصحاب او جلاس بن سوید
وبروایتی جلیس بن جلاس را بر خود امیر ساختند ووزارت اورا بحادیب بن سواده دادند وبس
این چاه که بئر معطله اشارتست باو قرار گرفتند وقصر مشید ساختند واولاد ایشان بعد از مدتی
بت پرستی آغاز کرده از دین پدران برگشتند وحنظلة بن صفوانرا که مردی شتربان بود وبر پیغمبری
بدیشان آمده در بازار بکشتند بخواری وزاری تمام وحق تعالی جهة این ایشانرا مستأصل ساخت
وچاه ایشان معطل وکوشک ایشان خالی ماند ویک کس از ایشان نماند که از آن آب برکشد ودر قصر
برنشیند ودر تیسیر آورده که پادشاهی کافر بر وزیری مسلمان غضب کرده گفت که اورا بکشند ووزیر بگریخت
با چهار هزار کس از اهل ایمان ودر کوه حضرموت که هوای خوش داشت منزل ساخت وهرچند چاه
میکندند آب تلخ بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسیده موضعی جهة چاه نشان کرد وچون
بکندند آبی در غایت لطافت وشیرینی بیرون آمد ایشان آن چاه را کشاده ساختند واز پائین تا بالا
بخشتهای زر ونقره برآوردند وبپرستش پروردکار خود مشغول شدند بعد از مدتی شیطان
بصورت زن پیری برآمده زنانرا دلالت کرد بر آنکه در وقت غایب شدن شوهران بحق مشغول شوند

و دیگر باره بشکل مرد پیری بر ایشان ظاهر گشته مردان را بوقت دوری از زنان بوطی بهایم بکار داشت
و چون این عمل قبیح درمیان ایشان پدید آمد حق تعالی حنظلة بن صفوان یا قحافة بن صفوان را بدیشان
به پیغمبری فرستاد و نگرویدند آب چاه ایشان بزمین فرو رفت و بعد از وعده ایمان آن پیغمبر دعا
فرموده آب باز آمد دیگر باره آغاز نافرمانی کردند و تکذیب او نمودند حق تعالی بآن پیغمبر خبر داد که
بعد از هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت عذاب بر ایشان خواهم فرستاد ایشان
قصر مشید بنا کردند بخشتهای زر و نقره و بیاقوت و جواهر مرصع گردانیدند و بعد از انقضای
زمان مهلت رجوع بدان قصر کرده درها بستند جبرئیل فرود آمده ایشان را با قصر بزمین فرو برد
اکنون چاه ایستاده است و دود سیاه متعفن از آن بر می آید و در آن نواحی ناله هلاک شدگان می شنوند
أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا نرفتند کفار مکه و سیر نکردند فِي الْأَرْضِ در زمین یمن و شام یعنی با آن
موضع می رسند در وقت تجارت و مشاهده می کنند پس چرا از آن عبرت نمی گیرند تا از کفر و شرک
باز ایستند و بعذاب گرفتار نشوند هم چنانکه ایشان چنانکه میفرماید فَتَكُونَ لَهُمْ
پس باشد مر ایشان را قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا دلهائی که تعقل کنند بچیزی که بسبب عبرت
ایشان شود أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا یا باشد ایشان را گوشها که بشنوند بآن آنچه واجبست
شنیدن آن از وحی که آن خبر دادن حق تعالی است از استیصال جماعت مذکوره فَإِنَّهَا پس
قصه شان این است که لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ کور و نابینا نیست دیدهای ظاهر ایشان چه همه
چیزها را می بینند وَلَٰكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ولیکن نابیناست از مشاهده
اعتبار آن دلهائی که هست در سینهای ایشان یعنی چشم و دل ایشان پوشیده است از مشاهده
احوال گذشتگان و بی بصیرتست از دیدن وقایع ایشان کنزول عقوبات بر ایشان و بجهت این
عبرت نمی گیرند و ذکر صدور جهت مبالغه و تاکید است و مرویست که آیه وَمَنْ كَانَ فِي هَٰذِهِ
أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ نازل شد ابن مکتوم مغموم شده نزد حضرت رسالت آمد و گفت یا رسول
الله من در دنیا اعمی ام پس در آخرة نیز اعمی خواهم بود حق تعالی این آیه را نازل گردانید و چون
ابن مکتوم این آیه نازل بشنید شادمان گشت آورده اند که کفار قریش چون نضر بن حارث و امثال
آن پیوسته تعجیل عذاب میکردند و با پیغمبر میگفتند که اگر دعوی نبوت و انزال عذاب صادقی از خدای
خود درخواه تا بر ما عذاب نازل سازد آیه آمد که وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و بشتاب میخواهند از تو
کافران مکه که نضر بن حارث و اصحاب اویند و تعجیل می نمایند بِالْعَذَابِ بنزول عذاب
موعود وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ و هرگز خلاف نکند خدای وعده خود را که در انزال عذاب

ایشان فرموده و اگرچه بعد از اندیشه متطاول باشد لیکن او سبحانه صبور است و حکمت او مقتضی
آن نیست که بعقوبت تعجیل فرماید وَإِنَّ يَوْمًا و بدرستی که روزی از روزهای شما عِنْدَ
رَبِّكَ نزد پروردگار تو كَأَلْفِ سَنَةٍ مانند هزار سال است مِمَّا تَعُدُّونَ از آنچه
می شمرید و این بیان نهایة صبر او سبحانه است بمرتبه که زمانهای دور و دراز کوتاه می شمرد و حقیر میداند
و چون یک روز و هزار سال علی السویه اند نزد او سبحانه و قلت و کثرت نزد او یکسان پس هرگاه
خواهد عذاب فرستد و بر استعجال زمان عقوبت هیچ اثری بر او مترتب نگردد و گویند معنی آنست
که کفار استعجال عذاب میکنند و حال آنکه روزی از روزهای عذاب ایشان در آخرت هم چنین هزار
سال است و نزد جبائی معنی آنست که یک روز عذاب او سبحانه در حکم هزار سال عذاب غیر است بجهت
شدت و سختی عذاب او وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ و چند از دیها که بمحض رحمت و حمایت خود أَمْلَيْتُ
لَهَا مهلت دادم مر اهل آن را بتاخیر عذاب وَهِيَ ظَالِمَةٌ و حال آنکه مردمان آن در آن ستمکار
بودند بر خود بجهة شرک و معصیت و مستوجب عقوبت و مهلت من بجهت آن بود که توبه کنند و
بحق باز گردند ثُمَّ أَخَذْتُهَا پس گرفتم ایشان را چون توبه نکردند بعذابی سخت در دنیا وَإِلَيَّ
الْمَصِيرُ و بسوی من است بازگشت همه در آخرت و آنجا نیز بجزای خود خواهند رسید و حال شما
ای کفار قریش چنین خواهد بود و نیز بجهت تخویف بندگان میفرماید که قُلْ بگو ای محمد با اهل
روزگار خود که يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ بدرستی که من شما را نَذِيرٌ مُبِينٌ
بیم کننده ام هویدا یعنی روشن کننده آنچه شما را بدان انذار می نمایم پس بجهة زیادتی خشم کافران
بیان حال مؤمنان میفرماید که فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند بخدا و رسول وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته از انواع طاعات لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشان راست آمرزش
از گناهان گذشته وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی بزرگوار و نیکو که نعیم بهشت و نزد بعضی مراد
برزق کریم روزیست که بی تعب و رنج و منت باشد خواه در دنیا و خواه در عقبی وَالَّذِينَ سَعَوْا
و آنانکه شتافتند از روی مجادله فِي آيَاتِنَا در آیتهای ما برد و ابطال یعنی سعی نمودند که آیات
قرآنی را باطل گردانند و بجهت آن زبان طعن گشوده نسبت شعر و سحر و اساطیر الاولین بآن دادند
مُعَاجِزِينَ در حالتی که پیشی گیرندگانند بعاجز گردانیدن ما یعنی زعم ایشان آنست که از ما
پیشی گیرند و بر ما غالب گردند در عاجز گردانیدن و بجهت این عذاب ما از ایشان فوت شود أُولَٰئِكَ
آن گروه أَصْحَابُ الْجَحِيمِ اصحاب درکه جحیم اند که از درکات اسفل دوزخ است و آتش آن
افروخته تر خلاصه معنی آنست که کفار در مجادله با خدا و سعی در باب ابطال آیات قرآن مانند

کسانی اند که معارضه کنند یا تخصی تا وی را عاجز کرده اند و غالب شوند از ابن عباس نقل کرده اند
که چون والنجم نازل گشت سید عالم صلی الله علیه و آله آنرا در مسجد الحرام بر مجمع قریش میخواند و در میان
اینها توقف میفرمود تا مردم یاد گیرند پس بطریق عادة بعد از تلاوت آیه أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى
وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى توقف نمود شیطان در آن میان مجال یافته بگوش مشرکان رسانید که تِلْكَ
الْغَرَانِيقُ الْعُلَى وَإِنَّ شَفَاعَتَهُنَّ لَتُرْتَجَى یعنی این بتان بزرگان قومند و با حسن و طراوتند و امید
بشفاعت ایشان میتوان داشت کفار باستماع این کفتار خوشدل شده بند اشتند که این را حضرت رسالت
خواند و بتان ایشانرا ستایش کرده لاجرم در آخر سوره که آنحضرت با مؤمنان سجده کردند اکثر اهل شرک
اتفاق نمودند در سجده و جبرئیل علیه السلام فرود آمده صورت حال بعرض آنحضرت رسانید دل مبارک
آنحضرت از آن بسیار اندوهناک شد حق تعالی جهة تسلیهٔ خاطر سید عالم صلی الله علیه و آله این
آیه فرستاد که وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما مِنْ قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو مِنْ رَسُولٍ
هیچ رسول وَلَا نَبِيٍّ و هیچ نبی فرق میان رسول و نبی آنست که رسول صاحب شریعتست و نبی تابع او
در آن شریعت چون لوط که بشریعت ابراهیم دعوت میکرد و یوشع و شمعون که بشریعت موسی و عیسی
دعوت مردمان میکردند یا رسول آنست که جامع معجزه و کتابی باشد که بر او نازل شود و نبی آنکه
صاحب کتاب نباشد و بمجرد معجزه دعوت کند و یا رسول اعم از ملائکه و بشراست و نبی مخصوص بشر
یا رسول آنست که فرشته وحی بوی فرود آورد و نبی آنکه آوازی شنود یا ملهم کرد یا خواب ببیند
ابوذر غفاری از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله پرسید که انبیا چند کس بودند فرمود مائة الف
واربعة وعشرون صد و بیست و چهار هزار گفت رسولان چند بودند فرمود ثلثمائة وثلثة عشر
سیصد و سیزده حاصل که حق تعالی میفرماید که هیچ رسولی و نبی نفرستادیم إِلَّا إِذَا تَمَنَّى
مگر چون تلاوت کرد أَلْقَى الشَّيْطَانُ بیفکند شیطان فِي أُمْنِيَّتِهِ در نزد تلاوت او
آنچه خواست چنانچه بوقت تلاوت تو شیطانی که او را ابیض گویند بهجار آواز تو این کلمات بر خوانده
و مشرکان گمان بردند که آن تلاوت تست و بجهت آن خوشحال شده بسجده افتادند و تمنی بمعنی تلاوة
در کلام عرب شایع است و گویند تمنی بمعنی ظاهر خود است که آن آرزوست یعنی ما نفرستادیم
هیچ رسولی و نبی را مگر چون دل او آرزوی امری از امور دینیه میکرد شیطان وسوسه او میداد
در آن بباطل و او را بر خلاف حق میخواند فَيَنْسَخُ اللَّهُ پس باطل و زایل میکرداند خدای مَا
يُلْقِي الشَّيْطَانُ آنچه در می افکند شیطان یا از کلمات کفر یا از وسواس ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ
پس ثابت میکرد خدای آيَاتِهِ آیتهای خود را که پیغمبر بخواند یا علامات امر حق را که ثابت میکرد ا

در دلها و امر باطل را رفع میکرد وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای تعالی داناست باحوال بندگان حَكِيمٌ
محکم کار در دار آنچه کند یعنی هر فعل که کند بر وجه حکمت و مصلحت باشد و بعضی از اهل خلاف قصه
القای شیطان در تلاوة پیغمبر بر وجهی ایراد کرده که مرضی اهل حق نیست و از تخیله گفته اند
که چون رسول دید که مردمان از او متنفرند و هر چند ایشانرا بیشتر دعوت میکند از او دورتر
می شوند تمنا کرد در نفس خود که چه بودی اگر خدای آیاتی فرستادی که موافق خاطر ایشان بودی
و ملایم طبیعت ایشان تا بایمان نزدیک شدندی و بعد از آنکه پیغمبر أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى آخر
نمود شیطان بجهت آنکه محبت کفار را در نفس پیغمبر متمکن یافت بر زبان او القا کرد که تِلْكَ الْغَرَانِيقُ
الْعُلَى وَإِنَّ شَفَاعَتَهُنَّ لَتُرْتَجَى و کافران آنرا از پیغمبر شنیده خوشحال شده همه سجده کردند
در آخر سوره مگر ولید بن مغیره که بجهت کبر سن و ضعف نتوانست که سجده کند و آخر سنگی
چند بر بالای یکدیگر نهاده و بر آن سجده کرد جبرئیل آمد و از روی عتاب خطاب بر پیغمبر کرد که
این چه سخنی بود که گفتی و چیزی که ما بر تو نخوانده بودیم بر مشرکان خواندی رسول از این
حال دلتنگ شد حق تعالی برای خوشحالی او این آیه فرستاد و علم الهدی رحمه الله علیه در
تنزیه الانبیا نقل این قول کرده و بعد از آن گفته که این سخنی است باطل و منافی عصمت انبیا
و از کلمات مزخرفه حشویه است و ظاهر آیه اصلا دلالتی ندارد بر آن و ظاهر آن یکی از دو چیز
نیست یکی آنکه تمنی بمعنی تلاوة باشد و معنی آنکه هیچ پیغمبری را پیش از تو نفرستادیم مگر که
چون میخواند بر قوم خود آنچه بآن مأمور میبود ایشان بوسوسه شیطان و القای کلام خود بر زبان
ایشان تحریف و تغییر آن میکردند و بر مراد خود چیزی در آن می افزودند یا کم میکردند هم چنانکه
یهود که چیزی که پیغمبر ایشان نگفته بود بوی نسبت میکردند و بعد از آن حق تعالی ابطال میکرد
آنرا بظهور حجج بینه و رفع آن شبهه میفرمود بآیات واضحه دوم آنکه بمعنی آرزو باشد و معنی
اینکه ما ارسال هیچ رسولی و نبی نکردیم مگر که چون در خاطر خود امری تمنا میکرد شیطان او را
وسوسه میداد بباطل پس حق تعالی نسخ آن مینمود و ارشاد او میفرمود بمخالفت شیطان و دیگر
اقاویل این قصه در این آیه حواله بمنهج الصادقین است حاصل که حق تعالی تمکین شیطان داد
و القای کلام باطل بر این طریق که گذشت لِيَجْعَلَ تا گرداند او سبحانه مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ
آن چیزیرا که القا میکند شیطان فِتْنَةً آزمایشی و ابتلائی لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ
مر آنانرا که در دلهای ایشان شک و تردد است یعنی دلهای منافقان و مشرکان وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ
مر آنانرا که سخت است دلهای ایشان یعنی کافران مراد آنست که تا منافقان معاند و مشرکان جاحد

که امید ایمان از ایشان مسلوبست از القای شیطان شک و تردد ایشان بیشتر کردد و در کفر خود
بیفزاید بجهة علم تفکر در فرق میان حق و باطل از غایت عناد و جدال وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستی
که ستمکاران یعنی این دو کروه لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ هرآینه در خلاف و نزاع دور و دراز ند و در
ستیزه و عناد بجهة کثرت عناد و جحود دور افتاده اند از طریق ثواب صواب که متابعت سید انام است
وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ و دیگر حکمت در تمکین شیطان از القا آنست که تا بدانند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ
داده شده اند دانش و بینش یعنی اهل ایمان که عالمند بطریق صواب و منهج حق بدانند أَنَّهُ الْحَقُّ
آنکه قرآن حق است مِنْ رَبِّكَ نازل از پروردکار تو و شیطان را در تغییر او مجال تصرف نیست
فَيُؤْمِنُوا بِهِ پس بکروند بقرآن یا بخدا و راسخ شوند در ایمان فَتُخْبِتَ لَهُ پس نرم شود
و بیارامد بر قرآن یا بخدا قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان بانقیاد و خشیت بجهت قوت ایمان و احکام آنرا قبول
کند و کویند معنی آنست که تا آنانکه عالمند بحکمت و مصلحت حضرت عزت بدانند که تمکین شیطان از
القا محض حکمت است از نزد خدا برای امتیاز میان اهل کفر و نفاق و اهل ایمان وَإِنَّ اللَّهَ و بتحقیق که
خدای لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا هرآینه راه نماینده است آنانرا که کرویده اند إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
بسوی راه راست یعنی هرچه بر مؤمنان مشکل و متشابه کردد در دین حق تعالی ایشانرا راه نماید بنظر
صحیح و فکر سلیم بتأویلات صحیحه که از مقتضای قوانین حق است تا بمنهج صواب رسند و حیرت و شبهه
از ایشان زایل کردد و با هدایت کند خدا ایشانرا براه راست بهشت وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا و همیشه
باشند آنانکه نکرویده اند فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ در شک از قرآن یا از رسول حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ
السَّاعَةُ تا وقتی که بیاید بدیشان قیامت یا مرک که قیامت صغری است بَغْتَةً ناکهان أَوْ يَأْتِيَهُمْ
تا بیاید بدیشان عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ عذاب روزی نازاینده یعنی روزی که نسل ایشان بر افتد
مراد روز بدر است که همه کشته شدند و بجهت آن کسی از ایشان نماند تا فرزندی از ایشان بوجود آید
یا در روزی که بریده شوند از خیر و هیچ نفعی با ایشان نرسد بلکه همه بش رش عذاب که قتل بود هلاک
شوند و شبهه نیست که این آیت خاص است بکفاری که علم الهی تعلق کرفته بود بآنکه بر صفت کفر
بمیرند و بدانکه بنا بر قول کسانی که مراد بالقای شیطان حدیث نفسانی است که شیطان بقلوب انبیا اندازد
معنی لِيَجْعَلَ تا آخر آنست که ما تمکین میدهیم وسوسه شیطانی را در قلوب انبیا تا کسانی که منافق
و کافرند بعد از استماع آن آنرا مؤثر دانسته تجویز خطا و عصیان نمایند در حق ایشان و بجهة آن
شرک و کفر را زیاده کردانند و جمعی که صادق باشند اعتقاد آن نمایند که حق تعالی عاصم و حافظ
پیغمبران خود است از آن و نمیکذارد که بجهة وسوسه از اهتدا منحرف شوند و خفائی نیست در اینکه خطا هم

آیه با معنی اولست که تمکین شیطانست از القای کلام در میان تلاوت و الله اعلم بحقایق الامور و
بعد از آن در بیان احوال قیامت میفرماید که الْمُلْكُ پادشاهی و فرماندهی يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ
در آن روز مر خدا راست بی مدعی و منازعی مراد آنست که در این روز ملوک و سلاطین را دعوی سلطنة
و ملک داری هست در آن روز کمر تجبر از میان متکبران بکشایند و تاج تکبر از سر خسروان بربایند و
دعویها منقطع و داعیها مرتفع کردد و ممالک ملک رخت تخیلات و تصورات ملوک را در قعر دریای
عدم افکند و رسوم توهمات و تفکرات سلاطین را بصدمه لِمَنِ الْمُلْكُ در هم شکند همه را جز اظهار
عبودیت و اقرار بعجز و بیچارکی چاره نباشد و ملکیة و مالکیة مخصوص کردد باو سبحانه يَحْكُمُ
حکم کند بمجازات بدون شرکت کسی بَيْنَهُمْ میان بندکان از مؤمن و کافر فَالَّذِينَ آمَنُوا
پس آنانکه کرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای ستوده و افعالهای شایسته فِي جَنَّاتِ
النَّعِيمِ در بوستانهای پر نعمت اند بی رنج و تعب وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آن کسانیکه نکرویدند
وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند مر آیتهای ما را فَأُولَٰئِكَ پس آنکروه لَهُمْ مر ایشانراست
عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده و رسوا سازنده و در بعضی روایت آمده که این آیت در
بارهٔ بعضی از کفار آمده که رسول ایشانرا بکرفت و بشترین نوعی عقوبت کرد بجهة جزای آنکه در
روز احد بعضی مسلمانانرا مثله کرده بودند بزاری وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه هجرت کردند از
مکه بمدینه و از دیار خود بریدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا یعنی در طاعت او و برای طلب
رضای وی ثُمَّ قُتِلُوا پس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین أَوْ مَاتُوا یا مردند بی آنکه
شربت شهادت چشند لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ هرآینه روزی دهد خدای ایشانرا رِزْقًا حَسَنًا
روزی نیکو که نعیم بهشتست نه تعبی رسد ایشانرا در تحصیل آن و نه علتی طاری شود در تناول آن
و نه دغدغهٔ انقطاع باشد در آن بعضی از اصحاب سید عالم صلی الله علیه و آله بعرض رسانیدند
که یا رسول الله ما با جمعی از مشر برادران دینی بجهاد میرویم ایشان شهید میشوند و بعطیات الهی اختصاص
می یابند اکر ما در راه جهاد بمیریم و شهید نشویم حال ما چون باشد این آیة فرود آمد که چون همه در نیت
جهاد متفق اند بهمه ایشان رزق حسن که جنت نعیم است عطا خواهیم فرمود و کویند رزق حسن
آنست که چون آنرا مشاهده کنند از غایت التذاذ نفس نخواهند که چشم از آن بردارند و بجنس دیکر
نکرند و این مقدور غیر خدا نیست و لهذا فرموده که وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای لَهُوَ
خَيْرُ الرَّازِقِينَ هرآینه اوست بهترین روزی دهندکان چه بی حساب و بی حصر و عد روزی
میدهد از سلمان بن عامر روایتست که روزی دو جنازه از معرکهٔ جهاد بیاوردند یکی کشته و دیکری

مرده و مردمان تشییع جنازهٔ کشته بیشتر کردند و در عقب جنازهٔ مرده چندانی رغبت نکردند فضل بن دو
کفت ای قوم میل و رغبت شمارا در تشییع جنازهٔ کشته بیشتر می بینم بخدا سوکند که من باک ندارم در اینکه
رجحان نهم کشته را بر مرده و هردورا علی السویه میدانم زیرا که حق تعالی فرموده و الّذین هاجروا فی
سبیل الله ثمّ قتلوا او ماتوا لیرزقنّهم الله رزقا حسنا و انّ الله لهو خیر الرّازقین لیدخلنّهم
در آرد همهٔ ایشانرا از کشته و مرده به بهشت مُدخلاً یرضونه و انّ الله در آوردنی که بپسندند
آنرا چه ملائکه را باستقبال ایشان فرستند و بتعظیم هرچه تمامتر ایشانرا به بهشت در آورند در موضعی که
هیچ چشم آنرا ندیده باشد و هیچ کوش آنرا نشنیده و در خاطر هیچ کس خطور نکرده لعلیم و بدرستی
که خدای تعالی داناست باحوال ایشان و اعادهٔ ایشان حلیم بردبار است در عقوبت اعدا تعجیل نکند
چه شتاب کسی کند که از فوت ترسد و هیچ کس نمیتواند که از قبضهٔ قدرت او بجهد ذلك امر خدا اینست
که مذکور شد در باب مؤمن و کافر در تبیان آورده که قومی از مشرکان در دهم شب آخر از ماه محرم خواستند
که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام از قتال در ماه حرام اجتناب نموده کفتند صبر کنید تا شهر محرم
بکذرد و کافران باین راضی نشدند و در مقام محاربه در آمدند و مسلمانان بالضروره کارزار میکردند و
مظفر و منصور کشتند حق تعالی این آیهٔ فرستاده از این صورة خبرداد و من عاقب و هرکه عقوبت
کند بمثل ما عوقب به بمانند آنکه با او عقوبت کرده شود یعنی که از اهل اسلام با مشرکان مقاتله
کند بمثل آنکه مشرکان با او مقاتله کرده اند بدون زیادتی قصاص ثمّ بغی علیه پس ستم کرده شود
برا و یعنی مشرکان باز معادات نمایند با عقوبت عقوبت کننده و انتقام کنندهٔ ایشان بود لینصرنّه
الله هر آینه نصرت دهد خدای او را انّ الله بدرستی که خدای لعفوّ هر آینه عفو کننده است
غفور آمرزنده منتقم را که در محرم مقاتله نموده چه عرض او از مقاتله مقابل مقاتلهٔ اهل شرکست
در قصاص نه زیاده بران و این جایز است در شرع در موضح آورده که آیه در بیان حکم جراحاتست یعنی هرکه
شخصی را مجروح سازد و وی در مقابل جراحت کنندهٔ خود ویرا مجروح کرداند و دیکر باره آن شخص مجروح
اوّل اعادهٔ جراحت کند خدای تعالی شخص ثانی را نصرت دهد بر اوّل ذلك بانّ الله این نصرت
و یاری خدای تعالی قادر مطلق است بر آنکه بعضی امور را بر بعضی غالب کرداند و عادت او جاریست بر
آنکه اشیای متعانده و متضادهٔ را مبدّل سازد و از آن جمله این است که یولج اللّیل در می آورد
شب را فی النّهار در روز باین وجه که ساعت آنرا می افزاید در روز یا ظلمت شب را بجای روشنائی
روز می نهد و یولج النّهار و در می آورد روز را فی اللّیل در شب یعنی ساعتهای آنرا زیاده
میسازد در شب و ضوء روز را بجای ظلمت شب می آورد و بعض قدرت کامله از شب کم میکند

میکاهد

میکاهد و در روز می افزاید و از روز میکاهد و در شب می افزاید و انّ الله و بسبب آنست
که خدای سمیع شنواست قول عقوبت کننده را در دعا کردن بنصرت او را بر اعادی مظفر ساختن
بصیر بینا باحوال انتقام کشنده پس دعای او را اجابت کند ذلك این وصف حق تعالی
بکمال قدرت و علم در خلق لیل و نهار و احاطهٔ او باحوال و اقوال و افعال آفریدکان بانّ الله
بسبب آنست که خدای تعالی هو الحقّ اوست ثابت در ذات خود نه غیر او و وجوب وجود
لذاته مقتضای آنست که مبدأ وجود ماسوی خود باشد و عالم بالذّات بما عدای خود با آنکه او ست
ثابت در الهیّت نه غیر او پس الهیّت قادر و عالم باشد بر جمیع مکوّنات و انّ ما یدعون و بسبب
آنست که آنچه شما میپرستید ای مشرکان و حفص بیا میخوانند یعنی آنچه میخوانند و می پرستند مشرکان
من دونه بجز از خدای از اصنام هو الباطل آن باطل و معدوم است در حدّ ذات
خود یا باطل در الوهیّت و انّ الله و بسبب آنکه خدای تعالی هو العلیّ اوست برتر
همهٔ اشیا و متعالی از اشباه و انداد و اضداد الکبیر بزرکوارتر از آنکه او را شریکی باشد چه
شان او اعلی است از ماسوی و اکر از ما عدا و جمیع ممکنات در جنب عظمة و جلالت او در نهایت
حقارت و صغارتند و در غایت افتقار و مذلّت الم تر آیا ندیدی و ندانستی یعنی البتّه
دانسته انّ الله آنرا که خدای انزل من السّماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب
آسمان ماء آبی را فتصبح الارض پس کشت زمین مخضرّة سبز و با تراوت فرو فرستاد
بعد از پژمردکی و افسردکی و خشکی انّ الله بدرستی که خدای لطیف لطف
کننده است یعنی رسیده است لطف و فضل او بجمیع آفریدکان که از جملهٔ آن رویدن کیاه است
تا ایشانرا از آن روزی خبر دهد خبیر داناست بحال رزق مرزوق یا رسیده است علم او
بدقایق همهٔ اشیا که بر غیر او متعذّر است علم بآن و آکاهست بمصالح و منافع همهٔ بندکان یا لطیف است
بارزاق همهٔ بندکان که روزی را بر وجهی بایشان میرساند که از آن خبر ندارند و خبیر با خبر در
قلوب ایشانست له ما فی السّموات مر او راست آنچه در آسمانهاست و ما فی الارض
و آنچه در زمینهاست یعنی خالق و مالك همهٔ علویات و سفلیاتست و انّ الله و بدرستی که
خدای لهو الغنیّ هر آینه اوست بی نیاز در ذات خود از ماسوی الحمید ستوده
شده یعنی مستوجب ستایش بصفات و افعال خود و سزاوار آنکه همه کس او را بستایند الم
تر یا ندانسته یعنی هر آینه دانسته انّ الله آنکه خدای سخّر لکم مسخّر کردانید
و رام ساخت برای شما ما فی الارض آنچه در زمین است از حیوانات و غیر آن یعنی هرچه

بآن منتفع می شوید وَالْفُلْكَ ورام کردانید مر شما را کشتیها و کویند مولو بما فی الارض مراکب
برّاست بعز منه مقابله یعنی مسخّر شما کردانید چهارپایانرا برای سواری و کشتیها را که مرکب بحراست
تا بران نشینند تَجْرِي فِي الْبَحْرِ ومیروند در دریاها بِأَمْرِهِ بفرمان او وَيُمْسِكُ
السَّمَاءَ ونگاه داشته که خدای نگه میدارد أَنْ تَقَعَ از انکه بیفتد عَلَى الْأَرْضِ برزمین
یعنی برصورتی آفریده که برزمین نیفتد إِلَّا بِإِذْنِهِ مکر بمشیّت وخواست او که درآنزمان
تمامت حفظ آن ازان نزع نماید و برزمین افتد و این در روز قیامت باشد واصحّ آنست که آسمان
بالذّات نگه دارخود نیست بقرینهٔ إِلَّا بِإِذْنِهِ ولیکن حق تعالی بمحض قدرت کاملهٔ خود آنرا نگه داشته
از سقوط و روز قیامت که ارادهٔ افتادن داشته باشد البتّه بیفتد إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ بدرستی
که حق تعالی بر مردمان لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ هرآینه مهربانست وبخشاینده که اسباب استدلال
بر وحدانیّت وقدرت باهرهٔ خود بدیشان می نماید وابواب منافع بر روی مقاصد ایشان می
کشاید وانواع مضار از ایشان دفع مینماید وَهُوَ الَّذِي واوست آنکه أَحْيَاكُمْ زنده
کرد شما را پس ازانکه نطفه بودید که از قسم جماداتست ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس بمیراند شما را چون
اجل در رسد وعمر باتمام رسد ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس زنده کرداند شما را در روز قیامت برای جزا
کردار إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ بدرستی که آدمی ناسپاس است که با وجود چندین نعمت که او
سبحانه بدیشان عطا فرموده پرستش غیر او میکند ومنعم حقیقی خود را فرو میکذارند ومنکر نعمت
میشوند لِكُلِّ أُمَّةٍ مر هر کروهی را از اهل ملّت ماضیه وحاضره جَعَلْنَا مَنْسَكًا
مقرّر ومعیّن کردانید یم دینی وشرعی یعنی که با مر ما هُمْ نَاسِكُوهُ ایشان پذیرندهٔ آنند وعمل
نمایند کان بآن بر وجه الفت ورغبت واصل منسک جائیست که مردم الفت کرفته باشند بآن
برای عبادت یا با مری از امور خیر یا شر ونزد بعضی مراد بمنسک عید است یعنی از برای امّتی
تعیین کرده ام که نگه دارندهٔ آنند وبجای آرندکان مراسم آن فَلَا يُنَازِعُنَّكَ پس باید که
نزاع نکنند ارباب ادیان با تو فِي الْأَمْرِ درکار دین یعنی التفات مکن بقول ایشان وایشانرا
تمکین مده از آنکه با تو مناظره کنند که مؤدّی بمنازعت شود چه مناظره نفع نمیدهد مکر بطالب
وایشان اهل عناد ند ولجاج مراد کفار خزاعه بودند که جهّال آن قوم بودند وبهیچوجه طریق
حق را نمیدانستند وخبر از کیش خود هم نداشتند ودر نهایت عناد وجحود بودند وَادْعُ وبخوان
مردمانرا إِلَى رَبِّكَ بتوحید وعبادت آفریدکار خود إِنَّكَ بدرستی که لَعَلَى هُدًى
مُسْتَقِيمٍ هرآینه بر راه راستی که موصل است بحق یعنی چون شریعت تو ناسخ جمیع شرایعست پس

همه را بشریعت خود دعوت کن که منهج مستقیم است وهادی مردمان بجنّت نعیم وثواب عظیم
وَإِنْ جَادَلُوكَ واکر جدال کنند با تو وخصومت ورزند از روی لجاج وعناد واز نزاع
ممتنع نشوند با آنکه حق ظاهر شده وحجّت لازم وجازم کشته فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ پس بکوی که
خدا داناتر است بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از عناد وجدال باطل وبران جزا خواهد داد
ودر زاد المسیر آورده که این آیت بآیت السّیف منسوخ است اللَّهُ يَحْكُمُ خدای حکم کند بَيْنَكُمْ
میان شما ای مؤمنان وکافران يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ در
آنچه هستید که در آن تَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنید امروز از امر دین وحکم حق تعالی
در آنروز بر اینوجه باشد که مؤمن را بدرجات ثواب برآرد وکافرانرا بدرکات عقاب افکند هم
چنانکه در دنیا حکم کرده میان حق وباطل امتیاز آن نموده بیکدیکر از دلایل واضحه حق تعالی در
این آیه طریق ادب را با اهل ایمان آموخته که اکر کسی از منکران با ایشان جدال کند واستماع حجج بیّنه
نکند جهة عناد ولجاج ایشان با او منازعت ننموده حوالهٔ او را با حکم خدا کنند وباو کویند که در قیامت
ظاهر کردد که محق ومبطل از ما وشما کیست بجهة تسکینهٔ خاطر سیّد عالم صلی الله علیه واله
میفرماید أَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانستهٔ یعنی البتّه دانسته أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ آنرا که خدای تعالی
میداند مَا فِي السَّمَاءِ آنچه در آسمانهاست از عجایب علویه وَالْأَرْضِ وآنچه در زمینست
از غرایب سفلیه وهیچ چیز برو پوشیده نیست إِنَّ ذَلِكَ بدرستی که همه آنچه در آسمان
وزمین است نوشته شده است فِي كِتَابٍ در لوح محفوظ که نزد ماست قبل ازان که
حادث شود وهر کاه ما عالم باشیم بهمه اشیا وحافظ آنکه از جمله مجادله ومنازعهٔ کفار قریش است
پس اندوهکین وغمکین مشو از قول وفعل ایشان که ما عالمیم بآن وحفظ آن نموده بآن جزا خواهیم
داد إِنَّ ذَلِكَ بدرستی که علم بهمهٔ اشیا عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ برخدای آسانست چه علم
او که از مقتضای ذات اوست متعلّق است بهمهٔ معلومات علی السّویه یا بدرستی که حکم کردن
میان مؤمنان وکافران در روز قیامت برخدای تعالی آسانست وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
ومیپرستند کفار مکه بجز از خدای مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ آنچیزیرا که نفرستاد خدای تعالی بپرستش آنرا
سُلْطَانًا حجّتی وبرهانی که دلالت کند بر جواز عبادت آن وَمَا لَيْسَ لَهُمْ ونیست آنچیزیرا
مر ایشانرا بِهِ عِلْمٌ بآن چیز دانشی یعنی نه علم ضروری دارند نه علم استدلالی عقلی ونقلی
بر پرستیدن آن چیز بلکه از محض جهل وتقلید می پرستند آنرا وَمَا لِلظَّالِمِينَ ونیست
مر ستمکارانرا که در کذشته اند از طریق حق ومرتکب ظلم عظیم شده اند کشتی کت مِنْ نَصِيرٍ

هیچ یاری که مذهب ایشانرا بصواب آورد یا دفع عذاب کند از ایشان بعد ازان از شدت عناد آنها خبر
میدهد که وَاِذَا تُتْلٰی عَلَیْهِمْ وچون خوانده میشود برایشان اٰیَاتُنَا آیتهای ما که قرآنست
بَیِّنَاتٍ درحالتی که آن آیتها روشن اند وهویدا یعنی دلالت واضحه دارند بر عقاید حقه واحکام الهیه
بی تناقض واختلاف تَعْرِفُ می شناسی ای محمد فِیْ وُجُوْهِ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا در روبهای آنانکه
نگرویده اند الْمُنْکَرَ انکار یعنی چون قرآن برکافران خوانی اثر کراهت ونفرت در روی ایشان
به بینی از غایت خشم وعناد ولجاج که باحق دارند یَکَادُوْنَ یَسْطُوْنَ نزدیک باشد که از فرط
غضب وغیظ برجهند وبگیرند بشدت هرچه تمامتر بِالَّذِیْنَ یَتْلُوْنَ عَلَیْهِمْ آنانرا که میخوانند بر
ایشان اٰیَاتِنَا آیتهای ما را وبزنند وهر نوع اذیت وبدی که توانند بدیشان رسانند قُلْ بگو
ای محمد بایشان که اَفَاُنَبِّئُکُمْ آیا خبر دهم شما را بِشَرٍّ مِّنْ ذٰلِکُمْ بدتر از آنکه میخوانید
بخوانندگان قرآن اَلنَّارُ آن آتش دوزخست که سخت تر ومکروه تر است از غیظ واخذ شما وَعَدَهَا
اللّٰهُ وعده داده است آن آتش را خدای الَّذِیْنَ کَفَرُوْا وآنانرا که نگرویدند وَبِئْسَ الْمَصِیْرُ
وبد موضع بازگشتی است آتش خلاصه معنی آنست که ای کافران شما بجهت آنکه مومنان آیات قرآنی بر شما
میخوانند بمرتبه خشمناک وغضبناک می شوید که میخواهید دست برایشان بگشائید وانواع ضرر وآزار
برایشان رسانید پس حال شما در شدت غضب وغیظ چگونه باشد در وقتی که آتش دوزخ را ببینید
که مراتب بدتر وسخت تر از آنست بعد ازان خطاب بایشان کرده میفرماید که یٰاَیُّهَا النَّاسُ
ای مردمان ضُرِبَ مَثَلٌ زده شده است مثلی برای عبادت شما مر بتانرا فَاسْتَمِعُوْا پس
بشنوید وگوش فرا دارید لَهٗ مر آن مثل را بگوش هوش ودر آن تامل نمائید ومراد بضرب مثل
در اینجا بیان قصه عجیبه است وآن اینست که اِنَّ الَّذِیْنَ تَدْعُوْنَ بدرستیکه آنانرا که میخوانند
از بتان وآن سیصد وشصت بودند بر حوالی خانه کعبه نهاده یعنی همه این بتان که می پرستید مِنْ
دُوْنِ اللّٰهِ بجز از خدای لَنْ یَّخْلُقُوْا هرگز نیافرینند یعنی قادر نباشند که بیافرینند ذُبَابًا
مگسی را با وجود خردی وَّلَوِ اجْتَمَعُوْا لَهٗ واگرچه اجتماع کنند واتفاق نمایند برای آفریدن آن
وَاِنْ یَّسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ واگر برباید مگس از ایشان شَیْئًا چیزیرا از طیب وعسل وغیر آن که
بدانها آلوده باشند لَا یَسْتَنْقِذُوْهُ نتوانند رهانید آنرا یعنی باز نتوانند ستدن آن چیز را
مِنْهُ از مگس رسم مشرکان آن بود که بتانرا بعسل وبوی خوش می اندودند ودرهای بتخانه برایشان
می بستند مگسان از روزن درآمده آنها را میخوردند وبعد از چند روز که از طیب وعسل بر ان بتان
نبودی شادی میکردند که خدایان ما آنها را خورده اند حق تعالی از ضعف وعجز بتان خبر داد که آنها

نه برآفریدن مگس قادرند ونه بر دفع آن از احکم جهالت ایشان کرد که شریک ساختند بخدائی
که قادر است بر جمیع مخلوقات ومتفرد در ایجاد همه موجودات صور تهائی را که عاجزترین همه اشیاالله
وهمه غایت عجز قادر نیستند بر خلق کمترین آفریدگان وخوارترین ایشان واگرچه همه مجتمع شوند
بران بلکه قدرت ندارند بر دفع ایشان از خود وخود را از آنها نمیتوانند که برهانند ضَعُفَ الطَّالِبُ
سست وعاجز است جوینده یعنی مگس که رباینده طیب وعسل است از بتان وَالْمَطْلُوْبُ
وضعیف طلب کرده شده یعنی بت در کمال عجز ویا سست وعاجز است پرستنده وپرستیده
شده که مشرکست وبت وبحقیقت معبود مشرک بمراتب اضعف از اوست واز مگس چه بتان از قسم جماد اند
ومشرک ومگس از نوع حیوان مَا قَدَرُوا اللّٰهَ تعظیم نکردند کفار خدایرا حَقَّ قَدْرِهٖ آنچه
سزای تعظیم اوست یا او را نشناختند چنانچه حق شناختن او باشد یا وصف نکردند او را بآنچه
لایق او باشد چه اگر او را شناختندی ومرتبه عظمت وبزرگواری او را دانستندی با وشریک نساختندی
چیزیرا که در نهایت زبونی وعجز است ومرویست که مالک بن ضیف وکعب بن اشرف با جمعی از
یهود گفتند که خدای تعالی عالم را بشش روز آفرید پس روز شنبه برای آسایش تکیه کرد بر
پشت حق تعالی این آیه فرستاد که یهود تعظیم نکردند خدایرا چنانچه حق تعظیم اوست که رنج
وتعب را با او نسبت دادند محققان گفته اند که همچنانکه اهل شرک وکفر بحق معرفت او نرسیده اند
واو را چنانچه سزاوار باشد ندانسته وبجهت این بد وشرک آوردند ونسبت عجز وضعف وتعب با او
دادند اهل علم نیز بحقیقت پی بمعرفت او نبردند زیرا که حاجب درگاه وَلَا یُحِیْطُوْنَ بِهٖ عِلْمًا کسی را در
حوالی بارگاه کبریا راه نمیگذارد وسر هویت وحقیقت خود هیچ را نمی نماید وراه نمیدهد واسطی گفته
که لَا یَعْرِفُ حَقَّ قَدْرِهٖ اِلَّا هُوَ حَقَّ قَدْرِهٖ حق قدر او را جز او نداند وبسر معرفت او جز او پی نبرد
میان او وماسوای او هیچ نوع نسبتی نیست تا بطریق معرفتش شروع توانند کرد ومعرفت پی
مناسب از قبیل محالاتست ع ما للتراب ورب الارباب؛ چه نسبت خاک را با حضرت پاک ونکته
تَفَکَّرُوْا فِیْ اٰلَاءِ اللّٰهِ وَلَا تَتَفَکَّرُوْا فِیْ ذَاتِ اللّٰهِ دلالتی واضح است براین نظم عقلها جمله عاجزند
از اوصافش فکرها بوده مبرند لافش جلت عظمته وعظم شانه اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای
لَقَوِیٌّ هرآینه تواناست بر خلق همه اشیا عَزِیْزٌ غالبست بر همه چیزها که هیچ چیز بر او غالب
نتواند شد وخدایان شما ای مشرکان عاجز اند وذلیلترین همه ممکنات ومغلوب ومقهور از همه
کاینات پس بچه وجه ایشانرا بحق تعالی نسبت میدهید ونام خدا برایشان می نهید اَللّٰهُ یَصْطَفِیْ
خدا برمیگزیند مِنَ الْمَلٰٓئِکَةِ رُسُلًا از فرشتگان فرستادگانرا که واسطه باشند میان وی

وپیغبران وی برسانیدن وحی چون جبرئیل ومیکائیل وَمِنَ النَّاسِ - وازآدمیان که پیغبرانند
تاخلق رابوی دعوت کنند إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدا شنواست گفتار پیغبرانرا در وقت تبلیغ رسالت
بَصِيرٌ بیناست بحال امت او در رد و قبول دعوت این آیة رد انکار مشرکانست که میگفتند رسول خدا از
جنس بشر نشاید وبیان آنکه رسولان خدا بر دو نوع اند ملائکه و بشر و در بعضی تفاسیر مذکور است
که مشرکان بر سبیل انکار میگفتند که آیا خدا محمد را از میان برگزید که یتیم ابوطالبست و کتاب برا و انزال
نمود حق تعالی رد انکار ایشان نمود که این چه انکار و تعجبیست حق تعالی برمیگزیند از فرشتگان آنرا که خواهد
چون جبرئیل ومیکائیل وغیر ایشان واز آدمیان آنرا که اراده فرماید چون ابراهیم ومحمد وغیر ایشان يَعْلَمُ
مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ میداند آنچه در پیش آدمیانست از عملهایی که کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ وآنچه از
پس ایشانست از کارهایی که خواهند کرد وَإِلَى اللَّهِ وبسوی خدا تُرْجَعُ الْأُمُورُ بازگردانیده
میشود همه کارها و کسی که باین صفت متصف باشد هیچ کس را نرسد که در حکمتها و مصلحتهای او و در تعیین
واختیار رسولان او از آدمیان و فرشتگان اعتراض کند و بعد از اثبات وحدانیت خود و نفی شرکت
از خود بندگان را بعبادت خود میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید ارْكَعُوا
وَاسْجُدُوا رکوع و سجود کنید که از ارکان افعال اَنست مرویست که در اول اسلام در نماز هم چنین
نشستن و برخواستن بود بدین سبب آیه رکوع و سجود داخل شد و از جمله مواضع که قادر بر اسقط است
سجده کردن نزد تلاوت این آیت و باتفاق علمای ما این سجده واجب نیست در حین تلاوت این چه
مراد امر است برکوع و سجود در نماز نه مطلقا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ و بپرستید آفریدگار خود را در جمیع
آنچه بآن متعبد ید از نماز و روزه و حج و زکوة و جهاد وَافْعَلُوا الْخَيْرَ و بکنید نیکویی را یعنی عملی را
که در شرع پسندیده باشد و مزیت و رجحانی داشته باشد بر افعال مباحه چون نوافل طاعات وصله
ارحام و مکارم اخلاق و امثال آن حق تعالی اول مؤمنانرا بصلوة دعوت کرد که ذکر خالص است و اعظم
عبادات و بعد از آن بمطلق عبادت امر فرموده و اگرچه امر بعبادت شامل این نیز هست اما بجهة شرافت
و مزیة فضیلت نماز را ذکر کرده و مقدم داشته و بعد از آن بر سبیل عموم ترغیب بندگان کرده بر سایر
خیرات و بجهة آنکه بندگان تکیه بر عمل خود نکنند و بکثرت طاعات مغرور نشوند میفرماید که
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید و آیه مذکور اگرچه امر بجهاد نیز بود اما چونکه جهاد
موجب عدم بنیاد کفر و شرکت و سبب اعلای کلمه اسلام که توحید است و باعث اظهار شعائر ایمان
ازین جهت او را بذکر ممتاز کرده و از آن هم چنانکه نماز و فرموده که وَجَاهِدُوا جهاد کنید با دشمنان
خدا و اگرچه پدران و پسران شما باشند فِي اللَّهِ در راه خدا و محض فرمانبرداری او حَقَّ

جِهَادِهِ چنانچه سزاوار جهاد او باشد یعنی نیت جهاد را خالص سازید از برای رضای خدا و امتثال
امر او واصلا آنرا بغرضی دیگر آلوده مسازید و کمال جد و جهد در آن مرعی دارید واکثر مفسران حمل
جهاد کرده اند در این مقام بر جمیع اعمال طاعت و حق جهاد بمعنی نیت خالص وصادق در جمیع عبادات
و جد و جهد نمودن و مبادرت کردن بر اقسام طاعات تفسیر کرده اند و از عبدالله مبارک مرویست که آن
جهاد است با نفس اماره که دشمن باطن است هم چنانکه گفتاد که از دشمنان ظاهر بد چنانچه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بعد از رجوع از جنگ تبوک فرموده که رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ
یعنی رجوع کردیم از جهاد اصغر که محاربه است با کفار بجهاد اکبر که مجاهده است با نفس که بزرگترین دشمن
این کس است هم چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده که اَعْدَا عَدُوِّكَ مَا بَيْنَ جَنْبَيْكَ یعنی دشمن
ترین تو آن کسی است که میان هر دو پهلوهای تست که آن نفس است قشیری گفته که حق جهاد آنست
که یک چشم زدن از مجاهده نفس باز نایستد زیرا که از او بهیچ وجه ایمن نتوان بود در هیچ وقت هُوَ
اجْتَبَاكُمْ او سبحانه برگزید شما را برای نصرت دین خود پس جهاد اصغر و اکبر ثابت قدم و راسخ دم
باشد وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ و نساخت و مقرر نکرد بر شما فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ در دین هیچ تنگی
یعنی احکام دین را بر شما تنگ فرانگرفت و تکلیف مالایطاق نفرموده شما را در آن بلکه بوقت ضرورة
رخصتها فرموده چون دفع تکلیف جهاد در حالت مرض و رخصت افطار روزه و قصر نماز در سفر و جواز
تیمم در وقت نیافتن آب و خوردن میته در حالت خوف تلف نفس و نیافتن طعام حلال وغیر آن
يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ از ابن عباس مرویست که معنی این آیه پرسیدند فرموده مراد
آنست که خدای تعالی دین اسلام را بر امت مرحومه سهل و آسان کرده اند و ایشانرا از گناه خلاصی
داد بکفارت بخلاف بنی اسرائیل که کفارت ایشان رفع گناهان ایشان نمیکرد و شداید تکالیف
ایشان بمراتب زیاده از امت بود پس حق تعالی در دین اسلام تنگ نگیری هم چنانکه بر امت عیسی
علیه السلام بلکه توسیع فرموده که مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ مانند واسع کردانیدن کیش پدر شما
که ابراهیم است و تنگ نکردند در آن چنانکه با بنی اسرائیل و یا معنی آنست که پیروی کنید ولازم خود کردانید
ملت پدر خود را که ابراهیم است و چون عرب از ذریت اسمعیل بودند که پسر ابراهیم است ازین جهة
ابراهیم را پدر ایشان خواند و با آنکه وی پدر ما است و آنحضرت در حکم پدر امت و پدر دین در حکم پدر
دارد و ابوت پیغمبرانست بامة باعتبار آنست که وی سبب حیوة ابدی ایشانست و منشاء وجود ایشان
بر وجه متعدیه در آخرت و مراد از ملة ابراهیم احکام شریعت اوست که موافق شریعت پیغمبر ماست
چه رسول بشرع هیچ پیغمبر متعبد نیست و نبوده و ذکر ملت وی بجهة آن فرموده تا همه مردمان باین شریعت

بغبت کند چه طبیعت بموافقت آثار آبا واجداد مایلند **هُوَ سَمّٰیکُمُ الْمُسْلِمِینَ** خدای نام نهاد
شما را مسلمانان **مِنْ قَبْلُ** پس از قرآن در کتب متقدمه **وَفِی هٰذَا** و در قرآن نیز و یا ابراهیم
شما را مسلمانان نام نهاده در زمان خود و در این زمان نیز چه در قرآن مذکور است که ابراهیم گفت که و
مِنْ ذُرِّیَّتِنَا اُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ و اوّل اوضح است و بر هر تقدیر شما اتمیه یافته اید بمسلمین **لِیَکُونَ**
الرَّسُولُ تا باشد پیغمبر یعنی محمد در روز قیامت **شَهِیدًا عَلَیْکُمْ** گواه بر شما بقبول دعوت و متابعت
ملّت ابراهیم یعنی تا بعد از تبلیغ گواهی دهد بر شما بر آنکه کدام از شما اطاعت نموده بدین اسلام و کدام
عصیان ورزیده و قبول آن نکرده **تَکُونُوا شُهَدَاءَ عَلَی النَّاسِ** و تا باشید شما گواهان بر
مردمان برسانیدن انبیا دعوت حق را بایشان یعنی چون پیغمبر بایمان و طاعت شما گواهی داد و تعدیل
شما نموده پس گواهی خواهید داد بر وجه عدالت بر امم ماضیه بآنکه رسولان تبلیغ دعوت کردند و ادای رسالت
بر درگاه خود نمودند بایشان و ایشان که قبول آن نکرده اند مستوجب دوزخند و عذاب جحیم و جماعتی
که بآن ایمان آورده اند مستحق جنت نعیم اند و این اشرف مراتب شماست و چون حق تعالی شما را باین کرامت
خاص کردانید و این مرتبه و منزلت کرامت فرمود **فَاَقِیمُوا الصَّلٰوةَ** پس بپای دارید نماز را جهة
تعظیم امر او و سپاس داری بر آنچه بشما کرامت فرموده و ادا نمائی داشته **وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ** و بدهید زکوة را
برای شفقت بر خلق خدای یعنی بانواع طاعت بدنی و مالی متقرب بخدا شوید بجهت خاص کردانیدن
خدای تعالی شما را باین فضل و کرامت **وَاعْتَصِمُوا بِاللّٰهِ** و چنگ در زنید بفضل خدای یعنی در همه
امور خود اعتماد بر او کنید و یا بدین او اعتصام نموده بر آن استقامت ورزید **هُوَ مَوْلٰیکُمْ** اوست
یاد بندگان و متولّی کار درماندگان و مالک امر جمیع آفریدگان و طاعت کنندگان و پیروی نمایندگان
فَنِعْمَ الْمَوْلٰی پس نیکو یار بست و خداوندیست او **وَنِعْمَ النَّصِیرُ** و نیکو مددکاری و یاوری
بیاری عیبها پوشد و بمددکاری گناهان بخشد و بولایت روز برابر قرار خود به بندگان مستمر دارد
و اگرچه در حق او عصیان ورزند و بنصرت محتاجان دستگیری کند پس یاری از او خواه که از یاری
در نماند و مددکاری از او جوی که از مددکاری عاجز نشود چه در ولایت و حکومت بی نظیر است
و در نصرت بی مثل **شعر** از یاری خلق بگذر ای مرد خدا : یاری طلب آنچنانکه از وی و فا کار
تو تواند که بیا ندهد وقت **سُورَةُ الْمُؤْمِنُونَ مِائَةٌ وَثَمَانِ عَشَرَ اٰیَاتٍ مَکِّیَّةٌ** دست تو تواند که بگیرد همه جا
ابی بن کعب از سیّد عالم صلّی الله علیه و آله نقل کرده که هر که سورة المؤمنون قراءة کند ملائکه مقرّبین
در روز قیامت وی را بشارت دهند بروح و ریحان و در وقت آمدن ملک الموت علیه السلام بقبض روح او
وی را مژده دهند بچیزی که چشم او بدان روشن گردد و دل او بدآن شادمان و خرّم شود و بنشاط تمام

روح از او مفارقت نماید و واصل شود بدار السّلام و از ابو عبد الله علیه السلام روایتست که هر که سورة
المؤمنون بخواند حق تعالی ختم کار او را بسعادت خود مقرون دارد و هر که در هر جمعه بقراءة او
مداومت نماید منزل او با پیغمبران مرسل در فردوس اعلا باشد و از حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله
مرویست که ده آیه بر من نازل شده که هر که قراءة کند به بهشت رود بعد از آن از اوّل این سوره تلاوت
فرمود تا ده آیه را تمام کرد و نیز از آنحضرت منقول است که فرمود اوّل این سوره و آخر آن از گنجهای
بهشتست هر که عمل کند به سه آیه از اوّل این و پند گیرد بچهار آیه از آخر آن ناجی و رستگار گردد و چون
حق تعالی ختم سورة الحج نمود با مر مکلّفان بعبادت و افعال خیر بر طریق اجمال افتتاح این سوره
کرد بتفصیل آن مجمل بتبیین **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ** آن افعال نمود و امر فرمود که
قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ بدرستی که رستگار شدند و بمقاصد دنیوی و اخروی خود رسیدند
گرویدگان بخدا و رسول **اَلَّذِینَ** آنانند که ایشان **فِی صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ** در نماز خود
ترسکارانند از خدای و متذلّل و متخاضع در آن و چشم بر موضع سجده نهادگان و بدل بدرگاه مناجات
حاضر شدگان آورده اند که پیغمبر صلّی الله علیه و آله در وقت ادای نماز بجانب آسمان نظر میفرمود
چون این آیت نازل شد نظر در موضع سجود گماشت و هیچ جهت دیگر نظر نینداخت و در لباب
آورده که در حالت قیام دیده بر سجده گاه باید نهاد مگر در مکّه معظّمه که در خانه مکرّمه باید نگریست
چه نظر در آن عبادتست و گفته اند که خشوع آنست که مصلّی نداند که بر راست و چپ او کیست
و در بحر الحقایق مذکور است که خشوع در ظاهر آنست که سر به پیش افکنده و دیده را از التفات
بچپ و راست منع کند و قراءة او از ذوق حضور قلب بود و در باطن آنکه خواطر و هواجس را منع
کند از ما سوی و بالکلیّه توجّه نماید بمولی در بحر شهود مستغرق گشته از شغل آثار ظهور انوار جلال
بگذرد و محقق گفته که در نماز اوّل از خود بی خبر باید شد پس طالب وصول بقرب یار باید گشت چنانچه
در اخبار صحیحه متواتره آمده که پیکان مخالفین در بدن اطهر امیر المؤمنین صلوات الله علیه نشست و از
غایت وجع نتوانستند که آن را بیرون آورند صورت حال معروض حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله
داشتند فرمود که وقتی که در نماز باشد پیکان را از بدن او بیرون کشید چه در آن حال توجه او بحضرت
عزّت بر وجهی است که خود را فراموش میکند پس در آن حال که بنماز مشغول شد جرّاح را آوردند
و پیکان را از بدن اطهر آن سرور بیرون آوردند و خون بسیار بر سجاده آنحضرت ریخته شد چون از
نماز فارغ شد و آن خون را مشاهده فرمود پرسید که این چیست گفتند در حینی که پیکان را از بدن شما
بیرون آوردیم خون از جراحت بیرون آمد فرمود بخدائی که جان علی در قبضه قدرت اوست که

در نیافتم و واقف نشدم که در چه وقت بدن مرا شکافتند و پیکان را بیرون آوردند از رسول صلی الله
علیه و آله روایتست که چون بنده در نماز بایستد خدای تعالی بنظر رحمت بروی نگرد و چون بجای دیگر
نگرد حق تعالی گوید ای بندهٔ من من بتو می نگرم تو بکه مینگری روی بمن کن که از من بهتری نیست
عطا گوید خضوع در نماز آن باشد که در نماز بجوارح خود بازی نکند و خود را باز نکشد و دهن
دره نکند و انگشتان بازپس نشکند در خبر آمده که رسول خدای مردی را دید که نماز میگذارد و دست
بمحاسن خود فرو دمی آورد فرمود اگر دل این مرد خاشع بودی اعضای وی نیز با خشوع بودی
ابوذر غفاری رحمة الله علیه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر یکی از شما که روی بنماز
آرد پس باید که بسنگ ریزهٔ مسجد و غیره بازی نکند حسن بصری مردی را دید که بسنگ ریزهٔ مسجد
بازی میکرد و در تعقیب نماز میگفت بار خدایا حور العین را جفت من گردان حسن گفت بد خواستگاری
که میکنی از خدای طلب حور العین میکنی و بدست بازی میکنی واسطی گفته که خشوع نماز خاص
و خالص گردانیدن نماز است برای خدا نه بقصد طمع ثواب و خوف عقاب چنانکه امیر المؤمنین علی
صلوات الله علیه فرموده که پرستش ترا نه بجهت ترس از آتش دوزخ و طمع ثواب میکنم بلکه چون
ترا از اهل عبادت و پرستش یافتم بجهة این پرستش تو کردم و نیز در صفت اهل ایمان میفرماید که
وَالَّذِينَ هُمْ مؤمنان آنانند که ایشان عَنِ اللَّغْوِ از آنچه بیهوده و بیفایده است
از گفتار و کردار و اعمال و افعال مُعْرِضُونَ اعراض کنندگانند و دوری کردانندگان از
ابن عباس مرویست که تفسیر لغو را بباطل کرده اند و نزد حسن بصری مراد بلغو جمیع معاصی است
و این در تحت قول ابن عباس داخل است و از ابو عبد الله علیه السلام نقل است که اعراض از لغو آنست
که شخصی از روی بهتان امر باطل را بتو نسبت دهد و چیزی که در تو باشد بر تو بندد و تو خالصاً
لله و قربة الی الله بجواب او التفات نکنی و از او اعراض نمائی و قشیری گفته که هرچه برای خدا
نیست حشو است و آنچه از خدای باز دارد سهو است و آنچه بنده در آن حظی باشد لهو است و آنچه از
خدای نبود لغو است و حقیقت آنست که لغو هر چیزیست که بهیچ کار نیاید و فایده بران مترتب نشود
از اقوال و افعال چنانچه در اول مذکور شد وَالَّذِينَ هُمْ و آنانند که ایشان لِلزَّكَاةِ
فَاعِلُونَ مر زکوة دهندگانند زکوة مفروضه وَالَّذِينَ هُمْ و آنانند که ایشان لِفُرُوجِهِمْ
مر فرجهای خود را حَافِظُونَ نگاه دارندگانند یعنی ضبط نمایندگان و منع کنندگان آن
از مباشرت و مجامعت و موافقت إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان منکوحهٔ خود أَوْ مَا مَلَكَتْ
أَيْمَانُهُمْ یا بر آنکه مالک شده است ایشان را دستهای ایشان یعنی کنیزان فَإِنَّهُمْ پس بدرستی

که ایشان که اقدام نمایندگانند بر زوجات و کنیزان خود غَيْرُ مَلُومِينَ ملامت کرده
نشده اند مگر بجهة امر عرضی که آن حیض است و نفاس و روزه و احرام و اعتکاف و غیر آن از
عروض موانع شرعیه فَمَنِ ابْتَغَىٰ پس هر که جوید برای مباشرت وَرَاءَ ذَٰلِكَ غیر
زنان و کنیزان خود فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه جویندگان هُمُ الْعَادُونَ ایشان درگذرندگانند
از حلال بحرام و استمنا بید و اتیان بهایم نیز از آن گروهند و از حد شرع بیرون رفتگانند وَ
الَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشان را بران امین ساخته
باشند از امانات و ودایع و شهادات خلق یا آنچه امانات حق است چون نماز و روزه و غسل
جنابت و امثال آن وَعَهْدِهِمْ و مر عهدهای خود را که با خلق یا با حق بندند از نذر و در
عقود رَاعُونَ رعایت کنندگانند یعنی نگاه داشت آن میکنند و شبهه نیست در وجوب وفا
نمودن بجمیع ضروب امانات و عهود وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ بر
نمازهای خود يُحَافِظُونَ محافظت میکنند یعنی بدان مداومت نموده بشرایط و آداب
و ارکان آن در اوقات ادا میکنند و محافظت غیر خشوع است پس موجب تکرار نباشد أُولَٰئِكَ
آن گروه مؤمنان که جامع این شش صفتند و ذکر ایشان کرده شد هُمُ الْوَارِثُونَ ایشانند
میراث برندگانند یعنی سزاوار آنکه میراث برند و وارث بر ایشان اطلاق کنند نه غیر ایشان
پس در بیان آنچه آنرا بمیراث برند میفرماید که الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ آنانکه از روی
استحقاق میراث برند فردوس را که بلندترین جایهای بهشت است هم چو استحقاق وارث
بمیراث بجهة نسبت و گویند مراد آنست که ایشان منازل اهل دوزخ را در جنت میراث گیرند چنانکه
در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله آمده که هیچ کس از شما نباشد که او را دو منزل باشد یکی در بهشت
و دیگری در دوزخ پس اگر بمیرد و در دوزخ درآید بجهة عصیان اهل بهشت منزل او را میراث گیرند
در روضهٔ جنان و در زاد المسیر آورده که بهشت را در نظر کفار در آرند و مقامهای ایشان را که اگر ایمان
آوردندی نامزد ایشان شدی بایشان نمایند و در مشاهدهٔ ایشان آنرا باهل بهشت دهند تا حسرت
ایشان زیاده گردد هُمْ ایشان که وارثان فردوسند فِيهَا خَالِدُونَ در آن منازل جاویدند
مانندگانند که هرگز از آن موضع باکرامت بیرون نیایند و در روایت آمده که حق تعالی فردوس را
بنا کرد از خشت طلا و خشت نقره و خلال آن خشتها بجای گل مشک اذفر نهاده و فواکه لذیذه
و ریاحین طیبه را در آنجا عرض فرموده و چون بیان نعمت جنت نمود برای اهل ایمان تنبیه ایشان
نمود بر نعمت دنیویه برایشان فرموده که وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ و بدرستی که ما آفریدیم

آدم را مِنْ سُلٰالَةٍ از خلاصه و نقاوه بیرون کشیده شده مِنْ طِينٍ از گل مراد
آدم است که ابو البشر است و یا مراد اسم جنس است زیرا که همه آدمیان مخلوق شده اند از سلاله که
نطفه شده اند چه نطفه از نباتات حاصل شده بی واسطه چون حنطه و یا بواسطه چون لحوم حیوانات
و گویند مراد بحیوانات بطین آدم است زیرا که وی از آن مخلوق گشته و سلاله نطفه او یعنی بیافریدیم
آدمیان را از منی که بیرون آمد از گل که آدم است ثُمَّ جَعَلْنٰاهُ نُطْفَةً پس گردانیدیم نسل آدمی را
از نطفه یعنی آفریدیم ذریت او را از آب منی یا گردانیدیم سلاله را نطفه بنا بر تفسیر ثانی فِي قَرٰارٍ
مَكِينٍ نطفه قرار گرفته در قرارگاه استوار یعنی رحم که محفوظ است از ضعف ماسکه حاصل که
میفرماید ما نطفه را در رحم جا دادیم و تا چهل روز در آنجا نگه داشتیم ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ پس
گردانیدیم آن نطفه سفید را عَلَقَةً پاره خون سرخ بسته تا چهل روز فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ
پس گردانیدیم آن خون بسته را مُضْغَةً آن مقدار گوشتی که یکبار بخایند چهل روز دیگر
فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ پس ساختیم آن گوشت را عِظٰاماً استخوان تا آنکه محکم گردانیم بعد از
سه اربعین فَكَسَوْنَا الْعِظٰامَ لَحْماً پس پوشانیدیم آن استخوان را گوشتی یعنی گوشتی بر آن
استخوان برویانیدیم بعد از رستن عروق و اعصاب بر آن ثُمَّ أَنْشَأْنٰاهُ پس بیافریدیم آنرا
خَلْقاً آخَرَ آفریدن دیگر در شکم مادر یعنی روح در او دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه جماد بود
یا صورت انسانی را بر آن فایض گردانیدیم یا بعد از خروج از شکم مادر او را دندان و موی دادیم و از
مقام شیر خوارگی بتدریج تربیت فرمودیم بغذاهای گوناگون و بمراتب جوانی و دومویی و پیری
رسانیدیم و تشریح ایجاد آدمی از ابتداء نطفه تا محل ولوج روح و تفصیل آن حواله بمنهج الصادقین است
و بدانکه مخلوقات بر سه قسم اند یا همه روحانی محض اند و یا جسمانی محض و یا مرکب از جسمانی و
روحانی آنها که روحانی محض اند ملایکه اند که محض نور اند و مبرا از صفات شهوت و غیر آن از
صفاتی که لازم جسمیت است و آنها که جسمانی محض اند مانند نباتات و معادن و قسم سیم که مرکب
از جسمانی و روحانی است اگر روحانی است غالب بر جسمانیت جنیان اند و بعکس آدمیان حاصل که
حق تعالی آدمی را از هفت مرتبه بحد انسانیت رسانیده اول سلاله دوم نطفه سیم علقه چهارم مضغه
پنجم عظام ششم لحوم و این شش تعلق بجسد دارد و مرتبه هفتم ایلاج روح است کما قال الله تعالی
ثُمَّ أَنْشَأْنٰاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبٰارَكَ اللّٰهُ پس بزرگست و بلند شان و عظمت و قدرت و خدایی که
أَحْسَنُ الْخٰالِقِينَ نیکوترین تقدیر کنندگانست و انداز نمایندگان چه انسان از سلاله بحد
انسانی رسانیدن و ترکیب دادن میان روح و تن از عجیب ترین امور عجیبه و غریب ترین اشیاء غریبه است

و مقرر است که روح نورانی و علویست و جسم ظلمانی و سفلی و روح لطیفست و جسم کثیف پس
ترکیب میان این دو ضد غریب بحالاتست پس این ترکیب دلیل ظاهر است بر کمال قدرت و جلال
عظمت صانع و لهذا حق تعالی بعد از بیان خلق عرش و کرسی و لوح و قلم و ملائکه و نجوم و سموات
و ارضین ذات اقدس خود را این نوع ثنای ستایش نفرموده که بعد از آفرینش انسان ذکر کرده
و از این کلام تفضیل و تکریم ایشان بر غیر استشمام میتوان کرد آورده اند که عبد الله ابی السرح
کاتب وحی بود چون این آیه آمد حضرت او را گفت بنویس چون أَنْشَأْنٰاهُ خَلْقاً آخَرَ بنوشت از روی
تعجب بر زبانش جاری شد که فَتَبٰارَكَ اللّٰهُ أَحْسَنُ الْخٰالِقِينَ حضرت فرمود این را نیز بنویس که
جبرئیل آنرا از نزد ملک جلیل انزال نمود عبد الله با خود گفت اگر محمد پیغمبر است و قرآن برا و وحی کند
من نیز پیغمبرم که در دل من آیات قرآنی القا میکند پس مرتد شد و از مدینه بمکه رفت و با کفار
ملحق شد و این آیه در باره او فرود آمد وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اللّٰهِ كَذِباً أَوْ قٰالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ
يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ و بنا بر صحت روایت ایشان را نکلام معجزه نیست و ممتنع نیست که موافق گفتار یکی از
ما باشد لیکن این امر بر عبد الله مشتبه شد و یا بجهت فرط نفاق آنرا بر خود مشتبه ساخت و مروی است
که وی در روز فتح باز باسلام رجوع کرد و از اهل ایمان شد و آیه مذکوره را از آیات احکام گرفته اند
چنانچه در کنز العرفان تصریح بآن شد و بیان تفصیل آن حواله بمنهج الصادقین است **شعر**
گر تو خواهی کزین پری بوئی ٭ رو تماشای آن گلستان کن ٭ از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
منقولست که چون نطفه در رحم در آید حق تعالی آنرا تا چهل روز و بعد از آن فرشته میفرستد
تا نفخ روح میکند در آن پس آنرا میفرماید تا می نویسد روزی او را و مدت عمر او را و کردار او را
و شقاوت و یا سعادت او را و این حدیث مشعر است بر آنکه کمال اعضا و تمامیت آن و دمیده شدن
روان و ولوج روح در آن بعد از مضی سه اربعین است ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما بَعْدَ
ذٰلِكَ و بعد از آفرینش اعضا و زنده شدن بولوج روح لَمَيِّتُونَ هر آینه میرندگانید
نزد انقضای اجل پس البته مآل حال شما بمرگ خواهد کشید و بلا شبهه ساغر فنا از دست ساقی
اجل خواهید چشید ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما يَوْمَ الْقِيٰامَةِ در روز رستخیز تُبْعَثُونَ
برانگیخته خواهید شد برای محاسبه و مجازات و نیز بجهت بیان تعداد نعمتهای خود بر بندگان می
فرماید که وَلَقَدْ خَلَقْنٰا فَوْقَكُمْ و بتحقیق که آفریدیم زبر سر شما سَبْعَ طَرٰائِقَ هفت آسمان
که بر طبق و طریقه یکدیگرند طبقه اول بالای طبقه و جبائی گفته که سموات را طریق گفته زیرا
که راههای فرشتگانست و آمد و شد ایشان و یا آنکه طریق کواکبست و سیر آن یا باعتبار آنکه غلظ

هریك از آنها و مابین آنها راهیای دور است و مسافت دراز چه در خبر است که ما بین آسمانی تا آسمانی
پانصد ساله راه است و غلظ هریك از آنها نیز هم چنین **وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ** و نیستیم ما از این
مخلوق که آسمانست **غَافِلِينَ** بی خبر که مر آنرا مهمل بگذاریم بلکه آنرا از خلل و زوال نگه میداریم و تدبیر
امر آن میکنیم تا بوقتی که حکمت ما تعلق گیرد بزوال آن و یا معنی آنست که ما از همه بندگان خود ذاهل
و غافل نیستیم و برخیر و شر و شرك و کفر و کفران و طغیان و عصیان و انکار و جحود و عناد ایشان
غافل نیستیم **وَأَنْزَلْنَا** و فرو فرستادیم **مِنَ السَّمَاءِ مَاءً** از آسمان آبی یعنی آب باران **بِقَدَرٍ**
باندازه که صلاح بندگان در آن دانستیم **فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ** پس ساکن گردانیدیم آن آبرا یعنی
ساکن و مستقر ساختیم آنرا در زمین تا بتدریج از چشمه و کاریز بیرون آید و از اینجا معلوم می شود که جمیع
آبهای زمین از عیون و انهار و قنوات از آسمانست و در تبیان از ابن عباس نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود که حق سبحانه و تعالی پنج جوی آب از یك چشمه از چشمهای بهشت بر بال جبرئیل نهاده از آسمان فرو
فرستاد یکی سیحون که نهر هند است دوم جیحون که نهر بلخ است سیم فرات چهارم دجله و این هر دو نهر در
عراقند پنجم نیل که نهر مصر است و آنها را بودیعه بکوهها داده و بقدر مصلحت خلق جاری میکرداند و
از این جهت که میفرماید آبرا در زمین ثابت و ساکن ساختیم **وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ** و بدرستیکه ما
ببردن آن آب و زایل ساختن آن یا بالا بردن بر وجهی که متعذر باشد استنباط آن **لَقَادِرُونَ** توانائیم
چنانچه بر انزال آن قادر بودیم پس بر بقای آن شکر گذاری کنید تا آنرا بر حالت خود بگذاریم در اخبار آمده
که بعد از خروج یأجوج و مأجوج جبرئیل بزمین آید و قرآن و حجر الاسود و مقام ابراهیم و تابوت سکینه
و پنج نهر که مذکور شد بآسمان برد و بعد از آن بر روی زمین اثر هیچ چیزی و برکتی نماند بقوله
فَأَنْشَأْنَا پس بیافریدیم ما **لَكُمْ بِهِ** برای شما بسبب این آب **جَنَّاتٍ** بوستانها **مِنْ نَخِيلٍ**
از خرمابنان **وَأَعْنَابٍ** و از تاکبنان چون نخل و عنب در زمین حجاز از همه بیشتر است از این جهة
تخصیص باین هر دو نمود و بعد از آن بر سبیل عموم فرمود **لَكُمْ فِيهَا** شما را در این بوستانها **فَوَاكِهُ**
كَثِيرَةٌ میوهای بسیار هست غیر از تمر و عنب **وَمِنْهَا** و از آن بوستانها یعنی از ثمار آن **وَ**[illegible]
تَأْكُلُونَ میخورید در روزهای خود را **وَشَجَرَةً تَخْرُجُ** و بیافریدیم برای شما درختی یعنی درخت
زیتون که بیرون می آید آن درخت **مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ** از کوه سینا که کوه موسی است میان مصر و
ایله و بر آن مناجات میفرمود و گویند این کوه در فلسطین است و آنرا طور سینین نیز میگویند و اصح آنست
که سینا اسم مکانی است که این کوه در آن واقع شده و تخصیص این کوه بزیتون جهة آنست که اول کوهی
بود که زیتون در آن روییده بود و نیز اول درختی که بر زمین برست بعد از طوفان درخت زیتون بود

تَنْبُتُ میروید این درخت **بِالدُّهْنِ** در حالتی که با آن روغن است **وَصِبْغٍ** و نان
خورش **لِلْآكِلِينَ** خورندگان را یعنی میروید درختی که جامع دهنیت و صبغیتست که هم بدان
روغن چراغ توان افروخت و هم از آن نانخورش توان ساخت از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست
که روغن زیت درختی با برکت است بآن نانخورش سازید و بخود مالید و حق تعالی در وصف برکت
آن فرموده که توقد من شجرة مبارکة زیتونة پس در بیان نعمت دیگر میفرماید که **وَإِنَّ لَكُمْ**
و بدرستی که مر شما راست **فِي الْأَنْعَامِ** در چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند **لَعِبْرَةً** چیزی
که بدان اعتبار گیرید و بآن بر قدرت حضرت عزت استدلال کنید و از جمله اینست که **نُسْقِيكُمْ**
می آشامانیم شما را **مِمَّا فِي بُطُونِهَا** از آنچه در شکم آنهاست یعنی شیر خالص **وَلَكُمْ فِيهَا**
و مر شما راست در ایشان **مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ** منفعتهای بسیار که آن سوار شدن شماست بر آنها
و اولاد برآنها گرفتن و به پشم و موی و کرك آنها منتفع شدن و غیر آن **وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ** و از ایشان یعنی
از گوشت و چربی آنها میخورید و از اسباب معیشت خود میسازید **وَعَلَيْهَا** و بر آنها یعنی بر بعضی از
آنها که شتر و گاو است در خشکی و اکثر بر آنند که مراد شتر است یعنی بر شتران **وَعَلَى الْفُلْكِ** و بر
کشتیها در تری **تُحْمَلُونَ** برداشته میشوید یعنی شتر و کشتی شما را برمیدارند و از موضعی بموضعی
می برند پس بر نعمتها شکر منعم بجای آورید تا آن بر شما علی الدوام بماند و موجب مزیت آن گردد و
بپرستش غیر او مشغول مشوید که سبب زوال نعمت گردد و باعث عذاب استیصال چنانکه بر امم
ماضیه واقع شد کما قال الله تعالی **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا** و بتحقیق که فرستادیم قبل از این **نُوحًا**
إِلَى قَوْمِهِ نوح را بسوی گروه خود **فَقَالَ** پس گفت از روی دعوت **يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ** ای
گروه من پرستش کنید خدا را از روی بندگی **مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ** نیست مر شما را معبودی که
مستحق عبادت باشد **غَيْرُهُ** بجز از وی که معبود بر حق است **أَفَلَا تَتَّقُونَ** آیا نمیترسید
از عذاب وی که خالق و رازق نعمتست بر شما یعنی البته از او بترسید تا بجهة کفران شما نعمت را از
شما زایل نگرداند و بعذاب مستأصل نسازد و بیم نکند **فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا** پس گفتند
گروهی از اشراف بزرگان که بد و نگرویدند **مِنْ قَوْمِهِ** از قوم وی یعنی چون اکابر قوم
اصاغر را بدین و دعوت نوح علیه السلام مایل دیدند گفتند از روی عناد **مَا هَذَا** نیست اینکه
میخواند بتوحید خدا یعنی نوح علیه السلام **إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ** مگر آدمی مثل شما در خوردن و
آشامیدن و راه رفتن و غیر آن مثل بازار رفتن و نحو آن **يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ** میخواهد که افزونی
جوید **عَلَيْكُمْ** بر شما و مهتر شما گردد و شما را محکوم حکم خود سازد و بجهة این دعوی چنین می کند

واکر نه پیغمبر خدا چکونه ازجنس بشر باشد وَلَوْ شَاءَ اللهُ واکر خدای خواستی که رسول فرستد بر بنی
آدم لَأَنْزَلَ مَلٰئِكَةً هرآینه فرو فرستادی فرشتکا نرا مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا نشنیدیم که آدمی
رسول خدا تواند بود بخلقان وپیغام آوردن ازجانب پروردکار خود فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ درمیان
پدران ما که بحث بوده اند ویا از آبای خود نشنیده ایم که نوح پیغمبر خداست ویا میان ادریس ومیان
ایشان مدّتی مدید کذشته بود ونشنوده بودند که از اولاد آدم پیغمبری بوده ویا عبادت خدا باید
کرد نه غیر او إِنْ هُوَ هست نیست نوح علیه السّلام إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ مکر مردی با نواع دیوانکی
چه اکر جنون نداشتی دانستی که بشر قابلیّت رسالت ندارد ویا آنکه این کلمات نفی الهیه است از او
صادر نشدی فَتَرَبَّصُوا بِهِ پس انتظار برید وچشم دارید باو حَتَّىٰ حِينٍ تا هنکامی که
از زمان یعنی صبر کنید که اندک وقتی بمیرد واز وی برهیم یا از جنون بهوش باز آید وترک این سخنان
کند ولی کار خود کیرد وچون نوح از ایمان ایشان نا امید شد بطریق مناجات قَالَ رَبِّ
کفت ای پروردکار من انْصُرْنِي یاری ده مرا وانتقام مرا از ایشان بکش یا هلاک کن ایشان را
بِمَا كَذَّبُونِ بسبب آنچه مرا تکذیب کردند فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ پس وحی کرد بسوی نوح علیه السّلام
أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بآنکه بساز کشتی را بِأَعْيُنِنَا بنکاهداشت ما یعنی محافظت تو کنیم یا خطا نکنی
در ساختن آن یا مفسدی آنرا بر تو باطل نسازد مانند کسانیکه بچشمهای خود حفظ چیزی نمایند
وَوَحْيِنَا وبامر ما وتعلیم ما یعنی ترا امر نمائیم که چکونه بسازی فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید
أَمْرُنَا فرمان بسوار شدن یا نزول عذاب ما بر ایشان وَفَارَ التَّنُّورُ وبجوشد تنور یعنی وقتی
که زن نو نان پزد از میان آتش او آب برآید ومرویست که وحی بنوح آمد که کشتی را بطریق سینه مرغ
بساز وچون با توجه تمام کرد خطاب رسید که چون آب از تنور برجوشد بر کشتی نشین وکسان خود را
در آن در آر نوح بمقتضای این وعده انتظار میکشید تا آنکه روزی زن او نان می پخت وتنور پر آتش
بود فی الفور آب از آن برجوشید وی بیامد وشوهر را از این خبر داد نوح اتباع خود را جمع کرده هم
در کشتی نشستند وموضع تنور در مسجد کوفه بود ازجانب راست نزدیک باب کنده ونوح کشتی را
در وسط مسجد ساخته بود ویا در زمین درده که از ولایت شام است ویا در هند وبر هر تقدیر میفرماید
که چون آب از تنور برجوشید فَاسْلُكْ فِيهَا پس در آور در کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر دو
صنف از حیوانات که جفت یکدیکرند اثْنَيْنِ دو تا یعنی نری ومادهٔ ودر روایت آمده که نوح در
کشتی در نیاورد مکر آنها را که میزایند وبیضه می نهند وَأَهْلَكَ ودیکر در کشتی در آر کسان خود را
از اهل بیت ومؤمنان إِلَّا مَنْ سَبَقَ مکر آنانرا که پیشی کرفته است عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ براد

کفتار عذاب از ما از کسان تو بجهة کفر وعناد او وآن زن نوح بود که با وجود آنکه مشاهده معجزات
ظاهره میکرد از نوح وبوی نمیکروید وَلَا تُخَاطِبْنِي وخطاب مکن با من بدعا کردن فِي
الَّذِينَ ظَلَمُوا در باب نجات آنها که ستم کردند بر کفر وشرک إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ بدرستیکه
ایشان غرقه شدکانند بلا شک وشبهه بجهة شرک وطغیان وعصیان فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ پس چون
وقت ظهور عذاب راست شده باشد وبر وجه استوی نشسته باشی تو وَمَنْ مَعَكَ وهر که با تست
عَلَى الْفُلْكِ بربالای کشتی فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ پس بکوی که همه ستایش وسپاس مر خدایراست
جلّ جلاله وعمّ نواله وعظم شانه ولا اله غیره الَّذِي نَجَّانَا که نجات داد ما را مِنَ الْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ از جفای کروه ستمکاران یعنی مشرکان وناکرویدکان وَقُلْ وبکوی ای نوح در وقت
کشتی نشستن رَبِّ أَنْزِلْنِي ای پروردکار من فرود آر مرا مُنْزَلًا مُبَارَكًا بمنزلی با برکت
در کشتی یا در زمین پس از بیرون آمدن از کشتی که سلامة ونجات مؤمنان باشد وکلبی کفته
که فرود آر مرا بمنزلی که کیاه واشجار با برکت باشد ومقاتل بر آنست که معنی برکت در کثرت ذریّت
یعنی فرزندان بسیار از ایشان بوجود آور وحفص مُنْزَلًا بفتح زا وختم میم خوانده یعنی فرود آر مرا
فرود آوردنی وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ وتو بهترین فرود آرندکانی در منازل مبارکه چه هیچ کس
قادر نیست که غیر خود را از آفات وبلیّات وحوادث وعاهات منزلکاه نکاهدارد وکفایت جمیع ما
یحتاج مکر تو که دافع جمیع بلیّاتی ومرا از نقص وعجز سالم داری واشهر آنست که نوح در وقت دخول
وخروج این دعا فرمود سلمی از ابن عطا نقل میکند که منزل مبارک منزلیست که در او از هواجس
نفسانی ووساوس شیطانی ایمن باشند وآثار قرب ازحال قدس بدان نازل باشد چه هر جا
پرتو انوار جمال بیشتر باشد برکت آن منزل از همه منازل افزونتر بود از حسن بصری مرویست که در
سفینه با نوح بیش از هفت کس از اهل ایمان نبودند ونزد بعضی دیکر هشتاد تن بودند وباقی در امواج
طوفان غوطه خورده باتش دوزخ پیوستند إِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستیکه در قصّهٔ نوح وآنچه با
قوم او رفت لَآيَاتٍ هرآینه نشانهاست مر اهل عبرت را که تا بسبب آن تأمّل وتفکّر کشتی نجات را از امواج
ضلالت بساحل دریای هدایت رسانند وَإِنْ كُنَّا وبدرستیکه بودیم ما لَمُبْتَلِينَ هرآینه
رسانندکان بلای عظیم وعقاب الیم بقوم نوح یا امتحان کنندکانیم هر چند که از این آیات تا حال
مصدّقان ومکذّبان بر اهل عالم ظاهر کردد ویا امتحان کنندکان قوم نوحیم با رسال نوح ووعظ و
تذکیر او تا معلوم شود که کدام می شنود وکدام پیروی او مینماید ثُمَّ أَنْشَأْنَا پس بیافریدیم
بقوله مِنْ بَعْدِهِمْ از پس قوم نوح قَرْنًا آخَرِينَ کروه دیکر یعنی قوم عاد یا ثمود

فارسلنا فیهم پس فرو فرستاده بودیم در میان ایشان رسولا منهم پیغمبری از نوع ایشان که
هود بود یا صالح و گفتیم مر آن قوم را بر زبان آن رسول و فرستاده که ان اعبدوا الله آنکه بپرستید
خدای را ما لکم من اله غیره نیست مر شما را هیچ خدایی که استحقاق پرستش داشته باشد مگر او
که سزاوار پرستش است ای دوست خلاق زمین و آسمان اوست افلا تتقون آیا نمی‌ترسید از عذاب او
که غیر او را می‌پرستید یعنی از عقوبت او بپرهیزید و عبادت غیر او مکنید وقال الملأ و گفتند گروه
اشراف من قومه از گروه آن رسول الذین کفروا آنانکه نگرویدند وکذبوا بلقاء
الآخرة و دروغ شمردند برسیدن بقیامت یعنی بعث و حشر و ثواب اعمال و عقاب و ایمان نیاوردند
واترفناهم و نعمت بسیار داده بودیم آنها را فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بکثرت اموال
و اولاد یعنی گفتند کافران ناز پرورده که در فراخی عیش و ناز و نعمت بودند بعضی دیگر این قول باطل را که
ما هذا نیست این رسول الا که شما را دعوت میکند و منع آلهه دیگر مینماید الا بشر مثلکم
مگر آدمی باشد مانند شما در صفات و احوال بشریت یأکل مما تأکلون منه میخورد از آنچه میخورید
شما از آن ویشرب و می‌آشامد مما تشربون از آنچه می‌آشامید یعنی بغذا محتاج است هم چو
شما اگر پیغمبر بودی بایستی که صفات ملایکه داشتی نخوردی و نیاشامیدی ولئن اطعتم بشرا مثلکم
و اگر فرمان برید آدمی را که مثل شما است انکم اذا بدرستی که آن هنگام که شما تابع او شوید و منقاد او
گردید در آنچه میگوید و شما را بر آن میدارد لخاسرون هر آینه زیانکاران باشید چه خود را ذلیل
و خوار ساخته مأمور مثل خود شوید پس از روی انکار با ایشان گفتند ایعدکم انکم اذا متم
آنکه شما چون بمیرید و پوسیده و ریزیده شوید وکنتم ترابا و باشید شما خاک وعظاما
و استخوانی چند مجرد از گوشت و رگ و پی انکم مخرجون بدرستی که شما بیرون آورده شدگان
از گورها یعنی دیگر باره زنده خواهید شد هیهات هیهات دور است دور لما توعدون
مر آنچیز را که وعده داده میشوید از بعث و نشور یعنی هرگز این صورت نبندد و بعقل راست نیاید ان
هی الا حیاتنا الدنیا نیست زندگی مگر زندگی ما در دنیا یعنی هیچ زندگی نیست مگر زندگی دنیا
که بدان زندگی میکنیم نموت ونحیا میمیریم و زنده میشویم یعنی یکی از ما میمیرد و یکی می‌زاید
وما نحن بمبعوثین و نیستیم ما برانگیخته شدگان یعنی زنده شدگان بعد از مرگ ان هو الا
رجل افترى نیست هود یا صالح مگر مردی که افترا کرد علی الله کذبا بر خدا دروغ را در
این قول که خدا مرا بشما فرستاده و بعد از مرگ زنده خواهد ساخت وما نحن له و نیستیم ما مر این
مرد را بمؤمنین گرویدگان بآنچه خبر میدهد و دعوی میکند و مردم را تحریص مینماید قال

گفت هود یا صالح بعد از شنودن این قول و ناامیدی از ایمان قوم رب انصرنی ای پروردگار
من یاری ده مرا بغالب شدن و ایشان را بعذاب و عقاب مغلوب گردان بما کذبون بسبب آنچه
تکذیب کردند مرا و بدروغ پنداشتند مرا قال گفت خدای عما قلیل از پس اندک زمانی
لیصبحن هر آینه گردند کافران و مکذبان نادمین پشیمانان از تکذیب قول خود هنگامی
که عذاب را معاینه بینند فاخذتهم الصیحة پس فرا گرفت ایشان را فریاد عظیم جبرئیل که
دلهای ایشان بسبب آن بشکافت و بمردند و یا مراد بصیحه هر عذابیست که سبب استیصال باشد
و یا بر هر تقدیر فرو گرفت ایشان را عقوبت سخت و عذاب شدید بالحق بوجهی ثابت که هیچ
دافعی نبود مر آنها را از جانب خدا فجعلناهم غثاء پس گردانیدیم ایشان را چون خاشاک
آب آورده یعنی دمار از ایشان برآوردیم و همه را هلاک و نابود ساختیم چون خس و خاشاک و غیر
آن که سیل آنرا باطراف افکند و سیاه و پوسیده و ریزیده و کهنه گردد فبعدا پس دوری است
از رحمت خدای للقوم الظالمین مر گروه ستمکاران را ثم انشأنا پس آفریدیم و پیدا کردیم
من بعدهم پس از ایشان قرونا آخرین قومهای دیگر را چون قوم لوط و شعیب و غیر
ایشان از اهل عصیان و طغیان ما تسبق پیشی نتوانست گرفت من امة هیچ گروهی
اجلها بر وقتی که عذاب ایشان را مقرر کرده بودیم وما یستأخرون و باز پس نمانند
از آن اجل یعنی در وقتی که هلاکت ایشان در آن مقرر و معین شده بود هیچ وجه سمت تقدم و
تأخیر نپذیرفت و هیچ کس پیش از آن وقت یا بعد از آن هلاک نشد بلکه در همان وقت معذب گشتند
و گویند مراد از این اجل وقتی است که مرگ هر کس در آن مقرر شده یعنی هیچ کس از امم قبل از اجل
معین خود و بعد از آن نمیرد بلکه در همان وقت مقرر سمت موت و فوت پذیرد ثم ارسلنا
پس فرستادیم رسلنا فرستادگان خود را تترا در حالتی که متواتر بودند و پی در پی
یعنی یکی بعد از دیگری کلما جاء امة رسولها هرگاه آمد بگروهی پیغمبران گروه
کذبوه تکذیب کردند او را و آنچه گفت از توحید و نبوت و حشر و نشر بدروغ پنداشتند
و تقلید پدران خود کرده از دولت و سعادت تصدیق محروم ماندند و خلیع گشتند فاتبعنا
پس از پی در آوردیم بعضهم بعضا بعضی ایشان را ببعضی در هلاک کردن یعنی هیچ کدام را
باز نداریم و آخرین را مانند اولین معذب ساختیم و مستأصل گردانیدیم وجعلناهم و ساختیم
ایشان را احادیث یعنی سخنان ایشان را عبرت خلق گردانیدیم که دایم عذاب ایشان را یاد کنند و بدان
اعتبار گیرند یا از ایشان غیر حکایتی و افسانه که گویند باقی نمانده فبعدا پس دوری

باد از رحمت حق لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که نیکروند انبیا و تصدیق ایشان نمیکنند و بوحدانیت
حق تو اقرار ندارند ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ پس فرستادیم موسی را و برادر او هرون
علیه السلام بِآيَاتِنَا بنشانه قدرت خود یعنی بمعجزات نه گانه وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ و بحجتی هویدا
و برهانی آشکارا که الزام کننده خصم بود یعنی عصا تخصیص آن بذکر جهت آنست که آن اول معجزات
موسی بود و چند معجزه دیگر در ضمن آن مندرج بود چون فرو بردن جادوها و شکافتن دریا و روان شدن
آب از سنگ و پاسبانی موسی و افروختن آن مانند شمع و درخت سبز شدن و میوه آوردن و دلو و ریسمان
شدن پس بجهة این او را از میان معجزات ممتاز کردانید حاصل که میفرماید موسی و هرون را با معجزات
روشن فرستادیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ و بسوی فرعون و بزرگان قوم او و ایشان پیغام الهی را با ما را
بایشان رسانیدند فَاسْتَكْبَرُوا پس سرکشی کردند از قبول ایمان و متابعت موسی و هرون نکردند
و طریق عناد و جحود انکار پیش گرفتند وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ و بودند گروه متکبر و گردن کش
و بجهة این خود را بزرکتر میدانستند که تابع موسی و هرون شوند و بجدای ایشان بگروند فَقَالُوا
پس گفتند از روی انکار و استکبار أَنُؤْمِنُ آیا ایمان آوریم یعنی تصدیق نکنیم و نگرویم لِبَشَرَيْنِ
مِثْلِنَا هر دو آدمی را که مانند ما اند در صفات بشریت وَقَوْمُهُمَا و حال آنکه گروه ایشان
که بنی اسرائیل اند لَنَا عَابِدُونَ ما را پرستندگانند از روی تذلل و خواری یعنی خدمتکاران
و فرمانبرداران ما اند مانند بندگان که ذلیل و خوار اند خواجگان را و در بعضی تفاسیر آمده که بنی اسرائیل
نیز فرعون را می پرستیدند و او بت میپرستید یا گوساله القصه قبطیان بجهت فرط تکبر و تفوق
تحقیر موسی و هارون کردند فَكَذَّبُوهُمَا پس تکذیب کردند ایشانرا در دعوة نبوت فَكَانُوا
پس گشتند بسبب این تکذیب مِنَ الْمُهْلَكِينَ از هلاک شدگان یعنی غرق شدند در بحر وَ
لَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را کتاب توریة بعد از هلاکت فرعون
و قوم او لَعَلَّهُمْ شاید که بنی اسرائیل ببرکت آن يَهْتَدُونَ راه یابند باحکام شریعت و
طریق عبادت و مواعظه وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ و گردانیدیم ما فضه پسر مریم یعنی عیسی وَأُمَّهُ
و مادر او مریم را که صدیقه بود آيَةً حجتی و برهانی بر قدرت کامله خود که آن ولادت مریم بود
بعیسی بدون من بشری اما عیسی بجهة آنکه بی پدر مخلوق شد و اما مریم بجهة آنکه بی فحل آبستن شد
و با عیسی را آیتی ساختیم بآنکه در مهد سخن گفت و معجزات دیگر از او ظاهر شد و مادر او را آیتی کردانیدیم
بآنکه بدون مس فرزند آورد وَآوَيْنَاهُمَا و جای دادیم مادر و پسر را وقتی که فرار نمودند إِلَىٰ
رَبْوَةٍ بلندی از زمین بیت المقدس که بلندترین همه اماکن است یا دمشق یا رمله یا فلسطین
یا مصر و هر یک از این مواضع که ارفع اماکن اند و در روایت آمده که بیت المقدس از همه زمینها
به بیست و هشت میل بآسمان نزدیکتر است پس در صفت آن میفرماید که ذَاتِ قَرَارٍ خداوند
قرار یعنی مستقری که بر او آرام توان گرفت بجهة انبساط و استوی آن و گویند ذات قرار یعنی ذات
زروع و ثمار است چه ساکنان آن بجهت کثرت زراعت و میوه در آن قرار گرفتند وَمَعِينٍ و
خداوند آبی ظاهر که بر روی زمین میگذشت نه در تحت زمین و از ابو جعفر و ابو عبد الله صلوات الله
علیهما مرویست که مراد بربوة سواد کوفه است و قرار مسجد کوفه و معین آب فرات آورده اند که مریم
با پسر خود و یوسف بن ثامان دوازده سال در این موضع بسر بردند و طعام عیسی از بهای ریسمان
بود که مادرش میرشت و میفروخت يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ خطاب با جمیع پیغمبرانست نه در یکدفعه
چه ایشان در ازمنه مختلفه بوده اند بلکه باینمعنی که هر یک از ایشان در زمان خود مخاطب بوده اند
باین خطاب یعنی ای پیغمبران و فرستاده شدگان به بندگان كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ بخورید
از طعامهای پاکیزه و حلال وَاعْمَلُوا صَالِحًا و بکنید کارهای ستوده چه غرض از آفرینش شما
عبادتست و عمل صالح نه غیر آن چه آنچه نفع خواهد داد بشما در روز معاد همین خواهد بود و در
موضح آورده که خطاب بحضرت خاتم الانبیاست و معنی اینکه ای صاحب رسالت و نبوة عالی همت
امت خود را بگوی که حلال خورید و عمل صالح کنید و بنابراین او را بنام همه پیغمبران خوانده زیرا که
سید همه است و ذات معلای او جامع جمیع فضایل و کمالاتست که با همه بوده ع آنچه خوبان
همه دارند تو تنها داری ⁘ و مراد از طیبات لذیذ نیست که طبع از آن لذت گیرد و شرع از آن نیکو داند
و صحیح آنست که طیبات شامل جمیع مباحاتست و در قوت القلوب آورده که اکل طیب را بر عمل صالح
مقدم داشت زیرا که ثانی نتیجه اول است و بعضی عرفا گفته اند که لقمه تخم است و عمل بر او هر چند
تخم پاکتر برش البته بهتر و در منابع آورده که داشته علم عدالت و استقامت که میزان شرع است
در او سرایت کرده مر آنرا تا و لیما ید اثر عدالت و استقامت شرع در نفس و اعضای او پدید آید
بجهة این در ادای عبادت نرم و منقاد شوند چه شرع آنرا حرام کرده یا وجه حلیت آن مشتبه و
پوشیده است حکم انحراف و مخالفت شرع بآن غذا همراهست و اگر چه یک لقمه باشد و این هنگام
اثر آن غذا بنفس و اعضا سرایت کند و آثار طغیان و عصیان و ارتکاب مناهی و اختلاف در وی بظهور
رسد حاصل که حق تعالی میفرماید که غذای حلال خورید و عمل شایسته کنید إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ
عَلِيمٌ بدرستی که من بآنچه شما میکنید دانایم و بران جزا خواهم داد و این کلام داعیست بصلاح
عمل چه غافل هر کاه عملی کند برای کسی که عمل او را میداند و برحسب آنچه میکند جزا میدهد و بقدر

استحقاق او مزد کرامت میکند البته در اصلاح عمل خود میکوشد و آنرا بر وفق مراد او بجای آورد وَاِنَّ
هٰذِهٖ اُمَّتُكُمْ بدرستی که آن ملت شماست ای رسل و یا ای محمد صلی الله علیه و آله اُمَّةً وَّاحِدَةً در
حالتی که ملت یگانه است در عقاید پس بترسید از من در مخالفت کلمهٔ توحید وَاَنَا رَبُّكُمْ و منم آفریدگار
شما ام پس فَاتَّقُوْنِ پس بترسید از من در مخالفت کلمهٔ توحید و عصیان فَتَقَطَّعُوْا پس
منقطع ساختند اهل ملل اَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ کار دین خود را در میان یکدیگر زُبُرًا در حالتی که پاره
پاره و فرقه فرقه بودند یعنی آنرا دینهای مختلف کرد انیدند و هر فرقه در کیش خود مخالف فرقهٔ دیگر
شدند در کیش و مذهب و یا مراد بزبر کتبست یعنی هر گروهی در امر دین خود اختیار کتابی کردند و
کتاب غیر خود را بگذاشتند چون یهود متمسک بتورات شدند و با نجیل کافر شدند و نصاری
تمسک با نجیل کردند و تورات را فرو گذاشتند و هردو بقرآن نگرویدند و آنرا قطع نظر کردند كُلُّ
حِزْبٍ و گروهی ازین گروههای مختلفهٔ متفرقه بِمَا لَدَيْهِمْ آنچه نزدیک ایشانست از دین
باطل و شبهه فَرِحُوْنَ شادان و نازانند و معتقد آنکه دین ایشان برحق است نه دین غیر ایشان
و چون همه ایشان بجهة تقلید و عناد و عصبیة جاهلیت تابع دین خود اند و جاحد و منکر غیر دین
خود بی حجتی و شقی و برهانی فَذَرْهُمْ پس بگذار ای محمد این کافران مقلد معاند را فِيْ
غَمْرَتِهِمْ در گرداب و غرقاب جهالت و ضلالت خودشان حَتّٰى حِيْنٍ تا هنگامی که کشته
شوند در معرکهٔ جدال و قتال یا بمیرند اَيَحْسَبُوْنَ آیا می پندارند کافران که اَنَّمَا نُمِدُّهُمْ
بدرستی که آنچه عطا میکنیم و مدد میدهیم بِهٖ با آنچه مِنْ مَّالٍ وَّبَنِيْنَ از مال و پسران
نُسَارِعُ لَهُمْ می شتابیم برای ایشان با آنچه فِي الْخَيْرٰتِ در نیکوییها یعنی گمان می برید که
این که ما مدد ایشان میکنیم در مال و فرزندان مسارعتست از جانب ما برای ایشان در نیکوئی اعمال
و ایشانرا استحقاق آن هست که ما بپاداش آن در نیکوئی با ایشان مسارعت کنیم بمال و فرزندان
بَلْ نه چنانست که می پندارند بلکه لَا يَشْعُرُوْنَ بیدانند و در نمی یابند که این امدادات
نه مسارعت در خیر مانند بهایم که هیچ شعوری ندارند تا تأمل کنند در اینکه با آب و علف ایشانرا
پرورش میدهد برای کشتن از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که حق تعالی میفرماید
که بندهٔ مؤمن است غمگین میشود هرگاه چیزی برابر او تنگ کنیم از مال دنیا و حال آنکه او نزدیکتر میکرده
بمن بجهت این و خوشحال می شود گاهی که دنیا را بر آن فراخ می سازم و حال آنکه او نزدیکتر میکردد
بعد از آن این آیت تلاوة فرمود تا قول بَلْ لَا يَشْعُرُوْنَ و بعد از حال کفار و فجار بیان حال ابرار در
احبار میکند اِنَّ الَّذِيْنَ هُمْ بدرستی که آنانکه ایشان مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ از خوف عذاب

پروردگار خود مُشْفِقُوْنَ حذر کنندگانند یا از عذاب پروردگار خود ترسانند وَالَّذِيْنَ هُمْ
و آنانکه ایشان بِاٰيٰتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار خود که قرآنست یا دلایل قدرة که معجزات و ما
آن از آثار قدرت کاملهٔ او يُؤْمِنُوْنَ میگروند و بمضمون آن عمل میکنند وَالَّذِيْنَ هُمْ و آنانکه
ایشان بِرَبِّهِمْ بآفریدگار خود وَلَا يُشْرِكُوْنَ شرک نمی آرند شرک جلی که مراد غیر اوست نه شرک
خفی که ریا و سمعه است وَالَّذِيْنَ يُؤْتُوْنَ و آنانکه میدهند مَا اٰتَوْا آنچه میدهند از صدقات
و زکوة و کفارات و غیر آن از انواع خیرات و مبرات در راه خدای وَّقُلُوْبُهُمْ وَجِلَةٌ و در حالتی
که دلهای ایشان ترسانست اَنَّهُمْ اِلٰى رَبِّهِمْ رٰجِعُوْنَ بآنکه ایشان بپروردگار خود بازگردندگانند
یعنی از عاقبت امر آخرت ترسانند که مبادا آنچه میدهند مقبول درگاه نشود و بر وجه لایق نباشد
و بآن مواخذ گردند همچنانکه امیر المؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم سه شبانه
روز روزه داشتند و طعام بمستحق دادند و بآب افطار کردند و میفرمودند اِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّٰهِ
لَا نُرِيْدُ مِنْكُمْ جَزَآءً وَّلَا شُكُوْرًا اِنَّا نَخَافُ مِنْ رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوْسًا قَمْطَرِيْرًا اُولٰٓئِكَ آن گروه
که باین صفات موصوفند يُسٰرِعُوْنَ فِي الْخَيْرٰتِ می شتابند در نیکوئیها یعنی برغبت تمام
اقدام مینمایند و در طاعات و مبادرت در عبادات و مبرات وَهُمْ لَهَا و ایشان بجهة خیرات
و طاعات سٰبِقُوْنَ پیشی گیرندگانند یعنی سرعت نمایندگان بجد تمام یا پیشی گیرندگان
بر مردمان بوفور خیرات و مبرات یا رسیدگانند بپاداش خیرات قبل از آخرت یعنی هم در دنیا
رسیدگانند بپاداش کردار که فَاٰتٰىهُمُ اللّٰهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْاٰخِرَةِ وَلَا نُكَلِّفُ
نَفْسًا و تکلیف نمیکنیم هیچ نفسی را اِلَّا وُسْعَهَا مگر بگنجایش او یعنی بقدر طاقت طاعت
برایشان امر نمودیم چه تکلیف ما لا یطاق مذموم و قبیح است و ما از فعل قبیح مبرائیم وَلَدَيْنَا
كِتٰبٌ و نزدیک ما کتابیست یعنی لوح محفوظ يَّنْطِقُ بِالْحَقِّ سخن گوید براستی مخالف
واقع در او نوشته نیست یعنی هرچند بندگانرا بار تکلیف کرده ایم و آنچه کرده اند در آن مثبت است
بی زیاده و نقصان یا نزد ماست نامهٔ اعمال هر کس و گواهی دهد بکردار او بصدق وَهُمْ
و ایشان که عاملانند لَا يُظْلَمُوْنَ ستمدیده نخواهند شد بزیادتی عقاب و نقص ثواب
بَلْ نه چنانست که کفار را کمال اعتقاد دارند بر آنچه مذکور شد بلکه قُلُوْبُهُمْ فِيْ غَمْرَةٍ دلهای
ایشان در غفلتی و حیرتیست که آنرا فرو گرفته اند در اینها غفلت و ضلالت و جهالت مِّنْ هٰذَا
از این سخن گفته شد از وعده و وعید یا از کتاب حفظه یا از قرآن یا از صفاتی که سابقان بآن
موصوفند وَلَهُمْ اَعْمَالٌ و مر ایشانراست عملهای ناپاک و پلید مِّنْ دُوْنِ ذٰلِكَ بجز این

خطائی عظیم یعنی شرك مراد آنست که غیر از شرك کناهان دیکر دارند هُمْ لَهَا ایشان مرانرا عَامِلُونَ
کنند کاسند ومعتاد آن وهیچ وجه ازان باز نمی ایستند حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا تا وقتی کر بکیریم مُتْرَفِيهِمْ
متنعمان ایشانرا بِالْعَذَابِ بعذاب یعنی قتل روز بدر یا جوع در حینی که پیغمبر برایشان دعا کرد با رخدایا
سخت بکیر قبیلهٔ مضر را وایشان بماند سالهای قحطی زمان نوح پس قحط برایشان واقع شد تا آنکه کوشت
سك ومردار واستخوان سوخته را میخوردند إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ آنکاه ایشان بفریاد آیند وبآواز بلند
استغاثه کنند پس ملائکه از جانب خدا بایشان کویند لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ فریاد مکنید امروز وجلع فریاد
رس مدارید إِنَّكُمْ بدرستی که شما از جانب ما مِنَّا لَا تُنْصَرُونَ یاری کرده نخواهید شد یعنی از
طرف ما نصرت ومعونه بشما نخواهد رسید یا از ما ممنوع نخواهید شد قَدْ كَانَتْ آيَاتِي بدرستی که
بود آیتهای من یعنی قرآن که در همه وقت تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ خوانده میشد برشما فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ
پس بودید که بر پاشنهای خود تَنْكِصُونَ بازمیکشتید بطریق قهقرا مراد آنست که اعراض میکردید
از سماع قرآن واز تصدیق وعمل بآن واز حق بباطل رجوع میکردید مُسْتَكْبِرِينَ در حالتی که طلب
رفعت کننده بودید وبر مردمان فخر میکردید برایشان بِهِ بحرم مکه یعنی میکفتید که ما اهل مکه ایم وهیچ
کس برما غلبه نتواند کرد وبجهت آن بر همه مردمان تعظیم می نمودند وعدم ذکر حرم قبل ازین که مرجع ضمیر
به است بجهة شهرت مکانت یا سبکباد وافتخار به بیت الحرام یا بحرم ولتخصاد مفخرة ایشان که اولیان حرم بید
وقیام نمایند کان بآن ومقیمان در آن وتواند بود که ضمیر راجع بقرآن باشد باعتبار آیات که مذکور شد یعنی
استکبار نمایند کان بودند بقرآن سَامِرًا در حالتی که بذکر قرآن وبطعن در آن حدیث کنند کان
بودند در شب ودر روایت آمده که ایشان در حوالی خانه می نشستند وزبان بافسانه میکشودند واکثر
افسانه ایشان ذکر قرآن بود وطعن در آن وآنرا کاهی سحر وزمانی شعر میکفتند ووقتی اساطیر الاولین
وپیغمبر صلی الله علیه وآله را سب میکردند تَهْجُرُونَ اعراض میکردند از قرآن ویا از پیغمبر می بریدند
ویا هذیان می کفتند در شان قرآن ومحمد صلی الله علیه وآله یعنی اسناد شعر وسحر وافسانه پیشینیان بقرآن
میکردند وپیغمبر را ساحر وشاعر وکاهن می کفتند پیوسته او را دشنام میدادند پس از خطاب بغیبت
التفات کرده میفرماید که أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ آیا پس تفکر نکردند در قرآن یا با عجاز لفظ ووضوح معنی
تا بدانند که این کلام کلام حق است أَمْ جَاءَهُمْ یا آیا آمد بدیشان از کتاب ورسول مَا لَمْ يَأْتِ
آنچه نیامده بود آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ پدران پیش ایشان تا عذر کویند که ما از پیغمبر وکتاب خبر نداریم
یعنی ما هم چنانکه نوح وابراهیم علیهما السلام بپدران ایشان فرستادیم هم چنین محمد را نیز از برای ایشان
مبعوث کردیم تا عذر بیاورند یا آنکه همچنانکه آبای سابقهٔ ایشانرا از عذاب ترسانیده بودیم ایشان جهت

آنداوده بودند هم چنین ایشانرا ازان وعید نمودیم وبا وجود این نکرویدند پس عذر ایشان در انکار
وعدم ایمان نه این است که بوعید وبیم عذاب خبر داده نشده اند أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا آیا نشناختند
رَسُولَهُمْ پیغمبر خود را بحسب ونسب یا با امانت وراستی وحلم ووفا وکرم ومروت وحسن اخلاق وکمال
عقل وعلم با عدم تعلم وغیر آن از صفات انبیا فَهُمْ لَهُ پس تا ایشان مر او را مُنْكِرُونَ انکار
کنندکان باشند در دعوی نبوت بجهت عدم معرفت باو یا باحوال او یعنی که حضرت پیغمبر را باین عنوان
شناخته بودند تا انکار او کنند وکویند ما حقیقت ذات او را نمیدانیم واحوال او را نمیشناسیم أَمْ
يَقُولُونَ یا آیا میکویند بِهِ جِنَّةٌ باو رسیده دیوانکی یعنی مجنون است وسخن او اعتباری ندارد
با آنکه میدانستند که در عقل ارجح واتقن از همه است بَلْ نه چنانست که ایشان میکفتند بلکه جَاءَهُمْ
آمد بایشان بِالْحَقِّ بدین درست یعنی اسلام یا سخن راست که قرآنست وَأَكْثَرُهُمْ وبیشتر ایشان
لِلْحَقِّ كَارِهُونَ مر امر حق را ناخواهانند چه آن مخالف طبع وآرزوی ایشانست وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ
أَهْوَاءَهُمْ واکر تابع شدی آرزوهای ایشانرا باینکه آلهه متعدد واقع بودند وبحسب فرض در نفس
الامر خدایان وجود داشتندی چنانکه زعم مشرکانست لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ هر آینه
تباه شدی وناچیز کشتی آسمان وزمین وَمَنْ فِيهِنَّ وهر که در آسمان وزمین است از ملائکه
وجن وانس وغیر آن چنانکه در آیهٔ کریمه لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا کذشت وکفته اند مراد بحق
دین اسلام است ومعنی اینکه اکر اسلام متابعت کردی آرزوهای اهل شرك را یعنی بشرك منقلب شدی
حق تو بجهت فرط غضب وغیظ قیامت ظاهر ساختی وهر آسمان وزمین واهالی آنرا هلاك کردی
ونزد قتاده مراد بحق حق سبحانه است یعنی اکر پیروی حق تعالی آرزوهای کافرانرا باینوجه که
فرمودی بآنچه موافق اهوای کفار است از شرك ومعاصی از الوهیت خارج بودی یعنی خدای نبودی
بلکه شیطان بودی پس قادر نبودی بر آسمانها وزمینها وهمه تباه شدی پس چنانست که حق تعالی
هوای ایشان کردد بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بلکه دادیم بدیشان بِذِكْرِهِمْ کتابی که وعظ وپند ایشانست
وتا دبیه عترت وصیت شرف ایشان در آنست یا ذکری که تمنا کرده بودند بقول خود که لَوْ أَنَّ
عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ پس ایشان از موعظه
خود یا از آنچه سبب بزرکی دنیا وآخرت ایشانست یا از ذکری که درخواسته بودند مُعْرِضُونَ
روی کردانندکانند أَمْ تَسْأَلُهُمْ یا آیا تو میخواهی از ایشان برای رسالت خَرْجًا مزدی
تا بسبب طمع تو در مال ایشان متهم دارند برسالت وبجهت مزد دادن برایشان شاق وکران آید
قبول این معنی نکنند فَخَرَاجُ رَبِّكَ پس مزد پروردکار تو که روزی دنیا یا ثواب عقبی است خَيْرٌ

بهتر است ترا از مزد ایشان بجهة سعت و دوام آن و عدم لحوق بر آن وَهُوَ خَیْرُ الرّازِقِینَ و خدا
بهترین روزی دهندگانست وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ و بدرستی که تو میخوانی ایشانرا بجزدی إِلَى
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ راهی راست یعنی دین اسلام که عقول سلیمه شاهدند بر استقامة آن که
اصلا شایبه در آن نیست تا موجب تهمة شود حاصل که حق سبحانه و تعالی در این آیات حجة فرموده
برکافران و قطع عذر ایشان نموده در عدم قبول ایمان و فرموده که مردی که برسالت مبعوث شده
و همه میدانند که وی جامع جمیع اخلاق حسنه است و معرا از همه صفات سیئه و بهتر این ممتاز است
درمیان ایشان و شایسته آن هست که رتبه نبوت و منصب رسالت یابد و ویرا احتیاجی نیست بحطام
دنیویه تا بر وجه بطلان بچنین دعوی عظیمه اقدام نماید و آنرا وسیله طمع در اموال ایشان کرده
معیشت خود را بفراخی و وجه دلخواه کذراند و مع ذلك بر وفق دعوای خود معجزات روشن ظاهر میکند
و همه ایشان این را می بینند اما بجهة عناد و استکبار و طاعت آن نمیکنند و چون چنین است پس ایشان
سزاوار عذاب الیم و عقاب جحیم اند چنانکه میفرماید که وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و بدرستی
که آنانکه نمیکروند بسرای دیکر یعنی بقیامت و متعلقات آن از صراط و میزان و حساب و بهشت و دوزخ
عَنِ الصِّرَاطِ از آن راه راست که دین اسلام است که متضمن اعتقاد باین امر مذکوره است لَنَاكِبُونَ
عدول کنندگان و میل نمایندگان به بیابان ضلالت و کمراهی خود و یا کروندگانند در آخرت از طریق جنت
بطرف شمال که دوزخ است وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ و اکر ما ببخشاییم بر ایشان وَكَشَفْنَا و بر داریم
مَا بِهِمْ آنچه بر ایشان واقع است مِنْ ضُرٍّ از سختی یعنی قحطی که بدیشان رسیده و همه را خوار
و زار و ذلیل کردانیده و بهلاکت رسانیده لَلَجُّوا هر آینه لجاج نمایند یعنی ثابت و راسخ شوند فِي
طُغْيَانِهِمْ در سرکشی و افراط نمودن در کفر و استکبار از طریق حق و عداوت رسول و سایر ایمان آیان
يَعْمَهُونَ در حالتی که حیران و سرکردان باشند و تردد نمایند در امر حق و طریق هدی یعنی اگر بلای
قحط را از ایشان دفع کنیم هم چنان بر ستیزه و عناد خود ثابت خواهید بود و یا اگر در آخرت عذاب را از ایشان
برداریم و ایشانرا بدنیا فرستیم هم چنان بر طریق اول در عناد و طغیان و عصیان لجاج ورزند و منقاد
نشوند و قول اول اشهر است آورده اند که چون ضرر قحط بنهایت رسید و اهل مکه بخوردن مرده و مردار
مبتلا شدند ابو سفیان بمدینه آمد و با حضرت رسالت کفت نه تو دعوی میکنی که من رحمت عالمیانم فرمود
بلی کفت پس این چیست که اهل مکه را هدف تیر دعا کردی و ایشانرا بقحط و بلا مبتلا ساختی و پدران ایشانرا
بشمشیر بکشتی و فرزندانرا بآتش کرسنکی سوختی آیة آمد که وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ و بدرستی که فرو کرفتیم
اهل مکه را بِالْعَذَابِ بعذاب قتل و غارت در روز بدر فَمَا اسْتَكَانُوا پس فروتنی کردند لِرَبِّهِمْ

مر پروردکار خود را وَمَا يَتَضَرَّعُونَ و تضرع و زاری نمینمودند بلکه هم چنان بر سرکشی و ترفع
خود بایستادند و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که استکانت دعاست و دست برداشتن در دعا از
یعنی ایشان خدای خود را نخواندند و در دعا دفع بد نکردند بدرکاه او بلکه بر طریق کفر خود ثابت بودند
و اصلا قدم در طریق تنزل و تضرع و عبودیت پروردکار خود ننهادند حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا تا چون
بکشادیم عَلَيْهِمْ بَابًا بر ایشان دری ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ که خداوند عذاب سخت بود یعنی جوع که
شدت او از قتل و اسیر بیشتر است و زیاده تر إِذَا هُمْ ناکاه ایشان فِيهِ مُبْلِسُونَ در عذاب
ناامیدان بودند از همه و یا سرکردان و فرو ماندکان و اندوهناکان تا حدی که اعتنای ایشان از تو طلب
عاطفت و مرحمت مینمایند و از جابر مرویست که مراد بعذاب قحط یا قتل است و بدوام عذاب جهنم و از ابو جعفر
صلوات الله علیه و آله فرموده که عذاب شدید در روز رجعت باشد و بعد از آن تذکیر نعمت خود
میکند بر ایشان از روی توبیخ و بر وجه خطاب میفرماید که وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ و اوست آنکه بیافرید
و پیدا کرد لَكُمُ السَّمْعَ برای شما کوش را تا بشنوید بآن ویرا وَالْأَبْصَارَ و دیدها را تا ببینید
بآن معجزات را وَالْأَفْئِدَةَ و دلها را تا تفکر کنید بآن در آیات واضحه و معجزات بینه و آیات و
استدلال بآن کنید در وجود صانع حکیم و وحدت و قدرت وی از منافع دینیه و دنیویه قَلِيلًا مَا
تَشْكُرُونَ اندکی شکری کنید چه عمده در شکر کذاری آنست که استعمال کنید این حواس را در آنچه
مفید معرفت خالق آن باشد و شما این نمیکنید وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ و اوست آنکه بیافرید
شما را و منتشر ساخت فِي الْأَرْضِ در زمین به بسیاری فرزندان وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و بسوی
او جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از آنکه ذره ذره و ریزه ریزه شده باشید در زمین وَهُوَ
الَّذِي يُحْيِي و اوست آنکه زنده میکرداند در رحمهای مادران وَيُمِيتُ و میراند نزد انقضای
آجال در حالتی که مدت عمر ایشان باشد وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و مر او راست یعنی بامر اوست
آمد و شد روز و شب و تعاقب آن و یا مخالفت شب و روز و هیچ کس دیکر را قدرت بر اختلاف آن نیست
أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس تعقل نمیکنید بنظر تأمل که همه مکونات از ما صادر شده و قدرت ما شامل جمیع
ممکناتست و از جمله آن بعث و نشور است پس چرا انکار آن میکنید کفار مکه تعقل در این معنی نکردند
بَلْ قَالُوا بلکه کفتند بدون تفکر و تأمل مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ مانند آنچه کفته بودند
پیشینیان از کفار از روی انکار در باب حشر و نشر و صراط و میزان که قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا آیا چون
بمیریم ما وَكُنَّا تُرَابًا و باشیم خاک وَعِظَامًا و استخوان خالی از کوشت و پوست و پی
أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا بر انکیخته شدکانیم مراد انکار آنهاست یعنی چون خاک هرکز بعث و حشر نما

را دنیا بد لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ هر آینه وعده داده شدیم ما وَآبَاؤُنَا و پدران ما هٰذَا
این سخن را مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن محمد صلی الله علیه و آله یعنی پدران سابق ما را این وعده
داده بودند آنچه ما را بآن وعده داده‌اند از وقوع حشر و نشر إِنْ هٰذَا نیست این گفتار إِلَّا
أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانهای پیشینیان و اکاذیب ایشان که در کتابها نوشته‌اند و گذاشته و
هیچ حقیقتی ندارد بعد از آن بر متکبران بعث در باب وقوع حشر میگوید قُلْ بگو ای محمد مر این منکران را
که میگویند لِمَنِ الْأَرْضُ مر کراست زمین وَمَنْ فِيهَا و آنچه در رویست از مخلوقات یعنی جواب دهید
که خالق و مالک زمین و زمان کیست إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید یعنی اگر از اهل علمید
نه اصحاب جهل پس از آن خبر دهید این اهانت را و تقریر فرط جهل ایشان بر وجهی که امر جلی و واضح را
عنید اند و الزام ایشان بآنچه متمکن نیست که هر که قولی از علم داشته باشد انکار آن کند و لهذا قبل از
جواب ایشان اخبار فرموده و گفته سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ زود باشد که بگویند در جواب تو که زمین و آنچه
در اوست مر خدایراست بادنی نظری اقرار کرده است بآنکه حق تعالی خالق و مدبر آنهاست پس چون
ترا چنین جواب دهند قُلْ بگو ایشانرا که أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا یاد نمیگیرید و در نمی یابید که کسی که
اول قادر باشد بر آفریدن زمین و اهل ثانیا نیز از ایجاد و اعاده آن عاجز نخواهد بود ابتداء آفریدن
آسانتر نیست از اعاده آن بلکه امر بعکس است بعد از آن جهة زیادتی حجت میفرماید که قُلْ بگو با ایشان
باز دیگر مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ کیست آفریدگار آسمانهای هفت گانه با عظم و رفعت و شکل
عجیب و هیئات غریب آن وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و کیست پروردگار عرش عظیم که اعظم مخلوقاتست
سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ زود باشد که گویند آسمانهای رفیع و عرش عظیم و سبع مر خدایراست و رب همه اوست
نه غیر او و چون این جواب دهند قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ بگو پس آیا پرهیز نمیکنید از عقاب او بر تجرد
توحید و قدرت او بشریک آوردن در عبادت او و انکار قدرت او در بعث که تنزیه است از آفریدن آسمان
و عرش عظیم و نیز جهت زیادتی حجت میگوید که قُلْ مَنْ بِيَدِهِ بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی
بقبضه اقتدار اوست مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی هر چیزی که در حیز امکانست و در مجمع از مجاهد
نقل کرده که مراد بملکوت خزاینست یعنی خزینهای آخرت در دست قدرت اوست در موضح گفته که معنی
آنست که جمیع منافع و مضار در کف قدرة اوست وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ و زنهار او دهد
بر او یعنی هیچکس نتواند که کسی را از عذاب او ایمن گرداند و در پناه خود گیرد و زنهار دهد یعنی با کفار مکه
بگو که کیست که متصف باین صفات مذکوره است إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید و در
یابید چیزیرا یعنی اگر عقل دارید جواب دهید از روی تفکر سَيَقُولُونَ زود باشد که گویند این

صفات لِلّٰهِ مر خدایراست قُلْ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ بگو پس از کجا فریب داده میشوید و چگونه از
صواب بر میگردید یعنی با وجود ظهور و تظاهر ادله بر وحدت طریق حق را گذاشته کجا میروید
و چه وجه از شیطان و هوای او فریب میخورید و گفتار با وجود این دلایل واضحه نگروید بوحدت و
قدرت او سبحانه و تصدیق نمودند بعث بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ بلکه آوردیم بدیشان امر درست
و راست را از توحید و وعده حشر و نشر وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در
آنکه تکذیب این قول میکنند یا در آنکه نسبت ایجاد ولد و شریک باو میدهند مَا اتَّخَذَ اللّٰهُ مِنْ وَلَدٍ
فرا نگرفت خدای هیچ فرزندی جهة تقدس ذات او از مثل و مانند و زن و فرزند منزه و مبراست وَ
مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلٰهٍ و نیست با او هیچ خدائی در الوهیت که شریک او بود در خدائی و خدای
باید که آفریننده بود پس اگر هر آینه شریک او مخلوق چند بودی إِذًا آن هنگام لَذَهَبَ كُلُّ
إِلٰهٍ بِمَا خَلَقَ ببردی هر خدای آن چیزیرا که آفریده بود و در آن مستقل شدی و ملک او ممتاز
گشتی جهت عدم رضای ایشان بعدم امتیاز پس هر آینه تنازع در میان ایشان واقع شدی چنانچه
از احوال ملوک دنیا مشاهده می شود وَلَعَلَا و هر آینه برتری جستندی و غلبه خواستندی
بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ برخی الهه بر برخی و بدیهیست نزد عقل که در این هنگام موجب فساد نظام
عالم شدی و چون نظام عالم بحال خود است پس تعدد الهه نباشد و او را شریک نبود سُبْحَانَ
اللّٰهِ عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند او را بدان از اتخاذ و شریک و ولد بدلیل مذکور و نیز
باجماع جمیع مکلفان و استقرا معلوم است که حق تعالی مالک جمیع ممکناتست و مقدورات پس
خالقی دیگر با او نباشد و منزه و پاکست از آنکه ذره را آفریدن عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ اوست دانای
پوشیده و آشکار یعنی پاکست خدائی که دانای نهان و آشکار است فَتَعَالَىٰ پس بزرگوار و برتر است
عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک میگردانند برای او بعد از آن تعلیم دعا میکند در محفوظ بودن از عذاب
اگر بر کفار واقع شود باین نهج که قُلْ رَبِّ بگو ای محمد که ای پروردگار من إِمَّا تُرِيَنِّي اگر بنمائی
مرا مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده میشوند کافران یعنی اگر البته عذاب کفار بمن خواهی نمود
در دنیا و یا در آخرت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي ای پروردگار من پس مگردان مرا فِي الْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ در گروه ستمکاران یعنی مرا قرین ایشان مگردان در عذاب این جهة تواضع و شکست
نفس است و یا محض تعبد یا تنبیه بر آنکه شر ظلم گناهست که بی گناه میرسد کقوله تعالی لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ
ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً از حسن بصری مرویست که حق تعالی رسول را خبر داده بود که عذاب بر کفار قریش
نازل خواهد شد و او را خبر نداده بود که در حال حیوة او باشد یا ممات پس بجهت این رسول را

امر فرمود باین دعا که اگر در حال حیوة او باشد وی در میان ایشان نباشد وَإِنَّا ویدرستی که ما
خداوندیم عَلَىٰ أَن نُّرِيَكَ برآنکه بنمایم بتو مَا نَعِدُهُمْ آنچه وعده میدهیم ایشانرا از عقوبت وعذاب
لَقَادِرُونَ هرآینه توانائیم اما تاخیری که میرود بسبب آنست که بعضی از ایشان یا از عقاب ایشان ایمان
خواهند آورد ویا بجهة آنکه مادامی که تو در میان ایشان باشی عذاب برایشان نازل نخواهد شد چه تو
رحمت عالمیانی بعد از ان پیغمبر خود را از مکارم اخلاق آنچه اشرفست امر میفرماید که ادْفَعْ بِالَّتِي
دفع کن بخصلتی که در جمیع حالات هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوتر است السَّيِّئَةَ خصلت بد را مراد
عفو است از کنا و احسان در مقابلهٔ آن کاهی که موجب ضعف دین شود پس بعفو و مرحمت از سر کناه
مجرمان در کذر یا دور کن جهل سفیانرا از ایشان بحلم خود یا باز دار مردم را از معاصی بامر فرمودن بطاعت
یا دفع کن شرک را بکلمهٔ توحید یا محو ساز منکر را بامر معروف ویا چون جهال مرودکنی برایشان سلام کن
وشر جهل ایشانرا بآن دفع نما بعد ازین در تخویف کفار میفرماید که نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ما دانا
تریم بآنچه وصف میکنند ترا از شعر و سحر یا ما را از اتخاذ اولاد و شرکا پس آنها را بما واگذار که ما جزای ایشان
خواهیم داد وَقُل وبگوای محمد بر وجه تضرع که رَّبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ای
پروردگار من پناه آورده بتو از وساوس دیوان سرکش که مردمانرا از مکارم اخلاق کرداینده با خلاق سیئه
میخوانند و بمناهی تحریص میکنند وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ وپناه میگیرم بتو ای پروردکار من أَن
يَحْضُرُونِ ازانکه حاضر شوند دیوان در حوالی من و مرا از عبادت وطاعت تو و خلق حسن منع
کنند ویا در وقت نماز ویا در زمان تلاوت مرا وسوسه دهند یا در حین حضور موت مرا اغوا کنند چه
شیاطین در این سه وقت دست بیشتری یابند و حمل آیه بر عموم اولاست حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ
این غایت یصفونست وآنچه واقع شده جملهٔ معترضه یعنی کفار مرا و ترا پیوسته ببدی وصف میکنند
وبنا روا و ناسزا صفت مینمایند تا وقتی که بیاید یکی از ایشان را مرگ و نزد موت آثار عذابست که مشاهده
کنند و بکراهی خود عارف شوند قَالَ کوید از روی حسرت بر آنچه تقصیر نموده از ایمان وطاعت
رَبِّ ارْجِعُونِ ای پروردکار من باز کردان مرا بدنیا تا تدارک تقصیری که کرده ام بکنم تعلیق با جمعی
از مفسران برآنند که کفار خطاب کنند با حضرت عزت و بعد از ان رجوع بملائکه نمایند که ملک الموت
واعوان او یعنی اول بکلمهٔ رب استغاثه کنند و بعد از ان بکلمهٔ ارجعون رجوع نمایند بملائکه که باز
کردانید مرا لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا شاید بکنم عمل شایسته فِيمَا تَرَكْتُ در آنچیزی که ترک کرده ام
از ایمان و عمل صالح یعنی ایمان آوریم و در طاعت وعبادت اقدام نمائیم یا آنچه واگذاشته ایم از مال خود
در راه خدا صرف نمائیم كَلَّا حاشا که باز کردد إِنَّهَا بدرستی که کلمهٔ رب ارجعون تا آخر

كَلِمَةٌ سخنی است که بواسطهٔ فرط حسرت وندامت هُوَ قَائِلُهَا کوینده آنست یعنی بجهت
غلبهٔ حسرت وندامت قایل این کلمه شده و از ان ساکت نمیشود و مجرد حرف وصوتست وآنرا فایده نباشد
و اثر اجابت برآن مترتب نشود وَمِن وَرَائِهِم واز پیش آن مشرکان بَرْزَخٌ مانعیست میان
ایشان و باز کشتن بدنیا إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند ابن عباس و مجاهد
کفته اند که مراد حجابیست میان ایشان و در رجوع بدنیا در ان حجاب باشند تا روز قیامت ویا آنکه
مراد قبر باشد که در ان باشند تا بروز قیامت پس مراد واگذاشتن ایشانست در قبر تا بروز قیامت
وهر چیزی که میان دو چیز فاصله باشد آنرا برزخ کویند و بر هر تقدیر در این کلام ساختن کفار است
از رجوع بدنیا برای تدارک ما فات فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ پس هرکاه دمیده شد صور مراد نفخهٔ ثانیه است
که در ان زنده شوند و قیامت بآن قایم شود فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ پس نسبها نباشد میان ایشان
يَوْمَئِذٍ در آنروز یعنی علاقهٔ نسبه نفع ندهد یعنی هیچ خویشی بر خویش خود رحم نکند
بجهة آنکه همه بخود مشغول باشند و بکار خود درمانده که يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ تا آخر
ویا هیچ نسبتی میان اهل بهشت واهل دوزخ نباشد اهل بهشت مثاب باشند و اهل دوزخ معاقب
وَلَا يَتَسَاءَلُونَ و نپرسند یکدیگر را از حال خود بجهت مشغول بودن هریک بخود و این پیش از
محاسبه است تا بعد از محاسبه از حال یکدیگر سؤال کنند کقوله وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ
يَتَسَاءَلُونَ فَمَن ثَقُلَتْ پس هرکه کران باشد مَوَازِينُهُ ترازوهای کردار او بایمان واعمال
صالحه فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستکاران از درکات دوزخ و رسندکان
بدرجات بهشت ویا معنی آنست که کسانی را که عقاید و اعمال صالحه باشد که آنرا نزد خدای قدری
و وزنی باشد پس ایشان فایزانند و رستکاران بروضهٔ رضوان وَمَنْ خَفَّتْ وهرکه سبک
باشد مَوَازِينُهُ ترازوهای کردار او بجهة آنکه عمل صالح نکرده باشند چون مشرکان و منافقان
ویا او را عقیده و عمل خوب نباشد که او را وزنی بود و بحیز قبول رسد نزد خدای فَأُولَٰئِكَ
الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ پس آن کروه آنانند که زیان کردند در نفسهای خود یعنی سرمایهٔ
عمر بباد غفلت بردادند و تابع آرزوهای نفس شدند فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ در دوزخ
جاوید ماندکان تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ سوزاند رویهای ایشانرا آتش دوزخ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا
وایشان در آن آتشکاه كَالِحُونَ زشت رویان باشند از شدت سوختن وکلوح بهم جستن لبها
از دندانها چنانکه منقولست از عبدالله مسعود که آتش دوزخ لبهای ایشانرا از دندانهای ایشان
جدا کرداند وآنرا بهم جهاند بحیثیتی که دندانها نمایان شود مانند سر کوسفند بریان کرده از نما لک

دینار رضی الله عنه مرویست که عتبه غلام از فساق و فجار بود روزی در بازار میگذشت دید که
سر گوسفندی را از تنور بیرون آورده بودند که لبهای آن از هم جدا شده بود و دندانهای وی ظاهر
گشته در فکر لبهای اهل دوزخ افتاد که باین مشابه باشد نعره زد و سه شبانه روز بیهوش بیفتاد
و بعد از آنکه با هوش آمد توبه کرد و از زهاد و عباد مشهور و معروف گشت و غلام لقب اوست و ابو سعید
خدری نیز از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله در تفسیر این آیه میگوید که آتش دوزخ بریان سازد و زشت
گرداند لبهای کافران پس برجهد لب زیرین او تا بمیان سرش و فرو افتد لب زیرین او تا برسد بناف
و در موضع آورده که مسافت میان دو لب او چهل گز باشد بعد از آن حق سبحانه و تعالی بزبان فرشتگان
با ایشان گوید که الم تکن آیاتی آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیا تتلی علیکم خوانده
میشد بر شما وکنتم بها پس بودید که بدان تکذبون تکذیب میکردید و بجهت این مستحق عقوبت
شدید قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما غلبت علینا شقوتنا غالب شد بر ما بدبختی ما
یعنی بر ما غلبه شد و بسیار گشت و موجب بدبختی ابدی ما شد وکنا قوما و بودیم ما گروهی
ضالین گمراهان از طریق حق شقاوت مضرتیست که در عاقبت باین کس رسد و سعادت منفعتی
که در آخر کار لاحق شود پس از روی تضرع و زاری و نیاز گویند ربنا اخرجنا ای پروردگار
ما بیرون آور ما را منها از آتش دوزخ و بدنیا رجوع کن تا تدارک حال خود کنیم فان عدنا
پس اگر باز گردیم ما بکفر و تکذیب در دنیا فانا ظالمون پس بدرستی که ما ستمکاران باشیم بر نفس
خود این آخر کلام دوزخیانست و بعد از آن ایشان را بر سخن کردن تمکین ندهند بلکه قال گوید
خدای تعالی با ایشان بر وجه اهانت و خواری اخسئوا فیها خاموش باشید و دور شوید در
دوزخ اینجا مقام سؤال نیست و این مأخوذ است از اجتناب الکلب یعنی مانند سگان که مردمان ایشان را
از نزد خود میرانند از من دور شوید ولا تکلمون و سخن مگویید با من در هیچ باب خصوصا
در باب دفع عذاب و خروج از آتش که شما را هرگز ازین عذاب بیرون نیارم پس از ایشان بغیر از شهیق
و زفیر و آواز سگ ظاهر نشود از ابن عباس نقل است که کفار دوزخ نوبت دعا کنند و استغاثه نمایند
اول وقتی که در دوزخ درآیند هزار سال قایل این قول باشند که ربنا ابصرنا وسمعنا فارجعنا پس جواب
داده شوند باینکه حق القول منی بعد از آن هزار سال دیگر باین قول تکلم کنند ربنا امتنا اثنتین پس
در جواب ایشان گویند که ذلکم بانه دعی الله بعد از آن هزار سال دیگر باین قول تکلم نمایند یا مالک
لیقض علینا ربک پس جواب داده شوند که انکم ماکثون بعد از آن هزار سال دیگر گویند که ربنا
اخرجنا نعمل صالحا پس در جواب ایشان گویند که او لم نعمرکم بعد از آن هزار سال دیگر گویند که

ربنا اخرجنا پس جواب داده شوند که اولم تکونوا الی آیه پس از آن هزار سال دیگر این سخن بگویند
که رب ارجعون پس جواب داده شوند که اخسئوا فیها ولا تکلمون انه کان فریق بدرستی
که قصه این است که بودند گروهی من عبادی یقولون ربنا از بندگان من یعنی انبیا
و سایر مؤمنان و یا هم صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و یا اهل صفه چون عمار و بلال و امثال ایشان که
پیوسته میگفتند ای پروردگار ما آمنا گرویده ایم بتو فاغفر لنا پس بیامرز ما را و
ارحمنا و ببخش وانت خیر الراحمین و تو بهترین بخشایندگانی فاتخذتموهم پس فرا
گرفتند مؤمنان را سخریا بسخرگی و با ایشان استهزا میکردند و سخریت می نمودند حتی انسوکم
ذکری تا وقتی که از یاد ببردند شما را یاد کردن من یعنی چندان مشغول شدید بسخریت و
استهزای ایشان که یاد مرا فراموش گردانیدید وکنتم منهم تضحکون و بودید پیوسته
از ایشان خنده زنان و سخریت گویان و عیب جویان بودند انی جزیتهم الیوم بدرستی که من
جزا میدهم ایشان را امروز بما صبروا بانچه صبر میکردند بر اهانت و آزار و سخریت شما انهم هم
الفائزون آنکه ایشانند رستگاران یعنی امروز پاداش میدهم آنها را فوز و رستگاری پس برسبیل
توبیخ خطاب با آنها کرد قال گوید با فرشتگان بامر او سبحانه و تعالی کافران را که کم لبثتم
چند درنگ کردید فی الارض در زمین زندگان یا مردگان در قبور مرویست که کافران از روی غفلت
و طول امل میگفتند زنده خواهیم بود در دنیا و فانی نخواهیم شد حق سبحانه از روی عتاب پرسید
که چند درنگ کردید عدد سنین از روی شمار سالها در دنیا قالوا لبثنا گویند
درنگ کردیم در دنیا یوما او بعض یوم یکروز یا پاره از یکروز یعنی لبث دنیا را کوتاه شمرند نسبت
بخلود در دوزخ یا از هول آتش مدت لبث خود را در دنیا فراموش گردانیده باشند و اگر مراد لبث
در قبور باشد پس چونکه در حالت موت علم نداشتند بکثرت لبث از این جهت گویند که یوما او
بعض یوم فسئل العادین پس بپرس ای پرسنده از زمان لبث ما از آن شمار کنندگان یعنی
ملائکه که حفظ اعمار و انفاس ما بوده یا از آنکه متمکن باشند بر عدد ایام اگر میخواهی که تحقیق آن
کنی چه ما بجهت اشتغال بعذاب از یاد آن بی خبریم پس حق تعالی بجهت توبیخ بر غفلت ایشان تصدیق
ایشان نماید در اندک شمردن لبث ایشان قال گوید ان لبثتم درنگ کردید در دنیا الا
قلیلا مگر اندکی لو انکم اگر آنکه شما کنتم تعلمون هستید که بدانید که تمام دنیا در جنب
آخرت حقیر است و یا ایام زندگانی که بسر در گذرد قصیر مینماید افحسبتم آیا پنداشتید
شما از نهایت غفلت آنکه شما را آفریده ایم انما خلقناکم عبثا از روی بازی یا از برای

بازی نه از برای غرضی و حکمتی و گمان بردید آنکه شما **وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ** بسوی ما باز
گردیده نشوید برای جزای کردار بچنانست که گمان شماست بلکه شما را برای عبادت آفریده ایم و مکافات
کردار نه بجهت عبث در لطایف قشیری مذکوراست که عبث مشغولی باشد بچیزی که از حق باز دارد
و خدای ما را برای آن نیافریده و بدان امر نکرده و اسطی در ذی این آیه میخواند گفت خلق را بعبث نیا
افریده اند بلکه سبب آفریدن ایشان آنست که هستی وی آشکارا شود از مصنوعات کمالیه و باو راه برند
گفته اند که شما را برای بازی نیافریده ایم بلکه برای ظهور نور محمدی صلی الله علیه و اله آفریده ایم
دران حین مقرر شده بود که آن گوهر تابان از صدف انس بیرون آید پس او اصل است و شما فرع
و گویند ملائکه را آفرید تا مظهر قدرت باشند و آدمیان را خلق کرد تا مخزن جوهر محبت شود و در
کتب سماوی مذکوراست که ای فرزند آدم همه اشیا را برای شما آفریدیم و شما را برای خود و سر کنت
کنزا مخفیا اینجا ظهور تمام دارد و اوزاعی نقل کرده که خدا را فرشته ایست که هر روز میگوید کاش خلقا
نیافریدی چون آفریده شدندی کاش دانستندی که برای چکار آفریده شده اند تا اندیشه کنند
که چه کنند و در چه چیز عمر خود را صرف نمایند و از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که حق تعالی
خلقان را برای چه آفریده فرمود تا نعمتها که لم یزل معلوم و مقدور او بود بر خلقان عرض نماید
و اقامت احسان خود کند بر ایشان و بعد از ان گفت غرض خدای نه دفع مکلفانست بلکه غرض
وی آنست که ازین عبادت بمنزلتی عظیم رسند که حکمت مقتضای که دون آن ایشان بآن منزلت
نرسند پس ایشان را تکلیف کرد بتحمل مشقت عبادة تا بجهة آن مستحق نعمت دایمی جنت شوند و این غایت
کرم او سبحانه است **فَتَعَالَى اللَّهُ** پس بزرگست و بزرگتر از انکه بعبث آفریند یا از انکه ولد و
شریک گیرد **الْمَلِكُ الْحَقُّ** پادشاهی که سزاوار است که ملک مطلق باشد و ما عدای او مملوک
بالذات و مالک بالعرض یعنی پادشاه بحقیقت و سزاوار اوست نه غیر او **لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ** بتسبیح
معبودی مستحق پرستش مگر او چه ما عدای او عبید **رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ** آفریدگار عرش
بزرگ محیط بجمیع کاینات و نازل است از ان قضایا یا او احکام و خیرات و برکات علی الوجه التمام
و لهذا وصف آن کرده بکرم و گویند کریم هر کاه صفت جماد باشد بمعنی حسن است یعنی عرش چه آن
کثیر الخیراتست **وَمَن يَدْعُ** و هر که بخواند یعنی بپرستد **مَعَ اللَّهِ** با خدای بحق **إِلَٰهًا آخَرَ**
خدای دیگر را که **لَا بُرْهَانَ لَهُ** هیچ حجتی نیست مر پرستنده را **بِهِ** بپرستش آن اله چه ما سوای
او سبحانه الهیة باطل اند و مستلزم عدم برجواز پرستش آن **فَإِنَّمَا حِسَابُهُ** جز این نیست که
حساب عمل آن کس و مکافات کردار او **عِندَ رَبِّهِ** نزد پروردگار اوست یعنی معرفت مقدار عذاب

که وی مستحق آنست نزد او سبحانه است پس او را عمل شنیع پاداش خواهند داد و بجزا و سزا خواهد رسانید
إِنَّهُ بدرستی که شان و قصه این است که **لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ** رستکار نشوند ناکرویدکان افتتاح
این سوره بتقریر فلاح مومنانست و ختم آن بنفی فلاح از کافران پس رسول خود را میفرماید باستغفار
و استرحام بر اینوجه که **وَقُل** و بگو ای محمد **رَّبِّ اغْفِرْ** ای پروردگار من بیامرز مراد در ترک مندوب
یا امت مراد در ارتکاب معصیت و ضلالت **وَارْحَمْ** و ببخشای بر من یا بر بندکان مومن برحمت واسعه
خود **وَأَنتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ** و تو بهترین رحم کنندکانی آورده اند که عبدالله مسعود روزی
بتزد مبتلائی شد و آیه افحسبتم تا آخر سوره در گوش او خواند فی الحال از ان بلا و مرض نجات و شفا یافت
و بصحت و سلامت از جای خود برپای خواست این خبر برسول صلی الله علیه و اله رسید عبدالله را طلبید
و گفت چه در گوش او خواندی گفت این آیتها را یا رسول الله گفت بخدای که جان ما براوست که اگر بنده بر یقین
این آیه بر کوه خواند **سُورَةُ النُّورِ أَرْبَعٌ وَسِتُّونَ آيَاتٌ مَدَنِيَّةٌ** آن کوه از جای برود
ابی بن کعب از حضرت نبوی صلی الله علیه و اله روایت کرده که هر که سوره النور بخواند حق تعالی بعدد
هر مومنی که بوده و خواهد بود تا بقیامت ده حسنه برای او بنویسند و نیز ابو عبدالله در صحیح خود از رسول
صلی الله علیه و اله نقل کرده که آنحضرت گفت زنان را بر غرفها منشانید و ایشان را خط نوشتن میاموزید بلکه
چرخ رشتن و سوره النور خواندن تعلیم ایشان کنید و عبدالله مکان از ابو عبدالله صلوات الله علیه
روایت کرده که مالها و زنان را بحصن حصین خود در آورید و بقراءة این سوره پس بتحقیق که هر که
این سوره در هر روز یا در هر شب بخواند هرگز از اهل بیت او زنا صادر نشود تا از ین دنیا فوت شود
و چون بمیرد هفتاد هزار فرشته تشییع جنازه او کنند و از برای او دعا و استغفار کنند تا بقبر در آید
و در روز قیامت مغفور محشور شود و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره المؤمنون نمود باینکه بندکان برای
عبث نیافریده شده بلکه بجهة امر و نهی خلق فرموده افتتاح این سوره کرد بذکر امر و نهی
و بیان شرایع **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ** و فرمود که
سُورَةٌ این سوره ایست که از عالم بالا و بقولی علم بالا **أَنزَلْنَاهَا** فرو فرستادیم آنرا بواسطه
جبرئیل **وَفَرَضْنَاهَا** و فرض کردیم آنرا یعنی آنچیز را که در وست از احکام **وَأَنزَلْنَا فِيهَا** و فرو
فرستادیم در او **آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ** آیتهای روشن و واضح الدلالة بر مقصود که آن حدود و احکام است
و بیان حلال و حرام **لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ** شاید شما پند پذیرید و از محارم بپرهیزید و اجتناب
نمایند و از جمله آن احکام این است که **الزَّانِيَةُ** زن زنا کننده **وَالزَّانِي** و مرد زناکار چون غیر
محصن باشد **فَاجْلِدُوا** پس بزنید ای حکام شرع **كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا** هریک از ان هر دو را

مِائَةَ جَلْدَةٍ صد تازیانه و باین حکم مخصوص است بآنکه محصن نباشند چه حدّ محصن رجم است
باجماع فقها و جلد عبارتست از ضرب جلد نه لباس بر وجهی که الم آن بلحم تعدّی نکند و مراد بمحصن مرویست
که او را فرجی باشد بعقد دایمی یا بملک یمین که صبح و شام بر او ایشان نماید و زنا که موجب حدّ است عبارتست
از وطی مرد عاقل و بالغ در قبل یا دبر بدون عقد و ملک الیمین و شبهه با علم بتحریم و اختیار و حکم زنا ثابت
میشود باقرار کردن چهار کس یا چهار مجلس یا بشهادهٔ چهار مرد عادل یا سه مرد یا دو زن بر معاینهٔ ولوج
ذکر در فرج یا دبر زن کالمیل فی المکحلة و اگر نه گواهی دهند هر یکی را هشتاد تازیانه زد و شهادت نسا بدون
رجال ثابت نمیشود و اگرچه زیاده از هشت زن باشند و نه بشهادهٔ مردی و شش زن و شرطست توارد شهادت
شهود بر فعل واحد و زمان واحد و مکان واحد و باقی احکام و متفرعات آن در حدّ زنا در کتب فقهیه
مسطورست و اکثر آن در منهج الصادقین مذکور است آورده اند که در یکروز پنج کس را نزد حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام آوردند و بزنا بر ایشان گواهی دادند فرمود تا یکی را رجم کردند و دیگری را حد زدند و شخصی
دیگر را نصف حد زدند و کسی دیگر را تعزیر کردند و شخصی دیگر را رها کردند گفتند یا امیر المؤمنین قضیه
یکیست و توزیع حکم مختلف کردی جواب داد که اگرچه قضیه یکی است اما احوال مختلفست آنرا که رجم امر کردم
مرد محصن بود و بر اجماع و سنت رجم است و آنرا که حد زدم غیر محصن بود و بر غیر محصن حدّ است و آنرا که
نصف حد زدم بنده بود و بر بنده نیمهٔ حد آزاد است و آنرا که تعزیر فرمودم کودک بود و بر وحد نیست
بلکه ادب کردنست تا دیگر مرتکب این امر نشود و آنرا که رها کردم دیوانه است و بر دیوانه تکلیف نیست و بعد
از آن حق تعالی بجهة مبالغه در اقامت حد بر زانیه و زانی میفرماید که وَلَا تَأْخُذْكُمْ و باید که فرا نگیرد شما را
ای ائمه و حکام شرع بِهِمَا بر دو زن زناکار رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ مهربانی و شفقت در حفظ دین
خدا و یا در طاعت او و یا در حکم او که آن اقامت حدّ است بر وجه مامور یعنی بجهت رافت و مرحمت
شما بر زانیه و زانی تعطیل حدود الهی میکنید و در ضرب حد مساهله و مسامحه مینمایید إِنْ كُنْتُمْ
تُؤْمِنُونَ اگر هستید که گرویده اید بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و روز قیامت چه ایمان بخدا و
رسول و روز جزا مقتضی حدّ است در اطاعت خدا و اجتهاد در اقامت احکام و حدود او و از اینجا معلوم
شد که حفظ دین خدا و اقامت احکام و حدود آن از لوازم ایمان است و این مبالغه بجهت حفظ نسبت
در دین است و مرویست از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله که فرمود ای گروه مردمان از زنا بپرهیزید
که در او شش خصلت بدست سه در دنیا و سه در آخرت اما آن سه که در دنیاست آنست که آب روی
ببرد و درویشی آرد و عمر را کم کند و آنسه که در آخرتست آنست که موجب خشم خدا شود و مستلزم بدی حساب
و جاوید بودن در آتش دوزخ با نواع عقاب و عذاب و از آنحضرت نیز مرویست که روز قیامت حاکمی بیاورند

که یکتازیانه را از حد کم کرده باشد او را گویند که حد الهی را چرا ناقص گردانیدی گوید بجهة شفقت و رحمت
بندگان تو پس گوید او را که تو رحیم تر بودی بر ایشان از من آنگاه او را بدوزخ فرماید و والی دیگر بیاورند
که یکتازیانه را زیاده از حد مقرر زده باشد و با او عتاب کند گوید بجهة آنکه تا بندگان باز ایستند از
نافرمانی تو پس او را امر کند بدوزخ بعد از آن بجهة زیادتی رسوا ساختن زانیان امر میفرماید که وَلْيَشْهَدْ
و باید که حاضر شوند عَذَابَهُمَا در وقت عذاب زانیه و زانی یعنی در زمان اقامت حد بر ایشان
طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ گروهی از مؤمنان تا تشهیر یابند باین عمل شنیع تا دیگر مرتکب این امر فضیح نشوند
و قید مؤمنین بجهة آنست که تا اقامت حد مانع گشته نشوند از اسلام آوردن و فقها را در عدد طایفه
خلافست از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که اقلها واحد کمترین طایفه یکی است و مجاهد و ابراهیم
نیز بر این است و در مجمع آورده که ابن عباس نیز بر این قول است و نزد عکرمه اقل آن دو است و بمذهب
زهری سه و نزد حسن بصری ده و روایتی دیگر از ابن عباس کمتر از چهار کس نمیباید که حد زنا بآن ثابت
میشود و قول باقر صلوات الله علیه اقوی است بجهة صحت اسناد آن و مؤید این است که فرقه جمع است
و اقل آن سه است و طایفه بعضی از فرقه است پس یکی کافی باشد آورده اند که ام مهزول که یکی از صواحب
رایات بود در خرابات نشستی و تقبل میکرد که هر که او را بخواهد مونت آنکس را بانجام کفایت کند مؤمنی
خواست که بدین طمع نان خود را بجهة سازد قصد نکاح وی کرد حضرت عزت بجهة آنکه مسلمانی را بد
نام کرد این آیه فرستاد که الزَّانِي مرد زناکار لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا
و زن زناکار را بنکاح نیارد او را إِلَّا زَانٍ مگر مرد زناکننده أَوْ مُشْرِكٌ یا شرک آرنده و غالب آنست
که مایل بزنا رغبت ندارد در نکاح زن صالحه و صلح رغبت نمیکند در فاحشه چه جنسیت را الفت داشته است
و مخالفت در صفت موجب نفرتست و در تبیان آورده که زنان زانیه از یهود یا مشرک در خانه خرابات
نشسته هر یک بدر خانه خود رایتی نصب کردندی و مردم را بخود دعوت نموده اجرت گرفتندی
و ضعفای مهاجرین که مسکن و عشیره نداشتند و از تنگدستی اوقات پریشانی میگذرانیدند داعیه
کردند که ایشان را بنکاح در آورده کرایه نفس از ایشان گرفته بر عادت جاهلیت معاش کنند حق تعالی
باین آیه منع ایشان فرمود وَحُرِّمَ ذَلِكَ و حرام کرده شد تزویج بزناکار خواه مرد و خواه زن
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرویدگان بجهت تشبه بفساق و تعرض بتهمت و ظن در نسب و تسبب بدی
گفتار مردمان در حق ایشان و غیر آن از مفاسد و اصح آنست که این نهی نیز نهی است نه حتمی پس نکاح
زانیه و زانی مکروه باشد نه حرام مگر گاهی که مراد تزوج زانی باشد بزانیه که در حین زنا متزوجه
بوده باشد و یا آنکه حکم این آیه منسوخ باشد و گویند معنی آنست که بر مؤمن واجبست که نفس خود را

نگاه دارد و از اینکه عادت او این باشد که همیشه بنکاح زنان فاسقه رغبت نکند و بنکاح زنان صالحه اقدام
نماید و بعد از بیان حد زنا ذکر حد قذف میکند و میفرماید که وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ و آنانکه
رمی میکنند زنان محصنه را بزنا و مرد محصن نیز درین حکم داخل است و مراد باحصان اینجا بلوغ است
و حریه و کمال عقل و اسلام و عفت و در قاذف تکلیف شرطست پس معنی آنست که هر مکلف مردی یا زنی
را که این پنج خصلت داشته باشد بزنا دشنام دهد ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا پس نیارد نزد حکام شرع بِأَرْبَعَةِ
شُهَدَاءَ چهار گواه عادل بر اثبات آنچه می کرده اند بدان فَاجْلِدُوهُمْ پس بزنید ای حکام ایشانرا
ثَمَانِينَ جَلْدَةً هشتاد تازیانه و در قذفی که غیر زنا باشد چون فاسق و یا قذف بزنا نسبت
بغیر محصن باشد تعذیر است بر خلاف وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ و قبول مکنید مر ایشانرا که قذف کردند
و گواهی ایشان رد کنند و بجهت آن هشتاد تازیانه خورند شَهَادَةً أَبَدًا گواهی در هیچ باب هرگز مگر که
تادیب شوند و عدالت ملکه خود سازند وَأُولَئِكَ و آن گروه قاذفان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند
فاسقون و در شهادت عدالت شرطست و فسق منافی این است و بدانکه قاذف را هشتاد تازیانه زند باید خواه
حر باشد یا عبد و خواه مرد یا زن و تنصیف در عبد جایز نیست مگر در زنا پس بر قاذف هشتاد تازیانه باید
زد و شهادت ایشانرا قبول نباید کرد إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از
پس این قذف که دیگر قذف نکند خواه حد خورده باشد یا نه وَأَصْلَحُوا و بصلاح آرید نیت
خود را در ترک قذف و عزم نماید بر استمرار آن تا اسم فسق از ایشان برخیزد و مقبول الشهادة شوند
فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده است گناه بندگانرا رَحِيمٌ مهربان
بر گروه توبه کنندگان و باقی احکام قذف و مسایل متفرعه بر آن در کتب فقهیه مذکور است و بعضی از آن در
منهج الصادقین مذکور است عکرمه از ابن عباس روایت کرده که چون حق تعالی این آیه فرستاد عاصم بن
عدی رضی الله عنه گفت یا رسول الله فدای تو گردم مردی از ما اگر بیگانه را با زن خود بیند اگر بطلب گواه
مشغول گردد تا جمع گواهان کند آن کس از حاجت خود فارغ شده است و رفته و اگر بی گواه سخن میکند
هشتاد تازیانه میخورد و فاسق و مردود الشهادة می شود این حال چگونه باشد فرمود ای عاصم حق تعالی
این چنین حکم فرستاده عاصم گفت صدق الله و صدق رسول الله و از مجلس حضرت بیرون آمد گفت
بار خدایا درین باب حکمی فرو فرست عزیمه که ابن عم او بود بروایت ضحاک هلال بن امیه بدو رسید
و گفت ای عاصم شریک بن سحما را بر شکم زن خود دیدم عاصم گفت واویلاه بآنچه میترسیدم بآن رسیدم
پس باز گشته صورت حال را بعرض سید عالم رسانید حضرت فرمود تا خوله را طلبیدند و از وی پرسید
گفت این سحما هر روز نزد ما می آید و تعلیم قرآن میکرد و بسیار بوده که عزیمه زوج من او را در خانه

گذاشته بمهمی میرفته نمیدانم که غیرت او را بر این داشته و یا می خواهد که بر من بطعام بخیلی کند
عزیمه گفت بخدا سوگند که من شریک را بر شکم خوله دیدم حق تعالی آیه لعان فرستاد و بقولی دیگر
از ابن عباس مرویست که سعد بن عباده بعد از نزول آیه قذف گفت یا رسول الله اگر من در خانه خود
روم و مردی را بر شکم زن خود خفته یا بر میان ران او نشسته باشد او را بر نخیزانم و پی چهار
گواه بروم این امری عجیب است چه اگر باز آیم وی فارغ شده باشد و رفته و اگر آنچه دیده باشم بگویم
هشتاد تازیانه بخورم حضرت فرمود ای معشر انصار میشنوید که مهتر شما چه میگوید گفتند یا رسول الله
او را ملامت مفرما که مردی غیور است و هرگز نکاح نکرده مگر بکر زنرا و اگر طلاق دهد او را هیچ یک
از ما جرأت ندارد که مطلقه وی را نکاح کند سعد گفت تن و جان من فدای تو باد میدانم که این حکم
حق است و از نزد حق تعالی نازل گشته و لیکن مرا ازین عجب می آید حضرت فرمود حکم خدا این است و
چنین فرموده سعد گفت صدق الله و صدق رسول الله ازین قضیه بسی نگذشت که پسر عم وی هلال بن
امیه از نخلستانی که او را بود باز گشت و در خانه رفت مردی را دید که با زن خود خفته و زنا میکند هیچ
نگفت و نزد رسول آمد و آنحضرت با اصحاب نشسته بود گفت یا رسول الله چنین حالتی واقع شده و من این را
بچشم خویش دیدم رسول صلی الله علیه و آله ازین حال متغیر شد و اثر کراهیت بر جبین مبین او ظاهر گشت
هلال گفت یا رسول الله من میدانم که ترا این صورت خوش نیامد اما خدا میداند که من درین قول صادقم
و بحق میگویم و امید وارم که حق تعالی ازین فرجی دهد آنحضرت قصد کرد که وی را حد زند انصار جمع شدند
و گفتند آنچه سعد گفت بآن رسیدیم و مبتلا شدیم اگر هلال را حد بزنند گواهی او مقبول نشود و موجب
بدنامی ما گردد و این محنتی عظیم است حضرت درین فکر بود که اثر وحی بر وی ظاهر شد چون از غشی وحی
فارغ شد فرمود حق تعالی هلال را فرجی داد و شما را ازین حادثه خلاصی ارزانی فرمود پس این آیه را تلاوت
فرمود که وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ آنانکه رمی میکنند بزنا و فاحشه زنان خود را وَلَمْ يَكُنْ
لَهُمْ شُهَدَاءُ و نباشد ایشانرا گواهی إِلَّا أَنْفُسُهُمْ مگر نفسهای ایشان فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ
پس واجبست گواهی دادن یکی از ایشان أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ چهار گواهی بخدا باینوجه که إِنَّهُ
لَمِنَ الصَّادِقِينَ بدرستی که او یعنی شوهر از راستگویانست در نسبت دادن زنا بزن خود
یعنی چهار گواهی دهد برینکه او از صادقانست بر قذف زن بزنا و هر گواهی از اینها مؤکد بسوگند است
بجای یکی از گواهانست وَالْخَامِسَةُ و گواهی پنجم أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ
آنست که لعنت خدای بر او اگر باشد از دروغ گویان در آنچه رمی کرده زن را بدان یعنی نوبت پنجم بر خود
لعن کند براینوجه که گوید لعنت خدای بر من اگر دروغ گویم در آنچه رمی کردم مر این زن را و هر نوبت

اشاره باز ن کند و این لعان مرد است و فایده آن سقوط حد قذف است از و وحصول مفارقة بینهما
بر تأبید یعنی حرام ابدی شوند و نفی ولد از و شود و اگر قذف از برای نفی ولد بوده باشد و ثبوت حد
زنا بر زن اگر لعان امتناع کند چه میفرماید که **وَيَدْرَؤُا** و دفع کند و باز دارد **عَنْهَا الْعَذَابَ** از آن
زن حد را **أَنْ تَشْهَدَ** آنکه گواهی دهد **أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ** چهار گواهی بخدا **إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ**
بدرستی که او از دروغ گویانست **وَالْخَامِسَةَ** و گواهی پنجم **أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا** آنکه غضب خدا
بر آن زن **إِنْ كَانَ** اگر باشد مرد **مِنَ الصَّادِقِينَ** از راست گویان در رمی تحقیق معنی آنست در هر دو آیه
که لعان مردانی است این است که چهار بار گواهی میدهم بخدا که من از راست گویانم بر آنچه رمی کردم بزن
خود و در بار پنجم بگوید که لعنت خدای بر من اگر از دروغ گویان باشم و لعان زن اینکه چهار نوبت بگوید که
گواهی میدهم بخدا که مرد از دروغ گویانست بدانچه مرا بدان رمی کرده نوبت پنجم گوید خشم خدای بر من اگر
راست گوی باشد این مرد در رمی و هر یک باشارت بمرد کنند و بغیر ازین صیغه جایز نیست جهت عمل بنص پس
واجبست ایقاع لعان باین لفظهای مذکوره بدون تغییر و تبدیل با رعایت اعراب و ترتیب و موالات پس اگر تغییر
کلمه نماید یا حرفی ازان لعان او صحیح نباشد و واجبست که بصیغه عربی باشد و نزد حاکم گوید و تعیین زن نماید
باشارة یا نام او صریحا بردن و باقی احکام لعان بمنهج الصادقین است آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه
واله بعد از نزول آیه لعان عویمر با عویمر و بروایت اشهر هلال و زن او را طلبید و فرمود ملاعنه کنید مرد قاذف
گفت بفرمای که بچه طریق صیغه لعان بگویم حضرت هر دو را نزد خود بداشت و روی ایشان بقبله کرده مرد را گفت
چهار بار بگوی اشهد بالله لمن الصادقین فیما رمیتها به وی چهار بار این را تکرار کرد پس حضرت روی بوی کرد و گفت
از خدای بترس که عذاب دنیا یعنی حد از عذاب آخرة سهل تر است و عقوبت وی از عقوبت مخلوق صعبتر
اگر درین باب بیقین نیستی توبه کن که نوبت پنجم موجب عذاب و لعنت خواهد بود بر دروغ گوی مرد
قاذف گفت والله که من راست میگویم و خدای مرا برین عذاب نکند پس حضرت فرمود که اشارة بنفس
خود کن و بگوی لعنت الله علی ان کنت من الکاذبین فیما رمیتها به آن مرد این کلمه را گفت بعد از آن
رسول صلی الله علیه و آله متوجه زن شد و فرمود صیغه لعان میگویی یا تصدیق شوهر میکنی گفت لعان
میگویم رسول گفت چهار بار بگوی اشهد بالله انه لمن الکاذبین فیما رمانی پس رسول بعد ازین موعظه فرمود
و تخویف نمود او را و گفت ای زن از خدای بترس که رسوائی دنیا آسانتر است از رسوائی آخرت و عذاب
خدای اصعب از عذاب دیگران و بار پنجم موجب غضب و خشم خداست زن ساعتی تامل کرد پس سر بر
آورد و گفت شوهر من دروغ میگوید رسول گفت بگوی غضب الله علی ان کان من الصادقین فیما
رمانی به و بعد از گفتن رسول میان ایشان تفریق کرد و حکم کرد که اگر فرزندی متولد شود بشوهرش

نسبت ندهد و ندا نیز برین سرزنش نکنند و در اکثر روایت آمده که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود اگر زن فرزندی بیاورد که سرخ باشد و بسیاهی مایل و میان او بزرگ بود پس آن شریک است
و اگر خاکستر رنگ بود و جعد موی و بزرگ ساق پس از غیر کسی است که از وی رمی واقع شده ابن عباس
گفت که چون فرزند متولد شد مشابهت تمام داشت بشریک پیغمبر فرمود که اگر این سوگندها نمی بود
من این زن را اعنی کذا اشتم و او را بلیغ ترو جهی سیاست میکردم **وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ** و اگر
نه فضل خدای بر شما یعنی از زنا و فواحش و اقامة حدود **وَرَحْمَتُهُ** و بخشایش او بر شما بوضع
احکام **وَأَنَّ اللَّهَ** و آنکه خدای **تَوَّابٌ** قبول کننده توبه است **حَكِيمٌ** حکم کننده در
حدود و احکام هر آینه شما را فضیحت کردی و دروغ گوی را بعذاب الیم مبتلا ساختی و گویند اگر نه فضل
خدای بودی بتأخیر عذاب و عقوبت شما هلاک میشدید و یا اگر نه خدای بخشیدی بر شما بقبول توبه
در بادیه ناامیدی سرگردان میشدید پس شما را بعد د توفیق توبه بسر منزل رجا رسانید بعد ازین
آیات بیان طهارت و پاکدامنی زوجه پیغمبر است از تهمت و افک جمعی منافقان بر و میفرماید که
إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ بدرستی که آنانکه آوردند و دروغ را در شان زوجه نبی علیه السلام
عُصْبَةٌ مِنْكُمْ گروهی از شما ای اهل اسلام و آنها عبد الله ابی بود و زید بن رفاعه و حسان بن
ثابت و مسطح بن اثاثه و حمنه بنت جحش **لَا تَحْسَبُوهُ** می پندارند آن دروغ را **شَرًّا لَكُمْ**
بدی برای شما مخاطب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و زوجه او و صفوان و هر که ازین مغموم
بود مراد آنست که دروغ را بخود می پندارید **بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ** بلکه آن بهتر است مر شما را بجهة
آنکه ثواب عظیم یافتید و در برائة این مجیده آیه نازل شد که متضمن فواید دینیه و احکام شرعیه است
و کرامة و تعظیم شما بر همه کس ظاهر گشت و وعید و تخویف بسیار در باب دروغ گویان و وقوع یافت
چنانکه فرمود که **لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ** مر گروهی را ازین بهتان **مَا اكْتَسَبَ** جزای آنچه کسب
[illegible] ند دران چه بعضی سخنان فحش گفته بودند
[illegible] و هیچ منع نکرده **وَالَّذِي تَوَلَّى**
[illegible] **هُمْ** از جماعت مراد عبد الله ابی سلول است
[illegible] ک در آخرت یا در دنیا که حد قذف خورد
[illegible] مسطح که دستهای او شل گشت و تر و ت
[illegible] را جراحت کرد مردمان جمع شدند و حسان
[illegible] ت بغلامی رومی و حرماستانی از صفوان

رم الاجابة ومن اعطى التوبة لم
لم يحرم المغفرة ومن اعطى الشكر لم يحر
قال الله تعالى في الدعاء ادعوني استجب
يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله
قال في الشكر لئن شكرتم لازيدنكم و
الله انما التوبة على الله للذين يعملون السوء بجهالة
يتوب الله عليهم وكان

اشاره با زن کند و این لعان مرد است و فایدهٔ آن سقوط حد قذفست ازو وحصول مفارقة بینهما
بر تابید یعنی حرام ابدی شوند ونفی ولد ازو شود واگر قذف از برای نفی ولد بوده باشد وثبوت حد
زنا بر زن اگر لعان امتناع کند چنانچه میفرماید که **وَيَدْرَؤُا** ودفع کند وباز دارد **عَنْهَا الْعَذَابَ** از آن
زن حد را **أَنْ تَشْهَدَ** آنکه گواهی دهد **أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ** چهار گواهی بخدا **إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ**
بدرستی که او از دروغ گویانست **وَالْخَامِسَةَ** وگواهی پنجم **أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا** آنکه غضب خدا
بر آنزن **إِنْ كَانَ** اگر باشد مرد **مِنَ الصَّادِقِينَ** از راست گویان در ری تحقیق معنی آنست در هر دو آیه
که لعان مرد آنست این است که چهار بار گواهی میدهم بخدا که من از راست گویانم بر آنچه رمی کردم بزن
خود و در بار پنجم بگوید که لعنت خدای بر من اگر از دروغ گویان باشم ولعان زن اینکه چهار نوبت بگوید که
گواهی میدهم بخدا که مرد از دروغ گویانست بدانچه مرا بدان رمی کرده ونوبت پنجم گوید خشم خدای بر من اگر
راست گوی باشد این مرد در رمی وهر یا باشارت بمرد کنند وبغیر ازین صیغه جایز نیست جهت عمل بنص پس
واجبست ایقاع لعان باین لفظهای مذکوره بدون تغییر وتبدیل با رعایت اعراب وترتیب وموالات پس اگر تغییر
کلمه نماید یا حرفی ازان لعان او صحیح نباشد وواجبست که بصیغهٔ عربیه باشد ونزد حاکم گوید وتعیین زن بد
باشارة یا نام او وصریح آوردن وباقی احکام لعان بمنهج الصادقین است آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه
واله بعد از نزول آیهٔ لعان عویمر یا عویمر وبروایت اشهر هلال وزن او را طلبید وفرمود ملاعنه کنید مرد قاذف
گفت بفرمای که چه طریق صیغهٔ لعان بگویم حضرت هر دو را نزد خود بداشت و روی ایشان بقبله کرده مرد را گفت
چهار بار بگوی اشهد بالله لمن الصادقین فیما رمیتها به وی چهار بار این را تکرار کرد پس حضرت روی بوی کرد وگفت
از خدای بترس که عذاب دنیا یعنی حد از عذاب آخرت سهل تر است وعقوبت وی از عقوبت مخلوق صعبتر
اگر درین باب بیقین نیستی توبه کن که نوبت پنجم موجب عذاب ولعنت خواهد بود بر دروغ گوی مرد
قاذف گفت والله که من راست میگویم وخدای مرا ... عذاب نکند پس حضرت فرمود که اشارة بر نفس
خود کن وبگوی لعنت الله علی ان کنت ...
رسول صلی الله علیه واله متوجه ...
میگویم رسول گفت چهار بار بگوی اشهد ...
وتخویف نمود او را وگفت ای زن ...
خدای اصعب از عذاب دیگر ...
آورد وگفت شوهر من دروغ ...
دماغ بد وبعضی از گفتن رسول ...

نسبت ندهد وزنا نیز برین سرزنش نکنند ودر اکثر روایت آمده که رسول صلی الله علیه واله
فرمود اگر زن فرزندی بیاورد که سرخ باشد وبسیاهی مایل ومیان او بزرگ بود پس آن شریک است
واگر خاکستر رنگ بود وجعد موی وبزرگ ساق پس از عویمر است که از وی واقع شده ابن عباس
گفت که چون فرزند متولد شد مشابهت تمام داشت بشریک پیغمبر فرمود که اگر این سوگندها نمی بود
من این زن را و امثال آن تشنیع کنم و او را بلیغ ترین وجهی سیاست میکردم **وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ** واگر
نه فضل خدای برشما یعنی از زنا وفواحش واقامهٔ حدود **وَرَحْمَتُهُ** وبخشایش او برشما بوضع
احکام **وَأَنَّ اللَّهَ** وآنکه خدای **تَوَّابٌ** قبول کنندهٔ توبه است **حَكِيمٌ** حکم کننده در
حدود واحکام هر آینه شما را فضیحت کردی ودروغ گوی را بعذاب الیم مبتلا ساختی وگویند اگر نه فضل
خدای بودی بتأخیر عذاب وعقوبت شما هلاک میشدید ویا اگر نه خدای بخشیدی برشما بقبول توبه
در بادیهٔ ناامیدی سرگردان میشدید پس شما را بمدد توفیق توبه بسر منزل رجا رسانید بعد ازین
آیات بیان طهارت ویاکدامنی زوجهٔ پیغمبر است از تهمت وافک جمعی منافقان بر و میفرماید که
إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ بدرستی که آنانکه آوردند ودروغ دادرشان زوجهٔ نبی علیه السلام
عُصْبَةٌ مِنْكُمْ گروهی از شما ای اهل اسلام وآنها عبدالله ابی بود وزید بن رفاعه وحسان بن
ثابت ومسطح بن اثابه وحمنه بنت جحش **لَا تَحْسَبُوهُ** می پندارند آن دروغ را **شَرًّا لَكُمْ**
بدی برای شما مخاطب حضرت رسالت صلی الله علیه واله وزوجهٔ او وصفوان وهر که ازین مغموم
بود مراد است که دروغ را بخود می پندارید **بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ** بلکه آن بهتر است مر شما را جهت
آنکه ثواب عظیم یافتید ودر براءة این مجیده آیه نازل شد که متضمن فواید دینیه واحکام شرعیه است
وکرامة وتعظیم شما بر همه کس ظاهر گشت ووعید وتخویف بسیار در باب دروغ گویان وقوع یافت
چنانکه فرمود که **لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ** مر گروهی را ازین بهتان **مَا اكْتَسَبَ** جزای آنچیزیست
که کسب کرده **مِنَ الْإِثْمِ** از گناه بقدر آنکه شروع کرده در آن چه بعضی سخنان فحش گفته بودند
وبعضی بد تر از آن وجمعی خندیده وگروهی خاموش شده وهیچ منع نکرده **وَالَّذِي تَوَلَّى**
وآن کس که فرا گرفت **كِبْرَهُ** معظم آن وشنیع تر از آن **مِنْهُمْ** از آن جماعت مراد عبدالله ابی سلول است
که سر منافقانست **لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ** مر او راست عذابی بزرگ در آخرت یا در دنیا که حد قذف خورد
ومشهور گشت بنفاق وگویند حسان بود که در آخر عمر نابینا شد یا مسطح که دستهای او شل گشت وروایت
که چون صفوان این آیه بشنید تیغ برکشید وبر سر حسان آمد ووی را جراحت کرد مردمان جمع شدند وحسان را
از دست او برهانیدند حسان بنزد پیغمبر آمد وطلب دیة کرد آنحضرت بغلامی رومی وخرماستانی از صفوان

بستد و بوی داد و حسان آن خرما ستانرا با بوسفیان فروخت در زمان حکومت او بمالی عظیم و بعد
از اخذ دیت در حق زوجهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله و پاکدامنی او چند بیت گفت و حق تعالی فرمود که
لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ چرا نه آنکاه که نه شنیدید این سخن باطل و غیر واقع را ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ
گمان بردید یعنی چرا در وقت شنیدن این افک گمان نبردند مردان گروندهٔ وَالْمُؤْمِنَاتُ و زنان
ایمان آرندهٔ بِأَنْفُسِهِمْ بنفسهای یعنی بهم دینان خویش خَيْرًا نیکوئی را چنانچه بنفسهای خود
برند یعنی بایستی که مؤمنان بعد از استماع این دروغ گمان نیک بردندی بصفوان وَقَالُوا
و گفتندی که هَٰذَا إِفْكٌ مُبِينٌ این دروغی روشن است هم چنانکه مرد متیقن که بر حالی
مطلع باشد آنرا گوید چه حق تعالی ازواج پیغمبر را نگاه داشت از مثل این حالها جهة تعظیم ایشان
و نیز گفتندی که لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ چرا نیاوردند برین سخن بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ چهار گواه را
که گواهی دهند بر آنچه قذف میکنند ایشان بران فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ پس اکنون که نیاوردند
گواهان چهارگونه را فَأُولَٰئِكَ عِنْدَ اللَّهِ پس آن گروه نزد خدای یعنی در حکم او هُمُ الْكَاذِبُونَ
ایشانند دروغ گویان در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی در ظاهر در حکم کاذب نبودندی
زیرا که این صورت بر ازواج انبیا محال است و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذبند و در باطن
وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و اگر نه فضل و کرم خدای بودی بر شما وَرَحْمَتُهُ و مهربانی و رحمت او
فِي الدُّنْيَا در دنیا بتوفیق توبه وَالْآخِرَةِ و در آخرة بعفو و مغفرت لَمَسَّكُمْ هر آینه رسیدی
شما را فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ در آنچیزی که خوض کردید در ان از دروغ عَذَابٌ عَظِيمٌ
عذاب بزرگ که قذف و ملامت مردم در عقب آن حقیر بودی پس شما را ازان عذاب رسیدی
إِذْ تَلَقَّوْنَهُ وقتی که فرا گرفتید آن سخن را بِأَلْسِنَتِكُمْ بزبانهای خود که بعضی از بعضی
می پرسیدید یعنی اخذ آن میکردید از یکدیگر بپرسیدن ازان وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ و میگفتید
بدهنهای خود مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ آنچیز را که بدان علم نداشتید یعنی آن سخن را از روی جهل
می گفتید و اصلا علم بآن نداشتید وَتَحْسَبُونَهُ و می پنداشتید آنچیز را که می گفتید
هَيِّنًا سهل و آسان که هیچ عقوبتی مترتب نشود وَهُوَ که حال آنکه آن سخن عِنْدَ اللَّهِ
نزد خدای عَظِيمٌ بزرگست و عقوبت بسیار در آن مترتب چه این سخن موجب عیب و عار و استحقار
و استخفاف بمنصب نبوت حاصل آیه آنست که شما مرتکب سه اسم شده اید که موجب عذاب عظیم است
اول افک بالسنه دوم تکلم بآن بدون تحقق سیم استصغار چیزی که حکم الهی تعلق گرفته بعظم آن
در بعضی تفاسیر مذکور است که مادر ایوب کر زوجهٔ ابو ایوب انصاری بود با او گفت که سخنی که

مردمان در حق زوجهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله میگویند شنیدهٔ گفت آری اما دروغ و افتری و بهتان
عظیم است تو نسبت بمن این تجویز میکنی ام ایوب گفت لا والله ابو ایوب گفت والله که زوجهٔ پیغمبر بهتر از
تست پس نسبت به پیغمبر این عمل کی روا دارد بلکه این محض افک و بهتانست و حق تعالی فرموده
وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ و چرا نه آنکاه که شنودید این سخن باطل و غیر واقع را از روی افترا
و افک و غیبة گفتید مَا يَكُونُ لَنَا نباشد یعنی نسزد ما را و نرسد أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَٰذَا آنکه
سخن گوئیم باین گفتار سُبْحَانَكَ پاکی تو ای خداوند از آنکه در حرم محترم پیغمبر تو قدح توان کرد
هَٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ این کلام افترائیست بزرگ و بهتانیست عظیم و دروغیست بی نهایت
يَعِظُكُمُ اللَّهُ پند میدهد شما را خدای أَنْ تَعُودُوا در آنکه باز گردید لِمِثْلِهِ أَبَدًا
مثل این سخن را هرگز یعنی مادام که زنده باشید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید گروندگان
چه ایمان مانع است از طعن در بارهٔ مسلمانان خصوصا امهات مؤمنات وَيُبَيِّنُ اللَّهُ و بیان
میکند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتهائی که دلالت دارند بر احکام شریعت و محاسن آداب
تا پند گیرید و از طریقهٔ ادب منحرف نشوید وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بجمیع احوال که از
جملهٔ آن علم اوست حَكِيمٌ حکم کننده در تدابیر بندگان پس تجویز کشفیه نکند در حق انبیا
و اذیال ازواج ایشانرا از لوث فجور نگاه دارد بعد ازان تهدید قاذفان میکند که إِنَّ الَّذِينَ
يُحِبُّونَ آنانکه دوست دارند أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ آنکه فاش گردد خصلت ناشایست که
آن زناست و انواع قبایح فِي الَّذِينَ آمَنُوا در شان آنانکه ایمان آورده اند و آنرا بر زبان گیرند
تا فاش گردد لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشانراست عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا بحد قذف
و بدنامی وَالْآخِرَةِ و در آن سرای باتش دوزخ وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند ضمیرها همه را
وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید آنرا پس شما را عقوبت نماید بر آنچه بحسب ظاهر بر شما واضح
گردد از قذف و حق تعالی عقوبت خواهد کرد بر آنچه در دلهاست از دوستی فاش شدن قبایح و
فواحش وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و اگر نه فضل خدای بودی پیروی بر شما وَرَحْمَتُهُ
و بخشایش او بمهلت دادن برای توبه وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ و آنکه خدای مهربانست بتبرئهٔ ذمهٔ و
پاکدامنی مقذوف و ظاهر کرداند و روشن سازد رَحِيمٌ بخشاینده است و بتوبه خیانت قاذف
در گذراند یعنی اگر نه فضل و رحمت و رأفت خدا بودی هر آینه عذاب بر شما نازل شدی بعد ازان
نهی مکلفان میکند از پیروی شیطان که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ ای
آنانکه گرویده اید پیروی مکنید کامهای شیطانرا که طریق معاصی است و با وسواس او در قذف

زوجه پیغمبر و سایر اهل ایمان وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وهرکه پیروی کند کامهای شیطان
یعنی متابعت او نماید و پیرو راه او شود فَإِنَّهُ يَأْمُرُ پس بدرستی که میفرماید ابلیس او را بِالْفَحْشَاءِ
بکاری زشت در عرف عقل وَالْمُنْكَرِ وعمل ناپسند در حکم شرع و گویند فحشا زناست و منکر سایر
قبایح دیگر و اکثر برانند که فحشاء هر چیزیست که قبح آن در نهایت افراط باشد و منکر آنکه نفوس منکر
منکر آن باشد و متنفر از آن و غیر راضی بوقوع آن وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ واگر نه فضل خدای
بودی و کرم الهی بر شما بتوفیق توبه تا تعیین حد که کفارت گناهانست وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بتطهیر
شما بتوبه یا حد مَا زَكَىٰ مِنْكُمْ پاک نگشتی از شما مِنْ أَحَدٍ هیچ یکی أَبَدًا هرگز یعنی تا آخر
از دنس افک و سایر ذنوب وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي ولیکن خدای پاک میسازد مَنْ يَشَاءُ هرکرا
میخواهد یعنی هرکرا توفیق توبه دهد و او باخلاص توبه کند توبه نیکو وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنوا است
بگفتار مردمان عَلِيمٌ دانا بنیات و ضمایر و اخلاص ایشان ابو درداء از سید انبیا صلی الله علیه و آله
نقل کرده که هیچکس نباشد که او دست کسی قوی دارد در خصومتی و منازعتی که او را بدان علمی نبود مگر
که در زیر خشم خدا باشد تا از آن زمان که وی باز ایستد از آن خصومت و هیچکس نباشد که او بشفاعت
برخیزد و حدی از حدود خدا را ضایع کرده الا مگر که با خدای خصومت کرده باشد و لعنت خدای بروی
باقی گردد تا بقیامت و هیچکس نبود که کلمه بر مردی مسلمان فاش کرده باشد و او را بآن در میان مردمان آشکارا
کرده الا که واجب باشد بر خدای که او را در آتش دوزخ بگدازد و بعد از آن فرمود که اصل این کلام
در کتاب خدایست که فرموده إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ تا آخر در بعضی تفاسیر مذکور است
که فقرا یا مهاجرین جهت کم معاشی بی نوائی میکذرانیدند و آنهائی که اصحاب افک بودند و صحابه با
ایشان نیکوئی نمیکردند حق تعالی آیه فرستاد که وَلَا يَأْتَلِ و باید که سوگند نخورند أُولُو الْفَضْلِ
مِنْكُمْ خداوندان فزونی در حسب و نسب از شما وَالسَّعَةِ و خداوندان دستگاه و فراخی
در مال و غنا و توانگری أَنْ يُؤْتُوا بر آنکه ندهند نفقه أُولِي الْقُرْبَىٰ خویشانرا وَالْمَسَاكِينَ
و درویشان و محتاجانرا وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و مهاجرانرا در راه خدا وَلْيَعْفُوا و باید که عفو
کنند جریمه را که از گناهکاران صادر شده وَلْيَصْفَحُوا و روی بگردانند از انتقام و از آن درگذرند
پس از غیبه بخطاب التفات فرموده بر سبیل ترغیب بر غفران میفرماید که أَلَا تُحِبُّونَ آیا دوست
نمیدارید أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ آنرا که بیامرزد خدای مر شما را پس شما نیز از سر گناهان دیگران
بگذرید و عفو فرمائید وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است با وجود کمال قدرت رَحِيمٌ
مهربان بر اصحاب جرایم او تا ن پس شما نیز باخلاق متخلق شوید مرویست از ابن عباس و غیره که آیه

در شان جمعی از صحابه نازل شد که سوگند خورده بودند که تصدیق نکنند بر هیچ مردی از اصحاب افک
از پیغمبر صلی الله علیه و آله منقول است که هر که بیامرزد یعنی از گناه کسی درگذرد حق تعالی وی را بیامرزد
و هر که عفو کند و نیز جهت تهدید بندگان از افک و قذف میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ
الْمُحْصَنَاتِ بدرستی که آنانکه رمی میکنند زنان عفیفه را الْغَافِلَاتِ که بی خبرند از آنچه قذف
میکنند ایشانرا بدان الْمُؤْمِنَاتِ گرویدگان بخدا و رسول از ابو حمزه ثمالی مرویست که این آیه
در شان زنان مهاجراتست که چون با پیغمبر هجرت کردند بمدینه مشرکان مکه گفتند که ایشان بفجور رفتند
و قول اصح آنست که بر سبیل عموم است نسبت بهمه زنان مؤمنه و بر هر تقدیر میفرماید که آنانکه قذف
چنین جماعتی از زنان میکنند لُعِنُوا دور کرده شده اند فِي الدُّنْيَا در دنیا از نام نیک وَالْآخِرَةِ
و در آخرت از رحمت یعنی درین دنیا مطرود و مردود بندگان اند در عقبا ملعون و مقبوض حق یا درین سرا
بعقوبت حد جلد و رد شهادت مبتلا اند و در آن سرا بانواع عقوبت معذب وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
و مر ایشانراست عذابی بزرگ بجهة عظم ذنب ایشان و مستقر است این عذاب عظیم مر ایشانرا يَوْمَ تَشْهَدُ
در روزی که گواهی دهد عَلَيْهِمْ بر ایشان أَلْسِنَتُهُمْ زبانهای ایشان بافک و بهتان یعنی بزبانهای
خود اعتراف کنند وَأَيْدِيهِمْ و گواهی دهند دستهای ایشان در حق ایشان وَأَرْجُلُهُمْ و پایهای
ایشان بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه بودند که عمل میکردند از جرایم و مآثم قذف و افک و غیر آن يَوْمَئِذٍ
آنروز يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ تمام بدهد خدای تعالی ایشانرا دِينَهُمُ الْحَقَّ جزای ایشانرا که سزاوار و در خور
ایشان باشد وَيَعْلَمُونَ و بدانند در آنروز بمعاینه أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ
اوست ثابت بذات خود و پیدا بالوهیت و ظاهر بقدرت بر عقوبت و مثوبت بر وجهی که هیچکس در این صفات
شریک او نیست بدانکه آیات مذکوره اغلظ آیات قرآنیست در ترسانیدن ارباب افک و بهتان و تخویف
اهل عصیان و اگر کسی جمیع کلمات قرآن و آیات مواعید را تعقب کند و تفتیش نماید هیچ آیتی برابر تغلیظ
آیات مذکوره نخواهد یافت که در باب افک وارد شده حتی که مثل این را در وعید مشرکان و عبده اوثان
ذکر نکرده و این بجهة مبالغه و تعظیم امر افک است از آن بر وجه ابلغ چه غرض از فرط مبالغه درین باب اظهار
علو مرتبه حضرت رسالتست و بینه بر رفعت منزلت سید ولد آدم و بعد از آن در ذم اهل افک و فسق
و مدح اهل صلاح و تقوی میفرماید که الْخَبِيثَاتُ سخنان ناشایسته و ناپاک لِلْخَبِيثِينَ
و ناپاکانراست از رجال یعنی کلمات خبیثه از اهل خبث ظاهر میگردد نه غیر ایشان یا سخنان پلید گفته
میشود مر ناپاکانرا یعنی مردمان سخن بد را در حق پلیدان میگویند نه پاکان وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ
و پلیدان شایسته اند بر سخن پلید را چه طباع ایشان بدان مایل است با خبیثان متعرض مر ناپاکیها را

وَالطَّيِّبَاتُ و كلمات پاكيزه آماده است يا گفته مى شود لِلطَّيِّبِينَ براى مردمان پاك يعنى
از ايشان سرايت كند وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ و پاكيزگان نيز شايسته اند مر سخنان پاك را و
طيبين متعرض مر كلمات طيبه را و جبائى گفته كه مراد آنست كه زنان ناپاك مر براى مردان ناپاك اند و مردان
ناپاك راغب بديشان و زنان پاك براى مردان پاك اند و مردان پاك مايل بديشان و اين قول از ابو جعفر و ابو عبد الله
صلوات الله عليهما و على آبائهما نيز ماثور است حاصل آيه آنست كه خبيث سبب الفت و صحبت و چون سيد
عالم صلى الله عليه و آله پاكترين موجودات است پس ازواج او نيز البته پاك و پاكيزه اند از شايبه بدكارى ر?
أُولَٰئِكَ آن گروه يعنى حضرت رسالت و زوجات و ساير طيبين مُبَرَّءُونَ بيزار كرده شدگانند
يعنى منزه و مبرا اند مِمَّا يَقُولُونَ از آنچه ميگويند ارباب افك چه منصب رسالت از آن عالى تر است
ذيل عصمت زوجات طاهرات او بلوث چنين شبهتى آلوده گردد و صفوان مردى پاكيزه است و از اولياى
صحابه او نيز از ين تهمت برى است و هم چنين جميع طيبين لَهُم مَّغْفِرَةٌ مر ايشانراست آمرزش خداى
وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزى نيكو يعنى بى رنج و بسيار و پايدار و مراد نعمت بهشت پس خطاب با اهل ايمان
ميكند كه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى كسانيكه ايمان آورده ايد بخدا و رسول لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا
در ميائيد بخانهائى غَيْرَ بُيُوتِكُمْ غير خانهائى كه شما در ان ساكنيد يعنى هيچ خانه بيگانه داخل مشويد
حَتَّىٰ تَسْتَأْنِسُوا تا وقتى كه استعلام كنيد و دستورى طلبيد وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا و سلام
كنيد بر اهل آن خانه ثعلبى در تفسير خود آورده كه زنى انصاريه بجانب جناب نبوت مآب آمده بموقف
عرض رسانيد كه در خانهاى خود بر صفتى ميباشيم كه هيچ كس نميخواهيم كه ما را بران حالت به بيند و ناگاه يكى
از كسان ما بخانه در مى آيد و ما را نه بوجهى كه شايد مى بيند حق تعالى آيه فرستاد كه بخانه كسان بى اذن
ايشان در ميائيد ذَٰلِكُمْ اين استيذان و استعلام خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است مر شما را از انكه بى
اجازت در آئيد و در حديث آمده كه كسى بخانه عيال خود در مى آيد بايد كه بكلمه يا باواز پائى يا بتنحنحى اعلام كند
تا اهل آن خانه بستر عورت و دفع مكروهات اقدام نمايند و اين حكم بر شما انزال كرديم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
شايد كه شما پند گيريد مرويست كه مردى پيغمبر را گفت كه يا رسول الله دستورى خواهم بر انكه داخل شوم در خانه
كه مادر من آنجا باشد فرمود نعم گفت مادر را غير از من خادمى نيست در هر وقت كه بر او در آيم دستورى طلبم
فرمود آيا دوست ميدارى كه مادر خود را برهنه بينى گفت نه فرمود پس طلب اذن كن و در روايت آمده
كه عادت جاهليت آن بود كه چون كسى خواستى كه بخانه ديگرى در آيد گفتى حُيِّيتُمْ صَبَاحًا و حُيِّيتُمْ مَسَاءً
و بى اجازت در آمدى و بسا بودى كه مرد با زن خود مباشرت كردى و وى بر ايشان در آمدى حق تعالى امت
پيغمبر را امر كرد كه اذن بطلبند در وقت دخول و بجاى تحيت كه دأب جاهليت بود سلام كنند كه اين شما را

بهتر است

بهتر است از عادت جاهليت و نيكوتر و جايز نيست كه در سرائى نگرد بى دستورى ايشان اگر چيزى
بچشمش زنند و هر دو چشمش كور كنند بر ايشان قصاص نباشد سهل بن سعد روايت كند كه
مردى خواست كه در بعضى از حجرهاى رسول نگرد حضرت بدر آمد و در دست او چوبى بود كه بآن
حك راس فرمودى اگر دانستمى كه تو در حجره نگريستى اين را بدر هر دو چشم تو زدمى پس جز اين نيست
كه طلب اذن از جهة نظر كردن است و بدانكه باتفاق علماى ما اذن واجب است و سلام كردن سنت و در
خانه را بعنف كوفتن و صاحب خانه را باواز بلند خواندن مكروه بود فَإِن لَّمْ تَجِدُوا پس اگر
نيابيد فِيهَا در خانهاى ديگر أَحَدًا يكى را كه دستورى خواهيد از و فَلَا تَدْخُلُوهَا
پس در ميائيد در آن حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ تا وقتى كه دستورى دهند شما را يعنى صاحب خانه پيدا
شود و شما را اجازت دهد چه دخول در خانه خالى بى اذن صاحبش جايز نيست و نيز تصرف در ملك
غير بدون اذن حرام است وَإِن قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا و هر گاه گويند مر شما را بعد از اذن طلبيدن كه باز
گرديد فَارْجِعُوا پس باز گرديد بى توقف و در آن باب الحاح مكنيد هُوَ آن باز گرديدن أَزْكَىٰ
لَكُمْ پاكيزه و پسنديده تر است مر شما را از مبالغه كردن و بر در خانه ايستادن با كراهت صاحب
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خداى بآنچه ميكنيد از استيذان و عدم آن عَلِيمٌ داناست و بران مكافات
خواهد داد آورده اند كه چون اين آيه نازل شد بعضى از اصحاب بعرض سيد كاينات صلى الله عليه و آله
رسانيدند كه يا رسول الله در راه شام و عراق اهل تجارت را اتفاق مى افتد كه در خوانق و رباطها
اقامت بگيرند و چون كسى در ان مقام مقيم نيست از كه دستورى طلبند آيه آمد كه لَّيْسَ عَلَيْكُمْ
جُنَاحٌ نيست بر شما گناهى أَن تَدْخُلُوا از آنكه در آئيد بى استيذان بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ
در خانها كه در و كسى ساكن نباشد چون خانات و حمامات و خرابات معطله و شترخان و امثال آن
فِيهَا مَتَاعٌ لَّكُمْ در ان خانها برخوردارى و نفع است مر شما را كه از سرما و گرما بدان پناه
مى گيريد و رخوت و امتعه و انعام شما در ان محفوظ ميمانند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خداى تعالى ميداند
مَا تُبْدُونَ آنچه آشكارا ميكنيد از استيذان و غير آن وَمَا تَكْتُمُونَ و آنچه مى پوشيد از نيت
خود در خانها و غير آن و گويند اين وعيد است مر كسى را كه بجهت فساد و يا اطلاع بر عورات بر خانه
غير در آيد ياد ران نكرد بعد از ان در بيان حلال و حرام ميفرمايد بقوله قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ بگو اى محمد
مر گروندگان را كه يَغُضُّوا تا فرو خوابانند و بپوشند مِنْ أَبْصَارِهِمْ ديدهاى خود را
از ديدن نامحرم كه نظر سبب فتنه است و باعث گناه و در ذخيرة الملوك آورده است كه تير دوترين
يكى در وجود انسان مر شيطان را چشمست زيرا كه حواس ديگر در مساكن خود ساكن اند و تا چيزى

با ایشان نمیرسد باسته داکه آن مشغول نمیتوانند شد اما دیده حاسه ایست که از نظر دور و نزدیک آثام را
صید میکند ونعم ماقیل **شعر** این همه آفت که بتن میرسد ٭ از نظر تو بشکن میرسد ٭ دیده فرو پوش
چو دُر در صدف ٭ تا نشوی تیر بلا را هدف ٭ هر که بجز جفت حلالت بود ٭ رخ مکشا گر همه خالت بود
وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ونگاه دارند فرجهای خود را از حرام وگویند مراد از حفظ فروج اینجا ستر آنست
از ابصار نامحرم واین قول منقولست و بعد از تفسیر حفظ بستر فرموده که جایز نیست برادر را که نظر در
فرج برادر خود کند و نه زن را که نظر بر عورت خواهر خود کند وجمیع مواضع قرآن که در آن ذکر فروج شده
بمعنی زناست مگر درین موضع که معنی ستر آنست **ذٰلِكَ** آن پوشیدن چشم وحفظ ستر **أَزْكَىٰ لَهُمْ**
پاکیزه تراست وسودمند تر مر ایشانرا بجهة دوری آن از ریبت در دنیا وعقوبت در عقبی **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی
که خدایتعالی **خَبِيرٌ** داناست **بِمَا يَصْنَعُونَ** بآنچه میکنند از نظر بحلال وحرام واستعمال جوارح
در طاعات وآثام عبادة بن صامت از رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود شما شش چیز مرا از
من ضمان کنید تا من برای شما بهشت را ضمان کنم اول چون سخن کنید راست گویند دوم چون وعده کنید
بآن وفا کنید سیم چون امانتی بشما دهند ادا نمایید وخیانت مکنید چهارم فرجهای خود را نگاه دارید پنجم
چشم خود را از حرام محفوظ دارید ششم دست خود را از تعدی حرام کشیده دارید تا من بهشت را برای شما
ضمان کنم امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرموده که نظر در محاسن زنان کردن تیریست زهرآلود کرده از تیرهای
ابلیس هر که چشم خود را نگاه دارد از ایشان بجهت امتثال امر الهی حق تعالی دهد توفیق او را در عبادتی که بثواب
آن مسرور وشادمان گردد حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که چون مردی در نماز بود وزنی نزد وی
بگذرد او چشم از پی آن زن دارد خوف آن دارم که نور باصره آن برود واعمی گردد **وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ**
وبگو مر زنان گرونده را که از روی عفت **يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ** بپوشند دیدهای خود را و
ننگرند بمردمان نامحرم **وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ** ونگاه دارند فرجهای خود را از زنا یا بپوشند
آنرا از نظر نامحرم از ام سلمه روایتست که گفت بعد از نزول آیه حجاب من ومیمونه نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله
بودیم عبدالله مکتوم درآمد پیغمبر بما گفت که پنهان شوید گفتیم یا رسول الله عبدالله مکتوم اعمیست وچیزی
نمی بیند فرمود آیا شما نیز اعمی اید ودر بعضی تفاسیر آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله در حجره
فاطمه بود عبدالله مکتوم در بزد رسول گفت در آی وی درآمد فاطمه علیها السلام برخواست وپنهان شد چون
ابن مکتوم از نزد حضرت بیرون آمد فاطمه نزد پدر بزرگوار آمد حضرت بر سبیل امتحان گفت ای فاطمه چرا از
از ابن مکتوم پنهان شدی وی چشم ندارد گفت اگر او چشم ندارد من چشم دارم پس اگر مرا نه بیند من وی را
خواهم دید وحق تعالی فرموده قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ حضرت فرمود شکر مر خدایرا که بعض

نمود ز اهل بیت من آنچه مرا بآن شادمان گردانید حاصل کرده همچنانکه حق تعالی مردانرا امر فرموده
که چشم خود را نگاه دارند از دیدن زنان نامحرم زنانرا نیز فرموده که حفظ چشم خود کنند از دیدن مردان
نامحرم **وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ** وظاهر نسازند آرایش خود را از پیرایها وجامهای رنگین وغیره چه
جای آنکه مواضع آنرا بنمایند **إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا** مگر آنچه ظاهر شد از آن زینت بوقت قیام نمودن
بحوایج چون اطراف جامه چه اخفای آن موجب حرج است ودر مجمع البیان آورده که ظاهر نکردن مواضع
زینت را برای غیر محرم وهر که در حکم آنست که چون اطفال غیر ممیز وغیر آن ومراد نفس زینت نیست زیرا
که دیدن زینت حلالست وصاحب کنز العرفان نیز فرموده که مراد مواضع زینتست زیرا که نظر در حلی و
ثیاب جایز است واظهر نزد من آنست که مراد نفس زینتست ونظر در آن حرام است زیرا که نظر در آن وسیله
نظر است بمواضع آن اما آنچه ظاهر باشد حرام نیست بجهة الزام حرج که منفی است در دین ومراد بظاهر
ثیابست وفقط واین اصحست نزد من بجهة اتفاق فقها بر انکه آنچه بدنست عورت او مگر بر زوج ومحارم
پس مراد براین باطنه خلخالست ودست وجمیع آنچه ملاصق بدنست که نظر بآن مستلزم نظر است ببدن
اما باقی اقوال در زینت ظاهره که آن وجهست وکفین یا کحل یا خضاب یا خاتم ضعیفست ومجد محقق
نرسیده **وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ** وباید که فرو گذارند زنان مقنعهای خود را **عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ**
بر گریبانهای خود یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی وبناگوش وگردن وسینه ایشان پوشیده ماند
وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ وآشکارا نکنند زینت باطنه خود را چون سر وساعد وساق که موضع تاج ودستوار
وگردن بند وخلخالات **إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ** مگر برای شوهران خویش که تزیین برای ایشانست که
مر ایشانراست که نظر در جمیع بدن زوجات خود کنند حتی فرج بر کراهیت **أَوْ آبَائِهِنَّ** یا آنکه
زینت خود نمایند بپدران خود وپدر پدر هرچند بالا رود وحکم پدر دارد **أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ** یا پدران
شوهران خویش که ایشان نیز حکم پدر دارند **أَوْ أَبْنَائِهِنَّ** یا پسران خویش وپسر پسر هرچند بالا
رود وحکم پسر دارد **أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ** یا پسران شوهران خود چه ایشان حکم پسران دارند مر زنانرا
أَوْ إِخْوَانِهِنَّ یا برادران خویش را **أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ** یا پسران برادر خود را که حکم برادر دارند
أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ یا پسران خواهر خود را وایشان جمعی اند که نکاح با ایشان روا نیست ومحارم رضاعی
نیز حکم ثابتست **أَوْ نِسَائِهِنَّ** یا بر زنان اهل دین خود یعنی زنان مؤمنه نه کافره وشیعه ویهودیه
ونصرانیه ومجوسیه ودر تبیان آورده که مطلق زنان در حکم مردان بیگانه اند وجایز نیست که زنان مؤمنه
نزد ایشان برهنه شوند ومواضع زینت خفیه بایشان نمایند زیرا که حکم این میان اهل اسلام وکفر رسم
آشنائی بر انداخته ونزد بعضی مراد مطلق زنانست یعنی از هیچ کدام پرهیز نباید کرد وصواب آنست که زنان

مومنه نزد هیچ کافره برهنه نشوند مکر کاهی که کافره کنیز باشد زیرا که حق تعالی میفرماید که **أَوْ مَا مَلَكَتْ**
أَيْمَانُهُنَّ یا آنچه مالك شده است دستهای ایشان آنرا یعنی زنان نپرهیزند از کنیزان خواه مؤمنه
وخواه کافره و نزد علمای امامیه جایز نیست زنانرا اظهار زینت بر غلامان خود پس غلام زن حکم مرد
اجنبی دارد و جایز نیست نظر او بروی و موی وبر عضوی از مواضع زینت وی **أَوِ التَّابِعِينَ**
تا به پیروندکان **غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ** غیر خداوندان حاجت وبکر بنصب غیر خوانده یعنی در حالتی
که غیر ارباب حاجت باشد بر زنان **مِنَ الرِّجَالِ** از مردان یعنی آنها که متابعت مردمان کنند برای
طمع طعام وخوردنی بخانها آیند وبزنان هیچ حاجتی ندارند بسبب آنکه ایشانرا دغدغه شهوت نیست و
ایشان پیران سالخورده اند یا ابلهان که مطلقا از مباشرت خبر ندارند وهم ایشان مقصودات بر طعام قول
اول از کاظم علیه السلام و ثانی از صادق علیه السلام مرویست نه آنکه مراد عنین وخصی ومجنون باشند که قادر بر
جماع نیستند چه ایمها در حرمت حکم اجانب دارند چه ایشانرا آرزوی مباشرت هست لیکن بر آن قدرتی
ندارند **أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ** یا اطفالی که **لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ** مطلع نیستند بر عورتهای
زنان یعنی بحد تمیز نرسیده اند وازحال مباشرت با ایشان بی خبرند و ندانند که عورت چه باشد **وَلَا**
يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ و باید که نزنند زنان پایهای خود را بر زمین بوقت رفتن **لِيُعْلَمَ** تا دانسته شود
مَا يُخْفِينَ آنچه پنهان میدارند **مِنْ زِينَتِهِنَّ** از پیرایه خود که خلخالست یعنی باید که آواز پیرایه
وخلخال خود را بکوش مردان اجنبی نرسانند چنانچه عادت اهل جاهلیت است تا موجب میل ایشان نشود
بدیشان این ابلغ است از نهی اظهار زینت و رفع صوت **وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ** و باز کردید بخدای تعالی **جَمِيعًا**
همه شما **أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ** ای کروه کروندکان **لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** شاید که شما رستکار شوید بتوبه
و بسعادت دارین برسید مراد امر او سبحانه است جمیع بندکانرا از ذکور و اناث بتوبه و انابت چه هیچکس از
جریه وتقصیر طاعت خالی نیستند خواه مرد وخواه زن قشیری کفته که محتاجترین کسی است که خود را محتاج
توبه نداند در کشف الاسرار آورده که همه را از مطیع و عاصی بتوبه امر نمود تا عاصی خجل نشود چرا که فرموده ای
ای کنهکاران توبه کنید موجب رسوائی ایشان شدی وچون در دنیا ایشانرا رسوا نخواهد هست که در عقبی
نیز ایشانرا رسوا نکند و بعد از نهی از زنا و اسباب باعثه بر آن ترغیب بندکان میکند بمناکحه ومیفرماید که
وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ و بنکاح در آورید ای اولیای عقد زنان بی شوهر را و مردان بی زن **مِنْكُمْ** از شما
یعنی مردی را که زن ندارد کدخدا سازید و زنی که بی شوهر است او را بعقد کسی در آرید و او را بشوهر دهید
وَالصَّالِحِينَ و بنکاح در آرید نیکان و شایستکانرا **مِنْ عِبَادِكُمْ** از بندکان خود **وَإِمَائِكُمْ**
و کنیزان خود تخصیص صالحان بجهة اهتمام است یا بجهت تزوج بر صلاحیت وعفت خود نمایند و صاحب

کنز العرفان کفته که بلکه ذکر صلاحیت بجهت ترغیبست در صلاح زیرا که هر کاه بنده و کنیز این ابد امتند
بر صلاح رغبت کنند و یا بجهة آنکه فاسق چون متزوج شد مستغنی شد از حلال بحرام و بحد صلاح
رسید ومآل او بصلاحیت کشید و چون توهم می شود که عدم قدرت بر حقوق نکاح مانند نفقه دادن
زنرا و اولاد ومسکن جای دادن وغیر آن مانع نکاح باشد از ین جهت حق تعالی رد این توهم کرده میفرماید
که **إِنْ يَكُونُوا** اکر باشند ایامی وصلحا از عبید و اما **فُقَرَاءَ** درویشان وتنکدستان
يُغْنِهِمُ اللَّهُ غنی کرداند خدا ایشانرا بعد از نکاح **مِنْ فَضْلِهِ** از فضل وکرم خود بقناعت
یا اجتماع دو روزی در یك منزل یا بتوسعه رزق بر ایشان مراد آنست که باید که منع نکنید فقیر
خطبه کننده و زنا خطبه کرده شده را از مناکحه زیرا که فضل خدای معنی است از کثرت مال چراو سبحانه
صبح وشام روزی وحیی را به بنده خود میرسانند کما قال **وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا**
ودر حدیث آمده که طلب رزق کنید در نکاح و مرویست که مردی از فقر وحاجت شکایت کرد با آنحضرت
فرمود نکاح کن **وَاللَّهُ وَاسِعٌ** وخدای فراخ بخشایش است پس معیشت را بر او فراخ کرداند **عَلِيمٌ**
داناست باستحقاق فقیران پس بسط بساط روزی او کند بر مقتضای حکمت واحادیث بسیار در
ترغیب نکاح از پیغمبر صلی الله علیه وآله واهل البیت علیهم السلام مأثور است از آنجمله حضرت رسالت فرموده
که نکاح سنت وطریقه منست هر که از سنت من رغبت بکرداند از من نیست و نیز فرموده هر که
دوست دارد ملت مرا باید که سنت مرا نکه دارد که آن نکاح است و دیکر فرموده بدترین شما عزبانند
وبروایت دیکر بدترین مردکان شما عزبانند و نیز فرموده که هر که یك زن کرد یك نیمه خود را نکاه داشت
از وسواس شیطان پس بر ویست که حفظ نصف دیکر کند و دیکر از رسول صلی الله علیه وآله منقولست که چون
یکی از شما زن کند شیطان از و بفریاد آید و کوید ای وای بر من فرزند آدم چهار دانك دین خود را از
من نکاهداشت وابو امامه از آن حضرت روایت کرده که حق تعالی چهار کس را لعنت کرده از بالای عرش
و فرشتکان آمین کفته اند یکی آنکه زن نکند یا کنیز نخرد تا او را فرزند نباشد دوم مردی که خود را بزنان
مانند کند وحال آنکه خدای او را مرد آفریده باشد سیم زنی که خود را بمردان مانند کند وخدای او را
زن آفریده باشد چهارم آنکه درویشانرا فرو کذارد وحق ایشانرا ادا نکند و با وجود این با ایشان استهزا
کند عکافه روایت کند که نزد رسول صلی الله علیه وآله رفتم فرمود زن داری کفتم نه کفت تندرستی و
توانکری کفتم آری بحمد الله فرمود پس این هنکام تو از برادران شیاطینی یا رهبانان ترسا باش یا آن کن
که مسلمانان می کنند چه سنت ما نکاح است و بدترین شما عزبانند و بدترین مردمان شما آنانکه عزب
میرند بعد از آن فرمود که شیطانرا هیچ صلاحی نیست بلیغ تر از زنان آنانکه زن دارند پاکانند

از ثابت و بعضی با عکافه زنان مصاحبان داود و مصاحبان ایوب و مصاحبان یوسف و صاحب
کرسف کفتند کرسف کیست فرمود مردی بود که خدای تعالی را میپرستید بر کنار دریا سی سال بروز روزه داشتی
و در شب بعبادت گذرانیدی پس بسبب زنی نامحرم که او را دوست داشت دست از عبادت برداشت حق تعالی
عبادت روزگار گذشتهٔ او را دریافت و از شر آن زن او را نگاه داشت ای عکافه زن کفت که از جملهٔ گناهکاران
کفتم یا رسول الله ازین مجلس برنخیزم تا زنی از برای من تعیین نمائی حضرت کریمه بنت کلثوم حمیری را بتزویج او
درآورد و نیز حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که ای گروه جوانان هر که از شما قوت جماع داشته باشد
باید که متزوج شود که تزوج بهترین چیزیست که چشم را از نامحرم بپوشد و فرج را احصان نماید و هر که
توانائی نکاح نداشته باشد پس بروست که روزه بدارد چه روزه کسر شهوت میکند و از ابو هریره روایت
کرده اند که کفت اگر بکر و زمانه باشد از حیوة من و من عزب بوده باشم البته زن کنم زیرا که از پیغمبر صلی الله علیه
و آله شنیدم که فرمود بدترین شما عزبانند و نیز فرموده که نکاح کنید تا بسیار شوید که من در روز قیامت به
شما فخر خواهم کرد و اگر همه بچه از شکم افتاده باشد و نیز فرموده که چه منع میکند شما را که فرا گیرید زنان شاید که
حق تعالی فرزندی روزی کند که روی زمین را بگفتن کلمهٔ لا اله الا الله پر کرده اند و نیز گفته که هیچ بنائی در اسلام
بهتر و دوستر از تزویج نیست نزد حق تعالی و امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که دو رکعت نماز که متزوج بگذارد
بهتر است از هفتاد رکعت نماز که عزب بگذارد و دو رکعت نماز متزوج بهتر است از آنکه مرد عزب در روز روزه
باشد و در شب ایستاده نماز بگذارد و نیز فرموده که هر که بجهت ترس درویشی زن نکند پس بخدا بدگمان شده
باشد زیرا که فرموده ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم و میباید دانست که مراد ازین آیه
غالب آنست که هرگاه که شما فقرا باشید حق تعالی شما را بسبب تزوج غنی کرده اند بر وفق مشیت و حکمت و
مصلحت نه آنکه این حکم دایمی باشد زیرا که گاه هست که حکمت و مصلحت برخلاف این می باشد و لهذا در عقب
این میفرماید که وَلْيَسْتَعْفِفِ و باید که جد و جهد نمایند در عفت و انحرام باز ایستند الَّذِينَ
آنانکه لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا نمی یابند اسباب نکاح را از مهر و نفقه حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ تا وقتی که
توانگر کرد اند خدای ایشان را مِنْ فَضْلِهِ از افزونی و کرم خود و بیابند آنچه بآن کدخدا توانند شد
و در کنز العرفان گفته که معنی آنست که اگر شخصی فقیر باشد و خواهد زیاده از فقر داشته باشد بنکاح پس باید
که اجتهاد نماید در عفت بریاضت برای تسکین شهوت مانند روزه داشتن که قامع شهوتست چنانچه در
حدیث سابق مذکور شد بعضی از ان گفته که آیهٔ اولی وارد شده برای نهی مؤمن از عدم قبول تزوج بجهت
فقر و ترک تزویج زن بواسطهٔ فقر و ثانیه وارد شده برای امر فقیر بصبر در ترک نکاح بجهت حذر از تعب
در حالت نکاح و خوف مزیت فقر پس بینهما تناقض نباشد بعد از ان حق تعالی بیان آنچیزی فرموده که متو

سهولت سبیل نکاحت بقول وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ و آنانکه طلب میکنند مکاتبه را مِمَّا مَلَكَتْ
أَيْمَانُكُمْ آنچه مالک است آزاد دستهای شما یعنی از بندکان شما که در تحت قدرت شما اند خواه مردان
و خواه زنان فَكَاتِبُوهُمْ پس مکاتب سازند ایشان را و مکاتبه آنست که مولی مملوک خود را گوید که مکاتب
ساختم ترا بر این مقدار مال و مدت و دفعت پس چون مملوک آن مال را ادا کند آنرا آزاد شود و امر بکتابت
برای ندبست نزد جمیع علمای امامیه مرویست که صبیح غلام حویطب بن عبد العزی از و طلب مکاتبه کرد
حویطب ازین ابا نمود این آیه آمد که اگر کنیز یا غلام شما مکاتبه طلبند ایشان را مکاتب سازید إِنْ
عَلِمْتُمْ اگر دانسته اید فِيهِمْ خَيْرًا در ایشان نیکی از صلاحیت و امانت و یا قوة اکتساب و
قدرت بر ادای مال تا که مال کتابت را از مردم سوال نکند چون آن مکروهست که بنده بگدائی مال کتابت
باز دهد در خبر است که سلمان فارسی رضی الله عنه را بنده بود و از و مکاتبه طلبید سلمان فرمود که مال
داری کفت نه کفت ترا قوت کسبی هست کفت نه کفت پس میخواهی که مرا از اوساخ مردمان بخورانی من
هرگز ترا مکاتب نسازم و ابو درداء از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل کرده که سه کس اند که بر خدا است
که یاری ایشان دهد مردی که فی سبیل الله از منزل خود بیرون آید یعنی هجرت کند از ان یا متوجه جهاد شود
یا حج رود و مردی که زن کند بقصد آنکه خدای تعالی او را مستغنی سازد و غلامی که خود مکاتبه خواهد
و قصد ادای مال کتابت داشته باشد و چون اغلب عبید و اما از ادای مال کتابت عاجزاند ازین جهت
بندکان منعم خود امر میفرماید که وَآتُوهُمْ و بدهید بندکان مکاتب را مِنْ مَالِ اللَّهِ بعضی از
مال خدا الَّذِي آتَاكُمْ که داده است بشما مرویست که حویطب صبیح را بصد دینار مکاتب ساخته بود
و بعد از نزول این آیه بیست دینار باو بخشید و سهل بن حنیف از رسول الله روایت کرده که هر که او مکاتبی
یاری دهد در فک رقبه یا غازی را در غربت او یا مجاهدی را در جهاد او حق تعالی در زیر عرش خود او را جای
دهد در روزی که هیچ سایه نباشد مگر سایهٔ او سبحانه و امر در آیه برای ندبست جهت اصالة عدم وجوب
و باقی احکام کتابة و مسایل متفرعه بر آن در کتب فقهیه مسطور است و اکثر آن در منهج الصادقین مذکور است
آورده اند که عبد الله ابی منافق شش کنیز داشت و ایشان را بزنا اکراه میکرد بر سبیل مقاطعه چیزی میگرفت
و آنها معاذه و مسیکه و امیمه و عمره و اروای و قتیله بودند روزی معاذه و مسیکه با یکدیگر گفتند این کار
که ما میکنیم اگر خیرات خود بسیار است و اگر شر است وقت آمد که ترک کنیم بجانب جناب نبوت مآب آمدند
و صورت حال معروض داشتند آیه آمد که وَلَا تُكْرِهُوا و اکراه و الجاء مکنید فَتَيَاتِكُمْ کنیزان
خود را عَلَى الْبِغَاءِ بر زنا و پلید کاری إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا اگر خواهند تعفف و پرهیزکاری
و اگر نخواهند و ذکر اراده تحصن بمقتضای حالست و اکراه بهمه حال ممنوع و وجه آنست که اکراه چون

متصور نیست مکر نزد تحصن پس ازین جهت تحصن شرط اکراه واقع شده پس میفرماید که شما اکراه مکنید
فتیات خود را بر بغاء **لِتَبْتَغُوا** تا فرا کیرند **عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا** مال زندکانی دنیا را از کسب
فرج ایشان و هو فروختن اولاد ایشان **وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ** و هر که اکراه کند کنیزان را بر زنا **فَاِنَّ اللّٰهَ**
پس بدرستی که خدای تعالی **مِنْ بَعْدِ اِكْرَاهِهِنَّ** از پس اکراه کردن خواجکان مر آنها را **غَفُورٌ**
آمرزنده است کناهان کنیزان مکرهه را **رَحِيمٌ** مهربان بر ایشان و وزر و وبال نیست مکر بر کردن اکراه
کنندکان **وَلَقَدْ اَنْزَلْنَا** و بتحقیق که فرستادیم ما **اِلَيْكُمْ** بسوی شما **اٰيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ**
آیتهای روشن یعنی احکام و حدودی که توضیح یافته درین سوره و حفص بکسر یا میخواند یعنی روشن
کننده حلال و حرام و حدود و احکام **وَمَثَلًا** و مثلی را **مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ** از امثال
آنانکه کذشته اند پیش از شما **وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ** و پند را برای پرهیزکاران یعنی آنچیز را که متعظ
شوند متقیان و پند کیرند از آیات مذکوره و تخصیص متقیان جهة انتفاع ایشانست بمواعظ و نصایح
اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ خدا نور آسمانها و زمینهاست مفسران را در تفسیر این چند قولست
یکی آنکه نور بمعنی هادیست یعنی خدا راه نماینده آسمانها و زمینهاست و بآنچه در او مصلحت دارین ایشانست
بتوفیق و لطف و معونة مانند نور که بآن بمقصد راه می برند یعنی همچنانکه راه روندها در تاریکی شب بنور شمع
ماه راه برند مکلفان نیز بلطف و توفیق او سبحانه بطریق نجات راه یابند و این قول ابن عباس است دویم
آنکه خدا روشن سازنده سموات و ارض است و آفتاب و ماه و ستارکان و این قول حسن بصریست
و ابی عالیه و ضحاک سیم آنکه بمعنی مزین است یعنی منور است بمعنی یعنی خدا زینت دهنده آسمانهاست
بفرشتکان و مزین سازنده زمین به پیغمبران و عالمان و این قول ابی بن کعبست و از امیر المؤمنین علی
مرویست که معنی آنست که حق تعالی نشر حق در آسمانها و زمین کرد تا آنکه همه زمین و آسمان و ما بینهما بنور
حق روشن کشتند و یا اهل آسمان و زمین را بنور حق منور ساخت تا بحق عارف شوند و این قول مؤید
قول اولست و در انوار آورده که نزد السموات دو تقدیره و النور السموات یعنی خداوند نور آسمان
و زمین یا نور اهل آن چه هر چه از اجزای عالم در مناظره بلندی و در معا و زیستی نوری دارد ذاتی
و عرضی همه از عطیه فضل اوست و این بمعنی دویم است که مذکور شد و یا خدای روشنی بخش آینه دلها
اهل سما و ارض است بانوار معرفت و توحید کفته ای الله خلق السموات والارض یعنی خدای آفریننده
آسمان و زمین است و صاحب تبیان کفته که الله مدبر السموات والارض یعنی خلق آسمان و زمین
دالند بر وجوب وجود و کمال صفات او چه هر دلیلی از دلالت قدرت و بدایع حکمت که در دایره سپهر
برین و مرکز زمین واقع است دلالتی واضح دارد بر وجود قدرت و علم حکمت او ع وجود جمله اشیا

دلیل قدرت اوست **مَثَلُ نُورِهِ** صفت نوری که منسوب بدوست **كَمِشْكٰوةٍ** مانند روزن
ایست در دیواری که نهایت آن بخارج راه ندارد مانند طاقچه بسته **فِيهَا مِصْبَاحٌ** که در آن چراغی
افروخته است بغایت روشن و کویند که مشکوة انبوبه ایست که در وسط قندیل باشد و بنا برین مصباح
فتیله مشعله است در انبوبه ابی بن کعب و سعد بن جبیر بر آنند که معنی آنست که صفت نور خداست یعنی
محمد که بآن مؤمنانرا راه نموده و نزد ابن عباس و حسن و زید بن اسلم معنی آنست که مثل نور خدا که
قرآنست در قلب مؤمن و بنا بران که نور محمدیست اضافه آن بذات احدیت جهة تعظیم آنحضرتست یعنی
مثل محمد صلی الله علیه و آله چون مشکوتست که در آن مصباح مستقل است **اَلْمِصْبَاحُ** آن چراغ
افروخته **فِي زُجَاجَةٍ** در قندیلی است از آبکینه که مصباح در آن نورانی تر است و صافی تر و باد مانع
آن نمیشود **اَلزُّجَاجَةُ** آن آبکینه از غایت صفا و لطافت **كَاَنَّهَا كَوْكَبٌ** کویا ستاره ایست
بزرک **دُرِّيٌّ** درخشنده مانند زهره و مشتری که دفع ظلام میکند الخود **يُوقَدُ** الچراغ
که در آبکینه است افروخته شده در ابتدا **مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ** از روغن درخت بابرکت بسیار
نفع **زَيْتُونَةٍ** که آن زیتونست که در زمین مقدسه رسته است و هفتاد پیغمبران دعای برکت
خوانده اند و از جمله ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام و آن شجرهٔ زیتونه مبارکت **لَا شَرْقِيَّةٍ** نه
در جانب شرقست از معموره چون دریای خطا **وَلَا غَرْبِيَّةٍ** و نه در طرف غرب از معموره چون
طرطوس و قیروان بلکه در وسط معموره است که آن اراضی و جبال ولایت شام است که زیتون او
اجود زیتونست و یا آنکه در شرق و غربست که آفتاب در آن بران بعضی از اوقات روز باشد که آن وقت
شروق و غروب بلکه در همه طول نهار شعاع آفتاب بران می تابد مانند زیتونی که بر قله کوه یا در صحرای
واسع و هامونست و جهة آن ثمرهٔ آن پخته تر است و روغن آن صافی تر و یا نه دایم در آفتابست که محترق
کردد و نه مدام در سایه تا میوهٔ آن خام نماید بلکه هم از رعایت آفتاب بهره مندست و هم از حمایت سایه
محفوظ و هم از شیخ حسن مرویست که اصل این شجره را از بهشت بدنیا آورده اند پس از آنجا این عالم نیست
که وصف شرقی و غربی بران اطلاق توان کرد پس وصف زیت می نماید بکثرت صفا و درخشندکی
میفرماید که **يَكَادُ زَيْتُهَا** نزدیکست که از روغن آن درخت **يُضِيءُ** روشنی دهد بنفس خود
وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ و اکرچه نرسیده باشد بآن آتش یعنی از غایت صفا و درخشندکی بمثابه ایست
که بی آتش روشنائی بخشد **نُورٌ عَلٰى نُورٍ** روشنی افزوده بر روشنی یعنی ضیاء زیت با نور چراغ
و لطافت زجاجه افزوده کشته در مشکوة که ضابطه اشعه و جامع انوار است و بجهت آن نور چراغ
بمرتبه اعلا رسیده در اسرار التنزیل و کشف الاسرار مذکورست که مراد باین نور ایمانست و هدایت که او

سبحانه تشبیه کرده سینهٔ مؤمن را بمشکوة و دل او را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان و هدایت
بچراغی افروخته در قندیل و قندیل را بکوکبی درخشنده و کلمهٔ اخلاص را بشجرهٔ مبارکه از تاب آفتاب خوف
و ظلال زوال رجا بهره دارد و نزدیکست که فیض این کلمه پی آنکه بر زبان مؤمن گذرد عالم را منور کند چون
اقرار بزبان بر آن جاری شد و تصدیق جنان بآن بازگشت نور از نور علی نور بظهور رسید و نیز در اسرار
آورده که نور ایمان را بچراغ تشبیه کرد بجهة آنکه در هر خانه که چراغ بود دزد پیرامون آن نگردد و هم چنین در
دلی که ایمان بود شیطان ابدان راه نبود و دیگر چونکه چراغ اندرون خانه روشن میشود از ضوء آن بر روزنهای
خانه میرسد هم چنین چون داخل دل بنور ایمان روشن میگردد و شعاع آن بر روزنهای حواس می افتد و
انوار طاعات بر اعضا و جوارح پدید می آید پس سیمای مؤمن از دل او خبر میدهد که سِیمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ
مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ و در مجمع البیان از محمد بن کعب نقل کرده که این مثلی است که حق تعالی زده است برای مؤمن
مشکوة نفس اوست و زجاجه صدر او و مصباح نور ایمان و قرآن در قلب او متوقد و افروخته است از شجرهٔ مبارکه
که کلمهٔ طیبهٔ اخلاص است و این شجره همیشه هم چنانکه شجرهٔ زیتون که در وسط ارض واقع است نه از حرارت
آفتاب محترقست و نه از سوده برودت پژمرده و مؤمن بجهة این نور جامع چهار خصلت است اگر نعمت یابد شکر کند
و اگر بلیه باو رسد صبر کند و اگر حکم کند بعدل فرماید و اگر راست گوید باشد و نور علی نور باینمعنیست که کلام
او نور است و عمل او نور و مدخل او نور و مخرج او نور و مصیر او در قیامت نور و از حسن و ابن زید نقل است که
این نور مثل نور قرآنست در قلب مؤمن پس مصباح قرآنست و زجاجه قلب مؤمن و مشکوة فم او و شجرهٔ مبارکه
شجرهٔ وحی یَکَادُ زَیْتُهَا یُضِیءُ یعنی نزدیکست که حجج قرآن متضح شود و اگرچه خوانده نشود نور علی نور یعنی
قرآن نوریست باسایر ادله که قبل از وست پس مؤمن کسب نور قرآن کرده باشد باسایر انوار کتب سابقه
که آن اعتقاد اصول دین است و تصدیق بجمیع کتب و رسل و یا نور نور معرفت الهی است یعنی چراغ معرفت
در زجاجهٔ دل عارف و مشکوة سینهٔ او افروخته است از برکت زیت تلقین شجرهٔ وجود مبارک محمد صلی الله علیه
و آله که نه شرقیست و نه غربی بلکه مکیست و مکه ناف عالم است و از فرا گرفتن عارف اسرار الهی را از تعلیم
سید ابرار نور علی نور معلوم توان کرد و جمعی دیگر از مفسران بر آنند که این مثلیست از برای نور محمدی صلی الله
علیه و آله پس مشکوة صدر آن حضرتست و زجاجه قلب او و مصباح او نبوتست که نه شرقیست یعنی یهودی
چه مشرق قبلهٔ ایشانست و نه غربی یعنی نصرانی چه مغرب قبلهٔ ایشانست و متوقد است این مصباح از شجرهٔ
مبارکه یعنی شجرهٔ نبوت که آن ابراهیم خلیل است که جد آنحضرتست نزدیکست که نور محمدی مبین شود از
برای مردمان و اگرچه بآن تکلم ننمایند هم چنانکه زیت نزدیکست که روشن شود و اگرچه آتش بآن
نرسد و یا مشکوة ابراهیم است و زجاجه اسمعیل مصباح محمد صلی الله علیه و آله هم چنانکه در موضعی دیگر

او را سراج خوانده که سِرَاجًا مُنِیرًا و شجرهٔ مبارکه اشارت بابراهیم است چه اکثر انبیا از صلب او بظهور
آمده اند نزدیکست که محاسن و اخلاص محمدی و محامد خصال احمدی ظاهر گردد بر مردمان قبل از آنکه
وحی بوی فرود آید نور علی نور یعنی آن حضرت پیغمبر است از نسل پیغمبر و نزد ضحاک مشکوة عبد المطلبست
و زجاجه عبد الله و مصباح حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که نه شرقیست و نه غربی بلکه مکی است و مکه
در وسط عالم است و از امام رضا علیه السلام منقولست که مائیم مشکوة که در او مصباح است و مصباح محمد است
صلی الله علیه و آله راه می نماید خدا بولایت ما هر که دوست دارد ما است و از امام محمد باقر صلوات الله علیه
مرویست که فرمود مراد بمشکوة نور علم است در صدر محمد صلی الله علیه و آله و المصباح فی زجاجه صدر
علی است علیه السلام که تعلیم داد او را علوم و معارف و توقد من شجرهٔ مبارکه نور علم است لا شرقیه و لا غربیه
باین معنی است که نه یهودیه است و نه نصرانیه یَکَادُ زَیْتُهَا یُضِیءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ باینمعنی است که نزدیک
است که عالمی از آل محمد صلی الله علیه و آله متکلم بعلم پیش از آنکه از و سؤال کنند نور علی نور یعنی امام موید
بنور علم و حکمت در عقب امام دیگر از آل محمد و هم چنین از آدم تا که قیامت قایم شود پس این گروه اوصیا الله اند
که حق سبحانه ایشانرا خلفای خود گردانیده در زمین خود و حجج خود ساخت بر خلقان خود که در
هیچ عصری زمین از ایشان خالی نیست تحقیق این جز آنست که شجرهٔ مبارکه که دوحهٔ مکی از تحت تقوی
و رضوان و عین هدی و ایمانست این نبوتست و فرع آن امامت و اغصان آن تنزیل و اوراق آن
تاویل و خدم آن جبرئیل و میکائیل و باقی در وجوه این آیه حواله بمنهج الصادقین است والله الهادی
و علیه اعتمادی کما قال الله تعالی یَهْدِی اللّٰهُ راه مینماید خدای لِنُورِهِ بنور تابان خود
مَنْ یَشَاءُ هر کرا میخواهد از طالبان ایمان و رشاد وَیَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثَالَ و بیان میکند
خدای مثلها را یعنی معقولات را در صور محسوسات بیان میکند لِلنَّاسِ برای مردمان تا زود
دریابند و مقصود خود برایشان هویدا گردد وَاللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ و خدای بهمه چیزها از دقایق معقولات
و محسوسات و حقایق جلیات و خفیات عَلِیمٌ داناست درین وعد و وعید است کسی را که
تدبر نماید در آیهٔ مذکوره مر شخصی را که اعراض کند از آن و قوله تعالی فِی بُیُوتٍ متعلق است
بمذکوره یا بتوقد یعنی مثل نور خدا مانند مشکوة مذکوره است در خانهایا افروخته است چراغ در خانهای
که أَذِنَ اللّٰهُ دستوری داد خدای یعنی امر کرد أَنْ تُرْفَعَ آنکه برداشته شود قدر آن یعنی بتعظیم
بلند قدر و بزرگ مرتبه دانند و از جملهٔ تعظیم قدر آن تطهیر آنست از نجاسات و معصیت یا برداشته
شود در آن آوازها بحق تعالی در حوائج وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ و یاد کرده شود در آن خانها نام او
مراد مساجد است که ارفع ساکن و اشرف اماکن است و در آنجا بذکر و تلاوت اشتغال نمود و از سخن

دینی ملا احتراز باید نمود و از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که مسجدها در زمین روشنی و میدرخشند
اهل آسمانرا هم چنانکه ستارگان که روشنی میدهند برای اهل زمین و گویند بیوت عبادتست از چهار مسجد
که بامر الهی متصدی عمارت پیغمبران بوده اند کعبهٔ معظمه که ببنی خلیل و پسر او اسمعیل تمام شده و بیت المقدس
که دفع قواعد آن در ایام خلافت داود علیه السلام بوده و اتمام آن بر دست سلیمان علیه السلام اتفاق افتاده و مسجد
مدینه و مسجد قبا که عمارت هر دو باشارهٔ خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و نزد بعضی مراد بیوت انبیاست ثعلبی که
از مشاهیر اهل سنت در تفسیر خود از انس بن مالک و بریده روایت کرده که روزی رسول صلی الله علیه و آله
این آیه میخواند مردی گفت یا رسول الله این خانهای معظم و سراهای مکرم کدام است فرمود خانهای
انبیا ابو درداء گفت یا رسول الله علی و فاطمه از آن جمله است فرمود نعم من افاضلها آری خانهٔ علی و فاطمه
از فاضلترین آنخانهاست و آیهٔ تطهیر مؤید این است و از این روایت واضح مبیّن شد تعظیم و تعمیم علی ابن
ابی طالب علیه السلام و اجلال و اکرام او نزد خدا و رسول پس چگونه کسی قیاس او بسایر اصحاب کند و او را در سلک
ایشان در آورد و ذکر اسم او سبحانه در بیوت مذکوره در علوم دینیه و مباحثه در احکام شرعیه **یُسَبِّحُ لَهُ**
تسبیح و تنزیه نموده میشود برای خدا از هرچه شایستهٔ ذات احدیت او نباشد و بروایت ابن عباس که
فرموده هر تسبیح که در قرآن واقع است مراد نماز است معنی آنست که نماز کنانده شود برای خدا **فِيهَا**
در آن بیوت **بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ** بامداد و شبانگاه یعنی در اوقات صبح و شام و محض تسبیح و تنزیه
میکنند در آن بیوت **رِجَالٌ** مردانی که از غایت استغراق در عبادت و انقیاد امر او سبحانه **لَا تُلْهِيهِمْ**
مشغول نمیسازد و باز نمیدارد ایشانرا **تِجَارَةٌ** بازرگانی یعنی خریدن متاعی که از و سود توقع دارند
وَلَا بَيْعٌ و فروختن آن یعنی داد و ستد و خرید و فروخت ایشان مانع نمیشود **عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ**
از یاد کردن خدای **وَإِقَامِ الصَّلَاةِ** و بپای داشتن نماز واجبه و مندوبه **وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ**
و از دادن زکوة مفروضه و مندوبه محققان گفته اند که چون بیع و شری که اعظم اشتغال دنیویست
ایشانرا از ذکر ما مانع نمیشود و باقی اشتغال بطریق اولی و از ابو جعفر و ابو عبدالله صلوات الله علیهما
مرویست که اینها کسانی اند که چون وقت نماز در رسد ترک تجارت کنند و متوجه نماز شوند و اجر ایشان
نزد خدای عظیمترین اجرهاست **يَخَافُونَ** ترسند ایشان با وجود مبادرت بطاعت و استغراق
در عبادت **يَوْمًا تَتَقَلَّبُ** روزی که بگردد **فِيهِ الْقُلُوبُ** در آن روز دلها از دریافتن یعنی از
خوف وقوع آن متحیر و مدهوش میشوند و از دایرهٔ عقل بیرون میروند **وَالْأَبْصَارُ** بگردد دیدها
از دیدن و یا باز ماندن یا از اطراف می نگرد تا ببیند که نامهٔ او از کجا پدید می آید و این مردان که موصوف
شدند میترسند **لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ** تا جزای دهد خدای ایشانرا بسبب آن ترس **أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا**

نیکوترین جزائی آنچه کرده اند یعنی بهشت عدن که مشتمل است بر انواع نعم مرغوبه **وَيَزِيدَهُمْ** و می
افزاید ایشانرا **مِنْ فَضْلِهِ** از فضل و افزونی خود چیزهائی که وعده نداده باشد ایشانرا بر اعمال
ایشان در خاطر ایشان بگذشته باشد **وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ** و خدای روزی میدهد در دنیا
آنرا که میخواهد **بِغَيْرِ حِسَابٍ** بدون حساب مراد فراخی روزیست که از روی تفضل کرامت فرماید
و بدان حساب نکند و یا زیادتی روزی کرامت فرماید در عقبی که بحیز فهم شما در نیاید و بدانکه نزد بعضی
از مفسران مراد بتسبیح رجال مذکوره در غدو و آصال صلوة یومیه است زیرا که غدو وقت نماز صبح است
و آصال جامع ظهرین و عشائین سهل ساعدی از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که
بامداد و شبانگاه بمسجد رود بقصد اینکه بفریضه اقدام نماید یا تعلیم گیرد از کسی یا کسی را علم آموزد
ثواب او ثواب مجاهدانی باشد که در راه خدای تعالی جهاد کنند و هر کس که نه برای این کار در رود چنان
باشد که بنظاره کاهی رفته باشد که آنرا ببیند و از وی هیچ نصیبی بر ندارد پس نماز کنندگان را ببیند
و از ایشان نصیبی حاصل نکند و از زمرهٔ ایشان نباشد و ذاکرانرا ببیند و در سلک ایشان نباشد و
عالمان و متعلمانرا ببیند و داخل ایشان نباشد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که مسجدها را
میخهاست یعنی آنها را ملازمان هستند که فرشتگان هم نشینان ایشان اند اگر ایشانرا نیابند بطلب ایشان
شتابند و اگر بیمار شوند بعیادت ایشان روند و اگر حاجتی داشته باشند ایشانرا یاری دهند امام جعفر
صادق علیه السلام فرموده که هر که بمسجد رود برای طاعت پا بر هیچ تر و خشکی ننهند مگر که تسبیح کنند برای او
تا هفتم زمین و نیز حضرت فرمود که هر که قرآن سخن او باشد و مسجد خانهٔ او حق تعالی از برای او خانه
در بهشت بنا کند و نیز فرمود که یک نماز در مسجد الحرام مقابل صد هزار نماز است در غیر آن و در بیت المقدس
برابر هزار نماز و در مسجد اعظم مقابل صد نماز و در مسجد قبیله برابر بیست و پنج نماز و در مسجد بازار برابر
دوازده نماز و نماز در خانهٔ خود همان یکنماز است اما قول آنانکه مراد ببیوت خانهٔ رسول است و اهل
بیت اطهار او هیچ شبهه نیست که صفات مذکوره از سیرت ایشان بوده چنانکه در خبر صحیح آمده که حضرت
شاه ولایت پناه امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب علیه السلام در شبانروزی هزار رکعت نماز
گذاردی غیر از فرایض و نوافل مرتبه و همچنین حضرت امام زین العابدین ابن الحسین علیهما السلام بکثرت
صلوة اتفاق و ایشان مذکور مشهور و معروفست و وجه تسمیهٔ او بزین العابدین همانست مع ذلک خوف
و خشیت ایشان بنهایت غلبه بود چنانکه ضرار ابن حمزهٔ تمیمی روایت کرده که امیر المؤمنین علی را صلوات
الله علیه در بعضی از مواقف دیدم در حینی که شب پردهٔ ظلمت فرو گذاشته بود و ستارها روی بغروب
نهاده یعنی در نیمهٔ شب آنحضرت را دیدم که در محراب ایستاده بود و محاسن مبارک خود بدست گرفته و بر خود

می پیچید چون مار گزیده که در خود بپیچد و گریه میکرد مانند گرینه مغموم و مکروب و مهموم و محزون از جهة
ترس خدای و با دنیا خطاب میکرد و میگفت ای دنیا از من دور شو که مرا بتو احتیاجی نیست و تراسه طلاق
کردانیده ام و هرگز بتو رجوع و رغبت نکنم زیراکه زندگانی تو کوتاه است و آرزوی تواندک آه آه از قلت
زاد و دوری سفر و خوف راه و بزرگی اهوال مواضع ورود و حق تعالی بیان خشیت اهل البیت علیهم السلام
بر سبیل حکایت برا اینوجه کرده که اِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا و بعد از ذکر صفات حمیده اهل
ایمان و بیان حالات کفار می فرماید که **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه پوشیدند حق را که دین اسلام است
و بدان نگرویدند **أَعْمَالُهُمْ** عملهای ایشان که بحسب ظاهر نیکو نماید چون صلهٔ رحم و عتق بندهات
و اطعام فقرا و امثال آن **كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ** هم چون سرابیست بزمین هموار سراب آنست که شعاع آفتاب
در نیم روز بزمین مستوی افتد و لمعات آن درخشنده در نظر آید چون آب موج زننده پس گمان برده شود
که آن آبیست بزمین جاری شود و قیعه و قاع بمعنی زمین مستوی و هموار است حاصل که چون صحت
اعمال و ترتب ثواب بر آن فروع ایمانست و آن از کفار مسلوبست پس اعمال حسنه که اعتقاد ایشان برآنست
که بآن ثواب خواهند یافت مانند سرابی است **يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ** که پندارد آنرا تشنه **مَاءً**
آبی صافی پس روی بوی آرد **حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ** تا چون برسد بموضعی که توهم آب کرده **لَمْ يَجِدْهُ**
شَيْئًا نیابد در آن مظنون و مقصود خود را چیزی یعنی آب را هیچ نیابد و نه بیند **وَوَجَدَ اللَّهَ**
و یابد خدا را **عِنْدَهُ** نزدیک کردار خود حساب کند یا یابد عذاب خدا را نزدیک عملهای خود **فَوَفَّاهُ**
پس تمام بدهد خدای او را **حِسَابَهُ** جزای کردار او را بر وجهی که حساب اقتضای آن کرده باشد
یعنی جزای خدا را موافق کردار خود بیند **وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ** و خدای زود حساب کند همه را
بیکدفعه و او را از حساب بعضی دیگر باز ندارد و تشنه بجهة تشبیه کافراست که باو رشده است تا یک
امیدی نزد حاجت خود یعنی هم چنانکه تشنه جگر سراب را از دور ببیند پندارد که آبست و چون نزد
او آید و آب را نیابد نا امید شده عطش او بیفزاید کافر نیز چون از امید بپاداش عمل خود مایوس شود
نومیدی و حسرت او بیفزاید از امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه و آله پرسیدند که چگونه حق تعالی
در یک حال حساب کند فرمود هم چنانکه در یک حالت همه را روزی میدهد بعد از آن بیان تمثیل دیگر
میکند و میفرماید که **أَوْ كَظُلُمَاتٍ** یا کردار کفار هم چو تاریکیهای متراکم **فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ** در دریای
عمیق بسیار آب که کناره آن دیده نشود که دم بدم **يَغْشَاهُ مَوْجٌ** می پوشد آن دریا را موجی **مِنْ**
فَوْقِهِ مَوْجٌ از بالای آن موج موجی دیگر **مِنْ فَوْقِهِ** از زبر موج ثانی **سَحَابٌ** ابر که
روشنی ستارها را بپوشد **ظُلُمَاتٌ** این تاریکیها **بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ** بعضی بر بالای بعضی

دیگر متراکم شده یعنی ظلمت دریا و ظلمت موج و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر **إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ**
لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا چون بیرون آرد کسی که در میان ظلمات مذکوره باشد دست خود را که اقرب اعضای
مرئیه است بچشم نزدیک نباشد که ببیند آنرا چه جای آنکه از نشان او باشد که او را ببیند یعنی دست را
نه بیند و نزدیک بآن نیز نباشد که ببیند **وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا** و هر کرا نکرداند خدای مر
او را روشنی هدایت و ایمان و نظر لطف و توفیق از و باز گرفت بجهة عناد و جحود و استکبار او
با وجود ظهور آیات داله بر هدایت **فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ** پس نیست مر او را هیچ نوری بر خلاف کسی که
توفیق بایمان و هدایت و بدرجه رفیع نورٌ علی نور رسیده باشد بجهة آنکه همیشه طالب حق بوده و
پیوسته جویای هدایت خلاصه معنی تمثیل ثانی آنست که ظلمات اعمال تیره کافراست و بحر لجی دل
او و موج آنچه دل او را می پوشد از جهل و شرک و سراب مهر تخلیه و خذلان بر آن از ابی عبدالله علیه السلام
مرویست که کافر متقلب است در پنج ظلمت کردار و گفتار وی ظلمت و مدخل و مخرجش ظلمت و رجوع او بروز
قیامت بظلمة که دوزخ است بر عکس مؤمن که او را نورٌ علی نور است **بیت** مؤمنان از نیرگی دور
آمدند ؛ لاجرم نورٌ علی نور آمدند ؛ کافر تاریک دل را مکرتست ؛ حال و کار و ش ظلمة اندر ظلمتست ؛ ابن
بابویه قمی روایت کند که از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که در روز قیامت بر صراط چگونه گذرند
فرمود امة من بر صراط بنور علی گذرند و علی بر صراط بنور من و من بنور خدای پس نور امت من از علی است
و نور علی از من و نور من از خدای و هر که بما تولا نکند او را این نور نباشد پس این آیه تلاوه فرمود که وَمَنْ
لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ **أَلَمْ تَرَ** آیا ندیده یعنی ندانسته دانستنی که مشاهده باشد در یقین بوحی
یا باستدلال **أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ** آنکه خدا را تسبیح میکند مر او را و پاکی یاد میکند بمقال یا دلالة
حال از هر نقص و عیب و آن اتخاذ ولد و زن و فرزند و شرکت و افعال قبیحه و اعمال شنیعه **مَنْ**
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمینهاست از ملائکه و جن و انس بزبان مقال و غیر ایشان
از مصنوعات بزبان حال **وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ** و نیز تسبیح میکویند مر او را مرغان در حالتی که بالها
کشاده اند در هوا و صف کشیده و تخصیص طیر بجهة ذکر آنست که در طیور است از صنع ظاهر و دلیل باهر
چه اجرام ثقیله را که بطبعهای بلند بمرکز زمین قوت و قدرة داده در هوا و الهام بسط اجنحه او ذاتی
فرموده بوقت صف کشیدن با آنکه در جناح قبض و بسط نیز هست پس اوراد برهانی است روشن بر کمال
قدرت صانع و لطف تدبیر او **كُلٌّ** و هر یک از اهل آسمان و زمین **قَدْ عَلِمَ** بدرستی که دانسته است
صَلَاتَهُ دعای خود را **وَتَسْبِيحَهُ** و تنزیه خود را که بچه طریق اترا باید خواند و تنزیه باید
کرد و یا خدا داند نماز و نیاز و تسبیح هر را بالاختیار یا بالطبع **وَاللَّهُ عَلِيمٌ** و خدا داناست **بِمَا**

يَفْعَلُونَ بآنچه می کنند همه از طاعات و عبادات و از مجاهد نقل است که صلوة مر انسان راست و تسبیح
هر شی راست و دور نمی نماید که خدای تعالی طریق دعا و تسبیح خود را الهام طیور نموده باشد هم چنانکه
سایر علوم دقیقه داد در اسباب معیشت که نزدیک است که عقلا بآن مهتدی نشوند وَلِلَّهِ و مر خدایراست
مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها چه خالق همه آنها او سبحانه تعالی و تقدست وَ
إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ و بسوی خداست بازگشت همه در روز معاد أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ آیا نمی بینی که خدای
يُزْجِي سَحَابًا میراند ابر را و بر می انگیزد قطعه قطعه آنرا در اطراف عالم ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ پس
تالیف میکند در میان آن یعنی انضمام میدهد بعضی را با بعضی ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا پس میکرداند
آنرا متراکم و در هم رفته و در هم بسته فَتَرَى الْوَدْقَ پس می بینی باران را که يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ
بیرون می آید از میان ابر وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ و فرو میفرستد از او که بر بلندی واقع است مِنْ
جِبَالٍ فِيهَا از کوهها که در وست یعنی قطعهای بزرگ که مانند است بکوهها در رفعت و عظمت
مِنْ بَرَدٍ از تگرگ این بیان جبالست یعنی از تگرگ که در آن ابرست و کویند مراد بسما آسمانست نه ابر
در آسمان و در آسمان کوههاست از تگرگ چنانچه در زمین کوههاست از سنگ و حق تعالی از آن تگرگ نازل
می کرداند و دلیلی عقلی قایم نشد بر منع آن و اما مشهور آنست که بخار چون متصاعد شد و بطبقه بارده در سید
که در جو هواست برودت آنرا مجتمع ساخته بر کرداند و این هنگام اگر برودت اشتداد نداد باران متقاطر
میشود و بزان میکردد و اگر برصفت اشتداد است و قبل از اجتماع اجزای بخاریه برودت بآن رسید برف
می شود و اگر نه تگرگ و هم مستنداست باراده حکیم تعالی جلت قدرته و عظمته فَيُصِيبُ بِهِ پس میرساند
آن تگرگرا بر سبیل عذاب مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد با زرع و ثمره آن کس را هلاک کند و ضایع سازد
وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ و میکرداند آنرا از هر که میخواهد یعنی آنرا از مزارع و اشجار آن باز می
دارد تا بسلامت می ماند يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ نزدیکست که روشنی برق آن يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ
ببرد دیدها را از غایت روشنی و شدت درخشندگی و این قوی ترین دلیل است بر کمال قدرت که شعله
آتش از میان ابر آبدار بیرون می آورد يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ میکرداند خدای شب و روز را
برفتن و آمدن از پی یکدیگر یا بنقصان یکی و زیادتی یکی دیگر إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در آنچه
مذکور شد لَعِبْرَةً هر آینه اعتباری و دلالتی است لِأُولِي الْأَبْصَارِ مر خداوندان بصر و
بصیرت را یعنی در آن دلالت ظاهر است بر وجود صانع قدیم و کمال قدرت او و نفاذ مشیت او و تنزه او
چه حاجت مرکسی را که ببصیرت خود رجوع کند از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت که حق تعالی میفرماید
که فرزند بنی آدم مرا میرنجاند و روزگار را دشنام میدهد و از غایت جهل نمیداند که حوادث روزگار
ازمین

از من است و روز و شب را من گردش میدهم وَاللَّهُ خَلَقَ و خدای بیافرید كُلَّ دَابَّةٍ هر
جنبنده که در زمین است مِنْ مَاءٍ از آب که جزء ماده اوست یا از آبی مخصوص یعنی نطفه و
این بر سبیل تغلیبست چه بعضی حیوانات از نطفه مخلوق نیستند و در تبیان از ابن عیسی نقل کرده
که حق تعالی در مبداء آفرینش جوهری بیافرید و بنظر هیبت در آن نگریست بگداخت و آب گشت بعضی
آنرا با آتش تقلب فرمود و از آن جن بیافرید پس برخی را تقلب کرد بباد و از آن ملائکه را مخلوق ساخت
پس تقلب نمود مقداری را بخاک و از آن آدمی و سایر حیوانات خلق کرد و اصل همه آبست فَمِنْهُمْ پس
بعضی از این جنبندگان مَنْ يَمْشِي آنست که میرود عَلَى بَطْنِهِ بر شکم خود چون مار و
ماهی و سایر هوام وَمِنْهُمْ و بعضی دیگر از دواب مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ هست که میرود
بر دو پای چون آدمی و مرغ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي و برخی از ایشان هست که میرود عَلَى أَرْبَعٍ
بر چهار قوایم یعنی بر دو دست و دو پای چون وحشی و نعم و سبع و مانند عنکبوت و چیزهای که از اربع
متجاوزاست داخل است درین چه اعتماد او بر وقت مشی بر اربع است يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ می آفریند
خدای آنچه می خواهد از آنچه یاد کرده شد و از آنچه ذکر فرموده از بسیط و مرکب بر اختلاف صور
و اعضا و هیئات و حرکات و قوی با وجود اتحاد عنصر بر وفق مقتضای مشیت إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیزها تواناست پس هرچه خواهد آفریند و اختلاف حیوانات
با اتحاد و اصل دلالتی تمام دارد بر آنکه او سبحانه خالق و قادر است و عالم و حکیم لَقَدْ أَنْزَلْنَا
بتحقیق که فرو فرستادیم آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ آیتهای روشن کرداننده و هویدا و حقایق
اشیا را بانواع دلایل وَاللَّهُ يَهْدِي و خدای راه می نماید بر وجه توفیق و لطف مَنْ يَشَاءُ
هر کرا میخواهد بسبب تفکر و تدبر در آن إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براه راست و درست که دین اسلام
که موصل است بحق و رسیدن به بهشت آورده اند که میان بشر منافق و یهودی خصومت افتاد یهودی
گفت بیا تا محاکمه را بمحکمه محمد بریم منافق گفت این مرافعه را بر کعب اشرف می کنیم آیه آمد که وَيَقُولُونَ
و میکویند منافقان آمَنَّا بِاللَّهِ کرویده ایم بخدا وَبِالرَّسُولِ و بفرستاده او وَأَطَعْنَا و
فرمانبرداری کرده ایم هر دو را ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ پس میکردند گروهی از ایشان و امتناع
میکنند از قبول حکم مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس اقرار کردن بایمان و اطاعت وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ
و نیستند آن گروه گرویدگان مخلص و ثابت بر ایمان یعنی همه ایشان اگرچه بلسان معترفند بایمان لیکن
بقلوب نگرویده اند و تصدیق نکرده اند از ابو جعفر صلوات الله علیه و ابو القاسم بلخی مرویست که میان
امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام و عثمان بن عفان مجادله واقع شد در باب زمینی که از آنحضرت خریده

بود و دران سنگ بسیار بود خواست که آنرا بعیب رد کند امیر المومنین علی فرمود که نزد رسول صلی الله علیه واله
دو بیر هرچه رسول حکم کند بدان عمل نمایم حکم بن عاص بعثمان گفت که اگر نزد رسول روی او حکم برای علی خواهد
کرد که عم زاده اوست نه برای تو حق تعالی این آیه فرستاد و گویند این مخاصمه میان مغیرة بن وایل و امیر المؤمنین
علی علیه السلام بود در آب و زمین که از وی خریده بود و آن حضرت چند آنچه خواست که ویرا نزد رسول برد میسر نشد
و میگفت محمد مرا دشمن دارد و می ترسم که مرا درین باب ستمی کند حق تعالی این آیه فرستاد که اقرار برسول
و فرمان برداری او میکنند و از حکم خدا و رسول سر می پیچند و روی می تابند **وَإِذَا دُعُوا** و چون خوانده
شوند **إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ** بکتاب خدا و بحکم رسول او **لِيَحْكُمَ** تا حکم کند پیغمبر صلی الله علیه واله بر ایشان
بَيْنَهُمْ میان ایشان **إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ** آن هنگام گروهی از ایشان که بشر است یا عثمان یا حکم یا مغیره
مُعْرِضُونَ اعراض کنندگانند از محکمهٔ علیهٔ نبویه و کراهت دارندگان از آن **وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ**
و اگر باشد مر ایشان را حق یعنی اگر حکم برای ایشان بوده باشد نه برایشان **يَأْتُوا إِلَيْهِ** بیایند بسوی پیغمبر
مُذْعِنِينَ در حالتی که فرمان برندگان و انقیاد کنندگان باشند یعنی اگر دانند که از برای ایشان
حکم واقع خواهد شد فرمان بردارند گانند و برغبت تمام آیندگان بمحکمهٔ نبویه و اگر معلوم کنند که بر ایشان
خواهد بود سر باز زنند و قبول آمدن نکنند پس بر سبیل توبیخ و سرزنش میفرماید که **أَفِي قُلُوبِهِمْ
مَرَضٌ** آیا در دلهای ایشان بیماریست یعنی کفر و میل بظلم و این مثل آنست که یکی از ما بجاهلی گوید که تا
تو جاهلی و ترا علمی نیست درین کار با آنکه جزم داند که جاهل است تا جهل بر او ثابت کند پس اینجا نیز تا بت
جهة تقریر کفر ایشان فرموده که افی قلوبهم مرض **أَمِ ارْتَابُوا** تا در شک افتاده اند درباب پیغمبر صلی الله
علیه واله و از وی تهمتی دیده اند و جهة آن اعتقاد اعتماد و وثوق قول و فعل در ایشان نمانده **أَمْ يَخَافُونَ**
یا آنکه می ترسند **أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ** آنکه حیف کند خدا در نزول حکمی و جور نماید بآن **عَلَيْهِمْ**
بر ایشان **وَرَسُولُهُ** و میل کند رسول او در حکومت از حق بباطل و از عدل بظلم **بَلْ** بلکه نه چنانست که
پیغمبر خدا محل تهمت باشد یا خدا و رسول او ستم کنند بر کسی بلکه **أُولَئِكَ** آن گروه **هُمُ الظَّالِمُونَ**
ایشانند ستمکاران بر خصوم خود یا بر نفسهای خود یا با امتناع از حکم خدا و رسول **إِنَّمَا كَانَ** جز این
نیست که هست **قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ** گفتار گرویدگان بخدا و رسول **إِذَا دُعُوا** چون خوانده شوند
إِلَى اللَّهِ بکتاب خدا **وَرَسُولِهِ** و پیغمبر او **لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ** تا حکم کند میان ایشان بوقت مخاصمه **أَنْ
يَقُولُوا سَمِعْنَا** آنکه گویند شنیدیم قول ترا **وَأَطَعْنَا** و فرمان بردار دیم امر ترا و اگرچه حکم بر ما
باشد نه برای ما **وَأُولَئِكَ** و آن گروه مؤمنان حقیقی که قایل این قولند **هُمُ الْمُفْلِحُونَ** ایشانند
رستگاران از درکات سخط ربانی و رسندگان بدرجات رضای سبحانی و از ابو جعفر علیه السلام مرویست که

مراد باین آیه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است **وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ** و هر که فرمان برد خدا یرا در فرایض
و احکام **وَرَسُولَهُ** و فرستادهٔ او را در هرچه فرماید **وَيَخْشَ اللَّهَ** و بترسد از عذاب خدای بر گناهان
گذشته **وَيَتَّقْهِ** و بپرهیزد از خشم او و معصیت نکند در زمان آینده **فَأُولَئِكَ** پس آن گروه
هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند رستگاران و فوز یافتگان بنعیم مقیم در کشاف آورده که یکی از ملوک از علمای
زمان خود طلب آیتی کرد که عمل بدان کافی باشد و محتاج بآیات دیگر نشود ایشان باین اتفاق کردند
چه حصول فوز و فلاح جز بفرمانبرداری و خشیت و تقوی متعذر و ریست مرویست که چون پیغمبر صلی الله
علیه واله بیان کرد بحکم و امرا و ایشان انکار آن کرده جهة دفع تهمت خود سوگند بغلاظ و شداد خوردند
که اگر ما را امر کنی به بیرون رفتن از منازل و اموال خود ما انقیاد امر تو نموده هر دیار و اموال خود را
بگذاریم و قرار بر فرار اختیار کنیم حق تعالی تکذیب ایشان نموده فرموده **وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ** و سوگند
خوردند منافقان بخدا **جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ** سخترین سوگندان خود یعنی بغلاظ و شداد تمام سوگند
یاد کردند که در طریق فرمانبرداری چنان ثابت قدم اند که بلا شبهه **لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ** اگر فرمایی ایشان را
به بیرون رفتن از دیار و اموال خود و هجرت آنرا و اگذاشتن **لَيَخْرُجُنَّ** هر آینه بیرون آیند و لحظه توقف
نکنند **قُلْ** بگوای محمد با ایشان **لَا تُقْسِمُوا** سوگند مخورید بدروغ **طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ** مطلوب
از شما فرمانبرداریست شناخته و دانسته شده و با اخلاص و صدق نیت که اصلا آمیخته نباشد بشک
و ریب مانند فرمان برداری مؤمنان حقیقی مخلص که باطن ایشان مطابق ظاهر است نه سوگند بدروغ
با طاعت از روی نفاق که قلوب برخلاف افواه باشد چه این منکرات و نادر شرعا و عقلا **إِنَّ اللَّهَ
خَبِيرٌ** بدرستی که خدای آگاه هست و دانا **بِمَا تَعْمَلُونَ** بآنچه می کنید از نفاق و غیر آن پس
هیچ چیز از ضمایر شما بر وی پوشیده و پنهان نیست پس ایشان را با طاعت حسنه میفرماید که **قُلْ** بگوای
محمد با ایشان که **أَطِيعُوا اللَّهَ** فرمان برید خدا یرا با خلاص تمام **وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ** و فرمان
برید رسول او را بصفای دل **فَإِنْ تَوَلَّوْا** پس اگر روی بگردانید ای بندگان از فرمان **فَإِنَّمَا
عَلَيْهِ** پس جز این نیست که بر پیغمبر است **مَا حُمِّلَ** آنچه حمل کرده شده است از تبلیغ احکام
وَعَلَيْكُمْ و بر شماست **مَا حُمِّلْتُمْ** آنچه باد کرده شده اید از انقیاد و امتثال پس اعراض از حکم
او ضرری باو نمیرساند بلکه آن ضرر راجع بنفس شماست چه آن تکلیفی که بر وست از عهدهٔ آن بیرون
آمده که تبلیغ رسالتست **وَإِنْ تُطِيعُوهُ** و اگر فرمان برید رسول او را در حکم او **تَهْتَدُوا** راه یابید
بحق که آن رشد و صلاح است و رسیدن بجنت **وَمَا عَلَى الرَّسُولِ** و نیست بر پیغمبر فرستاده شده
با مت **إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ** مگر رسانیدن آشکارا مقرون بمعجزات و یا دعوی که روشن کننده آن

چیزیست که بآن مکلفند و پیغمبر من ادای آن کرده و آن چیز بر شماست باقی مانده پس اگر ادای آن کنید و با تمام
قیام نمایید ثواب آن مر شما راست و اگر اعراض کنید عقاب آن بر شماست از ابی بن کعب مرویست که فقرای
مهاجرین بعد از هجرت در مدینه بمنازل انصار جای گرفتند و قریش با اکثر قبایل عرب که در مکه و یثرب
بودند بر محاربه ایشان اتفاق کردند شب و روز پیغامهای تهدید آمیز میفرستادند و سخنان فتنه انگیز
میگفتند مهاجر اکثر اوقات سلاح با خود داشتندی و روزگار بهول و هراس گذرانیدندی روزی با یکدیگر
گفتند آیا زمانی بر ما در آید که خود را ایمن و مطمئن بینیم و بفراغت بر نشینیم آیه آمد که وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ
آمَنُوا وعده داد خدا آنانرا که گرویده اند مِنْكُمْ از شما وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای
شایسته لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ هر آینه البته ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین کفار از عرب و عجم كَمَا
اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ همچنانکه خلیفه کردانیده شده اند و حفص کما استخلف بفعل معلوم خوانده
یعنی همچنانکه خلیفه کردانید خدای آنانرا که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل
که زمین مصر و شام بدیشان داد بعد از هلاکت جبابره تا تصرف کردند در آن چنانکه تصرف ملوک در
ممالک خود و در اندک زمانی خدای تعالی بوعده مؤمنان وفا نمود و جزایر عرب و بلاد کسری و بلاد روم
بدیشان ارزانی فرمود و امید که جمیع اطراف مشارق و مغارب بحکم لیظهره علی الدین کله بحوزه تصرف
ملازمان سده شرع نبوی و متابعان احکام مصطفوی در آید وَلَيُمَكِّنَنَّ و هر آینه متمکن و ساکن
سازد و با قوت کرداند لَهُمْ برای مؤمنان صالح دِينَهُمُ دین ایشانرا الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ
آن دینی که برگزیده و پسندیده است برای ایشان یعنی دین اسلام مراد آنست که دین اسلام را بر همه ادیان
غالب کرداند وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ و هر آینه بدل دهد ایشانرا مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ از پس ترس ایشان
از شر دشمنان أَمْنًا ایمنی از ایشان يَعْبُدُونَنِي در حالتی که حق تعالی این وعده استخلاف
داد اهل ایمانرا که بپرستید مرا لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا شریک نسازید بمن چیزیرا یعنی خلافت
و حکومت و جاه ایشانرا از عبادت و توحید باز ندارد وَمَنْ كَفَرَ و هر که مرتد شود یا کفران
ورزد درین نعمت بَعْدَ ذَلِكَ بعد ازین وعده یعنی پس از راست شدن آن فَأُولَئِكَ پس
آن کروه مرتد یا کافر نعمت هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند فاسقون یعنی کاملان در فسق بجهة مرتد
شدن بعد از وضوح این آیات یا کفران ورزیدن باین نعمت عزیمه بدانکه علما را اختلافست در آیه مذکوره
بعضی بر آنند که وارد است بر اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و نزد جمعی دیگر عام است در جمیع امت محمد
و این قول ابن عباس است و مجاهد و اهل البیت صلوات الله علیهم اجمعین منقولست که این آیه در حق
آل پیغمبر ورود یافته و عیاشی باسناد خود از علی بن الحسین علیهما السلام آورده که این آیه تلاوه نمود و فرمود

بخدا سوگند که ایشان شیعیان مااند که اهل بیتیم حق تعالی بایشان این انعام فرماید بر دست یکی از ما
که هادی این امتیم و این کس مخصوص است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که اگر باقی نماند از
دنیا مگر یک روز هر آینه حق تعالی آنروز را دراز کرداند که تا ولایت و حکومت کند مردی از عترت من که اسم او اسم
من باشد و کنیت او کنیت من پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و مثل
این از ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام مرویست پس بنا بر این روایت صحیحه مراد به الذین آمنوا و عملوا
الصالحات پیغمبر است و اهل بیت اطهار علیهم الصلوات الملک الجبار جابر بن عبد الله روایت کرده که چون
آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم نازل شد گفتم یا رسول الله خدا و رسولرا
می شناسم و اطاعت ایشان میکنم اولو الامر کدامند که خدا طاعت ایشانرا با طاعت تو مقرون ساخته فرمود
ای جابر اولو الامر خلفای منند و ائمه مسلمانان از پس من اول ایشان علی ابن ابی طالب علیه السلام است
و بعد از آن امام حسن آنگاه امام حسین و بعد از آن علی ابن الحسین از عقب آن محمد بن علی که در توریه معروفست
بباقر و تو او را دریابی چون او را به بینی سلام من بوی رسان و بعد از آن امام صادق جعفر بن محمد و آنگاه
موسی بن جعفر پس علی بن موسی آنگاه محمد بن علی و بعد از آن علی بن محمد و از عقب آن حسن بن علی
و بعد از وی پسر حسن عسکری که هم نام من است و هم کنیت من حق تعالی مشارق و مغارب زمین را
بدست وی بگشاید و او از شیعه خود غایب کردد و غیبتی طویل که بسبب طول آن مردمان بر امامت او
ثبوت نورزند و اعتقاد نکنند مگر که خدای دل او را بایمان امتحان کرده باشد جابر روایت کند که
من گفتم یا رسول الله در غیبت او شیعه او را با او انتفاع باشد فرمود بآن خدایی که مرا به نبوت فرستاده
که ایشان بنور او مستغنی باشند و بولایت او منتفع و اگرچه در غیبت باشد همچنانکه بآفتاب منتفع میشوند
و اگرچه ابر او را پوشیده باشد بعد از آن فرمود ای جابر این از مکنون سر خداست و از مخزون علم او
این را بپوشان الا از اهلش جابر گفت چون مدت مدید بر این بگذشت و من منتظر این وعده بودم
تا که یکروز بنزد امام علی زین العابدین ابن الحسین علیهما السلام رفتم و او با من حدیث میکرد نگاه کردم محمد بن
علی از حجره زنان بیرون آمده و بر سر دو گیسو داشت چون در او نگریستم پهلوهای من بلرزید و موی
بر اعضای من راست شد زیرا که علاماتی که رسول بمن گفته بود در او مشاهده کردم گفتم یا غلام اقبل
بمن آمد روی بمن کرد گفتم ادبر برگردید گفتم شمایل رسول الله و رب الکعبه بخدای کعبه که این خصایل
رسول خداست پس ویرا گفتم نام تو چیست گفت محمد گفتم پدرت گفت زین العابدین علی بن الحسین گفتم
همانا تو باقری گفت آری یا جابر پیغام خدا را بمن رسان گفتم رسول مرا بشارت داد که تو چندان در دنیا
بمانی که تو او را دریابی و فرمود چون ویرا دریابی سلام من بوی رسان الگون یا محمد بن علی رسول خدای ترا

سلام میرساند گفت علی رسول الله مادامت السموات والارض وعلیک یا جابر بما بلغت السلام جابر گفت
من بعد از آن نزد او آمد و شد کردی و از او مسایل حلال و حرام و شرایع احکام پرسیدی و آموختی یکروز
از من مسئله پرسید گفتم والله لا دخلت فی نهی رسول الله بخدای که من داخل نشوم در آنچه رسول خدا مرا
از آن نهی کرد چه مرا خبر داد که اهل بیت من حلیم ترین مردم‌اند چون خرد باشند و عالم‌ترین ایشان چون
بزرگ باشند ایشان را میاموزید که ایشان عالم‌تر از شما باشند گفت صدق جدی رسول الله بخدا که من
باین مسئله از تو داناترم در کودکی علوم و حکمت را بمن داده‌اند این از فضل خداوند است و رحمت او از
برای ما که عالم‌تریم و اهل بیتیم وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بگوی ای محمد بر بندگان که بپای دارید نماز مفروض را
وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة واجب را وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول را بهر چه
فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحمت کرده شوید بعد از آن در بیان عجز کفار در دفع عذاب
میفرماید که لَا تَحْسَبَنَّ مپندار ای محمد که الَّذِينَ كَفَرُوا آنان را که نگرویدند بخدا و رسول
مُعْجِزِينَ عاجز کنندگان‌اند مر خدای را در دفع عذاب از خود فِي الْأَرْضِ در زمین و صحراها
وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ و بازگشت ایشان آتش دوزخ است وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ و هر آینه بازگشتی است
آتش مر ایشان را از حیثیت شدت آلام از مقاتل مرویست که اسماء بنت ابی مرشد را غلامی بود وقتی بخانه در آمد
و اسما بر حالتی بود که نخواست غلام او را چنان بیند پس از آن آمدن کراهت یافته برسول خدا معروض داشت
که ای غلام و خدمتکاران ما در سرای آیند و در اوقاتی که ما را از آن کراهتست این آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای گروه گرویدگان از مردان و زنان لِيَسْتَأْذِنْكُمُ باید که دستوری طلبند از شما
الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ آنانکه مالک ایشانست دستهای شما یعنی بندگان ذکور فقط و یا ذکور
و اناث نیز بعضی وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ و آنان نیز که نرسیده‌اند بحد احتلام مِنْكُمْ از شما
یعنی کودکان آزاد نیز باید که از شما طلب اذن کنند برای درآمدن بخانهای شما ثَلَاثَ مَرَّاتٍ سه نوبت
در هر شبانه روزی مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ یکبار پیش از نماز بامداد که آدمی از خواب بر می‌خیزد و جامه
خلوت بیرون کرده میخواهد که لباس صحبت در پوشد وَحِينَ تَضَعُونَ و یکبار که بنهید ثِيَابَكُمْ
جامهای خود را مِنَ الظَّهِيرَةِ از وقت نیمروز برای قیلوله و استراحت وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ
و یکبار دیگر پس از نماز خفتن که وقت برهنه شدنست از جامه و در آمدن بخوابگاه ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ
این سه وقت عورتست مر شما را چه درین سه وقت که تبدیل جامه دیگر میکنند عورتهای شما در آن ظاهر
میگردد لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما وَلَا عَلَيْهِمْ و نه بر بندگان نارسیده جُنَاحٌ گناهی
در ترک اذن طلبیدن بَعْدَهُنَّ پس از این سه وقت طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ طواف کنندگان‌اند بر شما

بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ بعضی از شما طواف کنندگانند بر بعضی یعنی بندگان بر خواجگان پس مرخص اند
در غیر این سه وقت در ترک طلب اذن بجهة کثرت مداخله و مخالطه شما با یکدیگر و عدم مظنه کشف عورت در
غیر این سه وقت كَذَلِكَ مانند این تبیین و روشن کردانیدن يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ
روشن می‌سازد و بیان میکند خدای برای شما دلایل خود و احکام شرع را وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدا داناست
بمصالح بندگان حَكِيمٌ حکم کند برعایت مراسم اداب بر وجه حکمت و بدانکه امر باستیذان در این آیه نسبت
با بالغین تکلیف است و نسبت با اطفال تمرینی و در آنکه کنیزان در این امر داخل باشند یا نه خلافست نزد بعضی
داخلند و ذکر ذکور بجهة تغلیب و نزد بعضی مأمور نیستند و این قول از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
مرویست و نزد بعضی این آیه منسوخست و نزد جمعی محکم و صحیح قول ثانیست ابن جبیر را پرسیدند که بعضی
مردم در نسخ آیه سخن میگویند گفت بخدای سوگند که منسوخ نیست اما مردم در دین تهاون می‌کنند وَإِذَا
بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ و چون برسند طفلان از شما یعنی طفلان آزاد الْحُلُمَ بخواب دیدن
یعنی محتلم شدن مراد آنست که بالغ گردند در احتلام روشن‌تر از دلیل است بر بلوغ فَلْيَسْتَأْذِنُوا
پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات از شما كَمَا اسْتَأْذَنَ همچنانکه دستوری میطلبند
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانکه بالغ شدند پیش از ایشان یعنی ایشان حکم مردان بالغ دارند در دستوری
خواستن پس باید که بالغ استیذان کند در همه اوقات و طفل و مملوک اذن طلبند در اوقات ثلاثه مذکوره
كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ همچنین مبین و روشن کردانید خدای لَكُمْ آيَاتِهِ برای شما آیتهای
خود را وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست باحوال شما حَكِيمٌ حکم کننده در تعیین اوضاع و احکام شریعت
وَالْقَوَاعِدُ و آنها که نشستگان‌اند مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي از زنانی که لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا امید
ندارند نکاح خود را یعنی ناامید شده‌اند از آنکه کسی ایشان را بعقد نکاح درآورد بجهة کمال پیری فَلَيْسَ
عَلَيْهِنَّ پس نیست بر ایشان جُنَاحٌ گناهی و وبالی أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ آنکه بنهند جامهای
خود را چون چادر و سرانداز که بر بالای مقنعه می‌پوشند مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ در حالتی که
ظاهر کنندگان نباشند مواضع زینت را یعنی غرض از نهادن چادر اظهار زینت نباشد یا اظهار مواضع
آن از سر و گردن و گوش و موی و امثال آن بلکه مقصود ایشان از آن تخفیف باشد وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ
و آنکه طلب عفة کنند و وضع چادر نکنند بلکه خود را بآن بپوشند خَيْرٌ لَهُنَّ بهتر است مر ایشان را
بجهة آنکه این از تهمة دورتر است وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای تعالی شنواست مقالات ایشان را با مردان عَلِيمٌ
داناست بمقصود ایشان از ابن عباس مرویست که در ایام تندرستی صحابه با اعمی و اعرج و مریض طعام نخوردند
و گفتندی ما جید طعام را می‌بینیم و میخوریم و اعمی آنرا نمی‌بیند تا بخورد و لنگ را قوت برنشستن نیست ؟

تا بفراغت طعام خورند و مریض قدرت تا بر اکل ندارد و از سعید بن مسیب و زهری منقولست که بعضی از
صحابه چون بسفر رفتندی کلیدهای خانه را با دیدسی صاحب عاهات و زمنی دادندی تا بوقت حاجت
طعام ایشان تناول کنند و اینها بتوهم عدم رضای ایشان از آن پرهیز کردندی و مجاهد گفته که اگر کسی یکی را
ازین جماعت بما نزد کرد و بخانه پدر یا مادر یا اقارب قریبه وی ترتیب کرده بودندی دعوت کردی اجابت
کردندی حق تعالی این آیه فرستاد که **لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ** نیست بر نابینا بزه و گناهی **وَلَا عَلَى
الْأَعْرَجِ حَرَجٌ** و نه بر لنگ وبالی **وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ** و نه بر مریض اثمی **وَلَا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ**
و نه بر نفسهای شما وزری **أَنْ تَأْكُلُوا** از آنکه بخورید شما و اهل ابتلا و اعمی **مِنْ بُيُوتِكُمْ** از طعامهای
خانهای خود که اهل و عیال شما در آنند و خانهای فرزندان نیز درآن داخل است بحکم خبر صحیح أَنْتَ وَمَالُكَ
لِأَبِيكَ وَأَنَّ أَطْيَبَ مَا يَأْكُلُ الْمَرْءُ مِنْ كَسْبِهِ وَأَنَّ وَلَدَهُ مِنْ كَسْبِهِ یعنی تو و آنچه داری مر پدر تراست بدرستی
که پاکیزه ترین آنچه مرد خورد از کسب اوست و پسر از کسب اوست و لهذا بیان والد و ولد در مقام تفعلت پس تخصیص
این در این آیه ذکر بیوت اولاد نشده **أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ** یا خانهای پدران خود **أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ**
یا خانهای مادران خود **أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ** یا خانهای برادران خود **أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ** یا خانهای
خواهران خود **أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ** یا خانهای برادران آباء خود **أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ** یا خانهای
خواهران پدر خود **أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ** یا خانهای برادران امهات خود **أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ**
یا خانهای خواهران مادران خود **أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ** یا خانهائی که مالک شدید شما خزاین
آنرا از نقود و امتعه این خطاب باو کیلان و اولیا و خازنانست و گویند مراد خانه بندگانست و اصح قول این
آنست که غیر از خانه عبید رضای صاحب بیت در اکل طعام شرطست یا صریحا یا بقرینه پس رضای صاحب شرط
اباحت اکل باشد در اقسام مذکوره و درین قسم نیز که **أَوْ صَدِيقِكُمْ** یا خانهای دوستان خود د
شبهه نیست در آنکه صدیق حقیقی خوشحال میگردد از آنکه مصاحب وی از خانه او طعام خورد چنانکه
آورده اند که فتح موصلی بدر خانه دوستی آمد و او حاضر نبود کیسه او را از کنیز طلبید و درم برداشت د
با فقرا بکنیز داد خواجه چون باز آمد و صورت واقعه بشنید بشکرانه آن کنیز را آزاد کرد و بتولخت و در
عوارف المعارف آورده که چون کسی یار خود را گوید که از مال خود ت بمن اعطا کن و او در جواب گوید که
چند میخواهی دوستی را نشاید یعنی باید که هرچه دارد در میان آورد و از کمیت آن نپرسد و چند و چون را بگذارد
چه دوستی جانی بهتراست از مالی فانی آورده اند که بنی لیث بن عمرو که از قبیله کنانه بود ند تنها طعام خوردن را
حرام دانستندی و از صبح تا شام خوان نهاده طلب مهمان کردندی و چون شبی از شب بگذشتی و مهمان
نرسید آنگاه چیزی خوردندی و نزد بعضی جمعی از انصار مشقت بر نفس خود نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی

وگفته اند جماعتی از اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی و ابن عباس فرموده که توانگران با درویشان طعام
نخوردندی این آیه آمد که **لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ** نیست بر شما گناهی **أَنْ تَأْكُلُوا** آنکه بخورید
طعامرا **جَمِيعًا** درحالتی که باهم مجتمع باشید **أَوْ أَشْتَاتًا** یا پراکنده یعنی متفرق و تنها از
یکدیگر **فَإِذَا دَخَلْتُمْ** پس چون درآیید **بُيُوتًا** بخانهائی که از بیوت مذکوره باشد یا بخانهای
خود یا بیوت خالیه یا مساجد و اصح عموم بیوتست **فَسَلِّمُوا** پس سلام کنید **عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ**
بر نفسهای خود یعنی بر مسلمانان خود که بمنزله نفسهای شما اند که الْمُؤْمِنُونَ كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ و یا بر اهل خود
که از شما اند در دین و قرابت و ابن عباس گفته که اگر مسجد یا خانه خالی بود بگوید السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ
عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که مراد سلام کردن مرد است بر اهل بیت خود
وقتی که درآید در خانه بعد از آن اهل خانه وی رد سلام کنند بر وی پس این سلام شماست بر نفسهای خود
و برهر تقدیر سلام کنید **تَحِيَّةً** سلام کردنی **مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** از نزد خدای یعنی ثابت بامر او
و مشروع از نزد او **مُبَارَكَةً** بسیار خیر و با برکت و گویند وصف سلام ببرکت بجهة آنست که آن غرس
محبت می کند در قلوب و موجب حسن خلق است و مشعر بامن از شر ملاقی و با برکت آن از حیثیت
است که متضمن دعاست بسلامتی از آفات دنیا و آخرت **طَيِّبَةً** پاکیزه و خوش که نفس مستمع بآن
خوشحال گردد و یا متضمن اجر جزیل و ثواب عظیم از ابن مسعود روایتست که رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود که سلام نامی است از نامهای خدای تعالی پس فاش کردانید آنرا در میان خود که مرد مسلمان چون بقوم
گذرد و بر ایشان سلام کند و ایشان جواب او دهند بر ایشان مزیت درجه داشته باشد و اگر ایشان
جواب ندهند آنانکه از ایشان بهتر و پاکیزه تر و فاضل ترند یعنی فرشتگان جواب دهند و در خبر آمده است
که میان سلام کننده و جواب دهنده صد جزو ثوابست نود و نه آنرا باشد که سلام کند و یکی آنرا که جواب
دهد برای آنکه او ابتدا بسلام کرده و باعث این شده که کسی فعل خیری از و صادر شود و آنجواب سلام است
انس بن مالک روایت کرده که من روزی آب بر دست مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله میریختم مرا گفت ای
انس ترا سه خصلت تعلیم کنم تا بآن نفع گیری گفتم بلی یا رسول الله فرمود که هر کرا بینی از امت من برا و سلام
کن تا مزدت دراز شود و چون در خانه خود درآئی سلام کن بر اهل خانه خود تا خیر خانهات بسیار شود
و نماز ضحی کن که آن شعار صلحا و ابرار است **كَذَٰلِكَ** همچنانکه بیان سلام فرمود **يُبَيِّنُ اللَّهُ** بیان
میکند خدای **لَكُمُ الْآيَاتِ** برای شما آیتهای حکم خود را **لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ** شاید که تعقل
کنید در معالم دین خود و حق و صواب را دریابید و شبهه نیست در آنکه امر بسلام در آیات مذکوره بر
سبیل ندبست و جوب باجماع امامیه **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ** جز این نیست که مؤمنون **الَّذِينَ آمَنُوا**

بالله ورسوله آنانند که گرویده اند بخدا و بفرستادهٔ او از صمیم قلب واذا کانوا و چون
باشند معه با رسول خدای علی امر جامع بر کاری جمع آرنده یعنی مهمی که شریعت مطهره امر جمع
شدن باشد در آن چون روزهای جمعه و عید و در مشاورات و در نماز استسقا و غیر آن لم یذهبوا
نروند از نزد رسول حتی یستاذنوه تا وقتی که دستوری طلبند از وی و او تشریف اذن ارزانی
فرماید چون این مصدق صحت ایمانست و ممیز مخلص در ایمان از منافق چه عادت اهل نفاق فرار است
از صحبت آن خلاصهٔ ابرار و بجهت عظم گناه هست از مجلس رسول الله صلی الله علیه وآله بدون اذن او کرم
اعادهٔ این کلام فرمود بر اسلوب ابلغ برای تاکید و فرمود که ان الذین یستاذنونک بدرستی که آنانکه
دستوری می طلبند از تو اولئک الذین آن گروه آنانند که از روی صدق تمام یؤمنون بالله
ورسوله گرویده اند بخدا و رسول او از ابو حمزهٔ ثمالی روایتست که مراد بامر جامع روز جمعه است که چون
رسالت پناهی بر منبر شدی و مردی را مهمی پیش آمدی از تجدید وضو و قضای حوائج و مرضی از مسجد بیرون
نشدی تا آنکه در برابر آنحضرت آمدی و باجازت آنحضرت دستوری خواستی و رسول او را دستوری دادی
و بجهت شدت مبالغه و تضیق امر را اذن دادن فرمود فاذا استاذنوک پس چون طلب اذن کنند ای
مؤمنان مخلص از تو لبعض شانهم برای بعضی از انجاح کارهای خود فاذن پس دستوری ده
لمن شئت منهم هر کرا خواهی از ایشان که دانسته باشی که عذر واضح دارند نه عذر مطلق و
استغفر لهم الله و با وجود طلب اجازت آمرزش طلب برای ایشان از خدای چه تقدم امور دنیوی
بر مهم دین اگرچه بعذر باشد گویا خالی از خللی نیست و در مظنه لیست که بخروج آثم باشند پس برای
ایشان استغفار کن ان الله غفور رحیم بدرستی که خدای آمرزنده است تقصیرات بندگان را
مهربان بر ایشان بتخفیف تکلیف بر ایشان و گویند نزول آیهٔ استیذان در حفر خندق بود که قومی بخفیه فرار
میکردند بدون اذن پیغمبر صلی الله علیه وآله و یا در غزوهٔ تبوک که بتخلف از جهاد استیذان میجستند بعد از آن
جمیع بندگان را می فرماید که لا تجعلوا دعاء الرسول مگردانید خواندن رسول مر شما بینکم
در میان خودتان کدعاء بعضکم همچون خواندن بعضی از شما بعضا بعضی را یعنی قیاس مکنید
خواندن او را بر خواندن یکدیگر که اعراض توانید کرد از آن و در وجوب مساهلت توانید نمود چه مبادرت
بامر او واجب و لازم است و مراجعت بدون اذن او حرام و ندا و دعای او را بر شما یا برای شما چون
دعای یکدیگر بدانید که آنحضرت مستجاب است و مقبول حضرت رب الارباب و یا ندا کردن مر رسول را
باید که چون ندا کردن با یکدیگر نباشد که بمجرد نام خوانید چون یا محمد و یا عبد الله بلکه باید که از
روی تعظیم باشد چون یا رسول الله و یا نبی الله و یا قصد تعظیم و توقیر و تواضع و فرو خوابانیدن آواز

چه حضرت عزت انبیا را باسم ندا کرده مانند یا ابراهیم و یا نوح و یا موسی و آنحضرت بندای کرامت چون
یا ایها النبی و یا ایها الرسول آورده اند که چون حضرت خطبه خواندی منافقان بتنگ آمده و با یکدیگر
ملتجی شده از نظر پیغمبر از مسجد بیرون رفتندی آیه آمد که قد یعلم الله الذین بتحقیق که میداند
خدای تعالی آنان را که از روی کراهیت یتسللون بیرون میروند اندک اندک منکم از میان
شما لواذا در حالتی که می پوشند یکدیگر را از پیغمبر و از شما از پس یکدیگر پنهان می شوند فلیحذر
الذین پس باید که بترسند آنانکه یخالفون مخالفت می کنند و اعراض مینمایند عن امره
از فرمان خدا بترک مقتضای او و بسمتی میروند که خلاف سمت اوست حاصل که حق تعالی تحریف اهل
خلاف می کند در مخالفت از امر و میگوید که باید که بترسند آنانکه اعراض می کنند از امر الهی ان
تصیبهم از آنکه برسد بدیشان فتنة آزمایشی که نفاق ایشان را ظاهر کرده اند یا محنتی در
دنیا او یصیبهم یا برسد بایشان عذاب الیم عذابی درد ناک در آخرت و اصابت بلیت
در دنیا که قتل است یا فوت اموال و از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که بلیهٔ دنیا آنست که پادشاه
ظالم بر ایشان مسلط گردد الا بدانید ای بندگان ان لله که مر خدای راست ما فی السموات
والارض آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه مکونات علوی و سفلی ملکی اوست و او مالک همه است چه
خالق جمیع ممکنات قد یعلم بدرستی که میداند ما انتم علیه آنچه شما بدانید ای مکلفان
از موافقت و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت ویوم یرجعون و میداند روز زیرا
که باز گردانیده شوند منافقان الیه پس جزای او فینبئهم پس خبر دهد ایشان را بما
عملوا بآنچه کرده اند از اعمال سیئه عقیده فاسده و بر آن مکافات میدهد والله بکل شیء و خدای
بهمه چیزها علیم داناست سورة الفرقان سبع وسبعون آیات و هیچ چیز بر او پوشیده نیست
ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی در روز
قیامت او را برانگیزاند در حالتی که مؤمن و موحد باشد و مصدق بعث و نشور و او را بی حساب بر بهشت
برد محمد بن اسحق بن عمار از ابی الحسن علیه السلام روایت کرده که آنحضرت مرا گفت یا ابن عمار ترک قرائت تبارک الذی
نزل الفرقان علی عبده مکن که هر که این سوره را بخواند حق تعالی هرگز او را عذاب نکند و حساب
او را نفرماید و منزل او در فردوس اعلا باشد و بدانکه چون ختم سورة النور فرمود بقوله الا ان لله
ما فی السموات والارض والله بکل شیء علیم جهة اتصال نظیر بنظیر افتتاح این سوره بر بطر ثبوت
ملکیت سموات و ارض نموده بسم الله الرحمن الرحیم برای خود فرموده که
تبارک در کشف الاسرار درین لفظ سه معنی را اختیار نموده از جمله معانی که مفسران در آن گفته اند

یکی آنکه برکت ازوست و این اشارتست بکارسازی و بنده نوازی او سبحانه دویم آنکه بزرگوار و برترست و این بیان
صفت سرمدی و نشان عزّت ازلی وابدی اوست سیم آنکه دایم ثابتست و این عبارت از دوام ذات اوست که
لم یزل ولایزالست پس حاصل معنی این است که بابزرگواری کثیرالخیر و برتر و بردوام است الَّذِي نَزَّلَ
الْفُرْقَانَ آنخدایی که فرو فرستاد قرآنرا که جدا کننده است میان حق و باطل بتقریر تمام و تمیز کننده میان
محق و مبطل باعجاز تمام و یا مفروق الآیات والسور در انزال عَلَىٰ عَبْدِهِ بر بنده خود که محمد است صلی الله
علیه و آله لِيَكُونَ تا باشد بنده او یا قرآن لِلْعَالَمِينَ مر همه آدمیان و پریانرا نَذِيرًا بیم کننده
از عذاب الهی و عقاب پادشاهی الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنخدایی که مر او راست پادشاهی
آسمانها و زمینها چه او منفرد است بآفریدن همه ممکنات پس تصرّف در ان او را رسد نه غیر او را وَلَمْ يَتَّخِذْ
وَلَدًا و فرا نگرفت فرزندی چنانچه زعم او ثنیه است وَلَمْ يَكُنْ لَهُ و نبوده و نیست مر او را شَرِيكٌ
فِي الْمُلْكِ انبازی در پادشاهی چنانکه ثنویه میگویند یعنی او را ثابتست پادشاهی مطلق و فرزند که قایم
مقام او تواند بود یا شریکی که با او مقاومت تواند نمود پس بجهت تنبیه بر اینوجه میفرماید که وَخَلَقَ
كُلَّ شَيْءٍ و بیافرید هر چیز ها را از مراد مخصوصه بهیات مختلفه و صور متنوّعه و غیر آن از مکوّنات
حیوانیه و نباتیه و جمادیه و آثار علویه فَقَدَّرَهُ پس اندازه کرد آنچیزرا تَقْدِيرًا اندازه کردنی یعنی
او را مهیا ساخت برای خصایص و افعالی که از او میخواست چون هیات انسان مهیای ادراک و فهم و نظر و
استنباط صنایع متنوّعه و غیر آن بعد از حال کفار خبر میدهد که وَاتَّخَذُوا و فرا گرفتند کافران
مِنْ دُونِهِ از غیر خدای آفریدگار آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا خدایانرا که نیافرینند چیزی را
و قادر نباشند بر خلق هیچ چیزی وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنست که ایشان آفریده شده اند و هر
مخلوقی محتاج است بوجوب خالقی و محتاج خدایی را نشاید پس بتان که عبده ایشان ایشانرا تراشند و
بهر وجهی که میخواهند تصویر ایشان میکنند چگونه سزای پرستش باشند وَلَا يَمْلِكُونَ با وجود
مخلوقیت نمیتوانند لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا برای نفسهای خود باز داشتن ضرری وَلَا نَفْعًا و نه جذب
نفعی و سودی بخودی توانند رسانید و نه زیانی از خود بازمی توانند داشت و این ضد الوهیت است چه
خدای ضار و نافع است وَلَا يَمْلِكُونَ و نمیتوانند آن الهه باطله و قادر نیستند مَوْتًا بر میرانیدن
کسی وَلَا حَيَاةً و نه بر زنده کردن کسی اولا یا ابقای حیات وَلَا نُشُورًا و نه بر بعث و جزا و حشر او
ثانیا و احیا و امانت و بعث لازم خداست پس هر که این اثبات مذکوره ازو مسلوب باشد خدایی را نشاید
بعد از آن از تکذیب مشرکان خبر میدهد که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند إِنْ
هَٰذَا نیست این فرقان که محمد آورده إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ مگر دروغی که بر بافته است آنرا از نزد
خود وَأَعَانَهُ و یاری داده انداو را عَلَيْهِ بر ساختن آن دروغ قَوْمٌ آخَرُونَ گروه دیگر چون
غلام عاص و یسار یا فکیهه رومی یا جمعی دیگر از یهود یعنی احبار سابقه بر او میخوانند و او بعبارت عربی
بر ما القا میکند و تفسیر این در آیه وَيُعَلِّمُهُ بَشَرٌ مذکور گشته فَقَدْ جَاءُوا پس بتحقیق که مشرکان
آمده اند یعنی کرده اند ظُلْمًا ستم و تعدّی از حق چه کلام معجز نظام را بر بافته بشر میدانند وَزُورًا
و بهتان چه نسبت افترا و بر بافتن قرآن بکسی میدهند که وی ازین بریست وَقَالُوا و دیگر گفتند که
آن کلام افترا و بر بافتن است أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ و افسانهای پیشینیانست که در کتابها نوشته اند
اكْتَتَبَهَا نوشته است محمد یعنی فرا گرفته است آنرا از کتب متقدمه برای خود و یا نویسانیده چه خود
نمیتواند نوشت فَهِيَ پس آن نوشتها تُمْلَىٰ عَلَيْهِ املا کرده میشود بر او بُكْرَةً وَأَصِيلًا
در بامداد و شبانگاه یعنی در دو طرف روز و یا در شب و روز آنها را بر او میخوانند تا یاد میگیرد چه خود نمی
تواند خواند و بر ما میخواند که وحیست قُلْ بگو ای محمد در رد سخن ایشان أَنْزَلَهُ الَّذِي فرو فرستاده است
قرآن آنکس را که بلا شبهه يَعْلَمُ السِّرَّ میداند هر پوشیده را فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و
زمینها باین دلیل که مشتملست این کلام بر اخبار و مغیبات و علم غیب خاصه خدایست و دیگر هر فصحا و علما
و بلغا از آوردن آن عاجزند پس اگر از نزد ملک علام نباشد چگونه اساطیر الاولین باشد إِنَّهُ بدرستی
که او سبحانه كَانَ غَفُورًا هست آمرزنده که پرده کرم بر جرایم بندگان می پوشد رَحِيمًا مهربان
که در عقوبت عاصیان تعجیل نکند و لهذا در عقوبت شما تعجیل نمیفرماید بر آنچه می گویید با وجود قدرت
او بران استحقاق شما بنزول عذاب وَقَالُوا و گفتند صنادید قریش چون ابوجهل و عتبه و امیه و عاص
و اتباع ایشان بر سبیل تهکم مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ چیست این پیغمبر را و چه بوده که دعوی رسالت می کند
و مانند مردمان دیگر يَأْكُلُ الطَّعَامَ بخورد خوردنی وَيَمْشِي و میرود چون دیگران برای طلب
معیشت فِي الْأَسْوَاقِ در بازارها اگر دعوی او درست بودی ایشان بجهت جهالت و قصور نظر و وقوف
در مرتبه محسوسات کرده از حال آن حضرت غافل شده پنداشته که تمیز رسل از غیر انسانی باشد با مور
جسمانی و ندانستند که نبوّت منافی بشریت نیست بلکه مقتضی است تناسب و تجانس را تا آنجه سبب افاده
استفاده است بحصول پیوندند و نعم ماقیل شعر جنس باید تا در آمیزد بجنس انس کی گیرند
جن با جنس انس القصه مشرکان گفتند بایستی که او فرشته بودی چون فرشته نیست لَوْلَا أُنْزِلَ
چرا فرو نفرستادند إِلَيْهِ مَلَكٌ بسوی او فرشته فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا تا باشد با وی
یار و بیم کننده در انذار و بجهت آن صدق وی در دعوی نبوت بتصدیق آن ملک معلوم شدی أَوْ يُلْقَىٰ
إِلَيْهِ كَنْزٌ یا افکنده شود بر او گنجی از آسمان تا بدان قوی پشت شده از تردّد در تحصیل معاش مستغنی

شود أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يا باشد مراو را بوستانی يَأْكُلُ مِنْهَا كه بخورد از ميوهٔ آن و بدان
معيشت وی بکذرد يعنی اگر فرشته نيست بايستی که قرين فرشته بودی و اگر اين نيست بايستی که صاحب گنج
بودی و اگر اين نباشد پس لا اقل بايستی که او را باغی بودی هم چنانکه دهقانان دارند تا بحاصل آن مستغنی
گشتی وَقَالَ الظَّالِمُونَ و گفتند ظالمان يعنی نضر بن حارث و عبد الله ابی و امثال ايشان که إِنْ تَتَّبِعُونَ
پيروی نميکنيد شما إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا الا مردی جادو کرده شده را يعنی کسی که با او سحر کرده اند و بجهة
آن عقلش پوشيده شده و در ماوردی مذکور شده که مسحور بمعنی ساحر است يعنی متابعت ساحری که شما را بسحر
ميفريبد پس حق تعالی جهة تسليهٔ خاطر عاطر سيد عالم صلی الله عليه و آله فرمود که انْظُرْ در نگر ای محمد بديدهٔ
بصيرت تا به بينی که آن معاندان جاحد كَيْفَ ضَرَبُوا چگونه زدند لَكَ الْأَمْثَالَ برای تو مثلها را يعنی
سخنان ناشايست و ناخوش گفتند فَضَلُّوا پس گمراه شدند از طريقی که موصل است بمعرفت خواص انبيا
و تميز ايشان از ما سوی و در باديهٔ غوايت حيطه نمودند بقوله فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا پس توانائی
ندارند براهی که قدح نبوت تو کنند و نمی يابند طريق بحجت و برهان آنچه ميکويند يعنی قدرت ندارند بالزام
تو نمودن بحجت و ابطال امر تو کردن ببرهان و يا راه برشد و هدی نميبرند و از ين جهة حيران و سرکشته اند
و بر هيچ سخن قرار نميگيرند تَبَارَكَ الَّذِي بزرکواری آن کس راست که بمحض فضل إِنْ شَاءَ اگر
خواهد جَعَلَ لَكَ بسازد و ببخشد مر ترا خَيْرًا مِنْ ذَٰلِكَ بهتر از گنج و بوستان دنيا که ايشان
ميکويند جَنَّاتٍ بوستانهائی که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ روان باشد از زير درختان آن جويها وَ
يَجْعَلْ لَكَ و بدهد ترا در آن بوستانها قُصُورًا کوشکهای عالی و مسکنهای رفيع و کوشک را
قصر ميکويند جهة آنکه علو و رفعت آن بحديست که دستها از آن قاصر است و بآن نرسد از عبد الله عباس روايت
که چون مشرکان رسول را طعنه زدند بفقر و فاقه آنحضرت دلتنگ شد جبرئيل آمد و گفت يا رسول الله حق تعالی
ترا سلام ميرساند و ميکويد اين مشرکان ترا ميکويند يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ بعد از آن بجهة تسليهٔ تو
اين آيه بر وی خواند وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ آنحضرت فرمود
که چون جبرئيل اين آيه بر من خواند ديدم که يکبار بر هم جست و مانند عدس شد در مقدار من گفتم يا امين الله
ترا چه رسيد گفت يا رسول الله دری از درهای آسمان بر من کشادند که پيش از ين هرکز نکشوده بودند نميدانم که
بجهت مفتوح شده يا بعذاب و من از خوف اينکه مبادا که عذاب خدا بر طعنه زنندکان تو نازل شود چنين شده ام در
اثنای اين حال جبرئيل بحالت اول رفت و خوشحال شد و گفت يا رسول الله بشارت باد ترا که در برابر نزول رحمت
کشاده اند و آن فرشته که فرو می آيد رضوانست که خازن بهشت و آرايندهٔ روضات جنانست ترا بشارت آورده از
جانب خدای بر آنکه وی از تو خشنود است پس رضوان فرود آمد و سلام کرد تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا

مِنْ ذَٰلِكَ الی آخرها بر آن حضرت خواند و درجی از نور نزد آنحضرت بنهاد و فرمود پروردکار تو ميفرمايد
که مفاتيح خزاين دنيا در اينجاست آنرا بدست تصرف تو ميدهيم بی آنکه از کرامت و نعمتی که بروزی تو کرده ايم
و نامزد حضرت تو نموده ايم در آخرت مقدار پر پشه کم گردد رسول روی بجبرئيل کرد چون کسی که با کسی
مشورت کند جبرئيل اشارة بحضرت کرد و گفت تواضع لله طريق عجز و افتقار و تواضع از برای خدا اختيار کن
حضرت فرمود ای رضوان مرا باين احتياج نيست فقر را دوست تر دارم و ميخواهم که بندهٔ صبور و شکور باشم
رضوان گفت أَصَبْتَ أَصَابَ اللَّهُ بِكَ الرَّشَادَ صواب گفتی که خدای ترا برشاد رسانا[د] و از آسمان ندائی آمد
که ای جبرئيل سر بردار سر بر داشت درهای آسمانرا ديد کشاده تا بزير عرش و خدای وحی کرد بهشت عدن
که شاخی از شاخهای خود فرود آورد بهشت شاخی فرو گذاشت و بر آن خوشه بود و بر خوشه غرفه از زبرجد
سبز که از هفتاد هزار در بود از ياقوت سرخ جبرئيل گفت يا رسول الله چشم بردار تا به بينی حضرت چشم بر
داشت منازل انبيا ديد و منزل خود را بر بالای همه منازل مشاهده فرمود منادی ندا کرد که راضی شدی
ای محمد فرمود راضی شدم ای پروردکار من آنچه بمن ميدادی از دنيا بعوض آن شفاعت امت بمن
کرامت فرمای حق تعالی اجابت دعای او فرمود و زمام شفاعت امت بکف کفايت او نهاد و نشانهٔ علو همت
آن حضرت نه همين است که با وجود تنکدستی و احتياج گوشهٔ چشم التفات بر خزاين روی زمين نيفکند
بلکه در شب معراج مطلقا نظر بما سوی الله نکشود و بهيچ چيز از بدايع ملکوت و غرايب عرصهٔ جبروت التفات
نفرمود و بجهت اين آيهٔ کريمه مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ نازل گشت بعد از آن حق سبحانه بتبيين بدی اعتقاد
اهل شرک و ضلال ميکند و برای آنچه معذب برای آن خواهند شد از قبح عمل بَلْ بلکه نه آنست که فقر و احتياج
تو مانع کفارات از ايمان آوردن بتو بلکه كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ تکذيب کردند بقيامت يعنی داعی ايشان
با انکار نبوت تکذيب ساعتست نه بجهة آنکه طعام ميخوری و در بازار ميروی پس چون نظر و فکر ايشان قاصر است
بر حطام دنيويه و عيونا فند در مقاصد اخرويه و مطمح ايشان آنکه کرامت مخصوص است بمال اين جهان از ين
جهة طعن ميکنند ترا بفقر و تکذيب ميکنند آنچه محال دانسته اند از مطاعن فاسده وَأَعْتَدْنَا و
آماده کرده ايم لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ برای کسی که تکذيب نموده ساعت قيامت را سَعِيرًا آتشی
افروخته از حسن بصری مرويست که سعير نامی است از نامهای دوزخ إِذَا رَأَتْهُمْ چون بر بينند آتش ايشان را
يعنی منکران قيامت را مانند کسی باشد که بنظر غضب و شدة خشم بايشان نکرد و يا به بيند زبانيهٔ دوزخ
ايشان را مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از جائی دور که صد ساله راه باشد بقول سدی و کلبی و ديگر پانصد ساله
راه و بروايت منقوله از ابی عبد الله عليه السلام مِنْ مَسِيرَةِ سَنَةٍ يعنی يکساله راه سَمِعُوا لَهَا شنوند
مر آن آتش يا مر زبانيهٔ آن آتش را تَغَيُّظًا آواز جوشيدن از فرط خشم وَزَفِيرًا و بانکی چنانکه

دوون خشمناکان آید یعنی مانند غریدن و ممکن است که حق تعالی در آتش زندگی خلق کند که بگیرد و خشم
کند و غضب نماید و بغرد و مؤید این است که از رسول صلی الله علیه و آله مرویست که هر که بر من دروغ بندد گو
خویشتن را پیش چشمهای دوزخ جای سازد گفتند یا رسول الله دوزخ را چشم باشد فرمود نمیشنوی که حق
تعالی میفرماید که اذا رأتهم من مکان بعید سمعوا لها تغیظا وزفیرا **وَإِذَا أُلْقُوا** وچون در انداخته
شوند مشرکان **مِنْهَا** از دوزخ **مَكَانًا ضَيِّقًا** جای تنگ بجهة زیادتی عذاب چه اندوه با ضیق است
و فرح با وسعت و لهذا حق تعالی در وصف جنت میفرماید وجنة عرضها کعرض السماء والارض و در
حدیث آمده که سعت موجب برکت و ضیق خانه باعث شامت ابن عباس فرموده که جهنم را چنان بر
کافران تنگ سازند که آهن بن نیزه بر نیزه و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که بحق آن کس
که در فرمان اوست که دوزخ را بر کافران مشرف چنان تنگ کرده اند که میخ کوفته بر دیوار **مُقَرَّنِينَ**
در حالتی که بهم بسته باشند یعنی بزنجیرهای آتشین دستهای ایشان را بر گردنهای ایشان بند نند یا آنکه
هر یکرا با قرین او از دیوی که مضل او بوده بسلسلهٔ آتشین بیکدیگر باز بندند **دَعَوْا هُنَالِكَ**
بخوانند بر خود در این مقام **ثُبُورًا** ثبور **لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا** مخوانند در آن روز یک
ثبور **وَادْعُوا** و بخوانید **ثُبُورًا كَثِيرًا** ثبور بسیار را یعنی یکبار نفرین بر خود مکنید بلکه
نفرین بسیار کنید زیرا که شما را انواع عذاب خواهد بود هر نوع را بشدت عذاب آن ثبور خواهد بود
با آنکه هرچند هلاک شوند باز مخلوق کردند و ایشان هر نوبت زنده شوند اعادهٔ لفظ ثبور گفتند که کلما
نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب و هلاکت ایشان را نهایتی نباشد **قُلْ**
بگوای محمد آنان را که بفقر و فاقه سرزنش تو میکنند **أَذَٰلِكَ** آیا گنج و بوستان دنیا **خَيْرٌ** بهتر است
أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي یا آن بهشت جاویدان که **وُعِدَ الْمُتَّقُونَ** وعده داده شده اند
پرهیزکاران بداخل شدن در آن و در نزد اکثر مفسرین معنی آیه این است که بگوای محمد بمشرکان بر سبیل تهکم
و سرزنش که آیا اینکه وصف کرده شد از انواع عذاب دوزخ و اصناف عقاب آن بهتر است یا بهشت خلد
که موعود است برای متقیان **كَانَتْ** هست این بهشت در علم خدای **لَهُمْ** برای متقیان **جَزَاءً**
پاداش کردار ایشان **وَمَصِيرًا** و بازگشتی که رجوع بدان نمایند در آخرت و در آن قرار گیرند
لَهُمْ فِيهَا مر ایشان راست در بهشت **مَا يَشَاءُونَ** آنچه خواهند و تمنا کنند از انواع نعمت
فراخور استحقاق ایشان چه ضعفهای مؤمنان را آرزوی ایشان از مرتبهٔ اهل کمال نصیبی نخواهد بود
بلکه مرادی که بجهة مناسب حال خود جویند یابند **خَالِدِينَ** در حالتی که جاوید باشند در
بهشت **كَانَ** آنچه آرزو کنند هست **عَلَىٰ رَبِّكَ** بر پروردگار تو **وَعْدًا مَسْئُولًا** وعدهٔ

خواسته شده یعنی سزاوار آنکه از خدا درخواهند و از و طلبند و یا آن مؤمنان آنرا از خدای درخواسته اند
که ربنا وآتنا ما وعدتنا یا ملائکه درمیخواهند که ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم **وَيَوْمَ**
يَحْشُرُهُمْ و یاد کن ای محمد روزی را که حشر کنیم و حفص بیا میخواند روزی که حق تعالی حشر کند
مشرکانرا برای جزا **وَمَا يَعْبُدُونَ** و آنانرا نیز که می پرستند **مِنْ دُونِ اللَّهِ** بجز از خدای مراد
معبودیست که غیر او سبحانه باشد از ملائکه و عزیر و مسیح و کواکب و اصنام و نزد کلبی مراد اصنامند که
حق تعالی آنها را بنطق در آورد و یا بزبان حال تکلم کنند هم چنانکه در نطق دست و پای **فَيَقُولُ**
پس گوید با ایشان **أَأَنْتُمْ أَضْلَلْتُمْ** آیا شما گمراه کردید **عِبَادِي هَٰؤُلَاءِ** بندگان مرا که
این گروهند **أَمْ هُمْ** یا ایشان **ضَلُّوا السَّبِيلَ** گم شدند از راه بجهت ترک نظر صحیح و اعراض
از قول مرشد نصیح این کلام بر سبیل تقریع عبدهٔ آنهاست تا مبهوت و مخذول شوند و ندامت و حسرت ایشان
بیشتر گردد و موجب خوشحالی اهل ایمان گردد و چون حق تعالی این خطاب کند با ایشان ایشان بزبان مقال
قَالُوا گویند از روی تعجب از آنچه کفار در حق ایشان گفته باشند که **سُبْحَانَكَ** پاکی و پاکیزگی ترا
سزد و شاید و ما ترا بپاکیزگی یاد می کنیم و منزه میدانیم از شک و شبهه و ضد و ند **مَا كَانَ يَنْبَغِي**
لَنَا نیست و نسزد و روا نباشد ما را **أَنْ نَتَّخِذَ** آنکه فرا گیریم **مِنْ دُونِكَ** جز از تو **مِنْ**
أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی هرگز غیر از تو خدائی نمیگیریم پس چگونه از ما این سزد که اضلال غیر کنیم و داعی
باشیم بدانکه ما را پرستند و ترا واگذارند **وَلَٰكِنْ مَتَّعْتَهُمْ** ولیکن برخوردار گردانیدی ایشانرا
وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشان را باموال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و سایر نعمتهای دیگر پس ایشان
مستغرق شدند در شهوات خود و بآن مغرور گشتند **حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ** تا آنکه فراموش کردند
یعنی غافل گشتند از یاد کردن تو و یا از تدبر در آیات و معجزات تو که انبیا بوسیلهٔ آن ایشانرا بسوی دعوت
میکردند **وَكَانُوا** و بودند **قَوْمًا بُورًا** گروهی هلاک شده و یا تباه گشته **فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ**
این خطابست از معبودان بعبدهٔ ایشان که بتحقیق که تکذیب کردند خدایان شما را **بِمَا تَقُولُونَ**
بآنچه میگویید که ایشان شریک خدایند و مرا از شریک منزه دانستند **فَمَا تَسْتَطِيعُونَ** پس
نمیتوانستند معبودان شما **صَرْفًا** گردانیدن و دفع کردن عذاب از شما **وَلَا نَصْرًا** و نه
یاری شما را بنجات از عقاب و حفص بتا میخواند یعنی شما که مشرکانید نتوانید عذاب مرا از خود دفع
کردن و یکدیگر را یاری دادن و از عقوبت رهانیدن **وَمَنْ يَظْلِمْ** و هر که ستم کند یعنی شرک آرد
یا مشغول شود در معصیت **مِنْكُمْ** از شما ای مکلفان **نُذِقْهُ** بچشانیم او را **عَذَابًا كَبِيرًا**
عذابی بزرگ که آتش دوزخ است و بعد از ذکر احوال کفار رجوع میفرماید بمخاطبهٔ سید ابرار صلی الله

علیه وآله که در رد قول کفار و مال هذا الرسول یاکل الطعام تا آخر و میگوید که وما ارسلنا قبلك
نفرستادیم هیچ کس پیش از تو من المرسلین از پیغمبران الا انهم مگر که آن پیغمبران لیاکلون
الطعام هر آینه میخوردند طعام را ویمشون فی الاسواق و میرفتند در بازارها بجهت مهمات
خود وجعلنا بعضکم لبعض و گردانیدیم برخی شما را برای برخی دیگر فتنة آزمایش و از
جملهٔ این ابتلای فقراست با غنیا و پیغمبران با امم ایشان و معاندهٔ و از مجاهد نقل است که آنان با آنها و ایذای
ایشان مر آنها را از سرزنش بفقر و درویشی و مریض بصحیح و اعمی ببصیر و غیر آن خلاصهٔ سخن آنکه دنیا دار
ابتلاست پس از مخالفت احوال مردمان در آن چاره نباشد و ما بدان می آزمائیم ایشانرا تا اهل صبر و
شکر از ارباب کفران و جزع ممتاز کردند در این کلام تسلیهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بر آنچه
کفار در حق او می گفتند و تصییر فقرای مؤمنین بستهزیان که ابوجهل و ولید و نضر بن حارث و امثال
ایشان و هرگاه بلال و عمار و صهیب و سایر درویشان صحابه را میدیدند با یکدیگر میگفتند آیا اسلام
آوردیم با هم چون ایشان شویم حق تعالی این آیه فرستاد درویشانرا مخاطب ساخته فرمود که ما آزمائیم
شریف را بوضیع و وضیع را بشریف اتصبرون آیا صبر مینمایند بر ابتلا یا جزع میکنند یعنی تا بر
عالمیان ظاهر کرد که شما صبر میکنید یا جزع مینمائید وکان ربك و هست پروردگار تو بصیرا
بینا بصبر کننده و جزع نماینده یا دانا است بحکمة و مصلحت و آنکه بعضی را بغنا و برخی را بفقر مبتلا نماید
ابودردا از رسول الله صلی الله علیه وآله روایت کرده که وای مر عالم را از دست جاهل و جاهل را از دست
عالم و مالك را از مملوك و مملوک را از مالك و قوی را بضعیف و ضعیف را بقوی و سلطانرا از رعیت و رعیترا
از سلطان که ایشان همه بعضی فتنهٔ بعضی اند و بعد از آن این آیت تلاوت فرمود وجعلنا بعضکم
لبعض فتنة اتصبرون وکان ربك بصیرا و بعضی در تفسیر این آیه گفته اند که گردانیدیم ترا ای محمد
فتنه و آزمایشی بر بندگان زیرا که اگر صاحب کنوز و جهان بین پرمیوه بودی میل ایشان بتو و فرمان
برداری ایشان مر ترا بجهة دنیای تو بود و اختلاط ایشان بتو آمیخته میبود بغرض دنیوی پس ما ترا فقیر
مبعوث گردانیدیم تا طاعت آن کس که اطاعت تو کند خالص از برای خدا باشد بدون شایبه و طمع
دنیوی بعد از آن از مقالات کفار خبر میدهد بقوله وقال الذین و گفتند آنانکه لا یرجون
لقاءنا امید ندارند رسیدن بجزای ما یعنی منکر حشر و بعث اند و نمی ترسند از دیدن عذاب ما
مراد اهل مکه اند که می گفتند لولا انزل علینا الملائکة چرا فرو فرستاده نمیشود بر ما
فرشتگان برسالت یا باخبار از صدق نبوت و رسالت محمد او نری ربنا یا چرا نمی بینیم پروردگار
خود را تا با ما سخن کند و بتصدیق و اتباع محمد [illegible] لقد استکبروا بخدای که بتحقیق

استکبار کردند فی انفسهم در نفسهای خود یعنی اضمار استکبار کردند از حق که آن کفر و
عناد است در قلوب ایشان و اعتقاد آن وعتوا و در گذشتند از اندازه عتوا کبیرا در گذشتنی
بزرگ باقصی مراتب چه بعد از مشاهدهٔ معجزات ظاهره از آن اعراض کردند و اقتراح رویت ملائکه
یا لقای خدا کردند از برای نفسهای خبیثهٔ خود که مطامح نفوس قدسیه از آن مسدود ند یوم
یرون الملائکة یاد کن ای محمد روزی را که به بینند مشرکان مر فرشتگانرا و آن روز مرگ باشد یا روز
حشر و نشر لا بشری یومئذ للمجرمین هیچ مژده نباشد آن روز مر کافرانرا که پیوسته در کسب
جرایم و مآثم اند و ممنوع باشند از ایشان و نیابند او را ویقولون و گویند ملائکه در آن روز
که گردانیده است حق تعالی جنت را یا بشری را بر شما حجرا محجورا حرامی که باز داشته شده است
از شما وصف حجر بمحجور جهة مبالغه است یعنی البته شما از آن روز محروم و نومید یا معنی آنست که کافران
گویند در هنگام نومیدی از بشری این کلمه را بجهة استعاذه از حق تعالی و طلب این که منع کربت
و عقوبت کند از ایشان هم چنانکه در وقتی که شدتی و مکروهی ایشانرا پیش می آمد در دنیا میگفتند که
دشمن در مقابلهٔ ایشان می استاد خلاصهٔ سخن آنکه کفار طلب نزول ملائکه میکنند و حال آنکه نزد
مرگ یا روز قیامت ملائکه را به بینند از لقای ایشان کراهت داشته باشند و از ایشان خایف و ترسان
باشند زیرا که نزد لقای عدو و شدت نازله میگویند وقدمنا و قصد کنیم ما الی ما عملوا
بسوی آنچه کردند کافران من عمل از کرداری که در صورت نیکو نماید چون صلهٔ رحم و مهمان
داری و اطعام گرسنگان و اکرام یتیمان و فریادرسی مظلومان و امثال آن فجعلناه پس گردانیدیم
آن عمل را هباء منثورا مانند ذرهای پراکنده در هوا متفرق یا خاکستر بر باد داده یعنی
ثوابی بر آن مرتب نسازیم زیرا که شرط در قبول اعمال ایمانست و این از ایشان مفقود است و اعمال
مؤمنان چون که مقارن شرط واقع شده که ایمانست البته بمحل عز قبول رسد کما قال اصحاب
الجنة یاران بهشت و مجاوران آن یومئذ در آن روز یعنی قیامت خیر مستقرا
بهتر ند از روی قرارگاه یعنی مساکن ایشان در آخرت بمراتب بهتر از منازل کافران باشد که در دنیا
داشتند واحسن مقیلا و نیکوتر از مکان استراحت و آرام گرفتن یعنی جایی که آنجا آیند برای
استرواح با ازواج و تمتع از ایشان و در حدیث آمده که در روز قیامت نیمه روز نرسیده باشد که اهل
بهشت قیلوله کنند یعنی آرام گیرند در بهشت و اهل دوزخ ویوم تشقق السماء و یاد کن روزی را
شکافته شود آسمانها بالغمام بسبب ابری سفید که بالای هفت طبقهٔ آسمانست و غلظت آن
برابر همهٔ سموات و آن گران تر است از همهٔ آسمانها و حق تعالی آن روز آنرا بقدرت کاملهٔ خود نگاه داشته

چون روز قیامت رسد آنرا بر آسمان افکند چون آسمان که رسد آن آسمان شکافته کردد وَنُزِّلَ
الْمَلَائِكَةُ و فرو فرستاده شوند فرشتگان که در آن غمام باشند با صحیفهای اعمال بندکان تَنْزِيلًا
فرو فرستادنی تا روی زمین بفرشتکان پر کردد و از ابن عباس مرویست که آسمان دنیا شکافته شود
اهل آن ازان نازل شوند و ایشان اکثر اهل زمین باشند از جن و انس و همچنین آسمان دویم و سیم
تا بهفتم منشق شود و اهالی هر یك ازان که اکثر اهل زمین باشند نزول کنند و در موضح آورده که ملائکه
آسمان هفت صف شده بکرد زمین درآیند الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ پادشاهی در آن روز الْحَقُّ
لِلرَّحْمَٰنِ ثابت مر خدای بخشاینده را چه مدعیان دروغ در آن روز زبان دعوی مالکیت در بندند و
همه پادشاهی ملوك باطل کردد و بغیر از پادشاهی آن پادشاه باقی نماند و کویند ملك بر سه قسم است
ملك عظمت و آن مخصوص است بحق تعالی و ملك دیانت آن بتملیك او سبحانه است و ملك حریت و آن
بغلبت دست مید هد و همه از او سبحانه است وَكَانَ و باشد آن روز يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ روزی
که بر کافران نه بر مومنان عَسِيرًا دشوار از شدت احوال اما بر اهل ایمان آسان خواهد بود
و نهایت کلفتی و مشقتی که برایشان باشد در آن روز بمقدار زمان ادای نماز ایشان خواهد بود در دنیا
وَيَوْمَ و یاد کن روزی را که از فرط حسرت و ندامت و غرامت يَعَضُّ الظَّالِمُ بخاید ستمکار
روز کار عَلَىٰ يَدَيْهِ بر دستهای خود یعنی دستهای خود را بدندان کزد چنانکه متحیران میکنند از فرط
حسرت از ابن عباس مرویست که این آیه در بارهٔ عقبة بن ابی معیط و ابی بن خلف آمد که با یکدیکر دوستی
کردندی و عقبه را عادت بودی که چون از سفر باز آمدی طعامی مهیا کردی و اشراف قوم را حاضر
کرده ضیافت کردی روزی بنا بر عادت خود از سفر باز آمده بود مردمانرا بضیافت خود طلبید
و بسبب مجالست قدیمی و قرب جوار سید ابرار را طلبید چون طعام حاضر ساختند فرمود تا
کلمهٔ شهادت نکوئی از طعام تو نخورم عقبه کفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
و اشهد ان علیا ولی الله پس رسول صلی الله علیه و آله طعام او را بخورد و این سخن بابی بن خلف
رسیده بنزد وی آمد کفت مکر از دین بر کشته که سخن محمد میشنوی و کلمهٔ شهادت میکوئی کفت من از دین
خود بر نکشتم اما مردی در سرای من آمد و کفت هیچ وجه طعام تو نخورم تا این کلمه نکوئی مرا عار آمد
که مهمان طعام من نخورده از خانهٔ من بیرون رود پس برای خاطر او این کلمه بکفتم تا طعام بخورد ابی
ملعون کفت از تو راضی نشوم تا کار او را تکذیب کنی و آب دهن بر روی او اندازی عقبه کفت چنین
کنم پس بنزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و آنحضرت در دار الندوه در سجده بود آب دهن حواله
روی دل آرای جهان آرای وی کرد از مشاهده نقل است که آب دهن او مشتعل نشد و نزد کشت و با آنحضرت

تا رسید بروی وی باز آمد و هر دو طرف روی او بسوخت و تا در دار دنیا زنده بود آن داغها
آشکارا بود حضرت او را کفت ای عقبه ترا نمی بینم که از مکه بیرون روی مکر آنکه سر ترا بشمشیر برداریم
پس در غزوهٔ بدر عقبه را اسیر کردند بعد از انقضای حرب بحکم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بقتل او صادر شده بدست امیر المؤمنین علیه السلام کشته کشت و بجهنم پیوست و اما ابی بن خلف را رسول
بدست خود بکشت در حین مصاف و این آیه در شان عقبه نازل شده مضمون آنکه آن ظالم روز
قیامت ببیاد نخاید سر انکشت ندامت و در تفسیر اهل البیت واقع شده که این آیه در بارهٔ یکی از دشمنان
اهل البیت نازل شد و در احتقاف آورده که چهار هزار بار اطراف اصابع خود را تا بمرفق بخاید و در هر بار
حق تعالی دست وی را برویاند و دیکر باره بخاید و انخاییدن او بی حس باشد يَقُولُ کوید
آن ظالم از روی حسرت يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ کاشکی فرا میکرفتم مَعَ الرَّسُولِ با پیغمبر خدا
سَبِيلًا راهی که وی فرا کرفته که راه نجاتست و طریق حق و بهترین طریقها در حقیقت و طریقت
يَا وَيْلَتَىٰ ای وای بر من لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ کاشکی فرا نمیکرفتم فُلَانًا فلان یعنی ابی را
خَلِيلًا دوست و با او دوستی نمیکردم و نزد مجاهد مراد بفلان شیطانست و یا مراد هر خلیلی است
که از راه و طریق هدی اضلال و اغوای صاحب خود نماید لَقَدْ أَضَلَّنِي بدرستی که کمراه
کرد و باز داشت مرا عَنِ الذِّكْرِ از یاد کردن خدای بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي پس از آنکه آمده
بود بمن و متمکن بودم از آن که بآن متعظ شوم وَكَانَ الشَّيْطَانُ و هست دیو یعنی دوست
کمراه کننده که شیطان الانس است لِلْإِنْسَانِ مر آدمی را خَذُولًا فرو کذارنده و بوادی
ضلالت و هلاکت رسانند و بعد از آن او را واکذارد و هیچ نفعی باو نرساند و یا مراد شیطان جن است
که ابلیس است که پیوسته وسوسه میکند آدمیانرا بمخالفت خدا و رسول و چون در دام هلاکت افتادند
فرو میکذارد و نفع نمیرساند بلکه از و تبرا کند کقوله کَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ
إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ و شبهه نیست در آنکه مصاحبت اخیار و اشرار تاثیری تمام دارد در هدایت و ضلالت
چنانکه مرویست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که مثل همنشین نیك چون مثل عطارست که چون
با او بنشینی اکرچه عطر خود بتو ندهد اما از بوی عطر او بهره مند شوی و زمانی آن بوی بتو بماند و مثل
همنشین بد همچو حداد و دمنده کورهٔ آتش است اکرچه ترا بآتش نسوزد اما که دود آن در جامهٔ تو
بماند کما قال الشاعر شعر در کذر از کورهٔ آهنکران ⁂ آتش نادی دهدت سرکران ⁂ رو بدر
عطار که پهلوی او ⁂ جامه معطر شود از بوی او ⁂ بعد از آن حکایت شکایت سید ابرار صلی الله
علیه و آله میکند از مصاحبت قوم خود که در دار القرار یاد از الفرار میفرماید که وَقَالَ الرَّسُولُ

وگفت رسول صلی الله علیه و آله در دنیا یا در آخرت **یَا رَبِّ** ای آفریدگار و پروردگار من **إِنَّ**
قَوْمِي اتَّخَذُوا بدرستی که قوم من که قریش‌اند فرا گرفتند **هَٰذَا الْقُرْآنَ** این قرآن را **مَهْجُورًا**
منسوب بهذیان یعنی سخن بیهوده و بی معنی یا فرو گذاشتند که بدو ایمان نیاوردند و از شنیدن آن
اعراض کردند از روی عناد و جحود و استکبار انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
کرده که هر که قرآن بیاموزد و مصحف خود را از جای بیاویزد و تعهد آن نکند و در آن ننگرد در روز قیامة
بیاید و در صاحب خود آویزد و گوید بارخدایا این بنده مرا مهجور کرد میان من و او حکم کن بعد از آن بجهة
تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید که **وَكَذَٰلِكَ** و همچنین که این کفره را دشمن تو
کردانیدیم یا بمعنی که ترا مخصوص ساختیم بنعمت نبوت در میان ایشان و بجهة این حقد و عداوت پیدا
کردند بتو **جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ** کردانیدیم مر هر پیغمبر را **عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ** دشمنی از
کافران باین معنی که تکبر و تجبر مانع ایشان شد که اقتدا به پیغمبر کنند و مأمور و مطیع او شوند و بجهة
این با پیغمبران خود کمر عداوت در میان بستند مانند نمرود مر ابراهیم را و فرعون مر موسی را و آن پیغمبران نیز
بران صبر کردند پس تو نیز اقتدا بایشان نموده سپر صبر بر روی خود کش و شکیبائی ورز **وَكَفَىٰ**
بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا و بسنده است پروردگار تو بر دشمنان و از ابن عباس مرویست که اسباب
داعیه بر عداوت کفار با انبیای خود آن بود که حق تعالی انبیا را فرمود که ایشان را بایمان دعوت
کنند و ترک دین خود و آبای خود نمایند و ذم اصنام ایشان کنند و چون ایشان باین امر اقدام نمودند
اظهار عداوت کردند با ایشان و در مقام عناد و جدال درآمدند پس گوییا او سبحانه باعث عداوت شد
نه آنکه معنی آیه این باشد که حق تعالی خلق عداوت با انبیا نموده بود چه او سبحانه خالق خیرات نه شر
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند از یهود و نصاری و یا مشرکان عرب **لَوْلَا نُزِّلَ**
چرا فرو فرستاده نمیشود **عَلَيْهِ الْقُرْآنُ** بر محمد قرآن **جُمْلَةً وَاحِدَةً** جمله یکانه یعنی یکباد
چنانچه تورات و انجیل و زبور و این اعراض از روی مکابره و عناد است و نفور ایشان از حق چه آن
قرآن متصف بصفة اعجاز است و آن مختلف نمیشود بآنکه پراکنده یا یکبار نازل شود تفریق متضمن
فواید نیست که در جمله نیست هم چنانکه میفرماید که **كَذَٰلِكَ** همچنانکه فرو فرستادیم
پراکنده **لِنُثَبِّتَ** تا ثابت کردانیم و قوت دهیم **بِهِ** بتفریق آن در اوقات متعدده **فُؤَادَكَ**
دل ترا یعنی تا بتفریق وحی دل ترا بر حفظ آن تمکین دهیم **وَرَتَّلْنَاهُ** و بر تو خواندیم آنرا بعضی از
پی بعضی بر وجه بیین و تفریق **تَرْتِيلًا** خواندنی بمهلت و تأنی و در مدت متباعده که بیست سال
یا بیست و سه سال بود حاصل که حق تعالی در جواب اعتراض کفار میفرماید که تفریق قرآن بجهت آن است

شیخ کلینی و دیگران روایت کرده‌اند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
این دعا را تعلیم زراره فرمود که در زمان غیبت وا متحان بخواند
بعد از هر نماز

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي

ترجمه دعا: خدایا بشناسان خودت را بمن زیرا که اگر نشناسانی خودت را بمن پیغمبر تراهم نخواهم شناخت خدایا بشناسان پیغمبرت را بمن زیرا که اگر نشناسانی بمن پیغبرت را من حجت ترا نخواهم شناخت خدایا بشناسان بمن حجت خودت رازیرا که اگر نشناسانی بمن حجت خودت را من از دین خود گمراه خواهم شد

ناشر: اسماعیل امامی
شرکت چاپخانه خراسان

بردو پای برای برد قادر است بر آنکه او را بر روی برای برد بعد از آن برای تسلیه حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله حکایت سابقه انبیا میفرماید بقوله **وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ** و بتحقیق که
دادیم موسی را کتاب تورات بعد از غرق فرعون و اتباع و جنود او **وَجَعَلْنَا** و کردانیدیم

که متضمّن فواید است یکی سهولت حفظ چه موسی و عیسی و داود علیهم السلام که کتاب ایشان
بیکبار فرود آمد خواننده و نویسنده بودند و این پیغمبر با امت امی است پس اگر کتاب آن بیکبار
نازل شدی حفظ آن مشکل بودی و دیگر نزول آن بحسب مواقع موجب مزید بصیرت و سبب
زیادتی غوص در معنی آن و دیگر آنکه تا هر نجمی که فرود می آید تحدی مینماید و اعجاز قرآن و عجز ایشان
روز بروز ظاهر میگردد و دیگر نزول جبرئیل آناً فآناً موجب تسلی آنحضرت و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ
هست و هر آینه ناسخ متاخر از منسوخ باید و اجتماع آنها در زمان واحد نشاید و دیگر آنکه قرآن مشتمل است
بر اجوبه و اسوله و جواب در عقب سؤال آید از امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه معنی ترتیل پرسیدند
فرمود حفظ الوقوف و اداء الحروف و از ابن عباس معنی ترتیل پرسیدند گفت ترتیل آنست که بیّن
سازی حروف کلمات قرآنرا و پراکنده نسازی کلمات و حروف فراهم چون پراکندگی خرمای زبون و
بسیار آنرا حرکت ندهی هم چون حرکت دادن آن و نزد عجایب آن وقف کنی بجهت تامّل در آن و باید
که قصد یکی از شما آن نباشد که زود ختم سوره کند مراد آنست که قرآن بر وجه تانّی بدون سرعت
و بطو قرائت کن و در آن تامّل نمای و در دل خود جای ده وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ و نمی آرند
مشرکان برای تو مثلی در قدح نبوت و طعن کتاب تو که ایشان بدان دانا باشند إِلَّا جِئْنَاكَ
بِالْحَقِّ مگر می آریم برای تو جوابی راست و درست که قول و اخبار آنها را رد کند وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا
و می آریم آن چیزی که نیکوتر است از روی تبیین یعنی کافران هیچ نیارند تا کار تو بآن باطل کنند یا قدح
در آن بدید آرند الا که ما حقی بیاریم که مثل ایشانرا باطل گرداند و بیانی نیکو آریم تا اعتراض ایشان در
هم شکند بعد از آن از مآل ایشان خبر میدهد که الَّذِينَ يُحْشَرُونَ مشرکان آنانند که حشر
کرده شوند عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر رویهای ایشان یعنی رویها بر زمین نهاده و پایها بر هوا داده
إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا آن گروه که باین هیات ایشان را
بدوزخ برند بدترند از روی مکان یعنی مکان آنها بدتر است از منازل فقرای مؤمنین که در دنیا داشتند
و ایشان بران طعنه میزدند که أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا وَأَضَلُّ سَبِيلًا و گمراه تر
و ناصواب تر از روی راه چه راه آنها مقتضی بآتش دوزخ است و در صحیح بخاری مذکور است که حضرت
نبوی صلی الله علیه و آله را پرسیدند که چگونه کافرانرا بر روی محشور سازند فرمود آن خدائی که کافر را
بر دو پای براه می برد قادر است برانکه او را بر روی براه برد بعد از آن برای تسلیه حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله حکایت سابقه انبیا میفرماید بقوله وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و بتحقیق که
دادیم موسی را کتاب تورات بعد از غرق فرعون و اتباع و جنود او وَجَعَلْنَا و گردانیدیم

قبل از غرق شدن فرعون مَعَهُ با موسی أَخَاهُ هَارُونَ برادر او هرون را وَزِيرًا یاری
و مددکار او در امر دعوت و اعلای کلمه فَقُلْنَا اذْهَبَا پس گفتیم بروید و کر بروید إِلَى الْقَوْمِ
الَّذِينَ بسوی گروه قبط یعنی فرعون و اتباع او که آنانند که كَذَّبُوا تکذیب کردند بِآيَاتِنَا
آیتهای ما را که بایشان نمودیم از معجزات یا دلایل عقلیه پس ایشان رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند
ایشان انکار و استکبار نمودند فَدَمَّرْنَاهُمْ پس هلاک کردیم و نیست کردانیدیم آنها را تَدْمِيرًا
هلاک کردنی و نیست کردانیدنی باغراق در دریا وَقَوْمَ نُوحٍ و گروه نوح را لَمَّا كَذَّبُوا
الرُّسُلَ آنهنگام که تکذیب کردند پیغمبران را یعنی نوح و آنانکه از وی بودند چون ادریس و شیث
یا همین تکذیب نوح کردند ولیکن تکذیب یک پیغمبر مستلزم همه پیغمبرانست یا مطلقا بعث رسل را
کردند چون براهمه أَغْرَقْنَاهُمْ غرق ساختیم ایشان را بطوفان وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم
قصه ایشان را لِلنَّاسِ آيَةً برای مردمان نشانه تا از ان عبرت گیرند وَأَعْتَدْنَا و
آماده و مهیا کرده ایم لِلظَّالِمِينَ برای ستمکاران عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک و دائمی
لَحَد در دنیا بایشان رسید وَعَادًا و گردانیدیم قصه عاد و هلاک ایشان را بجهة تکذیب نمودن
ایشان هود را علیه السلم علامتی از برای مردمان تا از ان اعتبار گیرند وَثَمُودَا و همچنین گروه
ثمود را که تکذیب صالح کردند وَأَصْحَابَ الرَّسِّ و اصحاب چاه رس را که در طغیان بحد
نهایت رسیده بودند رس چاهیست در تهامه یا در آذربایجان یا در انطاکیه که صاحب یس یعنی
حبیب نجار را در وی کشتند یا چشمه بوده در نخلستانی که از بنی اسد بود یا همان اخدودست که در
البروج مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و گویند قریه بوده فلج از ولایت یمن و اصحاب آن از بقای
ثمود بودند پیغمبری بدیشان مبعوث شد او را کشتند و در بعضی تفاسیر مذکورست که بعد از قتل
گوشت او را بخوردند عذاب بدیشان رسید و یا جمعی بت پرست بودند که شعیب علیه السلم بدیشان
آمد و تکذیب وی نمودند روزی بر حوالی چاهی گرد اشتند مجتمع شده با ایذای شعیب علیه السلم
مشغول شدند ناگاه آنجاه در هم افتاد و همه ایشان با منازل و مواشی بزمین فرو رفتند یا قومی
بودند که شجره صنوبر می پرستیدند پیغمبری از نسل یهودا بن یعقوب بدیشان مبعوث شد
او را تکذیب نموده بکشتند و در چاهی افکندند ابری سیاه بر ایشان سایه افکند و از ان ابر
صاعقه بیرون آمده همه را بسوخت یا اهل بئر معطله بودند که قصه ایشان گذشت و یا اصحاب حنظله
بن صفوانند و چون تکذیب نبی خود کردند حق تعالی ایشانرا مبتلا کرد بمرغی دراز گردن که آنرا
او بهمه الوان ملون بود بجهت طول عنق او را عنقا گفتندی و بر کوهی که او را دمخ یا فتخ گفتندی

مقام داشت بیامدی و کودکان و مواشی خرد ایشانرا در ربودی و فرو بردی و بدین جهت او را مغرب
گفتندی یعنی فرو برنده و ناپدید کننده روزی دختری که نزدیک ببلوغ رسیده بود از میان ایشان
بربود و ایشان شکایت آن مرغ پیش پیغمبر خود آورده شرط کردند که اگر شر او کفایت کرد ایمان آورند
پیغمبر دست بدعا برداشت و گفت اللَّهُمَّ خُذْهَا وَاقْطَعْ نَسْلَهَا با رخدایا بگیر او را و نسلش را قطع کن
دعای پیغمبر بعز اجابت رسیده آن مرغ غایب شد و دیگر از و اثر و خبر پدید نیامد و جز نام و نشان
ازو نماند و در چیزهای نایاب مثل بدو میزنند کما قیل بیت منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا
زین هر دو ماند نام چو عنقا و کیمیا ؛ پس این قوم بعد از غیبت عنقا در تمرد و عناد افزودند و حنظله را
شهید کردند و حق تعالی آتش را بر ایشان نازل ساخت و همه را بسوخت و امام زین العابدین علی بن الحسین
علیهما السلم از پدر بزرگوار خود نقل کرده که آنحضرت از امیر المؤمنین علی روایت کرده که مردی از
بزرگان بنی تمیم بنزدیک وی آمد و از و پرسید که اصحاب رس چه کسانند و در کدام عصر بوده ند
و پیغمبر ایشان که بود و بچه چیز هلاک شدند که من در کتاب خدای ذکر ایشان می یابم و قصه ایشان
مذکور نیست امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده از من چیزی پرسیده که هیچ کس نپرسیده کسی ترا
خبر ندهد پس از من فرا گیر یا اخا تمیم بدانکه ایشان گروهی بودند که درخت صنوبر پرستیدندی
و آن درخت را شاه درختان خواندندی و آنرا یافث بن نوح کشته بود بر کنار چشمه که آنرا دوشاب
گفتندی و حق تعالی آن چشمه را برای نوح گشاده بود پس از طوفان ایشانرا اصحاب رس برای
آن خواندندی که پیغمبر خود را در زیر زمین کردند و ایشان قبل از سلیمن بن داود بوده ند و
دوازده درخت بر حوالی آن داشتندی و آن موضع از بلاد مشرق بود و در آن روزگار جوئی
نبود که از ان آب شیرین تر باشد و هیچ شهر نبود و اهل آن نسبت ببلاد دیگر بیشتر بودند و لغا
قریهای متعدده بود بزرگترین آن قریه بود که آنرا اسفندآباد گفتندی و مسکن ملک ایشان
و نام آن ملک ترکون بن عابور بن ناووس بن ساذن بن نمرود بن کنعان بود و این چشمه و
درخت صنوبر در این دیه بود هر یک از این مردم از ان درخت شاخها گرفته بودند و در
منزل خود نشانده و درختان بسیار از ان صنوبر پیدا شده و ایشان آب آن چشمه بر خود
حرام کردانیده بودند و چهارپایان را نیز از ان آب نمیدادند و اگر کسی از ان آب بو کوفتی او را
بکشتندی و گفتندی این حیات خدایان ماست سزاوار نباشد که از ان کم کند و در هر عید
که ایشانرا بودی بیامدندی و آن درخت را که نزدیک دیه ایشان بودی بیاراستندی بانواع
حلل و جواهر و جامهای حریر مصور بر و پوشانیدندی و گاو و گوسفند بسیار بیاوردندی

ونزد آن قربان کردندی و آتش بر افروختندی و آن ذبح را در آن افکندندی و چون دود آن بر هوا شدی
و آسمان را بپوشیدی آن درخت را ایشان سجده کردندی و بگریستندی و تضرع کردندی و گفتندی ای خدای
ما از ما راضی شو و شیطان بیامدی و شاخ آن درخت را بجنبانیدی و از ساق درخت آواز دادی مانند آواز
کودکی و گفتی که ای بندگان من از شما خوشنود شدم ایشان از آن آواز خوشحال شدندی و بنشاط تمام از نو
و آتش بجز و سایر لهو و لعب مشغول شدندی و بر سر هر ماه بر جانب درختها که بر در دیه ایشان بودی توجه نمودندی
و باین طریق عمل کردندی و چون بنزدیک آن دیه بزرگتر رسیدندی که اصل آن شجره در آنجا بود و هم اشجار دیگر
از آن گرفته بودند و بر دیه خود نشانده مردمان دیه از صغیر و کبیر باستقبال ایشان بیرون آمدندی و در آنجا
سراپرده بزدندی از دیبائی که بر آن انواع صور مصور کرده بودند و آنرا دوازده در بودی برای هر دیهی دری
و از بیرون آن سراپرده آن شجره را سجده کردندی و اضعاف آن قربانها بنزدیک آن درختان دیگر کردندی
و تضرع بسیار نمودندی ابلیس بیامدی و شاخهای این درختان را سخت بجنبانیدی و با آواز بلند آواز دادی
و ایشان را وعدهای بسیار دادی و ایشان سر برداشتندی و نشاط کردندی و با آواز بلند آواز دادی و بلهو و لعب
مشغول شدندی و ده شبانروز بعد عیدها که در هر سال ایشان را بودی باین منوال گذرانیدندی و بعد از آن
بجانبهای خود رجوع کردندی چون مدتی برین بگذشت حق تعالی پیغمبری بدیشان فرستاد از فرزندان
یهودای بن یعقوب و مدت مدید ایشان را دعوت میکرد بخدای تعالی اجابت نکردند و در کفر و عناد افزودند
آن پیغمبر گفت بار خدایا تو عالمی که ایشان نافرمانی را از حد بردند و از پرستش این درخت باز نمی ایستند آن بدبختان
نمای در این درخت و آنرا خشک گردان حق تعالی آن درخت را خشک گردانید ایشان از آن حالت پریشان شدند
و گفتگوی در میان ایشان افتاده بود و فرقه شدند گروهی گفتند این از سحر این مرد است که پیغمبر خدای آسمان است
خواست که شما را با طاعت خدای خود آرند باین سحر کرده تا خشک شد و دیگری گفتند این بجهة آنست که خدایان
شما بر شما خشم گرفته اند بجهة آنکه این مرد آنها را دشنام میدهد و شما از او جرا و منع نمیکنید پس همه بر کشتن آن پیغمبر
اتفاق کردند تا رضای معبودان ایشان حاصل شود پس نزدیک آن چشمه چاهی بکندند و اطراف آنرا از
ادیم برآوردند و آن پیغمبر را گرفته بدانجا بردند و در چاه کردند و بت مهین که از سنگ تراشیده بودند بیاوردند
و بر سر آنجا نهادند و گفتند شاید ناله و آه او را این معبود بزرگ بشنود و از ما راضی گردد و معبودان دیگر را
از ما خوشنود سازد پس آن پیغمبر در زیر آن زمین مینالید و خدا را بتضرع و زاری میخواند تا قبض روح او شد
بعد از آن جبرئیل را گفت که کثرت نعمت و حلم من این بندگان را فریفته و مغرور گردانید و سالهاست که بعبادت
غیر من مشغولند و مع ذلک پیغمبر مرا بکشتند اکنون از ایشان انتقام کشم بعزت و جلال خودم که ایشان را عبرت
جهانیان گردانم پس چون نوبت عید ایشان در رسید بعادت خود بعید گاه خود آمدند و بسجده و قربان

و لهو و لعب و نشاط مشغول شدند خداوند تعالی باد سرخ بدیشان فرستاد و ایشان از آن باد در یکدیگر
میریختند و دویدن یکدیگر میگریختند پس زمین را امر کرد تا در زیر ایشان سنگ کبریت شد و ابری سیاه بر
بالای سر ایشان بایستاد و آتش بر ایشان بارانید و همه آنها گداخته شدند مانند ارزیز در آتش این است
قصه اصحاب رس که از من پرسیدی و باقی احوال درین باب بمنهج الصادقین است که حاصل حق تعالی
میفرماید که **وَقُرُونًا** و اهل قرنهای که بودند **بَيْنَ ذَٰلِكَ** میان این قبایل عاد و ثمود و اهل
رس **كَثِيرًا** قرنهای بسیار که جز خدا کس ایشان را نداند و گویند مراد میان نوح است و اصحاب رس
و قرن هفتاد سال است و نزد بعضی چهل سال **وَكُلًّا** و هر یک از این امتان قرون **ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ**
زدیم از برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصهای عجیبه پیشینیان برای ایشان و بر ایشان حجت لازم کردانیدیم
وَكُلًّا و همه را **تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا** نیست کردیم نیست کردنی یعنی بنزول عذاب بر ایشان همه را چون
خاک و خاشاک خورد و مرد کردیم **وَلَقَدْ أَتَوْا** و بتحقیق که آمدند یعنی گذشتند قریش در وقت
تجارت شام **عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ** بر آن دیهی که بارانیده شد بر آن **مَطَرَ السَّوْءِ** باران بد
یعنی سنگ باران مراد دیه سدوم است از مؤتفکات که لوط پیغمبر علیه السلام آنجا نشستی و بعد از انقلاب زیر
و زبر شدن آن حق تعالی سنگ بارانید بر اهل آن **أَفَلَمْ يَكُونُوا** آیا پس نبودند قریش که در وقت
مرور خود بر آن **يَرَوْنَهَا** آنرا ببینند های خود و آثار عذاب را مشاهده کردند تا از آن متعظ کردند **بَلْ**
بجانت که ندیدند **كَانُوا** بودند از روی کفر **لَا يَرْجُونَ نُشُورًا** توقع نداشتند برانگیختن را
و عاقبت بجزای خود رسیدند و از این جهت بدیده ایقاظ در آن نظر نکردند و مانند چهارپایان خود بر آن
مرور کردند **وَإِذَا رَأَوْكَ** و چون می بینند ترا ای محمد این کافران جاحد و مشرکان معاند **إِنْ يَتَّخِذُونَكَ**
فرا میگیرند ترا **إِلَّا هُزُوًا** مگر مثل کسی که با وی باستهزا و بر وجه سخریت میگویند **أَهَٰذَا الَّذِي**
آیا این آنکس است که **بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا** برانگیخت او را خدای فرستاده شده بحق **إِنْ كَادَ**
نزدیک بود که این کس یعنی محمد بسخن دلفریب و بسیاری جهد در دعوت و کثرت ایراد دلایل مدعای خود
لَيُضِلُّنَا گمراه گرداند ما را **عَنْ آلِهَتِنَا** از پرستش خدایان ما **لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا** اگر نه آن
بودی که ما صبر کردیم **عَلَيْهَا** بر عبادت آنها و ثابت قدم شدیم در پرستش ایشان ما را باز میداشت
از آن جهة کثرت دعوت کردن او بتوحید که قایل این قولند **فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ** و زود باشد که
بدانند **حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ** آن هنگام که معاینه ببینند عذاب را که **مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا** کیست
از اهل ایمان و ایشان گمراه تر از طریق هدی از سعید جبیر روایت کرده مشرکان سنگی یا کلوخی یا چوبی را
میپرستیدند و چون سنگی یا چوبی نیکوتر یا بهتر دیدندی معبود خود را گذاشتندی و بپرستش آن

پرداختندی وحق تعالی فرموده که أَرَأَيْتَ آیا دیدی مَنِ اتَّخَذَ کسی را که فرا کرفت إِلَٰهَهُ هَوَاهُ
هوای خود را خدای خود یعنی کسی را که هرچند کاه آرزوی باشد پرستد ابن عباس فرموده که معنی آنست که
آیا دیدی آنرا که ترک عبادت خالق خود کرد و تابع آرزوی باطل خود شده سنک را پرستد و بران ثبات ورزد
محققان کفته اند که هرکه غیر خدا چیزی را دوست دارد اکرچه خدا را پرستد در حقیقت خدای خود را پرستیده
زیرا که هوای او او را بمحبت غیر خدا میدارد و سید حسینی در نزهة المجالس آورده که چون آدم صفی را با حوا عقد
بستند ابلیس و دنیا را بایکدیکر پیوستند هم چنانکه از امتزاج آنها آدمی وجود کرفت از وصلت اینها هوا متولد
شد و در مهد طبیعت از جوشش اخلاط اربعه ترتیب یافت و جمله اوصاف ذمیمه که بازاده دنیا را رواج در وی
از آنهاست از هوا مدد می یابد و رسوم عادات مردوده و مذاهب مختلفه از ظهور آن تاثیر میپذیرد و قوت غلبه
او تا بحدیست که الهوی اقبح اله عبد فی الارض در شان او وارد شده و زبان قرآن در بیان آن چنین فرموده
که أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ کویا که اصل هواست و الهه باطله فروع اویند و از اینجاست که مخالفت هوا سبب
وصول است برآنکس که هوای خود را خدای خود ساخته أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ آیا پس تو باشی بر او
وَكِيلًا نکهبانی که او را باز کرده و اجبار از آن منع کنی یعنی قادر نیستی أَمْ تَحْسَبُ بلکه کمان میبری
أَنَّ أَكْثَرَهُمْ آنکه بیشترین مشرکان يَسْمَعُونَ می شنوند بکوش هوش أَوْ يَعْقِلُونَ یا تعقل
میکنند بدانند دلایل توحید را و حجج و آیات هادیه را وجهة این مقدار اهتمام داری و طمع میکنی در ایمان ایشان
بجنانست و تخصیص اکثر بجهة آنست که بعضی از ایشان ایمان آوردند و بعضی دیکر طریق حق را تعقل
کردند و دریافتند اما بجهة استکبار با خوف فوت ریاست مکابره نمودند إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ
نیستند ایشان مکر مانند چهارپایان در عدم انتفاع بسماع کلام و عدم تدبر در دلایل قدرت ملک علام
و آیات و معجزات سید انام صلی الله علیه و آله بَلْ هُمْ بلکه ایشان أَضَلُّ سَبِيلًا کمراه ترند
از انعام از روی راه رفتن چه ایشان انقیاد متعهد خود می کنند و آنچه بدان مامورند منقادند و اینها
از عبادت پروردکار خود ابا مینمایند و دیکر چهارپایان مطالب چیزی اند که ایشانرا سود دارد و مجتنب اند
از آنچه ایشان را ضرر رساند و مشرکان از ثواب که اعظم منافع است میکریزند و در سیئات که موجب اشد عذاب است
می آویزند و نیز انعام اکرچه اعتقاد ندارند بحق و کسب چیزی نمیکنند اما معتقد باطل نیز نیستند و کسب
شر نیز نمیکنند بجهة عدم شعور بخلاف این کروه و دیکر جهالت انعام ضرر بکسی نمیرساند و جهالت کافران
موجب ضلالت و فتنه است و منع مردمان از حق و دیکر متمکن نیست بر طلب کمال پس تقصیری از جانب
آنها نیست و ذم بر آنها مترتب نکردد و این جماعت مقصرند و مستحق اعظم عقاب بر تقصیر خود بعد از آن
بیان دلایل قدرة خود میکند تا بندکان در آن تامل کرده راه بوحدانیت او برند و میفرماید که أَلَمْ تَرَ

آیا نمی بینی و نظر نمیکنی ای بیننده إِلَىٰ رَبِّكَ بصنع پروردکار خود که از محض قدرة خود كَيْفَ
مَدَّ الظِّلَّ چکونه کشید و کسترانید سایه را از ظهور صبح تا برآمدن آفتاب و زمان آن ظل خوشترین
ازمنه روزهاست چه ظلمت خاص جهة نفرت طبع است و انقباض نور بصر و شعاع شمس محقق هوا و مفرق
نور بصر و در آن محل این هردو منتفی است لهذا از جمله نعم بهشت ظل ممدود خواهد بود وَلَوْ شَاءَ
و اکر خواستی خدای لَجَعَلَهُ هرآینه کردانیدی آن سایه را سَاكِنًا ثابت و آرام یافته بریک
منوال و یا غیر متقلص خواهد بود بآنکه شمس بر وضع واحد مقیم باشد بقوله ثُمَّ جَعَلْنَا
الشَّمْسَ پس بر کردانیدیم آفتاب را عَلَيْهِ بر شناختن آن دَلِيلًا راهنمائی چه سایه بآفتاب
شناخته میشود و متفاوت میکردد مکر بسبب حرکت آفتاب و از ابن عباس منقولست که دلالت
شمس باین معنی است که اکر شمس نبودی سایه نشناخته شدی و اکر نور نبودی ظلمت دانسته نشدی
و هر چیزی شناخته میشود باضداد آن ثُمَّ قَبَضْنَاهُ پس فرا کرفتیم سایه را إِلَيْنَا بسوی
خود یعنی زایل ساختیم آنرا بارتفاع شمس در موقع آن چه هرچند آفتاب بلند میشود سایه کم میشود
و کلبی کفته که چون آفتاب طالع شود حق تعالی قبض ظل میکند و فرا میکیرد آنرا قَبْضًا يَسِيرًا
فرا کرفتنی آسان یعنی اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع او بجای سایه آوردیم و آنرا بتدریج قبض
نمودیم و زایل ساختیم چه اکر بیکبار مقبوض شدی مهمات مردمان که بسایه باز بسته است معطل
ماندی و وجه دیکر در معنی آیه آنست که نمی بینی که حق تعالی چکونه بکشید سایه را در وقتی که بنا کرد
آسمان را هم چون قبه و این قبه سایه خود را بر زمین افکند و اکر خدا خواستی او را ساکن کردانیدی که از
پیش میرود و سایه از پس وهم چون کسی که از پی دلیل و راهنمای خود میرود و بعد از آن قبض کرد
سایه را قبضی بتدریج تا منتهی شد بغایت نقصان و نزد بعضی مراد ظل زمین است یعنی ظلمت شب و ضمیر
قَبَضْنَاهُ راجع بدلیل و معنی اینکه خدای در شب بسط زمین کرد و عالم را تاریک ساخت و آنرا دوامی
نداد بلکه آفتاب را طالع ساخته دلیل شناخت او کردانیده که تبیین الاشیاء باضدادها و اوقات روزها را
نیز دایم نساخت بلکه آن دلیل را که شمس است قبض کرد با قول تا باز شب در آمد و این هردو زمان را
که عبارتست از شب و روز جهة آرایش و آرامش خلق تعیین فرموده و در عین المعانی آورده که مد ظل
زمان فترتست که مردمان در ظلمات حیرت بودند و شمس نبوة اسلام که طلوع جمال سید انام علیه
الصلوة والسلام است از افق کرام طالع کشت و اکر آن سایه بودی دایم خلق در تاریکی ظلمت ماندی
بروشنی آکاهی نرسیدندی شعر کرنه خورشید جمال یار کشتی رهنمون ∴ از شب تاریک و ظلمت
کس ببردی راه برون ∴ صاحب کشف الاسرار کوید که این از روی ظاهر معجزه مصطفی است صلی الله

والہ

علیه وآله وبهم اهل حقیقت اشارت بقرب وکرامت وی اما بیان معجزه آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه

در سفری بوقت قیلوله در زیر درختی فرود آمد یاران بسیار همراه بودند و سایه درخت اندک بود حق تعالی

بقدرت کامله واظهار معجزه نبویه سایه آن درخت را ممدود کردانید چنانکه لشکر اسلام در آن سایه آسوده ند و

این آیه نازل شد ونشان خصوصیت وقرب آنست که فرمود اَلَمْ تَرَ اِلٰی رَبِّکَ موسی را بوقت رویت داغ لن

تَرَانِی بر دل نهاد واین حضرت را بی طلب فرمود که مرا می بینی ودر من مینکری ودیگر چه میخواهی وَهُوَ الَّذِی

جَعَلَ واو آن کس است که کردانید لَکُمُ اللَّیْلَ لِبَاسًا برای شما شب را پوشش تا در او آرام

کیرند هم چنانکه در لباس آرام میکیرند وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وخواب را راحتی تا بدان آسایش یابند بقطع

شواغل وصنایع وَجَعَلَ النَّهَارَ وکردانید روز را نُشُورًا خداوند انتشار و پراکنده شدن در آن

برای طلب معیشت ویا آنکه مقرر کرد روز را یعنی شما را روز از خواب برانگیخت مانند برانگیختن مردکان این

اشارتست بآنکه خواب وبیداری نمونه موت ونشورست چه نوم مشابه موتست در قطع حیوة ونشور برانگیخته

شدنست از خواب مانند بعث اموات بعد از موت واز لقمان حکیم که بآن اشارت ارشاد پسر خود نموده

اینست که کفت ای پسر من هم چنانکه بخواب میروی پس بیدار میشوی همین طریقه خواهی مرد ومبعوث

خواهی کشت وَهُوَ الَّذِی اَرْسَلَ الرِّیَاحَ واوست آن کس که فرستاد بادها را بُشْرًا بشارت

دهندکان بباران بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ پیش از نزول رحمت او که بارانست چه وزیدن بادها غالبا

دلالت میکند بر وقوع باران در آن زمان وَاَنْزَلْنَا وفرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا از آسمان

مَاءً طَهُوْرًا آبی پاک کننده که مزیل حدث وخبث است چنانکه در جائی دیکر میفرماید که وینزل

عَلَیْکُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِیُطَهِّرَکُمْ بِهِ وَیُذْهِبَ عَنْکُمْ رِجْزَ الشَّیْطَانِ وبیان مسائل متفرعه احکام طهارت

برین آیه در منهج الصادقین مذکورست حاصل که حق تعالی میفرماید بروجه انعام وامتنان که ما فرو

فرستادیم آب پاک کننده را که بارانست لِنُحْیِیَ بِهِ تا زنده کنیم بآن آب بَلْدَةً مَیْتًا شهری مرده

یعنی موضعی را که در او خشک سالی بوده یا مکانی را که در زمستان خشک وافسرده کشته زنده کردانیم

وتازه وتر سازیم وَنُسْقِیَهُ وبیاشامانیم مِمَّا خَلَقْنَا از آنچه آفریده ایم اَنْعَامًا چهارپایان

را وَاَنَاسِیَّ کَثِیْرًا ومردمان بسیار را یعنی از اهل بادیه چه ارباب قری وبلدان را انهار و

منافع هست که بدان از آشامیدن آب باران مستغنی اند وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ وبدرستی که ما

مختلف کردانیده ایم باران را بَیْنَهُمْ میان ایشان در شهرهای مختلف واوقات متفاوت وصفتهای

یعنی بزرگ قطره وریزه وغیر آن از قلت وکثرت بحسب حکمت ومصلحت از ابن عباس مرویست که

حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که هیچ سالی نیست که باران آن از سال دیگر بیشتر بود یا کمتر ولیکن

حق تعالی تقسیم آن فرموده میان بندکان خود بر هر تقدیر که خواهد بایتوجه که بجهة معصیت

باران شهرا ایشانرا بشهری دیکر یا ببیابانها ودریاها دیران سازد پس این آیه تلاوة فرمود که وَلَقَدْ

صَرَّفْنَاهُ بَیْنَهُمْ وکویند معنی آیه آنست که مکرر کردیم ما سخن ابر وبارانرا در قرآن یا سایر کتب لِیَذَّکَّرُوا

بجهة آنکه تدبر کنند بندکان تا بحق نعمت ما معرفت پیدا کنند وبقدرت ما عارف شوند وشکر کذاری

نمایند وعبرت کیرند بصرف آن از ایشان یا بسوی ایشان وبجهة آن ترک معصیت نمایند یا سپاس

داری آن کنند فَاَبٰی اَکْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر مردمان وقبول آن نکردند اِلَّا

کُفُوْرًا مکر ناسپاسی وکفران نعمت را ویا جحود وردیدند وکفتند ما باران داده شده ایم بجهت

فلان وفلان ستاره وشبهه نیست که هر که عقیده اش این باشد که باران از ستارکانست وعلت آن

هبوط وصعود کواکب است کافرست اما اکر معتقدی چنین باشد که باران از خلق الله است وکواکب

وسایط واماراتند که حق تعالی برای نزول آن مقدر فرموده کافر نمیشود وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا واکر

میخواستیم هر آینه می انکیختیم فِی کُلِّ قَرْیَةٍ در هر دیهی نَذِیْرًا پیغمبری بیم کننده واما بجهة

تعظیم شان وعلو مکانت تو وتفضیل تو بر سایر انبیا نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا بر کافه مردمان مبعوث

ساختیم تا روز قیامت پس مقابل ساز این الفت را بثبات واجتهاد در دعوت واظهار حق فَلَا تُطِعِ

الْکَافِرِیْنَ پس فرمان مبر کافرانرا که ترا بدین آبای خود دعوت میکنند وَجَاهِدْهُمْ وجهاد کن

با ایشان بِهِ بفرمان یا بترک طاعت ایشان ودفع شبهه باطله ایشان که جِهَادًا کَبِیْرًا جهاد اکبر

بودنست با اعدا بشمشیر جد وجهد نمای وحدیث وَجَعَلْنَا مِنْ جِهَادِ الْاَصْغَرِ اِلٰی جِهَادِ الْاَکْبَرِ اشارتست برین

واین دلالتست برآنکه مجاهده وجهاد در حل شبهه مبطلین واعدای دین از اجل جهادست واعظم آن

میتواند بود که مراد مقاتله باشد یعنی ای محمد با همه کفار جهاد ومقاتله نمای بشمشیر آبدار وبتوفیق حضرت

پروردکار بعد از آن تعداد نعمت دیکر میکند که دلالة تامه دارد بر قدرت کامله ومیفرماید که وَهُوَ

الَّذِی واوست آنکس که بحکمة شامله مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ بهم کذاشت دو دریا را یعنی بجاور و روملاحق

هم ساخت بی آنکه بهم آمیزند هٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ پس یکی ازیشان شیرین وبسیار خوش مزه

که از فرط عذوبت دافع تشنکی است وَهٰذَا مِلْحٌ اُجَاجٌ واین دیکر آب شور وتلخ یعنی بحر فارس

وروم وَجَعَلَ بَیْنَهُمَا وساخت میان این دو دریا بَرْزَخًا حاجزی ومانعی از قدرت خود

وَحِجْرًا مَحْجُوْرًا وحرامی محروم تا روا که یکی بدیکری غلبه کند یعنی میان آنها تنافری بلیغ پیدا کرده

بروجهی که کوئیا که یکی بدیکری میکوید که حِجْرًا مَحْجُوْرًا یعنی از من دور شو وبمن آمیخته مشوم چنانکه کسی

آنرا بدشمن خود میکوید تا از شر او ایمن کردم و تحقیق این کلمه در بالا معلوم شد و تحقیق این سخن دریجا
آنست که حق تعالی بقدرت کامله خود حاجزی و مانعی درمیان این هر دو دریا کرد تا بهم مختلط نشوند
و با فقاد تمام خود منع بلیغ فرموده آنکه ملح اجاج است افساد کند در عذب فرات آنرا از عذوبت خودش متغیر
کرده اند و نزد بعضی حجرا محجورا حد و دات یعنی بین البحرین حدی معین و مقرر کردیم مانند دجله که میان
دو دریا کشیده است و نمیکذارند که هر دو بهم رسند و طعم یکدیگر یکی را فاسد کند و کویند مراد بحر عذب عظیم است
مانند نیل و سیحون و دجله و جیحون و بحر ملح سایر دریاها و برزخ میان آنها بیابانهاست و شهرهایی بینهما واقع
شده اند و بنابراین قدرت در فصل است و اختلاف صفت با آنکه مقتضای اجزای هر عنصری آنست که مثلا
و متشابه یکدیگر باشد در کیفیت **وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ** واوست که آفرید از محض قدرت **مِنَ الْمَاءِ**
بَشَرًا از آب آدم را علیه السلام یعنی آبی که طینت آنرا بدان تخمیر کرد و با آنکه آنرا اجزای از ماده بشر کرد انید
تا مجتمع شود صفت سلامة و قبول اشکال و هیأت بشریة کند بسهولت و یا خلق کرد جنس آدمی را از آب منی
فَجَعَلَهُ پس کردانید او را **نَسَبًا وَصِهْرًا** خداوند نژاد و پیوند یعنی انسان را بر دو قسم
تقسیم فرمود ذکور که نسب ایشان بدیشان بود چنانکه فلان بن فلان و اناث که مصاهرت و دامادی بدیشان
وجود کیرد مانند اینست قوله تعالی فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى و از امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست که
نسب آنست که نکاح او حرام باشد و صهر آنکه مناکحه بآن حلال باشد چون دختران عم و عمه و از ضحاک مرویست
و از قتاده نقل است که نسب هفت صنفند و صهر پنج صنف که حق تعالی ذکر ایشان فرموده در آیه حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ
امهاتکم تا آخر و کویند نسب پسران و دختران اند **وَكَانَ رَبُّكَ** و هست پروردکار تو **قَدِيرًا**
توانا بر آفریدن بنین و بنات و ذکور و اناث که متقابلانند و مخلوق از ماده واحده با عضای مختلفه و ابناع
متباعده و کاه هست که از نطفه واحده توامان که ذکوریت و انائی ایجاد میفرماید جلت عظمته و قدرته
از سدی که یکی از مفسران و مشاهیر روات اهل سنت روایتست که این آیه در شان عالیشان پیغمبر صلی الله علیه
و آله و علی ابن ابی طالب علیه السلام نزول یافته و مناسبت بتزویج حضرت خیر النساء فاطمة الزهرا علیها السلام و شاه
اولیا و دامادی آنحضرت بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و از ابو حنیفه روایتست که کفت از محمد بن سیرین که یکی از
روات معتبره اهل سنت شنیدم که کفت این آیه در شان عالیشان حضرت شاه ولایة پناه امیر المؤمنین علی علیه السلام
نازل کشت که پیغمبر صلی الله علیه و آله تزویج کرد فاطمه را علیها السلام بوی چه آن حضرت جامع نسب و سبب بود اما نسب
جهة آنست که پسر عم پیغمبر خدا بود و اما سبب زیرا که شوهر دخترش بود و هیچکس از صحابه جامع این دو صفت نبود
مکر او و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایتست که حق تعالی خلق علی کرد و در صلب آدم و بصلب شیث

رسانید و بعد از آن از صلب طاهرین بارحام طاهرات نقل میکرد تا بصلب عبد المطلب رسید آنکه او را دو نصف
کرد یک نصف آنرا در صلب عبد الله نهاد و نصف دیکر را در صلب ابو طالب از اول مرا آفرید که محمدم و مرا نبوت
و رسالت و کتاب کرامت فرمود و از دوم علی را خلق کرد و وی را ولایت و طهارت و سخاوت و شجاعت ارزانی فرمود
و از آنست قوله تعالی وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا فانا و علی خلقنا من نور واحد مراد علی را
از یک نور ایجاد فرمود و ابو احمد بن داود بن سلیمان از امام علی ابن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده که آنحضرت
فرمود که از آبای کرام خود شنیدم که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که رسول خدا روزی مرا کفت که ای علی ترا
سه چیز داده اند که مرا نداده اند یکی آنکه پدر زنی چون من ترا داده اند دویم جفتی چون فاطمه سیم فرزندانی
چون حسن و حسین و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که امام حسین علیه السلام فرمود که روزی با برادرم حسن
در بعضی از کوچهای مدینه میرفتیم جابر بن عبد الله انصاری و انس بن مالک می آمدند چون جابر نزد ما رسید در دست
و پای ما افتاد و بوسه بر دست و پای ما میداد انس او را ملامت کرد که تو مردی بزرک سالی و مکان و مرتبه که تراست
از رسول این حال مناسب آن نیست جابر کفت ای انس ملامت من مکن و خاموش شو که من از رسول صلی الله علیه و آله
شنیدم چیزی در حق ایشان که کمان نداشتم که هیچ آدمی را آن باشد انس کفت آن چیست کفت شنیدم از رسول صلی الله
علیه و آله که فرمود چون خدای خواست که مرا بیافریند نطفه بیافرید از نور سفید و در صلب آدم نهاد و بعد از آن
از اصلاب طاهرین بارحام طاهرات منتقل میساخت تا بصلب عبد المطلب رسانید پس آنرا بدو نیمه کرد یکنیمه
بعبد الله داد و یک نیمه بابی طالب از عبد الله من بوجود آمدم و از ابی طالب علی آنکه نور من بفاطمه نقل کرد پس از
علی و فاطمه حسن و حسین بوجود آمدند و ایشان طاهر و مطهرند اما نطفه فاطمه بحسن انتقال کرد و نطفه علی
بحسین و بعد از آن از صلب حسین آن نطفه منتقل خواهد شد بائمه هدی تا بقیامت و در خبر است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که روزی فرشته نزد من آمد که قبل از آن نیامده بود و مرا خطابی کرد که پیش از وی کسی
نکفته بود و آن این بود که السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلُ يَا آخِرُ يَا حَاشِرُ کفتم ای ملک این چه خطابست کفت تو اولی یعنی
که اول کسی که سر از خاک برآرد در روز قیامت تو باشی و آخری یعنی باعتبار که ختم پیغمبرانی و حاشری یعنی
که حشر در روز قیامت بتو و امت تو باشد کفتم چه نام داری کفت محمود کفتم ای محمود بچه کار نزول یافته کفت
جئتك لتزوج النور على النور آمده ام بتو تا تزویج نمائی نور را بنور کفتم ای دو نور کیست الله که بهم تزویج نمایم
کفت فاطمه و علی و حکم الهی چنانست که در زمین میان ایشان عقد نکاح کنی که حق تعالی در آسمان عقد نکاح
ایشان بسته من کفتم سَمْعًا وَطَاعَةً و چون برخواست بر میان هر دو کتف او نوشته دیدم و آن نوشته این بود
که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله ایدته بعلی و نصرته بهم کفتم ای محمود چند کاه هست که میان دو کتف تو
این نوشته است کفت قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللهُ آدَمَ بِأَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ أَلْفَ عَامٍ پیش از آنکه خدای تعالی آفرید آدم را

بر بیست و چهار هزار سال و چون این فرشته برفت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فاطمه را بعلی علیه السلام تزویج نمود
و خوارزمی از ابو العلای همدانی روایت کرده و او از حسین بن علی و او از پدر بزرگوار خود که آنحضرت فرمود که در خانه
ام سلمه نشسته بودم که ناگاه فرشته بر آنحضرت نازل شد که بیست سر داشت و بروایت کلبی بیست و سه سر داشت
و در هر سری هزار زبان و در هر زبانی بلغتی تسبیح و تقدیس خدا میکرد که مشابه بلغت دیگر نبود و کف دست او فراختر
از هفت آسمان و هفت زمین بود پیغمبر صلی الله علیه و آله پنداشت که جبرئیل است فرمود او جبرئیل هرگز باین صورت
نزد من نیامده گفت آن فرشته که من جبرئیل نیستم مرا صرصائیل میگویند حق تعالی مرا بتو فرستاده تا تزویج کنی نور را
بنور گفتم کرا بکه دهم گفت اِبنتَکَ فاطمه بعلی ابن ابی طالب و بیان تزویج فاطمه علیها السلام بروایت امیر المؤمنین علیه السلام
و عبد الله عباس و عبد الله مسعود و جابر بن عبد الله انصاری و انس بن مالک و ام سلمه بر طریقی که در روضة الاحباب
و کتاب ذریه طاهره و کشف و غیره با اختلاف الفاظ برین وجه است که چون فاطمه بحد بلوغ رسید اکابر قریش از اهل
شرف و مال بخواستکاری وی برخواستند رسول صلی الله علیه و آله هر یکرا جوابی میداد و از جمله ابوبکر خواستکاری
نمود و گفت یا رسول الله مرا رغبتست که تو فاطمه را بمن دهی سابقهٔ اسلام و صحبت میدانی و این معنی را سه مرتبه
تکرار کرد و در مرتبهٔ سیم حضرت فرمود کار فاطمه بمن نسبت ندارد بلکه بمشیّة الهی بازگشته است بهر که خواهد دهد عمر
نیز آمد و خواستکاری نمود چنین جواب شنید پس عمر با ابوبکر ملاقات کرد و گفت کان من چنانست که رسول میخواهد دختر
خود را بیکی از اشراف عرب دهد که او را مال و منال بسیار باشد و صاحب قبایل و عشایر باشد تا باو قوتی پیدا کند
درین بودند که عبد الرحمن بن عوف برسید و گفت چه میگویند ایشان او را برین قصه مطلع ساختند عبد الرحمن گفت
من بروم و خواستکاری کنم و کان من چنانست که مرا اجابت کند چه مرا مال و ضیاع و عقار بسیار است و رسول
درویش است و ممکنست که بمال مایل شده دختر بمن دهد پس جامهای نیکو درپوشید و خود را ببوی خوش معطر
گردانید و نزد رسول آمد و خواستکاری کرد حضرت هیچ جواب نداد و عبد الرحمن کان برد که بجهة تعیین صداق توقف
کرده گفت یا رسول الله چندین شتر و گاو و گوسفند و زر و سیم بصداق بدهم حضرت در غضب شده دست مبارک
دراز کرده و کفی سنگ ریزه برداشت و در کنار عبد الرحمن ریخت همه در و مرجان گشت گفت این را برداد تا مال تو بیشتر
شود و بعد از آن فرمود که نگفتم کار فاطمه بارادهٔ الهی بازبسته تا بکسی که خواهد دهد والله که اگر بعد ازین کسی
دیگر خطبهٔ او کند شکایت او با خدای کنم عبد الرحمن منفعل شده بازگشت پس روزی ابوبکر و عمر و سعد بن
معاذ مجتمع شده گفتند رسول خطبهٔ سادات و اشراف قریش رد فرمود کان من آنست که رسول فاطمه را بعلی خواهد
داد پس بطلب امیر المؤمنین علی برخواستند و او را در نخلستان بعضی انصار یافتند که آنرا آب میداد باجرت چون
ایشانرا بدید رطبی چند که حق وی بود حاضر ساخت بخوردند و ایشان صورت حال بعرض رسانیدند ابوبکر
گفت ای علی خدای تعالی مجامع فضل و شرف و سخاوت و شجاعت در وجود تو جمع کرده ترا بانواع کرامت مخصوص

ساخته و هیچ خصلت از آن خصایل پسندیده نداریم مگر در تو موجود است و مکان و مرتبه و قرابت و محبت تو با رسول
بر هیچ کس پوشیده نیست اشراف قریش همه خواستکاری فاطمه کردند و رسول اباکرد و تو خطبه نکردی امتناع تو
ازین چیست و تو میدانی که شرف دنیا و آخرت در نکاح او بازبسته است و کان ما آنست که خدا و رسول او را برای
تو بازگرفته اند حضرت از استماع این سخن آب در دیدهٔ مبارک بگردانید و فرمود مرا رغبت بسیار است اما مانع
خطبه دو چیز است یکی درویشی و تنگدستی و دیگری حیا از حضرت صلی الله علیه و آله که در مواجهه این سخن را با و
بازگویم گفتند بهر حال ترا خطبه باید کرد و او را برین تحریص نمودند امیر المؤمنین بخانه آمد و تبدیل جامه نمود
و بدر خانهٔ رسول خدا آمد و رسول صلی الله علیه و آله در حجرهٔ ام سلمه بود پس در بزد رسول در زدن او را شناخت
پیش از آنکه گوید من علی ام فرمود ای ام سلمه در بگشا تا در آید ام سلمه گفت بخدای ما را فرموده که از مردان پنهان
شویم فرمود ای ام سلمه این مردیست که احمق و سبکبار نیست بلکه برادر و پسر عم من است و دوسترین خلقان نزد
من ام سلمه گفت من برفتم و در بگشادم بحدی که در را نگاه داشت تا که من پنهان شدم و بعد از آن در آمد و گفت السلام
علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته رسول گفت و علیک السلام و رحمة الله و برکاته و نزد رسول بنشست و سر در
پیش افکند و میخواست که سخنی بگوید حیا مانع او میشد رسول فرمود یا علی سخنی و حاجتی که داری بگوی و روا
شد حضرت فرمود که شاید تو بخطبهٔ فاطمه آمده باشی گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود هر چه خواهی مقتضی
و رواست پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که یا رسول الله تو دانی که در زمان طفولیت مرا از پدر و مادر برگرفته
و بجای فرزند نگاه داشته و همیشه از پدر و مادر بر من مشفق تر بوده و آداب علوم دینیه مرا تعلیم داده و تو
دانی ذخیرهٔ من در دنیا و آخرت چیست و حق من و قرابت سابقهٔ من از اسلام بر تو پوشیده نیست که تو کفتی
هر سببی و نسبی منقطع شود مگر سبب و نسب من بعد از آن گفت یا رسول الله من بخطبهٔ فاطمه آمده ام و طمع
دارم که دست رد بر روی من ننهی و امید دارم که حق تعالی بالطاف عمیم خود از او نتایج طیب و طاهر ایجاد
فرماید رسول از این سخن خندان شد و فرمود یا علی چیزی داری که او را بصداق فاطمه بدهی تا آنرا صرف زفاف
کند گفت یا رسول الله بر تو مخفی نیست که مرا غیر از اسبی و شمشیری و شتری آبکش نیست و زرهی حضرت صلی الله علیه و آله
فرمود اسب و تیغ ترا در جهاد بکار می آید آنرا نتوان فروخت و شتر نیز احتیاج داری تا باری که داشته باشی برا د
نهی برو و زره را بفروش که چندان ضرورتی نداری چه بی آن بر دشمن غالب میتوانی شد پس امیر المؤمنین علی
علیه السلام فرحناک شده از نزد رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمد و بمصلای خود رفت و بنماز مشغول شد رسول صلی الله
علیه و آله سلمان را گفت برو و امیر المؤمنین علی را بخوان سلمان آمد و گفت اجب رسول الله اجابت کن رسول خدا را
امیر المؤمنین علی نزد پیغمبر آمد حضرت چهرهٔ او را بدید گفت بشارت باد ترا ای علی که حق تعالی فاطمه را بتو تزویج
فرموده در آسمان پیش از آنکه من او را بتو دهم در زمین و درین حال فرشته بمن آمد که پیش ازین نیامده بود

وگفت مژده باد ترا ای محمد باجتماع شمل و طهارت نسل من گفتم تا م تو چیست گفت بسطاییل یکی از موکلان بر قوایم
عرشم و من از خدای درخواستم تا این بشارت از جانب او بتو رسانم و جبرئیل بر اثر من می آید تا تفصیل احوال جمع بکم
شریف تو رساند پس در عقب او جبرئیل نازل شد و بشارت داد مرا و گفت یا رسول الله حضرت عزت امر فرمود ملائکه
مقربین تا در آسمان عقد نکاح بستند میان فاطمه و علی پس حریری از حریرهای بهشت در دست من نهاد بر آنجا
چیزی نوشته گفتم یا روح الامین این نوشته چیست گفت بر اینجا نوشته که حق تعالی نظر کرد بر زمین و ترا برگزید
برسالت و بار دیگر اطلاع فرمود برای تو برادری و مصاحبی و وزیری برگزید و دختر ترا بوی داد گفتم آن کیست گفت
علی ابن ابی طالب که برادر دینی و پسر عم نبی و وزیر و خلیفهٔ تست و حق تعالی امر فرمود خازنان بهشت را تا بهشتها را
بیاراستند و بغرف و منازل او خطاب رسید تا بانواع حلی و حلل و جواهر آراسته شد و حور العین را فرمود تا خود را
بیاراستند و بقراءة سورهٔ یس و طه و طواسین مشغول شدند و بادها را فرمان رسید تا انواع عطر و طیب برد ا شتند
و در بهشت پراکند و ساختند و فرشتگان همهٔ آسمانها را امر کرد تا در آسمان چهارم جمع آمدند بنزدیک بیت المعمور
و منبری از نور بنهادند و این آن منبریست که آدم بر او خطبه خوانده در وقتی که حق تعالی او را تعلیم همه اسما فرموده
بفرشته که نام او راحیل است و افصح ملائکه خطاب آمد که بر بالای منبر رفت و خطبهٔ فصیحانه مشتمل بر حمد خدا ادا کرد
و بعد از آن گفت ای فرشتگان همه برین گواه باشید پس جبرئیل گفت همه آسمانها از این خرمی بحرکت درآمدند و خدای
تعالی مرا فرمود تا عقد نکاح بستم و فرشتگان را گواه گرفتم و این نوشته گواهی فرشتگانست برین حریر و حق تعالی فرمود
تا آن عرض کنم بر تو و مهر از مشک بر آن نهم و برضوان که خازن بهشتست بسپارم و درخت طوبی را فرمود تا آنچه
داشت از حلی و حلل نثار کرد بعد از آن ابری فرستاد تا در و یاقوت و انواع جواهر نثار کرد و فرمود تا فرشتگان
سنبل و قرنفل بر و فشانند و حور العین برچینند و بیکدیگر میدهند و با آن فخر میکنند تا روز قیامت و میگویند
که نثار تزویج فاطمهٔ زهراست بنزدیک شما تا روز قیامت رسد بر صراط بایستید و هر که بر شما بگذرد که مشتاق سخ
و حبه از محبت علی در دل او باشد و محبت فاطمه و فرزندانش این جواز که مضمونش بیزاریست از آتش دوزخ
و رسیدن به بهشت نعیم بوی دهید و او را به بهشت رسانید بی حساب و این حکمیست که من کردم پیش از آنکه
خلقان را آفریدم پس جبرئیل گفت که روز قیامت بر صراط بایستم و این فرشتگان با من باشند و آن طومارها در
دست گرفته چون یکی از شیعیان و دوستان علی و اولاد او بگذرند این نامه را بدست راست او دهند و در
عنوانش نوشته براءة من العلي الجبار لشيعة علي و فاطمة من النار برای ایشان مرکبان از نور بیاورند باز ینها
از یاقوت سرخ و فرش آن حریر و دیبای سبز شیعیان علی بر آن نشسته فرشتگان در پیش و پس ایشان هیچ کس
نرسند مگر که از راه ایشان دور شوند و بتعظیم تمام در پی تا بر در بهشت و آن طومارها بیرون آرند و گویند ای
مردمان بیایید و جواز خدا بر ایشان بخوانید رضوان و خازنان بهشت گویند که یا اولیاء الله ادخلوها بسلام آمنین

پس درهای بهشت بروی ایشان بگشایند و ایشان را باعلای درجات رسانند و در اعلا علیین ایشان را رفیق تو و
علی و اولاد او گردانند بعد از آن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد که حق تعالی او را چنان زنده دارد
که ما را و چنان میراند که ما را و در روز قیامت او را با ما حشر کند و در درجهٔ ما باشد باید که با ما تولا کند و از دشمنان
ما تبرا نماید و دوستان ما را دوست دارد و دشمنان ما را دشمن دارد و لعنت کند ایشان را که حق تعالی ایشان را لعنت کرده
بزبان پیغمبران و فرشتگان و جملهٔ خلقان پس رسول صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل مرا گفت که منادی ندا کرد
از عرش که ای فرشتگان من و ساکنان بهشت برکت باد شما را بر تزویج فاطمه و علی که من برکت کردم و راحیل گفت
بار خدایا کدام برکت باشد عظیمتر از کرامت تو ایشان را و بشارت تو ایشان را در بهشت و حال آنکه ایشان هنوز در
دنیا اند حق تعالی فرمود یا راحیل از برکت بر ایشان آنست که ایشان را بر محبت خود جمع کردم و از فرزندان ایشان
امامان بکذارند تا ایشان را بشرایع دین و احکام و آداب مرضیه تعلیم کنند و با ایشان حجت لازم کرد او بر خلقان
تا روز قیامت پس جبرئیل گفت مرا خدای امر کرده تا ترا اعلام کنم تا فاطمه را بعلی دهی بعقد و نکاح و ایشان را بشارت
دهی بدو پسر زکی و نجیب و طاهر و فاضل در دنیا و آخرت یا علی فرشتهٔ حالی از نزد من رفت و من در حال کس
فرستادم و عزم کردم که با امر خدای امتثال نمایم در باب تزویج تو بفاطمه پس امیر المؤمنین صلوات الله علیه سجدهٔ
شکر بجای آورد و حضرت رسول وی را گفت برخیز و بسجده رو که من در عقب تو آیم تا آنچه ملک تعالی ما را امر فرموده
بجای آوریم و در حضور مهاجر و انصار ذکر فضیلت تو کنم آن قدر که چشم تو و دوستان تو بدان روشن گردد
امیر المؤمنین علی علیه السلام گوید که من از نزد رسول بیرون آمدم و از خرمی نمیدانستم که چگونه راه میبردم و در راه
بعبد الرحمن عوف رسیدم و او را گفتم رسول فاطمه را بمن داد و فرمود حق تعالی او را بتو داد و عقد شما در آسمان
بستند و رسول در اثر من می آید تا این حدیث بر مهاجر و انصار بیان کند عبد الرحمن باز گشت و با من در مسجد آمد
و رسول صلی الله علیه و آله شادان از عقب ما برسید و بلال را گفت تا منادی کرد و همهٔ مهاجر و انصار را در مسجد
جمع کرد پس آنحضرت بنزدیک منبر بر نشست تا همهٔ مردمان بجای خود نشستند و آنگاه بر منبر رفت و خطبهٔ فصیح
ادا کرد و بعد از آن گفت ای مهاجر و انصار بدانید که جبرئیل نزد من آمد و مرا خبر داد که خدای تعالی فرشتگان را نزد
بیت المعمور جمع کرد و ایشان را گفت گواه باشید که من فاطمهٔ زهرا را بعلی بن ابی طالب دادم پس بنشست و فرمود
ای علی برخیز و خطبه کن برای خود امیر المؤمنین علیه السلام برخواست و خطبهٔ فصیح مشتمل بر حمد الهی بخواند و بعد
از آن فرمود که بدانید ای معشر مردمان که رسول خدا دختر خود را فاطمه بمن داد پس از وی پرسید و گواه شد
که من راضی شدم و نیکو داماد یست او مرا و نیکو برادریست مرا او و او بهترین و سید مردمانست در دنیا و آخرت
و انجمله صلحا انست پس امیر المؤمنین علیه السلام برخواست و سر بر زمین نهاد و شکر خدا را بتقدیم رسانید پس اصحاب
مبارکباد گفتند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بفرمود تا طبق خرما بیاوردند و همه از آن بخوردند و بترک

بخانه بردند و رسول صلی الله علیه و آله بحجره رفت و زنان را فرمود که بدین شادی و خرمی دف بزنید دف بزدند و از
هر جانب ندای مبارکباد بر آوردند آنکه رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی علیه السلم را گفت برو و زره را بفروش تا
درین کار صرف کنی امیر المؤمنین علی گفت زره را بیازار بردم اعرابی بمن رسید و گفت یا علی این زره را چند بمی
فروشی گفتم پانصد درم دست در آستین کرد صره که پانصد درم درو بود بیرون آورد و بمن داد و من زره را با
دادم و درمها را نزد رسول آوردم مرا گفت چکردی گفتم بپانصد درم فروختم و اینک درمها گفت بکه فروختی گفتم
باعرابی گفت وی را شناختی گفتم نه فرمود آن جبرئیل بود پیش از آنکه تو باز آئی او زره را بمن داد پس کلمه از مجموع
و مشتی از آن زر با و داد و گفت برای فاطمه چیزی که محتاج او باشد بخر و بلال را بر فاقت او فرستاد و آن
شصت درم بود بستری که حشو آن پشم لیف بود بچهار درم بخرید و حصیری و لفحه بکار می بایست از بالشی که آن
خرما بود و کلیمی خیبری و مشک آبی و کوزه و سبوی چند و مطهره و جامه باریک از پشم این جمله بخرید و رسول در
خانه ام سلمه بود چون در آن نگریست بگریست و گفت بار خدا برکت کن آل محمد را پس باقی درم را بام سلمه داد فرمود
نگاهدار تا وقت حاجت پس امیر المؤمنین علی یکماه توقف کرد و شرم میداشت که اظهار زفاف کند و هرگاه رسول
او را بخلوت دیدی گفتی یا علی بهترین زنان جهان را بتو دادم چه نیکو و زیباست زوجه تو بعد از یکماه عقیل گفت
ای برادر چرا طلب زفاف نمیکنی تا باجتماع شما چشم ما روشن شود گفت ای برادر والله که رغبت من بنهایت
رسیده ولیکن حیا مانع میشود گفت بیا تا برویم و من این حدیث را برسول عرض کنم پس برخواستند و روان
شدند در راه ام ایمن خادمه رسول بایشان رسید و گفت کجا میروید گفتند نزد رسول خدا جهت طلب زفاف فاطمه
گفت شما باز گردید که این کار تعلق بزنان دارد و من ایشان را بگویم و تعیین وقت نمایم پس نزد ام سلمه آمد و این
حدیث باز گفت ام سلمه فرستاد و زنان رسول را حاضر کرد چون رسول صلی الله علیه و آله بخانه آمد گفت سبب
اجتماع چیست گفتند برای کاری که اگر خدیجه بودی چشمش بدین کار روشن شدی رسول صلی الله علیه و آله چون
نام خدیجه بشنید بگریست و گفت مانند خدیجه کجا یافت شود تصدیق من کرد وقتی که قوم تکذیب من میکردند
و انیس من بود زمانی که مردمان مرا متوحش میکردند و قوت دادم را بدین خدا و موانسات کرد با من در نفس
و مال و خانمان و خدای مرا امر کرد تا بشارت دادم او را بخانه در بهشت از زمرد سبز زنان گفتند یا رسول الله هر چه
تو از خدیجه گوئی بیش از آنست خدای تعالی حشر ما با او کناد یا رسول الله برادر و پسر عم تو التماس زفاف دارد
و منتظر است تا چه جواب آید و حیا مانع او میشود که خود بعرض شما رساند گفت ای ام ایمن او را طلبیده نزد من
حاضر گردان چون حاضر گردانید پس حضرت امیر المؤمنین علی نزد رسول الله بنشست شرم زده و منفعل سر در
پیش افکنده پس ام سلمه را گفت آن درمهای فاطمه را که بتو دادم بیاور ام سلمه حاضر گردانید و حضرت از آنجا مشتی
برگرفت و بامیر المؤمنین داد و گفت برو روغن و خرما بخر و لفحه رسول فرموده بود بخرید و مشتی دیگر ببلال داد که

جامه و طیب بخر بیامد و بخرید سعد معاد بیامد و ده گوسفند و گاوی و شتری بهدیه آورد و هم چنین
سعد بن ربیع و ابو ایوب انصاری و عبد الرحمن عوف و یکیک از یاران می آمدند و شتر و گاو و گوسفند
و گندم می آوردند تا هدایای بسیار جمع شد پس رسول الله فرمود تا گندم را آرد کردند و نان بپختند و امیر المؤمنین
را گفت تا این گوسفند و گاوی باید کشت پس آنگه امیر المؤمنین میکشت و پوست میکند و رسول پاره پاره می
کرد و چون دو روز شد تمام را کشته بودند پس اصحاب را جمع کرد و فرمود امروز روز زحمتی است مرا یاری دهید
تا ولیمه علی را بپا نم صحابه برهنه شدند و دیگها بر بار کردند و رسول چون خدمت ایشان بدید دعای خیر
در حق ایشان بتقدیم رسانید چون دو ساعت از روز بر آمد همه طعامها را پخته بودند پس امیر المؤمنین
با پیغمبر صلی الله علیهما و جمله مهاجر و انصار را از ذکور و اناث و خرد و بزرگ را حاضر کرد و نطعها و حصیرها
بیفکندند و طعام بکشیدند و هر اهل مدینه از آن طعام بخوردند و سیر شدند و هر چه خواستند بخانه خود
بردند و هنوز طعام بسیار بماند ببرکت رسول و اهل بیت دو روز دیگر نیز آنحضرت مردمان را بخواند تا بیامدند
و آن طعام را بخوردند و بعضی از گوسفند ابو ایوب هیچ طعامی باقی نماند ابو ایوب گفت یا رسول الله همه آنکه من
هدیه حقیر است از من قبول نمیکنی بجدای که من غیر از این نداشتم و الا فدای تو و اهل بیت تو کردمی فرمود ای
ابو ایوب علی خواست که گوسفند ترا بکشد جبرئیل گفت او را در آخر ذبح کن کرد را و امری عجیب نعیبات پس زید
بن جبیر انصاری را امر کرد تا او را بکشت و پوست بکند و بپخت پس فرمود که استخوانهایش مشکن چنان کرد
پس دیگر باره اصحاب را جمع کرد همه از آن سیر شدند پس امر کرد تا استخوانش را جمع کردند و هم را در پوست وی
نهادند پس رسول صلی الله علیه و آله دعا کرد حق تعالی آنرا زنده کرد و آنرا با ابو ایوب داد حق تعالی از نسل آن
گوسفند برکت بسیار داد و چون مردمان متفرق شدند ام سلمه و ام ایمن و سوده و حنظله و سایر زنان
مهاجر و انصار را جمع کرد و فرمود که بکار سازی فاطمه مشغول شوید و قیام نمایند پس زنان حضرت فاطمه را
آرایش کردند و زینت دادند و رسول صلی الله علیه و آله بدیدن فاطمه مسرور شد و فرمود فاطمه من از میوه بهشت
آفریده شد روزی جبرئیل بمن آمد و سیبی از بهشت بمن آورد و گفت این سیب بخور و با اهل بیت خود مواقعه
کن که خدای تعالی ببرکت این روزی کرد اند ترا دختری که سیده زنان اولین و آخرین بود من چنین کردم فاطمه
از آن بوجود آمد و حوری نسبت و اصل آن از بهشت و مرجع او بهشت خواهد بود پس امیر المؤمنین را فرمود که
یا علی آماده باش که اهل ترا بخانه تو می آورند و امیر المؤمنین علیه السلم نیز فرمود که من نیز برخواستم و فرمودم تا
خانه را میر فتند و طنابی بدیوار بند کردم تا جامه بر آن افکند و پوست گوسفندی بیفکندم و بالشی از لیف خرما
و لفحه خریده بودند از جهاز فاطمه بخانه من نقل کردند پس دختران عبد المطلب و زنان حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله با زنان مهاجر و انصار فاطمه را آراسته و پیراسته چادر عصمت بر سرش افکندند و تکبیر و تحمید گویان

او را از خانه بیرون آوردند و هفتاد حوری بگرد وی درآمدند و میگفتند لا اله الا الله ما اکرم محمد و اهل بیته
علی القصه گرامی اند محمد و اهل بیت او بر خدای و جابر بن عبد الله انصاری روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله
بفرمود تا استر شهبا را که دلدل نام داشت زین کردند و حضرت فاطمه را سوار کردند و سلمان را امر کرد تا عنان او بگرفت
و رسول با مردان و اهل بیت از حمزه و عقیل و جعفر و غیر آن سلاح بسته پیش و پس میرفتند و در مناقب از ابن عباس
نقل است که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته از پس و پیش میرفتند و در کشف الغمه آورده که جبرئیل لجام دلدل داشت
و اسرافیل رکاب و میکائیل پاردم تا فاطمه بر بالای آن با آسایش باشد و زنان رجز گویان در عقب میرفتند و ذکر خدای تعالی
و حمد او میکردند تا بدر سرای امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام رسیدند مردمان برگشتند چون حضرت فاطمه را
باندرون بردند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در خانه رفت و علی علیه السلام در مسجد بود کس بطلب او فرستاد
حضرت امیر حاضر گردید رسول او را بر تخت خود بنشاند و ام ایمن را بفرمود تا حضرت فاطمه را بیاورد و دست او را بدست
امیر المؤمنین علی علیه السلام داد و فرمود که بگیر که تو سزاواری و نیکو دامادی و برادر و مصاحب مرا بعد از آن فرمود
مرحبا بحرین یلتقیان مرحبا بمرج البحرین یلتقیان مرحبا بدو دریا که بهم رسیدند لا بد و ستاره که بهم پیوستند
پس فاطمه را گفت پیش او مانند کنیزان باش تا او چون بنده باشد و علی را گفت نیکو زنیست زن تو و فاطمه را گفت
نیکو شوهریست شوهر تو آنگه بیرون آمد و عصایی در دست گرفت و گفت خدای تعالی یاد کرد آباد شما را من یصلحکم الله
با شما بصلحت و یحنکم بانکه با شما بجنگ است شما را بخدای میسپارم پس زنان را امر کرد تا باز گشتند و هر یک بخانه
خود رفتند پس امیر المؤمنین علی بفاطمه گفت ای دختر رسول خدا دستوری باشد تا اراده ورد خود کنم گفت
صواب باشد او نیز برخواست و در عقب او بایستاد و نماز میگذاردند تا صبح بر آمد رسول بیامد خواستند که
برخیزند رسول ایشانرا سوگند داد که بر حالت خود باشید پس بیامد و بر سر بالین ایشان برنشست و پایهای
مبارک خود را در اندرون گلیم کرد یک پای او را امیر المؤمنین علی بر گرفت و پای دیگر فاطمه حضرت امیر المؤمنین را
گفت نیکو یاریست فاطمه بر طاعت خدا و بفاطمه نیز همین گفت پس کوزه آب طلبید و آیاتی از قرآن بر آن خواند
و باد در آن دمید و امیر المؤمنین را گفت از آن خورد و بقیه باز گذارد وی همچنان کرد رسول آن بقیه را بر روی و سینه
امیر المؤمنین ریخت و گفت اذهب الله عنک الرجس و طهرک تطهیرا و بعد از آن قدری آب طلبید و آیاتی
چند از قرآن بر او خواند و فاطمه را گفت از آن خورد و پاره باز گذارد فاطمه نیز چنان کرد رسول او را بر روی فاطمه ریخت
و گفت اذهب عنک الرجس و طهرک تطهیرا پس دعای خیر در حق ایشان بتقدیم رسانید و گمان برد که ایشان
هیچ طریقه همه شب با یکدیگر خسپیده بوده اند جبرئیل بیامد و رسول را از احیای ایشان خبر داد و این آیه آورد که
تتجافی جنوبهم عن المضاجع تا آخر و روز دیگر رسول نزد ایشان آمد هر یک را در گوشه یافت که بطاعت مشغول
بودند دست ایشان بگرفت و بر نطعی که از خدیجه بود نشانید و فرمود که باید با یکدیگر در یکجا باشید پس طعامی

مهیا ساختند و بیکجای با هم بخوردند و رسول ایشانرا بخدای سپرد و بمسجد آمد و همه شب بنماز مشغول شد و ایشانرا
دعا میکرد و وقت نیم پیش از نماز صبح بخانه آمد ایشان در زیر عبا بودند حضرت امیر المؤمنین را گفت که یکساعت
بمسجد رو و بعد از آن فاطمه را گفت ای دختر من یکزمان آگاه باش که من ترا بمردی داده ام که باسلام از همه کس
پیش است و علم او از همه بیش و حلم و زهد و سایر اخلاق حسنه او از همه زیاده است و بدانکه حق تعالی ترا در آسمان
بعلی داده و من ترا در زمین باو دادم و او سبحانه بر زمین نظر فرمود دو مرد را از اهل آن برگزید یکی پدرت و دیگری
شوهرت باید که در باره او عصیان و نافرمانی نکنی و آنچه او فرماید باو مبادرت کنی پس دست برداشت و گفت
بار خدایا ایشانرا الفتی ده و فرزندان ایشانرا وارثان بهشت گردان و بر نسل ایشان برکت فرما و ایشانرا امامان
میوه بندگان خود گردان پس بمسجد آمد و گفت یا ابا الحسن نیکو زنیست زن تو و او از حوران بهشت چه او از
بهشت با او مدارا کن که او پاره ایست از من هر که او را برنجاند مرا رنجانیده و هر که او را شاد کرد الله مرا شاد کرده
و حق تعالی از خشم او خشم گیرد و از رضای او راضی شود امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود بخدا سوگند که چون این
سخن از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم هرگز فاطمه را بغضب نیاوردم و چیزی که موجب کراهیت او باشد از من صادر
نشد تا که برحمت خدا انتقال یافت و وی نیز مرا هرگز در غضب نیاورد و در هیچ کاری نافرمانی من نکرد و من هرگاه نظر
در روی او میکردم غم و اندوه از من زایل میشد فرمود بعد از آن که چون پیغمبر خواست که از نزد ما برخیزد فاطمه
گفت ای پدر بزرگوار خادمه از برای من بخر تا مرا یاری دهد حضرت فرمود آیا چیزی بتو دهم که بهتر از خادمه
باشد گفت که هر روز سی و چهار بار تکبیر گوئی خدای را و سی و سه بار حمد او گوئی و سی و سه بار تسبیح او که این صد است
و هزار حسنه است در میزان اعمال ای فاطمه اگر تو در هر صبح این را بگوئی جمیع حاجتهای دنیا و آخرت تو روا گردانند
القصه فاطمه را بفرمود پدر بزرگوار به تسبیحات مذکوره مداومت مینمود و خدمت خانه خود میکرد تا که امام
حسن علیه السلام بوجود آمد روزی فاطمه بواسطه بیداری خدمت و بیداری شب استراحت فرموده بود امیر المؤمنین
علیه السلام در بزد جواب نشنید اما آواز آسیای آمد که میگردید و گهواره امام حسن میجنبید از آن متعجب شده باز
گشت و این صورت بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله معروض داشت فرمود ای علی ندانسته که خدای را در زمین
فرشتگانی اند که موکل بمعونت و یاری آل محمد اند و باقی تفاصیل کرامات و معجزات اهل البیت صلوات الله علیهم در
کتاب مبسوط مذکور است و بعضی دیگر از آن بطرزی تمام در منهج الصادقین مسطور و مرقوم بدانکه حق تعالی
درین سوره تعداد نعمت خود کرد بر بندگان تا شکرگذاری آن کنند و کفار کفران نموده بعبادت منعم حقیقی خود
مشغول نشدند از این جهت در صدد خدمت ایشان در آمده اظهار بحر آلهه ایشان نموده میفرماید که ویعبدون
و میپرستند مشرکان من دون الله بجز از خدای ما لا ینفعهم آنچیزی را که نفع نمیرسانند
بایشان چون پرستش آن کنند و بطاعت آن قیام نمایند ولا یضرهم و زیان نکند بایشان اگر او را نپرستند

مراد بتاشد یا هر چیزی که بدون اذن او سجانه پرستش میکنند چه هیچ علوه مستحق نیست در نفع و ضرر و
کَانَ الْکَافِرُ و هست ناگرویده بتوحید خدا عَلٰی رَبِّهٖ بر نافرمانی پروردگار خود ظَهِیْرًا همه
شیطان و معاون آن در عداوت و شرک و طغیان وَمَا اَرْسَلْنٰکَ و نفرستاده ایم ترا ای کافه خلقات
اِلَّا مُبَشِّرًا مگر بحالتی که مژده دهنده مؤمنان را بمثوبت الهی وَ نَذِیْرًا و بیم کننده کافران را بعقوبت نامتناهی
قُلْ مَا اَسْئَلُکُمْ بگوای محمد گروید کان را که نمیخواهم از شما عَلَیْهِ بر تبلیغ رسالت مِنْ اَجْرٍ
هیچ مزدی را اِلَّا مَنْ شَآءَ مگر کرد آن کس را که خواهد اَنْ یَّتَّخِذَ اِلٰی رَبِّهٖ آنکه فرا گیرد بسوی پروردگار
خود و قرب او سَبِیْلًا راهی یعنی مزد ایمان و طاعت مؤمنانست زیرا که مرا از آن نزد خدا اجری مقرر است
پیوسته که هر پیغمبر برابر عابدان و صالحان امت او ثواب خواهد بود پس طاعت ایشان راجع پیغمبرات از حیثیت
ثواب بر آنچه که رصد و طاعت از ایشان بدلالت اوست که والدال علی الخیر کفاعله وَ تَوَکَّلْ و توکل کن در دفع
کفار از خود عَلَی الْحَیِّ الَّذِیْ لَا یَمُوْتُ بر زنده که هرگز نمیرد چه متوکل بر زندکان دیگر بموت ایشان ضایع و بی
بهره میماند وَ سَبِّحْ و پاکی و پاکیزگی یاد کن خدا را از صفات نقصان بِحَمْدِهٖ در حالتی که آن تسبیح و
تنزیه پیوسته باشد بثنا و ستایش بر او با وصاف کمال و جلال تعالی شانه وَ کَفٰی بِهٖ و پسنده است خدای
بِذُنُوْبِ عِبَادِهٖ بگناهان پوشیده و آشکارای خود خَبِیْرًا دانا و مطلع بر آن پس ایشان را بر آن
جزا و سزا خواهد داد و ترا بر عدم ایمان ایشان مواخذه نماید اَلَّذِیْ آن خدائی که بقدرت کامله خَلَقَ السَّمٰوٰتِ
وَ الْاَرْضَ آفرید آسمانها و زمینها را وَ مَا بَیْنَهُمَا و آنچه در میان آنهاست از ارکان و موالید بتوله
فِیْ سِتَّةِ اَیَّامٍ در مقدار شش روز از ایام دنیا یا آخرة ثُمَّ اسْتَوٰی پس مستولی شد امر او و
استوی کرد عَلَی الْعَرْشِ بر عرش مجید که بزرگترین مخلوقاتست تحقیق معنی استوا در ماسبق مذکور شد
و ذکر این کلام در این مقام بجهة زیادتی تقریر است بر وجوب توکل بر او نه غیر او و جه این دلالت بر آنکه کسی که خالق همه است
توکل بر او باید کرد و آفریدن آسمان که مدت شش روز کرد و روز آخرت که هر روزی هزار سال دنیاست و از روز
دنیا با وجود قدرت او بر او بکلمه کن بجهت آنست که با بندگان نظر کنند در این که حق تعالی با وجود کمال قدرت
و سرعت امر او در هر امری مراد خلق اشیا نموده بر سبیل تدریج و بواسطه این کارها تعجیل نموده تا ایشان را شعار خود
سازند که التانی من الرحمن والعجلة من الشیطان اَلرَّحْمٰنُ اوست آن کسی که خالق همه اشیاست قادر بر جمیع
ممکناتست خداوند بخشنده است فَسْئَلْ بِهٖ خَبِیْرًا پس سؤال کن بحقیقت آنچه مذکور شد از خلق
سموات و ارض و استیلا بر عرش دانائی که خبر دهد ترا بحقیقت آن و آن حق تعالی است یا جبرئیل یا کسی دا که بر یافته
انوار کتب متقدمه از علما و احبار یهود تا تصدیق تو کنند باین قول و مرویست که یهود حکایت کردند از ابتداء خلق
اشیا بخلاف آنچه حق تعالی از آن خبر داده بود حق تعالی حبیب خود را فرمود که فَسْئَلْ بِهٖ خَبِیْرًا وَ اِذَا قِیْلَ لَهُمُ

و چون گفته شود مر مشرکان را اسْجُدُوْا لِلرَّحْمٰنِ سجده کنید مر خدای بسیار بخشنده را قَالُوْا وَ
مَا الرَّحْمٰنُ گویند چه چیز است رحمن یعنی اسمیست که مسمی او معلوم نیست و او را نمیشناسیم چه کافران اسم
رحمن بر خدای اطلاق نمیکردند پس چون بسجده مأمور گشتند گفتند ما رحمن را نمیشناسیم و نمیدانیم پس بر وجه
انکار گفتند اَنَسْجُدُ آیا سجده کنیم لِمَا تَاْمُرُنَا مر آنچیزی را که میفرمائی ما را بدون معرفت بسجده
آن وَ زَادَهُمْ و زیاده کرد آن ذکر رحمن یا امر بسجود او مشرکان را نُفُوْرًا رمیدن از ایمان و رد
شدن از او حق یعنی نزد این حال نفور ایشان از حق زیاده گشت در فتوحات این سجده را سجده نفور و انکار می
گویند و میفرماید که چون مؤمن در تلاوت این آیه سجده کند ممتاز گردد از اهل انکار و نفور پس این را سجده امتیاز
توان گفت و سفیان ثوری چون این آیه خواندی سر با سمان برداشتی و گفتی بار خدایا الهی دشمنان ترا نفور
افزود مرا خضوع و فروتنی افزود برای تو و این سجده هشتم است از سجدات قرآنی که سجده سنت نزد ما باتفاق
و واجب تَبٰرَکَ الَّذِیْ بزرگوار و کثیر البرکت آن خدائی که بقدرت کامله جَعَلَ فِی السَّمَآءِ بُرُوْجًا
گردانید یعنی آفرید در آسمان برجهای دوازده گانه را که آن حمل است و ثور و جوزا و سرطان و سنبله و میزان و قوس
و جدی و دلو و حوت و اینها منازل کواکب سیاره است که آن زحل است و مریخ و مشتری و زهره و عطارد و آفتاب و ماه
چه حمل و عقرب خانه مریخ است و ثور و میزان خانه زهره و جوزا و سنبله از آن عطارد و قوس و حوت جای مشتری
و جدی و دلو خانه زحل و سرطان منزل قمر و اسد مکان آفتاب و عطیه عوفی گفته که مراد ببروج کوشکهای بلند است
که حقیقت او جز او نداند نگاهبانان و حارثان ملائکه در او باشند و نزد ابو صالح و مجاهد و حسن و قتاده ستار
بزرگند وَ جَعَلَ فِیْهَا و بیافرید در آسمان و یا بروج سِرٰجًا چراغی که آفتابست بقوله و
جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا وَ قَمَرًا مُّنِیْرًا و ماهی تابان و روشن و یا روشن سازنده و چون روشنی سراج از
نور بیشترست از آن جهت آن را از برای شمس ذکر کرد و این آیه را از برای قمر وَ هُوَ الَّذِیْ و اوست آن کس که
بحکمة تامه جَعَلَ الَّیْلَ وَ النَّهَارَ خِلْفَةً گردانید شب و روز را خداوند ان اختلاف یعنی مخالفت یکدیگر
در صفات و احوال او یا متعاقب یکدیگر در رفتن و آمدن چنانکه از ابن عباس مرویست که هر یک را خلیفه دیگر کرد
یعنی روز را خلیفه شب و شب را خلیفه روز کرد تا هر کس کار دینی و دنیوی از او فوت شود تلافی آن بر وی کند در
اگر بروز فوت شود قضای او نماید در شب سیقتی فرموده که مردی بنزدیک یکی از اصحاب رفت و گفت دیشب نماز
من فوت شد گفت امر و ز قضا کن چه حق تعالی میفرماید که جَعَلَ الَّیْلَ وَ النَّهَارَ خِلْفَةً یعنی حق تعالی شب و روز را
خلیفه یکدیگر کردانید لِمَنْ اَرَادَ اَنْ یَّذَّکَّرَ برای کسی که خواهد آنکه یاد کند امر فایت خود را اَوْ
اَرَادَ شُکُوْرًا یا خواهد که سپاس داری نماید نعمت خدا را یعنی تا برای وقت متذکری ورد باشد و قضا نماید
امر فوت شده مراد آنست که هر که وردی یا شکری از او فوت شود دیگر از وقت روز و شب تدارک نماید در وقت د

انهار او را یعنی از ابن عباس و حسن منقول است و از ابو عبد الله علیه السلام ماثور است و نزد بعضی معنی آنست که اختلاف لیل و
نهار نمود و متعاقب یکدیگر ایجاد کرد برای کسی که خواهد یاد کند بدایع قدرت و صنایع فطرت او را دلیل نهار و بدانست
عالم شود بر آنکه عالم را ناچار است از صانع حکیم واجب بالذات رحیم بر بندگان یا خواهد سپاس داری نماید بر نعمتهای حضرت
باری که تعاقب شب و روز از آن جمله است چه روز سبب معاشست و شب وسیله راحت و آسایش بعد از آن در صفت بندگان
منقاد خود میفرماید که وَعِبَادُ الرَّحْمٰنِ و بندگان ما پرستندگان خدای بسیار عطا و رحمت کننده اضافه
برای تفضیل و تخصیص است یعنی بندگان مخصوص خدای بخشنده الَّذِينَ يَمْشُونَ آنانکه میروند عَلَى
الْأَرْضِ بر روی زمین هَوْنًا از روی تواضع و افتادگی بسکینه و وقار و خواری وَإِذَا خَاطَبَهُمُ
الْجَاهِلُونَ و چون خطاب کنند مر ایشان را نادانان یعنی بی ادبانه با ایشان قَالُوا گویند در جواب سَلَامًا
قولی با سلام است یعنی حقی که سالم مانند در آن از ضرر و ایذای ایشان مراد ترک تعرض است بسفها و اعراض از مجادله
ایشان و تحاشی از قول ایشان و یا مراد از اسلام ترکست و وداع یعنی ما شما را با شما گذاشتیم و در معرض جواب شما نمی آییم
و گویند مراد قول سلام علیکم است یعنی چون جاهلان و سفیهان به بینند بر ایشان سلام کنند تا از شر ایشان ایمن شوند
ابو برزه اسلمی روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود از امت من جمعی باشند که من ایشان را دوست میدارم و ایشان مرا
دوست دارند و ایشان هنوز بوجود نیامده اند و بصفت صبر و حلم آراسته باشند و بر اصاغر رحیم باشند و با بزرگان
با حرمت و توانگران ایشان بر درویشان احسان کنند و اقویای ایشان بر ضعفا شفقت ورزند و عیادت بیماران کنند و
تشییع جنازه کنند و در هر طریق برفق و مدارا سلوک نمایند گفتند یا رسول الله با بندگان رفق نمایند فرمود نه ایشان را
بلکه خود خدمت نفس خود کنند و با جاهلان رفق و مدارا نمایند بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که وَعِبَادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِينَ
يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا وَالَّذِينَ و دیگر عباد الرحمن آنانند که با وجود حسن
خلق با خلق حق تعالی در خلوت با او توجه باشند که يَبِيتُونَ شب بروز می آرند بمجاهده لِرَبِّهِمْ برای
رضای پروردگار خود سُجَّدًا سجده کنندگان در وقتی از اوقات آن وَقِيَامًا و بر پای استادگان در وقتی
دیگر مراد بسجده و قیام شب تخصیص عبادت بشب جهة آنست که طاعت در آن اشق است و ابعد از ریا عبد الله عباس
فرموده که هر که در شب دو رکعت نماز یا بیشتر بگذارد و از این جماعت باشد وَالَّذِينَ و دیگر ایشان آنانند که با وجود
اجتهاد در طاعت و اتصاف بخضوع و خشوع تکیه بر طاعت خود نکرده يَقُولُونَ میگویند بر وجه خشیت از خدا
که رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا ای پروردگار ما بگردان از ما عَذَابَ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ را إِنَّ
عَذَابَهَا بدرستی که عذاب دوزخ كَانَ غَرَامًا هست دایم و لازم و جاوید و از ائمه مرویست که غرام آنکه
الحاح نماینده و ملازم قرض دار باشد اما آخر از او مفارقت نماید بخلاف دوزخ که عزیمت که هیچ وجه از صاحب خود
مفارقت نکند إِنَّهَا بدرستی که دوزخ سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا بد است از روی آرامگاه وَمُقَامًا و جای

بوده و ایستاده وَالَّذِينَ و ایشان آنانند که إِذَا أَنْفَقُوا چون نفقه کردند لَمْ يُسْرِفُوا اسراف
نکردند در انفاق که از شرع در نگذشتند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکردند وَلَمْ يَقْتُرُوا و تنگ گیری
نکردند مانند تنگ گیری بخیلان یعنی بخل نورزیدند و حق الله را از مستحق باز نداشتند پس اسراف انفاقست در محارم
و تقتیر منع حق واجب وَكَانَ و بود انفاق بَيْنَ ذٰلِكَ میان انفاق و افساد قَوَامًا راست
ایستادن یعنی طریقهٔ اعتدال که بنای احکام شریعت مرعی داشتند و از طرفین افراط و تفریط که مذموم است در عقل
و شرع احتراز کردند مقاتل گفته که این جماعت آنانند که کسب حلال کنند و نفقه میانه نمایند بر عیال و بقیه فاضل باشد
در راه خدای بمستحق رسانند و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که حق تعالی دعای چهار کس را اجابت نکند یکی مردی که در
خانه خود بنشیند و دهن بگشاید و گوید خدایا مرا روزی ده حق تعالی فرماید که آیا من امر نکرده ام ترا بطلب معیشت
دوم مردی که زن خود را دعای بد کند و گوید خدایا مرا از زن خوبی ده روزی کن حق تعالی فرماید که آیا امر او را بدست او
نهاده ام اگر او را نخواهی طلاق ده سیم آنکه مال را در غیر مصرف صرف کند و گوید خدایا مرا روزی ده حق تعالی فرماید
که ترا امر نکرده بودم باقتصاد و ترک اسراف چهارم شخصی که مال را بقرض بدهد و گواهی بر آن نگیرد و مدیون انکار کند
و وی دعای بد کند او را حق تعالی گوید آیا ترا باشهادت امر نکرده بودم وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ و دیگر عباد
الرحمن آنانند که نخوانند و نپرستند مَعَ اللّٰهِ با خدای بحق إِلٰهًا آخَرَ خدای دیگر را وَلَا يَقْتُلُونَ
النَّفْسَ الَّتِي و نکشند آن نفس را که حَرَّمَ اللّٰهُ حرام کرده است خدای آن نفس را یعنی نفس مؤمن
و معاهد إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق یعنی بموجبات قتل که آن ردة است و زنا و قتل ناحق و سعی کردن در زمین بفساد
کاری و راهزنی وَلَا يَزْنُونَ و زنا نکنند چه اهل معاصی این سه گناهند و اعظم ذنوب بعد از شرک قتل
و زناست مسلم در صحیحین خود از عبد الله مسعود روایت کرده که گفت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم که ای الذنب
اعظم کدام گناه بزرگتر است فرمود آنکه با خدای شریکی پیدا کنی و حال آنکه او ترا آفریده گفتم بعد از آن از آن کدام گناه
فرمود آنکه فرزند خود را بکشی که طعام ترا بخورد گفتم دیگر کدام گفت آنکه زنا کنی بزنان همسایه خود پس حق تعالی
برای تصدیق قول پیغمبر خود این آیه فرستاد و بعد از آن فرمود وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ و هر که بکند این جمله مذکور
شد از این کبایر ثلاثه يَلْقَ أَثَامًا برسد و بر بیند جزای بزه کاری خود و گویند که اثام در این آیه و غیّ در آیه
فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا دو چاهند در دوزخ که اگر سنگی در کنار آن چاه رها کنند در مدت هفتاد سال بقعر آن رسد
يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ دو چندان کرده شود مر او را عذاب يَوْمَ الْقِيٰمَةِ در روز رستخیز
وَيَخْلُدْ فِيهِ و جاوید ماند در آن عذاب مُهَانًا در حالتی که خوار و بی مقدار باشد و ذلیل و بی
اعتبار بود و نزد قتاده مراد بمضاعف عذاب دنیاست و عذاب آخرت خواهد بود یکی برای کفر و دیگر برای معصیتی
که در ایام کفر کرده إِلَّا مَنْ تَابَ مگر آنکه توبه کند از شرک وَآمَنَ و بگرود بخدا و رسول و

عَمَلَ صَالِحًا و بکند کاری شایسته یعنی بارکان ایمان عمل کند فَاُولٰئِكَ پس آن گروه یُبَدِّلُ اللّٰهُ
بدل کند خدای سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ بدیهای ایشان که گناهانست بنیکویها یعنی معاصی سابقه را محو کند و
در موضع آن طاعات لاحقه ثبت کند یا توفیق دهد او را باضداد عمل ما سلف و از ابن عباس و سدی و مجاهد نقلست
که حق تعالی مقابح اعمال ایشان را در شرك تبدیل نماید بمحاسن اعمال در اسلام یا شرك را باسلام و قتل مؤمنین را بقتل مشرکین
و زنا را بعفت و احصان بدل کند و گویند محو سیئاتی که در اسلام کرده بحسناتی که در آن کرده چنانکه مسلم در صحیح خود
آورده مرفوع بابی ذر که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که روز قیامت بنده را در عرصه گاه حاضر کنند و صحیفه
او را بدست او دهند و در آن صحیفه گناهان صغیره باشد وی خواند و از گناهان کبیره خایف باشد چون همه را بخواند
کبایر را نه بیند گوید که من گناهان کبیره کرده ام چون است که آنرا در صحیفه نمی بینم وی را گویند که آنرا بحسنات بدل کردند و
رسول صلی الله علیه و آله حدیث میکرد و آنحضرت میخندید چنانکه دندانهای مبارك او را میدیدند عبد الرحمن جبیری
گفته که مردی بنزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله چه میفرمایی در حق مردی که هیچ گناهی نماند
که نکرده باشد و باین ناله که حاجیان میروند زنا کند آیا او را توبه باشد یا نه فرمود که مؤمن بوده و کلمهٔ شهادتین گوید گفت
بلی فرمود او را توبه باشد و بعد از توبه گناهان او را بحسنات بدل کند مرد شادمان گشت و مکرر میگفت الله اکبر الله اکبر
تا ناپدید شد و در خبر آمده که روزی سایلی نزد رسول خدا آمد و چیزی از وی خواست فرمود بنشین تا خدای چیزی
برساند درین حال مردی بیامد و کیسه نزد آنحضرت بنهاد و گفت این چهار صد درم است بمستحق رسانید حضرت سایل را
گفت برگیر که چهار صد دینارست مرد گفت یا رسول الله این درم است نه دینار حضرت فرمود که مرا تکذیب مکن که خدای
مرا راست گوی گردانیده پس سر کیسه بگشاد و بریخت چهار صد دینار بود مرد متعجب شد و گفت یا رسول الله بخدایی که ترا
بحق بخلق فرستاده که من چهار صد درم درین کیسه کرده بودم فرمود راست گفتی اما چون بر زبان من چهار صد دینار
جاری شد حق تعالی تبدیل درم بدینار کرد و درین حدیث اشارتی عجیب و بشارتی غریب است و آن اینست که هرگاه
حق تعالی جهت گفتار رسول صلی الله علیه و آله درم را بدینار تبدیل نموده باشد عجب نباشد که برای موافقت گفتار خود
که فَاُولٰئِكَ یُبَدِّلُ اللّٰهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ سیئات عباد را بحسنات بدل نماید وَكَانَ اللّٰهُ غَفُورًا و هست
خدای آمرزنده گناهان گناهکار تائب رَحِیمًا مهربان بر ایشان و تبدیل سیئات بحسنات بجهت توبه ایشان از
ابن عباس مرویست که گفت دو سال در عهد رسول آیه وَالَّذِینَ لَا یَدْعُونَ مَعَ اللّٰهِ میخواندیم تا بقوله وَیَخْلُدْ فِیهِ مُهَانًا
و بعد از دو سال این آیه آمد که اِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا تا آخر و رسول صلی الله علیه و آله هیچ چیز چنان خرم
نشد که باین آیه و اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِینًا وَمَنْ تَابَ و هر که توبه کند از معاصی یعنی ترك آن نماید و از آن پشیمان گردد و جازم
گردد که دیگر آن نکند وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا و هر که توبه کند و بکند کار نیکو جهت تدارك ما فات و تلافی
تقصیری که از او واقع شده باشد فَاِنَّهُ یَتُوبُ اِلَی اللّٰهِ پس بدرستی که باز گردد بسوی ثواب خدای مَتَابًا

بازگشتنی نیکو و یا بدرستی که رجوع کرده بطاعت و مرضات الهی رجوعی که محو کند عقاب باشد و محصل
ثواب و در خبر است که حق تعالی فرحناکتر میشود بتوبه بنده از گمراهی که راه یابد و تشنه که بآب رسد و نازاینده
که فرزند آرد و نیز در صفت عباد الرحمن میفرماید که وَالَّذِینَ لَا یَشْهَدُونَ الزُّورَ و دیگر بندگان
برگزیدهٔ حق آنانند که حاضر نشوند در مجالس و مشاهد باطل مانند مجلس اهل شرك و غناء و مزامیر و سایر لهو و
لعب و گواهی ندهند بامر باطل و ناروا یعنی اقامت شهادت کاذبه نکنند و این قول از ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام
منقولست و گفته اند که نظر کنندگان هرچه شریعت تجویز آن نکرده شریك اند با کنندگان آن چه حضور ایشان
دلیل رضاست بآن حاصل که عباد الرحمن متنفرند از مجالس و محاضر اهل کذب و خطا و عصیان و سایر فسوق و
بطلان وَاِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا بگذرند در حالتی که کریمان و بزرگواران باشند یعنی مکرم نفس
خود باشند از آنکه بایستند بران و شروع کنند در آن و از آنجمله چشم فرو پوشیدنست از فواحش و اعراض از
ذنوب و کنایت از آنچه قبیح باشد تصریح بآن و امثال آن و از ابو جعفر علیه السلام مرویست که مراد بلغو معاصی است
یعنی چون باهل لغو بگذرند زود گام برگیرند و بروند و نفس خود را بزرگ دارند از آنکه توقف نمایند وَالَّذِینَ
و دیگر بندگان آنانند که اِذَا ذُكِّرُوا چون پند داده شوند بِآیَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار خود
یعنی مواعظ قرآن لَمْ یَخِرُّوا عَلَیْهَا بروی نیفتند بر آن صُمًّا وَعُمْیَانًا در حالتی که کران و کوران باشند
و نشنوند آنرا بسمع قبول و کوران که نبینند انوار آنرا یعنی مانند کسی که نباشد و نشنوند و نبینند آنرا و آن کار
نکنند بلکه بروی در افتند نزد آن بجهت کمال حرص بر استماع آن در حالتی که گوش گیرنده باشند آنرا و بیننده آن بر
وجه حفظ و نگاه داشت برخلاف اهل کفر و نفاق که بر روی افتند مانند کوران و کران در ندیدن و نشنیدن
آن بر وجه قبول و اعتبار حاصل که ایشان از آیات الهی تغافل نورزیدند و بسمع قبول آنرا شنیدند و دیدهٔ بصیرت
دیدند و از آن اعتبار گرفتند و بر وفق آن عمل نمودند وَالَّذِینَ و دیگر عباد الرحمن آنانند که از روی نیاز
یَقُولُونَ رَبَّنَا میگویند ای پروردگار ما هَبْ لَنَا ببخش ما را مِنْ اَزْوَاجِنَا از زنان
وَذُرِّیَّاتِنَا و فرزندان قُرَّةَ اَعْیُنٍ کسی که روشنی دیدهٔ ما بود یعنی ما از ایشان خوشدل و شادمان باشیم
مراد اهل و اولاد صالحند زیرا که مؤمن چون ایشان را صالح و متقی بیند دل او شاد و چشم او روشن گردد پس مراد ایشان
از آن قول آنست که ازواج و اولاد را توفیق طاعت و تقوی و صلاحیت ارزانی فرما و ابن عباس فرموده که مراد از
ذریت فرزندیست که مؤمن آنرا ببیند که کتاب علم فقه کند وَاجْعَلْنَا و گردان ما را لِلْمُتَّقِینَ اِمَامًا
برای پرهیزگاران پیشوا یعنی ما را چندان توفیق پرهیزگاری ده که شایستهٔ امامت متقیان باشیم تا اهل تقوی بما اقتدا
کنند در نماز و سایر امر دین بافاضهٔ علم و توفیق عمل و ابو بصیر از ابو جعفر نقل کرده که معنی آنست که بگردان ما را
متقیان و پرهیزگاران امامی و پیشوائی تا بوی اقتدا کنیم بکسانی که پیش از ما بوده اند از صلحا و اتقیا و یا اقتدا کنند بما

اناتی که بعد از ما باشند اولئک آن گروه که مذکور شدند یجزون الغرفة پاداش داده شوند
غرفه بهشت یعنی بلندترین موضع در آن و مراد بآن غرفاتست که و هم فی الغرفات آمنون و در مضمون آورده که غرف
کوشکهاست بر چهار قایمه از زر و نقره و لولو و مرجان و یا مراد درجات رفیعه و مراتب عالیه بندگانست نزد حضرت عزت
واصح آنست که مراد منازل عالیه است در جنات اعلی پس این نوع منازل بایشان دهند بما صبروا بآنچه صبر کردند
بر مشقت دنیا و ایذای کفار و ترک شهوات و تحمل مجاهدات و یا بر فقر و احتیاج و یا بر اداء فرایض و انواع طاعات
ویلقون و ببینند یعنی یابند و حفص بتشدید قاف و بضم یا خوانده یعنی عطا داده شوند فیها در بهشت
زندگانی که کره فنا در عقب آن نباشد تحیة و سلاما سلامتی از آفات یا دعای زندگی دایمی و سلامتی
شنوند از جانب ملائکه و یا تحیت از ملائکه باشد و سلام از جانب خدا شنوند و یا هر یک بر دیگری تحیت و سلام کنند
خالدین در حالتی که جاویدان باشند فیها در غرفه بهشت یعنی در آنجا هرگز نمیرند و بیرون نیایند حسنت
نیکوست آن غرفه بهشت مستقرا از روی قرارگاه و مقاما و جای بودن و بعد از وصف عبادت
عباد خود و وعده دادن ایشان برفع درجات ایشان در جنان بیان میکند که نعم عظمی و درجات علیا که موعد شده اند بآنها
در عقبی جهة عبادت ایشانست نه غیر آن از اغراض دیگر و میفرماید که قل بگو ای محمد مر بندگان را ما یعبؤا بکم
چه وزن نهد و چه بالا داشته باشد بشما ربی پروردگار من یعنی چه قدر باشد غیر اشباع شما را نزد او لولا دعاؤکم
اگر نه خواندن و پرستیدن شما باشد مر او را چه شرف انسان و کرامت او بمعرفت و طاعتست و اگر نه او با سایر حیوانات برابرست
پس شما را نزدیک او جاهی و مرتبه داده دعای شماست و عادت شما و گویند معنی آنست که چکند خدای بعذاب شما اگر نه
خداوند شما را میبود خدایان دیگر با او یعنی اگر با او شریک نمیکردید خدای شما را عذاب نمیکرد و عیاشی باسناد خود از ابو
جعفر علیه السلام روایت کرده که پرسیدم که قراءة افضل است یا کثرت دعا فرمود کثرت دعا افضل است و بعد از آن این آیه خواند
که قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم فقد کذبتم پس بدرستی که شما ای اهل کفر تکذیب کردید وحدانیت
مرا که موجب فوز و نجات شماست در دنیا و عقبی و قبول نکردید دعوت اسلام را فسوف یکون پس زود
باشد که جزای تکذیب شما لزاما ملازم شما که لا محاله بهمه شما رسد تا اثر این تکذیب لازم شما باشد تا آنکه شما را بدوزخ
درآورد و گویند لزام قتل بدر است چه آن لازم کفار بود تا آنکه همه کشته شدند و بعذاب ابدی پیوستند سورة
الشعراء مائتان و سبع و عشرون آیات ابی بن کعب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة الشعرا
بخواند وی را ده حسنه باشد بعدد هر که تصدیق نوح علیه السلام نموده و تکذیب او و هود و شعیب و صالح و ابراهیم علیهم السلام کرده
و یا تصدیق آنها و هر که تکذیب عیسی و تصدیق محمد صلی الله علیه و آله نموده و ابن عباس از آنحضرت روایت کرده که حق تعالی
مرا هفت سوره دراز داده بجای تورات که البقره است و آل عمران و نسا و مائده و انعام و اعراف و انفال و طه و طواسین
بجای زبور و فواتح قرآن و خواتیم سورة البقره از تحت عرش بمن رسانید و حوامیم را بمن عطا فرمود که هیچ پیغمبر را

نداده و سوره مفصل را بر آن زیاده از نافله فرموده ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که قراءة طواسین
ثلاثه نماید در شب جمعه از اولیاء الله باشد و در جوار و کنف او باشد و در دنیا هرگز درویش نشود و در آخرت
چندان نعم جلیله بوی دهند که فوق رضای او باشد و او را حور العین تزویج نمایند و بدانکه چون ختم سورة الفرقان
نمود بذکر تکذیب کفار بقرآن افتتاح این بسم الله الرحمن الرحیم سوره کرد بوصف قرآن مجید و فرمود که
طسم از قتاده و مجاهد نقل است که حروف مقطعه اسامی قرآنند و لهذا اغلب آنست که بعد از این حروف
ذکر قرآن میکند و در روایت والبی از ابن عباس روایتست که اسمیست از اسماء الهی و گویند هر حرفی اشارتست باسمی چنانکه
طسم بطاهر و سامع و مجید و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که این اشاره بطوبی و سدره و محمد است صلی الله علیه و آله
و قرطبی گفته که این قسمست بطور و سینا و ملک سبحانه و سید محمد حنفیه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که چون این
سوره نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که الطاء طور سینا و السین الاسکندریه و المیم المکه و بر هر تقدیر میفرماید که
تلک این سوره آیات الکتاب المبین آیتهای هویدا یعنی قرآن روشنست حلال و حرام او و یا ظاهر است
اعجاز او و یا ظاهر سازنده حق است و باطل چون قریش این چنین کتابی را تکذیب کردند و نگرویدند بر آن حضرت و حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله بایمان ایشان بسیار حریص بود و این صورت بخاطر مبارک او شاق آمد و بسیار ملول
خاطر گشت حق تعالی جهة تسلیه خاطر مبارک او فرمود که ای محمد دل در ایمان کافران بسته و در غم ایشان افتاده بحدی
که لعلک شاید که تو باخع نفسک هلاک کننده و کشنده نفس خود را یعنی بیم آن هست و نزدیک بآن
رسیده که هلاک کنی نفس خود را بریاضت الا یکونوا جهة آنکه نمیباشند ایشان مؤمنین گروندگان
بقرآن ان نشاء اگر خواهیم ننزل علیهم فرو فرستیم بر ایشان من السماء آیة از آیات ملجئه
و یا بلیه از عذاب تا ایشان را بالجاء و اکراه بایمان آرد فظلت اعناقهم پس گردد گردنهای ایشان لها
مر آن آیت را خاضعین فروتنان و انقیاد کنندگان ابو حمزه ثمالی روایت کند که این آیه آوازی باشد که
در ماه رمضان از آسمان شنیده شود و جهة آن همه خاضع و خاشع و منقاد شوند و در تفسیر اهل البیت آمده که این آیه
منادی باشد در آخر الزمان که از آسمان ندا کند که الا ان الحق مع علی و شیعته بدانید که حق با علی است و شیعیان او
و ابن عباس روایت کرده که آیه در حق ما آمد و بنی امیه و بعد از آن گفت که زود باشد که دولتی که با بنی امیه باشد حق تعالی
بستاند و بما دهد و بجهت آن گردنهای ایشان ذلیل و خاضع گردد ما را بعد از آن در صفت منکران قرآن میفرماید که
و ما یأتیهم و نمی آید بدیشان من ذکر از هیچ موعظه و پندی من الرحمن از جانب خدای بخشاینده
محدث که نو فرستاده شده است یعنی هیچ آیتی و سوره فرو نیامده از قرآن مجید یکی بعد از دیگری بجهت الا
کانوا عنه مگر که باشند از آن معرضین روی گرداننده که ایشان بر آنچه هستند بر آن از شرک و
طغیان و عصیان فقد کذبوا پس بدرستی که تکذیب کردند قرآن را بعد از اعراض کردن ایشان از آن بحدی که

دراستهزای آن کوشیدند و بآن سخریت کردند **فسیاتیهم** پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیک مرگ یا بوقت بعث
یا در روز بدر **انبؤا ما کانوا به** خبرهای آنچه بوده‌اند که بآن **یستهزؤن** استهزا میکردند و باور نمیداشتند
از بعث و نشر و عقاب یعنی در آنوقت حقیت این امور موعوده بر ایشان ظاهر شود و بر صدق آن اعتراف کرده‌اند و آن هنگام حسرت
و ندامت و پشیمانی ایشان را نفع ندهد نعم ما قیل **بیت** امروز بدان مصلحت خویش که فردا ٭ دانی و پشیمان شوی و سود
ندارد ٭ بعد از آن بر سبیل تذکیر نعم میفرماید که **اولم یروا الی الارض** آیا در نمینگرند مکذبان بعث و نشور و نگاه
نیکنند بسوی زمین که بمحض قدرت **کم انبتنا فیها** چندین گیاه بر رویانیدیم در آن بعد از مرده و افسرده‌گی آن
من کل زوج از هر صنف گیاه **کریم** که نیکو و پسندیده است و بسیار منفعت چه هیچ نباتی نیست الا که در آن
فایده‌مند بجست یا انها و یا با عز خود چه فعل حکیم نیست مگر برای غرض صحیح و فایده بلیغ اگرچه بندگان از آن غافل باشند
شعبی را ازین آیه پرسیدند فرمود که آدمیان از نبات زمینند زیرا که اصل ایشان از زمین است کقوله تعالی والله انبتکم من
الارض نباتا و در ایشان لیم و کریم هست هرکه با ایمان و عمل صالح بهشت رود کریمست و هرکه بعمل بد بدوزخ رفت لیمست
ان فی ذلک بدرستی که در رویانیدن هر یک از نبات **لایة** هرآینه دلیلی است بر کمال قدرت و حکمت رویاننده
آن **وما کان اکثرهم** و نیستند بسیاری از ایشان **مؤمنین** گروندگان با وجود چنین آیات شاهدهٔ
عظیمه و علامات دالّه بر قدرت تامهٔ حضرت عزت بجهة عناد و تقلید آبای خود و فرار از مشقت تکلیف **وان ربک**
بدرستی که پروردگار تو ای محمد **لهو العزیز** هرآینه اوست غالب و توانا بر انتقام کشیدن بکفار از انزال عذاب
بر ایشان **الرحیم** مهربان بمهلت دادن ایشان بسط بساط عطا بر مؤمنان و بامنعم بانواع نعم بعد از آن بیان
قصص انبیای خود میفرماید برای تسلیهٔ دل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و تحریص او بصبر و امیدواری و بترول
نصر پس ابتدا بقصهٔ موسی و فرعون نمود که اعظم و اکثر قصص است و میفرماید که **واذ نادی ربک موسی**
و یاد کن که چون یاد کرد پروردگار تو موسی را وقتی که نزدیک شجره رسید و نوری از آن لامع گشت و از آنجا با و ندا کرد که یا موسی
انی انا الله رب العالمین بعد از آن ندا کرد باو که **ان ائت القوم الظالمین** آنکه بیا بگروه ستمکاران بجهة
کفر و ستم بر بنی اسرائیل و کشتن اولاد ایشان یعنی توجه کن **قوم فرعون** بگروه فرعون که بر خود ستم کردند بکفر و شرک
و بر بنی اسرائیل بجور **الا یتقون** آیا نمیترسند یعنی وقت آن نیامد که از خدای و عذاب آن حذر کنند مراد تقریر است
یعنی باید که بترسند از عذاب الهی و دست از کفر بدارند و بنی اسرائیل را بگذارند **قال** گفت موسی در جواب این ندا
رب ای پروردگار من **انی اخاف** بدرستی که من میترسم **ان یکذبون** از آنکه تکذیب کنند
مرا و باور ندارند مرا **ویضیق صدری** و تنگ شود دل من از تکذیب ایشان **ولا ینطلق لسانی** و نگشاید زبان
من و عقده که دارد زیاده گردد این سخن قبل از زوال گره زبان او بوده و پیش از دعا و از الاّ آن **فارسل** پس بفرست
جبرئیل را **الی هرون** بسوی برادر من هرون و او را شریک من گردان در رسالت تا باعانت او نزد فرعون روم **ولهم**

علی ذنب و مر ایشان راست بر من دعوی گناهی مراد قتل قبطی است و تسمیه قتل او بذنب بر زعم ایشانست
یعنی چنانکه ایشان کشتن قبطی را گناه میدانند **فاخاف ان یقتلون** پس میترسم از آنکه بکشند مرا بعوض قتل
قبطی قبل از آنکه ادای رسالت کنم مراد او استمداد است و استظهار در دفع بلیّت امور دعوت نه تعلل **قال** گفت خدای
کلا نه چنانست که ایشان بر تو دست یابند **فاذهبا** پس بروید شما هر دو یعنی تو و برادرت هرون **بآیاتنا**
بنشانهای ما یعنی معجزات که دلیل قدرت ماست بجهة نبوت تو باشد **انا معکم** بدرستی که ما با شماییم مراد موسی
و هرونست که با فرعون مناظره کنند **مستمعون** شنوندهایم زیرا که میان شما و فرعون رود
یعنی هرچه شما گویید و کید بر ما پوشیده نیست پس شما هر دو را بر او غالب سازیم **فأتیا فرعون** پس
بیایید بفرعون **فقولا** پس بگویید باو که **انا رسول رب العالمین** بدرستی که ما
هر یک فرستادهٔ پروردگار عالمیانیم **ان ارسل** بآنکه بفرستی **معنا بنی اسرائیل** با ما
بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار تا با ما بزمین شام آیند و در فلسطین توطن نمایند که مسکن آبای ایشان بود
و گویند که مدت چهارصد سال بود که فرعون بنی اسرائیل را که سیصد هزار بودند بندگی گرفته بود پس موسی
بفرمان الهی با برادر خود بدرگاه فرعون آمدند و مدت یکسال در آنجا مقام کردند و بجهة عدم اعتبار هیچکس سخن ایشانرا
بفرعون نرسانیدند تا آخر روزی مسخره نزد فرعون مسخرگی میکرد و در میان سخن گفت دو کس هستند که از من دیوانه
ترند چه مدت یکسالست که بر در این سرای دعوی پیغمبری میکنند چون فرعون این را بشنید فرمود تا ایشانرا
در آرند تا با ایشان مزاح و ظرافت کنیم چون ایشانرا درآوردند فرعون موسی را بشناخت و بر سبیل عرض منت
بر او نهاد **قال** گفت ای موسی **الم نربک** نه ترا پرورده‌ایم **فینا** در میان خویش **ولیدا**
در حالتی که طفل بودی نزدیک بر ولادت **ولبثت فینا** و درنگ کردی در منزل ما **من عمرک**
از زندگانی خود **سنین وفعلت** سالها یعنی چند سال با ما زندگانی کردی و اوقات گذرانیدی
گویند موسی دوازده سال در میان ایشان بسر برد و در دوازده سالگی قبطی را بکشت و بعد از آن بمدین توجه فرمود
و بیست سال آنجا مکث نمود و باز مراجعت بمصر فرمود سی سال دیگر فرعونیانرا دعوت کرد و بعد از غرق شدن فرعون
ایشان پنجاه سال دیگر بزیست و بروایت ابن عباس هیجده سال نزد فرعون بسر برده بود و تربیت از و یافته و فرعون
بعد از عرض منت و نعمت خود بر و بر سبیل عتاب و سرزنش باو گفت که **فعلتک التی فعلت** آن
کردنی که کردی یعنی قبطی را که خباز من بود کشتی **وانت من الکافرین** و تو از ناسپاسانی نعمت مرا
که قصد یکی از خواص من کردی پس تو کافر نعمتی و یا از نا گرویدگانی بالهٔ من **قال** گفت موسی در جواب فرعون
فعلتها اذا کردم آن کردنرا که قتل قبطی بود آن هنگام **وانا من الضالین** و من بودم از غافلان
یعنی بقصد تأدیب مشت بر او زدم و ندانستم که بمشت زدن من کشته گردد مراد آنست که من قصد کشتن او نکردم

و عمداً قصد کشتن او نبودم چه غرض من از آن مشت زدن خلاصی بنی اسرائیل بود نه کشتن قبطی لیکن اتفاقا
در آن وقت اجل او رسیده و فوت شد پس مستوجب عتاب و ملامت نباشم و صاحب فرموده که معنی آنست که من گمراه
بودم از دانستن این که آن فعل مؤدی بقتل او شود و یا فعل من بزعم شما هم چو فعل ضلال بود و در نظر شما ماننده فعل
سفها و جهال و اگرچه در نفس الامر در آن فعل بر صواب بودم فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ پس بگریختم از شما لَمَّا
خِفْتُكُمْ آن هنگام که ترسیدم مرا بکشید و بمدین رفتم فَوَهَبَ لِي پس بخشید مرا رَبِّي پروردگار
من بوقت رجوع از مدین بوادی ایمن حُكْمًا یعنی حکمت دانائی آن بود از فهم توریة و معانی حلال و حرام
و سایر حدود و احکام وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ و کردانید مرا از فرستاده شدگان خود یعنی در خور ساخت مرا در زمرهٔ
پیغمبران که بخلق فرستاده بود و بشرف رسالت نامزد ساخت خلاصه معنی آنست که چون فرعون تحقیرا و نمود کرد که تو کودک
بودی ما ترا پرورده ایم و چندین سال در سرای ما بودی امروز کار تو بجائی رسیده که میگوئی من پیغمبرم موسی گفت
چه جای انکار و تعجبست ازین که حق تعالی مرا علم و حکمت داده و برسالت فرستاده بعد از آن قدح تربیت وی نموده
فرموده که وَتِلْكَ نِعْمَةٌ و آن تربیت نعمتیست بحسب ظاهر تَمُنُّهَا عَلَيَّ که منت مینهند آنرا بر من
اما بحسب حقیقت آن نعمت نقمت چه سبب آن یعنی أَنْ عَبَّدْتَ آنست که بنده گرفتی بَنِي إِسْرَائِيلَ
فرزندان یعقوب را و ایشان را ذلیل و خوار کردانیدی یعنی در نفس الامر بنده گرفتن تو بنی اسرائیل را و قتل اولاد
ایشان سبب آن شد که در سرای تو افتادم و در تربیت تو واقع شدم چه اگر چنین نمیکردی مادر مرا در دریا نمی افکند
و قوم من مرا تربیت میکردند و محتاج بتو نمیشدم پس آنچه آنرا نعمت میدانی عین نقمت که تعبید و ذبح بنی اسرائیل است
که موجب بلیت و مصیبت است چه هرچه با قوم کسی کنند همانست که با او کرده اند پس امتنان تو بر من بتعبید قوم من
باشد و تذلیل و تذبیح ایشان که محض اهانت و تحقیر منت و مبطل انعام تو بر من و چون فرعون خواست که آنچه با آن
طعن مینمود در نبوت از موسی بشنید دانست که اعتراض بر دعوت نبوت و رسالت او نمیتواند کرد ابتدا نمود با استفسار
از حقیقت فرستنده او قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ گفت فرعون چیست پروردگار عالمیان که تو
دعوی انا رسول رب العالمین میکنی یعنی حقیقت و ماهیت او چیست و چون ذات واجب الوجود بر هیچکس معلوم نیست
ازین جهة موسی جواب از آن نداده تعریف او سبحانه نمود و بظاهرترین خواص و آثار قدرت او و بحکمت او در جواب
فرعون قَالَ گفت این پروردگار عالمیانست رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و آفریدگار آسمانها و زمینها
وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان آسمانها و زمین است از حیوانات و نباتات و جمادات إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ اید
اگر هستید شما یقین کنندگان باینکه پروردگار باید که باین صفت موصوف باشد و یا اگر علم یقین پیدا کرده اید و تحقیق آن نموده
و آن رسیده اید که این اجرام محسوسه ممکن اند بجهة تبدل احوال آنها پس البته آنرا موجدی و خالقی خواهد بود که
واجب الوجود لذاته باشد و چون موسی تعریف او سبحانه فرموده باظهار دلایل قدرت و آثار حکمت قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ

گفت فرعون مر آنها را که گرد اگرد او نشسته بودند از اشراف و اکابر قبطه و ایشان پانصد کس بودند همه زر پوشیده
و بر کرسیهای زرین و سیمین نشسته أَلَا تَسْتَمِعُونَ آیا نمیشنوید جواب این مرد که من از حقیقت
پروردگار او میپرسیدم و از افعال او خبر میدهد موسی التفات بقول او نکرده و بر سبیل استظهار و تکریر و تأکید
آن قَالَ گفت دیگر باره رَبُّكُمْ خدای آفریننده شماست وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ و پروردگار
پدران پیشین شما و این عدول است از اظهر آیات یا اقرب آن و اوضح آن بر مشاهد تا زود ادراک یابند و بمعرفت صانع
خود اعتراف نمایند و ذکر آباء اولین بجهت آن کرد تا معلوم ایشان شود که فرعون در روزگار پیشین نبود تا خدای
ایشان باشد بقوله قَالَ گفت فرعون قوم خود را إِنَّ رَسُولَكُمُ بدرستی که فرستاده شما الَّذِي
أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ آن کس است که فرستاده شده است بشما لَمَجْنُونٌ هر آینه دیوانه است که جواب آنرا
مطابق سؤال نمیدهد باز موسی ملتفت قوم فرعون نشد که نسبت جنون بوی دادند و دیگر باره مشغول شد تا که به
حجت و زیادتی بصیرت قَالَ پروردگار عالم که رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ پروردگار مشرق و مغرب است
وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان آنهاست و شما هر روز آنرا مشاهده میکنید که او سبحانه آفتاب را از مشرق طالع میسازد
و حرکت آن میدهد بر مداری که غیر مدار روزیست که قبل از آنست و آنرا بمغرب میرساند بر وجهی که امور کاینات
بآن منتظم اند إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ اگر هستید که فهم کنید و دریابید یعنی اگر عقل میدارید میدانید
که جواب هم سؤال شما جز این نیست زیرا که هیچکس را از حقیقت حق تعالی آگاهی ممکن نیست و هرچه در عقل و فهم در
و حواس و قیاس گنجد ذات بیچون خداوند سبحانه از آن مقدس و منزه است چه ماسوای او محدث اند و محدث
جز ادراک محدث نتواند کرد پس با وضوح این آیات بینه بر وجود خالق جمیع عالم دیگری را خدای خواندن و
دانستن از عقل ضایع باشد و از خرد دور و چون فرعون از جواب این سخن فرو ماند در غضب شد و از سر تجبر و
تکبر بتهدید موسی در آمده قَالَ گفت بموسی لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَٰهًا اگر فرا گیری معبودی غَيْرِي
بجز از من لَأَجْعَلَنَّكَ هر آینه کردانم ترا مِنَ الْمَسْجُونِينَ از زندانیان یعنی ترا از جمله
کسانی کردانم که حال ایشان را میدانی در زندان من در حبس آمده که بحکم فرعون از قتل بدتر بود زیرا که میفرمود
تا زندانیان را در حفرهٔ عمیق می انداختند که در آنجا هیچ نمیدیدند و نمیشنیدند و بیرون نمی آوردند تا میمردند
پس موسی را تهدید نمود باین نوع زندانی چون موسی ذکر حبس بشنید قَالَ گفت أَوَلَوْ جِئْتُكَ
آیا مرا در زندان کنی اگر بیارم بتو بِشَيْءٍ مُبِينٍ چیزی روشن را یعنی معجزهٔ هویدا که دلالت کند
بر صدق دعوی من چون فرعون ذکر معجزه بشنید از روی استبعاد قَالَ فَأْتِ بِهِ گفت بیار آنرا
که میگوئی إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی از راست گویان از آنکه ترا معجزه و بینه هست فَأَلْقَىٰ
عَصَاهُ پس بیفکند موسی عصای خود را فَإِذَا هِيَ پس آنجا آن عصا بعد از افکندن

ثُعْبَانٌ مُبِينٌ اژدهائی کرده پیدا آشکارا که هر کس آنرا میدیدند و شک نداشتند در آنکه
عصا اژدها شد فرعون آنرا دید بترسید و مردمان که حاضر بودند هزیمت کردند بر وجهی که در وقت فرار بیست و
پنج هزار کس کشته شدند و مرویست که عصا مقدار یک میل دهن باز کرده در هوا مرتفع شد پس سر را فرود آورد و در فرعون
و گفت ای موسی بفرمای تا اینچه میخواهی فرو برم فرعون چون این حال را بدید اظهار عجز و تنزل کرده بموسی گفت بحق
آن کس که ترا برسالت فرستاده که این را بگیر موسی آنرا بگرفت هم آن عصا گشت وَنَزَعَ يَدَهُ و بیرون آورد دست
خود را از گریبان بعد از آن که گندم گون بفرعون نموده بود و بگریبان فرو برده فَإِذَا هِيَ پس آنگاه دست او
بَيْضَاءُ سفید و درخشنده بود لِلنَّاظِرِينَ مر نظر کنندگان را مانند آفتاب شعاع میداد و از غایت
درخشندگی نزدیک بود که دیدها را خیره سازد و نور باصرها را ببرد و بر روشنی بر آفتاب غلبه کند پس فرعون پس از
دیدن این دو معجزه عظیمه بترس آنکه مبادا مردمان از عبادت او روی گردان شوند و پیروی موسی کنند قَالَ
گفت بر وجه مکر و حیله لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ مر اشراف خود را که در گرد اگرد او بودند إِنَّ هَذَا
بدرستی که این مرد لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ جادوگریست دانا که در فن سحر و ساحری مهارتی تمام دارد
يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ میخواهد که بیرون کند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما که مصر است بِسِحْرِهِ
بجادوئی خود فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس شما چه میفرمائید در این کار این آیه دلالت ظاهر دارد بر آنکه
معجز موسی بر فرعون غالب گشته تا آنکه او را از اوج دعوی ربوبیت بحضیض مشاورت با قوم افکند و از رتبه
أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى تنزل نموده از پرستندگان خود در کار موسی مدد طلبید و تقریر ایشان نمود از موسی بر استیلای او
بر ملک او و ملک ایشان قَالُوا أَرْجِهْ گفتند در تأخیر انداز مر او را وَأَخَاهُ و برادر او را و بقتل ایشان
شتاب مکن پیش از ظهور کذب ایشان تا مردمان در کار ایشان نیفتند وَابْعَثْ و برانگیز و بفرست فِي
الْمَدَائِنِ در شهرهای مملکت خویش حَاشِرِينَ جمع کنندگان را یعنی ایلچیان را دوان کردن بهر شهری
يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ تا بیارند هر که نیک جادوگریست عَلِيمٍ دانا و سر آمد در فن سحر تا بر موسی
غالب شوند و سحر او را در هم شکنند فرعون کسان را بطلب ساحران فرستاد فَجُمِعَ السَّحَرَةُ پس جمع
کرده شدند جادوان لِمِيقَاتِ يَوْمٍ برای هنگام روزی مَعْلُومٍ دانسته شده و وعده
داده که وقت چاشت بود از روز عیدی که ایشانرا بود از ابن عباس مرویست که چنان اتفاق افتاد که آن روز روز شنبه
بود اول سال روز نوروز بود ابن زید گفته که اجتماع ایشان در اسکندریه بود وَقِيلَ و گفته شد یعنی
فرعون گفت لِلنَّاسِ مر مردمانرا یعنی اهل مصر را هَلْ أَنْتُمْ آیا هستید مُجْتَمِعُونَ فراهم
آیندگان مراد ترغیب ایشانست در اجتماع یعنی البته مبادرت کنید در جمع شدن و زود فراهم آیید لَعَلَّنَا
شاید ما همه باتفاق نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ پیروی کنیم جادویانرا در دین ایشان نه موسی را در دین او و برادر او

ان کانوا

إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ اگر باشند غلبه کنندگان ایشان بر موسی و هرون و غرض ایشان از این
کلام نه اتباع سحره بود بلکه غرض کلی ایشان آن بود که تابع موسی نشوند فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ پس
آن هنگام که جادویان آمدند بمصر فرعون ایشانرا نزد خود طلبید و انواع حرمت داری و دلنوازی ایشان کرد
ایشان بجهة این گستاخ شده قَالُوا لِفِرْعَوْنَ گفتند مر فرعون را أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا آیا ما را باشد
نزدیک تو اجری و مزدی إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ اگر ما باشیم غلبه کنندگان بسحر بر خصمان تو قَالَ
گفت فرعون نَعَمْ آری مزد باشد شما را وَإِنَّكُمْ إِذًا و بدرستی که شما باشید در آن وقت لَمِنَ
الْمُقَرَّبِينَ از جمله نزدیک شدگان بمن یعنی مقربان بارگاه و خاصان درگاه من باشید و اول کسی که بر من
درآید و آخر کسی که بیرون رود شما باشید مراد آنست که همیشه جلیس و انیس من باشید و نزد من معزز و مکرم باشید
پس سحره باین وعده مستظهر گشته اسباب و ادوات جادوئی خود را در میدان معین آوردند و بوقت معلوم
در برابر موسی علیه السلام صف کشیده گفتند ای موسی اول تو می افکنی جادوئی خود را یا ما بیفکنیم قَالَ لَهُمْ
مُوسَى گفت مر ایشانرا موسی أَلْقُوا بیفکنید حِبَالَكُمْ وَعِصِيَّكُمْ آنچه شما افکنندگانید آنرا
غرض موسی باین قول نه امر ایشان بود بسحر بلکه اذن بود بتقدیم آنچه ایشان فاعل او بودند لا محاله بجهة توسل بآن
برای اظهار حق فَأَلْقَوْا پس بیفکندند مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ رسنها و عصاهای خود را که
مجوف کرده بودند و پر از سیماب ساخته و آن هفتاد هزار رسن و هفتاد هزار عصا بود وَقَالُوا و گفتند
از آنکه عصاها و رسنها بحرارت آفتاب بحرکت آمده و از مردمان غریو و فریاد برخواست بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ
سوگند ببزرگی و جاه و قوت و غالبیت فرعون که در علو منزلتست إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ بدرستی که
غلبه کنندگانیم بر موسی و هرون قسم یاد کردند بعزت فرعون بر آنکه غلبیت مر ایشانرا باشد بجهة غایت اعتقاد
ایشان بسحر خود فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ پس بیفکند موسی با برالقی عصای خود را فی الحال اژدها گشت
فَإِذَا هِيَ پس آنگاه آن عصا اژدها شد تَلْقَفُ فرو میبرد مَا يَأْفِكُونَ آنچه تزویر میکردند
و بصورت ماران بمردمان مینمودند و چون سحره دانستند که آنچه موسی کرد از جنس سحر نیست و ایشان استاد
و دقایق سحر را نیک دانسته بودند و یقین کردند که این قوت بشری نیست و از نزد حق تعالی است نتوانستند که
مالک نفس خود شوند و خود را نگاه دارند فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ پس بروی در افکنده شدند
ساحران سجده کنندگان یعنی حق تعالی القای ایشان کرد با عطای توفیق و لطف و هم از روی صدق
قَالُوا گفتند ساحران آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ گرویدیم بپروردگار عالمیان رَبِّ مُوسَى
وَهَارُونَ که آفریدگار موسی و هرونست تخصیص ربوبیت خدا نسبت بموسی و هرون بعد از تعمیم آن
جهة آنست که دفع ربوبیت فرعون کنند و اشعار بر آنکه موجب ایمان ایشان چیزی بود که از موسی و هرون

جاری شد و چون فرعون از ایمان ساحران با خبر شد ایشان را طلبیده **قَالَ آمَنْتُمْ** گفت آیا تصدیق
کردید و گرویدید و حفص آمنتم میخواند بهمزه استفهام یعنی ایمان آوردید **لَهُ** موسی را **قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ**
پیش از آنکه دستوری دهم مر شما را در ایمان آوردن بموسی **إِنَّهُ** بدرستی که موسی **لَكَبِيرُكُمُ** هر آینه مهتر شماست
الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ آنکه بیاموخت شما را سحر یعنی بعضی جادوئی تعلیم شما کرده بهمین جهت این بر شما غالب
شد مراد فرعون از این قول تلبیس امر بود بر قوم خود تا اعتقاد نکنند بآنکه ساحران از روی بصیرت و ظهور حق
بموسی گرویدند و بعد از آن در تهدید ایشان گفت که چون دست کشیدید از عبادت من و تابع موسی گشتید
فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید که چه عقوبت خواهم کرد شما را بر گرویدن بخدای موسی
آنکه بیان عقوبت کرد **لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ** هر آینه قطع کنم دستهای شما و پایهای شما را **مِنْ**
خِلَافٍ برخلاف یکدیگر یعنی دست راست و پای چپ یا برعکس یا دستها و پایهای شما را ببرم جهة مخالفتی
که با من کردید **وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ** و هر آینه بردار کنم شما را تا آنچنان بمیرید و هم مخالفان عبرت گیرند
قَالُوا گفتند ساحران ایمان آورده که **لَا ضَيْرَ** هیچ ضرری و رنجی نیست بر ما یعنی از ضرر تهدید تو ورنج
خود نمی‌ترسیم **إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا** بدرستی که ما بثواب پروردگار خود **مُنْقَلِبُونَ** هر آینه بازگردندگانیم جهة
ما را جزای عظیم خواهد داد و صبر ما بر عقوبت تو که آن جنت نعیم است که هرگز فانی نشود پس قطع دست و پای
منفعت ابدی و سرور و بهجت سرمدی خواهد بود **إِنَّا نَطْمَعُ** بدرستی که ما طمع داریم **أَنْ يَغْفِرَ لَنَا**
آنکه بپوشد برای ما **رَبُّنَا** پروردگار ما و عفو نماید **خَطَايَانَا** گناهان ما را **أَنْ كُنَّا** جهت آنکه
بودیم از اهل این عصر **أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ** اول گروندگان بوحدانیت خدا پس فرعون بفرمود تا دست راست
و پای چپ ایشان را قطع کردند و ایشان را از دارهای بلند در آویختند و حضرت موسی بدیشان مینگریست حجاب
از پیش او برداشتند منازل و مقامات قرب و انس ایشان بنظر او در آمد تا تسلی یافت و مرویست که اول کسی که بقطع
دست و پا امر کرد فرعون بود پس موسی بعد از این صورت چند سال دیگر در میان فرعونیان دعوت میکرد و معجزات
بدیشان مینمود و روز بروز عناد ایشان بیشتر میشد تا هلاک ایشان نزدیک رسید و حکم الهی صادر شد که موسی
با قوم خود از مصر بیرون رود چنانکه میفرماید **وَأَوْحَيْنَا** و وحی کردیم ما **إِلَىٰ مُوسَىٰ** بسوی موسی **أَنْ**
أَسْرِ بِعِبَادِي آنکه در شب ببر بندگان مرا یعنی بنی اسرائیل را از شهر مصر که نجات شما و هلاک کفره در این است
و توجه کن که در وقت رفتن شما کسی از فرعونیان واقف نشود جهت آنکه تا ایشان خبردار شوند شما قطع مسافت بسیار
کرده باشید و چنانکه ایشان نرسند تا مصر برسانند **إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ** بدرستی که شما از پی در آمده شدگانید
یعنی فرعون و قوم او از پی شما در آیند اما بشما نرسند بلکه ما شما را از دریا بگذرانیم و ایشان را غرق سازیم و در
القصص آورده که موسی همه بنی اسرائیل را امر کرد تا پیرایها و زیورها بر بهانه آنکه عید ما نزدیکست و میخواهیم که اهل خود

بدان بیارائیم عاریت گرفتند و وعده فرمود که در فلان تاریخ تهیه اسباب نمود و بوقت طلوع قمر بفلان موضع رو
ایشان بهمان وقت و صفت اسباب سفر بتقدیم رسانیدند چون وقت رحیل شد راه دروازه بر ایشان مشتبه گشت
معلوم کردند جهة آن بود که یوسف صدیق دعا کرده بود که بنی اسرائیل تا تابوت مرا همراه خود نبرند از مصر بیرون
نتوانند رفت و از آن قوم هیچ کس را بر مدفن یوسف اطلاع نبود موسی خود ندا میزد که هر که مرا بر صندوق یوسف مطلع
گرداند هر مراد که خواهد بدهم از تمام قوم عجوزه بغایت پیر بشرط آنکه زن موسی باشد در بهشت او را خبر داد که
صندوق یوسف در فلان موضع در قعر دریای نیل است آنرا بیرون آوردند و وقتی که قمر بمیان آسمان رسید مهم ساختند
و اسباب پرداخته روی براه نهادند و در آخر آن و خبر خروج ایشان بقبطیان رسید قبطیان پنداشتند که
منشأ این که بنی اسرائیل پیدا میشوند آنست که بتهیه عید مشغولند روز دیگر خواستند که در عقب ایشان بروند
در خانه هر قبطی یکی از اعزه قوم او بمرد و بتعزیت او مشغول شدند و بروایت ابن جریج حق تعالی بموسی وحی کرد
که بنی اسرائیل را امر کن تا چهار خانه بخانه روند و بعد از آن در هر سرائی که ایشان باشند بره بکشند و در خون آن
آلوده کنند که من فرشتگان را خواهم فرستاد تا کودکان فرعونیان را هلاک کنند و این علامت برای آن باشد
تا بآن خانه نروند که در آن بخون آلوده بود و بعد از آن فرمود تا آرد برشتند و فطیر پزند و آنرا توشه ساختند
بکنار دریا روند که آنجا امری عجیب روی خواهد نمود ایشان چنان کردند و روی بکنار دریا نهادند چون
روز شد و اثری از ایشان پیدا نگشت قبطیان خبر بفرعون رسانیدند فرعون بفرمود تا تخت او را بیرون
برده بنهادند پس بر بالای آن بنشست و در این روز بجمع کردن لشکر امر کرد **فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ** پس
فرستاد فرعون **فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ** در شهرهائی که پای تخت نزدیک بود جمع کنندگان لشکر
جمع کردند گفت فرعون **إِنَّ هَٰؤُلَاءِ** بدرستی که گروه بنی اسرائیل **لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ**
هر آینه گروهی اند بغایت اندک فرعون ایشان را اندک شمرده و حال آنکه عدد ایشان که در سن از بیست
گذشته بود و بشصت نرسیده ششصد و هفتاد هزار بودند و عدد مجموع قوم موسی از نسا و صبیان
و کهول و شباب هزار هزار و دویست هزار و کسری بودند اما فرعون ایشان را نسبت بلشکر خود اندک
شمرد چه در روایت آمده که فرعون هزار هزار و پانصد هزار پادشاه داشت که در دست هر یک از ایشان
دست و رنجی زرین بود هر یکی از ایشان هزار سوار مسلح بود ند ایشان را پیش از خود بر بنی اسرائیل روان
ساخت و بعد از آن بفرمود تا در شهرها ندا کردند و لشکر را جمع کردند و ندا در دادند که بنی اسرائیل
گروهی اند کند **وَإِنَّهُمْ لَنَا** و بدرستی که ایشان ما را **لَغَائِظُونَ** بخشم آرندگانند
چه از ما گریخته اند و پیرایهای قوم ما برده اند و اولاد ما را کشته اند **وَإِنَّا لَجَمِيعٌ** و بدرستی که ما
هستیم **حَاذِرُونَ** حذر کنندگان از ایذا و ملاحظه و احتیاط نمایندگان در امور جهة این با لشکر

چنین عظیم بر سر آنها میرویم واگرنه معلوم است که عشری از معشار عساکر ما شر ایشانرا کفایت میتواند کرد
وگویند حاذر بمعنی سلاحدار است یعنی ما سلاح داریم وایشان بی سلاح پس البته مغلوب ما خواهند شد
وبروایتی فرعون با هزار هزار سوار دلیر که بر سر هر یك بیضهٔ از طلا بود در عقب موسی روانشدند **فَأَخْرَجْنَاهُمْ**
پس بیرون آوردیم فرعونیانرا یعنی در دل ایشان افکندیم تا بیرون آمدند **مِنْ جَنَّاتٍ** از بوستانهای
مملو از اشجار واثمار **وَعُيُونٍ** واز چشمهای آب روان **وَكُنُوزٍ** واز گنجهای زر ونقره
وَمَقَامٍ كَرِيمٍ واز منزلهای نیکو وخوش آینده وآراسته **كَذَٰلِكَ** همچنین کردیم با ایشان
یعنی بیرون آوردیم ایشانرا ازین نوع بیرون آوردنی **وَأَوْرَثْنَاهَا** ومیراث دادیم باغ وبوستان
وگنج وخانهای ایشان **بَنِي إِسْرَائِيلَ** فرزندان یعقوبرا چه قول آنست که بنی اسرائیل بعد از هلاك
فرعونیان بمصر درآمده همه اموال قبطیانرا بتصرف درآوردند واصح آنست که در زمان دولت داود وسلیمان
علیهما السلام بر ملك مصر استیلا یافته متصرف جهات قبطیان شدند ودر بعضی تفاسیر واقع شده که فرعون
در حین خروج ششصد هزار سوار بر مقدمه لشکر روان کرد وششصد هزار بر میمنه تعیین نمود وششصد
هزار بر میسره نامزد کرد وشش صد هزار بر ساقه لشکر مقرر نمود وخود با خلق بیشمار در قلب قرار گرفت **شعر**
یکی لشکر آرا با عرق جوشن : شده در موج چون دریای آهن **فَأَتْبَعُوهُم** پس از پی درآمدند بنی اسرائیل
مُشْرِقِينَ درحالتی که قصد کنندگان بودند بطرف مشرق چه لشکر بنی اسرائیل بدان صوب رفته بودند
واکثر علما گفته اند که معنی آنست که تا هنگام طلوع آفتاب به بنی اسرائیل رسیدند ودر آنمحل لشکر موسی بکنار دریای
قلزم رسیده تدبیر عبور میکردند که ناگاه اثر فرعونیان پدید آمده **فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ** پس آن
هنگام که دیدند آن هر دو گروه یکدیگررا **قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ** گفتند یاران موسی **إِنَّا لَمُدْرَكُونَ**
هرآینه ما دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را درخواهند یافت وبدست ایشان گرفتار خواهیم شد اکنون
راه خلاص چگونه پوئیم وطریق گریز از که جوئیم که در پیش دریاست ودرپس دشمن موسی چون اضطراب آنها
بدید **قَالَ كَلَّا** گفت نه چنین است که ایشان شما را دریابند **إِنَّ مَعِيَ رَبِّي** بدرستیکه با من است
پروردگار من بحفظ ونصرت **سَيَهْدِينِ** زود باشد که راه نماید مرا ودرایجاد طریق نجات پدید آورد
القصه چون لشکر فرعون بنزدیك بنی اسرائیل رسیدند حق تعالی حجابی از ابر درمیان هر دو گروه پدید آورد تا
یکدیگررا ندیدند فرعون قوم خودرا گفت فرود آئید تا آفتاب بلند شود وغبار از میان برخیزد وشتاب میکند
که راه خلاص بر ایشان بسته است دریا در پیش ولشکر ما از عقب کجا توانند گریخت که مؤمن آل فرعون در
پیش موسی ایستاده بود گفت ای موسی بکجا مامور شده که دریا در پیش است ولشکر فرعون در قفا فرو گرفته
موسی جواب داد که مامور شده ام بدریا ومتوقع آنم که چگونه بگذشتن آن مامور شوم وبچه وجه از آن

بگذرم ودراین اثنا بنی اسرائیلرا اضطراب بمرتبهٔ رسانیدند که موسی بیطاقت شده بدرگاه الهی بنالید
واز عبدالله بن سلام نقل است که موسی دست بمناجات برداشت یا کائنا قبل کل شیء ویا کائنا بعد
کل شیء اجعل لنا فرجا ومخرجا بوی وحی فرستاد که ما دریارا بحکم تو کردیم ویرا بکنیت بخوان وعصا بر آن
زن وبر آن حکم فرما تا راه ورا پیدا شود هم چنانکه میفرماید **فَأَوْحَيْنَا** پس وحی کردیم **إِلَىٰ مُوسَىٰ**
بسوی موسی **أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ** بآنکه بزن عصای خودرا بنهر نیل که مابین ایله ومصر است
ویا بدریای قلزم که میان یمن ومکه است تا بعصر موسی علیه السلام برلب دریا آمد وعصا بر دریا زد وگفت یا ابا خالد
مارا راه ده **فَانفَلَقَ** پس در هم شکافت دریا وراه دوازده راه پدید آمد **فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ**
پس بود هر پاره که جدا شده بود از هم **كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ** همچون کوه بزرگ یعنی مانند کوه بلند
برآمد وقرار گرفت فی الحال بادی برتك دریا وزید وگل اورا خشك کرد وهر سبطی از دوازده سبط بنی
اسرائیل از راهی بدریا درآمدند **وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ** ونزدیك گردانیدیم آنجا که شکافته شده بود دریا
الْآخَرِينَ دیگرانرا یعنی هم قوم فرعونرا برلب دریای نیل آوردیم که شکافته شده بود آورده اند که چون
فرعون بکنار دریا رسید وآن حالرا بدید خواست که سپاهیان قوم را فریب دهد گفت ای قوم چه می بینید
که دریا از هیبت من شکافته شده هامان بخندید بالا وگفت تو خود میدانی که این صورت بدعای موسی واقع
شده ازنهار که بدریا درنیائی که خودرا وهمگنانرا هلاك گردانی فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل بر مادهٔ
نشسته خودرا پیش فرعون بدریا افکند وفرعون بر ایغری تند سوار بود ایغر بوی مادیان شنیده عنان
مالك ازدست داده روی بدریا نهاد ولشکریان چون دیدند که فرعون بدریا درآمد هر فوجی از راهی بدریا
درآمدند ومیکائیل بر عقب آن لشکری آمد ولشکریانرا میراند تا تمام بدریا درآمدند حکم الهی بدریا رسید
که بحال خود باز آی پس یکبار آبهای دریا بهم پیوست ومجموع فرعونیان غرق شدند وبنی اسرائیل بسلامت
برکنار دریا قرار گرفتند کما قالت جلت قدرته وعظمته **وَأَنجَيْنَا مُوسَىٰ** ونجات دادیم موسی را علیه السلام
وَمَن مَّعَهُ وهر که با او بود **أَجْمَعِينَ** همه ایشانرا یعنی آب دریارا چنان مرتفع نگاهداشتیم
وقرار گرفت در آن راهها تا همه از آن دوازده راه بگذشتند **ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ** پس غرق کردیم
دیگرانرا یعنی جمیع قبطیانرا باین وجه که چون بمیان این دوازده راه رسیدند آبهارا بر سر ایشان فرود آوردیم
وهمه را هلاك گردانیدیم **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ** بدرستیکه نجات دادن موسی وقوم او وغرق کردن فرعون
واتباع او **لَآيَةً** هرآینه علامتیست روشن بر قدرت الهی **وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم** ونبودند قوم فرعون
مُّؤْمِنِينَ گرویدگان چه از تمامی قبطیان از مردان غیر حزقیل که مؤمن آل فرعون بود کسی ایمان نیاورده
بود واو با حضرت موسی علیه السلام از مصر بیرون آمده بود واز زنان همین آسیه زن فرعون وزنی که راه بنمود گی

بر تابوت یوسف علیه السلام **وَإِنَّ رَبَّكَ** و بدرستی که پروردگار تو ای محمد **لَهُوَ الْعَزِيزُ** هر آینه اوست غالب

و هیچ کس را قوت غالبیت برا ونیست **الرَّحِيمُ** مهربان که عقوبت بعد از الزام حجت بر اولیای خود **وَاتْلُ عَلَيْهِمْ**

و بخوان ای محمد بر مشرکان عرب **نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ** خبر ابراهیم که ایشان خود را بدو نسبت میکنند و بفرزندی او

فخر مینمایند در دین خبر تسلیه تو و موعظه قوم تست **إِذْ قَالَ** یاد کن چون گفت ابراهیم **لِأَبِيهِ** بپدر

خود را یعنی عم خود را که بمنزله پدرش بود در تربیت و اشفاق **وَقَوْمِهِ** و مر گروه خود را یعنی اهل بابل مراد

آنست که از عم و قوم او پرسید که **مَا تَعْبُدُونَ** چیست که میپرستید غرض وی ازین سؤال آن بود که

با ایشان بگوید که آنچه بعبادت او مشغولند از اصنام مستحق عبادت نیستند **قَالُوا** گفتند در جواب ابراهیم

نَعْبُدُ أَصْنَامًا میپرستیم بتان را **فَنَظَلُّ لَهَا** پس همیشه میباشیم مر ایشان را **عَاكِفِينَ** ملازمان

و مجاوران در دو ز مراد با صنام صور تماثیل بود که ساخته بودند از انواع فلزات بر صورت مختلفه و بر عبادت

آن مداومت مینمودند **قَالَ** گفت ابراهیم بر وجه الزام که بتان شما **هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ** آیا میشنوند

خواندن شما را و اجابت دعای شما میکنند **إِذْ تَدْعُونَ** وقتی که بخوانید ایشان را **أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ**

یا سود میرسانند شما را که پرستش آن میکنید **أَوْ يَضُرُّونَ** یا زیان میرسانند بکسی که اعراض کند از عبادت

ایشان از جواب عاجز شده نتوانستند که بنعم جواب دهند پس بهانه تقلید پیش آورده **قَالُوا** گفتند در

جواب **بَلْ** بلکه نه چنانست که تو گفتی از اجابت دعا و نفع و ضر که از ایشان دیده باشیم بلکه **وَجَدْنَا آبَاءَنَا**

یافته ایم پدران خود را که ایشان **كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ** هم چنان میکردند یعنی اینان را پرستش میکردند

و بران مقیم بودند ما نیز اقتدا بایشان کرده بپرستش اینها اقدام می نمائیم بدانکه بت پرستان را هیچ دلیلی نیست

بر صحت دین خود اما بجهة شبهه باطله از مذهب حق برگشته روی در بادیه ضلالت نهاده اند یکی آنکه گفته اند

که ما را حد آن نیست که جرات کنیم در عبادت خدا چه پرستشی که لایق او باشد از ما نمی آید پس از مخلوقات او چیزی

اختیار کرده ایم تا ما را بخدا نزدیک کرداند چنانکه گفتیم ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی دوم آنکه هر چیزی را

خاصیتی است خاصیت این بتان آنست که شفیعان ما باشند نزد خدای که هؤلاء شفعاؤنا عند الله سیم آنکه

اعظم شبهای ایشان تقلید است هم چنانکه در جواب ابراهیم گفتند که بل وجدنا آباءنا کذلک یفعلون

قَالَ گفت ابراهیم **أَفَرَأَيْتُمْ** آیا دیده اید و دانسته اید استفهام برای تقریر است یعنی بداینکه **مَا**

كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ آنچه هستید که میپرستید آنرا **أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ** و پدران دیرینه شما

نیز پوشیده اند **فَإِنَّهُمْ** پس بدرستی که این معبودان شما و آبای شما **عَدُوٌّ لِي** دشمنانند مرا مراد

ابراهیم ازین آنست که اصنام اعدای پرستندگان خودند زیرا که عبیده ایشان متضرر میشوند از جهت ایشان

زیاده از آنچه کسی از عدو خود متضرر شود چه ضرر خلود عذاب الیم است و عقاب جحیم که از عبادت ایشان

میکرد از هیچ دشمنی مقصود نیست و یا معنی آنست که من دشمنم مر ایشان را چه هر چه را دشمن دارند و نیز دشمنی است

پس دشمنی خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرده یعنی من مخالف و معادی ایشانم **إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ**

لیکن دوست من پروردگار عالمیانست بعد از تعداد کمالات حضرت عزت میفرماید که **الَّذِي** آفریدگار عالم آنکس است

که **خَلَقَنِي** آفرید مرا و از عدم بوجود آورد **فَهُوَ يَهْدِينِ** پس او راه مینماید مرا براستی در قول و فعل

دیا آفرید مرا برای اقامت حق و راه مینماید مرا بدعوت خلق یا خلق کرد مرا بجهت طاعت و هدایت بخشید مرا بوسیله

آن مراجعت **وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي** و او آن کس است که میخوراند مرا غذائی که قوام اجزای من بر آنست

وَيَسْقِينِ و می آشاماند مرا آبی که موجب تسکین تشنگی است و سبب تربیت اعضای من در کشف الاسرار ذو النون

مصری نقل میکند که این طعام طعام معرفت است و این شراب شراب محبت که دلها بآن زندگی یابند و این بیت از آن مقوله است

شعر شراب المحبة خیر شراب ؛ کل شراب سواه سراب ؛ و از فحوای این کلمات از اسرار کلام حقایق نظام ابیت

عند ربی یطعمنی و یسقینی پی میتوان برد چنانچه در وصف خواجه ثقلین فرموده اند **شعر** خوان تو

عند ربی ؛ خواب تو و لاینام قلبی ؛ خاک قدم تو اهل عالم ؛ زیر علم تو نسل آدم ؛ چون نیست وسیلتی بطاعت ؛

از ما که وز تو شفاعت ؛ ای کرده بزیر پای کونین ؛ بگذشته ز حد قاب و قوسین **وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ**

و چون بیمار شوم او شفا میدهد و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که معنی این آیه آنست که چون بیمار شوم بگناه شفا

میدهد مرا بتوبه و سلمی گفته که مرض برویه اعتبارات و شفا مشاهده انوار واحد قهار و در بحر المعانی آورده که بتعلق

کونین است و شفا بقطع تعلق آن وابسته است بجد بعنایت که چون درد سالک را از هم منقطع ساخته یکی بود

دهد چون شربة تجرید از مرض تعلقش باز رهاند یکی از اکابر دین روایت کرده که بر بیمارستانی رفتم طبیبی را

دیدم نشسته و جمعی بیماران بر وجمع گشته هر کسی شرح علت خود میداد و هر کسی را دوائی میفرمود که در خور او بود

دران اثنا جوانی نزد وی آمد گونه اش زرد گشته و اثر عبادت و سیمای تقوی و صلاحیت بر او پیدا طبیب را گفت تو

حکیمی حاذقی مرا بیماری هست دوائی کن گفت چه مرض داری جواب داد که علت گناه بر مزاج من مستولی گشته

و بدن من بجهة ثقل ذنوب گران گشته مرا درین باب علاجی فرما که موجب صحت مزاج و سبب خفت بدن من گردد

طبیب گفت هلیله صبر بستان و بلیله تواضع در هاون ندم و پشیمانی افکن و بدست قهر هوای نفس آنرا نیک صلایه کن

و در تابه صحت عزم انداز و آب حیا و شرم برو ریز و باتش محبت بجوشان و بکچه عصمتش بگردان تا حباب حلم برآرد آنگاه

بر ق صفا بپالای و بمروحه رضا باد کن و در وقت سحر شربتی از و نوش کن تا درد گناه تو بصحت عزم بر طاعت مبدل

گردد و راحت یابی جوان ازین سخن وجد کرد و مضمون این مقال بر زبان او جاری گشت **شعر** چگویمت که چه

خوش آمدی ای ایچ صفت ؛ بیک نفس هر درد مرا دوا کردی **وَالَّذِي** و دیگر پروردگار عالم آن کس است که **يُمِيتُنِي**

میراند در دنیا باقتضای اجل **ثُمَّ يُحْيِينِ** پس زنده کرداند مرا در آخرت برای محاسبات و مجازات

ثعلبی گفته بمیراند بعدل و زنده کرداند بفضل و گویند بمیراند بمعصیت و زنده کند بتوفیق در طاعت یا بمیراند
بجهل و زنده کند بعقل و محققان گفته اند کرامات و احیا بمعرفت و بجایا بغفلت و ذکر یا استار و بجلی و یا با وصاف
بشریت و اخلاق روحانیت **وَالَّذِي** و وی آن کس است که **أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي** طمع دارم که بیامرزد برای من
خَطِيئَتِي گناه مرا **يَوْمَ الدِّينِ** روز جزا اسناد گناه با خود یا بجهة کسر نفس است و انقطاع تمام باد
سبحانه و یا مراد ترک اولی است و نکته حسنات الابرار سیات المقربین مشعر است بر این حاصل که صدور این کلام از
حضرت خلیل بجهة احتجاج بود بر قوم و اخبار بآنکه صلاحیت الوهیت ندارد مگر کسی که فاعل این افعالست و بعد از آن
او سبحانه حکایت میفرماید از آنچه ابراهیم از وی سؤال نمود بقوله **رَبِّ هَبْ لِي** ای پروردگار من بخش مرا
و عطا کن **حُكْمًا** کمال در علم و عمل تا بآن مستحق خلافت و ریاست خلق گردم و نزد کلبی مراد بحکم نبوتست **وَ**
أَلْحِقْنِي و در رسان مرا بسبب توفیق کمال در علم و عمل **بِالصَّالِحِينَ** بشایستگان راه و برگزیدگان درگاه
یعنی در عداد انبیا که کاملند در صلاحیت و اصلا صلاح ایشان آمیخته نیست بشایبه کبیره و صغیره **وَاجْعَلْ لِي** و گردان
برای من **لِسَانَ صِدْقٍ** زبان راست یعنی زبان ثناگوی و ثناخوان **فِي الْآخِرِينَ** در میان پس آمدگان
یعنی ثنای نیکو نای و آوازه مرا جاری گردان بر زبان کسانی که از پیش و از پس من آیند بر وجهی که اثر آن در دنیا تا روز
قیامت بماند و این دعا بعز اجابت رسیده جمیع امم از مجوس و یهود و نصاری و اهل اسلام ثنای خلیل الرحمن میگویند
و محبت او دارند و یا ظاهر کن برای تجدید اهل دین من که توحید است و راست گوئی در آخرین امتان که آنحضرت
خاتمیت است صلی الله علیه و آله **وَاجْعَلْنِي** و گردان مرا **مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ** از وارثان بهشت
پر نعمت در آخرت یعنی مرا داخل کسانی گردان که در منازل بهشت نزول کرده اند **وَاغْفِرْ لِأَبِي** و بیامرز پدر
مرا مراد عم اوست یعنی او را بیامرز که ایمان آرد **إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ** بدرستیکه اوست از گمراهان یعنی از
طریق حق منحرفست و غافل از جاده صواب در مجمع آورده که وصف او بضلال مشعر است بر آنکه عم او از روی جهل کافر
بود بر سبیل عناد و مجحود بدین وجوه که استغفار ابراهیم برای عم خود بود در منهج الصادقین در سوره التوبه بشرحی
مبسوط بتقریر بیان آمده ایجا بیکوجه نموده میشود و آن این است که طلب مغفرت برای او بجهة آن بود که وعده ایمان
داده بود مراو را پس ابراهیم بجهة طمع و امید واری از برای او استغفار برای گناه **وَلَا تُخْزِنِي** و رسوا مساز
و خوار مکردان مرا بجهت عتاب بر ترک اولی و نقص رتبه من از رتبه بعضی وارث جنت بجهة آنست **يَوْمَ يُبْعَثُونَ**
در روزی که برانگیخته شوند همه مردمان در مجمع آمده که این دعای او نیز بر وجه انقطاع بود و کسر نفس و تعلیم امتان
و اگر نه انبیا بجهة عصمة از خزی آن روز مبرا اند و از فضیحت آن محفوظ بعد از آن در بیان یوم یبعثون میفرماید که
يَوْمَ لَا يَنْفَعُ روزی که سود نکند و فایده نرساند و بکاری نیاید **مَالٌ وَلَا بَنُونَ** مال و پسران هیچ کس را
بقوله **إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ** مگر کسی که بیاید بخدا **بِقَلْبٍ سَلِيمٍ** بدل خالص از کفر و معصیت چون آنکه

مال خود را صرف کرده باشد در راه حق و فرزندان را براه حق ارشاد نموده هر آینه آن مال و فرزندان او را نفع رساند
از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که قلب سلیم دلیست که سالم باشد از حب دنیا و حسن گفته که سالم باشد از کفر
و نفاق بر خلاف مشرک و منافق که دل او بشرک و نفاق مریض است کقوله فی قلوبهم مرض و یا سالم از فساد و معاصی
و یا از حسد و خیانت و در تفسیر تبیان آورده که سلیم از بغض اهل البیت علیهم السلام مبراست و قشیری فرموده که سلیم آنست
که خالی باشد از غیر خدا و سلمی گفته که سلیم آنست که در او نه آفات دنیا گنجد و نه مطامع عقبی و یا خالی از بدعت
و مطمئن بسنت **وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ** و در روزی که نزدیک کردانیده شود بهشت **لِلْمُتَّقِينَ** از برای
پرهیزکاران تا از موقف آنرا ببینند و بمشاهده منازل خود مسرور شوند **وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ** و ظاهر ساخته
آتش دوزخ را **لِلْغَاوِينَ** برای گمراهان تا در آن نگرند و مقامات خود را ببینند و غم و الم و حسرت ایشان
بیفزاید **وَقِيلَ لَهُمْ** و گفته شود مر ایشان را یعنی فرشتگان بحکم حق تعالی از ایشان پرسند بر وجه عتاب
و سرزنش **أَيْنَمَا كُنْتُمْ** کجااند آنچه بودید که پیوسته **تَعْبُدُونَ** میپرستیدند آنرا **مِنْ دُونِ اللَّهِ**
بجز از خدای تعالی یعنی کجااند خدایان شما که بدیشان امیدوار بودید **هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ** آیا هیچ یاری دهند
شما را بر دفع عذاب از شما **أَوْ يَنْتَصِرُونَ** یا انتقام میکشند برای شما از کسی که عذاب شما میکند و گویند
معنی آنست که ممتنع میشوند از عذاب خود و دفع میکنند آنرا از نفس خود چه در آتش دوزخ کفار با اصنام و اوثان خود در آتش
باشند کما قال **فَكُبْكِبُوا فِيهَا** پس پیوسته در افکنده شوند بروی در دوزخ سوزان **هُمْ** در دوزخ **وَالْغَاوُونَ**
بتان و گمراهان یعنی پرستندگان ایشان تا آنکه در قعر دوزخ قرار گیرند و در آنجا باشند **وَجُنُودُ إِبْلِيسَ**
و بدوزخ انداخته شوند لشکریان ابلیس که متابعان ویند از عصاة جن و انس و اعوان و فرزندان او **أَجْمَعُونَ**
همه ایشان **قَالُوا** گویند کافران **وَهُمْ فِيهَا** و حال آنکه ایشان در دوزخ **يَخْتَصِمُونَ** دشمنی کنند با یکدیگر
یعنی عبید اصنام با بتان گویند **تَاللَّهِ** بخدا سوگند **إِنْ كُنَّا** بدرستی که ما بودیم **لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ**
هر آینه در گمراهی هویدا و پیدا **إِذْ نُسَوِّيكُمْ** وقتی که برابر میگیریم شما را در استحقاق عبادت **بِرَبِّ الْعَالَمِينَ**
به پروردگار عالمیان **وَمَا أَضَلَّنَا** و گمراه نکردند ما را و بر ضلالت نداشتند **إِلَّا الْمُجْرِمُونَ** مگر بدکرداران
از مهتران و پیشوایان ما که بایشان اقتدا میکردیم و یا از دیوان گمراه کننده **فَمَا لَنَا** پس ما را اکنون هیچ کس **مِنْ**
شَافِعِينَ از شفاعت کنندگان چنانکه مؤمنان را هست از ملائکه و انبیا **وَلَا صَدِيقٍ** و نه دوستی
حَمِيمٍ مهربان و با شفقت هم چنانکه ایشان را هست و در بعضی تفاسیر مذکور است که حمیم در اصل همیم بوده ها را
بحا بدل کرده اند از جهت قرب مخرج و همیم از اهتمام ماخوذ است یعنی یاری که در کار او اهتمام کند در مهم کار
و شرط دوستی بجای آورد نخواهد بود چه تصادق مخصوص خواهد بود بمؤمنان چه میان اهل کفر نفاق و
و تباغض خواهد بود که **الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ** و یا نیست ما را شفعا و صدیق حمیم از

آنکه ما ایشان را شفعا و اصدقای خود میدانستیم چه اعتقاد ایشان آن بود که اصنام شفعاء ایشان باشند و مختلفه
و شیاطین الانس اصدقای ایشان باشند در آن روز و جابر بن عبد الله انصاری روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند بعضی از ایشان گویند بار خدایا حال صدیق من فلان چیست خطاب
آید که وی در دوزخ گرفتار است بجزای گناه خود این مؤمنان گویند بار خدایا چه شود اگر بکرم عمیم خود او را بما
بخشی حق تعالی فرماید که او را بشما بخشیدم پس بملائکه امر فرماید که بیرون آورید برای او صدیق او را از دوزخ
و به بهشت رسانید کفار چون بینند که عاصیان مؤمنین بشفاعت اصدقا از دوزخ خلاص شدند و به بهشت در رفتند
و ایشان در دوزخ ماندند گویند فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم عیاشی باسناد خود از حمران بن اعین نقل
کرده که ابی عبد الله علیه السلام سه بار سوگند یاد کرد که بخدا که ما شفاعت کنیم شیعیان خود را تا آنکه مردمان گویند
بروایتی دشمنان ما گویند که ما را هیچ شفیعی و صدیقی و حمیمی نیست و ابان بن تغلب روایت کرده از ابی عبد الله علیه السلام
که شنیدم که فرمود مؤمن در روز قیامت شفاعت اهل خود کند و حق تعالی شفاعت او را در حق ایشان قبول فرماید
و هر دو انگشت سبابه خود را بر دارد یا رب حق ید و مکان یقینی الحر و البرد و بار خدایا خادم من مرا از عذاب نجات ده که
او مرا از سرما و گرما نگاه داشته حق تعالی اجابت شفاعت او کند و از ابو جعفر علیه السلام نقل است که مؤمن همسایه خود را
که هیچ حسنه از او صادر نشده باشد شفاعت کند و گوید بار خدایا دفع اذیت و ضرر از من میکرد حق تعالی شفاعت او را
در باره او قبول کند بعد از آن فرمود بدرستی که کمترین اهل ایمان از روی شفاعت سی کس تواند کرد و در آثار
آمده که هیچ جانی نباشد که جمعی از مؤمنان آنجا مجتمع شوند که در میان ایشان بنده باشد از اهل ایمان و صلاح الا که
شفاعت او در حق ایشان قبول کنند و اهل شرک و کفر از این سعادت محروم باشند و در عذاب ابدی گرفتار و از روی
حسرت گویند **فَلَوْ اَنَّ لَنَا كَرَّةً** پس کاشکی بودی ما را بدنیا باز گشتنی **فَنَكُونَ** پس میبودیم **مِنَ**
الْمُؤْمِنِينَ از باور دارندگان تا شفاعت ما میکردند **اِنَّ فِي ذٰلِكَ** بدرستی که در آنچه مذکور شد از خبر
ابراهیم و احتجاج او **لَاٰيَةً** هر آینه علامتی است که عاقلان بدان عبرت گیرند و حجتی و موعظه مر کسی را که اراده آن
نماید که بنظر اعتبار در آن نگرد و با امر آخرت پردازد **وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ** و نبودند بیشتر قوم ابراهیم **مُؤْمِنِينَ**
گروندگان با وجه از اهل بابل بجز دختر نمرود کسی ایمان نیاورده بود **وَاِنَّ رَبَّكَ** و بدرستی که آفریدگار تو
لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غلبه کننده بر مشرکان و غالب بر تعجیل انتقام از ایشان **الرَّحِيمُ** مهربان بمهلت دادن عذاب
ایشان تا ایمان آرند ایشان و یا بخشاینده که توبه بندگان رد نکند و بی احتجاج بر ایشان عذاب نفرماید **كَذَّبَتْ**
قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ تکذیب کردند گروه نوح همه فرستادگان را تا آدم و گفته‌اند هیچ پیغمبری بخلقان نیامده و یا مراد
تکذیب نوح است که تکذیب یک پیغمبر موجب تکذیب همه است زیرا که هر یک داعی بندگانند بر توحید و عدل و غیر آن
از اصول اسلام پس تکذیب یکی تکذیب جمیع ایشان باشد و قول اول منقول است از ابو جعفر علیه السلام **اِذْ قَالَ لَهُمْ**

یاد کن چون گفت مر ایشان را **اَخُوهُمْ نُوحٌ** برادر ایشان نوح مراد اخوت نسبی است یعنی نوح که سلسله نسب او
با ایشان منتهی بود گفت مر ایشان را **اَلَا تَتَّقُونَ** آیا نمی‌ترسید از خدای که ترک عبادت او میکنید و بتان را میپرستید و
تکذیب من میکنید و انکار میورزید **اِنِّي** بدرستی که من **لَكُمْ رَسُولٌ اَمِينٌ** مر شما را فرستاده‌ام با امانت
و مشهور باین صفت در میان شما پس سخن من حق خواهد بود و مبرا از شائبه کذب **فَاتَّقُوا اللّٰهَ** پس بترسید
از عقوبت خدای و ترک بت پرستیدن کنید **وَاَطِيعُونِ** و فرمان برید مرا در قبول ایمان و اذعان و توحید
و طاعت و عبادت او بر وجه توحید و اخلاص **وَمَا اَسْئَلُكُمْ** و نمیخواهیم شما را **عَلَيْهِ** بر ادای رسالت
و نصیحت **مِنْ اَجْرٍ** هیچ مزدی **اِنْ اَجْرِيَ** نیست اجرت من **اِلَّا عَلٰى رَبِّ الْعَالَمِينَ** مگر بر پروردگار
عالمیان **فَاتَّقُوا اللّٰهَ** پس بترسید از عقوبت خدای و ترک بت پرستیدن کنید **وَاَطِيعُونِ** و فرمان برید
مرا تکرار امر بتقوی و طاعت جهة تأکید است و مبالغه در آن ایشان **قَالُوا** گفتند در جواب نوح علیه السلام **اَنُؤْمِنُ**
لَكَ آیا ایمان آریم و تصدیق کنیم **وَاتَّبَعَكَ الْاَرْذَلُونَ** و حال آنکه پیروی کرده‌اند ترا سفلگان
و بیقدران و فرومایگان که نه حسب دارند و نه نسب و اهل صفتهای ذمیمه و خسیسه‌اند ابن عباس گوید که ایشان
اهل حیاکه بودند و نزد بعضی حجام بودند حاصل که ایشان بجهة قصور فهم و عقل دنیویه را منظور داشته ایمان اتباع
نوح را که بی مال و جاه بودند مانع ایمان خود دانستند و میگفتند که ایشان بجهة طمع مال و رفعت باو گرویده‌اند
نه بر وجه اعتقاد و اخلاص و لهذا نوح علیه السلام **قَالَ** فرمود در جواب ایشان **وَمَا عِلْمِي** و نیست دانش من
بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه هستند که میکنند آنرا از روی اخلاص یا طمع در طعمه یعنی حکم من بر ظاهر است و چون
ایشان عمل اهل ایمان میکنند بر من واجبست که حمل آن بر اخلاص کنم بحسب ظاهر **اِنْ حِسَابُهُمْ** نیست حساب
بواطن ایشان **اِلَّا عَلٰى رَبِّي** مگر بر پروردگار من که مطلع است بر ظاهر و باطن آن **لَوْ تَشْعُرُونَ** اگر دانید
که عالم الغیب اوست پس هر آینه دانید قول مرا درین باب و لیکن جاهلید پس میگوئید آنچه نمیدانید قریش نیز همین
طریقه سلوک نموده با اصحاب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله طعن کرده‌اند باین صفت چنانکه آورده‌اند که هرقل که پادشاه
روم بود ابو سفیان را از اتباع رسول سؤال کرد گفت ایشان اراذل و ضعفای مردم‌اند وی در جواب گفت ما زالت
اتباع الانبیاء کذلک همیشه اتباع پیغمبران پیشین چنین بوده‌اند حاصل که قوم نوح علیه السلام که تو این اراذل را از
مجلس خویش بران تا با تو بر نشینیم و سخن تو بشنویم نوح علیه السلام فرمود **وَمَا اَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ** و نیستم من
راننده مؤمنان از پیش **اِنْ اَنَا اِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ** نیستم من مگر بیم کننده آشکارا یعنی مبعوث شده‌ام بدعوت
مکلفان خواه اغنیا و خواه فقرا پس چگونه طرد و منع فقرا کنم از خود بجهة آنکه اغنیا تابع من شوند **قَالُوا** گفتند
کافران **لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ** اگر باز نایستی ای نوح از آنچه میگوئی یعنی از دعوت و انذار **لَتَكُونَنَّ مِنَ**
الْمَرْجُومِينَ هر آینه باشی از کشته شدگان بسنگ یا از دشنام داده شدگان و یا راندگان ابو حمزه ثمالی روایت کرده

که هر موضعی از قرآن که لفظ رجم واقع شده بمعنی قتل است مگر در سورهٔ مریم که لئن لم تنته لارجمنک بمعنی دشنام
دادنست القصه نوح چون این کلمات تهدید آمیز از قوم بشنید و آثار نومیدی از ایشان دریافت روی بدرگاه
بی‌نیاز آورده قَالَ گفت ای پروردگار من إِنَّ قَوْمِي بدرستی که گروه من كَذَّبُونِ تکذیب کردند
مرا از روی عناد و مرا در دعوی رسالت باور نداشتند بر وجه لجاج و جحود و انکار فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ
پس حکم کن میان من و میان ایشان فَتْحًا حکم کردنی براستی وَنَجِّنِي و باز رهان مرا از قصد ایشان
و یا از شامت عمل ایشان وَمَن مَّعِيَ و هر کرا که با منست مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان غرض از
این مؤمنات آن بود که من با ایشان دعا میکنم نه جهة آنکه مرا رنجشم در آورده‌اند و ایذای من کرده بلکه جهة
تست و دین تو که تکذیب وحی تو کرده‌اند و انکار وحدیّت و ارسال تو پس عذاب بر ایشان باز کردان فَأَنجَيْنَاهُ
پس نجات دادیم او را وَمَن مَّعَهُ و هر کرا که با او بودند از مؤمنان فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی
پر از آدمیان و امتعه و ماکولات و غیر آن از حیوانات ثُمَّ أَغْرَقْنَا پس غرقه ساختیم بَعْدُ پس از
رهانیدن او و اتباع او الْبَاقِينَ باز پس ماندگان از کشتی یعنی گروه کفار که بر ایشان مبعوث بود
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در صبر نوح و ایذای قوم و عناد و جحود ایشان و غرق شدن ایشان جهة آن و نجات
اهل ایمان در کشتی لَآيَةً هر آینه علامتی شایع و متواتر مر آنها را که پند گیرند از ان و اقتدا به پیغمبران کنند و در صراط
مستقیم سلوک نمایند وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ و نیستند بیشتر ایشان باور دارندگان وَإِنَّ رَبَّكَ
و بدرستی که پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ هر آینه اوست توانا بر عقوبت کافران و منتقم بر ایشان الرَّحِيمُ مهربان
بمهلت عذاب از ایشان تا حجت بر ایشان لازم گردد یعنی قبل از الزام حجت بر طریق احق انزال عذاب نفرماید
و یا رحیم است بر مؤمنان در نجات دادن نوح و اتباع او و یا بر توفیق پیغمبران بر حلم و بردباری و احتجاج بر کافران
كَذَّبَتْ عَادٌ بدروغ داشتند قبیلهٔ عاد الْمُرْسَلِينَ فرستادگان را إِذْ قَالَ لَهُمْ چون
گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ هُودٌ برادر نسبی ایشان هود أَلَا تَتَّقُونَ آیا پرهیز نمیکنید از شرک و یا
نمیترسید از عذاب خدای إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده‌ام امین بر وحی
و رسالت یعنی آنچه نازل شده از نزد خدا بشما میرسانم بی زیاده و نقصان و تغییر و تبدیل و یا آنکه من بصفت
امانتم نزد شما قول من حق و صدقست و معرا از کذب فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و ترک مخالفت من
کنید وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا بر آنچه شما را بدان دعوت میکنم وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و
نمیطلبم بر تبلیغ رسالت و ادای دعوت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی از مال و منال و متاع دنیا إِنْ أَجْرِيَ
نیست پاداش من بدین إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر آفریدگار عالمیان و چون قوم هود دایم
بلهو و لعب مشغول بودند ازین جهت هود علیه السلام در انکار این فرمود أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آیا بلند میکنید

بهر موضعی

بهر موضعی بلند آيَةً علامتی برای تماشای آینده و رونده تَعْبَثُونَ بازی میکنید بر بنیان
آن بی آنکه شما را بآن بنا احتیاج باشد و گویند ایشان بر سر راهها خانهای بلندی ساختند و در آنجا نشسته
هر که بر ایشان بگذشتی با او بازی کردندی یا مراد کبوترخانهاست که برای کبوتران طیران ببازی بر بلندی
ساختندی و مقاتل گفته که ایشان در سفرها بستارها رفتندی و راه بستاره بردندی و در سر راهها بناها
بلند و میلهای مرتفع بنا کردندی بعبث که اصلا احتیاج بآن نداشتندی و یا مراد قصور رفیع است که بنا
کردندی و بآن بر یکدیگر فخر نمودندی از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که هر که بنائی سازد آن بنا و بال او باشد
در آخرت مگر که بآن احتیاج داشته باشد القصه هود بر سبیل انکار بقوم خود گفت که بناها میسازید بر
مواضع بلند جهة لهو و لعب بدون احتیاج بآن وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ و فرا میگیرید حوضهای آب
یا کوشکهای محکم یا قلعهای استوار لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ گویا شما جاوید خواهید بود در آن و جهة این
بناهای عالیه بگچ و آجر راست میکنید که مظنهٔ خلود است در آن وَإِذَا بَطَشْتُم و چون سخت گرفتید
و مواخذه کردید مؤمنان را بَطَشْتُمْ سخت گیری کردی جَبَّارِينَ در حالتی که متکبرانید و سرکشان
بدون شفقت و مهربانی و قصد ادب کردن و عاقبت اندیشی نمودن فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای
بترک این کارهای قبیح وَأَطِيعُونِ و فرمان برید او را در آنچه میفرماید که انفع است مر شما را در دنیا و عقبی
وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُم و بترسید از آن خدائی که مدد کاری کرد شما را بِمَا تَعْلَمُونَ بآنچه
میدانید و می شناسید از انواع نعمتها بعد از اجمال در صدد تفصیل آن در آمده فرمود که أَمَدَّكُم بِأَنْعَامٍ
مدد کرد شما را بچهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند تا از ایشان اخذ فواید کنید وَبَنِينَ و پسران تا
در همه حال یار و مدد کار شما باشند وَجَنَّاتٍ و بوستانهای پر از میوه که از آن میخورید وَعُيُونٍ
و بچشمهای آب که می آشامید و بزراعات و اشجار میدهید با وجود این نعمتها کفران و ناسپاسی نعم او میکنید
إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ بدرستی که من میترسم بر شما اگر بر شرک مصرّید عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ
عذاب روز بزرگ در دنیا که باد صرصر است و در آخرت که آتش دوزخ است قَالُوا گفتند عادیان در جواب
هود علیه السلام سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسانست بر ما أَوَعَظْتَ یا پند دهی ما را أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ
الْوَاعِظِينَ یا نباشی از پند دهندگان یعنی ما طریقهٔ خود از دست نمیدهیم خواه تو نصیحت کنی و خواه
نکنی إِنْ هَٰذَا نیست این کار که بر آنیم از بت پرستی و تکبّر و تجبّر و بناهای بلند إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ
مگر عادت پیشینیان از ما و اقتدا کرده‌ایم با ایشان یا نیست آنچه تو آورده‌ای بما از توحید و ترک امور مذکوره مگر
عادت آنها که پیش از ما بودند از کسانی که دعوی پیغمبری میکردند و مانند آنچه تو میگوئی میگفتند وَمَا
نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ و نباشیم ما عذاب کردگان بر این عادتهای قدیمه فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند

رسالت هود را فاهلکناهم پس هلاک کردیم ایشان را بباد صرصر بسبب آن تکذیب ان فی ذلک
بدرستی که در هلاک قوم عاد لآیة نشانه ایست دلالت کننده بر آنکه عاقبت اهل تکذیب بعد از استیصال د
عقاب اخروی کشد وما کان اکثرهم ونبودند بیشتر آنها مؤمنین گروندگان چه اندکی از آن
قبیله با هود علیه السلام گرویده بودند وان ربک وبدرستی که پروردگار تو لهو العزیز هر آینه اوست
غالب که از تعذیب کفار باک ندارد وهیچ کس او را از انتقام از ایشان عاجز نگردانید الرحیم مهربان که مؤمنان را از
مهلکه عقوبت بیرون آورد کذبت ثمود المرسلین بدروغ نسبت دادند قبیله ثمود فرستادگان
خدا را یعنی صالح وانبیای سابق را علیهم السلام اذ قال لهم یاد کن چون گفت مر ایشان را اخوهم برادر ایشان
از روی قرابت ونسب صالح صالح عبید علیه السلام بقول تعالی الا تتقون آیا نمیترسید از عذاب خدا
که بد وشرک می آورید انی لکم رسول بدرستی که من مر شما را فرستاده ام امین مشهور بامانة
راستی کردار فاتقوا الله پس بترسید از عذاب خدای واطیعون وفرمان برید مرا و آنچه امر ونهی
وما اسئلکم علیه ونمیطلبم شما را بر نصح ووعظ ویا بر تبلیغ رسالت من اجر هیچ مزدی که بمن
دهید تا بآن متهم شوم نزد شما ان اجری نیست اجر من الا علی رب العالمین مگر بر پروردگار
عالمیان وبعد از علم اظهار وعدم طمع اجر که موجب همت زبان بر نصیحت کشوده فرمود که اتترکون
آیا گذاشته خواهید شد استفهام برای تقریر است یعنی شما را نخواهند گذاشت فیما هاهنا در آنچه
هست اینجا یعنی در نعم دنیا از منازل ومساکن تازه وپر نعمت آمنین در حالتی که ایمن باشید از آفات
وسالم از فوات وبعد از آن تفسیر آن نعمت میکند که فی جنات در بوستانهای پر از اشجار واثمار و
عیون وچشمهای آب وگویند مراد چاههای پر آب سرد خنک چه قوم ثمود را چشمه ونهر نبوده وزروع
وکشتها ونخل وخرماستانهای طلعها هضیم شکوفه آن درختها لطیف ونازک ونرم بود
بجهة لطافت میوه آن ضحاک گفته که از غایت لطافت چون مس کنند خرد ومرد گردد ونزد شیخ حسن خرمای
بی استخوان است وابو العالیه گفته که چون در دهن نهند از هم باز شود وابن عباس تفسیر هضیم بنضیج کرده یعنی
خرمای پخته حاصل که صالح علیه السلام فرمود که ای قوم شما مرفه ومتنعم در بهترین خرما وسودمندتر آن وتنحتون
ومیتراشید برای مساکن خود من الجبال از کوهها بیوتا خانها فارهین در حالتی که ماهر باشید
در تراشیدن سنگها و بتراشید وخوشحال در آن وچون حق تعالی این نعم وقوت وصناعة بشما داده فاتقوا الله
پس بترسید از خدای بترک شرک وامل دور دراز واطیعون وفرمان برید مرا در اوامر ونواهی الهی ولا
تطیعوا واطاعت مکنید امر المسرفین فرمان آن کافران که سر فتنه بر نفس خود بکفر مراد
رؤسای ایشان است که نه رهط بودند که قصد هلاک صالح کردند الذین یفسدون آنانکه تباهی

میکنند فی الارض در زمین حجر ولا یصلحون وبصلاح نمی آرند کار خود را قالوا گفتند قوم ثمود در
جواب صالح انما انت جز این نیست که تو من المسحرین از جادو شدگانی یعنی جادو در تو بسیار
بتو کرده اند عقل تو رفته وباین مرتبه رسیده که از غایت بیخبری این سخنان میگویی ما انت الا بشر مثلنا
نیستی تو مگر آدمی مانند ما بصورت بشریت چون قوم صالح وابسته صورت بودند صالح را بصورت خود دیدند
از حقیقت حال او غافل شدند بهانه پیش گرفته گفتند که تو مثل ما بشری دعوی رسالت چرا میکنی چون ترک این دعوی
نمیکنی وبر آن مصری فأت بآیة پس بیار نشانه از خلاف عادت ان کنت من الصادقین اگر
هستی از راستگویان در دعوی رسالت خود صالح فرمود که چه می طلبید تا بشما بنمایم گفتند ازین سنگ معین شتری را
بیرون آور که ده ماهه از حمل او گذشته باشد وچون بیرون آید فی الحال وضع حمل کند صالح دعا کرد فی الحال ناقه که
مدعای ایشان بود از سنگ بیرون آمد فی الحال شتر بچه از و متولد شد قال گفت صالح هذه ناقة
این شتریست که شما طلبیدید لها شرب مر او را نصیبی است از آب ولکم ومر شما راست شرب
یوم معلوم آبش خوردن روزی دانسته شده یعنی یک روز از آن اوست ویک روز برای شما در بن نوبت
مزاحم وی مشوید ولا تمسوها بسوء ومس مکنید ویرا ببدی یعنی قصد زدن وکشتن وی مکنید اگر
چنین کنید فیأخذکم پس بگیرد شما را عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ بزرگی روز باعتبار
عظیمی عذابست در آن ایشان نصیحت صالح ناشنیده انگاشتند وگوش بموعظه او نکردند وقصد کشتن ناقه
کردند فعقروها پس پی کردند ناقه را فاصبحوا نادمین پس گشتند پشیمانان ازین فعل
نزد نزول عذاب فاخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشان را عذاب موعود که آن صیحه جبرئیل بود
وهمه بسبب آن مستأصل شده ودر روایت آمده که همه بر کشتن ناقه اتفاق کردند مسطع وقدار بن سالف را بر آن
داشتند مسطع ناقه را بمضیق کوهی ملجأ ساخت که راه گریز نداشت که از دست ایشان خلاصی یابد پس تیری
بپای او رسانید وبعد از آن قدار شمشیر بپای او رسانید وناقه را بکشت وبروایت صحیحه عاقر آن گفت که من عقر ناقه
نمیکنم تا همه راضی شوید پس همه باین رضا دادند حتی زنی که پرده نشین بود بدر سرای وی آمدند وگفتند
رضا میدهی باین گفت نعم واین چنین کودکان ایشان باین رضا دادند پس عاقر عقر ناقه کرد وعذاب نازل شد
وهمه را فرا گرفت وهلاک کرد وتفصیل این حکایت در سورة الاعراف مذکور است ان فی ذلک بدرستی
که در آنچه نازل شد بثمود بجهة کفر وطغیان با وجود معجزه صریحه لآیة هر آینه دلالتیست مر اهل اعتبار را بر آنکه
کفر بعد از ظهور معجزه مقترحه موجب نزول عذابست وما کان اکثرهم مؤمنین ونبودند قوم
ثمود بیشتر گرویدگان در روایت آمده که از همه قبایل ثمود با وجود کثرت چهار هزار کس ایمان آوردند وبس
وان ربک وبدرستی که پروردگار تو لهو العزیز هر آینه اوست غالب که در انتقام مغلوب نگردد

الرَّحِيمُ مهربان که بدون استحقاق عذاب نفرماید كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ تکذیب کردند قوم لوط را
یعنی اهل مؤتفکات الْمُرْسَلِينَ پیغمبران چون ابراهیم و لوط و غیر ایشان از انبیای گذشته إِذْ قَالَ لَهُمْ
یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ لُوطٌ برادر نسبی ایشان لوط علیه السلام و گویند مراد باخوت شفقت
زیرا که میان لوط و اهل مؤتفکه علاقهٔ نسبت نبود حاصل که لوط ایشان را گفت أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی‌ترسید از
ارتکاب معاصی عظیمه از خدا یتعالی إِنِّي لَكُمْ بتحقیق که مر شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده ام
کامینم در نصیحت یعنی نیکوخواه شما ام و غرض من از ین هدایت شماست نه غرض آن فَاتَّقُوا اللَّهَ پس
بترسید از خدای در ترك استماع نصیحت من وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در قبول موعظه وَمَا
أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمی‌طلبم از شما بر پند و نصیحت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی تا بر شما گران آید و از استماع
قبول نشنوید إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من بر این پند إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر پروردگار عالمیان
بعد از آن بر سبیل انکار و سرزنش میفرماید که أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ آیا می‌آیید بمردان مِنَ الْعَالَمِينَ
از عالمیان که هیچ کس در این امر شریك شما نیست و عملی که با زنان باید کرد با مردان میکنید وَتَذَرُونَ و می
گذارید و دست باز میدارید مَا خَلَقَ لَكُمْ آنرا که آفریده است برای استمتاع شما رَبُّكُمْ پروردگار
شما مِنْ أَزْوَاجِكُمْ از زنان شما بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ بلکه شما گروهی هستید از حد درگذشتگان
که با وجود زنان بمباشرت مردان میل دارید و سایر آدمیان بلکه هیچ حیوانات باین میل نمیکنند قَالُوا گفتند
قوم لوط در جواب او که لَئِن لَّمْ تَنتَهِ يَا لُوطُ اگر باز نایستی ای لوط از نهی ما از ین عمل یا آنچه دعوت میکنی
لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ هر آینه باشی از بیرون کردگان از میان ما یعنی ترا از شهر خویش اخراج کنیم همچنانکه
مردمان را به بدترین احوال از شهر بیرون کنند قَالَ گفت لوط إِنِّي لِعَمَلِكُم بدرستیکه من مر کردار
شما را مِّنَ الْقَالِينَ از دشمنانم بغایت دشمنی که توقف نکنم بر انکار کردن بر آن بتهدید شما پس لوط
روی از قوم بگردانید گفت رَبِّ نَجِّنِي ای پروردگار من باز رهان مرا وَأَهْلِي و کسان مرا که
مؤمنند مِمَّا يَعْمَلُونَ از شامت آنچه میکنند و از بدی عاقبت آن می اندیشند فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات
دادیم او را وَأَهْلَهُ و اهل بیت او را که مؤمن بودند أَجْمَعِينَ همه ایشان و اهل او زن و دختر و داماد
وی بودند همه رهائی یافتند إِلَّا عَجُوزًا مگر زن پیری یعنی زن لوط که داخل بود فِي الْغَابِرِينَ از
باقی ماندگان در عذاب مرویست که در راه سنگی بر سر او واقع شد و او را هلاك کرد جهة آنکه مایل بود و راضی بفعل
ایشان و گویند در شهر مانده بود و با لوط بیرون نیامد و گفت راضی‌ام که بمن رسد آنچه بقوم خواهد رسید ثُمَّ
دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ پس هلاك کردیم دیگران را بزمین فرو بردن و یا بانقلاب شهر بر ایشان وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ
و بارانیدیم بر ایشان مَطَرًا بارانرا یعنی سنگها را بطریق باران بر سر ایشان بارانیدیم و یا بعد از انقلاب

و یا بر ایشان بران شهر سنگباران کردیم بروایت وهب آن سنگها از کبریت بود و آتش فَسَاءَ پس بدست
مَطَرُ الْمُنذَرِينَ باران بیم کرده شدگان که ایمان نیاوردند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در عذاب اهل
مؤتفکه لَآيَةً نشانه ایست بر عقوبت نافرمانان من اهل عبرت را وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم و نبودند بیشتر من
ایشان مُّؤْمِنِينَ گروندگان که غیر از دو دختر لوط بقول اصح یا دو داماد وی بقول دیگر بحضرت لوط علیه السلام
نگرویده بودند وَإِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ هر آینه اوست ارجمند که هیچ
کس او را ذلیل نتواند ساخت در انتقام کشیدن الرَّحِيمُ مهربان که بعد از تنبیه و ارشاد عذاب نکند و یا اهل
ایمان را شریك نسازد در عذاب کافران و یا شریك کافران نسازد در عذاب كَذَّبَ تکذیب کردند أَصْحَابُ
الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ یاران ایکه پیغمبران را یعنی شعیب را یا انبیای سابقه بدروغ داشتند و ایکه بیشه بود
نزدیك مداین و در آن اشجار و اثمار بسیار بود و در میان آن دره که اصحاب ایکه قوم خدام بودند و چهارده به
داشتند شعیب و بدا و غرو قالس و حق تعالی نسبت اخوت ایشان باو نداد و هم چنانکه انبیای سابقه نسبت
یافته بودند و فرمود إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ یاد کن چون گفت مر ایشان را شعیب که ای قوم أَلَا تَتَّقُونَ
آیا نمی‌ترسید از عذاب الهی که بد و شرك می آرید إِنِّي لَكُمْ بدرستیکه مر شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستادهٔ ام
با امانت که جز اصلاح حال و هدایت بر تبلیغ رسالت من نیست و آنچه هیچ بود کار شما در آنست فَاتَّقُوا اللَّهَ
پس بترسید از خدای از بت پرستیدن وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در امر و نهی و وعید وَمَا أَسْأَلُكُمْ
عَلَيْهِ و نمیخواهم از شما بر نصح و وعظ یا بر تبلیغ رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزد که بمن دهید تا بدان متهم
شوم نزد شما إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر آفریننده عالمیان و بدانکه
دعوت پیغمبران جهة آن بر یك لفظ بود و یك معنی که ایشان همه بیك چیز دعوت میکردند از دین خدای و توحید
و عدل و امر بمعروف و نهی از منکر و القا از خدا و اجتناب از معاصی و اطاعت او سبحانه و رسول او و اخلاص
عبادت و امتناع از طمع اجرت بر دعوت و ادای رسالت و انصاف ایشان بصفت امانة القصه شعیب بعد
از ین قول ایشان را گفت أَوْفُوا الْكَيْلَ تمام پیمایید پیمانه را وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ و نباشید از
کاهندگان و کم پیمایندگان در کیل و وزن و زیان رسانندگان بحقوق مردمان وَزِنُوا و بسنجید بِالْقِسْطَاسِ
الْمُسْتَقِيمِ بمیزان راست و عدل یعنی وزنی که العادة مستقیم باشد وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید
مردمان را أَشْيَاءَهُمْ چیزهای ایشان را از حقوق ایشان و ایشان را از آن منع مکنید وَلَا تَعْثَوْا و غارت
تباهی مجویید در جزای بنیان و قتل و اهلاك و زراعات فِي الْأَرْضِ در زمین ایکه بسرقت و غارت و قطع
طریق مُفْسِدِينَ در حالتی که قصد فساد دارید یعنی با وجود تباهی در امور مشو که مرتکب انواع دیگر
از مفاسد مشوید مراد نهی اوست ایشان را از جمیع فسادها وَاتَّقُوا الَّذِي و حذر کنید از عقوبت آنکه

که بقدرت کامله خَلَقَكُمْ بیافرید شما را وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ و گروه پیشینیان را یعنی کسانی که
مقدم بر شما بوده اند از خلایق قَالُوا گفتند اهل ایکه در جواب شعیب که إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که
تو مِنَ الْمُسَحَّرِينَ از جادو کرده شدگانی یعنی از آنها که ایشان را مکرر جادو کرده باشند تا بحدی که
عقل از ایشان محو شده وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا و نیستی مگر تو آدمی مانند ما در صفات پس بچه
چیز بر ما فضل میکنی و ادای رسالت میکنی چه این هر دو منافی رسالت‌اند وَإِنْ نَظُنُّكَ و بدرستی که ما
گمان میبریم ترا لَمِنَ الْكَاذِبِينَ هر آینه از زمره دروغ گویان فَأَسْقِطْ پس فرود آور و بیفکن یعنی خدای
خود را بگو تا بیفکند عَلَيْنَا كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ پاره از آسمان و ما را از آن هلاک کند إِنْ كُنْتَ مِنَ
الصَّادِقِينَ اگر هستی از راست گویان که عذابی بر ما فرو خواهد آمد و استدعای عذاب بجهة رسوخ ایشان بود
در جحود و در تکذیب و اگر در ایشان را اندک میلی میبود بتصدیق این معنی را در خاطر نمیگذرانیدند چه جای آنکه
طلب آن کنند قَالَ گفت شعیب رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ پروردگار من داناتر است بآنچه میکنید از
پوشیدن پیمان و احتکار طعام و کم فروشی و سایر معاصی که مکافات آن اعمال قبیحه باشد بشما خواهد رسانید
در وقت مقرر آورده اند که چون قوم شعیب در انکار و استکبار افزودند حق تعالی هفت شبانه روز آفتاب گرم
و حرارتی در نهایت صورت بر ایشان گماشت بمثابه که آب چاه و چشمه ایشان بجوش آمد و تنهای آن ایشان از فرو
گرفت بدرون خانها در آمدند حرارت زیاده شد روی به بیشه نهادند و هر یک بپای درختی افتاده از تاب گرمی
بخفتند که ناگاه ابری سیاه در هوا پدید آمد و نسیم خنک از آن وزیدن گرفت اصحاب ایکه خوشدل شده همه
یکدیگر را آواز دادند که بیایید تا در زیر سایه آن ابر آسایش کنیم همین که مجموع ایشان در زیر آن ابر مجتمع شدند
آتشی از آن بیرون آمد و همه را بسوخت چنانکه میفرماید فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند شعیب علیه السلام را
فَأَخَذَهُمْ پس فرا گرفت ایشان را عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ عذاب روز ظله بر وفق اقتراح و ظله در لغت
عرب سایبانست و آن ابر سیاه بود بشکل سایبان بر زبر ایشان و گویند عذاب ظله آن بود که هفت شبانه روز گرما را
بر ایشان گماشت تا نفس ایشان را بگرفت پس در ولایت ایشان کوهی را امر کرد تا از جای خود برخاست و چون سایه
بر هوا بایستاد و در زیر آن هوای خوش و آبهای خنک پدید آمد یکی از آنها بآنجا رفت سایه دید با راحت و در زیر آن
از چشمهای آب سرد و درختان پر میوه زمانی استراحت کرد و آب و میوه بخورد و آنقدار که میخواست برگرفت
و بخانه خود باز آمد و اهل بیت و دوستان خود را از آن خبر داد ایشان نیز برفتند و بعضی از آن برگرفتند و تمامی
اهل شهر برین واقف شدند بهیئت مجموعی از شهر بیرون آمده بپای آن کوه جمع شدند تا هیچ کس در شهر و
ولایت نماند الا که در زیر آن کوه پناه آوردند پس آن کوه بر ایشان فرود آمد و همه را هلاک کرد و از قتاده
منقولست که حق تعالی شعیب را بدو گروه فرستاده بود یکی اهل مدین و یکی اصحاب ایکه اهل مدین بصیحه جبرئیل علیه السلام

هلاک شدند و اصحاب ایکه بعذاب ظله إِنَّهُ بدرستی که عذاب روز ظله كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ
بود عذاب روز بزرگ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در عذاب که آن بیرون آمدن آتش سوزان بود از ابر
لَآيَةً هر آینه نشانه ایست بر کمال قدرت منتقم حقیقی وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ و نبودند بیشتر اصحاب ایکه
مؤمنان مراد همه ایشانست که هیچ کس از اهل ایکه بشعیب نگرویدند بخلاف اهل مدین که جمعی از ایشان ایمان آوردند
و ذکر اکثر باعتبار موافقت آیتست و آیات سابقه که در آخر قصص انبیا مذکور شده وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی
که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ هر آینه اوست غالب و قاهر بر اعدا و توانا بانتقام ایشان الرَّحِيمُ مهربان بر انبیا
و متابعان ایشان و بر ناگرویدگان بمهلت دادن و عدم تعجیل در تعذیب ایشان تا حجت بر ایشان لازم گردد و این آخر
قصص هفت پیغمبرست که بر سبیل اقتصار برای تسلیه دل سید ابرار صلی الله علیه و آله درین سوره مذکور
شد و تکذیب مکذبان قریش نیز هست تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبر خود کردند معذب شدند و ایشان را
نیز بر تکذیب پیغمبر عذابی خواهد رسید وَإِنَّهُ و بدرستی که منزل شده این قصص و آیات بر تو مراد قرآنست
لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ هر آینه فرو فرستاده پروردگار عالمیانست نَزَلَ فرو فرستاد خدای تعالی
بِهِ بمصاحبت قرآن الرُّوحُ الْأَمِينُ جبرئیل امین را علیه السلام عَلَىٰ قَلْبِكَ بر دل تو یعنی جبرئیل تلقین کرد
ترا بر آن وجه که بآن مامور بود بدون تغییر و تبدیل و تو آنرا فرا گرفتی از وی و در دل خود نگاه داشتی و تسمیه
جبرئیل بروح امین بجهة آنست که او امین خداست بر وحی او و با او زنده است دین امم و حفص نزل بتخفیف می
خواند و رفع حا و نون در روح الامین برای تعدیه یعنی فرود آورد قرآنرا جبرئیل علیه السلام در دل تو لِتَكُونَ
تا باشی مِنَ الْمُنْذِرِينَ از بیم کنندگان مر خلق را از آنچه مؤدی شود بعذاب از فعل و ترک همچنانکه بر امم
سابقه واقع شد این کلام تقریر است برای حقیقت قصص مذکوره و تنبیه بر اعجاز قرآن و نبوت محمد صلی الله علیه و آله
چه اخبار این قصص از کسی که متعلم بآن نیست غیب باشد مگر بوحی از حق تعالی حاصل که میفرماید که حق تعالی فرو
فرستاد آنرا بر دل تو بواسطه جبرئیل علیه السلام بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ بزبان عربی هویدا و واضح المعنی تا
قریش نگویند که ما سخن ترا فهم نمیکنیم و نمیدانیم که چه میگویی و لهذا هر پیغمبری بزبان قوم خود تبلیغ رسالت میکرد
وَإِنَّهُ و بدرستی که ذکر قرآن و صفت آن و یا معنی آن و ذکر پیغمبر و نعت او صلی الله علیه و آله مکتوبست لَفِي
زُبُرِ الْأَوَّلِينَ در کتب پیشینیان پس حق و صدق باشد و در بعضی تفاسیر آورده اند که مشرکان عرب در بعضی
از امور خود که مشکل بودی مشورت با احبار بنی اسرائیل کردندی و سخن ایشان را که در آن باب گفتندی قبول کردندی
و حجت دانستندی و حق تعالی بر سبیل تقریر فرموده که أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آیا نیست مر مشرکان قریش را آيَةً نشانه
بر صحت قرآن یا نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و یا قصص مذکوره و سایر آنچه مردمان را بآن دعوت میفرماید بقوله أَنْ
يَعْلَمَهُ آنکه میدانند قرآنرا یا بعثت یا پیغمبر را بصفت عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ دانایان بنی اسرائیل که بر کتب سابقه

کذشته اند وشهادت مردم دانا برچیزی موجب تیقن وتحقق است وعلمای بنی اسرائیل عبدالله بن سلام بود واصحاب او
وبروایت عطیه پنج کس بودند عبدالله سلام وابن یامین وعطیه وثعلبه واسد واسید از ابن عباس مرویست کرسبب
نزول آیه مذکور آنکه مشرکان مکه شخصی را بیهود مدینه فرستادند که چه میکویید در بارهٔ محمد که دعوی نبوت میکند
ایشان کفتند ما در توریة نعت وصفت او را خوانده ایم ودر آنجا یافته ایم که اکنون وقت بعثت اوست حق تعالی فرمود
که این آیت دلالتی است بر صدق نبوت ودعوی رسالت وی وسبب اسلام وخروج همین بود که علمای ایشان خبر داده اند
ایشانرا بوجود ذکر قرآن ونعت محمد صلی الله علیه واله در کتب ایشان وبعد از رسوخ کفر وجحود ایشان خبر میدهد که
وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ واکر میفرستادیم قرآنرا عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ بر برخی از آنها که عرب نیستند هم بلغت عرب
فَقَرَأَهُ پس بخواندی بآن اعجمی قرآنرا عَلَيْهِم برایشان بلغت ایشان باآنکه این دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی
که اعجمی قرآنرا که کلام عربی است در نهایت بلاغت وغایت فصاحت بخواند مَا كَانُوا بِهِ بودندی ایشان
بدان قرآن منزل مُؤْمِنِينَ ایمان آورندکان چه از روی استکبار وکردنکشی وفرط عناد واستنکاف وحمیت
وجاهلیت کفتندی که عرب را از متابعت عجم عار است واصلا نظر در این معجزهٔ ظاهره نکردندی که مردی عجمی قرآن
عربی فصیح وبلیغ که ایشان باآنکه عرب فصیح وبلیغند از آوردن مثل آن عاجزند میخواند ومیکویند معنی آیه آنست که اکر
قرآنرا اعجمی بلغت اعجمی فرو میفرستادیم کافران میکفتند که ما فهم نمیکنیم ومعنی آنرا درنمی یابیم پس بجهة این بلسان
عربی انزال فرموده بر افصح مردی از ایشان که اشراف خانوادهٔ ایشانست تا دران تأمل کنند وتصدیق آن نمایند در
تفسیر اهل البیت علیهم السلام از ابی عبدالله علیه السلام نقل میکند که اکر قرآن بلغت عجم نازل میشد عرب باو ایمان نمی آوردند وچون بلغت عرب
فرود آمد عجم باو ایمان آوردند واین دالست بر فضیلت عجم بر عرب در تفسیر عبدالله مطیع کفته که اکر قرآنرا بر حیوانات عجم
القا میکردی وآن حیوانات آنرا بر وجه افصح بر ایشان میخواندند ایشان بآن نمیکرویدند باآنکه دران زیادتی تعجب است و
عبدالله مسعود را از معنی این آیه پرسیدند او اشاره کرد بر شتری که بآن سوار بود وکفت هذا من الاعجمین یعنی این شتر از
اعجمینست واعجم کسی است که فصیح نباشد ودر لسان او عجمیت ولکنت باشد واعجمی نیز مثل آنست ویاء او بجهت زیادتی مبالغه است
یعنی بغایت عجم وبسته زبان وغیر فصیح كَذَٰلِكَ همچنانکه قرآنرا بلغت عرب فرستادیم سَلَكْنَاهُ فِي
قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ درمی آوردیم آنرا در دلهای مشرکان یعنی پیغمبر خود را میفرمائیم که بواسطهٔ تلاوت بر ایشان
آنرا در قلوب ایشان داخل میکردند تا بشناسند معانی واعجاز آنرا اما بجهة نهایت عناد ولجاج واستکبار لَا يُؤْمِنُونَ
بِهِ نمیکروند بآن حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تا ببینند عذابرا که درد ناکی ایشان باشد بایمان همچنانکه برامم ماضیه
که نزد مشاهدهٔ عذاب اظهار ایمان کردند وفایده بایشان نداد وهمه مستأصل شدند ویا در آخرت فَيَأْتِيَهُم پس بیاید
عذاب بدیشان بَغْتَةً ناکهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وایشان غافل اند وقت آمدن آنرا فَيَقُولُوا پس
کویند یعنی از روی حسرت وتأسف این تمنا کنند که هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ آیا هستیم مهلت داده شدکان

یعنی آیا ما را مهلت دهند تا بکرویم وتصدیق کنیم از مقاتل روایتست که حق تعالی ایشانرا ترسانید از وقوع عذاب بر
ایشان بر سبیل تکذیب واستهزا که استعجال آن کردند حق تعالی فرمود که أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ آیا
بعذاب ما شتابزدکی میکنند وحال آنکه در وقت دیدن عذاب مهلت طلبند وچون غرور کفار بجهة تمتع ایشان بود
بحطام دنیا وامید طول عمر وامل دراز وکثرت نعم وبواسطهٔ آن از عاقبت کار خود غافل بودند از ین جهت میفرماید
که أَفَرَأَيْتَ آیا دیدی ودانستی إِن مَّتَّعْنَاهُمْ اکر برخورداری دهیم ایشانرا سِنِينَ
سالهای بسیار ثُمَّ جَاءَهُم پس بیاید بایشان مَّا كَانُوا يُوعَدُونَ آنچه بودند که وعده داده میشدند
بعذاب مَا أَغْنَىٰ عَنْهُم دفع نکند از ایشان عذابرا مَّا كَانُوا يُمَتَّعُونَ آنچه بودند که بدان
برخورداری یافتند یعنی تطاول تمتع آن در دنیا ونعیم آن مانع عذاب ایشان نشود چه آن موجب ازدیاد
اثم وعصیان ایشان بوده پس چرا اعتماد بران کرده از عاقبت کار آن غافل میکردند مرویست که میمون
بن مهران که صاحب مال ومنال بود وآرزومند لقای شیخ حسن بصری بود تا روزی او را در طواف
خانهٔ کعبه دریافت وبراکفت یا شیخ مرا وعظی کوی وی این آیه بر وخواند که مَا أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا يُمَتَّعُونَ
میمون کفت بتحقیق که مرا پند دادی وسخن را تمام کردی وَمَا أَهْلَكْنَا وما هلاک نکردیم مِن
قَرْيَةٍ هیچ دیهی را إِلَّا لَهَا مُنذِرُونَ مکر که اهل آن پیغمبران بیم کننده بودند ذِكْرَىٰ جهت پند
دادن والزام حجت کردن یعنی اول پیغمبرانرا فرستادیم تا ایشانرا بحق دعوت کردند واز عذاب الهی ترسانیدند
وچون تصدیق نکردند ودر عناد وجحود افزودند مستحق عقوبت کشتند وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ وما
نیستیم ستمکاران که قبل از ایذا والزام حجت کسی را هلاک کنیم وتعجیل عقوبت فرمائیم آورده اند که مشرکان
قریش کفتند که محمد را دیوی هست که نزد وی می آید وقرآنرا بر وی میخواند حق تعالی نفی سخن ایشان کرده فرمود
که وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ وفرو نیاوردند قرآنرا دیوان وَمَا يَنبَغِي لَهُمْ ونشاید و
سزاوار نباشد مر ایشانرا فرود آوردن قرآن وَمَا يَسْتَطِيعُونَ ونتوانند وقادر نباشند بر تلقیه
شهادت ثاقب وملائکه از رفتن آنها بآسمان إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان عَنِ السَّمْعِ از شنیدن
کلام ملائکه لَمَعْزُولُونَ دور کرده شدکانند ویا بکنار کرده شدکانند جهت آنکه نفوس آنها خبیث بظلمت
وشریر بالذات پس چکونه قبول فیضان حق نمایند از ملائکه که طیب وطاهر ودر کمال نورانیت اند وخیر بالذات
پس مناسبتی میان آنها باشد فَلَا تَدْعُ پس مخوان ومپرست مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا
آخَرَ خدای دیکر را فَتَكُونَ پس باشی بسبب این مِنَ الْمُعَذَّبِينَ از عذاب کرده شدکان حق
تعالی باآنکه میدانست که حضرت رسالت صلی الله علیه واله هرکز قصد این نخواهد کرد که با او سبحانه خدای دیکر را
شریک سازد وقصد پرستش او کند اما بجهة او بر زیادتی اخلاص ولطف مر سایر مکلفانرا او برا بآن مخاطب کرد تا مبالغه

از قبیل وَإِن كُنتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنزَلْنَا وَلَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وگویند خطاب با آنحضرت است اما مراد مکلفان دیگرند
دانسته شود که هرگاه شخصی عظیم الشأن رفیع المکان بجهة شرک معذب خواهد شد پس کسی که دون او باشد حال او
چگونه باشد وَأَنذِرْ وبیم کن عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ خویشان نزدیکتر خود را یعنی در انذار ابتدا کن باقرب
فالاقرب بعد از آن بابعد فالابعد چه اهتمام ایشان اقرب اهم است و دیگر تخصیص اقرب جهة تنبیه است بر آنکه
کار او بجهة قرابت در انذار مداهنه نکند پس در اجابت بطریق اولی و این موجب قطع طمع اجانبست بر مداهنه
در دین و احکام آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه همه اوقات اقارب را جمع فرموده و
انذار کرد که این خبریست متواتر نزد خاص و عام و از آنجمله در جبر نامه را از ابن عازب وارد شده که چون این آیه فرود
آمد پیغمبر کسی را فرستاد و همه فرزندان عبد المطلب را جمع کرد در سرای ابوطالب و ایشان چهل کس بودند پس امیر المؤمنین
علی را فرمود تا برای ایشان گوسفندی بیاورد و بامیده گندم طعام ساخت و نزد ایشان حاضر نمود با صاعی از شیر
و هر یکی معروف بود بآنکه شتری تنها بخوردی که آنرا جذع خوانند و آن شتر پنجساله است و بروایت دیگر بسته را
تمام اکل کردی و قدحی بزرگ از شیر بر سر آن آشامیدی و مجموع نفقه پیغمبر صلی الله علیه و آله برای ایشان آورده بود شصت
صاع بود چون ایشان آنرا بدیدند بخندیدند و گفتند ای محمد اینکه تو آورده یک کس را کفایت نکند رسول صلی الله
علیه و آله فرمود کلوا باسم الله بخورید بنام خدای یعنی نام خدا را ببرید و شروع کنید و در خوردن و آشامیدن د
کس ده کس می آمدند و از آن میخوردند و سیر میشدند تا همه سیر گشتند پس فرمود اشربوا باسم الله بیاشامید بنام خدا
ایشان آن صاع شیر را بر سر آن آشامیدند و سیراب گشتند و حق تعالی این را آیتی و معجزه گردانید بر صدق دعوی رسول
ابولهب گفت ای قوم محمد شما را باین سحر کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله آن روز خاموش شد و هیچ سخن نگفت روز دیگر ایشانرا
حاضر ساخت بمثل این طعام و شیر ایشانرا طعام داد بعد از آن برخواست و گفت ای پسران عبد المطلب بدانید که
خدای تعالی مرا بجمیع خلقان فرستاده است بر عموم و بشما بر خصوص و این آیه را تلاوت فرمود که وانذر عشیرتک
الاقربین و من شما را بدو کلمه دعوت میکنم که بر زبان سبک و آسانست و در ترازوی اعمال سنگین و گران و شما باین
هر دو کلمه بر عرب و عجم مالک شوید و ایشان شما را منقاد گردند و باین دو کلمه به بهشت در آیید و از دوزخ نجات یابید
و آن این است که گواهی دهید که خدای بحق یکی است و من رسول اویم هر که مرا درین کار یاوری دارد و معاونت من
نماید برادر من و وزیر و وصی و خلیفه من باشد بعد از من هیچ کس جواب نداد مگر علی بن ابیطالب علیه السلام که بر پای
خواست و گفت یا رسول الله من ترا درین کار یاری و مدد کارم و در آن وقت او بسال از همه کمتر بود و بساق از همه خفیف تر و
از همه نزارتر رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی بنشین وی بنشست دیگر باره حضرت این سخن باز فرمود کس جواب نداد
مگر وی که دیگر باره برخواست گفت یا رسول الله من ترا درین کار معاونت کنم حضرت فرمود بنشین بر نشست بار سیم
همین سخن اعاده فرمود کسی اجابت او نکرد مگر علی علیه السلام که دیگر باره برخواست و گفت یا رسول الله انا انصرک من

یاری دهم ترا فرمود اجلس یا علی فانك اخی و وصیی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی بنشین ای علی که تو
برادر منی و وصی و وزیر منی و وارث و خلیفه منی از پس من قوم از آنجا برخواستند و گفتند با بی طالب بر سبیل
استهزا اطلع ابنك فقد امر علیك فرمان برداری پسر خود کن که او را بر تو امیر ساختند و این روایت ثعلبی که
امام اصحاب حدیث و مقتدای اهل سنت در تفسیر خود درین آیه آورده است و این قصه از ابی رافع باین وجه
مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله بنی عبد المطلب را جمع کرد در شعب و گوسفندی برای ایشان طعام پخت و
ایشان آنرا بخوردند و سیر شدند و قدحی بزرگ از شیر بدیشان داد تا آشامیدند و سیراب شدند پس فرمود
یا قوم بدانید که حق تعالی مرا امر کرد که بترسانم خویشان نزدیکتر خود را و شما خویشان نزدیك و گروه منید بدرستی
که پیغمبر را نفرستاد مگر که از اهل او برادری و وزیری و وارثی و وصیی و خلیفه برای او تعیین فرمود پس کدام
از شما بر میخیزد تا متابعت کند با من بر آنکه برادر و وزیر و وصی و خلیفه من باشد و از من بمنزله هرون باشد
از موسی الا آنست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود یعنی در جمیع امور قایم مقام من باشد الا در مرتبه نبوت
چه من آخر پیغمبرانم و خاتم ایشان و بعد از آن فرمود بر خیز یا ابن عم و داماد و وصی و خلیفه من و این کلام را سه
بار اعاده فرمود پس امیر المؤمنین علی علیه السلام بر پای خواست و با آنحضرت مبالغه کرد پس وی اجابت کرده فرمود
که ادن منی نزدیك من آی ای علی امیر المؤمنین علی علیه السلام نزدیك وی رفت و آنحضرت دهان مبارك وی را گشود
و آب دهن مبارك خود را در دهن او کرد و هر دو دست و هر دو دوش او را تفل فرمود ابولهب گفت بد چیزی بهر عم
خود بخشیدی که اجابت تو کرد و تو دهن و روی او را بآب دهن خود پر ساختی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
که دهن و روی او را پر ساختم بعلم و حکمت و سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که بعد از نزول این آیه
مذکوره رسول الله صلی الله علیه و آله بر کوه صفا بر آمد و گفت یا صباحاه و این کلمه ایست که در وقت هجوم اعدا
و نزول بلوا میگویند قریش بعد از استماع این کلمه نزد او جمع آمدند و گفتند چه میشود ترا فرمود آیا چه می بینید
اگر خبر دهم شما را که دشمنی در وقت صبح یا شام بشما میرسد تصدیق خواهید کرد یا نه گفتند بلی فرمود که فانی
نذیر لکم بین یدی عذاب شدید پس بتحقیق که می ترسانم شما را از عذاب سخت که در پیش است قوم از استماع این سخن
متفرق گشتند و ابولهب گفت تَبًّا لَكَ أَلِهَذَا دَعَوْتَنَا زیانکاری باد ترا ای محمد که ما را از برای این حق بخواندی حق
تعالی سوره تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ تا آخر درباره او نازل گردانید حق تعالی بعد از امر پیغمبر بانذار قریب قریبا و بر امیر نماید
بحسن معاشرت و تواضع با اهل ایمان و میگوید که وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ فرو گذار بال خود را یعنی نرم ساز
جانب خود را و تواضع و مهربانی نما و رافت و شفقت ورز لِمَنِ اتَّبَعَكَ مر آنانرا که پیروی کرده است ترا
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان و مراد بمؤمنین مشرف بر ایمان باشد یعنی با کسانیکه با ایمان نزدیک کند و بزبان
تصدیق تو میکنند ملاطفت ورز و متواضع باش تا بجهة میمنه حسن خلق تو در دایره ایمان در آیند و جنانرا

بان موافق سازند فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ پس بگو إِنِّي بَرِيءٌ بدرستی که من بیزارم مِمَّا تَعْمَلُونَ
از آنچه میکنید از شرک و عصیان وَتَوَكَّلْ و توکل کن در کفایت مهمات خود عَلَى الْعَزِيزِ بر خداوند غالب
که قادر است بر قهر اعدا الرَّحِيمِ مهربان بر نصرت اولیای و تدبیر کسانی که تا فرمانی تو میکنند که از تو کفایت کند
توکل تفویض امور است بکسی که مالک حقیقی است و قادر بر نفع و ضر الَّذِي يَرَاكَ آن خدائی که می بیند ترا
حِينَ تَقُومُ آنهنگام که برمیخیزی برای اتاد و ادای رسالت و می بیند ترا در جمیع تصرفات که در آن قیام
نمائی وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ و می بیند کردیدن ترا در میان نماز کذارندکان یعنی نزد تو در تفحص احوال
متهجدان چنانکه مرویست که فرض لیل منسوخ شد حضرت در شب طوف میفرمود بر بیوت اصحاب خود تا ببیند
که چه میکنند بجهة حرص بر کثرت طاعت ایشان پس خانهای ایشان را یافت مانند خانهای خود بجهة کثرت همه
بذکر خدا و تلاوت قرآن و قتاده فرموده که می بیند تصرف و تحول در میان نماز کذارندکان بقیام و رکوع و سجود
و قعود وقتی که امامت ایشان میکنی و چون دانستی که حق تعالی قاهر اعدا و ناصر اولیای تست و علام بجمیع احوال تو
پس با اطمینان تمام توکل بر او کن و از مشرکان دغا اندیشه بخود راه مده و عکرمه از ابن عباس روایت کرده که معنی
که می بیند کردیدن ترا از اصلاب اهل توحید یعنی از پشت آدم بر پشت پیغمبری تا که بیرون آورد ترا از صلب پدر
از نکاح نه بزنا و اصحاب ما باین آیه تمسک جسته اند که پدران رسول هم مؤمن بوده اند و جابر بن عبد الله الانصاری
رحمه الله علیه از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت فرمود که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که برمدارید
چیزی را از نزد من و منهید آنرا پیش من که من می بینم شما را از پس خود و بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که وَتَقَلُّبَكَ
فِي السَّاجِدِينَ إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا بتلاوت تو در نماز یا بهرچه میگوئی الْعَلِيمُ
دانا بآنچه در ضمیر خود در می آری و یا بهرچه قصد میکنی چه او سمیع است بهمه مسموعات و عالم بکل معلومات قبل از
این آیه مذکور شد که روا نباشد فرود آمدن اشیا بر پیغمبر علیه السلام بجهة عدم تناسب و تجانس اینجا نیز بجهة تاکید
آن میفرماید که هَلْ أُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنم شما را که ای مردمان عَلَى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ بر که فرود می آیند
دیوان تَنَزَّلُ فرود آیند ایشان عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ بر هر دروغ گوئی أَثِيمٍ بزه کار مثل کاهنان که
ایشان يُلْقُونَ السَّمْعَ فرو میدارند گوش را بسخنان شیاطین و فرو میگذارند از ایشان اخبار دروغ و دیگر
دروغها بآن اضافه می کنند وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ و بیشتر اهل افک دروغ گو باشند در آنچه او را شیاطین
نسبت میدهند قبل از این کذشت که پیش از آنکه شیاطین را برجم از استماع منع کنند بر آسمان رفتندی و سخن فرشتگان
شنیدندی و بعضی از آنچه مطلع شدندی با چیزی دیگر اضافه کرده بکاهنان کفتند و کاهنان آنرا بدیگران اخبار
کردندی با چند چیز دیگر زاید بآن وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ اشاره باین است در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله از استراق
سمع ممنوع کشتند و نزد مجاهد مراد باین کاهنان مسیلمه کذاب و طلیحه اند حاصل که حق تعالی بد و وجه بیان میفرماید

که محمد را صلی الله علیه وآله شعرا و کاذب لایق نیست که شیاطین برو فرود آیند یکی آنکه تنزل ایشان بر کسی است که شریر
و کذاب و کثیر الاثم باشند بجهة تناسب و مودت میان ایشان و این معنی میان شیاطین و محمد معدوم است چه او دعوت
بدین مستقیم و طریق حق که آن توحید است و مانع از شرک و عبادت اصنام و شیاطین مردم را از بت
پرستی میخواند و ایشان را از منهج مستقیم منحرف میسازند و در ضلالت و غوایت می اندازند پس چگونه میان ایشان
تجانس و دوستی باشد دوم آنکه افاکان القای جمع میکنند بشیاطین و از ایشان اخذ ظنون و امارات مینمایند
بجهة نقصان علم ایشان پس بحسب خیالات خود ضم آن می کنند باشیائی که اکثر آن مطابق واقع نیست چنانکه
در حدیث آمده که یک کلمه که جنی او را در کوش دوست خود که کاهن است القا کند آن کاهن زیاده از صد کلمه
بران بیفزاید و بمردمان کوید و محمد صلی الله علیه وآله نه این چنین است چه اخبار میکند از مغیبات کثیره که بعدد
و حصر است و همه مطابق واقع آورده اند که شعرای عرب مانند عبد الله بن الزبعری السهمی و ابو سفیان بن حارث
بن عبد المطلب و هبیرة بن ابی وهب مخزومی و سامع بن عبد مناف الجمحی و ابو عزة بن عبد الله که از قریش
اند با امیة بن ابی الصلت الثقفی و بکذب و بطلان آن تکلم کردندی که ما می کوئیم مانند آنچه محمد میکوید و شعر
کوئی کردندی و کمراهان قوم ایشان با ایشان مجتمع استماع اشعار مودندی و هر شعری که در هجو حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله و مذمت اسلام شنیدندی یاد کرفتندی و میخواندی حق تعالی در باره ایشان آیه فرستاد که وَالشُّعَرَاءُ
و شاعران مشرک که ابن زبعری و غیر آن باشند يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ پیروی میکنند ایشان را از بانکار و سفیهان
عرب یعنی راویان ایشان و از ضحاک نقل است که در عهد رسول صلی الله علیه وآله دو شاعر بودند که با هم خصومت کرده
و هجو یکدیگر کنندی یکی انصار و یکی از قبیله دیگر و هر یکی را جمعی در پس ایشان ایستاده بودند و معاونت ایشان
میکردند حق تعالی این آیه فرستاد و در تیسیر از معالم الهدی نقل کرده که مراد دو شاعرند که هجو پیغمبر و اصحاب
اسلام کردندی و جهلای عرب درین امر تابع ایشان شدندی و قول او منقولست از امام جعفر صادق علیه السلام و
غوایت اتباع ایشان جهة آنست که اغلب شعرا فاسقند چه اکثر شعر شاعر در باب عشق است و مدح بقصد صله و
بجهة جاهلیت و وصف ایشان بآنچه مردود باشد از فضایل و رذایل و در تفسیر علی بن ابراهیم وارد شده که ایشان
کسانی اند که تغییر دین حق تعالی کنند و مخالفت امر او نمایند و عیاشی باسناد خود از ابی عبد الله علیه السلام روایت
کرده که آنها کروهی اند که علم و فقه را بخود نسبت دهند و حال آنکه فقیه و عالم نباشند پس کمراه شوند و
مردمان را کمراه کنند از عبد الله عباس منقولست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فتح مکه فرمود ابلیس
ناله کرد و نعره زد و اصحاب او برو جمع شدند کفتند چه واقع شد کفت از پس امروز طمع مدارید که کفر را
قوتی باشد و لیکن در میان مردمان شعر و نوحه منتشر کردانید و لهذا از رسول صلی الله علیه وآله مرویست که
هر که در اسلام هجو را احداث نماید زبان او را ببرید بعد از آن در اثبات بطلان شعرا و اتباع ایشان میفرماید که

أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی **أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ** آنکه ایشان در هر وادی از فنون کلام **يَهِيمُونَ** سرگردان
می شوند چه اکثر مقدمات ایشان خیالات و موهومات است که هیچ حقیقتی ندارد و راه بجائی نمی برد و اغلب کلمات
ایشان در هزلست و مطایبه و فعل حرام و عشقبازی و هتک عرض مردمان و قدح در نسب ایشان و مدح نامستحق
و هجو نالایق و افراط در مدح و ذم و امثال آن از امور غیر واقع که موجب ضلالت و اضلالست چنانکه میفرماید
وَأَنَّهُمْ و بدرستی که ایشان **يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ** میگویند آنچه نمیکنند یعنی بعشق ناکرده بر خود گواهی
میدهند و پیغامهای نادادهٔ بکسی در رسالت نظم می کنند و مردمانرا بر چیزی ترغیب میکنند که خود نمیکنند و نهی
ایشان میکنند از چیزی که خود مرتکب آن می شوند و اگر کسی تتبع اشعار شعرا کند بر بسیاری ازین معنی مطلع
شود و در تفسیر کواشی مذکورست که بعد از نزول این آیه حسان بن ثابت و ابن رواحه و جمعی دیگر از شعرای
صحابه بجانب جناب نبوة مآب صلی الله علیه و آله آمده بموقف عرض رسانیدند که حق تعالی میداند که ما شاعریم
میترسیم که باین صفت بمیریم و از اهل ضلالت و غوایت باشیم حضرت فرمود که مومن جهاد میکند بشمشیر خود و بزبان
خود یعنی هجو کفار و در باب توحید و نصیحت و موعظه سخن می گویند و هر شعری که شما در شان کفار میگوئید
بر ایشان سخت ترست از تیر پس این آیه نازل شد که **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا** یعنی شعرا مطبوع سفیها نند
و در هر وادی سرگردان مگر آنها که ایمان آوردند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کردند کردارشایسته یعنی پیغمبر صلی الله
علیه و آله را ستایش کردند و هجو و مذمت کفار مشغول شدند و غیر آن از اعمال صالحه **وَذَكَرُوا اللَّهَ** و یاد کردند
خدای تعالی را در اشعار خود **كَثِيرًا** یاد کردنی بسیار یعنی اکثر اشعار در تحمید و توحید است و تحریض بر طاعت
و تنبیه از غفلت **وَانْتَصَرُوا** و انتقام کشیدند از مشرکان **مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا** از پس آنکه ستمدیده
شده بودند بهجو یعنی هجو ایشانرا بر ایشان رد کردند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را مدحت کردند و دین اسلام را
ستایش کردند و اهل هجو را هجو نمودند و در خبر آمده که چون کفار پیغمبر را هجو کردند فرمود چه منع میکند کسانی را
که رسول خدا را بشمشیرهای خویش یاری کنند از آنکه بزبانهای خود او را نصرت دهند حسان و ابن رواحه گفتند
یا رسول الله ما این کار را کفایت کنیم فرمود که هجو مشرکان کنید که جبرئیل با شماست کعب بن مالک روایت کرده که
رسول صلی الله علیه و آله حسان بن ثابت را گفت که هجو اهل شرک کن که بحق آن کس که نفس من بید قدرت اوست که
سخن است بر ایشان از تیر حاصل که حق تعالی اگرچه در آیه الشعراء یتبعهم الغاوون شعرا را در عقاب غوایت انداخته و ایشانرا
تشنه لب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان ساخته اما بسیاری از ایشان را بواسطهٔ صلاح عمل و صدق ایمان
در زورق امان إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ نشانده بوسیلهٔ بادبان وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا بساحل خلاص و نای
نجات رسانیده **وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا** و زود باشد که بدانند آنانکه ستم کردند بکفر و افترا و هجو پیغمبر
و با نسبت شعر و کهانت با آنحضرت که بعد از موت **أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ** بکدام مکان باز خواهند گشت

مرادگشت که منقلب ایشان آتش دوزخ خواهد بود یعنی مآل ایشان بعذاب شدید و عقاب الیم خواهد
کشید که نیران است و جحیم و هیچ وجه ایشانرا نجات نباشد بلکه دایم در آنجا معذب باشند و هرگز از آن خلاصی نشوند

سُورَةُ النَّمْلِ ثلث وتسعون آيات

ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورهٔ طس بخواند حق تعالی او را ده حسنه بدهد
بعدد هر که تصدیق سلیمان و هود و شعیب و صالح و ابراهیم کرده و هر که تکذیب ایشان نموده و چون روز
قیامت از گور برخیزد گوید لا اله الا الله و چونکه حق تعالی در سورة الشعرا ختم بذکر قرآن نموده در این سوره نیز
افتتاح بذکر آن **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ** کرده فرمود که
طس در لباب از اخفش نقل کرده که حروف مقطعه برای ابتدای کلام و انتهای کلام است پس دلالت
بافتتاح و اختتام سخن باشد چنانچه ایفا طس ختم سورهٔ شعرا و فتح سورهٔ نمل است یا طا اشارتست بطهارت
قدس الهی و سین بسنا و عزت نامتناهی و یا بطیب روندگان راه و سلامة قلوب ایشان از ماسوی الله و بروایت
ابن عباس نامیست از نامهای خدای تعالی که بآن قسم یاد فرموده که **تِلْكَ** این آیتهای سوره **آيَاتُ
الْقُرْآنِ** آیتهای قرآنست **وَكِتَابٍ مُبِينٍ** و آیتهای کتاب روشن کنندهٔ حق از باطل و کتاب هویدا
در اعجاز و عطف کتاب بر قرآن عطف احد وصفین بر دیگری پس قرآن بجهة آن گفت که قراءة آن میکنند و
کتاب باعتبار آنکه می نویسند و تواند بود که کتاب مبین لوح محفوظ که در او مکتوبست آنچه هست و خواهد بود
پس او روشن کننده است مر ملائکه را آنچه واقع است از مکونات **هُدًى** در حالتی که آن آیات قرآن
یا کتاب مبین راه نماینده است بصراط مستقیم که موصل است به بهشت و نعیم آن **وَبُشْرَىٰ** و مژده دهنده
لِلْمُؤْمِنِينَ مر گروندگانرا بسعادت کبری که جنات علیاست **الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ** بپای
میدارند نماز را بقواعد و ارکان **وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ** و میدهند زکوة اموال خود را بمستحقان **وَهُمْ
بِالْآخِرَةِ** و حال آنکه ایشان برای آخرت **يُوقِنُونَ** ایشان بی گمان می شوند یعنی بیقین میدانند
که بعث و نشور و بهشت و دوزخ و حساب و میزان خواهد بود بعد از آن در صفت مخالفت ایشان کرکفار
میفرماید که **إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ** بدرستی که آنانکه نمیگروند **بِالْآخِرَةِ** برای عقبی **زَيَّنَّا
لَهُمْ** آراسته ایم برای ایشان **أَعْمَالَهُمْ** عملهای ایشانرا **فَهُمْ يَعْمَهُونَ** پس ایشان سرگردان
و حیران می شوند در ضلالت خود جبائی و ابومسلم گفته اند که مراد آنست که ما مزین کرده ایم برای ایشان اعمال
حسنهٔ ایشانرا که امر کرده بودیم بآن باحسن وجوه تزیین که آن بیان مثوبات آن بود تا ترغیب ایشان نماید
عمل کردن بآن پس ایشان از آن زایل شده در وادی ضلالت سرگردان و حیران می شوند و بوسیلهٔ کسب آن
اعمال مامورهٔ خود را بطریق نجات نمیرسانند و بعضی دیگر در تفسیر این گفته اند که ما تزیین اعمال قبیحهٔ ایشان

کردیم بانکه خلق شهوة عود بپرد دایشان که داعی ایشانست بفعل ماضی تا تحمل مشقت و تکلیف شده الحتمای
طبع خود را از ایشان باز داشتیم بجهة عناد و جحود ایشان پس مزین شد اعمال قبیحه ایشان در چشم ایشان و در
ایشان بجلی کشت و این آیه مانند آیه و زین لهم الشیطان اعمالهم نیست زیرا که اسناد تزیین بشیطان در این آیه
بر سبیل حقیقتست و صاحب کشاف کفته که اسناد تزیین آن بحق تعالی در آیه زینا لهم اعمالهم بر سبیل مجاز کفته
یعنی چون حق تعالی کفار را متمتع ساخته بطول عمر و فراخی روزی و بسیاری نعمت و احسان با ایشان وسیله اتبا ع
شهوات و اختیار راحت و تلذذ و نفرت از تکالیف صعبه پس کوییا او بجانه تزیین اعمال ایشان کرده و اکر
چه بحقیقت شیطان مزین اعمال بد ایشان است در نظر ایشان **اولئك** آن کروه که متصفند بصفات
مذکوره **الذین لهم سوء العذاب** آنانکه مر ایشانراست بدی عذاب در دنیا چون قتل و اسیری در روز
بدر **وهم فی الاخرة** و ایشان در سرای عقبی **هم الاخسرون** ایشانند زیانکارترین بجهة فوت
ثواب و استحقاق عذاب **وانك لتلقی القران** و بدرستی که تو ای محمد هر آینه تلقی کرده میشوی قرآن را
یعنی جبرئیل آنرا بتو القای کند و میرساند و تو آنرا فرا میکیری **من لدن حکیم علیم** از نزد خدای درست
کردار دانست کفتار دانا بجمیع نهان و آشکارا بعد از آن شروع در بیان بعضی از قصص میکند که از مغیبا
و وی عالم است بآن نه غیر او از مردمان زمان رسول صلی الله علیه و آله و میفرماید **اذ قال موسی لاهله** یاد کن
چون کفت موسی بن عمران مر کسان خود را که با او بودند در وقت توجه از مدین بمصر و راه کم کرده و زنش را
درد زاییدن پدید آمده بود و سرما در یافته و شب در نهایت تاریکی و آتش از آتش نجست **انی انست نارا**
بدرستی که من دیدم آتشی افروخته پس کفتم اینجا مکث کنید **ساتیکم منها بخبر** زود باشد که بیارم
بشما از آتش خبری یعنی کسی که بر سر آن آتش باشد حال راه و خبر آن معلوم کند **او اتیکم بشهاب قبس**
یا بیارم برای شما شعله آتش فرا کرفته شده یعنی پاره از آن آتش جدا کنم **لعلکم تصطلون** شاید شما
کرم شوید بآن یعنی بامید آنکه شما کرم شده از برودت هوا و شدت سرما خلاص شوید یعنی اکر کسی نباشد که
خبر را معلوم توان کرد پس لا اقل پاره از آن آتش توان آورد که بآن کرم شوید پس موسی اهل خود را کذا شته
متوجه آتش شد **فلما جاءها** پس آن هنکام که آمد نزدیک آن آتش نوری دید که بی سوختن کسی از
درخت سبز افروخته که بر آن نمی سوخت و پژمرده نمیکشت از آن متعجب شد آهنک کرد تا آتش برکیرد آتش از
سر درخت بر بیخ درخت آمده چون زیر درخت آمد باز بر سر درخت رفت تعجب او بیشتر شد در حال **نودی**
ندا کرده شد **ان بورك** بانکه برکت و کثرت خیر فایض باد **من فی النار** هر که در مکان آتش است که
آن بقعه مبارکه مذکور است در آیه کریمه من شاطی الواد الایمن فی البقعة المبارکة **ومن حولها** و هر که
کرد اکرد مکان آتش است و نواحی آن یعنی هر که در وادی ایمن است و هر که در جوانب آنست از زمین شام که موسوم است

بکثرت برکات چه آن مبعث انبیاست و مجمع اموات و احیای ایشان و مهبط وحی بر ایشان و نزد بعضی به
من فی النار موسی است **ومن حولها** ملائکه که حاضر بودند اینجا تصدیق بر خطاب باین کلام بشارتست با
حق تعالی از برای موسی امر عظیم خواهد فرمود که برکات آن در اقطار شام منتشر کردد و آن سخن کردن است
با موسی و نبوت دادن باو و ظاهر کردانیدن معجزات بر دست او **وسبحان الله** و پاکست خدای **رب
العالمین** که پروردکار عالمیانست از تشبیه و ضد و ند و ولد و زن این جمله تنزیهیست که ندا کرده شد
موسی بآن تا از استماع کلام او سبحانه توهم تشبیه نکند آورده اند که چون موسی این ندا شنید از آن متعجب شد
با خود کفت آیا این ندا کننده که باشد باز ندا آمد که **یا موسی انه** ای موسی بدرستی که بیان قصه این است
انا الله العزیز الحکیم منم خدای غالب بر همه حکم کننده بصواب و بعد از آن باو ندا رسید که **والق عصاك**
بیفکن عصای خود را چون موسی این ندا بشنید عصا بیفکند فی الحال مار شد و آغاز شتافتن کرد **فلما
راها تهتز** پس چون دید موسی عصا را که حرکتی کند باضطراب و بهر طرف میرود **کانها جان**
کوییا ماریست باریک و تند و تیز رو و حرکت سریعه مانند جان بود و در جثه هم چو ثعبان و حکمت در این
که او را مار کردانید آن بود که دلیلی باشد موسی را بر آنکه این کلام که می شنود کلام خدائیست که قادر است
بر آنکه چوبی را مار کرداند نه کلام شیاطین و غیر ایشان و یا آنکه مستانس شود بدان تا چون نزد فرعون آید
و این حال را ببیند از آن نترسد و بهر تقدیر موسی چون این صورت را بدید **ولی مدبرا** روی بر
کردانید در حالتی که پشت بر کننده و کریزان بود از خوف آن **ولم یعقب** و باز نکشت بر عقب خود و باز
نیامد پس ندا کرده شد که **یا موسی لا تخف** ای موسی مترس و خوف بخود راه مده **انی لا یخاف
لدی المرسلون** بدرستی که منم که نترسد نزدیک من فرستاده شدکان هنکامی که وحی بایشان نازل
شود و یا آنکه ایشان بجهة آنکه فعل بد نمیکنند و ترك واجب نمینمایند نزدیك من بدی را عاقبت نیست تا از آن
بترسند **الا من ظلم** لیکن هر که ستم کند بر نفس خود بفعل قبیح از غیر فرستادکان چه انبیا بجهة عصمت
از صغیره و کبیره منزه اند **ثم بدل** پس بدل نمود آن ستم و بدی را **حسنا بعد سوء** نیکویی
بعد از بدی یعنی توبه کرد بعد از کناه **فانی غفور** پس بدرستی که من آمرزنده ام **رحیم** مهربا
بر ایشان و یا معنی آنست که مکر هر که ترك اولی نموده باشد با آنچه تدارك آن نموده از فعل حسن و عزم بر ایشان
نمودن باولی پس هیچ خوفی او را نخواهد بود و خدای تعالی جهان فعل که مترتب بنا علی مذنب شود با او کرامت خواهد
کرد بنا بر این معنی تواند بود که این تعبیر باشد یعنی موسی را بمشت زدن بر قبطی کما قال رب انی ظلمت نفسی
فاغفر لی و بعد از آن بجهة اظهار معجزه دیکر باو ندا رسید که **وادخل یدك فی جیبك** در آر دست
خود را در کریبان پیراهن خود چون پیراهن حضرت موسی آستین نداشت از این جهة حکم شد که دست در کریبان

كن تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ تا بيرون آيد سفيد و درخشنده سفيدی بی علت يعنی سفيدی او
از علت برص نباشد پس موسی دست در گريبان كرده بيرون آورد چندان نور از وی بتافت كه شب ظلمانی چون
روز نورانی گشت و اگر در روز دست بيرون آوردی نور آن بر روشنی آفتاب غلبه كردی بعد از آن با و ندا رسيد
كه بروای موسی با اين دو معجزهٔ عظيمه فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ كه از جملهٔ نه معجزه است در
شمارهٔ آن و اعظم آن نبوی فرعون و گروه او و هفت معجزهٔ ديگر كه شكافتن دريا بود و طوفان و جراد و قمل و
ضفادع و دم و قحط چنانكه تفصيل آن در سورة الاعراف گذشت و بعضی برآنند كه فی بمعنی مع است براو باشد
آيهٔ ديگر نزد فرعون و قوم بنابراين عصا و يد بيضا را يكی گيرند و شكافتن دريا كه آن مبعوث بنود نبوی فرعون همان
باشد بر اين تقدير بين القصه حق تعالی موسی را ندا كرد كه با اين معجزات برو نبوی فرعونيان إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی
كه ايشان هستند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بيرون رفتگان از دايرهٔ فرمان جهت فرط كفر و طغيان پس موسی
امر خود را درين وادی گذاشته و بامتثال امر الهی مبادرة كرده متوجه مصر شد و جميع معجزات كه بآن مامور
بود بايشان نمود ايشان بآن نگرويدند و بسحر نسبت دادند چنانكه ميفرمايد كه فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا پس
چون آمد بفرعون و قوم او دلايل قدرت ما و براهين رسالت موسی يعنی موسی آنرا بايشان آورد مُبْصِرَةً حجت
در حالتی كه روشن و هويدا بود و مشاهدهٔ هر كس بر وجهی كه آنرا ميديدند و ميدانستند كه از قدرت بشر خارج
قَالُوا هَٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ گفتند فرعونيان از روی عناد و جحود و استكبار اين جادوئی است روشن
يعنی هر كس داند كه اين سحر است وَجَحَدُوا بِهَا و منكر شدند بآن يعنی تكذيب آن كردند و بآن نگرويدند
وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ و يكان بودند بآن نفسهای ايشان يعنی بيقين ميدانستند كه آن آيتها از نزد خدا
و حق نيست و بزبان تكذيب آن می كردند ظُلْمًا جهة ستمكاری و عدوان وَعُلُوًّا و ترفع و سركشی از ايمان
و كدام ظلم قوی تر از كسی تواند بود كه متيقن باشد بآنكه آيات مذكوره معجزات واضحه اند از نزد خدای
و جود اين مكابره نموده آنرا بسحر نسبت نمايد و گويد هذا سحر مبين فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس بر بين ای
بينندهٔ بنظر عبرت و بصيرت كه چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر كار تباه كاران كه در دنيا بآب غرق
و در عقبی بآتش مؤبد سوزند بعد از آن متذكر قصهٔ داود و سليمان عليهم السلام شده ميفرمايد كه وَلَقَدْ آتَيْنَا
دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا و بدرستی كه ما داديم داود و پسر او سليمان را دانشی از احكام شرايع و ابن عباس
فرموده كه مراد دانستن زبان مرغانست و ساير حيوانات وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِنْ
عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ و گفتند بعد از اعطای علم بايشان ستايش و ثناء حق تعالی كه بسبب دانش افزونی
داد ما را بر بسياری از بندگان گرويدهٔ خود درين دليل است بر فضل علم و شرف اهل آن و تفضيل ايشان بر غير
چه داود و سليمان آنرا اساس فضل خود گردانيده بران شكر گذاری نمودند و غير او را از نظر اعتبار انداختند

كه پادشاهی عظيم بود كه غير ايشان را نداده بود وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ و ميراث سليمان از داود بود و مال
و ملك و پادشاهی او و نبوت پيوسته كه داود را نوزده پسر بود هر يك داعيهٔ ملك داشتند حق تعالی نامهٔ مهر كرده
از آسمان فرو فرستاده در او چند مسئله ياد كرده و فرموده كه هر كه از اولاد تو اين مسايل را جواب دهد بعد از تو وارث
ملك باشد داود فرزندان را جمع كرد و احبار و اشراف قوم را حاضر گردانيد و مسئلها را بر فرزندان عرض
كردانيده فرمود كه بگوييد كه نزديكترين بمردمان چيزها كدام است و دورترين اشيا چيست و كدام است انكه
انس بدو بيشتر است و چيست آنكه وحشت افزونتر است و كدامند كه دو مختلفند و دو قايم و دو دشمن و كدام
كار است كه آخر آن ستوده است و كدام امر است كه عاقبت آن نكوهيده است اولاد داود ازين جواب عاجز آمدند
سليمان عليه السلام فرمود كه اگر اجازت باشد من جواب بگويم داود ويرا دستوری داد سليمان گفت اقرب اشيا بآدمی
آخرت است و ابعد اشيا الفته می گذرد از دنيا انس اشيا جسد انسانست بارواح و اوحش بدن خالی از روح اما
قايمان ارض و سما اند و مختلفان ليل و نهار و متناقضان موت و حياة و كاری كه آخرش محمود است حلم است در
وقت خشم و كاری كه عاقبتش مذموم است حدت در وقت غضب چون جواب مسايل موافق كتاب منزل بود
اكابر بنی اسرائيل همه بفضل و كمال سليمان معترف شدند بادا او د و ديگر روز داود وفات نمود سليمان بر تخت
پادشاهی نشست و آغاز عدل كرد وَقَالَ و گفت بر سبيل شكر نعمت و كرامت و دعوت مردمان بتصديق نبوت
و اعتراف ايشان بفضيلت و مكانت منزلت يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا ای مردمان آموخته شده بمر ما يعنی من
و پدرم مَنْطِقَ الطَّيْرِ گفتار مرغان را نطق و منطق هر دو لفظيست كه تعبير كرده می شوند بآواز ما فی الضمير
خواه مفرد و خواه مركب و گاه هست كه اطلاق آن بر مطلق اصوات ميكنند بر سبيل تشبيه هم چنانكه ميگويند نطقة
الحمامة يعنی ناطق شد كبوتر و يا اطلاق منطق بر اصوات طيور باعتبار اين باشد كه هر جمعی از ايشان آوازيست كه
بنی نوع ايشان از آن فهم معانی و اغراض می كنند و يا از آن جهت كه سليمان از آواز ايشان چيزی مفهوم ميشد بر طريق
الهام چنانچه آواز آدميان و گويند هرگاه سليمان صوت حيوانی می شنيد بقوت قدسيه ميدانست تخيلات آنرا
كه باعث آن صوت ميشد و غرضی را كه بجهت آن بآواز می آمد از جمله بلبلی را ديد كه بر شاخ سروی دم می جنبانيد
و صدائی ميكرد سليمان اصحاب خود را گفت ميگويد هم چنانكه جزا ميدهی جزا داده ميشوی يعنی هر چه ميكنی مكافات
آن می بينی و هدهد آواز داد سليمان گفت ميگويد ای گناهكاران از خدا آمرزش طلبيد و طوطی آواز داد گفت می
گويد هر زنده را عاقبت بميرد و هر نوی سرانجام او بكهنگی كشد و خطاف آواز داد سليمان گفت می گويد نيكويی را
از پيش فرستيد تا بيابيد آنرا و هم چنين دجه ميگويد كه سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَىٰ وَبِحَمْدِهِ و حدعزه ميگويد كل شيء هالك الا
وجهه هر چيزی بميرد و هالك گردد الا ذات خدای تعالی و قطاة ميگويد كه هر كه خاموش گشت سالم شد و بسلامت ماند
و سعيا ميگويد وای مركسی را كه هم او مصروف باشد بدنيا و خروس می گويد ياد خدا كنيد ای غافلان و فرس ميگويد

ای فرزند آدم زندگانی نا خواهی و رغبت داری بکن که آخر تو مرگ است و عقاب میگوید که دوری از مردمان شکون
دل و آرامیدن جانست و صنوعی گوید سبحان ربّ القدّوس و باز میگوید سبحان ربّی العظیم و بحمده و هزاردستان می
گوید سبحان الخالق الدّایم و غراب نفرین میکند بر باج ستانان و تمغاچی و در وسیط نقل میکند که چکاوک در صفیر
خود میگوید بارخدایا لعنت کن بر دشمن محمد صلی الله علیه و آله و بر دشمن آل محمد و سار میگوید که بارخدایا از تو قوت
روزی میطلبم و درّاج میگوید که الرّحمن علی العرش استوی کعب الاحبار روایت کرده که روزی در شان تو در سلیمان
آمد و آواز داد سلیمان فرمود که میگوید بزایند برای مردن و بنا کنید برای خراب شدن هدهد آواز داد گفت میگوید
که هر که رحم نکند بر او رحم نکنند حاصل که سلیمان گفت ما بزبان مرغان آموخته شده ایم **وَاُوتِینَا** و داده شده ایم
یعنی مرا و پدر مرا داده اند **مِنْ كُلِّ شَیْءٍ** از هر چیزی مراد کثرت اشیاست نه همه آن و مراد داده ایم هر چیز بر آنکه انبیا
و ملوک را می باید از علم و مملکت و یا از و تسخیر حیوانات و جن و گویند مراد سلیمان از علّمنا و اوتینا نفس خودش بود و
جمع او بر عادت ملوک جهة تمهید قواعد سیاست و اظهار شوکت که مناط مصالح مملکت است **اِنَّ هٰذَا** بدرستی
که این عطا **لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِیْنُ** هر آینه آن افزونی است آشکارا و تفضّلی هویدا که بر هیچ کس مخفی نماند و احدی را
باسناد خود از محمد بن جعفر بن محمد علیهم السلام روایت کرده که گفت پدرم فرمود که پادشاهی جمیع مغارب و مشارق زمین
بسلیمان دادند پس مدت هفتصد سال و شش ماه پادشاهی کرد بر همه آدمیان و پریان و دیوان و وحوش و طیور و
داده اند باو هر چیزی و گفتار هر حیوانی و در زمان او صنعتهای غریب و عجیب کرده اند که نتوانند باستماع آدمیان رسید
آورده اند که سلیمان را تختی بود که هیچ کس را از سلاطین نبود و در روضه آورده که در پیش تخت او دویست هزار کرسی بود
اکابر انس و بر یسار آن دویست هزار دیگر برای اشراف جن و بر جانب راست سلیمان سی و پنج هزار منبر نهادندی و احبار
آدمیان بر آن نشستندی و بر چپ او نیز منبرها بهمین عدد بودی و احبار جنیان بر آن قرار گرفتندی و مرغان بر بالای
سر وی پر در پر بافتندی و احبار سخن کردند و جن و انس بر کرسیها استماع کردندی و سلیمان بر بالای تخت بودی
همچنانکه میفرماید **وَحُشِرَ لِسُلَیْمٰنَ** و حشر کرده شد برای سلیمان **جُنُوْدُهٗ** لشکرهای او **مِنَ الْجِنِّ**
از دیوان **وَالْاِنْسِ** و آدمیان **وَالطَّیْرِ** و مرغان **فَهُمْ یُوْزَعُوْنَ** پس ایشان باز داشته شده بودندی
و در مقر خود و هر یک بر رتبه خود قرار گرفته و بهم پیوسته از اول تا آخر یعنی با وجود کثرت عدد مهمل و پریشان نبودند
بلکه ضبط و ربط ایشان بر رتبه بود که هیچ کس از لشکریان از مقر خود پیش و پس نتوانستی رفت و گویند مراد آنست که اول
لشکر نگاه داشته می شد تا آخر آن ملحق میشدند تا متفرق نگردند و در اکثر تفاسیر مذکور است که لشکرگاه او صد فرسخ
در صد فرسخ بود بیست و پنج فرسخ برای لشکر جن و مثل آن برای انس و مانند این برای طیر و موازی آن برای وحش
و او را هزار خانه بود آبگینه موضوع بر چوب سیصد از آن زنان آزاد که در نکاح او بودند و در آنجا نشسته و هفت صد
دیگر از کنیزان و جنیان و از برای وی بساطی ساخته بودند از زر و ابریشم که یک فرسخ در یک فرسخ بود و او را تختی بزرگ

از زر بود که در میان آن بساط وضع کردندی و سیصد کرسی از زر و سیم که یک فرسخ بود پیرامن آن تخت نهادندی
پیغمبران بر کرسیهای زرین نشستندی و علما بر کرسیهای سیمین و گرد بر گرد ایشان آدمیان بایستادندی و از پس ایشان
جنیان و از بالای سر ایشان مرغان پر در پر بگستردندی چنانکه آفتاب در بساط نیفتادی باد بساط او را بر هوا بر
داشتی بامداد یکماهه راه بازآوردی روزی بدین مرتبه و شوکت و ابهت بر دهقانی بگذشت که زمین را تخم می کرد
چون آنرا بدید گفت سبحان الله لقد اوتی آل داود ملکا عظیما آل داود را عجب پادشاهی عظیم داده اند باد آواز
او را بگوش سلیمان رسانید سلیمان باد را فرمود تا بساط او را بر زمین نهاد و آن دهقان را طلبید و گفت آنچه گفتی
شنیدم پس پیاده شدم و نزدیک تو آمدم تا آرزوی چیزی نکنی که بر آن قادر نباشی ای دهقان بدانکه ثواب یک
تسبیح که بنده مؤمن بگوید از روی صدق و خلوص عقیده بهتر است از پادشاهی که بآل داود داده زیرا که ثواب
باقی است و پادشاهی و ملک آل داود فانی دهقان گفت خدای کشف هموم تو کناد هم چنانکه غم از دل من برداشتی
از وهب منقولست که هر گاه سلیمان بر بساط نشستی جمله خدم و حشم را با خود بردی و در پیش بساط موضعی تعیین
کرده بود که در آنجا مایحتاج او قیام می نمودند از نان پختن و طبخ کردن روزی باد را گفت تا شادروان او را از اصطخر
برگرفت و تا یمن برد و در راه بمدینه رسول الله صلی الله علیه و آله بگذشت گفت این سرای پیغمبر آخر الزمانست خوشا
حال صاحب دولتی که بملازمت او مشرف شود و بوی ایمان آورد چون بمکه رسید در پیرامون مکه بتی پرستیدند
سلیمان چون آنرا بدید بسرعت از آنجا بگذشت ذوات کعبه بدرگاه آلهی بنالیدند و با فرشتگان که آنجا بودند گفتند
بارخدایا پیغمبری از پیغمبران تو اینجا بگذشت و نماز نگذارد حق تعالی فرمود که زود باشد که در آخر الزمان پیغمبر با فرستم
و ترا قبله او گردانم تا هر جا که او و امت او باشند در نماز توجه بتو نمایند بعد از آن بوادی السدیر رفت که موضعی است
در طایف و از آنجا گذشته بوادی النمل توجه نمود چنانکه حق تعالی خبر میدهد که سلیمان با لشکر از ولایت شام بطرف
یمن توجه نمودند و میرفتند **حَتّٰی اِذَا اَتَوْا** تا وقتی که آمدند **عَلٰی وَادِ النَّمْلِ** بر وادی مورچگان یعنی
از زبر آن وادی که در جنوب طایف است در آمدند **قَالَتْ نَمْلَةٌ** گفت مورچه که مهتر مورچگان آن وادی بود
و گویند لنگ بود و آنرا طاخیه یا منذره یا ملاحیه یا حرمی گفتندی و دو بال داشت و در کشف آورده که برابر خروسی
بود و در زاد المسیر چنین که گوسفندی گفته و در احقاف مساوی گرگ از ابو عبدالله علیه السلام منقولست که آن وادی طلا
و نقره بود که حق تعالی ضعیف ترین خلق خود را در آن وادی بپاسبانی آن موکل کرده اند بود القصه چون مهتر
مورچگان لشکر سلیمان را بدید که بآن کبکبه و طنطنه متوجه آن وادی شدند بر بلندی برآمد و از روی نصیحت
و شفقتی که ملوک را بر رعایای باشد آواز میداد بصوت بلند که حق تعالی را و ایجاد فرموده بود که **یٰۤاَیُّهَا النَّمْلُ**
ادْخُلُوْا مَسٰكِنَكُمْ ای مورچگان در آیند بمسکنهای خود **لَا یَحْطِمَنَّكُمْ** باید که در هم نشکنند شما را
بپاهای خود یا در زیر سم اسب **سُلَیْمٰنُ وَجُنُوْدُهٗ** سلیمان و لشکریان وقتی که نزول کنند در وادی **وَهُمْ**

لَا يَشْعُرُونَ وحال آنکه ندانند که شما را پایمال میسازند چه در حالت شعور مرتکب این امر نخواهند شد زیرا
که انبیا از ظلم معصوم‌اند و لشکریان بجهة سیاست و عدالت سلیمان هم این عمل نتوانند کرد و ادراک مورچه بچه معظم با آن بود
که حق تعالی این نوع شعور را در ایشان ایجاد فرموده چه بصحت پیوسته که ایشان دانه در زمین می شکافند بجهة آنکه
مبادا روییده شود و دانه کشنیز را چهار پاره می کنند بجهة آنکه میدانند که نصف او روییده می شود پس چون که تمیز
و ادراک ایشان بدان مثابه است ممتنع نیست که ادراک حطم توانند کرد آورده‌اند که از سه فرسخی راه باد قول نمله را
بسمع سلیمان علیه السلم رسانید **فَتَبَسَّمَ** پس تبسم کرد **ضَاحِكًا** در حالتی که شروع کننده بود در خنده
یعنی از حد تبسم بضحاک تجاوز کرده **مِنْ قَوْلِهَا** از گفتار آن مورچه یعنی بجهة تعجب و عاقبت بینی او و اهتدا
بمصالح او یا شادان و خرم شد از آنچه حق تعالی او را بآن مخصوص کرده اید از دریافتن مقاله مورچه و فهم غرض او و یا
بجهة ظهور معدلت او بر وجهی که مورچگان از حیوانات عجیبند آنرا دریافته‌اند و بقول وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ قایل شده‌اند
القصه سلیمان علیه السلم بعد از استماع این لشکر خود را تخفیف فرمود تا همه مورچگان بسوراخ خود در شدند آنگه سلیمان علیه السلم
آن مورچه را طلبید و گفت ای مورچه ندانسته که لشکر من ستم نکنند گفت تا این قوم مرا از نصیحت چاره نیست گفت
لشکر من در هوا بودند چگونه قوم ترا پایمال کردندی جواب داد که غرض من آن نبود که در زمین شکسته شوند بلکه
مقصود من آن بود که ناگاه نظر بر دبدبه و کبکبه تو کنند و بنظاره لشکر تو از ذکر حق تعالی باز مانند و در میدان عقلت
پایمال خذلان شوند و یا مملکت تو بر بینند و آرزوی دنیا در دل ایشان پدید آید و دنیا مبغوضه حق است و تو بقو
عصمة قطع تعلق آن کرده و در کشف الاسرار آورده که سلیمان از وی پرسید که لشکر تو چند است گفت چهار هزار
سرهنگ دارم زیر دست هر یکی چهل هزار نقیب هر نقیبی چهار هزار مورچه گفت چرا لشکر خود را بیرون بنا وردی
گفت یا نبی الله ما را روی زمین میدادند اختیار نکردیم و بر زیر زمین جای گرفتیم تا بجز خدای کس حال ما را نداند
آنگه گفت ای پیغمبر خدای از عطاهای که الله تعالی ترا داده یکی گفت باد را مرکب من ساخته‌اند که غُدُوُّهَا شَهْرٌ
وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ گفت دانی که این چه معنی دارد گفت نه گفت یعنی هرچه ترا داده‌ام از مملکت دنیا چون باد است
و هرچه بنیاد آن بر باد است ناپاید ار است حاصل که سلیمان بعد از آنکه استماع این کلمه کرده بود بمناجات کرد **وَقَالَ**
وگفت **رَبِّ أَوْزِعْنِي** پروردگار من الهام ده مرا **أَنْ أَشْكُرَ** بآنکه شکر کنم **نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ**
عَلَيَّ آن نعمت تو که بمحض کرم انعام فرمودی بمن از هر چیزها **وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ** و بر پدر و مادر من بانکه
و نرم گردانیدن آهن و غیر آن از اسباب پادشاهی بپدرم تفویض فرمودی و مادرم را از وجه پیغمبر خود گردانیدی شکر
بر نعم والدین بجهة آنست که نعم بر والدین مستلزم نعم است بر ولد چه نفع او بآن عاید می شود خصوصا نعم دینیه بعد
از آن بجهة تمامیت شکر بر استدامة نعمة فرمود **وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا** و دیگر ملهم ساز مرا که بکنم پیوسته کار شایسته
که **تَرْضَاهُ** به پسندی آنرا و در پذیری **وَأَدْخِلْنِي** و در آر مرا **بِرَحْمَتِكَ** بخشایش خود **فِي عِبَادِكَ**

الصَّالِحِينَ در میان بندگان ستوده خود در روضه جنت یعنی مرا از اهل بهشت گردان و بروایت ابن
عباس مراد وی از صالحین ابراهیم بود و اسمعیل و اسحق و یعقوب و انبیای دیگر که بعد از آن بودند یعنی مرا در
جمله ایشان در آر و اسم مرا با اسمای ایشان در آر و ثبت کن و در زمره ایشان حشر فرمای آورده‌اند که در همین
سفر بوادی رسیدند که هوای خوش داشت و درختان بسیار و سبزه زار آنجا برای تغذی فرود آمدند و وقت نماز
در آمد سلیمان علیه السلم خواست که وضو سازد آب نبود دلیل لشکر بر آب در بیابان هدهد بودی او را طلب کردند
نیافتند ابن عباس فرموده که هدهد آب را از زیر زمین بطریقی می بیند که آب در قاروره مشاهده می شود عیاشی
باسناد خود روایت کند که ابو حنیفه از ابو عبدالله علیه السلم سبب طلب سلیمان آب را از هدهد پرسید فرموده تا
موضع آب را بوی نماید چه او آب را در زیر زمین می بیند هم چنانکه از شما در غن را در آبگینه بیند ابو حنیفه چون
این بشنید روی باصحاب خود کرد و بخندید حضرت فرمود چه میخندی گفت من بر تو ظفر یافتم در این سخن با
کردن حضرت فرمود چگونه گفت کسی که در زیر زمین آب را تواند دیدن دام را در زیر خاک نتواند دید که بگردن
می افتد و او را می گیرند فرمود ندانسته که چون قدر نازل شود باصره بینا اعمی گردد گفته‌اند که در نواحی بیت المقدس
سلیمان در زیر تخت بود ناگاه فرجه در مظله طیور پدید آمده آفتاب بر سلیمان افتاد نگاه کرد موضع هدهد را
خالی یافت قصد تفحص او نمود بقوله **وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ** و باز جست مرغان را هدهد در میان ایشان نبود
فَقَالَ مَا لِيَ پس گفت از روی تعجب چیست مرا که در میان مرغان **لَا أَرَى الْهُدْهُدَ** نمی بینم هدهد را آیا چشم
من بوی افتد بجهة ساتری **أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ** آیا هست از غایب شدگان از این جمع چون غیبت او
بر او متیقن شد فرمود که بخدای تعالی سوگند **لَأُعَذِّبَنَّهُ** هر آینه عذاب کنم او را بجهة تادیب و مصلحت انتظام
مملکت **عَذَابًا شَدِيدًا** عذابی سخت که پرهای او را بر کنم و او را در آفتاب افکنم و در میان مورچگان بیفکنم
تا او را بخورند و یا میان او و جفت او جدائی حکم کنم و یا او را با ضد او در قفس محبوس سازم و یا از خدمت
خودش برانم **أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ** یا بکشم او را برای عبرت ابنای جنس او از مرغان **أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ**
مُبِينٍ یا بیاید بمن بحجتی روشن که سبب غیبة او چه بوده تا باعث عذر او شود در غیبت او **فَمَكَثَ غَيْرَ**
بَعِيدٍ پس درنگ هدهد در حالتی که زمان دیر و دراز نبوده یعنی زود باز آمد بسبب خوف او از سلیمان
در اخبار آمده که چون هدهد از موضع خود پرواز کرد در هوا بر آمد و چپ خود نگریست ناگاه باغی از
بلقیس بنظر او در آمد هدهدی رسید که از جانب سبا می آمد و برا گفت از کجای آیی گفت از شام و من در با
بن داود بودم گفت سلیمان کیست گفت پادشاه جن و انس و وحوش و طیور آیا تو از کجای آیی گفت من از این ولایتم
گفت پادشاه این ولایت کیست گفت زنیست که او را بلقیس میگویند و او را ملکی عظیم و وسیع است و دوازده هزار
قاید دارد و هر قایدی صد هزار سوار اگر خواهی بیا و در ملک او نگر گفت ترسم که سلیمان مرا طلبد و نیابد و

بلند عقوبت معذب سازد کفت همانا که این خبر را که نزد او بروی و برا خوش آید هدهد باوی برفت و پادشاهی د
حشم وبرا بنظر در آورده و باز کشت القصه سلیمان چون هدهد را ندید عزیت مرغان را که کرکس بود طلبید و کفت تفحص
هدهد کن وی تجسس هدهد پرواز کرد بعد از آن عقاب را که بزرک پادشاه مرغان بود بطلب او فرستاد وی در هوا
پرواز میکرد ناکاه هدهد را دید که از جانب سبا می آید آهنک او کرد خواست تا او را بچنکال عقوبت کشد نهار خواست
عقاب کفت ویحک سلیمان سوکند خورده که ترا عذابی بلیغ کند یا بکشد یا حجتی روشن بیاری برای معذرت غایب
کشتن کفت مرا حجتی روشن دارم عقاب او را در عقب خود کرفته و خود پیش پیش میرفت تا نزد سلیمان آمد و
کفت یا نبی الله هدهد را آورده ام سلیمان فرمود او را حاضر سازد عقاب او را پیش سلیمان آورد پر در پای افکنده
و در زمین کشان بانواع مذلت و خواری سلیمان سر او را بعنف کشید و از سر قهر و غضب کفت امروز ترا عذاب کنم که
همه لشکر من عبرت کیرند هدهد کفت یا نبی الله یاد کن آن روز را که ترا در پیش حق تعالی بدارند سلیمان را لرزه در شده دست
از و بداشت و سبب غیبت ازو پرسید **فقال** پس کفت هدهد **احطت** مشاهده کردم و رسیدم **بما**
لم تحط به بآنچیزی که مشاهده نکرده و نرسیده بآن یعنی بجمیع حالات و کیفیات شهر سبا رسیده ام و همه احوالات
آنرا کما ینبغی دانسته ام **وجئتک من سبإ بنبإ یقین** و آورده ام بتو از شهر سبا که مآرب کویند خبری محقق و راست
و درست که در وی هیچ شک و شبهه نیست از قتاده مرویست که میان سبا و صنعا سه روزه راهست و سدی کفته که حق تعالی
دوازده پیغمبر بشهر سبا فرستاده بود القصه هدهد کفت که خبر اینست که در هوا بهدهدی رسیدم که از آن ولایت بود
و با من عظمت پادشاه خود و خوبی هوای آن دیار تقریر کرد هوس مشاهده کرده برفتم و دیدم سلیمان کفت پادشاه
ایشان کیست و دین و رغبت ایشان چیست هدهد کفت **انی وجدت امرأة تملکهم واوتیت من کل**
شیء ولها عرش عظیم بدرستی که من یافتم زنی را یعنی بلقیس نام که از روی اقتدار پادشاهی میکند اهل سبا را
و داده شده است از هر چیزی که پادشاهان را بکار آید از اموال و حشم و قتاده کفته که اهل مشوره او سیصد و سیزده
تن بودند که با هر یک دوازده هزار مقاتل بود و مر آن زن را تختی بزرک بسته بر تختهای سلاطین دیکر آورده اند که
تخت بلقیس سی کز در سی کز بود و طول او در هوا سی کز و بروایت دیکر هشتاد کز در هشتاد کز عرض و سمک آن مثل
آن از زر و نقره ساخته مکلل بجواهر ابن عباس فرموده که بزرک بود نسبت بپادشاهی او چه عظم آن نسبت بعظم تخت
سلیمان بود اکرچه پادشاهی سلیمان اعظم از پادشاهی او بود مقدمه آن از ذهب مرصع بیاقوت احمر و زمرد اخضر
مکلل بالوان جواهر و بر آن هفت خانه بود و بر هر خانه دری آویخته بود و کویند آنرا چهار قایمه بود یکی از یاقوت
سرخ و یکی از یاقوت زرد و یکی از زمرد سبز و یکی از در سفید و صفحهای آن از زر مرصع بجواهر بعد از آن هدهد کفت
وجدتها وقومها یسجدون للشمس دریافتم آن زن را و کروه او را که از روی ضلالت و جهالت
سجده میکنند مر آفتاب را و می پرستند آنرا **من دون الله** بجز از خدای **وزین** و بیاراسته است **لهم**

الشیطان برای ایشان شیطان **اعمالهم** کردارهای ایشان را در پرستش آفتاب و سایر عملهای قبیحه
شنیعه **فصدهم** پس بر بازداشته است شیطان ایشان را **عن السبیل** از راه راست **فهم لا یهتدون**
پس ایشان راه نمی یابند بطریق حق و شیطان این عمل شنیع را در نظر ایشان آراسته **الا یسجدوا لله** بجهة
آنکه سجده نکنند مر خدای **الذی** آن خدایی که بتوانایی کامل خود **یخرج الخبء** بیرون می آورد پوشیده را **فی**
السموات در آسمانها **والارض** و زمینها یعنی قطرات باران را که در میان ابر پنهانست ظاهر میکرداند
و نبات را از زمین اخراج می نماید **ویعلم ما تخفون** و میداند آنچه پنهان دارند در دلهای خود آفریدکان
و بندکان خدا **وما تعلنون** و آنچه آشکارا میسازند ایشان خود و حفص هر دو فعل را بخطاب میخوانند یعنی
میداند آنچه شما پنهان و آشکارا میکنید و معلوم است که مختص است بواجب الوجود بالذات و بعد از آن کفت
الله لا اله الا هو رب العرش العظیم خدای بحق هیچ خدایی نیست مکر او پروردکار عرش عظیم است
که محیطست بکرسی و کرسی احاطه نموده همه آسمانها و زمینها را پس عرش بلقیس نسبت باعظمت عرش او چه
تواند بود این سجده نهم است از سجدات منده و بدانکه خفای ملک بلقیس و مکان او بر سلیمان با آنکه مسافت
میان ایشان سه روزه راه بود که میان او و مآرب بجهت مصلحتی بوده که حق تعالی آنرا دیده مانند خفای مکان
یوسف بر یعقوب و چون هدهد بالهام الهی این سخنان را باتمام رسانید **قال** کفت سلیمان علیه السلام **سننظر**
زود باشد که در نکرم و تامل کنم درین سخن **أصدقت** آیا راست کفتی **ام کنت من الکاذبین**
یا هستی از دروغ کویان حالی تفحص آب کن که ما و لشکر ما همه تشنه ایم و بوضو ساختن هم احتیاج داریم هدهد
رهنمونی بکرد تا چاهها بکندند و چندانچه خواستند آب برداشتند و بعد از آن نامه نوشت بر بلقیس باین طریق
که من عبد الله سلیمن بن داود الی بلقیس ملکة سبا السلام علی من اتبع الهدی بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد
فلا تعلوا علی واتونی مسلمین یعنی این نامه ایست از بنده خدا سلیمان بن داود به بلقیس پادشاه سبا سلام خدای
بر کسی است که پیروی کرده بود راه راست را ابتدا میکنم بنام خدای بسیار بخشنده بسیار مهربان اما پس از حمد خدای
عالمیان پس باید که سرکشی نکنید بر من و همه بیایید بمن مثل کردن نهادکان چون نامه بنوشت مهر از مشک بر سر آن
نهاد و بنقش نکین خود آنرا منقش کردانید و در خبر آمده که سلیمن هدهد را نزد خود طلبید و کفت چون
رسول منی ترا خلعتی باید پس دست مبارک خود بفرق او فرود آورد الوان مختلفه در او پیدا شد و انکشت بر سر
آن زد این تاج بر سر او پدید آمد و نامه در منقار او نهاد و کفت **اذهب بکتابی هذا** ببر این نوشته مرا
فالقه پس بیفکن **الیهم** بسوی ایشان **ثم تول عنهم** پس روی بکردان از ایشان و بیک کوشه رو
و تجسس کن **فانظر** پس بنکر که ایشان **ماذا یرجعون** چه چیز باز میکردند یعنی در جواب مکتوب
چه نوع با یکدیکر رجوع میکنند و سخن را بر چه قرار میدهند هدهد چون پرواز کرد هدهد دیکر باو رسید و برا

با ترفع و تکبر و تزئین دید گفت این تزئین تو از کجاست گفت من رسول رسول خدایم خلعت اوست در بر من و
تاج اوست بر سر من و نامهٔ اوست در منقار من و مهر اوست بر آن و مهر خدای بر او من پس بنزد بلقیس رفت در مآب
آمده که بر سه میل است از صنعا و در مجمعی که بر او بلقیس بر تخت بود و ارکان دولت حاضر بودند بر زیر تخت او سپر واز
مردمان در روی می نگریستند نامه را بر تخت افکند و قول اشهر آنست که در کوشک خلوت کرده بود و درها بسته و کلید
آن در زیر سر گرفته و بخواب چاشت مشغول بود هدهد از روزنه بیامد و نامه را بر سینهٔ وی افکند بلقیس بر جست
و نامه را بر داشت و گویند از روزنه منقار بر زمین میزد تا از صدای آن بیدار شد و بعد از آن نامه را با و انداخت
و از وهب روایت که سوراخی بود که چون آفتاب بر آمدی از آن سوراخ در کوشک افتادی و چون بلقیس بدیدی
بسجده افتادی هدهد بیامد و بالها باز کشاد و سوراخ را چنان بگرفت که آفتاب در آنجا نیفتاد چون آفتاب دیر ظاهر
شد بر روزنه نگاه کرد مرغی را دید که سند آفتاب را گرفته و نامه در منقار از آن متعجب شد هدهد نامه را پیش وی انداخت
و از وهب روایت که بلقیس خواننده و نویسنده بود و زبان عبری میدانست چون نامه را بر داشت و بخواند و حال
هدهد را ملاحظه کرد و در نامه نگریست دانست که نامهٔ پادشاهیست که ملک آن پادشاه عظیم تر از ملک اوست
چه آنرا که مرغ مسخر او باشد در رسالت البته پادشاهی عظیم الشأن و رفیع المکان خواهد بود بلقیس بعد از مطالعهٔ
نامه بر خود بلرزید و بترسید و امر کرد تا اعیان و اشراف حاضر شدند و نامه را در دست گرفته متوجه ایشان شد
قالت یا ایها الملؤا گفت بلقیس ای گروه اشراف انی القی الی بدرستی که افکنده شده است بسوی
من کتاب کریم نوشتهٔ بزرگوار ابن عباس گفته که جهة شرافت صاحب نامه که هدهد رسول اوست نامه
کریم خوانده یا جهة آنکه مهر داشت و حدیث اکرم الکتاب ختمه یعنی بزرگواری نامه مهر کردنست و قشیری گفته که بزرگوار
آن باعتبار آن بود که در طبع ملک نبود بلکه دعوت بود بمالک الملک و یا جهة حسن لفظ و جود خط و بیان آن و گفته اند
که بلقیس شنیده بود که سلیمان پادشاه جن و انس و وحوش و طیور است و جهة این کتاب او را کریم گفت و بر تقدیر
ارکان دولت او بعد از استماع این کلام گفتند ای بلقیس از جانب چه کس این نامه آمده و مضمون آن چیست
گفت انه بدرستی که این کتاب من سلیمان از نزد سلیمانست و او پادشاهیست بر جمیع عالم وانه و بدرستی
که مشتمل است ... و مضمون اول آنکه مصدر است باینکه بسم الله الرحمن الرحیم بنام خدای بخشنده
و بخشایندهٔ بسیار مهربان بر بندگان و مضمون دویم اینست در نامه که الا تعلوا علی بزرگی مکنید بر من و
گردن مکشید و فرمانبرداری کنید وأتونی مسلمین و بیایید بمن گردندگان و گردن نهادگان و راوی بیان مضمون آن
بر آن حکم من در مجمع البیان مذکور است که اول کسی که افتتاح بر جمله کرد سلیمان بود و چون قوم بلقیس بر
نامه واقف شدند و دیدند که با وجود وجازت الفاظ معنی بسیار دارد پریشان حال شدند و سراسیمه گشتند
و بلقیس با ایشان در مقام مشاورت در آمده قالت گفت یا ایها الملؤا ای گروه بزرگان و آن سیصد و سیزده

بزرگ بودند از ارکان مملکت و مشیران پای تخت دولت و جهة این با ایشان مشاورت کرد و گفت افتونی فتوی
دهید مرا فی امری در کار من و آنچه صلاح و صواب باشد در این باب بگویید ما کنت نبودم تا غایت
قاطعة امرا قطع کننده و فیصل دهندهٔ کاری حتی تشهدون تا حاضر می شدید یعنی بی حضور شما
و بی مشورت شما کاری نکرده ام و نمیکنم قالوا گفتند آن گروه در جواب او نحن اولوا قوة ما خداوندان
قوتیم و تن آور با کثرت عدد و آلات اسلحه واولوا بأس شدید والامر الیک فانظری وخداوندان
کارزار سخت و شجاعت یعنی هم قوت داریم هم لشکر و هم شجاعت و هم زور و شوکت ماذا تأمرین چه میفرمایی
از مقاتله و مصالحه که ما مطیع و فرمان بردار ایم بلقیس چون میل مقاتله را از ایشان دریافت نه پسندید و گفت
ما را مصلحت جنگ نیست چه سر کار حرب دوری دارد اگر ایشان غالب آیند دیار و مال ما در عرصهٔ تلف چنانکه
ملک علام در کلام مجید میفرماید که قالت گفت بلقیس ان الملوک بدرستی که پادشاهان اذا
دخلوا قریة چون در آیند بدیهی و شهری از روی قهر و استیلا آنرا بتصرف خود در آورند و از روی غضب
افسدوها تباه سازند او را یعنی آنرا خراب کنند وجعلوا و گردانند از قهر و غضب اعزة اهلها
عزیزان اهل آن دیار را اذلة ذلیل و خوار و بمقدار یعنی غارت کنند و اسیر کنند و بکشند وکذلک
یفعلون و هم چنین میکنند این عادات مستمرهٔ ایشانست بعد از آن بیان تمهید صلح کرد و گفت وانی
مرسلة و بدرستی که من فرستنده ام الیهم بسوی سلیمان و قوم او بهدیة هدیه که مقدمهٔ
مصالحه است و دافع شر و فساد از ملک فناظرة پس نگرنده ام از آنجا بم یرجع المرسلون بچه
خبر باز میگردند فرستاده شدگان تا بحسب آن عمل نماییم که پیغمبر است یا نه یعنی اگر هدیهٔ مرا قبول کند پادشاهست
و اگر نه پیغمبر است پس پانصد غلام را لباس کنیزان در پوشانید یعنی بزیورها و جامها که مخصوص بزنانست
در ایشان پوشانید از جبه های زربفت و از دستوانهای طلا و طوقهای طلا و گوشوارهای طلا و پانصد کنیز را
بزی غلامان برآراست از قبا و طاقیه و کمربند و همه را بر اسبان یابو برنشانید و زینهای هر یکی را از ذهب مرصع
بجواهر بیاراست و هزار خشت طلا و نقره و اسبهای تازی با زین مرصع و تاجی از زر مکلل بدر و یاقوت و مبلغی
کثیر از مشک و عنبر و حقهٔ در او در ناسفته و مروارید کج سفته برای فرستادن مقرر کرد و [illegible] باین مضمون نوشت
که اگر تو پیغمبری فرق کن میان آنکه غلام کدام است و کنیز کدام و بگو که در این حقه چیست و ناسفته را سوراخ کن
و کج سفته را رشته در کش و منذر بن عمرو را با یکی دیگر از اشراف قوم تعیین فرمود و گفت بر وای منذر و نیکو احتیاط
کن اگر بچشم غضب و سیاست در تو نگرد نترسی که پادشاهست و ما بر او غالب میشویم و اگر بتازه رویی و خوش
خوئی با تو سخن کند بدانکه پیغمبر است و سخن او را نیکو بشنو و جواب نامه را بیار و دو دلیل دیگر بر نبوت او آنست
که میان غلامان و کنیزان تمیز کند و گوهر ناسفته را سوراخ کند و مهرهٔ کج سفته را رشته درکشد رسولان فرستاد

رفتن مهیا کرده روانه ساخت و هدهد پیش از رسیدن ایشان بیامده سلیمانرا از جمیع حالات باخبر کردانید
سلیمان بفرمود تا دیوان دیوانکاهرا از زر و نقره مزین ساختند و میدانی که هفت فرسخ طول او بود خشتهای طلا
و نقره فرش انداختند و فرشهای ملوکانه را که مرصع بدر و یاقوت بود و انواع جواهر بران بگستردند و دیوانرا
بفرمود تا از دریا اسبان دکارنک کر از ان نیکوتر نباشد بیرون آوردند و در پای تخت حاضر کردند و همه را زینهای
مرصع نهادند و در روز رسیدن منذر براطراف و جوانب میدان بداشتند وامر کرد تا هر یک از آدمیان و پریان
و دیوان و سباع و وحوش و طیور و هوام حاضر شدند و طیور در روی هوا پر در پر یکدیگر بافتند و تخت سلیمانرا
درمیان میدان نهادند و چهار هزار کرسی زرین و سیمین بر دست راست و چپ آن وضع کردند و علما و اعیان و
اشراف مملکت را بر آن کرسیهای زرین و سیمین برنشاندند و لشکریان بترتیب صف در کشیدند [illegible] پیش
چند فرسخ آدمیان بایستادند و چند فرسخ از پس ایشان جنیان و از عقب ایشان چند فرسخ سباع و بعد از سباع
وحوش ایستاده هرگز دیده ملک در هزاران قرن مجلسی بران تکلف و خوبی ندیده بود چون رسولان
بکنار میدان رسیدند اسبانرا دیدند بر سر خشتهای زرین و سیمین ایستاده و بر آنها سرگین و بول می افکندند
چون از اینجا پیشتر آمدند سباع را دیدند که بر بالای خشتهای طلا ایستاده بترسیدند موکلان گفتند اندیشه
بخاطر خود راه مدهید که اینها فرمان سلیمان کرند نرسانند و چون بشیاطین رسیدند و صورتهای
با هول و هیبت آنها را بدیدند ترس ایشان بیشتر شد موکلان تسکین ایشان داده از آنجا نیز بگذرانیدند و چون
آن کبکبه و طنطنه و شوکت را بدیدند از هدیهای خویش شرمنده شدند القصه می آمدند تا بپای تخت عظمت
سلیمان رسیدند و سر در پیش افکنده بایستادند آنحضرت با روی تازه تبسم کرد و منذر را پرسش فرمود و انواع
تلطف مرعی داشت منذر نامه را بیرون آورد و پیش رسید و بوی داد سلیمان علیه السلام قبل از مطالعه بالهام الهی
علیه السلام فرمود که حقه را بیارید که در دو در ناسفته و مهرهٔ کج سفته است بعد از ان منذر گفت یا سلیمان بفرمای
تا مهرهٔ ناسفته را سفته کردانند و کج سفته را رشته درکشند سلیمان با اعیان مملکت و ارکان دولت گفت کیست
که این دررا سوراخ کند آدمیان عاجز آمدند و پریان و شیاطین گفتند که این کار ارضه است اورا بخواندند
سلیمان و برا امر کرد تا آن موضع مهره که رقم کرده بودند سوراخ کند ارضه موئی در دهن گرفت و آنرا بسفت سلیمان
دعا کرد تا حق تعالی روزی او را از چوب درخت کردانید بعد از ان گفت کیست که ریسمان در در کج سفته کشد
دودهٔ جانور کیست درمیان درخت سیب و بهی باشد گفت من ریسمان درین مهره کشم پس ریسمان در دهن گرفت
و از یک جانب آن در رفت و بجانب دیگر بیرون آمد پس امر کرد تا غلامان و کنیزان را حاضر ساختند سلیمان
ایشانرا گفت که غبار را از روی و دست خود را بشویند غلامان آب بر داشتند و فی الحال روی شستن آغاز
کردند و کنیزان آبرا از دستی بدستی دیگر میریختند وآنگاه بر روی میزدند و هم چنین مردان اول بر پشت ساعد

ریختند و زنان بر روی ساعد و این از عادت قدیمه مردان و زنانست و بدین علامت میان مردان و زنان امتیاز
کرده کویند با هدایا عصائی تراشیده مساوی الطرفین بود که از ملوک میراث به بلقیس رسیده بود و قدحی در
نامه درج کرده بود که بکو اسفل این عصا قبل از بریدن کدام طرف بوده و سر آن کدام و قدح را از آبی پر کن که نه
از آب زمین باشد و نه از آب آسمان سلیمان فرمود تا عصا را بر هوا انداختند هر کدام از طرف او که پیشتر بر زمین
آید اسفل آنست و امر کرد تا اسبانرا چندان بدوانیدند که قطرات عرق از ایشان فرود آمد و قدح را بآن آب
پر ساختند و گفت این آبیست که نه از زمین بیرون آمده و نه از آسمان فرود آمده بعد از ان جمیع هدایای ایشان
رد کرد هم چنانکه حق تعالی از ان خبر میدهد بقوله **فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ** پس آنهنگام که آمد رسول بلقیس
بر سلیمان علیه السلام و هدیه آورد **قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ** گفت سلیمان بر سبیل انکار که آیا مدد میدهید مرا بمال
و حال آنکه مال من از همه عالم بیشتر است **فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ** پس آنچه عطا کرده است مرا خدای از ملک عظیم و پادشاهی
و نبوت و علم **خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ** بهتر است از آنچه داده است بشما از متاع دنیا و بجهة این مرا بهدیهٔ شما احتیاج نیست
بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ بلکه شما بهدیهٔ خویش شاد میشوید و می نازید بجهة آنکه مطمح نظر شما جز حطام
دنیا نیست و همت قاصر شما مقصور است بران بعد از ان گفت که ای رسول **ارْجِعْ إِلَيْهِمْ** بازگرد بسوی بلقیس و
قوم او و بکو بیایند نزد من از روی انقیاد و اطاعت که غرض من از شما حطام دنیا نیست بلکه مقصود من آنست
که بدین الهی و فرمان برداری او درآیند و اگر فرمان نبرید و درنیامدند **فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ** پس هر آینه بیاید بر
بدیشان لشکری که از غایت قوت و کثرت و شوکت و عظمت و رفعت و مرتبه **لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا** طاقت مقابله
و مجادله نباشد مر ایشانرا با ان لشکر و قدرت بر مقاومت ایشان نداشته باشند **وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً**
و هر آینه بیرون کنیم ایشانرا از بلد سبا در حالتی که خوار و بی حرمت و بی عزت باشند **وَهُمْ صَاغِرُونَ**
و ایشان خوار شدگان شوند باسیری و بندگی گرفتن یعنی لشکریان ما اکتفا نکنند باینکه اعزه و ملک ایشانرا انتزاع
کنند بلکه با وجود این ایشانرا اسیر کنند و ببندگی گرفتار کنند منذر باز گشته بخدمت بلقیس آمد و تمامی احوال را
بعرض رسانید بلقیس بدانست که او پیغمبر خداست امرای لشکر خود را گفت چه صلاح می بینید درین کار جواب دادند
که حکم تراست هر چه فرمائی آن کنیم بلقیس ما را طاقت مقاتله و مقابله او نیست اگر فرمان او نبریم بر ما غالب گردد
و ما را بمعتقد ارکردانیده همه را بقتل رساند و باسیری مبتلا سازد پس همه انقیاد قول او نمودند و بلقیس برسولی
فرستاد بخدمت سلیمان که من از سر طوع و انقیاد متوجه بارگاه توام تا ببینم که این دین چیست که ما را بآن دعوة
میکنی تا بآن بگرویم و بعد از ان فرستادن تهیهٔ راه کرده تخت خود را در آخر خانهٔ هفتمین مضبوط ساخت
و نگهبانی بران بر گماشت و آن درهای هفت خانه را قفل کرده کلیدها را برداشت و نایبی تعیین نمود و ملک و دولت
خود را بدو سپرد و با دوازده هزار امیر با هم خدم و حشم متوجه پای سریر سلیمان شد دیوان خبر یافته اندیشیدند

که چون سلیمان بلقیس را ببیند با کمال حسن وجمال وعقل البته بازدواج او میل کند و آو سلیمان را بر سرایر جنیان مطلع سا
صلاح آنست که بر جمال وعقل او طعنه زنیم تا عیب او در دل سلیمان نشسته بد و توجه نکند پس بعضی از اشراف جن مش
تخت آمده بعرض [illegible] که عقل بلقیس قصور تمام دارد وکلام او از منهج صواب منحرفست و پای او مانند پای حمار ست
و هیچ انگشت ندارد سلیمان در این اندیشه فرو رفت و خواست که اول عقل او را امتحان نماید و در تخت او بعضی از معجزات
خود باو نماید قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا گفت ای گروه بزرگان آیا کدام از شما می آورد بنزد من
تخت بلقیس را قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي پیش از آنکه بیایند بمن مُسْلِمِينَ در حالتی که مسلمانان باشند و گروند کان
چه هرگاه باصفت اسلام بیایند گرفتن تخت او روا نباشد مگر برضای او چون سلیمان طلب کسی کرد که تخت بلقیس را
حاضر سازد قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ گفت دیوی بد هیات ناخوش سرکش از قوم جن که نام او ذکوان صخر نام بود
أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ من بیاورم آنرا بتو پیش از آنکه برخیزی مِنْ مَقَامِكَ از جای خود یعنی از مجلس
حکومت و سلیمان تا نصف النهار در مجلس حکومت نشستی وَإِنِّي عَلَيْهِ و بدرستیکه من بر حمل آن تخت لَقَوِيٌّ
أَمِينٌ هر آینه توانایم بر حمل آن و امینم در حفظ آن که در ذهب وجواهر مرکوز او خیانت نکنم و بامانت بتو رسانم
سلیمان فرمود که زودتر ازین میخواهم قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ گفت آنکس که نزدیک او بود دانشی
از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده بود و اسم اعظم دانسته و آن خضر بود یا ملکی که دفتر مقادیر نزد اوست و بقول اشهر
آصف بن برخیا بود که وزیر خاص سلیمان بود و پسر خواهر و وصی عهد و خلیفه او بود أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ
يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ من بیاورم تخت بلقیس را بتو پیش از آنکه باز گردد بسوی تو چشم تو یعنی چون در چیزی نگری
تا چشم از آن برداری بجهة حلال نگریستن من تخت را حاضر کردانیده باشم سلیمان او را دستوری داده وی بسجده افتاد
و گفت یا حی یا قیوم که بزبان ایشان آهیا شراهیا باشد و بقول بعضی یا ذوالجلال والاکرام و گویند یا الهنا اله کل شیء
والها واحدا لا اله الا انت و یا لفظ الله الرحمن بود و ثعلبی که یکی از راویان اهل سنت آورده که عبدالله سلام از حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله پرسید که یا رسول الله چه کس بود که تخت بلقیس را از شهر سبا بنزد سلیمان آورد فرمود آن کس نبود
مگر علی بن ابی طالب علیه السلام که باسمی از اسمای اعظم الهی تخت بلقیس را نزد سلیمان حاضر ساخت و آنکه پیغمبر امیرالمؤمنین
علی گفت یا علی تو با پیغمبران سابق بودی بر پنهان و با من باشکارا و این که در اخبار بوضوح پیوسته که آنحضرت در همه از منه
با امر الهی بهر صورتی که خواسته متمثل میشده و امور عجیبه از وی بظهور می آمده موید این است و قصه دشت ارجنه که
با سلمان فارسی رضی الله عنه از ین مقولات است و لهذا ملقب شده بمظهر العجایب و مظهر الغرایب و بر هر تقدیر چون آنکه
که نزد او اسم اعظم بود بآن دعا کرد تخت بلقیس بر موضع خود بزمین فرو رفت و در یک طرفة العین پیش تخت سلیمان
از زمین بیرون بر آمد و در وسیط آورده که حق تعالی آنجا تخت بلقیس را معدوم و اینجا که نزد سلیمان بود موجود کرد ایند
و بروایت ماثوره از ابو عبدالله علیه السلام آنست که حق تعالی طی ارض فرمود در فی الحال تخت را نزد سلیمان حاضر کردانید

و گویند ملائکه بسرعت هرچه تمامتر آن تخت را نزد سلیمان حاضر ساختند و یا باد صرصر با یومالک اکبر با سریع زمان
احضار آن نموده فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي پس آن هنگام که دید سلیمان آن
تخت را بآن عظیمی قرار گرفته نزدیک او گفت بر وجه ادای شکرگذاری آن استقرار تخت بلقیس نزد من در مدت
چشم زدن من از فضل پروردگار من است و محض فضل او لِيَبْلُوَنِي تا بیازماید مرا که بمثل این امور
أَأَشْكُرُ آیا شکر میگذارم و آنرا از محض فضل او میدانم بدون قوت من أَمْ أَكْفُرُ یا ناسپاسی میکنم خود را
در او دخل و یا در ادای شکر آن تقصیر نمایم وَمَنْ شَكَرَ و هرکه سپاس داری کند نعمتهای خدا را فَإِنَّمَا
يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ پس جز این نیست که سپاس داری می نماید برای نفس خود چه موجب نعمت و سبب مزید آنست
وَمَنْ كَفَرَ و هرکه کفران ورزد فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ پس بدرستی که پروردگار من بی نیاز است
از شکرگذاری و سپاس داری نعمت میکند و اعتراف بفضل و احسان ملک منان قَالَ گفت سلیمان با
اعیان و اشراف خود نَكِّرُوا لَهَا منکر و ناشناخته گردانید تغییر هیات و شکل برای بلقیس عَرْشَهَا
تخت او را بایند وجه که اعلا را بر اسفل آرید و مقدم را موخر سازید و یا جواهر آنرا تبدیل کنید یعنی اخضر بجای
احمر و ابیض در مواضع اصفر وضع کنید نَنْظُرْ تا بنگریم که بعد از سوال از آن أَتَهْتَدِي آیا راه
برد و بشناسد تخت خود را بفطنت عقل بعد از تغییر و تبدیل آن أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ
یا باشد از آنانکه راه نمی برند و نمیشناسند آنرا و نزد بعضی آنست که یعنی عرش خود گذاشته بود حارسان برا
کاشته که نزد من بسرعت زمان ایمان می آورد بخدا و به پیغمبری من یا آنکه با وجود چنین معجزه ظاهره بر کفر
اصرار می نماید و قول اول اظهر است بنوع کلام فَلَمَّا جَاءَتْ پس آن هنگام که آمد بلقیس نزد سلیمان
و تخت خود را پیش سلیمان نهاده دید قِيلَ گفتند مر او را که أَهَكَذَا عَرْشُكِ آیا هم چنین است تخت تو
یعنی بجهة زیادتی در امتحان عقل او بر سبیل تشبیه با او گفتند که عرش تو مانند این است قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ گفت
گویا این تخت است و جزم نگفت که آن است از جهة آنکه احتمال داشت که تختی باشد مثل آن و این از کمال عقل بود و بعد
از آن گفت وَأُوتِينَا الْعِلْمَ و داده شده ایم ما دانش بر کمال قدرت الهی و وحدانیت و فردانیت او و صحت نبوت
سلیمان مِنْ قَبْلِهَا پیش از ین حالت یا قبل از ین معجزه بآیات متقدمه از قصه هدهد تا آخر وَكُنَّا
مُسْلِمِينَ و هستیم ایمان آرندگان و گردن نهندگان حکم ویرا وَصَدَّهَا و باز داشت خدای تعالی بلقیس
بتوفیق ایمان [illegible] سلیمان او را باز داشت مَا كَانَتْ تَعْبُدُ از آنچیزیکه بود که می پرستید آنرا مِنْ دُونِ
اللَّهِ بجز از خدای یعنی آفتاب را إِنَّهَا كَانَتْ بدرستی که بود بلقیس قبل از اسلام آوردن مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ
از گروه ناگرویدگان و از جمله آفتاب پرستان یعنی بغیر از آفتاب پرستیدن مذهبی دیگر نداشت و چون سلیمان
امتحان عقل و فطانت بلقیس نمود بعد از آن امتحان باوی کرد که دیوان باوی گفته بودند که پای او مشابه پای حمار است

واصابع ندارد سلیمان فرموده بود تا قصری بنا کرده بودند و زمین او را از آبگینه سفید صافی ساخته و در زیر آن

آب در آورده و ماهیان و سایر حیوانات آبی در آنجا افکنده چنانچه صحن آن خانه آبی بود پس برفرمود تا سریر

او را در میان قصر نهادند پس بر بالای آن سریر نشست و امر کرد که بلقیس را طلبند چون بدر کوشک رسید **قِيلَ**

لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ گفت مر او را در آی در ساحت این قصر و گویند مراد عرصه خانه است **فَلَمَّا رَأَتْهُ**

حَسِبَتْهُ لُجَّةً پس چون بدید بلقیس آن صرح را پنداشت آنرا آب بسیار برمثابه دریاچه **وَكَشَفَتْ عَنْ**

سَاقَيْهَا و برداشت و برکشید جامه را از پاهای خود **قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ** گفت سلیمان فرو

گذار دامن جامه خود را بدرستی که آنچه آنرا آب می پنداری عرصه ایست ساده و هموار از آبگینها آورده اند بر

آنکه چون کسی زنی خواهد جایز است که محاسن وی را ببیند آورده اند که چون سلیمان ساق بلقیس را بدید که بر آن

موی بود بطبع او ناخوش آمد و در علاج ازالهٔ آن با آدمیان مشورت کرد بعضی گفتند باستره باید سترد گفت در آن

خوف جراحت اعضاست پس از شیاطین علاج طلبید ایشان برای او حمامی ساختند و آهک و زرنیخ بهم ممزوج کردند

و پیش ازین حمام و نوره نبود پس بلقیس را گفتند تا بحمام رفت و نوره برخود مالید و موهای او زایل گشت و در روایت

آمده که در آنزمان که بلقیس بدر قصر آمد دریاچه آب بنظر او در آمد گمان برد که سلیمان میخواهد که او را در آن آب

غرق کند و چون بخطای ظن خود عارف شد **قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي** گفت بدرستی که

من ستم کردم بر نفس خود که گمان بد در حق سلیمان بردم و اشهر آنست که مراد وی ازین پرستش آفتاب بود یعنی بر نفس

خود ظلم کردم بپرستش آفتاب و لهذا در عقب این گفت که **وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ** و اسلام آوردم با سلیمان یعنی

بیمن صحبت او و امداد وی مسلمان شدم و بر دست وی گردن نهادم **لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** مر او خدا را که پرورد گار

عالمیانست در هرچه بندگان خود را بآن فرموده از اقسام طاعات پس سلیمان او را در عقد نکاح خود در آورد و از

فرزندان متولد شد و ملک و ولایت بدو تفویض نمود و جنیان را فرمود تا از برای او سه حصن بنا کردند در زمین یمن

که از غایت قدرت آدمیان بیرون آمد یکی بحون و دیگری بینون و سیم غمدان و او را با آن ولایت فرستاد و در هر ماه

بزیارت او رفتی و سه روز نزد او مقام کردی بامداد از شام روانه شدی و نماز پیشین در یمن بودی در بعضی روایت

آمده که سلیمان او را نخواست بلکه او را باتبع که پادشاه همدانست عقد بست و بیمن فرستاد و ذو تبعه که امیر جن

بود مامور بلقیس گردانید تا برای او حصنی چند بنا کرد عیاشی باسناد معتبره نقل کرده که موسی ابن محمد بن علی بن موسی

و یحیی بن اکثم روزی بهم رسیدند یحیی از وی مسئلهٔ چند پرسید وی جواب او ندانست پس نزد برادر خود علی بن

محمد صلوات الله علیه آمد بعد از اطاعت او کرده و اقرار بامامت آنحضرت نموده گفت جان من فدای تو باد بسی

اکثم از من مسئلهٔ چند پرسید آنرا از تو جواب میطلبم آنحضرت بخندید و گفت چرا جواب اکثم نگفتی گفت با آن عارف

بنودم حضرت فرمود بیان آن مسائل کن گفت خبر ده مرا از سلیمان که چرا با آنکه پیغمبر بود محتاج بعلم آصف بود و

بعد از آن مسائل دیگر از وی پرسید و جواب بشنید حضرت فرمود ای برادر من بنویس که ابن یحیی بن اکثم و آنرا بر رسم

مصدر ساز و بگو از من سؤال کردی از قول خدا در کتاب خود که **وَالَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ** چه کس بود بدانکه

آصف بن برخیا بود و سلیمان عاجز نبود از آنچه آصف میدانست لیکن میدانست و میخواست که اعلام اهل ایمان کند از

جن و انس که بعد از وی حجت خدا خواهد بود سلیمان بامر خدا این علم را بودیعت بآصف داده بود تا در امامت و خلافت

او اختلاف واقع نشود هم چنانکه سلیمان را در حال حیوة داود فهم و ذکی عطا فرمود بجهة آنکه نبوت و امامت او را

بشناسند و بدانند که بعد از پدر او امام و نبی جملهٔ خلایق خواهد بود تا تاکید حجت نموده باشد بر بندگان

بعد از ذکر قصه سلیمان علی نبینا و علیه السلام در بیان حال صالح با ثمود میفرماید **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ**

أَخَاهُمْ صَالِحًا و فرو فرستادیم ما بسوی قبیلهٔ ثمود برادر نسبی ایشان صالح پیغمبر را علیه السلام **أَنِ اعْبُدُوا**

اللَّهَ بآنکه بپرستید خدا را **فَإِذَا هُمْ** پس ناگاه ایشان بعد ازین گشتند بیکبار **فَرِيقَانِ** دو فرقه شدند

مؤمن و کافر **يَخْتَصِمُونَ** که خصومت و جنگ میکردند همه ایشان با یکدیگر و چون کفار بوقت خصومت ملزم

گشتند گفتند بصالح بیار آنچه ما را بآن میترسانی از ذل و عذاب **قَالَ** گفت صالح با ایشان **يَا قَوْمِ** ای گروه

من **لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ** چرا شتاب میکنید بعقوبت **قَبْلَ الْحَسَنَةِ** پیش از توبه نیکو که بر وجه

خلوص باشد یعنی تاخیر توبه می کنید ببلا و عقوبت پیش از رحمة و عافیت یعنی چرا طلب رحمة را مقدم نمیدارید بر

بر عقوبت **لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ** چرا استغفار نمیکنید یعنی بایمان و توبه از خدای آمرزش نمیطلبید

قبل از نزول عذاب **لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ** شاید که شما رحم کرده شوید بقبول توبه و عذاب فرود نیاید چه بعد

از آن ایمان و توبه مقبول الهی نخواهد بود و نفع بشما نخواهد داد دا و عذاب **قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ**

گفتند آن گروه که فال بد گرفتیم بتو و هر که با تست از گروه بدکان یعنی تو و اتباع تو بر ما یمن ندارید چه تا آغاز

دعوت و حجت کرده شده ایم قحط و جوع روی بما آورده و سنگ تفرقه و پریشانی در میان ما افتاده و از یکدیگر

پراکنده شده ایم **قَالَ** گفت صالح علیه السلام با ایشان که **طَائِرُكُمْ** فال بد و شامت شما **عِنْدَ اللَّهِ** از نزد

خداست یعنی این محنت و بلیت از نزد خدا بشما رسیده است بسبب کفر و عناد شما پس بشوی آن میرسد بشما

نه که بجهة ما باشد **بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ** بلکه شما گروهی هستید که آزموده می شوید یعنی شما را در آزما

خیر و شر و دولت و نکبت و آسانی و سختی یعنی خدا با شما معاملهٔ آزمایندگان میکند تا بر عالمیان واضح شود

که در ایام دولت و نعمت بشکر گذاری آن مشغول می شوید و دادهٔ منعم حقیقی خود می برید و اطاعت او می کنید یا نه

و در زمان محنت و بلیت شکیبائی میکنید و از اعمال قبیحه که باعث این محنتست باز می ایستید یا نه **وَكَانَ فِي**

الْمَدِينَةِ و بودند در شهری که صالح بود از زمین حجر **تِسْعَةُ رَهْطٍ** نه شخص از اشراف و اکابر قوم و اشراد

ایشان که رأس و رئیس ایشان قدار بن سالف بود **يُفْسِدُونَ** تباهی میکردند یکدیگر و معاصی **فِي الْأَرْضِ**

در زمین حجر وَلَا يُصْلِحُونَ و بصلاح نمی آوردند خود را یعنی افساد ایشان از شوب صلاح خالی بود و هیچ
لحظه از ایشان صادر میشد محض فساد بود و این نه کس مرتکب عقر ناقه شدند و چون عقر ناقه کردند از صالح وعید
عذاب شنیدند قَالُوا گفتند با یکدیگر تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ در حالتی که سوگند خورده بودند بخدای بر طریقی
که نزد ایشان معتبر بود یعنی بخدا سوگند گفتند لَنُبَيِّتَنَّهُ هر آینه شبیخون میکنیم بر صالح وَأَهْلَهُ و کسان
او را میکشیم و او را نیز در معرض زوال می افکنیم ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ پس هر آینه بگوییم ولی خون او را مَا شَهِدْنَا
حاضر نبودیم و مشاهده نکردیم ما مَهْلِكَ أَهْلِهِ هلاک کرده شدن کسان او را و حفض بکسر لام میخوانند یعنی
در موضع هلاک ایشان نبودیم چه جای آنکه ما متولی خون ایشان شده باشیم پس از هلاک ایشان چه خبر داشته
باشیم وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راست گویانیم در آنچه گفتیم وَمَكَرُوا مَكْرًا وَمَكَرْنَا مَكْرًا
و مکر کردند مکر کردنی یعنی جزای مکر را بدیشان رسانیدیم با آنکه مکر ایشان را سبب هلاکت ایشان ساختیم وَهُمْ
لَا يَشْعُرُونَ و حال آنکه ایشان آگاه نبودند و شعور نداشتند بآن از ابن عباس مرویست که صالح علیه السلام مسجدی
داشت بر رهگذاری و شبها نماز در آن مسجد نماز گذاردی و این نه کس که مذکور شد گفتند وعده عذاب سه روز
دیگر است ما پیش از وقوع این بلا کار صالح را بسازیم پس اول شب بدر آن غار آمدند و در کمین نشستند تا چون صالح
در آید او را بکشند حق تعالی فرشتگان را فرستاد تا بر هر یکی از ایشان سنگی فرود آوردند و همه را بکشتند و صالح از مکر ایشان
خلاصی یافت و روایتی آنست که حق تعالی فرمود سنگی بر در آن غار انداختند و او را بپوشید و ایشان در آنجا هلاک گشتند
و باقی کفار بصیحه جبرئیل هلاک شدند فَانْظُرْ پس بنگرای بیننده که كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ
مَكْرِهِمْ سر انجام مکر ایشان از تکذیب و عناد و جحود و استکبار و ایذا و اهانت صالح علیه السلام و اهل او أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ
وَقَوْمَهُمْ بدرستی که ما هلاک کردیم این نه تن را در غار و باقی قوم ایشان را أَجْمَعِينَ همه بصیحه جبرئیل
فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ پس هست خانهای ایشان در زمین حجر که شهر صالح است خَاوِيَةً در حالتی که خالی است
و یا منهدم افتاده بِمَا ظَلَمُوا بسبب ستم کردن و از حد در گذشتن ایشان که کفر و عناد بود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستی که در آنچه ما بیان کردیم لَآيَةً هر آینه علامتی است لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ مر گروهی که دانند آنرا تا بدان
پند گیرند از ابن عباس مرویست که می یابم در کتاب خدا که ظلم خانها خراب میکند پس این آیه برخواند و در تفسیر اهل البیت
علیهم السلام مذکور است که ظلمه آل محمد را همین حال بود چه اثری از بیوت و مدافن ایشان نماند و آنچه در عقب خود گذاشته
اند در دنیا طعن و لعن است و در آخرت عقوبت عذاب الیم در درکه جحیم وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا و رهانیدیم
و نجات دادیم آنانرا که گرویده بودند بصالح وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند از کفر و معاصی برکت
ایمان و صلاحیت و تقوی از مقاتل نقل است که در وقت هلاک قوم ثمود هر یکرا جراحتی بر دست پدید آمد اعتقادا
ثمودی دو تا اول سرخ بود و روز دویم زرد شد روز سیم سیاه گشت و روز چهارم شکافته گشت و در عقب آن جبرئیل
علیه السلام آمد و بانگ بر ایشان زد و بر جای برد مند و مومنان که نجات یافتند چهار هزار بودند صالح ایشان را بحضرموت
برد و در آنجا بجوار رحمت ایزدی پیوست و بجهة این آن زمین را حضرموت گفتند یعنی حاضر شد انجا موت بر صالح
و بعد از ذکر ثمود بیان حال لوط پیغمبر میفرماید که وَلُوطًا و فرستادیم لوط ابن هاران را بقوم خویش إِذْ قَالَ
یاد کن چون گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را از روی انکار و استهجان أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ آیا می آیید بخصلتی
زشت یعنی لوط قوم خود را گفت می آیید بمردان بعمل زشت و لواطه که زشت ترین فواحش است وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ
و حال آنکه شما میدانید زشتی آنرا و یا آنکه می بینید یعنی بمعاینه و مواجهه یکدیگر آنرا میکنید پس در بیان فاحشه
گفت أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً آیا شما می آیید بمردان از روی شهوت مِنْ دُونِ النِّسَاءِ
بجز از زنان که برای شهوت مخلوق اند چه حکمت در مواقعت طلب نسل است نه قضاء حاجت شهوت بَلْ أَنْتُمْ
بلکه شما قَوْمٌ تَجْهَلُونَ گروه مردمانید که نمیدانید عاقبت این فعل قبیح را یا فعل شما شایسته کسی است
که سفیه و جاهل باشد و تمیز میان قبح و حسن نتواند کرد فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ پس نبود جواب گروه
لوط إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند با یکدیگر در حالتی که متفق الکلمه بودند أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ بیرون کنید
کسان لوط را مِنْ قَرْيَتِكُمْ از دیه خود که سدوم است إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ بدرستی که ایشان
مردمانی اند منزه از افعال ما یعنی که خود را پاک میدانند و ما را پلید میخوانند ابن عباس فرموده که این را
بر سبیل استهزای گفتند فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم لوط را وَأَهْلَهُ و کسان او را یعنی دختران
او را إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را که قَدَّرْنَاهَا تقدیر کردیم و حکم فرمودیم بودن او را مِنَ الْغَابِرِينَ
از باقی ماندگان در عذاب با قوم لوط بجهة کفر و سخن چینی او وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و بارانیدیم بر ایشان
از زیر و زبر شدن موتفکات مَطَرًا بارانی از سنگ فَسَاءَ پس بد بارانی بود مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ
باران بیم کرده شدگان که تصدیق بیم کنندگان نکردند و در صدد ایذا و آزار ایشان شدند پس گفتیم لوط را
بعد از هلاکت ایشان قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگو ستایش مر خدایراست بر اهلاک کفار وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ
و سلام بر بندگان الَّذِينَ اصْطَفَىٰ که برگزید ایشانرا بنگاهداشت خود از فواحش و نجات داد از
عقوبت و قول اکثر واضح آنست که مامور باین حمد پیغمبر ماست صلی الله علیه و آله و چون حضرت حق سبحانه
و تعالی درین سوره قصهایی که دالست بر کمال قدرت چون قصه موسی و اختصاص رسل بآیات کبری
چون قصه سلیمان مشتمل بر هلاک اعدا و نصرت اولیا چون قصه صالح و هود و لوط بوی فرستاد و قوف
برین متضمن نعمت عظیم است پس بجهت این وی را بحمد الهی امر کرد بسلام بر بندگان برگزیده او از انبیا یا
عامه مومنان باصلاح در تفسیر اهل البیت علیهم السلام آمده که ائمه معصومین اند علیهم السلام از اهل بیت او که
دل ایشان سالم است از لوث علایق و سر ایشان خالی است از فکر خلایق امروز سلام را بواسطه شنوند

وفود اسلام را بی واسطه خواهند شنید که سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ و دیگر این آیه ترغیب است برآنکه در سخن
آیند بحمد خدا و صلوات و سلام کنند بر رسول تا یمنیت آن این سخن مقبول سامعان کرده و لهذا ارباب قضا
و خطبا و ادبا و در اوایل رسایل و کتب خطب و سایر مقاصد همین طریقه را مرعی میدارند چه حق تعالی بعد
ازین امر باین مقصود شروع کرده بر سبیل الزام حجت بر کفره فرموده که آللَّهُ خَيْرٌ خدای بحق بهتر است
در ستایش و پرستش أَمَّا يُشْرِكُونَ یا آنچه انباز میگیرند مشرکان با خدا و از بدیهیات است که هیچ چیزی
مترتب نمیشود از عبادت آنچه بآن شرک می آورند تا موازنه توان نمود میان او و میان آن کس که مبدع جمیع چیزها
و خالق و مالک همه آن در خبر است که چون رسول الله صلی الله علیه و آله این آیه تلاوت نمودی فرمودی بَلِ اللَّهُ
خَيْرٌ وَأَبْقَى وَأَجَلُّ وَأَكْرَمُ بعد ازان تعداد خیریت و منافع خود میکند که آثار رحمت واسعه اوست و دالست
بر وحدانیت و قدرت قاهره او تا بندگان از بادیه ضلالت و جهالت شرک روی بنزهت آباد وحدانیت او
نهند و میفرماید بطریق اضراب از کلام سابق أَمَّنْ خَلَقَ یعنی بلکه بهتر است از آنچه کفار میپرستند
آن خدائی که بقدرت کامله خود بیافرید السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آسمانها و زمینها را که اصلند در عالم کون
و فساد و ماوی منافع بندگان و معیشت ایشان در آن وَأَنْزَلَ لَكُمْ و فرو فرستاد برای شما مِنَ
السَّمَاءِ از آسمان یا ابر مَاءً آبی که باران است فَأَنْبَتْنَا بِهِ پس برویانیدیم بدان آب حَدَائِقَ
بوستانهای پر میوه محاط علیها ذَاتَ بَهْجَةٍ که خداوند خرمیت و آراسته و زیبا و با انواع اثمار و اشجار
و عدول از غیبت بتکلم برای تاکید اختصاص این فعل است بذات او یعنی ماییم که توانائیم و بس در رویانیدن
بوستانهای زیبا و نیکو از آب باران مَا كَانَ لَكُمْ نیست و نرسد مر شما أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا آنکه
برویانید درختان آن بوستانها را أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ آیا هست خدائی با خدای بحق که مقارن او باشد در
آفرینش این اشیا چه آن منفرد است در ایجاد آن بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ بلکه مشرکان گروهی اند که
میل میکنند از راه حق که توحید است أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا این بدل أَمَّنْ خَلَقَ است یعنی بهتر است از
خدایان باطله آن کس که زمین را قرارگاه آدمیان و دواب کرده اند باینوجه که آنرا از میان آب بیرون آورد و
بتوپید فرمود بر وجهی قرار ایشان و دواب بر آن حاصل میشود وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا و پیدا کرد در میان
زمین جویهای آب روان که می آشامند و بآن زراعت میکنند وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ و آفرید برای استحکام
زمین کوههای بلند که در او معادن حاصل میشود و از تحت آن چشمها بیرون میجوشد وَجَعَلَ بَيْنَ
الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا و گردانید میان دو دریای عذب و مالح مانعی که هیچ آن با یکدیگر خلط نشوند و بیان این
در سوره الفرقان گذشته أَإِلَٰهٌ آیا هست یعنی نیست خدائی مَعَ اللَّهِ با خدای بحق که در خلق این
چیزها با او مدد نماید بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بلکه بیشتر اهل شرک نمیدانند که خدا متفرد است در آفرینش

این چیزها و هیچ چیز با او بپایه شریک نیست لا جرم بتحقیق در آن قایل شده اند أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ
بلکه بهتر است از شریکان ناتوان کسی که اجابت کند بیچاره و فرومانده را یعنی بشنود إِذَا دَعَاهُ چون
بخواند او را مضطر کسی است که او را هیچ حیله و وسیله نباشد مگر حق تعالی یا کسی که دل از همه چیز برداشته
باشد چون غریق در دریا یا گم شده در بیابان یا بیمار ناامید از صحت آورده اند که شیخ داود طائی بعیادت
بیماری رفت بیمار گفت ای شیخ دعا کن برای شفای من گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت بدعای تو بازبسته است
زیرا که نیاز تو بیشتر است و حق تعالی نیاز بیچارگان را دوست میدارد چه اگر نیازمند بیچاره دعا میکند زود اجابت
میفرماید وَيَكْشِفُ السُّوءَ و برمیدارد بدی را یعنی دفع میکند از وی آنچه بد آید و اما اجابت او موقوف
بشروط مصلحت است چنانچه در آیه ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ مبین شده وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ و میگرداند
شما را خلیفها در زمین یعنی شما را جانشین پیشینیان سازد و زمین را از پس ایشان بتصرف شما در آورد أَإِلَٰهٌ
مَعَ اللَّهِ آیا خدای دیگر هست با خدای بحق که در این کارها اعانت او کند یعنی نیست و نشاید قَلِيلًا مَا
تَذَكَّرُونَ اندکی پندی پذیرند یا خدا را اندک یاد میکنند یا نعم او را کم متذکر میشوند أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ
بلکه بهتر است از بتان چه آمده بکسی که راه می نماید شما را فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ در تاریکیهای بیابان
و دریا بوسیله کواکب و علامات مراد ظلمات شبست یعنی آنکس که چون راهها بر شما مشتبه شد و طریق بیرون
شدن آن نمیدانید شما را مهتدی میسازد وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ و آن کسی که میفرستد بادها را بُشْرًا
در حالتی که مژده دهنده است بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از نزول رحمت او که باران است أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ
آیا باشد خدای دیگر با خدای بحق که یاری دهد بر مثل این یعنی نباشد چه او یگانه است در خلق همه اشیا
تَعَالَى اللَّهُ بزرگست خدای و برتر عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه انباز میگیرند کافران چه قادر و خالق
مقدس است از مشارکت عاجز مخلوق أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ بلکه بهتر است از معبودان ممکنه عاجزه آنکس
که می آفریند و از عدم بوجود می آورد خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس اعاده کند و باز آورد او را بعد از آن
در روز قیامت او را معبود سازد وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ و آن کس که روزی میدهد شما را مِنَ السَّمَاءِ
از آسمان بباران یا از ابر وَالْأَرْضِ و یا باسباب سماوی و ارضی شما را روزی میدهد أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ
آیا خدای دیگر هست شریک با خدای بحق که این کارها تواند کرد قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ بگو بیارید دلیل
روشن خود را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در آنکه الهی دیگر هست چه کمال قدرت از
لوازم الوهیت و آن غیر حق را ثابت نیست قُلْ بگو ای محمد لَا يَعْلَمُ نمیدانند مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمین است از ملائکه و جن و انس الْغَيْبَ پوشیده و ناآمده را إِلَّا اللَّهُ
لیکن خدا میداند چنانچه قدرت کامله مخصوص باوست علم شامله نیز بدو اختصاص دارد وَمَا يَشْعُرُونَ

و عیداشد آنهاکه در آسمان و زمین اندکه أَيَّانَ يُبْعَثُونَ درکدام وقت برانگیخته خواهند شد چه این
از جملهٔ علم غیب است که غیر او سبحانه بآن عالم نیست و نزد بعضی این آیه درباره مشرکانست که رسول را از وقت ساعت
قیامت سؤال کردند پس معنی آنست که عیداشد جمیع آدمیان که قیامت کی قایم شود بعد از آن جهة مبالغه در نفی
علم بآن بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ بلکه نیک رسیده و استحکام یافته علم ایشان فِي الْآخِرَةِ در وقوع آخرت
بحجج و آیات عقلیه و نقلیه که اسباب علم ایشانست در وقوع آن با وجود این آنچنانکه حق دانش آنست آنرا ندانستند
پس چگونه عالم باشند بوقت وقوع قیامت که از امور غیبیست که اصلا علم باسباب آن ندارند یا نهایت علم ایشان
همین است که در آخرت واقع خواهد شد بادلهٔ عقلیه و نقلیه و از آنجا در نگذشته بوقت معین برای وقوع قیامت
و از ابن عباس مرویست که وصف ایشان باستحکام علم و تجاهل آن در آخرت بر سبیل تخریت و استهزاء چنانکه
شخصی باستهزاء بنادان ترین مردمان گوید چه نیک دانسته و گویند بل بمعنی هل است و در آیات بمعنی ام تنزیل
بوده و بر این هر دو تقدیر استفهام بمعنی نفی است یعنی نرسیده و کامل نشده دانش ایشان در وقوع آخرت
و کاینبغی آنرا ندانسته اند بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ بلکه ایشان در شک و تردد اند مِنْهَا از وقوع آن مانند
کسی که متحیر باشد بر وادی و دلیلی بران نیابد بَلْ هُمْ مِنْهَا بلکه ایشان در آخرت عَمُونَ نابینایند یعنی چشم
و دل ایشان از مشاهدهٔ دلایل بعث و حشر پوشیده است بجهة عدم تأمل و تفکر در آن قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
و گفتند آنانکه کافر شدند از روی انکار و استبعاد بسبب عدم تدبر و تفکر در آیات بینه در حقیقت بعث أَإِذَا
كُنَّا تُرَابًا آیا چون گردیم ما خاک وَآبَاؤُنَا و پدران ما نیز خاک گردند أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ آیا ما بیرون
شد کانیم از گورها لَقَدْ وُعِدْنَا بدرستی که ما وعده داده شدگانیم هَٰذَا این حشر و نشر را نَحْنُ
وَآبَاؤُنَا ما و پدران ما مِنْ قَبْلُ پیش از وعدهٔ محمد صلی الله علیه و آله إِنْ هَٰذَا نیست این وعدها
إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانهای پیشینیان که مجرد حرف و صوت و حقیقتی ندارد قُلْ بگو ای محمد
بایشان که سِيرُوا فِي الْأَرْضِ بروید در زمین اهل تکذیب چون دیار حجر و احقاف و مؤتفکات فَانْظُرُوا
پس بنگرید که كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ چگونه بود سرانجام گناهکاران و کار ایشان بکجا رسید تا
از آن عبرت گیرید و بترسید از آنکه مثل آن بشما واقع شود بعد از آن جهة تسلیهٔ حبیب خود که کفار قریش تکذیب
او میکردند و آتش مکری انگیختند فرمود که وَلَا تَحْزَنْ و اندوهناک مشو ای محمد عَلَيْهِمْ بر تکذیب و اعراض
مشرکان وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ و مباش در تنگدلی مِمَّا يَمْكُرُونَ از آنکه مکر کردند ایشان که من نگه
دارندهٔ توام و ترا از شر ایشان در پناه عصمت خود نگاه دارم و مکر ایشان را از تو دفع نمایم و ترا بر ایشان غالب
گردانم وَيَقُولُونَ و میگویند آن کافران بتو و اصحاب تو مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کی خواهد بود این عذاب
موعود که عقوبت دنیا و آخرتست إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان بآن قُلْ عَسَىٰ أَنْ

يَكُونَ بگو شاید و لایق آن نعمت که بحکم الٰهی رَدِفَ لَكُمْ مادا بآن میترسانی که از پی درآید شما را
و در عقب شما بوده باشد بَعْضُ الَّذِي برخی از آنچه تَسْتَعْجِلُونَ شتاب میکنید نزول و حلول آنرا
و آن عذاب روز بدر بود یا قحط وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ
هر آینه خداوند فضل و احسان و شفقت و رحمت است بر مردمان که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان در کفر
و معاصی وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری نمیکنند و حق نعمت تأخیر
عذاب را نمی شناسند بلکه از غایت جهالتی که دارند استعجال وقوع آن میکنند وَإِنَّ رَبَّكَ و
بتحقیق که آفریدگار و پروردگار تو لَيَعْلَمُ هر آینه میداند مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ آنچه می پوشانند
آنرا سینهای کفار از حقد و حسد و مکر بر تو وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنند از تکذیب و عداوت تو
پس ایشان را بران جزا و سزا خواهد داد و عقوبت بر سر ی وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ و نیست هیچ پوشیدهٔ از
حوادث و نوازل و غیر آن فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در آسمان و زمین إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مگر نوشته
در کتابی روشن یا روشن سازندهٔ آنچه در اوست مر کسی را که مطالعهٔ آن میکند از ملائکه مراد لوح محفوظ است
إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ بدرستی که این قرآن يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان
میکند برای ایشان براستی أَكْثَرَ الَّذِي بیشتر آنچه از روی جهالت هُمْ فِيهِ ایشان در آن يَخْتَلِفُونَ
اختلاف میکنند و بخلاف یکدیگر سخن میگویند چون تشبیه یهود و تنزیه نصاری و احوال معاد جسمانی و روحانی
و صفات بهشت و دوزخ و قصهٔ عزیر و مریم و عیسی و نبی مبشر در تورات که حضرت خاتمیت چه بعضی از
ایشان می گفتند که آن یوشع است و جمعی دیگر بران بودند که زمان ظهور ایشان بعد از این خواهد بود و غیر آن از
احکام مختلفه و این معجزهٔ پیغمبر ماست که کتاب ایشان را نخوانده بود و بآن خبر میداد وَإِنَّهُ و بدرستی که قرآن
لَهُدًى هر آینه راه نماینده است و روشن سازنده وَرَحْمَةٌ و بخشایش و نعمت لِلْمُؤْمِنِينَ
برای گرویدگان چه ایشانند که بآن منتفع اند نه غیری إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو يَقْضِي
بَيْنَهُمْ داوری کند و حکم فرماید میان اختلاف از بنی اسرائیل و میان آنانکه بقرآن گرویده اند بِحُكْمِهِ
بحکم درست و راست خود وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب که حکم او را رد نتوان کرد الْعَلِيمُ دانا بحقیقت آنچه
حکم میکند بحکمت و مصلحت آن و چون دانستی ای محمد که حق تعالی میان اهل حق و باطل حکم خواهد کرد و هر یک را بر
وفق عمل جزا خواهد داد فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ پس توکل کن بر خدای و از دشمنان و معاندان باک مدار و اندیشه
بخود راه مده و خاطر مبارک را آزرده مدار إِنَّكَ بدرستی که تو عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ بر روشنی و راستی
یعنی بیقین راه تو راستست و کار تو درست و محق اولی است بتوکل از مبطل هر اهل ایمان و این را خلند و اگرچه بطا
خطاب بحضرتست بعد از آن تسلیه کفار میکند بمردگان و میگوید که إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ بتحقیق که تو سخن

نمیتوانی شنوانید مردگان را یعنی مرده دلان که فهم سخن نمیتوانند کرد و اعتقاد ندارند وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ
و نمیتوانی شنوانید کران را خواندن و آواز دادن یعنی ایشان مثل آدم مرده اند و مرده شنوا نیست إِذَا وَلَّوْا چون
برگردند مُدْبِرِينَ درحالتی که پشت برگردانیده باشند در ناشنیدن خصوصا کری که برگردد و پشت بر داعی کند
در آنحال استماع آن مشکل تر است چه رمز و اشارت نیز نمی بیند که فهم کند خلاصه سخن آنست که هم چنانکه میت استماع
چیزی نمیتواند کرد بجهت فقدان آلت استماع هم چنین کافر استماع ندا نمیکند زیرا که بسمع قبول نمیشنود و بآن پند نمیگیرد
و تدبر در آن نمینماید و هم چنانکه کر آواز خواننده خود نمیشنود خصوصا در وقت پشت برگردن و اعراض نمودن
چه با عدم اعراض مظنه استماع هست و در حین اعراض طمع منقطع است از استماع و هم چنین کافر را قبل از اعراض
امید سماع باو می توان داشت اما چونکه بجهت عناد و جحود اعراض نمود طمع استماع بالکلیه از او قطع شد پس کافر مصمم
بکفر مانند میت باشد در عدم قبول هدایت مثل اصم در عدم استماع دعا وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمْيِ نیستی تو
راه نماینده کافران عَنْ ضَلَالَتِهِمْ از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمیشود مگر ببصر و این از ایشان
مفقود است یعنی چون کفار بجهت فرط عناد و استکبار و استعمال قوت متفکره نمیکنند در آیات واضحه که موصل است مسالک
خود را بمنزل نجات پس بمنزله کوراند پس بجهت عدم بصر راه نمی برند و در گمراهی خود متحیر و سرگردان میمانند إِنْ
تُسْمِعُ نشنوانی یعنی شنوانیدن تو فایده ندهد إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا مگر کسی که بگرود بآیتهای ما یعنی طلب حق
کند بنظر کردن و تامل نمودن در آیات بینه و معجزات واضحه ما فَهُمْ مُسْلِمُونَ پس ایشان گردن نهادگانند
فرمان ما را وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ و چون واقع شود گفتار که وعده عذابست عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی چون بر ایشان
واقع و لازم گردد آن چیزی که بآن وعده داده می شدند از بعث و نشور و یا چون حکم الهی صادر شود بوقوع عذاب
عذاب کفار از ابو سعید خدری مرویست که چون آدمیان دست از امر معروف و نهی از منکر بازدارند و هیچ کدام عمل
نکند واجب شود بایشان غضب الهی اول مواخذه شوند ببادی و عذابی که از جمله آن اینست که أَخْرَجْنَا لَهُمْ بیرون
آریم برای ایشان دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ جنبنده از زمین تُكَلِّمُهُمْ که سخن گوید با ایشان بزبان عربی فصیح أَنَّ النَّاسَ
كَانُوا بِآيَاتِنَا آنکه مردمان بودند که بجهت ما از وعد و وعید و حشر و نشر و یا بدلایل قدرت و وحدانیت و فردانیت
ما لَا يُوقِنُونَ متیقن نمیشدند و از سر یقین تصدیق بآن نمیکردند و خروج دابة الارض نشانه ایست از علامات
قیامت در روایت آمده که از میان صفا و مروه بیرون آید مومن را از ایمان او و کافر را از کفر او خبر دهد و نزد ایخال
تکلیف مرتفع شود و توبه قبول نگردد و عبد الله عباس روایت کرده که هیچ مومن نباشد مگر دابة الارض او را مسح نماید
و هیچ منافق نبود که او را حطم کند و در بیت شعر که مردمان متوجه منی باشند بیرون آید و محمد بن کعب قرظی روایت
کند که حضرت امیر المومنین علی صلوات الله علیه را از این دابه پرسیدم فرمود که بخدا که او را دم نباشد و محاسن داشته باشد
و این مشعر است که این بشر خواهد بود و صاحب معتقد آورده که چون دنیا بآخر رسد حق تعالی دابه را از زمین بیرون آرد

چنانچه ناقه صالح را علیه السلام از سنگ بیرون آورد و در حدیث آمده که خروج دابه و طلوع آفتاب از مغرب متقارب
باشد هر کدام که پیش بود آن دیگر در عقبش ظاهر گردد و از ابن عباس منقولست که از اشتراط ساعت اول آیات سماوی
طلوع شمس بود از مغرب و از آیات ارضی خروج دابه که طول آن شصت گز باشد و چهار قائمه داشته باشد و
مویهای زرد و باریک در اعضای او باشد مانند مویهای بچه مرغ و دو بال داشته باشد و از تیز روی هیچ هارب
از او فوت نشود و هیچ طالب او را در نیابد روی او چون روی مردمان بود اما در غایت درخشندگی و روشنی و
تفسیر از ابن زبیر نقل کرده و در کشاف از ابن جریج که سر او شبیه بسر گاو بود و در عین المعانی آورده که چشم او چون چشم
خوک بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ او شابه شاخ گاو کوهی و لون او چون لون پلنگ و گردنش چون گردن شتر
مرغ و سینه اش چون سینه شیر و پهلویش مانند پهلوی یوز و دمش چون دنبه قوچ و قوائمش مانند قوایم شتر
و مابین مفصلین او دوازده گز باشد بذراع آدم و همه الوان مختلفه در آن باشد و مابین هر دو قرن او یک فرسخ
بیرون آید میان صفا و مروه یا کوه اجیاد که در حوالی مکه است و یا وادی از وادیه تهامه و یا از بحر سدوم و در حدیث
آمده که از اعظم مساجد یعنی مسجد الحرام بیرون آید و در کتاب علامات الساعة مذکور است که از رکن خانه کعبه بدر آید
و مردم باو نگرند و او مانند آفتاب سیر کند و بلند شود و بعد از سه روز ثلث او بیرون آید و قول اشهر آنست که تمام
بیرون آید و روی بمشرق نهد و بآواز بلند صیحه کند که همه اهل مشرق بشنوند و بر همین طریق روی بمغرب و شام و یمن
نهد و عصای موسی مس کند و درخشان گردد و خاتم سلیمان در میان دو چشمان کافران مالد روی ایشان سیاه شود
و کسی در روی زمین نماند مگر که سیاه روی و سفید روی باشد و مردم یکدیگر را بنام و لقب نخوانند بلکه بگویند ای روی
ای بهشتی و سیاه روی ای دوزخی و از این جهت بعضی معنی این آیه را برین وجه گفته اند که چون واقع شود قول اول
یا تمیز مومنان از کافران بیرون آریم دابة الارض را از ابو صریحه انصاری روایتست که از رسول الله صلی الله علیه و آله
شنیدم که فرمود که این دابه سه نوبت خروج باشد یکبار با قصای مدینه بیرون آید و خبر او در بادیه فاش شود
و اما بمکه نرسد و بعد از زمان طویل قریب بمکه بیرون آید و بار سیم مردمان در مسجد الحرام بطواف مشغول باشند در
جایی بنی از مسجد بیرون آید که میان رکن اسود و باب بنی مخزوم باشد مردمان از او بترسند و بگریزند و جمعی که از خدا
نترسند دلیرانه پیش او آیند روهای ایشان روشن شود و مانند ستاره درخشان گردد و بعد از آن روی بنواحی
ارض نهد هر که ویرا جوید بوی نرسد و کسی که از او گریزد از او فوت نگردد و کسی که دشمن خدا باشد از او بترسد و
چنان خود را بوی نماید که نماز میگذارم و از پشت او در آید و گوید الکنون نماز میکنی پس داغی بر روی او نهد و با
مردمان مجاورت نماید و در سفر و حضر با ایشان مشارکت کند مومن را از کافر بشناسد و در اندک روزی زمین را
احاطه کند و از حسن بصری روایتست که موسی از خدا درخواست تا دابه را بوی نماید سه شبانروز بیرون می آمد
و در هوای شد با خلقتی و منظری مهیب و فظیع موسی از او بترسید و دعا کرد تا بجای خود رفت و نزد بعضی از

اصحاب ما این کنایت است از خروج صاحب الامر صلوات الله علیه و آله که مهدی امت است و بخطبة البیان امیر المؤمنین علی
علیه السلام واقع شده که دابة الارض مؤید این قول است و تسمیهٔ وی باین اسم جهت آنست که دابة الارض معنی مایدب فی
الارض است یعنی چون حکم الهی بخروج او صادر شود فی الحال از مکمن غیب بیرون آید و در رفتن مسارعت نماید و در
اندک فرصتی روی زمین را احاطه نماید و حذیفه روایت کرده که رسول را پرسیدم که خروج وی از کجا باشد فرمود که
از مسجدی که از آن بحرمت تر نباشد نزد خدا یعنی مسجد الحرام و عیسی علیه السلام از آسمان نزول کند و در نماز بوی اقتدا کند
و چون طواف کند هم با وی طواف کنند و زمین در زیر قدم ایشان بجنبد چنانکه قندیلها بجنبند که ناگاه صفا بشکافد
و از آنجا بیرون آید و مردم را بنام ایمان و کفر بخواند مؤمن را نقطهٔ سفید بر روی زند که همه روی او از آن نورانی
گردد و کافر را نقطهٔ سیاه که همه روی او از آن سیاه شود و باقی علامت قرب قیامت و تفصیل احوال مهدی علیه السلام در
کتاب غیبت مذکور است حاصل که حق تعالی بعد از ذکر علامت قیامت بیان آن روز میکند که **وَیَوْمَ نَحْشُرُ** و یاد کن
روزی را که حشر کنیم **مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ** از هر امتی **فَوْجًا** گروهی را که رؤسا و اشراف ایشان باشند **مِمَّنْ يُكَذِّبُ**
از آنها که تکذیب کرده شده باشند **بِآيَاتِنَا** بآیات کلام ما و دلایل قدرت واضحهٔ ما **فَهُمْ يُوزَعُونَ** پس ایشان
باز داشته شوند تا اراذل و ادانی قوم بدیشان رسند همه را بدوزخ برند و یا ایشان را باز دارند برای عتاب شدت
عذاب و تهدید بصعوبت عذاب جهت غوایت و ضلالت و اغوا و اضلال ایشان و اصحاب ما بر آنند که این روز در دنیا
باشد نه قیامت برای آنکه روز قیامت همه را حشر خواهند کرد نه بعضی از ایشان را که حشرناهم فلم نغادر منهم احدا
پس آن روز غیر آخرت باشد و آیه دلیل باشد بر صحت رجعت و امام جعفر صادق علیه السلام پرسید ند از رجعت گفت هر که
ایمان محض و کفر محض داشته باشد او را باز گردانند و زنده کنند در دنیا و از اهل بیت اخبار متعدده و روایات
کثیره واقع شده که حق تعالی زنده گرداند در وقت قایم آل محمد جماعتی را از دشمنان ایشان پس محبان مخلص بثواب
نصرت و معونت قایم علیه السلام فایز گردند و مبتهج شوند بظهور دولت و اعدای خود را بکشند و دشمنان مذلت و خواری
خود ببینند نزد علو کمال قایم علیه السلام و بشمشیر انتقام محبان کشیده گردد حاصل که میفرماید که بعد از اجتماع در او شوند
حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا تا چون بیایند بموقف حساب **قَالَ** گوید خدای بایشان از روی اهانت و سرزنش و
نکوهش **أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي** آیا بدروغ داشتند آیتهای مرا بادی الرای **وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا** و در حالتی که احاطه
نکردید بدان **عِلْمًا** از روی دانش یعنی در آن تأمل نکردید جهت عناد و جحود تا علم شما بکنه آن رسد و حقیقت
آنرا بدانید **أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** آیا آن چه چیز بود که شما بودید که میکردید بعد از آنکه تفکر نکردید در صحت آن
و طلب آن ننمودید با نکار خود و بی تأملی نزد ران حکم بتکذیب آن بود که شما بودید که در آن حکم بتکذیب آن کردید
این از برای شکیب ایشانست زیرا که ایشان غیر از تکذیب از سر جهل کار دیگر نکرده بودند فعلنا غیر ذلک کرده
غیر از ین را و بنا بر تفسیر ثانی مراد ائمه معصومین اند علیهم السلام یعنی حق تعالی ایشان را در روز رجعت حشر کند و همه را

فرمود که روز بازداد تا چون حال این شکوند بایشان ند اکذبتم بایاتی که آیا کسانی که حجج من بودند و برای هدایت شما
نصب کرده بودم بدروغ داشتید بدون تفکر و تأمل در حقیقت ایشان **وَوَقَعَ الْقَوْلُ** و واقع شد گفتار یعنی
فرود آورند عذاب **عَلَيْهِمْ** بر ایشان **بِمَا ظَلَمُوا** بسبب ستم کردن و از خود گذشتن ایشان که تکذیب آیات
و حجج خدا بود **فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ** پس ایشان سخن نگویند بعذر خواهی جهت مشغولی بعقوبات نامتناهی و یا
برای آنکه دهن ایشان را مهر نهاده باشند که الیوم نختم علی افواههم و یا در جواب چیزی نتوانند گفت که برای ایشان
حجت باشد و نفع بایشان رساند بعد از آن تبیین قدرت خود میکند در بعث و میفرماید که **أَلَمْ يَرَوْا** آیا ندیدند
و نداشتند منکران حشر **أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ** آنکه گردانیدیم شب یعنی آفریدیم آنرا **لِيَسْكُنُوا فِيهِ** تا آرام
گیرند و در او بخواب و استراحت **وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا** و ساختیم روز را روشن تا در طلب معیشت مشغول و بکار
قیام نمایند **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ** بدرستی که در این که مذکور شد از آفریدن لیل و نهار **لَآيَاتٍ** هر آینه نشانهاست
بر بعث و نشور و ارسال رسل **لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ** مر گروهی را که تصدیق کنند و بگروند بخدا و رسول جهت
دلالت آن بر آنکه تعاقب نور و ظلمت بر وجهی مخصوص که غیر متعین است بدایت بینت مکرر بوده قاهره و
بدانکه هر کسی که قادر است بر ابدال ظلمت و نور در مادهٔ واحده قادر است بر ابدال موت و حیوة در مواد ابدان
وَيَوْمَ و یاد کن روزی را که **يُنْفَخُ فِي الصُّورِ** دمیده شود در صور که مشابه شاخ است طول و عرض آن
فَفَزِعَ پس بترسد از هول و هیبت آن **مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ** هر که در آسمانهاست از ملک
و هر که در زمین است از جن و انس و سایر حیوانات از ابو درداء روایت که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون
خدای تعالی از خلق آسمان و زمین بپرداخت صوری بیافرید و باسرافیل داد وی آنرا در دهن گرفت و چشم در زیر
عرش گماشته تا فرمان الهی در رسد که صور را در دم من گفتم یا رسول الله صور چه باشد فرمود شاخی است بزرگ
دور آن مقابل آسمان و زمین و اسرافیل سه بار صور در دمد هر چه در آسمانها و زمینها باشد بترسند یکی نفخهٔ
فزع باشد و آن این است که درین آیه مذکور شد دوم نفخهٔ صعقه سیم نفخهٔ احیا پس اول که اسرافیل را فرمان دهند
که دم در صور دمد هر چه در آسمانها و زمینها باشد بترسند و کوهها بجنبش در آیند و چون گرد بر هوا روند و زمین
از جای خود بجنبد بر وجهی که اصلا قرار نگیرد مانند کشتی در روی آب یا قندیلی آویخته که باد بر و خورد که تو
تعالی یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت تا آخر یعنی مادران از هول آن فرزندان شیرخواره را فرو
گذارند و زنان آبستن بچه را بیندازند و کودکان از ترس آن پیر شوند و شیاطین از فزع آن برمند و با قطار
زمین روند و فرشتگان تا زیانه بروی ایشان زنند تا با نجای خود روند و همه مردمان مدهوش و متحیر شوند
در این باشند که زمین شکافته و شق شق گردد و چون در آسمان نگرند مانند زیت گداخته بینند پس شکافته
گردد و ستارگان فرو ریزند و آفتاب و ماه گرفته شوند پس اسرافیل را فرماید تا بار دیگر صور را در دمد و این

نفخه را صعقه نامند هر که در آسمان و زمین باشد بمیرند مگر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حاملان عرش
پس عزرائیل ندا رسد که چه کس مانده است گوید همین من و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حمله عرش و تو که خداوندی
و مبرا از وصمت فنا و زوال بجبرئیل و میکائیل خطاب آید که بمیرید فی الحال بمیرند و حاملان عرش را نیز ندا رسد که
موتوا هم بمیرند پس اسرافیل را گویند که صور را بعرش ده و تو نیز بمیر اسرافیل صور را بعرش دهد و جان بسپارد
آنگاه ملک الموت را گوید دیگر که مانده است گوید بار خدایا تو عالمی که غیر از من دیگر کسی نمانده خطاب آید که
مت کاموتوا تو نیز بمیر آنچنانکه ایشان بمردند عزرائیل نیز سمت فنا پذیرد پس ملک تعالی این ندا در دهد که لمن الملك
الیوم لله الواحد القهار بعد از آن دنیا را هموار سازد بحیثیتی که اگر بیضه در مشرق نهاده باشد در مغرب آنرا توان دید
و آنگاه حق تعالی بقدرت کامله خود چهل روز باران بیارد بشابه نطفه مردمان تا از بالای زمین دوازده گز بر آید
و هم چنانکه نباتات دوییده می شود خلایق از آن آفریده شوند و حاملان عرش را زنده کند و جبرئیل و میکائیل و
اسرافیل را بیافریند با اسرافیل گوید که صور برداری دردم اسرافیل صور در دمد حق تعالی فرمان دهد تا روحها
بیدن درآیند پس زمین شکافته شود و همه از قبور برخیزند سر برهنه و پای برهنه ختنه ناکرده و این نفخه حیات
که میفرماید که چون نفخ صور شود اهل آسمان و زمین ترسناک شوند **اِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ** مگر آنکس که خدا
خواهد یعنی خزنه بهشت و دوزخ و یا اسرافیل و یا چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند
یا موسی که او را در طور سینا صعقه بوده و در تیسیر گوید که آن ادریس است و ابو درداء در روایت مذکور گفته
که رسول خدا را پرسیدم که اینها کیستند که حق تعالی ایشان را از فزع استثنا کرده فرمود که شهیدانند که هرگز بایشان
فزع نرسد **وَكُلٌّ اَتَوْهُ** و همه مردمان آیند کا نند بموقف حساب و حفص اتوه خوانده بصیغه جمع ماضی
و مستقبل میدانند بحسب معنی یعنی همه بیایند بعرصگاه **دَاخِرِينَ** در حالتی که خوار شدگان باشند و مطیع
منقاد و ذلیل و غمناک **وَتَرَى الْجِبَالَ** و می بینی ای بیننده کوهها را در آن روز **تَحْسَبُهَا جَامِدَةً** پنداری
آنرا بر جای خود ایستاده **وَهِيَ** و حال آنکه آن کوهها **تَمُرُّ** میرود و میگذرد **مَرَّ السَّحَابِ** مانند
ابر در سرعت رفتن و آن حرکت مدرک نمیشود زیرا که اجرام کبار بر سمت واحد حرکت کنند حرکت ایشان
ظاهر نمیشود چنانچه در سیر ابر مشاهده میرود **صُنْعَ اللّٰهِ** بفعل آرد خدای و بکند کردنی که آن نفخ است و امر
از جبال و یا خلق کردن سموات و ارض و لیل و نهار و غیر آن از امور ممکنه بر خلق کردنی **الَّذِي اَتْقَنَ** محکم کرد
که استوار کرد و منتظم ساخت **كُلَّ شَيْءٍ** همه چیزها را و بیاراست آنرا بر وجهی لایق که باید و شاید و سزد موافق
حکمت و مصلحت **اِنَّهُ خَبِيرٌ** بدرستی که او دانا است و آگاه **بِمَا تَفْعَلُونَ** بآنچه میکنید از معصیت و طاعت
و هم را بر وفق آن جزا خواهد داد **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ** هر که بیاید به نیکویی از توحید و اخلاص در طاعات
فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا پس او را جزا نیست بهتر از آن فعل نیکو زیرا که فانی دهد و باقی ستاند و ادنی با علی عوض

بگیرد او یکی را ده تا هفتصد بهره یابد و اکثر بر آنند که حسنه کلمه طیبه لا اله الا الله است که مدار جمیع اعمال صالحه است
از امام زین العابدین علیه السلام مرویست که مردی بغزای روم رفت و او را عادت آن بود که چون از اغیار خالی
بودی جلوه کردی و بآواز بلند گفتی لا اله الا الله وحده لا شریك له روزی در مرغزاری میگذشت این کلمه را بآواز
بلند بگفت سواری از رجال الغیب از آن مرغزار بیرون آمد و گفت ای مرد چه گفتی گفت آنچه شنیدی جواب داد
که والله این که حق تعالی فرموده مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا و حدیث مردی از امام علی موسی الرضا علیه السلام
من فزع
که لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی آمن من عذابی شاهد این است چه حق تعالی بعد از این میفرماید که **وَهُمْ**
و ایشان که خصلت حسنه از ایشان صادر شده باشد از هول و ترس عظیم **يَوْمَئِذٍ** در روز قیامت
آمِنُونَ ایمنند از کلبی منقول است که چون آتش احاطه اهل خود کند و همه را در زیر خود گیرد ایشان فزع
کنند که هرگز مثل آن فزع نکرده باشند و اهل بهشت از این فزع ایمن باشند **وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ** و هر که
بکند خصلت بد را که آن شرکت یا سایر معاصی کبیره **فَكُبَّتْ** پس نگونسار کرده شود **وُجُوهُهُمْ**
رویهای ایشان **فِي النَّارِ** در آتش یعنی ایشان را سرنگون بآتش اندازند پس خزنه ایشان را گویند که **هَلْ
تُجْزَوْنَ** آیا جزا داده شدید یعنی جزا نداده اند شما را **اِلَّا مَا كُنْتُمْ** مگر بآنچه بودید که در دنیا
تَعْمَلُونَ میکردید یعنی این جزای فعل شماست که بمحض عدل بشما رسیده نه بر وجه ظلم بر شما واقع شد
باسانید صحیحه از ابو جعفر صلوات الله علیه مرویست که ابو عبد الله جدلی نزد امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه
رفت حضرت او را گفت ترا خبر دهم از قول حق تعالی که من جاء بالحسنة تا بقوله تعملون گفت بلی فدای تو گردم
فرمود که آن حسنه هر که بکند به بهشت درآید او را بهتر از آن بدهند دوستی ماست که از اهل بیتیم و آن سیئه
که هر که بکند بدوزخ درآید و عمل او مقبول نیفتد دشمنی ماست و جابر بن عبد الله روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود که ای علی اگر امت من روزه بدارند تا که از غایت ماندگی و لاغری چون زه کمان شوند و نماز گذارند تا که
از کثرت آن هم چون کمان شوند و ترا دشمنی داشته باشند حق تعالی روی ایشان را در آتش دوزخ اندازد بعد
از آن بجهت قطع طمع کفار را آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله میل بکیش ایشان کند می فرماید که **اِنَّمَا اُمِرْتُ**
جز این نیست که فرموده شده ام من **اَنْ اَعْبُدَ** آنکه پرستش کنم **رَبَّ هٰذِهِ الْبَلْدَةِ** خداوند این
شهر را که مکه است **الَّذِي** آن خداوند که بجهت شرافت و عظمت مکه **حَرَّمَهَا** حرام کرده اند آنرا از هر چه
مستلزم هتك حرمت آنست مانند مقاتله و قطع رحم و قلع شجر و حشیش و صید و تنفیر حیوانات برای
رجوم اعادی و تهدید عذاب برایشان **وَلَهُ** و مراو راست که خداوند این خانه است **كُلُّ شَيْءٍ** همه چیزها
یعنی همه ملوك مخلوق ویند و پس هر چه خواهد حرام گرداند و آنچه اراده نماید حلال سازد **وَاُمِرْتُ**
و فرموده شده ام **اَنْ اَكُونَ** بآنکه باشم **مِنَ الْمُسْلِمِينَ** از ایستادگان بر ملت اسلام و از مطیعان

ومنقاد آن ملک علام **وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ** و بآنکه تلاوت کنم قرآنرا بر قرآوتو آن مواظبت نمایم تا حقایق
آن بر من کشف کرده **فَمَنِ اهْتَدَىٰ** پس بجز این نیست که راه وی یابد **فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ** برای نفس خود
یعنی منافع آن که ثواب اخروییت و برکات دنیوی بوی بازگردد **وَمَنْ ضَلَّ** و هر که گمراه شود بجهة مخالفت
در این امور **فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ** پس بگو ای محمد جز این نیست که من از بیم کنندگانم و بر من جز این
بلاغ نیست پس وبال و ضلال که عقوبت دنیا و آخرتست بمن نمیرسد بلکه بخودش راجع میشود **وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ**
و بگو ستایش و ثنا مر خدایراست بر نعمت نبوت و یا بر هر چه بمن عطا کرده از علم نافع و عمل صالح **سَيُرِيكُمْ** زود
باشد که بنماید خدای شما را ای صنادید قریش **آيَاتِهِ** نشانهای قاهره خود را در دنیا چون واقعه بدر و
خروج دابة الارض و در آخرت عذاب ابدی **فَتَعْرِفُونَهَا** پس بشناسید این آیتها را و لیکن شناختن آن
در آنحل شما را نفع ندهد و یاری نکند **وَمَا رَبُّكَ** و نیست آفریدگار تو **بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ** بیخبر از آنچه
میکنند مشرکان و حفص بخطاب میخواند یعنی از آنچه می کنید پس تاخیر عذاب بر شما بنا بر حکمت است و مصلحتی نه
بجهة غفلت او از اعمال قبیحه شما چه غفلت بر عالم بالذات ممتنع است پس بعد از مهلت دادن اهمال نخواهد کرد
بلکه همه را بجزا **سُورَةُ الْقَصَصِ ثَمَانٍ وَتِسْعُونَ آيَاتٍ** و سزا خواهد رسانید
ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة القصص بخواند حق تعالی بعدد هر که تصدیق
موسی کرده و تکذیب وی کرده ده حسنه برای وی بنویسد و هیچ فرشته در آسمان و زمین نباشد مگر که در روز قیامت
برای وی گواهی دهد که او صادق و مصدق بوده در این که **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ** بدانکه
حق تعالی در سورة النمل امر بنده کان نمود بتلاوت قرآن درین سوره بیان میکند که طسم از جملهٔ آیات قرآنست و تلاوت
می نماید بر ایشان از خبر **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ** موسی و فرعون کما وقع
طسم طا اشارتست بر طهارت نفوس عابدان از عبادت اغیار و طهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر آفریدگار
و طهارت ارواح محبان از محبت ماسوی و طهارت اسرار موحدان و سین رمزیست از سر الهی با عابدان و عابدان
بجنات و با مطیعان بدرجات و با محبان بدوام مناجات و میم ایمائیست بمنت خالق بر کافهٔ خلایق بکفایات مهمات
بر قدر حاجات و مرادات یا قسم است بطور سینا و سکندریه و مکه و یا بجهة طول و سنا و مجد و سبحانه جواب قسم
اینکه **تِلْكَ** این سوره یا این آیات **آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ** آیتهای کتاب روشن است و یا روشن
کننده طریق احسن و اکمل **نَتْلُو عَلَيْكَ** میخوانیم بر تو یعنی بخواند بفرمان خدای جبرئیل بر تو **مِنْ نَبَإِ**
مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بعضی از خبر موسی و فرعون **بِالْحَقِّ** بدرستی و راستی **لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ** برای
گروهی که تصدیق می کنند بخدا و رسول او چه ایشان اند که بآن منتفع پس غیر ایشان از درجهٔ اعتبار ساقط
باشند **إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ** بدرستی که فرعون برتری جست و تکبر کرد در زمین مصر **وَجَعَلَ**

أَهْلَهَا و گردانید اهل مصر را از قبطیان و سبطیان **شِيَعًا** گروه گروه متفرقه هر که تابع او بودند در لعنه
مخوات و هر گروهی بکاری نامزد شده بعضی را به بنایی و برخی را در حرث و جمعی را در حفر و غیر آن مقرر کرده اند
و یا بعضی را ذلیل کرده اند به بندگی چون سبطیان و برخی را اکرام کرده مقرب درگاه خود کرده اند چون قبطیان
يَسْتَضْعِفُ زبون گرفت و مقهور ساخت **طَائِفَةً مِنْهُمْ** گروهی از ایشان یعنی بنی اسرائیل را از ابن
عباس مرویست که چون بنی اسرائیل بسیار شد [illegible] ایشان فسق و فجور پیدا شد علما و زهاد ایشان از
امر بمعروف و نهی از منکر دست باز [illegible] ان مسلط ساخت تا ایشانرا ببندگی گرفتند
و بامور شاقه مبتلا [illegible] **[illegible]** میکشت پسران ایشانرا بجهة آنکه کاهنان
[illegible] رسد و در کشاف آورده که نود هزار
[illegible] زنان ایشانرا بخدمت خواستن
[illegible] ات می نمود در قتل اولیاء و
[illegible] بیت المقدس پدید آمد
و[illegible] خود مرسید گفتند
ازین [illegible] بنی اسرائیل را
کشتند و[illegible] ند **وَ**
نُرِيدُ و[illegible] شده
بودند و بچاره [illegible] یم ایشانرا
از بلا و شدت فرعون [illegible] ب و داعیان مردمان بخیر
و صلاح تا بایشان اقتدا [illegible] **[illegible] الْوَارِثِينَ** و گردانیم ایشانرا وارثان اموال و
امتعه و املاک فرعونیان **وَنُمَكِّنَ لَهُمْ** و جای دهیم مر ایشانرا **فِي الْأَرْضِ** در زمین شام **وَنُرِيَ**
فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ و بنمایم فرعون و وزیر او هامانرا **وَجُنُودَهُمَا** و لشکرهای ایشانرا **مِنْهُمْ** از بنی
اسرائیل **مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ** آنچه بودند که حذر میکردند و می ترسیدند از زوال ملک و هلاک ایشان
بر دست مولودی از ایشان و این صورت در وقتی بود که در دریا علامة غرق شدن را ملاحظه کردند و بنی
اسرائیل تفرج کنان ساحل دریا را بنظر در آوردند دانستند که بسبب ظلم و تعدی مغلوب و مقهور شدند
و مظلومان و مستضعفان بمراد رسیده غالب و سرافراز گشتند بروایات صحیحه و اسانید وثیقه ثابت
شده که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله فرمود که سوگند بآنخدایی که دانه را شکافت و آدمی را در رحم
صورت نگاشت که البته عطوفت و مهربانی نماید دنیا بر و مایل شود بعد از سرکشی و بدخویی او مانند عطوفت

ومنقاد آن ملك علام **وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ** و بآنكه تلاوت كنم قرآنرا و برقراءة آن مواظبت نمايم تا حقايق
آن برمن كشف كردد **فَمَنِ اهْتَدَىٰ** پس هر كه راه مى يابد **فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ** پس نيست اين جز اين كه براى نفس خود
يعنى منافع آن كه ثواب اخروى و بركات دنيوى بوى باز كردد **وَمَن ضَلَّ** و هر كه كمراه شود بجهة مخالفت
در اين امور **فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ** پس بكوى اى محمد جز اين نيست كه من از بيم كنندكانم و بر من جز اين
بلاغ نيست پس وبال و ضلال كه عقوبت دنيا و آخرت بمن نمى رسد بلكه بخودش راجع ميشود **وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ**
و بكو ستايش و ثنا مر خدا يراست بر نعمت نبوت و يا بر هر چه بمن عطا كرده از علم نافع و عمل صالح **سَيُرِيكُمْ** زود
باشد كه بنمايد خداى شما را اى منا ديد قريش **آيَاتِهِ** نشانهاى قاهره خود را در دنيا چون واقعهٔ بدر و
خروج دابة الارض و در آخرت عذاب ابدى **فَتَعْرِفُونَهَا** پس بشناسيد اين آيتها را و ليكن شناختن آن
در آنحال شما را نفع ندهد و يارى نكند **وَمَا رَبُّكَ** و نيست آفريدكار تو **بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ** بيخبر از آنچه
ميكنند مشركان و ... او حكمت است و مصلحت نه
بجهة غفلت او ... اهمال نخواهد كرد
بلكه هر را بجـ ... احواهد رسانيد
ابى بن كعب ا... ركه تصديق
موسى كرده و تكذ... در روز قيامت
براى وى كواهى ... چون بد انكه
حق تعالى در سورة ... ت و تلاوت
مى نمايد بر ايشان ... كما قال
طسٓمٓ طاس ... آفريدكار
و طهارت ارواح محبا ... عابدان
بيات و باطيعان ... ات مهمات
بر قدر حاجات و مرا ... جواب قسم
اينكه **تِلْكَ** اين ... يهاى كتاب روشن است و يا روشن
كننده طريق احسن و اكمل **نَتْلُوا عَلَيْكَ** ميخوانيم بر تو يعنى ميخواند بفرمان خداى جبرئيل بر تو **مِن نَّبَإِ**
مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بعضى از خبر موسى و فرعون **بِالْحَقِّ** بدرستى و راستى **لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ** براى
كروهى كه تصديق مى كنند بخدا و رسول او چه ايشان اند كه بآن منتفع پس غير ايشان از درجه اعتبار ساقط
باشند **إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ** بدرستى كه فرعون برترى جست و تكبر كرد در زمين مصر **وَجَعَلَ**

أَهْلَهَا و كردانيد اهل مصر را از قبطيان و سبطيان **شِيَعًا** كروه كروه متفرقه هر كه تابع او بودند در تحفه
ميخواست و هر كروهى بكارى نامزد شده بعضى را به بنائى و برخى را در حرث و جمعى را در حفر و غير آن مقرر كردانيد
و يا بعضى را ذليل كردانيد به بندكى چون سبطيان و برخى را اكرام كرده مقرب دركاه خود كردانيد چون قبطيان
يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ كروهى از ايشان يعنى بنى اسرائيل را از ابن
زبون كرفت و مقهور ساخت
عباس مرويست كه چون بنى اسرائيل بسيار شدند در ميان ايشان فسق و فجور پيدا شد علما و زهاد ايشان از
امر بمعروف و نهى از منكر دست باز داشتند حق تعالى قبطيانرا بر ايشان مسلط ساخت تا ايشانرا ببندكى كرفتند
و بامور شاقه مبتلا ساختند باين وجه كه فرعون **يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ** ميكشت پسران ايشانرا بجهة آنكه كاهنان
كفته بودند كه پسرى در بنى اسرائيل متولد شود كه مملكت ترا بسبب وى زوال رسد و در كشاف آورده كه نود هزار
پسر از بنى اسرائيل بكشتند **وَيَسْتَحْيِي** و زنده ميكذاشت **نِسَاءَهُمْ** زنان ايشانرا بخدمت خوا... تن
خود **إِنَّهُ كَانَ** بدرستى كه بود فرعون **مِنَ الْمُفْسِدِينَ** از تباه كاران كه جرات مى نمود در قتل اولياء و
انبيا و احرار را ببندكى ميكرفت از سدى منقولست كه فرعون در واقعه ديد كه آتشى از بيت المقدس پديد آمد
و همه بيوت مصر را فرو كرفت و قبطيانرا بسوخت و بنى اسرائيل را واكذاشت تعبير اين از علماء قوم خود پرسيد كفتند
از اين شهر مردى ظاهر شود كه هلاك تو و ساير قبطيان بر دست او باشد فرعون امر كرد تا پسران بنى اسرائيل را
كشتند و زنان ايشانرا مقرر ساخت كه نزد شوهران نخسبند و همه در خدمت زنان اهل قبط قيام نمايند **وَ**
نُرِيدُ و ما خواستيم **أَن نَّمُنَّ** آنكه منت نهيم **عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا** بر آنانكه زبون كرفته شده
بودند و بيچاره كردانيده شده **فِي الْأَرْضِ** در زمين مصر و نواحى آن يعنى بنى اسرائيل انكه برهانيم ايشانرا
از بلا و شدت فرعون **وَنَجْعَلَهُمْ** و كردانيم ايشانرا **أَئِمَّةً** پيشوايان در امر دين و داعيان مردمان بخير
و صلاح تا بايشان اقتدا كنند در خيرات و مبرات **وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ** و كردانيم ايشانرا وارثان اموال و
امتعه و املاك فرعونيان **وَنُمَكِّنَ لَهُمْ** و جاى دهيم مر ايشانرا **فِي الْأَرْضِ** در زمين شام **وَنُرِيَ**
فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ و بنمايم فرعون و وزير او هامانرا **وَجُنُودَهُمَا** و لشكرهاى ايشانرا **مِنْهُم** از بنى
اسرائيل **مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ** آنچه بودند كه حذر ميكردند وى ترسيدند از زوال ملك و هلاك ايشان
بردست مولودى از ايشان و اين صورت در وقتى بود كه در دريا علامة غرق شدن را ملاحظه كردند و بنى
اسرائيل تفرج كنان ساحل دريا را بنظر در آوردند دانستند كه بسبب ظلم و تعدى مغلوب و مقهور شدند
و مظلومان و مستضعفان بمراد رسيده غالب و سرافراز كشتند بروايات صحيحه و اسانيد و ثيقه ثابت
شده كه حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه و آله فرمود كه سوكند بآنخدائى كه دانه را شكافت و آدمى را درحم
صورت نكاشت كه البته عطوفت و مهربانى نمايد دنيا بر ما و مايل شود بعد از سركشى و بدخوئى او مانند عطوفت

ومهربانی شیرماده برخلق وسرکش بر ولد خود بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که نرید ان نمن علی الذین
استضعفوا فی الارض الایه ابو الصلاح کنانی روایت کرده که گفت ابو جعفر روزی در ابو عبدالله نگریست فرمود
بحق معبود بحق که این کس از آن کسانیست که حق تعالی ایشانرا و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا خوانده و
امام زین العابدین علیه السلم فرمود بحق آنخدائی که محمد را بحق بخلق مبعوث ساخت مژده دهنده و بیم کننده که نیکوکاران
ازما که اهل بیتیم و شیعیان ایشان بمنزله شیعیان موسی‌اند و دشمنان ما و اتباع ایشان بمثابه فرعون و اشیاع او و از
ائمه هدی صلوات الله علیهم منقولست که مراد بآیه کریمه و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض مهدی آل محمد است
صلی الله علیه و آله که حق تعالی جمیع روی زمین را از حد مشرق تا مغرب بتصرف او درآورد و همه کفره را مغلوب و
مقهور او کرداند تا آنکه در دنیا غیر از مؤمن نباشد و این نهایت منت اوست سبحانه و غایت نعمت او و از این قبیل است
قوله تعالی و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون آورده اند که در آنوقت که فرعون
پسران بنی اسرائیل را میکشت و قابلها بر حاملها گماشته بود که اگر پسر متولد شوند بکشند و اگر دختر باشد بگذارند
مادر موسی حامله شد فرعون را ازین خبر کردند وی زنانرا فرستاد تا ببینند چون شکم او را دیدند هیچ اثر حمل
نیافتند چه هر که دست بر شکم او نهادی کودک بر پشت مادر رفتی پس بفرعون گفتند که اثر حمل در او پیدا نیست چون
حمل گران شد و وقت وضع نزدیک رسید مادر موسی را با یکی از قابلها صداقتی بود او را طلبید و گفت مرا یاری ده
برین وضع و اگر پسر باشد بفرعون خبر دهد چون پسر متولد شد قابله او را فرا گرفت و در روی او نگریست و اله
جمال او شد و محبتی عظیم از آن مولود در دل او پدید آمد و گویند نوری از میان هر دو چشمهای او بتافت که
چشمهای قابله را خیره ساخت و محبت او در قلب قابله افتاد با مادر موسی گفت که قصد من آن بود که اگر
پسر باشد بکشم یا خبر او بفرعون رسانم اکنون محبت او نمیگذارد و این نور دلالت میکند که هلاک قبطیان
در دست او باشد او را از فرعون نگه دار که من این امر را فاش نکنم و موکلانرا بگویم دختری بوده آمد و او را
در خاک کردم و شرط آنست که فرزند ترا هیچ کس از اناث باو هم سایه نبیند مادر موسی سه ماه یا بیشتر او را
پنهان داشت و نزد بعضی آنست که بعد از بیرون آمدن قابله موکلان خود را در لقا انداختند خواهر موسی
او را در خرقه پیچیده برداشت و در تنور نهاد و سر تنور را بپوشید خاله موسی از پی بجبر آتش در تنور نهاد برای
تنور را
نان پختن موکلان فرعون درآمدند و همه مواضع خانه را جست و جو کردند هیچ نشانی از کودک نیافتند و
دیدند که آتش در آن شعله می‌کشد باز گشتند مادر موسی که ازین قضیه مطلع شد مضطرب گشته خود را در سر
تنور انداخت دید که موسی در سر آتش نشسته و بازی میکند و اطراف او را آتش فرو گرفته اصلا او را
او
گزند نمیرساند خوشحال شده دانست که این ولد موعود است پس همه در محافظت او کوشیدند و در اخفای
الحق
سعی بلیغ نمودند اما همیشه ترسان بودند چه فرعونیان بیشتر از بیشتر تجسس میکردند و درین وقت الهام

عباد موسی رسید که موسی را در دریا اندازد کما قال الله تعالی **وَأَوْحَيْنَا** و وحی کردیم یعنی الهام دادیم
یعنی در واقعه باو نمودیم و علم الهدی رحمه الله فرموده که شاید رسولی فرستاده باشد از ملائکه و غیر آن
إِلَى أُمِّ مُوسَى بسوی مادر موسی که از اولاد لاوی بن یعقوب بود نام او یوخابید بنون در اول و دال در آخر
تفسیر
یوخاید گفته بیای مثنات در تحت حرف اول و بروهی تقدیر میفرماید که الهام دادیم او را **أَنْ أَرْضِعِيهِ**
آنکه شیر ده او را در خفیه **فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ** پس چون بترسی بر او و دریابی که مردم دانسته اند
و قصد او خواهند کرد **فَأَلْقِيهِ** پس بیفکن او را **فِي الْيَمِّ** در دریا مراد آب نیل است یعنی بعد
از آنکه او را در صندوق نهاده باشی و منافذ آنرا مسدود ساخته تا آب در و نرود بیفکن او را در دریای
نیل **وَلَا تَخَافِي** و مترس از هلاک او که هلاک نخواهد گشت **وَلَا تَحْزَنِي** و اندوهناک مباش
در فراق او **إِنَّا رَادُّوهُ** بدرستی که باز گردانندگانیم او را **إِلَيْكِ** بسوی تو بایندک زمانی بر وجهی که
دلخواه و حسب المدعای تو باشد **وَجَاعِلُوهُ** و گردانندگانیم او را **مِنَ الْمُرْسَلِينَ** از فرستادگان
یعنی او را رتبه نبوت و منصب رسالت ارزانی خواهیم داشت و در کشاف آورده که مراد بخوف اول
خوف مادر موسی بود بر قتل او زیرا که موسی گریه و فریاد میکرد و از همسایها ترسید که با خبر کردند و بگوش
موکلان رسانند و مراد بخوف ثانی در لا تخافی خوف وی بود بر غرق شدن یا ضایع شدن بعضی از
اعضای موسی و فرق میان خوف و حزن آنست که خوف عارض شدن غمیست بجهة چیزی که در ثانی
الحال واقع شود و حزن غمیست که بجهة امری باشد که واقع شده باشد و آن فراغ موسی بود درین مقام
از
حق تعالی از هر دو مادر موسی را مطمئن ساخت القصه مادر موسی بعد از این الهام نجاری را که از قبط که
خویش فرعون بود گفت که بتراشید و آن نجار حزقیل بن صبور بود که ابن عم فرعون بود چون صندوق
بتراشید و بوی داد گفت باین صندوق چه میکنی گفت بآن احتیاجی دارم دیگر مبالغه کرد مادر موسی نخواست که
دروغ گوید بالضروره اظهار کرد که کودکی دارم میخواهم تا او را در آن تابوت نهم و از فرعون پنهان کنم آن نجار
تابوت بوی داد و در عقب او برفت و در خانه او را نشان کرد و برگشت تا موکلانرا بآن اعلام کند زبانش بسته شد
و هر چند خواست که سخن کند نتوانست پس بدست و سر اشاره میکرد ایشان نمیدانستند که چه میگوید که
مقصود ازین چیست چون بسیار اشاره کرد و ایشان ندانستند که چه میگوید گفتند دیوانه است و برا بزدند
و از پیش خود براندند چون بدکان آمد زبانش گشوده شد دیگر باره برفت تا خبر دهد باز زبانش بسته شد
و چشمش کور گشت و نمیتوانست که چیزی بگوید و ببیند دیگر باره او را بزدند و بیرون کردند و در راه بسته
داد
افتاد که همانا این مولود بیست که مطلوب فرعونست و این آیات و علامات دالند بر حقیت آن پس با خود قرار
کرد که اگر حق تعالی زبان و چشم من بمن باز دهد باو ایمان آرم حق تعالی صدق وی را دانست چشم و زبان بوی داد

پس بیامد بدر سرای مادر موسی و این قصه با وی باز گفت و بموسی ایمان آورد و مؤمن آل فرعون او بود که
بحبیب نجار مشهورست القصه مادر موسی صندوق را بقیر بیندود موسی را در آن خوابانید و سر صندوق هم بقیر
محکم کرد و در رود نیل افکند مرویست که فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا شده و اهل کتاب گفته بودند که
فلان روز در رود نیل حیوانی بحری بصورت انسانی خورد سال یافت شود و این علت از دهن او زایل شود پس
در آن روز معین که قضا را هم در آن روز بود که مادر موسی موسی را در دریا انداخته فرعون و زن و دختر وی
بر کنار رود نیل آمده بودند و انتظار آن موعود میکشیدند که ناگاه آن صندوق بر روی آب نمودار شد و فرعون
ملازمان را امر کرد تا آنرا بگیرند **فَالْتَقَطَهُ** پس فرا گرفتند موسی را **آلُ فِرْعَوْنَ** کسان فرعون
لِيَكُونَ لَهُمْ تا باشد باز گردد مر فرعونیان را **عَدُوًّا** دشمن مر مردان ایشان را که بسبب وی غرق شدند
وَحَزَنًا و اندوهی بزرگ مر زنان ایشان را که ایشان را برده گیرند لام بمعنی عاقبت و غایت یعنی تا عاقبت دشمن
و سبب حزن ایشان گردد و غایت او این باشد که بسبب او غرق شوند و باعث اندوه ایشان شود **إِنَّ فِرْعَوْنَ**
بدرستی که فرعون **وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا** و هامان و لشکرهای ایشان **كَانُوا خَاطِئِينَ** بودند خطا
کاران در هر چه از ایشان بدیع بنود که نود هزار کس را بکشتند بجهة موسی و بعد از آن او را گرفتند و در صدد تربیت
او شدند تا بزرگ شد و با ایشان بجای آورد از آنچه میترسیدند آورده اند که چون تابوت را بکنار آوردند آسیه که زن
فرعون بود پیش دوید تابوت دید بقیر اندوده و قفلی بر او زده چند انکه خواستند که قفل را بگشایند ممکن نبود آسیه
گفت بمن دهید چون بوی دادند قفل را بگشاد و در نگریست کودکی را دید که نور از میان دو ابروی وی میتافت
و انگشت در دهن گرفته از آن شیر میمکید حق تعالی دوستی وی در دل آسیه افکند پس او را نزد فرعون برد چون
دیدند فرعون و حاضران او را محبت او در دل ایشان پدید آمد فرعون دغدغه کرد که این مولود چگونه
از قتل رسته باشد مبادا مولودی که اهل نجوم از آن خبر داده اند این بوده باشد زن گفت من از منجمان پرسیدم
که در فلان شب از آنچه بر فرعون ترسیدیم گذشته خاطرم جمع شده است دست از این طفل بدار بگذار تا دختر
خود را بواسطه او علاج کنیم پس قدری آب دهن وی بر موضع برص آن دختر مالیدند فی الحال زایل گشت و شفا
یافت **وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ** و گفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم و او از قوم بنی اسرائیل از سبط نبوت
و خیار زنان و منعم بر اهل ایمان و در عین المعانی آورده که او عمه موسی بود و بر هر تقدیر چون دغدغه موسی
دریافت باندیشه قتل او از وی بدلالت گفت بفرعون **قُرَّتُ عَيْنٍ لِي** روشنی چشم مرا **وَلَكَ** و
مر ترا که بسبب او فرزند تو شفا یافت **لَا تَقْتُلُوهُ** مکشید او را لفظ جمع برای تعظیم است **عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا**
شاید که نفع رساند ما را چه امارات یمن و برکت بر او ظاهرست که آن درخشیدن نورست میان هر دو چشم او و شیر
خوردن نخود و بر شدن برص دختر بآب او **أَوْ نَتَّخِذَهُ** یا فرا گیریم او را **وَلَدًا** فرزندی چرا که آنست

و او را که فرزند نبود ملوک باشد فرعون گفت تا ابن عباس گوید را آسیه بخشید و آسیه بتربیت او مشغول شد
وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و حال آنکه اهل فرعون که التقات بموسی کرده بودند نمیدانستند که ایشان بر خطا اند
و هلاک ایشان بر دست او باشد در حدیث آمده که چون آسیه گفت **قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ** فرعون گفت قرة عین
لک لا لی یعنی قره عین تست نه من او را بتو بخشیدم و اگر میگفت قرة العین من باشد هم چنانکه از تست حق تعالی
او را بایمان هدایت میکردم چنانکه آسیه را هدایت نمود و مرویست که چون آسیه بتربیت وی مشرف شد او را
گفتند که این را چه نام میدهی میمنی گفت موسی و بلغت ایشان مو آب و سا درخت و چون او را میان آب و درخت
یافته بودند او را باین نام نهادند **وَأَصْبَحَ** و گشت **فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ** دل مادر موسی علیه السلام **فَارِغًا**
خالی از صبر و عقل چون شنید که آن صندوق بدست فرعون افتاد پی صبر و قرار شد و بعد از آنکه شفقت و
مهربانی آسیه را شنید دل او فارغ گشته از اندوه و خوف بر موسی بجهة آنکه شنید که فرعون او را بفرزندی
برداشته و گویند که چون مادر موسی موسی را بدریا انداخت شیطان او را گفت که این چه کار بود که تو
کردی اگر فرعون فرزند ترا میکشت هر آینه بر صبر آن مزد و ثواب داشتی اکنون که او را در دریا انداختی و هلاک
کردی مستحق عقوبت شدی حق تعالی با او لطف کرده این اندوه که بسبب وساوس شیطان بود از دل او بر داشت
و شیخ حسن گفته که مراد فراغت او بود از الهام وحی یعنی او را فراموش کرد ایند و بیتاب شد **إِنْ كَادَتْ**
بدرستی که نزدیک بود که از فرط اضطراب و باز از غایت شادی بفرزند کو فتن فرعون او را **لَتُبْدِي بِهِ**
آشکارا کند امر موسی را و گوید که این فرزند منست مقاتل گفته که چون مادر تابوت را دید که در روی در
بالا میرود و در زیر می آید صبرش نماند خواست که جزع آشکارا کند **لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا** اگر نه آن بود که
ما بند نهادیم **عَلَىٰ قَلْبِهَا** بر دل او یعنی بستیم و محکم کردیم دل او را بتوفیق صبر و ثبات **لِتَكُونَ مِنَ**
الْمُؤْمِنِينَ تا باشد او از باور دارندگان وعده ما هر آینه ظاهر میکرد ایند سر پسر خود را **وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ**
و گفت مادر موسی مر خواهر موسی را که مریم نام داشت و اصح آنست که نام او کلثوم بود و شوهرش اغالب بن
یوشا گفتند و بر هر تقدیر مادر موسی او را گفت **قُصِّيهِ** برپی برادر برو و از وی خبر گیر کلثوم بدیکا
فرعون آمد **فَبَصُرَتْ بِهِ** پس بدید برادر خود را **عَنْ جُنُبٍ** از دور که در کنار آبست **وَهُمْ**
لَا يَشْعُرُونَ و ایشان نمیدانستند که او خواهر ویست و برپی او آمده **وَحَرَّمْنَا** و حرام کرداینده
ما **عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ** بر موسی شیر دهندگان را **مِنْ قَبْلُ** پیش از آمدن خواهر او آورده اند
که موسی هشت شبانروز شیر کسی نگرفت و آسیه و قوم او از آن مضطرب شدند اما موسی انگشت بهم خود را
می مکید و شیر پاک بیرون می آمد و میخورد چون کلثوم دانست که آسیه برای دایه مضطربست پیش رفته
فَقَالَتْ پس گفت که **هَلْ أَدُلُّكُمْ** آیا دلالت کنم شما را **عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ** بر اهل خانواده

که از روی شفقت يكفلونه در پذیرند این کودک را لكم برای شما وهم و ایشان اهل بیت اند له ناصحون
مر او را نیک خواهان باشند و در شیر دادن و تربیت او تقصیر نکنند گفتند برو و او را بیاور و کلثوم مادر را بیاورد و در آن
روز موسی در کنار فرعون بوده و گریه میکرد و فرعون او را بانواع تسلی میداد و هرچند دایهای آمدند موسی روی
از ایشان میگردانید و شیر آنها را نمیگرفت و چون او را در کنار مادر نهادند بوی مادر بمشام وی رسید بوی متوجه شد
و پستان وی را فرا گرفت فرعون گفت تو کیستی که این طفل به پستان تو میل کرد گفت زنی ام خوشبوی و پاکیزه خوی و
پسندیده تن و شیر من بغایت شیرین می باشد و پاک می باشد بجهة این هیچ طفل را نزد من نیاوردند مگر که شیر من قبول کند
فرعون گفت تا اجرت او مقرر کردند و موسی را بدست او سپرد و گفت او را بخانه خود ببر و در هفته یکروز نزد ما آی
مادر موسی را برگرفت شادان و خوشدل روی بخانه خود نهاد و در روایتی آمده که در همان روزی که مادر موسی را
بدریا انداخته بود حق تعالی او را باوی رد کرد و سر انا رادوه الیک راست شد چنانچه فرمود که فرددناه پس باز
گردانیدیم موسی را الی امه بسوی مادر او کی تقر عینها تا روشن شود چشم او بفرزند ولا
تحزن و اندوهناک نشود بفراق او ولتعلم و تا بداند بمشاهده و معاینه ان وعد الله حق
آنکه وعده خدای راست و درست ولكن اكثرهم ولیکن بیشتر قبطیان یا اکثر آدمیان لا یعلمون نمیدانند
که وعده الهی در هرچه دهد حق باشد پس موسی در دامن مادر تربیت می یافت تا که از شیر مستغنی شد و از آنجا ترقی
نمود مرتبه بمرتبه کمال و قوت که نهایت شباب رسید ولما بلغ و آن هنگام که رسید موسی اشده بنهایت
قوت کمال خود که سی سالگیست و بروایت ابن عباس و مجاهد و قتاده تا چهل سالگی و گویند اشد سی سالگیست و استوی
چهل سالگی یعنی چون از سی بچهل رسید که منتهی نشو و نماست و محل کمال عقل آتیناه حکما وعلما بنبوت و دانش
در دین و ما علم حکما و علما باو عطا فرمودیم تا آنکه قبل از پیغمبری بر طریقه ایشان سلوک میکرد و فعل و قول او بر وجه
صواب بوده نه بطریق جهل و خطا وکذلک و مانند آنکه بموسی و مادر او بجای آوردیم از لطف و کرم و احسان
نجزی المحسنین پاداش دهیم نیکوکاران را ودخل المدینة و در آمد موسی بشهر مصر علی حین غفلة
بر هنگام غفلتی که واقع بود من اهلها از اهل مصر یعنی میان شام و خفتن که در آن وقت هر کس بمهم خود مشغول
و از امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست که آن روز عید ایشان بود که بلهو و بازی مشغول بودند و از سدی روایت که چون
موسی بزرگ شد همچنان جامهای فاخر پوشیدی و بر مرکبهای خاص فرعون نشستی و او را موسی فرعون خواندندی
یکروز فرعون سوار شده بود و موسی غایب بود چون باز آمد گفت فرعون کجاست گفتند فلان موضع رفته موسی سوار
شد و از عقب او روان شده در وقت قیلوله بدان دیه رسید در آنجا رفت شهری خالی بود و مردم همه بقیلوله مشغول بودند
ابن زید گفته که چون موسی بوقت خردی طپانچه بر روی فرعون زد گفت این آن کودکست که من در طلب او بسیار
کودکان بکشتم خواست تا او را بکشد آسیه گفت او کودکست و نادان چه میداند که چه میکند گفت نه چنین است بلکه این

کار دانسته او را و صادر شده آسیه گفت اگر خواهی که این حال بر تو ظاهر شود بفرما تا طبقی یاقوت و طبقی آتش
بیاورند اگر دست باتش کند نادانست و گرفتنی براو نیست و اگر یاقوت بردارد دانسته آن کار کرده و چون طبق یاقوت
و آتش حاضر کردند موسی خواست که بیاقوت دست دراز کند جبرئیل دست او را باتش رسانید و پاره آتش برداشته
در دهن نهاد زبانش بسوخت و گرهی بر زبانش پیدا شد و بجهة این سبک سخن نتوانست کردن فرعون با وجود این
از و ستوهم بود بفرمود تا او را از شهر بیرون بردند و او در حوالی شهر نشو و نما نمود تا بزرگ شد و روزی در شهر در آمد
که مردم غافل از و بودند و او را فراموش کرده فوجد فیها پس یافت در آن شهر رجلین یقتتلان
دو مرد که منازعه می نمودند با همدیگر هذا من شیعته این یکی از پیروان موسی بود یعنی بنی اسرائیل و
هذا من عدوه و آن دیگر از دشمنان او یعنی از قبطه و آن فاتون بود خباز فرعون یعنی بنی اسرائیل را
تکلیف هیزم کشیدن میکرد چون موسی آنجا رسید فاستغاثه پس فریاد خواست بموسی الذی من
شیعته آنکس که از پیروان او بود علی الذی من عدوه بر آنکس که از دشمن او بود یعنی قبطی اعانت نمود
و یاری طلبید از موسی بر آنکه دفع ظلم قبطی کند از او و ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود که باید
نامی شما را خوشحالی کند من گفتم آن چه نامست فرمود که آن سامی نامی اسم شیعه است نشنیده که حق تعالی میگوید
فاستغاثه الذی من شیعته از سعید بن جبیر روایتست که چون موسی بزرگ شد بنی اسرائیل برو جمع شدند و در
حمایت او می بودند و کسی بجهة او نتوانستی که با بنی اسرائیل در مقام تعرض در آید زیرا که او قوتی تمام داشت و پسر
خوانده فرعون بود روزی غایبانه خباز فرعون بنی اسرائیلی را گرفته بود موسی در گذر رسانید آن بنی اسرائیلی او را
استغاثه نمود موسی ویرا گفت دست از و بدار گفت میخواهم که هیزم بمطبخ پدرت برم و موسی بر سبیل مدافعه دست
بر آورد فوکزه موسی پس مشت زد او را موسی فقضی علیه پس بکشت او را موسی تسمیه قتل بقضا
از قبیل تسمیه مسبب باسم سبب و حقیقت معنی آنست که موسی مشت برو زد و حکم حق تعالی بموت او کرد و بمرد چون
کشته شد قال گفت موسی هذا این کار که ترک قتل او بود ترک ندب و تفویت الخیری که مستحق آن
میشدم از ثواب که مشت زدن بود من عمل الشیطان از کردار شیطان بود یعنی بسبب شیطان که بهیج عمل
من بود این عمل بود که ترک آن اولی بود از من صادر شد و یا این نزاع و خصومت که بسبب وی مقتول شد از
شیطان و وسوسه او بود انه بدرستی که شیطان عدو مضل مبین دشمنی است گمراه کننده
که هویداست دشمنی او بعد از آن بر سبیل انقطاع و رجوع بحق تعالی اقتدا بآدم علیه السلام کرده و گفت ربنا ظلمنا انفسنا
قال رب گفت ای پروردگار من انی ظلمت نفسی بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود که بقتل قبطی
خود را در معرض خطاب و عتاب فرعون انداختم و یا آنکه حق تعالی ویرا اعلام کرده بود که او مستحق کشتن است
بجهة کفر و عناد لیکن بر سبیل ندبیت او را بتاخیر قتل او امر کرده بود و وی بجهة مبالغه در نصرت شیعه خود در قتل قبطی تعجیل

کرده و ترک ندب نموده از ثوابی که مترتب می شد بندم محروم شد و گفت بر خود ستم کردم بنقص ثواب **فاغفر لی**
پس بیامرز مرا یعنی مرا از فرعونیان محفوظ دار تا از شر آنها ایمن شوم چه غفران در لغت بمعنی پوشش است و مغفر که کلاه
خودیست که تمام سر را فرا می گیرد و می پوشد از این ماخوذ است و یا مرا از ثواب که لازم غفرانست فایز گردان و محروم مگردان
فغفر له پس بیامرزید حق تعالی او را یعنی از شر فرعونیان نگاه داشت و با ثواب و کرامت بسبب انقطاع بوی از دنیا
داشت **انه هو الغفور** بدرستی که حق تعالی آمرزنده است بندگان را **الرحیم** **قال رب** مهربان برایشان در
عیون الرضا باسانید معتبره از علی جهم روایت کرده که در مجلس مامون حاضر بودم و امام رضا علیه السلام نزد وی بود مامون گفت
یا ابن رسول الله تو می گوئی که انبیا معصومند از صغایر و کبایر پس چه میگوئی در قول حق تعالی فرمود فوکزه موسی فقضی علیه
قال هذا من عمل الشیطان فرمود مراد آنست که چون موسی در مدینه از مداین فرعون درآمد در وقت غفلت که میان مغرب و عشا
بود دو مرد را دید که با هم قتال و جدال میکنند یکی از گروه موسی و دیگری از گروه فرعون پس موسی بحکم خدا بر فرعونی
مشتی زد و او بمرد آنگاه گفت که این قتال و جدال که در میان این دو مرد بود از کردار شیطان بود نه آنچه موسی کرد بر قبطی از زدن
و قتل او مامون گفت پس چیست معنی قول موسی که رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی فغفر له فرمود مراد موسی از این آن بود که من
وضع کردم نفس خود را غیر موضع آن بجهت داخل شدن در این شهر پس بپوشان مرا از دشمنان خود تا بر من ظفر نیابند و
بقتل نرسانند پس خدای او را مستور ساخت از ایشان و بعد از آن **بما انعمت علی** بسبب آنچه انعام کردی بر من
از کمال قوت که این مرد را بیک مشت زدن کشتم و از صرف اعدا از من **فلن اکون** پس هرگز نباشم **ظهیرا** معاون
و هم پشت و مددکار **للمجرمین** مر بدکاران را بلکه مجاهده کنم در راه تو باین قوت تا آنکه راضی شوی از من در مجمع
آورده که شخصی بعطای رباح خراسانی گفت که برادر من برای فلانی قلم زنی میکند و زیاده از دخل و خرج او چیزی نمی رسید
و اگر چه اجرت او را نمیگیرد و عیال او بشدت فقر و فاقه گرفتار میشوند گفت آیا نشنیده قول آن مرد صالح یعنی موسی علیه السلام
که رب بما انعمت علی فلن اکون ظهیرا للمجرمین در آثار آمده که فردای قیامت که خلایق را در موقف سیاست بدارند منادی ندا
کند که کجا اند ظالمان و اعوان ظالمان پس همه را جمع کنند آن کس که برای اهل ظلم قلمی تراشیده باشد یا دواتی را
سیاهی کرده همه را در تابوت آهنین جمع سازند و بدوزخ اندازند آورده اند که یکی از صلحا در دیوان رفت برای شفاعت تا دفع
ظلم کند از مظلومی صاحب دیوان گفت شنیده ام که قلم را نیکو می تراشید قلم بتراش تا آن بنویسیم که بر آن مظلوم تعدی نکنند
قلم نیکو برای وی بتراشید صاحب دیوان برداشت و نوشت که بنا واجب چیزی را از وی نطلبند و کسانی که او را گرفته اند
بازآیند چون قلم از دست بنهاد آن مرد صالح قلم را برداشت و سرش را بشکست گفتند چرا چنین کردی فرمود ترسیدم که
تو بدین قلم چیزی برکسی نویسی بظلم و من از آن کس باشم که ترا یاری داده باشم بظلم القصه چون موسی قبطی را کشت
فاصبح فی المدینة پس بامداد کرد او در آن شهر **خائفا** در حالتی که ترسان و هراسان بود **یترقب** انتظار می برد
که مبادا کسی او را طلبد و قصاص جوید **فاذا** پس ناگاه **الذی استنصره** آنکس که طلب یاری میکرد از و

بالامس دیروز یعنی آن سبطی **یستصرخه** بفریاد طلب فریاد رسی میکرد از و و استغاثه میطلبید بر دفع ظلم
قبطی دیگر موسی از نهادی که دیروز شد لیک و خایف بود روی بوی آورده **قال له موسی** گفت او را موسی **انک**
بدرستی که تو **لغوی** هر آینه گمراه و نومیدی از مطلوب **مبین** پیدا و هویداست گمراهی تو و انحراف
از صواب که دیروز آنچنان مخاصمت کردی با زامروز با این مرد در مقام منازعت در آمده و فتنه انگیزی میکنی و در دار تحمل
و صبر و حسن خلق و ملایمت قدم نمیزنی و ترک درشتی و درشت خوئی نمیکنی پس مراد غوایت او بوده در اخلاق
ستوده دین و یا آنکه مراد وی آن بود که هر که با آل فرعون مخاصمت نماید با وجود کثرت و استیلای ایشان پس البته
خایف خواهد بود از حصول مطلوب او از ایشان و عدول نماینده از آنچه مقصود اوست از ایشان **فلما ان**
اراد پس آن هنگام که خواست موسی **ان یبطش بالذی هو عدو لهما** آنکه بگیرد آن کس که او دشمنست
مر موسی را و بنی اسرائیل را و شر او را از سبطی دفع کند گمان برد که برسر او میرود تا او را بکشد یا بزند **قال یا موسی**
گفت یا موسی **اترید** آیا میخواهی **ان تقتلنی** آنکه بکشی مرا **کما قتلت نفسا بالامس** همچنانکه
بکشتی نفسی را دیروز **ان ترید** نمیخواهی از این فعل **الا ان تکون** مگر آنکه باشی **جبارا** گردنکش
نامهربان که در خونریزی عاقبت بینی نکنی **فی الارض** در زمین مصر **وما ترید ان تکون من المصلحین**
و نمیخواهی آنکه باشی از مصلحان و مخاصمت بر وجه احسن موسی این سخن را شنیده دست کوتاه کرد چون قبطی دید که
موسی انکار قول او نکرد دانست که قاتل خباز را او کشته خبر بفرعون رسانید فرعون با ارکان دولت مشاورت کرد
هم بر قتل موسی قرار گرفت و حزقیل که مومن آل فرعون بود و ابن عم او از این حال آگاه شده متوجه موسی شد کما قال
وجاء رجل و آمد مردی یعنی حزقیل **من اقصا المدینة** از دورترجای شهر یعنی از بارگاه فرعون که بر
کنار شهر بود **یسعی** و شتاب میکرد تا زود بموسی برسد و این خبر باو رساند و چون نزدیک موسی آمد **قال**
یا موسی گفت ای موسی **ان الملاء** بدرستی که اشراف قوم که امرا و مقربان درگاه فرعونند **یاتمرون**
مشاورت میکنند با هم **بک** بسبب تو **لیقتلوک** تا بکشند ترا بعوض قبطی مقتول **فاخرج** بیرون رو
از این شهر **انی لک** بدرستی که من ترا **من الناصحین** از نیکوخواهان و مهربانانم موسی چون این سخن
از حزقیل بشنید **فخرج** پس بیرون آمد در همان دم بی زاد و توشه و راحله و رفیق **منها** از آن شهر **خائفا**
ترسان بر نفس خود **یترقب** و انتظار میبرد که کسی از پی او بیرون آید و او را بگیرد **قال رب** گفت ای
پروردگار من **نجنی** نجات ده مرا و برهان **من القوم الظالمین** از گروه ستمکاران یعنی فرعون و کسان او
و مراد رحفظ خود نگهدار تا از ایشان ضرری بمن نرسد و در روضه آورده که جبرئیل آمد و گفت ای موسی حکم الهی چنانست
که بشهر مدین روی پس او را بر سر راه آورد **ولما توجه** و چون متوجه شد و روی آورد **تلقاء مدین** بسوی
مدین و این مدینه بود که باسم بنا کننده آن که مدین برادر ابراهیم خلیل بوده و شعیب علیه السلام از نبیره او بود و آن ولایت در

تصرف فرعون نبود وازمصر تا آنجا هشت روزه راه بود موسی چون راه نمیدانست بر وجه توکل و حسن ظن بخدای
قَالَ عَسَى رَبِّي کفت شاید خدای من أَنْ يَهْدِيَنِي آنکه راه نماید مرا براه راست تا بمدین
راه برسه راه رسید او وسط را اختیار کرد سَوَاءَ السَّبِيلِ عبارت ازینست زیرا که بمعنی وسط طریق و معظم آنست
وچون جویندکان وی بآنجا رسیدند بآن راه دیکر دوانشدند و او را درنیافتند و موسی هشت شبانروز رفت و جز کیاه خوردنی
نداشت ابن جبیر کفته که موسی پای برهنه بود و بمدین نرسید تا که زیر قدم او مجروح شد و چون توکل کرده میرفت حق تعالی
فرشته فرستاد براسبی نشسته و نیزه بر دست کرفته کفت ای موسی کجا میروی جواب داد بمدین کفت راه را
کفت منی راه برو بید رفته تو باشم پس موسی با وی میرفت تا بآب مدین رسید وَلَمَّا وَرَدَ وچون وارد شد و آمد
مَاءَ مَدْيَنَ بکنار آب مدین و آن چاهی بود در کنار شهر که مواشی را از آن آب دادندی وَجَدَ عَلَيْهِ یافت بر سر
آب أُمَّةً مِنَ النَّاسِ کروهی بسیار از مردمان مختلف که آنجا جمع شده بودند يَسْقُونَ که آب میدهند
مواشی خود را وَوَجَدَ و یافت مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ از فرود ایشان یعنی مکان پایین تر ایشان دو زن را
تَذُودَانِ که میرانند و باز میدارند کوسفندان خود را از آب تا با رمه دیکران که برسر آب بودند مخلوط نشوند و بعد از آن
که رمه از آب خوردن سیر شوند رمه خود را آب دهند موسی از آنجا که شفقت انبیا می باشد پیش ایشان رفت و بطریق تلطف
قَالَ کفت با آن دو زن مَا خَطْبُكُمَا چیست حال و کار شما که کوسفندان را از آب خوردن و اختلاط کردن با دیکر
کوسفندان باز میدارید قَالَتَا لَا نَسْقِي کفتند در جواب او که آب نمیدهیم کوسفندان خود درین چاه حَتَّى
يُصْدِرَ الرِّعَاءُ تا بازکردانند شبانان رمهای خود را از افضله آبی که از مواشی آنها مانده باشد بکوسفندان خود
دهیم زیرا که مددکاری نداریم وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ و پدر ما پیری کهن سال بزرک حالت نمیتواند که بیاید و مواشی غنم
خود را آب دهد و بالضروره خود می آئیم و کوسفندان را آب میدهیم و آنها دختران شعیب بودند و بزرکتر ایشان صفورا
نام داشت و خوردتر آن صغیرا و چون موسی بر حال آنها اطلاع یافت نزد شبانان آمده کفت چرا این دو عاجزه را انتظار
میدهید اول کوسفندان ایشان را سیراب کنید تا زودتر بخانهای خود باز روند ایشان بر وجه تهکم کفتند ما ایشان را آب نمیدهیم
بیا و این دلو را بکش و آنها را آب ده موسی از غیرت و حمیت دین فرا پیش آمد و آنها را چون نظر بر میان دو ابروی وی افتاد
و بیک طرف رفته بنظاره بایستادند موسی بیامد و دلوی که ده تن می کشیدند او تنهای کشید با آنکه هشت شبانروز طعام
نخورده بود و پای او مجروح شده تا کوسفندان ایشان را سیراب کردانید و کفته اند که بر سر چاهی دیکر رفت و سنکی که چهل تن
بر کرفتندی او تنها از آنجا برداشت و چاه کام بینداخت و از آن آب برکشید و در روایت آمده که موسی چون انبوهی مردمان
برسر آن چاه بدید کفت با این دو زن که اینجا هیچ چاهی دیکر نیست کفتند بلی ولیکن متروکست و سنکی بزرک برسر آنجا هست که
چهل کس آنرا برمیدارند کفت آنرا بمن بنمائید بوی نمودند بیامد و دو دست فراکرد و آن سنک را از سر چاه برکرفت و بینداخت
و کفت هیچ دلو و ریسمانی دارید کفتند نه کفت هیچ آب دارید کفتند اندکی در مشک مانده آنرا از ایشان بستد و در دهن

کرد و مضمضه فرمود آنرا در چاه ریخت آب با سر چاه آمد فَسَقَى لَهُمَا پس آب داد برای ایشان مواشی ایشان را
و سیراب کردانید تا که شکمهای ایشان برآمد و پستانهاشان پر شیر شد ثُمَّ تَوَلَّى پس بازکشت إِلَى الظِّلِّ بسوی
سایه دیواری یا درختی فَقَالَ رَبِّ پس کفت ای پروردکار من إِنِّي بدرستی که من لِمَا أَنْزَلْتَ مر آن
چیزی را که بفرستی إِلَيَّ بسوی من مِنْ خَيْرٍ از نیکوئی یعنی خوردنی از بیش و کم هر چه باشد فَقِيرٌ
محتاجم و از تو میطلبم و اکثر مفسران کفته اند که مراد ازین سؤال یک نان جو بوده و امام محمد باقر علیه السلام فرموده که این
آنکاه کفت که محتاج نیم خرما بود و امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه فرموده که بخدا سوکند که موسی از خدا چیزی
دیکر نطلبیده درین دعا مکر نانی که بخورد زیرا که تره زمین میخورد و سبزی آن از پوست شکم آن دیده میشد
بجهة لاغری و کداختن کوشت اما چون دختران شعیب درین روز زودتر بخانه آمدند پدر از سبب آن پرسید
ایشان قصه را بتمامی عرض کردند شعیب دختر بزرک خود را فرمود و آن مرد را بیاور تا مزد بدهم فَجَاءَتْهُ
پس آمد بسوی موسی إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو زن که صفورا بود تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ میرفت بر طرزی
شرم داشتن چنانچه ابکار روند یعنی شرم زده نزد وی آمد روی بسته و کویند آستین بر روی افکنده بود
و کویند در حین آمدن از جاده عدول کرده بر کنار راه می آمد و چون از دور موسی را بدید همچنان که رو کرده قَالَتْ
إِنَّ أَبِي کفت بدرستی که پدر من يَدْعُوكَ میخواند ترا لِيَجْزِيَكَ تا پاداش دهد ترا أَجْرَ مَا
سَقَيْتَ مزد آب دادن تو کوسفندان را لَنَا برای ما موسی بجهة زیارت شعیب و تقرب آشنائی با او اجابت
فرمود نه برای طمع اجرت خود چه اجر برابر محل ثواب است و منافی قربت پس متوجه زیارت شعیب شد مروی است
که در راه که میرفتند باد که می آمد و جامه را از بعضی اعضای او برمیداشت فرمود موسی که تو از عقب من می آی
و مرا بحسن دلالت راه می نمائی در روایتی آنست که سنکی می انداز تا بآن راهی که باید رفت بردم فَلَمَّا جَاءَهُ پس آن
هنکام که آمد موسی نزد شعیب وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ و خواند برو و باز کفت قصه خود را از مبدا ولادت
تا غایت شعیب دانست که از اهل بیت نبوتست قَالَ لَا تَخَفْ کفت مترس نَجَوْتَ رهائی یافتی مِنَ
الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از کروه ستمکاران یعنی از فرعون و قوم او چه ایشان را درین ولایت دست نیست پس فرمود
تا طعام حاضر کردند موسی از خوردن ابا نمود و فرمود که ما کار آخرت را بدنیا نفروشیم چه آب دادن کوسفندان
برای خدا کردم نه برای جزا شعیب فرمود این طعام نه مزد کار تست بلکه عادت ما آنست که هر که بمنزل ما رسد
بطریق ضیافت او را طعام دهیم موسی از استماع این کلام از آن طعام تناول نمود و در اثنای این حال
قَالَتْ إِحْدَاهُمَا کفت یکی از آن دو زن که صفورا بود يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ ای پدر من بمزد کیر موسی را
برای شبانی إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ بدرستی که بهترین کسی که بمزد کیری الْقَوِيُّ الْأَمِينُ مزدور توانا
و امین است این کنایت از آنکه موسی را قوت و امانت هست از ابن عباس روایت که شعیب از دختر پرسید

که توقوت وامانت او کجا معلوم کرده صعود ما قصهٔ سنک از سر چاه برداشتن و کشیدن دلو و صورت مضمضه
وامر کردن بآنکه از عقب وی رود بازکشت و مانند این قوة معجزاتی که از موسی علیه السلم ظاهر شد بردست امیر المؤمنین
علی صلوات الله علیه صادر شد چنانکه آورده اند که چون امیر المؤمنین علی علیه السلم با لشکر روی بصفین آورده بود و بعضی
از منازل فرود آمدند که آب نبود و مردمان وچهارپایان سخت تشنه شدند و هر چند که آب طلبیدند نیافتند حضرت
امیر را از این قضیه آگاه کردند سوار شد و با لشکر پاره راه برفت و بعد از آن اندازه عدول کرده بدیری رسیدند
که در میان بیابان بود و راهبی در آن دیر بود پرسیدند درین حوالی آب هست کفت از اینجا تا آب دو فرسنک راه بیشتست
لشکریان کفتند یا امیر المؤمنین اکر صواب باشد خود را باینجا رسانیم پیش از آنکه جان بالکلیه منقطع شود فرمود
حاجت بآن نیست پس روی بقبله دعا آورده و مناجات فرموده بموضعی اشارت نمود که اینجا را بکنید مردمان بیل و تبر
بر کرفتند و آن زمین را پاره بکندند سنکی بزرک نمایان شد پس اطراف او را از خاک بیرون کردند و هر چند خواستند
که آن سنک را بردارند نتوانستند امیر المؤمنین علی علیه السلم فرمود که این سنک بر سر آبیست جهد کنید در برداشتن آن
همه مجتمع شدند و هر چند کوشیدند بجائی نرسید کفتند یا امیر المؤمنین از تحت قدرت ما بیرونست حضرت پای از رکاب
بکردانید و آستین باز نوردید و دست مبارک در زیر آن سنک کرده بجنبانید و برکند و چند کام بینداخت آبی صافی
و تنک بیرون آمد که از برف سردتر و از شیر سفیدتر و از عسل شیرین‌تر بود پس همه مردمان و چهارپایان از آن آب
خوردند و مشکها پر آب کردند و راهب از بالای دیر می‌نکریست پس حضرت باز آن سنک را بجای خود نهاد و فرمود
تا از خاک پر کردند و اثر آن ناپدید کرد راهب کفت ای مردمان مرا فرود آرید او را فرود آوردند بیامد و نزدیک
امیر المؤمنین علی بایستاد و کفت تو پیغمبر مرسلی فرمود نه کفت فرشته مقربی کفت نه ولیکن وصی رسول خدا محمد بن عبد الله
که خاتم پیغمبرانست راهب دست در دست امیر المؤمنین نهاد و کفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و انك
وصی رسول الله واحق الناس من بعده امیر المؤمنین علی علیه السلم عمود و شرایط ایمان بدو فرا نمود و فرمود ترا چه چیز
بر اسلام داشت بعد از آنکه بر خلاف ملة اسلام بودی کفت یا امیر المؤمنین درین دیر ولای آن جا کرده ام که در کتب
سابقه مذکور شده و علماء ما نیز خبر داده اند که درین حوالی چشمه ایست و سنکی عظیم بر بالای آن و هیچ کس راه نبرد
بدان مکر پیغمبری یا وصی پیغمبری مردم بسیار بامید آن دیر نشسته اند و این کرامت نیافته اند که من یافتم پس چون این
آیت در دست تو پیدا شد دانستم که آن وصی تویی و بر دست تو اسلام آوردم و بولایت تو معترف شدم امیر المؤمنین
علیه السلم از این سخن بکریست چنانکه محاسن مبارکش از آب دیده مطهرش ترکشت و فرمود سپاس مر خدایرا که مرا فراموش
نکرد و در کتب اوایل یاد کرد اهل اسلام چون این را بشنیدند همه شاد کشتند و راهب با امیر المؤمنین علی اسلام رفت
و در خدمت او جهاد کرد تا بدرجه شهادت رسید و حضرت بر او نماز کرد و هر وقت که یاد او کردی بر او رحمت فرستادی
و چون از پای آن دیر روانه شدند و پاره راه برفتند حضرت فرمود کیست از شما که راه بآن چشمه برد کفتند ما همه میدانیم

دیگر باره کسی بر نخورد چون این کرامت کشت فرمود بروید و بجویید چند لحظه یافتند بجستند پس فرمود این
چشمه ظاهر نکردد تا قیام قیامت القصه چون شعیب صفت قوت و امانت موسی و تفصیل آن را از صفورا بشنید
دیر شان وی مهر او و اطلاع یافت رشته محبت را با موسی استحکام داده قَالَ کفت با او که إِنِّي أُرِيدُ بدرستی که
من میخواهم أَنْ أُنْكِحَكَ آنکه بنکاح تو در آورم إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ یکی از این دو دختر خود را هر کدام که
خواهی عَلَىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي برصداق آنکه اجارت دهی بمن نفس خود را تا اجیر من باشی ثَمَانِيَ حِجَجٍ
هشت سال و در معانی المعانی آورده که در شرایع متقدمه مهر دختران مر پدران را بوده و در شریعت ما منسوخ
بآیه واتوا النساء صدقاتهن فَإِنْ أَتْمَمْتَ پس اکر تمام کردی عَشْرًا ده سال فَمِنْ عِنْدِكَ
پس آن نزدیک تست بر طریق تفضل و کرم کار کرده باشی نه آنکه بر تو واجب و لازم بوده باشد بلکه هشت
سال لازم حال تو باشد فقط وَمَا أُرِيدُ و نمیخواهم أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ آنکه مشقت و رنج نهم
بر تو بالزام تمام ده سال سَتَجِدُنِي زود باشد که یابی مرا إِنْ شَاءَ اللَّهُ اکر خواهد خدای مِنَ
الصَّالِحِينَ از نیکوکاران و شایستکان در چنین معامله و وفا بعهد و التزام تمام و آداب صحبت و جمعیت
قَالَ ذَٰلِكَ کفت موسی که این عهد بَيْنِي وَبَيْنَكَ میان من و تو ثابت که هیچ خلافی نکنیم أَيَّمَا
الْأَجَلَيْنِ هر کدام از این دو مدت که هشت و ده است قَضَيْتُ بکذارم و بپایان رسانم فَلَا عُدْوَانَ
پس هیچ تعدی و افزونی جستن نیست ترا عَلَيَّ بر من یعنی هم چنانکه زیاده از ده سال بر من مطالبت نخواهی
کرد زیاده از هشت سال نیز طلب نکنی وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ و خدای بر آنچه میکوییم و شرط میکنیم کواه است
و یا بر آنچه کفت و شنید میرود کار ساز ما است یعنی کار خود را بوی سپاردیم تا بتوفیق او از عهده این عهد بیرون
آییم وکیل کسی است که کار خود باو واکذاشته شود اما استعمال آن می کنند در موضع شاهد حسین بن صفوان
روایت کرده که او کفت از ابی عبد الله علیه السلم پرسیدند که کدام دختران بودند که کفتند ان ابی یدعوک فرمود آن
دختری بود که موسی علیه السلم بآن متزوج شد باز کفتند که موسی دو اجل را که ام باتمام رسانید فرمود تمامتر و دو ر تر
اکر که ده سال بود دیکر سوال کردند که موسی قبل از مضی مدت دخل فرمود زن خود را یا بعد از انقضای آن کفت
قبل از انقضای آن کفتند درین چکونه جایز باشد که مردی متزوج شود بزنی قبل از وفا نمودن بشرط نکاح که آن
درین مقام هشت سالست یا ده سال فرمود شعیب میدانست بعلم نبوت که موسی بآن وفا خواهد نمود القصه شعیب صفورا را
بوی عقد بست و موسی قبول شرط مذکور نموده با شعیب کفت چون مرا شبانی نصب کردی عصایی بمن ده تا
کوسفندان را از بهایم و سباع را بآن دفع کنم از ایشان شعیب دختر را کفت برو در فلان خانه که چند عصا هست یکی را
بیاور و بموسی ده دختر برفت و عصای از آن خانه برداشت شعیب کفت این عصا را بکذار و دیکری را بیاور دختر عصا
باز پس برد و بنهاد خواست تا دیکری برکیرد همان عصا بر دست او آمد بیاورد شعیب کفت این همانست و سه بار این

صورة باین طریق واقع شد و در نوبت سیم دختر کفت که حقا کسوکند که من عملا این را بشو مکیرم الا انکه بدست تو سپردیم عصای
دیکر بردارم همین عصا بدست من می آید شعیب کفت این را بموسی ده مرویست که از عکرمه که این عصای آدم بود که از بهشت
همراه خود بیرون آورده بود چون وفات کرد جبرئیل آنرا برکرفت و حفظ آن می نمود تا روزی که موسی از شعیب عصای
طلبید جبرئیل بیامد و این عصا را بشعیب داد که بموسی ده و در کشاف آورده که نزد شعیب عصای انبیا جمع شده بود
در شب موسی را کفت که درین خانه در و یکی از آن عصاها را بردار موسی در اندرون خانه آمد و آن عصا را که
آدم از بهشت آورده بود برداشت شعیب چون مکفوف بود آنرا برداشت و مس کرد دانست که عصای آدمست کفت
بنه و یکی دیکر بردار موسی هفت نوبت باندرون خانه آمد همین عصا بدست او می آمد شعیب بدانست که وی شایسته آنست
با و داد و کفت ای موسی چون بفرق الطریقین رسی دو راه پدید آید بر دست چپ برو اکرچه بدست راست کیاه بیشتر
باشد چه دران مرغزار اژدهائی عظیم هست که مردم را چهارپای فروخورد موسی چون آنجا رسید کوسفندان میل
بجانب راست کردند و میدویدند هرچند موسی خواست که باز کرد ایشان نتوانست پس بالضروره برابر ایشان برفت
مرغزاری دید کیاه بسیار رسته کوسفندان میل بآن کردند و بچرا مشغول شدند موسی بجهة انکه تعب بسیار دیده باد
بود لختی بخفت و عصا را بر زمین فرو برد اژدها بیامد و آهنک کوسفندان کرد عصا جانوری شد و با اژدها در او
موسی از خواب درآمد عصا خون آلود بود و اژدها کشته شده شادمان شد و شعیب را بآن خبر داد شعیب دختر را کفت
شوهر تو پیغمبری خواهد بود که او را دین عصا نشانی باشد چون شعیب دانست که موسی مرتبه عظیم دارد نزد حق تعالی
و ببرکت و یمن قدم و حسن رعایت او درین کوسفندان پدید خواست که باوی احسان نماید کفت ای موسی هرچه
ازین کوسفندان امسال ابلق بوجود آید یعنی سیه و سفید بتو بخشیدم حق تعالی وحی بموسی کرد در خواب که این عصا را
برآبی زن که کوسفندان از آن آب میخوردند موسی چنان کرد و کوسفندان آب بخوردند آن سال نتایجی که از ایشان
حاصل شد همه ابلق بودند شعیب کرآن را روایتست که حق تعالی بوی داده عبدالله بن سنان روایت کرده که من از
ابوعبدالله علیه السلم شنیدم که فرمود که عصای موسی را شاخی بود از درخت مورد بهشت که در حینی که موسی متوجه
مدین شد جبرئیل آنرا بوی داد و بجهة آن علامات و خوارق عادات از آن بظهور رسید و در مجمع البیان از پیغمبر صلی الله علیه
روایت کرده که ای مسلمانان عصا بدست کیرید که از سنتهای پیغمبرانست و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم فرموده که هرکه
سفر از خانه بیرون آید و با او عصائی از درخت بادام تلخ باشد در وقت توجه آیه و لما توجه تلقاء مدین الی قوله علی ما نقول
وکیل بخواند حق تعالی او را ایمن کرداند از هر درندی ضرر رساننده و از هر دزدی تعدی کننده و از حدود که را نشده
و از هر جانوری نیش دارنده تا بمنزل خود رجوع کند و با او همراه دو هفت فرشته باشد از پس و پیش او و او را حافظه
نمایند تا بمنزل خود باز کردد و عصا را از دست بنهد القصه موسی علیه السلم ده سال در شبانی اشتغال نمود **فلما قضى**
موسى الاجل پس آنهنکام که بکذارد موسی مدت خود را که اقصی الاجلین بود و ده سال دیکر بعد از این نزد شعیب

بود و کوچ کرد چون تمامی آن بانجام رسانید شعیب متوجه مصر کشت بجهة زیارت مادر و برادر و خواهر **فسار باهله**
و ببرد کسان خود را با مواشی در شب تاریک و راه کم کرد و زنش را وضع حمل رسید و کوسفندان از برف و باد
دمه متفرق شدند آتش نبود آتش زنه برداشت و چند انکه بر سنک آتش زد آتش بیرون نیامد موسی
سنک آتش را بینداخت سنک آتش بزبان آمد که یا موسی آتش جز بفرمان خدای بیرون نیاید و هم آتشها را
امشب فرو نشانیده موسی در کار خود حیران فرو ماند که ناکاه **آنس من جانب الطور نارا** پدید آورد از
جانب کوه آتشی **قال لاهله** کفت مر کسان خود را که **امکثوا** درنک کنید درین مکان **انی آنست**
نارا بدرستی که من دیدم آتشی را **لعلی آتیکم** شاید که بیاورم برای شما **منها بخبر** از آن آتش
خبری یا از نزدیک کسانی که بر سر آتش باشند خبری تحقیق کنم که راه از کدام جانبست **او جذوة من النار** یا پاره
از آن آتش بر سر چوب کرفته **لعلکم تصطلون** شاید که شما کرم شوید **فلما اتیها** پس چون آمد
بدان آتش **نودی** ندا کرده شد یعنی ندا بموسی رسید **من شاطی الواد الایمن** از کنار وادی که
از جانب راست موسی بود **فی البقعة المبارکة** در جائی برکت داده شده یعنی آن شاطی که در موضعی با یمن
و برکت بود **من الشجرة** آن درخت عناب یا عوسج یا عناب **ان یا موسى** انکه ای موسی **انی انا الله**
بدرستی که منم خدای **رب العالمین** که پروردکار عالمیانم و استماع موسی ندا و کلام را بدون واسطه اعلای
مراتب انبیاست و آن ندا دو مضمون داشت یکی انی انا الله رب العالمین و دیکری **وان الق عصاك** و آنکه
بیفکن عصای خود را فی الحال بینداخت عصا را ماری شد **فلما راها** پس آنهنکام که دید عصا را بسرعت تمام
که **تهتز** حرکت میکند **کانها جان** کوئیا ماریست بسرعت حرکت کننده و در زعوام آنرا ابتر مار کویند
ولی برکشت موسی **مدبرا** پشت کرداننده و بهزیمت رونده از خوف **ولم یعقب** و باز نکشت بآن
وادی بلکه از غایت دهشت روی بجانبی که آمده بود روان شد ندا رسید که **یا موسى اقبل** ای موسی پیش
آی **ولا تخف** و مترس ازین جهة **انك** بدرستی که تو **من الامنین** از ایمنانی یا فکانی یعنی از
جمیع مخاوف چه پیغمبران مرسل را ترسی و هراسی نیست کما قال لا یخاف لدی المرسلون پس باین خطاب اطمینان تمام
یافته باز آمد و بجرءت تمام دست در دهن مار کرده آنرا در پیش خود کشید همان عصا شد و باز باو ندا رسید که **اسلك**
یدك در آور دست خود را **فی جیبك** در کریبان خود **تخرج بیضاء** تا بیرون آید سفید و درخشنده
من غیر سوء از غیر بدی یعنی بدون عیبی و علتی که متنفر باشد چون بیاض برص **واضمم الیك** و جمع
کن بسوی خود **جناحك** بال خود را **من الرهب** از جهت ترس که بتو رسیده بود از مشاهده مار یعنی
دستهای خود را که کسترده بودی جهة ترسیدن هم چنانکه ترس فزع کننده میکند آنرا جمع کن با دخال آن در زیر
بازو یا کریبان که هیچ خوفی در آنجا بر پیغمبران نرسد و ابن عباس فرموده که دست خود را بر سینه نه تا از تو برود

بترسیده از خوف و ترس نزد معاینهٔ حیه و گویند که چون دست سفید بود درخشان بود [illegible] دیگر
زیر بغل در آورد تا چنان شود که بود و خوف زایل گردد **فَذَانِكَ** پس این هر دو یعنی عصا و ید بیضا **بُرْهَانَانِ**
دو علامت روشن اند **مِنْ رَبِّكَ** از جانب پروردگار تو بر رسالت تو **إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ** بسوی فرعون
و گروه او **إِنَّهُمْ كَانُوا** بدرستی که ایشان بودند **قَوْمًا فَاسِقِينَ** گروه بیرون رفتگان از دایرهٔ اسلام و سلوک
نمایندگان در وادی کفر و عصیان پس مستحق آنند که رسولی با معجزات نمایان مبعوث شود بایشان و لازم کرد حجت
برایشان **قَالَ رَبِّ** گفت موسی ای پروردگار من **إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا** بدرستی که من کشته ام از قبطیان کسی را
فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ پس میترسم آنکه بکشند مرا بقصاص او **وَأَخِي هَارُونُ** و برادر من هرون **هُوَ أَفْصَحُ**
مِنِّي او فصیح تر است از من **لِسَانًا** از روی زبان آوری و سخن گذاری **فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ** پس بفرست ویرا
با من **رِدْءًا** در حالتی که یار و مددکار باشد مرا در ترویج حق **يُصَدِّقُنِي** و راست گوی در دین حق **إِنِّي أَخَافُ**
أَنْ يُكَذِّبُونِ آنکه تکذیب کنند مرا فرعونیان و زبان من بوقت [illegible] مرا یاری ندهد و چون او فصیح تر است
از من که با کافران مجادله کند و حجت را برایشان لازم گرداند تا تصدیق کنند مرا بواسطهٔ وی **قَالَ** گفت خدای تعالی
سَنَشُدُّ عَضُدَكَ زود باشد که سخت کنیم بازوی ترا یعنی قوت ترا بیفزاییم **بِأَخِيكَ** ببرادر تو یعنی او را معین
و ناصر تو گردانیم در نبوت و تبلیغ فرعون **وَنَجْعَلُ لَكُمَا** و بدهیم مر شما را **سُلْطَانًا** تسلط و غلبه بر اعدا
باظهار معجزات و حجج و بینات **فَلَا يَصِلُونَ** پس نرسند **إِلَيْكُمَا** بسوی شما باستیلا یعنی مستولی نشوند و دست
نیابند بشما بتغلب و آخر از پس بروید بدل بجانب ایشان **بِآيَاتِنَا** با دلایل قدرت ما که معجزات باهره است **أَنْتُمَا وَمَنِ**
اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ و شما هر دو و هر که پیروی کند شما غلبه کنندگانید برایشان شاید که مغلوب کنند شما را
چه آیات ما غالبست بر همه چیز و امداد و اعانت ما اولیای خود را متوالی و متواتر است و از ابو جعفر علیه السلام مرویست که چون
موسی از طور مراجعت فرمود نزد زن و خیر خود آمد زن او را گفت از کجای آیی گفت از نزد خداوند و آفریدگار این آتش پس
متوجه فرعون شد و بخدا سوگند می بینم موسی را طویل الباع یعنی دراز دست و خداوند مواشی بسیار و آدم و بر او جبهٔ
پشمینه از صوف و عصا در کف و میان بسته و نعلین از جلد حمار در پای و بند نعلین او از لیف خرما پس چون بدر خانهٔ فرعون
رسید و اظهار دعوت کرد خبر بفرعون رسانیدند که جوانی بدرگاه ایستاده است و دعوی میکند که رسول پروردگار عالمیانم
فرعون بجمعی که موکل بودند بر شیر و سایر سباع امر کرد که چند شیر در زنجیر کشید و حاضر کنید و ذات او این بود که اگر بر
مردی غضب کردی او را نزد شیر انداختی تا او را هلاک کردی پس بحضار مجلس امر کرد که موسی را از هفت در گذرانیده نزد
فرعون آورند چون شیران او را بدیدند نزد وی آمدند و دم جنبانیدن آغاز کردند و سر بر پای او سمالیدند فرعون
مر جلسای خود را گفت که من هرگز مثل این را ندیده بودم و چون موسی در دیدهٔ فرعون کرد او را بشناخت و گفت **أَلَمْ نُرَبِّكَ**
فِينَا وَلِيدًا چنانکه در سورهٔ الشعرا گذشت و بعد از آن برهنگی امر کرد که او را بگیرید و بجلاد دهید و بگوید که گردنش بزند جلاد [illegible]

که موسی علیه السلام بکشد جمعی [illegible] نیامد و شخصی از دست او گریخته او را بکشت و هر کس پیش می آمد او را میکشت تا شش کس را
بکشت فرعون چون چنان دید هراسان شد و گفت دست از وی بدارید پس موسی دست از زیر بغل بیرون آورد مانند
آفتاب درخشنده بود گفت این معجزه ایست بر صدق دعوی من و بعد از آن عصا را بینداخت اژدهای عظیم شد
و ایوان او را در دهن گرفت فرعون از جای برجست و بموسی گفت او را بگیر موسی چون او را بگرفت عصا شد و فرمود
که این نیز معجزه ایست دیگر **فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا** پس آن هنگام که آمد بدیشان موسی علیه السلام آیتهای ما
یعنی معجزهای ما را که در شان موسی علیه السلام بود **بَيِّنَاتٍ** در حالتی که روشن بود و هویدا و مشتمل بود اعجاز آن
قَالُوا گفتند فرعونیان **مَا هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًى** نیست این مگر جادویی بر بافته و ساخته که مثل این دیگری نکرده
و هرگز مانند این را ندیده ایم از کسی و یا این سحریست که تعلیم گرفته و بعد از آن بر خدا بسته و بر او افترا نموده **وَمَا**
سَمِعْنَا و نشنیده ایم **بِهَٰذَا** مثل این سحر یعنی این را از کسی نشنیده ایم که دیده باشد **فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ** در
روزگار پدران گذشتهٔ ما این سحر را جهة این گفتند که در روزگار ایشان ساحران بسیار بودند [illegible] این دعوی نبوت را
از پدران خود نشنیده ایم که گفته باشند فلان پیغمبر خداست و حضرت الله او را فرستاده و این قول ایشان با وجود اشتهار قصهٔ
نوح و صالح علیهم السلام و غیر ایشان از پیغمبران که دعوی توحید و اخلاص میکردند جهة آن بود که فترت در میان ایشان واقع
شده بود و طول زمان پدید آمده و یا جهة عدم تصدیق ایشان و بنابرین معنی آنست که ما نشنیده ایم که تصدیق رسل
کرده باشند در آنچه که آورده باشند **وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّي** و گفت موسی پروردگار من داناتر است **بِمَنْ**
جَاءَ بِالْهُدَىٰ بکسی که آمد براه نمودن از انبیا **مِنْ عِنْدِهِ** از نزدیک او یعنی میداند که من بر حقم و شما بر باطل
و گمراه **وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ** و داناتر است بکسی که باشد مر او را سرانجام پسندیده درین سرای دنیا یعنی ختم
بایمان و یا در آخرة یعنی نجات از نیران و دخول در جنان **إِنَّهُ** بتحقیق که شان و کار آنست که بهیچ وجهی **لَا يُفْلِحُ**
الظَّالِمُونَ فیروز نشوند ستمکاران و از حق بباطل میل کنندگان و از دین برگشتگان بشرف حیات دارین فایز نشوند
وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون **يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ** ای گروه اشراف و اکابر **مَا عَلِمْتُ** ندانسته ام من **لَكُمْ**
مر شما را **مِنْ إِلَٰهٍ** خدای که او را پرستید و تعظیم کنید **غَيْرِي** جز من و موسی میگوید که خدای دیگر هست
که آفریدگار آسمانست **فَأَوْقِدْ لِي** پس برفروز آتشی برای من **يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ** یا هامان بر گل تا پخته
شود و در بنا آن را استحکامی بود آورده اند که اول کسی که بپختن خشت امر کرد فرعون بود که وزیر خود را گفت خشت
پخته بساز **فَاجْعَلْ لِي** پس بنا کن برای من **صَرْحًا** کوشکی بلند که مرا و را نردبانی باشد تا بر بام او روم جهة
نظاره **لَعَلِّي أَطَّلِعُ** شاید که دیده ور شوم **إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ** بسوی خدای موسی یعنی ببینم او را و از او
معلوم کنم که موسی در دعوی نبوت و ادعای آله غیر صادقست یا کاذب **وَإِنِّي** و بدرستی که من **لَأَظُنُّهُ** گمان
میبرم موسی را **مِنَ الْكَاذِبِينَ** از دروغ گویان گویا فرعون تصور کرده بود که حق تعالی جسمانیست و بر آسمان مکان دارد

وتوقع ببوی او بمکث و نداشته بود که **شعر** که مکان آفرین مکان چکند * آسمان کوی آسمان چکند * نه مکان بود
نه زمان * نه بیان دو جز حد نه عیان * و یا آنکه فرعون بطریق تلبیس عوام کفته باشد که آن کس که موسی مدعی است
او بخواند جاری مجرای سنت در احتیاج و جهت و در کشاف آورده که هامان هفتاد هزار استاد را جمع کرد سوای مزدوران
و بطبخ آجر و بختن کچ و تراشیدن چوب و رفع بنا امر کرد و بنائی دفیع و محکم برآورد که هیچ کس پیش از این بدین طریق صرحی
نساخته بود و چندان محکم بود در ساخت که عقل نتوانست که تدبیر فکر کند ...ش باش و در زاد المسیر آورده که بنا
باتمام رسید فرعون ببالای آن برآمد و در خیالش آن بود که بفلک نزدیک شده باشد چون در آسمان نگریست آسمان را
ببالای صرح خود هم چنان دید که بروی زمین میدید منفعل شده بفرمود تا تیر بطرف آسمان انداختند تیر خون آلود
بازکردید بجهت امتحان فتنه و تهکم فرعون کفت بکشتم خدای موسی را حق تعالی جبرئیل را بفرستاد تا پر خود بر آن صرح زد و سه
پاره ساخت و یك قطعه آن بلشکرگاه فرعون آمد و دوازده هزار قبطی کشته کشت و قطعه دیگر در دریا افتاد و پاره
دیگر بجانب مغرب رفت و هیچ کس از استادان و مزدوران زنده نماند و فرعون با وجود این متنبه نشد و عزور او
و جهل و عناد او افزونتر کشت **وَاسْتَكْبَرَ** و کردن کشی کرد **هُوَ وَجُنُودُهُ** او و لشکر او **فِي الْأَرْضِ** در زمین
بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق و بی استحقاق و ترفع و تعظیم **وَظَنُّوا أَنَّهُمْ** و کمان بردند ایشان که **إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ**
بسوی ما باز کشت نخواهند کرد و بغرور دنیا فریفته شده آخرت را قبول نکردند **فَأَخَذْنَاهُ** پس کرفتیم اورا **وَ**
جُنُودَهُ و سپاه او را **فَنَبَذْنَاهُمْ** پس افکندیم ایشان را **فِي الْيَمِّ** در دریای نیل تا همه در آن غرق شدند هم چنا
بیان آن مشروحا کذشت **فَانْظُرْ** پس بنکر بدیده بصیرت ای محمد **كَيْفَ كَانَ** که چکونه بود **عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ**
سر انجام ستمکاران و از حد در کذشتکان یعنی مشرکان قوم خود را از مثل این واقعه بترسان **وَجَعَلْنَاهُمْ** و کردانیدیم
ایشان را در این جهان **أَئِمَّةً** پیشوایان ضلالت یعنی حکم کردیم که ایشان ائمه اهل ضلالند و یا نام نهادیم ایشان را ائمه اهل ضلال
و یا بجهة فرط عناد و جحود و یا لجاج ایشان الطاف خود را از ایشان باز داشتیم و ایشان را در وادی خذلان فرو کذاشتیم تا اهل
ضلال بایشان کرویده ایشان را ائمه و مقتدیان خود کردانیدند **يَدْعُونَ** میخوانند ایشان را **إِلَى النَّارِ** بسوی آتش
یعنی بعملهائی که موجب دخول باشد در آتش دوزخ چون کفر و معصیت **وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ** و در روز رستخیز **لَا**
يُنْصَرُونَ یاری داده نخواهند شد یعنی ناصری و معاونی عذاب از ایشان بر نخواهد داشت **وَأَتْبَعْنَاهُمْ** و از پی
در آوردیم ایشان را یعنی بایشان لاحق و متصل کردانیدیم **فِي هَذِهِ الدُّنْيَا** در این سرای **لَعْنَةً** لعنت را که ملائکه
و مؤمنان بر ایشان لعنت می کنند و یا دوری از رحمت لازم حال ایشان کردانیدیم **وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ** و در روز قیامت
هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ایشان از زشت رویانند چنانکه از عبد الله عباس مرویست که رویهای ایشان را سیاه کنند و چشمهای
ایشان را کبود و این علامت دوزخیانست و یا دور آن دور کردکانند از رحمت و مایوس از مغفرت که اصلا رایحه رحمت و مغفرت
بمشام ایشان نرسد **وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ** و بدرستی که دادیم موسی را کتاب توریة که در او امر و نهی و وعد و وعید

و مسائل حلال و حرام بود **مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى** از پس آنکه هلاك کردیم اهل قرنهای پیشین
از نوح و هود و صالح علیهم السلام و یا از پس هلاك قبطیان **بَصَائِرَ** در حالتی که حجتها و برهانها روشن بود در روشنائی
لِلنَّاسِ برای بنی اسرائیل که دیده دل ایشان بحقایق آن متبصر میشد و بآن حق را از باطل امتیاز میکردند **وَ**
هُدًى و راه نماینده بود باحکام شرع تابعان خود را **وَرَحْمَةً** و بخشایش برای مصدقان و عاملان بآن یعنی
بجهة تصدیق و عمل بآن میرسیدند برحمت واسعه او سبحانه که مثوبات را این است **لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ** ایشان
پند پذیرند یعنی بر حالتی شوند که امید وار بتذکیر و پند کرفتن ایشان توان داشت یا بجهة اراده این که پند کیرند
بآن از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که حق تعالی هلاك نکردانید هیچ قومی و امتی و اهل دهی را بعذاب
آسمانی از آن زمان که انزال توریة فرمود بر روی زمین غیر اهل دهی که مسخ شدند بوزینکان نمی بینی که حق تعالی فرماید
که ولقد آتینا موسی الکتاب تا آخر آیه بعد از آن بر سبیل تنبیه و تعجب میفرماید که **وَمَا كُنْتَ** و نبودی تو ای محمد
بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ بطرف وادی غربی و یا بناحیه طور که در جانب غربست و میقات موسی است یعنی تو بر کوه طور
حاضر نبودی **إِذْ قَضَيْنَا** چون کذاردیم **إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ** بسوی موسی وحی را یعنی که وحی کردیم با او امر را که
با او اعلام کنیم از رسالت و اوامر و نواهی و یا وصف تعریف تو با او و کویند مراد یا امر وصف پیغمبر ماست صلی الله علیه و آله
و تعریف او موسی را **وَمَا كُنْتَ** و نبودی تو **مِنَ الشَّاهِدِينَ** از کواهان از امر ارسال او بسوی فرعون
و غیر آن از اوامر و نواهی و یا وصف تعریف تو با او و یا هلاك کردن هفتاد کس که با موسی بودند مراد دلالت برآنکه دلالت
برآنکه اخبار آنحضرت از این قصه از قبیل اخبار است از مغیبات که شناخته نمیشود مکر بوحی چنانکه میفرماید که
وَلَكِنَّا ولیکن ما وحی کردیم آن قصه را بتو برای آنکه ما **أَنْشَأْنَا** بیافریدیم پس از موسی **قُرُونًا**
قرنهای مختلف کروهی بعد از کروهی **فَتَطَاوَلَ** پس دراز شد **عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ** برایشان زندکانی یعنی مدتهای
مدید بر اهل این قرنها بکذشت و خبرها از صوب صواب محرف شد و علوم شرایع مندرس کشت پس ما ترا برای
تجدید این اخبار فرستادیم و همه علما دانند که خبر دادن از این چیزها جز وحی آمدن کار دیکری نتواند بود **وَمَا كُنْتَ**
ثَاوِيًا و نبودی تو مقیم **فِي أَهْلِ مَدْيَنَ** در میان اهل مدین یعنی نزد شعیب و مؤمنان آن وقت که سوره
بجهة تعلیم کرفتن **تَتْلُو عَلَيْهِمْ** بخوانی برایشان **آيَاتِنَا** آیتهای ما را که قصه موسی و شعیب نازل شد چنانکه
شاکردان بر استادان خوانند یعنی در مدین نبودی تا این قصها را تعلیم کیری **وَلَكِنَّا** ولیکن ما **كُنَّا مُرْسِلِينَ**
هستیم فرستنده تو و خبر کننده ترا از این قصها را **وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ** و نبودی تو حاضر بطرف طور سینا
إِذْ نَادَيْنَا وقتی که ندا کردیم موسی را مراد شب طور است که او سبحانه تکلم فرمود و او را نزد فرعون فرستاد بتبلیغ
رسالت و تواند بود که مراد زمانی بوده باشد که حق تعالی توریة را بموسی داد بعد از غرق شدن فرعونیان و ابو سعید
نقل کرده که مراد باین ندا بود که حق تعالی در طور امت رسالت را ندا فرمود و نوازش نمود و منشاء این آن بود که موسی

علیه السلام کفت الهی در توریة میخوانم صفت امت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امتی مرحومه که ایشانرا بر من بنما کفت الکنون زمان ظهور ایشان نیست اکر خواهی ترا آواز ایشان بشنوانم پس خطاب کرد که یا امت محمد همه از اصلاب پدران و ارحام مادران لبیك اللهم لبیك جواب دادند چون موسی را آواز ایشان بشنوانید نخواست که بی تحفه باز کردند فرمود که عطا کردم شما را پیش از انکه از من بخواهید و آمرزیدم شما را قبل از انکه آمرزش طلبید زهی دولت این امت عالی مرتبت که با وجود اختصاص ایشان بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و قرآن کریم باینوجه مژده یافته اند ع حق لطف داد بی هرچه بهتراست پس اینجا میفرماید که تو حاضر نبودی وقتی که امت ترا خواندیم و بنواختیم **وَلَكِنْ** ولیکن خبر ترا **رَحْمَةً** از جهة آمرزش بخشش که واقع است **مِنْ رَبِّكَ** از آفریدکار تو که آن بعث است ترا برسالت و بر کزیدن ترا باین معجزه **لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ** تا بیم کنی کروهی را که نیامده است برایشان **مِنْ نَذِيرٍ** هیچ بیم کننده **مِنْ قَبْلِكَ** پیش از تو مراد ایام فترت است که میان زمان عیسی است و آنحضرت و آن مدت پانصد و پنجاه بوده یا میان اسمعیل و حضرت رسالت برانکه دعوت موسی و عیسی مختص بر بنی اسرائیل بود و آنانکه حوالی ایشان بودند و بعد ازان از زمان اسمعیل کسی بعرب مبعوث نشده بود پس ترا فرستادیم **لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ** شاید که ایشان پند پذیرند و راه نجات یابند **وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ** و اکر نه آن بودی که بدیشان رسیدی **مُصِيبَةٌ** عقوبتی رسیده **بِمَا قَدَّمَتْ** بسبب آنچه پیش فرستاده است **أَيْدِيهِمْ** دستهای ایشان یعنی عملهای زشت ایشان و آن شرك و ظلم است و سایر معصیت **فَيَقُولُوا** پس کفتندی بوقت حلول عذاب **رَبَّنَا** ای پروردکار ما **لَوْلَا أَرْسَلْتَ** چرا نفرستادی **إِلَيْنَا رَسُولًا** بسوی ما فرستاده که پیغام بما آوردی **فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ** پس پیروی کردیمی آیتهای ترا و تصدیق تو نمودیم **وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** و بودیم از کرویدکان بتو و رسول تو یعنی اکر نه آن بودی که بوقت عذاب حجة آوردندی که پیغمبری بما نیامد و ما را بحق دعوت نکرده هر آینه عذاب برایشان می فرستادیم پس قطع عذر و الزام حجت برایشان ترا برسالت برایشان فرستادیم و عذاب را از ایشان تاخیر نمودیم تا هیچ حجتی و عذری نداشته باشند آورده اند که رهط قریش مکه در باب پیغمبر از احبار یهود مدینه سؤال کردند ایشان نبوت حضرت او را کرده و وصف او را از توریة خواندند مشرکان انکار توریة نیز نموده کفتند اکر او پیغمبر است چرا آن معجزه که موسی داشت او ندارد آیه آمد که **فَلَمَّا جَاءَهُمُ** پس آن هنکام که آمد برایشان یعنی بمشرکان عرب **الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا** محمد که فرستاده بحق است از نزد ما **قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ** کفتند چرا داده نشد محمد را **مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى** مانند آنچه داده شد بموسی از معجزات یعنی چرا او را نیز عصا و ید بیضا و غیر آن از معجزات موسی ندادند و این از وجه تعنت و اقتراح می کنند **أَوَلَمْ يَكْفُرُوا** آیا کافر نشدند ابنای جنس ایشان از مشرکان قبطه در رای و مذهب **بِمَا أُوتِيَ مُوسَى** بآنچه داده شد بموسی **مِنْ قَبْلُ** پیش ازین آیات که **قَالُوا** کفتند قبطیان **سِحْرَانِ** دو جادوند سحر یعنی موسی و هرون **تَظَاهَرَا** هم پشت شدند در اظهار خارق عادت یا مشرکان عرب کفتند که دو سحر مطابق

موافق یکدیکرند یعنی توریة و قرآن **وَقَالُوا** و کفتند قبطیان یا مشرکان مکه **إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ** بدرستی که ما هریك ازین دو سحر یا بجمیع پیغمبران و کتب ایشان ناکرویدکانیم و نا باور دارندکان **قُلْ فَأْتُوا** بکوای محمد پس بیارید **بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** کتابی از نزدیك خدای که باشد **هُوَ** آن کتاب **أَهْدَى مِنْهُمَا** راه نماینده تر ازین دو کتاب که بر من و موسی نازل شده تا من **أَتَّبِعْهُ** پیروی کنم آنرا **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** اکر هستید کویان که توریة و قرآن سحر است و یا موسی و هرون ساحرند **فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ** پس اکر اجابت نکنند ترا و کتاب نیاورند **فَاعْلَمْ أَنَّمَا** پس بدانکه جز این نیست که ایشان **يَتَّبِعُونَ** پیروی میکنند **أَهْوَاءَهُمْ** آرزوهای خود را بی دانشی و تحقیق چه اکر تابع حجتی بودندی هر آینه می آوردند حجتی و برهانی و کتابی **وَمَنْ أَضَلُّ** و کیست کمراه تر **مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ** از آنکس که پیروی کند آرزوهای خود را **بِغَيْرِ هُدًى** بی راهنمونی و بیانی و بصیرتی **مِنَ اللَّهِ** از نزدیك خدای مراد ازین نفیست یعنی هیچ کس کمراه تر از آنکس نیست که تابع هوای خود شود بدون راه نماینده و دلیلی **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** بدرستی که خدای تعالی راه نمیماید در طرق نجات بمنزل رسانند کروه ستمکاران را که تابع هوای نفس خودند و متوغل در آرزوهای باطل یعنی جماعتی که با وجود وضوح دلایل هادیه بر حقیقت اسلام بجهة عناد و جحود و استکبار تابع تسویلات منافی و متمنیات شیطانی شده اند حق تعالی نظر لطف و هدایت را از آنها برداشته در بادیه خذلان فرو کذارد و در توفیق را از ایشان مسدود ساخته تخلیه ایشان نماید بحبال نکال دنیا و عقبا کرفتار شوند یا معنی آیه آنست که حق تعالی فردا راه بهشت را بر اهل کفر و شرك ننماید بعد ازان در صفت قرآن میفرماید که **وَلَقَدْ وَصَّلْنَا** و بتحقیق پیوند دادیم و متصل کردانیدیم **لَهُمُ الْقَوْلَ** برای ایشان سخن را یعنی پیوسته فرستادیم قرآن را آیتی بعد از آیتی و سورتی بعد از سورتی برای تذکر و تدبر ایشان در آن و یا از پی درآوردیم دعوت او حجت و موعظت را بمواعید و نصایح بتغییر و قصص را با مثال **لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ** تا شاید که ایشان پند پذیر شوند در او تامل نموده بد و بکروند از قتاده مرویست که چون عبدالله بن سلام و تمیم داری و جارود عبدی و سلمان فارسی بشرف اسلام رسیدند حق تعالی آیه فرستاد که **الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ** آنکه دادیم ایشانرا توریة **مِنْ قَبْلِهِ** پیش از قرآن **هُمْ بِهِ** ایشان بقرآن **يُؤْمِنُونَ** میکروند بقرآن و اشهر آنست که این آیه و تتمه بعد ازین در شان چهل از اهل انجیل نازل شده و ایشان چهل ترسا بودند سی و سه با جعفر بن ابی طالب از حبشه آمده بودند و هشت از شام از جمله بحیرا و ابرهه و اشرف و عامر و ایمن و ادریس و نافع و تمیم بودند در مکه بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسیده ایمان آوردند پس مراد بکتاب انجیل باشد **وَإِذَا يُتْلَى** و چون خوانده شود قرآن **عَلَيْهِمْ** برایشان **قَالُوا آمَنَّا بِهِ** کویند ایمان آوردیم بآن و دانسته ایم که کلام خداست **إِنَّهُ الْحَقُّ** بدرستی که آن درست و راست که فرود آمده **مِنْ رَبِّنَا** از نزد پروردکار ما **إِنَّا كُنَّا** بدرستی که

بودیم مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول یا قبل از تلاوت آن مُسْلِمِینَ یکوردگان احکام اویم تا آنکه بیک کتب
ذکر آن یافته بودیم وحقیقت آن را شناخته أُولَٰئِكَ آن گروه که اهل تورات یا انجیلند یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ
داده شوند یعنی بدهند مزد ایشان را مَرَّتَيْنِ دو بار بِمَا صَبَرُوا بسبب آنکه صبر کردند بر ایمان بتورات یا
انجیل و بر ایمان بقرآن پیش از نزول یا قبل از تلاوت آن ویا صبر کردند در دین خود ویا بر اذیت کفار وَيَدْرَءُونَ
ودفع میکنند بِالْحَسَنَةِ بکلمهٔ نیکو که کلمهٔ توحید است السَّيِّئَةَ کلمهٔ بد را که قایل شدند بکفر یا رفع میکنند
بطاعت معصیت را ودر موضع آورده که بعد از ایمان جماعت مذکوره ترسایان مدینه ویا یهودان طعن میکردند
بر ایشان و آنها بنرمی جواب میدادند حق تعالی صفت ایشان فرمود که دفع میکنند بنیکوئی گفتار سفیهان را وَمِمَّا
رَزَقْنَاهُمْ ولختی داده ایم ایشان را يُنْفِقُونَ آن را نفقه میکنند در راه ما که وجوه البر است وَإِذَا
سَمِعُوا اللَّغْوَ وچون شنوند سخن بیهوده و باطل را یعنی دشنام و کنایه منافقان و کافران را أَعْرَضُوا عَنْهُ
روی بگردانند از او وَقَالُوا وگویند مر لغو گویند کان را لَنَا أَعْمَالُنَا ما راست کردارهای ما از حلم و اعراض
عفو وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شما راست اعمالهای شما از سفاهت ولغو ویا ما راست دین ما و شما راست دین شما
یعنی ما را از اعمال یکدیگر سؤال نخواهند کرد بلکه هر یک از ما را بجزا از آن خواهند داد بر وفق او سَلَامٌ عَلَيْكُمْ
سلامتی است از ما بر شما یعنی لغو شما را بر لغو خود مقابله نکنیم مراد آنست که ما در مقابل لغو شما لغو نمیکنیم بلکه شما را
سالم میداریم و گویند مراد سلام وداعست و ترک تحیت یعنی ترک شما کردیم و شما را واگذاشتیم لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ
نمیطلبیم و نمیخواهیم صحبت جاهلان را و اراده صحبت و مجالست با ایشان نمیکنیم و با خلاق ایشان متخلق نمیشویم چه مصاحبت
با اشرار موجب بدنامی است در دنیا و بد فرجامیست در عقبی و با خلاق ایشان متخلق شدن مستوجب عقاب و نکال
در حال و مآل بلکه طالب حکما و علما و حلیمانیم بعد از آن حق تعالی اعلام میکند پیغمبر خود را که بر تو همین تبلیغ و ادای رسالتست
نه ایشان را بر ایمان داشتن و میفرماید که إِنَّكَ بدرستی که تو ای محمد لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ قادر نیستی که راه
نمائی بایمان او را که دوست میداری مراد بهدایت ایصال الطبیعت که ترد آن کس احتیا را ایمان کند چون قدرت عقل و
تمکین و ازاحهٔ علل و نصب ادلهٔ هادیه که هیچ کس بر این قادر نیست مگر حق تعالی پس بر تو این نوع تکلیفی نباشد وَلَٰكِنَّ اللَّهَ
يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ولیکن خدای راه می نماید بایمان و لطف و اسباب توفیق هر کرا میخواهد از کسانی که مستعد اند
و طالب آن نه اهل عناد و جحود و لجاج که با وجود ظهور حق معاندانه در مکابره کرده بآن نگروند وَهُوَ أَعْلَمُ و او
دانا تر است بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان یعنی با آنانکه استعداد آن دارند که بشرف ایمان برسند از طالبان حق
وکسانی که بجهت فرط عناد و جحود و استکبار و تفکر در آیات هادیه و حجج واضحه نمیکنند ایشان را در بادیهٔ خذلان فرو
میگذارند و اسباب توفیق لطف از ایشان باز میدارند اهل خلاف بر آنند که آیه در شأن ابی طالب نازل شده
چه رسول بسیار طالب این بود که ابوطالب ایمان آورد و کاره اسلام وحشی و حمزه بود و قضیه بر عکس شد که

ابوطالب ایمان نیاورد و خداوند ایمان آورد و شبهه بنفس که این سخن است بغایت ضعیف و رکیک که چون نیست که اراده
آنحضرت مخالف ارادهٔ حضرت عزت باشد هم چنانکه جایز نیست مخالفت او امر و نواهی او و هرگاه که بزعم مخالف حق
تعالی ارادهٔ ایمان ابوطالب نکرده باشد و مرید کفر او باشد و ارادهٔ ایمان وحشی داشته و کاره کفر او و پیغمبر صلی الله
علیه وآله بر عکس این اراده داشته باشد پس غایت خلاف باشد میان خدا و رسول نعوذ بالله من هذه العقیدة
الفاسدة الغاویة و دیگر اهل البیت اجماع دارند بر آنکه ابوطالب بر صفت ایمان متوفی شده و روایت بسیار
از ایشان درین باب منقولست از آن جمله باسانید صحیحه از امام محمد باقر علم الاولین والآخرین علیه السلام مرویست
که آنحضرت از آبای کرام خود نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که جبرئیل مرا گفت که حرام کرد خدای تعالی بر
آتش پشتی را که ترا بر داشت و شکمی را که ترا بر گرفت و پستانی که ترا شیر داد و کناری که ترا پرورد و کفالت تو نمود و
پشت که پشتی که حامل آن بود عبد الله بود و شکمی که حمل آن نمود آمنه خاتون بود و آن پستان که ویرا شیر داد
حلیمه بود و کناری که او را کفایت کرد و پرورید ابوطالب بود و فاطمه بنت اسد بن اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین
علی علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که بخدا سوگند که پدرم و جدم و هاشم و عبد مناف هرگز نپرستیدند
بلکه در عبادت الهی و توجه بقبله در وقت نماز متمسک بودند بدین ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام و هم از و منقولست
که آنحضرت در رحبه نشسته بود یکی ویرا گفت یا امیر المؤمنین تو باین مرتبه و مکانی و پدر تو معذبست در آتش حضرت در
غضب شده فرمود خداها اندیشکاه خاموش شو بحق آن خدائی که محمد را براستی بخلق فرستاد که اگر پدر من شفاعت
کند در حق جملهٔ گناهکاران روی زمین حق تعالی شفاعت او را قبول کند آیا پدر من در آتش دوزخ باشد و پسر او قسمت کنندهٔ
بهشت و دوزخ بود و هم از آبای خود نقل کرده که نقش نگین ابوطالب این بود که رضیت بالله ربا و بابن اخی نبیا و با
علی وصیا و باقی احادیث و ثقه و ادلهٔ واضحه در باب اثبات ایمان ابوطالب و اشعاری که ابوطالب در مدح پیغمبر صلی الله
علیه وآله فرموده مصرحست بر ایمان او بطرزی که در کتاب منهج الصادقین سمت ذکر یافته آورده اند که حارث بن
نوفل نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله آمد و گفت ای محمد ما میدانیم که قول تو حق و سخن تو راستست و لیکن میگوئیم
سبب دولت ماست در حیات و وسیلهٔ سعادت ما بعد از وفات اما متابعت تو موجب مخالفت تمام عربست می
ترسیم که اگر پیروی تو کنیم عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند و ما را بعلت انضمام ملاقات مفارقت ایشان نباشد آیه
نازل شد که وَقَالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَىٰ و گفتند بعضی از کفار اگر پیروی کنیم طریق هدایت و رشاد را مَعَكَ
با تو یعنی ایمان آریم بتو نُتَخَطَّفْ ربوده شویم مِنْ أَرْضِنَا از زمین خود یعنی عرب ما را از این دیار
بربایند و بیرون کنند حق تعالی رد قول ایشان کرده بر سبیل تقریر فرمود که أَوَلَمْ نُمَكِّنْ آیا جای ندادیم
لَهُمْ مر ایشان را حَرَمًا آمِنًا حرمی ایمنی که هیچ کس بر ایشان دست ندارد بجهت این جهة خانه که در آن
واقع شده يُجْبَىٰ إِلَيْهِ کشیده میشود بسوی حرم و جمع کرده میشود در آن ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ میوهای

هر چیزی یعنی منافع از هر بلدی و اطعمه و البسه از هر ناحیتی بدانجا آورند مراد مکه که ثمرات از قبیل و ادویه و روزی داده ایم ایشانرا در این وادی غیر ذی زرع **رِزْقًا** روزی دادنی **مِنْ لَدُنَّا** از نزدیک ما بی منت غیری و هر گاه ما ایشانرا با وجود بت پرستی ایمن و مطمئن و مرفه الحال میداریم اگر ایمان آورند و حرمت توحید را بحرمت بیت صنم بتدیل نمایند چگونه ایشانرا از نخوت و تخطف در امان بیاریم **وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ** ولیکن بیشتر ایشان **لَا يَعْلَمُونَ** نمیدانند این را و متفکر و متفطن نمیشوند تا بدانند که این روزی از نزد خدای تعالی بایشان میرسد چه اگر میدانستند از غیر او خایف نمیبودند بعد از آن بر سبیل تهدید بیان میکند که امری باید که بعکس باشد یعنی سزاوار آنست که از حق تعالی خایف باشند بدانچه بران هستند از کفر و شرک و میفرماید که **وَكَمْ أَهْلَكْنَا** و بسا که هلاک کردیم **مِنْ قَرْيَةٍ** از دهی که حال ایشان مانند حال شما بود در امن و وسعت عیش مانند دیار عاد و ثمود و قوم لوط و بجهت مفرد شدن ایشان بآن **بَطِرَتْ** بسیار شادی میکردند و در فرح افراط مینمودند و ناسپاسی میکردند **مَعِيشَتَهَا** در زندگانی خود یعنی بوقت کثرت نعمت و امنیت بطر ایشان زیاده شد و طاغی و یاغی شدند چنانکه اهل مکه و ما آن طاغیان را هلاک کردیم و بلاد ایشانرا در هم شکستیم و خراب ساختیم **فَتِلْكَ** پس آنست **مَسَاكِنُهُمْ** مسکنهای ایشان که خالی از خداوند شده و خراب و ضایع و ویران گشته کفار مکه آنرا می بینند نزد مرور بران در وقت تجارت چه دیار عاد را احقاف که موضعی است میان یمن و شام و دیار ثمود بوادی قری و دیار قوم لوط بر قوم **لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ** نه نشستند از پس هلاک ایشان **إِلَّا قَلِيلًا** مگر اندکی از راه گذریان که روزی یا بعضی از روز آنجا باشند و برروند و باز خالی بگذارند یا باقی نماند کسی که ساکن شود در آن مگر زمانی اندک بجهت شامت معاصی **وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ** و هستیم ما میراث گیرندگان مساکن بعد از اهالی آن یعنی هیچ کس نماند از ایشان که متصرف شود در دیار ایشان و سایر متصرفات ایشان غیر از ما چه مائیم که متصف بصفات بقائیم بعد از فنای همه **وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ** و نیست پروردگار تو هلاک کننده اهل دیهها **حَتَّىٰ يَبْعَثَ** تا آنکه برانگیزد **فِي أُمِّهَا** در معظم آن دیار و اهل آن بلاد یعنی در میان سواد اعظم که مردمان آن زیرکتر و با فهم ترند **رَسُولًا** فرستاده که بحکم او سبحانه **يَتْلُو عَلَيْهِمْ** خواند بر ایشان **آيَاتِنَا** آیتهای ما را برای الزام حجت بر ایشان و یا اهل زمین را هلاک نکند تا در ام القری که مکه معظمه است رسولی که محمد است صلی الله علیه مبعوث سازد که خاتم الانبیاست **وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ** و نیستیم ما هلاک کننده یعنی خراب سازنده و مبتلا بعقوبت **إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ** مگر در حالتی که اهل آن ستمکار باشند بتکذیب رسولان و انکار حق آیه دلیل است بر تنزیه حق تعالی از ظلم و چون منشا استکبار و عناد اعتزاز است بنعم فانیه از ینجهت ذم آن میکند که **وَمَا أُوتِيتُمْ** و آنچه داده شده اید شما **مِنْ شَيْءٍ** از چیزی یعنی از اسباب دنیوی **فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** پس برخورداریست از زندگانی این جهان **وَزِينَتُهَا** و آرایش این سرای که در مدت حیات بی اعتبار دیدن افتخار میکنند **وَمَا عِنْدَ اللَّهِ** و آنچه نزدیک خداست از ثواب آنجهان و نعمتهای

جاودانی **خَيْرٌ** بهتر است در نفس الامر چه لذت آن خالص است از کدورت محنت و مشقت و فنا **وَأَبْقَىٰ** و باینده تر جهة آنکه ابدیست **أَفَلَا تَعْقِلُونَ** آیا پس در نمی یابید و فهم نمیکنید که بدل میکنید بفانی مرغوب را به مرغوب ازینجا هدمروی است که سید عالم صلی الله علیه و آله با ابوجهل معارضه کرد در باب دین و از محمد بن کعب منقولست که امیر المؤمنین علی علیه السلام و حمزه رضی الله عنه با ابوجهل مجادله کردند و سدی گوید که عمار یاسر با ولید مغیره منازعه کردند در امر دین این آیه آمد که **أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ** آیا کسی که وعده کردیم او را بجنت و آخرت و نصرت در دین بجهت طاعت او **وَعْدًا حَسَنًا** وعده نیکو که در آن خلاف نیست که آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله یا امیر المؤمنین علی علیه السلام و حمزه یا عمار **فَهُوَ لَاقِيهِ** پس او دریابنده موعود است بلاشبهه بجهة امتناع خلف در وعده او سبحانه و تعالی **كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ** مانند کسی است که برخورداری دادیم او را **مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** از متاع زندگانی دنیا که محنت آمیخته بجنت و دولتش مؤدی بنکبت و مالش در صدد زوال و جاهش بر شرف انتقال و مخلوط با آلام و مکدر از منغصات و مستعقب حسرت بر انقطاع **ثُمَّ هُوَ** پس آنکس **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** در روز رستخیز **مِنَ الْمُحْضَرِينَ** از حاضر شدگانست از برای حساب یا عذاب یا حاضر شده در دوزخ مراد ابوجهل است یا ولید یعنی البته حال این دو کس مساوی هم نباشد که نعم دنیا مشوبست بغموم در معرض زوال و فنا و نعم آخرت خالص و صافی و دایم و غیر مکدر بتنغص و انتفا از ابن عباس مرویست که حق تعالی خلق دنیا فرمود و اهل آنرا سه صنف کردانید مؤمن و منافق و کافر پس مؤمن متزود میشود از آن و منافق متزین و کافر متمتع **وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ** و یاد کن روزیرا که بخواند خدای تعالی ایشانرا **فَيَقُولُ** پس گوید بر وجه عتاب که **أَيْنَ شُرَكَائِيَ** کجااند شریکان من **الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ** آنانکه بودند که گمان می بردند که شریک منند **قَالَ الَّذِينَ حَقَّ** گویند آنانکه واجب شده باشد **عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ** بر ایشان سخن خدا یعنی کلمه عذاب که آن آیات وعید است یا کلمه لاملان جهنم و آنها رؤسای اهل ضلال باشند یاد بوان گویند **رَبَّنَا** ای آفریدگار ما **هٰؤُلَاءِ الَّذِينَ** این گروه یعنی ضعفا و اتباع ما آنانند که **أَغْوَيْنَا** گمراه کردیم ایشانرا **أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا** استینافست برای بیان آنکه ایشان باختیار خود هم چنانکه گمراه بودیم و قطع نظر کردند از دلائل عقلیه و نصایح رسولان و کتب منزله که مملو بود بوعد و وعید و مواعد و زجر و صارف ایشان از تمرد الی ایشان با یمان و عجز و وسوسه و خواندن ما ایشانرا بضلالت تابع شدند باختیار خود اکنون **تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ** تبرا کردیم بسوی تو از ایشان و از آنچه ایشان اختیار کردند بر وفق هوای خود از کفر و طغیان **مَا كَانُوا** نبودند **إِيَّانَا يَعْبُدُونَ** که ما را پرستنده باشند بلکه پرستش هواهای فاسده و رایهای باطله خود کردند و پیروی نفس خود نمودند **وَقِيلَ ادْعُوا** و بگویند کافران که بخوانید **شُرَكَاءَكُمْ** انبازان خود را یعنی آنانرا که شریک ساختید از انباز و غیر آن تا عذاب از شما دفع کنند **فَدَعَوْهُمْ** پس بخوانند ایشانرا از فرط حیرت و یا بامید نصرت **فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ** پس اجابت نکنند مر ایشانرا بجهة عجز از اجابت نصرت **وَرَأَوُا الْعَذَابَ**

وپس بینند تابعان و متبوعان عذاب را لازم خود لو انهم اگر آنکه ایشان کانوا یهتدون بودندی کردا لا یافتند
بوجهی از وجوه حیله دفع عذاب از خود میکردند بسبب آن و لیکن نتوانستند و راه نیافتند بآن و یا اگر مهتدی میبودند بحق
آن عذاب را مشاهده نمیکردند ویوم ینادیهم و یاد کن روزی که باد کند اهل تکذیب فیقول پس گوید بوجه
تقریع و توبیخ ماذا اجبتم المرسلین چه جواب دادید فرستادگان را یعنی شما را دعوت کردند بحق فعمیت
علیهم الانباء یومئذ پس پوشیده شود بر ایشان از هول و هیبت آن روز مشاهده عذاب نداستد چگونه فهم
لا یتساءلون پس ایشان نپرسند از یکدیگر چه جواب دهیم چه سائل و مسئول فرو مانده باشند از دهشت و حیرت
پروای پرسش نکنند و بعد از ذکر احوال کفار بیان حال تائبان میکند که فاما من تاب پس آنکه توبه کردند از شرک و
امن و گرویدند بخدا و رسول وعمل صالحا و کردار شایسته فعسی ان یکون پس امید هست که باشند
من المفلحین از رستگاران و بوقت سوال و جواب فرو نمانند ذکر عسی با آنکه مؤمن تائب صالح مجزوم الفلاح و متیقن
الفوز است جهت آنست که تا میان خوف و رجا باشد و بعمل صالح خود مغرور نشود دیگر آنکه عسی از جانب خدای تعالی در جمیع
قرآن بمعنی وجوبست آورده اند که صنادید قریش طعنه میزدند که خدای تعالی چرا محمد را برای نبوت اختیار کرده با یتیمی که جنس
منصبی عالی بیرزگی از اهل مکه و طایف دادی حق تعالی در جواب ایشان فرمود وربک یخلق ما یشاء و پروردگار
تو می آفریند آنچه میخواهد بر وجه مصلحت و حکمت ویختار و برمیگزیند برای رسالت هر کرا میخواهد ما کان
نبت و نباشد لهم الخیرة مر کافران را چون ولید مغیره و سایر طاغیان را اختیاری در آن یعنی ایشان را نرسد که برای نبوة
کسی را برگزینند چه زمام اختیار در قبضه قدرت قادر مختار است هر کرا مصلحت بیند و حکمت او مقتضی آن باشد رسالت
دهد و هر کرا حکمت تقاضای آن نکند این رتبه ارجمند ندهد و گویند معنی آنست که اختیار میکند آنچه برای کرامت ایشان را
خیر و صلاحست در آن سبحان الله منزه و مبراست خدای از آنکه کسی را بالای اختیار او اختیار باشد و او را شریکی و
منازعی در خلق که اختیاری باشد و جرأت نماید بر او اختیار کردن آنچه او بجانه نفرموده وتعالی و بلند مرتبه و
برتر است عما یشرکون از مشارکت آنچه شرک می آورند بوی بت پرستان و شریک میگیرند بعد از آن اقامت حجت
میفرماید بر صحت اختیار خود بقوله و ربک یعلم و آفریدگار تو میداند ما تکن صدورهم آنچه میپوشد
سینهای ایشان یعنی آنچه پنهان میدارند از عداوة پیغمبر و کینه مؤمنان وما یعلنون و آنچه آشکارا میسازند از طعن
در نبوت و تکذیب قرآن و چون غیر او عالم بباطن و ظاهر بندگان نیست پس منفرد خواهد بود در خلق و اختیار و مبرا از
شریک و منازع در آن پس بجهة تاکید این معنی میفرماید که وهو الله و اوست خدای مستحق عبادت لا اله الا هو
هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او سبحانه له الحمد مر او راست ستایش و ثنا و حمد و مدح فی الاولی
والاخرة در این سرای و آن سرای از برای آنکه مولی و منعم عاجل و آجل بندگان اوست نه غیر او و لهذا اهل ایمان هم چنانکه در دنیا
حامد او یند و شاکر در آخرت هم حامد او خواهند بود وله الحکم و مر او راست کارگذاری و فرمانروایی والیه

ترجعون و بسوی جزای او باز گردیده خواهید شد در روز نشور و هر را برد فق عمل جزا خواهد داد بعد از آن
بیان توحید خود میکند که قل بگو ای محمد منکران توحید و قدرت را ارایتم آیا می بینید و میدانید این را که
ان جعل الله اگر گرداند خدای علیکم اللیل سرمدا الی یوم القیمة بر شما شب را پاینده تا روز رستخیز
بآنکه آفتاب در زیر زمین ساکن گرداند و یا در حوالی افق حرکت دهد من اله کیست خدای غیر الله بجز از
خدای بحق که از روی قدرت یاتیکم بضیاء بیاورد برای شما روشنی را یعنی روز را روشن کرده اند
که در آن بطلب معیشت مشغول شوید افلا تسمعون آیا پس نمیشنوید موعظه را بگوش تدبر و عبرت یعنی
از این علامت قدرت متذکر نشده بوحدانیت و قدرت معترف نشوید قل بگو ارایتم چه می بینید در
اینکه ان جعل الله اگر سازد خدا علیکم النهار برای شما روز را سرمدا باقی و پاینده الی
یوم القیمة تا روز رستخیز بآنکه آفتاب را در وسط السما برآورده و بدارد و یا بر مدار فوق الارض او را بحرکت درآورد
من اله غیر الله کیست خدای بجز از خدای بحق که الله است یاتیکم بلیل بیاورد برای شما شب را
تسکنون فیه تا آرام گیرید در شب از تعب اشتغال باعمال استراحت کنید در آن افلا تبصرون آیا
نمی بینید آثار قدرت را بدیده تفکر و استبصار ومن رحمته و از بخشایش واسعه او آنست که جعل
لکم بیافرید برای شما اللیل والنهار شب و روز را لتسکنوا فیه تا آرام گیرید در شب و
لتبتغوا و تا بجویید در روز بانواع مکاسب من فضله از روزی که بفضل خود مقرر فرموده نه باستحقاق
سابقه که شما را بوده ولعلکم تشکرون و تا شاید که شما سپاس داری کنید خدا را بر نعمت روز و شب
و در آخرت چون کلفت و محنت کسب مفقود است پس آنجا شب نخواهد بود تا آسایش بآن احتیاج افتد ویوم
ینادیهم و یاد کن روزی را که ندا کند خدای مربت پرستان را فیقول پس گوید بایشان بر وجه توبیخ این
شرکائی کجااند انبازان من الذین کنتم تزعمون آنانکه بودید که گمان میبردید که شریک منند
تکرار ذکر ینادیهم مشرکان را جهة توبیخ بعد از توبیخ است ونزعنا و بیرون آوریم من کل امة از هر گروهی
شهیدا گواهی بر کردار و گفتار ایشان یعنی پیغمبران ایشان را حاضر کنیم در محکمه قیامت تا گواهی دهند بر شرک و ضلالت
ایشان فقلنا پس گوییم مر اهل شرک را که هاتوا برهانکم بیارید حجتی و برهانی که داشتید بر شرک و
تکذیب فعلموا پس بدانند آن هنگام ان الحق لله آنکه راست گفتار و یا عبادت و یا توحید و یا حجت مر
خدایراست وضل عنهم و گم کرد از ایشان و نابود و ضایع شود ما کانوا یفترون آنچه بودند که بر
میبافتند از کذب و سایر سخنان باطل یا امید شفاعت که بر بتان داشتند و چون حق تعالی افتتاح این سوره بقصه
موسی و فرعون نمود اختتام آن را بقصه قارون کرد که از قوم موسی بود و فرمود ان قارون کان
من قوم موسی بدرستی که قارون بود از قوم موسی از نغلیه نفی الله که وی عم موسی بوده و نزد جمعی دیگر

خواهر زادهٔ وی و بروایت عطا از ابن عباس پسر خالهٔ او و این قول از ابی عبد الله علیه السلام نیز روایت است و بروایت ابن
جریج پسر عم موسی بوده چه پدر قارون یصهر بن قاهث بود و پدر موسی عمران بن قاهث از اولاد لاوی بن یعقوب و
قارون از غایت خوبی صورت و زیبائی طلعت منوّر خواندندی و در قرائت توریة اقرأ ایشان بنی اسرائیل بوده و یکی
از سبعین مختاران ایمان بموسی آورده و در زمان فقر و احتیاج مردی متواضع و متخلّق بوده گویند که وی بظاهر ایمان
آورده بود و بباطن مانند سامری کافر بود حق تعالی خواست که او را ممتحن سازد باتفاق تا کفر او بر همگنان ظاهر شود
پس او را ابواب کثرت مال بدین امتحان کرد **فَبَغَىٰ** پس ستم و افزونی جست و تکبّر نمود **عَلَيْهِمْ** بر قوم موسی
و خواست که همه در تحت حکم او باشند و بروایت سعید بن مسیب از ابن عباس که او عامل فرعون بود و در زمان او بر بنی
اسرائیل تکبّر میکرد و عطا گفته که جهة تکبّر بر بنی اسرائیل جامهها را یک شبر بلند از ایشان میپوشید و منشا آن کثرت مال
او بود هم چنانکه میفرماید **وَآتَيْنَاهُ** و عطا کردیم او را **مِنَ الْكُنُوزِ** از گنجهای ذخیره نهاده و مالهای فراهم
آورده و بر بالای یکدیگر نهاده **مَا** آن چیزی یعنی آن مقداری که کثرت و وفور او بر وجهی بود که **إِنَّ مَفَاتِحَهُ**
بدرستی که کلیدهای آن در حین برداشتن **لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ** هر آینه رنج می آورد بر گروهی بسیار از مردمان
أُولِي الْقُوَّةِ که خداوندان توانائی بودند از عطا منقولست که مراد بعصبه چهل مرد توانا بودند که کلیدهای
گنجهای او را میکشیدند و در کشف الاسرار آورده که شصت استر کلید خزانهای او را میکشیدند هر خزینه را مفتاحی بود
و هیچ مفتاحی از اصبعی زیاده نبود و از پوست حیوانات ساخته بود که تا سبک باشد و از خیمه نیز مروی است که در انجیل
واقع شده که کلیدهای گنج قارون بر شصت استر نهادندی و هر کجا رفتی با خود ببردی و ثعلبی گفته که مراد از مفاتیح
ادعیه مالست و آن چهار هزار همیان بوده پر از طلا و نقره و قول اول اکثر و اشهر است و بر هر تقدیر میفرماید
که یاد کن ای محمد **إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ** چون گفتند مر او را قوم او یعنی مؤمنانی که با او بودند بطریق نصیحت که
ای قارون **لَا تَفْرَحْ** شادی مکن بمال دنیا و بآن مغرور مشو و تکبّر مورز و ناسپاسی مکن **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که
خدای **لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ** دوست نمیدارد فرح کنندگان را بدنیا بر وجه غرور و ناسپاسی چه آن مقبوضه
حق است و محبّت او و اعتنا بآن موجب دوری از رحمت و مانع سازکاری کار آخرت **وَابْتَغِ** و بجوی و بدست آر
فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ در آنچه عطا کرده است از آن ترا خدای از غنا و توانگری **الدَّارَ الْآخِرَةَ** سرای دیگر را یعنی
صرف کن اموال خود را در راه خدا و آنرا وسیلهٔ حصول آنجهانی کردان چه مقصود از آن این است که متوسّل شوند
بآن برسیدن بدرجات باقیهٔ آخرت **وَلَا تَنْسَ** و فراموش مکن **نَصِيبَكَ** بهرهٔ خود را **مِنَ الدُّنْيَا**
از مال دنیا که آن تحصیل آخرتست بآن و یا نصیب تو در وقت رحلت از این جهان کفنی بیش نخواهد بود پس از آن غافل
براندیش و بمال و منال او غرّه مشو و باقتصاد مال که ترا کفاف باشد اکتفا کن و از امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست که
فرموده نصیب خود را فراموش مکن از تندرستی و قوّت و جوانی و نشاط و توانگری و بدین آلات طلب آخرت کن

وَأَحْسِنْ و نیکوئی نمای کما نا خدا **كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ** هم چنانکه نیکوئی کرده خدا و نعمت فرستاده
بسوی تو یا شکر و طاعت او را نیکوئی بجای آر هم چنانکه او سبحانه بانعام در حق تو نیکوئی کرده **وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ**
و مجوی تباهکاری و بیدادگری و تکبّر و فعل معاصی **فِي الْأَرْضِ** در زمین **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای
لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ دوست نمیدارد فساد کنندگان را که در دنیا تفاخر و تعظیم کنند و افعال سیئه از
ایشان بظهور رسد قارون بعد از استماع این نصیحت حمیّت جاهلیت او و استعداد یافته **قَالَ** گفت در
جواب او که **إِنَّمَا أُوتِيتُهُ** جز این نیست که داده شده ام این حال یعنی این را بمن داده اند **عَلَىٰ
عِلْمٍ عِنْدِي** بر حالتی که در دانشم که نزد منست یعنی علم توریة چه من اعلم بنی اسرائیلم بدان وجهة
آن مرا بر ایشان تفضیل داده اند و مستحق تفوّق شده ام بر ایشان بجهة مال و یا علم تجارت و دهقانی و سایر
مکاسب و بسبب آن اموال نزد من جمع شده و یا دفاین گنجهای یوسف صدّیق و آنرا برداشته ام و گویند
مراد علم کیمیاست که موسی بخواهر خود آموخته بود و آن قارون را بآن تعلیم داده و از سعید بن مسیب نقل است
که موسی علیه السلام کیمیا میدانست ثلث آنرا بیوشع بن نون آموخت و ثلث دیگر را بکالوب بن یوفنا
و ثلث دیگر را بقارون ایشان در صنعت آن ناتمام بودند قارون ایشانرا بفریفت و آن دو ثلث را از ایشان
بیاموخت و چون این صنعت با او تمام شد مالی عظیم حاصل کرد بعد از آن حق تعالی از روی تعجب و توبیخ و اعتنا
بقوّت و کثرت مال میفرماید که **أَوَلَمْ يَعْلَمْ** آیا ندانست قارون یعنی دانسته چه در توریة خوانده و از
مورّخان شنیده **أَنَّ اللَّهَ** آنکه خدای **قَدْ أَهْلَكَ** بتحقیق که هلاک کرده است **مِنْ قَبْلِهِ** پیش از
قارون **مِنَ الْقُرُونِ** از اهل روزگارها **مَنْ هُوَ** کسی را که او **أَشَدُّ مِنْهُ** سختتر بود از قارون
قُوَّةً از روی توانائی **وَأَكْثَرُ جَمْعًا** و بیشتر از وی در جمع مال مانند قوم عاد و ثمود و ملخّص
آنست که چرا قارون بشدّت مال و بسطت و کثرت مغرور شد و حال آنکه میدانست که ما کسانی را که از وی
قوی و غنیتر بودند هلاک کرده ایم **وَلَا يُسْأَلُ** و پرسیده نخواهند شد **عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ**
از گناه خود گناهکاران یعنی مشرکان چه ایشانرا بسیما خواهند شناخت که یعرف المجرمون بسیماهم با ایشان را
سؤال استعلام نخواهند کرد چه حق تعالی بر آن مطّلع است یا سؤال با معاینه نخواهد بود زیرا که بعذاب دوزخ
خواهند رفت و نظیر این است قوله تعالی فیومئذ لا یسأل عن ذنبه انس ولا جان اما قوله فوربك لنسألنهم
اجمعین مراد از این سؤال توبیخ است نه سؤال استعلام حاصل که حق تعالی باین آیه تهدید قارون فرموده باین
که حق تعالی مطّلع است بذنوب جمیع مجرمون و احتیاج ندارد بسؤال کردن و استعلام از ایشان و او قادر است
بر معاقبهٔ جمیع اشیا **فَخَرَجَ** پس بیرون آمد قارون از در خانه **عَلَىٰ قَوْمِهِ** بر گروه خود
فِي زِينَتِهِ در آرایش خود بر استر سفید که زین زرّین داشت نشسته و جامهٔ ارغوانی پوشیده و چهار

هزار کس با او بهمین صفت سوار شده دکشاف آورده که نود هزار کس همه جامهای معصفر داشتند و بطلها
بر استران بر نشستند و مردمان پیش از آن رنگ معصفر ندیده بودند و در روضه آورده که هزار جاریه با وی
بودند بر استران سپید با زین زرین و جامهٔ ارغوانی بحلی مذهب و موزهای سپید و بروایت دیگر جامهای
ایشان واسبان و دیبای احمر بود از جانب راست او شش‌صد غلام و از جانب چپ او شش‌صد کنیز با جامهای حلی
و دیبا چون بدین دبدبه بمیان قوم در آمد **قَالَ الَّذِينَ** گفتند آنانکه **يُرِيدُونَ الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا** میخواستند
زندگانی دنیا را و بدان راغب بودند از کفار و منافقان و ضعفای و اسلام و نزد بعضی مومن بودند که بجهة
آنکه و صله خیرات و مبرات و انفاق بر وجه قربت کنند **يَا لَيْتَ لَنَا** ای قوم کاشکی بودی ما را مالی
مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ مثل آنچه داده شده است بقارون از نعم بجهة عجز از حصد **إِنَّهُ** بدرستیکه او
لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ هر آینه خداوند بهرهٔ بزرگست از دنیا **وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ** و گفتند آنانکه داده شده
بودند دانش باحوال آخرت و یا دانا بیرکت قناعت و عزت توحید چون یوشع و اصحاب او متمنیانرا **وَيْلَكُمْ**
وای بر شما ای طالبان دنیا **ثَوَابُ اللَّهِ** پاداش خدای در آخرت **خَيْرٌ** بهترست از مالهای دنیا **لِمَنْ**
آمَنَ مرکسی را که بگرود بخدا و رسول او **وَعَمِلَ صَالِحًا** و بکند کردار ستوده **وَلَا يُلَقَّاهَا** و پیش
آورده نشوند کلمه را که علما کنند یعنی توفیق داده نشوند با آنکه این در دل و زبان تقاضا نمایند و فرا گیرند
إِلَّا الصَّابِرُونَ مگر صبر کنندگان از اکر بر طاعت و از معصیت شکیبا باشند و بقلیل دنیا از کثیر آن مستغنی آورده اند
که موسی بعد از غرق شدن قبطیان ریاست و ولایت مذبح و قربان بهرون داد بعد از آن هرکرا او را قربانی بودی
بهرون دادی تا که او را بر مذبح نهادی و آتش بیامدی و آنرا بسوختی قارون بر موسی و هرون علی نبینا و علیهما السلام
حسد برد چنانکه روزی بموسی علیه السلام گفت که تو رسالت بردی و مذبح و قربان بهرون دادی من بی منصبی صبر
کنم موسی گفت این بدست من نیست بخدا تعلق دارد هرکرا خواهد بدهد پس او در پی قصد ایذای موسی و
اتباع او بود و موسی مدارای او مینمود با او بجهة علاقهٔ خویشی و هر روز طغیان او زیاده میشد تا وقتی که حکم زکوة
نازل شد بآنکه عشر یا ربع مال بدهند موسی بقارون گفت که حق تعالی زکوة مال بر بندگان واجب کردانیده و زکوة
میباید داد گفت اینکه تو میگوئی مبلغی عظیم است و من آنرا نتوانم داد حق تعالی بموسی وحی فرستاد که ای موسی قارون
اندک و بسیار نخواهد داد اما بطریق الزام حجت با او مساحت کن موسی گفت من از تو از حد مقرر چیزی کمتر بستانم
پس فرمود که از هزار دینار یک دینار بده و از هزار درم یک درم و از هزار گوسفند یک گوسفند گفت در این اندیشه
کنم و جواب بگویم چون حساب نمود گفت این حساب نمودم مبلغی عظیم بر آمد و خشت راه بر او گرفته راضی
نشد و جمعی از بنی اسرائیل را طلبید و گفت هرچه موسی گفت فرمان بردید این زمان میخواهد که مالها از ما بستاند
و ما را درویش سازد رای شما چیست گفتند تو بهتر میدانی صلاح صلاح تست گفت میخواهم که او را در میان قوم رسوا سازم
طلبید
بطلبید کسی سخن او را نشنود بلکه تو نهی کنم که کشته شوی پس زنی فاجره را که در تبیر آورده که نام او سبرا بود
و در وهمیان زر بوی داد و مقرر کرد که فردا مجلس خاص و عام حاضر گردد و اقرار کند که موسی با وی زنا
کرده روز دیگر که موسی در مجمع بنی اسرائیل وعظ میفرمود و بیان اوامر و نواهی مینمود و میگفت که هر که دزدی
کند دستش ببریم و هر که قذف کند بیگناهی را حد شش بزنیم و هر که زنا کند اگر غیر محصن باشد تازیانه بزنیم و
اگر محصن است سنگسار کنیم قارون بپای خواست و گفت یا موسی اگر همه تو باشی گفت آری اگر همه من باشم
قارون گفت بنی اسرائیل گمان می برند که تو با فلانه زن فاجره زنا کرده گفت معاذ الله او را حاضر کنید سبرا
بمجلس در آمد موسی گفت ای زن ترا سوگند میدهم بخدای که دریا بشکافت و تورات را فرو فرستاد که آنچه راست است
بگوئی زن راهیبت الهی در یافت و با خود اندیشه کرد که اگر دروغ گویم و نسبت زنا بموسی دهم بعقوبات دنیا
و آخرت گرفتار شوم و اگر راست گویم و از گناه گذشته توبه کنم خدای بر من رحمت کند و از سر من درگذرد
و بجهة آنکه او را ازین تهمت خلاص کرده باشم مرا مثوبات عظیم ارزانی فرماید پس سر بر آورد و گفت یا کلیم الله
قارون دو خریطهٔ زر برشوت بمن داده تا در باره تو افترا کنم و من با وجود گناهکاری و روسیاهی خود حکم
نپسندم که بر تو تهمت کنم و اینک دو همیان زر بر قارون نهاد بنی اسرائیل چون مکر قارون دیدند مکروی بر ایشان
ظاهر گشت موسی بگریه در افتاد و روی بر خاک نهاده و شکایت قارون بحضرت عزت عرض نمود و گفت الهی
ان کنت رسولك فاغضب لی بار خدایا اگر من پیغمبر توام برای من بر او غضب کن جبرئیل نازل گشت که حق تعالی
میفرماید زمین را در فرمان تو کردم با او امر کن آنچه میخواهی پس موسی روی بر بنی اسرائیل کرد و گفت ای قوم من
بقارون مبعوثم چنانچه بفرعون بودم هر که با قارونست باید که بجای خود قرار گیرد و با وی باشد و هر که با من است
از وی دور شود همه بنی اسرائیل بیکبار کناره گرفتند و از او فرار نمودند الا دو تن که با وی بودند آنگاه موسی
بزمین خطاب کرد که یا ارض خذیهم ای زمین بگیر ایشانرا زمین پایهای ایشانرا تا بکعبین فرو برد و ایشان آغاز
تضرع کرده امان خواستند بجائی نرسید دیگر باره گفت یا ارض خذیهم تا بمیان فرو رفتند و ایشان در تضرع
افزودند موسی التفات بآن نکرد دیگر باره گفت خذیهم تا بگردن فرو رفتند ایشان استغاثه و زاری بجد نها
رسانیده گفتند ای موسی بحق قرابتی که با هم داریم که بر ما رحم کن موسی بجهة فرط غضب و حدت و شدت خشم از
استغاثه ایشان متاثر نشد و باز بزمین امر کرد که خذیهم همه ایشانرا فرو برد و در اکثر تفاسیر هست که حضرت عزت
با موسی خطاب کرد که هفتاد بار قارون و یاران او از تو فریاد خواستند و تو بفریاد ایشان نرسیدی و اصلا
رحم نکردی بعزت و جلال من که اگر یکنوبت مرا بخواندندی اجابت کردمی القصه چون قارون بزمین فرو رفت
بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی دعا کرد تا قارون بزمین فرو رفت بنی اسرائیل با یکدیگر که همه کنوز و اموال او را
تصرف نماید موسی چون این سخن بشنید از حق تعالی استدعا کرد تا حق سبحانه و تعالی سرای و گنج و خانهای او را نیز

بزمین فرو برد کما قال الله تعالی فخسفنا به پس فرو بردیم قارون را وبداره الارض و سرای او را
بزمین صاحب لباب آورده که هر روز قارون مطعون بمقدار قامت خود با خانه و مال بزمین فرو میرود و تا نفخ صور
بآخر زمین هفتم خواهد رسید فما کان له پس نبود مر قارون را من فئة هیچ گروهی از یاران وی که
در آن وقت ینصرونه یاری کردندی او را در منع عذاب من دون الله بجز از خدای تعالی وما کان
من المنتصرین و نبود از انتقام کشندگان بر موسی و یا از منع کنندگان از عذاب یعنی نه کسی عذاب از قارون
باز داشت و نه خود توانست باز داشت آنرا از خود واصبح الذین تمنوا و بامداد کردند آنانکه آرزو بردند
مکانه منزلت و جاه او را بالامس دیروز یعنی آنها قبل از خسف بر مال و جاه قارون آرزو میبردند
یقولون میگفتند یالیت لنا مثل ما اوتی قارون بعد از خسف از آن پشیمان شدند و روی بصلاح آورده
میگفتند هر یک با دیگری ویکان الله چه میدانست بصواب و دور از خطا اینکه یبسط الرزق
گشاده میگرداند روزیرا لمن یشاء برای هر که میخواهد من عباده از بندگان خود بمحض اراده
وحکمت ویقدر و تنگ میسازد بر هر که میخواهد بمقتضی مشیت و مصلحت لولا ان من الله علینا اگر
نه آن بودی که خدای منت نهاد بر ما و بما نداد از زخارف و امتعه دنیویه آنچه تمنای ما بود لخسف بنا
هر آینه فرو میبردندی ما را بزمین و حفص بصیغه معلوم خوانده یعنی خدای ما را بزمین فرو برد ویکانه
چه میدانیم این بصواب او لا یفلح الکافرون رستگاری نمی یابند ناگرویدگان یا کافران نعمت تلک
الدار الاخرة آن سرای دیگر که خبر او شنیده و وصف آن بتو رسیده نجعلها ساخته ایم و مهیا
کردانیده آنرا للذین برای آنانکه ایشان لا یریدون علوا نمیخواهند برتری و تکبر را فی الارض
در زمین بر وجه غلبه و قهر آن ولا فسادا و نه تباه کاری از روی ستم بر ایشان هم چنانکه فرعون و قارون خواستند
والعاقبة و سرانجام نیکو للمتقین مر پرهیزکاران راست که از معاصی حذر کنند و بطاعت خدا قیام نمایند
از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که هر که خواهد که دوال نعلین وی بهتر از دوال نعلین صاحبش باشد در آیه تلک
الدار الآخرة داخل است من جاء بالحسنة هر که بیاید بخصلتی نیکو یا معرفتی بتوحید یا طاعتی باخلاص در دنیا
فله خیر منها پس مر او راست ثواب نیکوتر و بهتر از آن خصلت یا طاعت یا معرفت در آخرت که نعیم ابدی جنت
ومن جاء بالسیئة و هر که بیاید بیدی چون شرک و تکذیب و عزآن و اقدام نماید بدان فلا یجزی
الذین پس جزا داده نشوند آنانکه عملوا السیئات کردند بدیها را الا ما کانوا یعملون مگر
مثل آنچه که بودند در دنیا که میکردند خلاصه معنی آنست که ثواب حسنه بهتر از آن حسنه خواهد بود و پاداش
سیئه بمثل آن آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله در وقت هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه معظمه و
آرزوی مولد در باطن مبارکش ظاهر گشت جبرئیل آمد و گفت ای محمد خدا ترا سلام میرساند و میگوید اند و هنالک

مبلکی بشارت از مکه که من ترا بفتح و فیروزی و اکرام با عزاز هر چه تمامتر بمکه باز آورم و این آیه برو نازل
ساخت که ان الذی فرض بدرستی که آنکه فرض کرده است علیک القرآن بر تو تلاوت و
تبلیغ قرآن لرادک هر آینه باز گرداننده است ترا الی معاد بجای باز گشت یعنی بمکه و نزد بعضی
مراد بمعاد آخرتست یعنی بعد از عمل بقرآن و تحمل مشقت بر تبلیغ رسالت و ایشان بطاعت ترا بعد از موت
بمرجعی رساند که هیچ بشری مانند آن مرجع نداشته باشد و چون حق تعالی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله را
وعده نمود بمعاد و امر فرمود او را باینکه قل ربی اعلم بگوی ای محمد پروردگار من داناتر است من
جاء بالهدی بکسی که آورده است و طریق مستقیم که توحید یا قرآنست و بهر چه مستحق آنست در معاد از
ثواب و نصرت و فتح و فیروزی مراد نفس حضرت رسالتست صلی الله علیه وآله ومن هو و بآنکس که او
فی ضلال مبین در گمراهی هویدا و بآنچه مستحق آنند در معاد از عذاب و اذلال مراد مشرکان مکه اند
وما کنت ترجوا و نبودی تو که امید میداشتی یعنی هرگز امید نداشتی ان یلقی الیک الکتاب
آنکه القا کرده شود بتو و منزل گردد این کتاب که قرآنست الا رحمة لیکن القای آن کردیم بتو بجهت بخشی
و نعمتی من ربک از آفریدگار تو هم چنانکه القای آن کرد پیرستو دخالتی که امید بآن نداشتی و در
دل تو نمیگذشت که آنکه بر تو فرود آید هم چنین زود باشد که ترا باز گردانیم بمعاد که فتح و نصرت مکه است
و یا مثوبه عظیم در نشأه اخرویه و چون چنین است فلا تکونن ظهیرا پس مباش هم پشت و یاری
دهنده للکافرین مر ناگرویدگان را که مدارا کنی و مداهنه نمائی با ایشان و اجابت ملتمسات ایشان نمائی
در قول و فعل شنیع ولا یصدنک و باید که کافران باز ندارند ترا عن آیات الله از خواندن آیتهای خدای
تعالی و عمل کردن بآن بعد اذ انزلت الیک پس از آنکه فرود آمده است بتو وادع الی ربک و بخوان بسوی
عبادت و پرستش پروردگار خود و توحید او ولا تکونن من المشرکین و مباش از جمله شرک آرندگان بمتابعت
ایشان و مسامحه و مساهلت با ایشان ظاهر خطاب با حضرتست اما مراد امتند ولا تدع مع الله الها آخر و مخوان
با خدای بحق خدایان دیگر را لا اله الا هو نیست هیچ خدائی سزاوار پرستش کردن و خواندن مگر او کل شیء
هالک الا وجهه هر چیز فانی و نیست شوند مگر ذات او بجهت آنچه ماعدای او فی ذاته ممکن و هالک و معدوم است
و یا آنکه هر عملی باطل است مگر عملی که بجهة وجه الله و قربة الی الله باشد و تعبیر ذات بوجه در کلام عرب بسیار است له
الحکم مر او راست فرمانروائی و قضای نافذ در جمیع مخلوقات چرا که حکم عقلیت بتقدیر او بیست در عقول و اگر نه عیب است
بانزال و یست برسول والیه ترجعون و بسوی او باز گردیده شوید بحشر یعنی برای مکافات حسنات و سیئات
باز گردیده خواهید شد و محققان گفته اند که چون موجود حقیقی نیست مگر حق تعالی پس ماسوای او فانی
باشند از روی حقیقت سورة العنکبوت تسع وستون آیات و حکم فرمان مخصوص باد

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورهٔ عنکبوت قراءة کند حق تعالی او را بعدد هر مؤمن

و منافق که بوده است و هست و خواهد بود ده حسنه کرامة فرماید و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده که آنحضرت گفت

که هر که سورهٔ عنکبوت و روم قراءة کند در شب بیست و سیم ماه رمضان پس بخدا سوگند که او از اهل بهشت باشد و کلمهٔ استثنا

نیگویم یعنی کلمهٔ انشاء الله بلکه از روی جزم این حکم میکنم و میترسم که حق تعالی شأن عظیم و مکانت جسیم است و بدانکه چون حق

تعالی ختم سورة القصص فرمود بذکر وعد و وعید افتتاح این سوره کرد بذکر تکلیف عبید عبید و فرمود که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الٓمٓ نزد بعضی از مفسران الف اشارت بالله و لام بلطف و میم بمجید یعنی الله منم دوی بطاعت من آر لطیف منم اخلاص

در عبادت من فرو سکن از مجید منم بزرگی دیگر آنرا ستم مذادر روایت اشهر آنست که الٓمٓ یعنی انا الله اعلم است یعنی منم خدای

که میدانم همه چیزها را و هیچ چیز از اشیا بر من پوشیده و پنهان نیست از قتاده و شعبی مرویست که اول این سوره در حق

اهل ایمان نازل شد که از مکه بیرون آمدند تا از عقب ایشان هجرت نمایند مشرکان براین مطلع شده پیش راه بر ایشان گرفتند

و بعضی را از ایشان بکشتند و جمعی دیگر بالضروره باز گشتند و بمکه معاودت نمودند حق تعالی آیه فرستاد که أَحَسِبَ النَّاسُ

آیا پنداشتند مردمان أَنْ يُتْرَكُوا آنکه فرو گذاشته شوند أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا بآنکه گویند ایمان آوردیم یعنی که بمجرد

قول آمنا دست از ایشان بدارند وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ و حال آنکه ایشان آزموده نشوند و مبتلا نگردند در نفس و مال و بلا

ممتحن نشوند در رفض شهوات و وظایف طاعات و انواع مصایب نفسانی و مالی تا متمیز شود مؤمن مخلص از منافق و موحد

از ملحد و ثابت در دین او و مضطرب در آن تا برسند بواسطهٔ صبر و شکیبایی بر آن بعوالی درجات چه بمجرد ایمان و اگرچه از

سر خلوص باشد تقاضا نمیکند غیر از خلاصی از خلود در عذاب و در روایت دیگر آمده که در بارهٔ مهجع که مولای ابو عمر بود

فرود آمد که در روز بدر بتیر عامر حضرمی شهید شد و او اول شهدای بدر بود و مادر و پدر از فوت او بسیار جزع و فزع

مینمودند و بروایت ابن جریج در حق عمار یاسر نازل شد که مشرکان در مکه وی را بانواع ضرر ایذا مینمودند و عذاب میکردند

عیاشی باسناد خود از ابو الحسن علیه السلام روایت کرده که عباس نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمده و گفت یا امیر مردمان بر تو بیعت کنند

فرمود چگونه می بینی مرد مانرا در قبول بیعت عباس گفت ایشان با تو بیعت خواهند کرد فرمود فَأَيْنَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

پس کجاست گفتار حق تعالی که الٓمٓ أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستی که امتحان

کردیم و در فتنه انداختیم الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانرا که پیش از این بودند از مؤمنان یعنی این سوره در همهٔ امم واقع شده

و هر که دعوی هر یک را بر محک بلا آزموده اند پس خلاف آن توقع مدارید و در حدیث آمده که پیش از شما بعضی را اره بر

سر مینهادند و بدو نیم میکردند تا او را از دین برگردانند نتوانستند و بعضی را بشانه های آهنین گوشت و پوست و استخوان

ایشان بر میکندند تا از دین برگردند بر نگشتند فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا پس هر آینه بداند خدای بجهت

ابتلا و امتحان آنانکه راست گفتند در دعوی ایمان وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ و بداند دروغگویانرا در دعوی ایمان

علم خدای ثابت است بجمیع معلومات قبل از ثبوت و ابتدا و بعد از وجود آن علی السویه است پس مراد از علم لازم آنست که تمیزات کند میان

حق و باطل یعنی تا متمیز سازد خدا مؤمن را از کافر و مجازات دهد هر یکرا بر وفق اعتقاد و یا معنی آنست که تا علم خدا

بوجود مؤمن و کافر تعلق گیرد و معلوم است که خدا معدوم را بعنوان عدم داند تا موجود نشود و برا بعنوان

وجود نداند أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ بلکه می پندارند آنانکه يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ میکنند بدیها را از کفر و

معاصی أَنْ يَسْبِقُونَا آنکه پیشی گیرند از ما و از عذاب ما در گذرند و ما نتوانیم که ایشانرا بر بدی اعمال جزا دهیم

و نه چنین است که پندارند بلکه البته جزا لاحق ایشان خواهد شد مراد آنست که ایشان بجهة غفلت و قلت فکر در

عاقبت و اصرار بر معاصی مانند کسانی اند که متوقع ایشان باشند که بر عذاب خدا سبقت نمایند و خدایرا عاجز داشته

در تعذیب سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد است یعنی بد حکمی که میکنند که آن ظن فوت ایشانست از ما و عدم لحوق و عذاب

ما بر ایشان مَنْ كَانَ يَرْجُو هر که باشد که امید میدارد لِقَاءَ اللَّهِ رسیدن بثواب خدا سعید بن جبیر

گفته که رجا بمعنی خوفست یعنی هر که می ترسد از آنکه برسد بعقاب و جزا و حساب در روز بعث پس باید که کسب طاعت

کند قبل از آمدن اجل فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ پس بدرستی که مدتی که خدا مقرر کرده برای رسیدن بثواب خدای

لَآتٍ هر آینه آینده است و چون چنین است پس واجب باشد مبادرت کردن بآنکه محقق اجل و مصدق رجا

قرب و رجا باشد وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا مر گفتار عبادرا الْعَلِيمُ دانا بعقاید و افعال ایشان و بعد

از ترغیب بندگان در تحقیق رجا بفعل طاعت ترغیب ایشان میکند در مجاهدهٔ نفس که معظم طاعتست و میگوید که

وَمَنْ جَاهَدَ هر که جهاد کند با هوای نفس خود بصبر بر مشقت و باز ایستادن از شهوات که جهاد اکبر است و با کفار

که جهاد اصغر است فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ پس جز این نیست که جهاد میکند برای خود چه ثواب و منفعت آن عاید است

باو إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ بدرستی که خدای بینیاز است عَنِ الْعَالَمِينَ از طاعات و مجاهدات عالمیان

و محتاج آن نیست بلکه تکلیف عباد بعبادات و مجاهدات جهة صلاح احوال ایشان و باعث نزول رحمت و استحقاق ثواب است

هم چنانکه میفرماید وَالَّذِينَ آمَنُوا گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای نیکو لَنُكَفِّرَنَّ

عَنْهُمْ هر آینه عفو کنیم از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشانرا از کفر و معاصی بجهة ایمان و طاعت بر وجهی که گویا

ایشان بدی نکرده اند و بدان راغب نشده وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه پاداش دهیم ایشانرا یعنی کرویدگانرا أَحْسَنَ

الَّذِي نیکوترین عملی را که كَانُوا يَعْمَلُونَ بودند که میکردند یعنی توحید را که بهترین عمل ایشانست جزا دهیم

و بعد از آن باقی اعمال بترتیب الافضل فالافضل پاداش دهیم ایشانرا بهتر و بهتر از اعمال ایشان یکی را ده و زیاده تا

هفتصد چه ایشان محتاجند و من بی نیاز آورده اند که چون سعد بن ابی وقاص اسلام آورد مادرش حمنه بنت سفیان

بن امیه بن عبد الشمس سوگند خورد که از آفتاب بسایه نروم و هرچه بدهان ما نیز زندگی یابند تا او را نگفتم تا بحیم

و مردمان ترا گویند یا قاتل امت ای کشندهٔ مادر پس یکروز نه چیزی خورد و نه آب آشامید و دو هم بگو برهمان

دستور سعد گفت ای مادر اگر صد جان داشته باشی و یک یک از بدن تو مفارقت کنند که من ترک دین محمد نکنم پس طعام
خوردن و نخوردن تو هر دو نزد من یکسانست و بعد از آن صورت حال بعرض سید کاینات صلی الله علیه و آله رسانید این
آیه نازل گشت ووصینا الانسان و امر کردیم آدمی را بوالدیه بمادر و پدرش حسنا نیکوئی کردن بفعلی
که محض خوبی باشد و بجهة فرط حسن گویا محض حسن است وان جاهداک و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ
و جدال کنند با تو لتشرک بی تا شرک آری و انباز گیری بمن ما لیس لک به علم چیزی که نیست مر ترا بالوهیت
آن دانشی تعبیر بوده از نفی الوهیت بنفی علم بآن بجهة اشعار بانکه چیزی که معلوم نباشد صحت آن جایز نیست اتباع آن
یعنی اگر مادر و پدر ترا تکلیف کنند بآنکه انباز گیری برای من چیزی را که الوهیت آن ندانی و فی الواقع الوهیت ثابت نیست
جزم را فلا تطعهما پس فرمان مبر ایشانرا که اطاعت مخلوق در معصیت روا نیست الی مرجعکم و بسوی
مجازات منست باز گشت مجازات شما از مومن و کافر و نیکوکار و بدکار فانبئکم پس بیاگاهانم شما را در آن وقت
بما کنتم تعملون بآنچه میکنید یعنی بجزا دادن بران زید بن حکم از پدر خود روایت کرده و او از جد خود که گفت از
پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدم که یا رسول الله با که نیکوئی کنم فرمود امک با مادر خود گفتم بعد از آن فرمود اباک بپدر خود ثم
الاقرب فالاقرب پس از آن نیکوئی کن بهر که نزدیکتر باشد بتو در خویشی و انس از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده الجنة تحت
اقدام الامهات یعنی بهشت در زیر قدمهای مادرانست و در حدیث قدسی آمده که من راض عنه والداه فانا عنه راض هر که
پدر و مادر از و خشنود باشد من از و خشنود باشم و شبهه نیست در آنکه اطاعت در چیزیست که موافق اوامر الهی باشد نه خلاف
پس در ترک امور مفروضه اطاعت ایشان نباید کرد بلکه در ترک آن از امور مباحه تابع ایشان باید شد والذین آمنوا
و آنانکه ایمان آورده اند بعد از کفر وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته بعد از فساد لندخلنهم هر آینه
در آریم ایشانرا فی الصالحین در زمره ستودگان و شایستگان از انبیا و اولیا و شهدا یا داخل سازیم ایشانرا در محل
صالحان که روضات جنانست بعد از بیان ذکر اخبار مومنین در مآل احوال اهل نفاق میفرماید که ومن الناس و از
مردمان من یقول آمنا بالله کیست که میگوید گرویدیم بخدا فاذا اوذی پس چون ایذا کرده شود یعنی کفره او را
عذاب کنند فی الله در راه خدا یعنی بسبب دین او جعل گرداند یعنی شمارد فتنة الناس رنج و عذاب
مردمانرا کعذاب الله مانند عذاب خدای ولئن جاء نصر من ربک و اگر بیاید یاری و نصرتی از نزد
پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی لیقولن هر آینه گویند انا کنا معکم بدرستیکه ما هستیم با شما در دین و ملت
پس ما را در وی شریک سازید اولیس الله آیا نیست یعنی هست باعلم داناتر از همه دانایان بما فی صدور
العالمین بآنچه در سینهای عالمیانست از صفا و اخلاص و کدورت و نفاق و کذب و شرک ولیعلمن الله و هر آینه
میداند خدای الذین آمنوا آنانکه گرویده اند بدل بر وجه رسوخ و ثبات ولیعلمن المنافقین و هر آینه
منافقانرا و ایشانرا در دنیا متمیز خواهد ساخت با بتلا و امتحان در بلا چه بمحنت و بلیت چه هر مرد شناخته شود همچنانکه

باتش

با آتش عیار زر و نقره معلوم میکرده و بعد از امتیاز مومن و کافر هر یک را فرا خور خود جزا و سزا خواهد داد
و این آیه تهدید منافقانست و دفع توهم ایشان بانکه ناجی اند از ضرر بجهة اخفای کفر چه آیه دالست بر آنکه کافر با
ایشان ظاهرست بر کسی که مالک خبیرست و بجهة این عقوبت عظمی و فضیحت کبری بایشان خواهد رسانید
از ابن عباس مرویست که آیه در شان گروهی آمد که مومنان ایشانرا بغزا برده بودند چون صعوبت قتل و شدت
حرب بدیدند مرتد شدند و ایشان آنانند که حق تعالی در حق ایشان فرموده که والذین توفیهم الملائکة ظالمی انفسهم
الآیه در باب آورده که ابو سفیان و امیة بن خلف حضرت رسالت و اصحاب را گفتند که از دین محمد و متابعت او بر
گردید و طریقه قدیم آبا را فرو مگذارید و اگر در اقامت دین آبا گناهی بوده باشد ما در قیامت بر تقدیر وقوع آن
در زیر بار گناه نگذاریم حق تعالی آیه فرستاد وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند الذین للذین
آمنوا مر آنانرا که تصدیق کردند بخدا و رسول اتبعوا سبیلنا پیروی کنید راه ما را یعنی متابع کیش
پدران ما باشید ولنحمل و باید که ما برداریم خطایاکم گناهان شما را حق تعالی تکذیب قول ایشان فرمود
که وما هم بحاملین و نیستند آن کافران من خطایاهم از گناهان مومنان من شیء از هیچ
چیز انهم لکاذبون و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در سخن خود که میگویند ما خطاهای شما را بر داریم
چه آنچه میگویند مطابق واقع نیست که هرگز نتوانند و قادر بران نباشند بجهة بار گناهان خود و بار آنانی که ایشانرا
گمراه کرده اند چنانکه میفرماید که ولیحملن اثقالهم و هر آینه بر خواهند داشت در قیامت بار گناهان
خود را واثقالا و بارهای گران دیگر را مع اثقالهم با بارهای گران خود یعنی وزر و وبال آنانرا که گمراه
ساخته اند بی آنکه از وزر و وبال گمراه شدگان چیزی کم شود ولیسئلن و هر آینه سوال کرده خواهند شد
متبوعان یوم القیامة در روز رستخیز عما کانوا یفترون از آنچه هستند که بر می بافتند از اباطیل
و حیل که بسبب آن اضلال حق میکنند و از افترا و کذب که بر خدا و رسول می بندند حاصل آنست که اهل ضلال و
ضلالت و اضلال را هر دو بردارند بی آنکه از وزر تابعان که اضلال ایشان کرده اند چیزی کم شود هم چنانکه پیغمبر صلی
الله علیه و آله فرموده که هر که طریقه بد در میان مردم بنهد که بران عمل کنند پس مر او راست وزر و وبال هر که بآن عمل کند
تا روز قیامت بی آنکه کم کنند از وزری که مردمان بآن عمل کرده اند چیزی و نیز از آن حضرت مرویست که هر که دعوت
کند مردمانرا براه راست مر او را باشد مزد آنانرا که عمل کرده باشند بآن بی آنکه از مزد ایشان چیزی کم کنند و هر که بخواند
مردمانرا بضلالت مر او را باشد مانند گناهان آنانکه عمل کرده باشند بآن بی آنکه از وزر ایشان چیزی کم کنند و چون
حق تعالی در ما تقدم حال مجاهد صابر را بیان کرد و حال کسی که بر خلاف آنست در عقب آن ذکر قصه نوح نمود
و بیان صبر او بر اذیت قوم و تکذیب ایشان او را در مدت متطاوله و فرموده که ولقد ارسلنا نوحا الی قومه
و بدرستی که ما فرستادیم نوح را بسوی قوم او فلبث فیهم پس درنگ کرد در میان ایشان برای دعوت

٥

براه حق **اَلْفَ سَنَةٍ** هزار سال **اِلَّا خَمْسِیْنَ عَامًا** مگر پنجاه سال یعنی نهصد و پنجاه سال دعوت ایشان

کرد و روایت اشهر که در چهل سالگی مبعوث شد بر قوم و مدّت نهصد و پنجاه سال خلق را دعوت فرمود و بعد از طوفان

شصت سال بزیست پس سن مبارک او هزار و پنجاه سال بوده باشد و در احقاف آورده که عمر او هزار و چهارصد سال

بوده و صاحب عین المعانی فرموده که سیصد و هفتاد سال دعوت کرد و هفتصد و پنجاه سال بزیست که مردم از تناسل

و تناسل بسیار شدند و ابو جعفر بابویه در کتاب نبوّت آورده که نوح علیه السلام را دو هزار و پانصد سال عمر بود چون وقت

وفاتش نزدیک شد ملک الموت علیه السلام بوقت قبض روح او از و پرسید که یا شیخ الانبیاء دنیا را چگونه یافتی گفت مانند

خانه که او را دو در باشد بیک در در آمدم و بدیگری بیرون شدم القصّه نوح در مدّت مشهور شب و روز دعوت

فرمود و اصلا قوم او دین مدّت مذکوره بوی نگرویدند و معترف نشدند **فَاَخَذَهُمُ الطُّوْفَانُ** پس فرا

گرفت آن قوم را طوفان عذاب **وَهُمْ ظَالِمُوْنَ** در حالتی که ایشان ستمکار بودند بکفر و در گذشتن از طریق

حق که اسلامست **فَاَنْجَیْنَاهُ** پس رهانیدیم نوح را **وَاَصْحَابَ السَّفِیْنَةِ** و یاران کشتی را یعنی هر که باوی بود ند

از مؤمنان و هر چه باوی بودند از انواع جانوران و مرویست که کسانی بوی گرویده بودند هشتاد کس بودند و گو یند

هشتاد و هشت نصفی مرد و نصفی زن و بروایت محمّد بن کعب ده کس بودند پنج مرد و پنج زن و از جمله ایشان سام و حام

و یافث بودند از اولاد نوح و زنان ایشان و بروایت دیگر مرویست که پیغمبر فرموده که هشت کس بودند نوح و اهل او

و سه پسر وی و سه زن ایشان **وَجَعَلْنَاهَا** و کردانیدیم کشتی را یا واقعهٔ قوم نوح و قصّهٔ ایشان **اٰیَةً** دلالتی

لِلْعَالَمِیْنَ برای عالمیان تا بران استدلال کنند بر صدق نوح و کفر قوم او و پایندی که بآن متعظ شوند و تفصیل

قصّه نوح در سورهٔ هود گذشت **وَاِبْرَاهِیْمَ** و فرستادیم ابراهیم خلیل را علیه السلام بسوی قوم او **اِذْ قَالَ**

یاد کن چون گفت **لِقَوْمِهِ** مر گروه خود را که **اعْبُدُوا اللّٰهَ** بپرستید خدا را بوحدانیت **وَاتَّقُوْهُ** و بترسید

از عذاب او **ذٰلِکُمْ** این عبادت و ترسکاری **خَیْرٌ لَّکُمْ** بهتر است مر شما را از آنچه بر آنید از دین و آیین

خود **اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ** اگر هستید که میدانید خیر را از شر و نفع را از ضرر یعنی تمیز میتوانید کرد خیر و شر را

یا اگر هستید که نظر کنید در امور بنظر علم و درایت بنظر جهل و عماهت پس خواهید دانست که این بهتر است مر شما را

از کیش خودتان **اِنَّمَا تَعْبُدُوْنَ** جز این نیست که میپرستید **مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ اَوْثَانًا** بجز از خدای بتان را **وَ**

تَخْلُقُوْنَ و برمی بافند **اِفْکًا** دروغ در تسمیهٔ آنها بالهٔ خود و ادعای شفاعت ایشان **اِنَّ الَّذِیْنَ**

تَعْبُدُوْنَ بدرستی که آنانرا که پرستش میکنید **مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ** بجز از خدای **لَا یَمْلِکُوْنَ** نمیتوانند و قدرت

ندارند **لَکُمْ** مر شما را **رِزْقًا** روزی دادن و خدای میباید که رازق بندگان باشد و چون میدانید که آنها

روزی بشما نمیتوانند رسانید **فَابْتَغُوْا** پس بجویید **عِنْدَ اللّٰهِ الرِّزْقَ** نزدیک خدای روزی را که او تواناست

بروزی دادن بهمه بندگان **وَاعْبُدُوْهُ** و بپرستید او را یکانکی **وَاشْکُرُوْا لَهٗ** و شکر گویید مر او را که شکر قید

نعمت عاجلهٔ است و حید نعمت آجله **اِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ** بسوی جزای او بازگردیده خواهید شد پس مستعد

جزای او شوید بعبادت و شکرگذاری **وَاِنْ تُکَذِّبُوْا** و اگر تکذیب کنید مرا در رسالت **فَقَدْ کَذَّبَ اُمَمٌ**

پس بتحقیق که تکذیب کرده اند رسولان خود را گروهها **مِنْ قَبْلِکُمْ** که پیش از شما بودند چون نوح و شعیب

و ادریس و صالح و از تکذیب ایشان مر آن پیغمبران را ضرری نرسید بلکه آن ضرر بخود شان راجع شود هم در دنیا

و هم در عقبی پس از تکذیب شما بمن ضرری نخواهد رسید مگر بشما **وَمَا عَلَی الرَّسُوْلِ** و نیست بر فرستاده **اِلَّا**

الْبَلَاغُ الْمُبِیْنُ مگر پیغام رسانیدن آشکارا که مزیل شک باشد و مبیّن طریق حق و من این پیغام رسانیدم

اَوَلَمْ یَرَوْا آیا نمی بینید و حفص بیا خوانده بصیغهٔ غیبت یعنی آیا ندیدند آنانی که پیش از شما بودند و تکذیب

بعث نمودند که **کَیْفَ یُبْدِئُ اللّٰهُ الْخَلْقَ** چگونه نخست پیدا میکند خدا آفرید کان را از ماده و غیر ماده و

از نیست که هست میسازد **ثُمَّ یُعِیْدُهٗ** پس بازگرداند ایشان را بحیوة بعد از موت هم چنانکه اوّل باد **اِنَّ ذٰلِکَ**

بدرستی که ابدا و اعاده **عَلَی اللّٰهِ یَسِیْرٌ** بر خدای آسانست زیرا که فعل آن محتاج هیچ چیز نیست و قادر مطلق است

و دیگر هر که قادر باشد بر ابدا بدون مادّه هر آینه اقدر خواهد بود بر اعاده و گفتیم با ابراهیم که **قُلْ سِیْرُوْا** بگو بقوم

خود که سیر کنید **فِی الْاَرْضِ** در زمین **فَانْظُرُوْا** پس بنگرید از راه تفکّر و استدلال که **کَیْفَ بَدَاَ الْخَلْقَ**

چگونه بوده است آفریدن خدای خلقانرا بر اختلاف اشکال و احوال **ثُمَّ اللّٰهُ یُنْشِئُ النَّشْاَةَ الْاٰخِرَةَ** پس خدا

پدید آورد و ظاهر سازد آفریدن دیگر را بعد از آفریدن اوّل که آن ابداست چه ابدا و اعاده هر دو آفریدنند از حیثیت آنکه

هر یک اختراعست و اخراج از عدم پس هرگاه دیدید و دانستید که خالق هم در ابتدا اللّٰه است حجّت لازم شد بر شما در اعاده

و بضرورة دانستید که آنکه مبدا اخلاق است میتواند بود که معید ایشان شود **اِنَّ اللّٰهَ** بدرستی که خدای **عَلٰی**

کُلِّ شَیْءٍ بر هر چیزی از ابدا و اعاده و سایر امور ممکنه **قَدِیْرٌ** تواناست چه ذات او نسبت بجمیع ممکنات علی التسویه است

پس چون در نشأة اوّل قادر است بر نشأة آخر عاجز نخواهد بود **یُعَذِّبُ مَنْ یَّشَاءُ** عذاب میکند هر کرا میخواهد بر

وجه عدل **وَیَرْحَمُ مَنْ یَّشَاءُ** و می بخشد بر هر که میخواهد به بخشش او در اثوبر یا از روی تفضّل **وَاِلَیْهِ تُقْلَبُوْنَ**

و بسوی او بازگردیده خواهید شد در روز جزا یعنی شما را رد خواهد کرد در حال حیوة در آخرت که مالک نفع و ضرر نیست

در آن الّا او و گویند عذاب بتخلیه است و خذلان و رحمت بتوفیق و یا میل بدنیا و ترک آن و یا بحرص و قناعت و یا بمتابعت

معصیت و ملازمت شریعت و یا بتفرقهٔ دل و جمعیّت خاطر فقیری گفته که عذاب آنست که بنده را با خود گذاشته شود و رحمت

آنکه خود متولّی کار او شود **وَمَا اَنْتُمْ** و نیستید شما ای منکران بعث **بِمُعْجِزِیْنَ** عاجز کنندگان مر پروردگار خود را

از تعذیب کردن او شما را **فِی الْاَرْضِ** در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم الهی و عقاب پادشاهی بگریزید و در زمین

متواری گردید نتوانید **وَلَا فِی السَّمَاءِ** و در آسمان یعنی فرضا در آسمان نیز عاجز کننده گان او نیستید پس مطلق از

حکم خدا و قضای او نمیتوانید گریخت **وَمَا لَکُمْ** و نیست مر شما را **مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ** بجز از خدا **مِنْ وَّلِیٍّ** هیچ دوستی

که نگاه دارد شما را از بلا که در زمین حادث شود یا از آسمان نازل گردد ولا نصیر و نه یاری که دفع آن کند از شما
پس عاجز شوید که ایشان شفاعت شما کنند و دیگر بقوم خود گفت که حق تعالی فرموده که شما گویم والذین کفروا
و آنانکه نگرویدند بآیات الله بآیتهای خدا که دلایل وحدانیتند و یا بکتابهای او و معجزات او ولقائه و برسید
با او یعنی برای آخرت و بعث اولئک آنگروه یئسوا من رحمتی ناامید خواهند بود از بخشایش من در روز
قیامت واولئک و آن گروه لهم عذاب الیم مر ایشانراست عذابی دردناک یعنی که مردایم بعذاب الیم و عقاب
جحیم گرفتار خواهند بود قتاده گفته که حق تعالی ذنب قوی نموده که برحمت او امیدوار نیستند و گفته که اولئک یئسوا من
رحمتی باین مضمون ع میان خوف و رجاییم تا خدا چه کند و اعتماد دارد که آیه وان یکذبوا الی آخره راجع بقریش باشد
بذکر پیغمبر ما و قریش و هدم ایشان و وعید بر بدکاری ایشان پس معنی آنست که ای قریش اگر تکذیب کنید پیغمبر ما که محمد است
صلی الله علیه و آله پس بتحقیق که قوم ابراهیم و سایر امم سابقه که قبل از شما بودند چون قوم نوح و هود و صالح تکذیب رسل
کردند و از تکذیب ایشان مر پیغمبران ضرری نرسید بلکه مضرت بایشان واقع شده و همه مستاصل شدند و بعذاب ابدی
پیوستند از تکذیب شما حبیب مرا چه زیان پس خطاب در قل سیروا فی الارض راجع بحضرت پیغمبر است و اثبات توحید و هدم
شرک و وصف قدرت غالبیت او سبحانه و ایضاح حجت و برهان بر صحت وقوع حشر و نشر و ثواب و عقاب و بعد از
آیات معترضه باز بر سر قصه ابراهیم علیه السلام رفته فرمود که چون ابراهیم علیه السلام قوم خود را بعبادت حق تعالی و توحید او امر
نمود و از عبادت اوثان نهی فرمود فما کان جواب قومه پس نبود جواب قوم او بعد از منع ایشان از بت
پرستی و کسر بتان الا ان قالوا مگر آنکه گفتند بعضی از ایشان با بعضی که اقتلوه بکشید او را او حرقوه یا
بسوزانید او را پس اتفاق کرده او را در آتش افکندند بطریقی که در سوره سابقه مذکور گشت فانجیه الله پس برهانید
خدای او را من النار از ضرر آتش و آتش را بر او سرد و با سلامت گردانید و او را نجات داد ان فی ذلک بدرستی
که درین رهانیدن لایات هر آینه نشانهای قدرتست از حفظ ابراهیم و احتراق و رسن و کل و رهانیدن او از آتش لقوم
یؤمنون مر گروهی را که میگروند چرا ایشانند که بتفحص از آن و تاویل در آن نفع میگیرند و بدلایل قدرت میگروند و
قال و گفت ابراهیم بعد از نجات از آتش انما اتخذتم جز این نیست که فرا گرفتید من دون الله بجز از خدای
اوثانا بتان را خدایان مودة بینکم برای دوستی میان شما یعنی شما بت پرستان میکنید بر پرستیدن و بر عبادت
آنها اجتماع نمایید و با هم الفت گیرید بسبب آن همچنانکه مردمان بر مذهبی متفق می شوند و آن سبب مودت و مصادقت
ایشان میگردد و این دوستی شما در دنیا خواهد بود تا حین وفات فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا ثم یوم
القیمة پس روز قیامت یکفر کافر شود و بیزاری کند و منکر گردد بعضکم بعضی از شما که متبوعانید
ببعض مر بعضی را که از تابعانید ویلعن بعضکم و لعنت کند بعضی از شما یعنی پیروان و اذال [illegible]
بعضا بر جبرا که پیشوایان و سروران و اشراف اند ومأویکم النار و بازگشت شما همه دوزخ است وما لکم

[illegible] شما را [illegible] من ناصرین از یاران و مددکاران که بسبب ایشان از آتش دوزخ خلاصی یابید از
قتاده نقلست که هر دوستی که در دنیاست در قیامت بعداوت مبدل گردد مگر دوستی متقیان که در آنجا باقی ماند که حق
تعالی الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین و چون ابراهیم علیه السلام حجت بر قوم لازم ساخت قوله فامن له لوط
پس بگروید و تصدیق کرد او بود وقال و گفت ابراهیم مر او را و ساره را که زن و دختر عم وی بود باد گروید که انی
مهاجر بدرستی که من هجرت کننده ام از این قوم الی ربی بآنجا که پروردگار من امر کرده است مرا انه هو
العزیز بدرستی که او غالبست و مرا مغلوب دشمنان نسازد و منع ضرر ایشان از من کند الحکیم دانا که امر کردن
مرا بمهاجرت نیست مگر بمحض صلاح من و وفق حکمت و مصلحت پس لوط و ساره با وی اتفاق کرده از کوهی که سواد کوفه است
هجرت کرده رفتند و از آنجا بولایت شام در آمدند ابراهیم در فلسطین نزول فرمود و لوط بموتفکه رفت که آنرا سدوم
گویند و در کشاف آورده که ابراهیم در وقت هجرت هفتاد و پنج ساله بود و در همین سال خدای تعالی اسمعیل را بوی داد
از هاجر که کنیزک ساره بود و چون سن مبارک آنحضرت بصد و دوازده رسید و بتولی صد و بیست سال حق تعالی از ساره
فرزندی بوی بخشید و او را اسحق نام نهاد چنانکه میفرماید ووهبنا له و بخشیدیم مر او را در کبر سن اسحق
فرزندی اسحق نام ویعقوب و نبیره او که یعقوب بود وجعلنا و گردانیدیم یعنی وضع فرمودیم فی
ذریته النبوة در فرزندان او پیغمبری را یعنی در بنی اسرائیل والکتاب و کتابها را یعنی توریة و انجیل و زبور و
فرقان و حق تعالی بعد از ابراهیم هیچ پیغمبری مبعوث نساخت مگر از صلب وی که جمیع کتابهای مذکوره را بر اولاد او منزل
ساخت وآتیناه اجره و دادیم او را مزد هجرت او فی الدنیا در سرای دنیا یا آنکه او را در کبر سن فرزندی ارزانی
داشتیم از عجوزه عقیم و یا ذریة طیبه باو عطا فرمودیم و کتب بایشان کرامة نمودیم و یا او را مقبول حق و محبوب دلهای
بندگان گردانیدیم تا همه اهل ملل خود را بوی نسبت میکنند و نسب بوی میرسانند و یا او مفاخرت میکنند و یا حکم کردیم
بصلوة بروی تا آخر دهر وانه و بدرستی که ابراهیم علیه السلام فی الآخرة لمن الصالحین در آن سرای از جمله نیکان
و شایستگانست یعنی از پیغمبران کامل در صلاح چون آدم و نوح علیهما السلام ولوطا و فرستادیم لوط را با اهل موتفکات اذ
قال وقتی که گفت لقومه مر گروه خود را بر سبیل انکار و تقبیح انکم آیا شما لتأتون الفاحشة هر آینه
می آیید بفعله زشت و قبیح و حفص انکم بخواند بطریق اخبار یعنی بتحقیق که شما می آیید بفاحشه و کاری بغایت زشت
که بسبب فرط قبح و فحش ما سبقکم پیش نگرفت بر شما بها بسبب فاحشه من احد من العالمین هیچ احدی
از عالمیان جهة آنکه طباع از این عمل متنفرات و نفوس از این کار کاره ائنکم لتأتون الرجال آیا شما می آیید
بمردان بطریق مباشرة وتقطعون السبیل و میبرید راه را بر راهگذریان یعنی مال ایشانرا میگیرید و ایشانرا
میکشید و یا بر غریبان ایشان از روی اکراه لواطه میکنید و ایشانرا باین امر متهم کنید و بدین سبب آمد و شد را ترک
کرده اند و راه بند شده و یا قطع میکنید سبیل نسل را که آن اتیان زنانست در غیر آن طریق سلوک میکنید که مردانند

یعنی در این عمل اختیار مردان میکنید بر زنان وَتَأْتُونَ و می آیید فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ در مجلس خود بفعل زشت
یعنی بمشاهدهٔ لواطه مشغول میشوید برو جهی که می بینید و یا در مجلس تضارط میکنید و از آن شرم نمیدارید و یا بانواع قبایح
اقدام می نمایید که در شرع و عقل مذموم است چون دشنام دادن و مزاح کردن بفحش و صفیر زدن و سنگریزه با انگشت به
یکدیگر انداختن و مهرها را از کمان گروهه بر رهگذریان انداختن و شرب خمر و قمار و ضرب اوتار و مزامیر و عزیت با سافران
و کشف عورة و لواطه و امثال آن از مکحول مرویست که منکر ده خصلت بود که در میان امت نیز هست کند رخ و خوابیدن و انگشت
باز شکستن و ازار کشادن و سرانگشت بخضابیدن و سیلی زدن و کمان گروهه انداختن و سنگ زدن و بر یکدیگر خو طه کردن و
چون لوط قوم را ازین قبایح سرزنش منع نمود فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ پس نبود جواب قوم مرا و را در سخن او إِلَّا أَنْ
قَالُوا مگر آنکه گفتند باوی از روی استهزا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ بیار عذاب خدا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر
هستی از راست گویان در آنکه این فعلها قبیح است و بسبب آن عذاب بر ما نازل خواهد شد چون لوط از ایشان نومید شد دست
بمناجات بر داشته قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي گفت ای پروردگار من یاری ده مرا بانزال عذاب و فساوت و استیصال
عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ بر گروه تباه کاران با بتداع فاحشه و گذاشتن این طریقهٔ سیئه را بعد از خود یعنی اگر اینها را
مستاصل نسازی در این امر قبیح اصرار کنند و بعد از اولاد ایشان بعد از ایشان بآنها اقتدا نموده بآن عمل نمایند و پس حق تعالی
بیان اجابت دعای او میفرماید بقوله وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا و آن هنگام که آمدند فرستادگان ما یعنی جبرئیل امین
با جمعی دیگر از فرشتگان إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى بسوی ابراهیم جهة بشارت فرزند و نبیره قَالُوا گفتند بوی که ای ابراهیم
إِنَّا مُهْلِكُو بدرستی که ما هلاک کنندگانیم أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ اهل این دیه که سدوم است چه ایشان تکذیب
برادرزادهٔ تو کردند و از حد خود در گذشتند إِنَّ أَهْلَهَا بدرستی که اهل آن دیه كَانُوا ظَالِمِينَ بودند
ستمکاران بکفر و انواع منکرات قَالَ گفت با ایشان که إِنَّ فِيهَا لُوطًا بدرستی که در آن دیه لوط است و مادام که پیغمبر در
میان امة باشد عذاب بر ایشان نازل نمیشود پس چگونه عذاب بر ایشان فرود آید قَالُوا گفتند بوی که نَحْنُ أَعْلَمُ
ما دانا تریم بِمَنْ فِيهَا بهر کس از مؤمن و کافر پس از حال لوط غافل نخواهیم بود لَنُنَجِّيَنَّهُ هر آینه برهانیم او را
وَأَهْلَهُ و کسان او را إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را که او كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ هست از باقی ماندگان از عذاب یا
در دیه یعنی لوط را خواهیم گفت تا او از میان قوم بیرون رود و پاکان که با وی گرویده الا مگر زن او که در میان قوم خواهد
بود جهة کفر و سخن چینی و با ایشان هلاک خواهد شد و بعد از آن عذاب بر ایشان نازل خواهیم ساخت پس ابراهیم را
وداع کرده متوجه مؤتفکات شدند بقوله وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ و آن هنگام که آمدند رُسُلُنَا لُوطًا فرستادگان
ما بسوی لوط سِيءَ بِهِمْ اندوهناک شد و مغموم گشت بسبب ایشان یعنی جهة ترس آنکه مبادا قوم قصد ایشان کنند
ببدی عمل چه ایشان بصورت امردان بودند بر نیکوترین صورتی و لوط خبث قوم را بغایت میدانست وَضَاقَ بِهِمْ
و تنگ شد بدیشان و تدابیر امر ایشان را ذَرْعًا از روی طاقت یعنی دلتنگ و بیطاقت شد در کار ایشان و ندانست
که چه تدبیر کند در حفظ ایشان تا دست تعرض قوم بدامن ایشان نرسد و گویند دلتنگ شد بسبب قوم و فتی که دانست
که عذاب بدیشان نازل خواهد گشت و چون فرشتگان آن اندوه و بیچارگی لوط را دیدند و اضطراب او را مشاهده کردند
و برا تسلی دادند وَقَالُوا لَا تَخَفْ و گفتند مترس وَلَا تَحْزَنْ و اندوه مدار بر ما که ایشان را دستی بر ما نیست
چه ما رسولان خداییم و بر هلاک ایشان آمده ایم و محو دچه دانسته که بنهایت کفر و فسق و طغیان رسیده اند
إِنَّا مُنَجُّوكَ بدرستی که ما رهانیده ایم ترا وَأَهْلَكَ و کسان ترا إِلَّا امْرَأَتَكَ مگر زن ترا که كَانَتْ مِنَ
الْغَابِرِينَ باشد از پس ماندگان و هلاک شدگان إِنَّا مُنْزِلُونَ بدرستی که ما فرود آورندگانیم عَلَى أَهْلِ
هَذِهِ الْقَرْيَةِ بر اهل این دیه رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ عذابی از آسمان یعنی سنگ باران بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ
بسبب آنکه بودند که پیوسته فسق میکردند پس لوط با اهالی خود از آن شهر بیرون آمد و خلاصی یافت و کفار مؤتفکه
همه هلاک شدند و شهر خراب گشته عبرت عالمیان گشت چنانکه میفرماید که وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا و بدرستی که
ما باز گذاشتیم در خرابی آن دیه آيَةً بَيِّنَةً نشانه روشن لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ برای گروهی که تعقل کنند
و عبرت گیرند و آن نشانه حکایت مشهورهٔ ایشانست و یا آثار دیار خراب ایشان و حجارهٔ سجیل که در آن زمین میتوان یافت
و یا آبهای سیاه که هنوز هست وَإِلَى مَدْيَنَ و فرستادیم بسوی اهل مدین أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان را
در نسب که شعیب بود فَقَالَ پس گفت با ایشان که يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدای را و ترک
شرک کنید وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ و امید وار باشید ثواب روز پسین را یعنی عملی کنید که بدان امید ثواب توان
داشت که ایمان و عمل صالحاتست و یا بترسید از شدت روز قیامت چه رجا بمعنی خوف آمده وَلَا تَعْثَوْا و فساد
بناهی مجویید فِي الْأَرْضِ در زمین مدین بنقص کیل و وزن و غیر آن مُفْسِدِينَ در حالتی که قاصد فساد
باشید و طالب باطل فَكَذَّبُوهُ پس بدروغ داشتند شعیب را در نبوت و از فساد باز نه ایستادند فَأَخَذَتْهُمُ
الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت آنها را زلزله سخت یا صیحهٔ جبرئیل که دلها در آن در تزلزل و اضطراب افتاد فَأَصْبَحُوا
پس بامداد کردند یا گشتند فِي دَارِهِمْ در سراهای خود جَاثِمِينَ بزانو در آمدگان و مردگان چنانکه در
سورهٔ سابقه مذکور شد وَعَادًا وَثَمُودَ و یاد کن قوم عاد و ثمود را وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِنِهِمْ
و بتحقیق که روشن شده است شما را ای اهل مکه از مسکنهای ایشان بر طریق سفر شما که یمن و شام واقع است چه
آثار مساکن ایشان را می بینید در حین عبور بر آن وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ و بیاراست برای ایشان دیو سرکش
یعنی ابلیس أَعْمَالَهُمْ کردارهای آنان را از کفر و شرک و انواع معاصی فَصَدَّهُمْ پس باز داشت ایشان را عَنِ
السَّبِيلِ از راه راست که انبیا آنها را بآن میخواندند و حقیقت آن را بیان میکردند وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ و بودند
بینایان یعنی متمکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه بدیدهٔ بصیرت اما جهة فرط تمتع و عناد و لجاج ترک تأمل و
تفکر کردند دادن وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ و یاد کن قصهٔ قارون و فرعون و هامان را وَلَقَدْ جَاءَهُمْ

موسی و بتحقیق که آمد بدیشان موسی علیه السلام بالبینات بحجتهای روشن و معجزهای هویدا چون عصا و ید بیضا
فاستکبروا پس سرکشی کردند فی الارض در زمین مصر و تکبر و تعظم نمودند و ما کانوا سابقین
و نبودند پیشی گیرندگان بر حکم خدای و فوت کنند عذاب آن بلکه عذاب خدای برسید ایشان را فکلا پس هر یک از
آنها که یاد کرده شد اخذنا بذنبه گرفتیم بگناه ایشان را و در رعیه عقبات و نکال کشید پس فمنهم پس بعضی
از ایشان من ارسلنا علیه کسی بود که فرستادیم بر او حاصبا باد سخت که در او سنگ ریزه بود یعنی قوم لوط
و منهم و برخی از ایشان من اخذته الصیحة و کسی بود که بگرفت او را عذاب صیحه چون قوم ثمود و اهل
مدین و منهم و بعضی دیگر از ایشان من خسفنا کسی بود که فرو بردیم به الارض او را در زمین چون
قارون و منهم و بعضی دیگر از ایشان من اغرقنا کسی بود که غرق ساختیم ایشان را در دریا چون قوم نوح و فرعون
و ما کان الله لیظلمهم نبود خدای که ستم کرده باشد بر ایشان یعنی بی جرم آنها را عقوبت کرده باشد و لکن
کانوا انفسهم یظلمون و لیکن بودند ایشان که بنفسهای خود ستم میکردند بجهل و عناد و جحود و خود را بکثرت معصیت
هدف تیر عذاب میساختند مثل الذین اتخذوا و مثل و داستان آنانکه فرا گرفتند من دون الله بجز
خدای اولیاء دوستان یعنی خدایان کمثل العنکبوت مانند مثل و داستان عنکبوت در اتخاذ بیت که
در غایت ضعف و سستی است و مثل موحد نسبت بکسی است که فرا گیرد خانه از گچ و آجر و سنگ بر بنیان و محکم بدانکه
کیش ایشان سست تر از بیت عنکبوت زیرا که در بیت عنکبوت حقیقتی و انتفاعی هست بخلاف کیش و دین ایشان
که حقیقتی و بنیادی ندارد و متوقع ضرر است و ان اوهن البیوت و بدرستی که سست ترین خانها لبیت
العنکبوت هر آینه خانه عنکبوت است که نه سقف دارد و نه دیوار و نه گرما باز دارد و نه سرما بادنک بادی و نفخه
دریده شود لو کانوا یعلمون اگر باشند که فرا گرد دانند چیزی را هر آینه بدانند که آن مثلیست مطابق دین ایشان
بلکه دین ایشان از آن اوهن تر است یعنی چنانکه خانه عنکبوت سست و بی اعتبار است و هیچ فایده بر آن مرتب
نمیشود دین ایشان نیز خوار و بی اعتبار است و از آن نفع صورت نبندد بلکه متضمن ضرر است که عقوبت دارین است که
اعتقادی که ایشان کرده اند و مذهبی که فرا گرفته اند در وهن و ضعف بخانه عنکبوت میمانند که بادنک بادی در
شود و فانی گردد هم چنانکه بادنک دلیلی مذهب و معتقد ایشان خراب گردد و صاحب بحر الحقایق فرموده که عنکبوت
هر چند برخود می تند زندان برای نفس خود میسازد و قیدی بر دست و پای خود مینهد پس خانه او زندان است او
هم چنین کسانی که بدون خدا اولیا گیرند یعنی پرستش هوا و محبت دنیا و متابعت شیطان میکنند بسلاسل و اغلال
و وزر و وبال مقید گشته روی خلاصی ندارند و عاقبت در مهالک نیران و در دگر بعد و حرمان افتاده متهور گردند
ان الله یعلم بدرستی که خدای میداند ما یدعون آنچه میخوانند یعنی می پرستند من دونه
بجز از خدای من شیء از هر چیزی چون بت و ملک و بشر و کوکب و هو العزیز و اوست غالب در ملک خود

بحتاج شریک و انبازی نیست الحکیم محکم کار در جمیع افعال پس عقوبت ایشان را بر وجه حکمت کند و تلک الامثال
و این مثلها را یعنی مثل مذکور و نظایر آن نضربها للناس بیان میکنیم برای مردمان بجهة معرفت آنها بقبح
آنچه بر آنند از عبادت اصنام و حسن معرفت و توحید و ما یعقلها و در نمییابند صحت و وجه حسن و فایده
این امثال را الا العالمون مگر دانایان که تدبر کنند در حقایق اشیاء علی ما ینبغی چه امثال و تشبیهات و دلایل
طرقند بمعانی محتجبه تا ابراز آن معانی نمایند و کشف آن کنند و نقش بر آن نمایند برای افهام هم چنانکه مثل
و تشبیه مذکور و مبرز و مصور فرقست میان حال مشرک و موحد و این معنی مقصود است بر اهل عالم و جهاد باین
نیرسند و مروی است که جهله و سفهای قریش میگفتند که خدای محمد مثل میزند بمگس و عنکبوت و از این معنی میخندیدند
و استهزا میکردند حق تعالی فرمود که و ما یعقلها الا العالمون بعد از آن در بیان الوهیت مطلقه و استحقاق عبودیت
خود میفرماید که خلق الله آفرید خدای السموات و الارض آسمانها و زمینها را بالحق بغرض
صحیح که آن اثبات حق است نه برای باطل و بازی چه مقصود از اصل آفریدن آنها افاضه خیرات و دلالت بر ذات
و صفات چنانکه میفرماید ان فی ذلک بدرستی که در این آفریدن لایة هر آینه نشانه ایست از قدرت
للمؤمنین مر گروندگان را چه ایشانند که منتفع میشوند و یاد و ضرب امثال عبرتست برای مؤمنان تا بآن داخل شوند
و بطاعت مشغول شده از معصیت مجتنب شوند اتل بخوان ما اوحی الیک آنچه وحی کرده میشود بتو
من الکتاب از قرآن و تقرب بخدا و حفظ الفاظ آن و استکشاف معانی چه تا مسایل منکشف میشود او را بتکرار آن
لفظ اول یاد بآن منکشف نشود و بیان آن را بر مکلفان تلاوت نمای و عمل بمضمون آن کن و اقم الصلوة و بپای دار
نماز را یعنی باد به حدود و آن کن در معاقبت معینه ان الصلوة بدرستی که نماز تنهی باز میدارد
عن الفحشاء از کاری که نزد عقلا قبیح است و المنکر و عملی که شرعا منهی است یعنی سبب باز ایستادن میشود از
معاصی در اشتغال بآن و غیر آن چه مداومت بر آن موجب دوام ذکر خداست و مورث کمال خوف و خشیت در نفس که
مستلزم اجتناب از معصیت آورده اند که جوانی انصاری نمازهای فریضه با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
گذاردی و هیچ نوع فواحش نبود که مرتکب آن نشدی چون او را بموقف عرض رسانیدند فرمود ان الصلوة تنهاه زود
باشد که نماز او را از فواحش باز دارد و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که در اندک زمانی توفیق توبه یافت و از زهاد
صحابه شد و حسن و قتاده گفته اند که هر که صلوة نهی کننده او نباشد از فواحش و منکر صلوة او حقیقتا صلوة نیست
و وبال است بر او و از جابر مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله را گفتند فلانی در روز نماز کند و در شب دزدی فرمود ان
الصلوة تردعه البته نماز او را از آن باز دارد و از ابو عبد الله مرویست که هر که میخواهد که بداند که نماز او مقبول درگاه خدا
شده باید که نظر کند در این که آن نماز او را از فحشا و منکر منع کرده یا نه چه بآن مقدار که نماز او را از معاصی منع کرده مقبول
درگاه الهی گشته و نزد بعضی مراد بصلوة قرآنست و موید اینست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که قرآن بخوانی مادام که ترا

نهی میکند وچون نهی نکند ترا از آن عقوبت او بینی اما جمهور مفسران بر قول اول اند که نظر بجملهٔ ظاهر لفظ و بدلیل کلام
مذکوره است بقوله **وَلَذِكْرُ اللَّهِ** و هر آینه صلوة که متضمن یاد کردن خداست **أَكْبَرُ** بزرگتر است از سایر طاعات
و یا از آن بزرگتر است که بر صاحب خود موجب عقوبت فحشا و منکر باز گذارد و نزد اکثر مراد مطلق ذکر حق تعالی است یعنی
ذکر خدای بزرگتر است از همه چیزها زیرا که ذکر او طاعت و ذکر غیر او طاعت نیست و یا بزرگتر است از آنکه ذکر دیگری با آن
معارضه کند ابن عباس فرموده که یاد کردن خدا شما را برحمت خود بزرگتر است از یاد کردن شما او را بطاعت زیرا که فکر بنده
آمیخته است باعراض و ذکر او سبحانه صافیست از کدورات اعراض و یاد کرد بنده فانیست که فنا بود و شاید و ذکر خدای باقی
که زوال بدو راه نیابد ذوالنون مصری فرموده است که ذکر او بزرگتر است از آنچه که تو او را یاد کنی مگر بعد از آنکه او ترا
یاد کند سلمی رحمة الله علیه فرموده که ذکر او در ازل شما را بهتر است از ذکر شما او را در وقت شیخ ابو سعید ابو الخیر رحمة الله علیه
فرموده که ذکر خدا بهتر است نه آنچه که تو او را یاد کنی بلکه از آنچه که او ترا یاد کند چه ذکر تو پیداست که تا کجا رسد از سلمان
فارسی رحمة الله علیه مرویست که مراد آنست که یاد کردن بنده خدا را بزرگتر است از ما سوای آن و افضل از جمیع اعمال
او و ابن روایت از قتاده و ابن زید و ابو درداء نیز ماثور است و معنی روایت با این راجع است که بزرگترین چیزی در نهی از
فواحش یاد کردن بنده است پروردگار خود را و امر و نواهی و مواعید او را از ثواب و عقاب چه این اعوای لطفست که
داعی باشد بطاعت و ترک معصیت و اکبر از همه لطفست از معاذ بن جبل روایت کرده اند که گفت هیچ عمل که آدمی میکند بهتر از
ذکر خدا نیست در نجات او از عذاب خدای کفتند بهتر از جهاد نیست فرمود بهتر از جهاد است چه حق تعالی فرموده که ولذکر
الله اکبر در روایت آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله را پرسیدند که کدام عمل بنده است که دوست تر است نزد خدای تعالی فرمود
ان تموت لسانک رطب من ذکر الله تعالی یعنی عملی که دوست تر است نزد خدای آنست که زبان تو در وقت وفات تر باشد از ذکر خدای
تعالی و آن حضرت علیه السلام معاذ بن جبل را گفت سبقت گیرندگان بهشت برفتند و کسانی اند که بجوابی کشند بذکر خدای تعالی
بعد از آن فرمود که دوست دارد که در روضهای بهشت بچرند باید که ذکر خدای بسیار کنند عبدالله بن ربیعه گوید از ابن
عباس فرمود چه میگوئی در قول حق تعالی که و لذکر الله اکبر گفتم خدای در قرآن حسنست و ذکر آن دعا است و ذکر و تکبیر
و تسبیح حسن و افضل از این آنست که کسی نزد معصیت یاد خدا کند و از آن خود را باز دارد ابن عباس گفت سخنی عجیب گفتی اما
آنها مراد نه این است بلکه مراد آنست که یاد کردن خدا شما را بزرگتر است از یاد کردن شما او را و بشما بنشست در این که یاد کردن
خدای تعالی بر وجه تفضل و تشریفست و یاد کردن ما او را بر طریق تعبد و تذلل و ذکر ما او را بر طریق دعا و تضرع ذکر او
ما را از سر استغفارات و ذکر ما او را بر وجه احتیاج بمرات ذکر او افضل و اکبر باشد از ذکر ما ابو سعید خدری از
رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هیچ مجلسی نباشد که اهل آن ذکر خدا کنند الا که فرشتگان گرد اگرد ایشان فرو گیرند
و ایشان ابر رحمت بپوشد و حق تعالی ذکر ایشان کند در ملا اعلی ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرموده که
شیعیان ما کسانی اند که چون خلوت کنند ذکر خدای بسیار کنند محمد بن عمیر از هشام بن سالم روایت کرده که ابو عبدالله علیه السلام

فرموده که هرکه بجهة مشغولی او بذکر خدا از مسالت و رفع حاجت بمن باز ماند من عطا کنم باو بهتر از آنچه بکسی عطا کنم
که از من سؤال کند از ابو درداء منقولست که فرمود خبر دهم شما را بر بهترین عملهای شما و دوست ترین آن نزد خدای
و تمام تر آن در درجات و بهتر از جهاد و تصدق بزر و سیم گفتند آن کدام است گفت ذکر خدای زیرا که حق تعالی
فرماید که و لذکر الله اکبر **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** و خدای میداند **مَا تَصْنَعُونَ** آنچه میکنید از نماز و ذکر و غیر آن
و همه شما را بر وفق کردار پاداش خواهد داد که بر وجه حسن باشد **وَلَا تُجَادِلُوا** و جدال مکنید و منازعه منمائید
أَهْلَ الْكِتَابِ با اهل کتاب که یهود و نصاری اند **إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ** مگر بخصلتی که آن نیکوتر و احسن است
مراد آنست که از روی رفق و خشونة آنها را بخوی خوش مقابله کنید و غضب ایشان را بحلم و شایعه ایشان را بنصح و اگر
این فایده ندهد بجهاد میل کنید چه مقاتله آخر دواست پس قبل از مقاتله آنها را باین مقابله نمایند **إِلَّا الَّذِينَ**
ظَلَمُوا مگر با آنانکه ستم کردند **مِنْهُمْ** از ایشان که عهد بشکستند و یا جزیه باز گرفته اند و گفتند که ظالمان اهل
کتاب آنها اند که اثبات ولد میکنند مر خدای را و یا آنانکه افراط کردند در عناد و کتمان و یا در ایذای آنحضرت کوشیدند
بعد از آن در بیان خصلت احسن میفرماید که **وَقُولُوا آمَنَّا** و بگوئید بایشان که با صدق تمام ایمان آورده ایم
بِالَّذِي أُنْزِلَ بآنچیزی که فرستاده شده است **إِلَيْنَا** بسوی ما یعنی قرآن **وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ** و بآنچیزی که فرستاده
شده است بشما یعنی توریة و انجیل و زبور **وَإِلَٰهُنَا** و خدای ما **وَإِلَٰهُكُمْ** و خدای شما **وَاحِدٌ** یکی است
وَنَحْنُ لَهُ و ما مر خدای خود را **مُسْلِمُونَ** گردن نهادگانیم و مخلصان و موحدان بر خلاف شما که اتخاذ ارباب
الهه معبوده میکنید **وَكَذَٰلِكَ** و همچنان فرو فرستادیم بر انبیای سابق کتابها **أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ**
فرو فرستادیم بسوی تو قرآن را که کتابیست موافق کتاب سابقه در اصول دین اسلام و مصدق آن **فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ**
الْكِتَابَ پس آنانکه داده ایم ایشان را علم کتاب متقدمان چون ابن سلام و امثال آن **يُؤْمِنُونَ بِهِ** بگروند
بقرآن و یا مراد آنها اند که پیش از بعث حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و قرآن گرویده بودند بمحمد باو این نعت
صفت و بر او در توریة مانند قیس ساعده و بحیره و نسطور و ورقه احزاب ایشان **وَمِنْ هَٰؤُلَاءِ** و این گروه
عرب یا اهل مکه یا کسانی که در عهد پیغمبر اند از اهل کتاب توریة و انجیل **مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ** کسی هست که میگرود بقرآن
یا بمحمد صلی الله علیه و آله **وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا** و منکر نشوند آیتهای کتاب ما را **إِلَّا الْكَافِرُونَ** مگر ناگرویدگان از یهود
چون کعب بن الاشرف و یا معاندان عرب چون ابو جهل و مانند وی از آنها که مستوغلند در کفر با آنکه عالمند بر مصدق
آن و معجزه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چنانکه میفرماید که **وَمَا كُنْتَ تَتْلُو** و نبودی تو که بخوانی
مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول قرآن **مِنْ كِتَابٍ** هیچ کتابی از کتب منزله **وَلَا تَخُطُّهُ** و نمی نوشتی کتابی را
بِيَمِينِكَ بدست راست خود ذکر یمین زیادتی تصویر است در کتابت یعنی هرگز نخوانده و مطلقا کتابه و خط نه
نوشته و ظهور این کتاب را که جامع علوم شریفه است برای که عارف بقرائة و قلم نباشد و خارق عادتست اگر خوانده

و نویسنده می بودی إِذًا آن هنگام لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ در شک افتادندی بیاطل‌کاران و کج روان یعنی مشرکان
عرب گفتندی که چون میخواند و مینویسد پس قرآن را از کتب پیشینیان التقاط کرده و بر ما میخواند یا یهودان در شک افتادندی
که در کتب خود خوانده‌ایم که پیغمبر آخر الزمان امی باشد و این برعکس قاری و کاتبست پس چونکه مساوی ایشانی در مولود
و منشا و عادت جاری باشد نیست در آنکه شخصی در میان قوم نشو و نما یافته باشد و ایشان از حین سن صغر تا کبر سن در حضر
و سفر دیده باشد که تعلیم نگرفته و چیزی نخوانده و ننوشته و مع ذلک ایشان نماید چیزی که همه ایشان از آوردن مثل آن عاجز
باشند پس البته من عند الله خواهد بود از سید مرتضی علم الهدی مرویست که این آیه دلالت تام میکند که پیغمبر ما امی بوده
قبل از نبوت اما بعد از ثبوت نبوت ممکنست که عالم شده باشد بقراءة و کتابت چه آیه مقتضی نفی آنست بما قبل نبوت
زیرا که ارتیاب مبطلین نبوده مگر در نبوة او و بعدم قدرت او بر کتابت دفع ارتیاب ایشان شده اما بعد از ثبوت نبوت
ریبت و تهمت بآن متعلق نبوده پس جایز باشد که بعد از آن جبرئیل تعلیم گرفته باشد و در تیسیر آورده که خط و قراءة
فضیلتست مر غیر پیغمبر را در عدم فضل و معجزه آن حضرت بوده و چون معجزه ظاهر شد در امیت او شک و شبهه نماند
حق تعالی در آخر عمر این فضیلت با او ارزانی داشت تا این معجزه دیگرش باشد و ابن ابی شیبه در تصنیف خود آورده
نقل از عون بن عبد الله که ما مات رسول الله حتی کتب و قرا یعنی رحلت نفرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا تا که خوانده و نویسنده
شد حاصل که حق تعالی پیغمبر خود را امی بامت فرستاد تا مبطلان شکی نکنند در نبوت او و در قرآن چه ایشان دانسته اند
در کتاب خود که پیغمبر آخر الزمان امی خواهد بود پس کفر ایشان با آنحضرت محض عناد و جحود بوده نه از آنکه ریب و شکی در دین داشته اند
بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ بلکه قرآن آیتهای روشن است فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ در سینهای آنانکه داده
شده‌اند دانش یعنی مؤمنان اهل کتاب یا پیغمبر او و سایر علمای امت که از یاد میگیرند هیچ کس تحریف آن نتواند کرد و
معانی او را در دل خود راسخ میسازند از ابو جعفر و ابو عبد الله صلوات الله علیهما مرویست که هم الائمة من آل محمد صلی الله علیه و آله
یعنی مراد باین اهل علم که حافظ قرآنند ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم اجمعین که دو چیز از خصایص قرآنست یکی
آنکه معجزاتست دویم محفوظست در صدور و یعنی از یاد میگیرند و از حفظ میخوانند چه کتب سابقه معجز نبوده و هیچ کس از
یاد نخوانده مگر از پیغمبران بلکه از اوراق تلاوت میکرده اند پس این دو چیز مخصوص بقرآن باشد و گویند ضمیر هو راجع است
بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله یعنی آنحضرت با آنکه امی است که نمیخواند و نمینویسد آیتها روشن است بر همه آنها که از آنانند بکتب
الهی و واقف بر صفات و سمات حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و منکر نمی شوند آیتهای ما را که
قرآنست یا محمد إِلَّا الظَّالِمُونَ مگر کاهلان و متوغلان در ظلم و بیرون رفتگان از دائره حق و صواب که مکابره می کنند
و جحود و عناد میورزند با وجود وضوح دلایل اعجاز مراد جمیع کفره اند یا یهود وَقَالُوا و گفتند کافران لَوْلَا أُنْزِلَ
چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْهِ بر محمد صلی الله علیه و آله آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ نشانها از پروردگار او و مراد آیات مقترح است
کقوله و قالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا تا آخر آیها و یا مراد آیات نازله است بر انبیای سابقه چون ناقه

صالح و عصای موسی و مائده عیسی علیهم السلام قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ بگو جز این نیست که آیتها و معجزها عِنْدَ اللَّهِ
نزدیک خداست هر گاه که خواهد و هر جا که اراده نماید و بر هر که مصلحت بیند فرو فرستد و لهذا آیتهای انبیا
موافق یکدیگر نبوده‌اند پس اظهار آن بمقتضای اختیار و اقتدار من نیست تا آنچه شما را خوش آید بشما نمایم وَ
إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ و جز این نیست که من بیم کننده‌ام آشکارا یعنی در شان من همین انذار و تخویف بلیغ
که شما در یابید و من بآن اقدام می نمایم باظهار معجزه بر صدق دعوی خود أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ آیا بسنده نیست
ایشان را در حجت هویدا و معجزه پیدا أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ آنکه ما فرو فرستادیم بر تو قرآن را يُتْلَى
عَلَيْهِمْ خوانده میشود بر ایشان و ایشان افصح مردمانند و اسرار بلاغت بر ایشان ظاهر است و تو تحدی کرده
و کوتاه ترین سوره در برابر قرآن از ایشان طلبیده و ایشان لشکر میکشند و مال و جان در می بازند و بمعارضه
آن عاجز اند معجزه از این روشن تر کجا باشد پس احتیاج نیفتد در وصول بعلم بحقیت نبوت تو بغیر این معجزات
دیگر و طلبیدن غیر آن محض جدال و مکابره باشد پس اگر حق تعالی آیات مقترحه ایشان را اظهار کند و تصدیق
بآن نکنند بجهت آن بعذاب استیصال گرفتار شوند هم چنانکه در امم سابقه و حال آنکه حق تعالی فرموده که این امت را
بعذاب استیصال معذب نسازند و در بعضی اخبار آمده که جمعی نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمدند و بر کتفی
از سخنان یهود را نوشته با خود آوردند مدعا آنکه میخواهیم علم خود را بدان افزون سازیم حضرت فرمود همین
و گمراهی بس مر این قوم را که از آنچه نبی ایشان بایشان آورده رو بگردانند و رغبت این آیه نازل شد که آیا کافی نیست
ایشان را قرآن که پیوسته بر ایشان میخوانند إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که درین کتاب لَرَحْمَةً هر آینه بخشایش
و نعمتی هست بزرگ مر کسی را که متابعت آن کند وَذِكْرَى و پندی و نصیحتی لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی
که تصدیق آن کنند چه هر که بیعت آن اختیار کند و بمواعظ آن متعظ شود بثواب ابدی رسد و به بهشت جاودانی
فایز گردد قُلْ بگو ای محمد مر اهل تعنت و اقتراح را که كَفَى بِاللَّهِ بسنده است خدای بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا
میان من و میان شما گواه بر صدق سخن من چه مرا تصدیق میکند باظهار معجزات در دست من يَعْلَمُ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ میداند آنچه میان آسمانها و زمینهاست پس حال من و شما بر او مخفی نیست و صدق من
و دعوی بطلان شما بر او پوشیده نخواهد وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ و آنانکه گرویده اند بغیر الله که معبودان
باطلند و آنها را پرستیده اند بجز از خدای بحق وَكَفَرُوا بِاللَّهِ و کافر شدند بوحدانیت خدا گویند مراد
یهود و نصاری اند که پیروی هوای نفس و شیطان کرده اند و با وجود ظهور معجزه نیره بر پیغمبر انکار ورزیده اند
و انکار صواب آنحضرت نموده‌اند که حق تعالی در توریت و انجیل بیان آن نموده که أُولَئِكَ آن گروه هُمُ
الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران که برگزیده اند کفر را بایمان و آتش را بر انوار و رضوان جنان مرویست که کعب
بن اشرف و اصحاب او گفتند که کیست که گواهی میدهد که تو رسول اوئی حق تعالی این آیه فرستاد که قل کفی بالله

شهیدا بینی وبینکم تا آخر وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و بشتاب میخواهند از تو کافران بِالْعَذَابِ نزول عذاب از جهة
جحود و عناد و انکار و استهزا مانند نضر بن حارث و اتباع او که میگویند امطر علینا حجارة من السماء وَلَوْلَا
أَجَلٌ مُسَمًّى اگر مدتی نبودی نام برده و معین و مقرر برای عذاب هر قومی لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ هر آینه
آمدی بمستعجلان عذاب موعود وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ و بیشک خواهد عذاب بر ایشان بَغْتَةً ناگهان بی ظهور
علاماتی بر ایشان در دنیا مانند واقعه بدر و یا در عذاب قبر یا در روز قیامت وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و حال آنکه
ایشان ندانند آمدن آنرا یعنی ناگاه بر ایشان فرود آید که از آن بیخبر باشند و بعد از آن بیان میکند که عذاب موعود
آنها آتش دوزخ است و میفرماید که يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ طلب تعجیل میکنند از تو بنزول عذاب وَإِنَّ
جَهَنَّمَ و حال آنکه دوزخ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ فرو گیرنده و احاطه کننده است بنا کرده ندکان چه موجبات
جهنم که کفر و معاصی است بدیشان پس البته دوزخ بدیشان احاطه کند يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ در روزی که
فرا پوشد همه ایشان را آن عذاب مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ و از زیر پایهای ایشان
وَيَقُولُ و گوید خدا یا فرشته بفرمان او ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ که بچشید جزای آنچیزی که بودید
که میکردید در دنیا از کفر و معاصی آورده اند که جمعی از مؤمنان در مکه اقامت کرده جهة قلت زاد و کمی استعداد
و یا بسبب محبة وطن و یا صحبت برادران و صاحبان هجرت نمیکردند و ترسان و لرزان از مشرکان پرستش خدای
میکردند حق تعالی آیه فرستاد که يَا عِبَادِيَ ای بندگان من الَّذِينَ آمَنُوا که گرویده و تصدیق
بوحدانیت من کرده اید و برسول من گرویده اید از اهل شرک کناره گیرید و صحبت مؤمنان طلبید إِنَّ أَرْضِي
وَاسِعَةٌ بدرستی که زمین من گشاده است هجرت کنید از موضع خوف بجای امن فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ
پس مرا بپرستید بر وجه اخلاص از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که هر که فرار کند بجهة دین خود از
زمینی بزمینی دیگر و اگر مقدار شبری باشد مستوجب جنت باشد و رفیق ابراهیم علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله باشد
در روز قیامت از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که چون در زمینی باشی که در مان آن نافرمانی خدا کنند آنجا را
بگذار و بیرون رو بعد از آن تخویف مهاجران میکند بمرگ تا بر ایشان هجرت آسان باشد و میگوید که اگر دوستی اهل
و ولد و حب وطن و مصاحبت یاران باعث بر بلدی شده اید البته روزی مفارقت ضروری واقع خواهد شد
زیرا که كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر نفسی چشنده مرگ است و مرگ بهمه جا و هر کس خواهد رسید در هر موضعی که باشید
ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوی جزا و پاداش ما تُرْجَعُونَ بازگردیده خواهید شد و حفص بخطاب میخوانند یعنی
شما بازگردیده خواهید شد بجزای ما پس بدار الشرک اقامت نباید کرد و در وقت بلوغ امان یعنی پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة
آنحضرت باید آورد تا در آنجا بفراغت تمام بعبادت ملک علام مشغول شده ساز آخرت نمایید که مرگ در رفتن است
و علمای دین بر آنند که همچنین هر جا که اظهار شعایر ایمان نتوانند کرد واجبست که از آنجا نقل بلدی دیگر کنید که

بتوان

بتوان خوف آنجا اظهار آن توان کرد وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند کارهای شایسته از ادای فرایض لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هر آینه جای دهیم ایشانرا مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت غُرَفًا
بترهای بلند و غرفهای ارجمند از زبرجد و یاقوت و در و طلا و نقره تَجْرِي میرود پیوسته مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا از زیر آن غرفها با بهشت که هرگز دست فنا و زوال بدامن ایشان نرسد نِعْمَ
أَجْرُ الْعَامِلِينَ نیکوست بهشت مزد نیکوکنندگان بعد از آن در وصف عاملان میفرماید که الَّذِينَ
صَبَرُوا عاملان آنانند که شکیبائی ورزیدند بر آزار مشرکان و هجرت از اوطان و غیر آن از مصایب دوران
و مشاق تکالیف بر عبادت رحمن وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود نه غیر او يَتَوَكَّلُونَ توکل کنند و
کار خود بدو سپارند آورده اند که مؤمنان مکه چون آیه شنیدند عزم هجرت بمدینه نمودند و در دل ایشان
ایشانرا دغدغه دست داد که در بلاد غربت مارا اسباب معیشت در آن مهیا نباشد چگونه توان بود آیه آمد که
وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ و بسا از جنبندگان که بهیچ وجه لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا بر نمیدارد روزی خود را یعنی
قوت و طاقت برداشتن بار آن ندارد بجهة ضعف یا ذخیره نمیکند و مرویست که ذخیره کنندگان از جانوران
همین آدمیست و موش و مور و گفته اند که عقعق ذخیره نهند اما فراموش کند در کشاف از بعضی نقل کرده
که یکی گفت بلبل را دیدم که خوردنی در زیر بالهای خود پنهان میکرد حاصل کلام حق تعالی میفرماید که بسا جانوران
از دواب و طیور و وحوش و سباع و هوام و حیوانات آبی که ذخیره ننهند و حامل روزی خود نشوند اللَّهُ
يَرْزُقُهَا خدای روزی میدهد ایشانرا وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز پس از عدم اسباب معیشت در بلاد غربت اندیشه
کنید چه دواب با ضعف و توکل و شما با قوت و اجتهاد مساوی یکدیگرید در آنکه روزی نمیدهد ایشانرا و شما را مگر او
سبحانه ارزاق همه باسبابیست که مسبب او سبحانه است ترغیب دیگر بجهة هجرت مترسید بر معیشت و بدل قوی ترک
بلاد شرک کرده متوجه بلاد اسلام گردید وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا مر قول شما را که روزی از کجا خوریم در
بلاد هجرت الْعَلِيمُ دانا بما فی الضمیر شما و بآنکه روزی از کجا بشما رساند عبد الله عمر روایت کند که گفت روزی
از مدینه بیرون رفتیم با رسول صلی الله علیه و آله خرماهائی که در زیر درختان افتاده بود بر میگرفت و میخورد مرا گفت
یا ابن عمر چرا نمیخوری گفتم یا رسول الله من اشتهای آن ندارم حضرت فرمود که من اشتهای آن دارم چه این صبح چهارم است
که هیچ طعامی نچشیده ام ان الله و الله المستعان فرمود یا ابن عمر اگر من خواهم از خدای درخواهم تا مانند ملک
کسری و قیصر بمن عطا فرماید لیکن من میخواهم که روزی سیر باشم و روزی گرسنه پس گفت حال چگونه باشد
که تو باقی باشی تا بروزگاری که اهل آن روزگار روزی یک ساله را پنهان کنند و ذخیره نهند بجهة ضعف یقین ایشان
بخدا پس عبد الله گفت بخدا که ما از آن حایطه بیرون نرفتیم که این آیه نازل شد که وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ تا آخر بعد از آن
اخبار اهل ایمان میکند از حال مشرکان که عبادت اصنام میکنند با آنکه معترفند که حق تعالی خالق همه اشیاست و میگوید

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ واگر بپرسی مراهل مکه را مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمانها و زمینها را وَسَخَّرَ
الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر ساخت آفتاب و ماه را تا بر فلک خود میروند بر طرز واحد لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه
گویند که خدای آفریده است اینها را چه این مسئله در عقول قرار گرفته که واجب است انتهای ممکنات بیکی که واجب الوجود
باشد و چون ایشان میدانند که خالق ارض و سما اوست فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ پس کجا گردانیده میشوند از توحید
یعنی چون اینرا میدانند پس چرا دوی از راه حق برمیتابند و جلوه سبیل باطل میشتابند که آن پرستیدن چوب و
سنگست که ضر و نفع از آن مسلوبست اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای بیکستراند و فراخ میکند الله روزی را لِمَنْ
يَشَاءُ برای هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَيَقْدِرُ وتنگ میسازد لَهُ مراورا یعنی
هر کرا میخواهد بر وجه مصلحت و حکمت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز از قبض و بسط
عَلِيمٌ داناست و مصلحت و مفسدت بندگان برا و مخفی نیست وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ واگر بپرسی از مشرکان عرب
مَنْ نَزَّلَ که فرو فرستاده است مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مَاءً آبی را یعنی باران فَأَحْيَا بِهِ پس
زنده کرد و تازه ساخت بآن آب الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا زمین را از پس پژمردگی و افسردگی لَيَقُولُنَّ اللَّهُ
هر آینه گویند که خداست که این کار میکند نه غیر او یعنی مقر و معترفند بآنکه اوست که موجد ممکنات است اصول
و فروع آن با وجود این بعضی از مخلوقات را با او در عبادت شریک میسازند قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگو شکر مر خدایراست
که مرا و تابعان مرا از این ضلالت نگاهداشته و حمد خدا کن بر تصدیق خود و اظهار حجت خود بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه
بیشتر کافران لَا يَعْقِلُونَ در نمی یابند مر معقول را وَمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست این زندگانی دنیا
إِلَّا لَهْوٌ مگر مشغول شدن بامر باطل وَلَعِبٌ و بازی بچیزی بیحاصل و گویند لهو عملیست که جوانان میکنند از روی
شهوت برای قضای شهوة و لعب بازی کودکانست یعنی دنیا در سرعت و انقضا بزوال بلهو و لعب کودکان و جوانان
میماند که یکجا جمع شوند و ساعتی بدان متبهج گردند و اندک زمانی حلول و مانده شوند وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ و بدرستی
که سرای دیگر لَهِيَ الْحَيَوَانُ آنست سرای حیوة ابدی یعنی زندگانی جاودان در آن سرای خواهد بود
زندگانی این سرای که در معرض فنا و زوالست لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند مردمان که بدانند چیزها را
هر آینه اختیار زندگانی دنیا نکنند بر سرای جاودانی و مشرکان بر طریق شرک و عناداند فَإِذَا رَكِبُوا پس چون
سوار شوند فِي الْفُلْكِ در کشتی و بسبب موج در گرداب اضطراب افتند دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدایرا مُخْلِصِينَ
در حالتی که خالص کنندگان باشند لَهُ الدِّينَ برای خدای دین خود را یعنی در صورت آنها باشند که مخلصانند
چه یاد نکنند مر خدایرا در دفع آن بلاء جز بوی بنی ندیم جهة علم آنها بآنکه کاشف شداید نیست مگر او سبحانه
فَلَمَّا نَجَّاهُمْ پس آنهنگام که رهانید خدای آنها را از غرق و بسلامت بیرون آورد ایشانرا إِلَى الْبَرِّ
بسوی دشت که خشکست إِذَا هُمْ آنگاه ایشان يُشْرِكُونَ شرک آرند یعنی باز گردند بعادت خویش

لِيَكْفُرُوا تا کافر شوند بجهة شرک بِمَا آتَيْنَاهُمْ بآنچه دادیم ایشانرا از نعمت نجات وَلِيَتَمَتَّعُوا
و تا برخوردار شوند باجتماع بر عبادت اصنام و حمایت ایشان بر آن و یا برخوردند از زندگانی این جهان فا
فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را بوقت عقوبت و بعد از آن بر سبیل تذکر
نعمت میفرماید که أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند اهل مکه أَنَّا جَعَلْنَا آنکه گردانیدیم شهر ایشا
که مکه است حَرَمًا آمِنًا حرمی با ایمنی یعنی بطریقی که اهل آن ایمنند از قتل و غارت و سایر تعدی
وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ و حال آنکه ربوده میشوند مردمان مِنْ حَوْلِهِمْ از گرداگرد ایشان یعنی کرد
بلاد ایشان مردمانرا میکشند و اسیر میگیرند و غارت میکنند و کسی متعرض ایشان نمیشود أَفَبِالْبَاطِلِ آیا
پس با وجود این باطل که بتانند یا شیاطین يُؤْمِنُونَ میگروند وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ و بنعمت خدای یعنی بچنین
نعمتی ظاهر که تمکنست در حرم و ایمنی از خوف و قتل و غارت و اسیر يَكْفُرُونَ کافر میشوند جهة آنکه غیر او را
با او شریک میسازند یعنی دلیل کفران ایشان بر این نعمت شرک ایشانست وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ
افْتَرَىٰ از کسی که بربندد و بسازد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی را و گمان برد که او را شریکی هست أَوْ
كَذَّبَ بِالْحَقِّ یا تکذیب کند بحق که معجزات یا قرآن لَمَّا جَاءَهُ آنهنگام که آمد بوی أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ
آیا نیست استفهام برای تقریر است یعنی البته هست در دوزخ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ جایگاه اقامت برای ناگروندگان
یعنی البته مستوجب خلودند در دوزخ بجهة شرک و کفران و بعد از وعید کافران در وعید مؤمنان میفرماید که
وَالَّذِينَ جَاهَدُوا و آنانکه کوشش کردند فِينَا در حق ما و اقامت دین ما بر وجه اخلاص یا نفس اماره
جهاد اکبر است یا با کفار که جهاد اصغر است لَنَهْدِيَنَّهُمْ هر آینه بنمائیم ایشانرا سُبُلَنَا براههای خود که آن
مبرات مجازات ما و وصول بحضرت ما و هر که مجاهده کند در آنچه دانسته ما ناله نمائیم او را بآنچه ندانسته و از
نشتری مرویست که هر که کوشش کند در اقامت سنت بنمائیم او را سبیل جنت و هر که کوشش کند در طلب ما بنمائیم
راه دریافت خود که من طلبنی وجدنی هر که مرا جوید یابد وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای تعالی لَمَعَ
الْمُحْسِنِينَ هر آینه با نیکوکارانست یعنی با مجاهدان بنصرت و اعانت در دنیا و با ثواب و مغفرت در آخرت

سُورَةُ الرُّومِ سِتُّونَ آيَاتٌ مَكِّيَّةٌ

ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره روم بخواند حق تعالی
ده حسنه بدهد بعدد هر فرشته که تسبیح او میکند سبحانه در آسمان و زمین و تلافی هر عملی که در آن روز و شب
ضایع ساخته باشد یعنی در هر طاعت که در آن روز و شب کرده باشد و خللی در آن در یافته باشد بموضع قبول افتد
و در اول سوره توحید عنکبوت گذشت که ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود بخدا سوگند
که هر که در شب بیست و سیم ماه رمضان سوره عنکبوت و روم بخواند وی از اهل بهشت باشد و چون حق تعالی

آخر سوره عنکبوت بر طریق اجمال ذکر جهاد بین کرده در این سوره تفصیل آن می نماید و میفرماید که

بسم الله الرحمن الرحیم

الم بو الجوزا از ابن عباس نقل کرده که حروف مقطعه ثناهای ربانی اند و هر حرفی اثبات بصفتی که حق تعالی را
بدان ثنا گویند چنانچه الف از ین کلمه کنایت از الوهیت و لام از لطف و میم از ملک و یا از الف اشارت به بسم الله
و لام بنام جبرئیل و میم باسم محمد یعنی الله بواسطه جبرئیل وحی فرستاد به محمد و باقی وجوه در ما تقدم مذکور شد
و بنا بر آنکه این حروف مقسم باشد معنی آنست که سوگند باین حروف که مبادی اسماء الله اند که غُلِبَتِ الرُّومُ
مغلوب شدند رومیان یعنی فارسیان بر ایشان غلبه کردند فِي أَدْنَى الْأَرْضِ در نزدیکترین زمینی که
عرب راست نسبت بزمین روم و آن زمین اردن و فلسطین و کسکر و یا میان اذرعات و بصری و تفصیل این قصه
چنانست بر قول مفسران و مورخان که در فارس زنی بود که فرزندان او شجاع بودند و کسری که پرویز نام داشت
و پادشاهی جمیع فارس متعلق باو بود این زن را بخواند و گفت من میخواهم که لشکری بجهاد قیصر روم فرستم و یکی
از فرزندان ترا امیر سازم بگو که کدام پسرت باین امارت سزاوارتر است زن گفت که فلان پسرم از کرکه باحذرتر است
و آنکه فرخان نام اوست در کارها از تیغ و سنان دونده تر است اما پسری دیگرم که شهریارن نام اوست شجاع تر از
شیر است و حلیم تر از دو پاره و پاره قاردتر از کوه کسری گفت من حلیم ترا اختیار کردم پس وی را طلبیده امارت لشکر را
تفویض نمود و بجانب روم روانه ساخت و شهریارن با لشکر خود بزمین روم آمده و با قیصر مقابله نموده ظفر یافت
شهرها را خراب کرده و این کار زار در اذرعات و بصری که نزدیکتر است از شهرهای شام بزمین عرب و عجم چون خبر غلبه
فارس بر روم در سال پنجم از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله بمکه رسید حضرت دلتنگ شد و مشرکان شاد شدند برای
آنکه رومیان اهل کتاب بودند و فارسیان گبر بودند و کتاب نداشتند و مشرکان از روی شماتت با اهل ایمان می گفتند
که شما و ترسایان اهل کتابید و ما و فارسیان امیانیم پس از غلبه فارس بر روم تفأل میکنیم که ما بر شما حق تعالی برای تسلیه
آنحضرت و اهل ایمان این آیه فرستاد و بیان فرمود که وَهُمْ و رومیان مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ از پس مغلوب
شدن ایشان سَيَغْلِبُونَ زود باشد که غالب شوند فِي بِضْعِ سِنِينَ در اندک سالی که میان سه و نه
باشد ابن قحافه اهل شرک را گفت که شما باین شاد شدید چشم شما باین روشن مباد بخدا که اهل روم بر مردم فارس غالب
خواهند شد در بضع سنین گفته بخیلی است تو از کجا میگویی گفت از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم ابی بن خلف بر
پای خواست و گفت کذبت دروغ میگویی او گفت تو دروغ میگویی ای دشمن خدا ابی گفت اگر راست میگویی
وقتی معین کن تا گرو بندیم اگر وقت منقضی شود و چنان باشد که تو میگویی من گرو بدهم پس گرو بستند به سال
به ده شتر چون پیش رسول را از این اخبار نمود حضرت فرمود خطا کردی زیرا که بضع میانه سه و هشت بود و بهما
و مدت بیفزای ابن قحافه باز گشت و تا نه سال بر صد شتر مراهنه کرد و این صورت قبل از آن بود که گرو حرام شود

چون ابن قحافه خواست که از مکه بیرون رود ابی گفت ترا رها نکنم تا کفیلی ضامن بدهی پس پسرش عبد الله ضامن بدو شد و چون
ابی قصد کرد که بجنگ احد رود عبد الله گفت نگذارم تا ضامنی ندهی ابی ضامن بداشت و بجنگ احد رفت و بعد از
واقعه احد مجروح بمکه آمد و بدان جراحت بمرد ابو سعید روایت کرده که در بدر چون مسلمانان ظفر یافتند بر مشرکان
در همان روز خبر آمد که رومیان غلبه کردند بر فارسیان مسلمانان بسیار شاد شدند ابن قحافه نزد ورثه ابی رفته مال
رهانت از ایشان بگرفت و نزد رسول آورد و آنحضرت فرمود تا همه را تصدق نمود و سبب غلبه رومیان بر فارسیان
چنان بود که شهریارن چون بر رومیان غالب شد و ولایت ایشان خراب کرد روزی با برادر خود فرخان در مجلس
شراب نشستند فرخان گفت من در خواب دیدم که من بر سریر کسری نشسته ام این سخن بگوش کسری رسید نامه نوشت
بشهریارن که برادرت فرخان را بگیر گردن بزن و سرش نزد من فرست شهریارن چون نامه را مطالعه کرد در جواب نوشت
که ایها الملک فرخان مردی شجاعست و ما را در زمین دشمنان بسیار اند و از مردی چون وی چاره نیست تعجیل در
قتل وی مفرمای که در هر وقت که خواهی توانی کشت کسری سه نامه متعاقب یکدیگر نوشت و در قتل او مبالغه نمود
شهریارن در هر نوبت دفعی در میان می انداخت و بهانه می آورد کسری در غضب شد و بار چهارم نامه نوشت و برسولی داده
باکابر لشکر که من شهریارن را معزول کرده فرخان را والی ساختم و استمالت نامه که مشتمل بر انواع لطایف بود برسول داده
گفت چون امارت بر فرخان قرار گیرد این را بوی ده چون رسول نزد شهریارن آمد و پیغام بگذارد شهریارن از تخت
بزیر آمد و گفت سمعا و طاعة و فرخان را بجای خود بنشاند چون کار بر او قرار گرفت رسول استمالت نامه کسری بوی داد
و در آنجا نوشته بود که برادر خود را بکش و سرش را نزد من فرست فرخان بفرمود تا شهریارن را بگرفتند و تیغ حاضر کردند
و خواست تا برادر خود را گردن بزند شهریارن گفت تعجیل مکن تا من ترا از سری آگاهی دهم پس شخصی را بفرستاد و آن نامهای
کسری را که در باب او نوشته بود بیاورده بر فرخان عرض کرد و گفت من به سه نامه که در باب قتل تو فرستاده بود ترا نکشتم
تو بیک نامه مرا بخواهی کشت فرخان در حال از تخت فرود آمد و ملک را ببرادر خود تفویض نمود پس شهریارن رسولی
بقیصر روم فرستاد که مرا با تو سری است که موجب ازدیاد دولت و حشمت و سبب سعت ملک تست اما بجز مشافهه راست نیاید
موضعی تعیین کن که من و تو آنجا حاضر شویم با هر یکی پنجاه مرد قیصر چون بر مضمون نامه اطلاع یافت موضعی معین کرد
و با تمام لشکر خود آنجا رفت بجهة آنکه از فارسیان اندیشه داشت شهریارن با پنجاه مرد در مقابل او خیمه زده فرود آمدند
پس در آن موضع باهم نشستند و ترجمانی آورده اند تا مضمون اقوال را اعلام ایشان نماید و با هر یک از ایشان کاردی بود
شهریارن گفت بدانکه دشمن تو که این شهرها را ویران کرده منم و برادر من و کسری بر ما حسد برد و مرا امر کرد تا برادر را بکشم
امر او را انقیاد نکردم او برادرم را بجای من نشاند و والی کرد و برا فرمود تا مرا بکشد اکنون من و برادر با هم معاهده
نمو کنده ان غلاظ و خلع اطاعت او کرده ایم و کمر انقیاد و طاعت ترا بر میان جان بسته ایم ما را لشکری ده تا با وی مقاتله
کنیم و هر ممالک او را بتصرف تو در آوریم بعد از آن اشاره بقیصر کرد که سر در میان دو کس باشد چون سه کس شنیدند

آشکارا کرده صلاح در آنست که ترجمان از اینکشی قیصر بکشتن ترجمان امر کرد و لشکر بیاد شهریار داد و بکام او کسری فرستاد
شهریار نه روانه مملکت کسری شد هر شهر که میرسید میکند و میسوخت تا کسری مغلوب شد و بناحیه گریخته و ملک فارس
قیصر روم مسخر گشت و این خبر بروایت دیگر در روز حدیبیه برسول صلی الله علیه و آله رسید مسلمانان شاد شدند و مشرکان
منکوب و مغموم گشتند ابن عمرو شیبانی از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فارس ایک نطحه یا دو نطحه بود روم بود بعد
دیگر ایشان از دولت بود و اهل روم ذات القرون شد هرگاه که قرنی برود قرنی دیگر بیاید تا آخر روزگار القصه آیه مذکوره
بعد از ثبت اخبارات از اموری که در مستقبل بفعل آمد و این از جمله اعراض قرآنست بقوله **لله الامر** مر خدایراست حکم
و فرمان **من قبل** پیش از غلبه فارس بروم **ومن بعد** و بعد از غالب شدن روم بفارس یعنی هر وقت
قضای او نافذ است و هر کار در قبضه اختیار او پس مغلوبیت و غلبیت هر یک از ایشان در اول و آخر بامر او بجا از است که
در کشف الاسرار مراد بقبل و بعد قبل ازلست و بعد ابد یعنی امر ازلی و ابدی او راست که خداوند ازل و ابد اوست **ویومئذ**
و در آن روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند **یفرح المؤمنون** شاد خواهند شد مؤمنان **بنصر الله** بیاری
کردن خدای مر اهل کتاب را بر قومی که کتاب ندارند نه چه در این انقلاب تفألست مر اهل ایمان را و ظهور صدق و اخبار متو
و بودن کردستک و ازدیاد یقین صحابه **ینصر** یاری میدهد خدای **من یشاء** هر کرا میخواهد **وهو العزیز**
و اوست غالب مطلق انتقام کشد از هر کس که خواهد **الرحیم** مهربان غلبه دهد جمعی را بر جمعی برد فق حکمت و مصلحت
وعد الله وعده کرد خدای غلبه روم را بفارس و فرح مؤمنان وعده کردنی درست و راست **لا یخلف الله وعده**
خلاف نکند خدای وعده خود را چه دروغ بر او ممتنع است پس البته راست میسازد هر وعده که میدهد و بوفا مقرون
میگرداند **ولکن اکثر الناس لا یعلمون** ولیکن بیشتر مردمان عند اهل شد وعده و صحت وعده او را بجهة جهل ایشان
و عدم تفکر ایشان بجهة جحود و عناد ایشان **یعلمون ظاهرا** میدانند چیزی را که آشکار او مشاهد است **من الحیوة**
الدنیا از زندگانی دنیا یعنی مال و منال جاه و دولت و سایر منافع و مضار آنرا یا اسباب معاش و تجارت در وسط
آورده که مراد بنا کردن و زراعت نمودن و اجرای انهار و قنوات کردنست که اکثر اهل دنیا قواعد آنرا میدانند **وهم عن**
الاخرة و ایشان از آخرة که غایت مقصود است **هم غافلون** ایشان بیخبران و غافلانند و همه اینها
در تعمیر دنیا اند و تخریب آخرة از شیخ حسن مرویست که بعضی از کفره و علم ایشان بامور دنیا بر وجهی رسیده که درهم را
بناخن خود منقلب میسازند و از وزن آن خبر میدهند بر آن نحوی که هست و اصلا نمیدانند که نماز را چون باید
گذارد و از ابو عبد الله علیه السلام پرسیدند از تفسیر یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا فرمود منه الزجر و النجوم و الاحجار علم
ایشان بظاهر حیوة دنیا علم زجرات و علم نجوم که برای تدبیر دنیا ایشک میورزند بعد از بیان غفلت اهل دنیا و اشتغال
ایشان بآن که مستلزم عدم تفکراست در امر آخرت و عدم تحصیل زاد آخرت بندگان را ترغیب میکند بر تفکر و تدبر در
آنچه دالست بر توحید و میفرماید که **اولم یتفکروا** آیا تفکر نمیکنند یعنی باید که تفکر نمایند **فی انفسهم**

در نفسهای خود باین معنی که احداث تفکر کنند در خود تا محقق شود ایشانرا که قدرت مبدع در اعاده ایشان مانند
قدرت اوست در ابتدای آن و یا باید که در کار نفس خود تفکر نمایند که اقرب بایشان از غیر آنست تا از آن راه برند بوجود
صانع عالم که متصف بقدرت باهره بر جمیع امور ممکنه که از جمله آن اعاده است **ما خلق الله السموات و**
الارض وما بینهما نیافرید خدای آسمانها و زمینها را و آنچه در میان آسمان و زمین است **الا بالحق** مگر بحق بجهة غرض
صحیح که آن استدلالست بآن بر توحید و قدرت حضرت عزت نه برای باطل و بازی و بیفایده **واجل مسمی** و
بجهت تقدیر وقتی نام برده شده که نزد آن منتهی شوند و اثری از آنها باقی نماند مراد روز قیامتست که چون در رسد
تمام آسمان و زمین و مابینهما معدوم گردد **وان کثیرا من الناس** و بدرستی که بسیاری از مردمان **بلقاء ربهم**
برسیدن بجزاء پروردگار خود که وقت رستخیز است **لکافرون** مر ناگرویدگانند و منکران و پندار ایشان آن
که دنیا ابدیست و آخرت واقع نشود **اولم یسیروا** آیا سیر نمیکنند **فی الارض** در زمین یعنی بمواضع
عاد و ثمود بوقت تجارت و رحلت **فینظروا کیف کان** پس ببینند که چگونه بود **عاقبة الذین** سرانجام
آنانکه بودند **من قبلهم** پیش از ایشان از امم ماضیه **کانوا** بودند آن گروه **اشد منهم** سخت تر از اهل
مکه **قوة** از روی توانائی چون عاد و ثمود **واثاروا الارض** و بگردانند زمین ظاهر آنرا یا باطن جهت زراعت
کردن و درخت نشاندن و معادن و چشمها بیرون آوردن و غیر آن **وعمروها** و عمارت کردند مر آنانرا **اکثر**
مما عمروها بیشتر از آنچه کردند آن کسانی که اهل وادی غیر ذی زرع بودند یا آنکه عمر یافتند بیشتر از عمر قریش
وجاءتهم رسلهم و آمدند بدیشان پیغمبران ایشان **بالبینات** بآیتهای روشن و با معجزهای هویدا و ایشان
بدان نگرویدند و حق تعالی دمار از روزگار ایشان برآورد **فما کان الله لیظلمهم** پس نبود خدای که ظلم
کرده باشد بدیشان یعنی بی ارسال رسولان و بی کفر و تکذیب ایشانرا گرفته باشد **ولکن کانوا** و لیکن بودند
که **انفسهم یظلمون** بر نفسهای خود ستم میکردند بجهة علم ایشان بآنچه مودی هلاکت ایشان شد و معرفت
ایشان بموجبات عقوبات که عدم قبول ایمانست با وجود ظهور حقیقت آن بر ایشان **ثم کان** پس هست **عاقبة**
الذین اساؤا سرانجام آنانکه بد کردند یعنی کافر شدند **السوای** عقوبت دنیا که عذاب دنیا و آخرتست
گویند سوای اسم دوزخ است مانند حسنی و طوبی که اسم بهشتست یعنی دوزخ عاقبت ایشان باشد **ان کذبوا**
بسبب آنکه تکذیب کردند **بآیات الله** بآیتهای خدای یعنی باور نداشتند قرآنرا یا عبرت نگرفتند بدلایل قدرت
وکانوا بها یستهزؤن و بوده اند که بآن آیتها استهزا میکردند بعد از آن بر سبیل تذکیر نعمت میفرماید که **الله**
یبدؤا الخلق خدای می آفریند خلق را از نطفه **ثم یعیده** پس دیگر باره زنده کرده اند و برانگیزاند بعد از
مرگ **ثم الیه** پس بسوی جزا و حکم او **ترجعون** بازگردانیده شوند و حفص بتا میخوانند یعنی بازگردانیده
شوید شما **ویوم تقوم الساعة** و روزی که قایم شود قیامت **یبلس المجرمون** خاموش شوند و متحیر باشند مشرکان

ماند خاموشی و تحیر کسی که منقطع باشد از حجت و برهان وَلَمْ يَكُن لَّهُم و نباشد مر ایشان را مِّن شُرَكَائِهِمْ
از انبازان ایشان یعنی از خدایان که شرکا نام نهاده اند چون ملائکه و اصنام شُفَعَاءُ درخواست کنندگان یعنی ایشان
در دنیا میگویند که آنها شفعای ما خواهند بود و در آن روز از شفاعت ایشان محروم و ناامید مانند وَكَانُوا و باشند
کافران بِشُرَكَائِهِمْ با انبازان خود كَافِرِينَ نگرویدگان یعنی از مطلوب خود ناامید گردند و از ایشان بیزار گردند
معنی آنست که هستند ایشان بسبب انبازان خود ناگرویدگان بخدا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قایم گردد
درقیامت يَوْمَئِذٍ آن هنگام يَتَفَرَّقُونَ پراکنده گردند مردمان و از هم جدا شوند گروهی روی باعلی علیین
آورند و جمعی باسفل السافلین افتند و بعضی بدرجه وصلت و برخی بدرکه مفارقت و جمعی از دولت وصول بجنات
نازان و بعضی از آتش نیران گدازان چنانچه میفرماید که فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس اما آنانکه گرویده اند وَ
عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای پسندیده و شایسته فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ پس ایشان در مرغزاری مشتمل
بر ازهار و انهار يُحْبَرُونَ شادمان کردانیده شده باشند بر وجهی که آثار آن بر صحیفه رخسار ایشان ظاهر باشد
چه مکرم باشد بکرامت ازلی و متنعم بنعم لم یزلی و محلی بزیور عزت و در احقاف العیاشی نقل کرده که متفرج باشند بتاج
و در عین المعانی گفته که آواز خوش شنوانند ایشان را و ایشان را هیچ لذتی مثل سماع نباشد و در خبر است که ایجاد بهشت
کنند باصواتی که خلایق مثل آن نشنیده باشند و این افضل [illegible] چنانکه در کشاف از پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده که
ذکر جنت فرمود در آخر مجلس اعرابی برخواست و گفت یا رسول الله در بهشت سماع باشد فرمود نعم در بهشت سماع باشد
بدرستی که در بهشت جوییست که در کنار آن حوریان بکر نشسته اند سفید اندام و فراخ چشم با حدقه سیاه که غنا کنند
باوازهایی که هرگز هیچ کس نشنیده باشد و این بهترین نعم بهشتست و در مجمع این روایت از ابی درداء نقل کرده و بعد
گفته که ابو درداء را بعد از ذکر این سوال کردند که حوریان جنات بهشت بچه چیز مغنی کنند فرمود با تسبیح و از ابو درداء منقولست
که رسول الله صلی الله علیه و آله صفت بهشت میکرد مردی بر پای خواست و گفت یا رسول الله من مردی ام که آواز خوش را
بسیار دوست میدارم در بهشت آواز خوش باشد فرمود آری والذی نفسی بیده یعنی بآنکه نفس من در فرمان اوست که
بهشت درختی است چون الله درخت را وحی کند که سماعی بشنوان بندگانی را که در دنیا خود را از سماع لهو و لعب باز داشته اند
درخت باواز آید بتسبیح و تهلیل الله بالحان آوازی که خلایق مانند آنرا نشنیده باشند و از مغیره نیز روایتست که پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود که در بهشت درختانیست که چون اهل بهشت را سماع آرزو باشد حق تعالی از زیر عرش بادی برانگیزاند تا بر
درختان آید و برگهای آنرا بجنباند و برهم بکی زند از آنجا آوازی آید که اگر اهل دنیا بشنوند از طرب هلاک شوند و مرویست
صحیح باسانید معتبره از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که هیچ بنده داخل بهشت نشود که نزد سر وی و پایین او دو
کس از حور العین بنشینند و غنا کنند برای او بنیکوترین آوازی که جن و انس آنرا نشنیده باشند و آن از مزامیر شیطان
نباشد بلکه تمجید و تقدیس حق تعالی باشد و صاحب کشف الاسرار آورده که فردا دوستان خدا در روضات جنان میان

ریاحین بشادی سماع کنند و فرمان آید بداود که بآن نغمت دلاویز و صوت شورانگیز که ترا داده ام زبور بخوان و
بموسی خطاب رسد که تو تورات بخوان و بعیسی ندا رسد که تو بقرائت انجیل مشغول شو و بطوبی خطاب آید که ای طوبی
آواز دلارای بتسبیح ما بکشای و باسرافیل مخاطب شود که ای اسرافیل تو قرآن بخوان ثعلبی در تفسیر خود از اوزاعی نقل
کرده که هیچ کس را آواز خوشتر از آواز اسرافیل نباشد چون افتتاح بغنا کند تمام فرشتگان از اوراد و اذکار خود باز
مانند حاصل که شریفترین لذتی در بهشت سماع خواهد بود و لهذا بعضی مفسران یحبرون را تفسیر کرده اند بلذت
السماع این است حال مومنان در بهشت وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنانکه نگرویده اند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
و تکذیب کرده اند آیتهای ما را یعنی قرآن یا دلایل قدرت را وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و رسیدن بآن سرای یعنی بعث و حشر
و نشر فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ در عذاب دوزخ حاضر شدگان اند که هرگز
از غایب شدن و بعد از ذکر وعد و وعید در بیان تنجزی که موصول بوعدات دنجی از وعید میفرماید که چون
عاقبت امور بندگان بروضات جنات و یا درکات نیران فَسُبْحَانَ اللَّهِ پس تسبیح کنید و تنزیه نمایید
خدای را تسبیحی و تنزیهی بر وجهی لایق و شایسته او و نزد ابن عباس و معظم مفسران مراد بر تسبیح اینجا صلوتست یعنی
نماز گذارید برای خدای حِينَ تُمْسُونَ هنگامی که بشبانگاه در آیید مراد نماز شام و خفتن است وَحِينَ
تُصْبِحُونَ و هنگامی که بیامداد در آیید مراد نماز صبح است وَلَهُ الْحَمْدُ و مر او راست سپاس و ستایش فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی هر که در آسمان و زمینست حمد و ثنا و ستایش او میکند وَعَشِيًّا
و نماز گذارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر وَحِينَ تُظْهِرُونَ و هنگامی که در آیید بوقت ظهر یعنی نماز
پیشین را صاحب لباب آورده که تسبیح مناسب آنست که برفع صوت باشد پس اتصال آن بصلوات جهریه خالی از
لطف نیست و حمد چون دلالت بر رفع صوت ندارد پس تخصیص ذکرش بنماز اخفاتیه مناسب می نماید و در کشاف
آورده که ابن عباس را گفتند که هیچ می یابی آیتی را که دلالت کند بر وجوب پنج وقت نماز شبانه روزی وی این آیه
تلاوت فرمود که مراد بتمسون صلوة مغرب و عشاست و تصبحون صلوة صبح و عشیا صلوة عصر و تظهرون صلوة ظهر
و گفته اند که مخصوص بودن صلوة لیل باسم تسبیح و صلوة نهار باسم حمد بجهت آنست که انسان بر نهار منقلبست
در احوالی که موجب حمد خداست بر افعال و در لیل مر احوالیست که موجب تنزیه او سبحانه است در آن مانند نوم و توابع
آن فهذا حمد بنهار مخصوص گشت و صلوة نهار بآن تسمیه یافت و تسبیح بلیل مخصوص گشت و صلوة لیل بآن مسمی
حاصل که میفرماید که در این پنج وقت بتسبیح و حمد او سبحانه مشغول شوید بر وجه اخلاص و غیر او را بآن شریک مسازید
زیرا که اوست که يُخْرِجُ الْحَيَّ بیرون می آورد زنده را مِنَ الْمَيِّتِ چون انسان از نطفه و مضغه و مرغ
از بیضه و نخل از نواة و سنبل از حبه یا مفسد از مصلح و مومن از کافر و عالم از جاهل و جاهل از عالم وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ
و بیرون می آورد مرده را مِنَ الْحَيِّ از زنده بعکس آنها که مذکور شد و یا جو تراد عقب موت و بعکس

يُحْيِي الْأَرْضَ و زنده میکرداند زمین را بگیاه بَعْدَ مَوْتِهَا پس از افسردگی و پژمردگی و خشکی و نظائر
آن وَكَذَٰلِكَ و مانند این اخراج تُخْرَجُونَ بیرون آورده خواهید شد چه این تعقیب حیوة بعد موت مراد است
که ابدا و اعاده مساویند در قدرت آن کسی که قادر است بر اخراج میت از حی و حی از میت و احیای میت و اماتت حی انس
بن مالک از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمود که هر که میخواهد که فردای قیامت اعمال حسنه او را کیل
کند تمامتر آیه باید که این آیه را بخواند تا الیها که وکذلک تخرجون در روایت دیگر آخر سوره والصافات یعنی سبحان ربک
رب العزة عما یصفون تا آخر بآن منضم سازد حق تعالی بکیل تمام اعمال او را وزن کند و نیز از آنحضرت صلی الله علیه و آله مرویست
که هر که بامداد و شبانگاه این آیه بخواند تلافی کرده باشد هر عبادتی که از وی فوت شده باشد از نوافل و دعوات
و تسبیحات و نیز فرموده که هر که در عقب هر نماز فریضه این آیه بخواند بعدد قطرات باران و برگ درختان و خاک
روی زمین از برای او ده حسنه بنویسند و ضحاک روایت کرده که هر که این آیه بخواند با آیه سبحان ربک رب العزة عما
یصفون تا آخر ثواب او برابر ثواب کسی باشد که دویست بنده را آزاد کرده باشد و حق تعالی جهة تنبیه بر دلایل توحید
در عقب این آیه میفرماید وَمِنْ آيَاتِهِ و از جمله نشانهای قدرت خدای أَنْ خَلَقَكُمْ آنست که بیافرید شما را
مِنْ تُرَابٍ از خاک یعنی اصل همه را از خاک کرد که آدم است علیه السلام که پدر شماست و یا آنکه شما را از نطفه خلق کرد و نطفه را
از غذا و غذا را از خاک ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ پس آنگاه که شما آفریده اید بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ آدمیان منتشر و پراکنده می شوند
در زمین یعنی بی درنگ بر آمد که در زمین پراکنده شدید و در همه جا متفرق گشتید و هر جا برای خود وطن
ساختید کسی که قدرت او باین مرتبه باشد چگونه قادر بر اعاده شما نباشد و مستحق عبادت نبود وَمِنْ آيَاتِهِ
و از جمله علامات داله بر قدرت باهره أَنْ خَلَقَ لَكُمْ بدرستی که بیافرید برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ از
شخصهای شما یعنی از جنس شما و از شکل شما أَزْوَاجًا زنان لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا تا میل کنید با ایشان بجهت جنسیت
سبب الفت و انسیت و عدم جنسیت بواسطهٔ مخالفت و منافرت وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ و ساخت یعنی پدید آورد
میان شما و ازواج شما بعد از آن که سابقهٔ معرفت نبوده میان شما مَوَدَّةً دوستی وَرَحْمَةً و مهربانی بواسطه
ازدواج تا موجب انتظام امر معاش شود بر مودت و مهربانی و نزد مودت کنایه از جماعت و رحمت کنایه از ولد
خبر است که مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله مرا از کاری تعجب می آید و آن این است که
مردی و زنی هرگز یکدیگر را ندیده باشند چون میان ایشان مناکحه واقع شود دوستی و صحبت با یکدیگر کنند و خلقت
مودت ایشان واقع شود که از آن عظیمتر نباشد فرمود این از قبل حق تعالی است لیکن اگر فرمود که و من آیاته ان خلق
لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودة و رحمة إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آفریدن ازواج و
اشکال و مشابه مردان در بشریت لَآيَاتٍ هرآینه نشانهاست لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند
و بر حکمت این مطلع شوند وَمِنْ آيَاتِهِ و از دلایل قدرت او خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدن آسمانها

و زمینهاست و بجهة ... تمامت العجایب خلق و بدایع صنع که دلایل قدرت و حکمت باهره وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ
و مخالفت زبانهای شما در لغات چه هر صنفی را لغتی تعلیم فرموده و الهام ایشان نموده و وضع آنرا از عربی و
ترکی و فارسی و هندی و امثال آن و در لباب آورده که اصول زبانهای مختلفه هفتاد و دو است و از آنجمله نوزده
در اولاد سام است و هیجده در زبان حام و سی و شش در یافث و این لغات مختلفه اگر از قبل حق تعالی است پس
آن فاعل آن شده و ابتدای آن نموده و اگر مواضعه است از قبل بندگان پس تیسیر آن فرموده و بر ایشان آسان
ساخته وَأَلْوَانِكُمْ و دیگر اختلاف رنگهای شما در سفیدی و سرخی و سیاهی و زردی یا تخطط اعضا و تشکیل
آن چه هر آدمی در همه چیز شایسته نیست حتی توامین که با وجود توافق هوا و اسباب ایشان البته در بعض چیزها
مخالف خواهند بود این نیست مگر جهة تراکیب بدیعه و لطایف عجیبه و دلایل بر کمال قدرت و حکمت او و اگر این
نوع اختلاف نبود بلکه آدمیان موافق و متوافق و متشاکل یکدیگر میبودند البته موجب التباس میشد و بهم ماننده
میشدند و امتیاز میان ایشان نمیبود و جهت مصالح کثیره متعطل میگشت إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در مخالفت
السنه و الوان آدمیان با آنکه از یک پدر و مادر زاییده باشند لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ هرآینه نشانهای قدرت است
مر عالمان را یعنی بر هیچ عاقل از ملک و جن و انس پوشیده نیست و همه میدانند که درین اختلاف حکمتهای کلیه
مندرجست چه عدم امتیاز میان اشخاص آدمیان در زبان و الوان و اعضا موجب تعطیل مهمات می بود و باعث فساد
و نظام عالم و حفص بکسر لام میخواند یعنی این آیات مر اهل علم راست که در آن نظر میکنند و بغور آن میرسند وَمِنْ
آيَاتِهِ و از علامات قدرت کامله او مَنَامُكُمْ خواب کردن شماست بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ در شب و در روز
جهة استراحت قوای نفسانی و قوت قوای حیوانی وَابْتِغَاؤُكُمْ و جستن شما و زیرا مِنْ فَضْلِهِ
از بخشش او یعنی طلب معاش بروز و شب نزد اکثر مفسرین مراد منام است بلیل و ابتغاء بنهار یعنی در اول بعض
شب و ثانی بروز پس درآیه تقدیم و تاخیر باشد عجب معنی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در خواب شب و معیشت
روز لَآيَاتٍ دلالتهاست و عبرتها لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ برای گروهی که بشنوند بگوش و هوش و سماع
تفهم و استبصار چه حکمت در او ظاهر و باهر و هویداست وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای حکمت اوست که يُرِيكُمُ
الْبَرْقَ مینماید بشما برق را خَوْفًا جهة ترسیدن مسافران از رسیدن صاعقه با ایشان وَطَمَعًا و جهة طمع
مقیمان برسیدن باران و یا جهة ترسیدن مطلق آدمیان برسیدن صاعقه با ایشان و یا جهة خوف نیامدن باران
وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً و فرو میفرستد از جانب آسمان یا ابر آب باران را فَيُحْيِي بِهِ پس زنده میکرداند بآن
الْأَرْضَ زمین را تا از آن گیاه تر و تازه میرویاند بَعْدَ مَوْتِهَا پس از افسردگی و پژمردگی آن إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ بدرستی که در برق و باران لَآيَاتٍ هرآینه علامات است بر قدرت الهی لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ برای
گروهی که تعقل کنند و عقول خود را کار فرمایند در استنباط اسباب حوادث تا بر ایشان ظاهر گردد کمال قدرت صانع

دلیل حادثی وَمِنْ آيَاتِهِ واز نشانهای توانائی و بر جمیع افعال ممکنه أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ آنست که ایستاده است
آسمان بی ستون وَالْأَرْضُ و زمین بِأَمْرِهِ بفرمان او یعنی قیام آسمان نگهداشت اوست مر آسمان بدون
و ستونی ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ پس چون بخواند شما را اسرافیل بنفخه اخیره دَعْوَةً خواندنی بدین نوع که گوید ای
مردگان بیرون آیید مِنَ الْأَرْضِ از زمین إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ بناگاه شما بواسطه بیرون آیید از قبرها
خود برای جزای کردارنیک و بد یعنی هم چنانکه قادر است که حفظ آسمان و زمین کند هم چنین قادر است بر اخراج
موتی از زمین چه قدرت بالذات دارد نسبت بهمه ممکنات وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر او راست آنچه در
آسمانهاست و زمینها كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ همه آنها مر او را فرمانبردارند در موت و حیوة و بعث و نشور و غیر آن از افعال
در وی شان و هیچ وجه از حکم او تمرد نمیتوانند کرد و اگر چه عبادت در طاعت نمیکنند بتوده وَهُوَ الَّذِي و اوست
آنکس که يَبْدَأُ الْخَلْقَ اول بار که می آفریند خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز زنده کرداند بعد از آنکه مرده باشند
وَهُوَ و باز آوردن و زنده کردانیدن در بار دویم أَهْوَنُ عَلَيْهِ آسانتر است بر خدای از اصل آفریدن در اول
بار نسبت بقدرت شما و قیاس باصول شما و اگر نه ابدا و اعاده نزد او یکسانست یعنی چون که شما اعتقاد دارید با آنکه قادر
شما بدون اسباب و آلات پس چرا ابدا را اقرار دارید و باعاده منکرید وَلَهُ الْمَثَلُ و مر او راست وصف عجیب ایشان ما
قدرت کامله عامه تامه و حدة ذات و عظمت صفات الْأَعْلَى برتر است و مر غیر او را داده نیست که مساوی آن داشته باشند
و یا قریب باین و همین حق تعالی است که موصوفست باین وصف بزرگوار فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در جمیع آسمانها و زمینها
یعنی آنچه در آسمانها و زمینست او را باین وصف میکنند بنطق و دلالات مراد آنست که او سبحانه بر السنه جمیع خلایق و
همه دلایل موصوف و معروف کشته باینکه قادریست که عاجز نیست از ایشان باعاده و غیر آن از مقدورات وَهُوَ الْعَزِيزُ
و اوست غالب بر هر مقدور که از جمله آن ابدا و اعاده است الْحَكِيمُ دانا بصواب که همه افعال او بر مقتضی
حکمت و نزد مجاهد مثل الاعلی قول لا اله الا الله است یعنی مر او راست وصف اعلی که آن وصف اوست بوحدانیت و متوحد
بدانست قوله تعالی ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ مثلی فرا کرفته شده از احوال نفسهای شما که اقرب امور است بشما و این معنی این
که هَلْ لَكُمْ آیا هست شما را ای آدمیان مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از آنچه مالک شده است دستهای شما یعنی از
ممالیک شما که ملک یمین اند مِنْ شُرَكَاءَ انبازان فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ در آنچه روزی کرده ایم و داده ایم شما را از
اموال و اسباب فَأَنْتُمْ پس شما و ایشان باشید فِيهِ سَوَاءٌ در آنچه یکسان یعنی چنانچه شما تصرف میکنید
در مال و ملک خود ایشان توانند که در آن تصرف کنند تَخَافُونَهُمْ ترسید از ایشان که بتصرف در آن مستقل شوند
كَخِيفَتِكُمْ مثل ترسیدن شما از آزادان أَنْفُسَكُمْ از نفسهای شما از شریکان آزاد که امثال شما اند خلاصه سخن
آنست که ای خواجگان راضی هستید بآنکه شما بندگان خود را در ملک و مال خود شریک سازید در تصرف در آن و تسلط
بر آن مساوی یکدیگر باشید در تنقل و از استقلال ایشان شوید هم چنانکه بعضی احرار از بعضی هراسانند پس

چگونه راضی میشوید از برای من که رب الارباب و مالک احرار و عبید که بعضی از عبید مرا شریک من میسازید
بچه وجه روا میدارید که در آنچه من آفریده ام کسی با من شریک باشد از بندگان و آفریدگان من در بعضی تفاسیر
هست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله این آیه برخواندید قریش خواندند هر متفق الکلمه میگفتند کلا و الله
لا یکون ابدا حاشا که این هرگز نتواند بود حضرت فرمود که شما بندگان خود را در مال خود شرکت نمیدهید پس چگونه
آفریدگار را که بندگان خدا اند در ملک او شریک میسازید كَذَٰلِكَ مانند این نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفسیر
میکنیم و مبین میسازیم دلایل وحدت خود را لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ برای گروهی که عقل خود را در تدبر امثال کار فرمایند
چه تمثیل کاشف معانی و موضح آنست از برای اهل دانش زیرا که آن بمنزله تصویر معاینست اما جاهلان و ظالمان
از حقیقت این معنی بیخبرند هم چنانکه میفرماید که بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ بلکه پیروی میکنند آنانکه ظَلَمُوا
ستم کردند بر خود بجهة شرک که إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای نفس خود را بِغَيْرِ عِلْمٍ
در حالتی که نادان و بیدانش اند چه دانا اگر پیروی هوای خود کند غالب آنست که علم او وی را از آن باز میدارد بخلاف
جاهل که چیزی مانع و صارف او نمیشود از اتباع هوای نفس فَمَنْ يَهْدِي پس کیست که راه نماید مَنْ
أَضَلَّ اللَّهُ آنرا که فرو کذاشت خدای یعنی بسبب خذلان و منع لطف و توفیق کمراه شد آنست که هر که علم خدای
تعلق کرفته باشد که لطف و توفیق او را هدایت نمیدهد بجهة عناد و جحود و رسوخ کفر او با وجود آیات ظاهره
هادیه و حجج واضحه نزد او و ببیان حق تعالی تخلیه او کرده باشد و او را در وادی خذلان کذاشته هیچ کس او را راه
نداده و از ضلالت مهلکه بهدایت منجیه اش نرسانند وَمَا لَهُمْ و نیست مشرکان مکه را مِنْ نَاصِرِينَ از
هیچ یاران و هواداران که ایشان را از ضلالت برهانند و از آفات لازمه آن که عقوبت دنیا و آخرتست ایشان را نگهدارند
و چون دانستی ای محمد که مشرکان از ضلالت بهدایت مهتدی نمیشوند و در وادی غوایت خود متمرد را سخند فَأَقِمْ
وَجْهَكَ پس راست کردان روی خود را لِلدِّينِ برای دین حق یعنی بجاده دین اسلام استقامت نمای و
خود را راسخ کردان برای دین خدای حَنِيفًا در حالتی که مایل باشی از همه ادیان باطل بدین اسلام و ملتفت
بدین دیگر یعنی ملازم و متابع دین خدا باش که جاده اسلام است و براءت و جیب التماس مکن و از آن میل منمای
مخاطب حضرت رسالتست صلی الله علیه و آله و مراد جمیع مکلفانند یعنی ای بندگان بر دین اسلام ثابت قدم شوید و بهیچ وجه
از آن روی مکردانید و ملازم شوید فِطْرَتَ اللَّهِ خلقت خدا را که دین اسلامست و پیروی نمای ملت
و دات او را که بهترین و نیکوترین ملتهاست الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا آنچنان ملتی که آفرید خدای مردمان را
بر آن یعنی بر فطرت اسلام و تهیه آن بفطرت جهت آنست که اگر بندگان را اضلال نکنند و تخلیه ایشان نمایند بر آن
مخلوق شده اند بر حالت خود بگذارید هر آینه التزام ملت اسلام نمایند ابو هریره از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
نقل کرده که هر مولودی بر فطرت اسلام متولد میشود پس پدر و مادر او را یهود و کبر و ترسا میکرداند چنانکه

که از مادر بوجود آمد گوش بریده نیست او را گوش بریده میکرد اند اسود بن سریع روایت کرده که یا رسول خدای صلی الله علیه
و آله غزا میکردیم جمعی از کودکان اهل شرک را میکشتند ... صلی الله علیه و آله منع ایشان میفرمود و گفت اینها کنند ما
رسول الله شرک زاده اند فرمود که جمله اخیار شما ... قدرت اوست که هیچ مولودی نیست که مگر که برین فطرت اسلام متولد
میشود پس همیشه برین فطرت باقیست تا آنکه میتی شود از و زبان او پس پدر و مادر او را یهود و نصاری میکرد اند لا تبدیل
لخلق الله هیچ تغییری و تبدیلی نیست مر خلق خدای را یعنی هر دینی را که خدای تعالی برای شما مفطور و مخلوق کرد اینده
را سزاوار نیست که او را تغییر دهند و محو و محق کرده اند ذلک آن دینی که بندگان مامور شده اند باقامة آن و استقامت
بر آن الدین القیم کیش راست و مستوی و مستقیم است که هیچ کجی در آن نیست ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر
مردمان لا یعلمون نمیدانند استقامت آن را بسبب کج طبعی و عدم تدبر و تفکر در آن پس روی آورید بدین اسلام و برا
اقامت نمایید منیبین درحالتی که باز کردندگانید الیه بسوی او از غیر او و رجوع نمایندگان بسوی او و
اتقوه و بترسید از و در ترک معصیت و اقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را باستیفای ارکان و لا تکونوا من
المشرکین و نباشید از شرک آرندگان چه عبادت بدون اخلاص و توحید منتج ثواب نیست و گویند معنی آنست که
مباشید از شرک آرندگان بترک نماز متعمدا چنانکه در تفسیر از شیخ محمد اسلم طوسی رحمه الله نقل کرده که حدیثی بمن رسیده که هر که
از من روایت کنید عرض کنید بر کتاب خدای که اگر موافق بود قبول کنید من این حدیث را که من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر
میخواستم که با آیتی از قرآن مطابق سازم سی سال تامل کردم تا این آیه را یافتم که اقیموا الصلوة و لا تکونوا من المشرکین و باجماع اهل سنت
ترک صلوة متعمدا بر وجه استحلال موجب کفر است نه باعتقاد من الذین مباشید از آنانکه فرقوا دینهم تفریق
نمودند و پراکنده ساختند دین خود را مراد اختلاف ایشانست در آنکه پرستش میکنند بر حسب اختلاف هوای خود وکانوا
شیعا و گشتند گروه گروه هر یک بر کیشی مراد مشرکانند که دین اسلام را گذاشته بت را پرستند و یکی فرشته و یکی ستاره
و یهود و نصاری که هر یک چندین فرقه شدند و یا خوارج و ابوامامه رضی الله عنه را دین باب خبری مرفوعست کل حزب
هر گروهی بما لدیهم فرحون بآنچه نزدیک ایشانست ... ابن خطاب روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله عایشه را گفت
که ایشان اهل بدعت از این امت و هر کسی را توبه هست غیر ایشان که صاحب بدعت و تابع هوای خود من از ایشان بیزارم
و ایشان از من و اذا مس الناس و چون برسد آدمیان را ضر محنتی از فقر یا بیماری یا مطلق شدة حوادث
و وقایع و بآن درمانند دعوا بخوانند بتضرع و زاری ربهم پروردگار خود را منیبین الیه در حالتی که باز
گشتگان باشند بسوی او بر وجه اخلاص و از غیر آن منقطع شوند ثم اذا اذاقهم پس چون بچشاند یعنی عطا فرماید
ایشان را خدا منه از نزدیک خود رحمة بخششی از آسانی یا صحت یا توانگری یا دفع هر حادثه و بلیت و ایشان
را از آن شدت و بلیت باز رهند اذا فریق منهم آنگاه گروهی از ایشان بربهم یشرکون به پروردگار خود شرک
آرند یعنی در مقابل نعمت او عبادت کنند بعبادت غیر خدای که بر خلاف مقتضی عقل است چه در مقابله آن شکر منعم باید کرد

ایشان بآن شکر نکنند و شرک آرند چنانکه میفرماید بقوله لیکفروا یعنی عاقبت و سر انجام ایشان این باشد که کافر
شوند بما آتیناهم بآنچه عطا کردیم ایشان را از نعمت عافیت فتمتعوا پس برخوردید و تمتع گیرید از دو
روز عمر دنیویه و بآن مخلوط شوید و بهره گیرید فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید سرانجام
تمتع خود را که عقوبت آخرتست ام انزلنا علیهم آیا فرستادیم ما بر کافران سلطانا کتابی و حجتی که
بآن تسلط شوند بر مذهب خود یا پیغمبری یا فرشته را که با او برهانی باشد فهو پس آن کتاب از روی
وضوح دلالت یا رسول یا ملک یتکلم سخن کند بما کانوا به یشرکون بصحت آنچه هستند که بآن
شرک می آرند مراد آنست که ایشان قادر نیستند بتصحیح دین خود بدلیل حجتی که بآن متسلط شوند پس در بیان احوال
مشرکان میفرماید که واذا اذقنا الناس و چون بچشانیم مشرکان را رحمة نعمتی از صحت وسعت و امنیت و مانند
آن فرحوا بها بیارشادمانی شوند بآن وان تصبهم و اگر برسد بایشان سیئة رنجی و شدتی
از مرض و قحط و خوف و امثال آن بما قدمت ایدیهم بجهة آنکه از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بشامت
کردارهای ایشان بلا برسد بایشان از کفر و معاصی اذا هم یقنطون آنگاه ایشان نومید شوند از رحمت
و جزع و فزع و بیصبری میکنند و امید وار نیستند که خدای آن را برحمت بدل میکند یعنی نه شکر میگذارند بر رحمت و نه صبر
دارند بر محنت و نه امید واری از حضرت عزت بر رفع بلیت اولم یروا آیا ندیده اند یعنی ندانسته اند ان الله
آنکه خدای یبسط الرزق گشاده و فراخ میسازد روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد بمقتضی مصلحت و
یقدر و تنگ میکرد اند بر هر که میخواهد از روی حکمت ان فی ذلک بدرستی که در این قبض و بسط لآیات
هر آینه دلیل عبرت لقوم یؤمنون برای گروهی که تصدیق کنند حکم خدا را در قبض و بسط و شکر گویند
در سرا و صبر کنند در ضرا چه بنای کار مومن و اساس امر ایمان بر این صفتست و بعد از آن بیان چیزی میفرماید که دافع
قبض است و باعث بسط و ایمنی از ترسیدن از سینه و میگوید فآت پس بده ای محمد ذا القربی خداوند قرابت
را از بنی هاشم حقه حق او را از غنیمت کنار و غیر آن و بآن صله رحم مرعی دار مجاهد گفته که مراد است در این امر را
و مراد او خمس است بفقراء اهل البیت علیهم السلام از سعید خدری منقولست که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله باغ فدک را بحضرت فاطمه علیها السلام داد و این روایت از ابو جعفر و ابو عبدالله علیهما السلام نیز مرویست والمسکین
و بدهید بر مسکینی که بر قوت سنه قادر نباشد وابن السبیل و راه گذریان را از نفقه متقدور شده از وظایف
احماس یا زکوة یا نفقه خمس ذلک این دادن حقوق جماعت مذکوره خیر بهترست از امساک للذین
یریدون برای آنانکه میخواهند وجه الله ذات خدا را یعنی رضای او را میجویند و یا مراد ایشان بوجه تقرب
بحق تعالی است نه جهة دیگر از اغراض واولئک و آن گروه منفقان هم المفلحون ایشانند رستگاران و
فیروزی یافتگان ... بسط انفاق بر اهل استحقاق وما آتیتم و آنچه میدهید من

ربا از زیادتی که در معامله و یا هدیه دهند که توقع مزید مکافات دارید نه قصد قربت لیربو تا
بیفزاید لیجعل فی اموال الناس در مالهای مردمان یعنی آنچه میدهید از زیادات حرام در معاملات یا زیادتی
در مال سود خواران پدید آید آنچه هدیه بکسی دهید بتوقع آنکه مالشان افزون گردد در کشیدن مالهای مردمان بخانه
خود فلا یربوا پس زیاده نمیشود مال عند الله نزدیک خدای و برکت او نمیخیزد و موجب مثوبت
واجر نمیشود نزد حق تعالی بجهة عدم قربت و اخلاص قول اول که ربای محرمست از شیخ حسن وجبائی منقولست آز
آیه یمحق الله الربوا و یربی الصدقات و قول ثانی که مراد هدیه دادنست بطمع زیاده کرفتن از ابن عباس و طاوس
و منقولست از ابی جعفر علیه السلام و از سعید بن جبیر و مجاهد نیز روایت که مراد باین شخصی است که عطائی بکسی دهد بطمع
آنکه زیاده از آن بستاند این ربای حلالست و هاصاحبش را نه مزد از خدای باشد و نه وزر بر او مرتب شود و جهة این
رسول او را نهی نموده فرموده که سزاوار نیست که شخصی باین قصد عطیه کند چه ثوابی بر آن مرتب نخواهد شد و آیه کریمه
فلا تمنن تستکثر در معنی اینست وما آتیتم و آنچه میدهید من زکوة از زکوة و اخماس مفروضه یا صدقه
مندوبه که در دادن بمستحق تریدون وجه الله میخواهید ثواب خدا و رضای او بدون شایبه غرض و عوض از
غیر او و باد یا و سمعت و مکافات زیادتی فاولئک پس آن گروه که زکوة و صدقه و خمس بوجه الله دهند بقصد
دیگر هم المضعفون ایشانند که خداوند افزودنی اند از ثواب که یکی را ده تا هفتصد یابند و با ایشان زیاده
کنند کاشتد ثواب و اموال خود را ببرکت زکوة و این آیه دلیل است بر وجوب نیت زکوة و ایقاع آن بر سبیل اخلاص
بدون شایبه غرضی دیگر از اعراض و بعد از ذکر امر و نهی در باب ایتاء اموال باز سر رشته کلام بجانب دلایل قدرت
توحید کشیده میفرماید که الله الذی خلقکم خدای بحق آن کس است که آفرید شما را از علم در وقتی
که معدوم صرف بودید ثم رزقکم پس روزی داد شما را مادام که زنده اید ثم یمیتکم پس بمیراند
شما را در وقت اقتضای اجل ثم یحییکم پس زنده کرداند شما را در روز قیامت برای جزای عمل هل من
شرکائکم آیا هست از انباز ان شما یعنی بتانی که بزعم شما شریک خدایند من یفعل و کسی که بکند من
ذلکم ازین خلق و رزق و امات و احیا من شیء هیچ چیز تا بدان سبب او را پرستش توان کرد و چون
از هیچ کدام این کار نیاید پس ایشان را شریک کرفتن نشاید و نسزد سبحانه پاکست و منزه خدای و مبرا
وتعالی و برتر عما یشرکون آیا آنچه شریک می آرند بوی بعد از آن در بیان شامت شرک و ترک توحید
میفرماید که ظهر الفساد آشکارا شد تباهی فی البر در بیابان بخشک سالی و قلت ریع در زراعات و موتان
و طاعون و کثرت عدم و قلت آن والبحر و در دریا بطوفان و غرق کشتی مراد محو برکاتست و کثرت مضار در بر
و بحر بما کسبت بسبب شامت آنچه کرده ایدی الناس دستهای مردمان یعنی بشومی معاصی و ظلم
قبایح از ایشان اکثر علما بر آنند که مراد از فساد در آمدن بارانست چه وقتی که باران نبارد در بیابان نبات نروید و در

در لولو و جواهر منعقد نشود و صاحب کشاف گفت که چون باران منقطع گردد جانوران آبی نابینا شوند حاصل
که حق تعالی اسباب فساد دنیوی پدید آرد میان ایشان تا لیذیقهم تا بچشاند ایشان را بعض الذی عملوا برخی
اجزای آنچه کرده اند چه تمام آن در آخرت خواهد بود لعلهم شاید که ایشان چون بچشند این بعض جزا
یرجعون باز گردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت یا باز گردند آنهائی که بعد از ایشان باشند
از معاصی و قبایح که میکردند قل بگوای محمد مر مشرکان را که سیروا فی الارض بروید در اطراف ماضیه
فانظروا کیف کان پس بنگرید که چگونه می بوده عاقبة الذین من قبل سرانجام آنانکه پیش
ازین بودند که قصور ایشان فنود شده و از دیار و حصار ایشان دیار نمانده کان اکثرهم بودند
بیشتر آن امم که هلاک شدند مشرکین شرک آرندگان مراد باکثر جمیع ایشانست چه استعمال اکثر در
مقام جمع در کلام عرب شایع است و یا آنکه مراد آنست که اکثر ایشان بجهة شرک و اقل ایشان بسبب معاصی
دیگر هلاک شدند و چون کفار مکه ازین مواعظ پند نمیگیرند فاقم وجهک پس راست کردان روی خود را
یعنی من جمیع الوجوه توجه نمای و مستقیم شو للدین القیم برای کیش راست که بنهایت استقامت
رسیده یعنی بر جاده دین اسلام ثابت قدم و راسخ دم باش من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید
یوم لا مرد له روزی که باز کشتن نیست مر آن را من الله از نزد خدای هیچ کس نتواند که باز کرداند
یومئذ یصدعون در آن روز مردمان از هم جدا شوند و متفرق کردند فریقی بجنت توجه نمایند و
گروهی بدوزخ هم چنانکه میفرماید که من کفر هر که کافر شد فعلیه کفره پس بر وست جزای
کفر که خلود است در دوزخ ومن عمل صالحا و هر که کردکاری ستوده و شایسته فلانفسهم پس برای
نفس خود یمهدون میگسترند یعنی مواضع خود را در بهشت تسویه مینمایند تا بر وجه استراحت بران
بخوابید بدون آنچه منغص خواب کننده باشد از بلندی و پستی و درشتی مکان از ابو عبدالله علیه السلام نقلست که
عمل صالح سبقت می نماید بر صاحب خود به بهشت پس برای او تمهید مواضع میکند هم چنانکه یکی از شما که خادم
فراش و رای گسترانند حاصل که اهل بهشت بوسیله عمل صالح برای خود در بهشت فراش استراحت گسترده میسازند
لیجزی الذین آمنوا تا جزا دهد خدای آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته
من فضله از محض فضل خود یعنی پاداش دهد ایشان را بآنچه تفضل نماید بر ایشان بعد از توفیر واجب
که ثواب ایمان و عمل صالحست انه لا یحب الکافرین بدرستی که خدای دوست نمیدارد کافران و بیگانه را با مؤمنان
جمع کند بلکه ایشان را جدا ساخته بدوزخ فرستد ومن آیاته و از نشانهای قدرت خدای ان یرسل
الریاح آنست که میفرستد بادها را یعنی شمال و صبا و جنوب را اینها بطریق رحمت و اما دبور ریح عذابست و در حدیث
آمده که اللهم اجعلها ریاحا ولا تجعلها ریحا پس استعمال ریاح در رحمت و ریح در عذاب مبشرات در

حالی که آن بادها مژده دهنده باشند شما را بباران چه آن از امارات باران است پس این بادها را میفرستد تا
دهد شما را وَلِيُذِيقَكُمْ و تا بچشاند شما را مِنْ رَحْمَتِهِ از رحمت که تابع ریاحست وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ
و برای آنکه بروند کشتیها در دریا بِأَمْرِهِ بفرمان خدای وَلِتَبْتَغُوا و تا بجوئید در تجارت دریاها مِنْ
فَضْلِهِ از روزی که خدای تعالی بخشش فضل خود میدهد در تجارت دریا هم چنانکه در خشکی بواسطه معاملات
سفر وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا شاید که شما شکر گوئید برین نعمتها و بعد از تعداد نعمت و عدم تدبر و تفکر
و تذکر کفار در ان تهدید ایشان میفرماید که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه فرستادیم مِنْ قَبْلِكَ
پیش از تو ای محمد رُسُلًا فرستادگان از آدمیان إِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوی گروه ایشان فَجَاءُوهُمْ پس آمدند
رسولان ما با قوم خودشان بِالْبَيِّنَاتِ با معجزهای روشن یا احکام هویدا از حلال و حرام یعنی بعضی بایمان
گرویدند و بعضی نه فَانْتَقَمْنَا پس انتقام آن کشیدیم مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا از آنانکه کافر شدند
و ایشان را هلاک کردیم و آنان را که گرویده بودند یاری کردیم وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا و هست سزاوار بر ما نَصْرُ
الْمُؤْمِنِينَ یاری دادن مؤمنان باعلام حجت اسلام و در دفع اعدا از ایشان این اشعارات بآنکه انتقام از
کفار برای اهل ایمانست و اظهار تعظیم و تکریم مؤمنان ابو دردا از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هیچ مرد مسلمان
نباشد که دفع کند از عرض برادر مؤمنی یعنی نگذارد که هتک عرض او شود مگر که بر خدای واجب باشد که دفع نماید
از او آتش بعد از ان این آیه تلاوت فرمود که کان حقا علینا نصر المؤمنین اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ ابن کثیر
و من یرسل الریح یعنی خدای بحق آن کس است که میفرستد بادها را فَتُثِيرُ سَحَابًا پس برانگیزاند آن بادها ابر را و هوا
برادند فَيَبْسُطُهُ پس بگستراند خدای ابر را یعنی بهم متصل سازد گاهی که خواهد فِي السَّمَاءِ در سمت هوا
كَيْفَ يَشَاءُ چنانکه خواهد یعنی رونده یا ایستاده یا غیر مطبق وَيَجْعَلُهُ و گرداند آنرا گاهی كِسَفًا پاره پاره
هر قطعه در طرفی و یا مترکب بالای هم و یا غلظت فَتَرَى الْوَدْقَ پس می‌بینی تو باران را که بحکم الهی يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ
بیرون می آید از هم در وقتی که متصلست و هم در وقتی که متفرقست فَإِذَا أَصَابَ بِهِ پس چون برساند خدای باران را
مَنْ يَشَاءُ در اراضی و بلادی که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود إِذَا هُمْ آنگاه ایشان بسبب حصول
از ان بآن يَسْتَبْشِرُونَ شادمان و خوشدل میشوند وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که بودند مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ
عَلَيْهِمْ پیش از آنکه فرو فرستاده شود بدیشان باران مِنْ قَبْلِهِ پیش از نمود ابر یا باد [illegible] لَمُبْلِسِينَ
نا امید از باران فَانْظُرْ پس بنگر إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا بسوی نشانهای رحمت خدای
که باران است یعنی باثر مطر نگر تا ببینی که چگونه بآن اثر زنده میگرداند زمین را بایجاد و اثمار و زروع و نبات پس از
مردگی و افسردگی آن و حفص آثار خوانده یعنی نشانهای رحمت و بخشایش نامتناهی که زمین مرده را زندگی میبخشد
إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که آنکه قادرست بر احیای زمین بعد از موت لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ هر آینه زنده کننده مردگانست

مطلقا احیای ارض و احداث مثل آنست که در او بود از قوای نباتیه و احیای موتی ایجاد آنست که در مواد ابدان
بوده از قوی و جزها وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای تعالی بر همه چیزهای ممکنه قَدِيرٌ تواناست چه قدرت او
نسبت بجمیع ممکنات یکسانست و احیای موتی از جمله ممکنات است بدلیل آنکه اینست پس البته بران قادر باشد وَ
لَئِنْ أَرْسَلْنَا و اگر بفرستیم ما رِيحًا بادی که موذی بهلاکت باشد چون دبور که ریح عذابست و بر مزروعات
ایشان وزد فَرَأَوْهُ پس ببینند اثر رحمت را که کشت نباتات و زراعات مُصْفَرًّا زرد شده بعد از سبزی
و بهلاکت نزدیک رسیده چنانکه از آن نفع نتوان برد لَظَلُّوا هر آینه گردد مِنْ بَعْدِهِ از پس زردی
زرع يَكْفُرُونَ که کافر شوند بنعمتهای گذشته و کفران نمایند و بایستی که درین حال التجا کردندی و از
رحمت او نا امید نگشتندی تا ریاح روح راحت در عقب آن وزیده منتج امطار مثمر شود و ثمرات مرغوب از ان حاصل
گردد و چون کفار از آیات مذکوره که متضمن نعم جلیله اند متذکر نمیشوند و بجهة عناد بنظر تفکر بآن نمیکنند
تا راه برند بخالق آن و او را بوحدانیت پرستش نمیکنند از جهت حق تعالی حبیب خود را فرمود که ای محمد از هدایت
این کافران و وعظ و نصیحت ایشان دست بدار فَإِنَّكَ پس بدرستی که تو لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ سخن نمیتوانی
شنوانید مر مردگانرا یعنی شاعرانرا که مشاعره و منع حواس خود کرده اند از حق در حکم مردگانند وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ
و نمیتوانی شنوانید کرانرا الدُّعَاءَ خواندن ما إِذَا وَلَّوْا چون برگردند از خواننده مُدْبِرِينَ در حالتی
که پشت کننده باشند و گریزندگان یعنی کفار در عدم استماع حق بمنزلت کرانند که پشت بر گرده اند بر تکلم چرا که کری
که روی او زنده است اگرچه نمیشنود اما بسبب حرکات لب و دهان و اشاره سر و دست چیزی در می یابد و کری
که پشت بر تکلم دارد ازین مقدار دریافت نیز محروم است وَمَا أَنْتَ و نیستی تو بِهَادِ الْعُمْيِ راه نماینده
کوران عَنْ ضَلَالَتِهِمْ از گمراهی ایشان یعنی کفار که اصلا نظر در حق نمیکنند و نمیبینند او را بوجه عناد مانند
کورانند پس تو قدرت نداری که باکراه و اجبار آنها را بر ایمان داری و بر تو همین رسانیدنست و بس إِنْ تُسْمِعُ
نمیشنوانی مواعظ قرآنی را إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ مر آن کس را که گرویده است بِآيَاتِنَا با آیتهای کتاب ما
چه ایمان ایشان را بران میدارد که لفظ قرآن را فرا گیرند و در معنی آن تدبر کنند و یا مگر آنانرا که مشرف بر ایمانند و در صدد
هدایت و طلب رشاد و صواب و جویای طریق راست فَهُمْ مُسْلِمُونَ پس ایشان گردن نهادگانند مر اوامر و نواهی
ترا بعد از ان باز عود بذکر دلایل و توحید و قدرت نمود و میفرماید قوله اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ خدای بحق
آنکس است که شما را آفرید مِنْ ضَعْفٍ از چیزی سست یعنی در ابتدای آفرینش ضعف بودید و ضعف اساس
امر شما بود که خلق الانسان ضعیفا و آن حالت طفولیت است و یا شما را آفرید از اصلی سست و ضعیف که نطفه است
ثُمَّ جَعَلَ پس کرد اند شما را مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً از پس سستی با قوت ثُمَّ جَعَلَ پس داد شما را
مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ از پس قوت جوانی و یا بعد از بلوغ روح ضَعْفًا سستی و عدم قوت بر مشی وَشَيْبَةً و پیری

يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ و آفريند هرچه خواهد از ضعف و قوت و شيب و شباب وَهُوَ الْعَلِيمُ و او داناست باحوال
بندگان و مصالح ايشان الْقَدِيرُ توانا بتغيير صفات ايشان بر وجه حکمت و بعد از آن در بيان حال بعث ميفرمايد
وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و روزی که قائم شود قيامت و تسميه آن بساعت بجهت آنست که در ساعت آخر باشد در دنيا
يا يکبار واقع شود يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ سوگند خورند کافران بزهکار بر وجه کمان مزعومين باين مضمون که مَا
لَبِثُوا درنگ نکرده اند در دنيا يا در قبور يا در ميان فنای دنيا و بعث غَيْرَ سَاعَةٍ جز ساعتی حاصل که ايشان
مدت لبث خود را نسبت بمدت عذاب خود در آخرة کم شمرده اند و يا آنکه او را فراموش کرده باشند و از روی ظن نه بر
وجه تيقن اين سوگند خورند كَذَلِكَ همچنين مثل اين برگشتن از صدق و تحقيق در آخرة كَانُوا هستند
در دنيا که بانکار حشر يُؤْفَكُونَ برگردانيده ميشوند از راه صدق يعنی کار ايشان بر خلاف حق تعالی بعد از آن
خبر ميدهد از قول اهل علم و ايمان بعد از استماع اين سوگند بدروغ از مشرکان بقوله وَقَالَ الَّذِينَ و گويند آنانکه
أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند دانش وَالْإِيمَانَ و گرويدن يعنی ملائکه و انبيا و عالمان بر اکثر امور و مومنان انس
با جميع اهل ايمان که متصف اند بصفت ايمان و علم در جواب کفار گويند که چرا دروغ سوگند ميخوريد لَقَدْ لَبِثْتُمْ
بدرستی که درنگ کرديد در دنيا فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ يا در قرآن کقوله و من ورائهم برزخ الی يوم يبعثون
و در علم خدا يا قضا يعنی در لوح يا در قرآن يا علم الله است که ثبت شده است مکث شما در دنيا يا در قبر إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ
تا روز برانگيختن مراد آنست که مومنان اهل علم باين قول رد تفرقه کنند که کفار گفته باشند و بر آن سوگند خورده بعد الآن
گويند فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ پس اينست روز برانگيختن که انکار ميکرديد وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ وليکن بوديد شما که
از فرط جهل و عدم تفکر و تدبر لَا تَعْلَمُونَ نميدانستيد که بعث حق است کافران آغاز اعتذار کنند برای تدارک
ما فات طلب رجوع کنند بدنيا و اجازت نيابند کما قال فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا سود نکند
آنان را که ستم کردند بر خود بکفر و شرک مَعْذِرَتُهُمْ عذرخواهی ايشان وَلَا هُمْ و نه ايشان يُسْتَعْتَبُونَ خوانده
شوند بچيزی که از اله عتاب ايشان کند از توبه و طاعت همچنانکه در دنيا بآن خوانده ميشوند يعنی ايشان را نگويند که
امر و طلب خوشنودی نمايند از او زيرا که حق تعالی در آن روز از ايشان نپذيرد وَلَقَدْ ضَرَبْنَا و هر آينه بيان
کرديم لِلنَّاسِ برای مردمان فِي هَذَا الْقُرْآنِ در اين قرآن مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که ايشان را بکار آيد
در بيان توحيد و حشر و نشر و صدق رسل و يا وصف کرديم برای ايشان هر صفت عجيبه را خوانديم بر ايشان هر قصه غريبه
را تا بآن پند گيرند و مهتدی شوند ليکن بجهت عناد و لجاج اصلا التفات بآن نکردند وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ و اگر بياری تو
ای محمد بايشان يعنی منکران و معاندان بِآيَةٍ آيتی از آيات قرآن و يا بمعجزه مقترحه لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آينه
گويند آنانکه نگرويده اند از فرط عناد و غايت تمرد و لجاج إِنْ أَنْتُمْ نيستيد شما يعنی پيغمبر و مومنان إِلَّا مُبْطِلُونَ
مگر تند و برگشتگان و ايشان نمايند که آن باطل و غير واقع پس آنچه ميگويند در باب ايمان و وقوع حشر و نشر و عقاب

ميجمع دروغ است و بر بافته شماست نه آنکه حق اين باشد كَذَلِكَ مثل اين طبع و وضع مهر
خذلان يَطْبَعُ اللَّهُ مهر مينهد خدای عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ بر دلهای آنانکه نميدانند يعنی طلب دانش
نميکنند مراد آنست که کسانی که طلب دانستن حق نميکنند با وجود آيات ظاهره و حجج واضحه بر آن مصر اند که بر صحت
که بآن اعتقاد دارند حق تعالی تخليه ايشان ميکند و در خذلان فرو گذاشتن ميکند از راه و طريق لطف و احسان و توفيق از
سد و ميسازد تا بر وجهی ميرسند که گويا مهر بر دل ايشان نهاده اند و شبهه نيست در آنکه جهل مرکب مانع ادراک
حقست و موجب تکذيب حق و حق تعالی اعطای لطف و توفيق بکسی ميکند که فايده دهد باو و بآن خود را از سر حد
ضلالت بهدايت رسانند اما کسانی که در جحود و عناد بر وجهی باشند که اصلا نظر التفات بجانب دلايل هاديه نکنند
با وجود وضوح آن بر طريق حق حق تعالی ايشان را وا گذاشته منع الطاف نمايد از ايشان همچنانکه واعظ منع وعظ
مينمايد از کسی که ميداند که موعظه باو فايده نخواهد داد و چون چنين است فَاصْبِرْ پس شکيبائی کن
ای محمد إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدای بنصرت و اعلای کلمه و غالب شدن دين تو بر جميع اديان حَقٌّ
درست و حق تعالی بآن وفا خواهد داد چه خلاف در وعده او موجب قبح است پس البته تجاوز وعده نخواهد کرد
وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ و بايد که ترا بر خفت و سبک سری ندارند آنانکه يکسان نميشوند در امر
معاد يعنی بايد که بجهت تکذيب ايشان امر بعث را و ايذای ايشان ترا در دعوت تو فتور راه نيابد چه ايشان اهل
شک و ضلالت اند و اين از ايشان بديع نيست در امر دين خود ثابت قدم باش و در دعوت راسخ شو ۞

سُورَةُ لُقْمَانَ اربع و ثلثون آيات

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله عليه و آله روايت کرده که هر که سوره لقمان بخواند در قيامت رفيق و مصاحب لقمان
باشد و بعدد هر کار امر بمعروف و نهی از منکر کند خدای تعالی او را ده حسنه بنويسد و محمد بن جبير از پدر خود روايت کرده
که ابو جعفر عليه السلام فرمود که هر که سوره لقمان قرائت کند در شب حق تعالی سی فرشته را برا او موکل کرداند که حفظ او کنند
از ابليس و جنود او تا صبح و اگر در روز تلاوت کند نگهبانی او نمايد از ايشان تا شب و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره
الروم نمود بذکر آيات داله بر صحت نبوت محمد صلی الله عليه و آله استفتاح اين سوره نمود بذکر آيات قرآن و فرمود که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الٓمٓ دانسته شد حروف مقطعه مبادی سور يا مفاتيح اسم الله و در الم الف که اشارت بانا و لام بولی و ميم بمعنی
يعنی انا الله و ولی جميع الصفات و الکمال و من الغفران و الاحسان يعنی منم معبود بحق و مراست همه صفات کمال و از من است
آمرزش و اعطا و اشهر آنست که بمعنی انا الله اعلم است يعنی منم که ميدانم چيزها تِلْكَ اين آيات آيَاتُ الْكِتَابِ
آيتهای قرآنست الْحَكِيمِ که خداوند حکمت و يا محکم و استوار که در او تناقض نيست و يا محکم کننده ميان حلال
و حرام و شرايع و احکام هُدًى وَرَحْمَةً در حالتی که آيات راهنماينده است بحق و بخشش است از خدای

لِلْمُحْسِنِينَ مرنیکوکارانرا که اهل توحید ند پس در صفت ایشان میفرماید که اَلَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ
آنانکه بپای میدارند نماز مفروضه را با شرایط و ارکان و در اوقات معینهٔ آنرا ادا میکنند وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ و
میدهند زکوة واجب را وَهُمْ وحال آنکه ایشان بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر هُمْ يُوقِنُونَ ایشانند که بیگمان اند
یعنی بعث و جزا را تصدیق میکنند اُولٰٓئِكَ عَلٰى هُدًى مِّنْ رَّبِّهِمْ آنگروه که موصوفند باین صفات وَاُولٰٓئِكَ
هُمُ الْمُفْلِحُونَ و آنگروه رستگاران و فیروزیافتگانند از مقاتل و کلبی مرویست که نضر بن حارث بطریق تجارت بشام رفت
و قصهٔ رستم و اسفندیار را خرید و در مجلس قریش بعجمی بر ایشان میخواند که شیفته و فریفته میشدند و لاف میزد که اگر محمد
صلی الله علیه و آله از قصهٔ عاد و ثمود و عظمهٔ سلیمان خبر میدهد من از وسعت مملکت و اقبال ملوک عجم خبر میدهم حق تعالی
این آیه فرستاد که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَّشْتَرِيْ کس هست که میخرد لَهْوَ الْحَدِيْثِ سخن بازی
که مردم بسبب شنیدن آن از نماز میمانند یعنی احادیثی که اصلا اصلی ندارد و اساطیری که اعتباری در ان نیست و مضحکه
و فضول کلام است ذبدهٔ معنی آنست که سخن فریب دهنده و مشغول سازنده و افسانها اعتبار میخرد و بمردم میخواند
لِيُضِلَّ تا گمراه سازد ایشانرا عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از راه خدای یعنی از استماع قرآن و دین اسلام بِغَيْرِ عِلْمٍ
بیدانشی یعنی ندارد مجال آن خبری که میخرد و بیدی عاقبت آن عالم نیست و بحقیقت آن عارف نه وَيَتَّخِذَهَا و فرا
میگیرد راه خدایرا هُزُوًا افسوس و سخریت و حفض بنصب ذال میخوانند تا فراگیرد دین خدایرا بسخریت اُولٰٓئِكَ لَهُمْ
عَذَابٌ مُّهِيْنٌ آنگروه مر ایشانراست عذابی خوار کننده و غارت در دنیا و عذاب خزی در عقبی بجهت اهانت
ایشان حق را باختیار باطل بر آن و اکثر مفسران بر آنند که مراد بلهو حدیث غناست و این قول ابن عباس است و ابن مسعود
مروی از ابی جعفر و ابی عبدالله و ابی الحسن الرضا علیهم السلم و از مجاهد نیز مرویست که آیه در شان کسانیست که کنیزان غنا کوینده را
خریدندی و مردم را باستماع و الحان ایشان از شنیدن سخن حق باز داشتندی و ایشانرا بر آن داشتندی که معاشرت
کنند با کسی که اراده اسلام کرده تا بجهة مشغول آن بالحان لذیذه ایشان از آن قصد برگردد و در کشاف آورده که بعضی از
ایشان مغنیان را میخریدند و چون در کسی می یافتند که قصد اسلام دارد او را میطلبیدند نزد مغنیه خود و یا وی میگفتند
که ویرا طعام و شراب ده و برای او غنا کن و بعد از ان بآن شخص میگفتند که این بهتر است از آنچه محمد ترا بآن دعوت میکند
از نماز و روزه و مقاتله کردن نزد او و ابو امامه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که حلال نیست بیع کنیزان مغنیه و نه
شرای ایشان و نه تجارت در ایشان و نه در بهای ایشان مراد این است که بیع و شرای مغنیان حرام است کسانی که غرض ایشان
غنای آن باشد برای او و یا بقصد آنکه مردم خود از استماع آن از دین و عمل صالح برانند و بعد از آن فرمود بحق خدای تعالی
که نفس محمد بید قدرت اوست که هیچ کس صوت خود را بر نداشت مگر آنکه سوار شوند با او دو شیاطین و پایهای خود را بر سینه
و سینهٔ او میزنند تا وقتی که ساکت شود و نافع از ابن عباس نقل کرده است که گفت از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که در تفسیر
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَّشْتَرِيْ لَهْوَ الْحَدِيْثِ فرمود که آن کیست که ملعب و باطل کثرة النفقه باشد و یکدیگر را در نفقه کنند نفس او را

ناخوش باشد ابو درداء از رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که هر کس ساکت کند گوشهای خود را از غنا مأذون نشود که آواز
روحانیان بشنود در قیامت گفتند که روحانیان کیستند فرمود که قاریان اهل بهشت و از ابو امامه مرویست که رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که خدای تعالی مرا فرستاد تا هدی و رحمه عالمیان باشم و مرا فرمود تا مزامیر و اوثانرا محو کنم و در حدیث آمده
که در روز قیامة خدای تعالی گوید کجا اند آنها که گوشهای خود را از لهو و مزامیر شیطان نگاهداشته باشند تا ایشانرا در ریاض
مسک جای دهم و حمد و ثنای خود ایشانرا بشنوانم و ایشانرا بگویم که لا خوف علیکم الیوم و لا انتم تحزنون از ضحاک نقل است که
غنا فنای مالست و سخط خدای و قساوت دل و از قتاده مرویست که مرد را از گمراهی همین بس که سخنان باطل را بر حدیث حق
اختیار کند وَاِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِ و چون خوانده شود بر آنکس که لهو و حدیث خریده از قصهٔ رستم و اسفندیار و یا مغنیات
و سایر امور باز دارنده از حق اٰيٰتُنَا آیتهای کلام ما وَلّٰى روی بگرداند مُسْتَكْبِرًا در حالتی که کرد نکرده بود
یعنی بجهة تکبر اعتقاد بآن نکند و التفات بآن ننماید كَاَنْ لَّمْ يَسْمَعْهَا گویا هرگز نشنیده است آنرا كَاَنَّ فِيْٓ
اُذُنَيْهِ گویا که در هر دو گوش او وَقْرًا گرانیست و قدرتی بر استماع آن ندارد مراد آنست که بر وجهی اعراض کند از آیات
از قرآن و سخن حق که گویا گوش ندارد که آنرا بشنود فَبَشِّرْهُ پس مژده ده او را بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ بعذابی دردناک
یعنی اعلام کند او را که عذاب الیم رسنده است بعد از آن از حال اهل ایمان خبر میدهد که اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستیکه
آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کرده اند کارهای شایسته لَهُمْ جَنّٰتُ النَّعِيْمِ
مر ایشانراست بهشتهای با نعمت و ناز خٰلِدِيْنَ فِيْهَا جاوید باشند در آن وَعْدَ اللّٰهِ وعده کرده است خدای تعالی
وعده کردنی حَقًّا درست و راست وَهُوَ الْعَزِيْزُ و اوست خداوند غالب که هیچ کس بر او غالب نتواند شد
الْحَكِيْمُ راستکار که هرچه کند بر وجه حکمت کند و بعد از وعده و وعید در بیان قدرت توجه میفرماید که خَلَقَ
السَّمٰوٰتِ بیافرید آسمانها بِغَيْرِ عَمَدٍ بدون ستون بلکه معلقست و امساک آن بقدرت اوست تَرَوْنَهَا در حالتی
که می بینید شما آن آسمانها را وَاَلْقٰى و بینداخت یعنی وضع کرد فِي الْاَرْضِ در زمین بعد از ایجاد آن رَوَاسِيَ
کوههای بلند پایدار استوار اَنْ تَمِيْدَ بِكُمْ بجهة کراهت نخواستن آنکه حرکت دهد و مضطرب سازد شما را مرویست
که پیش از خلق کوهها زمین بر روی آب حرکت میکرد مانند کشتی بعد از آن کوهها را بیافرید و میخ زمین ساخت و لنگر او
تا آرام گرفت و در موضح از ضحاک نقل کرده که حق تعالی نوزده کوه را میخ زمین کرد تا بر جای خود باستاد و از آن کوه قاف
و بوقبیس و جودی و سنین و طور سینا و سبیر و غیر آن وَبَثَّ فِيْهَا و پراکند در زمین مِنْ كُلِّ دَآبَّةٍ از هر
جنبنده یعنی انواع حیوانات را در زمین جای داد و بعد از غیبت بتکلم التفات کرده میفرماید که وَاَنْزَلْنَا و فرو
فرستادیم ما بر غیرها مِنَ السَّمَآءِ مَآءً از ابر یا از آسمان آبی که باران است فَاَنْۢبَتْنَا فِيْهَا پس برویانیدیم در
زمین بسبب آن آب مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنف گیاهی كَرِيْمٍ نیکو و بسیار منفعت هٰذَا این که مذکور شد
از آسمان و زمین و کوه و حیوان و نبات خَلْقُ اللّٰهِ آفریدهٔ خدایند فَاَرُوْنِيْ پس بنمایید ای مشرکان بمن که در عالم

مَاذَا خَلَقَ چه چیز بیافریدند الَّذِينَ آنانکه مِنْ دُونِهِ بجز وی‌اند یعنی بتان که ایشان را
شریک خدا میگویند تا مستحق شارکت او شوند بَلِ الظَّالِمُونَ بلکه ستمکاران که از حد او تجاوز کرده‌اند
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی‌اند آشکارا که عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شرکت میدهند و بعد از
بیان توحید و قدرت و حکمت او میفرماید که وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ و بدرستی که دادیم لقمن بن عور را حکمت
که آن قول صایب و فعل کامل که از جمله آن شناختن توحید است و نفی شریک و در اتحاف آورده که مراد بحکمة آیات
ادله عقلیه است در تقریر توحید و ایمان و نفی شرک و اضافه دلایل سمعیه بآن مرویست که قصه لقمان حکیم و وصایای او نزد
یهود شهرتی عظیم داشت و عرب در دهنی که مردمان بدیشان رجوع کردندی از حکمتهای لقمان برای ایشان زدندی حق تعالی
از توحید خود در اخلاق مرضیه وی و وصایای حسنه اش خبر داد تا ایشان اقتدا باو نمایند و بروایت وهب منبه لقمان
خواهرزاده ایوب علیه السلام بود و یا پسر خاله وی و نام پدرش آزر و در تیسیر آورده که نسب باعور بن ناحور بن تارخ است و تارخ
پدر ابراهیم علیه السلام بود و در عین المعانی آورده که لقمن در سلطنت داود علیه السلام متولد شد و تا عهد یونس عمر یافت و نزد بعضی
هزار سال بزیست و یک قول گفته که لقمن پیغمبر بود و قبل از بعث فتوی دادی و مراد بحکمت نبوت و نزد اکثر علما پیغمبر نبود
بلکه حکیم بود و عبدالله عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که من از آنحضرت شنیدم که فرمود لقمن بنده مطیع
مر خدا را بسیار فکر و نیکو اعتقاد خدا را دوست داشت و گویند غلام کسی بود و شبانی میکرد و نجاری و گویند حبشی بود در زمان
بنی اسرائیل قضای برسید و بقول سجاوندی از بندگان نوبه بود و مردی اسود اللون و غلیظ الشفتین بود روزی بوقت قیلوله
فرشتگان بجانب وی آمدند و بر وی سلام کردند جواب سلام گفت و ایشان را ندید گفتند ای لقمن ما فرشتگانیم آمده ایم تا ترا
خلیفه در زمین کردانیم تا حکم کنی میان مردمان براستی لقمن جواب داد که اگر حکم جزم است از آفریدگار من سمعا و طاعة
قبول میکنم و اگر مرا مخیر کرده اند عافیت را اختیار میکنم و متعرض فتنه نمیشوم فرشتگان گفتند نبوت رتبه عظیم و مرتبه جسیم است
چرا از آن امتناع میکنی گفت برای آنکه حاکم را حوادث بسیار است و از تحمل آن نخوت و تکبر میخیزد حق و اگر مدد توفیق و
معونت او در نیابد البته در ظلمات شبهات افتد و در طریق وصول بحق خطا کند و من آن دوست دارم که در دنیا ذلیل
باشم و در آخرت شریف چه این مرتبه بهتر است از آنکه در دنیا شریف باشم و در آخرت ذلیل و دانسته ام که هر که دنیا را بر آخرت
اختیار کند دنیا از وی فوت شود و از ثواب آخرت محروم ماند ملائکه را از این سخن عجب آمد و از حسن نطق و حکمت او متعجب
شدند بعد از آن بخفت و حق تعالی او را حکمت افروخت ساخت بشابه که ده هزار کلمه حکمت از او منقولست که هر کلمه از آن بعالمی
ارزد و بعد از آن خلافت و نبوت را بر داود عرض فرمود قبول نمود و در محنت و شدت تکلیف افتاد و در هر کار او را دید
گفت خوشا حال تو ای لقمان که حکمت را بتو دادند و بلا و محنت را از تو بگردانیدند و در اینجا کلمه‌ای چند از حکمت او بنویسم قلم
سلک تحریر در می آید ابو هریره از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که روزی یکی از علمای بنی اسرائیل بر وی بگذشت جمعی را دید
نزد او نشسته اند و جمعی را دید ایستاده اند و استماع کلام حکمت میکنند آن بزرگ بر وجه تعجب ترا از روی تحقیق باو گفت ای

لقمن

لقمن تو آن بنده سیاه نیستی که شبانی رمه فلان میکردی گفت بلی هستم بعد از آن پرسید که چه چیز ترا بدین پایه
رسانید جواب داد که سه چیز سخن راست گفتن و امانت نگاهداشتن و ترک ما لا یعنی آن ز دوها کردن تعلیم و تفسیر
خود از حکمتهای لقمن می آورد که روزی خواجه وی با دیگر غلامان بباغ فرستاد تا میوه بیاورند غلامان میوها را
و حواله خوردن آن بلقمان کردند خواجه بر وی خشم گرفت لقمن گفت ایشان دروغ میگویند و خود میوه خورده اند
خواجه گفت راستی این سخن بچه چیز معلوم کنم گفت باید که ما را آب گرم بخورانی و در صحرا دوانی تا قی کنیم از درون
هر که میوه بیرون می آید خاین است و چون خواجه باین طریق سلوک نمود از حلق غلامان میوه بیرون آمد و از درون لقمن
آب صافی ظاهر شد خواجه بعد از ظهور این حقیقت پی بر عقل و ذکای او اطلاع پیدا کرد و معتقد سخنان او شد و دیگر
از سخنان او این است که هیچ مالی بهتر از تندرستی نیست و هیچ نعمتی چون دلخوشی نه از خالد بن ربعی نقل است که لقمان بنده
بود حبشی خواجه او را گفت گوسفندی بکش و هر عضوی که از آن پاکتر است بیاور لقمن گوسفند را ذبح کرد و دل و زبان
او نزد خواجه آورد بعد از آن چند روز دیگر خواجه او را گفت که گوسفندی بکش و اخبث اعضای او را بیاور دو
عضو را بیاورد خواجه گفت این چگونه باشد که یکچیز هم طیب باشد و هم اخبث جواب داد که چون کسی را دل و زبان پاک باشد
هیچ عضوی از این دو پاکتر نباشد و چون پلید باشد هیچ چیز از این پلیدتر نباشد عکرمه روایت کند که روزی خواجه او
با کسی گرو بست با کسی در حال مستی که همه آب بحیره را بخورد چون هشیار شد بدانست که گرو را باخته لقمان را طلبید و گفت
تدبیر این چیست گفت باش تا بیایند و مطالبت کنند چون بیامدند لقمان ایشان را گفت او گفته همه آب بحیره را بخورد شما
جمیع انهار را از در خانه باز بندید و جمع کنید تا وی پیش او را بخورد گفتند ما نتوانیم گفت او نیز نتواند از آن تعهد ساقط
عبدالله دینار گفته که لقمان از سفری باز آمد و با غلام خود در راه ملاقات کرد و احوال پدر خود از وی پرسید گفت فوت
شد گفت من مالک کار خود شدم و زمام اختیار خود بدست خود گرفتم از احوال زن پرسید جواب داد که او نیز متوفی
شد گفت فراش و بستر من نو شد از حال خواهر سوال کرد گفت او نیز رحلت نمود گفت عورت و ناموس من پوشیده شد از احوال
برادر پرسید گفت او نیز بمرد گفت آه پشتم شکسته شد و امیدم برید گفت مرویست که چند گاه مصاحب داود بود و داود
داود زره میساخت و وی صامت بود و هیچ نمیگفت چون تمام کرد او را بپوشید خطاب باو کرد که این زره نیکو پوشش
حربیست لقمان او را گفت که خاموشی نیکو است که کم کسی مرتکب آن میشود و در لباب آورده که روزی داود علیه السلام از لقمان
پرسید که کیف اصبحت یعنی چگونه صبح کردی جواب داد که اصبحت فی ید غیری یعنی در آمدم و عنان اختیار من در قبضه
اقتدار من است داود در این کار تفکر کرد و نعره بزد و بیهوش شد مرویست که مردی در روی نگریست لقمان گفت اگر مرا
بینی که هر دو لب من سطبر است بتحقیق که از آن کلام لطیف و نازک بیرون می آید و اگر می بینی که گونه من سیاهست بدانکه دل من
سفید است و گویند مولای وی در بیت الخلا رفت و بسیار در آنجا بنشست لقمان از خارج با وی ندا کرد که طول جلوس قضا
حاجت علت سپرزی آورد و موروث ناسور است پس بسهولت بنشین و بآسانی برخیز مرویست که مولای وی این چند

کلمه واد ربیت الخلا بنوشت در خبر آمده است که از وی پرسیدند که بدترین مردم کدام است گفت آنکس که باک نداشته باشد که
بدی خود را بمردم نماید دیگر او را گفتند که چه زشت است روی تو گفت نقش عیب من میکنی یا فاعل آنرا و در کتاب من
یحضره الفقیه آورده که لقمان پسر خود را گفت که دنیا بحریست عمیق و مردمان بسیار در آن هلاک شده اند پس ایمان را
سفینه او ساز و توکل بر او و بادبان آن و تقوی را در آن توشه خود اگر از آن نجات یابی پس برحمت خداست و اگر
هلاک شوی بجهة ذنوب تست در خبر است که روزی داود را گفت ای داود از من پنج چیز یاد گیر که در آن علم اولین و
آخرین مضمرات اول باید که عمل تو از برای دنیا بقدر لبث تو باشد در آن دوم عمل تو برای آخرت بقدر لبث تو باشد
در آن سیم آنکه عوض تو از مولی آزادی تو باشد از آتش دوزخ چهارم جرأت بر معصیت بقدر صبر تو باشد بر آتش
پنجم هرگاه اراده نافرمانی مولای خود کنی قصد جائی کن که او ترا نبیند از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که فرمود بخدا
سوگند که لقمان را بجهة حسب مال و بسط در جسم و جمال حکمت ندادند لیکن او مردی بود قوی در امر خدا و متورع در
راه خدا و ساکت بسیار خموش و عمیق النظر و طویل التفکر و حدید البصر و روز خواب نکردی و در مجلس تکیه ننمودی
و آب دهن در آب نینداختی و بچیزی بازی نکردی و هیچ او را در حالت بول و غایط ندیدی بجهة مبالغه در ستر او و هیچ
چیز نخندیدی و غضب نکردی بجهة خوف اثر در دین و مزاح با هیچ کس نکردی و خوشحال نشدی از دنیا بسبب چیزی
که باو رسیدی و اندوهگین نگشتی بجهة چیزی که از او فوت شدی و زنان بسیار در نکاح آورده بود و اولاد بسیار از ایشان
آورده و اکثر ایشان فوت شدند پیش از وی و بر فوت هیچ کس گریه نکرد و اگر دو کس نزاع میکردند از ایشان جدا نمیشد تا که
و جماعتی ایشان را از هم جدا کردی و بسیار با علما مجالست میکرد بر قضاة بجهة آنکه بآن مبتلا شده اند و ترحم مینمود بر ملوک
و سلاطین و استغفار بجهة ایشان برای عزه ایشان بدنیا و یاد میگرفت آنچه نفس او بآن چیز بید ثمر که شیطانست
غالب میشد و با هوای خود جهاد میکرد و از سلطان احتراز میکرد و شروع نمیکرد مگر در چیزی که او را نفع میرسانید پس
بجهة این صفات حسنه حق تعالی ابواب حکمت بر روی او بگشاد و قصه او را در قرآن مجید یاد فرموده گفت ما آتیناه
حکمت دادیم و گفتیم او را **أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ** آنکه شکر گوید خدا را بر نعمت حکمت و غیر آنکه بتو راست فرمودیم **وَمَنْ
يَشْكُرْ** و هر که شکر گوید خدا را **فَإِنَّمَا يَشْكُرُ** پس جز این نیست که شکر میگوید **لِنَفْسِهِ** برای نفس خود
چه نفع شکر که دوام نعمت و مزید آنست و استحقاق مثوبت در آخرت باو میرسد **وَمَنْ كَفَرَ** و هر که ناسپاسی کند
بر نعمت **فَإِنَّ اللَّهَ** پس بدرستی که خدای **غَنِيٌّ** بی نیاز است از شکر کسی **حَمِيدٌ** و سزاوار حمد است
و اگر چه کسی حمد او نکند یا محمود است که همه کاینات بلسان حال حامد حضرت ویند **وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ** و یاد کن
ای محمد چون گفت لقمان **لِابْنِهِ** مر پسر خود را انعم و گفته اند که نام او ماثان یا شادان یا اسلم یا شکور بود و
بر هر تقدیر پسر خود را گفت **وَهُوَ يَعِظُهُ** و او در هر حالی که او را پند میداشت و بر این وجه که **يَا بُنَيَّ**
ای پسرک من تحقیر برای شفقت و رحمت **لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ** شرک میاور بخدای تعالی **إِنَّ الشِّرْكَ** بدرستی

که شرک آوردن **لَظُلْمٌ عَظِيمٌ** هر آینه ستمی بزرگست و بسیار از حد در گذشتن و از طریق حق چه دور شدن
میان کسی که هیچ نعمتی از او صادر نشده و میان کسی که خالق جمیع کاینات ظلمیست بغایت عظیم در خبر است که
زوجه او و اولاد او کافر بودند و لقمان پیوسته موعظه و نصیحت ایشان مینمود تا که اسلام آوردند و بوحدانیت حق تعالی
تصدیق کردند و چون حق تعالی تقدیر امر خود بر شکر خود در عقب آن تنبیه کرد بر وجوب شکرگذاری برای والدین
که حقوق نعمت ایشان بر ولد بسیار است و فرمود **وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ** و وصیت کردیم یعنی فرمودیم آدمی را
بِوَالِدَيْهِ بنیکوئی پدر و مادر و فرمان برداری ایشان و شکر و احسان کردن مر ایشان را و گویند مقارنه شکر
والدین بشکر خود آنست که او خالق و منشیست و والدین واسطه اند در انشاء و تربیت و بعد از آن بیان زیادتی نعمت
مادر میکند بقوله **حَمَلَتْهُ** برداشت آدمی را یعنی فرزند را **أُمُّهُ** مادر او مدت بسیار و سست میشد
در حمل او **وَهْنًا** سست شدنی **عَلَىٰ وَهْنٍ** بر سست شدن یعنی ضعفی بالای ضعفی تا حین وضع **وَفِصَالُهُ**
و جدا کردن و باز گرفتن او را از شیر **فِي عَامَيْنِ** در مدت دو سال بود یعنی بعد از ولادت فرزند را در عرض
این مدت شیر داده پس حق حمل و رضاع و تربیت بر فرزند داشته باشد و مستحق شکرگذاری و احسان بود از او
آیه دلیل است بر آنکه مدت رضاع دو سالست پس وصیت کردیم فرزند را **أَنِ اشْكُرْ لِي** بآنکه شکر گوی مرا بحمد
و طاعت **وَلِوَالِدَيْكَ** و مر پدر و مادر خود را به بر و صله **إِلَيَّ الْمَصِيرُ** بسوی حکم منست بازگشت همه و بر
شکر و کفران همه را جزا خواهم داد مرویست که شخصی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسید که با که نیکوئی کنم فرمود
امک امک امک ثم اباک مادر خود مادر خود مادر خود بعد از آن پدر خود **وَإِنْ جَاهَدَاكَ** و اگر کوشش کنند پدر و مادر
با تو **عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي** بر آنکه شرک آری بمن و انباز گیری **مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ** آنچیزی که نیست ترا باستحقاق شرک
گرفتن او **عِلْمٌ** دانش یعنی بر وجه تقلید محض و بدون دلیلی که دلالت کند بر استحقاق آن بلکه دلیل قایم است بر عدم
استحقاق شریک **فَلَا تُطِعْهُمَا** پس فرمان مبر ایشان را در دین امر **وَصَاحِبْهُمَا** و مصاحبت کن با ایشان **فِي
الدُّنْيَا** در زندگانی دنیا **مَعْرُوفًا** مصاحبتی نیکو که پسندیده شرع و مقتضای کرم بود **وَاتَّبِعْ سَبِيلَ** و
پیروی کن در دین **مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ** راه کسی که باز گشته است بمن بتوحید و اخلاص در طاعت که محمد است صلی الله
علیه و آله و اتباع او که متصف اند بصفت ایمان و اخلاص **ثُمَّ إِلَيَّ** پس بسوی منست **مَرْجِعُكُمْ** بازگشت تو
و پدر و مادر تو یعنی مرجع همه شما با منست بر وجه مجازات **فَأُنَبِّئُكُمْ** پس آگاهی خواهم داد شما را **بِمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ** بآنچه هستید که میکنید از خیر و شر یعنی مجازات خواهم داد ترا بر ایمان و مصاحبت نیکو با پدر و مادر
و نیز مادر و پدر ترا بر کفر ایشان بعد از آن دیگر باره از وصیت لقمان خبر میدهد که پسر خود را گفت **يَا بُنَيَّ**
ای پسرک من **إِنَّهَا** بدرستی که خصلتی و کرداری که آدمی را باشد از خیر و شر **إِنْ تَكُ** اگر باشد در خوردی
و صغری **مِثْقَالَ حَبَّةٍ** هم سنگ دانه **مِنْ خَرْدَلٍ** از چند انگور اصغر حبوبست **فَتَكُنْ** پس باشد

ان تك في صخرة درنهانی سنگ صلب سخت بر دشکم بس دشوار باشد بیرون آوردن آن بغایت دشوار باشد یا در زیر صخره
که آن را صما گویند و در زیر هفتم زمین است او في السموات یا در آسمانها باشد با وجود رفعت و سعت آن یعنی
در اعلای مکانی که مهب عقرب سموات است او في الارض یا در زمین یعنی در اسفل مکانی که معقر ارض است يأت
بها الله بیاورد و حاضر کرداند آن را خدای در موقف حساب و بر آن حساب کند ان الله لطيف بدرستی که
خدای تعالی لطیف باریک دانست بر وجهی که علم او بهر خفی احاطه کرده خبير داناست بکنه هر چیزی از امام جعفر صادق
صلوات الله علیه مرویست که فرمود بر شما باد که حذر کنید از گناهان خود چه آن را توده خدای تعالی جوینده هست یاد
که یکی از شما گوید که گناه کم و استغفار تمام است آن زیرا که حق تعالی فرموده که انها ان تك تا آخر يا بني ای پسرک من
اقم الصلوة بپای دار نماز را با شرایط و ارکان وأمر بالمعروف و امر کن بنیکوئی وانه عن المنكر و باز دار
از ناشایست تا دیگران از تو کامل شوند معروف آنست که موافق شرع و عقل باشد و منکر آنکه مخالف آن باشد
واصبر و شکیبا باش على ما اصابك بر آن چیزی که برسد از شداید و بلیات ان ذلك بدرستی که
صبر و آنچه ترا بآن امر کرده بر من عزم الامور از معزومات امور است یعنی آن چیزیست عزم و قطع فرموده بر سبیل ایجاب
والزام که از آن چاره نیست و بهیچ وجه ترك آن جایز نه ولا تصعر و میل مده و مگردان خدك روی
خود را للناس جهة مردمان یعنی صفحه وجه خود را از ایشان مگردان هم چنانکه فعل متکبران است بلکه روی با ایشان نه بر وجه
تواضع ولا تمش في الارض و مرو در زمین مرحا در حالتی که با فرح شدید و شادی تمام باشی و خرامنده
و نازان هم چنانکه جاهلان و دنیا پرستان که میخرامند از فرط فرح ان الله لا يحب بدرستی که خدای دوست
نمیدارد كل مختال هر خرامنده را که مانند متکبران رود فخور بسیار فخر نماینده را و نازش کننده را بسبب
نعم بر مردمان واقصد في مشيك و میانه باش در رفتن خود یعنی بسرعت و بطیء و سرعت رو که نه دود در دن فان
علامت خفت و سبکساریست و دیر حرکت کردن نشان تجبر و بزرگواری بلکه میانه رو باش که آن علامت تواضع است و
بردباری مرویست که در جاهلیت مردی از روی نشاط و تجبر میرفت حق تعالی زمین را امر کرد تا او را فرو برد تا قیامت
فرو میرود از رسول صلی الله علیه و آله مرویست که شتابزدگی در رفتار بها و جمال مرد را ببرد واغضض و فرود آور و کم
کردان من صوتك آواز خود یعنی فریاد کننده و نعره زننده مباش در سخن ان انكر الاصوات بدرستی
کرشت ترین آوازها لصوت الحمير هر آینه آواز خرانست یعنی در ارتفاع صوت فضیلتی نیست بلکه موجب خشونت
و صوتها را با وجود بلندی مکروه طبیعت است و موجب وحشت مرویست که مشرکان عرب برفع صوت تفاخر میکردند
حق تعالی این آیه رد کرد بر ایشان فخر ایشان را و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آواز نرم دوست داشتی و جهیر الصوت را
بدی و در انجیل مذکور است که ای عیسی بزنها بگو که مرا چون با من مناجات کنند آوازهای خود را فرو خوابانند
که من می شنوم و آنچه در دل ایشانست میدانم و دیگر انکریت صوتها را بآنکه آواز خران است هست که انکر است از صوتها

جهة آنست که اول نهیق او بعد شهیق است و بکراهت سفیان ثوری فرموده که فریاد هر حیوانی تسبیح اوست الا حمار که
فریاد و آواز او از دیدن شیطانست و در حدیث آمده که چون آواز او را بگوش بشنوید پناه گیرید بخدا از شر
شیطان رانده از وجه چه آواز او جهة آنست که شیطان را دید سعد وقاص از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که حق
تعالی سه آواز را دشمن دارد آواز خر و آواز سگ و آواز زن نوحه گر از بعضی اکابر دین مرویست که آواز حمار از برای کامل
جوانست و یا جهة شهوت و یا جنگ با درازگوش دیگر و صدائی که از غلبه صفات بهیمی و سبعی زاید زشترین صداها باشد
جهة انکریت صوت و غلبیت صفات بهیمی و نفسانی اوست که ذکر او نزد ارباب آداب قبیح است و از وی کنایه
نام او میبرند مانند درازگوش و تصریح باسم او نمیکنند هم چنانکه سایر اشیای مستقذره که بطریق کنایه ذکر آن میکنند
نه بر وجه تصریح و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که مراد تشبیه عطسه است با آواز بلند و رفع صوت در کلام قبیح که مرضی
الهی نباشد و اگر رفع در دعا یا قرائت قرآن باشد مذموم نیست و حق تعالی بعد از ذکر وصایای لقمان برای تنبیه بندگان
و التفات ایشان بآن ذکر نعم خود میکند بر آفریدن کاینات و تنبیه ایشان بر معرفت خود بوسیله آن و میفرماید که الم
تروا آیا نمی بینید ای مردمان ان الله آنرا که خدای تعالی سخر لكم رام ساخت برای نفع شما ما في
السموات آنچه در آسمانهاست از آفتاب و ماه که از روشنی خود آن بهرمند ید و ستارکان تا بدانها راه نمایید و از ابر
و باران که بآن منتفع میشوید وما في الارض و آنچه در زمینست از کوه و بیابان و دریاها و حیوانات و نباتات
و معادن و غیر آن از امور نافعه که در آن تصرف میکنید بهر وجه که میخواهید واسبغ عليكم و فراخ کرد و تمام ساخت
بر شما نعمه ظاهرة وباطنة نعمتی که آشکاراست یعنی از هرچه ممکن نیست انکار وجود آن از خلق و احیا و رزق و اقرار
و خلق شهوات در شما و غیر آن از انواع نعم هویدا و نعمتی که پنهانست یعنی از هرچه آنرا نشناسد مگر آن کس که امعان نظر کند
در آن مراد نعمت محسوسه و غیر محسوسه است و حفص نعمه میخواند بصیغه جمع و اضافه آن بضمیر یعنی نعمتهای او سبحانه
در حالتی که آشکارا و پنهانست و علما را در نعم ظاهره و باطنه سخن بسیار است صاحب تیسیر آورده که در کتاب بحر العلوم
نعمت را بر سیصد وجه تفسیر کرده و مشهور آنست که نعمت ظاهره نصرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله بر اعدا و امداد ملائکه و بعضی
از اقوال مفسرین که معتمد علیه است اینجا آورده میشود از ابن عباس مرویست که نعمت ظاهره نعمتیست که علم بندگان بآن تعلق
گرفته و باطنه مصالح دین و دنیا که بغیر حق تعالی کسی بر آن عالم نیست و بروایة ضحاك از ابن عباس نعم ظاهره و باطنه را از پیغمبر
پرسیدند فرمود یا ابن عباس نعم ظاهره اسلام است و بیاراستن قامت ترا بر وجه اعتدال و فضل در فرا پوشیدن و باطنه
و ستر اعمال سیئه خود تو و عدم فضیحت بآن یا ابن عباس حق تعالی میفرماید چند چیز را به بنده مؤمن کرامت فرمودم که
هیچ کس نداده ام اول فرمودم که قبول نمودیم دعای مؤمنین در حق او بعد از انقطاع عمل او دوم عطا کردم بر مال او
تا او را در راه من تصدق کند و من جهة این تکفیر گناهان او کنم سیم پوشیدم عملهای بد او را و او را بآن رسوا نکردم
و بر مردمان نمودیم و سیع کنیه که نعم ظاهره نعم جوارحست و نعم باطنه نعم قلب و عقل و فهم و نزد عطا ظاهره تحقیق شرایع

و باطنه شفاعت و حیات بی اندازه است که تنعم ظاهره نعیم دنیا است و نعیم باطنه نعم آخرت و نیز از صحابه نقل است
که ظاهره حسن صورت و اعتدال قامت است و تسویه اعضا و باطنه معرفت حق تعالی و یا ظاهره قرآنست و باطنه تاویل معانی
آن و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که ظاهره پیغمبر ماست صلی الله علیه و آله و آنچه آورده است از معرفت الله
و توحید او و غیر آن و اما باطنه دوستی ماست که اهل بیتیم و اعتقاد ما در دل و یا ظاهره نعمتی است که مشاهده باشد و
آنکه دانسته نشود مگر بدلیل و یا ظاهره تسویه ظواهر است و باطنه تسویه سرایر و یا ظاهره دعوت که والله یدعوا الی دار السلام
و باطنه هدایت که یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و یا ظاهره ذکر اوست بزبان و باطنه ذکر او بدل و جان و یا ظاهره الوان عطا
و باطنه غفران خطایا و نیکوئی خلق و حسن خلق و یا اقرار بلسان و تصدیق بجنان و یا نطق و عقل و یا نیل و نهاد
یا تسویه اعضا و معرفت ملائکه و یا صحت ابدان و صحت ادیان و یا بصر و بصیرت و یا جذب منافع و دفع مضار یا نمای
اموال و صفای احوال یا نبوت و ولایت این قریب بقول امام محمد باقر علیه السلام و در روایت آمده که موسی علیه السلام از حق
تعالی سوال کرد که مراد از نعما خفی ترین نعمت که بر بنده کاشت خطاب آمد که خفی ترین نعمت من بر ایشان نفس است و باقی وجوه
حوالت بمحیح الصادقین و بدانکه اولی حمل آیت بر تعمیم بدون تخصیص آن بعضی آورده اند که نضر بن حارث میگفت که قرآن
افسانه پیشینیانست حق تعالی این فرستاد که **وَمِنَ النَّاسِ** و از مردمان **مَنْ يُجَادِلُ** کس هست که جدال میکند
خصومت میورزد **فِي اللَّهِ** در کتاب خدای و میگوید که قرآن از نزد خدای نازل نشده بلکه از اساطیر اولینست که آنرا تعلیم
محمد میکنند و محمد آنرا بر اصحاب خود میخواند و در معانی المعانی آورده که یهودی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسید که
خدای تو از چه چیز است از طلا یا از نقره کرفت و این آیه آمد که او مجادله میکند در ذات حق تعالی و یا مراد مطلق اهل شرک
که جدال میکنند در توحید و صفات او سبحانه و انکار آن میکنند **بِغَيْرِ عِلْمٍ** بی دانشی مستفاد از دلیل **وَلَا هُدًى**
و بی بیانی از نزد خدای **وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ** و بی کتابی روشن بلکه بمحض جهل و تقلید هم چنانکه میفرماید **وَإِذَا قِيلَ**
لَهُمُ و چون کویند مر ایشانرا که بتصدیق تمام **اتَّبِعُوا** پیروی کنید **مَا أَنْزَلَ اللَّهُ** آنچیز را که فرو فرستاده است
خدای یعنی قرآن و بدان تصدیق نمایند **قَالُوا** کویند در جواب که نمیکرویم و بدان وقبول نمیکنیم آنرا **بَلْ نَتَّبِعُ**
بلکه پیروی میکنیم **مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ** آنچیز را که یافته ایم بر آن **آبَاءَنَا** پدران خود را یعنی در طریق آبای خود
سلوک میکنیم و این منع صریحست از تقلید در اصول دین و بعد از آن بر سبیل انکار میفرماید که **أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ**
آیا اکر چه دیو سرکش که بوساوس و هواجس **يَدْعُوهُمْ** میخواند ایشانرا **إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ** بسوی عذاب سوزان
که آتش دوزخست هم چنانکه پیروی کنند او را و از تقلید در نکذرند و یا معنی آنست که اکر ایشان تابع پدران خود اند
و اکر شیطان داعی پدران ایشان بعذاب آخرت که آتش دوزخست **وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ** و هر که تفویض نماید و
کذارد امور خود را بالکلیه توجه نماید **إِلَى اللَّهِ** بدرکاه خدای **وَهُوَ مُحْسِنٌ** و حال آنکه نیکوکار باشد در عمل خود
یعنی موحد نیکوئی عمل فرع توحید است و یا عمل او بر وجه اخلاص **فَقَدِ اسْتَمْسَكَ** پس هر آینه دست زده است

بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ بدست آویز محکم یعنی محکم ترین ریسمانی که دست در زنند و آویخته شوند
این تشبیه تمثیلیست مشتمل بطاعت بکسی که اراده کرده باشد که ترقی نماید بکوهی بلند که بر آن بر آید پس چنک در زند
بمحکم ترین کوه ریسمانی که از آن آویخته شده باشد مراد آنست که هم چنانکه وسیله کوه ریسمان محکم که از کوه بلند آویخته
شده باشد دست در آن زده بذروه آن در می آید بر وجه سهولت هم چنین هر که کلمه توحید یا فرا دست آویز خود سازد
و عروج نماید بمرتبه عالیه و درجه رفیعه که روضه جنت علیاست **وَإِلَى اللَّهِ** و بسوی حق تعالی است و راجع باد
عَاقِبَةُ الْأُمُورِ سر انجام همه کارها بر وجهی که هیچ کس در آن تصرف نکند مگر او سبحانه و یا آنکه نزد خدایست ثواب اعمال
و یا آنکه عاقبت هر کس و هر چیز بسوی اوست **وَمَنْ كَفَرَ** و هر که نکرود و چنک در عروة الوثقی نزند **فَلَا يَحْزُنْكَ**
پس باید که اندوهناک نسازد ترا **كُفْرُهُ** ناکرویدن او چه ضرر او در دنیا و آخرت باو راجع خواهد شد **إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ**
بسوی جزای خداست بازکشت همه ایشان **فَنُنَبِّئُهُمْ** پس آکاه کرداند خدای تعالی ایشانرا
بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده اند تنبیه باهلاک و عقوبت ایشان خواهد بود در دنیا و عقبی **إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ** بدرستی که
خدای داناست **بِذَاتِ الصُّدُورِ** بآنچه در سینهاست از خیر و شر پس هر بنده را از آن جزا خواهد داد هر جای
ظاهر مراد آنست که هر را بر وفق اعتقاد و عمل جزا و سزا و پاداش خواهد رسانید **نُمَتِّعُهُمْ** برخورداری میدهیم
ایشانرا از نعمت و سرور **قَلِيلًا** برخورداری اندک در زمانی اندک که دنیاست چه آن زمان قلیلست نسبت باخرت
و اکر چه متمادی باشد **ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ** پس مضطرب سازیم و بر وجه بیچارکی بیاریم ایشانرا **إِلَىٰ عَذَابٍ**
غَلِيظٍ بسوی عذاب قوی کران که هر را کرانبار سازد مانند کرانی بار غلیظ بر دوش بعد از آن بر طریق الزام حجت بر ایشان
میفرماید که **وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ** و اکر بپرسی ای محمد مر کافرانرا که **مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ** که آفرید آسمانها و زمین
لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه کویند خدای تعالی است بجهة وضوح دلالت مانعه از اسناد آفرینش سموات و ارض بغیر او سبحانه و چون
این اعتراف که موجب بطلان اعتقاد ایشانست از شرکت **قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ** بکو ای محمد با ایشان که شکر و سپاس مر خدای را
بر الزام شما و ملجا شدن شما بآنچه مبطل اعتقاد شماست **بَلْ أَكْثَرُهُمْ** بلکه بیشتر ایشان **لَا يَعْلَمُونَ** نمیدانند
که بدین اقرار ملزم شدند **لِلَّهِ** مر خدایراست **مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** آنچه در آسمان و زمینهاست یعنی همه مخلوق
ویند پس در آسمان و زمین و ما بینهما غیر از وی مستحق عبادت نباشد **إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ** بدرستی که خدای تعالی اوست بی نیاز
بذات و باصفات خود از همه چیز بذات خود قبل از خلق اشیا **الْحَمِيدُ** ستوده در همه صفات خود قبل از خلق
احیانی غنی است از ستایش کنندکان و ستوده سزاوار حمد و اکر چه هیچ حامدی نباشد و در اواخر سورة الکهف مذکور
شد که جهودان اعتراض کردند بر قرآن که در یک موضع واقع شده که ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و در جای دیگر
کفته که وما اوتیتم من العلم الا قلیلا و حکم این هر دو نقیض یکدیکر است و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر چند علم
بندکان بسیار باشد اما نسبت باعلم خدا اندکست حق تعالی این فرستاد که ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام ... برای تاکید

او خبر میدهد ولو أنّ واگر آنکه بودی ما فی الارض آنچه در زمین است من شجرة از درختان اقلام قلمها والبحر و دریای محیط باشد حال آنکه یمدّه مدد دهد آنرا من بعده از پس فنای مداد شده آن سبعة ابحر هفت دریای دیگر مانند آن و بدان قلمها و بدین آبهای مداد کتابت کرده شدی ما نفدت بپایان نرسیدی کلمات الله علوم الهی و عجایب و غرایب صنع پادشاهی بی نشان آن بآن قلمها و مداد کلمات عبارتست از معلومات و مقدورات حق تعالی که نامتناهی اند و چون معلومات و مقدورات نامتناهی اند پس کلماتی که عبارت از آن باشد نامتناهی اند و با زیادة کلمات آشنائی انجیر است که آفریده در دنیا میخواهد آفریده در عقبی و یا حکم و فرمان او و یا نعمتی که در دنیا و عقبی ببندگان میدهد و تناهی مداد و تناهی کلمات جهة آنست که قلم و مداد متصف بتناهی و کلمات متصف بغیر تناهی ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست در حکم و فرمان بی نهایت خود حکیم داناست که هیچ از علم و حکمت او خارج نیست پس در بیان کمال خلق و در بعث هم میفرماید که ما خلقکم و نیست آفریدن شما ای اهل مکه ولا بعثکم و نه بر انگیخته شدن شما بعد از مرگ الا کنفس واحدة مگر مانند آفریدن و بر انگیختن یکتن زیرا که وجود کل کافیست تعلق ارادة او و ایجاد او بقدرت ذاتیه چه همه را بکلمه کن آفرید و می آفریند و در خلق آنها بآلات و ادوات و اعانت مددکار محتاج نیست چه بکلمه کن صد هزار عالم ایجاد کند و در بعث اموات بترتیب مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را گوید که بگو برخیزید ای اهل قبور از قبرهای خود پس بیک دعوت او همه خلایق از قبرها بیرون آیند ان الله سمیع بدرستی که خدای تعالی شنواست همه مسموعات را بصیر بینا همه مبصرات و ادراک او بعضی از بعضی دیگر باز نماند پس مخلوق او هم چنین است چه قدرت ذاتیه او بجمیع ممکنات علی السویه است پس جمله خلایق را بیک دعوت زنده کرده اند که یکی از دیگری و بر اشغول نکرده اند مقاتل گفته که کفار قریش میگفتند که خدای تعالی ما را خلق فرموده باطوار متعدده بمراتب متعاقبه که آن نطفه است و علقه و مضغه پس چگونه در آخرت در یکساعت و یک دفعه همه را زنده تواند کرد حق تعالی جهة رد قول ایشان آیه مذکوره نازل ساخت و بعد از آن محقق تر امد دلائل کرده اینده بدلایل قدرت خود که مشاهد همه کس است و فرموده الم تر آیا ندیدی و ندانستی ان الله آنکه خدای یولج اللیل در می آرد ظلمت شب را فی النهار در روشنی روز و این وقتی است که شب در آید و یولج النهار و داخل میسازد روشنائی روز را فی اللیل در تاریکی شب زمانی که روز پدید آید و در هر یک آن کم و زیاده میکند وسخر الشمس والقمر و رام کرد آفتاب و ماه را که سبب منافع خلایق اند کل یجری هر یک از شمس و قمر میرود در فلک خود بر وفق حکمت الی اجل مسمی در زمانی که نام برده شده است یعنی منتهای معلوم که آخر هر سالست و منتهای معلوم قمر که آخر هر ماهست و یا منقطع شود آن جری که روز قیامت وان الله و آیا ندانستی که خدای تعالی بما تعملون بآنچه میکنید در نهان و آشکارا خبیر داناست بکنه آن ذلک این صفت علم و شمول قدرت و عجایب صنع بان الله بسبب آنست که خدای هو الحق اوست ثابت در ذات خود و واجب الوجود در جمیع جهات الوهیت وان ما یدعون و بسبب آنکه آنچه شما میخوانید و میپرستید بخدائی یعنی آنچه مشرکان میخوانند

و میپرستند من دونه بجز از خدای الباطل باطل و ناحق است وان الله و دیگر بسبب آنست که خدا هو العلی اوست برتر یعنی غالب بر همه الکبیر بزرگتر که از وی بزرگتری نیست و مترفع و متسلط بر همه چیز الم تر آیا ندیدی ان الفلک آنکه کشتی تجری فی البحر میرود در دریا بنعمت الله بمنت و احسان حق تعالی که آنرا در روی آب نگاه میدارد و باد را برای رفتن آن میفرستد لیریکم تا بنماید شما را من آیاته بعضی از دلایل قدرت خود در حرکت کشتی بوسیله باد و بعضی از عجایب دریا ان فی ذلک بدرستی که در امر کشتی و دریا لآیات هر آینه نشانهاست بر شمول قدرت و کمال حکمت و وفور نعمت حضرت عز شانه لکل صبار شکور برای هر صبر کننده بر بلوای او و بر مشاق تکلیف و اتعاب نفس و تفکر در آفاق و انفس و شکر گوینده بر نعمای او و گویند مراد مؤمنان چه ایمان دو نصفست نصفی صبر و نصفی شکر و بعد از آن از حال ساکنان کشتی خبر میدهد که واذا غشیهم و چون فرو گیرد و بپوشد اهل کشتی را و بر سر ایشان در آید موج کالظلل موج دریا که در بزرگی مانند سایبانها یا مثل کوهها یا ابرها که ذی ظلند از افراط و زیادتی دعوا الله بخوانند خدای را مخلصین در حالتی که پاک کنند کانند له الدین برای خدای دین خود را و با خلاص و یراخوانند بدون شایبه شرک چه خوف شداید آفت هوا و تقلید که مانع فطرت اند زایل کرده اینده باشد و ایشانرا بمقام فطرت اصلی رسانیده فلما نجیهم پس آنگاه که برهاند ایشانرا و برساند بساحل سلامت الی البر بسوی بیابان یعنی خشکی فمنهم پس بعضی از ایشان مقتصد راست ایستاده اند بطریقه عدل که آن طریق توحیدست و بعضی دیگر کرده اند از راه حق و مصرند بر باطل یعنی مؤمنان ثابت باشند بر دعاوی ایمان خود و مشرکان حایر و منکر وما یجحد بایاتنا و انکار نکنند نشانهای قدرت ما را الا کل ختار مگر هر عذر کننده شکننده عهد فطرت اسلام و یا نقض عهدی که در دریا با خدای خود کرده باشند کفور ناسپاس مر نعم پروردگار خود را آورده اند که سبب اسلام عکرمه ابو جهل اخلاص او بود خواندن خدا براه رهائی احاطه موج دریا و بعد از آن خطاب بجمیع مکلفان کرده می فرماید که یا ایها الناس ای همه آدمیان اتقوا ربکم بترسید از عقوبت پروردگار خود در ترک ناشایستها واخشوا و بترسید یوما لا یجزی والد روزی که دران قضا نکند و در وانکو عن ولده از پسر خود هیچ چیزرا یعنی نفعی باو نرساند و دفع عذاب از و نکند و او را خلاص تواند کرد ولا مولود و نه فرزند هو جاز او قضا نماینده یعنی نفع رساننده و باز دارنده باشد عن والده شیئا از پدر خود چیزی را از ثواب و عذاب گفته اند که این مخصوص است بکفار چه اولاد و آبای مؤمن یکدیگر را شفاعت کنند ان وعد الله حق بدرستی که وعده خدا بثواب و عقاب راستست و در آن دروغ ممکن نیست فلا تغرنکم پس باید که فریب ندهد شما را الحیوة الدنیا زندگانی دنیا یعنی تماشاهای دلفریب و زینتهای آن ولا یغرنکم و باید که مغرور نسازد شما را بالله الغرور بعفو و کرم خدا شیطان فریب دهنده باین وجه که امل دور و دراز شما را القا نمیکند و بتعویق و مغفرت شما را امیدوار ساخته بر معاصی دلیر کرده اند باین جهة که امر و نکنا کنید

توبه کند و گویند که هرچه بنده را ممنون و معزز رساند آنکه بعصیان میل کند و ترک اوامر الهی نماید آن غرور است خواه

باشد یا غیر آن آورده اند که حارث بن وارث بن عمرو محارثی که از اهل بادیه بود نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله آمد و گفت ای محمد

قیامت کی ظاهر شود و تخمی که در زمین پاشیده ام کی روید و وقت باران بر ان زمین کی گردد و زن من حامله است مذکر حواهد

یا مونث و میدانی که عمل من در مرو تحیه بوده و فردا ایکدام عمل اشتغال خواهم داشت و مولد خود را میدانم کجاست و دفن من

کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد حق تعالی در بیان آنکه این پنج علم در خزانه مشیت اوست فرمود که **اِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهٗ عِلْمُ**

السَّاعَةِ بدرستی که حق تعالی داند دانستن وقت دانستن قیام قیامت **وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ** و فرو میفرستد باران را در زمانی که

مقدر کرده **وَيَعْلَمُ مَا فِي الْاَرْحَامِ** و نیز میداند آنچه در رحمهاست از زن و مرد و تمام خلقت و ناقص **وَمَا تَدْرِي**

نَفْسٌ و نمیداند هیچ نفس نیکوکار و بدکار **مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا** که چه چیز کسب میکند فردا از خیر و شر و ظهور

هست که اراده چیزی میکند و خلاف آن بفعل می آید و کلام بلاغت نظام حضرت شاه مردان امیر المؤمنین علی علیه السلام کرم الله وجهه

نقض العزائم اشاره باینست **وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ** و نمیداند هیچ نفس که او **بِاَيِّ اَرْضٍ تَمُوْتُ** بکدام زمین

میمیرد و در کدام وقت تحقیق می پرید **اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ** بدرستی که خدای تعالی داناست بهمه چیزها که از جمله علم اوست

غیبیات و هر کاره که اراده او باشد آشکار کند **خَبِيْرٌ** آگاه بباطن همه اشیا هم چنانکه دانا بظاهر آنست عمرو بن سعید روایت

کند که من از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله پرسیدم که یا رسول الله هیچ علم هست که ترا نداده اند فرمود که مرا علم بسیار داده اند

و بسیار علم هست که مرا اجازت اعلام نداده اند و بسیار علم هست که مرا واقف بآن نساخته اند و بعد از ان فرمود که

وَعِنْدَهٗ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ تا آخر آیه تلاوت فرمود و از ائمه هدی علیهم السلام منقول است که این پنج چیز بر سبیل تفصیل و تحقیق غیر از

خدای تعالی نداند ابن عباس فرموده که هر که دعوی یکی از این پنج علم کند بخدای که دروغ گوی و کاذبست مراد آنست که علم باین

اشیا مخصوص است بواجب الوجود و هیچ کس را بران اطلاع نیست مگر با علام ملک علام بی واسطه یا بواسطه انبیا یا بواسطه

بشر چون ائمه هدی پس حقیقت معنی آن راجعست که آدمی بحلیه وسع طاقت نتواند که باین امور عارف شود و این منافی آن اینست

که با علام حضرت علام علم **سُوْرَةُ الٓمّٓ سَجْدَهْ تِسْعٌ وَعِشْرُوْنَ اٰيَاتٌ** ببعضی از ان حاصل شود

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که الم تنزیل و تبارک الذی بیده الملک را بخواند همچنان است

که شب قدر را احیا کرده و لیث از ابو جابر روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله بخواب نمیرفت تا الم تنزیل و تبارک الذی بیده

الملک را تلاوت میفرمود لیث روایت میکند که من این صورتها بطاوس یمانی اعلام کردم فرمود این هر دو سوره را مزیت و فضل

دارند بر همه سورتها که در قرآنست هر که این هر دو را تلاوت کند شصت حسنه برای او بنویسند و شصت سیئه محو کنند و

درجه رفع نمایند حسین بن علا از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که الم سجده در هر شب جمعه بخواند حق تعالی در روز قیامت نامه اعمال

او بدست راست او دهد و آنچه از او صادر شده باشد حساب نکند و از رفقای سید ابرار و ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین

باشد و نیز از پیغمبر صلی الله علیه وآله مرویست که هر که این سوره بخواند شیطان تا یک روز در آن خانه داخل نشود و بدانکه چون

حق تعالی ختم سوره لقمان نمود بدلایل ربوبیت **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ** افتتاح این سوره را نیز باین معنی نموده فرموده که

الٓمّٓ از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که هر کتاب خدا را خلاصه ایست و خلاصه قرآن حروف مقطعه است

و در الم گفته که الف از فضای حلق آید و آن اول مخارجست و لام از طرف لسان گفته شود و آن وسط مخارجست و میم از

شفه بر میخیزد و آن آخر مخارج است پس این اشارتست بآنکه بنده باید که در مبادی و اوسط و اواخر اقوال خود بذکر حق

تعالی مشغول باشد و اشهر اقوال بمعنی انا الله اعلم است چنانکه مکرر مذکور شد و باقی اقوال در تفسیر این کلمه در مبادی سور

که متضمن حروف مقطعه سمت ذکر یافته و میباید دانست که الم اگر اسم این سوره باشد قرآنست **تَنْزِيْلُ الْكِتٰبِ لَا رَيْبَ**

فِيْهِ مِنْ رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ کتابیست فرستاده شده از نزد رب الارباب که هیچ شکی نیست در آن بلا شبهه فرود

آمده از نزد پروردگار عالمیان **اَمْ يَقُوْلُوْنَ افْتَرٰىهُ** آیا میگویند اهل مکه که محمد بربافته است آنرا از نزد خود

یعنی انکار حقیت آن کرده اند و اسناد افترا باو نموده اند نه چنانست که قرآن بربافته باشد **بَلْ هُوَ الْحَقُّ**

بلکه آن سخن درست و راستست **مِنْ رَّبِّكَ** از نزد پروردگار تو **لِتُنْذِرَ** تا بیم کنی از عذاب الهی **قَوْمًا**

مَّا اَتٰىهُمْ قومی را که نیامده است بدیشان **مِّنْ نَّذِيْرٍ** هیچ بیم کننده **مِّنْ قَبْلِكَ** پیش از تو مراد زمان

فترتست که مابین زمان عیسی و خاتم الانبیاست **لَعَلَّهُمْ** شاید که ایشان ببیم کردن آن آنها را **يَهْتَدُوْنَ**

راه یابند یعنی مراد بلعل ثبوتست یعنی مهتدی شوند باین ادله واضحه اگر عناد و جحود نکنند بعد از ان بیان صفات

کمال خود میکند برای تنبیه بندگان تا از ضلالت بهدایت باز آیند **اَللّٰهُ** خدای بحق **الَّذِيْ خَلَقَ**

السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آنکسست که آفرید آسمانها و زمینها را **وَمَا بَيْنَهُمَا** و آنچه میان آنهاست از حیوانات

و نباتات و معادن و غیر آن **فِيْ سِتَّةِ اَيَّامٍ** در مقدار زمان و شش روز دنیا **ثُمَّ اسْتَوٰى** پس مستولی

شد **عَلَى الْعَرْشِ** بر عرش که اعظم مخلوقاتست بغلبیت و استیلا و تحقیق این معنی در سوره سابقه گذشت

پس ای بندگان بد و نیکو بدانید و از راه او منحرف مشوید که در دنیا و عقبی **مَا لَكُمْ** نیست مر شما را **مِّنْ دُوْنِهٖ**

بجز از وی **مِنْ وَّلِيٍّ** نه هیچ دوستی که شما را یاری دهد **وَلَا شَفِيْعٍ** و نه هیچ درخواست کننده که شما را

مددکاری نماید یعنی اگر از رضای الهی و اطاعت او تعدی نمایند هیچ ناصری نصرت شما نکند و هیچ شفیعی شفاعت

شما ننماید **اَفَلَا تَتَذَكَّرُوْنَ** آیا پند پذیر نمیشوید از مواعظ ربانی و نصایح قرآنی و تفکر نمیکنید در آن بخیر گفته شد

تا صحت آن بر شما واضح شود **يُدَبِّرُ الْاَمْرَ** میسازد کار دنیا را با اسباب سماویه چون ملائکه و غیر آن که نازل می

شوند آثار آن اسباب **مِنَ السَّمَآءِ اِلَى الْاَرْضِ** از آسمان بسوی زمین **ثُمَّ يَعْرُجُ اِلَيْهِ** پس عروج میکند آن امر

موجود گشته و ساخته شده و صعود مینماید بسوی او یعنی ثابت میشود در علم او و وقتی که موجود میشود و مدت میان

تدبیر او و وجود وقوع آن **فِيْ يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهٗ** در روزیست که هست اندازه آن **اَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا**

تَعُدُّوْنَ هزار سال از آنچه شما در آن میکنید مراد زمان متطاولست میان تدبیر و وقوع آن یعنی حق تعالی تدبیر

امری میکند که بعد از هزار سال دیگر موجود خواهد شد قال ابن عباس وحسن وضحاک ومجاهد وجبرئیل علیه السلام

که حق تعالی تقدیر وتدبیر عالم میکند در حسب ارادة خود در ما بین آسمان وزمین وبعضی گفته‌اند ملکی که موکلست بر آن

از آسمان وزمین پس صعود میکند آن ملک بعد از انجام کار وگذاردن امر بسوی مکانی که حق تعالی آن صعود نماید در روز

که مقدار هزار سال راهست یعنی آن ملک فرود آید وبالا برود در مدتی که اگر آدمی رود هزار سال میسر نشود زیرا که

از زمین تا آسمان پانصد ساله راهست پس مقدار نزول وعروج آن هزار ساله راه باشد مجاهد بر این وجه که تفسیر کرده

که حق تعالی تدبیر امر میکند وحکم هزار ساله میفرماید از برای هرشی پس ملایک بآن نازل میشوند جهة رسانیدن آن

صعود مینمایند جهة ثبت کتابة آن در صحف خود تا آنکه آن هزار سال منتهی شود وبعد از آن دیگر بار حکم هزار ساله میفرماید

وهمین دستور تا انقراض عالم پس الف سنة از برای نزول وعروجست در دنیا وخمسین الف سنة که در آیه دیگر واقع شده

از برای مدت قیامت ذٰلِكَ آن خدایی که تدبیر میکند بر طریق مذکور عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای پوشیده

وپیداست ونهان وآشکار یعنی داند امور دنیا وعقبی را وبا عالم است بآنچه بوده وباشد وخواهد بود پس تدبیر هرچه

میکند بر وفق حکمت ومصلحت الْعَزِيزُ غالب بر امر وتقدیر الرَّحِيمُ مهربانست بر بندگان خود بتدبیر الَّذِي

آن خداوندی که أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ هرچیزیرا که آفریده است یعنی بیاراست آنرا بر وجهی نیکو بمقتضای حکمت

مصلحت پس جمیع مخلوقات حسن باشد واگرچه متفاوتند در حسن وگویند که حسن بمعنی علم است یعنی خدایی که عالم است

که چگونه خلق می باید کرد بر وجه احکام واتمام وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ وآغاز کرد آفریدن آدم را علیه السلام مِنْ طِينٍ

از گل ثُمَّ جَعَلَ پس آفرید نَسْلَهُ ذریت وفرزندان او را مِنْ سُلَالَةٍ از خلاصه ونقاوه بیرون آورد از

اصلب مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ از آبی ضعیف وخوار یعنی نطفه که در نهایت حقارت وخواریست ثُمَّ سَوَّاهُ پس راست

وتقدیر فرمود او را بتصویر اعضای او یعنی قالب او را بهتر وخوبتر وجهی بیاراست وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ ودر دمید در او

از روح خویش اضافت روح بخود جهة تشریف وتکریم آدم است واظهار آنکه وی مخلوقی شریف وعجیبست واو را شأن

ومرتبه‌ایست که مناسبت دارد بحضرت ربوبیت اینست که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده که من عرف نفسه فقد عرف

ربه وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وگردانید یعنی آفرید از برای شما گوش را تا میشنوید وَالْأَبْصَارَ ودیدها تا می‌بینید

وَالْأَفْئِدَةَ ودلها تا ادراک نمایید قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ در زمانی اندک سپاس داری میکنید شکری اندک

برچنین نعمتها یعنی چنانکه باید وسزد بشکرگذاری این نعمت قیام نماید وَقَالُوا وگفتند منکران بعث چون ابی

بن خلف وامثال آن از روی انکار وجحود أَئِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ آیا چون گم شویم در زمین یعنی خاک شویم

وبا زمین آمیخته شویم چنانکه اعضای ما را از خاک متمیز نباشد أَئِنَّا آیا ما این هنگام که با خاک برابر شده باشیم

لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ در آفرینش نو خواهیم بود یعنی هرگز ما مبعوث نشویم بعد از آنکه خاک شده باشیم بَلْ هُمْ

بلکه ایشان بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بوسیدن بجزای پروردگار خود در آخرت كَافِرُونَ ناگرویدگانند بعث النشور ...

به عقاید وحساب پس قُلْ بگوای محمد که يَتَوَفَّاكُمْ تمام فرا گیرد روح شما را مَلَكُ الْمَوْتِ فرشته مرگ که ملک الموت است

الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ آن فرشته که بحق وکل وکاشته شده است بشما بقبض ارواح بعد از انقضای آجال در دنیا فانی ثُمَّ إِلَىٰ

رَبِّكُمْ پس بسوی پروردگار خود تُرْجَعُونَ باز گردانیده شوید برای حساب وجزا وصاحب کشاف گفته که عزرائیل

ارواح را بگیرند وجواب دهند پس اعوان خود را بقبض آن امر نماید وآنچه از مجاهد نقل است که همه زمین نزد ملک الموت مانند

طشتیست که از هرجا که خواهد تناول نماید نمود ودر تفسیر ابو اللیث مذکور است که ملک الموت را دو بیست از آتش که

بدان روی بر کافران ظاهر گردد وروح ایشانرا قبض کند ودو روی دارد از ظلمت که بدان روی روح منافق را فرا گیرد ودو

دارد مشابه آدمیان که بدان روی ارواح مؤمنانرا توفیه کند ودو بیست او را از نور که بدان ارواح شهدا وانبیا

وصدیقان را قبض نماید واعوان او ملایکه رحمة وعذابند در خبر است که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که در شب معراج

چون مرا بآسمان بردند فرشتگان در روی من خندیدند واظهار بشاشت کردند مگر فرشته که در میان ایشان با سهمی

هیبت تمام بود ولوحی در دست گرفته وبروی نگاه میکرد بروی سلام کردم جواب سلام من باز داد وبروی من تبسم نکرد

گفتم ای جبرئیل این فرشته چه کس است گفت ملک الموت تا خدای او را آفریده است هرگز روی او خندان نشده نزد وی

رفتم وگفتم ای ملک الموت بیکساعت همه جهان چگونه احاطه نمایی گفت بر این لوح نام کسانیست که آجال ایشان درین ماه

منتهی خواهد شد ومن در آن مینگرم تا هرکرا وقت اجل در آمده باشد قبض روح او کنم از ابن عباس مرویست که دنیا نزد

ملک الموت مانند خوانیست نزد کسی که از هرجا که خواهد چیزی بر دارد پی رنجی که با و رسد وکاری که ملک الموت برد از

از مشرق تا مغرب عکرمه از ابن عباس نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که همه امراض واوجاع که واقع شود پیک مرگند

ورسولان آن وچون اجل بنده نزدیک رسد ملک الموت علیه السلام حاضر شود نزد او واو را گوید که با چیزیکه بعد از چندین

وبا رسولی که بعد از رسولیست وبا بریدی که بعد از بریدیست ومن چیزی ام که بعد از من رسولی وبریدی نباشد اجابت

پروردگار خود کن خواه برغبت وخواه بکراهیت وچون قبض روح او کند وخویشان ومصاحبان او بفریاد در آیند گوید

با ایشان که بر که فریاد میکنید وبر که میگریید بخدا که من ستم بر او نکردم در اجل یعنی قبل از اجل روح او را قبض نکردم وروزی

او نخوردم بلکه خدای او وی را بخواند ووی اجابت دعوت او نمود پس باید که بر نفس خود بگریید بروی پس بتحقیق که مرا بر شما

رجوع بسیار خواهد بود تا از شما هیچکس را باقی نگذارم بعد از آن از حال مشرکان خبر میدهد که وَلَوْ تَرَىٰ واگر ببینی

ای بیننده إِذِ الْمُجْرِمُونَ چون مشرکان که متوغلند در انواع معاصی که معظم آن شرکست نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ افکندگان باشند

سرهای خود را در پیش در دوزخ از غایت خجالت ومذلت وشرمساری عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود یعنی در موقف

عرض حساب که حق تعالی متولی حساب بندگان باشد گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَبْصَرْنَا دیدیم آنچه وعده کرده

بودی وَسَمِعْنَا وشنیدیم از تو تصدیق پیغمبرانرا وباهول رستخیز را وآواز صور شنیدیم فَارْجِعْنَا پس باز گردان ما را

بدنیا نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم کار شایسته إِنَّا مُوقِنُونَ پس بدرستیکه ما امروز یقین کنندگانیم ...

کردیم آنرا و مرادا سکوه در آن نمایندی و چون مشرکان این را بکویند حق تعالی کوید که **وَلَوْ شِئْنَا** واکر میخواستیم **لَآتَيْنَا**
هر آینه میدادیم و بردادیم **كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا** هر نفسی را هدایت او یا فوق رسیدن آنها بسوی ایمان و عمل صالح یعنی همه بر وجه
الجا و اضطرار برایمان میداشتیم اما چون تکلیف مقتضای اختیار است نه اجبار چه مکلف باید که باختیار خود ایمان آرد تا مستحق
مدح و ثواب باشد از آن جهة ایشانرا ملجا نساختیم بلکه مبین امر ایمان نمودیم و زمام کفر و ایمان را بدست ایشان دادیم که
شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر و ایشان ضلالت را بر هدایت اختیار کردند و بآن مستحق عذاب کشتند هم چنانکه میفرماید **وَ**
لَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي و لیکن ثابت شده است این کفتار از من **لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ** هر آینه پر سازم دوزخ را **مِنَ الْجِنَّةِ**
وَالنَّاسِ از کفار دیو و آدمی **أَجْمَعِينَ** در حالتی که همه مجتمع باشند در آن و چون شما باختیار خود پای از ظلمت کفر
بیرون ننهادید و ایمانرا باز کذاشتید با وجود ظهور حقیت ایمان بر شما **فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا** بچشید
شما این روز جهة ترک ایمان باختیار **إِنَّا نَسِينَاكُمْ** بدرستیکه ما نیز فراموش نمودیم یعنی ترک کردیم و فرو کذاشتیم شما را
در عذاب دائمی و اصلا شما را یاد نیاوریم چنانکه چیزی را فراموش کنند و یاد نیاورند پس با شما معامله ناسیان کردیم
وَذُوقُوا و بچشید ای مشرکان مکرر **عَذَابَ الْخُلْدِ** عذاب جاودانی را **بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** بسبب آنچه بودید
که میکردید از کفر و معاصی مرویست که چون روز قیامت شود همه بندکان را در صف سیاست بدارند و حساب همه بکنند و اهل دوزخ را
بدوزخ روانه سازند فرشتکان از راه دوزخ باز آورند و کروهی دیکر بشفاعت پیغمبران از آتش دوزخ خلاصی یابند و جمعی دیکر
بشفاعت شهیدان و فرقه دیکر بشفاعت مؤمنان بعد از رحمت الهی بصورت خوب بر آید و کوید یا رب خدایا مرا شفاعت میرسد حق
تعالی فرماید شفاعت کن مراد رحمت هر مؤمنی و مؤمنه که مرا در موضعی یاد کرده باشد و یا از من بتوحید یا امید داد بوده یا در عمر
یکباری مرا از روی خوف یاد خوانده پس شفاعت او هر مؤمن و مؤمنه که بوده باشد از دوزخ بیرون آید و براه بهشت روانه
شوند و در دوزخ نماند مکر کسی که خدای تعالی بد و مبالات نکند جهة کفر و شرک آنکاه بفرماید تا درهای دوزخ را بر روی ایشان
ببندند پس هیچ راحت در آن در نیاید و هیچ غم از آن بیرون نیاید فرشتکان با ایشان کویند فذوقوا بما نسیتم تا آخر و
بعد از آن که از ذکر عاقبت اهل شرک و طغیان و کفر و عصیان بیان نمود در صفت حال مؤمنان موحد میفرماید که **إِنَّمَا**
يُؤْمِنُ جز این نیست که میکروند **بِآيَاتِنَا** بآیتهای کلام ما **الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا** آنانکه چون پند داده شوند
بآن آیتها **خَرُّوا** بروی در افتند **سُجَّدًا** سجده کنندکان جهة خوف از عذاب ربانی **وَسَبَّحُوا** و تسبیح و تنزیه
کنند پروردکار خود را از آنچه لازم عظمت و کبریای او باشد تسبیح مقترن **بِحَمْدِ رَبِّهِمْ** بستایش پروردکار خود یعنی
از صفات نالایق او را تنزیه کنند و بستایش موافق او را بستایند و یا جهة تر شکاری از عذاب سبحانی او را پرستش نمایند بر
آنچه توفیق داده ایشانرا بایمان و هدایت شکر کذاری کنند **وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ** و در حالتی که ایشان سرکشی نکنند
از ایمان و سجود و طاعة ملک بر غبت تمام اطاعت او کنند و بعبادت او مشغول شوند این سجده او جاست از عزایم اربع و با جماع
اهل البیت علیهم السلام بر خوانند و شنونده این آیه سجده واجبست و این را سجده [illegible] متذکر کردید ...

ابن ایه الحقیر ... سجده تصدیق کنند که ... اول ... و ... نه در جهة اشیاء جاری و ثنا
... الا ... بحمد ... صلی الله علیه و آله و دیده چون نماز شام بآن قد و انام اوا
کردندی هم چنان در ... تا وقت اوای عشا توقف نمودندی و نماز کذاردندی ... تا وقت نماز خفتن بجماعت
با حضرت صلی الله علیه و آله در یابند حق تعالی در شان ایشان آیه فرستاد که **تَتَجَافَى** دور میشود **جُنُوبُهُمْ** پهلوهای
ایشان **عَنِ الْمَضَاجِعِ** از خوابکاهها **يَدْعُونَ رَبَّهُمْ** میخوانند پروردکار خود را **خَوْفًا** جهة ترس از خشم و غضب
وَطَمَعًا و جهة امید در رحمة و ابو درداء رضی الله عنه فرموده که آیه در شان جمعیست که نماز عشا و صبح را بجماعت کذارند
و اکثر بر آنند که در شان متهجدان و شب خیزانست که چون پرده از شب فرو کذارند و جهانیان سر بر بالین غفلت نهند ایشان
پهلو از بستر کرم و فراش نرم بر داشته بر قدم نیاز بایستند و در شب در راز با حضرت کریم کارساز و رحیم بنده نواز کویند
و این قول حسن و مجاهد و عطاست و مرویست از ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام و واحدی باسناد خود از معاذ بن جبل نقل
کرده که کفت با جماعتی در سفر غزوه تبوک بودیم با رسول الله صلی الله علیه و آله و از شدت حرارت و تاب هوا بیتاب شده
بودیم و جهة این هر جمعی ملتجی بموضعی شدند و من با رسول خدا تعالی در موضعی که اقرب بوی بود فرود آمدم پس نزد وی
رفتم و کفتم یا رسول الله مرا بعملی تعلیم ده که مرا به بهشت در آرد و از دوزخ دور کرداند فرمود که از چیزی بزرک سؤال
کردی و این آسانست بر کسی که حق تعالی بر آن آسان کرداند و طریق آن اوآن آنست که خدا را بوحدانیت دانی و او را شریک
نیاوری و نماز یومیه را بپای داری و زکوة مفروضه را ادا کنی و روزه ماه رمضان بداری بعد از آن فرمود که اکر خواهی ترا
با بواب بهشت راه نمایم کفتم بلی یا رسول الله فرمود روزه سپریست از آتش دوزخ و صدقه خشم خدا را فرو نشاند و نماز شب
که در میانه شب برای رضای خدا کذارده شود بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که تتجافی جنوبهم عن المضاجع الی آیه کفت
خبر دهم ترا بقوام این جمله کفتم بلی فدای تو کردم پس زبان خود بدست کرفت و فرمود زبان خود نکاه دار من کفتم یا رسول الله
ما را بکفتار زبان مواخذه کنند فرمود یا معاذ مردم بر روی بدوزخ نیفکند الا آفت زبان ایشان اسمای بنت عمیس از
رسول صلی الله علیه و آله روایت کند که شنیدم که آنحضرت فرمود که چون روز قیامت باشد و خلایق را در موضع عرض
بدارند منادی ندا کند و کوید که باید که شب خیزان در دنیا از جای خود برخیزند و بی حساب بهشت روند و بعد از آن
در حساب خلایق شروع کنند و از بلال روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بر شما باد که نماز شب کذارید چه
شعار صالحانیست که پیش از شما بوده اند و بدرستی که قیام شب موجب نزدیکی است بخدا و نهی کننده صاحب خود را از آثام
و تکفیر سیئات او و راننده درد والم از جسد و در وصیت نامه که امام حسن عسکری علیه السلام بعلی بن الحسین بابویه قمی رحمه الله علیه
نوشته بوده اند مذکورست که بر تو باد که نماز شب را بپای داری بدرستیکه پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله وصیت کرد امیر المؤمنین
علی علیه السلام را و کفت علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة اللیل و من استخف بصلوة اللیل فلیس منا یعنی سه بار
تکرار فرمود که ... [illegible] ... و از سهیل بن [illegible] ... یعنی ادریس ...

فردوس و منقولست که در شب میگفت هذا اللیل الرکوع [illegible] و یک شب دیگر میگفت هذا
السجود و بیک سجده صبح میرسانید کسی گفت یا ابا ربیع چون طاقت طاعت داری که شبهای باین درازی بیک سجود میگذرانی گفت
بجهت شب درازی که کاشکی از ازل تا ابد بکشیدی تا همه عمر تا بیکساعت بسر بردی و در آن نالهای زار و گریهای بیشمار کردمی
بدین مضمون **شعر** نیم شب که همه مست خواب خوش باشند: من و خیال تو و نالهای درد آلود: از پیغمبر صلی الله علیه و آله
تفسیر این آیه روایت کرده اند که قیام العبد من اللیل یعنی مراد باین قیام بنده است در شب برای ادای طاعت و وظایف عبادت
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که چون روز قیامت باشد خلق اولین و آخرین را جمع کنند منادی با آواز بلند
بر وجهی که همه خلایق بشنوند ندا کند که زود باشد که بدانند اهل جمع امروز که کیست اولی بکرم و احسان و باز ندا کند که
باید که برخیزند جمعی که پهلوهای خود را از مضاجع دور گردانیده اند برای من پس جمعی برخیزند و ایشان بسیار اندک باشند
و دیگر باره ندا رسد که باید که برخیزند آنانکه حمد خدای کرده باشند در سرا و ضرا و این جماعت نیز بسیار اندک باشند پس
همه را بحساب بهشت در آرند و آنگاه حساب سایر خلایق کنند مالک بن دینار گوید انس بن مالک را از این آیه پرسیدم گفت
مراد جماعتی اند از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر که او میان نماز شام و خفتن نماز گذارند و عبدالله عمر روایة کرده
که رسول فرمود که هر که او میان نماز شام و خفتن بتعقیب مشغول شود حق تعالی برای او دو کوشک بنا کند هر یکی یکساله راه از قتاده
نیز مرویست که این جماعت آنانند که میان شام و خفتن نماز کنند و این نماز را نماز او آمین خوانند و این ساعت را ساعت غفلت
و هر دعا که میان نماز شام و خفتن کنند مستجاب شود هشام بن سالم از ابو جعفر علیه السلم روایت کرده که هر که میان نماز شام و خفتن
دو رکعت نماز کند و در رکعت اول فاتحة الکتاب یکبار و آیه و عنده مفاتح الغیب تا آخر و در قنوت دست بردارد و بگوید اللهم
انی اسئلك بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی ما انت اهله اللهم انت ولی
نعمتی والقادر علی طلبتی و تعلم حاجتی فاسئلك بحق محمد و آل محمد علیه و علیهم السلم لما قضیتها لی برحمتك یا ارحم الراحمین هیچ حاجت نخواهد
مگر که باجابت مقرون گردد حاصل که حق تعالی وصف اهل ایمان فرمود که ایشان بجهة شوق عبادت حضرت عزت ترک استراحت
نموده او را میخوانند **و مما رزقناهم** و آنچه روزی داده ایم ایشان را **ینفقون** نفقه میکنند در وجوه خیر یعنی
بنیت بردن کار ما عرض نیاز و گدائی میکنند و در درگاه ما بر و زمین پای اهل نیاز و گدایان میرسند بعد از آن بجهة ترغیب و
تحریص اهل ایمان در طاعت بدنی و مالی بیان جزای ایشان میکند **فلا تعلم نفس** پس نمیداند هیچ نفسی نه ملک
مقرب و نه پیغمبر مرسل **ما اخفی لهم** آنچه پنهان داشته شده است برای پهلو تهی کنندگان از خوابگاه و انفاق کنندگان
بر وجه مرضات الله **من قرة اعین** از روشنی چشمها یعنی چیزهائی که بدان چشمها روشن گردد ابن
مسعود روایت کرده و در توریة مذکورست که حق تعالی آماده ساخته برای آنانکه پهلو از بستر بر دارند برای رضای خدای
آنچه هیچ چشم آن را ندیده است و هیچ گوش چنان نشنیده و در خاطر هیچ آدمی نگذشته و هیچ فرشته آن را ندانسته و در حدیث
قدسی نیز وارد شده که آماده کردم برای بندگان صالح خود آنچه هیچ چشم آن را ندیده [illegible] گوش آن را نشنیده [illegible] اهل

و دار النور را ذهب مغاضبا تا آخر و در رکعت دوم بعد از حمد

ایمان که شب در دنیا [illegible] مشغول [illegible] **جزاء بما کانوا** برای مکافات آنچه بود
که کردند اهل بیت **یعملون** عمل میکردند آورده اند که ولید بن عقبة بن ابی معیط که برادر عثمان بود از جانب مادر
با امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه در مقام مفاخرت در آمده گفت ای علی تو کودکی و قوت جوانی من از تو بیشترست و زبان
آوری من از تو بیشتر و سنان من از سنان تو تیزتر و در میان لشکر از تو پاینده ترم و با ثبات تر امیرالمؤمنین علی در جواب آن
ملعون فرمود که خاموش باش ای فاسق ترا چه یارای آنکه با من مفاخرت کنی و چه زهره آنکه با من مجادله نمائی حق
تعالی بتصدیق امیر کبیر آیه فرستاد که **افمن کان مؤمنا** آیا آنکس که هست گرونده بخدا و رسول یعنی حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلم **کمن کان فاسقا** چون کسی است که بیرون رفته از دایره اسلام یعنی ولید **لا یستوون** برابر نیستند
در شرف و رتبه و یا در جزا و مثوبت و همین ولید پلیدست که عثمان او را در کوفه والی ساخته شبی خمر خورده بود و بامداد
مست بمسجد رفت امامت کرد و نماز صبح را چهار رکعت بگذارد و در میان نماز قی بقوم کرد و گفت بر چهار رکعت
بیفزایم که با نشاط و سرخوشم مردمان ندا انشدند که او مست نامه نوشتند بعثمان و او را از معنی واقف ساختند عثمان
کس فرستاد و او را طلبید و بعضی صلحای کوفه نیز رفتند و گواهی دادند بر او که خمر خورده و مست در نماز آمده بامداد چهار
رکعت نماز بگذارد و گفت ازیدکم فانی نشیط عثمان با امیرالمؤمنین مشورت کرد حضرت فرمود که او را هشتاد تازیانه باید
زد عثمان حد زد و این حال در کوفه شایع شد و در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلم همان مهاجر و انصار بآنحضرت
بیعت کردند و ولید و مروان حکم و سعید بن عاص بیعت نکردند امیرالمؤمنین علی فرمود که چرا بیعت نمیکنید ولید گفت زیرا
که تو مرا بغضب آورده و کینه خود را در دل من جا داده و پدر مرا و پدر سعید را در روز بدر کشته و چون عثمان مرا
بمدینه آورد با او عتاب کردی ما باین شرط بیعت میکنیم که ما را بر دیگران مزیت دهی و چون از تو هراسانیم شو بر [illegible]
رو برگشته که ان عثمان را بقتل آوری حضرت جواب داد که آنچه گفتی که مرا بغضب آوردی و بر کینه ساختی آن جهة اقامت
حدود الله بود و عدم تعطیل احکام الله و ترویج رسول صلی الله علیه و آله پس کینه شما حقیقتا با خدا و رسول باشد
نه با من و اما اینکه گفتی که مرا مزیت باشد شما را غیر آنچه شرع تجویز کند چگونه من از دایره شرع پای بیرون نهم و آنچه حکم
شما باشد بدان عمل نمایم و اما ترس شما از من مبنی است که شما را ایمن گردانید و آنکه از شما معصیتی ظاهر شود که موجب حد
و تعزیر باشد ایذا و آزار مترسانم و اما کشتن کان عثمان را آنچه در شرع جایز باشد که آن اثبات خون او است بر بینه باید
عمل کنم گفت اگر تو بیعت نکنیم چه خواهی کرد فرمود شما را محبوس سازم تا بیعت کنید ایشان بالضرورة بحسب ظاهر بیعت
کردند و با اهل ایمان مساوی شوند حاصل که حق تعالی میفرماید که مؤمنان و فاسقان مساوی یکدیگر نباشند چه منزلة مؤمن
درجات جنانست و منزلة فاسق درکات نیران هم چنانکه در تفصیل آن میفرماید که **اما الذین آمنوا** اما آنانکه
گرویدند بخدا و رسول **و عملوا الصالحات** و کردند کارهای شایسته **فلهم جنات الماوی** پس مر ایشانراست
بوستانهائی که ماوای [illegible] ایشان باید کرد بخلاف عقبی که دار خلود است و کو

جنة المأوی جنتیست از جنان بر یمین عرش رحمن و ابن عباس گفته که تنبیه است بر آنکه نعمتی که اوّل مهمان دارند وسیلهٔ اوان جای کیرند و حق تعالی در روز قیامت آنرا بمؤمن خالص عطا کند و مخلص احسن دهد نُزُلًا در حالتی که پیشکشی باشد و ما حضری که برای مهمان آورده و پس از دخول این بهشت نعیم بالکلیه که بکنه آن نتوان رسید بدیشان ارزانی دارد بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنکه بوده‌اند که میکردند عملی که مستحق این کرامت و عطا باشند وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا و امّا آنانکه بیرون رفتند از راه دین و بر طریق کفر و ضلالت راسخ شوند فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ پس جای بازگشت ایشان آتش دوزخ است یعنی بجای جنت المأوی که نامزد مؤمنانست ایشانرا در آتش دوزخ جای دهند كُلَّمَا أَرَادُوا هرگاه خواهند أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ بجهة بی تابی از تاب عذاب و عقاب آتش أُعِيدُوا فِيهَا باز گردانیده شوند در آن مراد خلود ایشانست در آن و در خبر آمده که هرگاه آتش بوقت جوشش ایشانرا بالا افکند تا نزدیک درهای دوزخ رسند و توقع بیرون آمدن کنند خزنهٔ دوزخ بگرزهای آتشین ایشانرا بزنند و بقعر دوزخ انداز ند وَقِيلَ لَهُمْ و گفته شود یعنی خزنه گویند مر ایشانرا بر وجه اهانت و زیادتی غیظ که ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ بچشید عذاب آتش را الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آن عذابی که بودید که بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و باور نمیداشتید این کلام دالّست بر آنکه مراد بفاسق کافر است چه غیر کافر در دوزخ مخلّد نخواهد بود وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هر آینه بچشانیم اهل مکه را مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى از عذاب نزدیکتر و خردتر در دنیا که قتل است و اسیر و قحط بحیثیتی که مدت هفت سال بآن مبتلا بودند و گوشت مرده و سگ را میخوردند دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ جز از عذاب بزرگتر که عذاب خلود است بر آتش دوزخ لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان یعنی جمعی که باقی مانند از ایشان يَرْجِعُونَ باز گردند بر راه حق و از کفر توبه کنند حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده که مراد بعذاب اکبر خروج حضرت مهدی آل محمد را بر کافران و استیصال همهٔ ایشان بر دست او و در این باب نیز از تفسیر نقاش نقل کرده که مراد بعذاب ادنی غلای اسعار است و اکبر خروج مهدی بشمشیر آبدار وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ از کسی که پند داده شود بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار او یعنی قرآن با حجج واضحه ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا پس روی بگرداند از آن و تفکر نکند در آن إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که ما از مجرمان مُنْتَقِمُونَ انتقام کشنده‌ایم بهلاکت و عذاب چه جای آنکس که او ظالمتر از هر ظالمی باشد یعنی هرگاه که حق تعالی از جمیع مشرکان انتقام کشد پس کسی که اظلم از ایشان باشد نصیب انتقام آن بر وجه فرد اتم باشد و چون مشرکان قریش با وجود آیات واضحه تکذیب پیغمبر میکردند آنحضرت بجهة آن بسیار مغموم میشد حق تعالی بجهة تسلی خاطر سید عالم صلی الله علیه و آله و وعید مکذبان و بر او از قصهٔ موسی و قوم او خبر میدهد که وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و بتحقیق که دادیم موسی را توریة چنانچه دادیم ترا قرآن فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ پس مباش در شک مِنْ لِقَائِهِ از دیدن تو کتاب قرآنرا و انّک لتلقی القرآن و گویند معنی آنست که شک مکن در تلقی موسی توریة را از خدا برضا و قبول و نزد ابن عباس ضمیر راجع بموسی است یعنی بلا شک تو ملاقات خواهی کرد با موسی در دنیا چنانکه در شب معراج آورد

که حق تعالی وعده داده بود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که پیش از آنکه از دنیا رحلت کنی موسی را خواهی دید اینجا تاکید همان وعده میکوید که شک مکن در لقای تو موسی را دو وقتی که آنحضرت را بمعراج بردند موسی را در آسمان ششم دیدم هم بوقت عروج و هم بوقت نزول و حضرت فرموده که در شبی که مرا بآسمان بردند موسی را دیدم دراز بالا و جعد موی گویا که از مردان شنوءة است و عیسی را دیدم مایل بسیاه سرخی وَجَعَلْنَاهُ و گردانیدیم کتاب منزل بر موسی و یا موسی را هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راه نماینده مر بنی اسرائیل را وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ و گردانیدیم از جمیع بنی اسرائیل أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا پیشوایانی که راه مینمودند خلق را باحکام توریة بفرمان ما ایشانرا بتوفیق عنایت ما لَمَّا صَبَرُوا آن هنگام که صبر کردند بر ایمان یا بر شداید قوم یا بر ارتکاب طاعات یا بر اجتناب معاصی وَكَانُوا بِآيَاتِنَا و بودند که بآیات علامات و معجزاتی که موسی را داده بودیم يُوقِنُونَ بیگمان بودند بجهة امعان نظر در آن هم چنان گردانیدیم کتاب منزل بر تو سبب هدایت بندگان و گردانیدیم از امّتان تو پیشوایانی که هدایت خلقان کنند بفرمان ما و صبر کردند بر آن و بآیات و معجزاتی که بتو داده‌ایم بر یقین بودند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ او حکم کند میان مردمان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ در آن چیزی که بودند در آن يَخْتَلِفُونَ و اختلاف میکردند از امر دین یعنی بحکم نافذ خود محق را از مبطل جدا سازد و هر یک را فراخور اعتقاد و کردار جزا دهد أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود و بیان نکرد اهل مکه را كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ که چند هلاک کردیم پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها مانند عاد و ثمود يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ میروند اهل مکه در مسکنهای ایشان و در سفر خود بر آن میگذرند و آثار علامات و مقامات آنرا می‌بینند إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در هلاک ما قرون ماضیه لَآيَاتٍ هر آینه عبرتهاست مر اهم آینده را أَفَلَا يَسْمَعُونَ آیا پس نمی‌شنوند این سخنانرا یعنی بگوش استماع نمیکنند تا پند گیرند و متزجر شوند پس تنبیه کفار میکند که أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی‌بینند و نمیدانند أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ آنرا که ما میرانیم آبرا یعنی باران و سیل میفرستیم إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ بسوی زمین خالی از گیاه فَنُخْرِجُ بِهِ پس بیرون می‌آوریم از آن آب باران زَرْعًا کشت زاری و گویند جرز اسم موضعیست در یمن که آب جویها بدان نمیرسد و حق تعالی آب باران بدان زمین خشک میرساند و از آن زراعات و اشجار و سایر نباتات رویانیده میشود تَأْكُلُ مِنْهُ میخورند از آن زرع أَنْعَامُهُمْ چهارپایان از کاه زرع و گیاه و برگ درخت و غیره وَأَنْفُسُهُمْ و میخورند ایشان یعنی از میوه و دانه آن أَفَلَا يُبْصِرُونَ آیا نمی‌بینند این قدرت را تا استدلال کنند بر کمال قدرت حق و میدانند که آنکه قادر است بر اینات زرع از زمین خشک قدرت دارد بر زنده گردانیدن مردگان بعد از فوت وَيَقُولُونَ و میگویند کفار مکه که مَتَى هَذَا الْفَتْحُ کی باشد این فتح مکه که مؤمنان میگویند که خدا ما را بر مشرکان مکه فتح خواهد داد یعنی کافران از روی استبعاد استعجال میکردند در باب نزول عذاب بر ایشان و با صحابه محمد گفتند که این فتح که وعده میدهد کی خواهد بود و زود بما بنمایند إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان

بآن وعده خود مهله فتح [illegible] که حکم [illegible] روز قیامت **قُلْ** بگو [illegible] **يَوْمَ الْفَتْحِ** [illegible] یا حکم بثواب و عقاب **لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا** سود نخواهد داشت آنانرا که کافر شدند **إِيمَانُهُمْ** گرویدن ایشان یعنی مقتولان چه در حال قتل کردن وقت استیصال است ایمان ایشانرا فایده ندهد **وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ** و نباشند ایشان که مهلت داده شوند و عذاب قتل ایشان در توقف افتد و یا آنکه در روز قیامت ایمان آوردن نفع بایشان رساند و از عذاب مهلت یابند **فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ** پس روی بگردان از ایشان از روی اهانت و ایشانرا واگذار تا مدت معلوم که وقت نزول آیة السیفاست **وَانْتَظِرْ** و منتظر باش نصرة الهی را **إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ** بدرستی که ایشان نیز منتظراند که غلبه کنند بر تو و بعصون الحق ولا یعلوا نصرت و غلبه ترا باشد نه ایشانرا و یا آنکه وعید الهی البته بایشان خواهد رسید پس گوئیا منتظر اند

سُورَةُ الْأَحْزَابِ ثَلٰثٌ وَسَبْعُونَ آيَاتٌ مَدَنِيَّةٌ

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة الاحزاب را بیاموزد و بخواند روز قیامت در جوار سید ابرار و اولاد اطهار او باشد و بوشیده نماند که چون حق تعالی در ختم سورة السجده امر کرد حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله بانتظام نصرت در این سوره امر فرمود آنحضرت را که در حین انتظار از نواهی اجتناب نما و اطاعت کفار مکن و فرمود بقوله تبارک و تعالی جل جلاله و **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ** عم نواله و عظم شانه

در اسباب النزول و غیر آن از تفاسیر آورده اند که ابو سفیان بن حرب و عکرمه بن ابی جهل و ابو اعور سلمی بعد از واقعه احد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله امان طلبیده از مکه بمدینه آمدند و در منزل مرکز اهل نفاق یعنی عبد الله بن سلول که رأس و رئیس اهل کفر بود نزول کردند و روز دیگر عبد الله بن سعد بن ابی سرح و طعیمة بن ابی رفاق را که از اهل نفاق بودند همراه گرفته نزد رسول صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند که مارا بلات و منات باز گذار و بگو که بتانرا در قیام قیامت مقام شفاعت هست و عبادت ایشانرا حرجی نیست و ما نیز ترا بگذاریم تا خدمت خدای خود کنید این سخن بر آنحضرت شاق آمد و روی مبارک درهم کشید و ابن ابی و ابن قیس و ابن قیس گفتند یا رسول الله دستوری ده تا ایشانرا بقتل آریم حضرت فرمود که من ایشانرا ایمان و مال امان داده ام و نقض عهد روا نیست و لیکن ایشانرا از مدینه اخراج کنید و بعد از آن فرمود که اخرجوا فی هذا البلاد لعنة الله و غضبه بیرون برید از این شهر که در لعنت خدا و خشم و غضب او اند پس آیه نازل شد که **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ** ای پیغمبر خبر دهنده و یا بلند مرتبه **اتَّقِ اللّٰهَ** دایم و باقی باش بر تقوی یا بترس از خدای بر نقض عهد **وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ** و فرمان مبر کافران مکه را چون ابو سفیان و عکرمه و اتباع ایشان **وَالْمُنَافِقِينَ** و منافقان مدینه را چون ابن ابی و معیت بن قشیر و اشباه ایشان در هر چه موجب ضعف باشد در دین اسلام **إِنَّ اللّٰهَ كَانَ** بدرستی که خدای هست **عَلِيمًا** دانا بعقائد ایشان **حَكِيمًا** حکم کننده بوفاق [illegible] و عالم بمصالح و مفاسد و حکم نماید بآنچه مقتضای حکمت پس آنچه فرماید و نهی کند محض مصلحت [illegible] گویند یهود مدینه قریظه

ونضیر و بنی قینقاع [illegible] آنحضرت مبالغه کردند و آنحضرت [illegible] اسلام ایشان داشت بصغیر و کبیر ایشان ملاینه میفرمود [illegible] ایشان صادر میشد [illegible] این آیه نازل فرمود و نزد بعضی دیگر اهل مکه حضرت را گفتند اگر از دین خود رجوع کنی ما نصفی از مال خود بتو بدهیم و شیبه ابن ربیعه متعهد شد که من دختر خود را بنکاح تو در آرم و منافقان مدینه تخویف حضرت مینمودند که اگر اطاعت اهل مکه نکنی ترا بقتل آورند حق تعالی فرمود که ای پیغمبر برگزیده فرمان کفار و منافقان مبر **وَاتَّبِعْ** و پیروی کن **مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ** آنچیز را که وحی کرده می شود بسوی تو **مِنْ رَبِّكَ** از نزد پروردگار تو چون نهی از اطاعت ایشان و غیر آن **إِنَّ اللّٰهَ كَانَ** بدرستی که خدای هست **بِمَا تَعْمَلُونَ** بآنچه شما میکنید از خیر و شر و صلاح و فساد **خَبِيرًا** دانا پس وحی میفرستد بتو آنچه صلاح تو در آنست و نهی میکند از استماع قول کفره که موجب فساد است **وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ** و توکل کن بر خدای یعنی کار خود را باوی گذار که هر چه کند بر وفق حکمت و مصلحت کند و از غیر او اندیشه مکن **وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلًا** و بسنده است خدای کارساز مهم کفار و نگاهبان جمیع امور و کفایت کننده همه مهمات پس بتدبیر و صلاح تو قیام نماید و حافظ و ناصر تو باشد و دفع اعدا نماید از تو آورده اند که ابی معمر بن جمیل بن اویس مردی لبیب و فهیم و ادیب بود و بارها گفتی که مرا دو دلست که بیکی از آن فهم میکنم زیاده از آنچه محمد میکند و عرب او را ذو قلبین لقب کرده بودند و وقتی که از بدر گریخته بمکه میرفت یکی از نعلین در دست و دیگری در پای ابو سفیان بدو رسید و خبر قوم پرسید گفت بعضی مقتول اند و برخی منهزم ابو سفیان گفت نعلین تو چه حال دارد که یکی در پایست و دیگری در دست در زنگ وی و از آن حال اطلاع یافته گفت ظن من نبود مگر آنکه هر دو در پای داشته باشم معلوم مردمان شد که او را دو دل نیست و دعوی خود کاذبست و حق تعالی نیز تکذیب وی کرد در ادعای ذو قلبین و در این باب آیه آمد که **مَا جَعَلَ اللّٰهُ** نیافرید خدای **لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ** مر هیچ مردی را دو دل **فِي جَوْفِهِ** در درون او زیرا که هر قلبی معدن روح حیوانیست و منبع جمیع قوای پس یکی بیش نشاید و در زاد المسیر آورده که منافقان می گفتند که آنحضرت دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب حق تعالی فرمود که دروغ میگویند ما هیچ کس را دو دل نیافریده ایم و بقولی کافران چون کثرت علم و حفظ رسول را بدانستند تعجب نموده گفتند همانا دو دلست و گویند این آیت متصلست بآیه مقدمه و معنی اینست که ممکن نیست جمع میان اتباع متضادین که یکی از اتباع وحی و قرآن باشد و دیگر اتباع اهل کفر و طغیان و از ابا عبد الله علیه السلام نیز مرویست که حق تعالی دو دل را از برای یک مرد نیافرید که بیکدل دوستی کند با قومی و بیکی دیگر دشمنی با دشمنان ایشان هم چنانکه محالست که یک کس را دو دل باشد محالست که یک شخص هم زن و هم مادر کسی باشد و یا یک شخص هم پسر یکی باشد و هم پسر دیگری چنانکه میفرماید که **وَمَا جَعَلَ** و نگردانید حق تعالی **أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي** زنان شما را که **تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ** اظهار میکنید از ایشان **أُمَّهَاتِكُمْ** مادران شما یعنی حق تعالی زن را که یا او گفته باشید که انت علی کظهر امی تو بر من همچون پشت مادر منی مادر شما نساخته زیرا که زوجیت مقتضی خادمیه است و امومة مقتضی [illegible] بیک شخص [illegible] جمع نشود **وَمَا جَعَلَ** و نگردانید خدای **أَدْعِيَاءَكُمْ** پسر

خواندکان اند أَبْنَاءَكُمْ پسران حقیقی شما چه بنوت امریست اصلی ودعوی [illegible]

نشوند ذَٰلِكُمْ این که یکی پسر او ودل باشد وبمظاهره هم چو مادر حقیقی وپسر خوانده چون پسر حقیقی قَوْلُكُمْ
بِأَفْوَاهِكُمْ گفتنیست بدهنهای شما یعنی بزبانهای خود میگوئید ومحض قولست که حقیقتی ندارد وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ
وخدای میگوید سخن راست راکه مطابق واقع است وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ واو راه می نماید بطریق حق آیه اول در
حق اوس بن صامت آمده که خود خوله بنت ثعلبه را ظاهر گفت وعادت عرب آن بود که زن مظاهر را مطلقه میدانستند
واصلا رجوع باو نمیکردند وتفصیل این در سوره مجادله مذکور است وآیه دوم در بارهٔ زید بن حارثه کلبی که مردم او را زید بن
محمد می گفتند وحال آنکه او مملوک خدیجه رضی الله عنها بود وخدیجه او را قبل از وحی بحضرت صلی الله علیه وآله بخشید وبود و
آنحضرت او را آزاد کرده وچون زید زن خود زینب بنت جحش اسدی را طلاق گفت ورسول او را بنکاح خود درآورد وجهودان
ومنافقان طعنه زدند وگفتند که محمد ما را نهی میکند از آنکه زن پسر خود را بنکاح درآوریم وخود زن پسر خود را خواسته حق
تعالی فرمود که پسرخوانده حقیقتا پسر نتواند بود وگفتار شما اصلی وحقیقتی ندارد ومطابق واقع نیست وقول حق ودال بر راست
اینست که حق تعالی میگوید وراه می نماید ادْعُوهُمْ بخوانید فرزندان را ونسبت دهید لِآبَائِهِمْ مر پدران ایشان را
هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ آن خواندن راست تر است در غایت صدق وراستی نزدیک حق تعالی ودر صحیح بخاری مذکور است
که ما نمیگفتیم الا زید بن محمد تا این آیه آمد ما او را زید بن حارثه گفتیم فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا پس اگر ندانید آبَاءَهُمْ پدران ایشان را
که نسبت دهید ایشان را بآنها فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند فِي الدِّينِ در دین اسلام وَمَوَالِيكُمْ ودوستان
شما در دین یعنی برادران شما اند ودوستان شما پس در خطاب با ایشان میگوئید یا اخی و مولای ویا ایشان بنی اعمام شما اند یعنی
چونکه شما پدران ایشان را ندانید برادر دینی یکدیگر یند پس ایشان پسر برادر شما باشند ومولای بمعنی ابن عم در کلام عرب شایع است
وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ ونیست بر شما گناهی فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ در آنچیزی که خطا کردید بآن وجاهل بودید بنهی آن
چون گفتن زید بن محمد قبل از ورود نهی وبعد از آن بطریق نسیان وَلَٰكِنْ ولیکن گناه هست مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ در آنچه عمد
قصد کند دلهای شما وعمدا کسی را نسبت غیر پدر او دهد بعد علم بنهی آن وعدم نسیان وَكَانَ اللَّهُ وهست خدای غَفُورًا
آمرزنده گناهان را رَحِيمًا مهربان بر صاحب عمد چون توبه کند وبدانکه چون پسرخوانده را وارث ونسبت وعتق با جماع
اهل البیت بخلاف اهل خلاف که موجب عتق اهل مملوکست وثبوت نسبت کاهی که مجهول النسب باشد آورده اند که حضرت رسالت
چون بغزوه تبوک عزیمت فرمود همه را با خود بخروج امر نمود بعضی گفتند از پدر ومادر خود دستوری طلبیم آیه آمد که النَّبِيُّ
أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ پیغمبر برگزیده وسزاوار تر است بگرویدگان مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان در همه کارهای
دین ودنیا چه هرچه فرماید عین صلاح بندگان ومحض فلاحست بخلاف اوامر نفس که موجب غوایت وسبب شقاوت
فلهذا اولویت نسبت بآنحضرت بر طریق عموم واقع شده ومقید نیست ببعضی دون بعضی پس واجبست بر همه مومنان که
نزد ایشان آنحضرت دوستتر باشد بانفس ایشان وامر آنحضرت نافذ تر بر ایشان از امر خدای [illegible]

مگو کم من [illegible] ثابت شده است که اگر کسی از شما مومن نباشد تا من نباشم
با و دوستتر از پدر ومادر وفرزند وهمه مردمان پس باید که فرمان او را از همه فرمانها لازم تر شناسد وهمانا صاحب عین المعانی
آورده که محبت او سزاوار تر است از خود واز اقارب واحباب وجهاد کنند که هر پیغمبری پدر امت خود است وهمانا مومنان
برادران یکدیگر اند چه پیغمبر صلی الله علیه وآله پدر ایشانست در دین اسلام است وَأَزْوَاجُهُ وزنان او أُمَّهَاتُهُمْ مادران ایشان
اند در وجوب توقیر وتعظیم واحترام در سایر احکام چه دیدن ایشان روا نبوده ونسبت وراثت نداشته اند وجهة احترام ایشانست
حرمت بر نکاح کقوله ولا تنکحوا ازواجه ابدا ودر مصحف ابن عباس وابن مسعود چنین بوده وهو ابوهم وازواجه امهاتهم واز ابن
ابو جعفر وابی عبدالله نیز مرویست ودر بعضی اخبار آمده که جمعی منافقان گفتند که چرا محمد زنان ما را نکاح کند وما زنان او را
بنکاح درنیاوریم حق تعالی جهة رد قول ایشان فرموده که ازواجه امهاتهم ازواج اطهار سید ابرار امهات شما اند پس نکاح ایشان
بر شما حرام است از قتاده مرویست که در صدر اسلام بهجرت وموالات ومواخات میراث میگرفتند حق تعالی فرمود که وَ
أُولُو الْأَرْحَامِ وخویشاوندان بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ بعضی از ایشان سزاوار تر ند بعضی در توارث فِي كِتَابِ اللَّهِ
در لوح محفوظ یا در آنچه فرستاده یعنی آیه مواریث یا در این آیه یا در آنچه حق تعالی مکتوب ومفروض ساخته وبرهمه مقدم اند ایشان
احقند بمیراث مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان یعنی از انصار وَالْمُهَاجِرِينَ واز مهاجران که پیغمبر ایشان برادری داده
وبا از مومنان متواخی یعنی اقربا از این گروه مذکور اولی اند بآنکه میراث برند از یکدیگر جمیع اموال را إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا
مگر آنکه بکنید إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ با دوستان خود از مومنان انصار ومهاجرین مَعْرُوفًا نیکوئی یعنی وصیت کنید بعضی
از مال خود را اگر زیاده از ثلث نباشد برای هر که دوست دارید مگر که ورثه تجویز زیاده بر آن کنند ورخصت دهند ویا در حالت
حیات از اموال خود چیزی بدوستان خود بخشند كَانَ ذَٰلِكَ هست آنچه مذکور شد در این هر دو آیه اولویت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وتوارث ذوی الارحام فِي الْكِتَابِ در قرآن یا در لوح محفوظ مَسْطُورًا نوشته شده وثابت گشته بدانکه
از این آیه استدلال میتوان کرد اولویت وخلافت وامامت حضرت امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام بر غیر او از دو وجه
النبی اولی بالمومنین پیغمبر ما صلی الله علیه وآله سزاوار تر است بجمیع مومنان وحضرت امیر المومنین علی علیه السلم بدلیل انفسنا وانفسکم
در مرتبه نفس پیغمبر است پس آنحضرت اولی باشد بجمیع مومنان در جمیع امور که از جمله آن خلافت وامامت ونیز در غدیر خم
حضرت صلی الله علیه وآله فرموده الست اولی بکم من انفسکم جواب گفتند بلی رسول الله فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه وبمکنت که
تمسک جویند بقوله اولوا الارحام تا آخر بر خلافت وامامت حضرت زیرا که حق تعالی بعد از قول النبی اولی بالمومنین فرمود که
اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المومنین والمهاجرین یعنی خویشاوندان بعضی ببعضی اولی تر اند وبعد از آن
خویشاوندان او را بدو چیز وصف کرده باشد با یمان وهجرت بر تقدیر آنکه من بیانی باشد پس اولی بولایت موقوفست بسه
چیز یکی قرابت دوم ایمان سیم هجرت وجمیع امت دعوی امامت وخلافت در حق کس کرده اند الا امیر المومنین علی علیه السلم وعباس و
[illegible] وعباس اگرچه قرابت وایمان داشت

اما ما جرت به الحکم خلیق بود پس اجابت و ملاقات مخصوص بی باشد چنانکه در بیان جملی فرمود که حق تعالی حکم کرد

تاکید نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید با اخذ میثاق از پیغمبران در این باب و میگوید **وَإِذْ أَخَذْنَا** و یاد کن ای محمد

آنرا که چون فرا گرفتیم **مِنَ النَّبِيِّينَ** از جمیع پیغمبران علی نبینا و علیهم السلام **مِيثَاقَهُمْ** پیمان ایشان برآنکه هریک از ایشان

بشارت دهد پیغمبری که بعد از وی خواهد آمد و تبلیغ رسالة الله نمایند و بعبادت او دعوت نمایند و یکدیگر را تصدیق کنند و امت را نصیحت

نمایند و این میثاق در روز الست فرا گرفتند از پیغمبران **وَمِنْكَ** و از تو که محمدی **وَمِنْ نُوحٍ** و از نوح نجی **وَإِبْرَاهِيمَ**

و از ابراهیم خلیل **وَمُوسَى** و از موسی کلیم **وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ** و از عیسی مریم پسر که روح الله است تخصیص ذکر این

پیغمبران بعد از تعمیم برای آنست که اولوا العزم بودند و از مشاهیر ارباب شرایع و تقدیم پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بر ایشان جهت تعظیم

و تکریم آن حضرت **وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ** و از این پیغمبران **مِيثَاقًا غَلِيظًا** پیمانی محکم و استوار و عظیم الشان و جلیل المرتبه

مراد از غلظ میثاق جلال شان آنست و گویند میثاق غلیظ یمین مغلظه و مؤکدات بر وفا کردن آنچه حق تعالی بر ایشان تحمیل

کرده بود از اثقال نبوت و تبلیغ رسالت و غیر آن از اقسام عبادت حاصل کلام که حق تعالی اخذ میثاق غلیظ نمود از جمیع انبیا علیهم السلام

لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ تا سؤال کند راست گویان را یعنی پیغمبران را **عَنْ صِدْقِهِمْ** از راستی ایشان در عهد یا معنی که در یوم

یقوم الاشهاد هریک از انبیا گواهی دهند بر قومهای خود از صدق ایشان در عهد یا بپرسد از پیغمبران کرام ایشان اجابت دعوت

ایشان کرده اند یا نه یا از ایشان بپرسد که پیغام رسانیده اید و بآنچه رسانیده اید محض قربت بوده و اخلاص و یا غیر آن از ریا و سمعه

و ترفع شان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هرگاه از راستگویان پرسند که بر چه قصد و بر چه وجه راست گفتید

بحسب آن ایشانرا جزا بس حال دروغگو چگونه خواهد بود و غرض از این سؤال تهدید کافران و ناگرویدگانست و از قبیل

ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ **وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ** و آماده کرده برای ناگرویدگان **عَذَابًا**

أَلِيمًا عذابی دردناک و بعد از آن تذکیر مینماید مؤمنانرا نعمت و ظفر بر کافران و میفرماید که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای

کسانی که ایمان آورده اید **اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ** یاد کنید نعمت خدا را که انعام فرمود بر شما **إِذْ جَاءَتْكُمْ**

در وقتی که آمدند بشما در روز غزای خندق **جُنُودٌ** لشکرها یعنی قریش و غطفان و کنانه و یهود قریظه که ده هزار کس بودند

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان **رِيحًا** بادی مراد باد صباست که خیمهای ایشانرا از جای بر کند

و همه را پراکنده ساخت **وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا** و لشکرها که ندیدند ایشانرا یعنی ملائکه که هزار کس بودند ایشان کافرانرا

دیده اند و کافران ایشانرا نمیدیدند **وَكَانَ اللَّهُ** و هست خدای تعالی **بِمَا تَعْمَلُونَ** بآنچه میکنید از تدابیر و صلاح در باب دین

اسلام و عمل صالح **بَصِيرًا** بینا بران شما را مجازات خواهد داد این آیه و آنچه بعد از آنست در بیان غزوه احزابست و تفصیل

آن بر این وجه بوده که بعد از آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله بنی نظیر را از دیار خود شان جلا فرمود بطرف شام دو سال بود چون

سلام بن ابی الحقیق و حیی بن احطب و کنانة بن ربیع با جمعی از بنی نظیر و بنی وایل بمکه آمده و ابو سفیان را از کار تمهید قریش بود

و سادات ایشان با اتباع او بر مقاتله پیغمبر صلی الله علیه و آله تحریص کردند و گفتند ما با شما متفق ایم که بجهت محو و عقوبت قوم

میثاق خلق با او ... قریش ... و تحقیق ... که دین ما

بهتر است یا دین محمد گفتند دین شما بهتر است ایشان از جهت آن خوشحال شدند و یهود را بیامد مقاتله با حضرت رسالت صلی الله

علیه و آله هم عهد شدند پس از آن از مکه بیرون آمده و بقبیله غطفان رفتند و ایشانرا بر حرب رسول دعوت نمودند ایشان

اجابت نموده با اهل قریش متفق شدند و بر همین منوال هریک از قبایل عرب را بر مقاتله پیغمبر صلی الله علیه و آله خواندند اجابت

کردند و قاید اهل قریش ابو سفیان بود و قاید غطفان عیینة بن حصین و قاید بنی مره حارث بن عوف و قاید اشجع مسعر بن

رجله و قاید بنی اسد طلیحه و قاید بنی اسلم ابی اعور و قاید هوازن عامر بن طفیل همه متفق و هم عهد گشته بمدینه متوجه

شدند چون این خبر برسول رسید که ده هزار کس از یهود و قریش و احزاب بمجمع الاسیال بر کنار وادی فرود آمدند و

غطفان که هزار کس بودند بجانب احد منزل ساختند و رسول زنان و کودکان خود را از مدینه بیرون آورده بحصاری

کرد و آنحضرت بود و حیی بن احطب در پای حصین کعب بن اسد قرظی فرود آمد و میان کعب و رسول عهدی بود و حیی گفت

ای کعب در بگشای تا بحصن تو در آیم و حاجت تو باشم و ترا از فتنه محافظت نمایم کعب گفت تو مردی شومی میان من و محمد عهدیست

که من عهد را نشکنم حیی در این باب مبالغه بسیار کرد فایده نداد آخر گفت تو در حصین را بجهة بخل و خسات بر ما نمیگشائی تا

طعامی و شرابی نباید داد کعب از حمیت بر آشفت و در بگشاد چون باندرون حصن در آمد گفت ای کعب عجب از تو که نمیدانسته

که محمد با ما مقاومت نتواند کرد و حال آنکه جمیع اهل مکه و غطفان و بنی کنانه و بنی فزاره و غیر هم با ما اند و ما که اهل کتابیم متفق

شده ایم بر قتال او و با هم عهد نموده ایم بر استیصال او چگونه در این باب با ما متفق نشوی از این سخنان میگفت تا دل کعب را

از پیغمبر برگردانید و او عهد رسول را بشکست و با او عهد بست که اگر حضرت محمد را یا شد من با تو در قلعه متحصن شوم تا آنچه بتو رسد

بمن رسد چون رسول این خبر را بشنید سعد بن معاذ و خوات بن امر القیس که سید اوس بود و سعد بن عباده که سید بنی خزرج

بود و عبد الله بن رواحه را فرستاد تا تحقیق این صورت نمایند و باز آیند اگر کعب عهد شکسته باشد فاش نکرده اند تا مؤمنان

شکسته خاطر نشوند و اگر بر خلاف آن باشد افشای آن نمایند چون ایشان از نقض عهد یهودان لشکر عدو ان رسول را خبر

دادند آنحضرت تکبیر کرد صحابه پنداشتند که نقض عهد نشده پس خوشحال شدند و چون خبر نقض عهد یهودان و قوت

متواتر شد مسلمانان خایف و غمگین شدند رسول صلی الله علیه و آله در تسلیه ایشان کوشیده وعده نصرت و ظفر بایشان میداد

سلمان فارسی رحمة الله علیه از وضع خنادق که در بلاد عرب دیده بود شمه بموقف عرض رسانید و رای حضرت آنرا بشرف

قبول ارزانی فرمود زمین را بر صحابه قسمت کرد و بکندن خندق اشارت فرمود صحابه بآن کار مشغول شدند و حضرت

بنفس نفیس خود مباشر خاک کشیدن و بالا آوردن از مغاک شده یارانرا وعده ظفر میداد و کلمات ان العیش عیش الآخرة

فاغفر للانصار و المهاجرین بر زبان معجز نشان میراند و ابو عبد الله حافظ باسناد خود از کثیر بن عبد الله بن عمرو بن عوف

روایت کرده که پدرم حدیث کرد مرا از جد خود که رسول الله صلی الله علیه و آله سال احزاب در باب کندن خندق پسندید و

برای جمیع ... رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که سلمان منا اهل البیت و از سلمان ...

کرمن و حذیفة بن یمانی و نعمان بن قرن و شش تن دیگر از انصار چهل گز از خندق را کندیم و اصحاب نیز بر قدر قسمت
رسول صلی الله علیه و آله بر ایشان مقرر کرده بود میکندند و در اثنای کندن سنگی در غایت صلابت پدید آمد که تبر و تیشه بر او
کار نمیکرد و رسول را ازین خبر کردند حضرت برخاست و بر سر آن سنگ آمد و حضرت کلنگ بدست گرفت و بسم الله گویان بدان
سنگ زد و سه دانگ از آن سنگ بشکست و نوری مانند برق درخشان از آن بجست و در آن روشنی نظر انور عالم سید بر قصرهای
شام افتاد و گفت الله اکبر مفاتیح شام را بمن دادند و مسلمانان نیز تکبیر کردند و نوبت دویم ضربتی زد بران صخره که دو دانگ دیگر
شکسته شد و نوری دیگر از آن ظاهر گشت و قصور یمن بنظر اشرف حضرت در آمد گفت الله اکبر مفاتیح یمن را در دست
من نهادند اهل اسلام بالله اکبر تکلم نمودند سیم بار تمام سنگ را در هم شکست نوری که از آن درخشان شد کوشکهای کسری بر آنحضرت
مشاهده فرمود که الله اکبر مفاتیح ممالک فارس نیز بقبضه اقتدار من رسید مؤمنان دیگر باره بالله اکبر لب کشودند و خوشحال
شدند ازین وعده منافقان میگفتند که محمد ما را وعده ملک کسری و قیصر میدهد و حال آنکه امروز از خوف و ترس ما بمرتبه‌ایست
که نمیتوانیم که بقضای حاجت روی بردن ذلک قوله ما وعدنا الله و رسوله الا غرورا و حافظ ابا عبد الله از عبد الواحد بن ایمن مخزوم
روایت کرده که جابر بن عبد الله گفت که در روز خندق حضرت رسول صلی الله علیه و آله از غایت جوع سنگ بر شکم بسته بود و بز
بچه را برداشت و صخره که پیدا شده بود مانند پشته ریگ ساخت من بمنزل رفتم و بهمت تمام طعامی مهیا ساختم و آمدم
و به پیغمبر گفتم که یا پیغمبر خدای در منزل ما اندک طعامی هست که سه چهار کس را وفا کند فرمود چه مقدار است گفتم صاعی از جو و بزغاله
حضرت با اهل اسلام بخانه من آمد و از آن طعام بخوردند و سیر شدند و هنوز دیگ را گوشت و نان پر بود القصه اصحاب بجز سنگ
و خاک کشیدن بامری دیگر مشغول نشدند و بعد از اتمام خندق علمهای لشکر دشمن ظاهر شد مالک بن عوف و عیینه با بنی
اسد و غطفان و فزاره و یهود از زیر وادی که جهة شرقی مدینه است در آمدند و ابو سفیان با لشکر قریش و کنانه از بالای وادی
که طرف غربیست ظاهر شدند و یهود بنی قریظه که با حضرت عهد بسته بودند باضلال حیی بن اخطب عهد شکسته مددکار
کفار گشتند و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد و شوکت ایشان دل ضعفای اهل اسلام از جای برفت چنانکه میفرماید که **اذ**
جاؤکم یاد کنید چون در آمدند بشما لشکرها **من فوقکم** از زبر شما یعنی از اعلای وادی انجاب شرقی که بنی
غطفان بودند **و من اسفل منکم** و از زیر شما یعنی اسفل وادی انجاب مغرب که قریش بوده‌اند **و اذ زاغت الابصار**
و چون بگشت دیدها در حدقها و خیره شد از بسیاری خوف و شدت جزع و فزع **و بلغت القلوب الحناجر** و رسید دلها
بحنجرها از غایت ترس چه از شدت فزع و خوف دل بجهة طپیدن میل بالا میکند تا آنکه بحنجره میرسد **و تظنون** و گمان میبردند
اهل اسلام **بالله** بخدای تعالی **الظنونا** انواع گمانها چه مخلصان ثابت القلوب را مظنه آن بود که حق تعالی دین خود را غالب
کرداند مؤمنان را نصرت دهد و منافقان را گمان آنکه لشکر احزاب تاب نیاورده مستاصل کردند و ضعفای اهل اسلام با وجود
اعتقاد ایشان از وعده خایف بودند **هنالک ابتلی المؤمنون** آنجا آزموده شدند مؤمنان یعنی ثابت قدمان از اهل
تزلزل ممتاز گشتند **و زلزلوا** و جنبانیده شدند مسلمانان **زلزالا شدیدا** جنبانیدنی سخت یعنی از جای برفتند

روز
مثابه که بدولان عزم سفر بن المقر نمودند و ناشکیبایان اوراق الفرار عمالا بطاق برابر میکردند و بیست که مدت بیست
یا بیست و هفت روز احزاب بظاهر مدینه توقف کردند در هر آن که یک بار می آمدند و از طرفین تیر و سنگ بیکدیگر انداختند
و شبها شبیخون کردندی و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سوار شدی و با جمعی از اصحاب بدفع آن اشتغال نمودند و چون
کار بحث شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله جهة امتحان اصحاب و ثبات قدم ایشان با سعد بن معاذ و سعد بن عباده گفت که
من درین اندیشه‌ام که مدینه را از کفار بان حرم ثلث میوه آن با غطفان یا سایر قبایل بر کردند و فتنه کوتاه شود شما
درین باب چه میگوئید گفتند یا رسول الله اگر امر الهی درین باب نازل شده اطاعت میکنیم و جان و مال فدای خدا و رسول
میکنیم فرمود درین باب وحی نیامده اما من می بینم که همه عرب متفق الکلمه شده‌اند و میخواهم که شر ایشان را از شما دفع
کنم سعد معاذ گفت یا رسول الله در جاهلیت هرگز این قوم را طمع نبود که ایشان را از میوه خود نصیبی دهیم مگر به بها
یا بمهمانی امروز که حق تعالی ما را باسلام گرامی فرموده چگونه مال خود را بایشان دهیم و الله ما هرگز تن در ندهیم بخدا سوگند که
ایشان را جز شمشیر ندهیم رسول صلی الله علیه و آله چون ثبات قدم ایشان بدانست خوشحال شد و بدانست که در امر قتال
جد و مردانه‌اند پس عمرو بن عبد ود قرشی با جمعی از سواران قریش چون عکرمة بن ابی جهل و هبیرة بن ابی وهب و نوفل بن
عبد الله و ضرار بن الخطاب سوار شده بقصد قتال بیرون آمدند و گرد لشکرگاه خود بر آمدند و بنی کنانه و بنی عمیر را گفتند
که ساز کارزار کنید که امروز معلوم شما شود که مرد در حقیقت کیست و میگوید و دعوی میکند کاذب پس بکنار خندق آمدند
و خندق را بدیدند گفتند که این کیدیست که اعراب نشناسند پس بتنگنائی از خندق در آمدند و اسبها را جهانیدند و در میان
خندق جولان دادند امیر المؤمنین علی علیه السلام با جمعی از مردمان راه برایشان بگرفت عمرو از میان ایشان اسب را بیرون تاخت
و او در شجاعت مشهور بوده و او را با هزار سوار برابر میکردند در حرب بدر داد شجاعت داده بود و در میان سادات
عرب مشهور گشته القصه چون امیر المؤمنین علی علیه السلام را بدید که بمبارزت او بیرون آمد گفت تو کیستی گفت منم علی بن ابی طالب
گفت ای علی بازگرد که نمیخواهم که بر دست من کشته شوی چه مرا با پدر تو صداقت بوده حضرت گفت من میخواهم که تو بر دست
من کشته شوی و لیکن ای عمرو شنیده‌ام که تو بارها گفته که هیچ کس از من یکی از دو خصلت نخواهد که یکی از آن اجابت نکنم و من
بر یک خصلت دعوت میکنم گفت چیست گفت اینکه بخدا و پیغمبرش ایمان آری گفت مرا باین احتیاجی نیست دیگر چه خصلت
خواهی فرمود پیاده شو تا کارزار کنیم گفت ای علی مرا دریغ می آید که تو کشته شوی بازگرد و نصیحت مرا بشنو امیر فرمود از آنجا
که تو بر دست من کشته شوی عمرو خشم آلود گشته پیاده شد و یک دو نوبت با یکدیگر حمله نمودند عمرو پیش دستی کرده تیغ را
بر امیر المؤمنین علی علیه السلام انداخت آنحضرت سپر در سر کشید تیغ سپر را ببرید و از مغفر گذشته سر ویرا جراحتی کرد امیر المؤمنین
بکناری آمد تا زخم را ببندد عمرو پنداشت که ویرا کشته مبارزی دیگر طلبید حضرت فی الحال زخم را بسته نزد وی آمد عمرو گفت
تو چرا کی فرموده‌ام که او ببودم گفت بتو و من چنان بود که هیچ کس از ضربت چنان جمله امیر فرمود ای عمرو اکنون نوبت
من است گفت بیار تیغ و ار حضرت بجولان در آمد عمرو سپر در سر کشید حضرت چستی یا بن را داشته ضربتی بر ران او زد و ران

عمرو از پای در آمد امیر بر جست و بر سینهٔ وی نشست و سرش را از تن جدا کرد و آنها که او را کشته دیدند و بعد از آن بینداخت
محمد بن عمرو واقدی باسناد خود از زهری نقل کرده که چون عمرو عبدود اسب از خندق جهانید رسول صلی الله علیه و آله اصحاب را
گفت که شر این ملعون را کفایت کند امیر المؤمنین برخاست رسول فرمود بنشین دو نوبت بار همین گفت و در هر دو نوبت علی بر
میخواست و میگفت که من حضرت در نوبت سیم که او برخاست فرمود یا علی این عمرو است حضرت فرمود که اگرچه عمرو باشد و هر یک را
از مسلمانان گویا مرغی بر سر نشسته بود که نمیگذاشت که بجنبند و از جای برخیزند پس رسول صلی الله علیه و آله درع خود را در
پوشانید و شمشیر ذو الفقار را بدو داد و عمامهٔ خود را بر سرش بست و فرمود برو بکار خود قیام نمای آنگاه گفت بار خدایا نگاه دار
او باش و بعد از آن گفت ای علی تعجیل مکن و در امر آخرت بیدار باش امید دارم که بر او غالب شوی جابر انصاری گفت که من با امیر
رفتم تا ببینم که حال میان عمرو و او بکجا کشد پس با همدیگر بر آویختند و از میان ایشان گردی و غباری برخاست که در آن میان ناپدید
گشتند و من آنها را ندیدم و بعد از زمانی آواز علی را شنیدم که گفت الله اکبر بدانستم که عمرو را کشته و آنان که با عمرو بودند بگریختند
و نوفل بن عبدالله که از رفقای او بود در خندق افتاد و مسلمانان سنگ بر او می انداختند امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که در شو
پس بخندق فرو رفت و با او در آویخت و وی را دو نیم کرد چون نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد آن حضرت وی را آفرین کرد و دعای خیر گفت
و فرمود که ثواب ضربتی که علی بر عمرو عبدود زده معادل است از ثواب عبادت جن و انس اصحاب گفتند ای علی چرا درع عمرو را باز نکردی
که در قبایل عرب هیچ کس درعی چنان ندارد فرمود که نخواستم کشف عورت او کنم و از ابن عباس مرویست که در اسلام دو ضربت بود
که یکی موجب عزت اسلام شد و دیگری سبب هدم رکن اسلام اول ضربت علی بر عمرو عبدود که اسلام بدان عزت یافت و قوت گرفت
و دیگر ضربت ابن ملجم علیه اللعنه بر امیر المؤمنین علی علیه السلام که از آن مسموم شد و رحلت از جهان نمود و سبب هزیمت مشرکان در غزوهٔ خندق
امیر المؤمنین علی بود که عمرو و نوفل را بکشت و مرویست که مشرکان جیفهٔ عمرو را بده هزار دینار میخریدند رسول صلی الله علیه و آله
فرمود نمیخورم بهای مردگان را و حسان بن ثابت بیتی چند درین باب گفته مضمون آنکه این کار را انصار نکردند و از دست ایشان
نشد بلکه علی هاشمی آن دلاوری فرمود و چون خبر کشته شدن او بخواهران رسید گفتند که بود که بر وی دلاوری نمود گفتند علی
بن ابی طالب گفتند مرگش بر دست کریمی قریشی بود القصه بعد از قتل عمرو و نوفل حق تعالی شانه خلاف و تفرقه در میان غطفان
و بنی النضیر و میان مشرکان افکند بر تفصیلی که در منهج الصادقین محرر شده و بس نزاع و مخالفت در میان ایشان واقع شد و در
تدبیر یکدیگر میکنند و عهد و موافقت که با یکدیگر کرده بودند بمخالفت مبدل شد و بادی که بغایت سرد و سخت بود با ایشان
فرستاد و خاشاک در چشمهای ایشان می انداخت و آتشهای ایشان را فرو نشاند و دیگهای طعام ایشان را سرنگون کرد و خیمهای
ایشان را بر کند و طنابهای خیمه را در هم گسیخت و اسبان رم کردند و ... پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده
که نصرت بالصبا واهلکت العاد بالدبور و صبا بادیست که چون روی بقبله کنند برابر روی جهد و دبور آنکه از پشت در آید
و چون این حادثه در میان ایشان واقع شد ترس و بیم عظیم در میان ایشان افتاد و ایشان از جانب لشکرگاه آواز تکبیر بر آوردند
و ترس ایشان بمرتبه رسید که سید و مهتر هر قبیله قوم خود را میگفت که نزد من در آیید و مرا نگاه دارید ابوسفیان چون

این حال بدید گفت ای معشر قریش ما درین شهر مدینه بقصد توطن آمده ایم اسبان و چهار پایان ما سقط شدند و بنو قریظه
و بنو النضیر وعده که با ما کرده بودند خلاف کردند من میروم پس برخاست و از غایت دهشت بر شتری نشست که عقال آن را
نگشوده بود و شتر را برانگیخت و هر چند میزد حرکت نمیکرد نگاه کرد دید که عقال دارد پس آن را بگشاد و بسرعت تمام متوجه مکه
و قریش رفاقت او کردند و بنو غطفان چون دیدند که قریش فرار کردند ایشان نیز فرار اختیار کردند و بر فتن حق تعالی
بترس ایشان را منهزم ساخت و وعدهٔ نصرت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که در روز حفر خندق داده بود بظهور رسید
منافقان آنرا دروغ میدانستند و میگفتند که محمد باین وعده اصحاب خود را فریب میدهد چنانکه حق تعالی ازین خبر میدهد
وَاِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ و یاد کن وقتی که گفتند منافقان **وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ** و آنانکه در دلهای ایشان
بیماریست یعنی ضعف اعتقاد **مَا وَعَدَنَا اللهُ** وعده نداد خدای تعالی ما را **وَرَسُولُهُ** و پیغمبر او در نصرت و اعلاء دین
و فتح شام و یمن و بلاد کسری و قیصر **اِلَّا غُرُورًا** مگر وعدهٔ بفریب یعنی بسخن که مردم را بازی دهد **وَاِذْ قَالَتْ** و یاد
کن آنرا که چون گفتند **طَائِفَةٌ مِنْهُمْ** گروهی از منافقان چون اوس بن قیظی و ابو عرابه و بنی کنانه و اتباع ایشان **يَا اَهْلَ**
يَثْرِبَ ای اهل مدینه و یثرب نام مدینهٔ طیبه است **لَا مُقَامَ لَكُمْ** موضع قیام و قرارگاه شما نیست در لشکرگاه محمد
و حفص بضم میم میخوانند که اسم مکانست و یا مصدر میمی یعنی جای بودن نیست مر شما را **فَارْجِعُوا** پس باز گردید بمنزلهای
خود که در مدینه دارید و از لشکرگاه بگریزید و یا باز گردید بدین پدران خود و محمد را با دشمنان بگذارید که ابوسفیان و اتباع
اویند **وَيَسْتَأْذِنُ** و دستوری میطلبند **فَرِيقٌ مِنْهُمْ** گروهی از ایشان **النَّبِيَّ** از پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی بنی
حارثه و بنو سلمه از پیغمبر استیذان میکنند که رجوع کنند ببیوت خود در آن روز بهانه جوئی **يَقُولُونَ** میگویند **اِنَّ**
بُيُوتَنَا بدرستی که خانهای ما در مدینه **عَوْرَةٌ** خلل دارد در دیوار آن استحکام ندارد ما را اجازت ده تا برویم و خلل
آنرا اصلاح کنیم و نگاه داریم آنرا از دشمنان تا شبیخون نکنند **وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ** و حال آنکه خانهای ایشان خلل ندارد بلکه
مستحکم است و رفیع الجدران و رفیع البناء و المکان **اِنْ يُرِيدُونَ** نمیخواهند ازین استیذان **اِلَّا فِرَارًا** مگر گریختن
ایشان از جنگ یعنی غرض ایشان ازین قول فرار است نه استحکام دیار **وَلَوْ دُخِلَتْ** و اگر در آمده شود در مدینه یا بیوت
اهل نفاق یعنی لشکر کفار در آن در آیند **عَلَيْهِمْ** بر منافقان یعنی در آنجا هجوم کنند بر ایشان **مِنْ اَقْطَارِهَا** از جوانب
آن یعنی یکبار در مدینه در آیند و گرد اگرد ایشان را فرو گیرند **ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ** پس خواسته شوند فتنه را یعنی
ایشان را دعوت کنند بشرک و ردت و مقاتلهٔ مسلمانان **لَاٰتَوْهَا** هر آینه بدهند بایشان آن فتنه را یعنی اجابت کنند سخن
ایشان را و مشرک گشته در مقابل اهل اسلام مقاتله آغاز کنند **وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا** و درنگ نکنند بفتنه و اجابت آن در مدینه
مرتد شده **اِلَّا يَسِيرًا** مگر زمانی اندک بلکه زود مشرک شوند و با اهل اسلام محاربه کنند و گویند معنی آنست که لبث
نکنند مگر اندک زمانی و هرچه اصل کردند **وَلَقَدْ كَانُوا** و بدرستی که بودند بنو حارثه و بنو سلمه از دو طائفه که **عَاهَدُوا اللهَ**
عهد کردند با خدای **مِنْ قَبْلُ** پیش ازین روز یعنی در روز احد که چون قصد فرار کرده بودند و بعد از آن نادم

عهد کردند که هرگز لا یولون الادبار پشت بر نکرده اند در کارزارها بلکه در جمیع مواضع قتال ثابت قدم باشند و از
فرار ننمایند وکان عهد الله و هست عهدی که با خدا کرده اند مسئولا پرسیده شده یعنی از وفای آن سؤال خواهند
کرد و بر نقض آن جزا خواهند یافت حق تعالی تذکیر عهد ایشان نموده با وفا ایشان آورده تا آنرا فرو نگذارند و بآن وفا کنند قل
بگو ای محمد منافقان و ضعفای اهل اسلام را که هیچ وجه لن ینفعکم الفرار سود نخواهد داد شما را گریختن ان فررتم اگر
بگریزید من الموت از مرگ او القتل یا از کشتن چه اگر از مرگ بگریزند و چه از قتل که فایده بر آن مرتب نخواهد شد
چه هر شخص را لابد است موت یا قتل در وقت معین که موافق حکم قضاست واذا و آن هنگام که بگریزند یعنی مثلا اگر فرار
رسانند شما را و مهم شما در تاخیر افتد جهت رسیدن زمان اجل لا تمتعون برخوردار نخواهند شد الا قلیلا مگر
برخورداری اندک چه غایت الامر شربت قتال شدید میشود و حرقه فوات پوشیده و این برخیت کالمتاد دنیا نسبت با
آخرت در نهایت قلت چه جای امتداد عمر اهل دنیا قل بگو ای محمد با ایشان که من ذا الذی یعصمکم کیست آنکه نگاه
دارد شما را من الله از حکم خدای و قضای او ان اراد بکم سوءا اگر خواهد خدا بشما سوء بدی که آن نکبت و
هلاکت است او اراد بکم رحمة یا خواهد بشما نیکوئی که نصرتست و تاخیر موت یعنی کیست آنکه برساند بشما بدی اگر خدا خواهد
بشما تاخیر اجل و نصرت ولا یجدون و نیابند مردمان لهم برای خویش من دون الله بجز از خدای تعالی
ولیا نه دوستی که نفع رساند بایشان ولا نصیرا و نه یاری که ضرر باز دارد از ایشان در زاد المسیر آورده که مردی از
پیغمبر صلی الله علیه و آله بمدینه رفت برادر اعیانی خود را دید که اسباب طرب آماده ساخته و نبید و نقل پیش خود نهاده گفت ای
تو اینکه در طرب باشی و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میان تیر و شمشیر جولان زند برادر جواب داد که ای ابله بیا بنشین که
و اصحاب ترا بلا فرو گرفته و محمد هرگز ازین ورطه بسلامت بیرون نیاید آن مرد باز گشت و گفت بردم محمد را از مقالات تو خبر ده
چون بنزدیک حضرت رسید جبرئیل علیه السلام براو سبقت گرفته این آیه آورده بود که قد یعلم الله بدرستی که خدا میداند
المعوقین باز دارندگان مردمان از نصرت رسول منکم از گروه شما والقائلین لاخوانهم و گویندگان مر برادران خود را
هلم الینا که بیائید بسوی ما و بطیب عیش مشغول شوید و قتال که موجب پریشانی حالست ترک کنید و گفته اند که
منافقان ضعفه اسلام را تخویف میکردند و یا ابو سفیان و یا یهود منافقان را میگفتند که خود را در معرض تلف میفکنید و از
حضرت محمد فرار نمائید و منافقان حق ایشان را قبول نموده از جنگ پهلو تهی میکردند حق تعالی فرموده که خدا میداند معوقان را
و منع نمایندگان مردمان از نصرت پیغمبر آخر الزمان ولا یاتون الباس و نمی آیند منافقان بکارزار کردن الا قلیلا
مگر آمدنی اندک یا زمانی اندک چه بنای کار ایشان بر اعتذارات و کاهلی از قتال اشحة در حالتی که بخیلانند بمعاونت
و نفقه علیکم برای شما ای اهل ایمان یا بخیل اند که ظفر و غنیمت شما را باشد فاذا جاء الخوف پس چون
بیاید ترس دشمن و خوف قتال رایتهم بینی ایشان را که از غایت بد دلی و فرط خوف ینظرون الیک مینگرند بسوی تو
تدور اعینهم در حالتی که میگردد چشمهای ایشان در حدقه بچپ و راست کالذی یغشی علیه مانند گردیدن چشم

کسی که پوشیده شده باشد بر وی عقل یعنی غشی کرده بیهوش شده من الموت از سکرات موت فاذا ذهب الخوف
پس چون برود ترس بجهت فتح و نصرت شما بر کفار و غنایم دار الحرب بدست آید سلقوکم برنجانند شما را و سخنهای سخت
و درشت گویند بالسنة حداد بزبانهای تیز یعنی تیز زبانی کنند اشحة در حالتی که بخیلند علی الخیر بر غنیمت
یعنی بوقت غنایم جدال و مناقشه کنند در طلب بسیاری گرفتن غنیمت اولئک لم یؤمنوا آن گروه مذکور نگرویدند بخدا
و رسول بر وجه اخلاص فاحبط الله اعمالهم پس باطل کرده اند ذات خدای کردارهای ایشان را چه ثواب مترتب
نمیشود بر جهاد و غیر آن از افعال که برای قربت نباشد بلکه بقصد اخذ غنیمت و یا بریا و سمعت باشد یا باطل ساخت
و نفاق ایشان را و مکر و کیدی را که در باره پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل اسلام میکردند وکان ذلک علی الله یسیرا
و هست آن ابطال اعمال ایشان بر خدای آسان بجهت اراده او که هیچ مانع او نشود الا آن در این آیه دلالتست بر انکه ترتب ثواب بر اعمال
فرع ایمانست و قربت یحسبون الاحزاب می پندارند منافقان احزاب را یعنی لشکریان کفار را که ایشان لم یذهبوا
باز نگشتند یعنی بد دلی و ترس منافقان بمرتبه رسیده که با وجود آنکه مشرکان بهزیمت رفته اند و باز گشته پندارند که گرد
مدینه را فرو گرفته اند و بجنگ ایستاده و بجهت این از خندق فرار نموده اند درون مدینه متحصن میشوند و هرچند ایشان را
میگویند که مشرکان هزیمت رفته اند و باز گشته قبول نمیکنند و یارای آن نداشته باشند که از منازل متحصنه خود بیرون آیند
وان یات الاحزاب یودوا لو انهم بادون فی الاعراب و اگر بیایند این لشکرها نوبتی دیگر دوست دارند
منافقان و تمنا کنند اگر ایشان بودندی واقع در میان عربان بادیه نشین یعنی از بسیاری بد دلی آرزو کنند که در مدینه
نبودندی بلکه در بادیه ساکن شدندی یسئلون عن انبائکم پرسیدندی از هر آینده از جانب مدینه از خبرهای
شما یعنی آنچه جاری شده بر شما و تحقیق نمودندی که چگونه است حال شما از غالبیت و مغلوبیت و منتظر مغلوبیت شما
بودندی ولو کانوا فیکم و اگر بودندی در میان شما یعنی در خندق و بمدینه مراجعت نکردندی و مقاتله با اعدا
دست دادی ما قاتلوا کارزار نکردندی الا قلیلا مگر کارزاری اندک از روی ریا و سمعت بعد از آن تحرز
میکردند مکلفان از قتال مشرکان و صبر کردن بر آن و میفرماید که لقد کان لکم بدرستی که هست مر شما را فی رسول
الله اسوة حسنة در ذات پیغمبر خدا خصلتی پسندیده و نیکو که آن خصلت آن است که بآن اقتدا کنید و آن ثبات
بر حرب و صبر بر شداید یعنی هم چنانکه او در حرب ثبات دارد و تحمل شداید میشود شما نیز چنان کنید پس آن خصلت
قدوه نیکوست در این افعال لمن کان یرجو الله والیوم الآخر مر کسی را که امید میدارد بخدا یعنی برحمت
او و بروز باز پسین یعنی بنعیم مقیم آن وذکر الله کثیرا و مر کسی را که یاد کرد خدا را یاد کردنی بسیار بدل و زبان
آورده اند که سید عالم صلی الله علیه و آله اصحاب را از آمدن احزاب خبر داده بود و فرموده که اگرچه با جماع ایشان
متزلزل و مضطرب شوید و کار بر شما سخت شود اما عاقبت مظفر و منصور شوید و ایشان خائف و ترسان
منهزم شوند ولما رای المؤمنون الاحزاب و آن هنگام که دیدند در روز خندق مومنان آن احزاب را که پیغمبر

ایشان خبر داده بود و مشاهده ایشان نموده که در برابر لشکر اسلام صف کشیدند قالوا هذا ما وعدنا الله
ورسوله وصدق الله ورسوله گفتند این است آنچه وعده داده بود ما را خدای و آنچه وعده کرده بود
رسول او صلی الله علیه وآله و راست گفتند خدای و رسول او یعنی ظاهر شد صدق خبر رسول او محمد صلی الله علیه وآله
وما زادهم الا ایمانا وتسلیما و نیفزود ایشان را آنچه دیدند از آمدن احزاب مگر ایمان بخدا و با ورد اشتیاق
مواعید او و راه گردن نهادن باوامر و مقادیر او سبحانه و یا باحکام حضرت رسالت صلی الله علیه وآله که سعادت دارین در آن
مندرج است بعد از آن تخصیص میکند بعضی مؤمنان از مخلصان که در ایشان بود و میفرماید که من المؤمنین رجال
صدقوا از گرویدگان مردانی اند که راست کنند ما عاهدوا الله علیه آنچیز را که عهد بستند با خدای با آنچیز که
آن ثبات است بر قتال و مقاتله برای رضای ملک متعال جل جلاله نزول این آیه آن بود که جمعی از صحابه چون حمزه و مصعب و انس
بن نظیر و امثال ایشان نذر کرده بودند که در حربگاهی که ملازم حضرت رسالت پناه باشند ثبات قدم ورزیده
کمر مقاتله بر میان جان بندند تا شربت شهادت بچشند آرام نگیرند حق تعالی در صفت ایشان فرمود که این مؤمنان
راست گفتار بودند در عهدی که کرده بودند فمنهم پس بعضی از ایشان من قضی کسی هست که بگذارد یعنی
وفا کرد نحبه نذر خود را و کارزار کرد تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس و اصل نحب بمعنی موت و نذر را
نحب میگویند جهة آنکه مانند موت لازم است در رقبهٔ هر انسان ومنهم و بعضی دیگر از ایشان من ینتظر
کسی هست که انتظار شهادت میکشد چون سایر مؤمنان حقیقی که متصف اند باعتقاد ثابت جازم راسخ وما بدلوا تبدیلا
و تغییر ندادند عهد را تغییر دادنی یعنی هیچ وجه آن را متغیر و متبدل نساختند بلکه بآن وفا نمودند لیجزی الله
الصادقین بصدقهم تا پاداش دهد خدای راستگویان را یعنی وفاکنندگان را براستی بوفا نمودن ویعذب
المنافقین و تا عذاب کند منافقان را ان شاء اگر خواهد یعنی وقتی که ایشان بر نفاق بمیرند و یا در دنیا
ایشان را معذب سازد و ببلا مبتلا گرداند او یتوب علیهم یا باز گردد بر ایشان بتوبت و مغفرت اگر ایشان باز گردند
از نفاق و توبه کنند از آن ان الله کان بدرستی که خدای هست غفورا آمرزنده آن را که توبه کند رحیما
مهربان مر آن کس را که در توبه بمیرد خلاصه معنی آنست که مؤمنان مخلص بعهد خود وفا نمودند تا بصدق ایشان حق تعالی
مجازات و مثوبت ایشان دهد و منافقان را معذب سازد بنقض عهد ایشان در آخرت کسانی که بر صفت نفاق بمیرند و یا در دنیا
ایشان را بجهة شامت نفاق مواخذه نماید اگر خواهد حکیم ابو القاسم حسکانی باسناد خود از عمرو بن ثابت نقل کرده که
ابی اسحق روایت کرده از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که آنحضرت فرمود فینا نزلت رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فانا و الله
المنتظر یعنی آیه رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه در حق ما نازل شده پس بخدا که منم که منتظر شهادتم و جمهور مفسران
و اصحاب اخبار بر آنند که آیه در شان عالیشان امیر المؤمنین علی نازل شده و عبیده حارث که در بدر شهید شد و حمزه بن عبد المطلب
که در جنگ احد بدرجه شهادت رسید چنانکه در سورهٔ آل عمران گذشت و جعفر بن ابی طالب که در موته شهید گشت و آن

چنان بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله او را امیر لشکر کرده ایشان را بغزای فرستاده او را بتقوی و احتیاط و حراست
انداخت آخر ملعونی بیامد و تیغی بزد دست راست او را بیفکند وی رایت بدست چپ گرفت ملعونی دیگر بضربتی دست
چپش بیفکند او علم را بخود بر داشت و رو بمدینه کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله سلام مودع لاسلام زایر پس کرده
وی در آمدند و ویرا شهید کردند و نیزه از زمینش بر کندند و بجوار بردند حق تعالی بر سر آن نیزه ویرا زنده کرد ایزد
و بجای دستها ویرا دو بال سبز داد و از سر نیزه پرواز کرده با آسمان رفت و در بهشت با فرشتگان پرواز میکند جهة این
ویرا جعفر طیار میخوانند قوله فمنهم من قضی نحبه اشاره بحمزه و جعفر و عبیده است و مراد بقوله منهم من ینتظر امیر المؤمنین
علیه السلام که منتظر شهادت میبود و هر گاه دلتنگ شدی گفتی چه چیز باز میدارد بدبخت ترین امت را که لحیه مرا بخون سر من
خضاب نمیکند و بعد از آن عبد الرحمن ابن ملجم علیه اللعنه او را شهید کرد و مرویست که چون عبیده را در بدر شهید کردند
و حمزه را در احد و جعفر را در موته رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود بار خدایا مرا تنها گذاشتی و عبیده در بدر و حمزه
در احد و جعفر در موته شهید شدند این علی بن ابی طالب پس مرا تنها مگذار و پیش از فوت من او را از دنیا مبر
مبر یعنی که تو بهترین وارثانی پس او ولی عهد من و خلیفه و وصی گردان القصه حق تعالی در غزوه خندق ایفای وعده
خود نمود بی دغدغه تشویش قتال ابواب فتح و نصرت و اقبال مفتوح او گشت ورد الله الذین کفروا و باز گردانید
خدای از مدینه آنان را که نگرویدند بوی یعنی احزاب بغیظهم با خشم ایشان یعنی در حالتی که خشمناک بودند
لم ینالوا خیرا نیافتند غنیمتی و نصرتی را در حینی که ظفر نیافته بودند و نرسیده کان بنصرت و غنیمت وکفی
الله المؤمنین القتال و کفایت کرد خدای تعالی مؤمنان را مقاتله کردن یعنی بسبب باد صبا و ملائکه ایشان را نصرت داد
بر کفار بدون احتیاج ایشان بکارزار وکان الله قویا عزیزا و هست خدای توانا بر احداث هر چه خواهد و غالب
بر همه اشیا یا قویست در ملک و سلطنت و عزیز در قهر و انتقام و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که کفی الله المؤمنین القتال
بعلی ابن ابی طالب و قتله عمرو بن عبد ود وکان ذلک سبب هزیمة القوم یعنی کفایت کرد خدای مؤمنان را مقاتله کردن
بامداد علی ابن ابی طالب و کشتن او عمرو بن عبد ود را و این سبب هزیمت کفار شد و در قرائت عبد الله بن مسعود و عبد الله
عباس نیز واقع شده که وکفی الله المؤمنین القتال بعلی ابن ابی طالب و بصحت پیوسته که چون رسول الله صلی الله علیه وآله
از جنگ احزاب گشتند با همه اصحاب بمدینه آمدند و سلاحها بنهادند وقت نماز پیشین رسول در حجره زینب سر مبارک
می شست و هنوز نیمه سر نشسته بود که جبرئیل امین از حضرت رب العالمین نازل شد عمامه از دیبا در سر بسته بود و سلاح
در بر گفت یا رسول الله حکم آلهی چنانست که در همین ساعت متوجه حرب بنی قریظه شوی و بمن امر شده که حصارهای محکم
ایشان را بر کنم و دلهای حصن ایشان بکشایم و ایشان از خوف مضطرب شده و پریشان شدند و سراسیمه و حیران رسول بفرمود
تا منادی ندا کرد که هر که مطیع امر خدا و رسولست باید که نماز عصر بجا نگذارد مگر در بنی قریظه پس رایت با امیر المؤمنین علی
علیه السلام تفویض فرمود و او را مقدم لشکر ساخته با نصوب روانه ساخت و خود با سایر اصحاب بر اثر وی روان شده چون

امیر المومنین بر بنی حصین ایشان رسید مدبران زبان بفحش و ناسزا دراز کردند و از حرمتی هیچ فرو نگذاشتند حضرت
امیر برگشت و نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله بر بنی حصین مرو که صلاح در این نیست حضرت فرمود یا علی مگر بتحقیق شنیده
که ترا خوش نیامده فرمود نعم یا رسول الله فرمود که چون مرا ببینند نتوانستند که از این مقوله چیزی گویند پس بر بنی حصین آمد
و گفت یا اخوان القردة الخنازیر انا اذا نزلنا بساحتهم فسآء صباح المنذرین ای برادران بوزینگان و خوکان ما چون فرود آئیم
بموضع دشمن پس بد باشد صبح کردن بیم کرده شدگان گفتند یا ابا القاسم تو هرگز جاهل و دشنام دهنده نبودی رسول ایشان
اعراض فرمود و گفت در راه کسی را دیدید که بر شما بگذشت گفتند آری دحیة الکلبی بر شتری تنها نشسته و قطیفه از زر با
در سر او بود بر ما بگذشت فرمود آن جبرئیل بود تا حصین ایشان را متزلزل کرده اند و خوف و ترس در دل ایشان انداز د
پس بر سر چاهای انجاهای بنی قریظه نزول فرمود و اصحاب متعاقب میرسیدند و فرو می آمدند تا اکثر جماعتی آخرین بعد از
نماز خفتن خود را بآنجا رسانیدند نماز پیشین نا کرده و میگفتند بر ما حرجی نیست زیرا که حضرت ما را فرموده بود که نماز پسین
مگذارید مگر در بنی قریظه پس آن نماز را قضا کردند حق تعالی این امر ایشان را معذور داشت و رسول بیست و پنج روز
ایشان را در آن حصن بداشت تا کار بر ایشان سخت گشت حیی بن اخطب ایشان را گفت که این قوم بر سید که محنت و بلیت بر شما
نازل شده و شما را ناچار است که یکی از سه کار بکنید یکی آنکه با این مرد ایمان آرید و تصدیق دعوی او کنید چه بر شما واضح
شد که او پیغمبر خداست و در توریة وصف او را دیده و شنیده اید اصحاب وی گفتند ما هرگز باز نگردیم و از دین خود
نگردیم گفت یکی دیگر آنکه زنان و فرزندان خود را بدست خود بکشیم و از حصن بیرون دویم و قتال کنیم اگر ظفر ما را باشد
زن و فرزند دیگر پیدا شود و اگر ایشان را بود بد نامی نباید کشید گفتند ما این بی گناهان را چگونه بکشیم و بچه وجه طاقت
آن داشته باشیم که زن و فرزند را بدست خود بکشیم گفت امر سیم آنست که امشب شب شنبه است و محمد و اصحاب او مدا ند
که ما شنبه هیچ امر تنگ نمیکنیم و چه بسا بین از ما غافل شده و ما بی محابا بر سر ایشان تازیم شاید که کاری از پیش برود گفتند
ما هتک حرمت شنبه نکنیم و خلاف طریقه آبا و اجداد سلوک نکنیم پس گفت امشب با احتیاط باشید تا فردا ببینیم چه صلاح
روزی دیگر قاصدی به رسول صلی الله علیه و آله فرستادند که ابو لبابه را که از بنی عمرو است نزد ما فرست تا سخنی چند با او
بگوئیم و صلاح ببینیم رسول صلی الله علیه و آله اجازت داد و چون ابو لبابه در حصن در آمد زنان و کودکان نزد او آمدند
و بسیار بگریستند و جزع و فزع کردند دل او بر ایشان بسوخت گفتند مصلحت باشد که ما بحکم محمد از حصن بزیر آئیم گفت روا
باشد و بدست اشارت کرد بحلق که اگر بزیر آئید شما را بکشد ابو لبابه گوید چون این خیانت کردم پشیمان شدم و نزد رسول نرفتم
و خود را در ستون مسجد بستم و گفتم خود را نگشایم تا که رسول بگشاید و چون نزد رسول نرفت حضرت صلی الله علیه و آله از احوال
او پرسید صورت حال بعرض او رسانیدند فرمود که اگر نزد من آمدی برای او استغفار کردمی اکنون وی را نگشایم تا خدای
توبه وی را قبول کند و بعد از شش روز خدای تعالی توبه وی را قبول کرد و جبرئیل بحضرت آمد و این خبر آورد آنحضرت در حجره ام سلمه
بود ام سلمه روایت کند که در آن وقت رسول را دیدم که میخندید گفتم یا رسول الله چه چیز دندان خندان باد سبب خنده

در این وقت چیست فرمود جبرئیل آمد و مرا خبر داد که حق تعالی توبه ابو لبابه را قبول کرد گفتم یا رسول الله رخصت باشد که
بروم و او را این بشارت دهم و این صورت پیش از نزول آیه حجاب بود گفت روا باشد پس بدر مسجد رفتم بدر حجره من
بود آواز دادم که یا ابا لبابه بشارت باد که حق تعالی توبه ترا قبول کرد و جمعی که در مسجد بودند خواستند تا وی را بگشایند
گفت سوگند خورده ام که غیر از رسول خدا مرا از این بند نگشاید و چون آنحضرت بنماز صبح آمد وی را بگشاد القصه چون
دو زنشدی بنی قریظه بر حکم رسول خدا فرود آمدند و گفتند یا رسول الله اینها موالی و حلفای ما اند توقع ما آنست
که با ایشان همان معامله کنی که با حلفا و موالی خزرج کردی و قبل از این رسول بنی قینقاع را حصاری داده بود بشفاعت
عبد الله بن ابی سلول و اوس را نیز از آنحضرت همین چشم داشت بود فرمود راضی شوید بحکم سعد بن معاذ که
پیشوای شماست گفتند بلی آنچه رای سعد باشد بر آن راضی میشویم سعد در این وقت مجروح بود از تیری که بر اکحل او آمده
بود و رسیده بود در غزوه احزاب و او در مسجد خیمه زده بود و زنی رفیده بعلاج او مشغول بود پس او را سوار کردند و
راه با او میگفتند که رسول خدا ترا حاکم کرده در بنی قریظه و ایشان موالی تو اند با ایشان احسان کن و چون در این باب
مبالغه باب رسانیدند جواب داد که سعد شخصی نیست که برای ملامت کنندگان جانب خدا را بگذارد و چون سعد نزد
رسول آمد او را فرود آوردند و گفتند رسول خدا ترا حاکم کرده در بنی قریظه که موالی تو اند سعد به بنی قریظه گفت که
عهد خدا بر شماست که از حکم من باز نگردید گفتند چنین باشد پس گفت چون من حاکم حکم من آنست که مردان ایشان را
بکشید و زنان و کودکان ایشان را اسیر کنید و مال ایشان قسمت کنید رسول صلی الله علیه و آله فرمود بخدا سوگند که حکم کردی بر
ایشان بحکم خدا از بالای هفت آسمان پس بفرمود تا زنان و فرزندان ایشان را در سرای زنی از بنی النجار باز داشتند و در موضعی که
اکنون بازار مدینه است چند خندق بکندند و مردان ایشان را که ششصد تن بودند نزد آن حاضر ساختند و امیر المومنین
علی را نصب کرد تا ایشان را گردن میزد و در آن خندق می انداخت حیی بن اخطب جامه که پوشیده بود بر تن خود پاره کرد تا کسی
از وی برنکند و نزد رسول بایستاد و گفت نفس خود را در دشمنی تو ملامت نمیکنم ولیکن هر که خدا و رسول را رها کند و فرو گذارد
رسوا گردانیده شود پس با قوم گفت این بلا و محنت فرض گشته و مقدر شده بود بر بنی اسرائیل آنگاه پیش رفت و در کنار خندق
بایستاد تا گردنش بزدند و بعد از کشتن همه مالهای آنها را قسمت کردند سوار را دو سهم و پیاده را یک سهم و خمس بر
آن قسمت کردند و بعضی زنان و فرزندان ایشان را بنجد فرستادند تا بفروختند و بهای آن را اسب و سلاح خریدند و نزد رسول
آوردند و بعد از اتمام کار بنی قریظه سعد معاذ را وفات رسید رسول صلی الله علیه و آله و اصحاب بروی بگریستند و فتح بنی قریظه
در آخر ذی قعده بود سنه خمس من الهجرة حق تعالی بر سبیل تعداد نعمت و امثال سید عالمیان را خبر میدهد **وَأَنْزَلَ الَّذِينَ**
ظَاهَرُوهُمْ و فرو آورد خدای تعالی آنان را که یاری دادند احزاب را و هم پشت ایشان شدند **مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ**
از اهل توریة یعنی یهود بنی قریظه را فرود آورد **مِنْ صَيَاصِيهِمْ** از قلعهای ایشان **وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ**
الرُّعْبَ و افکند در دلهای ایشان ترس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و لشکریان او **فَرِيقًا تَقْتُلُونَ** گروهی را

میکشتند یعنی مردان ایشان **وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا** واسیر میکردند گروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشان **وَأَوْرَثَكُمْ** و میراث داد خدا شما را **أَرْضَهُمْ** زمین ایشان یعنی مزارع و بساتین بر انجاد **وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ** و سرای ایشان از نقود و امتعه و مواشی **وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا** و زمینی را که گام ننهاده اید آنرا و نرفته اید در آن یعنی ملک آن بوده اید مراد ملک خیبر است و یا مکه و یا فارس و روم و عکرمه گفته که هر زمینی که بحوزهٔ اهل اسلام در آید تا قیامت داخل است **وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا** و هست خدای بر همه چیز توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر آن برای ملازمان سید کاینات صلی الله علیه و آله اصحاب تفسیر و ارباب تقریر چنین گفته اند که در سال تاسع از هجرت حضرت رسالت علیه و آله از زوجات طاهرات هجرت نموده ایلا فرموده یعنی سوگند خورده که یکماه با ایشان مخالطه نکند و سبب آن بود که وی نفقه و کسوت زیاده از معتاد ازوی طلبیدند و چیزهای دیگر از وی طلب میکردند که در تصرف آنحضرت نبود ام سلمه از او برده خواست و میمونه حله و زینب برد یمنی و ام حبیبه جامهٔ سحولی و حفصه جامهٔ مصری و جویریه چادری و سوده درین وقت آنحضرت را نه زن بود عایشه و حفصه و ام حبیبه بنت ابی سفیان و سوده بنت زمعه و ام سلمه بنت ابی امیه و پنج از قریش بودند و صفیه بنت حیی بن اخطب خیبریه و میمونه بنت حرث الهلالیه و زینب بنت جحش اسدیه و جویریه بنت حرث مصطلقیه و واحدی باسناد خود از سعید بن جبیر روایت کرده که ابن عباس فرمود که رسول صلی الله علیه و آله روزی با حفصه نشسته بود و میان ایشان منازعه واقع شد بجهة آنکه حفصه از آنحضرت زیاده از نفقه میطلبید و آنحضرت معتاد نبود فرمود مردی میان خود و تو تعیین کنم تا حکم باشد گفت آری پس عمر را حاضر ساخت و گفت میان من و زن حکم کن عمر حفصه را گفت تو چه میگوئی حفصه رسول را گفت تو بحق گو و مگو مگر بحق حق با الخد عمر دست بر آورد تا بروی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود دست از وی باز دار پس عمر گفت ای دشمن خدای پیغمبر خدای بغیر حق چیزی میگوید بحق آنکه وی را مبعوث ساخته که اگر نه مجلس او بودی دست از تو بر نمیداشتم تا بمیری پس رسول صلی الله علیه و آله برخواست و بغرفه مسجد که خزانهٔ او بود تشریف فرمود و یکماه در آنجا مکث نمود و درین مدت نزد زنان نیامد و نگذاشت که کسی از ایشان بنزد یک وی آید و بعد از بیست و نه روز که آنماه بدان عدد تمام شد جبرئیل علیه السلام بیامد و این آیه آورد که **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ** ای پیغمبر خبر دهنده یا بر کشیده **قُلْ لِأَزْوَاجِكَ** بگو مر زنان خود را **إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ** اگر هستید شما که می خواهید **الْحَيَاةَ الدُّنْيَا** زندگانی دنیا را یعنی تنعم در آن و زیاده طلبیدن آن **وَزِينَتَهَا** و آرایش آن را چون ثیاب فاخره و پیرایهای بتکلف **فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ** پس بیایید که متعه طلاق دهم شما را چنانچه مطلقه را دهند سوی مهر یعنی چیزی که مطلقه را آن متمتع میشود شما را از آن ممتع سازم و تحقیق متعه دادن مطلقه بتفصیل آن در سورهٔ البقره مر شده و گویند مراد تمام مهر است یعنی همه مهرها بشما دهم **وَأُسَرِّحْكُنَّ** و رها کنم شما را **سَرَاحًا جَمِيلًا** رها کردنی نیکو یعنی طلاق دهم شما را بی دشواری و مخاصمه و منازعت که میان زن و شوهر باشد و بی کراهت که دوست **وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ** و اگر هستید که میخواهید رضای خدای را **وَرَسُولَهُ** و خوشنودی رسول او را **وَالدَّارَ**

الْآخِرَةَ و نعیم سرای دیگر را **فَإِنَّ اللَّهَ** پس بدرستی که خدای **أَعَدَّ** آماده کرده است **لِلْمُحْسِنَاتِ** مر نیکوکاران را **مِنْكُنَّ** از شما یعنی آنها که اختیار دار ثانی کنند **أَجْرًا عَظِيمًا** مزدی بزرگ که زخارف دنیا در جنب آن حقیر و مختصر باشد مرویست از امام جعفر صادق علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله چون غنایم خیبر را متصرف نمود زنان آنحضرت گفتند از این غنیمت ما را چیزی بده حضرت فرمود آنرا قسمت کردم میان مسلمانان بفرموده حق تعالی ایشان در غضب شده گفتند که تو گمان کرده که اگر ما را طلاق دهی نیابیم شوهری از قوم خود غیر از تو حق تعالی آنحضرت را امر کرد که از زنان معتزل شود در مشربهٔ ام ابراهیم تا حیضی و طهری بر سید آیهٔ مذکوره نازل شد و در روایت آمده که بعد از نزول این آیه حضرت همه را نزد خود طلبیدند و این آیه را بر ایشان خواند فرمود شتاب مکنید و با پدر مادر خود درین باب مشورت کنید گفتند یا رسول الله ما را درین باب با کسی مشورت نباید که حق تعالی ما را مخیر کرده اید میان زینت دنیا و اختیار کردیم خدا و رسول و آنسرای که سرای آخرت است ما خدا و رسول را و سرای آخرت را اختیار کردیم رسول شاد شد و حق تعالی این آیه فرستاد که ولا یحل لک النساء من بعد الآیه چون ایشان ترا اختیار کردند تو نیز زنان دیگر را بر ایشان اختیار مکن بعد از آن تهدید و وعید ازواج پیغمبر صلی الله علیه و آله را خطاب میکند **يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ** ای زنان پیغمبر خدای **مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ** هر که بیاید از شما **بِفَاحِشَةٍ** بخصلتی زشت و ناپسندیده **مُبَيِّنَةٍ** پیدا و روشن کرده شده و حسن بصری گفته یعنی فاحشه نشوز است و انکار آن که عدم اطاعت خدای و رسول است و مستلزم خطیئهٔ دیگر کبیره **يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ** دو چندان کرده شود مر او را عذاب **ضِعْفَيْنِ** دو برابر آنکه زنان دیگر را باشد زیرا که وقوع گناه از شما اقبح است و فحش مذمت و چون زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله مزیت فضل دارند بر زنان دیگر بجهة مکانت و مرتبهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و محل نزول وحی در بیوت ایشان پس عذاب معصیت ایشان بجهة آن بیشتر باشد و لهذا حد حر در مقابل حد عبد است و معاتبه میشوند ما را بجهة غیر ایشان بآن معاتب نمیشوند و نیز بجهة این است که عقوبت و مثوبت بنی هاشم ضعف عقوبت و مثوبه ایشانست ابو حمزهٔ ثمالی از زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که من امید وارم که از برای نیکوکاران ما دو اجر باشد از ثواب و میترسم از بدکرداران ما که عذاب او دو چندان عذاب دیگران باشد همچنانکه ازواج پیغمبر صلی الله علیه و آله بآن موعود شده اند و محمد بن عمر از ابراهیم بن عبدالحمید روایت کرده که علی بن عبدالله بن حسین از پدر خود نقل کرده که شخصی علی بن الحسین را گفت که شما اهل بیت پیغمبرید مغفورید و حق تعالی شما را مواخذه نکند آنحضرت در غضب شد و فرمود ما سزاوارتریم بآنکه جاری شود در ما آنچه حق تعالی جاری ساخته در زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله از آنکه با ثیم همچنانکه تو میگوئی بدرستیکه ما میبینیم نیکوکاران خود را دو مقدار اجر ثواب و از برای بدکرداران خود دو مقدار عذاب بعد از آن آیهٔ مذکوره را تلاوت فرمود که یا نساء النبی من یات منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین **وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا** و هست این تضعیف عذاب بر خدای آسان و اینکه ایشان ازواج پیغمبرند مانع تضعیف عذاب ایشان نخواهد شد و بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود که **وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ** و هر که مداومت کند بر طاعت از شما

ازواج پیغمبرید **لله و رسوله و تعمل صالحا** مر خدا و رسول را و بکند کار شایسته و پسندیده **نؤتها اجرها**
مرتین بدهیم او را مزد او دو بار و یعنی دو بار مثل عذاب غیر او یکبار طاعت خدا و یکبار برای خوشنودی پیغمبر صلی الله علیه
و آله بواسطهٔ حسن معاشرت وی با آنحضرت **و اعتدنا لها** و آماده ساختیم برای آن زن **رزقا کریما** روزی نیکو
در بهشت زیاده بر مزد او و بعد از آنکه ذکر مضاعفهٔ عقاب برای ازواج آن قدوهٔ احباب اظهار فضیلت میکند بر سایر
زنان **یا نساء النبی** ای زنان پیغمبر عالی مقدار **لستن کاحد من النساء** نیستید شما مانند یکی از زنان امت
چه شما مزیت فضل دارید بر ایشان هم چنانکه پیغمبر بر مردان ایشان مزیت فضل دارد **ان اتقیتن** اگر پرهیز کنید
از مخالفت خدای و فرمان بردار او باشید و رسول او **فلا تخضعن** پس نرمی مکنید و فروتنی منمائید **بالقول**
بسخن گفتن یعنی با کسی سخن گویید سخن نرم مگویید چنانکه شعار زنانیست که راغب مردان بیگانه اند و انحیا لی بهر الله
فیطمع الذی فی قلبه مرض پس طمع آن کس در دل او مرض و بیماری پدید آرد یعنی بواسطهٔ سخن نرم گفتن باو
شهوت در طمع و در دل او در شک افتد **و قلن قولا معروفا** و گویید گفتاری نیکو و پسندیده و دور از ریبت و
یعنی با خشونت نه لینت در خبر است که چون این آیه آمد بعضی زنان چوب در سرای ایشان کسی آواز دادی و مردی بودی که
جواب دهد انگشت در دهان نهادی و با آواز منکر و اخشن جواب دادی **و قرن فی بیوتکن** و قرار گیرید در خانهای خود
مرویست که سودهٔ زوجهٔ رسول را گفتند چرا حج و عمره نکنی چنانکه دیگران میکنند گفت یکبار که واجب بود بجای آوردم بعد از آن
حج و عمره آنست که از خانه بیرون نروم چنانکه حق تعالی فرموده که وقرن فی بیوتکن و عزم من آنست که پای از حجرهٔ رسول خدا
که مراد از آن نشاندم بیرون ننهم تا بمیرم پس بیرون نیامد تا که جنازه اش را بیرون آوردند و در سخن او تعریضیست بر
عایشه که مخالفت این امر کرده از خانه بیرون آمد و بر شتر نشست و با لشکر عظیم بمحاربهٔ امیر المؤمنین علی آمد **و لا تبرجن**
و اظهار مکنید پیرایهای خود را **تبرج الجاهلیة الاولی** مانند زنان در زمان جاهلیت نخستین که او را جاهلیت
جهلا گویند و آن زمان ادریس بود تا بوقت نوح که مدت هشتصد سال بود و بروایت دیگر بروزگار داود و سلیمن علیهما السلام
بود که در آن زمان زنان جامهٔ نادوخته پوشیدندی و اعضای ایشان همه آن ظاهر شدی و بروایت کلبی در زمان ابراهیم
علیه السلم بود که زنان جامها بمروارید بافته بودند و می پوشیدند و بر مردان عرض میکردند و جاهلیت اخری میان عیسی
بود و سید انبیا صلی الله علیه و آله و گویند جاهلیت اول جاهلیت کفر است قبل از اسلام و جاهلیت اخری فسوق در اسلام
و اقمن الصلوة و بپای دارید نماز را در اوقات آن که اصل عبادات بدنست **و آتین الزکوة** و بدهید
زکوة را که اشرف عبادات مالیست **و اطعن الله و رسوله** و فرمان برید خدا را در جمیع فرایض احکام و پیغمبر او را
در سنن آن قدوهٔ انام و باطاعت خدا و رسول نمایند در سایر آنچه امر و نهی کرده اند **انما یرید الله** جز این نیست
که میخواهد خدای **لیذهب عنکم الرجس** تا ببرد از شما پلیدی گناه را **اهل البیت** ای اهل بیت پیغمبر **و**
یطهرکم و پاک کند شما را از معاصی و ارجاس **تطهیرا** پاک کردانیدنی خلاصهٔ معنی آنست که ای اهل

اراده

ارادهٔ الهی تعلق گرفته با آنکه خطیئات و سیئات و آثام را از شما دور کرده اند تا از روال عصمت شما بگرد عصیان آلوده
و آغشته نشود و از صغیره و کبیره منزه و معصوم باشید احمد بن حنبل در مسند خود از عطا بن رباح نقل کرده که
ام سلمه فرمود که روزی فاطمهٔ زهرا علیها السلم طعامی پخته بود در دیگ که این بهر سید عالم آورد و آنروز آن سید دنیا
و دین در خانهٔ من بود و چون فاطمه علیها السلم آن طعام را حاضر کرده اید حضرت فرمود ای نور دیده من علی را با دو فرزند
بخوان تا با من ازین طعام بخورند چون ایشان حاضر شدند هر از آن طعام بخوردند چون از آن فارغ شدند جبرئیل
از نزد ملک جلیل در رسید و این آیه آورد که انما یرید الله تا آخر پس آن سرور دین و مرکز دایرهٔ یقین کسایی را بر
ایشان انداخت اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصتی اللهم فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا پس چون من این
دعا را از آنحضرت بشنیدم گفتم یا رسول الله انا معکم من با شما ام فرمود انک علی خیر یعنی تو بر خیری اهل بیت من نداری
اما زن نیکوکاری داری و بصفات حمیده و خصال پسندیده موصوفی و مضمون این خبر را ابو الحسن اندلسی که جامع
صحاح سته است در جامع آورده و عبد الله بن محمد بن عمران که یکی از فضلای اهل سنت است روایه میکند از ابی الحمرا
که من ده ماه ملازم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بودم و هر روز میدیدم که آن سرور دین و پیغمبر در وقت صبح بدر خانه
آمد و دست مبارک بر در سرای شاه اولیا علیه السلم مینهاد و میفرمود ندکه و علیک السلام یا رسول الله و رحمة الله و بر
چون سید عالم صلی الله علیه و آله جواب ایشان میشنید میفرمود که لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
و بعد از تلاوت این آیه با ایشان مراجعت مینمود و بمصلای خود میرفت و مشغول نماز میشد و شبهه نیست
که کذب از جسارت و خلاف در این نیست که امیر المؤمنین علی دعوی امامت کرده و مخالفت نموده اند پس در
دعوی خود صادق باشد و اصحاب مخالف حق بوده باشند و در مجمع نیز از ابو سعید خدری و انس بن مالک
و اثلة بن الاسقع و عایشه و ام سلمه مرویست که آیه مختص است برسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم
و ابو حمزهٔ ثمالی نیز در تفسیر خود نقل کرده که آیه در شان آل عباست و ثعلبی باسناد خود از مجمع روایت کرده که
من با مادر خود بنزد عایشه رفتیم کفتم او را که دیدی در روز خروج کردی و از امر الهی که وقرن فی بیوتکن پای بیرون
نهادی گفت آن از قدر و قضای حق بود پس او را از حال امیر المؤمنین علی علیه السلم پرسیدم گفت پرسیدی از من دوست ترین
مردمان برسول خدای صلی الله علیه و آله و شوهر دوستترین زنان را و بعد از آن که من دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلم را که پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشانرا در زیر جامه جمع کرده و آن جامه را در سر ایشان کشید و فرمود یا رب خدایا اینها
اهل البیت و خویشان نزدیک منند پس رجس را از ایشان دور کن و ایشانرا پاک و پاکیزه گردان از معصیت بود آنگاه
عایشه گفت من گفتم یا رسول الله من از اهل بیت توام فرمود که دور شو که از اهل بیت من نیستی چه اهل بیت اینها اند
و ابو سعید از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود این آیه در حق من و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم
نازل شد و صاحب طبرسی در مجمع با سانید معتبر از جابر انصاری نقل کرده که آیهٔ انما یرید الله تا آخر که بر پیغمبر خدای نازل شد

در خالق بود که در خانه وی غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کسی دیگر نبود پس فرمود بار خدایا اینها اهل بیت منند
سید ابو الحمد باسانید صحیحه از امام حسن نقل کرده که بعد از نزول آیه تطهیر رسول خدای ما در زیر کسای خیبری جمع
کرد و فرمود بار خدایا اینها اهل بیت منند و عترت طیبه من و روایات درین باب از خاصه و عامه بسیار و جمعی هست
که ایراد همه موجب اطناب این کتاب می شود پس بر باقی اخبار و آثار ردّ آن حواله بمنهج الصادقین و حق تعالی بعد از ذکر
عصمت آل عبا جهة اقتدای امت بایشان نه بغیر خطاب بازواج پیغمبر صلی الله علیه و آله کرده و میفرماید وَاذْكُرْنَ
یاد کنید ای زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله مَا يُتْلَى تلاوت خوانده می شود بر شما فِي بُيُوتِكُنَّ در خانهای شما مِنْ
آيَاتِ اللَّهِ از آیتهای کتاب حضرت عزت وَالْحِكْمَةِ و از سخنان مشتمل بر حکمت و مصلحت یعنی از کتاب که جامع
این دو امر است و یا از آیات کلام الله است و از سخنان پیغمبر که محض حکمت است و بآن متعظ شوید و پند گیرید بآن إِنَّ اللَّهَ
كَانَ بدرستی که خدای تعالی هست لَطِيفًا لطف کننده و نیکوکاری از ازواج سید انبیا خَبِيرًا دانا با قوال
و افعال شما و عالم و مدبّر آنچه صلاح شما در آنست از امور دینیه از مقاتل بن حیان مرویست که چون اسمای عمیس از حبشه
با زوج خود جعفر بن ابی طالب مراجعت کرد نزد ازواج سید ابرار آمد و گفت در باره شما چیزی نازل شده از قرآن ایشان
گفتند نه پس بخدمت سید عالم صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله زنان خیر نومیدند رسول فرمود از چه چیز گفت
جهة آنکه مردان مذکور شده اند بجهت خیر و بروایت دیگر زنان رسول گفتند یا رسول الله حق تعالی در قرآن ذکر مردان
کرده و ما را ذکر نکرده یاد نفرموده همانا که در ما چیزی هست و طاعت ما مقبول نه حق تعالی این آیه فرستاد که إِنَّ الْمُسْلِمِينَ
بدرستی که مردان منقاد حکم الهی اند وَالْمُسْلِمَاتِ و زنان مؤمنه که فرمان برنده اویند وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
و مردان و زنان باور دارنده و گروندگان بخدا و رسول وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ و رجال و نسا که ثابت و دائم اند
در وظایف طاعات و مداومت نمایند بانواع عبادات وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ و راست گویان در قول و در ثبات
کردار ایشان در عمل از زن و مرد وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ و صبر کنندگان بر طاعتها و عبادتها و از معصیتها و ناشایستها
از مردان و زنان وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ و تواضع کنندگان از برای خدای و ترسکاران بقلوب و جوارح از
ذکور و اناث وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ و صدقه دهندگان از هر دو گروه بآنچه واجبست در اموال ایشان
از صدقه و زکوة مفروضه و خمس وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ و روزه داران از برای خدای تعالی از رجال و نسا
مراد صوم مفروضه است وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ و مردان و زنان نگاه دارندگان فرجهای خود را از حرام
یعنی متابعت نفس و آرزوی هوا ننموده وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا و مردان ذکر گوینده مر خدا را ذکر بسیار در زمان
بسیار بدل و جان و زبان وَالذَّاكِرَاتِ و زنان یاد کننده مر او را بر طبق مذکور و قرآن خواندن و اشتغال نموده
بعلم او از جمله ذاکرات أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ آماده کرده است خدای مر ایشان را از ذکور و اناث مَغْفِرَةً آمرزش
از گناهان وَأَجْرًا عَظِيمًا و مزدی بزرگ بر طاعت ایشان از عبد الله عباس روایت کرده که روزی میکائیل بنزدیک

سید عالم صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله بگوی سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ عَدَدَ مَا عَلِمَ
و ملاء علم هر کس این کلمات را بگوید نام او را در میان آن کسانی نویسند که خدا را بسیار یاد کنند و از فاضل ترین ذاکران باشد
عطاء بن ابی رباح روایت کند که هر که خود را با خدای تفویض کند داخل باشد در قول او که ان المسلمین والمسلمات
و هر که اقرار کند با خدا و رسول او و تصدیق نماید بولایت علی بن ابی طالب و اولاد اطهار او علیهم السلام و دلش موافق زبان باشد
درین قول داخل باشد که والقانتین والقانتات و هر که زبان را از دروغ نگاه دارد و از جمله والصادقین والصادقات باشد
و هر که صبر کند در طاعت و صبر نماید از معصیت در کریمه الصابرین والصابرات داخل باشد و هر که نماز کند و در جانب
یمین و شمال نگاه نکند درین داخل باشد که والخاشعین والخاشعات و هر که در هفته یکبار درهمی را صدقه دهد داخل باشد
درین که والمتصدقین والمتصدقات و هر که ایام البیض هر ماهی را روزه دارد در سلک والصائمین والصائمات باشد و هر که
فرج خود را از حرام نگاه دارد از جمله والحافظین والحافظات داخل باشد و هر که پنج نماز را بپای دارد با شرایط و ارکان
داخل باشد درین قول که والذاکرین الله کثیرا والذاکرات از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که هر که در شب بخسبد و تسبیح فاطمه زهرا
بگوید از جمله والذاکرین الله کثیرا باشد از ابن عباس مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله زینب بنت جحش اسدی را
که دختر امیمه بنت عبد المطلب بود دختر عم رسول الله برای زید بن حارثه که آزاد کرده و پسر خوانده خود بود خواستگاری
زینب بگمان آنکه آنحضرت برای خود آن خواستگاری میکند قبول کرد و چون دانست که برای زید بود ابا کرد چه جمال زیبا
داشت و دختر عمه خود پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و از اشراف زنان قریش بود گفت چرا زن مرد آزاد کرده شوم و برادرش عبد الله
بن جحش نیز درین ابا با خواهر اتفاق داشت حق تعالی آیه فرستاد که وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ و نرسد و لایق نبود هیچ مرد گرویده را
یعنی عبد الله بن جحش وَلَا مُؤْمِنَةٍ و نه هیچ زن ایمان آورنده را چون زینب إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ چون حکم کند
خدا و رسول او أَمْرًا کاری را یعنی نکاح زینب با زید أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ آنکه باشد مر ایشان را اختیاری مِنْ أَمْرِهِمْ
از کار خود چنین اکه بلکه واجبست بر ایشان که اختیار خود را تابع خدا و رسول سازند وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
و هر که عاصی شود و مخالفت نماید خدا و رسول او را در اوامر و نواهی فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که گمراه شود ضَلَالًا
مُبِينًا گمراهی هویدا چه اگر مخالفت از روی اعتقاد کند کافر شود و بعذاب ابدی گرفتار گردد و الا بعذاب الیم معذب
شود بعد از نزول این آیه زینب گفت راضی شدم و زمام اختیار خود را بکف کفایت رسول الله دادم و عبد الله نیز باین رضا داد
رسول خدا او را با زید عقد بست و زید با او مباشرت کرد و پیغمبر از مال خود صداق را از برای زینب فرستاد و آن ده هزار
دینار بود و شصت درهم و خماری و ملحفه و درعی و ازاری و پنجاه مد طعام و سی صاع خرما از زینب روایت که اکابر و اشراف
قریش مرا خطبه کردند من خواهر خود را حمنه بنت جحش نزد رسول صلی الله علیه و آله فرستادم تا درین باب با وی مشورت
کند رسول اشارت بزید کرد و خواهرم در غضب شد و گفت دختر عم خود را بآزاد کرده خود میدهی پس نزد من آمد و مرا از آن
اعلام کرد من نیز بسیار در غضب شدم حق تعالی این آیه فرستاد پس نزد رسول رفتم و گفتم تزویج کن مرا بهر که خواهی پس رسول

مرا از زید عقد بست و علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که رسول خدا زید را بسیار دوست میداشت و اگر تاخیر مینمود وی
میرفت بمنزل او تشریف ارزانی میفرمود و از سبب دیر آمدن او میپرسید روزی بعادت رسول میآمد آنحضرت بمنزل
آمد زینب در وسط حجره نشسته بود و طیب را بسنگ صلایه میکرد چون چشمش بر وی افتاد گفت سبحان الله الخالق النور
تبارک الله احسن الخالقین و بازگشت چون زید بیامد زینب ویرا گفت از تسبیحی که از آنحضرت شنیده بود گفت شاید تو در دل
رسول افتاده باشی میخواهی که ترا رها کنم میترسم که تو مرا رها کنی و در دل من رغبت نکند زید نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله
میخواهم که زینب را طلاق دهم گفت چرا مگر از او تهمتی یافته گفت لا والله هرگز از وی جز خیر و نیکوئی چیزی ندیده‌ام ولیکن
بر من ترفع و تعظیم میکند و مرا ایذا مینماید بجهة شرافت و مرتبت حسبی که دارد رسول فرمود امسک علیک زوجک واتق الله
او را نگه دار و بترس از خدا الا آنکه اذیتی باو رسانی زید در باب طلاق او مبالغه کرد تا که از رسول اجازت طلبیده او را مطلقه ساخت
وحق تعالی رسول را ازین اخبار میفرماید که وَاِذْ تَقُوْلُ و یاد کن ای محمد آن وقتی را که میگفتی لِلَّذِیْ اَنْعَمَ اللّٰهُ مر آن
کس را که انعام کرده است خدای تعالی عَلَیْهِ بر وی بتوفیق اسلام و هدایت ایمان و خدمت و متابعت او ترا و توفیق تو او را در
آزاد کردن او و محبت ورزیدن تو نسبت باو وَاَنْعَمْتَ عَلَیْهِ و انعام کردی تو بر وی بپروردن و آزاد کردن او از خواص محبت
و اختصاص او را بفرزندخواندن یعنی گفتی زید را که مستغرق نعمت خدا و رسول است اَمْسِکْ عَلَیْکَ نگاهدار بر خود
زَوْجَکَ زن خود را یعنی زینب وَاتَّقِ اللّٰهَ و بترس از خدای تعالی در امر زینب از آنکه از روی اضرار طلاقش دهی
وَتُخْفِیْ فِیْ نَفْسِکَ و پنهان میکردی در نفس خود مَا اللّٰهُ مُبْدِیْهِ آنچیز را که خدا پیدا کننده و آشکارا سازنده آنست
از نکاح کردن تو زینب را که زید طلاقش دهد وَتَخْشَی النَّاسَ و میترسیدی از سرزنش مردمان بغیر حق که گویند
زن پسر خود را خواست وَاللّٰهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشٰهُ و حال آنکه خدای سزاوارتر است از آنکه بترسی از وی در آنچه باید ترسید
و متقیات که حضرت ترسکارترین خلق بوده زیرا که کیفیت خوف و خشیت بحسب کیفیت علم است که انما یخشی الله من عباده العلماء
پس بحکم انا اعلمکم آنحضرت از همه عالم اخشی بوده در خوف و خشیت او بیشتر و در حدیث آمده که الخوف رفیق و چون خشیت
آنحضرت عهدا در نهایت مرتبه بود پس مراد بخشیت استحیا باشد چه حیا بر شیمه حضرت غالب بود کما قال الله تعالی ان ذلکم کان
یؤذی النبی فیستحیی منکم علم الهدی در تنزیه الانبیا آورده که عرب ادعیا را نازل منزله ابنا میدانستند در جمیع احکام و بجهة
این مطلقات ابنا را بنکاح خود در نمی‌آوردند پس پیغمبر صلی الله علیه و آله اراده فرمود که بجهة تزویج او بزینب بعد از طلاق
بالکلیه این حکم را باطل کرداند و فسخ سنت جاهلیت نماید و اما اخفای این معنی میل بود بجهة ترس اینکه مردمان گویند
که رسول صلی الله علیه و آله زن پسر خود را خواسته و لهذا بزید گفت که امسک علیک زوجک واتق الله و موید این معنی است
فَلَمَّا قَضٰی زَیْدٌ پس آنهنگام که گذارد زید مِنْهَا از زینب وَطَرًا حاجتی را که باو داشت از نکاح و مباشرت
و بعد از آنکه از او ملال گرفت بجهة ترفع و تعظیم از وی و هیچ احتیاج باقی نماند و طلاقش گفت و زینب عده را تمام کرد و
موضح کنند که قضای وطر کنایت است از طلاق یعنی چون مراد خود را از او یافت که آن طلاق است و عده او بسرآمد زَوَّجْنٰکَهَا

تزویج نمودیم ترا باو و او را بتو دادیم لِکَیْ لَا یَکُوْنَ تا نباشد بعد از تو عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ بر مؤمنان شکی یا اثمی
و وبالی فِیْ اَزْوَاجِ اَدْعِیَآئِهِمْ در خواستن زنان پسرخواندگان خود را اِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا یعنی وقتی که
گذارده باشد حاجت خود را از نکاحت باطلاق و انقضای عدة یعنی بجهة آنکه جمع مؤمنان اقتدا بتو کرده زوجات مطلقه ادعیای
خود را بنکاح در آورند زینب را بتو تزویج کردیم و رسم جاهلیت را در هم شکستیم وَکَانَ اَمْرُ اللّٰهِ و هست کاری که خدای خواهد
مَفْعُوْلًا کرده شده یعنی هر امری که اراده الهی تعلق گیرد بآن البته گذارده شود و بوقوع آید چنانکه تزوج سید عالم
صلی الله علیه و آله با زینب از انس بن مالک مرویست که چون عده زینب منقضی شد رسول خدا زید را گفت که زینب را برای من
خواستگاری کن که مرا بر کسی اعتمادی نیست زید روایت کند که من بخانه زینب رفتم آرد خمیر میکرد چون او را دیدم چنان در چشم
من بزرگ و عظیم الشان نمود که طاقت آن نداشتم که بآن نگاه کنم بجهة حرمت و مرتبت شان رسول پس پشت باو کردم و گفتم بشارت
باد ترا ای زینب که رسول خدا ترا خواستگاری میکند خوشحال گفت من هیچ کاری نکنم تا که بپروردگار خود مشاورت کنم پس برخاست
و بمصلای خود رفت و با خدای خود مناجات کرد حق تعالی آیه منزل کرد را انزال نمود و در روایت آمده که بعد از نزول این آیه
حضرت بید ستوری بخانه زینب آمد زینب گفت یا رسول الله بی خطبه و نکاح حضرت فرمود المزوج والجبرئیل الشاهد خدای
تزویج کننده منست بتو و جبرئیل گواهست بر آن بعد از آن بجهة این بر سایر زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله فخر میکرد و میگفت
حق تعالی مرا تزویج کرده بر پیغمبر و متولی تزویج شما اولیای شما بوده‌اند آورده‌اند که برای عروسی زینب حضرت پیغمبر ولیمه
مرتب کرد و مهمانی مهیا ساخت که برای هیچ زنی از زنان خود نساخته بود چه در یک روز گوسفند بکشت و نان و گوشت بسیار
اطعام مردمان میفرمود تا بغروب و از شعبی مرویست که زینب به پیغمبر گفت که من مزیت قرب و مرتبه بتو دارم نسبت بزنان دیگر
به چیز که هیچ زنی از زنان تو بآن موصوف نیستند جد من و جد تو یکی است که عبدالمطلب است و حق تعالی مرا در آسمان بتو
نکاح بسته و جبرئیل سفیر و شاهد عقد من بوده و بدانکه بعضی از اهل خلاف این قصه را بر وجهی ایراد کرده‌اند که عقل و شرع
منکر است از جمله آن عاشق شدن پیغمبر است صلی الله علیه و آله با زینب در حینی که زوجه زید بوده و شبهه نیست که این متضمن
فسق و معصیت است و حال آنکه انبیا از صغایر و کبایر معصوم‌اند و مبرا از منفر طباع ایشان چنانکه در کتب کلامیه مبرهن
شده و بیان حقیت این بحث در منهج الصادقین سمت تحریر پذیرفته و حق تعالی بعد از قصه تزویج زینب بحضرت رسالت صلی
الله علیه و آله بیان میفرماید براءة ساحت آنحضرت و پاکدامنی او میفرماید بقوله مَا کَانَ عَلَی النَّبِیِّ نیست بر پیغمبر مِنْ
حَرَجٍ هیچ شکی و وزری و وبالی فِیْمَا فَرَضَ اللّٰهُ لَهٗ در آنچه قسمت کرده و تقدیر نموده خدای برای پیغمبر صلی الله
علیه و آله یعنی حلال کردانیده مراد از و یعنی زنان پسرخواندگان و این صورت مختص بآنحضرت نیست بلکه سُنَّةَ
اللّٰهِ سنت نهاده خدای سنتی فِی الَّذِیْنَ خَلَوْا در آن کسانی که گذشته‌اند از پیغمبران مِنْ قَبْلُ پیش از محمد
صلی الله علیه و آله مراد انبیای دیگرند که خدای نفی حرج کرد از ایشان در آنچه مباح کرده بود بر ایشان از تزویج ازواج ادعیا
و غیر ایشان از سایر مباحات همچنانکه داود علیه السلام که صد زن داشت و سلیمان سیصد زن و هفتصد سریه و هر کدام

سابق کثرت ازواج مطلقا جایز بوده باشد بد و نه حرج نیست بر محمد صلی الله علیه و آله که سید انبیاست نیز حرجی نباشد در
آنچه خواهد از زوجه پسر خوانده خود و غیر آن **وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ** و هست امر خدای **قَدَرًا مَقْدُورًا** حکمی
گذارده شده نافذ یعنی امری که بر انبیا نازل ساخته بود حکمی مقتضی و گذارده شده البته واقع شدنی و ناچار بود مقدار
که موافق حکمت بود و تفاوتی و خللی در آن راه نداشت بقوله **الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ** آنانکه گذشته اند کسانی بودند که
میرسانیدند **رِسَالَاتِ اللَّهِ** پیغامهای خدا را با امتان بی کتمان از ترس مردمان **وَيَخْشَوْنَهُ** و میترسیدند
از او **وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا** و نمیترسیدند از کسی در آنچه متعلق بود در ادای تبلیغ دعوت **إِلَّا اللَّهَ** مگر از خدای تعالی
وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای تعالی **حَسِيبًا** کفایت کننده مقاصد ترسندگان از او و یا شمار کننده اعمال بندگان
و چون کفایت و حساب در دست اوست پس باید که از او ترسند نه غیر او و در این آیه دلیل است که انبیا را تقیه جایز نیست
بر تبلیغ احکام رسالت نه در غیر آن پس منافی و تخشی الناس نباشد چون خوف حضرت جهت مقالهٔ قبیحه بود که منافقان در
او گویند و عاقل هم چنانکه ملاحظه میکند از مضار محترز میشود از بدی ظنون و قول قبیح و هیچکدام از این متعلق به تکلیف
نیست و حضرت بعد از تزوج بزینب از لحوق مضرت بسیار رسید چه منافقان بی دین زبان طعن گشودند و گفتند این مرد ما را
میگوید که زنان پسران بر شما حرام است و خود زن پسر خود را خواسته یعنی زن زید که پسر خوانده اوست چه ایشان پسر خوانده را
مثل پسر صلبی و اصلی میدانستند در جمیع احکام چنانکه گذشت حق تعالی جهت رد قول ایشان این آیه فرستاد که **مَا كَانَ مُحَمَّدٌ**
نیست محمد صلی الله علیه و آله **أَبَا أَحَدٍ** پدر هیچیک **مِنْ رِجَالِكُمْ** از مردان شما تا وی و آن کس را حرمت مصاهره باشد
و عمومیت این حکم منتقض نمیشود بطاهر و قاسم و ابراهیم که پسران صلبی آنحضرت بودند زیرا که ایشان بحد رجال نرسیده بودند
و بر تقدیر بلوغ ایشان از رجال او بودند نه از رجال امت و خطاب راجع بامت جهت رد ابوت وی نسبت بزید که
آنحضرت بود و حسن و حسین نیز منتقض نمیشود جهت عدم بلوغ ایشان در حین حیوة آنحضرت و بر تقدیر بلوغ از رجال حضرت
نه از رجال امت و نیز مراد ولد است نه ولد ولد و اینکه ایشان را پسر خود خوانده و فرموده ابنای هذان ریحانتان من الدنیا
و ابنای هذان امامان قاما او قعدا یعنی این هر دو پسران من از دنیا دو ریحان منند و این هر دو پسران من امامان
ایستاده و یا نشسته مراد ولد ولد است نه ولد حاصل که حق تعالی رد قول منافقان کرده فرمود محمد حبیب حقیقت
پدر هیچ کس از مردان شما نیست تا زید پسر او باشد **وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ** و لیکن هست فرستاده خدای و هر رسولی
پدر امت خود است نه مطلقا بلکه از حیثیت انکه او مشفق و ناصح ایشانست و واجب التعظیم والتوقیر والطاعة بر ایشان
و زید از جملهٔ امت و نیست میان پیغمبر و او دلالتی تا موجب مصاهره گردد **وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ** و هست ختم کننده
پیغمبران یعنی آخرین ایشان و حفص بفتح تا خواند یعنی محمد انگونه است که مهر پیغمبرانست و باو مهر نبوت تمام کرده شده است
با این معنی که نبوت از او در نخواهد گذشت و بدیگری بعد از وی تعلق نخواهد گرفت و لهذا اولاد آنحضرت قبل از وفات او
شربت فنا چشیدند چه اگر بعد از وی فرزند بالغی میماند منصب نبوت لایق او میبود جهت شرافت مرتبه و مزیت رتبه

او بر سایر خلقان و در وقتی که ابراهیم در گذشت آنحضرت فرمود که اگر زنده میماند پیغمبری بود و نزول عیسی بعد از وی
خاتمیت آنحضرت نیست زیرا که مراد خاتم النبیین آنست که هیچ نبی بعد از او مبعوث نخواهد شد و بعثت عیسی قبل از او بوده
و دیگر بعد از نزول او از آسمان عمل بشریعت حضرت خاتم الانبیا خواهد کرد نه بر شریعت خود محمد بن الحسن از پدر خود روایت
کرده که رسول فرمود که من آن حاشرم که خدای تعالی خلقان را بر اثر من حشر کند و من آن عاقبم که از عقب من پیغمبری دیگر نباشد
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی **بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا** بهمه چیز دانا پس میداند که کیست سزاوار آنکه نبوت باو ختم شود
و در عیون الاجوبة آورده که ختمیت هر کتابی بمهر اوست حق تعالی پیغمبر را مهر گفت تا بدانند که تصحیح محبت الهی جز بمتابعت حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نیست و نتوان کرد که ان کنتم تحبون الله فاتبعونی و چون شرف بزرگواری کتاب بمهر است
شرف جملهٔ انبیا نیز بدان حضرتست و شاهد هر کتاب مهر اوست پس شاهد همه در محکمهٔ قیامت او خواهد بود که و جئنا بک
شهیدا علی هؤلاء و چون کتاب را مهر کردند کتاب از خواندن اغیار محفوظ شد نبوت نیز چون سمت اختتام یافت در نبوت
بر غیر او بسته گشت و از موافق و مخالف مرویست که آنحضرت امیر المؤمنین را خطاب کرد که یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی
الا انه لا نبی بعدی ای علی تو از من بمنزلهٔ هارونی از موسی الا آنست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود یعنی اگر جایز میبود که بعد از
من پیغمبری باشد آن تو میبودی نه غیر جهت جامعیت فضل و عصمت و مزیت علم و انواع محاسن و اخلاق تو نسبت بمردمان و
بعد از ان ارشاد اهل ایمان میکند بکثرت تحمید و تسبیح و تکبیر و تهلیل که موجب مثوبات جاودانیست و دافع وساوس شیطانی
و مساعدهٔ او از دیگران پس میفرماید که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کسانی که گرویده اید **اذْكُرُوا اللَّهَ** یاد کنید خدا را **ذِكْرًا**
كَثِيرًا یاد کردنی بسیار یعنی در غالب اوقات بانواع ذکر از تحمید و تهلیل و تکبیر و تمجید **وَسَبِّحُوهُ** و تسبیح گویید آنرا
یا نماز گذارید برای او **بُكْرَةً وَأَصِيلًا** بامداد و شبانگاه چه نماز صبح و شام اشق است در این دو وقت از دو وقت ادای
جهت غلبت نوم در این دو وقت و گویند اختصاص این دو وقت با این دو نماز جهت آنست که در این دو ساعت ملائکه صبح و شام
حاضرند و هر دو تسبیح با صلوة او را ثبت خواهند نمود در نامهٔ عمل او و نزد کلبی بکرة صلوة فجر است و اصیل صلوة ظهر و
عصر و مغرب و عشا و تسمیهٔ صلوة بتسبیح جهت آنست که صلوة متضمن تسبیح و تنزیه او سبحانه است و عطا را در ذکر اکثر الخلاف
بیادات مجاهد از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که مراد آنست که خدا را در هیچ وقت فراموش نکنید پس بنابر این
مراد ذکر قلبیست چه دوام ذکر بزبان ممکن نیست و در لطایف قشیری آورده که مراد بذکر کثیر اشارتست بمحبت حق تعالی
یعنی او را دوست دارید چه مقررست که من احب شیئا اکثر ذکره تا لذت دوستی ذکر فراوانست چه دوستی نگذارد
که زبان از ذکر دوست و یاد دل از فکر او خالی ماند بدین مضمون **بیت** در هیچ مکان نیم ز فکرت خالی : در هیچ زمان
نیم ز ذکرت غافل و گویند مراد بذکر و تسبیح آنست که حق تعالی را یاد کنید بصفات اعلی و اسماء حسنی و تنزیه او نمایید از هر چه
لایق ذات او نباشد از معایب و نقایص و نزد مقاتل مراد باین کلمات اربع است یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر
و از ائمهٔ هدی مرویست که هر که تسبیحات اربعه را سی بار بگوید او ذکر خدا بسیار کرده و زراره و حمران که پسران اعین اند از ابو عبد الله

زراره

علیه السلام نقل کرده اند که آنحضرت فرمود که هر که تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بگوید او ذکر خدا بسیار کرده و واحدی باسناد خود از
ضحاک بن مزاحم نقل کرده که ابن عباس فرمود که جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله آمد و گفت ای محمد بگو سبحان الله والحمد لله و لا
اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم عدد ما علم و زنة ما علم و ملاء ما علم چه هر که این را بگوید حق تعالی شش
خصلت برای او ثبت کند یکی آنکه او را از ذاکرین الله کثیرا بنویسد دوم آنکه او افضل باشد از ذاکران در شب و روز سیم اشجار بسیار در
بهشت برای او بنشانند چهارم گناهان او را بیامرزد و فرو ریزند گناهان او را از آن هم چنانکه برگها از درخت خشک بیفرو شود
پنجم آنکه نظر رحمت باو کند ششم آنکه او را هرگز معذب نکند از عبدالله عباس روایت که حق تعالی بندگان را هیچ چیز امر نکرده مگر آنرا
حدی معین و مقرر فرموده و سقوط آنرا بعذری اجازت فرموده مگر ذکر را که از برای او حدی مقرر نکرده بلکه فرموده مراد در همه
افعال و اقوال و اوقات یاد کنید و بعد از آن بر سبیل امتنان با اهل ایمان خطاب میکند که **هو الذی یصلی علیکم** اوست خداوند که
درود میدهد یعنی رحمت میکند بر شما **وملائکته** و درود میدهند فرشتگان یعنی آمرزش میطلبند گناهان شما را
و این درود خدا و ملائکه بر شما جهت **لیخرجکم** از برای آنکه بیرون آورد شما را **من الظلمات** از تاریکیهای کفر و جهالت
و معصیت **الی النور** بسوی روشنی ایمان و معرفت و طاعت بوسیله الطاف و هدایت **وکان بالمؤمنین رحیما**
و هست خدای مهربان بگروندگان که خود بر ایشان رحمت میکند و ملائکه را بطلب رحمت و آمرزش برای ایشان میفرماید در خبر است
که بنی اسرائیل موسی را گفتند که خدای ما نماز میگذارد خطاب آمد بموسی که بگو بایشان که صلوة من رحمت باشد و رحمت من واسع
و بهمه چیزی رسیده **تحیتهم** درود دادن خدا اهل ایمان را **یوم یلقونه** در روزی که برسند بجزای او که نعیم بهشت
است و یا نزد مرگ و یا وقت خروج از قبر **سلام** سلامیست که خبر است بسلامتی از هر آفتی و مخافتی یعنی حق تعالی جهت تعظیم و تکریم
بر ایشان سلام کند هم چنانکه سایر انواع تعظیم با ایشان کرامت نماید و از ابن مسعود مرویست که چون ملک الموت نزدیک بنده
مؤمن رسد گوید السلام علیک ربک یقرئک السلام سلام بر تو باد حق تعالی سلام میرساند **واعد لهم** و آماده کرده است
خدای برای مؤمنان با وجود تحیت بر ایشان **اجرا کریما** مزدی بزرگوار که بهشت و نعیم آن بعد از آن خطاب برسول
میکند بر سبیل توقیر و تعظیم و عرض امتنان بر بندگان بارسال آنحضرت بر ایشان **یا ایها النبی** ای پیغمبر بلند مرتبه با خبر هدایت
انا ارسلناک بدرستیکه ما فرستادیم ترا بر بندگان **شاهدا** در حالتی که گواهی دهنده بر تصدیق و تکذیب امت و طاعت
و معصیت **ومبشرا ونذیرا** و مژده دهنده برحمت مر اهل تصدیق و بیم کننده از نزول عذاب مر اهل تکذیب **وداعیا**
الی الله و خواننده مردمان بپرستش خدا و اقرار بتوحید او و با آنچه واجبست تصدیق بآن و عمل بآن از فنون اعتقادات اصول و
فروع **باذنه** بفرمان او یا بتوفیق و تیسیر او **وسراجا منیرا** و چراغی روشن یا خداوند سراج منیر که قرآنست حسینی کاشفی
در تفسیر خود آورده که حق سبحانه پیغمبر ما را سراج خوانده زیرا که هم چنانکه روشنی و نور چراغ ظلمت را محو کند نور وجود آنحضرت
نیز ظلمت کفر را از عرصه جهان نابود سازد دیگر هر چه در خانه گم شود بنور چراغ بر متقیان انوار معرفت روشن شود و نیز
چراغ اهل خانه را سبب امن و راحت و دزد را واسطه خجلت و عقوبت و آنحضرت نیز دوستانرا وسیله سلامت و

منکرانرا موجب حسرت و ندامت و منیرا تاکید است یعنی تو چراغی مانند چراغهای دیگر کاهی مرده و کاهی افروخته و تو از اول
تا آخر روشنی چراغ هدایت مشهود شوند و هیچ کس نور ترا مغلوب و منطفی نتواند ساخت که یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم
والله متم نوره و دیگر چراغها شب نور دهند نه روز و تو شب دنیا را بنور معرفت روشن ساخته و روز قیامت را نیز
بنور شفاعت روشن خواهی ساخت و در کشف الاسرار نقل کرده که حق تعالی آفتاب را سراج خوانده که وجعلنا سراجا وهاجا
و پیغمبر ما را نیز سراج گفت آن چراغ آسمانست و این چراغ زمین و این چراغ عقبی و آن چراغ منازل فلک و این چراغ محافل
آن چراغ آب و گلست و این چراغ جان و دل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند و بظهور این چراغ از خواب عدم برخواسته
بعرصه گاه وجود آیند و چون نور وجود با جود او از ظلمت کده جهالت بسرحد ضیاء معرفت رسیده اند از اینجهة حق تعالی خطاب
با او کرده لولاک لما خلقت الافلاک خطیب خوارزمی نیز که از علمای جمهور است از ابن مسعود نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
فرمود که حق تعالی آدم را خلق فرمود و در او نفخ روح نمود عطسه کرد و گفت الحمد لله حق تعالی باو وحی فرستاد که بعزت و جلال
من که اگر نه آن بودی که میخواهم که دو بنده در دنیا بیافرینم ترا نمی آفریدم گفت الهی این دو بنده از من بوجود آیند خطاب
آمد که نعم ای آدم سر بردار و نگاه کن چون سر برداشت بر ساق عرش نوشته بود که لا اله الا الله [illegible]
که مستجمع جمیع صفات کمالست و محمد که پیغمبر اوست بهترین عالمیان و هادی جمیع خلقانست از ظلمات ضلالت بروشنی معرفت
و ایمان و علی اقامت کننده حجت بر اثبات حق و محق و باطل و مبطل و هر که علی را بشناخت پاک و پاکیزه گشت و هر که او را نشناخت
ملعون شد و از رحمت دور ماند سوگند میخورم بعزت خود که در بهشت در آرم هر که اطاعت او کند و اگر چه در حق من عصیان کرده باشد
و در دوزخ داخل سازم هر که فرمان او نبرد و اگر چه اطاعت من کند و مقرر است که این جهت آنست
که امر او امر رسولست و نهی او نهی رسول پس مطیع او مطیع رسول الله که رحمة للعالمین است و سراج منیر و عاصی او عاصی
رسول بدلیل انا و علی من نور واحد و انا کالشمس و علی کالقمر یعنی من و علی از یک نوریم بروشنی هدایت هم مردمان از ظلمت
گمراهی خلاص شده اند و من مانند آفتابم و علی مانند ماه چه بواسطه ماه از شب تاریک جهالت بروشنی روز معرفت
و بیامن لوامع هدایت ما از بیدای ضلالت رسته بصراط مستقیم رسیده اند هم چنانکه میفرماید که **وبشر المؤمنین**
و مژده ده ای محمد مؤمنانرا که سالک طریق حقند و توابع اوامر و نواهی **بان لهم** بدرستیکه مر ایشانراست **من الله**
از نزدیک خدای **فضلا کبیرا** بخشش بزرگ و زیاده بر مزد اعمال ایشان و یا افزون بر سایر امم **ولا تطع**
الکافرین والمنافقین و فرمان مبر کافرانرا و منافقانرا و بر مخالفت ایشان ثابت قدم باش **ودع** و
بگذار و دست بدار **اذیهم** از رنج و اذیت رسانیدن بایشان یعنی در صدد انتقام ایشان مباش که من شر ایشانرا از تو
کفایت کنم ابن عباس فرموده که این آیه بآیة السیف منسوخست **وتوکل علی الله** و توکل کن بر خدای در دفع ایشان
چه او کفایت شر ایشان خواهد کرد و ایشانرا بعذاب گرفتار خواهد ساخت **وکفی بالله وکیلا** و بسنده است
خدای کارسازنده مر ترا یعنی او کافیست در آنکه کار ترا او کفایت کند یا نگاهبان همه مؤمنان از شر دشمنان و یا ضامن علاج

نصرت وغالبیت تو و بعد از عرض امتنان بر مؤمنان و بیان مزیت شرف سرور عالمیان باز نقل کلام در احوال زنان

میفرماید که **یا ایها الذین آمنوا** ای کسانیکه ایمان آورده اید **اذا نکحتم المؤمنات** چون نکاح کنید زنان

گرویده را **ثم طلقتموهن** پس طلاق دهید ایشانرا **من قبل ان تمسوهن** پیش از آنکه مس کنید یعنی

از مواقعه **فما لکم** پس نیست مر شما را **علیهن** بر زنان مطلقه **من عدة تعتدونها** هیچ عده که شمار کنید

ایام آنرا یعنی عده بر ایشان نیست بلکه بعد از طلاق بدون استیفای عده بشوهر میتوانند رفت و اگر در عقد نکاح ذکر

مهر نکرده باشید **فمتعوهن** پس متعه دهید یعنی بهره ور سازید بچیزی و متعه بر وسع مردان است کقوله علی

الموسع قدره و علی المقتر قدره و نزد علمای ما وجوب متعه در عقدیست که ذکر مهر نشده و نزد در عقدی که فرض مهر شده

وسرحوهن و رها کنید و بگذارید ایشانرا **سراحا جمیلا** رها کردنی و بگذاشتنی نیکو یعنی بدون اضرار

و ابذا و منع حق ایشانرا از منازل خود بیرون کنید که شما را قبل از مساس عده نیست تا در منزل خودشان جای دهید

و تفصیل این بحث و بیان مسایل متعلقه بر آن در منهج الصادقین مذکور شد **یا ایها النبی** ای پیغمبر برگزیده **انا**

احللنا لک بدرستی که ما حلال کرده ایم برای تو **ازواجک اللاتی آتیت** زنان ترا از آنها که داده **اجورهن**

مهرهای ایشان تقیید احلال با عطای مهر جهة اختیار طریق افضل است نه برای توقف حل بر آن هم چنانکه تقیید احلال

مملوک بمسبیه بقوله **وما ملکت یمینک** و حلال ساخته ایم برای تو آنچیزیرا که مالک شده است دست تو یعنی کنیزان

ترا **مما افاء الله علیک** از آنچه که رد کرده است خدای بر تو از غنیمت مشرکان چون صفیه که از غنایم خیبرات و ریحانه

که از غنایم بنی قریظه است و امثال ایشان از ماریه و جویریه **وبنات عمک** و حلال کرده ایم برای تو دختران عم

تو **وبنات عماتک** و دختران عمهای تو از اولاد عبد المطلب که از اشراف قریش اند **وبنات خالک** و دختران

خال **وبنات خالاتک** و دختران خالهای تو از اولاد عبد مناف **اللاتی هاجرن معک** از زنانی که هجرت کردند

با تو **وامرأة مؤمنة** و زنان گرونده بخدا و رسول **ان وهبت نفسها** اگر ببخشند نفس خود **للنبی**

مر پیغمبر را **ان اراد النبی** اگر خواهد پیغمبر **ان یستنکحها** اگر طلب نکاح کند او را **خالصة لک** خالص

کرده شده است احلال آن زن مؤمنه بر طریق مذکور خالص شدنی برای نفس تو **من دون المؤمنین** بجز

از مؤمنان یعنی از مخصوصات تست که زن را بمجرد هبه بی مهر و صیغه نکاح کنی و مؤمنان را جایز نیست مگر بصیغه عقد

یا بملک و عدول الخطاب بغیبت و لفظ نبی و تکرار آن و بعد از آن رجوع بخطاب اشعار است بآنکه این خصوصیات

بآنحضرت جهة شرف نبوت و علما را اختلاف است در وقوع این صورت و اشهر آنست که این هبه واقع شده از زینب بنت

خزیمه انصاریه که او را ام المساکین گویند و این صورت در رمضان بود در سال سیم از هجرت و هشت ماه در حرم محترم

آنحضرت بود و در ربیع الآخر در سال چهارم وفات کرد و امام زین العابدین علیه السلام فرموده که و اهلام شریک بنت

جابر اسدیه بود و نزد قتاده میمونه و بروایت عروه زبیر خوله بنت حکیم و در تبیان گفته که ام سهل بوده از بنی اسد

اهل بیس هبه از ام شریک واقع شده و دولت عقد در یافته بعد از آن حق تعالی بیان میکند که شرایط عقد و قسم

ازواج و عدد معین برای مؤمنان محض حکمت و عین مصلحت و میفرماید که **قد علمنا** بدرستی که ما

دانسته ایم **ما فرضنا علیهم** آنچه فرض کرده ایم بر امت از شرط و عقد نکاح و تعیین مهر و نفقه و وجوب قسم

عدد **فی ازواجهم** در زنان ایشان **وما ملکت ایمانهم** در آنچه مالک شده است دستهای ایشان یعنی

امر در مملوکات و ما حلال کرده ایم زنانرا بتو بمجرد هبه و آنرا خاص تو کرده ایم **لکی لا یکون علیک**

حرج تا نباشد بر تو ضیقی و حرجی و شکی و الی در آن **وکان الله غفورا رحیما** و هست خدای آمرزنده

هر چیزیرا که متعذر از آن متغیرات و مهربان بتوسعه بر مواضعی که مظنه حرج باشد و یا آمرزنده بندگان

اگر بعد از وقوع ایشان در حرج توبه کنند و رحیم بر ایشان و عدم تکلیف ما لا یطاق بر ایشان قبل از این گذشت که از

پیغمبر صلی الله علیه و آله از او چیزی میطلبیدند که متعذر آنحضرت بود و آیه تخییر نازل شد اینجا نیز بیان آن میکند

ترجی باز پس دار **من تشاء منهن** هر کرا میخواهی از آن زنان و ترک مضاجعه آن نمای **وتؤوی الیک**

و جای دهی بسوی خود و منضم سازی بخود بمضاجعه **من تشاء** هر کرا میخواهی از ایشان یعنی مخیری در قسمت

میان ایشان و گویند معنی آنست که طلاق دهی هر کرا اراده کنی و نگه داری هر کرا خواهی و قول اول اشهر است و در

زاد المسیر آورده که میان همه ازواج غیر از سوده رضی الله عنها که نوبت خود را بعایشه بخشیده بود رعایت قسم میکرد

تا آخر عمر و در کشاف آورده که آنحضرت ارجا فرمود از پنج زن که سوده و صفیه و جویریه و ام حبیبه بود یعنی دعایت

قسم میکرد میان ایشان هر کرا که میخواست چنانچه با خود میگرفت بمضاجعه که عایشه و حفصه و ام سلمه و میمونه

و زینب بود **ومن ابتغیت** و هر کرا خواهی باز طلبی و دلجویی کنی **ممن عزلت** از آنها که یکسو کرده از

ایشان و در مضاجعه ارجا کرده **فلا جناح علیک** پس هیچ گناهی نیست بر تو در این در وسیط گفته که وجوب

قسم بدین آیه از حضرت ساقط شد **ذلک** این تفویض امر ایشان بمشیت تو بر طریق سویت بدون اختصاص

آن یعنی دون بعضی **ادنی ان تقر اعینهن** نزدیکتر است بآنکه چشمهای ایشان روشن شود **ولا یحزن**

و اندوهناک نشوند از آن **ویرضین** و خوشنود باشند و راضی و شاکر **بما آتیتهن کلهن** بآنچه دهی

ایشانرا همه یعنی چون دانستند که آنچه تو میکنی از کناره کردن و جا گرفتن و عزله کردن و طلبیدن زنانرا بعضا

بفرمان خدای تعالی است ملول نمیشوند و کردن نمی نهند **والله یعلم** و خدای میداند **ما فی قلوبکم** آنچه

در دلهای شماست پس اجتهاد کنید در احسان این و عیده است کسی را که راضی نباشد بآنکه حق تعالی آنرا بمشیت رسول

تفویض کرده **وکان الله علیما** و هست خدای دانا بضمایر بندگان **حلیما** بردبار که تعجیل نکند بعقوبت

مجرمان و اختلاف اقوال مفسران در این آیه در منهج الصادقین توان یافت و بعد از نزول آیه تخییر چون ازواج اختیار

خدا و رسول کردند و اطاعت نمودند آیه آمد که چون امتثال حکم خدا و رسول نمودند و ترک مقترحات کردند **لا**

یحل لك النساء حلال نباشد مر ترا زنان دیگر من بعد از پس این نه زن که در عقد تواند چه تسعه در حق تو
چون اربعه است در حق امت ولا ان تبدل بهن من ازواج و حلال نیست اینکه بدل کنی بدیشان از زنان دیگر یا نکه
یکی از آنرا طلاق دهی و بجای او دیگری را نکاح کنی ولو اعجبك و اگرچه بشگفت آرد ترا حسنهن خوبی ایشان
الا ما ملکت یمینك مگر آنچه مالك شود دست تو یعنی بتصرف تو درآید بطریق ملکیت از کنیزان وکان الله
وهست خدای تعالی علی کل شیء برهمه چیزها رقیبا نگاهبان پس محافظت امر خود کنید و از آنچه بر شما حلال نیست
تعدی مکنید و مراقبت عبارتست از دانا و بینا دانستن حق و در نهان و آشکارا با ادب و حرمت زیستن و هر که از ستر دل
حق آگاه گشت او را از مراقبت حال خود چاره نیست و در کشف الوفاء آورده که نزد بعضی این آیه منسوخست بآیه انا احللنا لك
آیه و این فتوی اصحاب ماست و نزد بعضی آیه ترجی من تشاء را این هرد و آیه اگرچه در قرائت مقدم واقع شده اند اما در نزول
مسبوق‌اند مانند آیه عدت و بعد از نزول این آیه بر آنحضرت مباح شد آنچه محظور است و اینکه از بعضی اهل تفسیر روایت
که رسول خدای صلی الله علیه و آله از دنیا بیرون نرفت تا آنکه زنان دیگر بر وی حلال شدند مؤید اینست آورده اند که چون
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله زینب را رضی الله عنها بحکم حق تعالی قبول نمود ولیمه ترتیب نمود و مردمان را طلبید
دعوتی مستوفی داد چنانکه گذشت و چون طعام خورده شد مردمان بسخن گفتن مشغول شدند و زینب در گوشه خانه
روی در دیوار نشسته و حضرت بجهة حیایی که بجهالت زینب داشت میخواست که مردم بروند و ایشان بمکالمه مشغول بودند
تا که مجلس مطول شد و آخر خود از مجلس برخاست و برفت و اکثر صحابه بر تبعیت او برخواستند و برفتند و سه کس ماندند
الغرض طرف میگفتند حضرت بدر خانه آمد و شرم میداشت که ایشان را عذر خواهد و بعد از انتظار بسیار که خلوت شد بخانه
زینب درآمد و انس بن مالك خواست که بخانه زینب درآید حضرت پرده میان حجره فرو گذاشت و آیه حجاب نازل شد
یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید بخدا و رسول لا تدخلوا بیوت النبی درمیایید بخانهای پیغمبر صلی الله علیه
الا ان یؤذن لکم مگر آنکه دستوری داده شود یعنی شما را بخوانند الی طعام بخوردن طعام غیر ناظرین
در حالتی که غیر منتظر باشید یعنی انتظار اناه وقت طعام را چه بودند که محافظت وقت طعام میکردند و چون وقت
آن میرسید و اثری و داند و بخانه نبوی ظاهر میشدی آمدندی و می نشستند حکم شد که چون در روید منتظر آن مباشید که
طعام برسد ولکن اذا دعیتم و لیکن چون خوانده شوید فادخلوا پس درآیند فاذا طعمتم پس چون طعام
خوردید فانتشروا پس پراکنده شوید و مکث مکنید آیه خطابست بکسانی که منتظر طعام رسول بودند و بجهة آن
در خانه وی می نشستند و اگر نه هیچ کس را جای نبود که بجهة غیر طعام بی اجازت بخانه او درآیید و لبث نمایید و نه از ان وی
ولا مستأنسین و دیگر درمیایید در بیوت وی در حالتی که آرام گرفتگان باشید لحدیث برای سخن یکدیگر
ان ذلکم بدرستی که درنگ شما بعد از طعام و طول سخن گفتن شما کان یؤذی النبی هست که میرنجانید پیغمبر را
فیستحیی منکم پس شرم میدارد از شما که گوید بیرون روید والله لا یستحیی و خدای شرم ندارد من الحق

از راست گفتن یعنی اخراج شما حق است پس سزاوار آنست که بجهة حیا ترك کرده نشود هم چنانکه حق تعالی ترك اظهار نفس نمود
بجهة حیا و امر کرد باخراج شما پس برای تعظیم رسول خود نهی دخول شما نمود از آنچه موجب اذیة و کراهت آنحضرت است
مجاهد از عایشه نقل کرده که من با رسول خدا طعام میخوردم عمر پیدا شد رسول او را بطعام خوردن دعوت کرد وی بیامد
و بطعام خوردن مشغول شد در اثنای طعام خوردن انگشتش بانگشت من خورد رسول را از این کراهت آمد آیه حجاب نازل شد
که بیدون اذن رسول الله بخانه وی مروید که موجب اذیت و کراهت رسولست واذا سألتموهن و چون خواهید از
از زنان پیغمبر متاعا چیزی که بدان تمتع و انتفاع گیرید از امتعه و اقمشه خانه فاسئلوهن پس بخواهید از ایشان
آنرا من وراء حجاب از پس پرده ذلکم آن سؤال شما از پس حجاب اطهر پاکیزه ترست و پاکتر لقلوبکم
مر دلهای شما را وقلوبهن و دلهای زنان را از ریبت و تهمت و از خواطر شیطانیه و هواجس نفسانیه از ابن عباس
مرویست که مردی از اصحاب گفت که اگر رسول خدای رحلت نماید من عایشه را بنکاح خود درآورم مقاتل گفته که این کس طلحة بن
عبیدالله بود که میگفت محمد نهی میکند ما را از آنکه با دختران عم خود سخن گوییم مکرر در پس پرده والله که اگر بمیرد عایشه را بزن
کنم و ابو حمزه ثمالی فرموده که دو مرد از اصحاب گفتند آیا محمد زنان ما را نکاح تواند کرد و ما زنان او را نکاح نتوانیم کرد
والله که اگر بمیرد ما زنان او را نکاح کنیم و مراد یکی عایشه بود و دیگری ام سلمه حق تعالی آیه فرستاد که وما کان لکم
و نرسد و نسزد مر شما را ان تؤذوا رسول الله آنکه برنجانید فرستاده خدا را و بکینه از آنچه اکاره باشد از آن ولا
ان تنکحوا و نشاید شما را که نکاح کنید ازواجه زنان او را من بعده از پس وفات یا بعد از آنکه طلاق
داده باشد ابدا هرگز ان ذلکم بدرستی که ایذای آنحضرت و نکاح ازواج او کان عند الله هست نزد
خدای عظیما گناه بزرگ زیرا که حرمت آنحضرت لازم است در حیوة او و بعد از وفات او بلکه زکای حیوة و لباس
و آن شفاعت بعد از وفات برملای اعتدالا و وحده است این آیه نیز دلالت میکند بر خاصیت دیگر مر حضرت رسالت را
عدم نکاح ازواجست بعد از وفات باجماع علما مرویست که هم چنانکه بعضی از اصحاب میگفتند که اگر حضرت پیغمبر را وفات
رسد ما عایشه را بخواهیم هم چنانکه گذشت و بعضی دیگر این معنی را در دل داشتند و بزبان درنمی آوردند حق تعالی
فرمود ان تبدوا شیئا اگر آشکارا کنید چیزی را یعنی نکاح بعضی از امهات مؤمنان را و بزبان گویید او تخفوه
یا پنهان دارید او را در دل و بزبان نیارید فان الله کان پس بدرستی که خدای هست بکل شیء بهمه چیز از
سر و علانیه علیما دانا و بدان شما را سزا خواهد داد و در این آیه تهدید عظیمست بر تزوج ازواج پیغمبر صلی الله
علیه و آله بعد از وی بجهة وجوب رعایة تعظیم و حرمة آنحضرت در حین حیوة و ممات در خواست که چون آیه حجاب نازل شد
زنان پرده فرو گذاشتند آبا و اقارب ایشان گفتند یا رسول الله چون حکم نازل شد که زنان پرده نشین شوند ما از ایشان
پس حجاب با ایشان گفت و شنید باید کرد آیه نازل شد لا جناح علیهن هیچ گناهی نیست بر زنان فی آبائهن
در روی نمودن پدران خود ولا ابنائهن و بر پسران خود ولا اخوانهن و برادران خود ولا ابناء اخوانهن

بخانه او بدون اذن و منع شما نمود مر مر

حیوة و وفات او در ادای تعظیم حقوق یکسانست
خلعت خلافت عظمی در حیات مر مر

ونه پسران برادران خود وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ ونه پسران خواهران خود وَلَا نِسَائِهِنَّ ونه بر زنان ایشان یعنی زنان
مومنه که از جنس ایشانند نه زنان یهود ونصاری چه ایشان بجهة عدم دیانت وصف زنان اهل ایمان کنند نزد ازواج
خود واین قول ابن عباس است وگویند مراد جمیع زنانند وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ ونه بندگان واماء ملکت دستهای
ایشان یعنی از کنیزان نه بندگان چنانکه در سوره نور مذکور شد وَاتَّقِينَ اللَّهَ وبترسید ای زنان از خدای وپرده از
روی خود برمدارید مگر بدین گروه یا از جمیع معاصی بپرهیزید إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ بر همه اسرار ایشان از افعال واقوال شما وغیر آن شَهِيدًا گواه وهر چه در ظاهر وباطن کنید دانا باشد وعلم ذکر
عم وخال بجهة آنست که بمنزله والدین اند ولهذا حق تعالی عم را باب تسمیه فرموده در کریمه آبائک ابراهیم واسحق واسمعیل
عم یعقوب بوده وچون از فحوای آیات مذکوره وافتتاح سوره ملتفظ بنی که مشعر است بعلو مرتبه ومزیت پیغمبر صلی الله علیه و
آله والتزام شرایط ووظایف سید عالم صلی الله علیه وآله مفهوم میشود در عقب آن ایراد آیتی نمود که مشعر است بر کمال عنایت در
حق آنحضرت وفرموده که إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای وَمَلَائِكَتَهُ وفرشتگان او يُصَلُّونَ درود میفرستند
عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر [illegible] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید بخدا ورسول صَلُّوا عَلَيْهِ صلوات
دهید بر او وَسَلِّمُوا وسلام گوئید بروی تَسْلِيمًا سلام گفتنی یا تسلیم نمائید خود را وانقیاد اوامر محمد آرید
صلوة از خدای رحمت واز غیر او طلب رحمت ونزد جمعی از جانب او رحمت واز ملائکه استغفار واز مومنان دعا ومراد
اینجا اعتنا است باظهار شرف ورفع شان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وگفته اند که اللهم صل علی محمد یعنی خدایا عنایت کن یا د
تعظیم کن محمد را در دنیا باعلای دین واظهار دعوت بطریق بیّن واعظام ذکر وابقای شریعت ودر آخرت بقبول شفاعت
او در شان امت وتضعیف ثواب واظهار فضل او در اولین وآخرین وتقدیم او بر کافه انبیای مرسلین ولهذا گفته اند
که تعظیم وتکریم حق تعالی محمد را صلی الله علیه وآله بکریمه ان الله وملائکته یصلون علی النبی زیاده است از تعظیم آدم بسجود
کعب بن عجره روایت که بعد از نزول این آیه گفتیم یا رسول الله ما میدانیم که سلام را بر تو چگونه کنیم کیفیت صلوات بیان فرمائید
فرمود که بگوئید اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید بعد از آن فرمود که بعد حق تعالی دو فرشته
بر من موکل کرده اینده تا هر جا که نام من برند صلوات بر من دهند آن دو فرشته گویند که غفر الله لک خدای ترا بیامرزد
وفرشتگان آمین گویند واگر بر من صلوات ندهند آن فرشتگان گویند که لا غفر الله لک خدای نیامرزد ترا وفرشتگان آمین
گویند واز عبدالله مسعود روایت کرده اند باید که آن بوجه احسن باشد چه باشد که آن بر شما عرضه کرده شود گفتند یا ابن مسعود
طریق آنرا با تعلیم فرمای گفت بگوئید اللهم اجعل صلواتک ورحمتک وبرکاتک علی سید المرسلین وامام المتقین وخاتم
النبیین محمد عبدک ورسولک امام الخیر وقاید الخیر ورسول الرحمة اللهم ابعثه مقاما محمودا یغبطه الاولون والآخرون
اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید انس بن مالک از ابی طلحه نقل کرده که گفت روزی نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله
رفتم آنحضرت را بسیار شادان وفرحناک یافتم گفتم یا رسول الله ترا در هیچ روزی باین مرتبه خوشحال ندیدم که امروز فرمود

چگونه شادان وخوشحال نباشم که اکنون جبرئیل نزد من بود گفت حق تعالی فرمود که هر که یکبار صلوات بر تو دهد من
بجهة آن ده بار بروی صلوات فرستم وده سیئه از وی محو کنم وده حسنه از برای او بنویسم در عدة الداعی مذکور است که
ابو بصیر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که هر که نام من نزد او برده شود واو صلوات
بر من نفرستد حق تعالی او را از راه بهشت دور کرده اند ابن القداح از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که مردی دست زده
بود بدر خانه کعبه ومیگفت اللهم صل علی محمد آنحضرت فرمود که صلوات را منقطع ودنباله بریده مساز وبر حق ما ظلم مکن
وبگو اللهم صل علی محمد وآل محمد واهل بیته وعبدالله بن نعیم روایت کرد که با ابی عبدالله علیه السلام گفتم که من بخانه خدا میروم و
بغیر از صلوات چیزی دیگر نمیدانم فرمود بدانکه افضل از تو از آنجا بیرون نیاید وجابر از ابی جعفر روایت کرده که شخصی
از بندگان خدای در آتش خلود دوزخ هفتاد خریف معذب بود وخریف یعنی هفتاد سالست ودرین مدت استغاثه
بخدای میکرد واو را سوگند میداد تا او را از عذاب دوزخ برهاند مژده را حق باو نرسید پس گفت بمحمد واهل بیته
رحمتی بر من خدایا بحق محمد واهل بیت او که بر من رحمت کن جبرئیل وحی رسید که فرود آی ببوی بنده من واو را از دوزخ
بیرون آر گفت یا اله العالمین چگونه فرود آیم که او در میان آتش است خطاب آمد که من آتش را امر کرده ام تا بر تو سرد
وسلامت باشد گفت بار خدایا این بنده در کدام موضع است اند دوزخ ندا رسید که در چاهیست از سجین پس در آن
هبوط کرد دید که روی او را بقدم بسته اند بزنجیر آتشین وبشدت عذاب گرفتارست با او گفت که چند سالست که در آتش
دوزخ گرفتاری گفت نمیدانم واز غایت درازی مدت وشدت عذاب آنرا نمیتوانم شمرد پس او را از آن بیرون آورد وحق تعالی
با او ندا کرد که ای بنده من چند بار بمن استغاثه کردی وسوگند دادی گفت بجهة کثرت شدت عدد آنرا نمیتوانم گرد حق تعالی
فرمود که بعزت وجلال من سوگند که اگر محمد واهل بیت او را وسیله نجات خود نمیکردی من مدت مکث ترا در دوزخ دراز
میگردانیدم لیکن بر خود واجب گردانیده ام که هیچ بنده مطلوب خود را از من سوال نکند بوسیله محمد واهل بیت او مگر که
اجابت کرده باشم او را بیامرزم پس امروز از سر تو گذشتم وقلم عفو بر جمیع گناهان تو کشیدم سلمان فارسی رحمة الله علیه
روایت کرده که از پیغمبر شنیدم که میگفت حق تعالی بر بندگان خطاب میکند که آیا هیچ کس هست مر شما را که عرض حوایج یا گناه
نماید بوسیله شخصی که او نزد من گرامی است تا وی بجهة این شخص که مکرم ومقربست نزد او انجاح او نمایم بدانید که اکرم خلق
بر من وافضل ایشان نزد من محمد است وبرادر او علی واز بعد او ائمه هدی که وسایلند بمن پس هر که بوسیله محمد وآل محمد
حاجت خود ادا وکه از من طلبد که آن وصول منفعت باشد ویا دفع بلیت ومضرت از او من آنرا روا گردانم بهتر ونیکوتر
از آنکه استشفاع نمایند با عزت خلق نزد شخصی تا آن شخص بجهة این انجاح آن نماید قومی از اهل نفاق که این حدیث را
از سلمان شنیدند بر سبیل استهزا با او گفتند یا ابا عبدالله چرا اقتراح نمیکنی از خدا بوسیله محمد وآل او تا ترا از اغنیای مدینه
گرداند وبهتر از ایشان سلمان جواب داد که من بوسیله ایشان از خدا سوال کردم آنچیزی را که انفع وافضل از جمیع دنیاست
وآن سوال من بود از خدای تعالی بوسیله ایشان با آنکه زبان ذاکر بمن کرامت فرماید وثنای او گویم تا یاد آلای او وقوت بدنی

بمن عطا فرماید تا محصل مصایب توام شد و او بجا انزا اجابت ملتمس من نمود که صد هزار بار افضل از همه دنیا است
خیرات و مبرات و محمد بن بابویه باسانید صحیحه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که در ایام سلطنت یوسف
روزی زلیخا از حاجبان درگاه او اجازت خواست تا نزد او رود و چون راه گشادند او را از جانب او آسیبی بتو رسد بجهة آنچه
میان تو و او واقع شد زلیخا گفت من نمی‌ترسم از کسی که او از خدای ترسد و چون بر یوسف علیه السلام داخل شد یوسف او را گفت
ای زلیخا چرا رنگ تو متغیر شد جواب داد که الحمد لله سپاس مر خدایرا که پادشاهان را بجهة معصیت بنده کرده اند و بندگان را
بجهة اطاعت پادشاه گفت ای زلیخا ترا چه برین داشت که معصیت از تو صادر شد گفت نیکویی روی تو فرمود گفت حال ترا
باشی وقتی که پیغمبر را ببینی که او را محمد گویند در آخر الزمان که روی او از روی من زیباتر و ملیح‌تر و نمکین‌تر باشد و خلق او
از خلق من بهتر باشد و سماحت و جوانمردی او از من بیشتر زلیخا گفت راست گفتی یوسف گفت از کجا دانستی که من راست گفتم
گفت بجهة آنکه چون یاد او کردی دوستی او در دل من پیدا شد حق تعالی بیوسف وحی کرد که بتحقیق که او راست گفت من او را دوست
خود کردم بجهة دوستی او با محمد پس امر کرد بیوسف که متزوج شود بزلیخا و از زلیخا معلوم شد که بمجرد ذکر آنحضرت و توسل
بدون صلوات بر او موجب انجاح مرام و مقاصد میشود چه جای آنکه بواسطه صلوات بر او و اهل بیت او متوسل شوند
بایشان باین نوع که اللهم بحق محمد و آل محمد و اغفر لی کذا و کذا جابر انصاری از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که فرشته از فرشتگان
درخواست نا شنیدن آواز بندگان باو کرامت فرماید حق تعالی این مرتبه را باو کرامت فرمود که هرچه بندگان گویند او بشنود
تا روز قیامت هیچ بنده مؤمن نگوید که صلی الله علیه و آله مگر که این فرشته گوید که و علیک السلام و بعد از آن پیغمبر را گوید
فلان بنده مؤمن بر تو سلام میفرستد آنحضرت گوید و علیه السلام سلام خدا بر او باد و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود
اصوات عباد را بچهار مخلوق داده اند و آنها حضرت رسالت و جنت و نار و حور العین پس هرگاه بنده فارغ شود از نماز
باید که صلوات فرستد بر آنحضرت و سؤال جنت کند از حضرت عزت و استعاذه از نار و سؤال تزویج کند از حور عین
هرگاه بر رسول و آل او صلوات دهد دعای او مستجاب شود هر که سؤال جنت کند جنت گوید بار خدایا الحق بنده ات را
با من و هر که از آتش زنهار خواهد آتش گوید خداوندا هرچه بنده ات زنهار خواهد ویرا از آن زنهار ده و هر که سؤال
حور عین کند حور عین گوید بار خدایا عطا کن آنچه از تو طلبید بنده تو و محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر
صادق علیهما السلام نقل کرده که هیچ چیز در ترازوی اعمال ثقیل‌تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست و بتحقیق که در روز حساب عمل
در ترازوی اعمال وی نهند راجح نشود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله صلواتی را که آن مرد بر او و آل او فرستاده باشد در
عمل وی نهند راجح گردد و هشام بن سالم از ابو عبد الله روایت کرده که فرمود دعای دائمی محجوب در پرده باشد یعنی مستجاب نگردد
تا آنکه بر محمد و آل او صلوات دهد و نیز از آنحضرت روایت که هر که دعا کند و ذکر پیغمبر نکند آن دعا بر بالای سر او پرواز کند
و بآسمان نرود که موضع قبول و اجابت مگر بذکر آنحضرت و آل او پس چون داعی متذکر شود بنام عافیت مرجام ایشان
بمرتبه قبول رسد و نیز از آنحضرت منقولست که هر که را بخدای تعالی حاجتی باشد باید که ابتدا کند بصلوات دادن بر محمد و آل محمد

سکرم

و بعد ازان

و بعد از آن حاجت خود را بخواهد و ختم نماید بصلوات دادن بر محمد و آل محمد پس بتحقیق که خدای تعالی بزرگوارتر است
که بیکی که هر دو طرف دعا را اجابت کند و میان او را واگذارد چه صلوات بر محمد و آل محمد در حجاب نمانده و در معرض قبول
می افتد و بواقی تفاصیل اخبار و روایات در صلوات بر محمد و آل محمد و احکام متفرعه بر آن در منهج الصادقین بوجه دلپذیر
سمت تحریر یافته و بعد از بیان صلوات که مشعر است بر تعظیم و تکریم و رفعت شأن آن قدوه عالمیان تهدید میکند کسانی
که در صدد ایذا و آزار وی میشوند بدست و زبان و میفرماید إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه يُؤْذُونَ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ میرنجانند خدای و رسول او را یعنی مرتکب امری میشوند که موجب کراهت خدا و رسول است از کفر یا معاصی
و یا ایذا میرسانند رسول او را بزبان که سخنان نالایق و ناروا و ناسزا در حق او میگویند چنانکه ولید ابا حر و شاعر
مجنون لقب می نهند و غیر آن از اقوال باطله بر او اطلاق میکنند و معاذ الله کلام بر لب و دندان مبارکش میرسانند و از ایذا و
و اهانت آنحضرت پشیمان نمیشوند لَعَنَهُمُ اللَّهُ دور کرده اند خدای ایشانرا از رحمت خود فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در
دنیا و آخرت وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرده است از برای ایشان در عقبی عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده و در مجمع البیان از
حکیم ابو القاسم حسکانی روایت کرده که او باسانید معتبره روایت کرده از ابو خالد واسطی که گفت زید بن علی بن الحسین علیهم السلام
خبر داد مرا که حدیث کرد مرا علی ابن الحسین و آنحضرت از حسین بن علی و او از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین
که او فرمود که حدیث فرمود بمن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که ای علی هر که بموئی بتو ایذا رساند بتحقیق که بمن ایذا
رسانیده و هر که بمن ایذا رساند بتحقیق که بخدای تعالی ایذا رسانیده و این حدیث در صحیح بخاری و مسند احمد حنبل و غیر آن
از کتب مخالفین مسطور است پس مقرر است که بنا بر این حدیث مشهور انا و علی من نور واحد و حدیث یا علی لحمک لحمی
و دمک دمی و من ابغضک ابغضنی و من ابغضنی ابغض الله و آیه کریمه انفسنا و انفسکم هر که ضرر و ایذا بآن قدوه اوصیا
رسانیده از غصب حق او و غیر آن از اقوال و افعال موذیه بلاشک ضرر و ایذا بسید انبیا صلی الله علیه و آله رسانیده و
هر که ایذا بوی رساند بحق تعالی رسانیده و هر که ایذا باو سبحانه رساند مستوجب لعن ابدی و عقاب سرمدیست و نیز
در کتب مذکوره آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حق فاطمه زهرا علیها السلام فرموده که فاطمه پاره ایست از من هر که
ایذاء رساند باو بمن رسانیده و هر که ایذا رساند بمن بخدای ایذا رسانیده و نیز در کتب مسطوره وارد است که پیغمبر صلی الله
علیه و آله در حق امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرموده که حسن و حسین سید جوانان اهل بهشتند هر که ایشانرا دوست داشته
و هر که ایشانرا در غضب آرد مرا در غضب آورده پس بنا برین کسانی که ایذا باهل بیت او رسانیده و حق ایشانرا غصب کرده
ایذا بآنحضرت رسانیده اند و ایذای آنحضرت ایذای حق تعالی است که مستلزم لعنت و عقوبت دائمی و عذاب الیم است و
الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ و آنانکه میرنجانند مردان مؤمن را وَالْمُؤْمِنَاتِ و زنان مؤمنه را بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا
بغیر آنچه کرده اند یعنی بغیر جنایات که مستحق آن باشند فَقَدِ احْتَمَلُوا هر آینه برداشته اند بُهْتَانًا و دروغی بزرگ را
وَإِثْمًا مُبِينًا و گناهی هویدا یعنی سزاوار عقوبت بهتان و مستحق عذاب ظاهر و هویدا و نمایان

مراد وست دانسته‌ام

در انوار و کشاف و غیره مذکور است که آیه در شان آنان نازل شد که بکلمات نالایق حضرت مرتضی علی را علیه السلام میرنجانیدند
و در حدیث آمده که بر شما باد که حذر کنید از ایذای اهل ایمان بتحقیق که حق تعالی بجهة آن در غضب می آید و خشمناک میشود
و از ضحاک منقولست که بعضی منافقان در شب بیرون می آمدندی و چون زنان بقضاء حاجت رفتندی بر عقب ایشان روان
شدندی و انگشت بر ایشان زدندی و اگر یکی از ایشان بایستادندی مراد خود از ایشان حاصل کردندی و اگر ایشان را زجر کردندی
بگریختندی زنان این حال را با شوهران بگفتند شوهران رسول را ازین خبر دادند حق تعالی آیه مذکوره را نازل ساخت و از
بیزمروی است که آیه در شان زانیانست که شبها بر سر راهها نشستندی و دست تعدی بدامن کنیزان رسانیدندی و ستدی
کرده که در آنوقت ملاحظه ایران بود که در سر راه سر پوشیده رفتندی و جواری برهنه بودندی و چون این بدکاران
از بیخ پوشیده ها مانع نمیبودند لاجرم این آیه آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر برگزیده قل لازواجک بگو مر زنان خود را
وبناتک و دختران خود را ونساء المؤمنین و زنان مؤمنان را که بوقت بیرون رفتن از خانه یدنین نزدیک
کردانند و فرو گذارند علیهن بر رویها و بدنهای خود من جلابیبهن از چادرهای خود را یعنی وجوه و ابدان
خود را بدان بپوشند ذلک آن پوشانیدن سر و روی ادنی ان یعرفن نزدیکترست بآنکه بشناسند ایشان را
بصلاح و عفت تا متمیز شوند بآزادی و بجهة آن زانیان متعرض ایشان نشوند فلا یؤذین پس ایذا کرده نشوند یعنی
تعرض نکنند بایشان وکان الله غفورا و هست خدای آمرزنده گناهان گذشته چون توبه کنند رحیما مهربان
مصلحت بندگان را با ایشان بیان میکند پس در توعید و تهدید اهل نفاق و زانیان بیان میکند که لئن لم ینته
المنافقون و اگر باز نایستند منافقان از نفاق و آزار پیغمبر و کید نمودن با او والذین و دیگر کسانی که في
قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماریست یعنی فساق از قصد زنان و میل بفواحش و ایذای مؤمنان والمرجفون
و اگر ترک نکنند خبر دهندگان اراجیف یعنی آنانکه خبرهای بد می افکنند في المدينة در مدینه از لشکریان اسلام
که بقتال رفته اند و میگویند ایشان منهزم شده اند و مقتول گشته بجهة آنکه کسر قلوب مؤمنان میشود و غمگین میکردند
آن اراجیف لنغرینک بهم هر آینه بر گماریم و امر کنیم ترا بقتال ایشان و اجلاء ایشان از اوطان و بیابان چیزی که
سازد ایشان را بطلب جلاء و غیر آن از افعالی که ایشان را غمگین سازد ثم لا یجاورونک پس مجاوره و همسایگی نکنند با تو
فيها الا قليلا در مدینه مگر زمانی اندک چه دانند که فرصتی مشاهل کرده اند ملعونین در حالتی که در لعنت خدای
مانند کاشته و رانده کان از رحمتی اینما ثقفوا هرکجا یافت شوند ایشان اخذوا گرفته شوند هر جا که یافت
شوند وقتلوا و کشته شوند یعنی باید که بکشند ایشان را تقتیلا کشتنی بخواری و زاری و بر اقبح وجوه از فتاده مرده
که منافقان خواستند که نفاق خود را ظاهر سازند چون این آیه شنیدند که خود را پنهان کردند سنة الله سنت
نهاده است خدای قتل منافق مرجف را سنت نهادنی في الذين خلوا در میان آنانکه گذشته اند من قبل
پیش از تو یعنی مقرر کرده در امم ماضیه که انبیا بکشند منافقان عهد خود را ولن تجد و نیابی تو لسنة الله

يسئلك الناس

مر سنت و طریق خدا را تبدیلا بدل کردنی و تغییر دادنی یعنی هرگز او سبحانه تغییر ندهد سنت
خود را یا قادر نباشد که کسی تبدیل آن نماید آورده اند که مشرکان بر سبیل استهزا سؤال میکردند از سید عالمیان که بگو قیامت
در چه وقت قایم شود حق تعالی فرمود که می پرسند ترا مردمان یعنی کفار باستهزا عن الساعة از ساعت رستخیز یعنی وقت
قیام آن قل بگوی ای محمد که انما علمها جز این نیست که وقت دانستن قیامت عند الله نزدیک خداست و
مقرب و هیچ پیغمبری مرسل را بر آن اطلاع نداده و ما یدریک و چه چیز دانا کرداننده ترا یعنی مطلق نمیدانی لعل
الساعة شاید که آمدن قیامت تکون قریبا باشد نزدیک و درین تهدید است مر مستعجلان آنرا و اسکات
متعنتان ان الله بدرستی که خدای تعالی لعن الکافرین لعنت کرده است و رانده از رحمت خود ناگرویدگان را
که منکران حشرند و اعتقاد بروز قیامت ندارند واعد لهم و آماده کرده برای عذاب ایشان سعیرا آتشی
افروخته خالدین فيها در حالتی که جاوید باشند در آن و بهیچ وجه از آنجا بیرون نیایند ابدا هرگز لا
یجدون ولیا نیابند دوستی که ایشان را بیرون آورند از آتش دوزخ ولا نصیرا و نه مددکاری که عذاب از
ایشان باز دارند یوم تقلب وجوههم روزی که کردانیده شود رویهای ایشان في النار در آتش دوزخ
از جهتی بجهتی بآن وجه که گاهی ایشان را بر پشت خوابانند و گاهی بر روی افکنند مانند گوشت که در وقت بریان در آتش
گردانند یا بجهة غلیان گاهی روی ایشان در بالا باشد و گاهی در پایین مانند گوشت که در دیگ جوشانند و متغیر کرده
وجوه ایشان از حالی بحالی و هیئتی بهیئتی و ما ایشان را نگونسار در آتش اندازند در دوزخ یقولون یا لیتنا گویند
ای کاش ما اطعنا الله فرمان میبردیم خدای را در امر و نواهی واطعنا الرسولا و فرمانبرداری میکردیم پیغمبر را
تا باین عذاب معذب نمیشدیم و باین محنت گرفتار نمیگشتیم وقالوا ربنا و گویند اتباع و ارذال که ای پروردگار ما
انا اطعنا بدرستی که ما فرمان بردیم سادتنا مهتران قبایل خود را وكبراءنا و بزرگان و پیشوایان خود را
فاضلونا السبيلا پس گمراه کردند ما را یعنی از راه حق بیرون بردند و در بادیه ضلالت گمراه کردند ربنا ای
پروردگار ما آتهم بده ایشان را ضعفین من العذاب دو برابر از عذاب که ما دادی زیرا که هم ضال بودند و هم مضل
والعنهم و لعنت کن و بران ایشان را از رحمت خود لعنا کبیرا لعنتی و راندنی بزرگ یعنی لعنتی که سخت ترین لعن
باشد و عظیمترین آن مراد لعنتی است که هرگز ایشان را از آن رجوع نباشد و دایم الاباد گرفتار باشند بآن بعد از آن جماعتی
که مظهر ایمان بودند و در خفیه انواع مکر میکردند تا اذیتی بر پیغمبر رسانند خطاب میکند که یا ایها الذین امنوا
ای آنانکه بحسب ظاهر گرویده اید لا تکونوا کالذین اذوا موسی مباشید مانند آنانکه رنجانیدند موسی را
یعنی محمد را که پیغمبر منست مرنجانید هم چنانکه بنی اسرائیل موسی را رنجانیدند باینکه او را بزنا نسبت میکردند چنانکه
در قصه قارون گذشت فبراه الله پس پاک کرد او را خدای مما قالوا از آنچه گفتند بآن وجه که زنی را که تهمت
بوی داده بودند تا در حق موسی اقرار کند بپاکی وی اعتراف کرد و از عبدالله عباس روایت که امیر المؤمنین علی علیه السلام

فرمود که وقتی که موسی با هرون علی نبینا و علیهما السلام بکوه طور در رفتند و هرون آنجا وفات کرد بنی اسرائیل هر موسی گفتند
که تو بردی حسد بردی و کشتی حق تعالی ملائکه را امر فرمود تا او را از میان قبر بیرون آورده و میان قوم بنهادند تا معلوم شد
که غیر مقتول است یا خدای وی را ازند و کوه اینده تا بیراء ته ذمه مراد اقرار کرد و ابو در دا گفته که موسی بجهة کثرت حیا هرگز
نزد مردمان برهنه نشدی و بجهة این میگفتند که وی عیبی دارد که تنها غسل میکند روزی جامه بر سر سنگی نهاده بود
و بآب درآمده و آن سنگ با جامه روان شد و بمیان قوم درآمد و موسی برهنه از پی سنگ میدوید بنی اسرائیل دیدند که
بر بدن او هیچ عیبی نیست وَكَانَ و بود موسی علیه السلام عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای تعالی وَجِيهًا با جاه و قرب و با
مستجاب الدعوه که هیچ چیز از خدای نخواست مگر که اجابت میفرمود و بعد از نهی مردمان از ایذای سید عالمیان امر میکند
ایشان را باصلاح و تقوی که از لوازم ایمانست و میگوید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای گروندگان بترسید از
خدای در ارتکاب آنچه موجب کراهت وی باشد از معاصی خصوصا در ایذای رسول او وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا
و بگویید سخنی استوار که مستلزم حق است یعنی راست و درست در باره مومنان مراد هست از ضد آن یعنی دروغ
و ناراستی میکنید در سخن مانند حدیث افک و قصه زینب رضی الله عنها و غیر آن و قول جامع درین باب آنست که قول سدید
سخنی است که صدق باشد نه کذب صواب باشد نه خطا جد باشد نه هزل خالص بود نه آمیخته پس از ین نوع سخنی گویید
يُصْلِحْ لَكُمْ تا باصلاح آرد خدای برای شما أَعْمَالَكُمْ کردارهای شما را یعنی توفیق دهد شما را در اعمال صالحه
وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ و بیامرزد برای شما گناهان شما را یعنی بجهة استقامة شما در قول و عمل ذنوب شما را مغفور
سازد وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان برد خدای را وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در آنچه فرماید فَقَدْ فَازَ پس بدرستی
که فایز شود یعنی در خوبی و بمراد خود فیروزی یابد فَوْزًا عَظِيمًا فیروزی عظیم که در دنیا حمید و در عقبی سعید باشد
و گویند فوز عظیم رضوان خدای تعالی است و انواع مکرمة او یابند و چون طاعت حق و طاعت رسول خود را معروف
ساخت بظفر و فوز عظیم در عقب آن بعد از آن تقریر وعد آن میفرماید بتعظیم امر و تفخیم شان او بقوله إِنَّا عَرَضْنَا
الْأَمَانَةَ یعنی بدرستی که ما عرض کردیم امانت را مراد طاعتست که لازم الاداء است مانند امانت و یا حدود شرع از فرا
و احکام و در موضح آورده که نمازست و روزه و حج و زکوة و جهاد و یا امانت مردمان و وفا بعهود و یا نگاهداشتن زبان
از فضول و گویند غسل جنابت و بر هر تقدیر آنرا عرض کرد عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بر آسمانها و زمینها وَالْجِبَالِ
و کوهها بشرط ثواب بر فعل و عقاب بر ترک آن وقتی که عقل و فهم و اختیار در ایشان خلق کرده بود فَأَبَيْنَ پس سر باز زدند
أَنْ يَحْمِلْنَهَا از آنکه بردارند آن امانت را وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا و بترسیدند از آن با وجود اجرام عظام آنها و از روی
ضراعت و خشیت گفتند ما مسخر فرمانیم برای آنچه ما را بجهة آن آفریده و طاقت کشیدن عقاب تو نداریم در ترک ادا
آن پس ما را درین امر معذور دار و بآن کاری که برای آن مخلوق شده ایم بازگذار و نزد بعضی مراد ساکنان سموات و ارض
و جبال اند پس معنی آنست که ما عرض امانت کردیم بر اهل آسمانها که فرشتگان اند و اهل زمینها که حیوانات انسی اند و بر اهل کوهها

که حیوانات وحشی اند ایشان از ین ابا کردند از روی مخافت نه از روی مخالفت وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ و برداشت آنرا آدمی
با وجود ضعف بنیه و ناتوانی و قبول ادای آن نمود و از روی رکاکت عقل متحمل این امانت شد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که
آدمی ظَلُومًا بسیار ستمکار بر نفس خود که امانتی که اجرای عظام از حمل آن پهلوتهی کردند و یا جمیع فرشتگان با وجود
قوت و حیوانات وحشی و انسی از آن ابا نمودند او با عجز خود قبول کرد جَهُولًا بسیار نادان بکنه عاقبت آن یعنی بعقوبت
خیانت آن بقول اظهر و اصح و اشهر و مفسران را درین آیه اقوال بسیار است و آن در منهج الصادقین سمة ذکر یافته و در اینجا
بقول اشهر و اصح اکتفا نموده شد و اهل تحقیق را نیز درینجا وجوه متعدده هست که در منهج الصادقین مذکورست و در
منتخب بر دو قول اقتصار میرود و در انوار گفته که مراد با امانت عقل است و تکلیف پس معنی آنست که ما عقل و تکلیف را بر آسمان
و زمین و کوه عرض کردیم قبول حمل آن نکردند بجهة عدم استعداد او و انسان بقابلیت خود آنرا قبول کرد وی ظلوم است
بجهة استیلای قوت غضبی و جهول بواسطه قوت شهوی قشیری گفته که حق تعالی امانت را بر اشیای مذکوره عرض
نمود و بر انسان فرض آنجا که عرض بود سر باز زدند و اینجا که فرض بود در معرض حمل آمدند شیخ جنید رحمة الله علیه گفت
که نظر آدم بر عرض بود نه بر امانت لذت عرض ثقل امانت را بر او فراموش گردانید لاجرم لطف ربانی بزبان عنایت
فرمود که برداشتن از تو و نگاهداشتن از من چون بطوع امانت مرا برداشتی من از زیان هم ترا بر داشتم در لوامع آورده
که عشق در عالم بشریت نه در مملکت ملکیت چه ایشان سایه پرورد لطف و عصمت اند و مرد سایه پرورد محبت بی درد را
قدر و قیمتی نباشد عشق در خور طایفه ایست که صفت أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا سرمایه بازار ایشان و سمة إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا
جَهُولًا پیرایه روزگار ایشانست آفتاب امانت که از برج عرض الوهیت بتافت آسمان گفت مرا وصف نکهتر ثابتست و زمین فریاد
بر کشید که مرا نعت بسط واقع است صدا از کوه برآمد که مرا ثبات قدم او حاصل است ما تحمل این بار نداریم مبادا که بجهة
تقصیر در امانت داری افق عبا با زخورد و این صفات را از ما باز ستانند آدم خاکی گفت مرا چه چیزاست که از من بستانند
مردانه پیش آمد و باری که هیاکل افلاک نکشیدند بر دوش نیاز گرفته نعره هل من مزید آغاز کرد از جانب الهی خطاب رسید
که ای خاک ذلیل این همه جرأة و قوت از کجا آورده زبان حال او جواب داد که بار گران بعد دیار مهربان توان کشید بدین
مضمون **بیت** آن بار که در بردن آن عرش ابا کرد * با قوت او حامل آن بار توان شد * بعد از تعلیل حمل این امانت
میفرماید که لِيُعَذِّبَ اللَّهُ یعنی ما عرض امانت کردیم بر آدمیان و ایشان حامل آن شدند تا عذاب کند خدای الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ
مردان منافق و زنان منافقه را بتضییع امانت وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ و مردان شرک آرنده
و زنان مشرکه را بخیانت در امانت وَيَتُوبَ اللَّهُ و تا رجوع کند خدای برحمت یعنی ارسال رحمت شامل خود نماید
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بر همه مردان ایمان آورنده و بر زنان گرونده بجهة حفظ امانت و دیانت وَكَانَ اللَّهُ
و هست خدای تعالی غَفُورًا آمرزنده تائبان رَحِيمًا مهربان بر ایشان برسانیدن فوز عظیم برایشان

سورة السبا خمسون خمس ایات

ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه وآله نقل کرده که هر که سورهٔ سبا و فاطر بخواند در شب تا روز در حفظ خدا باشد و هیچ
ضرر باو نتوانند رسانید و اگر در روز بخواند تا شب هیچ مکروهی باو نرسد و چندان خیر دنیا و آخرت باو دهند که در خاطر
نگذرد و بنهایت او نرسد بباید دانست که حق تعالی ختم سورة الاحزاب فرمود ببیان فرض در تکلیف و جزای محسن با
و مسیء بسمات افتتاح این سوره کرد بسم الله الرحمن الرحیم بذکر حمد و کمال قدرت خود بقوله
الحمد لله همه ستایش و سپاس مر خدایراست الذی له آنخداوندی که مر او راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست
از وسایط جلائل نعم وما فی الارض و آنچه در زمینهاست از روابط دقایق جود و کرم وله الحمد و مر او راست ستایش
فی الآخرة در آن سرای زیرا که آنچه در عقبا است که خلق و نعمت نیز از و صادر شده اند بذاته بغیر او و نعم دنیویه که هست
بواسطهٔ غیر میباشد بخلاف آخرت که بدون واسطهٔ غیر است و حمد بندگان در آخرت نه از روی تکلیف بلکه بر وجه تلذذ
و فرح و سرورست و گویند مجموع اهل آخرت حمد او گویند دوستان او را بفضل ستایند و دشمنان او را بعدل نمایند و
هو الحکیم و اوست محکم کنندهٔ امور دارین چه صدور همه افعال از و بر وجه حکمت الخبیر دانا بباطن جمیع اشیا
یعلم ما یلج فی الارض میداند آنچه فرو میرود در زمین چون آب باران و کنوز و دفاین و اموات و غیر آن وما
یخرج منها و آنچه بیرون می آید از زمین چون آب چشمها و نباتات و فلزات و حیوانات وما ینزل و میداند آنچه
فرو می آید من السماء از آسمان چون ملائکه و مقادیر و ارزاق و امطار و آجال و صواعق و انواع خیرات و برکات و
ما یعرج فیها و آنچه بالا میرود در آسمانها چون فرشتگان و نامهای اعمال بندگان و دعوات و کلمات و ارواح طیبه صاحب
کشف الاسرار آورده که بر علم قدیم او پوشیده نیست آنچه می آید بر دلهای انبیا از واردات و مکاشفات و آنچه فرو می آید از
الطاف کرم که از بارگاه قدیم متوجه دلها گشته هر جا که بوی آشنائی می آید آنجا نزول میکند و آنچه بالا میرود از نالهٔ تائبان
و آه مفلسان که چون سحرگاه از خلوتخانهٔ سینهٔ ایشان در می آید که دریای رحمت بجوش آرد فی الحال رقم قبول بر آن کشند وهو
الرحیم و اوست مهربان بر اتمام نعمت الغفور پوشندهٔ گناهان اهل تفریط در ادای شکر نعم سپرده رحمت است با رحیم
بندگان که معاجله نمیکند بعقوبت ایشان و سایر ذنوب ایشان در دنیا و مجاوز در عقبی وقال الذین کفروا
و گفتند آنانکه کافر شدند از روی انکار یا استهزا که لا تأتینا الساعة نمی آید بما قیامت قل بگو ای محمد با ایشان که
بلی نه آنست که شما میگوئید بلکه می آید وربی بحق پروردگار من در لباب آورده که ابوسفیان بلات و عزی سوگند
خورده که بعث و نشور نخواهد بود حق تعالی فرمود که ای محمد تو هم سوگند یاد کن که بحق پروردگار من که بزودی لتأتینکم
بیاید بشما قیامت عالم الغیب آن پروردگار که داننده پوشیدهاست لا یعزب عنه دور نشود از علم او
یعنی پوشیده نگردد از و مثقال ذرة هم سنگ مورچه خرد یا بوزن ذره از ذرات هوا فی السموات
در آسمان ولا فی الارض و نه در زمین ولا اصغر و نیست خردتر من ذلک از مثقال ذره ولا اکبر
و نه بزرگتر از آن الا مگر آن مکتوب فی کتاب مبین الکتابی روشن که لوح محفوظ است چه جمیع کاینات

مجد و کمال قدرة خود و فرموده

ودان

ودان ثبت است و آمدن ساعت حق و وقوع آن ضروری لیجزی الذین آمنوا تا پاداش دهد خدای تعالی آنانرا
که گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته اولئک آنگروه مؤمنان و نیکوکاران لهم مغفرة
مر ایشانراست آمرزش خطیات ورزق کریم و روزی بزرگوار یعنی بی تعب طلب در آن و بدون منت والذین سعوا
و آنانکه بشتافتند فی آیاتنا در آیتهای ما یعنی در ابطال آن سعی نمودند معاجزین در حالتی که تقدیر کنندگان
عجز ما بودند بزعم خود و یا پیشی گیرندگان بر ما بظن خود تا عذاب ما از ایشان فوت شود اولئک لهم عذاب آنگروه
مر ایشانراست عذاب من رجز الیم از بدی عذاب الم رساننده یعنی عذابی با شدت و صعوبت و بعد از ذکر مآل
فریقین بیان اعتراف اهل ایمان میکند بآنچه کافران منکر آنند و میفرماید که ویری الذین میدانند آنانکه اوتوا
العلم الذی داده شده اند دانش را مراد اصحاب پیغمبرند یا مؤمنان اهل کتاب مانند کعب الاحبار و عبد الله بن سلام
و یا مراد جمیع اهل ایمانند و بر هر تقدیر اهل علم دانند انزل الیک که آنچیزی که فرو فرستاده شده است بسوی تو
من ربک از آفریدگار تو یعنی قرآن هو الحق آنست که راست و درست ویهدی و راه مینماید الی
صراط العزیز براه خداوندی که غالبست بر همه الحمید ستوده بر نعم دنیویه و اخرویه یعنی بطریق توحید
و با عمال صالحه وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند یعنی منکران قریش بعضی گفتند از روی طنز و استهزا
و سخریت هل ندلکم آیا دلالت کنیم شما را علی رجل ینبئکم بر مردی که خبر میدهد شما را یعنی محمد میگوید بشما
اذا مزقتم چون متفرق و پاره پاره کرده شوید کل ممزق هر پاره ساختنی و متفرق کردانیدنی یعنی هر گاه
اجزای شما ریزیده شود و بخاک برابر شود انکم بدرستی که شما لفی خلق جدید در آفرینش نو خواهید بود
یعنی زنده خواهید شد و بعد از آن از روی انکار و استبعاد گفتند افتری علی الله آیا می بندد بر خدای تعالی کذبا
دروغ را بعمد ام به جنة یا بدو جنونی هست که این را در وهم او می اندازد و بر زبان او القا میکند که چون پاره پاره
و ریزه ریزه شوید و آب و باد شما را بهر جای و بیندازد هر ذره در هر مکان باز همه جمع شده زنده شوید حق تعالی
رد این تردید نمود بر ایشان بقوله بل بخلافست که منکران میگویند بلکه الذین لا یؤمنون آنانکه نمیگروند
یعنی کافران بالآخرة بسرای آخرت فی العذاب در عذابند والضلال البعید و گمراهی دور و دراز و بی
نهایت افلم یروا آیا نمی بینند منکران الی ما بین ایدیهم بسوی آنچه در پیش ایشانست وما خلفهم و آنچه
از پس ایشانست من السماء والارض از آسمان و زمین یعنی این هردو فرو گرفته پس و پیش ایشان را و ایشان محصور
و محبوس اند در میان این هر دو و نمیتوانند که از اقطار آن بیرون روند تا از عذاب آن برهند و چون چنین است ان
نشأ اگر خواهیم نخسف بهم الارض فرو بریم ایشان را بزمین او نسقط علیهم یا فرو افکنیم بر ایشان کسفا
من السماء پارهٔ از آسمان بجهة تکذیب ایشان مر آیات ما را خلاصهٔ معنی آنست که آیا اهل انکار کورند و نمی بینند آسمان
و زمین را که احاطهٔ ایشان نموده و تفکر نمیکنند در این که آیا ایشان اشد خلقند یا آسمان و زمین و این بدیهی است نزد عقل

که آسمان و زمین که مخلوقست اشد خلق است از ایشان پس چگونه قادر نباشیم بر احیای ایشان و اگر ما خواهیم ایشان را بر
فرو بریم و یا آسمان را بر سر ایشان فرود آوریم جهت تکذیب و انکار ایشان بآیات بعد از ظهور بینات إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستی که نظر کردن در آسمان و زمین و تفکر و تأمل با قدرت او بر خسف و اسقاط لَآيَةً هر آینه دلالتی و عبرتیست
لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ مر هر بنده رجوع کننده را بحق چه ایشانند که بسیار تفکر و تدبر مینمایند در دلایل قدرت و غرایب
حکمت حضرت عزت نه اهل انکار و عناد بقدرت عباد و چون حق تعالی ذکر منیبین کرد قصه داود و سلیمان علیهما السلام که
در کمال انابت بودند بآن وصل کردانیده فرمود وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ و بدرستی که دادیم داود را علیه السلام مِنَّا فَضْلًا
از نزدیک خود زیادتی نعمت نسبت با سایر مردمان که آن نبوت بود یا زبور یا حسن خلق یا رعیت یا توفیق عدل در حکم
یا بخشایش بر عجزه و مساکین یا حلاوت مناجات یا علم بآنکه جز بیاد کار او ملجا و پناهی نیست و در عین المعانی آورده
که مراد صوت حسنست چه هرگاه داود بزبور خواندن مشغول شدی سباع و وحوش و طیور از منازل خود بیرون
آمده استماع آواز دلنواز میکردندی و مرغان از نغمهای جانفزایش مضطرب گشته خود را از غایت بیهوشی و حیرت
بر زمین افکندندی و اکثر بر آنند که مراد بفضل این است که بعد از این میفرماید که يَا جِبَالُ گفتیم که ای کوهها أَوِّبِي باز
گردانید آواز خود را مَعَهُ با داود در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با وی در تسبیح گو یا بطریق خلق صوت در آن
مانند خلق آن در شجره موسی و یا حامل داود بودند بر تسبیح وقتی که تأمل در آن میفرمود از غرایب حکمت و قدرة واجب
قول اولست چه مرویست که کوهها بر وجهی مسخر او بودند که هرگاه که ایشان را ندا کردی بلبیک جواب دادندی که ما بنده
مطیع و گویند که چون داود بر ترک ندب و استغفار از آن توجه کرده با آواز بلند گریه نمودی کوهها بحزن و اندوه تمام آواز
برکشیدندی و در نوحه با او مساعدت نمودندی وَالطَّيْرَ و ندا کردیم مرغان که ای مرغان ترجیع صوت نمایید با داود
در تسبیح چه ما جبال را مانند عقلا گردانیده منقاد او کردانیده بودیم تا آنکه با داود ترجیع صوت کنند با آواز بلند پس
داود علیه السلام تسبیح گفتی کوهها بصدای بلند آواز دادندی و مرغان بر زبر سر وی صف کشیده با الحان دلربا امداد کردندی و
بسیار کس از استماع از نغمات ایشان بیهوش شدندی آورده اند که داود علیه السلام در شب تغییر لباس کردی و در کوچها
گردیدی و بهر کس که رسیدی پرسیدی که داود با رعیت چگونه است هر کس بوصف جمیل او را ستایش کردندی و این جهة
آن میکرد تا اگر از عمال او تعدی بکسی رسیده باشد در تلافی او کوشد شبی این دستور در کوچها تردد میکرد حق تعالی فرشته
بصورت مردی نزد او فرستاد و او بر عادت خود از او پرسید که والی شما چگونه مردیست او گفت بغایت نیکو مردی میبود
اگر در وی یک خصلت نبودی گفت آن چیست جواب داد اینکه از بیت المال میخورد بایستی از کسب دست خود خوردی
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نیز مرویست که حق تعالی بداود وحی کرد که نیکو بنده میبودی اگر از بیت المال
نمیخوردی داود علیه السلام چهل شبانه روز گریه و زاری میکرد و از حق تعالی طلب کسبی مینمود تا معیشت او از آن بگذرد حق سبحانه
و تعالی آهن را در دست او نرم گردانید و زره گری باوی تعلیم نمود چنانکه فرموده که وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ و نرم گردانیدیم

برای او آهن را بی آتش و مطرقه چنانکه در دست وی بمثابه موم بودی که در وی هر تصرف که خواستی کردی أَنِ اعْمَلْ
امر کردیم او را که بساز سَابِغَاتٍ زرههای فراخ دامن کشاده وَقَدِّرْ و اندازه نگاهدار فِي السَّرْدِ در بافتن
آن یعنی حلقها مساوی در هم افکن تا وضع آن متناسب افتد و یا تقدیر مسمارهای آن کن بحد وسط که نه باریک باشد
تا بجنبد و نه سطبر تا حلقه نشکند و این قول مردود است چه در روایت ثابت شده که زرههای او را مسمار نبودی
بلکه او در دست او نرم بودی و آنرا بر هم افکندی و در هم پیوستی و در تیسیر آورده که داود هر روز زرهی تمام کردی بشش
هزار درهم بفروختی و از آن جمله چهار درهم تصدق کردی و دو هزار دیگر نفقه عیال خود نمودی و بروایت دیگر هر
روز یک زره میساخت و بهزار درهم میفروخت تا سیصد و شصت زره را تمام کرد و بسیصد و شصت هزار درهم بفروخت و
از بیت المال مستغنی شد و در لباب آورده که داود علیه السلام چون وفات کرد هزار زره در خزانه او بود وَاعْمَلُوا و دیگر
گفتیم بداود و اهل او که عمل کنید صَالِحًا عمل شایسته یعنی محض قربت و خالص از اغراض دیگر جهة شکر بر عظم نعمی که
بشما داده ام إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بدرستی که من بآنچه میکنید بَصِيرٌ بینا ام و هیچ چیز از آن بر من مخفی نیست و در
وقت آن پاداش خواهم داد بعد از آن خبر میدهد از فضل و کرامتی که بسلیمان علیه السلام داده بود بقوله وَلِسُلَيْمَانَ
الرِّيحَ و باد را مسخر کردیم و رام ساختیم مر سلیمان را علیه السلام که غُدُوُّهَا شَهْرٌ رفتن آن در بامداد یکماهه راه بود
وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ و رفتن آن در شبانگاه نیز مسیر شهری یعنی در روزی دو ماهه راه رفتی و مرویست که صباح از
بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شبانگاه بکابل رفتی و آنجا بیتوته نمودی و تدمر شهری بود در ولایت
شام که جن برای او ساخته بودند وهب بن منبه روایت کند که در بعضی کتب خوانده ام که بناحیه دجله بر
نوشته دیدند که بعضی از اصحاب سلیمان بر آن نوشته بودند که بامداد از اصطخر بامدیم و اینجا قیلوله کردیم و گفتیم
شب انشاء الله در شام خواهیم بود و مرویست که سلیمان یکروز در بامداد از زمین عراق بیرون رفت و قیلوله کرد و نماز دیگر
در بلخ بگذارد و از بلخ بترکستان آمده از آنجا بچین رفت آنگاه بساحل دریا که مطلع آفتابست رسیده تا بزمین قندهار
و از آنجا بکرمان آمده بزمین فارس توجه فرمود بامداد دیگر بکسکر آمد و نماز شام در مدینه تدمر که شهر او بود فرود
و از ابن زید نقل است که سلیمان مرکبی ساخته بود از چوب و او را هزار رکن بود و هر رکنی هزار خانه که لشکر جن و انس در
بودندی و در زیر هر رکنی هزار شیطان بود که مرکب او را برگرفتندی و از زمین برداشتندی و انگه باد نرم بیکماهه راه
بردی تا بوقت قیلوله و بعد از آن فرود آوردی و قیلوله کردندی و نماز دیگر باز بیکماهه راه ببردی وَأَسَلْنَا لَهُ
و جاری کردیم برای او عَيْنَ الْقِطْرِ چشمه مس که مانند آب از معدن بیرون آمدی و آن موضع بود از زمین قریب بصنعا
و گویند در ماهی سه شبانه روز سیلان کردی و از آن مس گداخته هر چه میخواست میساخت و گفته اند که اصل هر مسی که
در میان مردمانست از آنجاست که در عهد سلیمان آمده بیرون وَمِنَ الْجِنِّ و مسخر کردیم برای سلیمان از جنیان مَن
يَعْمَلُ کسانی یعنی دیوانی که در خدمت سلیمان کار میکردند بَيْنَ يَدَيْهِ نزدیک سلیمان علیه السلام بِإِذْنِ رَبِّهِ

بفرمان پروردگار او از اعمال شاقه مانند بنا و غیر آن وَمَنْ یَزِغْ و هر که میکروید از دیوان و سرکشی میکرد مِنْهُمْ
عَنْ أَمْرِنَا از ایشان با آنچه از آن مامور بودند نُذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذَابِ السَّعِیرِ از عذاب آتش افروخته
در عقبا از سدی مرویست که در دنیا ملکی مقرر شده بود که تازیانه آتش در دست داشته موکل دیوان باشد تا هر که از فرمان سلیمان
سر میکشید آن تازیانه آتشین بروی میزد و او را میسوخت و اکثر مفسران برآنند که مراد عذاب آخرتست یَعْمَلُونَ لَهُ میکردند
دیوان و میساختند برای سلیمن مَا یَشَاءُ آنچه میخواست مِنْ مَحَارِیبَ از غرفهای خوش و منظرهای دلکش و در وسیط
آورده که محراب منزل را گویند که بنردبان بآن باید رفت و گویند محاریب اینجا مواضع حربست چون قلعهای بلند و حصارهای
ارجمند و نزد قتاده و مجاهد مراد بمحاریب قصوراست و مساجد و از اصحاب تفاسیر مرویست که از جمله آنچه جنیان برای سلیمن
علیه السلم بنا کرده بودند بیت المقدسست و آن چنان بود که حق تعالی برآل ابراهیم برکت فرموده تا که ایشان بکثرت عدد بمرتبه رسیدند
که از حد و حصر در گذشتند و چون نوبت داود در رسید حق تعالی وحی کرد بوی که من پدر شما ابراهیم را وعده داده بودم که
کثرت عدد اولاد او را بمرتبه رسانم که هیچ کس حصر آن نتواند کرد بغیر از من و این جهت آن بود که فرزند خود را ذبح نمود در راه ما
و من اکنون بر وعده خود وفا کردم و این نعمت را باتمام رسانیدم و ایشان از این کفران بدل کردند و در حق من عاصی شدند بدانکه
من بذات خود سوگند خورده ام که ایشان را بیکی از سه بلا مبتلا سازم یا سه سال قحط بر ایشان مسلط کنم و یا سه ماه دشمنان
بر ایشان مستولی کردانم و یا سه روز طاعون بر ایشان کارم داود قوم را از این خبر داد گفتند ما طاقت قحط نداریم و با دشمنان
مقاومت نتوانیم نمود مرگ بر ما آسانتر است پس مستعد موت شدند و غسل کردند و کفنها پوشیده منتظر آن بودند و با زنان
و کودکان بصحرا رفتند و حق تعالی بر اهل طغیان ایشان طاعون فرستاد و در یکروز چندان بمردند که از دفن ایشان عاجز شدند
و داود بر صعید بیت المقدس برآمده روی بر خاک نهاده این موضع خیمه گاه موسی بود و صلحای بنی اسرائیل نیز در آنجا تضرع
و زاری کردند و از خدای تعالی درخواستند تا در نسیم طاعون از ایشان مرتفع شد و بعد از آن جبرئیل نازل شد و گفت ای داود
حق تعالی میفرماید که بندگان مرا امر کن تا شکر گذاری زیاده کنند و در این موضع که دعای شما را اجابت کرده ام مسجدی بنا کنند
تا ایشان و فرزندان ایشان که بعد از این پیدا شوند در آنجا عبادت کنند چون خواستند که بنای آن مشغول شوند مردی صالح از
بنی اسرائیل بر سبیل امتحان با ایشان گفت مرا اینجا حقی ثابت شما را حلال نیست که در ملک من بدون رضای من مسجد بنا کنید
ایشان گفتند این زمین حق بنیاد کسانست هم رضا دادند تو نیز از سر حصه خود بگذر گفت من بنیاد محتاجم اگر میخواهید آنرا
از من بخرید و اگر نه غضب خواهد بود ایشان نزد داود آمدند و داود را خبر دادند فرمود رضای ویرا حاصل کنید پس آنرا
قیمت کردند گفت باین مبلغ نفروشم ثمن آنرا مضاعف کردند نیز بفروخت نکرد پس بصد گوسفند رسانیدند نیز راضی نشد
بصد گاو تا بصد شتر نیز فایده نداد پس قیمت آنرا بجائی رسانیدند که دیواری بگرد آن بکردانند و پر از سیم کنند و باو دهند
گفت اکنون راضی شدم و چون یقین کرد که ایشان درین امر بسیار جد و جهد دارند و آنرا بعوض قربت میکنند گفت از سر حق
خود گذشتم و مرا دعوی از ثمن آن طمع ندارم چه غرض من امتحان شما بود پس ایشان آغاز بنا کردند و داود با صلحای بنی

اسرائیل سنگها بر گردن خود می کشیدند و می آوردند تا دیوار مسجد را بقامت شخصی بلند کردند حق تعالی بداود وحی فرستاد
که نصیب تو از ساختن مسجد بیش ازین نیست آنرا باز گذار که اتمام آن بدست پسر تو خواهد بود سلیمان که سلیم الصفت و بدست
وی هیچ خون ریخته نمیشود و ذکر وصیت و آوازه تو در عقب او بماند داود علیه السلم ترک بنا کرده با صلحای بنی اسرائیل در آنجا
بعبادت مشغول شد و در یوقت عمر او صد و بیست و هفت سال بود و چون سالش بصد و چهل رسید متوفی شد و چون سلیمن
بوصیت پدر در سن سیزده سالگی بجای پدر بنشست و حق تعالی بوی وحی کرد که این مسجد را تمام کن سلیمان جن و انس را
جمع کرد و اعمال او را در میان ایشان تقسیم فرمود بر قدر قوت و قدرت هر یک و شیاطین را فرستاد تا از معادن سنگهای رخام
که چون سپید و زرد و سبز بود آوردند و شهری در حوالی آن بنا کرد و آنرا دوازده محله کردانید بعد از اسباط بنی اسرائیل و چون
تمام شد هر سبطی را در محله از آن جای داد و بعد از آن آغاز بنای مسجد کرد و جنیانرا فرستاد تا زر و سیم و انواع جواهر از در
و یاقوت و زبرجد و انواع طیب از مشک و عنبر و کافور چندان جمع کردند که در حصر نیاید پس ارباب صنعت را امر کرد تا
جواهر سفته سازند و مرتب و مدور کردانند ایشان بجهة شدت صلابت آن نتوانستند که آنرا بتراشند سلیمان تدبیر آنرا
از جنیان پرسید گفتند این معنی هیچ کس بهتر از صخره نداند و او محبوس است بفرما تا او را حاضر سازند سلیمان بادیهٔ مس
برداشت و نگین خود مهر بر آن نهاد و عادت او آن بود که برای جنیان مهر بر آهن نهادی و برای شیاطین بر مس و هر ما آدمی
که مهر سلیمان دیدی فی الحال مسخر او کشتی چون رسول سلیمان آن مهر را نزد صخره برد وی برخاست و با رسول نزد سلیمان آمد
سلیمان از رسولان پرسید که این عفریت در راه چه گفت و چه کرد گفتند هیچ نکرد اما گاهی خنده کردی و بر مردمان تعجب
نمودی صخره گفت یا رسول الله تعجب نمیکردم ولیکن امور عجیبه میدیدم که مرا از آن خنده می آمد سلیمان فرمود که آن چه
بود جواب داد که در راه بمردی رسیدم که بموزه دوزی موزه میفرمود او را گفت موزه چنان میخواهم که چهار سال بماند مرا بر
عقل آن خنده آمد که او بیکروزه عمر خود اعتماد ندارد امید چهار ساله پیش گرفته بعد از آن بمردی رسیدم که مردم را از غیب
خبر دادی و آنجا که نشسته بود گنجی نهاده بود و علم بآن نداشت مرا از آن خنده آمد و از آنجا بجمعی رسیدم که بتضرع طلب رحم
میکردند از خدا و بایشان نمیرسید بعضی دیگر آمدند و بجای ایشان نشستند و بخواست رحم بایشان رسید مرا از قضا و
قدر خدا تعجب آمد سلیمان گفت هیچ چیزی هست که این جواهر را نرم کرداند تا تراشیدن و سوراخ کردن آن آسان کردد
گفت سنگی هست سپید که آنرا سامور خوانند و الماس نیز گویند اما نمیدانم که در کدام معدنست و هیچ مرغی پر حیله تر از عقاب
نیست بفرما تا صندوقی از سنگ بتراشند و بچهای او را بیاورند و در آن کنند و سر آنرا مسدود سازند چون عقاب راه درون
شدن آن نداشته باشد بالضروره برود و آن سنگ را بیاورد تا بآن این صندوق را سوراخ کند پس سلیمان چنان کرد و عقاب
گرد آن میگشت و منفذی نمی یافت پرواز کرد و بعد از یکشبانه روز بیامد و آن سنگ را بیاورد و بر آن صندوق نهاد و آنرا بسفت
و بچهای خود را برداشت و برفت پس سلیمان جمعی جنیانرا با عقاب فرستاد تا چند سنگ دیگر از آن آوردند و تا امروز هر چه سفت
میشود از الماس اصل آن همان است القصه بآن الماس سنگها را مرصع کردند و جواهر را سفته ساختند و مسجد بیت

المقدس را بساختند برخام سپید و زرد و سرخ و سپید و سبز و ستونها از رخام و الواح یاقوت و زبرجد در او نشانیدند
و دیوارها و سقفهای آنرا مرصع ساختند با الواح جواهر و مروارید و یاقوت و طلا و فیروزه و نقره و فرش آنرا از الواح فیروزه
چون شب درآمدی از نور جواهر آنجا آن روشنی بتافتی که بچراغ احتیاج نبودی و روزی که آن بنا تمام شد آنرا عید خود ساختند
و از جمله عجایب آن این بود که اگر مرد صالح در آن داخل شدی روی خود را در جواهر روشن و سپید دیدی و اگر مرد فاسق
در آن رفتی روی خود را تاریک و سیاه دیدی و عصایی از آبنوس در گوشه آن نهاده بود که اگر از اولاد پیغمبران دست در آن
مالیدی و برا هیچ رنجی نرسیدی و اگر کسی بدروغ دعوی کردی که از اولاد پیغمبرانم چون دست در آن مالیدی بسوختی و دو
هزار قرا از عباد بنی اسرائیل مقرر فرموده که تا همیشه بتلاوت توریة مشغول بودند پنج هزار در روز و پنج هزار در شب و آن
مسجد با این هیئت بود تا بروزگار بخت النصر چون بر آن استیلا یافت آنرا خراب کرده تمام جواهر آنرا برداشت و بعراق آورد
که دار الملک آن بوده حاصل که از جمله عملها که آن دیوان برای سلیمان میکردند بنای بیت المقدس بود و غیر آن از مناظر و قصور
رفیع و تماثیل و میساختند برای او تمثالها و صورتهای ملائکه و انبیا علیهم السلام تا بندگان نظر در عبادت و اعمال
صالحه ایشان کرده مانند آنها بطاعت مشغول شوند و در آن زمان ساختن صورت و تماثیل مباح بود در عین المعانی آورده
که تمثالها از آهن بصورت آدمیان میساختند و حق تعالی بوقت محاربه با اعدا روح در آنها میدمید تا در قتال ذی قوت و صلب
باشند و مرویست که تمثال دو شیر ساخته بودند در زیر تخت او و هیئت دو کرکس بر بالای تخت انگیخته چون سلیمان خواستی
که بر تخت برآید آن دو شیر بازوهای خود را برافراختندی تا پای بر آن نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشستی کرکسها بالهای
خود و برا سایه کردندی و غیر از سلیمان کسی دیگر نمیتوانست که بر آن تخت برآید و چون بخت النصر بعد از سلیمن بر بنی اسرائیل
غالب شد خواست که بر سریر سلیمن نشیند پای برداشت که بر آن برآید صورت شیر دست برآورد و پای او را مجروح ساخت
وی بیفتاد و بیهوش شده ترک آن کرد و در شریعت مسیح علیه السلام نیز تصویر و تمثال جایز بود و هذا انکار صورت مرغ
ساخت و باذن خدای تعالی آنرا زنده میکردانید و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که گفت بخدا سوگند که
مراد بتماثیل صورت مردان و زنان نیست بلکه صورت درختان بودند و غیر آن از غیر ذی روح **وَجِفَانٍ** و دیگری ساختند
برای سلیمن کاسهای چوبین و سنگین **كَالْجَوَابِ** مانند حوضهای بزرگ بر وجهی که هزار کس بر اطراف آن نشسته
از آن طعام میخوردند و سلیمن با این ظروف طعام بلشکر میداد **وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ** و دیگر میساختند برای او دیگهای
بلند برافراشته و بزرگ بر سر پایه نهاده که از غایت بزرگی هیچ کس نتوانست که آنرا بجنباند و پایین آورد و از این دیگها جمله
مخلوق جن و انس را طعام میدادند و او دوازده هزار طباخ بوده که در این دیگها طعام پختندی و چون حق تعالی این نعم
باو داد و بر ایشان امر نمود بوظایف شکرگذاری و فرمود **اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ** عمل کنید ای آل داود **شُكْرًا** جهة سپاس داری
چنین نعمتهای ثابت بناقی فرموده که آل داود شب و روز را قسمت کرده بودند و در هر ساعتی یکی از ایشان قایم بوده بشکرگذاری
الهی و عبادة و پادشاهی و چون اکثر مردمان جهة اتباع هوا میل بشکرگذاری نمیکنند از این جهة حق تعالی میفرماید **وَقَلِيلٌ مِنْ**

عِبَادِيَ الشَّكُورُ و اندکی از بندگان من سپاس دارنده اند شکور کسی است که بدل و زبان و جوارح در اکثر اوقات
واغلب آنات شکرگذاری ادا کند و با وجود چنین استغراق در شکر خود را از ادای شکر عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمتی
که مستدعی شکر نعمتی دیگر است و از اینجاست که گفته اند که شکور کسی است که بدل و زبان شکر کند و ببیند عجز خود را در
شکرگذاری در کشاف آورده که مردی میگفت اللهم اجعلنی من القلیل یا رب خدایا مرا از قلیل گردان گفتند این چه دعاست که
میکنی جواب داد که من شنیدم که حق تعالی فرموده که کمند از بندگان من که شکور باشد و من از خدا سؤال میکنم که مرا از آنها
گرداند آورده اند که سلیمن ملک الموت را گفته بود که چون وقت اجل من نزدیک رسد چند روز پیش از آن مرا اعلام کن
چون وقت مرگ او رسید باو گفت که از عمرت یکساعت بیش نمانده سلیمان شیاطین را فرمود که برای من کوشکی از آبگینه
بسازید و در آنجا در مردم را ببینم پس برای او کوشکی چنین ساختند و وی در آنجا رفت و بنماز مشغول شد و بجهة ضعف
قوة بر عصا تکیه کرده بود و بهمان هیئت ملک الموت قبض روح او کرد و در ترجمه بعضی آمده که حق تعالی خواست تا خلقان را اعلام
کند که جنیان غیب نمیدانند بجهة این سلیمان در وقتی که در کوشکی از بلور بود که مردمان او را دیدندی که بر عصا تکیه
زده ملک الموت را نزد وی فرستاده گفت اجابت دعوت خدا کن گفت ای ملک الموت مرا مهلت ده تا احوال خود را سامان
دهم گفت رخصت نیست پس آنجناب بر پای ایستاده بر عصا تکیه زده قبض روح او کرد و او هیچ از جنیان انکاری نعین
کرده بود تا یکسال آنجناب سلیمان را زنده میدیدند که بر عصا تکیه کرده و بتصور آنکه زنده است کار میکردند و گویند که هنوز یکساله
کار مانده بود در بنای بیت المقدس که متقاضی اجل سلیمان در آمده طلب ودیعت روح نمود و سلیمان کسان خود را وصیت
کرد که مرگ مرا فاش مکنید و مرا بعد از مرگ بر عصا تکیه دهید تا جن از عمل خود باز نمانند و مهم مسجد با تمام رسد پس چون
سلیمان در گذشت او را بشستند و بر او نماز کردند و بر عصا تکیه اش دادند دیوان از دور و برا زنده پنداشتند و بهمان
کار که نامزد ایشان بود قیام مینمودند بعد از یکسال پایین عصا را ارضه بخورد و او بر زمین افتاد و جن و انس را از موت او
معلوم شد دیوان فی الحال فرار نموده در شعاب جبال و اجواف بوادی گریختند هم چنانکه ملک تعالی میفرماید که **فَلَمَّا قَضَيْنَا**
پس آنهنگام که قضا کردیم ما **عَلَيْهِ الْمَوْتَ** بر سلیمن مرگ او او مرده بر عصا تکیه کرده بود **مَا دَلَّهُمْ** راهنمونی نکرد
دیوانرا **عَلَى مَوْتِهِ** بر مرگ او **إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ** مگر جنبنده زمین یعنی ارضه که از زمین برآمده **تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ**
میخورد عصای او را **فَلَمَّا خَرَّ** پس آنهنگام که بیفتاد سلیمن **تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ** دانستند جنیان **أَنْ لَوْ كَانُوا** آنکه اگر
بودند جنیان **يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ** دانستندی غیب را که ان جنیان آن بود که غیب میدانستند و بر مردمان چنین ظاهر میکردند
حق تعالی جهة تکذیب قول ایشان میفرماید که اگر ایشان بغیب دانا بودندی **مَا لَبِثُوا** درنگ نمیکردندی یکسال **فِي**
الْعَذَابِ الْمُهِينِ در عذاب خوار کننده یعنی تکالیف شاقه که ایشان در عمل عمارت میکشیدند اصحاب تواریخ آورده اند
که عمر سلیمان علیه السلام پنجاه و سه سال بود و چهل سال پادشاهی کرده در روزی که پا بر سریر سلطنت نهاد سیزده سال داشت
و بعد از آنکه چهار سال از پادشاهی او گذشته بود بنیاد عمارت بیت المقدس نمود و اینکه جن متحمل مشاق عظیمه و اعمال جسیمه

میشدند با آنکه لطیف الجسمند باین وجه بود که حق تعالی تغییر خلقت ایشان داده بود و قوت تمام بایشان عطا کرده و جسم ما

زیاده کرده بروجهی که حاصل امور صعبه میشدند و این جمله معجز سلیمان بود بر صدق دعوی نبوت و همه دیوان در

دست او مانند اسیران بودند و چون سلیمان فوت شد بخلقت اصلی خود رجوع کردند و بعد از ذکر قصه سلیمان وامر کردن

بآل داود بادای شکر گذاری بر نعم جلیله بیان قصه سبا میکند با آنچه دلالت بر حسن عاقبت شکور و بدی عاقبت کفود

و میفرماید که **لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ** بدرستی که بود اولاد سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان را **فِي مَسْكَنِهِمْ** در

مسکنهای ایشان در بلده یمن که ماوای ایشان بود **آيَةٌ** علامتی و دلالتی بر وجود صانع و قدرت کامله او در مختار

القصص مذکور است که فرزندان سبا را در حوالی مآرب که از ولایت یمن است منزلی بود در میان دو کوه از اعلی تا اسفل

آن منزل همه فرخ بود و شرب ایشان در اعلای وادی بود در چشمه که در پایان کوهی بود و گاه بودی که فاضل آب آن ولایت

خراب ایشان ختم شدی و خرابی کردی از بلقیس که حکومت آن ولایت متعلق باو بود درخواست کردندی که سدی بست

در دهنه آنکوه تا آبهای اصلی و زاید آنجا جمع میشد و سه سوراخ بر آن ترتیب کرد تا اول ثقبه اعلا را بکشایند و آب بمزدعه

خوردند و چون کمتر شود و سطی و باخر سفلی وایشان بر یمین و شمال منازل خود باغها داشتند مشتمل بر درختان میوه دار

کما قال **جَنَّتَانِ** یعنی بر سبا دو بوستان بود **عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ** از راست و چپ منازل ایشان و اگرچه در هر طرف

باغ بسیار بود اما بجهة تقارب اشجار همه بمثابه یکباغ می نمود و لهذا هر یک از یمین و شمال را جنت گفته اند جنات و اگر بحسب حقیقت

مراد جنات یمین و جنات شمال است ابن زید گفته که آیت آن بوده که در زمین ایشان موذی نبودی از مار و عقرب و پشه و کیک

و گویند مراد از آیه معموری بساتین ایشان بود بمرتبه که شخصی سبدی بر سر گرفتی و در تحت اشجار ایشان بگذشتی آن شبد

پر میوه شدی بی آنکه بدست برکند و در روایت آمده که اولاد سبا را دوازده قریه بود و در هر قریه پیغمبری بود که ایشان را بخدا

دعوت میکرد و بایشان میگفت **كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ** بخورید از روزی پروردگار خود که این بساتین بشما انعام فرموده

وَاشْكُرُوا لَهُ و شکر گوئید مر او را بر کثرت این نعم و این شهر که خدای تعالی شما را داده و روزی میدهد از انعام نعم خود

بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ شهری پاکیزه است چه دارد هوای معتدل و تندرست دارد و آب شیرین و خاک پاک که اصلا پشه و شپش

و کیک و عقرب و مار و غیر آن از جانوران گزنده نیست و هوای آن دافع جمیع هوام است **وَرَبٌّ غَفُورٌ** و پروردگار

شما که رازق شماست و طالب شکر از شما پروردگاریست آمرزنده مر کسی را که از شرک توبه کند چون ایشان این سخن را از پیغمبر

خود شنیدند **فَأَعْرَضُوا** پس روی بگردانیدند از وظایف شکر گذاری و طریق کفران نعمت پیش گرفتند و تکذیب آن

دوازده پیغمبر کردند که برایشان مبعوث بودند و گفتند خدای بر ما هیچ نعمتی نیست و اگر این نعمت را او داده است بگوئید

تا آنرا از ما باز ستانند در وحی آمده که پیغمبر آخرین که بایشان آمد در زمان پادشاه ذی الاوعای بن جیشان بود و بعد از رفع

رفع عیسی علیه السلام او را بسیار برنجانیدند حق تعالی موشهای دشتی در زیر بند ایشان بیافرید تا بامر او سوراخ در بند ساختند راسو

کردند و یک شب که همه در خواب بودند بند گسیخته شد و سیل در آمده همه منازل و باغهای معموره ایشان را خراب ساخت

والکثر

و اکثر مردمان و چهارپایان ایشان را هلاک کرده و برخی که ماندند پراکنده شدند حاصل که حق تعالی میفرماید که چون ایشان

از شکر گذاری اعراض کردند و کفران نعمت نمودند **فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ** پس فرستادیم برایشان **سَيْلَ الْعَرِمِ** سیل آن بندی

محکم و سخت استوار که بلقیس آنرا ساخته بود **وَبَدَّلْنَاهُمْ** و بدل دادیم ایشان را **بِجَنَّتَيْهِمْ** بعوض دو باغ ایشان که

پر میوه بودند **جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ** دو باغ که خداوند میوه های بد طعم بود که اراک است و گویند درخت

خاردار که میوه تلخ داشت و بدمزه **وَأَثْلٍ** و خداوند درخت شوره گز بود **وَشَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ** و چیزی اندک از درخت

کنار اندک یعنی در آن شورها اندک میوه کنار دادیم تا یاد کنند از آن میوه های فوت شده **ذَٰلِكَ** این عذاب عاجل

جَزَيْنَاهُمْ پاداش دادیم ایشان را **بِمَا كَفَرُوا** بسبب آنکه کفران نعمت ورزیده بر رسولان ما کافر شدند **وَهَلْ**

نُجَازِي و عقاب کرده نشود بمثل آنچه مذکور شد **إِلَّا الْكَفُورَ** مگر ناسپاس که در کفران با کفر بنهایت رسیده باشند

و حفص نجازی میخواند بفعل متکلم معلوم و کفور را منصوب میسازد یعنی پاداش نمیدهیم مگر ناسپاس را جزا عام است

مر مؤمن و کافر را و مجازات خاصه کفار را از این جهة در این مقام اختیار مجازی کرده بر یجزی آورده اند که نفر از سبا نزد

پیغمبر خود آمده گفتند شناختیم پروردگار خود را و دانستیم که جمیع نعم از جانب اوست اگر بعد از این باز نعمت بما ارزانی

فرماید ناسپاسی نکنیم و نوعی سپاس داری کنیم او را که هیچ قوم نکرده باشند حق تعالی دیگر باره دهها ی نعمت برایشان کشاده

ساخت چنانکه فرموده **وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ** و گردانیدیم میان اهل سبا **وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي** و میان آن دیهها که برکت

عمیم خود **بَارَكْنَا فِيهَا** برکت دادیم در آن بکثرت میاه و اشجار و زروع و نباتات که موجب وسعت ارزاق است مراد قرای

شام است چون فلسطین و اردن و اریحا و ایلیا **قُرًى ظَاهِرَةً** دیههای معمور آشکارا متواصل یکدیگر که از هر قریه قریه

دیگر را توان دید یا واقع بر ظهر طریق نزدیک از آن تا ابنا السبیل آنرا ببینند در عین المعانی آورده که از مآرب که منزل اهل سبا

بود تا شام چهار هزار و هفتصد دیه پدید آمد **وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ** و تقدیر کرده بودیم در آن دیهها رفتن مردم را که غاکی

در قریه قیلوله میکرد و رایح در قریه دیگر بیتوته مینمود تا میرسید بشام و گفتیم بزبان مقال یا حال که **سِيرُوا فِيهَا** سیر کنید

درین دیهها **لَيَالِيَ وَأَيَّامًا** شبها و روزها یعنی هر وقت که خواهید **آمِنِينَ** در حالتی که امان یافتگانید از دشمن

و سباع بجهة کثرت خلق یعنی امن آن مختلف نیست باختلاف اوقات بلکه سیر آن در جمیع اوقات در روز و شب مساویست

در امنیت یا آنکه سیر کنید بامنیت و اگرچه مدت سفر شما در آن قری دراز باشد یا سیر نمایید در لیالی و ایام و اعمار خود

بامن و آسایش باشید آورده اند که بقیه سبا آنجا که موضع کرده از یمن بشام میرفتند و چاشت در قریه بودند و شام در قریه

دیگر توانگران برو درویشان حسد آمد که میان ما و ایشان در رفتن هیچ فرقی نیست چه پیاده و مفلس این راه چنان میروند

که سواره و توانگر **فَقَالُوا** پس گفتند اغنیای ایشان **رَبَّنَا** ای پروردگار ما **بَاعِدْ** دوری افکن **بَيْنَ**

أَسْفَارِنَا میان منازل سفرهای ما یعنی بیابانها پدید کن از منزلی تا منزلی تا مردم بی زاد و راحله سفر نتوانند کرد **وَ**

ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ و ستم کردند بدین دعا و یا بجهة کفران نعمت بر نفس خود یعنی در نعمت بطر نمودند شکر آن بجای نیاوردند

هم چنانکه بنی اسرائیل که قدر نعمت من و سلوی ندانستند استدعای قوم بقل و بصل و قثا کردند پس بجهة تطاول و افتخار
بر فقرا بر کوب رواحل و حمل زاد از خدای درخواستند تا میان شام و یمن بیابانها پیدا کرد مجواب کردایند دیه‌ها که
در میان راهها بود فَجَعَلْنَاهُمْ پس کردانیدیم ایشان را أَحَادِيثَ سخنانی که مردمان بعد از ایشان بتعجب یاد
کویند که از آبادانی بخرابی میل کردند و یا از دوی ضرب المثل کویند که تفرقوا ایادی سبا وَمَزَّقْنَاهُمْ و پراکنده
ساختیم ایشان را كُلَّ مُمَزَّقٍ هر پراکنده ساختنی یعنی غایت پراکندکی تا آنکه یکی از ایشان در مآرب نماندند قبیله
غسان از ایشان بشام رفت و قضاعه بمکه و اسد بحرین و انمار بیثرب و خدام بتهامه و ازد بعمان إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستی که در آنچه ذکر کردیم از قصه سبا لَآيَاتٍ هر آینه عبرتهاست لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر محنتها
و بلا از معصیتها شَكُورٍ سپاس کوینده بر نعمتها در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در خوشحالی فارغ البال میکذرانیدند
و بسبب بیصبری بر عافیت و ناشکری بر نعمت رسید بایشان آنچه رسید کلبی در بیان منشاء تفریق اهل سبا بلای متباعد
از ابی صالح نقل کرده که طریقه کاهنه بعمرو بن عامر که از اعاظم اولاد سبا بود کفت که در علم کهانت چنین معلوم شد
که سد مآرب عنقریب خراب شود بجهة سیل عرم جمیع جنات و بساتین و حصون و دور در عرصه تلف آید عمرو چون این
بشنید اموال خود را بفروخت و با قوم خود جلاء وطن کرده بمکه اقامت نمود و در آنجا تب عارض همه ایشان شد
هرکز ندانستند که تب چه چیز میباشد پس شکایت این را بطریقه عرض کردند کفت من نیز از این مرض و غم
شکایت دارم عمرو کفت تو ما را درین امر چه میفرمایی کفت هر کس که از شما که جبادیرات و حمل شدید و خراج جدید
داره باید که بقصر عمان رود پس ازد طریق عمان کرفتند و بآنجا رفتند بعد از آن کفت که هر کس که خمر و بدجلد است
و صبر و رضا بر اذیات دهر دارد بارالک رود پس خزاعه بآن صوب شدند بعد از آن کفت هر که اراده راسیاب دارد در و
و قصد مطعومات در محل بیثرب رود داوس بآن ناحیه توجه نمودند و هر که اراده خمر دارد و خمیر و ملك و تامیر و لباس
و تاج و حریر کو بر بصری و عویر رود که از ارض شام اند آل جفنه و غساق بآنجا رفتند و توطن کردند و از عجایبات
که حق تعالی میفرماید که و مزقناهم کل ممزق ان فی ذلك لآیات لکل صبار شکور وَلَقَدْ صَدَّقَ و بدرستی که تحقیق
و یا راست یافت عَلَيْهِمْ بر اهل سبا و اصح آنست که بر همه کافران إِبْلِيسُ ظَنَّهُ ابلیس کمان خود را یعنی چون شیطان
کمان برده بود که بر بنی آدم بسبب شهوة و غضب که در نهاد ایشانست دست یابد و ایشان را کمراه کند این کمان در باره اهل
غوایت و ضلالت راست شد فَاتَّبَعُوهُ پس پیروی کردند او را در شرك و معصیت إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ
مکر کروهی از مومنان که مستثنی اند و تابع او نیستند و تقلیل ایشان نسبت بکفارست و یا مکر فریقی از فرق مومنان
که تابع شیطان نشده اند در عصیان و آنها انبیا اند و ائمه هدی صلوات الله علیهم که الا عبادك منهم المخلصین وَمَا كَانَ
لَهُ و نبود ابلیس را عَلَيْهِم بر آنانکه کمان او در ایشان محقق شد مِّن سُلْطَانٍ هیچ تسلطی و استیلا إِلَّا لِنَعْلَمَ
مکر برای آنکه بدانیم مراد لازم علم است که تمیز است یعنی مکر برای آنکه ممتاز سازیم و جدا کردانیم در میان عالمیان مَن

يُؤْمِنُ کسی را که میکرود بِالْآخِرَةِ بدان سرای مِمَّنْ هُوَ از آنکس که او مِنْهَا فِي شَكٍّ از آخرة در کمانست
و بیقین نیست در آن یعنی بر اهل علم واضح کردانیم که اهل ایمان کدامند و اهل شرك کدام وَرَبُّكَ و آفریدکار تو
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز حَفِيظٌ نکاهبانست و هیچ چیز از احوال بندکان بر او پوشیده و پنهان نیست قُلِ
بکوای محمد مر بنی ملیح را و اتباع ایشان از اهل شرك بر وجه تهکم و توبیخ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُم بخوانید آنان را که کمان
برده اید ایشان را خدایان مِّن دُونِ اللَّهِ بجز از خدای و ببینید که در جذب منافع و دفع مکاره مددی میرسانند
بشما و اجابت دعای شما میکنند و چکونه اجابت کنند که بهیچ وجه لَا يَمْلِكُونَ مالك نیستند و قادر آن معبودان
مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنك مورچه خورد از خیر و شر فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمین در
امر آسمان و زمین قدرة ندارند ذکر سموات و ارض بجهة عموم عرفیست یعنی در هیچ چیز قادر نیستند وَمَا لَهُمْ
و نیست مر آن ملائکه را که معبودان بعضی مشرکانند و یا بتان را فِيهِمَا در آسمان و زمین مِن شِرْكٍ هیچ شرکتی
با خدای بحق نه در آفریدن و نه در تصرف کردن یعنی بهیچوجه در خلق و ملك با خدای شرکت ندارند وَمَا لَهُ مِنْهُم
و نیست مر خدای را از اصنام و ملائکه مِّن ظَهِيرٍ هیچ یاری و مددکاری در تقدیر و تدبیر آسمان و زمین بعد از آن
بجهة رد مظنه کفار در شفاعت ملائکه میفرماید که وَلَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ و سود نکند شفاعت هیچ کس عِندَهُ نزد خدای
یعنی کمان شفاعت که بملائکه یا اصنام دارید محقق حق نخواهد کشت زیرا که در خواست نفع نکند إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ
مکر کسی را که دستوری داده باشد خدای مر او را در خواست کردن اهل معاصی از ایمان پس در روز قیامت شافع و مشفوع
له منتظر شفاعت باشند و در ترس کذرانند حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ تا آنکه چون سلب فزع نمایند از دلهای
ایشان و دستوری شفاعت دهند آنها را قَالُوا کویند بعضی از ایشان مر بعضی را مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ چه چیز کفت
پروردکار شما در باب شفاعت قَالُوا الْحَقَّ کویند سخن درست و راست کفت یعنی فرمود که مومنان را شفاعت کنند
نه کافران و مشرکان و منافقان را وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ و اوست خدای برتر و بزرکوار تا آنکه ملائکه و انبیا بدون
اذن او شفاعت توانند کرد در مجمع آورده که ابن عباس و قتاده و ابن زید بر این وجه تفسیر این آیه کرده اند که چون اخراج
فزع کنند از قلوب کفار در آخرت یا وقت مرك تا استماع کلام ملائکه کنند و حجت بر ایشان لازم شود کویند ملائکه مر ایشان را
که خدای شما چه کفت کویند مشرکان که حق کفت یعنی اعتراف نمایند بحقیت آنچه پیغمبر فرستاد در دنیا از اصول و فروع
اسلام و نزد بعضی دیکر معنی آنست که چون ملائکه اعمال بندکان را بآسمان برند و مر ایشان را صوتی عظیم و آوازی چون
آواز سلسله باشد ملائکه آسمان کمان برند که قیامت قایم شده از شدت فزع آن بسجده افتند چون بدانند که ظن
ایشان خلاف واقع بوده کویند ماذا قال ربکم خدای شما چه کفت حاملان اعمال کویند سخن راست و درست کفت
که آن اعطای مثوبت بر آن اعمال و ابن مسعود فرموده که چون وحی کند حق تعالی بسوی ملائکه از کلام او صدائی
عظیم و صوتی مهیب بشنوند مانند آواز سلسله بر دله که بر سنك خورد ایشان از آن هول بیفتند بیهوش شوند

چون بدانند که وحی است گویند با یکدیگر ماذا قال ربکم قالوا الحق و از کلبی روایتست که میان زمان عیسی و زمان
رسول ما صلی الله علیه و آله پانصد و پنجاه سال بود و حق تعالی درین مدت هیچ پیغمبری نفرستاد و وحی از آسمان بزمین نیامد
چون پیغمبر ما صلی الله علیه و آله مبعوث شد اهل آسمان آواز وحی بشنودند گمان بردند که قیامت واقع شده از ترس
آن بیفتادند و بیهوش شدند و چون جبرئیل بر ایشان بگذشت سر برداشتند و او را دیدند خوف از دل ایشان زایل گشت
و با یکدیگر میگفتند ماذا قال ربکم پس با یکدیگر جواب دادند که قالوا الحق بنا برین تنبیهست مر مشرکان را که فرشتگان
با قرب و منزلت و صلابت خلقت از وحی خدا چنین ضعیف و ذلیل اند و خایف پس چگونه معبودان ایشان که جمادند خیر و شر
و نفع و ضر از ایشان متصور باشد و بچه وجه امید بشفاعت ایشان توان داشت بعد از آن در تقریر قول سابق که آن لا
یملکون است میفرماید که قل بگوای محمد مر مشرکان را که من یرزقکم کیست آنکه روزی میدهد مر شما را من السموات
از آسمان بباران و یا بتسبیب اسباب ارزاق در آن والارض و از زمین برنبات و یا با انتظام اسباب قل الله خود هم
بگو که روزی دهنده خدای چه آن سوال را بجز ازین جوابی نیست وانا و دیگر بگو بایشان بر وجه انصاف و اسکات
خصم مشاغب که ما گروه مومنان روزی دهنده را یکی دانیم و همین پرستش او کنیم او ایاکم یا شما مشرکان که جماد را
که در مراتب امکان فروتر از آن چیزی نیست با واجب الوجود شریک میسازید با هم لعلی هدی بر راه راستیم
او فی ضلال مبین یا شما در گمراهی آشکارا یعنی البته از ما و شما یکی بر هدایتست و دیگری بر ضلالت چه ممکن
نیست که با این قول متناقض هر دو بر حق باشیم یا هر دو بر باطل این کلام مانند قول محق است که مبطل گوید که قد علم الله
الصادق منی و منك وان احدنا الکاذب با آنکه عالم باشد که مخاطب کاذبست گویند که این کلام بر طریق لف و نشر است
و تقدیر این که انا لعلی هدی او ایاکم لفی ضلال مبین قل بگوای محمد بایشان که لا تسئلون پرسیده نخواهید شد
عما اجرمنا از آنچه کسب کرده ایم از گناه ولا نسئل و سوال کرده نشویم عما تعملون از آنچه شما میکنید از ترا
بلکه هر کس را از عمل او سوال خواهند کرد و مناسب آن جزا خواهند داد قل بگوای محمد که یجمع بیننا جمع کند میان
ما ربنا پروردگار ما در روز قیامت ثم یفتح بیننا پس حکم کند میان ما بالحق براستی که طریق عدالت
با این چه که محق را بنعیم جنت رساند و مبطل را بالیم عذاب وهو الفتاح العلیم و اوست حکم کننده دانا بجمیع امور
بکیفیت حکم بر وجه حکمت قل بگوای محمد بایشان که اروني الذین بنمایید بمن آنان را که الحقتم به الحاق
کرده اند بخدا شرکاء انباز آن یعنی بنمایید مرا که بکدام صفت بتان را شریک حق میسازید در عبادت تا نظر کنم و بر من
استحقاق الوهیت ایشان بر من واضح شود کلا نه چنانست که بتان را صفتی باشد که بآن مستحق عبادت شده شریک خدا
شوند بل هو الله العزیز بلکه او خداوند غالبست بر همه و در کمال قدرت پس که با او دم شرکت تواند زد الحکیم
دانا باحکام صواب و موصوف بالحکم پس چه کس با او لاف دعوی شرکت تواند زد و بتان متهم اند بدانکه ولی از هر
علم و قدرت و نعم ما قیل بیت وحده لا شریک له صفتش * و هو الفرد اصل معرفتش * شرک را سوی وحدتش ره نه

عقل از نکته و الفش آگه نه * هست دور از و کبریا و جلال * مشرکت نالایق و شریک محال * چون کذا ز اثبات نبوت پیغمبر خود
بر سبیل عموم که وما ارسلناك و نفرستادیم ترا ای محمد الا کافة مگر فرستادنی عام و شامل للناس مر همه
مردمان را از احمر و اسود ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود پنج خصلت بمن داده اند که
هیچ یك از پیغمبران نداده اند و من این را بجهت فخر نمیگویم بلکه بجهت تعداد نعم الهی میگویم و ادای شکر گذاری یکی آنکه
مبعوث شده ام بر هر احمر و اسود از ترك و هند و عرب و عجم دویم زمین را طاهر گردانیده اند و مسجد ساخته
تا هر جا که خواهم نماز گذارم و تیمم کنم سیوم آنکه غنیمت را حلال ساخته اند هیچ کس از امم سابقه حلال نبود چهارم نصرت
یافته ام برعادی به ترس که یکماهه راه از شدت خوف من میگریختند و تاب آن نداشتند که بمقابله و مقاتله در آیند پنجم
زمام شفاعت امت را در کف کفایت من نهاده اند و من آن را ذخیره ساخته ام برای امت پر گناه خود در روز قیامت
و شفاعت من برسد بهر بنده که شرک نیاورده باشد و از خصایص افضلیت آنحضرتست که مبعوث بود بهمه افراد
آدمیان و جنیان و هیچ کس از انبیا بتمام جن و انس مبعوث نبوده حاصل که حق تعالی میفرماید که ترا بر کافه برایا مبعوث
گردانیده ام بشیرا در حالتی که مژده دهنده بروضات جنان کسی را که بتوحید و رسالت تو اقرار کند ونذیرا و بیم کننده
در درکات نیران آنرا که بشرك اصرار نماید بتولیه ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند
فضایل و کمالات ترا و جهل مرکب ایشان را بر مخالفت تو میدارد و یقولون و میگویند از فرط جهالت و شدت ضلالت عادت
بر وجه انکار و استبعاد و سخریت که متی هذا الوعد کی باشد این وعده عقاب و ثواب یا قیام قیامة که موعود است
بقوله یجمع بیننا ربنا ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان یعنی کافران بر پیغمبر و مومنان میگفتند
که این وعده که شما امید میدهید کی خواهد بود اگر صادقید در آن قل بگوای محمد در جواب ایشان که لکم میعاد یوم مر شما راست
وعده روزی که چون برسد لا تستأخرون باز پس نروید عنه از آن روز ساعة مقداری اندك از زمان
ولا تستقدمون و پیشی نگیرید بر آن یعنی قادر نباشید که روز قیامت را از وقت معین و مقرر خود پیش آورید
و متاخر گردانید تا ایام آجال خود را کم و زیاد کنید واضح مراد روز قیامت آورده اند که کفار مکه بعضی از اهل کتاب را
از احوال پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند ایشان گفتند ما در کتب نعت او را خوانده ایم و وصف او را دانسته ایم که او پیغمبر
بحق است ابوجهل و امثال او گفتند ما بکتب شما ایمان نداریم آیه آمد که وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه
نگرویدند مر اهل کتاب را یعنی مومنان ایشان را لن نؤمن هرگز ایمان نیاریم و اعتقاد نکنیم بهذا القرآن باین
قرآن که بر محمد فرود آید ولا بالذی و نه بدان کتاب که فرود آمده بین یدیه پیش از و یعنی توریة و انجیل
و یا یهود و نصاری گفتند که ما بقرآن و انجیل منکریم و نمیپذیریم چیزی که در پیش میآرید الحق تعالی از عاقبت ایشان خبر میدهد
که ولو تری اذ الظالمون و اگر ببینی چون ستمکاران یعنی مشرکان موقوفون عند ربهم باز داشتگان باشند
نزد پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه هر آینه ببینی امری صعب و کاری پر هول یرجع بعضهم در حالتی که باز

میکردانند بر حق از ایشان الی بعض بسوی بعض دیگر القول سخن را یعنی سخن را برهم باز میکردانند و بجادله با آن
که یقول الذین استضعفوا میگویند آنانکه زبون کرفته شده بودند یعنی تابعان و پیروان للذین استکبروا مر آنانرا که
گردن کشی کردند یعنی پیشوایان و بزرگان لولا انتم اگر نمیبودید شما یعنی اغوا و اضلال شما نمیبود لکنا مؤمنین
میبودیم ما گرویدگان بخدا و رسول شما ما را اکراه کردید و از ایمان و اسلام باز داشتید قال الذین استکبروا گفتند آنانکه
گردن کشی کرده بودند از روی انکار للذین استضعفوا مر آنانرا که در دنیا زبون و بیچاره کرفته بودند انحن صددناکم
آیا ما باز داشتیم شما را عن الهدی از راه راست و قبول هدایت بعد اذ جاءکم پس از زمانی که آمد بشما بل
کنتم مجرمین بلکه شما بودید بنفس خود مجرمین گناهکاران و شرك آرندگان یعنی رؤسا انکار دعوی اتباع کنند که آن
اضلال و منع ایشان بود بر ایمان و اثبات نمایند بر ایشان که شما باختیار خود از ایمان اعراض کردید و اختیار تقلید کردید
آنکه ما باجبار شما را از آن باز داشتیم وقال الذین استضعفوا و گویند آنانکه ضعیف و بیچاره بوده اند للذین
استکبروا مر آنانرا که از قبول حق تکبر کشیده اند یعنی اتباع در جواب رؤسای خود گویند بل نه چنانست که ما بجبر
کافر شدیم مکر اللیل والنهار بلکه مکر شما در اوقات شب و روز مانع باشد و ما را از ایمان باز داشت اذ تأمروننا
که میفرمودید پیوسته ما را ان نکفر بالله بآنکه کافر شویم بخدا و نجعل له و قرار دهیم مر خدا را اندادا
همتایان پس هر دو گروه بعد از گفت و شنید از عمل خود پشیمان شوند واسروا الندامة و پنهان دارند پشیمانی
از یکدیگر بجهت ترس سرزنش و رسوا شدن لما راوا العذاب آن هنگام که ببینند عذاب را و رؤسا و پیشوایان پشیمانی
دارند از اتباع خود ندامت خود را بر اضلال و وقتی که ببینند عذاب را وجعلنا الاغلال و بکردانیم غلهای آتشین را
فی اعناق الذین کفروا در کردنهای آنانکه نکرویدند از تابعان و متبوعان هل یجزون آیا جزا داده شوند
مراد انکار جزا است یعنی جزا داده نشوند الا ما کانوا یعملون مکر بقدر آنچه باشند که عمل کنند یعنی جزا نیست مکر بر عمل بعد
جهت تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید که وما ارسلنا فی قریة و نفرستادیم در هیچ دیهی و شهری من
نذیر هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری الا قال مترفوها مکر آنکه گفتند متنعمان و متکبران آن دیه مر آن پیغمبر انرا
انا بما ارسلتم به بدرستی که ما بآنچه فرستاده شده اید بآن یعنی بزعم خود کافرون ناگرویدگان و منکرانیم وقالوا
نحن اکثر اموالا واولادا و گفتند ما بیشتریم از روی مالها و فرزندان یعنی مال و فرزند ما بیش از شماست
دعوی رسالت از شما سزاوارتر باشیم وما نحن بمعذبین و ما نیستیم عذاب کرده شدگان یعنی جهت آنکه خدای
ما را بنعم عظیمه گرامی کرده پس در آخرت ما را بمحنت عذاب و عقوبت خوار نخواهد ساخت و یا منکر اصل عذاب شده
عذابی نخواهد بود تا بآن معذب شویم پس در رد قول ایشان که مزیت فضل و غنا در دنیا مانع عذاب عقبا باشد قل
بگو ای محمد در جواب ایشان و در رد قول ایشان که ان ربی بدرستی که پروردگار من یبسط الرزق گشاده میکرداند
روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد از اهل شرك و معصیت بمشیت و مصلحت خود نه برای کرامت ایشان ویقدر

و تنگ میکرداند برای هر که میخواهد بحکمت خود نه جهت مذلت بنده ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا
یعلمون نمیدانند و گمان میبرند که کثرت اموال و اولاد برای شرف و کرامتست و شاید که قضیه بر عکس این باشد
چه بسیار هست که بسط ارزاق بجهت استدراجست و ایشان از آن جاهل و غافل بعد از آن تصریح باین کرده میفرماید که
وما اموالکم و نیست مالهای که بشما داده ایم ولا اولادکم و نه فرزندان که بشما ارزانی داشته ایم بالتی تقربکم
آن چیزی که نزدیک گرداند شما را عندنا زلفی نزدیک گردانیدنی چه تقرب باعمال صالحه است و شما را بهره از آن
نیست چنانکه میفرماید که الا من امن یعنی اموال و اولاد هیچ کس را نزدیک نمیکرداند بخدا مگر کسی که گروید بخدا
وعمل صالحا و بکند کار شایسته یعنی اموال خود را نفقه کند در راه حق و اولاد را علم دین آموزد و در صلاحیت
تربیت نماید فاولئک پس آن گروه لهم جزاء الضعف مر ایشانراست پاداش زیاده یکی را ده تا هفتصد
بلکه از آن نیز برتر بر سبیل فضل و محض عنایت بما عملوا بسبب آنچه کرده اند از انواع طاعات و خیرات وهم فی
الغرفات و ایشان در غرفهای بهشت آمنون ایمنند از مکاره و آفات و شداید و مخافات و بعد از آن در وعید
مشرکان میفرماید که والذین یسعون و آنانکه می شتابند و کوشش میکنند فی آیاتنا در رد آیتهای ما یعنی
در ابطال قرآن و بر آن زبان طعن میکشایند معاجزین در حالتی که بزعم خود عاجز کنندگانند از انزال آن یعنی
گمان ایشان آنست که ما را از انزال قرآن عاجز توانند ساخت و آنرا از ما فوت توانند کرد و یا مردمانرا از قبول کردن و ایمان
آوردن بدان عاجز توانند کرد و یا از قبضه قدرت ما بیرون توانند رفت اولئک آن گروه ساعیان در ابطال قرآن
فی العذاب محضرون در عذاب دوزخ حاضر کرده شدگانند قل ان ربی بگو بدرستی که پروردگار من
یبسط الرزق گشاده میکرداند روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد من عباده از بندگان مؤمن و مطیع
خود بمحض رحمت ویقدر و تنگ میکرداند روزی را له مر او را بوجه حکمت یعنی یکبار روزی او را فراخ میکرداند
و یکبار تنگ بر طریق مصلحت این آیه در شان یك شخص است باعتبار دو وقت و آیه سابقه در حق دو شخص پس تکرار نباشد
وما انفقتم و آنچه نفقه میکنید من شیء از چیزی که شما راست در راه خدا فهو پس خدای یخلفه عوض میدهد
در دنیا آنرا بزیادتی نعمت یا ذخیره می نهد برای آخرت که آن ثواب جنت است ابو هریره از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت
کرده که حق تعالی میفرماید که ای بنده من نفقه کن در راه من تا بر تو نفقه کنم و نیز آنحضرت فرموده که هیچ روز آفتاب بر دنیا
نمی تابد مگر که بامداد دو فرشته از آسمان نزول میکنند و بر جانب راست و چپ بنده می ایستند یکی میگوید بار خدایا نفقه کننده را
عوض ده و دیگری میگوید بار خدایا مال ممسك را در معرض تلف انداز و نیز انس از رسول صلی الله علیه و آله روایت
کند که در هر شب فرشته ایست که ندا میکند که بزائید برای مرگ و دیگری میگوید بنا کنید برای خرابی و یکی دیگر میگوید تلف کن
مال نگاه دارنده را و دیگری ندا میکند که کاشکی مردم را نیافریدندی و دیگری میگوید چون آفریده شدند کاش دانستندی
که ایشانرا برای چه چیز آفریده اند جابر بن عبدالله انصاری رحمة الله علیه از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر نفقه که مؤمن کند

خدای تعالی ضامن آن شد که عوض آن باو رساند مگر آنچه در دنیا در معصیت صرف نماید که آنرا عوض ندهد پس باید
خوف عیله مانع انفاق بنده نشود چه او سبحانه دو برابر او خواهد رساند که مال وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و خدای تعالی بهترین
روزی دهندگانست چه غیر وی که چیزی بکسی میدهند واسطه اند در ایصال رزق و رازق حقیقی اوست و نیز اعطای
او بعوض منافع بندگانست بغیر جلب نفع و دفع ضر از خود بخلاف اعطاء آن بر دو سبحانه بخلاف غیر او وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن
روز یرا که حشر کنیم و جمع نماییم کفار را مراد بنو ملیح اند از خزاعه که عبده ملائکه اند جَمِيعًا در حالتیکه همه مجتمع باشند
یعنی همه را در محشر حشر کنیم ثُمَّ يَقُولُ پس گوییم و حضرت هر دو معنی را یا بعض اند یعنی حق تعالی همه را حشر کند پس گوید
لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ آیا این گروه شما را كَانُوا يَعْبُدُونَ بودند که میپرستیدند و این
سؤال بجهة تقریع مشرکانست و قطع طمع ایشان از شفاعت ملائکه و چون ملائکه باین خطاب مخاطب شوند قَالُوا سُبْحَانَكَ
پاکی تو از آنکه غیر ترا پرستند أَنْتَ وَلِيُّنَا تویی خداوند معبود ما و ما خود را در بندگی منحصر میدانیم پس چه وجه
قایل بمعبودیت خود شویم یا تویی دوست ما مِنْ دُونِهِمْ بجز ایشان یعنی میان ما و ایشان هیچ دوستی نیست و حاشا
که پرستش ایشان رضا داده باشیم بَلْ بلکه نه آنست که کفار ما را پرستش کرده باشند بلکه كَانُوا بودند که از روی جهل
يَعْبُدُونَ الْجِنَّ میپرستیدند دیوان را یعنی فرمان ایشان میبردند و در پرستش آلهة باطله با ایشان بودند چه دیوان متمثل شدند
آمدندی و در خیال ایشان می افکندند که اینها ملائکه اند أَكْثَرُهُمْ بیشتر مردمان بِهِمْ بدیوان مُؤْمِنُونَ گرویدگان بودند
یعنی متابعت مینمایند کان و مطیعان ایشان فَالْيَوْمَ پس امروز که روز حشر است و همه حکمها مر خدای راست لَا يَمْلِكُ مالک
نمیشوند بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ بعضی از شما برای بعضی نَفْعًا سودی را وَلَا ضَرًّا و نه ضرری را یعنی معبود باطل اولیای
عابد خود قدرت بر رسانیدن سود و دفع زیان نیست چه این جزاست و غیر او سبحانه جزا دهنده نیست وَنَقُولُ
و گوییم ما در آن روز لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مر آنکسانی را که ستم کردند بوضع عبادت در غیر موضع آن ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ
بچشید عذاب آتش را الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا آن آتشی که بودید که بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و دروغ می پنداشتید
و باز عود میکند بحکایت از حال کفار و میفرماید که وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر کافران آيَاتُنَا آیتهای
ما یعنی قرآن بَيِّنَاتٍ در حالتیکه روشن و هویدا اند در دلالت بر هدایت قَالُوا گویند بر یکدیگر که مَا هَٰذَا
نیست این کس یعنی محمد که این کلام که بر ما میخواند نیست إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ مگر مردی که میخواهد أَنْ يَصُدَّكُمْ آنکه باز دارد
شما را عَمَّا كَانَ از آنچیزی که بودید که پیوسته يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ میپرستیدند آنرا پدران شما یعنی مدعای او
آنست که شما را از بت پرستی باز دارد و بدینی و آیینی که خود احداث کرده در آورد و تابع خود سازد وَقَالُوا مَا هَٰذَا و گفتند
نیست این کلام که میخواند یعنی قرآن إِلَّا إِفْكٌ مگر دروغی مُفْتَرًى بر بافته شده و بخدا نسبت داده وَقَالَ الَّذِينَ
كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند از کفار مکه لِلْحَقِّ مر امر نبوت یا اسلام یا قرآنرا که حق است و درست و راست لَمَّا
جَاءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان إِنْ هَٰذَا نیست این إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر جادوی آشکارا و ظاهر آنکه مراد قرآن است

نسبت سحر باو داعتقاد لفظ آنست یا اعجاز آن بعد از ان خبر میدهد بآنکه این قول کفار مبنی از بینه است و محض
تقلید و عناد و میگوید که وَمَا آتَيْنَاهُمْ و نداده ایم مشرکان مکه را مِنْ كُتُبٍ از کتابهای فرو فرستاده که پیوسته
يَدْرُسُونَهَا درس کنند و خوانند آنرا از ایشان و دلیل آرند بر بطلان قرآن یا اسلام و نبوت پیغمبر آخر الزمان وَمَا
أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ و نفرستادیم بسوی ایشان قَبْلَكَ پیش از تو یعنی در زمان فترت مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده یعنی
پیغمبری که داعی ایشان باشد بشرک و آوردن بآن مشرکان مکه امی اند و اهل جاهلیت و هیچ ملتی ندارند و ایشانرا عهدی نیست
با انزال کتب و نه بعث رسول پس بر تکذیب خود وجهی ندارند وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و تکذیب کردند مر انبیا را
آنانکه پیش از ایشان بودند هم چنانکه اینها که تکذیب تو میکنند وَمَا بَلَغُوا و نرسیده اند اهل مکه مِعْشَارَ مَا
آتَيْنَاهُمْ بده یک نعمه داده بودیم ایشانرا از فرط قوت و طول عمر و کثرت مال و یا نداده بودیم پیشینیانرا عشری
اهل زمان ترا داده ایم از حجج و براهین و دلالات و اسباب هدایت وَكَذَّبُوا رُسُلِي پس تکذیب کردند آن پیشینیان
پیغمبران خود را فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ پس چگونه بود انکار من بدیشان یعنی ناپسندیدن من ایشانرا و مستاصل
ساختن من ایشانرا بسبب آن پس باید که قوم تو بترسند از مثل این حالات قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بگوای محمد بکفار مکه
که جز این نیست که پند میدهم شما را و ارشادی مینمایم بِوَاحِدَةٍ بخصلتی یک یا کلمه واحده یعنی بیک چیز شما را ای قوم
و آن أَنْ تَقُومُوا آنست که برخیزید لِلَّهِ برای خدای یعنی مستقیم شوید و راست بایستید در امر من خالصا لله
مراد آنست که ترک تقلید کرده از برای طلب رضای الهی استقامت ورزید در کار من و از طریق اعوجاج در گذرید
تا برسید بحق و یا بعض قربت و طلب رضای خدا از مجلس من برخیزید و متفرق شوید مَثْنَى در حالتیکه دو دو باشید
تا با یکدیگر مشاوره کنید وَفُرَادَىٰ و یکیک تا از ازدحام مشوش خاطر نشوید در وقت تفکر در امر من ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا
پس تفکر کنید در کردار و گفتار من و از مبدا حال من تا غایت اطوار مرا در نظر آرید و در آن تفکر کنید تا بدانید که مَا
بِصَاحِبِكُمْ نیست این یار شما را مِنْ جِنَّةٍ هیچ دیوانگی باعث باشد بر دعوی رسالت و البته شما میشناسید
که عقل او را و همین کافیست بر صدق قول او نیست او از جنون چون دعوی او در این امر خطیر بدون تحقق و برهان نیست
بلکه آن مقرونست ببراهین واضحه و معجزات ظاهره پس بیقین در دعوی خود صادقست إِنْ هُوَ نیست او
إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ مگر بیم کننده مر شما را بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ پیش از وقوع عذاب آخرت تا بوسیله ایمان
و کسب عمل صالح از آن نجات یابید و بجنت نعیم در آیید قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ بگوای محمد با ایشان که آنچه طلب کردم از شما
مِنْ أَجْرٍ از مزد ادای رسالت فَهُوَ لَكُمْ پس آن مر شما راست یعنی بر مزدی که بران تبلیغ رسالت از شما بخواستم
بشما بخشیدم مراد نفی سؤالست از شما یعنی هیچ مزدی نمیخواهم و این مانند آنست که شخصی بصاحب خود گوید که اگر
چیزی بمن دادی پس بگیر و حال آنکه چیزی باو نداده باشد و یا معنی آنست که از شما اینطلبم اجرة را پس آن اجرة مر شما راست از
قبیل قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ نیست مزد و عوض من و اجر مثوبت آن مگر

خدای وهو علی کل شیء واو بر همه چیزها شهید قل ان ربی کواهست ومطلع پس میدانند صدق
وخلوص نیت مرا در دعوت ونصیحة بدون طمع اجر بر آن یقذف بالحق می افکند حق را یعنی وحی را القای
برهر که میخواهد ویا می افکند حق را بباطل وآزاد و هم میشکند ویا حق را منتشر میسازد در اقطار عالم یعنی افشای دین اسلام
میکند واظهار احکام آن که لیظهره علی الدین کله علام الغیوب خدائی که دانای جمیع پوشیدهاست وهیچ چیز بر او
مخفی نیست قل جاء الحق بگو آمد سخن راست ودرست یعنی قرآن یا اسلام یا بعثت پیغمبر وما یبدئ الباطل ونمی
آفریند باطل را یعنی ابلیس یا بت چیزی را وما یعید وباز نمیگرداند یعنی وآفرینش بر خلق وبعث وحشر نکند
که یعنی شیطان پیدا نکند وبیافریند چیزی را برای اهل خود در دنیا واعاده نکند چیزی را برای ایشان در آخرت وگویند
که وما یبدئ الباطل وما یعید در معنی زهق الباطل است یعنی آمد حق که اسلام است ونیست شد ونابود گشت شرک
کقوله جاء الحق وزهق الباطل چه عدم ابدا واعاده مستلزم زهوقست واز امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است
که مراد بحق تیغ است برای قتال وجهاد با اهل کفر وعناد ومراد بباطل هر معبودی که بدون خدا پرستند عبد الله مسعود
روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وآله در مکه رفت ودر پیرامون کعبه سیصد وشصت بت نهاده بودند قبضه
دیوه بدست مبارک برگرفت وبدان بتان می انداخت ومیفرمود قل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا
قل ان ضللت فانما اضل بگو اگر گمراه شدم از حق ومنحرف شدم از آن هم چنانکه زعم شماست علی نفسی
بر نفس خود یعنی وبال گمراهی بر منست نه بر غیر من زیرا که من حامل آن شده‌ام نه غیر او وان اهتدیت واگر براه راست
روم فبما یوحی پس بسبب آنست که وحی میفرستد الی بسوی من ربی پروردگار من چه توفیق وهدایت وابسته
بعنایت اوست انه بدرستی که خدای تعالی سمیع شنواست اقوال بندگان را قریب نزدیک بافعال ایشان پس عالم
باشد بر قول وفعل هر ضال ومهتدی وهیچ از آن بر او پوشیده وپنهان نیست بعد از آن بتهدید مشرکان میفرماید که ولو
ترى واگر ببینی ای محمد بینندهٔ کافران را اذ فزعوا چون ترسان شوند نزدیک مرگ یا بوقت بعث یاد در روز بدر
هر آینه ببینی امری فظیع وعجیب وباهول فلا فوت پس نباشد هیچ فوتی یعنی جهة گریختن ونیاز عجمی بردن
ایشان فوت نشود واخذوا وبگیرند ایشان را من مکان قریب از نزدیک جائی یعنی از روی زمین بزیر
کشند که قبرست ویا از موقف بدوزخ یا از صحرای بدر بچاه اندازند وابن عباس فرموده که این آیه در اصحاب خسف
وآنها هشتاد هزار کس باشند که از شام قصد تخریب کعبه کنند چون در بیابان در آیند همه را بزمین فرو برند پس
اخذوا من مکان قریب این است که از زیر قدمها گرفته باشند وبزمین فرو روند واین جماعت قوم سفیان باشند که بعد از
وی در آخر الزمان خروج کنند واز این جماعت دو کس از خسف نجات یابند یکی بشارت بمکه برد ودیگری روی او بر قفا گشته خبر
خسف قوم بسفیانی رساند واین روایت از حذیفه یمانی نیز روایتست وتفصیل این روایت در منهج الصادقین مذکور است
وقالوا آمنا به وگویند مشرکان مکه یا لشکر سفیانی بوقت مرگ یا زمان خسف ایمان آوردیم بمحمد ولیکن بآن خبر داد

وذکر انحضرت در آیه وما صاحبکم من جنة مذکور شده یعنی در آن وقت اعتراف بوحدانیت حق تعالی کنند وبدو بگروند
وانی لهم التناوش واز کجا باشد ایشان را فرا گرفتن ایمان باسان من مکان بعید از موضعی دور که آخرت
چه محل تکلیف ایمان دنیاست پس تناول ایمان در آن وقت متعذر باشد بلکه متعذر وحفص وابو عمرو تناوش بهمزه خوانده‌اند
یعنی تناول است از بعید واین تمثیل کنایت است در تناول ایمان در وقت مشاهدهٔ عذاب بحال کسی که خواهد بدست
چیزی کند که در غایت ارتفاع باشد یعنی هم چنانکه محالست که بدست چیزی را فرا گیرند که در نهایت ارتفاع باشد هم
وقتی که عذاب را معاینه ببینند محال باشد که تدارک تناول ایمان چه آن در محل قبول نیست وفایده ندهد ایشان را پس
ایمان ایشان در آن وقت مقبول شود وقد کفروا به وحال آنکه نگرویدند بمحمد صلی الله علیه وآله یا بعث یا بعذاب من
قبل پیش از آنکه در ربقهٔ تکلیف بودند ویقذفون ومی افکندند بالغیب بپوشیدگی سخنان را یعنی آن
کان سخنان میگفتند که اصلا علم بآن نداشتند وآن اسناد سحر وشعر وکذب وجنون بود به پیغمبر وطعن در قرآن چه از
انحضرت هرگز مشاهدهٔ شعر وسحر وکذب وجنون نکرده بودند تا اسناد آن باو کنند بلکه بافواه بدون شعور ایشان
بآن بوی اطلاق میکردند من مکان بعید از جائی دور یعنی دور بودند از آنچه میگفتند دور بود از عادت محمد
ولایق باطوار واحوال او نبود وگویند که معنی آنست که کفار نگرویدند بوقوع عذاب شدید بر ایشان واز مشرکان
که ما معذب نخواهیم شد جهة آنکه حق تعالی در دنیا اکرام ما کرده وبانواع نعم وما را مستحق این دانسته پس ما را بعذاب
گرفتار نخواهد کرد بلکه حال ما در آخرت مانند حال ما باشد در دنیا پس هم چنانکه بثروت وکثرت نعمت در دنیا از شما
بیشیم در آخرت نیز بر شما تفوق خواهیم داشت ومرتبهٔ ما ارفع از رتبهٔ شما خواهد بود واین قول محض توهم باشد
از جهالت بدون شعور وعلم بآن وحیل بینهم وجدا کرده شد میان ایشان وبین ما یشتهون ومیان آنچه آرزو
بودند از قبول ایمان در آن جهان ویا در وقت مرگ یعنی البته قبول ایمان از ایشان جدا باشد وایشان بآن آرزو نرسند
کما فعل هم چنانکه کرده شد این عمل باشیاعهم باشباه واتباع ایشان از کافران گذشته من قبل پیش از
ایشان یعنی ایمان یأس وتوبه نیز از ایشان قبول نکردند واز نار نجات نیافتند واز آن مأیوس ومحروم ماندند انهم
بدرستی که ایشان کانوا فی شک مریب بودند در شکی بتهمت افکنده ومضطرب سازنده دلها یعنی ایشان در
محمد صلی الله علیه وآله یا در کار آخرت ووقوع عذاب بسیار شک کننده بودند ضحاک گفته که مراد باشیاعهم من قبل اصحاب
فیل بودند که در وقت اراده خراب کردن خانه کعبه چون یأس وعذاب را مشاهده کردند ایمان ایشان مقبول
نشد وهمه مستأصل گشتند

سورة الملئكة اربع واربعون ایات

از ابی بن کعب روایتست که رسول خدای صلی الله علیه وآله فرموده که هر که سورهٔ الملئکه قرائت کند فردای قیامت
هشت در بهشت او را بخوانند وگویند بهر دری که خواهی در آی وبدانکه چون حق تعالی ختم سورهٔ السبا نمود براهل شرک
وشرک وعنود ایشان افتتاح این سوره کرد بذکر کمال قدرت ووحدانیت خود ودلایل قدرت وفرمود که

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله همه ستایش و همه ثنا که بوده و هست و خواهد بود ثابت مر خدای را که سزاوار ثنا و لایق ستایش است
فاطر السموات والارض شکافنده و پدید آرندهٔ آسمانها و زمینها از کتم عدم بصحرای وجود و مبدع و مبدی
آن بدون مثال و نمونه جاعل الملائکة کردانندهٔ فرشتکان رسلا رسولان یعنی ایشان را برسالة بانبیا میفرستد
و بالهام باولیا و برؤیای صادقه بمؤمنان و یا آنکه واسطه اند میان حق تعالی و بندکان در ایصال آثار صنع بایشان
اولی اجنحة صفت رسل است یعنی ملائکه را رسولان کردانید که خداوندان بالهای متعدده متفاوته اند
مثنی دو دو و ثلث سه سه و رباع و چهار چهار و تفاوت اجنحهٔ ایشان در تعداد جهة تفاوت مراتب ایشانست
و باین اجنحهٔ متفاوته نزول و عروج میکنند و یا سرعت مینمایند یا آنچه حق تعالی ایشان را بر آن موکل کردانیده تا بر آنچه مامور شوند
بآن رسانند و در شرح نهج البلاغه مذکور است که بعضی ملائکه شش جناح دارند که دو را با جساد خود پیچیده اند و بدو
طیران میکنند و دو دیکر بر خود فرو کذاشته اند جهة حیا و خشیت از حق تعالی و از اینها معلوم میشود که مراد حق تعالی حصر
این اعداد نیست و نفی زیاده برین و نیز از ابن عباس نقل است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج جبرئیل را
دیدم که ششصد بال داشت و مصدق این است قوله تعالی یزید زیاده میکند خدای فی الخلق در آفریدها ما یشاء
آنچه میخواهد یعنی در اجنحهٔ ملائکه می افزاید تا از چهار زیاد شود و کویند مراد از خلق آدمیانند و زیادات ایشان یا عقلیه است
چون فصاحت و علم و کرم و جز آن یا جسمانیه چون حسن صورت و ملاحت چشم و اعتدال قامة و صوت دلکش و قوة بطش
روایت که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که مراد روی حسن است و صوت و شعر حسن و کفته اند مراد خط نیکوست یا محبت در دلها
قشیری کفته که مراد علو همت است یا رضا بتقدیر و شوق بمرتبهٔ قرب و در حقایق سلمی آورده که تواضع در اشراف و سخا در اغنیا
و تعفف در فقرا و صدق در مؤمنان و شوق در محبان واضح آنست که مراد خلق اعم از ملائکه و جن و انس است ابن شهاب از
رسول صلی الله علیه و آله روایت کند که فرمود جبرئیل را کفتم که میخواهم ترا بر آن صورت ببینم که حق تعالی ترا بر آن خلق فرموده
جبرئیل در شب مهتاب پرها باز کشاده تمام روی زمین را فرا کرفت من از آن حال بیهوش شدم و چون بهوش آمدم از
خلقت او متعجب شدم کفت ای محمد از خلقت من تعجب میکنی و بیهوش میشوی اکر خلقت اسرافیل را ببینی که دوازده جناح دارد
که جناحی از آن تا بمشرق و جناحی تا بمغرب و عرش بر دوش اوست و پایهای او از تحت ارض سابع و سر او از عرش برین کذشته
تا چه حالت دست دهد و با وجود این عظمة از هیبت حق تعالی مانند کنجشکی میشود و نیز از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
مرویست که خدا را فرشته ایست که او را هزار هزار سر است و بر هر سری هزار هزار روی و بر هر روی هزار هزار دهن و در هر
دهن هزار هزار زبان و بهر زبانی خدا را میخواند بهزار هزار لغت روزی بر خاطرش کذشت که هیچ خدا را بنده باشد که تسبیح
بیشتر از تسبیح من باشد حق تعالی او را خطاب فرمود که مرا بنده ایست که تسبیح و تهلیل او بیش از تسبیح تست کفت بار خدایا چه میکوید فرمود
میکوید سبحان الله کلما سبح الله شیء و کما یحب الله ان یسبح و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و الحمد لله کلما حمد الله

و کما یحب الله ان یحمد و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و لا اله الا الله کلما هلل الله شیء و کما یحب الله ان یهلل و کما هو
اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و الله اکبر کلما کبر الله شیء و کما یحب الله شیء ان یکبر و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز
جلاله ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء قدیر بر همه چیزی از ارسال ملک و زیادتی خلق و غیر آن تواناست
و تخصیص بعضی از ایشان بعضی در زیاده و کم جهة ارادهٔ اوست ما یفتح الله آنچه بکشاید خدای تعالی للناس برای
مردمان یعنی فرستد بدیشان من رحمة از بخشایش خود از روی رحمة و حکمت چون نعمت و عافیت و صحت و علم و غنی
آن از صنوف نعم غیر متناهیه فلا ممسک لها پس بازکیرنده نیست مر آن را و ما یمسک و آنچه بازکیرد از مردمان
از آثار بخشش خود بر وجه مصلحت فلا مرسل له پس هیچ فرستنده نیست مر آن را من بعده پس از باز کرفتن او
یعنی هیچکس قدرت ندارد بر آنکه آنچه وی ارسال کرده باشد امساک آن کند و یا امساک نموده باشد ارسال آن نماید و
هو العزیز و او غالبست در آنچه خواهد از ارسال و امساک و غیر آن و هیچ کس با او در آن منازعه نتواند کرد الحکیم و هو کار
در آنچه کند از امساک و ارسال و مانند آن و حسن برین وجه تفسیر کرده که آنچه کشاید از ارسال رسل در وقتی دون وقتی
باراده و مشیت اوست و هیچ کس مانع او نمیشود در آن زیرا که ارسال رسول رحمتست ازو سبحانه کما قال و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین
و آنچه امساک کند از ارسال رسول در زمان فترت یا از آنچه کتاب را افتتاح میکنند هیچ کس ارسال آن نتواند کرد و او قادرست
بر آنچه خواهد و حکیم در آنچه کند و بعد از بیان اینکه موجد ملک و ملکوت و متصرف در آن علی الاطلاق اوست تنبیه امر
میفرماید بشکر بر انعام خود بقوله یا ایها الناس ای مردمان اذکروا یاد کنید بدل و زبان نعمت الله
نعمت خدای را که انعام کرده علیکم بر شما یعنی محافظت آن کنید بمعرفت حق آن و اعتراف بآن و طاعت معطی آن و بعد
از آن بانکار آنکه غیر او را در آن مدخلی باشد تا مستحق شکر آن شود کما قال هل من خالق آیا هست یعنی نیست هیچ آفریننده
غیر الله بجز از خدای بحق یرزقکم روزی دهد شما را من السماء از آسمان بباران و الارض و از زمین
بکیاه و غله از درخت آن میفرماید که لا اله الا هو هیچ معبودی بجز او نیست مکر او که فانی تؤفکون پس بکجا کردانیده
میشوید از راه توحید یعنی بچه جهت منصرف میشوید بشرک و عبادت غیر او ... و بعضی کفته اند که حق تعالی
نعمت اسکان در زمین حرم محترم بایشان ارزانی فرموده و از ... و قتل و غارت آنها را محفوظ داشته بخلاف اعراب
که در حوالی ایشانند چه آنها متخطف میشوند و اعادی دست تعدی بر ایشان دراز میکنند پس درین آیه تذکیر این نعمت نموده
بر ایشان تا بوظایف شکر کذاری آن قیام نمایند و بنابرین نعمت مراد عافیتست و مؤید اینست قوله و ان یکذبوک
و اکر بدروغ دارند ترا اهل مکه و نبوت ترا که نعمت عظمی و سعادت کبری است قبول نکنند و تکذیب نمایند فقد کذبت
پس بدرستی که تکذیب کرده شده اند رسل من قبلک فرستادکان پیش از تو و ایشان بدان صبر کردند تا بثواب
جزیل رسیدند پس تو نیز اقتدا بایشان کرده شکیبا باش و سیر صبر در پیش کش و الی الله و بسوی خدای ترجع الامور
باز کردانیده شود همه کارها او ترا بر صبر و ایشان را بر تکذیب جزا دهد بعد از آن تحریص مردمان میکند از غرور دنیا و تحذیر

نکو میشمارم مغفرت از آنجهان دهم باید که یا ایها الناس ای مردمان ان وعد الله بدرستی که وعده خدای در
حشر و جزا حق راست است و در آن خلاف نیست فلا تغرنکم پس باید که مغرور نسازد شما را و فریب ندهد الحیوة
الدنیا زندگانی دنیا و تمتع شما بآن غافل سازد شما را از طلب آخرت و سعی از برای آن و لا یغرنکم و باید که فریفته نکند
نکند شما را بالله بکرم خدای الغرور شیطان فریبنده و بابنوجه که از وی مغفرت در دل شما افکند تا شما اصرار کنید
بر معصیت و اگرچه مغفرت امریست ممکن الوقوع اما مشابه تناول زهر است بامید دفع طبیعت مر از هر او و اکابر فرموده اند که
یکی از مکاید و حیل ابلیس بر تلبیس تسویف در توبه باینمعنی که توبه بنده را در تاخیر می افکند و وسوسه میدهد که چون
فرصت باقیست بدلالت خطیه اقدام نمای و بعد از آن توبه کن از آن غافل باید که از این غافل نشود و بدین فریب از راه نرود
که عذر با فردا افکندی عذر فردا را که دید ان الشیطان بدرستی که شیطان لکم مر شما را عدو دشمنی است
بعداوة عامة و قدیمه فاتخذوه عدوا پس فرا گیرید شما نیز او را دشمن و حذر نموده در جمیع احوال بر وی اعتماد مکنید
از بزرگی پرسیدند که چگونه شیطان را دشمن گیریم گفت از پی آرزو مروید و متابع هوای نفس مشوید و هرچه کنید باید که
موافق شرع و مخالف طبع او باشد انما یدعوا جز این نیست که میخواند شیطان باتباع هوا و میل بدنیا حزبه گروه
خود را یعنی پیروان و فرمانبرداران خود را لیکونوا تا باشند در آخرت با او من اصحاب السعیر از یاران آتش یعنی
ملازمان دوزخ بعد از آن بیان حال آنان میکند که اجابت قول شیطان کردند بقوله الذین کفروا آنانکه کافر شدند
و اجابت دعوت شیطان کردند لهم عذاب شدید مر ایشان راست عذابی سخت در آخرت والذین امنوا و آنانکه
گرویدند و با شیطان مخالفت ورزیدند و عملوا الصالحات و کردند کارهای خالص و پاکیزه لهم مغفرة مر ایشان راست
آمرزش از پروردگار ایشان و اجر کبیر و مزدی بزرگ یعنی ثواب ابد و نعمت مخلد در بهشت پس در بیان تمیز ایمان
و عمل صالح میفرماید که افمن زین له آیا کسی که آراسته برای او سوء عمله زشتی کردار او فرآه حسنا پس دید
آن عمل زشت را نیکو همچو کسی که تمیز حسن کند از قبیح و هر یک را بر صفتی بیند که موافق نفس الامر است یعنی برابر نیست آنکس که
مزین شد مر او را بدی عمل او بجهة ترک نظر در ادله عقلیه و غلبه هوا بر عقل او تا آنکه رای او منعکس شده باطل حق بیند
و قبیح را حسن با کسی که پیروی دلایل عقلیه نموده بحق عارف شده باشد و اعمال حسنه و قبیحه را علی ما ینبغی شناخته در موضع
گفته که مراد باین کس که سوء عمل خود را حسن می بیند ابو جهل است یا عاص بن وایل السهمی و سوء عمل ایشان شرک و تکذیب
و ماوردی گفته که مراد یهود و نصاری اند و سوء عمل ایشان عناد و مکابره با سید عالم صلی الله علیه و آله یا خوارج و سوء
عمل ایشان تاویلات باطل فان الله پس بدرستی که خدای تعالی یضل من یشاء فرو گذارد هر کرا خواهد و آن
کسی است که لطف الهی در وی اثر نکرده باشد بجهة فرط عناد و جحود وی و حق تعالی بجهة این او را در بادیه ضلالت و خذلان
وا گذاشته باشد و بجهة این قبیح را حسن بیند و حسن را قبیح و یهدی من یشاء و راه نماید هر کرا خواهد و این
نیز شخصی است که جویای حق باشد و بجهة آن موفق شده بلطف الهی راه بحق برده و حسن و قبیح عارف گشته

حسن کند و از قبیح اجتناب نماید فلا تذهب نفسک پس باید که نرود نفس تو یعنی هلاک نشود علیهم بر گمراهی ایشان
که آن اصرار ایشانست بر تکذیب تو و رسوخ ایشان بر دین باطل و اعمال قبیحه حسرات از جهة حسرتهای متوالی که
میخوری و تاسفهای گوناگون که داری بر فعلهای قبیحه ایشان که هریک از آن مقتضی حسرتست مراد آنست که بسیار حسرت
مخور بر ایشان تا جان در سر کار ایشان نکنی ان الله بدرستی که خدای علیم بما یصنعون داناست بآنچه میکنند و بر آن
ایشان را جزا و سزا خواهد داد بعد از آن بیان ادله توحید میکند بقوله والله الذی و خدای بحق آنکسی است که ارسل
الریاح فرستاد بادها را یعنی شمال و جنوب و دبور را فتثیر پس بر می انگیختند آن بادها سحابا ابر را فسقناه
پس براندیم ابر را الی بلد میت بسوی زمین مرده فاحیینا پس زنده کردیم به بآبی که از آن ابر نازل شده
الارض زمین را بعد موتها پس از پژمردگی و افسردگی آن کذلک النشور مانند زنده کردانیدن اموات
روشن است بر انگیختن اموات از قبر در صحت مقدمه یعنی هر دو یکسانند نزد قدرت کامله و در کیفیت احیا نیز همچنانکه
ارسال آب میکند از ابر و بآن زمین حیات می یابد همچنین انزال آب کند از تحت که مشابه زمین است و بآن اجساد خلق
ثابت شود و زنده کردد و خلاصه معنی آنست که اگر کسی را در زنده کردانیدن مردکان شک و شبهه است گو در این حال نظر
کن چه زنده کردانیدن مردکان و زنده شدن ایشان همچو احیا و حیوة زمینست از آب باران هر چنانکه منکر آن نیستید
منکر این مباشید بجهة عدم فرق میان آنها نزد قدرت کامله من کان یرید هر که باشد که میخواهد
العزة ارجمندی و شرف بزرگواری را طلب عزت از پرستش خدا کن فلله العزة جمیعا پس مر خدا یراست همه عزتها
و بعزة او رسول و مومنان متعزز می شوند چه عزت در طاعت اوست و مذلت در مخالفت امر او و فرا گفته که معنی آنست
که هر که اراده آن دارد که عالم شود که مر کراست عزت که آن قدرت بر قهر و غلبه بگو آنهمه مر خدا یراست انس بن مالک از پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که پروردگار عالم هر روز میگوید که من عزیزم و ارجمندم پس هر که اراده عزت دنیا و
آخرت دارد باید که فرمانبرداری عزیز کند و چون کفار متعزز میشوند باصنام کما قال الله تعالی الذین اتخذوا من دون الله الهة
لیکونوا لهم عزا و منافقان که السنه ایشان موافق قلوب ایشان نبود متعزز بشرکان میشدند کما قال الذین یتخذون الکافرین
اولیاء من دون المومنین ایبتغون عندهم العزة حق تعالی درین آیه رد تعزز ایشان نمود و فرمود عزت مخصوص است بخدا
پس هر که اراده عزت دارد باید که اطاعت او نماید تا او را عزیز و مکرم دنیا و آخرت کرداند نه اطاعت غیر او کما قال و لله
العزة و لرسوله و للمومنین بعد از آن بیان چیزی میکند که بسبب آن عزت حاصل میشود که آن ایمانست و عمل صالح
که الیه یصعد الکلم الطیب بسوی او بالا میرود سخن پاک یعنی بعرض قبول الهی میرسد یا مراد بصعود صحایف است
که کلمات طیبه در و مکتوبست و ملایکه آنرا بآسمان میبرند که محل صعود و محکم الهیست بر حقیقت معنی آنست که بسوی رضای
الهی یا محل قبول او میرسد کلمات طیبه و یا کرام الکاتبین صحایف آنرا بآسمان میبرند والعمل الصالح و کردار شایسته
یرفعه بر میدارد آنرا و بمحل قبول میرساند و گویند که کلم طیب متناول جمیع ذکر است از تکبیر و تسبیح و تهلیل و قرائة قرآن

و دعا و استغفار ابو درداء از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن تسبیحات اربع است یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر چون بنده آنرا بگوید فرشتگان آنرا با آسمان رفع نمایند و بآن تحیت حق تعالی گویند و اگر مجرد عمل صالح باشد [illegible] آن نکرده و در حدیث آمده که حق تعالی قبول قول نمیکند مگر بعمل و قبول عمل نمیکند مگر بنیت و قبول قول و عمل و نیت نمیکند مگر باصابت سنت چه کلمهٔ طیب و عمل صالح آنست که با اخلاص تمام از بنده صادر شود و موافق امر الهی باشد از ابن مقنع مرویست که قول بی عمل مانند طریق بی رحمت و سحاب بی مطر و قوس بی وتر و از قتاده مرویست که کلمهٔ طیب ذکر خداست و عمل ادای فرایض هرکه بزبان ذکر خدای کند و فرایض وی را ضایع و مهمل فرو گذارد آن ذکر از وی مقبول نباشد چنانچه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که لا یقبل الله القول الا بعمل و لا یقبل قول و لا عمل الا بنیة و با [illegible] اقوال علماء دین با [illegible] بمطالعهٔ منهج الصادقین [illegible] و بعد از ذکر اهل توحید بیان حال اهل کفر و شرک میکند بقوله وَالَّذِینَ یَمْکُرُونَ السَّیِّئَاتِ و آنانکه مکر میکنند مکرهای قریش است نسبت با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر پنهانی [illegible] در دار الندوه و اندیشیدند درباره آنحضرت از حبس و قتل و اخراج چنانکه در سورهٔ الانفال گذشت و گویند مراد [illegible] یعنی آنانکه شرک میکیرند [illegible] که معظم اعمال سیئات است لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ مر ایشانراست عذابی سخت در آخرت و از ابن عباس مرویست که مراد این اصحاب [illegible] بعذاب الیم و عقاب جحیم گرفتار باشند وَمَکْرُ أُولَئِکَ و مکر این گروه هُوَ یَبُورُ آن فاسد و باطل شود و اثر بر آن مترتب نشود بر خلاف مکر خدا یعنی جزا دادن او بجهت مکر ایشان [illegible] و صحت تحقق پذیرفت که آن اخراج ایشان بود از مکه و قتل ایشان و ایقاع ایشان در بدر چنانکه قوله تعالی و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین و یا امل اهل شرک نفع بایشان ندهد [illegible] فاسد و باطل باشد و بعد از آن عود بدلایل توحید کرده میفرماید که وَاللَّهُ خَلَقَکُمْ و خدای تعالی بیافرید شما را یعنی پدر شما را که آدم است مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ از خاک پس گویا شما از خاک مخلوق شده اید و یا آنکه مراد ذریت باشد باعتبار آنکه تراب منشاء نبات است و نبات منشاء نطفه ثُمَّ جَعَلَکُمْ پس از آن گردانید شما را أَزْوَاجًا صنفهای متنوعه و یا ذکور و اناث تا با هم مزاوجت کنند چنانکه میفرماید وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى و بار نگیرد هیچ زن فرزند را وَلَا تَضَعُ و ننهد آنچه در شکم اوست یعنی نزاید إِلَّا بِعِلْمِهِ مگر بدانش حق تعالی چه هریک از حمل و وضع و مدت و زمان معلوم و مقدر وی است وَمَا یُعَمَّرُ و زندگانی داده نشود مِنْ مُعَمَّرٍ هیچ دراز عمری وَلَا یُنْقَصُ و کم کرده نشود مِنْ عُمُرِهِ از عمر معمر [illegible] قتاده [illegible] کنند که هرکه بشصت سال رسید معمر است و منقوص آنکه قبل از شصت سال فوت شود حاصل که زیاده و نقصان عمر نیست إِلَّا فِی کِتَابٍ مگر ثابت در لوح محفوظ یعنی درازی و کوتاهی زندگانی در دو مدت [illegible] مقرر شده و گویند زیاده و نقصان در عمر واحد است و اعتبار اسباب مختلفه که ثابت در لوح شده آنکه اگر [illegible] کند عمر او شصت سال باشد و اگر نه چهل و این که حدیث آمده که صله رحم و صدقه عمر را دراز میگرداند مؤید این است و گویند مراد بنقصان هر مدتیست که از عمر میگذرد و از زمان اجل او کم میشود چنانکه از سعید جبیر روایت کرده اند که اول در صحیفه می نویسند که عمر فلان بنده چند است

ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ بعد از آن آفرید شما را از منی

دیگر باین [illegible]

و بعد از آن

و بعد از آن هر روزی و ماهی و سالی که میگذرد تقدیر آن ثبت میکند که روزی گذشت و ماهی گذشت و سالی گذشت إِنَّ ذَلِکَ بدرستی که تقدیر طول عمر و قصر عمر عَلَى اللَّهِ یَسِیرٌ بر خدای آسانست بعد از آن در بیان قدرت کاملهٔ خود میفرماید که وَمَا یَسْتَوِی الْبَحْرَانِ و مساوی نیستند دو دریا هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ این آب شیرین مزه سَائِغٌ شَرَابُهُ خوشگوار و آسان فرو رونده بحلق آشامیدن آن وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ و آن دیگر [illegible] وَمِنْ کُلٍّ و از هریک از این دو دریا تلخ و شیرین تَأْکُلُونَ لَحْمًا طَرِیًّا میخورید گوشتی تازه یعنی ماهی وَتَسْتَخْرِجُونَ و بیرون می آورید از آنها حِلْیَةً پیرایه از لؤلؤ و مرجان تَلْبَسُونَهَا که میپوشند یعنی زنان شما آنرا می پوشند وَتَرَى الْفُلْکَ و می بینی کشتیها را فِیهِ در هریک از این دو دریا مَوَاخِرَ میشکافند آب را بشدت جریان لِتَبْتَغُوا تا طلب کنید مِنْ فَضْلِهِ از بخشش حق تعالی یعنی روزی بطریق تجارت وَلَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ و تا شاید که شما شکر کنید بر چنین نعمتی یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ در می آرد شب را در روز یعنی مقداری از شب در روز می افزاید تا زمان روز دراز میگردد از زمان شب و آن در دو ربع ربیعی و صیفیست وَیُولِجُ النَّهَارَ و داخل میسازد روز را فِی اللَّیْلِ در شب یعنی از ساعات روز بر ساعات شب می افزاید تا ساعات شب زاید میشود از ساعات روز و آن در دو ربع خریفی و شتویست وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام گردانید آفتاب و ماه را یعنی مسخر فرمان خود ساخت کُلٌّ یَجْرِی هریک از این آفتاب و ماه میرود در مجرای خود لِأَجَلٍ مُسَمًّى برای هر وقتی نام برده شده یعنی تا زمانی معلوم دور خود را تمام کنند یا تا روز قیامت که از سیر خود باز مانند ذَلِکُمُ اللَّهُ آن خدایی که فاعل این اشیاست و مسخر آن خدای بحق است رَبُّکُمْ آفریدگار و پروردگار شماست لَهُ الْمُلْکُ مر او راست پادشاهی وَالَّذِینَ تَدْعُونَ و آنانرا که میخوانید و میپرستید مِنْ دُونِهِ بجز از خدای تعالی مَا یَمْلِکُونَ مالک نمیشوند مِنْ قِطْمِیرٍ مقدار پوست استخوان خرما که پوست تنکی است که پیچیده است بر استخوان چه مالک علی الاطلاق و معبود باستحقاق اوست و بس اوست که متفرد است در الوهیت و ربوبیت إِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید آنانرا که معبود باطل شما اند یعنی اگر بتان را در جذب نفعی یا دفع ضرری بخوانید لَا یَسْمَعُوا دُعَاءَکُمْ نشنوند خواندن شما را زیرا که جماد اند و جماد را شنوائی نیست وَلَوْ سَمِعُوا و اگر بشنوند دعای شما را بر سبیل فرض مَا اسْتَجَابُوا لَکُمْ اجابت نکنند شما را و مراد شما را ندهند زیرا که قادر نیستند بر ایصال منافع و دفع مکاره یا تبری ایشان از شما در آنچه شما دعوی آن میکنید از الوهیت ایشان چه ایشان اسناد معبودیت خود نمیکنند و منکر این دعوی اند که از شما صادر میشود [illegible] وَیَوْمَ الْقِیَامَةِ و در روز رستخیز یَکْفُرُونَ بِشِرْکِکُمْ کافر شوند بشرک آوردن شما یعنی معترف شوند ببطلان آن شرک که شما آورده اید یا منکر پرستش شما شوند و گویند ما کنتم ایانا تعبدون و نیز که حق تعالی ایشانرا بنطق در آورد تا تبری جویند [illegible] و ایشانرا گویا [illegible] که ما را پرستیدید و حال آنکه ما شما را باین نخوانده ایم و این دعوی نکرده ایم وَلَا یُنَبِّئُکَ و خبر ندهد از حقیقت کارها و صلاح و فساد و منافع و مضار آنها

هیچ خبر دهنده مثل خبیر مانند دانا بحقیقت امور یعنی حق سبحانه و تعالی است چه اوست که دانا است بر حقیقت جمیع اشیا
بخلاف سایر مخبران مراد تحقیق تعیین اینست که خبیر باید داد از احوال آلهه ایشان و نفی لحقه دعوی میکنند اسناد مینمایند
بانها از معبودیت آنها حقیقت معنی آنست که حق تعالی میفرماید که لحقه من شما را بان اخبار کردم از احوال اوثان و بطلان
عبادة ایشان حق است و صدق جهة آنکه من خبیرم بلحقه اخبار بآن نمودم پس بیان غنای مطلق خود میکند و فقر
بندگان خود که مستلزم حقیقت و معبودیت و بطلان معبودیت غیر او و میفرماید که یا ایها الناس ای مردمان
انتم الفقراء الی الله شما همه محتاجانید بخدای تعالی در خلق و رزق و غفران و رضا و جنت والله هو الغنی
و خداست که بی نیاز است و بغنای مطلق خود متنعم بر جمیع موجودات الحمید ستوده شده بر نعمت عام و فضل
شامل که تابع غنای مطلق است و شبهه نیست که ماهیات ممکنه در وجود خود محتاجند بفاعل و انتم الفقراء اشارتست
و حق تعالی بحسب کمال ذاتی از وجود عالم و عالمیان مستغنی است والله الغنی عبارتست از آن و چون ظهور کمال غنا موقوف
بر وجود اعیان ممکنات پس در ایجاد آنکه بغنی است کبری مستحق محامد و ثنای کلی و کلمه حمد ایات بدان نعمت ذات …
اظهار غضب بر اهل کفر و شرک میفرماید که ان یشأ اگر خواهد خدای یذهبکم ببرد شما را از روی یعنی شما را
هلاک کند و یأت بخلق جدید و بیاورد آفریدن نو یعنی قومی را که از شما فرمانبردارتر باشند یا پیدا کند کرده
دیگر را که کسی چنین ندیده و نشنیده باشد وما ذلک و نیست بردن شما و آوردن دیگران علی الله بعزیز بر خدا
دشوار یعنی متعذر یا متعسر بلکه بر وجه نهایت سهولت و کمال آسانی و بعد از بیان غنای مطلق و قدرت کامله خود
ذکر عدل خود میکند که ولا تزر وازرة و بر ندارد هیچ نفس گناه کننده وزر اخری بار گناه نفس دیگر را
بلکه هر کس را حامل گناه خود کنند نه گناه غیر وان تدع مثقلة و اگر بخواند نفس گرانبار از گناه دیگری را الی حملها
ببرداشتن بعضی از گناهان وی لا یحمل برداشته نشود منه از گناه او شیء چیزی یعنی مدعو هیچ
چیز را از گناه داعی بر ندارد و لو کان و اگر چه باشد آن مدعو ذا قربی خداوند خویشی نزدیکی چون مادر و پدر
و خواهر و برادر یعنی هر چند گناهکار خویشان و کسان نزدیکی خود را خواند که چیزی از خطیئات او بردارد هیچ کس اجابت
او نکند زیرا که همه بخود درمانده باشند از فضیل عیاض روایتست که فردای قیامت مادری و فرزندی را در عرصات
که هر دو گرانبار باشند ببار گناه خود مادر فرزند را گوید حق ولادت و تربیت و رضاع من بجای آور و یک گناه از من بر دار
گوید ای مادر دور شو از من که من بخود درمانده ام و از ابن عباس مرویست که هر یک از پدر و مادر بر پسر خود گویند که بار
از من بار گناه گوید حسبی ما علی آن گناهی که بر منست مرا بس است حاصل کلام آنکه در آن معرکه هیچ کس بفریاد کسی نرسد
چه اقرب قرباء باشد بلکه همه بخود درمانده باشند و چون تهدید و وعید اهل عناد را هیچ نتیجه و فایده نمید…
که انما تنذر الذین جز این نیست که بیم میکنی ای محمد بحقیقت آنانرا که یخشون ربهم میترسند از پروردگار خود
بالغیب به نهانی یعنی در حالتی که غایبند از عذاب و آنرا نمی بینند و نادیده از آن میترسند و یا از مردمانی که غایبند

خلقان در عبادت و خلوت بطاعت مشغولند و در خلوت اثر خشیت بر ایشان ظاهر میشود که دالت بر کمال اعتقاد در …
و اقاموا الصلوة و بپای داشته اند نماز را چه اهل خشیت … صاحب کشاف آورده که
خشیت از عادت مستمره حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بوده … هیچ وقت ومن تزکی و هر که
پاکیزه و پاک شده اند نفس از معاصی فانما یتزکی لنفسه پس جز این نیست که متزکی و متطهر شد برای نفس خود
تزکی و تطهیر از رجس معصیت بنفس او عاید میشود والی الله المصیر و بسوی خداست بازگشت همه پس اهل تقی
پاداش خواهند داد بعد از آن بر سبیل ضرب المثل میفرماید که وما یستوی الاعمی و برابر نیست نابینا یعنی کافر یا جاهل
یا مطلق اهل ضلال والبصیر و بینا یعنی مؤمن و عالم یا مطلق اهل اهتدا و گویند که این مثلست برای اصنام و حضرت
ملک علام یعنی بتان که ادراک هیچ چیز نمیکنند مانند حق تعالی که دانا و بیناست بهمه اشیا ولا الظلمات و مساوی نیستند
تاریکیها یعنی باطل که شرکت و ضلالت و یا معصیت ولا النور و نه روشنائی حق که توحید است یا طاعت و جمیع ظلمات
و توحید نور جهة آنست که ضلالت و بطلان بطریق عدیده است و هدایت و حق بطریق واحد ولا الظل و مساوی نیست
سایه یعنی ثواب بهشت که متضمن سایه رحمت یا راحت ولا الحرور و نه حرارت یا شدت یعنی عذاب آتش دوزخ
وما یستوی الاحیاء و برابر نیستند زندگان ولا الاموات و نه مردگان یعنی مؤمنان که دل ایشان زنده است بعلم و
توحید مساوی کافران نیستند که دل ایشان مرده است بشرک حاصل که عمی و ظلمات و حرور و احیا و اموات ضرب المثل است
برای مطلق کافر و ضال و باطل و جاهل و بصیر و نور و ظل و احیا برای مؤمن و مهتدی و محق و عالم ان الله یسمع
بدرستی که خدای میشنواند و تفهیم میکند بر وجه انتفاع من یشاء هر کرا میخواهد بلطف و توفیق هدایت از آنانکه
که طالب حق باشند و جویای اهتدا اند جمعی که در طریق تمرد و عناد و جحود توغل کرده باشند با وجود مشاهده آیات
بینه بر طریق حق وما انت و نیستی تو ای محمد بمسمع شنواننده سخن من فی القبور آنانرا که در قبرند آن
برای کسانی که مصر اند بکفر باموات و مبالغه در نومید گردانیدن پیغمبر از گرویدن ایشان یعنی همچنانکه شنوانیدن سخن بمرده
متعذر است بر تو هم چنین شنوانیدن سخن حق بکسانی که مصر اند بر کفر و معاند و جاحد حق اند نیز متعذر است بر تو و
و چون که الاستماع سخن حق انتفاع نمییابند پس گویا استماع آن نمینمایند که مانند اهل قبور که استماع … ایشان از دایره قدرت
تو خارج است ان انت نیستی تو ای محمد الا نذیر مگر بیم کننده یعنی بر تو غیر ابلاغ نیست …
اهل کفر بر ایمان و سخن حق انا ارسلناک بدرستی که ما فرستادیم ترا بالحق بدین حق که اسلام است بشیرا و نذیرا
در حالتی که مژده دهنده ای بحق و بیم کننده از عذاب و عقوبت وان من امة و نبود هیچ امتی از امم سابقه الا خلا فیها
مگر آنکه گذشت در میان ایشان نذیر پیغمبری بیم کننده و چون اثر نذارت در زمان فترت میان عیسی و محمد صلی الله علیه و آله
باقی بود تا وقتی که … آنحضرت مبعوث شد پس آن زمان از نذیر خالی نبوده باشد یا نذیر … عالم باشد
زمان فترت اگر چه پیغمبری نبوده اما عالم بوده اند که مردمانرا انذار کرده اند … حضرت رسالت صلی الله علیه و آله …

تفسیره ستمکارند بر نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقرآن **ومنهم** و برخی از ایشان **مقتصد** میانه روند که عمل کنند
در اغلب اوقات **ومنهم** و جمعی دیگر از ایشان **سابق بالخیرات** پیشی گیرنده‌اند بنیکیها که پیوسته عمل باحکام قرآن کنند
باذن الله بامر خدای یعنی بتوفیق و فرمان او **ذلک** این توریث و اصطفا **هو الفضل الکبیر** اوست بخشایش بزرگ
بزرگ از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام مرویست که این مخصوص بماست و حق تعالی باین ما را خواسته
نه غیر ما را و شبهه نیست که ائمه هدی صلوات الله علیهم احق و مقدم‌اند بوصف اصطفا و اجتبا و ارث علم انبیا زیرا که ایشان
که متعبد شدند بحفظ قرآن و بیان حقایق فرقان و عارف بحلال و حرام و دقایق آن و سفیان ثوری نیز از سدی روایت کرده
که گفت عبدالله مرا خبر داد که امیر المؤمنین و امام المتقین صلوات الله علیه و آله فرمود که من از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
در تفسیر این آیه چنین شنیدم که آنحضرت فرمود که مراد از الذین اصطفینا من عبادنا ذریه تواند و چون روز قیامت باشد ذریه
تو سر از قبور بر آرند و ایشان سه طایفه باشند یکی آنکه بی توبه از دنیا رفته باشند دوم آنانند که سیئات و حسنات ایشان
متساوی باشد سیم آنانند که حسنات ایشان راجح باشد بر سیئات ایشان و از ابو حمزه ثمالی روایتست که فرمود که من در مجلس
شریف حضرت امام زین العابدین علیه السلام بودم که دو مرد از اهل عراق نزد آن سرور دین آمدند و گفتند یا ابن رسول الله
ما را خبر ده از تفسیر این آیه امام علیه السلام فرمود ای اهل عراق بدانید که این آیه در شان ائمه محمد نازل شده پس بر شما لازم
آید که همه امت محمد در رحمت باشند و چون من از آن پیشوای دین این سخن شنیدم گفتم یا ابن رسول الله پس این آیه در حق
چه کسان نازل شده حضرت فرمود که نزلت والله فینا اهل البیت نزلت والله فینا اهل البیت نزلت والله فینا اهل البیت
یعنی سه بار تکرار فرمود که بخدا سوگند که این آیه در حق ما اهل البیت نازل شده پس گفتم یا ابن رسول الله از ذریت علی ابن ابی طالب
آنکس که ظالم بر نفس خود است چه کس است فرمود کسی است که سیئه و حسنه او یکسان بود و هیچ یک بر دیگری غالب نشود
پس پرسیدم که مراد از مقتصد ایشان چه کسانند فرمود کسانی که در منازل خود بعبادت خدای تعالی مشغول باشند و بذکر
و تلاوت کتاب اوقات صرف کنند تا وقتی که مرگ ایشان را در یابد آنگاه گفتم یا ابن رسول الله مراد از سابقان بخیرات چه کسانند
فرمود آنانند که فی سبیل الله مجاهده کنند و مردم را براه راست دعوت کنند چون علی ابن ابی طالب علیه السلام و ذریت او که
معصومند و بروایت دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که آیه در حق اولاد علی ابن ابی طالب نازل شده که سابق ائمه‌اند
و مقتصد علمای ایشان که رتبه امامت ندارند و ظالم گناهکاران ایشان و حضرت امام رضا علیه السلام را در مجلس مامون در
از این آیه پرسیدند که عامست یا خاص فرمود خاص در حق عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از آن فرمود که میدانید که وارث
آیه متعلق باهل اصطفاست چنانکه در کریمه و لقد ارسلنا نوحا و ابراهیم وجعلنا فی ذریتهما النبوة والکتاب فمنهم مهتد
وکثیر منهم فاسقون که نبوت و کتاب در مهتدیان ایشانست نه فاسقان و اسامه بن زید روایت کند که رسول خدا را صلی الله علیه
و آله از این آیه پرسیدند فرمود که سابقنا سابق و مقتصدنا ناج و ظالمنا مغفور و اصحاب ما بعد از تخصیص این آیه در
اهل البیت بروایات مذکوره باین استدلال کرده‌اند بر امامت ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین از چند وجه یکی آنکه

حق تعا

حق تعالی فرموده که ثم اورثنا و میراث یا بنسب است یا بسبب و امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
هم سبب بوده‌اند و هم نسب ... آنحضرت اتصال داشته بباب و جد و از سبب متصل بود بخیر النسا فاطمة الزهرا صلوات الله
علیها و چون حق تعالی کتاب بر آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله کرامت فرمود پس او ناچار باهل استحقاق رسد که امیر المؤمنین
باشد و سایر اولاد اطهار او علیهم السلام و اهل بیت را بهم مقرون ساخته و فرموده که انی مخلف فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما
لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل البیت و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض مصداق اینست و مفهوم
حدیث آنست و بدرستی که من میگذارم در میان شما ... خدا دو چیز که اگر متمسک شوید بآن هر دو ...
و این هر دو کتاب خداست و عترت من که اهل بیت منند بدرستی که خداوند لطیف خبیر ... اگر این هر دو از هم جدا
تا که وارد شوند بر من در حوض کوثر دوم آنکه حق تعالی فرموده که اصطفینا و هر کرا خدا برگزیند اصطفا کند هر آینه مصطفی باشد
و این شایسته انبیاست و ائمه هدی نه غیر ایشان چه کسانی که برگزیده خدا باشند البته مبرا خواهند بود از معصیت زیرا
لایق و شایسته حضرت کبریا نیست که اهل عصیان را برگزیند و باسم اصطفا ایشان را نوازش نماید پس اهل ... اهل
باشند و هر کاه یکی از ما کسی که ظاهرا متصفست بصلاحیت نه باطنا مقرب خود میسازد و انواع نوازش میکند
بظاهر حال او دارد و اگر علم بخبث باطن او دارد او را از نزد خود میراند پس کسی که علم ... بظاهر و باطن البته چگونه
کسی را برگزیند که مرتکب معاصی شود و از دین ایمان قدم بیرون نهد سیم آنکه حق تعالی ... ایشان را به بهشت بشارت داده
و بشارت دادن اهل عصیان موجب اغراست بقبیح و خدای تعالی از قبیح مبراست اگر گویند ظالم مستلزم عصیانست پس ...
شما باشد جواب گوئیم مراد باین ظالمیت که بپیغمبران ... نسبت داده‌اند چنانکه آدم علیه السلام گفت ربنا ظلمنا و یونس گفت
انی کنت من الظالمین که مراد ترک ندبست که مستلزم نقص ثوابست و ظلم در اصل لغت بمعنی نقصانست چنانکه در کریمه ولم
تظلم منه شیئا که بمعنی لم ینقص است و صاحب مجمع گفته که مفسران در ... ضمیر منهم اختلاف کرده‌اند از ابن عباس و از حسن و قتاده
مرویست که راجع بعبادست و تقدیر کلام اینکه فمن العباد ظالم لنفسه و این مختار ... الهدی است قدس سره و توجیه این
نموده که چون حق تعالی کتاب توریث معلق ساخته بکسانی که ایشان را اصطفا نموده از عباد خود در عقب آن بیان فرموده که
تعلیق وراثت بر بعضی عباد نه بهمه ایشان جهت آنست که در میان ایشان بعضی هستند که ظالم نفس خودند بکسب معصیت
صادر میشود پس جهة این وراثت معلق بسابق بخیرات شده نه بهمه عباد و نزد بعضی مفسران ضمیر راجع بالذین اصطفینا است
و بنابرین اختلاف کرده‌اند در احوال فرق ثلاثه بعضی بر آنند که همه ... اهل نجات‌اند ... ایشان
حدیثی که ابو درداء نقل کرده که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که در این آیه فرمود که اما سابق بی حساب بهشت
و مقتصد را حساب آسان کنند پس بهشت در آید اما ظالم را در ... قیامت باز دارند و بعد از آن ... بهشت در آورند
باشد که گویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن که در عقب این آیه مذکور شده اما سابق کسی است که در عهد رسول و ...
و آنحضرت برای او گواهی داده که او از اهل بهشت است اما مقتصد کسی است که تابع اصحاب او شد تا آنکه باو ملحق شده و ...

حیث وال ... سلیمان داود و ... ویرث
من آل یعقوب و این که حضرت رسالت صلی الله

و بعضی دیگر مقتصد اند که هم معصیت میکنند و هم طاعات
و جمع دیگر سابق بالخیرات اند که اصلا معصیت

وان یکذبوک واگر تکذیب میکنند ترا معاندان از قریش از ایشان عجب مدار و غم و الم بوجود مبارک مرسان فقد کذب
الذین پس بدرستی که تکذیب کرده اند آنانکه من قبلهم پیش از ایشان بوده اند پیغمبران خود را جاءتهم رسلهم
آمد بدیشان پیغمبران فرستاده بر ایشان بالبینات بحجتهای روشن و با معجزهای هویدا و بالزبر و بنامهای آسمانی
چون صحف شیث و ادریس و ابراهیم علیهم السلام وبالکتاب المنیر و بکتاب روشن که بیان احکام حلال و حرام بود چون تورات
و انجیل و ایشان تکذیب آن کردند و بدان نگرویدند ثم اخذت الذین کفروا پس بعد از تکذیب گرفتیم آنانرا که نگرویدند
فکیف کان نکیر پس چگونه بود انکار و تغییر من بر ایشان و انزال عذاب بایشان و باز عود کلام میکند بذکر دلائل توحید
و میفرماید که الم تر آیا نمی بینی ای بیننده ان الله بدرستی که خدای تعالی بمحض قدرت و حکمت انزل من السماء فرود
فرستاد از آسمان یا از ابر ماء آبی را که باران است فاخرجنا پس بیرون آوردیم یعنی ما بیم آن قادر که بیرون آوریم به بدان
آب ثمرات از اصناف میوها مختلفا الوانها که مختلفست رنگهای آن یعنی گوناگون در اجناس و اصناف مانند انگور
و خرما و انار و سیب و امثال و غیر آن از انواع فواکه مختلفه و یا مراد اشکال و هیئت آنست از سرخ و زرد و سبز و غیر آن ومن
الجبال و از کوهها که آفریده ماست جدد خداوند طرق واضحه است و یا خطوط مبینه که در کوه میباشد بیض سفید
و حمر مختلف الوانها و سرخها که گوناگونست رنگهای آن در شدت و ضعف یعنی بعضی بغایت سرخ و بعضی کمتر از آن
و غرابیب سود و سیاهها بغایت سیاه و من الناس و از آدمیان والدواب و از جنبندگان بطریق عموم و
الانعام و از چهارپایان که مختلف الوانه گوناگونست رنگهای آن کذلک مانند اختلاف الوان ثمار و جبال
و بعد از بیان قدرت بر خلق اشیاء مختلفة الدواب و الالوان میفرماید که انما یخشی الله جز این نیست که میترسند از خدای
من عباده از بندگان او العلماء دانایان چه شرط خشیت معرفت حق است و علم بصفات و افعال او پس هر که دانا
بیشتر است ترس آن از وی بیشتر و ازینجاست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که انی اخشاکم بالله ترس من بخدا از شما بیشتر است
و نیز فرموده که از شما کسی که معرفت او بخدا بیشتر است خوف او از او زیاده تر است و لهذا ابن عطا رحمه الله ذکر افعال دال بر کمال قدرت
مراد فرموده تا جهة معرفت بآن افعال خاشی و خایف شوند ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست در انتقام کشیدن از
کسی که مصر باشد بر طغیان غفور آمرزنده گناه هر کسی را اگر تایب شود از عصیان و یا قادر است بر عقوبت آنانکه از و خاشی نباشند
آمرزنده است آنانرا که از او ترسند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که مراد حق تعالی بعلما کسانی اند که کردار ایشان
مصدق گفتار ایشان باشد و هر که فعل او موافق قول او نباشد عالم نیست و مؤید این است که بعد از این میفرماید که ان الذین
یتلون کتاب الله بدرستی که آنانکه پیوسته میخوانند کتاب خدا را و یا متابعت میکنند آنچه در وست از احکام مراد قرائت و
متابعت کتابی تواند بود که جنس کتاب باشد و بنا بر این شاید که مصدقات امم سابقه بعد از اختصاص حال مکذبان واقاموا الصلوة
و برپا داشته اند نماز را در اوقات آن با آداب و شرایط آن وانفقوا و نفقه کرده اند در راه ما مما رزقناهم از آنچه روزی
داده ایم ایشانرا سرا پنهان از خوف آنکه بریا مشوب نشود و علانیة و آشکارا بطمع آنکه سبب رغبت دیگران گردد بتصدق

یا سر در سنن تدریجة خلوص قربت و علانیه در مفروضه جهة رفع تهمت از خود و یا انفاق ایشان کیف ما اتفق بدون قصد
وقت خاص یرجون امید میدارند بدین تجارة لن تبور بازرگانی که کاسد نبود بخسران و فاسد و هالک و فانی نگردد
مراد طلب ثواب ابدیت و تحصیل اجر باقی یعنی امید دارند بتجارتی که منفی باشد از کساد و رواج داشته باشد لیوفیهم
تا جهة آن رواج تمام کرده حق تعالی و بتمامی بدیشان رساند اجورهم مزدهای کردار ایشان و یا جمیع این افعال را
می آرند تا حق تعالی اجور آنرا باتمام و کمال بدیشان رساند ویزیدهم و زیاده کند حسنات ایشانرا من فضله از
بخشش خود یعنی بیفزاید بر عمل ایشان و زیاده از آن بدیشان تفضل فرماید و بروایت ابن مسعود از پیغمبر صلی الله علیه و آله
مراد و یزیدهم من فضله اعطای مقام شفاعت با ایشان و لهذا تفسیر آن باین نموده اند که شفاعت ایشان قبول کند در باره جمعی
که واجب شده باشد ایشانرا آتش دوزخ انه بدرستی که خدای غفور آمرزنده است گناهان ایشانرا شکور
مزد دهنده مر طاعات ایشانرا مطرف بن عبد الله نقل کرده که این آیه در باب قاریان قرآنست و تالیان فرقان که جهة طمع
ثواب بتلاوت مشغول شوند عبد الله بن عبید بن عمر و لیثی روایت کرده که مردی رسول خدا را گفت حیث یا رسول الله
که چنین کاره مرگم فرمود ترا مالی هست گفت آری فرمود مال خود را از پیش بفرست که دل هر مردی با مال وی بود اگر آنرا
از خود جدا کند و از پیش بفرستد خواهد که لحاق و دکه مال وی در آنست و اگر از خود جدا نسازد خواهد که با آن باشد بعد
خطاب بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله کرده میفرماید که والذی اوحینا الیک و آنچه وحی کردیم بسوی تو من
الکتاب از قرآن هو الحق آن راست و درستست مصدقا در حالتی که تصدیق کننده است و موافق لما
بین یدیه مر آنچیزی را که پیش از وی بوده از کتب سماوی یعنی مطابق عقاید و اصول احکام آنهاست ان الله بدرستی
که خدای بعباده ببندگان خود لخبیر هر آینه داناست و ضمایر آنها را میداند بصیر بیناست یعنی ظواهر ایشانرا
می بیند و احوال آنها که تصدیق بقرآن و تکذیب آن کنند پس پوشیده نیست یا آنکه عالم است بجمیع بندگان پس ترا اهلیت
آن دید اند که وحی بتو نازل میکرده اند که اگر در احوال تو چیزی میبود که منافی نبوت می بود وحی بتو ارسال نمیکردیم ثم
اورثنا بعد از آن ما که کتابهای متقدمه را بر امم سابقه فرستاده بمیراث دادیم الکتاب قرآنرا الذین اصطفینا
با آنانکه برگزیدیم من عبادنا از بندگان خود عطا را میراث گفته زیرا که میراث مالی باشد که بی طلب و تعب بدست
هم چنین عطیه قرآن بی جست و جوی مؤمنان بلکه بمحض عنایت ملک منان بدیشان رسیده یا هم چنانکه بیگانه را در میراث
دخل نیست دشمنان نیز از قرآن بی بهره اند یا هم چنانکه سهام میراث متفاوتست مانند ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف
و ثلثان و تمام ایشان نیز بهرهای اهل قرآن متفاوتست و هر کس بقدر استحقاق و اندازه استعداد خود از حقایق قرآن بهره مند
شوند بدین مضمون ع زین بزم یکی جرعه طلب کرد یکی جام و اظهر معنی آنست که بعد از آنکه ما وحی کردیم بتو قرآن را میراث
دادیم آنرا بکسانی که بعد از تو باشند از بندگان صالح که برگزیدگان ما اند و در اشارت آمده که فاورثنا الکتاب بر وزن تورثوا
الکتاب چنانکه در حق موسی گفت جهة تعظیم و تکریم امة مرحومه است فمنهم پس بعضی از بندگان برگزیده ظالم

لِنَفْسِهِ ستمکار نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقرآن وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان مُقْتَصِدٌ میانه روند که عمل کنند
در اغلب اوقات وَمِنْهُمْ و جمعی دیگر از ایشان سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ پیشی گیرنده‌اند به نیکیها که پیوسته عمل باحکام قرآن کنند
بِإِذْنِ اللَّهِ بامر خدای یعنی بتوفیق و فرمان او ذَلِكَ این توریث و اصطفا هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ اوست بخشایش
بزرگ از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام مرویست که این مخصوص بماست و حق تعالی باین ما را خواسته
فرمادا و شبهه نیست که ائمه هدی صلوات الله علیهم احق مردمانند بوصف اصطفا و اجتبا و ارث علم انبیا زیرا که ایشانند
که متعبد شدند بحفظ قرآن و بیان حقایق فرقان و عارف بحلال و حرام و دقایق آن و سفیان ثوری نیز از سدی روایت کرده
که گفت عبدالله مرا خبر داد که امیر المؤمنین و امام المتقین صلوات الله علیه و آله فرمود که من از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
در تفسیر این آیه چنین شنیدم که آنحضرت فرمود که مراد از الذین اصطفینا من عبادنا ذریه تواند و چون روز قیامة باشد ذریه
تو سر از قبور بر آرند و ایشان سه طایفه باشند یکی آنکه بی توبه از دنیا رفته باشد دوم آنانند که سیئات و حسنات ایشان
مساوی باشد سیم آنانند که حسنات ایشان راجح باشد بر سیئات ایشان و از ابو حمزه ثمالی روایتست که فرمود که من در مجلس
شریف حضرت امام زین العابدین علیه السلام بودم که دو مرد از اهل عراق نزد آن سرور دین آمدند و گفتند یا ابن رسول الله
ما را خبر ده از تفسیر این آیه امام علیه السلام فرمود ای اهل عراق بدانید که این آیه در شان ائمه محمد نازل شده پس بر شما لازم
آید که همه آل محمد در جنت باشند و چون من از آن پیشوای دین این سخن شنیدم گفتم یا ابن رسول الله پس این آیه در حق
چه کسان نازل شده حضرت فرمود که نزلت والله فینا اهل البیت نزلت والله فینا اهل البیت نزلت والله فینا اهل البیت
یعنی سه بار تکرار فرمود که بخدا سوگند که این آیه در حق ما اهل البیت نازل شده پس گفتم یا ابن رسول الله از ذریت علی ابن ابی طالب
آنکس که ظالم نفس خود است چه کس است فرمود کسی است که سیئه و حسنه او یکسان بود و هیچ یک بر دیگری غالب نشود
پس پرسیدم که مراد از مقتصد ایشان چه کسانند فرمود کسانی که در منازل خود بعبادت خدای تعالی مشغول باشند و ذکر
و تلاوت کتاب اوقات صرف کنند تا روزی که مرگ ایشان در رسد آنگاه گفتم یا ابن رسول الله مراد از سابقان بخیرات چه کسانند
فرمود آنانند که فی سبیل الله مجاهده کنند و مردم را براه راست دعوت کنند چون علی ابن ابی طالب علیه السلام و ذریت او که اهل
عصمتند و بروایت دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که آیه در حق اولاد علی ابن ابی طالب نازل شده که سابق ائمه اند
و مقتصد عطای ایشان که رتبه امامت ندارند و ظالم گناهکاران ایشان و حضرت امام رضا علیه السلام را در مجلس مأمون در
از این آیه پرسیدند که عام است یا خاص فرمود خاص در حق عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از آن فرمود که میدانید که وارث
آیه متعلق باهل اصطفاست چنانکه در کریمه ولقد ارسلنا نوحا و ابراهیم وجعلنا فی ذریتهما النبوة والکتاب فمنهم مهتد
وکثیر منهم فاسقون که نبوت و کتاب در مهتدیان ایشانند نه فاسقان و اسامه بن زید روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه
و آله این آیه را خواند و فرمود که سابقنا سابق و مقتصدنا ناج و ظالمنا مغفور و اصحاب ما بعد از تخصیص این آیه در حق
اهل البیت بروایات مذکوره بر این استدلال کرده اند بر امامت ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین از چند وجه یکی آنکه

حق تعالی فرموده که ثم اورثنا و میراث یا بنسب است یا بسبب و امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
هم سبب بودند و هم نسب از نسب آنحضرت اتصال داشته بیاب و جد و از سبب متصل بود بخیر النسا فاطمه الزهرا صلوات الله
علیها چون حق تعالی کتاب را بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله کرامت فرمود پس از او حجر باهل استحقاق میرسد که امیر المؤمنین
باشد و سایر اولاد اطهار او علیهم السلام و اهل بیت را بهم مقرون ساخته و فرموده که انی مخلف فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما
لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل البیت وان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض مصداق اینست و مضمون
حدیث آنست و بدرستی که من میگذارم در میان شما دو چیز که اگر متمسک شوید بآن هر دو هرگز گمراه نشوید
و این هر دو کتاب خداست و عترت من که اهل بیت منند بدرستی که خداوند لطیف خبیر مرا خبر داده که این هر دو از هم جدا نشوند
تا که وارد شوند بر من در حوض کوثر دوم آنکه حق تعالی فرموده که اصطفینا و هر که را خدا برگزیند اصطفا اختیار کند هر آینه مصطفا باشد
و این شایسته انبیاست و ائمه هدی نه غیر ایشان چه کسانی که برگزیده خدا باشند البته مبرا خواهند بود از معصیت زیرا که
لایق و شایسته حضرت کبریائی نیست که اهل عصیان را برگزیند و باسم اصطفا ایشان را نوازش نماید پس اهل اصطفا اهل عصمت
باشند و هر گاه یکی از ما که ظاهر او متصف بصلاحیت نه باطنا مقرب خود میسازد و انواع نوازش میکند نظر
بظاهر حال او دارد و اگر علم بخبث باطن او داشته باشد او را از نزد خود میراند پس کسی که علم او بظاهر و باطن البته یکسان باشد چگونه
کسی را برگزیند که مرتکب معاصی شود و از دایره ایمان قدم بیرون نهد سیم آنکه حق تعالی ایشان را بجنت بشارت داده
و بشارت دادن اهل عصیان موجب اغراست بقبیح و خدای تعالی از قبیح مبراست اگر گویند ظالم مستلزم عصیانست پس الخ
شما باشد جواب گوییم مراد باین ظلمیست که بعضی انبیا بنفس خود نسبت داده اند چنانکه آدم علیه السلام گفت ربنا ظلمنا و یونس گفت
انی کنت من الظالمین که مراد ترک ندبست که مستلزم نقص ثوابست و ظلم در اصل لغت بمعنی نقصانست چنانکه در کریمه ولم تظلم
منه شیئا که بمعنی لم ینقص است و صاحب مجمع گفته که مستزاد بجمیع ضمیر منهم اختلافست نزد ابن عباس و ابن حسن و قتاده
مرویست که راجع بعباد است و مقدر کلام اینکه فمن العباد ظالم لنفسه و این مختار علم الهدی است قدس سره و توجیه این
نموده که چون حق تعالی کتاب توریة معلق ساخته بکسانی که ایشان را اصطفا نموده از عباد خود در عقب آن بیان فرموده که
تعلیق وراثت بر بعضی عباد نه بهمه ایشان جهت آنست که در میان ایشان بعضی هستند که ظالم نفس خودند بکسب معصیت
صادر میشود پس جهت این وراثت معلق بسابق بخیرات شده نه بهمه عباد و نزد جبائی مستزاد ضمیر راجع بالذین اصطفیناست
و بنابرین اختلاف کرده اند در احوال فرق ثلاثه بعضی بر آنند که همه بهشتی اند و از اهل ایمانند بنابر آنکه ابو الدرداء روایت
حدیثی که ابو درداء نقل کرده که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که در این آیه فرمود که اما سابق بی حساب بهشت رود
و مقتصد را حساب آسان کنند پس به بهشت درآید اما ظالم را در زمین قیامت بدارند و بعد از آن شایق بهشت روند و ایشان
باشند که گویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن که در عقب این آیه مذکور شده اما سابق کسی است که در عهد رسول وفات
و آنحضرت برای او گواهی داده که او از اهل جنت است اما مقتصد کسی است که تابع اصحاب او شده تا آنکه باو ملحق شده و ...

حیث قال و ورث سلیمان داود و یرثنی و یرث من آل یعقوب و این که حضرت رسالت صلی الله

و بعض دیگر مقتصد اند که هم معصیت میکنند و هم طاعت و جمع دیگر سابق بالخیرات اند که اصلا معصیت

بن حرب روایت است که ظالم لنفسه بصغایر است که مستتبع مغفرت است و مقتصد طایفه‌اند در درجه وسطی است و سابق بخیرات
درجه علیا و صاحب لما اخمیس بن عبدالعزیز روایت کرده‌اند که امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که ظالم لنفسه از ما کسی است
که نشناسد حق امام را و مقتصد آنکه عارف باشد بحق امام باشد و سابق بالخیرات امام است و همه ایشان آمرزیده‌اند و زیاد بن منذر
از ابو جعفر علیه السلام نقل کرده که ظالم لنفسه از ما کسی است که هم عمل صالح کند و هم معصیت از وصادر شود و مقتصد کسی است که متعبد
است باحکام شریعت و مجتهد در آن و سابق بالخیرات علی ابن ابی طالب و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و بنا برآن فرمود که ظالم لنفسه
ناجی نیستند نزد بعضی از اهل آیت که ظالم لنفسه اصحاب مشامه‌اند و مقتصد اصحاب میمنه و سابق بالخیرات سابقان مقربان
انجمه و کان کما قال و کنتم ازواجا ثلثة و این قول قتاده است و از ابن عباس نقل کرده‌اند که ظالم منافقست و مقتصد و سابق
سایر مردمان و حسن گفته که سابقان صحابه‌اند و مقتصد تابعین و ظالم منافقان و در تفسیر ثعلبی مذکور است که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله این سه طایفه را تفسیر فرموده که سابق آنها اند که بی‌حساب بهشت روند و مقتصد آنانکه حساب ایشان
سبک کرده و ظالم آنانکه مدتی در موقف حساب بمانند و حق تعالی برحمت تدارک حال ایشان کند و مثل این بروایت ابو درداء مذکور
شده و بروایت دیگر سابق ما اهل جهاد اند و مقتصد ما اهل حضر که بجهاد بروند اما بجماعت حاضر شوند و ظالم ما اهل باد
که نه بجهاد بروند و نه در وقت جماعت دریابند و ابو اللیث فرموده که سابق آنست که قبل از هجرت ایمان آورده و بدانکه اهل تفسیر
تذکیر از ارباب تحقیق و تدقیق را درین سه طایفه اقوال دیگر است و ایجاب ترتیبی که در قرآن مذکور است یعنی افتتاح کلام
بظالم و اختتام بسابق در تم بیان خواهد یافت انشاء الله تعالی سهل بن عبدالله تستری گفته که آنان جاهلند و متعلم و عالم یا طالب
دنیا و مایل عقبی و متوجه مولی یا صاحب کبیره و مرتکب صغیره و مبرا از جریمه یا مصر بر ذنوب و تایب عاید و تایب ثابت بر
توبه یا پرستنده خدا بنا بر عادت و عرف اقربا و عابد بخوف و طمع از حق تعالی و عبادت کننده لله فی الله یا جزع کننده نزد بلا
و صبور در بلا و لذت یابنده از بلا یا آکل حرام و مایل بشبهه و خورنده حلال و یا مشغول از ذکر و مشغول بذکر و متوجه بذکر
مجرم و تایب و متقی و یا غافل و طالب و واجد یا آنکه سیئات او بر حسنات بچربد و آنکه هر دو برابر باشند و آنکه حسنات او بر سیئات
راجح باشد و یا آنکه ظاهر او به از باطن باشد و آنکه سر و علانیه او مساوی باشد و آنکه نهان او به از آشکار او بود و یا آنکه انصاف
ستاند و داد ندهد و آنکه هم ستاند و هم دهد و آنکه دهد و نستاند و یا آنکه زیاده قوت طلبد و آنکه همین جوینده قوت باشد و
آنکه مطلقا طلب قوت نکنند و یا اهل عطا و جود و ایثار ند و یا طالبان نجات و درجات و مناجات یا ناظر از خود بخود و آنکه
نگرنده از خود بآخرت و منظر کننده از حق بحق و یا پیوسته در خواب غفلت و گاهی بیدار و در تقدیم ظالم بر مقتصد و مقتصد بر
سابق یا آنکه ظاهر آنست که بر عکس باشد یا آنکه ظالمان بسیار ند و مقتصدان قلیل و سابقان اقل از ایشان قلیل اند و یا جهت آنکه
تا ظالمان بنا خیر شرم زده نگردند و بوجه بی‌غایت او امید وار باشند و مقتصدان میان خوف و رجا باشند و سابقان از
عذاب او ایمن نگردند و این وجه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است و یا تقدیم ظالم از روی فضل است و تاخیر سابق از
عدل و حق تعالی فضل را از عدل دوست‌تر دارد و ملخص سابق تا بثواب یعنی دخول جنات که بعد ازین آیه مذکور است اقرب باشد

و یا اعتماد او بر عمل خود نکند و بطاعت خود معجب نگردد و بلق وجوه در منهج وسطی است بعد از آن او منتهی فضل کبیر میفرماید که آن
جَنَّاتُ عَدْنٍ یعنی فضل بزرگ بوستانهای با اقامت دائمی یَدْخُلُونَهَا که در آیند مقتصد و سابق بخیرات در آن
يُحَلَّوْنَ فِيهَا پیرایه بسته شوند در آن مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ از طلای خالص وَلُؤْلُؤًا و آراسته شوند
بمروارید صافی در عین المعانی آورده که دستوانه زر و مروارید حلیه ملوک عرب بود چنانکه تاج پادشاهان عجم از
این جهة تخصیص بذکر آن شد وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا و پوشش این گروه در آن جهان حَرِيرٌ دیبا باشد نه چون دیبای دنیا
یعنی رشته و بافته کسی نباشد وَقَالُوا و گویند آن گروه در وقتی که از حفره دوزخ برهند و در روضه بهشت رسند
الْحَمْدُ لِلَّهِ ستایش و سپاس مر خدای را الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ آنکه از ما ببرد اندوه دوزخ را یا خوفی که
از رد طاعات داشتیم بقبول آن مندفع کردانید یا جمیع احزان دنیا را از ما زایل ساخت إِنَّ رَبَّنَا بدرستی که آفریدگار ما
لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده است گناهان را شَكُورٌ جزا دهنده سپاس داران و فرمانبرداران در تفسیر الداعی آورده
که خدا شکور است یا بمعنی که طاعت یسیر را می‌پذیرد و ثواب کثیر بر آن عطا میفرماید و اعطای نعمت جزیل میکند و بشکر یسیر
راضی میشود عبدالله عمر از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که من از آنحضرت شنیدم که فرمود که نیست بر گویندگان کلمه
طیبه لا اله الا الله وحشتی و خوفی در قبرهای ایشان و نزد محل حشر و بعث ایشان و نزد در وقت سیر ایشان بزمین قبور
و گویا که می‌نگرم باهل لا اله الا الله که از قبور خود بیرون می‌آیند و خاک از سر و روی خود می‌افشانند و میگویند الحمد لله
الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور الَّذِي أَحَلَّنَا آن خدایی که فرود آورد ما را دَارَ الْمُقَامَةِ بسرای آخرت
که جنت است و هرگز از آن بموضع دیگر نخواهد برد مِنْ فَضْلِهِ از بخشش و کرم خود لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نمیرسد ما را در آن
نَصَبٌ رنجی جهت طلب معیشت و غیر آن از مشقتها که در دنیا بود وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ و نمیرسد در اینجا بما ماندگی
و ملال چه بر هیچ کلفتی و مجاهدتی نیست بر آن بلکه محض حضور و فرح و سرور است نصب رنجیست که در وقت عمل کردن
برسد و لغوب فتوری که بعد از فراغ عمل طاری گردد ضحاک بن مزاحم روایت کرده که چون اهل بهشت در آیند ولدان
و غلمان باستقبال ایشان آیند هر یکی با طبقی پر از ایشان باشند برای هر یک از اهل بهشت پنج انگشتری بیاورند و گویند حق تعالی
این را بشما کرامت فرموده ایشان انگشتریها را در انگشت کنند بر یکی نوشته باشد که سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و بر دوم ادخلوها بسلام
آمنین و بر سیم سلام علیکم بما صبرتم و بر چهارم انی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون و بر پنجم اولئک الذین انعم الله
علیهم و چون بمنازل خود رسند و قرار گیرند گویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور و بعد از بیان حال
مؤمنان ذکر مآل کافران میکند که وَالَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر و بی‌دین شدند بخدا و رسول لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ مر ایشان راست
آتش دوزخ لَا يُقْضَى عَلَيْهِمْ حکم کرده نشود بر ایشان بمرگ در وقتی که در دوزخ باشند فَيَمُوتُوا تا بمیرند و از عذاب
برهند و راحت یابند وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ و تخفیف کرده نشود از ایشان مِنْ عَذَابِهَا بعضی از عذاب دوزخ بلکه
هر گاه آتش دوزخ میل کند بسوختن زیاده کنند احراق و التهاب آن كَذَلِكَ مثل این جزا دادن نَجْزِي

کل کفور جزا میدهیم هر ناسپاسی را که در کفر و کفران متوغل شده باشد و ایشان فریاد میکنند وهم ایشان یعنی کافران
یصطرخون فیها فریاد کنند و استغاثه نمایند در دوزخ که ربنا اخرجنا ای پروردگار ما بیرون آر ما را از دوزخ و بدنیا فرست
نعمل صالحا تا بکنیم عمل شایسته غیر الذی کنا نعمل جز آنکه بودیم که میکردیم در دنیا چه اکنون عذاب را دیدیم
و دانستیم که در دنیا کردار ما ناشایسته بوده پس حق تعالی بعد از استغاثه ایشان گوید که اولم نعمرکم آیا زندگانی ندادیم
و عمر دراز ندادیم شما را ما یتذکر فیه آن مقدار که پند گیرد در آن من تذکر هر که خواهد پند گیرد
که مکلف در آن متمکن باشد از تفکر و تذکر و روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه و آله که عمری که حق تعالی عذر انگیخته
ادم شصت سال است و عبدالله مسعود از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که روز قیامت ندا کنند که این ابناء الستین
آنانکه عمر ایشان بشصت سال رسیده بعد از آن فرمود که آیت اکسانی اند که حق تعالی در باره ایشان فرموده که اولم نعمرکم ما یتذکر
فیه من تذکر وجاءکم النذیر و آمد بشما بیم کننده یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و بروایت عکرمه نذیر شیب یعنی موی
پیری که فرو نشانند شعله حمولت و موسم زنگ فرایند آینه دلها و نزد بعضی عقلا است العقده چون دوزخیان جواب
اولم نعمرکم بشنوند معترف شوند بضلالت و غوایت خود و گویند زندگانی داشتیم و نذیر را شنیدیم و دیدیم ما آنرا بد دوخ
کردیم و اطاعت او نکردیم حق تعالی میفرماید که فذوقوا پس بچشید عذاب دوزخ را فما للظالمین پس نیست ستمکاران را
یعنی مشرکان را من نصیر هیچ یاری و یاوری که عذاب از ایشان باز دارد ان الله بدرستی که خدای عالم غیب
السموات والارض داناى هر پوشیده است که در آسمان و زمین باشد پس احوال کفار و اشرار بر وی مخفی نخواهد بود
انه علیم بدرستی که او دانا است بذات الصدور با چیزی که در سینهاست این تعلیل علم او است بجمیع مغیبات یعنی هرگاه
حق تعالی عالم باشد بمضمرات صدور که اخفا هر مغیبات است پس بغیر آن اعلم خواهد بود بعد از آن در بیان تذکیر نعمت خود
میفرماید که هو الذی جعلکم اوست آنکس که گردانید شما را ای گروه کفار خلائف فی الارض خلیفهای در روی
زمین یعنی شما را بجای پیشینیان متمکن ساخت و مقالید تصرف در زمین بقبضه اقتدار شما باز داد و این نعمتی است بزرگ
فمن کفر پس هر که ناسپاسی کرد مر این نعمت را و یا کافر شد بمنعم خود فعلیه کفره پس بر اوست ضرر کفران که وبال عذاب
ابد است ولا یزید الکافرین و افزون نکند ناگرویدگان را کفرهم کفر و شرک ایشان را عند ربهم الا مقتا
نزد پروردگار ایشان مگر ولا یزید الکافرین و افزون نکند ناگرویدگان را کفرهم کفر و شرک ایشان الا خسارا
مگر زیان در آخرت قل بگو ای محمد مر کفار را ارایتم شرکاءکم آیا دیدید یا خبر دهید شرکای خود را یعنی بتان را که انبازان خدا گرفته اید
الذین تدعون آنچنان شریکان که میپرستید آنها را یعنی اصنام من دون الله بجز از خدای یعنی ارونی خبر دهید
و بنمایید مرا که این شرکا ماذا خلقوا چه چیز آفریده اند من الارض از زمین و آنچه در وی است ام لهم آیا
هست مر ایشان را شرک فی السموات انبازی با خدای در آفریدن آسمانها و جهة این مستحق شریک شده اند در الوهیت
ام آتیناهم کتابا یا داده ایم ایشان را کتابی در وی حکم کرده ایم ایشان را اطلاق آنکه ایشان را شریک خود گرفته ام فهم علی بینة

پس بر ایشان یعنی ثابتان بر حجتهای روشن اند منه از آن کتاب بآنکه مر ایشان را شریک خدا ساختن روا است و چون اقامت
حجت مذکوره ممکن نیست پس بچه وجه آنها را شریک خدا میسازند و بعد از ذکر انواع حجج مذکوره میفرماید بل نجات است
که ایشان را حجتی باشد در بین امر بلکه ان یعد الظالمون وعده نمیدهند مشرکان بعضهم بعضی از ایشان که
اسلاف اند یا رؤسا بعضا برخی دیگر را که اخلاف اند یا اراذل و اتباع الا غرورا مگر فریب و مکری که هیچ حقیقت نیست
مر آنرا و آن وعده شفاعت بتانست که هؤلاء شفعاؤنا عند الله بعد از آن از عظم قدرت و سعت مملکت خود خبر میدهد
که ان الله بدرستی که خدای تعالی یمسک السموات والارض نگاه میدارد آسمانها و زمینها را ان تزولا
جهة کراهة و خواستن آنکه زایل شوند اما اگر چه ممکن را در حال بقا ناچار است از نگاهدارنده و در روایت آمده که
چون یهود و نصاری عزیر و عیسی را علیهما السلام دایم فرزندی حق نسبت دادند آسمان نزدیک بآن رسید که شکافته گردد
و حق تعالی درین آیه خبر میدهد که من بقدرت کامله خود نگاه میدارم آسمان و زمین را تا زوال پذیر نشوند و از جای
خود نروند ولئن زالتا و اگر زایل شوند ان امسکهما نگاه ندارد آنها را من احد هیچ یک و بجای خود
بنا رد من بعده از پس خدا یا بعد از زوال آن انه کان بدرستی که خدای هست حلیما بردبار که بعقوبت
یهود و نصاری و غیر ایشان از اهل شرک و معصیت تعجیل نمیکند غفورا آمرزنده گناه کسی که از این قول رجوع نمود
او قایل شود و اعتقاد کند که او سبحانه متصف است بصفة لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد آورده اند که رؤسای قریش
پیش از بعثت رسول صلی الله علیه و آله میشنیدند که جهودان و ترسایان تکذیب پیغمبر خود کردند و گفتند لعنت خدای
دو طایفه باد که پیغمبران خود را تکذیب کردند چند سوگند که اگر پیغمبری بما آید او را تصدیق کنیم و از ایشان راه یافته تر باشیم
و بتصدیق او شتابنده و چون پیغمبر مبعوث شد او را باور نداشتند و از و نفور کردند حق تعالی از این خبر داده و
اقسموا بالله و سوگند خوردند بخدا کفار قریش جهد ایمانهم سخت ترین سوگندان خود یعنی بایمان غلاظ
سوگند خوردند که لئن جاءهم اگر بیاید بایشان نذیر بیم کننده لیکونن هر آینه باشند اهدی
راه یافته تر بقبول او من احدی الامم از امتی که از امتیان گذشته اند چون یهود و نصاری و غیر ایشان فلما
جاءهم پس آنهنگام که آمد بدیشان نذیر بیم کننده یعنی حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله ما زادهم زیاد
نکرد آن نذیر ایشان را الا نفورا مگر رمیدن از حق و دور شدن و نفرت ورزیدن ایشان را استکبارا فی الارض
گردنکشی در زمین از فرمان الهی ومکر السیئ و افزون نکرد ایشان را مگر آنکه مکر کردند مکر بدی ولا یحیق
المکر السیئ و احاطه نمیکند مکر بد الا باهله مگر باهل آن مکر هر ماکری که بوی احاطه و اطراف و جوانب
فرا گیرد و هر چه در باب قصد کسی اندیشیده باشد در باره خود مشاهده کند مراد آنست که مکری که کفار در دیار حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و اصحاب او قصد میکردند از قتل و جلا و سبی و ضرب و غیر آن بایشان عاید شد در جنانکه
واقعه بدر از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت که فرمود که مکر مکنید و مکر کننده را یاری مدهید که حق تعالی میفرماید

کرده که مجیق المکر السیئ الا باهله و ستمکار را بر یاری میکند که حق تعالی فرموده که انما بغیکم علی انفسکم کعب بن احبار ابن عباس را گفت من در توریه خوانده ام که هر که گوی بکند برای قصد برادر مسلمان خود در وی افتد ابن عباس فرمود من این را در قرآن یافته ام پس این آیه را تلاوت فرمود و در مثل عرب واقع شده که من حفر بئرا لاخیه وقع فیه منکبا هر که بکند گوی برای برادر خود سرنگون در آن افتد و ضرب المثل عجم است که بد مکن که بد افتی و چه مکن که خود افتی

فهل ینظرون پس آیا انتظار میبرند و چشم میدارند مکذبان و بدکاران الا سنت الاولین مگر سنت و طریقه خدا را در پیشینیان یعنی عادة الله بر تکذیب مکذبان و مکاران و اهلاک ایشان که مراد آنست که عادة خدا جاریست بر آنکه هر که تکذیب رسل و کتب او کند عذاب نازل سازد بدیشان فلن تجد پس نیابی ای محمد لسنت الله در تبدیل سنت خدا ابدا تبدیلا ولن تجد لسنت الله تحویلا که ایشان را تحویل و عقوبت الهی را از مکذبان بدیگران حواله نتواند کرد پس بر سبیل تقریر قول مذکور میفرماید که اولم یسیروا آیا سیر نکردند اهل مکه که منکر اهلاک خدا بودند اهل تکذیب را فی الارض در زمین که آن مسافت میان شام و یمن فینظروا کیف کان تا بنگرند در راه شام و یمن که چگونه بود عاقبة الذین من قبلهم سرانجام آنانکه پیش از ایشان بودند عذاب از قوم عاد و ثمود وکانوا اشد منهم و بودند ایشان سخت تر از مکیان قوة از روی توانائی و با وجود این از دهائی نیافتند و آثار و دیار هر قوم در دیار ایشان باقیست وما کان الله لیعجزه و نیست خدا که عاجز کرداند او را سبق و تفوت من شیء از هیچ چیز فی السموات در آسمانها انه کان علیما و نه در زمین یعنی هر چه خواهد کند و کسی بیرون در حکم او نتواند گرفت انه کان علیما بدرستی که او هست دانا باحوال بندگان و بهمه چیزها قدیرا توانا بهمه چیزها و هیچ چیز او را عاجز نتواند کرد و قادر با قدرتست ولو یواخذ الله الناس و اگر مواخذه کردی خدای مردمان را بما کسبوا بجزای آنچه کسب کرده اند از شرک و معصیت و ظلم ما ترک علی ظهرها نگذاشتی بر پشت زمین من دابة هیچ جنبنده آدم از آدمیان از جن و انس و گفته اند مراد همه حیوانات که بشامت معاصی بنی آدم هلاک شدندی چنانکه در زمان نوح که بشومی کفر مشرکان همه جانوران غرق شدند مگر آنچه در کشتی بودند پس در آن وقت نیز اگر ایشان را بگناه عاصیان بگیرند همه هلاک شوند ولکن یوخرهم ولیکن باز پس میدارد ایشان را الی اجل مسمی تا وقتی نام برده که قیامت است ابی درداء روایت میکند که مردی نزد او مرد معروف میکرد بر کسی بخشی و بگذشت و گفت او را رها کن که ظلم جز بظالمان زیان ندارد ابو درداء بشنید گفت دروغ میگوئی بخداییکه جان من بقبضه قدرت اوست که مرغ در آشیانه بگرسنگی بمیرد بجهت ظلم بنی آدم و ابو حمزه ثمالی گوید که معنی آنست که خدای بشومی گناه آدمیان باران باز گیرد تا همه جانوران بمیرند ولیکن تاخیر این میکند تا بوقت معلوم که در لوح مقرر شده فاذا جاء اجلهم پس چون بیاید وقت هلاک ایشان فان الله کان پس بدرستی که خدای سبحانه و تعالی بعباده بیندکان خود

بصیرا بیناست و میداند که مستحق هلاک کیست و لایق خلاص و نجات کدام و هو بکل شیء علیم خود بیدا میدهد صدق الله العلی العظیم وصدق رسوله الکریم ونحن علی ذلک من الشاهدین تمت

فرغ من تحریر هذا المجلد الثانی من تفسیر خلاصة

منهج الصادقین فی یوم السبت

بیستم شهر ذی القعده سنه

ثمانین والف اللهم اغفر

للمؤمنین والمؤمنات ولوالدیهم اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

امین یا رب العالمین

اللهم جعل لی

سلام میرساند

اللهم جعل لي فرجا ومخرجا وارزقني من حيث

[illegible] لا احتسب

این کتاب از مال [illegible]

العالم